مصفی شرح موطا

MUSAFFA SHARH-I MUWATTA

by

Shah Waliullah Dihlawi

Folios	:	302
Subject	:	Hadis
Illustrated/Illuminated	:	-
Script	:	Nastaliq
Scribe	:	Seyed Bahadur Ali
Date of transcription	:	1206 A.H.
Condition	:	Good
HL No. 1199	;	Cat No. 1202

The well-known Persian commentary on the famous collection of Hadis by Imam Malik bin Anas bin Abi 'Amir bin Umar bin Haris, who according to this work, fol.3a, was born in A.H. 93 = A.D. 712, and died on Sunday, 10 or 14 Rabi I, A.H. 179 = A.D. 795.

Beginning:

نعمتهای حضرت باری جل مجده بیرون از حد احصاست و نعمتی که زیاده تر الخ

This work, very popular in India, was completed in A.H. 1179 = A.D. 1765, for which several chronograms are given at the end.

The work is divided into several *Kitab* subdivided into *Bab*. The first *Kitab,* كتاب الصلوة, begins on fol. 11b and the last كتاب سير النبى on fol.289b.

Written in fair Nastaliq, with copious notes and explanations on the margin.

******

MUSAFFÂ

SHÂRH-I-

MUWATTÂ

1199

O.P.L

H.L. NO. 1199
P No. 4961
C - 1202

KH[illegible] LIBRARY
Prog No. 4978 (MSS (Res)
Date 7-8-1955
Section Manuscript

1199

بسم الله الرحمن الرحيم

نعمتهاي حضرت باري جل مجده بيرون از حد احصاءات و نعمتي كه زياده تر از جميع نعمتها بعد نعمت ايجاد و خلق توان دانست بعثت انبياءات حضرت باري جل جلاله سركشتكان بادية ضلالت را با تراجمة عليهم الصلوت والتسليمات هدايت نمود و بحقوق خود و احكامي كه مصالح ايشان را بامنوط ساخته ايشان شناسا فرمود تا بمقامات قرب واصل شوند و از عذاب قبر و حشر خلاص يابند بخصيص بعثت حضرت خاتم الانبياء عليه الصلوات والتسليمات بلا حصر ولا انتهاكه با قامة ملة سمحة واضحة بيضا مبعوث شد و دعوت احمر و اسود و مشارق و مغاربه را در گرفت و حضرت باري علوم بسيار و معارف بيشمار بصريح روايت يا باشارت و دلالت بواسطه ذات شريفش القا فرموده و است او را بهترين امم و سنت او را بهترين سنن و علوم او را صائب ترين علوم و معارف او را كشاده ترين معارف ساخت خداوندا چنانكه ما را بمحض فضل خود بشرف تصديق اين وسيلة عظمى مشرف ساخته كمال اتباع آنحضرت ظاهر او باطنا نسيب گردان و چنانكه ما را بطرفي از علوم و معارف اين جبل الله الاكبر سربلند نموده فهم معاني انها بوجه تحقيق دون تقليد و عمل بر حسب آن بغير افراط و تفريط روزي ما و آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بواسطي كه در دين ما نمبكنجد انرا تو داني و پس مخصوص فرما و ما را در جملة تابعان و پيروان و محبان آنحضرت محشور گردان و رواة علم و حملة دين كه علم آنحضرت را بما رسانيده اند يا واه فهم و رعايت معاني بر ما سهل ساخته اند با جر جميل و ثواب جزيل مشرف ساز انك قريب مجيب اما بعد ميكويد فقير الى رحمة الله الكريم ولي الله بن عبد الرحيم العمري نسبا الدهلوي وطنا ابن فقير راه دان

بر اخلاق

سبب اختلاف مذاهب فقها و کثرت احزاب علما و کشیدن هر کسی بجانبی تشویشی روداد و زیرا که بعین طریقی برای عمل ضرور است
و بعین غیر ترجیح مستفاد و وجوه ترجیح بسیار و اقوام را در تقریر وجوه ترجیح اجمالا و تفصیلا اختلاف فاحش پس رجاب بدان
زود و فایده ندید و از هر کسی استعانه نمود حاصلی بدست نیامد بعد ازان بتضرع تمام بحضرت باری جل مجده متوجه شده و گفت
اللهم لم یتکل بی لاکون من القوم الظالمین انی وجهت وجهی للذی فطر السموت والارض حنیفا و ما انا من المشرکین پس
اشارت بکتاب موطا که تالیف امام همام حجة الاسلام مالک بن انس است واقع شد و رفته رفته ان اشارت در خاطر فاتر شائع
و بدرک آورد از جمله ان شائع و بدرک یکی آنست که بیقین معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست زیرا که
افضلیت کتابی به نسبت کتابی یا از جهت فصل مصنف باشد یا از جهة التزام صحت یا از جهة شهرت احادیث یا از جهة قبول
جمهور اهل اسلام اینرا یا از جهة حسن ترتیب و استیعاب مقاصد مهمه و مانند آن و البته جمیع این جهات در موطا موجود و بدرجه
موجوده بروجه ارض اما افضل مصنف باید دانست که امروز در دست مردمان هیچ کتابی نیست که مصنف ان از تبع تابعین باشد غیر موطا
و هیچ کتابی نیست که اهل حدیث متفق باشند بر جلالة قدر مصنف او مانند موطا زیرا که در دوران مالک در زمان تبع تابعین چندین بیش بودند
و از هیچ کتاب باقی نمانده است و از اینجهة فقه امروز هیچ کتابی که خود و البته ان تصنیف کرده باشند بدست مردمان نیست الا موطا شافعی گفته
است اذا ذکر العلماء فمالک النجم و ما احد امن علی فی علم الله من مالک و قتیبه ذکر علما کرده شود پس مالک ستاره است درخشنده در آسمان
و این تشبیه از جهة علو منزلة و ظهور نور کرده است و نیست بحکیم که منت او بیش از زیاده باشد از مالک در دین علم خدا و نیز گفت مالک و
ابن عیینه القرینان لولا هما لذهب علم الحجاز مالک و سفیان بن عیینه قرین یکدیگرانند یعنی در علم و قتی حدیث اگر بود ندی کم شد اهل
علم حجاز و نیز گفت العلم یدور علی ثلثة مالک بن انس سفیان بن عیینه واللیث بن سعد علم بسیار کرد و بهر یکی مالک بن انس و سفیان
بن عیینه و لیث مصری و قال سفیان بن عیینه فی حدیث یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل یطلبون العلم فلا یجدون عالما اعلم
من عالم المدینة یعنی مالک بن انس در حدیث امده است که از حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نزدیک است که بزنند مردمان جگرهای
شتران را یعنی سفر کنند بر شتران و انهار العنف روان کنند طلب کنند علم را پس نیابند عالمی که داناتر باشد از عالم مدینه گفت سفیان
بن عیینه را نمی شنود که ان عالم مالک بن انس است و قال ایضا رحم الله مالکا مالکان هشد انتقاد مالک للرجال رحم کناد خدای مالک را
چه بسیار بود سره را از ناسره ممتاز ساختن مالک در مردمان و قال ایضا کان مالک لا یبلغ من الحدیث الا صحیحا و لا یحدث
الا عن ثقات الناس و ما اری المدینة الا سیخرب بعد موت مالک مالک رفع نمیکرد از حدیث مگر صحیح را و حدیث نمیکرد مگر از معتمدان

ونمی بینم مدینه را مگر خراب خواهد شد بعد موت مالک وقال عبد الرحمن بن مهدی ما بقی علی وجه الارض احد امن علی حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم من مالک بن انس ما بقی نمانده است بر روی زمین کسی ایمن تر بر حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مالک بن انس وقال ایضا ما اقدم علی مالک فی صحة الحدیث احدا مقدم نمیکنم بر مالک در صحت حدیث کسی را وقال ایضا سفیان الثوری وامام فی الحدیث ولیس بامام فی السنة والاوزاعی امام فی السنة ولیس بامام فی الحدیث ومالک بن انس امام فیهما سفیان ثوری امام است در حدیث ونیست امام در سنت واوزاعی امام است در سنت ونیست امام در حدیث ومالک بن انس امام است در هر دو باب همه یکجا حافظ ابن صلاح را از معنی این کلام سوال کردند پس گفت سنت آنجا ضد بدعت است پس کسانی از مردم عالم می باشند بحدیث وعالم نمی باشند بسنت مولف گوید شرح این کلام بسطی می طلبد والنکته که سلف در استنباط مسایل وفتاوی بر دو وجه بودند یکی آنکه قرآن وحدیث وآثار صحابه جمع میکردند وازانجا استنباط می نمودند واین طریقه اصل راه محدثین است ودیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ایمه سلف وتهذیب آن کرده اند یاد گیرند پس ملاحظه ماخذ انها پس هر مسئله که دارد پیش جواب آن از همان قواعد طلب میکردند واین طریقه اصل راه فقهاست وعلماء بر بعض سلف طریقه اولی بود وبر بعض اخر طریقه ثانیه واشاره بهمین معنی است آنکه گفته اند که حماد بن ابی سلیمان اعلم ست بمسایل ابراهیم نخعی یعنی بقواعد کلیه که وی در فتاوی تهذیب وتنقیح کرده بود وچون امام مالک در موطا از قواعد مقرره اهل مدینه نسبت بغیر میکند جای که میگوید السنة التی لا اختلاف فیها عندنا کذا وکذا عبد الرحمن بن مهدی هم همان اصطلاح داشته است وگفته است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث وآثار صحابه بتازه صحیح واقامت حدیث وتفریق انها در ابواب فقه واستخراج احادیث در هر بابی واوزاعی امام بود در معرفت قواعد کلیه سلف در هر بابی از ابواب فقه ومالک امام است در هر دو باب وثبوت این معنی پیش اشتغلان بفن حدیث در ظهور کالشمس فی رابعة النهار است وقال ایضا رایت اعقل من مالک ندیدم وآنا تر را از مالک وقال یحیی بن سعید القطان ویحیی بن معین مالک امیر المومنین فی الحدیث امام مالک پادشاه مسلمانان است در حدیث وقال ابن معین کان مالک بن انس حجة الله علی خلقه بود مالک از حجتهای خدا تعالی بر خلق او وقال ابن وهب لولا مالک واللیث لضللنا اگر نمی بود مالک ولیث گمراه میشدیم ما وقال ابن قدامة کان مالک احفظ اهل زمانه بود مالک حافظ ترین اهل عصر خود بر سعید عبد الله بن احمد بن حنبل پدر خود را من اثبت اصحاب الزهری کیست حافظ ترین اصحاب زهری قال مالک بن انس فی کل شئی گفت مالک بن انس حافظ ترین اهل عصر است در هر چیز حدیث

زهری وجه غیران وقال البخاری اصح الاسانید مالک عن نافع عن ابن عمر صحیح ترین اسانید ابن اسناد است
مالک عن نافع عن ابن عمر ابو نعیم در حلیه اورده است که امام مالک گفت تحقیق هیچ شیئی مکرر که دیدم انحضرت را صلی الله علیه وسلم
باید دانست که امام مالک پسر انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن الحارث الاصبحی است ابو عامر صحابی جلیل القدر است حاضر
شد در غزوات همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم الا غزوه بدر و مالک از کبار تابعین است و از علمای ایشان و او یکی از
جمله ان چهار کس است که برداشتند عثمان را بوقت شب بسوی قبر او دران هنگامه وقتیکه بحکم این امر نتوانست کرد روایت
میکند از حضرت عمر و حضرت عثمان و ابو سهیل نافع بن عامر عم امام مالک از ثقات تابعین است امام مالک از وی روایه
بسیار دارد و امام مالک متولد شد در سنه ثلث وتسعین یعنی نود و سه و بعضی گفته اند در نود و حامل شد مادر او بار
سه سال و بود مالک دراز قامت بزرگ سر سوی سرخ اشقر بغایت سفید رنگ مایل بسرخی بود سپید شده بود
سر و ریش او و اکثر اخذ حدیث او از اهل مدینه است و علم را دوست بدست از ایشان گرفت نخست علم فقه و فتاوی و دران
میکرد بر حضرت عمر و وی واسطه عقد بود درین باب و بعد ازان بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و عائشه و ابن عباس و ابو هریره
والس و جابر و دران کرد و ایشان مرکز دایره اند و بعد از ایشان این کار و بار بر فقهای سبعه افتاد مانند سعید
بن المسیب و عروة و سالم و قاسم و بعد از ایشان بر زهری و یحیی بن سعید و زید بن اسلم و ربیعه و ابو الزناد و
نافع و بعد از ایشان وارث ایشان امام مالک شد و حدیث و انوار ایشان تدوین فرمود و انچه از سنه تسعین منتقل شد
در بطون قراطیس و دفاتر بود و اهل افاق از جمیع امصار بسوی او متوجه شدند همه در نقل حدیث همه در فتاوی و سر آمد
همه شد در وقت خود و شهرت عظیم یافت که بحکم دران شهرت و قبول نزدیک او و مشابه با او نبود و مدتی مدید
باین ریاست و دیانت در مدینه مکرمه که روح عالم است دول امصار مکث فرمود بعد ازان رفت بخشنه بمرض شد
و لبث در دو روز مریض ماند و روز یکشنبه دهم ربیع الاول و بعضی گفته اند چهار دهم ربیع الاول سنه تسع وسبعین
و مائه بدار القرار انتقال فرمود سخنون گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود در مدینه مشرفه در منصب اجتهاد و افتا
شصت سال مکث فرمود انتهی پس در بحوث از اطراف و جوانب مسایل پیش او می امدند و جواب باصواب میفرمود چنانکه
شاعری در مدح وی گفته قصیده بدیع الجواب فلا براجع بینه ۞ والسایلون نواکس الاذقان ۞ ادب الوفا ورع
سلطان التقی ۞ فهو المطاع ولیس ذا سلطان ۞ یعنی سبکدار و جواب در حالی که سایلان بر سینه افکنده باشند

زنهار را یعنی عمل نکنند و نماند کسی که فتوی و شنود و کرده نشود با او از جهت بیت و ان بیت ادب و برباوی و غرب بادشاهی
نبوی است پس وی زمان برداری کرده شده است و وفیت صاحب بادشاهی عمر بن سعد انصاری شی که امام مالک انتقال
فرمود در جواب دیدم که گوینده میگوید شعر لقد اصبح الاسلام زعزع رکنه ۞ غداة ثوی الهادی لدی ملحد القبر ۞ امام المهدی
مازال للعلم صابنا ۞ علیه سلام الله فی اخر الدهر ۞ هر آینه گشت اسلام باین صفت که جنبذ داده شد اساس او بر اصاحی
که جای گرفت رهنمای عالم نزدیک لحد قبر امام هدایت همیشه نگاهدارنده علم بروی سلام خدا باد تا اخر زمان و باید دانست
که مدینه مشقه در زمان او بیشتر از زمان متاخرین شبیه برجع فضلا و محط رحال علما بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی
بعد زمانی متقیان عظیم الشان که همه عالم را قبله توجه علم ایشان بود پیدا میشدند و در اخر همه این کار و بار بر امام
مالک افتاد امام مالک وارث ان همه شدند چنانکه اشیای محوسه را کسی نه دست کسی میکرد و گرفتن او بدست خود میکرد و
دوی انچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوایف عالم بکتاب او رجوع کردند و مذهب امام شافعی فی الحقیقه تفصیل
کتاب اوست و امام محمد را سرمایه فقاهت در مبسوط علم اوست بالجمله این چهار امامانند که علم را علم ایشان احاطه کرده
است امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد ابن و امام متاخر شاگردان امام مالک بودند و مستفید ان
از علم او و در عصر تبع تابعین بودند مگر ابو حنیفه و امام مالک ان یک شخص است که رؤس محدثین مثل احمد و بخاری
و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و دارمی یک حدیث ازوی در کتابهای خود روایت نکرده اند
در رسم روایت حدیث ازوی بطریق ثقات جاری نشد و ان دیگر شخص است که اهل نقل اتفاق دارند بر انکه
چون حدیث بروایت او ثابت شده بدرجه اعلی صحت رسید اما التزام صحت پس شافعی گفته ما علی ظهر الارض کتاب
بعد کتاب الله اصح من کتاب مالک نیست بر روی زمین کتابی بعد کتاب الله صحیح تر از کتاب مالک و در روایتی
ما وضع علی الارض کتاب هو اقرب الی القران من کتاب مالک و در روایتی دیگر ما فی الارض بعد کتاب الله اکثر
صوابا من موطا مالک و گفت حافظ مغلطای اول من صنف الصحیح مالک اول کسی که تصنیف کرد و کتاب صحیح را مالک است
و گفت حافظ ابن حجر کتاب مالک صحیح عند من تقدمه عند من تقدمه علیها اقتضاه نظره من الاحتجاج بالمرسل و المنقطع و غیرهما
کتاب مالک صحیح است نزدیک مالک و نزدیک کسی که تقلید مالک کرده است بر مذهبی که اقتضا کرده است او را نظر
امام مالک و ان مذهب همه دلالت بر مرسل و منقطع و غیران یعنی علما مختلف اند در عمل بمرسل و منقطع پس امام مالک

صه دلیل

و ابو حنیفه و اکثر علما تابعین بصحت عمل بان رفته اند و نزد یک ایشان قول حضرت عمر مانند ان دلیل میتواند شد و نیز اتفاق
جمعی از تابعین دلیل میتواند شد پس امام مالک بر حسب مقتضای اصل خود رفته و این علل قادح در صحت حدیث نزد یک او نیستند پس
موطا همه ان بر رای مالک و ابو حنیفه و سایر تبع تابعین حجج باشند سیوطی زیاده کرده است بر حافظ ابن حجر و گفته است که مرسل منقطع
حجت است نزد یک مالک و سایر انانکه موافق اویند در ین مسئله و همچنین حجت است نزد یک مالک و غیر او که معضد باشد بروایت مرفوعه
یا موقوف صحابی و در موطا هیچ مرسل نیست مگر که معضد است بروایات مرفوعه همان لفظ یا بمعنی ان پس صواب آنست که گفته شود
که موطا صحیح است نزد یک جمیع فقهاء کوفه اهل کتب سته و حاکم در مستدرک سبعها کرده اند در وصل مرسل مالک و رفع موقوف و کوبا
ایشان شروح موطا اند و متمات ان و هیچ موقوف و اثر تابعی نیست مگر انرا ماخذی است از کتاب و سنت چنانکه در ین شرح خواهی
دید و ابن عبد البر کتابی تصنیف کرده است در وصل ما فی الموطا من المرسل و گفته جمیع انچه در موطا است از بلغه و عن الثقه عنده
مانند ان شصت و یک حدیث است و همه ان مسند است از غیر طریق مالک الا چهار حدیث که ما نمی شناسیم ما خذان و الله اعلم

بکی انی لا انسی و لکن انسی و بکران رسول الله اری اعمار الناس الحدیث سیوم قول معاذ اخرما اوصانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وضعت رجلی فی الغرزان قال حسن خلقک للناس چهارم اذا فشات بجربه ثم فشارمت فتلک علین
عدیقه فقد کوبند این احادیث اگر باین الفاظ و این اسنادات ثابت نشده پس معنائش صحیح است و این بحث اگر خدا تعالی خواسته
است در جای خود ذکر کرده و ان شاء الله تعالی اما شهرت موطا پس از امام مالک موطا را جم غفیر از هر قرن روایت کرده اند از
پادشاهان رشید و امین و مامون بلکه گفته اند که مهدی و هادی نیز روایت کرده اند و از مجتهدین شافعی و محمد بن الحسن
بلا واسطه و احمد عن عبد الرحمن بن مهدی و جماعات عنه و ابو یوسف عن رجل عنه و از محدثان جماعاتی که حصر انها متعسر است
و از اصحاب مالک یحیی بن یحیی مصمودی و ابن قاسم و اصبغ و از صوفیه ذو النون مصری و غیران و از اهل مصر و شام و عراق و یمن
و خراسان همه روایت کرده اند و نسخ موطا زیاده از سی نسخه است شیخ ابن عبد البر کتاب تمهید و استذکار را بروایت نسخه
نهاده که اشهر روات اوی اند قاضی عیاض گفته اعتنا کرده نشده است بهیچ کتابی مانند انکه اعتنا کرده اند بموطا پس از متقدمین
شرح کرده است او را ابن عبد البر در تمهید و استذکار و ابو الولید بن صفار در کتاب مرغب و جمعی کثیر از انام بر وی است
و در بیان تحریف مشارق قاضی عیاض کتابی عجیب است و بعض برای او مسند تصنیف کرده اند و بعض در اسماء الرجال
و وصل منقطع ان سخن گفته اند و بعد ازان زمانی نگذشت که جماعه از علماء متعرض شرح و بیان بار و اینه و اسناد ان شده

تا انکه این فقیر روایت کرده انرا از بعض اهل مکه مسلسلا بقراءة الجمع وسماعه الی مالک بغیر انقطاع وبیع کتابی از کتب اهل عصر
مالک امروز یافته نمی شود چه جای تسلسل سماع واما قبول اهل اسلام انرا پس اهل مذهب مالک خود عمل انسان بران است واصل مذهب
شافعی وسر منشق احنیاد او موطا مالک است در بعض جاها تعقب کرده است و در ترجیح روایات اختلاف نموده است و محمد را در مبسوط
وغیران سرمایه فقاهت موطاست والا اثاری که از امام ابوحنیفه روایت کرده است جمع مسایل فقه را کفایت نمیکند و در موطا بسیار
جا میکوید وبه اقول وبه کان یقول ابوحنیفه واما نفی اصحاب کتب سنه انرا بقبول پس اظهر از آنست که گفته شود بخاری یا وقتی که از
مالک متصل مرفوع بسیار عدول میکنند از وی بروایه غیروی مگر انکه شرط خود نیاید پس شواهدی دارد برای او ودر بسیاری از مواضع
انار موطا را استشهاد میکنند باشارات حدیث وایما آت ان اما ترتیب واستیعاب پس باید دانست که در عصر صحابه و تابعین
رسم تدوین علم نبوده است تا انکه عمر بن عبد العزیز خلیفه شد و نقصهای عصر خود نوشت که سنن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آثار حضرت
عمر بنویسند این شهاب ابتدای ان کرد لیکن بغیر ترتیب و تبویب بعد ازان کبار اهل طبقه ثالثه بتصنیف و تبویب مشغول شدند پس
ربیع بن صبیح وسعید بن عروبه طرفی از علم تدوین کردند بعد ازان امام مالک تدوین احکام فرمود و بر جمع ابواب فقه و تکلم نحو
و انچه فوق بعد از احادیث مرفوعه اهل حجاز جمع نمود بعد ازان شرح کرد انرا بامر سهل و بلاغیات و اقوال صحابه و فتاوی تابعین و ابن
جریج بمکه و اوزاعی بشام و سفیان ثوری بکوفه و حماد بن سلمه بصره و هشیم بواسطه و معمر بیمن و ابن مبارک بخراسان و جریر
بن عبد الحمید بری قریب بهمین وضع تصانیف پرداخته اند و نزدیک بمائتین تصنیف مساینده دستور شد و احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شفرد ساختند از انار وغیران و امام مالک در موطا قریب ده هزار حدیث جمع کرده بود بعد ازان روز بروز
نظر میکرد و انرا کم میساخت تا انیقدر باقی ماند و ابو حاتم رازی را گفته شد که موطا را چرا موطا گفته اند گفت شی ضعیفه
ووطاه للناس حتی قیل موطا مالک بن انس این موطا چیزیست که تضعیف کرد و ممهد ساخت انرا برای مردمان تا انکه گفته شد
او را موطا مالک و چون مالک در احکام فقه کتابی مرتب ساخت و نام او موطا نهاد و جماعه دیگر نیز تصانیف پرداختند لکن
شد با امام مالک تو نفس خود را در محنت انداخته بودی بتصنیف این کتاب و حال مردمان امثال ان ساختند فرمود خواهید دانست
که مقبول نخواهد شد از بین تصانیف مگر انچه بان وجه الله اراده کرده باشند پس بعد زمانی نام و نشانی از ان کتب شنیده نشد
گویا در چاه انداخته شد انها را و مالک روزی از مطرف بن عبد الله پرسید که مردمان چه میگویند در موطای من
گفت الناس رجلان محب مطری و حاسد مقصر مردمان دو قسم اند بعضی در نسبت مبالغه کننده اند و در ثنا و بعضی حسد

جمیع

گشاده از فکر نمانده پس گفت مالک ان مدبک عمر قصیری یا برید الله به اکرم وازکرده شود و حق تو عمر را خواهی دید ان شاء الله
ارادت کرده است خدا تعالی یاد ابوبکر ابهری کفته جمله انچه در موطا موجود است از انحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه و تابعین
هزار و نهصد و اند حدیث اند بسند از انجمله شصد حدیث و مرسل و صد و اند و موقوف شصد و سی و اند
و از قول تابعین دویست و هشتاد و نیج و این جزم کفته شمار کردم انچه در موطاست پس یافتم از مسند یانصد و چند
حدیث و سیصد و چند مرسل والله اعلم بحقیقة الحال بالجمله این نقیر درین شرح حرص تمام نموده است بر انکه مرتب سازد احادیث موطا را
بر ترتیب کتب فقه چنانکه خواهی دید و سعدون را در مدح موطا قصیده الف بغایت لطیف کلام خود را در مدح موطا بان ختم کرده است
اقوال من یروی الحدیث و یکتب و لیسلک سبل الفقه فیه و یطلب بسکویم کسی را که روایه حدیث میکند و فی نویسد از امیر مؤمنان
در راههای فقاهت طلب میکند احیانا در اید ان احببت ان تدعی الذی الحق عالما فلا تعدما نحوی من العلم یشرب اگر دوست میداری
که خوانده شوی تراستوار بحق تعالی علم پس تجاوز مکن از انچه حاوی ان شده است مدینه سوره از علم احادیث و آثار اتبرک دارا
یکان بین بیوتها بروح و بغد و جبریل المقرب ایا ترک میکنی دار الهجره را که در میان خانهای او وقف شام فی امد و وقف صبح
فی امد جبریل مقرب و مات رسول الله فیها و بعده لبثه اصحابه قد ناد یوا و فات یاقت رسول الله صلی الله علیه وسلم دوای و ار
الهجرت و بعد از انحضرت صلی الله علیه وسلم اصحابه انحضرت لبثه او ادب پذیرفته اند و فرق شمل العلم فی تابعیهم و کل امر
منهم له فیه مذهب و پراکنده کرده شد علمی که مجموع بود در میان تابعین صحابه و پر مروزی را از تابعین در ان علم مذهبی بود
فخصه بالسبل للناس مالک و منه صحح فی الحجر و اجرت پس خالص ساخت علم را درین راهها و مختلف برای مردمان امام مالک
و از علم دو قسم پیدا شده بود بتندرت وقت در رسانیدن و بمرض خارش مبتلا شده فاید ان صح الروایه داره و تصحیحها
فیه دوار مجرب پس ظاهر کرد مرض علم را امام مالک بسبب انکه بعضی حکم کرد در روایت را و بعضی حکم کردن ان روایت و علم دوار
مجرب و لو لم یلح نور الموطا لمن سری بلیل عماه ماوری ابن بدیت و اگر ظاهر نشد نور موطا برای کسی که روان شب
رفت در شب کوری خود بر کرند انچیزی که کجا میرود فیا در موطا مالک قبل فوته فما بعده ان فات للحق مطلب پس شتاب
کن بسوی موطا مالک پس از انکه بدست تو نیاید پس نیست بعد موطا اگر بدست نیاید برای حق مطلبی و ودع للموطا کل
علم تزیده فان الموطا الشمس العلم کوکب بگذار بسبب شغل موطا هر علمی که خواهد افزاید پس برابر است موطا آفتاب است و
سایر علم ستاره است هو الاصل طاب الفرع منه لطیبه و لم لا یطیب الفرع و الاصل طیب موطا اصل است و علم

خوش نشده است فروع علم احکام بجنه خولی موطا و چرا خوش نشود و فرع حالانکه اصل او خوش است ﴿ هو العلم عند الله الصمد
کتابه ﴿ و فیه لسان الصدق بالحق معرب ﴿ موطا همان است علم مقبول نزد یک خدا تعالی الصمد کتاب الله که قرآن عظیم است
و در موطا زبان راستی با مور واقعی خبر دهنده است ﴿ لقد اعجزت آثاره بیانها ﴿ فلیس لها فی العالمین نظیر
هر آینه اظهار کرده اند آثار موطا به بیان واضح خویش احکام شرع را پس نیست او را در عالمها هیچ در وغ دارنده
﴿ و مما به اهل الحجاز تفاخروا ﴿ بان الموطا بالعراق عجب ﴿ و از جمله انچه بان اهل حجاز مفاخرت کرده اند
بر جمیع اقطار است که موطا در عراق دوست داشته شده است و اعتبار ان بیشتر دارند ﴿ و من لم یکن کتب
الموطا بیته ﴿ فذاک من التوفیق بیت مخیب ﴿ و هر کس نوشت موطا را در خانه خود پس ان خانه از ابیات مطلب
نا رسیده از توفیق ﴿ اتعجب منه او علانی صیانه ﴿ تعالیه من بعد المنیه اعجب ﴿ ایا تعجب میکنی از مالک بسبب
انکه بلند شد قدر او در حیات او بلند قدری او بعد از مرگ عجب تر است ﴿ جزی الله عنا فی موطاه مالکا ﴿
با فضل ما بحری اللبیب المهذب ﴿ جزاد ان خدا تعالی از جانب ما مالک را در موطای او بهترین انچه جزا داده
شود دانای از راسته شده را ﴿ لقد احسن التلخیص فی کل ما روی ﴿ کذا فعل من یخشی الاله و یرهب ﴿ هر آینه نیک
کرد خالص کردن زر از خاک در هر چه روایت کرد و همچنین است کار کسی که می ترسد از خدا و هراسان می باشد ﴿
لقد فاق اهل العلم حیا و میتا ﴿ فاضحت به الامثال للناس تضرب ﴿ هر آینه فائق شد بر اهل علم در حالیکه زنده
بود و در حالیکه مرده بود پس شدند داستانها با نام مالک زده می شود در میان مردمان هر گز اخواهند بعلم و صف
کنند کوبند مالک عصر خود است ﴿ و فاقا فهم الا بتقوی و خشیة ﴿ و او کان یرضی فی الاله و یغضب ﴿ و فائق شد
بر عالمان مگر بتقوی خدا تعالی و ترس او و بسبب انکه راضی میشد برای خدا و غضب میکرد برای خدا ﴿ فلا زال
یفری فریه کل عارض ﴿ بمشیق طلت عرالله تسکب ﴿ پس همیشه باد که اب میدهد فراوان او را ابر اب بسیار جاری کرده
دهان مشکهای او نیران ﴿ و از ان شاخ و برگ یکی است که بیقین معلوم شد که طریق اجتهاد و فقه
یعنی معرفت احکام شرعیه از ادله تفصیلیه امر دشوار است الا از یک وجه که موطا را پیش گیرد و وصل مرسل ان
و ماخذ اقوال صحابه و تابعین بشناسد و نظر مجتهدانه که تحدید مفهوم الفاظ و تطبیق دلایل و تبیین رکن
و شرط و اداب و تخلص بقواعد کلیه جامعه مانعه و معرفت علل احکام و تعمیم و تخصیص احکام بر حسب علل مانند آنست

اقتضاء کند

اختیار کند و تعقبات شافعی و غیران در نظر دارد و بعد ازان جهد کند بعلم احکام الهی و یقین یا غلبهٔ ظنی حاصل
کند بدلالت دلایل بران مسایل و تفصیل این مجمل انست که اجتهاد در هر عصر فرض بالکفایه است و مراد از اجتهاد اینجا
اجتهاد مستقل است مثل اجتهاد شافعی که در معرفت تعدیل و جرح رجال و معرفت لغت و مثل ان محتاج بشخصی دیگر نبود
و بمجتهد در راید مجتهد انه مسبوق بارشاد کسی نه بل معرفت احکام شرعیه از ادلهٔ تفصیلیه و تفریع و ترتیب مجتهد انه اگرچه بارشاد
صاحب هدی بوده باشد و انکه گفتم اجتهاد در هر عصر فرض است بجهت انست که مسایل کثیره الوقوع غیر محصور ند و معرفت احکام الهی
در انها واجب و انچه مسطور و مدون شده است غیر کافی و در انها اختلاف بسیار که بدون رجوع بادلهٔ حل اختلاف ان نتوان
کرد و طرق ان تا مجتهد بن غالبا منقطع پس لغیر عرض بر قواعد اجتهاد درست نیاید و انکه گفتم که امروز طرق اجتهاد مسدود است
الا از نسبت بسبب انست که حرف احادیث جمع احکام را کفایت نمیکند لابد است از اثار صحابه و تابعین و حالا بسی کتابهای که
مخدوم باشد و نظر مجتهدانه دران کرده باشند طبقه بعد طبقه غیر موطا نیست و این امر محتاج بدلیل نیست نزدیک کسی که
کتب ماثوره که اصول شرع اند شناخته باشد و نظر مجتهدانه و تکلم علما دران دانسته باشد و ساده لوحان زمان ما که از دین
جانب کلی معرض اند تا قوت جهاری در بینی خود محکم کرده اند و نمیدانند که کجا میروند و کار و بار ایشان دیگر است و ایشان را
بفهم این امور مکلف نتوان کرد خلق الله للحروب رجالا و رجالا للقصعة و تردید بالجمله ملاحظه این امور شیوهٔ روایت
موطا اولا و شرح ان ثانیا پیدا کرد و در شرح ترتیب و تبویب مسایل فقهیه بر حسب مرتب کتب فقه و ذکر ابات متعلقه
بهر باب و شرح غریب و ترجمه هر حدیثی و بیان اختلاف فقها در هر مسئله بوجوه اند و تحدید الفاظ وارده در فصول و استخراج
علة هر حکمی و تخلص بواسطه ان بقواعد کلیه جامعه مانعه و تعقب شافعی و غیران که غوامض اسرار اجتهاد است ذکر کرده شد
و وصل برسل و ماخذ اقوال صحابه و تابعین که از غوامض علوم محدثین است نیز ذکر کرده شد و اگر اهل زمان بفهم این
غوامض را نرسند و ان را غنیمت نشمارند گله نیست زیرا که از غوامض مجتهدین و غوامض محدثین هر دو معرض
و متغافل اند و المرء لا ینال عدوه الا جهله باید دانست که امام مالک بنای فقه بر حدیث انحضرت صلی الله علیه وسلم
نهاده است که مسند باشد یا مرسل ثقات بعد ازان بر فضایا رحضرت عمر و بعد ازان بر فتوی ابن عمر و عمل او و بعد
ازان بر فتاوی سایر صحابه و فقهای مدینه که سعید بن المسیب و عروة بن الزبیر و قاسم و سالم و سلیمان بن
یسار و ابو سلمه و ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابو بکر بن عمرو بن الحزم و عمر بن عبد العزیز الخلیفه

ومانند ایشانست اما احیاء قضایای حضرت عمر پس ازجهت آنست که برای ایشان موافق وحی وکتاب بود غالبا و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خبر داده ازرویای خود که آنحضرت لبن خورده ولقیه خود را العمر داده اند ونعبران علم لبعد وبرعمر قیص ساخته بدند
ونعبران علم لبود واز جهته آنست که غالبا قضایا حضرت عمر مجمع علیه صحابه میشده اند واما عمل ابن عمر پس بسبب آن اختیار نحوه که
اکابر صحابه باستقامت او وفوقیه او دران باب برسار صحابه گواهی داده اند از انجمله قول صدیقه لقد تر کنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم یوم توفی وما منا احد الا وغیر عما کان علیه الا عمر وعبد الله بن عمر هر آینه گذاشتیم آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم روزی که متوفی شد حالانکه نبود از جمله ما یکیس الا تغیر کرد از ان وضع که بران لبعد بکر عمر وعبد الله بن عمر قال مالک
بن انس قال ابن شهاب لا تعدلن عن رای ابن عمر فانه اقام لبعد رسول الله صلی الله علیه وسلم سنین سنه فلم یخف علیه
شیئ من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه عدول نکن از رای ابن عمر پس هر آینه وی اقامت کرد لبعد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم شصت سال پس پوشیده نماند بروی چیزی از حال آنحضرت واصحاب او وعایشه کفت ما را بنیا الزم للامر الاول
من عبد الله بن عمر ندیدم لازم تر امر اول را یعنی سنه آنحضرت را از عبد الله بن عمر ومحمد بن حنفیه کفته کان ابن عمر جزره
الانه لبود ابن عمر بهتر بن این امت وسعید بن جبیر کفت ندیدم ابن عمر وابو هریره وابو سعید وغیر ایشان را کانوا یرون
انه لیس احد منهم علی الحال التی فارق علیها رسول الله صلی الله علیه وسلم غیر ابن عمر این جمله از صحابه میدیدند که نیست
یکیس از ایشان بران حال که مفارقت کرده لبعد آنحضرت را بران غیر ابن عمر وجابر کفت اذا سرکم ان تنظروا الی
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم لم یغیروا ولم یبدلوا فانظروا الی عبد الله بن عمر ما منا احد الا غیر وفی کفته شوفت
کند شمارا که به بینید بسوی اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان اصحاب که تغیر وتبدیل نکرده اند پس به بینید بسوی عبد الله
بن عمر نیست از ما یکیس مکر که تغیر کرده وابو جعفر کفته لم یکن من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمع من رسول الله
حدیثا احذر ان لا یزید ولا ینقص ولا دلا من ابن عمر بود یکیس از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه می شنید
حدیثی از آن حضرت ترسان تر از آنکه زیاده کند یا نقصان نماید از ابن عمر ونافع کفت لو رایتنا بن عمر یتبع
آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم لقلت هذا مجنون اکر میدیدی ابن عمر را چون پیروی آنحضرت میکرد ومیکفتی این
مجنون است وجعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن الحسین روایت میکنند که علی بن الحسین میکفت که ابن عمر
زاهد ترین قوم بود وصائب ترین ایشان از روی رای اینه آثار در مسند ک حاکم مذکورست ویکی از آثار منقبت

ابن عمر عود مداخلت ایست در فتن با حضرت مرتضی علی بیعت کرد و بان شرط که با هیچ مسلمانی قتال نکند و حضرت مرتضی
بان معنی رضا داد و ازین جهت از محاربان بجناب تخلف نمود و نافع نقل کرده است که ابن عمر داخل شد در کعبه پس شنیدم
او را که میگفت قد تعلم یا معنی من مزاحمة ولیس عیبه الدنیا الا خوفک هر آینه میدانی که منع نمیکند مرا از مزاحمت قریش
بر بن دنیا مگر خوف تو و بسبب اختیار اقوال نافعین مدینه آنست که مدینه روح بلاد و دول امصار بوده است و علماء زمانها بعد زمان
و از انجا میرفتند و آراء خود را بر آرای اهل مدینه عرض میکردند پس نزدیک اهل مدینه علوم منقح بود و نزد که غیر ایشان نبود و مشایخ
مالک همه از اهل مدینه اند الا نادر مثل ابو الزبیر از اهل مکه و حمید طویل و ایوب سختیانی از اهل بصره و عطاء بن عبد الله از اهل خراسان
و عبد الکریم از اهل جزیره و ابراهیم بن ابی عبله از اهل شام باید دانست که امام مالک حدیث عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم
غالبا روایت میکند عن نافع عن ابن عمره عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر و کاهی ابن عمر روایت میکند عن عمر عن النبی صلی الله
علیه وسلم و حدیث عائشه عن النبی صلی الله علیه وسلم غالبا روایت میکند عن ابن شهاب عن عروة او عن قاسم عن عائشه و عن
هشام بن عروة عن ابیه عن عائشه و عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشه و عن یحیی بن سعید عن عمره عن عائشه و
عن ابی الرجال عن امه عمره عن عائشه و حدیث ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره
عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هریره و عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب او عن ابی سلمه او عن ابی بکر بن
عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن ابی هریره و یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب عن ابی هریره و سهیل بن ابی صالح
عن ابیه عن ابی هریره و عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریره و سعید بن ابی سعید عن ابیه عن ابی هریره و حدیث انس
عن النبی صلی الله علیه وسلم عن ابن شهاب عن انس و عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن عن انس و عن اسحاق بن عبد الله
بن ابی طلحه عن انس و عن حمید عن انس و عن عبد الله بن ابی بکر عن انس و حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم عن ابی
الزبیر عن جابر و عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و عن وهب بن کیسان عن جابر و عن محمد بن المنکدر عن جابر و حدیث
ابی سعید الخدری عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابیه عن ابی سعید و عن محمد بن یحیی بن حبان عن ابی سعید و حدیث سهیل بن
سعد عن ابی حازم عن سهیل امام مالک باین اسانید قریب پانصد حدیث روایت کرده است و ان احادیث اصح
و اقوی حدیث انحضرت اند صلی الله علیه وسلم در مشارق و مغارب زمین و امام مالک از حضرت مرتضی و عبد الله
بن عباس کم روایت کرده است و باین جهت بعضی از سبب آن استفسار کردند فرمود لم یکن ما بلدی و لم الق مع الیها

بعنی بود و مدتی در شهر مدینه ملاقات نکردم با یاران ایشان مع هذا بعضی احادیث از ایشان روایت میکنند عن ابن شهاب عن عبید الله والحسن ابنی محمد بن علی عن ابیهما عن علی بن ابیطالب و عن ابن شهاب عن عبید الله بن عتبة بن مسعود و عن ابن عباس و عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس و اما احادیث مرسله پس بشیوخ مالک دان بسیار نزد اجل ایشان ابن شهاب عن الفقهاء السبعة عن النبی صلی الله علیه وسلم و ابن شهاب عن النبی صلی الله علیه وسلم و زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن النبی صلی الله علیه وسلم و زید بن اسلم عن النبی صلی الله علیه وسلم و یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب عن النبی صلی الله علیه وسلم و یحیی بن سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم و صفوان بن سلیم عن النبی صلی الله علیه وسلم و هشام بن عروه عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم و جعفر عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم و امام مالک کویا نسخ و کتب جماعه مطالعه کرده و انرا بمالک بلغه ان النبی صلی الله علیه وسلم تعبیر کرد و اما آثار حضرت عمر پس روایت میکند عن نافع عن ابن عمر عن عمر و عن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر و عن زید بن اسلم عن عمر و عن نافع عن اسلم عن عمر و عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب عن عمر و عن یحیی بن سعید عن عمر و عن اسحاق بن عبد الله عن انس عن عمر و اما آثار عبد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر و عبد الله بن دینار عن ابن عمر و آثار حضرت عایشه عن هشام عن ابیه عن عایشه و یحیی بن سعید عن عمره عن عایشه و اما اقوال فقهای مدینه پس اقوال سعید بن المسیب عن ابن شهاب و یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب و ابن شهاب عن سالم و ابی بکر و زید بن اسلم عن عطاء بن یسار و عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه و یحیی بن سعید عن ابی سلمه و ورای ایشان جمعی هستند از جمله علم که بیان کنرت و وفور روایت نکرده اند بلکه ده بیست حدیث از اقوال تابعین یا مرویات ایشان روایت کرده اند مثل سالم ابی النضر و مولی عمر بن عبید الله و داود بن حصین و عبد الرحمن بن حرمله الاسلمی و یزید بن رومان و حمید بن قیس المکی و ابو الاسود محمد بن عبد الرحمن بن عروه و علقمه بن ابی علقمه و زید بن خصیفه و نوفل بن زید الدیلی و محمد بن عمر بن حلحله الدیلی و موسی بن عقبه و محمد بن ابی مریم و جمعی غیر ایشان که امام مالک بتقریبی از ایشان روایت کرده یا باستاد ایشان بتقریبی از ایشان روایت کرده اند چنانکه کوید بسند سخن از سخن چند یا جمعی را حوادث واقع شد و یا فقهای سبعه استفتا کردند مالک از ایشان ان فتوی را نقل کرد بغیر انکه در مرتبه مشیخه مالک باشند و قسمی دیکر ست که امام مالک مختار خود را و فقهای سبعه و معمول مدینه را تقریر میکند و میکوید السنة عندنا کذا و کذا و شافعی افاده فرموده ست که ان اجماع نیست بلکه مختار مالک و شیوخ اوست پس فقرا زین قسم انچه موافق جمهور

بوده است و من شرح و ذکر کرده و آنچه مخصوص بوده بمالک از ذکر آن اعراض نموده بالجمله میخواهیم که احوال رجال اسانید مالک
را بالکلام مختصر عرضه دهیم تا قاری بر بصیرة باشد از اسانید مالک و از تفاضیل رجالی که قلیل الوقوع اند اعراض نمودن
انس بن مالک خادم رسول خدا صلعم است در روایت حدیث و یکی از فقهاء که مدار فتاوی در عصر صحابه بر وی
بود و بر استفاضت او جمعی کثیر از صحابه گواهی داده اند و در فتنه داخل نشد و خلاف را بسبب آنکه منجر بشود بقتال
مسلمین قبول نکرد و فضایل او بیش از حد احصاست اول شاهد او خندق است بعد ازان صحبت آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم در جمیع مغازی لازم گرفت در عمر هشتاد و چهار بانصد و شش سالگی سنه ثلث و سبعین بدار القرار
شتافت سالم بن عبد الله بن عمر یکی از فقهای مدینه و مشورعان و ثقات است از پدر بزرگوار خود بسیار روایت
کرد و سنه ست و مائه بدار القرار رفت محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب الزهری یکی از فقهای اسلام و
محدثین است و مشار الیه در جمیع فنون شرعیه اول کسی است که کتابت حدیث کرد و احادیث طویله بدون وی متفق
علیه نمی شود عمر بن عبد العزیز گفت لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضیة منه و وی حافظ حدیث است در اسلام عدد مشایخ او در
حدیث و عدد رواة بیان ازدی توان احصا کرد در عمر هشتاد و دو سالگی سنه اربع و عشرین و مائه انتقال
کرد نافع بن سهرجس مولی عبد الله بن عمر یکی از ثقات محدثین است و حدیث عبد الله بن عمر را جه مرفوع و جه موقوف
مدار بر وی است و مالک اکتفا کرده است در روایت از وی مالک گفت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر لا ابالی
ان لا اسمعه من احد سنه سبع عشرة و مائه و قیل سنه عشرین و مائه انتقال کرد سرجس بفتح سین مهمله و سکون
راء و کسر جیم عبد الله بن دینار مولی عبد الله بن عمر از ثقات تابعین مدینه است سنه سبع و عشرین و مائه
باسنه اثنتی و ثلثین و مائه انتقال کرد عالیه ام المومنین بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها فقیه حافظه
کثیرة الحدیث بوده در شجاعت و سخاوت و فصاحت و علم و تقوی از مردان کوی سابقت ربوده بود سنه سبع و
ثمانین باسنه ثمان و ثمانین انتقال نمود عروة بن الزبیر یکی از فقهای مدینه کثیر الحدیث و الفتوی است و از ثقات
و مشورعان بوده است سنه اربع و سبعین انتقال کرد قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق یکی از ثقات فقهای
مدینه و از مشورعان تابعین است سنه احدی و مائه انتقال کرد عمرة بنت عبد الرحمن الانصاریه در تربیت حضرت
عالیه بوده است و صاحبه فقه و حدیث و ازدی البسروی ابو الرجال محمد بن عبد الرحمن روایت کرده است سنه ثلث و مائه

انتقال نمود یحیی بن سعید بن قیس الانصاری القاضی ثقه ثبت است امام مالک از وی بسیار روایت کرده است مرفوع و موقوف
سنه اربع و اربعین و مائه متوفی شد هشام بن عروه بن الزبیر ثقه فقیه است اکثر روایات او از والد اوست مرفوعا و موقوفا
سنه خمس و اربعین و مائه یاست و اربعین و مائه متوفی شد در عمر هشتاد و هفت سالگی عبد الرحمن بن القاسم ثقه جلیل است
ابن عیینه گفت کان افضل زمانه سنه ست و عشرین و مائه متوفی شد ابو هریره در اسم و لقب وی اهل نقل مختلف اند
بسیار ترین صحابه است در روایت حدیث و اسانید صحیحه که بسیار احادیث او را ایمه رسیده است دیگر هر اینکه در خیبر بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید و ازان باز ملازم سعادت صحبت بود در سفر و حضر سنه پنجاه و هفت متوفی شد و غیر
این سه گفته اند عمر او هشتاد و شش سال سعید بن المسیب قرشی مخزومی سید التابعین است و جامع در فقه و حدیث
و زهد و عبادت و ورع عالم بس بود بحدیث ابی هریره و قضایا عمر سنه ثلث و تسعین متوفی شد ابو سلمه بن عبد الرحمن بن
عوف یکی از فقهای مدینه است و از ثقات و متقنین است سنه اربع و تسعین متوفی شد اعرج نام وی عبد الرحمن بن هرمز
است ثقه ثبت است از جمله علم در مدینه منوره اکثر روایات او از ابو هریره است سنه سبع عشره و مائه متوفی شد ابو الزناد نام وی
عبد الله بن ذکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سنه ثلثین و مائه متوفی شد ابو صالح السمان نام او ذکوان است ثقه ثبت
است جلب سیکر و زیت را بکوفه و از بخت نزیات و سمان کوفه سنه احدی و مائه متوفی شد سهیل بن ابی صالح صدوق است
در اخر عمر حفظ او تغیر شده بود از بخت بخاری بحر مقرون بغیر او یا معلق روایه یکنیه سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام ثقه صدوق است سنه ثلثین و مائه انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است سنه مائه
انتقال کرد از موالی بود نزدیک مقبره مدینه ساکن میشد از بخت مقبری کویند سعید بن ابی سعید از مشایخ اهل مدینه
است و ثقات ایشان در اخر عمر اختلاط پیدا کرد و ایمه قبل از اختلاط روایت کرده اند سنه ثلث و عشرین و مائه انتقال
نمود انس بن مالک انصاری از مکثرین در روایت است ده ساله بود که سعادت خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اختیار کرد و ده سال مرخدمت مفید شد و بست ساله بود که واقعه ها بعد انتخاب علیه الصلوة والسلام مشتمل او بود
عنایات بسیار شده بود و دعاها در حق وی مستجاب گشته در لود و نه ساکی متوفی شد و بسبب طول عمر صغار تابعین
نیز از وی روایت کرده اند اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قلیل الوافدی کان
مالک لا یقدم علیه احدا مالک بروی مقدم میکرد و بحکم او سنه اربع و ثلثین و مائه متوفی شد ربیعه بن ابی عبد الرحمن المعروف

بربنه امرای یکی از فقهای مدینه است خوض در مسایل سلف و استنباط بروی غالب بعضا نسبت کردند
حمید بن ابی حمید الطویل تابعی کنیه او ابو عبیده در گذشته و قال الاصمعی لم یکن طویلا و لکن کان طویل
الید بن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم الانصاری المدنی القاضی ثقه است سنه خمس و ثلثین و مایه برفت ابو
سعید الخدری سعد بن مالک بعد از احد در جمیع مشاهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شده و حدیث بسیار روایت کرد و سنه
ثلث او رابع و ستین متوفی شد عمرو بن یحیی بن عماره المازنی ثقه است بعد ثلثین و مایه برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن ابی
صعصعه الانصاری المازنی ثقه است از اهل مدینه سهل بن سعد الساعدی در زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم پانزده
ساله بود و هو آخر من مات من الصحابه فی المدینه سنه احدی و تسعین متوفی شد ابو حازم سلمه بن دینار ثقه عابد است از
سهل بن سعد روایت کند در خلافه منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری السلمی بفتحتین صحابی ابن صحابی در نوزده
غزوه بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شده در سن نود و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزبیر المکی محمد بن مسلم بن
تدرس بفتح تا و شاه و سکون دال مهمله و ضم راء و لی الاسدیین صدوق است سنه ست و عشرین و مایه برفت از دنیا بسبب تدلیسی که
در وی است بخاری از وی روایه نکرده علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب رضی الله عنه ملقب است بزین العابدین شریف سیادت
و عبادت و فقاهت جمع کرده بقول الزهری ما رایت قرشیا افضل منه سنه ثلث و تسعین برفت از دنیا محمد بن علی بن الحسین
ابو جعفر الملقب بالباقر مثل جد بزرگوار شرف سیادت و علم جمع کرده بواسطه جابر و از پدر خود روایت کند سنه مذکوره و چند برفت
از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است و امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان
و اربعین و مایه برفت از دنیا وهب بن کیسان مولی قریش از ثقات مدینه است سنه سبع و عشرین و مایه برفت محمد بن المنکدر
تابعی جلیل است سنه ثلث و مایه برفت حسن بصری یکی از فقهای و عباد تابعین است مناقب او شهره از آنست که احتیاج بیان
داشته باشد سنه ست و عشرین و مایه رفت از دنیا ایوب بن ابی تمیمه کیسان السختیانی بفتح السین المهمله بعدها معجمه ثم مثناة
ثم تحتانیه و بعد الالف نون نسبت است بعمل جلود ثقه است از کبار فقها و عباد سنه احدی و ثلثین و مایه برفت عطاء بن
عبد الله الخراسانی مولی المهلب ثقه است سنه خمس و ثلثین و مایه برفت عبد الکریم بن ابی المخارق بضم میم و بجار معجمه مخففه راء
الاصل نزدیک مکه ثقه است سنه ست و عشرین و مایه برفت محمد بن علی بن ابیطالب المعروف بابن الحنفیه عالم ثقه عابد است
عبد الله و حسن پسران وی انه زهری ایشان را اکثر قرین یکدیگر می آرد و عبد الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود فقیه ثقه

از اهل بصره کثیر الروایه از ابن عباس سنه اربع و تسعین بر فت عطا بن یسار فاضل صحابی مواعظ و عبادت سنه
اربع و تسعین بر فت زید بن اسلم مولی عمر عالم ثقه ثبت مالک در تعظیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مایه بر فت صفوان
بن سلیم مولی بنی زهره ثقه ثبت سالم ابی النضر مولی عمر بن عبید الله القرشی ثقه ثبت سنه تسع و عشرین و مایه بر فت داود
بن الحصین ثقه ثبت سنه خمس و ثلثین و مایه بر فت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود نبیی لیث که عروه بر و رشک داد در ثقه ثبت سنه
سبع و جهل و مایه بر فت علقمه بن ابی علقمه بلال مولی عایشه ثقه ثبت سنه سبع و جهل و مایه بر فت نوفل بن زید الدولی بکسر دال مهمله
بعد ها تحتانیه ثقه ثبت سنه خمس و ثلثین و مایه بر فت محمد بن عمرو بن حلحله الدیلی المهملتین بینهما ساکنه ثقه ثبت موسی بن عقبه
بن ابی عیاش تحتانیه و معجمه مولی آل الزبیر در مغازی امام ثبت سنه احدی و اربعین و مایه بر فت و از طبقه شیوخ یحیی بن
سعید محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی ثقه ثبت او را بعض حدیث ثبت که بان منفرد ثبت سنه عشرین و مایه بر فت باید
دانست که اسند لال بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه مسند و چه مرسل و موقوف حضرت عمر و عمل عبد الله بن عمر و اخذ
بفتاوی صحابه و تابعین بر سبیل خصوصیاتی که جمعی مجتمع شده باشند اصل مذهب مالک است پس مالک باعتبار اصل خود محتاج
ان نیست که مرسل را باسنادی بیان کند یا موقوف عمر و عمل عبد الله بن عمر را باخذی بیان نماید لیکن چون موقف
جم غفیر محدثین که قابل فرق اند در میان مسند و مرسل منظور است می باید که وصل مرسل بیان کنیم بصناعت اعتبار
و شواهد و همچنین ماخذ اقوال صحابه از ایما آت کتاب و سنت یا قیاس بر منصوص کتاب و سنت و این بصناعة شرعیه
استحضار منع کتاب و سنت بالطافه ذهن حاصل شود و آنچه خدا تعالی فتح کند در بن باب خواهی دید در شرح ان شاء الله تعالی
باید دانست که فرق است در میان محدث و مجتهد پس منصب محدث روایه حدیث است و تمیز تحریف از غیر ان و معرفت
شرح غریب و دلالة عبارة که باعتبار لغت لغه باشد و معرفة اسماء الرجال جرحا و تعدیلا و ضبطا للمشکل و حکم بصحت و ضعف
کردن و اعتبار و شواهد را دیدن و حکم باستفاضه یا غرابت کردن و مبهم ها تسمیه نمودن و مانند ان و چون محدث
انجا رسید بمرویه حفظ و ضبط و اتقان ترقی نمود و منصب مجتهد تحریر الفاظ وارده است که اشتباه دران واقع نشود و
تعیین رکن و شرط و ادب هر چیزی و تعیین مذهب باوجوب در صنع و اله بر امر و تعیین کرایه یا حرمت در صنع و اله بر منع
و علت هر حکمی بدلیل ان و اطلاق و تقیید حکم بر حسب ان و معرفت فنون و اتقانی و احترازی دران و استخراج قاعده جامعه
مانعه ان بنظر اطلاق و تقیید و اتقان و احتراز و بر آوردن اقوال مخرجه و نقل کردن ان از بالی بیانی و تفریع مسایلی که واقع نشوند

بر احکام مذکوره بدرج فی العموم یا اقتضاء و ایماء و قیاس و التزام و مانندان و اگر اورا متخالفه جمع شوند فصل کند میان
انها مطلق و جمع یا بنسخ یکی یا بترجیح یکی و چون عالم این امور را احاطه کرد و از اول احکام تا اخران بنظر مجتهدانه شرح فرمود
مجتهد مطلق شد و درین فنوی او صحیح شد و تقلید از وی بر خلاف اگرچه درین صناعت اعتماد بر کسی داشته باشد و لشاید
کسی یا نسخ کتاب او حاصل نکرده باشد و فقیر را این معنی به تتبع ام که مصنف شافعی است در دل بحرکت امد و درین باب
از شرح السنه نیز معونه تمام یافته شد و کتب فقه شافعیه نیز اعانه کردند بر هر تقدیر بر هر چند استادی ظاهر درین تفتیش منت
بر من ننهاده است اما این کتب باید و غنی در خاطر شاخ و برگ اورد و ذلک فضل الله العزیز العلیم و چون این صناعات در
زمان ما غرابتی تمام دارد لابد است از انکه در سبد ارکلام ایمای بشرح ان کرده شود اما تحدید الفاظ پس مبنای این چهار
چیز است قسمت و امثال و تجرید مفهوم و تتبع دلایل شرعیه اما قسمت پس عبارت است از اخذ اعم از شی شامل و را و نظایر را در
و شمردن انچه مندرج اند در ان و تقطن بوجه فرق در میان شی مطلوب و هر نظیر او و هر فرق را قیدی نهادن که اعم
بمنزله جنس باشد و فیه و بمنزله فصل و مثال عبارت از استحضار جزئیات است که در استعمالات لغت بران اطلاق کنند بقدر طاقت و
و تجرید مفهوم عبارت است از تقطن لازم وجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق علم بان باز ان همه را سیر کردن و از استحضار
اطلاقات بر محک زدن و تتبع دلایل شرعیه به تتبع حکم شرع است بوجود حکم نزدیک بعض فیود دون بعض پس اینهمه امور را باید
ملاحظه کردن و به حدی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بران حوالت فرمودن مثال قسمت خروج از وطن کاهی تفرج بستان
می باشد و کاهی بیمان باعدم تعین مقصد و کاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر انست که تفرج دلالت نکند
بر قرب مقصد و سهولت رجوع و این معنی در سفر هست و در همان و سفر فرق عدم تعین مقصد و تعین انست و مثال مثال
جده تا مکه سفر است و عسفان تا مکه ذوات النصب تا مدینه سفر است و علی هذا القیاس و مثال تجرید مفهوم خف بلوس است
در رجل نه از ثوب بلکه از ادیم و مانندان و بودن فوق الکعبین الی المرکب انرا نمیکند زیرا که محل فرض غسل رجلین است
پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال ما فوق و مثال تتبع دلایل شرع تمتع حج جمع است در میان عمره و حج در اشهر حرم بقوله
تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج و بودن تارک از اهل افاق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و الله اعلم بالصواب
اما تعین رکن و شرط پس مبنای ان تتبع نصوص و اشارات شرع است و استقراء مواضعی که در شرع امر بان شی مسمی کنند و تفتیش
از اوضاع شرط ان و تجرید ان مفهوم که در ذهن گنجیده از انچه بحسب عادة بان لاحق شده بوجوه و دلایلی که میسر است از تتبع نصوص و

اشارات شرع پس مثال ان لا صلوة لمن لم یقرا بفاتحة الکتاب و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم ارجع فصل فانک لم تصل ثم قال
اذا قمت الی الصلوة فی الخ لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضا و هما فانی او خلتهما طاهرتین و اما استقرا پس آنست که از شارع و جمله
شرع افراد وضو و نماز و حج به بینند و از انجمله قدری که متفق علیه است برگشند و انچه بحسب عادت بان لاحق شده است تمیز نمایند بدلیل
ان مثلا در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم سفر و شهری بود و عقل دلالت میکند که این خارج است از امور حرج دار بودن و
نبودن ان اثری ندارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مدینه چهار رکعت گذارد و در ذی الحلیفه دو رکعت و خصوصیت
سه میل اثری ندارد و سقاط حکم خروج است از وطن و نظر استقرا او تجرید در امور عرفیه آنست که عجمی در عرب ببرد و ما و نار را
در سطان انها می شنود پس میفهمد که ماء اب است و نار آتش هر چند کسی تصریح نکرده باشد و کاهی در اینجا غلط نمیکند
پس را مخصوص باید عین ذهن میکرد و چون عادت مستعمل آنست بعد ازان بصری از فکر می شناسد که اب بحر را نیز شامل است
و اما معرف علة حکم پس باید دانست که خدا تعالی خواست که مرضی خود را از نامرضی اطلاع دهد و فعل مکلفی در شرایع تصریح نکرد
پس لابد است از عنوانی که حکم را بان دایر کند از وصف مکلفین یا وصف یقع علیه الفعل و کاهی ان وصف مرکب
باشد از قیود شتی بعض در مکلف یا یقع علیه الفعل و بعض در غیران و قید کاهی استثنا باشد و کاهی غیران پس آن وصف را
علة حکم گویند که حکم ایجاب یا ندب یا اباحة یا کراهیة یا حرمت بران او دایر کنند و مراد از علة پیش ازین نیست مثال
وصف مکلف من ادرک صلوة و هو عاقل بالغ مطیق غیر حائض وجب ان یصلیها و من شهد الشهر و هو عاقل بالغ مطیق
غیر مسافر و لا مریض و لا حائض وجب ان یصومه و من ملک نصابا و حال علیه الحول و لیس علیه دین یحیط بالنصاب او ینقصه وجب
ان یزکیه و من کان مسافرا جاز له القصر و الافطار و مثال وصف یقع علیه الفعل یحرم شرب الخمر و یحرم اکل الخنزیر و یحرم
اکل کل ذی ناب من السباع و یحرم نکاح الامهات و مثال وصف المکلف و ما یقع علیه الفعل جمیعا یحرم علی الرجال لبس
الذهب و الحریر و لا یحرم علی النساء و باز شناختن علت از میان اوصافی که در نفس الامر کار هم است از کارهای اجتهاد
و مبنای ان تتبع دلایل شرع و سبر و حذف و تنقیح سقاط و معرفة مناسبة عقلیة و استقرا مواضع حکم و عدم حکم و تجرید علت از
اوصافی که بحسب عادت بان ملحق شده اما تتبع دلایل شرعیه پس مثال ان الزانیة و الزانی فاجلدوا پس در حدیث غیر محصن را
بان ملحق کردند و زانی محصن را رجم قرار دادند السارق و السارقة فاقطعوا از حدیث معلوم شد که لا قطع الا فی
ربع دینار و مثال سبر و حذف و تنقیح سقاط البر بالبر ربوا الخ پس جمع اوصاف را واحدا بعد واحد تامل کردیم هر کجا

قابل عاینه نشه الا مطعوم مقتات مدخر مقدر و نمیه در ثمنین باز تبع دلایل شرعیه کاهی بعض باشد مانند کل مسکر حرام
و کاهی با نشارت دایما و اقتضاء بیان آن طولی دارد و چون علت حکم درست شد بیان قاعده جامعه مانعه باد
عنایتی میتوان کرد و وضع والده بر رضاء و سخط و جبه بعض در حمت و لغت و قرب و بعد و نسبت فعل بمرضین مثل ملائکه
و انبیاء و اهل جنت و بغیر مرضین مثل شیاطین و منافقین و اهل نار و امر و نهی و بیان جزای مترتب بر فعل و نشبه
بمحمود و عرف مانند سک و مذموم و ران مانند قی کلب و اهتمام انحضرت صلی الله علیه وسلم بفعل ان و اجتناب ازان
نزد یک حضور و ای ان و اما تمیز در رضای بوکه که وجوب نامند در رضاء بغیر بوکه که ندب نامند و در سخط بوکه که حرمت نامند
و سخط بغیر بوکه که کراهیت نامند پس تبع دلایل شرع باشد مانند طوق شجاعا اقرع و مانند دخول صدقه الفطر در زکوة
بتسمیه شارع امر ابزکوة الفطر و قول فقهای صحابه مانند قول حضرت عمر که سجده تلاوت واجب نیست و قول حضرت مرتضی
و ابن عمر و عباده بن الصامت که وتر واجب نیست و تامل در حال مقصد که تکمیل طاعتی ست باسد ذریعه انهم باد و فارد
حرمت پس غیر بوکه باشد یا داخلات در رکن از ارکان اسلام یا انمی از کبایر پس بوکه باشد و اما اقوال مخرجه پس
اثبات حکم در نظیر مسئله مثلا چون دیدیم که شارع نجاسی را در توجه بقبله معتبر داشته ست قول مخرج ازان در باب اشیاء
اوانی مار طاهر یا غیر طاهر در اشیاء ثبات طاهره با غیر طاهره و همچنین در جمیع شروط صلوة کشیده بردیم و نفع الف
که مسئله وارد شود که بعینه ازاد را صول نیست خود نیسابیم پس اگر نظیر ان مسئله مصرح یافتم حکم ان مستحب کردانیم و اگر
عمومی یافتیم دران عموم درج نمودیم و بمجازات و منافات امور مصرحه دلیل گرفتیم یا بایما و اقتضا و فحوا فهم کردیم فحوا
مثل فهم حرمت ضرب از لا تقل لهما اف و اقتضا مانند انکه اعتق و لعبد بر سبق ملک دلالت میکند و صلیت بر طهارت
و ایما دلالت مفهوم استثناء و غایت و عدد و شرط و وصف ست و این مباحث زیاده از انست که تفصیل ان در بین
مقدمه گنجایش کند و صلیت لیکن ما لا یدرک کله لا یترک کله را کار بسته ایم و این همه مقدمات اجتهاد و استنباطات
که در جزم با مور شرعیه بکار ابده نه جعل و مراد که علم شرع نیست بلکه علماء دنیا امرا برای رواج بازار خود اختراع کرده اند
و قال النبی صلی الله علیه وسلم من احدث من امرنا هذا ما لیس منه فهو رد باید دانست که این فقیر کتاب موطا را
روایت
کرده ست از شیخ ابو طاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلعی و سید عمر بن احمد بن عقیل ابن بنت شیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی بسماع
بعضی و اجازت باقی بعد ازان بر شیخ و قد الله المغربی الاصل المکی المولد و المنشاء همه ان خواند و انجا بر همین اسناد اخیر

اكتفا بسكنه كه مسلسل است بسماع جمع والله يقول الحق وهو يهدي السبيل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وعلى فضله المعول في جميع الحالات وصلى الله على خير خلقه محمد واله وصحبه اجمعين اما بعد فيقول العبد الفقير الى رحمة الله الكريم احمد المدعو بولي الله بن عبد الرحيم الدهلوي وطنا العمري نسبا عفى الله عنه والحقه بسلفه الصالحين اخبرنا بجميع ما في الموطا رواية يحيى بن يحيى المصمودي الاندلسي رحمه الله تعالى رحمة واسعة الشيخ محمد وفد الله المكي المالكي قراءة مني عليه من اوله الى اخره بحق سماعه لجميعه على شيخي الحرم المكي الشيخ حسن بن علي العجيمي الشيخ عبد الله بن سالم البصري المكي قال اخبرنا الشيخ عيسى المغربي سماعا من لفظه في مسجد الحرام بقراءته لجميعه على الشيخ سلطان بن احمد المزاحي بقراءته لجميعه على الشيخ احمد بن علي بقراءته لجميعه على النجم الغيطي بسماعه لجميعه على الشرف عبد الحق بن محمد السنباطي بسماعه لجميعه على البدر الحسن بن محمد بن ايوب الحسني البناية بسماعه لجميعه على عمه ابي محمد الحسن بن ايوب البناية بسماعه على ابي عبد الله محمد بن جابر الوادياشي عن ابي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبي سماعا عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجي القرطبي سماعا عن ابي عبد الله محمد بن فرج المعلى ابن الطلاع سماعا عن ابي الوليد يونس بن عبد الله بن مغيث الصفار سماعا عن ابي عيسى يحيى بن عبد الله سماعا قال اخبرنا عم والدي عبيد الله بن يحيى سماعا قال اخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصمودي سماعا عن امام دار الهجرة مالك بن انس سماعا الا ابوابا ثلثة من اخر الاعتكاف فعن زياد بن عبد الرحمن عن الامام مالك بن انس رحمه الله تعالى

كتاب الصلوة باب الصلوات الخمس احد اركان الاسلام ولا يجب على المكلف من الصلوة شيء غير الخمس وكذلك الصوم ولا يجب منه شيء غير رمضان وكذلك الزكوة نمازهاي پنج گانه يكي از اركان اسلام است و واجب نميشود بر مكلف از نماز چيزي بجز اين نماز و جمعه بجاي ظهر است پس داخل باشد در نمازهاي پنج گانه و همچنين روزه يكي از اركان اسلام است و واجب نمي شود بر مكلف از قسم روزه چيزي غير رمضان و همچنين زكوة مالك عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه انه سمع طلحة الخ كشف اعرابي بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اهل نجد پريشان سر شنيده بشد آواز او كه مفهوم نشد و فهميده نميشد چيزي كه ميگفت تا آنكه نزديك آمد از رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گاه وي سوال ميكرد از اسلام پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم يكي از اركان اسلام پنج نماز است در روز و

بزكوة

شب گفت ایا بر من واجب است غیر این پنج نماز فریضه لیکن ترا بهتر است که نفل کنی گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم و
دیگر از ارکان اسلام روزه گرفتن ماه رمضان است گفت ایا بر من واجب است غیر رمضان فریضه لیکن ترا
بهتر است که نفل کنی گفت زکوة را ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زکوة را پس گفت ایا بر من واجب است غیر این فریضه لیکن ترا
بهتر است که نفل کنی گفت طلحه پس پشت کرد و انید ان مرد و او میگفت قسم نخواهم زیاده نکنم بر این قدر و کم نکنم ازان پس
گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم رستگار شد این مرد اگر راست گفته است مترجم گوید این معلوم شد که هر که بر فرایض
اکتفا کند و نفل العمل نیارد از اهل نجات است اگرچه در نوافل طاعات علو درجات و رضای حضرت واهب العطیات
بسیار است والله اعلم **باب** وجوب الوضوء والغسل والتیمم لمن اراد الصلوة وهو محدث او جنب باب در بیان
واجب وضو و غسل و تیمم کسی را که خواهد نماز گذاردن را حال انکه او محدث است یا جنب **قال الله تعالی** یا ایها الذین
امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم
الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من
الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و
ایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم
لعلکم تشکرون ای مسلمانان چون برخیزید بسوی نماز پس بشویید رویهای خویش را تا آرنج و مسح کنید سرهای
خویش را و بشویید پایهای خویش را تا شتالنگ و اگر باشید باجنابت پس غسل کنید و اگر باشید بیمار یا مسافر یا بیاید
یکی از شما از خلا حاجا یا مساس کرده باشید زنان را پس نیابید در نصورت آب را پس قصد کنید بزمین پاک پس مسح
کنید برویها و دستهای خویش از ان زمین پاک نمیخواهد خدا تعالی که مشروع کند بر شما مشقتی ولکن میخواهد
که پاک سازد شما را تمام کند نعمت خود را بر شما تا بود که شما شکر گذاری کنید **مالک** عن زید بن اسلم ان
ان تفسیر هذه الایة یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق
وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین ان ذلک اذا قمتم من المضاجع یعنی النوم مالک
از زید بن اسلم روایت کرد که وی گفت تفسیر این ایة یا ایها الذین امنوا الایه انست که وجوب وضو ثابت میشود
وقتیکه برخیزد از خوابگاه مراد بمضاجع نوم را یعنی مراد انست که نوم ناقض وضوست مترجم گوید اصح انست که تفسیر اذا قمتم

اذا ارتم است در لغت عرب اراده بالقیام لغیره بسکینه مخصوصه و نیکه الی صلوة انشاء باشد پس غرض اینجا بیان شرط نیت وضوء است صحت
نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد وضو کند تا نماز شما صحیح باشد و صحت لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ او صحت
در این معنی مسئله از منطوق آیه چهار رکن در وضو فهمیده شد و نیت در جمیع طاعات لابد است لقوله تعالی و ما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی مخلصین له العبادة و اخلاص خالص کردن عبادة است از شرک
و ریا و عادت این معنی بدون نیت صحیح صورت نه بندد و لقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات و
وضو عبادتی است از اعظم عبادات بکفر ذنوب و مقرب بجناب حضرت حق پس در وضو فرض دیگر سید اسند خواه رکن باشد
خواه شرط و امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در ادرون سبع مابین مغسولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیه
ترتیب فهم نکند و اتباع خلف سلف را و حکایات وضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت کرد و کیفیت وضوء در اسلام لغیر
ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بعضه باشد و ترتیب مرعی است در صلوة و حج و هرچه دران اجزاء کثیره بهم آمده اند این معنی
فهم ایشان را دور بالا ساخت بالجمله با وجود اینهمه مجتهد فیه است ابو حنیفه بر سنیت ان قایل است مسئله نیت در اصل قصد
فعل است و هیچ عاقل هیچ عملی بدون قصد نمیکند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون امر جبلی است شرع بتصریح
ایجاب ان نفرموده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خدا است بوجهیکه ریا و شرک و عادة دران نباشد یا توضیح
این قول کنیم که عمل کردن برای خدا تعالی است البته معینش ان نیست که خدا تعالی را لفظی حاصل شود بلکه تا حاصل
شود قرب او یا بجنبه امتثال امر او یا بجهت تحصیل موعودی که خدا تعالی بران عمل مقرر فرموده است از درجات جنت و
خلاص از نار یا معنی که لازم ان باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است با استباحة طاعتی که مشروط است بان مثل صلوة
و طواف و مس مصحف که لازم امتثال امر الهی است یا ادای فرض تفصیل امتثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت
بحضرت حق ضروریست بهر وجهی از این وجوه که باشد و اگر نیت کرد بیکی از این وجوه و نیت کرد بان شیء را صحیح است و
مقارنه عرفی با عمل ضروریست اگرچه فصلی بعید باشد و به اقول مسئله حد غسل نزد یک جمهور ارساله ما بر عضویست بوجهیکه تقاطر
پیدا شود و زیرا که رئیس غسل و مسح بدا خل اند در ملاقات کنانیدن ماء بعضو و فرق در غسل و مسح باسباله ما بر است
و در رئیس غسل تقاطر و جمعی دلک را در غسل قید معتبر دانند و ضابطه تجرید مفهوم امرا از هم می باشد زیرا که یک
که در غسلت الثوب یفهم در وضوء متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولة و سهانی میسر نمی آمد

وضوء ح

در حدیث حضرت عایشه امده فافاض علی جلده الماء مسئله حد وجه طولا مابین منابت شعر الرأس غالبا و اسفل الذقن و مابین اذنی
عرضا و سمیش آنست که در اس وجه و اذنین و ما تحت الفم بر یکی عضو است مسباین عضو دیگر اگرچه هر عضوی ازین اعضا مشتمل است بر اعضای
بسیار و بلحی هرا اگرچه او خفیف است غسل بشره فرض است و اگر کثیف است واجب شود غسل ظاهره و عن ابی یوسف بیاض منفرض بین
الاذن و الشعر خارج است از حد وجه فلت هو الظاهر فی ظاهر فی صاحب اللحیة الکثیفة و فیه غالبا برای اخراج ضلع است والله اعلم
مسئله غسل یدین تا مرفقین فرض است بان معنی که مرفقین داخل حکم غسل باشند و همچنین است حال در کعبین اجماع جمهور است و ظاهر لفظ
شاهد آنست و اگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کردن که فرض است غسل مابقی مسئله اگر کسی گوید که یکدست و یک پا نشستن
فرض است و شستن دست و پای دیگر واجب زیرا که مقابله جمع بجمع مقابله واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را بر تو
او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزد یک شافعی مسحی است بشره راس را باشعری که بر متصل
اوست بمعنی اگر مسترسل نباشد زیرا که امسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر قلیلی که اسم مسح بران جایز است
و مالک مسح تمام سر را فرض گفته است و نظر بر مسمای راس کرده و حنفیان بقدر ثلث اصابع بابوع راس تقدیر کرده اند و وارث
همه اقوال قول شافعی را قوی مینماید و در مسح بعده الحائط تفهیمیدن استیعاب خایط شاهد اوست بر مالک و قول حنفیان
مدخول است که ثلاث اصابع تقدیر است برای که تکمیه هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه که در فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم امده دلالت در بع راس میکنند و اگر گفته شود ثبوت فعل مستلزم نفی جواز اقل نیست و نکته اجمال اته و بیان حدث
مغیره انرا مدخول است بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلقه است و عامله یا طلاق خود یا خاص است بخصوص نوع و خاصیت
مبین است احتیاج بیان ندارد مسئله وظیفه رجلین غسل است نه مسح چنانکه شیعه میگویند بدلیل انکه وضو امر کتیر الوقوع
است هر مسلمانی انرا پنج بار یا چهار بار هر روز میکند و از امور جسیه است که احتیاط در دین ان داخل است پس صحابه
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل رجلین اموخته اند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از تابعین و همچنین الی یومنا هذا و
تشکیک در مثل این امور الکثار ضروریست و در ابه دار حکم بضعف و جرح هر دو خوانده اند در صورت نصف ظاهر است و در صورت
جرح جمعی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب یوم الیم و حجر ضب خرب و جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب
یکون غسلا و یکون مسحا و فی مواهب الرحمن بعصره غسل شفوق رجلیه اجری الماء علی ظاهر الدواء قلت و به اقول مسئله
و یطهروا مربوط بما قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرط به غسل صحت

نماز را ازین آیه فهمیده شد **مسئله** ماده جنب و حائض بر بعد میکنند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره می‌شود واجب یعنی جامع
اطلاق کرده و جمعی گفته اند که مرد قریب الجماع بعید است از عبادات تا انکه غسل کند از بهر جنب گفتند و غسل جنابت
شریعت قدیمه است که ملته ابراهیمیه بران جاری شده حالا در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که ایا انزال در اجماع شرط
یا نه و این مبحث خواهد امد **مسئله** کسی که محتلم شد نیز در حکم مجامع داخل است باحادیث صحیحه و اجماع و چون احتلام را خواهیم
که منقض کنیم قید نوم بر نخیزد زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند والا نه نوم ناقض غسل است
و شرطیه نوم علته غسل را نیز معقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوه باشد یا نه و ابو حنیفه قید
شهوه زیاده میکند و حد منی و مذی و فارق درانها چیزیست پیشتر خواهد امد و اگر منی از مخرج غیر معتاد برامد مثل
شافعیان تفریع کرده اند وجوب غسل را و نزدیک فقیر بعید می نماید و این مبحث در منقض اکل و شرب و محل ان
بردخول در جوف نیز خواهد امد و این منقضها که گفته اند دل ازان در قلق است بلکه اظهران می نماید که شارع امور کثیره
الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادر الوقوع را علت نساخته و اگر اصل منقض تسلیم کنیم این نفر یعبار انگجا تا نیس تسلیم است
مسئله اطهار مبالغه است در طهارة و مراد ازان اسالة آب است بر جمیع بدن باجماع و جمعی تمسک کرده اند
بان در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضو و ان ضعیف است زیرا که معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن
ظاهر شد پس لازم نیاید ظهوران در اشتراط مضمضه و استنشاق **مسئله** و ان کنتم مرضی او علی سفر متعلق است بما قبل
یعنی چون اراده نماز کنید واز وضو و غسل عاجز شوید و شرط صحت نماز تیمم است **مسئله** تحت بیان اسباب
عدول از وضو و غسل به تیمم میفرماید و ان کنتم مرضی مرضی جمع مریض است مانند جریح و جرحی و مریض در عرف کسی است
که مرضی که در عرف ازان حالی بردارند داشته باشد نه مثل خدشه و پنبره و انشقاق رجل و مانندان و مریض را
بجز این قدر تشخیص نتوان کرد و از اقتضاء ایه معلوم میشود که وجه ترخص در مرضی مرضی ضرر است و این را صاحب لغت مبعد
مخصوص بمجدریست پس در حد ضرر بحث افتاد شافعیان گفتند مرض بخاف معه من استعماله علی نصفه عضو و کذا
بطوا البرد و الشین الفاحش فی عضو ظاهر و حنفیان گفتند تیمم مریض بخاف شدة المرض او بطوا البرء باستعماله
کالمحموم و ذی الجدری و ظاهر انست که ضرر نیز حواله برعرف است **مسئله** او علی سفر سفری که در قصر صلوة و افطار صوم
معتبر است اما در تیمم شرط نیست باثبت ظاهر از احادیث و اثار انست که ذکر سفر لتصویر و تقریب ذهن است بحده

یادداشت

یا چنانکه ذکر سفر در مسئله پیش و مقتضا را به نیز همان است زیرا که فرق نخواهد نمود اشعار است بانکه مدار حکم عدم وجدان آب است
و یا بودن اهل بلده و خارج آن برابر است فقهاء مختلف شده اند بنا بر انکه عدم وجدان آب در بلده نادر الوقوع است فقیر گوید این فرق
نزدیک است زیرا که علة ترخص به تیمم عدم وجدان آب یا سفر است یا عدم وجدان آب فقط و عدم وجدان
آب بودن خارج بلده امری است که علیة آن از قرآن و سنت مفهوم نمیشود و چون لازم شد که علت عدم وجدان آب باشد
ندرة وقوع و کثرة وقوع فرق نمیدهد چنانکه چون علة ربوا منحقق شد بیع گندم با جو یا جو که گندم را زیاده از جو بگیرد
اگرچه حوادث قلیلة الوقوع است یا بوجیکه جو زیاده باشد و التزاز حوادث کثرة الوقوع است باهم فرق نمیکنند و همچنین چون
مقرر شد که سفر علة قصر با فطار حوادث قلیلة الوقوع مثل سیر یک میل و رفتن شب در محفه در غایة رفاهیة مانع علة او نیست
پس چون علة جزئی ثابت شد حکم بران دایر باشد چه نادر و چه کثیر حکم یافته میشود یا نه آری ندرة وقوع را در مشروعیة علت و
اسباب نزدیک شارع اثری هست همانا محلی عدم قضای متیمی که در بلده تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است
خلافا للمنهاج مسئله اوجار احد منکم من الغائط ثانیا بیان اسباب وجوب تیمم منفرا نه نزدیک اراده صلوة وجود
اسباب عدول از وضو و غسل به تیمم غائط را بین نرم را گویند و مراد اینجا قضای حاجت خری دلیل است که غالبا
در زمین نرم می باشد چون تلفظ بصریح این الفاظ مکروه بود عدول فرمود بکنایه و ریح ملحق است باین دو باجماع است
و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام فهمیده شد که این چیزها سبب وضو یا غسل بعینه است و لضرورت عدول کرده شد
به تیمم و خدا تعالی اجماع کرد در میان موجب وضو و موجب غسل به ترتیب ذکر وضو و غسل پس هر یکی از غائط و انچه ملحق
باوست ناقض وضوست و ناقض تیمم نیز و بران اجماع منعقد شده است مسئله از سوق کلام ظاهر شد که ارتفاع
سبب ضروریه که مرخص تیمم است قبل از ادای صلوة نجدید طهارة بوضو و غسل واجب میکند و بعد از شروع اختلاف
کرده اند و ان مسئله مجتهد فیه است مسئله اولامستم النساء ملامسة در اصل بمعنی دست رسانیدن است بانکه یکدیگر
را بدست عمال غالب در جماع دارد و ازان کنایه کرده می شود پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند بر دست رسانیدن به
نساء بغیر جماع و برین تفسیر لازم امد که لمس ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان ایه از برای تیمم غسل ساکت باشد
پس مذهب ایشان همین بعد عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم امد که ایه از دلالة نقض لمس مرد وضو ساکت
باشد و دلالت کند بر بنا به تیمم از غسل و مذهب ابن عباس همین و ابن عمر مذهب دیگر دارند که به بنا به تیمم از غسل و نقض وضو

ازلمس مراد هردو قابل بود کو یا لمس را اعم از جماع و مس داشته است پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بان معنی که اگر در صورت
جماع منخفض شود نایب غسل خواهد بود و اگر در صورت لمس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود و این توجیه مدخول است بعدم صحت
جمع بین الحقیقة و المجاز و بین معنی المشترک و ممکن است که ابن عمر تمسک کرده باشد باثار حضرت عمر و ابن مسعود در
دردست رسانیدن و بجریف عمرو بن العاص و عمار و عمران در نیافتن غسل از تیمم و چون صحابه مختلف شوند و ما خذ
اقوال ایشان از کتاب و سنت ظاهر شود تابل در ما خذ باید کرد و ازان جهت باب ترجیح باید کرد پس انچه راجح
نماید حمل علامه بر جماع است زیرا که نیافتن تیمم از غسل ثابت نشد و از کلام معجز بعید مینماند که اشارة کند به نیافتن از
طهارت صغری و اهمال فرماید نیافتن از طهارت کبری با وجود ثبوت ان و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبله
وضو نقل کرده اند هر چند دامان گفتگو در ان کشاده باشند لیکن از مرجح بودن یکی از دو احتمال اینمی افتد
مسئله فلم تجدوا ماء ظاهر آنست که متعلق بسفر است زیرا که وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست و بحمل که مراد عدم قدرت باشد
زیرا که وجدان مریض مانند لا وجدان است مسئله فقها از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص به تیمم و از تاثیر ضرر در صورت
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آلة استقا از دلو و رشا یا عدم امکان وصول ماء از جهت عدو و سبع
محل ترخص است و تضرر بسبب حرکت لبوی ماء یا استعمال ان ملحق است بمرض و همچنین مشغول بعطش بحاجت ضروری از
عطش و غران مسئله وجدان ماء مختلف است زیرا که در مسکن بنی ادم و معبر ایشان هیچ زمینی نیست که انجا آب
یافته نشود و نزدیک باشد یا دور اگرچه بیک مرحله باشد لیکن عدم وجدان ماء در عرف جای اطلاق کنند که یافت آب
شاق باشد و دران حرجی نامیان بود زیاده از انچه مسافران هر روز متعاسا میکنند پس عابر راه اگر از قافله
دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام میسر اید یا قافله بدو او نرسند میتوان گفت لم یجد ماء و نازل نا جایی که
اهل قافله از انجا اب می ارند و خارج بلد تا جای که متعارف آب اوردن است از انجا و تجدید میل تقدیر برای است و دل
ما از تقدیر برای در غایت قلق است زیرا که تشریعی جدید می شود مسئله ماء در عرف اطلاق کرده میشود بر ماء مطلق
و اگر مولی عبد خود را گوید احمل الی ماء بارد مطلق ممتثل می شود نه مقید ما فقد ماء و رد پس در مطلق و مقید سخن
افتاد شافعیان گفتند هو ما یقع علیه اسم الماء بلا قید و المتغیر مستغنی عنه کزعفران تغیر المنع اطلاق اسم الماء
لیس بمطلق بخلاف التغیر الیسیر الذی لا یمنع اطلاق الاسم و بخلاف التغیر بمثل بکث و طین و طحلب و حنفیان گفته

هو الباقی علی اوصاف خلقه کمار السارد والعیون والابار والمجار والغدران وان اتن الطول المکث او تغیر مما لا ینفک عنه
کالتراب واوراق الاشجار لانها غلبت علیه غیره ثم اختلفوا فی تغیر الغلبة فقیل غلبة الاجزاء بحیث لا یسیل وقیل اختلاف اللون والرا
ما عصر من شجر او ثمر وقول اول مبنی بر جادهٔ منبع لغت و نا ممکن باشد انرا انتوان کرد ثبت مسئله اگر ماء مطلق نباشد لازم
ابدعدول بتیمم اگرچه بیابد بالین موجود باشد بنص قرآن زیرا که نیابنده ماء نیست یعنی که تغیر کردم مسئله از قرائن فهمی معلوم میشود که
طهارة ابشرط صحت وضوء وغسل است زیرا که در حدث وان کنتم جنبا فاطهروا وصاحب لغت بغیر انکه مجتهد باشد میفهمد که غرض در
وضوء وغسل تطهیر است واز علوم فطریه انسان است که آلی که مخلوط باشد بنجاسات ازوی تطهیر نباید پس طهارت ابشرط صحت وضوء وغسل
شد مسئله ثالثا بیان صفت تیمم میفرماید فتیمموا تیمم در اصل بمعنی قصد امده است پس اگر کسی بر روی افتد وتمرغ کند وبعد ازان
نماید یا قع لوی رسد بعد ازان وقت عالد صحیح نباشد وجمعی ازان فهم کرده اند وجوب نیست در تیمم وان ضعیف است زیرا که نیت
معتبر شرع کردانیدن عمل است برای خدا ومفهوم ازاید قصد صعید طیب است نکردانیدن عمل صد وقصد عمل از عامل جدا
نمی شود اخلاص باشد یا ریا وانقصد امر ضروریست تکلیف شرع را یمان حاجت نیست پس درین اسند لال خطا ظاهر است بلکه مستند
وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات وانه وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین است مسئله صعیدا
طیبا صعید در لغت ترابرا گویند انچه ذرین نعر نحل او را ادراک میکند عدم اطلاق صعید است بر زنج وقوره وصحافه
حذف ونقع وجرف وطب طاهر را گویند پس سه شرط پیدا شد قصد وبودن تراب یا زمل وطهارت ان مسئله فامسحوا بوجوهکم
وایدیکم منه ظاهر انه استیعاب وجه ودین نیست الا انچه بشاق باشد مانند تحت لحیه وخلل انچه بشاق ایه فهم کرده میشود وکیفیت مسح
بدین تمام نمیشود زیرا که در کلام عرب چون بمجا لغین فیه وکرده اند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود وجمعی از صحابه عمار
وابن عباس بیش برده اند که تا کوع کفایت میکند وظاهر اول است مسئله منه دلالت میکند بر نقل جزئی از تراب یا عضا لیکن نقل کثیر
مثل انکه دست بسیکی بر تراب نهد وبسیکی بردارد وجابز نیست مسئله آیه از ضربه وفرستان مساکت است نقل تراب ومسح باید خواه ضربه
باشد خواه ضربتان مسئله جمعی گفته اند که از فلم نجد والسبق طلب مفهوم میکردد پس طلب ماء برای هر نمی لازم باشد وفیه
نظر زیرا که فلم نجد والسبق غالبا برای بعدم وجدان دلالت میکند خواه بطلب باشد خواه باخبار صدوق وخواه بنوعی از اجتهاد
ولازم استصحاب این غالب برای است لاغیر مسئله اختلاف کرده اند که تیمم طهارة ضروریست یا طهارت مطلقه ونزدیک
فقیر رجح لفظی است زیرا که ضروریست یعنی انکه مشروعیه ان نزدیک فقد ماء است وطهارت مطلقه است یعنی انکه موثر است در

اباحة صلوة وغيران بشرع مستانف پس عامل بتيمم يطلع نرفيت از متوضي بلكه هريكي در مكان خود مطلع است پس تفريعاني كه
بر ضرورة تيمم كرده اند باسرها محل بحث است مانند لاتيمم لفرض قبل وقت فعله وتيمم لكل فرض ونوى استباحة الصلوة للرفع المحدث
مسئلة يريد الله ليجعل عليكم من حرج ولكن يريد ليطهركم وليتم نعمته عليكم اين آيه اصل است در رسيع هر جبائر وعصائب
ودوائي كه هر شقوق رجل مالده ومانند ان واسقاط شرط طهارت عند العصب قرحكم سلسل البول وانفلات الريح
والله اعلم باب فضل الوضوء باب در بيان فضيلت وضوء مالك عن سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة الخ
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون وضو كند بنده مسلمان يا كفت بنده مومن در بن شك راويست پس بشويد روي
خود را بر اندازد روي او هر گناهي كه بسوي او نظر كرده بود بچشمهاي خويش يعني هر گناهي كه حاصل شده بود از نظر بسوي حال
غير جليله برمي اند همراه آب يا كفت همراه اخر چكيدن آب يا كفت كلامي ديگر هم معني اين شك راويست پس چون بشويد دو دست
خود را بر اندازد از دو دست او هر گناهي كه كرفته است اورا دو دست او يعني حاصل شده است از كرفتن بدست برمي آيد همراه
آب يا كفت همراه اخر چكيدن آب تا حدي كه برمي اند اين بنده مومن صافي شده از جميع كناهان ودر رواية بعضي
زيادة است كه فاذا غسل رجليه خرج كل خطيئة مشتها رجلاه مع الماء او مع اخر قطر الماء يعني چون بشويد دو پاي خود را بر اند
هر گناهي كه رفته است بسوي ان دو پاي او يعني حاصل شده است از مشي يا آب يا اخر چكيدن آب بايد دانست كه خروج
خطايا استعارة است براي حصول مغفرت نزديك عفو عضوء انكه خطا في الحقيقة جسمي است كه با آب مخلوط مي شود ومي رود
واين را در قرآن وحديث وكلام عرب نظاير بسيار است ونيز بايد دانست كه اكثر علما تخصيص كرده اند اين خطايا را
بصغاير بدليل حديث صحيح الصلوة الخمس والجمعة الى الجمعة ورمضان الى رمضان كفارات لما بينهما اذا اجتنبت الكبائر و
اين حديث دو وجه معني دارد يكي انكه ما اجتنب الكبائر خارج باشد مخرج استثنا كويا مغفور بايد الا الكبائر ديكر انكه اين
بر فضل كسي دلالت كند كه اجتناب كبائر كرده باشد پس مرتكب كبيره را اين فضيل نيست واين معنى اخر نزديكتر است بايه ان
تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم الايه واين را مخصص كفتن در باب كفرات اقعدت ونوى سبق لوجه
اول كرده است والله اعلم باب يجب الوضوء من الذي واجب مي شود وضوء بسبب بر اندن مذي مالك
عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن سليمان بن يسار عن المقداد بن الاسود الخ مقداد بن الاسود كفت كه فرستاد
علي بن ابيطالب امر كرد مرا كه بپرسم براي او از رسول الله صلى الله عليه وسلم حكم مردي كه چون نزديك شود با زن خود

یعنی شهوه و مسافقه کند برابر از و ذکر وی ندی چه چیز واجب میشود بر این شخص یعنی غسل واجب می شود یا وضو گفت حضرت علی رضی الله عنه نزدیک من است و خبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و من شرم میدارم که این مسئله از آنحضرت بپرسم گفت مقداد پس سوال کرد او از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم این شخص پس فرمود چون بیاید ندی را کسی از شما باید که بیفشاند بر فرج خود آب را و تا باید که وضو کند مانند وضوی خود برای نماز **مالک** عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر گفت هر آینه می یابم که این چرک و می یابد از من مانند واز بلوپس اگر بیابد از او کسی از شما پس باید که بشوید ذکر خود را و باید که وضو کند مانند وضوی خود برای نماز مرا و سیدن از این اشاره مذی **مالک** عن زید بن اسلم عن ضرب مولی عبد الله بن عباش المخزومی الخ ضرب گفت سوال کردم عبد الله بن عمر را از حکم مذی گفت چون بیاید یکی از شما الی فرج خود را و وضو کند مانند وضوی خود برای نماز **مسئله** مذی بفتح میم و اسکان ذال معجمه بر لغت افصح و اشهر و غیر این نیز منقول است الی آخره سبیذ رقیق است که از فرج کسی نزدیک شهوه بیرون می آید و در خروج آن شهوه و دفق نمی باشد و بعد از آن در عضو رجولیه انکسار و فتور نمی شود و کاهی احساس خروج آن نمی شود و در نادر مذی بسیار می باشد به نسبت رجال **مسئله** و حکم مذی عدم وجوب غسل است با جماع و وجوب وضو و بیان خواهد کرد مصنف او خبار سنکم سن الغائط خروج من السبلین است معتاد باشد یا غیر معتاد یا کویم مخصوص است بمعتاد و در غیر صورت حکم مذی و استحاضه از دلیل مستانف ثابت میشود و سابقا اشارت کرده شد که تنقیح علی عمر بنا رفته است که در صدرای داخل میشود **مسئله** و دیکر حکم مذی نقض فرج است و مراد از نقض اینجا غسل است بدلیل روایت دیکر بغسل ذکره و قول عمر فلتغسل فرجک و از فرج قدر مذی که بآن رسیده باشد و این ظاهر است پس اکر غیر فرج آلوده شود او را نیز می باید شست و اکر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست **مسئله** غسل ذکر بطریق وجوب است پس استنجا بحجر در مذی شرع نباشد بالطریق استحباب یا خارج بر حسب عادت بلاد و اقوی نزدیک فقیر اول است و اقتصار بر حجر در معتاد البته است پس تنقیح آن بوجهی که شامل مذی و دم استحاضه باشد دل ازان در ملتفت است **باب** ما یروی فی الرخصة فی ترک الوضوء من الودی باب در بیان چیزی که روایت کرده شد از رخصت در ترک وضو بسبب خروج ودی **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب الخ یحیی بن سعید گفت شنیدم از سعید بن المسیب در آن حالیکه نشسته بود از وی سوال میکرد کفت سایل هر آینه من می یابم مذی را در حالیکه نماز میکذارم پس ایا باز کردم از من یعنی ایا ترک کنم نماز را و بوضو مشغول شوم پس جواب داد سعید بن المسیب این سایل را کفت اکر روان شود

دوی بر ان من باز نگردم تا انکه باخر رسانم نماز خود را مالک عن العلاء بن زید الخ گفت سهل گفت سوال کردم از سلیمان بن یسار حکم نزی که می یابم اثرا گفت بفشان بر انچه در زیر جامه تست آب را یعنی بفشان بر فرج خود آب را و تغافل کن از ان تری مترجم گوید جمهور علما بعد از خروج ودی یقینا وضو ترک وضو فرموده اند و تمسک کرده اند بانکه وضو منقض میشود از بول اجماعا ودی نیز قطره ایست از بول و بقوی تاویل کرده است این دو حدیث را که مراد انست که شک ناقض وضو نیست پس اگر وسوسه بخاطرش رسد که نزی از سر ذکر بر امده است بان التفات نکند و نماز خود را باخر رساند و تغیر باین طور اجتهاد است و از جنس قیاس شبیه سایل بابلغ وجوه باب یجب الوضوء علی من نام مضطجعا لا علی من نام قاعدا و اجب است وضو بر کسی که خواب کرد بپهلو زده و اجب نیست بر کسی که خواب کرده نشسته مالک باسناده ان تفسیر نده الایه یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین ان ذلک اذا قمتم من المضاجع یعنی النوم تفسیر ابن ابه یا ایها الذین امنوا الی اخرها ایست که وجوب وضو ثابت میشود وقتیکه بر خیزند از خوابگاه مراد میدارد نوم را یعنی مراد انست که نوم ناقض وضوست مالک عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر رض گفت چون بخواب رود کسی از شما بر پهلو خفته پس بدرستیکه او وضو کند مالک عن نافع عن ابن عمر الخ عبد الله بن عمر بخواب بر رفته نشسته باز نماز میگذارد و وضو نمیکند و ماخذ این دو اثر احادیث مرفوعه است از انجمله حدیث ابی داود و العینان وکاء السه فمن نام فلیتوضا و وکاء السه حلقه دبر را گویند و حدیث ابی داود انما الوضوء علی من نام مضطجعا و فی اسناده ضعف و حدیث مسلم و شافعی و ابی داود و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء فینامون قعودا حتی تخفق رؤسهم ثم یصلون ولا یتوضئون مسئله چون علة نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغماء و سکر نیز ناقض شد و تفقح مسئله انست که زوال عقل ناقض وضوست مسئله تفقح نوم قاعدا نزدیک شافعی انست که تمکین مقعده باشد پس کسیکه مزیل باشد و در میان مقعده و زمین فرقی باشد تمکین حاصل شد و تفقح نوم مضطجعا انست که تمکین مقعده نباشد هر حالتیکه بعد از بین دو کف اضطجاع تنبیه است و تصویر استرخاء اعضا و نزدیک الی خفقه راکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد و سنگی که بزوال تمکین بیفتد حکم مضطجع دارد و جمعی تفقح ان خواب کران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح است در علت استرخاء و چون خبر و اثر

در حیات نوم راست خاضطجاع و استلقاء انرا بر روی کار آورند و صورا بان متوجه ساختند باب یجب
الوضوء من مس الفرج واجب میشود وضو بسبب دست رسانیدن بفرج مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن
حزم انه سمع عروة بن الزبیر الخ گفت داخل شدم بر مروان بن الحکم پس با یکدیگر مذاکره کردیم در موجبات وضو پس
مروان گفت از من ذکر وضو واجب میشود عروه گفت من این را ندانسته ام پس گفت مروان بن الحکم خرد او مرا بسر
بنت صفوان که وی شنیده از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود چون دست رساند یکی از شما بذکر خود پس باید
که وضو کند مالک عن اسمعیل بن محمد بن سعد ابی وقاص عن مصعب الخ مصعب پسر سعد بن ابی وقاص گفت که من
نگاه میداشتم مصحف را برابر سعد بن ابی وقاص یعنی مصحف را بدست میگرفتم و در وی نظر میکردم تا در محل اشتباه بروی
فهم کنم یعنی لقمه دهم پس در این اثنا خارید بدن خود را پس سعد گفت شاید دست رسانیده باشی بذکر خود گفتم آری گفت بر
خیز و وضو کن پس برخاستم و وضو کردم پس باز آمدم یعنی مصحف گرفتم مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ میگفت
عبد الله بن عمر چون دست رساند کسی از شما بذکر خود پس باید که وضو کند مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ میگفت
گفت عروة چون دست رساند بذکر خود واجب شد بروی وضو مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله الخ گفت
سالم بن عبد الله دیدم پدر خود عبد الله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو میساخت گفتم ای پدر ایا کفایت نمیکند ترا غسل بجای
وضو گفت آری میکند ولیکن در بعض اوقات دست بر میرسانم فرا اثنای غسل بذکر خود پس وضو میکنم مالک عن نافع عن
سالم بن عبد الله الخ گفت سالم بودم با پدر خود عبد الله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از انکه آفتاب برآمد وضو کرد و
نماز گذارد و گفت سالم پس گفتم او را این نماز زیست که تو نمیکنی ازوی انرا گفت بر انیه من بعد از انکه وضو کردم برای نماز
صبح دست رسانیدم بفرج خود باز فراموش کردم که باز وضو کنم پس حالا وضو کردم و عود کردم برای نماز خود یعنی اعاده
کردم مترجم گوید تعقب کرده اند بر مالک جماعه مثل سفیان ثوری و محمد بن الحسن بحدیث حسن که طلق بن علی روایه کرد
ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل مس ذکره انتوضا قال هل هو الا بضعة منک مروی سوال کرد مردی
خدا را صلی الله علیه وسلم از حکم کسی که دست رسانید بذکر خود ایا وضو کند گفت نیست ذکر الا قطعه از بدن تو یعنی وضو
کردن لازم نیست و با ثار حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس و حذیفه و ابو درداء و عمار و سعید بن المسیب و حسن بصری
که از مس فرج وضو لازم نمیشد نزد یک ایشان وجواب داده بغوی از ابن تعقب با یکه حدیث بسره متاخر است زیرا که ابو هریره

قوله ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل مس ذکره انتوضا قال هل هو الا بضعة منک الحدیث علی
ظاهره یدل علی ان مس الذکر لا ینقض الوضوء و هو مذهب مالک و قوله فی الحدیث الاخر من مس ذکره فلیتوضا
محمول علی الاستحباب جمعا بین الحدیثین و قوله فی الحدیث الاول هل هو الا بضعة منک یدل علی ان مس الذکر
لا ینقض الوضوء و هو مذهب مالک و قوله فی الحدیث الاخر من مس ذکره فلیتوضا محمول علی الاستحباب جمعا
بین الحدیثین

انرا روایت کرده است و او متاخر الاسلام است وطلق بن علی اول زمن هجرت بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده بود
واین فقیر را درین جواب نظر است اولا بطریق معارضه که از حدیث طلق ابن علی چنان مفهوم میشود که قبل ازان حکمی از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزد یک سایل قایم شده بود دال بر وضو جوب وضو پس ظاهر این است که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر است
وثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل ابن جاری میتوان کرد در باب ترک وضو مما مسته النار که ابو هریره
حدیث وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است وبران عمل میکرد حالانکه قدوم ابو هریره بعد واقعه خیبر بود وسوید بن النعمان
روایت کرد که در راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مما مسته النار خوردند ونماز کذاردند ووضو نکردند پس نزد بالیت که حدیث
ابو هریره را ناسخ ان میگفتند واین چنان نیست باتفاق وصل آنست که بسیار بود که ابو هریره از سایر صحابه قدما روایت
میکرد وجمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث مرفوع مس وذکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا ومجی از غایط کنایت میشود وفقیر
گوید میتواند بود که این امر شرعی که لازم باشد هر خاص وعام نیست بلکه بیان مصلحتی است پس جمعی از مشورعان صحابه انرا لازم گرفتند
وجمعی دیگر لازم نگرفتند ودلالت میکند بر ین مدعا که وضو شرعی کثیر الوقوع است پس بعید مینماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این
امور اما اختلاف در نوعات ومثل ان در صحابه شایع بود بلکه جمهور بر رخصت سهل میکردند **باب** الوضوء من قبلة المراة وجسها
باب در بیان حکم وضو از قبله زن ودست رسانیدن مرد بزن **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه عبد الله
بن عمر میگفت که قبله کردن مرد زن خود را وسس کردن او را بدست خود از ملامسه است یعنی در قول خدا تعالی او لامستم النساء داخل
است پس هر که قبله کند زن خود را یا مس نماید او را بدست خود پس بروی وضو واجب میشود **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود
انه عبد الله بن مسعود میگفت از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم می شود **مالک** عن ابن شهاب انه ابن شهاب
میگفت که از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم نمی شود مترجم گوید تعجب کردند هر مالک جمعی بحدیث عروه عن عایشة عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قبل بعض نسائه ثم خرج الی الصلوة ولم یتوضا قلت من هی الا انت فضحکت قبله کردن رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بعض زنان خود را بعد ازان بر امد بنماز ووضو نکرد عروه گفت گفتم نیست ان زن مگر تو پس عایشه بخندید وجواب داد در
ترمذی وغیران که اسناد این حدیث متصل نیست وتحقیق آنست که منشاء اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان است
در تفسیر قوله تعالی او لامستم النساء پس حضرت عمر وابن مسعود حمل کردند انرا بر دست رسانیدن زن بقصد جماع وبرین
تفسیر لازم امد که لمس را ناقض وضو دارند ونزد یک ایشان ایه از بقایه یتیمم مرغسل را ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و

عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالت نقض لمس مرد و نور اساکت باشد و دلالت کند بر آنکه تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس بین بود و ابن عمر مذهبی ثالث پیش گرفت که لمس اعم است از جماع و مس پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود و اگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود به آنکه تیمم از غسل و قائل بود متحقق مس مر اه وضو را و راجح در اینجا قول ابن عباس است زیرا که در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملامسه و مس از جماع کنایه آمده است و استدلال دیگران باین آیه مناقش پذیر است و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در ماخذ باید کرد تا رجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر آ ابو حنیفه درین مسئله مذهب ابن مسعود و ابراهیم نخعی را بهمین سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را در بسیار مواضع و این حدیث اگرچه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیه را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزد یک اجماع هر دو فوت میکرد و مذهب حسن بصری و سفیان ثوری عدم نقض است **باب** الوضوء من القئی بیان حکم وضو بسبب قی **مالک** از ابی ربیعه بن ابی عبد الرحمن الخ مالک دید ربیعه بن ابی عبد الرحمن را که قی میکرد آب را چند بار و او در مسجد بود پس باز گشت بخانه خود و وضو میکرد با آنکه نماز میکذارد یعنی باز نمیگشت تا وقتیکه نماز گذارد و بعد ازان بخانه رفت قال یحیی و سئل مالک عن رجل قلس طعاما هل علیه الوضوء قال لیس علیه وضوء و لیتمضمض من ذلک و لیغسل فاه گفت یحیی بن یحیی سوال کرده شد مالک از شخصی که قی کرد طعام را آیا واجب میشود بروی وضو گفت نیست بروی وضو باید که مضمضه کند از قی و بشوید دهان خود را **باب** الوضوء من الرعاف و الحجامة بیان حکم وضو از خونی که از بینی سیلان کند و از حجامت **مالک** از علقمه ان عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس صاحب رعاف شد پس برمی امد از مسجد پس می شست خون را از خود باز رجوع میکرد و بنا میکرد بر آنچه گذارده بود از نماز یعنی آنچه قبل از رعاف کرده بود محسوب میساخت و باقی را تمام میکرد **مالک** عن عبد الرحمن بن حرملة الخ عبد الرحمن گفت دیدم سعید بن مسیب را که صاحب رعاف شد پس خارج نشد از وی خون تا حد یکه رنگین نشد انگشتهای او از خونی که برمی امد از بینی او باز نماز میگذارد و وضو نمیکرد **مالک** عن عبد الرحمن بن المجر الخ عبد الرحمن بن مجر دید سالم بن عبد الله را که برمی امد از بینی او خون تا حد یکه رنگین شد انگشتهای او از خونی که برمی امد از بینی او باز نماز میگذارد و وضو نمیکرد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ بود ابن عمر چون رعاف میشد او را باز نمیگشت و وضو میساخت باز رجوع میکرد پس بنا میکرد و سخن نمیگفت یعنی آنچه قبل از رعاف

کرده بود در حساب نمیشمرد و بانی را تمام میکرد **مالک** عن یزید بن عبد الله بن قسیط اللیثی انه یزید بن عبد الله بن اسامة بن الهاد که صاحب رعاف شده بود او نماز میکذارد پس ابد بحجره ام سلمة زوجه النبی صلی الله علیه وسلم پس او را دیده شد پس او آب وضو پس وضو کرد باز رجوع کرد بمسجد پس بنا کرد بر انچه کذارده بود **قال مالک** لا مر عندنا انه لا یتوضا من رعاف پس نمیشود و لا من دم و لا من فیح پس لیس من الجسد و لا یتوضا الا من حدث یخرج من ذکر او دبر او نوم کفت مالک حکمی که مقرر است نزد یک یعنی علمای مدینه و از صحابه و تابعین انست که وضو کرده نمی شود از رعاف و نه از خون و نه از ریمی که سیلان کند از جسد و وضو کرده نمیشود الا از حدثی که برمی اید از ذکر و دبر یا از نوم مترجم کوید بدستک کرده است محمد بن الحسن دو اثر بر دو مسئله یکی انکه دم سائل ناقض وضوست دیکر انکه اکر کسی را غیر اختیار حدثی پیش اید در اثنای نماز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و انچه کرده است در حساب شمارد و بانی ادا کند و در زمان وضو اید و وقت سخن نکوید و جواب داده اند که مراد از وضو اینجا تنظیف و غسل دم است نه وضو شرعی و دلیل بر این تاویل انکه صحیح شده است از ابن عمر انه قال فیمن احتجم لیس علیه الا غسل محاجمه کفت ابن عمر در باب کسی که حجامت کرده نیست بروی واجب مکر شستن مواضع حجامت و همچنین محفوظ از مذهب سعید بن المسیب عدم نقض وضوست و این خبر کوید احتمال دارد که ابن عمر و سعید بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجه رعاف زیرا که شستن روی و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء ان النبی صلی الله علیه وسلم قاء فافطر و توضاء دلالت نمیکند بر وجوب قی وضو را زیرا که ان برای معالجه قی بوده و شستن روی و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را اما ان مسئله دیکر پس ابد رفت نه بجهة انتقاض وضو بوده بلکه برای دفع نجاست وان مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده است از عبد الرحمن بن المجبر روایت سابق را باین عبارت انه رای سالم بن عبد الله بن عمر یدخل اصبعه فی انفه او اصبعیه ثم یخرج دما فیها شئ من دم فیفتله ثم یصلی و لا یتوضا یعنی دید سالم بن عبد الله را که دو مرتبه او رد انکشت خود را بینی خود باز بر میاورد انرا و دران انکشت چیزی از خون بوده پس می مالید با انکشت ان خون را پس نماز میکذارد و وضو نمیکرد و حمل کرده است انرا بر انکه دم سایل نبود و چون دم سایل نباشد لازم نمی اید و این خلاف روایت مشهوره است در روایه مشهوره انست که سابقا کذشت یخرج من انفه الدم تخضب اصابعه و این لفظ تاویل مذکور را قبول نمیکند و الله اعلم و بالجمله چنان بنظر می نماید که ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری است که وضو از ما خرج من السبیلین و از نوم می شکند و از بقیه مواده و دم و کروتی در رعاف نمیشکند و الله اعلم و می باید دانست که شریعت عام انواع آلان را

وبکرات و مصلحه نفوس انسان و مفسده نفوس انسان و بکرد شارع بر وی علم افاده فرموده است و بر فقهاکاهی یک علم باعلم
دیگر شبهه میکرد و پس شریعت چیزیست که در مقام اعلی بر انسان مکتوب شده و انسان را بان تکلیف ساخته خواه واجب و حرام
باشد خواه سنته موکده و مکروه موکد و سوای ان چیزهاییست که در نهذیب نفوس یا تموینت نفوس دخل دارد لیکن حکمه نسبت
تقضی ان نیست که بر انسان مکتوب کرده و در مثل این چیزها بعض اصحاب بان عمل میکردند و بعض عمل نمیکردند و بر همین اصل
فروع باید اورد و مسئله مس ذکر در سر راه و رعاف و قی و قهقه والله اعلم باب ترک الوضوء مما مسته النار بیان ترک وضو
وضو از چیزی که رسیده است النار یعنی چیزی که پاک نشده باشد مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله
بن عباس الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم خورد شانه بزی پس نماز گذارد و وضو نکرد و مالک عن یحیی بن سعید عن
بشیر بن یسار مولی بن حارثه عن سوید بن النعمان الخ برادر سوید بن النعمان همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم سال خیبر یعنی در
سالی که غزوه خیبر واقع شده تا وقتی که رسیدند بصهباء ان موضعیست از جاهای نزدیک خیبر یعنی نواحی خیبر پس فرود امدند انحضرت صلی الله
علیه وسلم پس گذارد نماز عصر را باز طلب کرد توشه را پس حاضر کرده نشد مگر قسوین پس حکم فرمود بدرست ساختن ان پس غذا
کرده شد پس خورد انحضرت صلی الله علیه وسلم و خوردیم ما باز برخاست بسوی نماز مغرب پس مضمضه کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم و مضمضه
کردیم ما باز نماز گذارد و وضو نکرد مالک عن محمد بن المنکدر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم را طلبیده شد برای طعامی پس نزدیک
کرده شده بان حضرت صلی الله علیه وسلم نان و گوشت پس خورد از ان طعام باز وضو کرد باز نماز گذارد بعد ازان اورده
شد پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم انچه باقی مانده بعد از ان طعام پس خورد بعد از ان نماز گذارد و وضو نکرد مالک عن
ابی النضر و هب بن کیسان انه سمع جابر بن عبد الله الانصاری الخ جابر گفت دیدم حضرت ابو بکر را که خورد گوشت را بعد ازان
نماز گذارد و وضو نکرد مالک عن محمد بن المنکدر عن صفوان بن سلیم الخ ربیعه بن عبد الله طعام شام خورد همراه حضرت
عمر بن الخطاب بعد ازان نماز گذارد حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد مالک عن حمزه بن سعید الزیات عن ابان بن عثمان
ان عثمان بن عفان اکل خبز لحم الخ حضرت عثمان خورد نان و گوشت باز مضمضه کرد و شست دو دست خود را و مسح کرد
بدو دست روی خود را بعد ازان نماز گذارد و وضو نکرد مالک انه بلغه ان علی بن ابی طالب و عبد الله بن عباس الخ
حضرت علی بن ابی طالب و عبد الله بن عباس وضو نمیکردند از خوردن چیزی که رسیده است بان النار یعنی چیزی که پاک نشده
باشد مالک عن یحیی بن سعید الخ یحیی بن سعید سوال کرد عبد الله بن عامر را از حکم کسی که وضو کرده باشد

برای نماز بعد از ان برسه بطعامی که رسیده بود او را انس یعنی تناول کرد طعام بخشه را ایا وضو بکنند گفت دیدم پدر خود را که عامر
بن ربیعه باشد میکرد و همین کار و نماز میگذارد و وضو نمیکرد مالک عن موسی بن عقبه عن عبد الرحمن بن زید الانصاری
ان انس بن مالک الخ انس بن مالک قدوم کرد از عراق پس داخل شدند بروی برای ملاقات ابو طلحه و ابی بن کعب پس نزد یک
ساخت باین هر دو غیر طعامی که رسیده بود او را انس پس برسه خوردند از ان پس برخاست انس پس وضو کرد پس گفتند ابو
طلحه و ابی بن کعب چیست این خصلت ای انس ایا این خصلت عراقیه است یعنی از اعراق اوردی او را یعنی در شریعت خود یا
لیکن ما را از عراق اموخته پس گفت انس ای کاشکی من نمیکردم این کار را و برخاستند ابو طلحه و ابی بن کعب پس نماز گذاردند و
وضو نکردند باید دانست که ابو هریره و عمر بن عبد العزیز میگفتند وضو واجب میشود بخوردن طعامی که او را انس نخورده باشند
و تمسک میکردند بحدیث الخضرت صلی الله علیه وسلم توضوا من ما مست النار و ذهب جمهور صحابه و تابعین خلاف این است چنانکه امام
مالک بتفصیل تمام بیان فرموده پس قطع مخالفت بین الحدیثین یکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیث توضوا من ما مست النار
منسوخ باشد یا این احادیث یا محمول باشد بر غسل و تنظیف که معنی لغوی وضوء است والله اعلم باب اخر فیما لا یجب منه الوضوء
باب در بیان چیزی که واجب نمیشود وضو از استعمال ان مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ مترجم گوید در نسخه
که پیش نظر است از روایت یحیی بن یحیی المصمودی خلل مسطور است در روایه محمد بن الحسن خط مذکور است و در خط قدیم طارد کاف
مشبه بیشد یعنی روایت اول انست که عبد الله بن عمر تحنیک کرد یک فرزند سعید بن زید را یعنی تمر را خائیده در دهان طفل
نو متولد شده ریخت بچه تبرک در برداشت او را یعنی در بر خود بعد ازان داخل شدند در مسجد پس نماز گذارد و وضو نکرد و بروایت
دیگر انست که عبد الله بن عمر حنوط مالیده بر بدن یک فرزند سعید بن زید و حنوط ان خوشبوها گویند که در بدن مرده استعمال کنند
یعنی سعید بن زید را فرزندی مرده بود و عبد الله بن عمر حنوط در بدن او مالیده بعد ازان نماز گذارد و وضو نکرد و از
روایت اول مستفاد میشود که بر داشتن طفل نو متولد شده و دست رسانیدن باو موجب وضو شستن دست است
و از روایت دیگر مستفاد میشود که حنوط مالیدن در بدن مرده و بر داشتن جنازه موجب وضو نیست و در ین مسئله همه
خلاف دانستند و جمهور بعدم وجوب وضو رفته اند والله اعلم و این روایه ثانیه که حنظ باشد محفوظ است نزد یک بجای
باب یکفی الاستنجاء بثلثة احجار کفایت میکنند برای استنجا سه سنگ مالک عن هشام بن عروة عن ابیه
الخ پرسیده شد الخضرت صلی الله علیه وسلم از استنجا پس فرمود ایا نمی یابد یکی از شما سه سنگ را یعنی سه سنگ کفایت میکنند

شرط حصول نقا مترجم گوید استطابه در لغت طلب طیبت است یعنی طهارة و مراد ازان در عرف تطهیر است از نفوط و بول بآب یا حجر و همچنین استنجا و ابو داود و نسائی این حدیث را روایت کرده اند بطریق مسلم بن قرط پس گفتند عن عروة عن عائشة مسئله واجب است ازاله نجاستی که لیث نفوط و بول حاصل شود یکی از دو چیز آب یا حجر اما بآب پس مستفاد است از حدیث غسل دم حیض چنانکه بیاید اما حجر مستفاد است ازین حدیث و جمع درمیان هر دو مستحب است مسئله ذکر حجر بجهة اعتبار دست والا کلوخ و جامه کنه در حکم است پس سفیح کردند حجر را بجامه قالع اما جامد پس ماخذان استعمال استجمار است دون الغسل و موضع اختلاف در لفظین نزدیک عارف بلغت و اما قالع پس ماخذان فحوای اولا بجد واحد کم ثلثة احجار و مانند آنست که عارف لغت بفهمد که غرض ازان ازاله نجاست است پس قصب ایلس کفایت نکند مسئله واجب است که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذان نهی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از رجیع که بعض از ابروث و بعره تفسیر کرده اند و بعض بسبکی که بکبار بان استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذان نهی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از استنجا باستخوان لعلت انکه طعام جن است پس مطعوم الش لطف اولی و الحق انتفاع معتد به بان منوع است مانند جامه نو دران حکم داخل باشد مسئله شرط انقای حجر است بغیر آن و ماخذان آنست که شارع مشروع فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سایر بدن و طاری نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین زیرا که استنجا برای خارج از سبیلین است نه برای غیران مسئله از لفظ اولا بجد احد کم ثلثة احجار مفهوم میشود که ادنی استنجا ثلثة احجار است و حدیث سلمان نهانا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستنجی باقل من ثلثة احجار اوضح است درین معنی و تنقیح ثلثة احجار تلث مسحات است پس اگر حجر کبیر باشد دبسه طرف ان مسح کند جایز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقاست و ان مفهوم از فحوای کلام است پس اگر ثلثة احجار استعمال کند و نقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلثة باب مستحب الانبار فی الاستنجا مستحب است استعمال عدد وتر در استنجا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند یکی از شما باید که داخل کند در بنی خود آب را باز بفشاند و هر که استنجا کند باید که عدد وطاق استعمال نماید مترجم گوید مستحب الانبار معنی کلام آنست که اگر نقا بوتر حاصل شود بر ان اقتصار باید و اگر بغیر وتر حاصل نشود یکی را زیاده کنند تا انبار تحقق گردد مسئله در حدیث نهی امده است از تخلی در موضعی که وقوع نجاست دران موجب ایذای مردمان باشد مانند آب راکد و منحدث نامس و طریق انسان و زیر شجره مثمره و از استنجا بدست راست و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم استحباب دور دفن از مردمان بوجهی که آواز خارج نشنوند و بوی

ان حاسبی کند و استنثار بفرد و ثلث و زائع باز باده ازان و کفتن نزدیک دخول خلا اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث
و نزدیک خروج غفرانک معلوم شده **باب** لیس الاستنجاء بالماء من غیر وجوب یعنی سنیت استنجا بآب از غیر وجوب **مالک** عن یحیی
بن یحیی بن سعید الخ یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضو بسبب غایط یعنی استعمال آب بسبب قضای حاجت
پس گفت خبر این نیست که استنجا بآب وضو زنان است **مالک** عن یحیی بن محمد بن طحلاء عن عثمان بن عبد الرحمن ان اباه الخ عبد الرحمن
شنید از عمر بن الخطاب که وضو میکند عمر بن الخطاب باب وضو کردن برای انچه زیر ازار او بود یعنی می شست و کرد و خبر خصرا قال
یحیی سئل مالک عن غسل الفرج من البول و الغائط هل جاء فیه اثر فقال بلغنی ان بعض من مضی کانوا یتوضئون من الغائط و انا احب
غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی مسعودی که سوال کرده شد مالک از شستن فرج بسبب بول و غایط ایا امده است در ین باب
اثری گفت رسیده است خبر بمن که بعض سلف می شستند از غایط و من دوست میدارم که بشوییم فرج را از بول متر حسم گوید
از هر دو اثر حاصل نشد که استنجا باحجار کفایت میکند و استعمال آب و شستن و کرد و بر از آب زیاده است در لطافت و تطهیر
باب النهی عن استقبال القبلة و استدبارها عند قضاء الحاجة و اختلافهم فی ذلک در بیان نهی از رو برو نشستن بجانب
قبله و پشت بقبله کردن نزدیک ادای حاجت و بیان اختلاف علماء در ین باب **مالک** عن اسحق بن عبد الله بن
ابی طلحة عن رافع بن اسحق الخ رافع بن اسحق شنید از ابو ایوب انصاری و او در ان وقت بمصر بود که میگفت فرو نخواهم
دانم که چگونه کار کنم باین خلاجاها و حال انست که انحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است چون برود کسی از شما برای غایط یا برای
غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبله و باید که پشت ندهد بسوی قبله بفرج خود یعنی این خلاجاها در مصر بوجهی نباشد
بقصد که هر که انجا برای قضاء حاجت بنشیند رو بقبله یا پشت بقبله بنشیند پس ابو ایوب میگفت نمیدانم که چه کار کنم در ین
خلاجاها کرباس پای نخجه کیف یعنی جای ضرور و جمع کراسیس و کرباس نیون نیز همین معنی دارد **مالک** عن نافع عن رجل
من الانصار الخ رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از انکه مارو بی بقبله باشم وقت بول یا غایط **مالک** عن یحیی
بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن عبد الله بن عمر الخ ابن عمر میگفت هر انه بعض مردمان میگویند که چون بنشینی بر
حاجت خود پس روی بقبله مکن و روی بطرف بیت المقدس کن یعنی پشت بقبله مکن که این مستلزم روی کردن
بجانب بیت المقدس به نسبت ساکنان مدینه گفت ابن عمر هر انه بر امدم بر پشت خانه ازان خویش پس دیدم انحضرت را
صلی الله علیه وسلم نشسته بر دو خشت خام روی بجانب بیت المقدس کرده برای قضای حاجت خود مترجم گوید قطع

اختلاف

اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحة اصلیه و این
ارجح است نزد یک فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم است و فعل مخصص آنست فرصحرا پس اگر در بنیان باشد حرام خواهد بود ترجیح را
در بن قول نظرات زیرا که ظاهر از کلام ابن عمر انکار بر مقاله ناس است مطلقا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام
ابی ایوب عموم نهی است در صحرا و در بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ است بفعل الحدیث یا بالعکس معلوم شده است که صحابه بر احتیاط
و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی برخلاف میل کرده و از جهت میان اثبان نشاط و مخالفه
میکردند و این مسئله بنیاد از فروع بهن اصل است **باب** جواز البول قائما و الامکان خلاف الاولی جایز است بول کردن
استاده اگرچه خلاف اولی است **مالک** عن عبد الله بن دینار الخ عبد الله بن دینار گفت دیدم ابن عمر را که بول میکرد استاده
ماخذ فعل ابن عمر عمل آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در بعض احیان چنانکه خذیفه روایت کرده است ترجمه کوید قد صح ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال ما بال قائما آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بول مکن استاده و دیدن است نزد جمهور فقهاء **باب**
صفة الوضوء بیان طریق وضو کردن که نزد بهت پسندیده کرده **مالک** عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابیه الخ یحیی گفت عبد الله بن زید صحابی را
ایا می توانی که بنمای مرا که چگونه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو میکرد عبد الله گفت اوری پس طلب کرد آب و وضو پس ریخت آب را بر
دست خود و در روایت لغوی امده علی یدیه یعنی بر دست راست خویش پس شست دو دست خود را دو دو بار بعد ازان مضمضه
کرد و نبی افتناذ یعنی بعد ازان نه یعنی سه بار بار شست اوی خود را سه بار بار شست دو دست خود را تا انرخ
دو بار بار مسح کرد سر خود را بدو دست خود پس بکشانید بوی اورا دو دست خود را و بجانب قفا کشید انها را شروع کرد مقدم
سر خود یعنی تحت دو دست را بر صدغین و بر ناصیه نهاد و بعد ازان هر دو دست خود را بسوی قفای خود بعد ازان باز آورد
هر دو را تا انکه رسید بهمان جای که از ان شروع کرده بود بعد ازان شست دو پای خود را مترجم گوید از ین حدیث معلوم شد
که غسل بدن پیش از داخل کردن آن در ظرف آب سنت است نزد یک خواب باشد یا نه و دو بار شستن کفایت میکند
بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و استنشاق و استنثار سنت است و در ای
استنشاق را نه کرده و ظاهر بش فقران مینماید که چون استنشاق برای استنثار است و مطلوب اصلی همان است اکتفا کرده
شده باشد کرا استنثار از استنشاق و انجا مثلثا مثلثا گفته است پس بنا دارست که در مسلک مرد میان مضمضه و استنشاق یعنی
یک غرفه کرفت و بعض اثرا در دهان داخل کرد و بعض اثرا در بینی یا یک غرفه دیگر گرفت و هر دو خبر کرد و در غرفه سیوم همچنان

وابن در بعضی روایات صحیح آمده است بالجمله وصل و فصل هر دو وارد است و مودی از سنت است قال یحیی سمعت مالکا یقول
فی الرجل یمضمض ویستنشر من غرفة واحدة انه لا باس بذلک یحیی گفت شنیدم از مالک که میگفت در باب شخصی که مضمضه و استنشار
کند از یک غرفه که هیچ باک نیست و نیز معلوم شد که ثلیث غسل وجه کمال سنت است و دو بار دست شستن نیز مودی است از
سنت و نیز معلوم شد صفت مسح و انکه سنت استیعاب سر است بمسح و نیز معلوم شد که وظیفه رجلین غسل است نه مسح در روایت
یعقوبی از طریق ابو مصعب مذکور است ان رجلا سال عبد الله بن زید المازنی و هو جد عمرو بن یحیی و همان روایه صحیح است و در روایه
یحیی بن یحیی اکثر روات موطا تحریفی رفته است که از سال عبد الله بن زید المازنی و هو جده زیرا که این عبارت اداء میکند که عبد الله
جد عمرو باشد لا ابیه و لا سه دان خلاف واقع است و گفته اند نام ابن سایل عماره بن ابی حسن المازنی و او جد عمرو است مسلم
تسمیه در اول وضو و تخلیل لحیه و اصابع و اطاله غره و تحجیل و موالاة و گفتن بعد از وضو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین این همه سنتهاست که در احادیث
عملا و قولا ثابت شده باب نجب النیه فی الوضوء و الغسل واجب است نیت کردن در وضو و غسل قال الله تعالی و ما
امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و روی مالک باسناده فی غیر روایه یحیی ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال انما الاعمال بالنیات باب لیس غسل الیدین قبل ادخالها الاناء سنت است شستن هر دو
دست پیش از انکه داخل کرده شود انها را در ظرف آب مالک عن ابی الزناد و عن الاعرج عن ابی هریرة الخ فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم چون بیدار شود کسی از شما از خواب خود پس باید که نشوید دست خود را پیش از انکه در اورد انرا بانا
وضوی خود پس هر اینه کسی از شما نمیداند که کجا شب گذرانیده است دست او یعنی احتمال دارد که بنجاست رسیده باشد
یا بوسخ رسیده باشد که طبع از ان متنفر شود و انقباض حاصل کرد و باب مستحب الاستنشاق و الاستنثار
من غیر وجوب مستحب است آب در بینی رسانیدن و افشاندن بینی از غیر تاکید مالک عن ابن شهاب عن ابی
ادریس الخولانی عن ابی هریرة الخ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که وضو کند باید که بیفشاند بینی خود را
و هر که استنجا کند بسنگ باید که عدد وتاق را نگاه دارد قال یحیی سئل مالک عن رجل نسی ان یمضمض و یستنشق
صلی قال لیس علیه ان یعید صلوته و لیمضمض و لیستنشر لما ینبغی ان کان یرید ان یصلی گفت یحیی پرسیده شد
از مالک حکم مردی که فراموش کرد مضمضه کردن یا بینی افشاندن تا انکه نماز گذارد و گفت مالک نیست لازم بر وی

که اعاده کند صلوة خود را و باید که مضمضه کند یا بیفشاند بینی را برای آنچه خواهد که نماز گذارد **مسئله** بسیار مبالغه در مضمضه و استنشاق مسنون است الا در حق صایم **باب** در بیان السواک مسنون است مسواک کردن **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة الخ فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اگر خوف ان نبودی که شقت دهم امت خود را هر آینه امر میکردم ایشانرا بالسواک **مالک** عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة الخ ابو هریرة گفت اگر خوف ان نبودی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شقت دهد امت را خود البته امر فرمودی ایشانرا بمسواک بهر وضو ترجمه گویند از اینجا معلوم شد که مسواک با وضو فصل دارد و لازم نیست **مسئله** تنفیح کرده اند مسواک را بهر چیزی که مضغ آنرا و مسح دندان کند اگرچه خرقه از ثوب باشد الا اصبع خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب با وجود اصبع طلب مسواک میکردند و بهترین مسواک مسواک اراک است از قبیله اشناغ **مسئله** مسواک بعرض باید کرد و ندطول و مسواک مستحب است نزد یک بعضی دندان و صحیح آنست که صایم را مکروه نیست اگرچه بعد از زوال باشد زیرا که حدیث فانهم یمسون و خلوف افواههم اطیب عند الله من ریح المسک تخصیص مساجب عادة است و ان کنایه است از کمال محبوبیت صایم نه اشاره بانقای خلوف و این از تتبع موارد و استعمال روشن تر می شود **باب** وجوب الترتیب فی الوضوء و اینست رعایت ترتیب در وضو **قال** یحیی سئل مالک عن رجل توضاء فنسی غسل وجهه قبل ان یمضمض او یغسل ذراعیه قبل ان یغسل وجهه فقال اما الذی غسل قبل ان یمضمض فلیتمضمض و لا یعد غسل وجهه و اما الذی غسل ذراعیه قبل وجهه فلیغسل وجهه ثم لیعد غسل ذراعیه ضمنا یکون غسلها بعد وجهه اذا کان فی مکانه او بحضرة ذلک **مالک** سوال کرده شد از کسی که وضو کرد پس فراموش نمود پس شست روی خود را پیش از انکه مضمضه کند یا شست دو دست خود را پیش از انکه بشوید روی خود را پس گفت مالک اما کسی که شست روی خود را پیش از انکه مضمضه نماید پس باید که مضمضه کند و اعاده نکند شستن روی خود را و اما کسی که شست دو دست خود پیش از شستن روی خود پس باید که بشوید روی خود را باز اعاده کند شستن دو دست خود را تا انکه باشد شستن ایشان بعد شستن روی و قتی که باشد در همان مکان یا نزدیک بآن مکان بالجمله ترتیب نزد یک شافعی در اعمال وضو فرض است بر منصوص قرآن و نزد حنفیان سنت است **باب** تشبیک مسح الاذنین بماء جدید مستحب است مسح کردن دو گوش باب نو **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میکرد آب بدو انگشت خود برای مسح دو گوش خود ماخوذ فعل ابن عمر حدیث مرفوع است که بیهقی و حاکم تصحیح ان کرده اند عن عبد الله بن زید بحال روایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضاء فاخذ لاذنیه ماء

خلاف الظاهر الذی اخذ به ائمة اما حدیث الاذنان من الرأس اگرچه صحیح نباشد دلالت میکند بر کفایت مسح اذنین از مسح رأس و این خلاف

اجماع است **باب** لا یکفی المسح العمامة والخاصی بمسح الشعر کفایت نمیکند مسح بر عمامه و مجرد آنکه مسح کرده شود بر موی

مالک انه بلغه ان جابر بن عبد الله الانصاری الخ جابر سوال کرده شد از مسح بر عمامه پس گفت کفایت نمیکند تا آنکه مسح کند

موی سر را **باب** **مالک** عن هشام بن عروة ان اباه الخ عروه بر میدانست عمامه را از سر و مسح میکرد سر را **باب** **مالک**

عن نافع ان زوجة صفیة بنت ابی عبید امراة عبد الله الخ نافع دید صفیه زن عبد الله بن عمر را که بر میدانست معجر خود را و مسح میکرد

بر سر خود **باب** و نافع ان زوجه صغیر بود مترجم گوید بیانچه از این آثار مفهوم میشود آنست که مسح بر عمامه و خمارها کفایت میکنند

و این آثار از صورتی که ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت است و الله اعلم **مسئله** در حدیث مسلم ثابت

شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه اتمام فرموده پس هر وقتی که عمامه رفع شود رفع عمامه مسح

کمال مسح بر عمامه **باب** اطالة الغرة و التحجیل بیان استحباب زیاده از قدر مفروض شستن پیشانی و دست و پا **مالک**

باسناده ان النبی صلی الله علیه وسلم الخ فرموده در حق امة خود که بیایند روز قیامت در حالتی که پیشانی و دست و پا

ایشان سفید باشد بسبب وضو **باب** الاستیعاب وجوب غسل الرجلین در بیان کمال وضو و تاکید شستن هر دو پا

مالک انه بلغه ان عبد الرحمن بن ابی بکر الخ عبد الرحمن بن ابی بکر داخل شد بر عایشه زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی

که بمرد سعد بن ابی وقاص پس طلب کرد آب وضو پس گفت حضرت عایشه او را ای عبد الرحمن اسباغ کن یعنی کامل کن وضو را

زیرا که هر آینه من شنیدم از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که میفرمود وای باد پاشنها را از آتش یعنی اگر کامل نکنند غسل

رجلین را و پاشنه خشک ماند آتش دوزخ حلول خواهد کرد مترجم گوید باید دانست که اسباغ دو نوع است فرض و سنت اسباغ

فرض استیعاب موضع غسل است و اسباغ سنت در تفسیر ان اختلاف واقع شده بعض بانقا از دلس بدلک و غیر ان تفسیر کرده اند

و بعض باطالة غرة و تحجیل و بعض به تثلیث و الله اعلم **باب** یجزء المسح علی الخفین جایز است مسح بر موزها **مالک**

عن ابن شهاب عن عتبة بن زیاد و هو من ولد المغیرة بن شعبة عن ابیه المغیرة بن شعبة الخ مغیره بن شعبه گوید که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت برای حاجت خود بصحرا و غرده بتوک گفت مغیره پس بیرون آوردم همراه آنحضرت صلی الله

علیه وسلم آب را پس آمد آنحضرت بعد قضای حاجت از خلا جایی ریختم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب را پس شست

روی خود را پس شروع کرد که برآرد دو دست خود را از دو آستین جبه خود پس نتوانست برآوردن بسبب تنگی آستینها جبه

پس سر را در وضو مسح را از زیر چانه یعنی دو دست خود را بطرف سینه خود کشید و دو آستین جبه از دو دست را کرد و پس شست دو دست خود را بر سر خود و مسح کرد بر دو موزه خود مترجم گوید از این حدیث معلوم شد که اگر کسی بر کسی آب بریزد در وقت وضو جایز است و اگر کسی آب طهارت برای کسی بردارد درست است و معلوم شد که اگر در سفر و مانند آن جبه تنگ آستین پوشد جایز است و نیز معلوم شد که مسح موزه مشروع است و در وقت اجتماع شروط نایب غسل رجلین می تواند شد و این حدیث را جماعتی از ائمه حدیث مثل نسائی و غیران روایت کرده اند از طریق زهری و در روایت ایشان واقع شده عن عباد بن زیاد عن عروه بن المغیره عن ابیه المغیره بن شعبه و قال النسائی لم یذکر مالک عن عروه بن المغیره و علما گفته اند که در این حدیث یحیی بن یحیی را وهم واقع شده زیرا که عباد بن زیاد برادر عبد الله بن زیاد است و از ولد المغیره بن شعبه نیست مترجم گوید که در اصل واقع نشده بود عن عباد بن زیاد عن عروه و هو من ولد المغیره بن شعبه عن ابیه و این موافق روایت شافعی و مسلم است از ابن جریج بعد از ان لفظ عن عروه ساقط شد از نسخه یحیی بن یحیی و ابن وهب ابراهیم طرق مذکور روایت کرد با انکه امام مالک کاهی در سند خود میگفت عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد عن المغیره چنانچه ظاهر کلام نسائی است و کاهی میگفت عن ابن شهاب عن ابن المغیره بن شعبه عن ابیه چنانچه قاضی عیاض از بخاری نقل کرده است پس یحیی بن یحیی این هر دو را واحد دانسته عباد بن زیاد را از ولد مغیره مقرر کرد و الله اعلم

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ نافع گفت که عبد الله بن عمر بول کرد در بازار پس وضو کرد و شست روی خود را و دو دست خود را و مسح کرد سر خود را باز طلبیده شد بسوی جنازه تا نماز گذارد بر ان و قبکه در آمد بمسجد پس مسح کرد بر دو موزه خود را بعد از ان نماز گذارد بر وی مالک عن سعید بن عبد الرحمن بن رقیش الاشعری الخ سعید بن عبد الرحمن گفت دیدم انس بن مالک را که بیاید بقبا و قبا موضعی است از عوالی مدینه پس بول کرد پس آورده شد بسوی او آب وضو پس وضو کرد پس شست روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح کرد بر سر خود و مسح کرد بر دو موزه خود بعد ازان بیاید بمسجد پس نماز گذارد و مسئله حد خف مسامت موضع فرض است که ممکن باشد متابعت مشی در ان مسافر را و حاجات خود نزدیک خط و تر حال و غیران نه منسوخی که منع نفوذ آب کنند مانند پای نامه جامه و نه چرموق که تحتی بالای خف دیگر پوشند و ملبوس در قدم چند قسم است خف و نعل و جورب و چرموق و کهی را بر دیگری استعمال میکنند پس نعل سابر ام قدم ثبت ماشتالنگ پس لفاس این صفتی نفسی پیدا شد در خف و سر سایق بالای شتالنگ لغوات زیرا که

حاشیه: قال فی النووی فیه دلیل علی جواز الوضوء بالماء المسخن بالشمس وفیه ان الماء الطاهر لا یسلب الطهوریه وفیه ان الماء المستعمل طاهر طهور وفیه ان الرفق فی صب الماء مستحب وفیه ان المسح علی الخفین مشروع وفیه ان المسح علی الخفین لا یتوقت بوقت بل یمسح ما لم ینزعهما وفیه ان المسح علی الخفین لا یختص بالسفر بل یجوز فی السفر والحضر

فرضیه غسل را بدان موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم و الفای ساتر ساق دلالت کند و جوز
از جامه و نبات و مانندان می باشد و بفتح ان جسی است که نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم ازان و جرموق خفی است که
بالای خف پوشند پس ازان نیز احتراز کردیم و چون در اوراد اخفافی که در میان مسلمین شایع بوده است چه سلف و چه
خلف نظر کردیم امکان مشی دران صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی منتفا دانست بجهت لطافت خف و کثافت ان چنانکه در
نعال می بینم که در نعل مترفین طاق مشی ثبت کرده و سعی کرده که اهل بدو میروند کجا پس قسمی که اهل رفاهیه ازان منفک
نشستند اختیار کردیم پس این حد مرتب شد و خفی که از ندسازند و اسفل او را چرم کثیف گرفته باشند حکم خف دارد و باب
یشترط فی المسح علی الخفین ان یکون ادخل رجلیه فیهما و بما ظاهر ازان شرطیت در مسح کردن بر دو موزه انکه داخل کند در
هر دو پای خود را دران و حالانکه هر دو پای بر طهارت باشند مالک عن نافع و عبد الله بن دینار انهما عبد الله بن عمر
داخل شد بکوفه بر سعد بن ابی وقاص و او امیر کوفه بود پس دید که سعد مسح میکرد بر دو موزه پس انکار کرد این را بر سعد
پس گفت او را سعد بپرس ازین مسئله پدر خود را چون داخل شوی بروی پس قدوم کرد و عبد الله بن عمر فراموش کرد که سوال
کند حضرت عمر را ازین مسئله تا وقتیکه او سعد پس گفت ابا تو سوال کردی پدر خود را گفت نه پس سوال کرد عبد الله پدر خود را
پس گفت حضرت عمر چون داخل کنی دو پای خود را در دو موزه حال انکه دو پای تو پاک باشند پس مسح کن بر دو موزه عبد الله
گفت اگرچه امده باشد کسی از ما از خلا جا گفت عمر اری مسح کند اگرچه امده باشد از خلا جا قال یحیی سئل مالک عن رجل غسل
قدمیه ثم لبس خفیه ثم استانف الوضوء قال یبتدئ خفیه ثم لیتوضا و لیغسل رجلیه پرسیده شد مالک از حکم کسی که شست دو پای
خود را بعد ازان پوشیده دو موزه خود را بعد ازان ابتدا کرد وضو را گفت مالک برارد هر دو موزه را باز و خو کند
و باز بپوشید هر دو پای خود را ازو الحفاظ و الفقهاء التوقیت یوم و لیلة للمقیم و ثلثة ایام و بلیالیهن للمسافر بحدیث
علی رضی الله عنه زیاده کردند حفاظ حدیث و فقها تعین وقت را در جواز مسح بر موزه یک شب و روز برای مقیم و
سه شبانه روز برای مسافر بروایت حضرت علی کرم الله وجهه مترجم گوید ظاهر از لفظ طاهر شرعی آنست که طهارت شرعی که
کمال وضوئیت اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر انکه بر وضو تام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پای را در وضو شست
و موزه پوشید بعد ازان پای دیگر را شست و موزه دیگر پوشید مسح صحیح است و این هم محتمل است و الله اعلم و امام مالک وقت
یک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر ذکر نکرد زیرا که مدت مسح را هیچ توقیت و

یعنی ثبت

نقد بر نیست بلکه او را بر سد که مسح موزه کند تا وقتی که غسل لازم نشده تعقب کرده اند حفاظ حدیث و فقهاء اصحاب بحدیث حضرت
علی رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا ان نمسح المقیم یوما ولیلة والمسافر ثلثا اخرجه مسلم انحضرت صلی الله علیه وسلم
مقیم بود ما را که مسح کند مقیم یک شبانه روز و مسافر سه شبانه روز و جواب داده اند از جانب امام مالک که خزیمه بن ثابت
همین حدیث روایه کرده است و در آخر گفته و لو استزدناه لزادنا و در ذکر لغوی این جواب را که قول خزیمه و لو استزدناه لزادنا
طعنی است از وی پس جایز نیست ترک یقین یعنی ترک صریح حدیث باین ظن مترجم گوید مجمل کلام خزیمه این است که نوبت بر سبیل
وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب و اختیار افضل ابود و دلالت میکرد که اگر کسی از انحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده طلبی
نماید البته بزیاده امر میفرمود پس ظن نباشد بلکه حمل کلام انحضرت است صلی الله علیه وسلم بر ندب و زیاده فهم است بنسبت سایر
روایات و با بر روایات مخالفت ندارد و پس یکن که نقد بر یک شبانه روز و حق مقیم و سه شبانه روز حق مسافر نیست
موکده باشد و نظیر این نقد بر نماز عصر است بمثلین و نقد بر نماز عشاء است بثلث لیل و بعد صدقة الفطر است پیش از نماز عید
مع هذا در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و جمهور که بتوقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت نوری و ابو حنیفه
و شافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدثی است که بعد لبس خفین حادث شود و احمد و اسحق گفته اند ابتدای مدت از
اول مسح است و بر دو محتمل است و الله اعلم **باب** صفة المسح علی الخفین بیان طریق مسح بر هر دو موزه **مالک**
عن هشام بن عروة الخ هشام دید پدر خود عروه را که مسح میکرد بر دو موزه کف هشام که عروه زیاده میکرد و چون
مسح موزه کردی بر انگه مسح میکرد بر پشت پای و مسح نمیکرد جانب پائین پاها **مالک** انه سال ابن شهاب الخ
مالک سوال کرد ابن شهاب را از مسح بر دو موزه که چگونه است ان پس فرا ورد ابن شهاب یکی از دو دست را زیر خف
و یکی را که پشت بالای خف بعد از ان کشید هر دو دست را مترجم گوید در صفت مسح دو روایه مختلف اند هنانکه روایت کردیم
و همه جایز است و واسع **مسئله** حدیث حضرت علی رضی الله عنه که لو کان الدین بالرای الخ ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار
ما همان است **مسئله** کفایت میکند مسامی مسح بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس انچه در مسح راس گفتیم ما فبر اعلی
پس ما خود نیست از اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل **باب** اذا جاوز الختان الختان وجب
الغسل انزل او لم ینزل چون بگذرد موضع ختنه فرو از موضع ختنه زن واجب شود غسل انزال واقع شود یا نشود **مالک**
عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم الخ حضرت عمر

وحضرت عثمان وحضرت عائشه زوجه انحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند چون برسد موضع ختنه مرد موضع ختنه زن را ان کتابت است
ازاد خال سرد کرد فرج زن پس واجب شد غسل مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف الخ ابو سلمه
گفت سوال کردم از عائشه چه چیز واجب میکند غسل را گفت ایا میدانی که صفت تو هست ای ابو سلمه مثل تو مانند مثل چوزه مرغ است
می شنود از خروس که بانگ میکند پس وی نیز بانگ میکند مراد انست که ابو سلمه در وقت سوال بالغ نبود و محتاج تحقیق این مسئله
لیکن چون مرد مانرا شنیده که در ین مسئله بحث میکنند وی نیز سوال کرد و عائشه گفت چون بجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن
واجب شود غسل مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب الخ ابا موسی الاشعری الخ ابو موسی اشعری امد نزد یک عائشه
پس گفت اورا بیا بید و بخوانده شده است بر من اختلاف اصحاب انحضرت صلی الله علیه وسلم در مسئله که امر عظیم میدانم یعنی جایگیم
از انکه رو بروی تو گویم انرا پس گفت عائشه چیستان مسئله انچه سائل میشوی ازان یا در خود را پس سوال کن مرا ازان پس گفت
ابو موسی مرد میرسد بزن خود باز اکسال میکند و انزال نمیکند پس گفت عائشه چون بجاوز کرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن
واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال نکنم ازین مسئله بچیزی بعد از تو هرگز یعنی مرا تسکین حاصل شد و شبهه نماند مالک عن یحیی بن
سعید عن عبد الله بن کعب مولی عثمان بن عفان ان محمود بن لبید الانصاری الخ محمود بن لبید سوال کرد زید بن ثابت را
از حکم مردی که جماع کند با اهل خود پس اکسال نماید و انزال نکند پس گفت زید غسل میکند پس گفت او را محمود بر اینه ابی بن کعب
غسل واجب نمیشود پس گفت او را زید بر اینه ابی بن کعب رجوع کرد از ین مذهب پیش از انکه بمیرد مالک عن نافع ان عبد الله
بن عمر کان الخ میگفت عبد الله بن عمر چون بجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل نرجمه گوید مسئله تقی
گویند مجاوزه ختان از ختان را بدخول حشفه یا قدران در فرجی قبل باشد یا دبر فرج ادمی باشد یا فرج بهیمه و اصل این
لفظ انست که ختان لفظ مصدر است لابد اینجا محل ختنه مراد داشته اند باز ذکر ختان بر سبب عادت است پس جماع اقلف
یا زنی که او را خفض نکرده اند بین حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر قضای شهوت یا خروج منی است
ختنه را دران دخلی نیست پس ان کنایت است از حشفه و کسی که حشفه او مقطوع باشد قدر حشفه در حق وی حکم حشفه دارد
مثل انچه تحریر نمودم و مجاوزه کنایه از دخول است اعم از انکه تمام داخل شود یا نه چون اقامت دخول حشفه مقام انزال
منی بجهت انست که انزال امریست خفی پس سبب اورا بجای او نصب کردند و حکم را بران اداره فرمودند یا لحق
کردند این قضای شهوه را بقضای شهوتی که در صورة انزال میباشد بهر تقدیر عارف لغت می شناسد که غسل در

در بن معنی فرق ندارد و فرج بهیمه و ادبی یکسان است والله اعلم **مسئله** اگر گوئیم علت قضای شهوه جماع است برکسی که واطی کرده باشد غسل واجب شود و موافق قاعده والا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم ووجد البلل اغتسل وغسل ثوبه وفی کسی که محتلم شود و ببیند منی را غسل میکند و بشوید جامه خود را **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب الیحیی بن عبد الرحمن بن حاطب عمره کرد همراه عمر بن الخطاب در سیان جمعی از شتر سواران که در جمله ایشان عمرو بن العاص بعد و سرا نیه عمر ابن الخطاب اخر شب برای استراحت نازل شد در بعض طریق نزدیک بعض انها بغی حوضها یا حوضیهما پس محتلم شد عمر و نزدیک شده بعد که بوقت صبح در اید پس نیافت با سواران اب پس سوار شد تا انکه رسید باب پس شروع کرد شستن انچه دید از نشان احتلام تا انکه بوقت دوشن در اید پس گفت او را عمرو بن العاص هیچ کردی و بامداجاهای دیگر است یکی از جامه خود را نشسته شود پس گفت عمر ای عجب از حال تو ای عمرو بن العاص اگر تو می یابی جامهای را مانند مرد می یابند جامها والله اگر چنین کنم سنت نشود بلکه بشویم انچه دیدم و اب بیفشانم بر انچه ندیدم مترجم گوید سنجیده است که بر مواضع نشانه اب افشاند در این حدیث مفهوم می شود که منی نجس است و بر اصح **مسئله** ماخذ از حضرت عمر در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلیم از احتلام سوال کرد و انحضرت صلی الله علیه وسلم انرا بمرد نشبه داده فتوی بوجوب غسل داد پس این حدیث بانقضاء دلالت میکند بر وجوب غسل نزد یک احتلام و احادیث مرفوعه بسیار شاهد اند بعنی است و در غسل ثوب حدیث حضرت عائشه که می شست منی را از جامه انحضرت صلی الله علیه وسلم دلیل آن بر وجوب شستن و قیاس بر انچه از مخرج بیرون اید مثل بول و مذی و این قیاس بالاولی است **مسئله** احتلام و بانفس علل را تنقیح کرده اند بخروج منی از طریق معتاد او باغیر معتاد او نزد یک شافعیه و بخروج منی از طریق معتاد یا شهوه نزد یک حنفیه و این قول ثانی اقوی است نزد یک این فقیر زیرا که روایت مقتضیات انزال در نوم نوعیت بحدیث مرفوع که دلالت میکند بر انکه اگر نیافت بلل را غسل لازم نمی اید اگرچه یاد دارد چیزی در نوم نیز لغوست زیرا که سنت ان باشرطیه ان غسل را معقول نیست پس باقی نماند الا خروج منی فقط یا خروج منی بشهوه از طریق معتاد و بلل لفظ عام است شامل بول و مذی و منی مراد انجاست الا منی زیرا که در کلام عرب لفظ عام بغیر میکنند و مراد از ان چیزی خاص باشد بدلیل علم سابق که من الذی الوضوء من المنی الغسل **مسئله** تمیز در میان منی و مذی ضروریست پس صفات ممیزه هر یکی بحسب استقرا بیان کردند پس شناخته می شود منی بجهیدن بالذت یا نفس بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد و بوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذی لذت و دفق و فتور عضو نیست رقیق تر است از منی و بوی عجین نیافته نمی شود و دوی قطره ایست از بول **مسئله** منی ادمی طاهر است نزد یک شافعی بحدیث شعبی عن عائشه انها کانت تحک المنی عن ثوب

رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم یصلی فیه بخبث نزد یک ابی حنیفه و مالک غیر انکه ابو حنیفه میگوید فرک یا پس کفایت میکند و مالک میگوید
کفایت نمیکند اقوی نزد یک قول اول است زیرا که شستن عمر ثوب را در وقت با این اهتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث
کانت تحک یعنی نزد یک قول اول است زیرا که شستن عمر ثوب را در وقت با این اهتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث
که مختار است صحت او و غسل مثل صلوة یا ادای فرض چنانکه در وضو گذشت و تعمیم بدن با مساله آب شعر و بشره را باید رسانید
حنفیان مضمضه و استنشاق را در غسل فرض چنانکه گفته اند و جواب از استدلال ایشان گذشت اما نیت پس ماخذان حدیث انما
الاعمال بالنیات و اما تعمیم پس باخوذ از لفظ غسل و از نظر و مفهومی که عرب را نزد یک استعمال لفظ حاصل می شود مسئله از سنن غسل ازالهٔ
قذری یا نجسی است که بر بدن باشد در اول غسل از منی و رطوبت فرج و غیران و تعهد معاطف مانند سنگن ابغل و سنگم و ذلک بدن
و حائض قطنه مخلوط بمشک در فرج داخل کند بعد غسل حیض مسئله لیست جنابت اگر حرام می شود قرارهٔ قرآن بحدیث ترمذی لا یقرأ الجنب
ولا الحائض شیأ من القرآن و فی اسناده مقال و شواهد باب اذا نسی الجنب فصلی ولم یغتسل ان یذکر فی الصلوة استانف او
بعد ها اعاد و لو بعد ذهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذارد حالانکه غسل نکرده است اگر یاد کرد در اثنای نماز سر نو
ابتدا کند و اگر یاد کرد بعد فراغ از ان اعاده نماید نماز را اگرچه بعد گذشتن وقت باشد مالک عن اسمعیل بن ابی حکیم ان
عطاء بن یسار الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بگیر گفت در نمازی از نمازها بعد از ان اشارت کرد بسوی مقدمان بدن
خود که بر جای خود ساکن باشید پس رفت بخانه بعد از ان رجوع کرد و بر بدن او اثر آب بود مترجم گوید این حدیث را حمل کرده است
محمد بن الحسن بر نسیان حدث در صلوة و بنا کردن بر صلوة بعد وضو و شیخین بخاری و مسلم این حدیث را بطرق بسیار نقل کرده اند
بعض ان مصرح است که بر انحضرت صلی الله علیه وسلم غسل لازم بود و انحضرت انرا فراموش کرده بودند بعد بگیر بیاد آوردند پس رجوع
کردند بخانه مبارک و غسل نمودند و استیناف کردند مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن زید بن الصلت عن زید بن الصلت
گفت برادرم همراه عمر بن الخطاب بسوی حرف در حرف موضعی است نزد یک مدینه شریفه پس نظر کرد حضرت عمر پس بناگاه مطلع شد
که وی محتلم شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت پس گفت قسم بخدا نمی بینم خود را اگر محتلم شده ام
و ندانسته ام و نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن الصلت پس غسل کرد و شست انچه دید در جامه خود یعنی از

منی و آب زرد بر انکه نداند یعنی بر انچه که انرا منی ندید و ازان گفت و اقامت گفت بعد ازان نماز گذارد و بعد بانبوه نشستن کرفتن
اقتباس یا طمینان و آهستگی نشایی و بسکی مالک عن اسمعیل بن ابی حکیم عن یسار ان عمر بن الخطاب الخ عمر الخطاب روز صبح بر خاست
بسوی زنان خود که در حرف لبعه پس دید در جامه خود از احتلام را گفت هر اینه من مبتلا شدم باحتلام ازان زمان که مرا مؤمنی امیر
مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه مساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام چرب پیدا می شود زیرا که سبب ان زیاده
تولد منی است باوجود عادت او عیه اول غسل کرد و شست و انچه دید در جامه خود از اثر احتلام باز نماز گذارد بعد از انکه برامد آفتاب
باب اذ ارای فی ثوبه احتلاما ولا یذکر شیئا راه ماذا یفعل یعنی به بیند در جامه خود اثر احتلام و یاد ندارد هیچ خوابی که دیده
باشد چه کار کند مالک انه بلغه قال مالک الخ گفت مالک در باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند انکه کی شده احتلام
یاد ندارد چیزی که دیده انرا بخواب خود گفت باید که غسل کند از اخر خوابی که خفته است بان خواب و باید که اعاده کند انچه
گذارده است بعد ازین خواب بسبب انکه مرد کاهی محتلم می شود و در خواب نمی بیند چیزی و کاهی در خواب می بیند و محتلم نمی
شود پس چون بیاید در جامه خود منی را لازم است بر وی غسل کردن و حکم انست بدلیل انکه حضرت عمر اعاده کرد انچه گذارده
بود بعد از خوابی که خفته بود بان و اعاده نکرد انچه پیش از خواب گذارده بود باب اذا رات المراة مثل ما یری الرجل اغتسلت
چون ببیند زن مانند انچه می بیند مرد باید که غسل کند مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر ان ام سلمة الخ ام سلیم الحاح
کرد بجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم که یا رسول الله زن می بیند در خواب مانند انچه می بیند مرد آیا غسل کند پس فرمود انحضرت
صلی الله علیه وسلم او را آری باید که غسل کند پس گفت ام سلیم را حضرت عایشه دل تنگ شدم از تو ایا می بیند این در خواب را
زن پس گفت انحضرت صلی الله علیه وسلم ای عایشه بخاک آلوده باد دست راست تو و این کلمه بنده بر جهل و سفاهت نه دعا بد
والله اعلم و از کجا می باشد مشابهت یعنی مشابهت در میان والده و ولد نمی شود مگر از جهت وجود منی در میان مراة و چون منی
در میان مراة موجود است استبعاد احتلام وجهی ندارد والله اعلم مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ابی
سلمة عن ام سلمة الخ ام سلمه زن ابو طلحه انصاری پسری انحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر اینه خدا تعالی شرم
نمی دارد از حق راست ایا بر زن غسل است چون وی خواب بیند فرمود آری وقتی که بیند آب منی را مضمر جم گوید ازین حدیث
معلوم شد که اعتماد بر رویت آب است نه بر دیدن خواب و در ین حدیث اختلاف کرده اند جمعی گفته اند هر ایلی که باشد در ثوب
موجب غسل است بجهت عموم لفظ ماء و مخصص بر انند که از آب منی را اراده کرده اند و انحضرت صلی الله علیه وسلم بلفظ آب کنایه

کرده اند از منی زیرا که صریح ذکر وی کرده و گفته اند **باب** صفة الغسل بکیفیت وضع باید کرد غسل **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه
عن عایشة ام المومنین الخ مروی است از حضرت عایشه رضی الله عنها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون غسل میکرد از جنابه شروع میکرد
باین کیفیت که میشست دو دست خود را باز وضو میکرد چنانچه وضو میکرد برای نماز وزی آورد انگشتان خود را در آب پس داخل میساخت انها را
درمیان بنجهای موی خود بعد ازان میریخت بر سر خود سه مشت پر کرده بدو دست خود بعد ازان جاری میکرد اب را بر بدن خود همان **مالک**
عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر چون غسل میکرد از جنابه شروع میکرد باین کیفیت که میریخت بر دست راست خود اب
پس میشست انرا باز می شست فرج خود را بعد ازان مضمضه میکرد واستنشار میکرد بعد ازان می شست روی خود را واب میریزید بر سر خود
بعد ازان می شست دست راست خود را بعد ازان می شست دست چپ خود را بعد ازان می شست سر خود را باز غسل کرد پس جاری میساخت بر خود
اب را **مالک** انه بلغه ان عایشة ام المومنین سوال کرده شد حضرت عایشه را از کیفیت غسل زن از جنابت پس گفت باید که دو دست
خود پر کرده بریزد بر سر خود سه بار اب را باز باید که بریزد بمالد موی سر خود را بدو دست خود تا ترجمه گوید از نجا معلوم شد که یکی از
سنن غسل شستن دو دست است قبل از دخال انا و شستن فرج در هر جاکه منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی سر خود را شسته باشد
بدو دست اب گرفته درمیان بنج موی رسانده و بعض موی را با بعض بمالد بعد ازان جاری کند اب را بر تمام بدن باستیعاب
و سه بار جاری کردن تمام سنت است باقی ماند انکه اب زدن بر دو چشم نزد یک جمهور سنت نیست بلکه باسهلی دست تر بر دو چشم بمالد
و اصح مذهب ابن عمر است فقط دیگر انکه نقض صغایر یعنی باز کردن گیسوهای بافته در جنابت زنان ضرور نیست بلکه رسانیدن اب بیخ
موی کافی است دیگر انکه شستن پاها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده است و در بعض روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی
است **باب** اذا اراد الجنب ان ینام او یطعم قبل الغسل استحب له الوضوء چون اراده کند جنب که بخواب رود یا طعام خورد پیش از
غسل مستحب است او را وضو کردن **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ ذکر کرد حضرت عمر بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم که
میرسد او را جنابه در بعض اوقات شب یعنی در ان حالت غسل میکند یا وضو میکند والله اعلم پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وسلم وضو
بکن و بخسب ذکر خود را بعد ازان بخواب رو **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة الخ حضرت عایشه رضی الله عنها
سبقت چون برسد یکی از شما بزن خود یعنی جماع کند بعد ازان خواهد که بخواب رود پیشتر از انکه غسل نماید پس باید که بخواب نرود
تا انکه وضو کند مانند وضوی خود برای نماز **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر چون میخواست که بخواب رود یا
طعام خورد حال انکه باجنابت می بود می شست روی خود را و دو دست خود را تا بار بنج و مسح میکرد بر سر خود بعد ازان میخورد یا میخواب

میرفت مترجم گوید در حدیثی دیگر نزدیک ابی داود و محمد بن الحسن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجواب میرفت حالانکه جنب
می بود بغیر آنکه دست رسانند بآب و ازین حدیث معلوم می شود که امر برای استحباب است نه برای وجوب و اثر عبد الله بن عمر و لالت میکند
که اگر بنام و وضو میسر نشود هرچه میسر شود بکند **باب** لا باس بعرق الجنب باک است بعرق جنب یعنی عرق نجس نیست **مالک** عن نافع
ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر عرق میکرد در جامه حالانکه جنب می بود باز نماز میگذارد در آن جامه **باب** لا یمس المصحف
بحدث و لا جنب مس نکنند مصحف را کسی که بی وضو باشد و نه جنب **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم الخ بود در کتوبی
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوشته اند برای عمرو بن حزم یعنی عمرو بن حزم به بر و سوی اقبال یمن و الله اعلم این کلمه که دست
نرساند بقرآن مگر طاهر یعنی از جنابت و حدث مترجم گوید در تحریم مس محدث مصحف را اتفاق است بعد از آن اختلاف کردند در
مس بواسطه جامه یا حمل بعلاقه یا برد و ساده جمعی منع کرده اند نظر بغرض این حکم که تعظیم و اکرام قرآن است و درین غرض همه برابر است
و جمعی جایز داشته اند نظر بلفظ مس و آنچه غیر مس است حدیث از آن ساکت است و این هم محتمل است **باب** تجوز للمحدث ان یقرا القرآن
من ظهر القلب دون الجنب و آنکه بعض جایز است خواندن قرآن از بر یعنی از یاد و خود محدث را بغیر نظر در مصحف در حالیکه بغیر وضو باشند و
جنب و نه حائض را **مالک** عن ایوب بن تمیمه السختیانی عن محمد بن سیرین ان عمر بن الخطاب الخ بود حضرت عمر بن الخطاب درمیان قومی
و آنان میخواندند قرآن را پس رفت حضرت عمر برای حاجت خود بعد از آن باز آمد و او می خواند قرآن را پس گفت او را شخصی یا امیر المومنین
آیا میخوانی قرآن را و نیستی با وضو پس گفت عمر که فتوی داد ترا باین حکم ابا مسیلمه کذاب فتوی داد و یعنی از شریعت محمدی است علیه
الصلوات و التسلیمات و الله اعلم **باب** قدر ماء الغسل بیان بمقدار آب غسل **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر
عن عائشه ام المومنین الخ مرویست از حضرت عائشه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل میکردند از اوندی که وی فرق بود
از جهت جنابت فرق بفتحتین آوندیست که سه صاع را گنجائش کند و آن بحساب صاع مدینه شانزده رطل است مترجم گوید که این
تقدیر برای تمثیل و تحدید نیست زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت قصد ازاله درن و تبرید و غیر آن مختلف است گاهی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسه صاع غسل میکردند و گاهی کمتر از آن حتی در حدیث متفق علیه واقع شده کان صلی الله علیه وسلم یغتسل
بالصاع الی خمسة امداد و کان یتوضأ بالمد غسل میکرد صلی الله علیه وسلم بیک صاع تا پنج مد و وضو میکرد بیک مد و صاع نزدیک اهل مدینه
پنج رطل و ثلث رطل است و مد ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل و ثلث رطل خواهد بود **باب** ماء البحر طهور
آب دریا طهور پاک کننده است **مالک** عن صفوان بن سلیم عن سعید بن سلمه من آل بنی الازرق عن المغیره بن ابی برده الخ

ابو هریره گفت که آمد شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله ما بر آبنه با سوار میشویم بر دریا و برداریم با خود
اب اندک پس اگر وضو کنیم بان تشنه مانیم پس آیا وضو بکنیم بآب دریا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریا پاک کننده است آب او حلال
است مرده او یعنی ماهی را بغیر ذبح می توان خورد باب الحیاض لا تفسد بورود السباع و وخول نوعها التی لا تخلو عن النجاسات
حوضها نجس نمیشود باب خوردن جانوران درنده و درامدن پاهای ایشان در آب که خالی نیستند از نجاسات مالک عن
یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر برامد
یعنی بارادهٔ سفر در جمعی از لشکر سواران که در میان ان جمع بود عمرو بن العاص تا انکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمرو بن
العاص صاحب حوض را ای صاحب حوض ایا وارد میشود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت او را عمر بن الخطاب ای صاحب
حوض خبر نده ما را ز برای که بدرستیکه ما وارد حوض میشویم عقب درنده ها و درنده وارد میشود عقب ما یعنی از برای معلوم بالقطع و
مانع طبیعی نمی شود و مترجم گوید معلوم است بتفاوت که حیاض حجاز غدیر کبیر نمی باشند و نه عشر در عشر و نیز معلوم است که حضرت عمر و
حوض بسیار بزرگ بوده اند و نیز معلوم است که وقوع نجاستی که تغیر نکند طعم یا لون یا رنگ اب را حکم او مانند حکم وقوع قوایم سباع است پس حاصل
شد از این حدیث که وقوع نجاست غیر مغیره احد اوصاف در آب کثیر ان اب را نجس نمیکرداند و نه دلیل مالک است که اب کثیر
بنجاست غیر مغیره احد اوصاف نجس نمی شود بخلاف ماء قلیل لیکن تقدیر نکرده است کثیر را و انرا بر انچه مفهوم شود از لفظ حوض
و حاسبه در ان حفره و اناء سبکذارود و شافعی تقدیر کرده است بدو قلة بحدیث اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا لغوی گفته است
که نقل کرده است شافعی از ابن جریج این حدیث را و دران روایت گفته است بقلال هجر و هجر بفتحتین نام دیهی است گفت ابن
جریج من دیده ام قلال هجر را یک قلهٔ از ان وسعت میکند دو قربه را یا دو قربه و چیزی بالای ان بعد از ان شافعی مقدر کرده است
به پنج قربه و یاران او گفته اند پنج قربه بانصد رطل میباشند مترجم گوید این نقدیر نیز بتخمین راجع می شود عند التحقیق زیرا که
مشکهای کلان می باشند و کاهی خورد چنانچه ابن جریج تصریح کرده و از کسی لازم نیست که نصف قربه اخذ کرده شود مگر بتقریب
و قربه نیز متفاوت میباشد انرا بر صدر رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس اصح اقوال همان قول اول است و ان خمسه است
بمذاهب سلف در تقویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین بقریب ان مفهوم است باوطان نه تحدید زیرا که
هر چه دون قلتین باشد در حد اوانی و حفره داخل است و هر چه فوق قلتین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض کحوض
و حابیه نمی توان گفت و جمعی بمالک نسبت کرده اند که فرق ندارد اب کثیر و اب قلیل و این خلاف قول مالک است در موطا

قال يجب وسئل مالك عن رجل جنب وضع اناء ليغتسل منه فسهى فادخل اصبعه فيه ليعرف حرارة الماء من برده قال مالك ان لم يكن اصاب اصابعه اذى فلا ارى ذلك يجب عليه سؤال كرده شد مالك را از حكم مردى باجنابت كه نهاده شد براى او آبى كه غسل كند پس فراموش كرد كه او را جنابت رسيده است پس داخل كرد انگشت خود را در آب تا بازشناسد گرمى آب را از سردى آن آيا گفت مالك اگر رسيده باشد بانگشتهاى او ناپاكى نمى بينم كه اين فعل نجس سكند و آب را بر ضرر اين شخص پس مفهوم آن است كه اگر نباشد بانگشتهاى او ناپاكى دلالت سكند كه اگر بجاست خفيى بر بنا و رسيده باشد نجس سكند بردى آب دى را در رسالة ابن ابى زيد مالكى و قليل الماء بخبثة قليل الخ سنة و بغوى گفته است تفسير كرده بعض اصحاب الراى ماء كثير را كه بوقوع نجاست غير مؤثره نجس نشود بانكه باشد ده در ده و اين تحديد بدلالت كه ماء اصل شرع رجوع نمسكند و بعض اخر تفسير كرده اند بانكه باشد غدير عظيم بوجهى كه اگر جنبانيده شود يك جانب آن در جنبش نيايد جانب ديگر و اين حد در نهايت جهالت است بجهة اختلاف احوال جنبش و تنكان و رقة و ضعف انتهى و الله اعلم و تحقيق در اين مسئله آنست كه در اين باب سه حديث مروى شده يكى حديث قلتين كه در مسئله حياض فلوات دار و شده است اذا كان الماء قلتين ليس يحمل الخبث و اين حديث بمفهوم مخالف خود دلالت سكند بر آنكه ما دون قلتين حمل خبث مى نمايد و ديگر حديثى كه در سير بضاعه وارد شده است ان الماء طهور لا ينجسه شئ و اين بعموم خود دلالت سكند بر طهارت جميع سياه اگرچه بسيار دان فوق قلتين است سيوم حديث لا بال في الماء الدائم الذي لا يجرى ثم يغتسل و اين حديث دلالت سكند بمفهوم بر آنكه ماء را كه نجس نشود بول و مثل او از حمل دران منع كرده اند و بمفهوم مخالف بر آنكه حكم ماء جارى خلاف حكم ماء راكد است پس مالك در قول مشهور قائل است بانكه ماء قليل نجس نشود بوقوع نجاست در وى تا وقتيكه متغير نشده است بجهة عموم ان الماء طهور لا ينجسه شئ و شافعى حديث قلتين را مخصص گرفته است بغوى گفته كه حديث سير بضاعه مخالف حديث قلتين است زيرا كه سير بضاعه در ماء كثير بجهة وقوع اين اشياء در او متغير نمى ساخت مترجم گويد فيه نظر زيرا كه استدلال بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گويند اين عموم خاص است بقلتين و ما فوق آن گوئيم قدرى كه مفهوم مخالف بران دلالت سكند آنست كه حكم ما دون قلتين غير حكم قلتين است اگرچه ان مغايرة بكراهيه نهى و عدم كراهيه اخر باشد يا مقيد بودن يكى بقيدى دون الاخر و ابو حنيفه ماء جارى را خاصتى مى نهد كه مجانبه نجس نجس نشود مترجم گويد بناى فهم ان از حديث ماء راكد بر آنست كه علة نهى تنجس باشد بقرينه ثم يغتسل به و نهى متعلق باشد بمجموع اين دو فعل و در بين هر دو مقدمه بحذف است بلكه حق آنست كه علة نهى ابتداى بنى آدم و استحقاق يعنى است بسبب تنجس بالفعل اگر فى الحال متغير گردد يا بسبب تنجس بعد حتى اگر هرچه فى الحال متغير نكند زيرا كه چون اين شخص فتح باب نمايد ديگران افتد كنند ما دام متغير گردد بتغير و تنجس و تحقيق نهى از مجموع بول و غسل نيست بلكه از كل واحد بدليل حديث ابى داود لا يبولن احدكم فى الماء الدائم

ولا یغتسل فیه من الجنابة و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده است و حکمت نهی مکرر ماء است و او را در معرض نفرت طبایع سلیمه ساختن پس آنچه از وجوب تحقیق نمانده آنست که اینجا دو علة است و هر دو مؤثر تغیر بنجاسة و مخالطة بنجاست پس تغیر او را نجس میسازد قطعا و مخالطت مکروه میسازد دیگر اینه شدیده که چون بضرورة نباید مرتکب این مشتبه آب قلیل را اختلاف کثیر و سوق این اختلاف و القلیل بنجاسة المشتبهة مکروه و قیل نجس یعنی آب قلیل که مخلوط باشد بنجاسة مشتبهة از مذهب مالک آنست که مکروه است و بعضی گفته اند که نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم مخالف قول مالک بعموم حدیث ان الماء طهور شیئی پیدا کردند والله اعلم **باب** جواز الوضوء مع النساء و بیان جایز بودن وضوء باز نان **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ ابن عمر میگفت که هر اینه بودند مردان و زنان در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صفحه وضو میکردند **باب** اذا خلت الحائض بالجنب عاریا یجوز الغسل بذلک چون خلوت شود زن حائض با جنب بآبی یعنی وضو کرده یا غسل نموده یا جایز است مر او را غسل کردن بآن آب که باقی مانده باشد از وی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت هیچ باک نیست از اینکه غسل کند بآب پس مانده زن مادام که نباشد این زن حائض یا جنابت مترجم گوید جمعی از علما مثل احمد و اسحق قایل اند باینکه مکروه است وضو کردن بآب پس مانده زن عبد الله بن عمر مان نفیه است که نهی است وضو کردن بآب پس مانده از وضو زن حائض و با جنابت نه زن محدثه و تعقب کرده اند حفاظ حدیث هر دو مذهب را بحدیث حسن ترمذی و نسائی که میمونه میگوید جنب شدم من و رسول الله صلی الله علیه وسلم پس غسل کردم از حفنه یعنی از پیاله کلان و باقی ماند در حفنه بقیه از آب پس ارادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا غسل کند از آن حفنه گفتم هر اینه من غسل کرده ام از این حفنه پس غسل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرمود هر اینه آب هروی جنابت نمی باشد و الله اعلم **باب** سورة الهرة پس خورده گربه پاک است **مالک** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری عن حمیده بنت ابی عبیده بن فروة عن خالتها کبشة بنت کعب بن مالک الخ بود کبشه زن پسر ابو قتاده و می خبر داد او که ابو قتاده داخل شد بر کبشه پس ریخت کبشه برای او آب وضو را آورد پس آمد گربه تا بنوشد از آن آب پس کج ساخت ابو قتاده برای گربه آوند را تا اینکه بنوشد کبشه گفت پس دید مرا ابو قتاده که می نگرم بسوی او پس گفت ایا تعجب میکنی ای دختر برادر من کبشه گفت پس گفتم آری تعجب میکنم پس گفت ابو قتاده هر اینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه گربه نیست نجس هر آینه وی از زنان طواف کنندگان است بر شما یا از زنان طواف کنندگان اند بر شما یعنی اگر گربه نزدیک در طوافین داخل است و اگر داده است در طوافات در بین

حدیث یحیی بن یحیی راوی چهارم واقع شده یکی انکه در روایت یحیی بن یحیی حمیده بکسر میم وفتح حاء مهمله وسوم آنست
که اکثر رواة موطا ذکر کرده اند حمیده بصیغه تصغیر دوم انکه یحیی بن یحیی بنت ابی عبیده بن فروه کفته وآن وسهم است وصواب آنست
که ابو مصعب وغیر وی اکثر رواة موطا کفته اند بنت عبید بن رفاعه والله اعلم خطابی کفته است کلمه انها من الطوافین
علیکم او الطوافات دو وجه دارد یکی انکه مراد از طوافین وطوافات غلامان وکنیزکان باشند که بسته در خانه
برای خدمت می ایستند ومیروند دیکر انکه مراد سائلان باشند که بر دروازهای مردمان کردند وسوال میکنند بهر تقدیر
تشبیه است کربه را باد میان در طهارة سور مالک لا باس بها الا ان تری فی فیها نجاسة کفت مالک هیچ باک نیست
پس خورده کربه را مکر ببیني در دهان او نجاستی ظاهر مترجم کوید شافعی وغیر او از فقهای محدثین حمل کرده اند بر کربه بوزه
روباه وحزر از بیرا که لحم کربه حرام است ودهن او ونجاسات است پس چون این را در کربه اثری پیدا نشد حکم سایر سباع
وحمار نیز همان باشد بخلاف سک که نجاست ان اغلظ است پس محمول نباشد بر کربه وابو حنیفه تخصیص کرده است طهارة سور
را بکربه بکلمه انها من الطوافین علیکم او الطوافات بیان فارق والسنه زیرا که ان اشاره است بحرج در تحفظ از سور هره
وانعمی در سایر سباع یافته نمی شود بالجمله نزد یک جمع علما این حکم مخصوص است بصورتی که نجاست بر دهن کربه ظاهر نباشد اکر
نجاست بر دهان کربه ظاهر او دیده شود نجس است **باب** سور الکلب نجس یغسل سبعا الا بار سبعا پس خورده سک ناپاک است شسته
شود از وی اوند هفت بار مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون بنوشد
سک در اوند کسی از شما باید که بشوید انرا هفت بار مترجم کوید شافعی وشیخین از طرق دیکر روایت کرده اند این حدیث را اد
دران روایت زیاده است این کلمه اولی هن واخری هن بالتراب نخستین این هفت بار یا اخرین این هفت بار باشستن باشد
بخاک یعنی بعد آلوده کردن بخاک بشوید اول باشد یا نباشد پس نزد یک فقهای محدثین اکر سک دلغ کند در اوندی که
در آن آب باشد یا مایع دیکر آن چیز را باید ریخت وان اوند را هفت بار باید شست یکبار ازان بخاک کرده وشافعی
حمل کرده است بوک را بر سک وجمهور حمل نکرده اند زیرا که عرب مخالطت داشتند با کلاب پس شرع بهفت بار شستن فرمود از
لعاب آن تا منع باشد ایشانرا از نزدیکی کلاب وانعمی در خوک یافته نمی شود والله اعلم **مسئله** شفیع کرده اند ولغ را بحالات
چهار یکی انکه پر باشد بالعاب یا عرق یا عضوی از اعضاء زیرا که فم کلب اطیب اعضای اوست پس حال اعضای دیکر بطریق
اولی مانند ان باشد دوم انکه ولغ رسیدن لعاب است وعرق نیز مانند اوست وبول انجس ازوی **باب** کیف یغسل الاناء الخ حکم شستن

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شرب الکلب فی اناء احدکم فلیغسله سبع مرات

شسته خون حیض مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن فاطمة بنت المنذر بن الزبیر عن اسماء بنت ابی بکر الصدیق اسماء بنت ابی بکر
گفت سوال کرد زنی از انحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت اباد بد یکی را از ما و فبگه برسد جامه او را خون از حیض چگونه کار کند پس گفت انحضرت
صلی الله علیه وسلم چون برسد جامه کسی را از شما خون حیض باید که بدو انگشت بفشرد و بشوید آنرا بعد از ان آب زند بروی بعد از ان نماز
گذارد و دران جامه مترجم گوید یحیی بن یحیی را در ین حدیث وهم واقع شده و ان انکه گفته است عن هشام بن عروة عن ابیه عن فاطمة و نوب
اسقاط لفظ ابیه است چنانچه عبد الله بن مسلمه و غیر وی اکثر رواة موطا نقل کرده اند والله اعلم باید دانست فرض و نفل انجا اشارت است
بعبادتی که در دفع عین نجاست پس چون عین نجاست زایل شد جامه طاهر گشت و بار شستن شرط نیست نزد یک جمهور در حکم حیض است
جمیع نجاسات عینیه مثل روث و بول و غیره مسئله اگر نجاستی عین باشد واجب است ازاله عین او و طعم او و هر چه بسبب شود و ازاله
سایر اوصاف از لون و ریح و همین است معنی فرض و نفل و لازم نیست استعمال صابون و مانند ان و اگر عین نباشد مانند بوئی
که خشک شده باشد پس ریختن آب بروی و اجتهاد در زوال ان کفایت میکند باب تطهیر الارض من البول یصب فی ثوب
المار بول چون رسد بزمین پاک میشود بریختن یک دلو از آب مالک عن یحیی بن سعید الخ دراعرابی بمسجد پس بگشاد ازار
خود را از فرج خود تا بول کند پس او را زدادند او را مردمان تا انکه بلند شد او را پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بگذارید او را
پس بگذاشتند پس بول کرد بعد ازان امر فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم باوردن دلوی پر اب پس ریخته شد بران
مکان مترجم گوید او را برای ان بگذاشتند تا از قطع بول بوی ضرری نرسد و مواضع بسیار از مسجد نجس نگشته و ازانجا
معلوم شد که اگر بول یا خمر بزمین برسد تطهیر ان بریختن آب است تا انکه غالب آید بروی مثل غالب امدن یک دلو بر بول یک
شخص و بعد ازان احتیاج نقل تراب یا بر اوردن غاله بطرفی خارج ضرور نیست و از ابو قلابه و ابو حنیفه نقل کرده اند که زمین
پاک میشود بخشک شدن و ان منافی این حدیث نیست زیرا که تطهیر بهر دو صفت می تواند شد و این حدیث رسول است بخاری
و بغوی انرا وصل کرده اند از طریق یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة باب یطهر الثوب من بول الصبی
الذی لم یطعم بالنضح پاک میشود جامه از بول طفلی که هنوز طعام نخورده است باب زدن مالک عن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم الخ اورده شد پیش از انحضرت صلی الله علیه وسلم طفلی را پس بول کرد بر جامه انحضرت
پس طلبید انحضرت صلی الله علیه وسلم آب را پس تابع بول ساخت ان آب را یعنی آب بروی ریخت مالک عن ابن
شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ام قیس بنت محصن الخ ام قیس او رد پسر خوردی ازان خود

که طعام نخورده بعد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نشاند او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بر خود پس بول کرد بر جامه آنحضرت پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پس آنرا بر زد بر جامه و نشست اینرا شرح کویند نضح جاری کردن آب است بر فرق و آهستگی و غسل آنرا مالیدن و افشردن است بر قول بعضی و بول طفل دختر که هنوز طعام نخورده باشد نجس است و لیکن پاک می شود بآب زدن بغیر مالیدن و افشردن بخلاف بول طفل انثی و بخلاف طفلی که طعام میخورد پس نوب ازین هر دو بغیر مالیدن و افشردن پاک میشود و بهمه اعلم مسئله یعنی حدیث نزدیک شافعی آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که عام و غالب میشود در موضع بول بغیر سیلان و نزدیک غیر او چنانکه خطابی اشاره کرده است نضح امر است بر محل بول بر فق از غیر برسر و فلک و در غسل برسر و فلک می باید و اول اقوی است مسئله در بول صبی و صبیه که تغذی بطعام میکند لابد است از غسل پس تحنیک تمر مثلا و تناول سفوف برای او و تناول طعامی قلیل بدون اعتماد غذا بران داخل تغذی بطعام نیست باب طین الشارع المتنجس بنجاسة یعنی عفو عما یتعذر الاحتراز عنه غالبا لکل راه عام که بعضی از نجاست میشود ناپاکی ان عفوست انچه احتراز ازان متعذر است از روی کمال عادت

مالک عن محمد بن عماره عن محمد ابراهیم عن ام ولد ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف انها ام ولد ابراهیم سوال کرد ام سلمه رضی الله عنها انحضرت را صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله من زنی ام که دراز میکنم دامن خود و راه میروم در مکانهای ناپاک گفت ام سلمه که گفت انحضرت صلی الله علیه وسلم پاک میکند ان دامن را مکانی که بعد از ان مکان قذر باشد یعنی گرد باشد بنجاست ماه رسد و بعد ازان بزمین دیگر و خاک دیگر مخلوط شده خشک کرد و بفرک یا بتنها تر پاک می شود و این عفوست بسبب حرج چنانکه نجاست نان و جامه از خون جراحت عفوست نزدیک مالکیه بسبب حرج و چنانکه نجاست از طیب بر خف رسیده باشد بفرک پاک میشود نزدیک حنیفه و مالکیه بسبب حرج و چنانکه نجاست مستنقع در طرق اگرچه دران نجاست باشد عفوست نزدیک مالکیه بسبب حرج و هیچ فرق نمی یابیم درمیان خون جراحت و نجاست مستنقع بخس که بثوب رسیده درمیان دامنی که بآن نجس رطب برسد و بزمین دیگر مخلوط شده منتشر شود یا متفرق گردد و الله اعلم و جمهور فقها باین حدیث قایل نشده اند قال ابن العاجب فی المختصر المشهور ان ذیل المراة المطال متنجس بصیر رطب النجاسة لا الظهر بما بعده و ازینجا معلوم میشود که در مذهب مالک روایة غریبی است بعفو این نجاست و دران روایت تخصیص کرده اند ذیل را بانچه برای ستر باشد و ظاهر السبب نفهند باین قید آنست که عاصی مستحق رخصت نیست چنانکه در باب اکل میته و تیمم و افطار و قصر تصریح کرده اند و فیه نظر فتدبر اما متفرع علیه و لغوی گفته که انچه بثوب و نجاست خشک است که متعلق نشود بثوب بعد ازان متناثر گردد و فیه نظر زیرا که اکثر انچه متعلق می شود بثوبی در مکان قذر نجاست رطب است و ان معلوم است از عادات

انها بنت ام کلثوم زوج النبی صلی الله علیه وسلم فی امرة اطلیقی و امشی فی مکان قذر فقالت ام سلمة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهره ما بعده

بقطع واخراج جزی که وجودان بقطع معلوم است یا غالبا است از عموم تاویل بعید باشد **مسئله** طعن السنابع بطهیره بالبعده نوعی از توسع است
در کلام و در اصل مقتضای مقام ان بعده که گویند بو معفوعنه اولا باس به لیکن عدول کردند از مقتضای مقام باستناد بطهیر بخبری
که مطهر بخبایت نمی تواند شد پس دانسته شد که معفوعنه است و این ابلغ است از اول **باب** سبب نزول التیمم در بیان سبب نازل شدن
تیمم **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عایشه ام المومنین الخ گفت عایشه یاد مسلمانان که بیرون امدیم همراه انحضرت
صلی الله علیه وسلم در بعض سفرهای انحضرت رفتیم تا وقتیکه رسیدیم بیداء که بیداء نام وادیا بادیه که ذات الجیش نام وادیا بگیست
کلوبند از ان من پس درنگ کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم برای جستن ان و درنگ کردند مردمان همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم
و نبود ند فرود امده بر آب و نبود همراه ایشان آب پس امدند مردمان سوی ابوبکر صدیق پس گفتند ایا نمی بینی چیزرا که عمل اورد عایشه
کنانید انحضرت صلی الله علیه وسلم و مردمان را و نشستند فرود امده بر آب و نیست همراه ایشان آب گفت عایشه پس امد ابوبکر حالانکه
انحضرت صلی الله علیه وسلم نهاده بود سر مبارک را بر ران من بخواب رفته پس گفت ابوبکر صدیق بند کردی انحضرت را صلی الله
علیه وسلم و مردمان را و نشستند فرود امده بر آب و نیست همراه ایشان آب عایشه گفت پس عتاب کرد مرا ابوبکر و شروع نمود که
بخلاباند دست خود را در نهی گاه من پس منع نمیکرد مرا از جنبیدن مگر بودن سر مبارک انحضرت صلی الله علیه وسلم بر ران من
پس خفتا انحضرت صلی الله علیه وسلم تا وقتی که صبح کرد بر غیر آب پس نازل ساخت خدا تعالی ایه تیمم را پس گفت اسید بن حضیر
ابن جادة اول برکت شما ای اهل بیت ابوبکر یعنی از شما همیشه در مسلمانان برکات ظاهر شده امده است پس بر خیزانیدیم اشتیر را
که من سوار بودیم بران پس یافتیم کلوبند را زیر آن شتر **باب** صفة التیمم در بیان کیفیت تیمم **مالک** عن نافع ان عبد الله
بن عمر الخ تیمم میکرد عبد الله بن عمر تا مرفقین یعنی مسح را تا انج میرساند و بکفین اکتفا نمیکرد **قال** یحیی و سئل مالک
الخ گفت یحیی سوال کرده شد مالک که چگونه می باشد تیمم و تا کجا رسانیده خود امرا پس گفت باید که بزند دو ضربه یک ضربه برای
روی خود و یک ضربه برای دو دست خود و مسح کند دو دست را تا انج مترجم گوید در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گفته اند
تیمم دو ضربه است یکی برای روی و دیگر برای دو دست تا انج و احمد و اسحق گفته اند که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین پس
اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر ممسوح و تمسک کرده است احمد و اسحق بحدیث عمار بن یاسر که انحضرت صلی الله
علیه وسلم او را فرمود انما یکفیک هذا فضرب بکفیه الارض ثم مسح بهما وجهه و کفیه جز این نیست که کفایت میکند ترا این
کار پس زد بدو کف خود زمین را بعد ازان مسح کرد بان دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزد یک

س متعارض نشمند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت است در تیمم و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقل تیمم است چنانکه لفظ بکفیک بیان
ارشاد میکند پس چنانکه اصل وضو یکبار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و
استنشاق را با او الحاق کردن است همچنان اصل تیمم یک ضربه و مسح تا دو بند دست است و کمال آن دو ضربه و مسح تا مرفق
و آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تیمم کند کفین را بر روی بمالد و اصابع را بر دو دست تا نبرابر مستعمل تیمم دافع
نشود بحکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله اعلم **باب** اذا لم یجد الماء فی الحضر تیمم و صلی چون نیابد آب را در وطن
خود تیمم کند و نماز گذارد **مالک** عن نافع الخ باز آمد نافع و عبد الله بن عمر از موضعی که جرف نام دارد تا وقتیکه رسید
بمربد یعنی جای نشستن شتران فرود آمد عبد الله از راه خود پس قصد کرد زمین پاک را پس مسح کرد بر روی خود و دو
دست خود تا مرفق بعد ازان نماز گذارد و ترجمه کوید ابن اثر دلالت میکند که سفر شرط صحت تیمم نیست بلکه اگر در حضر آب را
نیابد تیمم کند بسبب بعد از شهر مثلا اگرچه بعد یک میل نباشد و همین است مذهب مالک فی مختصر ابن الحاجب و کذلک الحاضر
الصحیح یخشی فوات الوقت علی المشهور و لا بعید بچنین تیمم کند متولی شد رست که می ترسد از فوت شدن وقت بر قول مشهور
و اعاده نکند و قولی است از اقوال شافعی فی المنهاج یقضی المقیم المتیمم لفقد الماء فال المحلی و علی المختار الثانی لا یقضی **باب**
المتیمم اذا وجد الماء لا یعید الصلوة التی صلیها بالتیمم تیمم کننده چون بیابد آب را اعاده نکند نمازی را که گذارده است بتیمم
مالک عن عبد الرحمن بن حرملة الخ مردی سوال کرد سعید بن المسیب را از حکم شخصی با جنابت که تیمم میکند باز میابد آب را
گفت سعید چون بیابد آب بروی غسل لازم است برای چیزی که پیش فتد ایرا یعنی نماز ناشیده نه نماز گذارده ترجمه کوید در
صورتیکه در اثنای نماز آب یافت اختلاف کرده اند مالک و شافعی گفته نماز خود را تمام کند و برای نماز آینده وضو
کند و ابو حنیفه گفت که نماز را قطع کند و وضو نماید و از سر نو نماز گذارد و این هم محتمل است **باب** تیمم لکل صلوة تیمم کند
برای هر نماز **قال یحیی** وسئل مالک عن رجل الخ پرسیده شد مالک از حکم شخصی که تیمم کرد برای نمازی که حاضر شده بود
باز حاضر شد نمازی دیگر را تیمم میکند یا تطایب کند او را ایمان تیمم او پس گفت مالک بلکه تیمم کند برای هر نماز زیرا که
واجب است بروی جستن آب برای هر نماز پس هر که جست آب را پس نیافت از پس هر آینه او تیمم بکند ترجمه کوید
اختلاف کرده اند درین باب شافعی گفت چون تیمم کرد برای نماز فریضه پس هر آینه بگذارد آن نماز را بان تیمم
و بگذارد بان تیمم نوافل را و تیمم کند برای نماز دیگر از فرایض تیممی دیگر و ابو حنیفه گفت کفایت میکند او را ایمان تیمم تا وقتیکه

محدث نشد یا فراموش کرد آب باب من تیمم فوجد الماء وهو فی الصلوة لا یقطعها کسی که تیمم کرد پس یافت آب را حال آنکه او در نماز است نماز را قطع نکند قال یحیی قال مالک الخ کسی که تیمم کرد و نماز کرد پس یافت آب را پس برخاست و بگرفت کفچه و داخل شد در نماز پس در اثنای نماز ظاهر شد بروی ادمی که بادی آب است حکم کرد مالک که قطع نکند نماز خود را بلکه تمام کند آنرا به تیمم و وضو کند برای چیزی که پیش آمد از نماز او کفت مالک کسی که برخاست باراده نماز پس یافت آب را پس عمل کرد بچیزی که امر کرد او را خدای عزوجل او نیست کسی یافت آب پاک نیاورده و نه تمام تر از وی از روی صلوة زیرا که ان هر دو کس امر کرده شدند به یکجا پس هر کدام عمل کرد بان چیز که امر کرد او را خدای تعالی بان پس نیست که عمل باقی فرموده است خدا تعالی او را از وضو کردن کسی راست که یافت آب را و تیمم کردن برای کسی که نیافت آب را پس از انکه داخل شود در نماز باب الحائض تکف عن الصلوة ولیس علیها قضاء حائض باز نماند از نماز لازم نیست بروی قضا کردن مالک باسناده الی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده در حق مستحاضه پس چون پیش آید حیض یعنی مدتی که پیش از ان حیض مینشست ترک کند نماز را پس وقتیکه بگذارد قدر مدت حیض پس بشوی خون حیض را از خویش و نماز گذار مالک عن علقمة عن امه مولاة عائشة ام المومنین الخ زنان میفرستادند درچه را بسوی حضرت عائشه در ان درچه پارچه جامه می بود در ان پارچه زردی از خون حیض یعنی سیکردند او را از جواز ادای نماز در چه فقه است از غسل که زنان خوشبو و متوان در ان نگاه میدارند پس سیکفت حضرت عائشه ان شتابی نکنند در ادای نماز تا وقتیکه به بینند قصه سفیده را اراده میکرد از قصه پاکی از حیض قصه کبود را که بینند دان کنایه است از سفیده بر اول پارچه که در فرج نگاه داشته باشند بی انیر شوند خون دابض کفته اند که قصه چربیت سفیده که در وقت انقضای حیض از فرج زنان برمی اید و ظاهر از ین کلام وجه اول است پس چون از فرج زن پارچه سفید خالص برایدان بانقطاع دم و صفره یا کدره حیض او منقطع میشود و همین است مذهب فقها که صفره و کدره در ایام حیض الحق بحیض است و اکر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه بر انند که حیض نیست و به قال احمد و شافعی حیض است بشرطیکه از پانزده روز تجاوز نکند و ابو حنیفه کفته که حیض است بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند باب ترک النظر الی المرسف باللیل نظر نکنند زن حائض در شب بپارچه که در فرج در ایام حیض میدارد مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عمه عن بنت زید بن ثابت الخ خبر رسید بدختر زید بن ثابت که زنان نگاه میکنند چراغها را در وسط شب بی بینند بسوی طهر و بود دختر زید بن ثابت که عیب میکرد این کار را بر ایشان و میکفت زنان نمیکردند این کار را مترجم کوید باحتیاط در معلوم کردن ابتدای وقت طهر از حیض غرض شرعی متعلق است

که اگر قبل از طلوع صبح طاهر شده است نماز عشا بروی واجب شود و بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم انبعد ثابت نشود بنابر آنکه در آخر
حیض کاهی طهر می بیند و یک ساعت باز خون برجوع میکند و آن هم حیض است تا آنکه حاصل شود او را ظن غالب که دم منقطع شده و باز عود نخواهد
کرد از آن وقت حکم طهر کرده شود و چنانکه مریض از مرض انتقال میکند بصحت تدریجا و بنای وجوب معلوم نیست الا بر ظن غالب بر صحت که
حاصل شده است والله اعلم جمهور علما کفایت میکنند آنچه کرد کنایت کرده و نه چیزی را که لازم شود بر ایشان زیرا که لازم نمی شود بر ایشان
تفحص طهر کردن همینکه برای نماز صبح برخیزند مترجم گوید غیر نظر زیرا که تفحص طهر در شب با تفاق لازم است یا عشا یا در وقت خود او نمانده
اگر در وقت ان بقین معلوم کند بلکه وجه عجب آنست که در میانه شب اینقدر تفحص ضرور نیست بلکه آخر شب قدری که وسعت غسل و نماز داشته
باشد نیز کفایت میکنند و این از لفظ خوف اللیل بر طاهر است با انکه منظور در تفحص حال رنگ بود تا اگر زردی یا کدورة باشد حکم
بطهر نمایند پس عیب حقیقة متعلق بالقار صفره و کدورة نه بتفحص و تجسس و انمعنی در حدیث حضرت عائشه رضه مصرح و اشده اخرج الدارمی
عن عمرة قالت کانت عائشة تنهی النساء ان ینظرن لیلا فی الحیض و تقول انه قد یکون الصفرة و الکدرة یا انکه قضاء نماز عشا در شب
بروی لازم نمی شود از این جهت عیب کرد و هو قول سعید بن جبیر یا بالفعل مذهب ابو حنیفه است که قضاء نماز عشا بروی لازم نیست اگر در آخر
وقت طاهر شد و نزد یک شافعی قضاء مغرب و عشا بروی واجب است و الله اعلم **باب** ما جاء فی الحامل حیض خونی که حامل می بیند و حکم حیض
است **مالک** انه بلغه ان عائشة الخ خبر رسیده مالک را که حضرت عائشه فرموده در باب زن حامل که می بیند خون را که گذارد نماز را
یعنی باز نماند از نماز **مالک** انه سال ابن شهاب عن الخ مالک گوید که سوال کرد ابن شهاب را از حال زنی حامل که می بیند خون را
کفت باز نماند از نماز **مالک** و ذلک الامر عندنا کفت مالک و همین است حکم مسلم و مقرر نزد یک ما یعنی نزد یک اهل مدینه
مترجم گوید نزد یک ابو حنیفه انچه حامل می بیند استحاضه است منع نمیکند نماز را و نه روزه را زیرا که در شرع حیض و اعلامت
براءة رحم از حمل مقرر کرده اند و ان مقتضی تنافی است میان حیض و حمل جواب میکویم تنافی مسلم است اما تنافی دو قسم است
تنافی غالبا تنافی دایما و انچه تنافی غالب منحق است و ان علامت شدن را کفایت میکند **باب** المستحاضة تصلی
و تصوم و تتوضا لکل صلوة مستحاضه نماز کذارد و روزه دارد و وضو کند برای هر نماز **مالک** عن نافع عن سلیمان
بن یسار انه سمع الخ زنی خون روان کرده میشد از وی در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس طلب فتوی نمود برای
وی ام سلمه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید که به بیند شمار آن شبها و روزها
که حایض میشد دران از ماهای پیش از انکه برسد او را انچه رسیده شد یعنی پیش از انکه مستحاضه شود پس باید که ترک کند

نماز را قدر همان مدت از ماه و چون پس کند روان مدت را پس باید که غسل کند بعد از ان هر فرج خود بندد و پارچه را بعد از ان نماز
گذارد مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت قالت فاطمة بنت ابی حبیش الخ گفت فاطمه بنت
ابی حبیش یا رسول الله هر آینه من پاک نمی شوم پس ایا ترک کنم نماز پس فرمود او را انحضرت صلی الله علیه وسلم جز این نیست که این رگ است
خون نیست حیض پس چون پیش اید حیض پس بدرستی که حیض پیش از ان حیض بنشند ترک کن نماز را بقدر ان پس غسل کند و نماز بگذارد و قدر مدت حیض پس بشوی
خون را از خود و نماز کن خطابی گفته است که معنی عرق آنست که علتی است حاصل شده از شکافته شدن رگها و نیست حیض معتاد
مترجم گوید تحقیق آنست که استحاضه و حیضه هر دو از یک محل است لیکن حیض موافق عادة نساء است و بر طریقه که خدا تعالی بر بندگان خود
مقرر ساخته است و استحاضه خلاف عادة است حاصل شده از زنان بر طبیعت و فساد او عیه و لهذا کنایه کرده شد از فساد او عیه بقطع عرق
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب ابی سلمة الخ زینب دختر ابو سلمه گفت من دیدم زینب بنت جحش را که بود در نکاح عبد الرحمن
بن عوف و او مستحاض بود پس غسل میکرد و نماز میگذارد و مترجم گوید قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب در بین
حدیث وهم است و زینب بنت جحش هیچگاه در نکاح عبد الرحمن بن عوف نبوده و انکه در نکاح عبد الرحمن بوده ام حبیب بنت جحش خواهر زینب است
و در احادیث دیگر ذکر کرده شده است جحش مستحاض شده بود در عهد انحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند که ام حبیب و حمنه هر دو
بمرض استحاضه مبتلا شده بودند و الله اعلم مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ گفت عروة بنت بر مستحاضه که انکه غسل کند
یکبار بعد از ان وضو کند برای هر نماز مالک عن یحیی بن سعید عن ابی بکر ان القعقاع بن حکیم و زید بن اسلم الخ قعقاع و زید بن اسلم
هر دو فرستادند کسی را بسوی سعید بن المسیب سوال کند او را چگونه غسل کند مستحاضه پس گفت سعید بن المسیب غسل کند مستحاضه از
یک طهر و تا طهر دیگر و وضو کند برای هر نماز پس اگر غالب شود بر او خون بربندد بر فرج خود پارچه را برای احتیاط از نبوت خون و روان
و سایر بدن قال مالک الخ گفت مالک امری که مقرر است نزد ما انست که مستحاضه وقتی که نماز گذارد و میرسد زوج او و اراده جماع کند
با او و همچنین زن صاحب نفاس وقتیکه برسد اخر مدتی که انتظار میدارند زنان خون را یعنی اخر مدتی که از زنان صاحب نفاس خون جاری
می شود پس اگر ببیند خون را بعد ازین پس جماع کند با او زوج او و جز این نیست که وی مانند مستحاضه است و الله اعلم مسئله شافعی
استغفر کرده است که اقل سن حیض نه سال است و اقل مدة او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان دو حیض
پانزده روز است و این همه استغفار شافعی است و لیلی قوی در بین باب یافته نمی شود مسئله ظاهر مذهب شافعی انست که استحاضه
را از حیض بدو چیز میتوان شناخت یکی عادة و دوم تمیز لون اما عادة پس مذهب حدیث ام سلمه منتظر عدد الایام واللیالی و اما

یزن
نمیرد علقمه صلی الله علیه وسلم فانه دم اسود یعرف فاذا اقبلت الحیضة فاترکی الصلوة بعد دورا محتمل است پس اگر زن
زا عاده و نمیرد و متحقق نباشد تمیز مقدم است در اعتبار و الا رد الی العاده و ابو حنیفه میگوید که هر قدر میتواند
را بعادت رو باید کرد و الله اعلم **باب** الصلوة الخمس یعنی ما پنجگانه نماز پنجگانه را بیان میکند معنا بری را که در میان ما نباشد
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن حمران مولی عثمان بن عفان الخ قال یحیی قال مالک الخ عثمان بن عفان نشست بر مقعد
دان نام موضعی است که مردم انجا می نشستند پس امد پیش او موذن پس خبر اورد او را بنماز عصر پس طلب کرد حضرت عثمان آب را پس وضو
کرد بعد ازان گفت البته خواهم گفت باشما سخنی را که اگر نه ان بی بود که مضمون وی در کتاب خدا یعنی قرآن است باشما نمیگفتم از بعد ازان
گفت شنیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که هیچ مرد نیست هیچ شخصی که وضو کند پس نیک کند وضوی خود را بعد ازان بخواند نماز را
مگر که آمرزیده شود مر برای او انچه در میان این نماز دیگر باشد تا نماز دیگر او اکنده الزا کفت مالک گمان میکنم که حضرت
عثمان اراده میکرد این ایه را اقم الصلوة طرفی النهار الایه یعنی برپادار نماز را هر دو طرف روز و ساعات از شب هر اینه نیکیها
دور میکند بدیها را این پند است پند گیرندگان را یعنی این ایه دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند والا این حدیث را
روایت نمیکردم تا کسی انکار حدیث نکند **مسئله** واجب است نماز مکرر بر مسلمان بالغ عاقل غیر حایض و نفسا پس اگر کافری مسلمان شد
لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیرا که انحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و تابعین و سلم جمهور بر انکه مسلمان شده در تکلیف
قضای نمازهای گذشته نمیفرمودند و در مرتد تردد کرده اند نصیر گویند جمعی عظیم از عرب در ایام حضرت ابوبکر صدیق مرتد شدند و باسلمان
گشتند و این واقعه مشهوره است و امر بقضا منقول نشده والله اعلم و حدیث الاسلام یجب ما قبله شامل است مرتد را و اگر صبی بالغ
شده یا مجنون یا مغمی علیه بهوش اید لازم نیست قضای نمازها بر انها **مسئله** بروی لازم است پدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال
را چون بسن سالگی برسند بنماز و تعلیم ان و چون بده سالگی رسند زدن بر ترک ان بحدیث ابی داود و ترمذی مروا
الصبی بالصلوة اذا بلغ سبع سنین **باب** نزول جبرئیل علیه السلام و بعینه اوقات الصلوة یعنی صلی الله علیه وسلم باب
در بیان فرود امدن جبرئیل علیه السلام و معین ساختن او اوقات نماز را برای انحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن
شهاب ان عمر بن عبد العزیز الخ ابن شهاب گفت که عمر بن عبد العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روزی پس در امد
بروی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس داخل شد بروی ابو مسعود
الانصاری پس گفت چیست این ای مغیره ایا ندانسته که جبرئیل فرود امد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی همراه جبرئیل

بعد از ان نماز گذارد و جبرئیل پس نماز گذارد و رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از ان نماز گذارد و جبرئیل پس نماز گذارد و رسول الله صلی الله
علیه وسلم بعد از ان گفت بدین وقت امر کرده شدند یعنی هر پنج وقت نماز را و فی معین ممنوع پس گفت عمر بن عبد العزیز تامل کن
چه چیز را خبر میدهد ای عروه ایا جبرئیل بوقت انکه معین کرد برای انحضرت صلی الله علیه وسلم وقت نماز را گفت عروه همچنین
بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصرست جابر و ابن عباس از انبیاز مذکور فرمودند و بیان متوجه میشود
انکار بر تاخیر عصر و چون مقصود عروه بذکر ان حدیث بود تمام ذکر نکرد بجهت شهرت ان در اعتقاد وی **باب** اوقات التی
تنتخب فیها اداء الصلوات الخمس وی اوایل اوقاتها باب در بیان اوقاتی که مستحب ست در ان اداء نمازهای پنجگانه در ان
اوایل اوقات نمازهاست قال الله تعالی اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل وقوان الفجر ان قوان الفجر
كان مشهودا فرمود خدای عزوجل بر پاوار نماز را وقت زوال افتاب تا سیاهی شب و لازم گیر قران خواندن وقت
فجر را بر آینه قران خواندن در وقت فجر بحث حاضر شده یعنی ملایکه حاضر میشوند شرح کرد یعنی الی غسق اللیل آنست که از وقت میل افتاب
از نیمروز تا عشا هیچ وقت خالی نیست پس نماز حکما ممتدست از دلوک تا عشا و مراد از قران الفجر سوره طویله خواندن است در نماز
فجر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر سکیفت معنی دلوک الشمس میل اوست یعنی از وسط سما بجانب غرب
مالک عن داود بن الحصین عن الاجرنی مجزان عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس سکیفت دلوک افتاب وقتست که
باز گردد سایه و غسق اللیل هم اول شب ست با ظلمت خود **مالک** عن نافع مولی عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ حضرت
عمر بن الخطاب نوشت بسوی عاملان خود که هر انینه مهم ترین کارهای شما نزد یک من نمازست پس هر که نگاهداشت نماز را و محافظت
کرد بر وی نگاهداشت دین خود را و هر که ضایع کرد نماز را پس وی جز برا که غیر نماز ست ضایع کننده تر باشد بعد از ان نوشت
که بگذارید نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه قدر یکدست یعنی سایه اوی قدر یک دست او تا انکه باشد سایه یکی از شما مانند قامت
او و بگذارید نماز عصر را حال انکه افتاب بلند باشد مقدار یی عنبار اقدر که سیر کند شتر سوار دو فرسنج یا سه فرسنج پیش از
غروب افتاب و بگذارید نماز مغرب را چون غروب کند افتاب و بگذارید نماز عشا را وقتیکه غایب شود شفق تا سیوم حصه
شب پس هر که بخواب رود یعنی پیش از عشا پس ارام مباد چشم او را پس هر که بخواب رود ارام مباد چشم او را پس هر که
بخواب رود ارام مباد چشم او را و بگذارید نماز صبح را حال انکه ستاره ها ظاهر باشند در سما همچنین فال مالک الشفق الحمرة
التی فی المغرب فاذا ذهب الحمرة فقد وجبت صلوة العشاء وخرجت من وقت المغرب گفت مالک مراد از شفق سرخی است

که در موضع غروب آفتاب می باشد پس چون رفت سرخی لازم شد نماز عشاء و مراد می از وقت معروف مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه ان عمر بن الخطاب الی عمر بن الخطاب نوشت بسوی ابو موسی الاشعری که بگذار نماز ظهر را وقتیکه میل کند آفتاب یعنی از وسط آسمان و بگذار نماز عصر را حال آنکه آفتاب سفید و بی غبار باشد پیش از آنکه در آید بوی زردی و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرو رود و افتاب و باخر کن عشاء را تا وقتیکه بخواب نرفته و بگذار نماز صبح را حال آنکه ستارها ظاهر باشند در میان آسمان یکبر فرقه و بخوان در نماز صبح دو سوره دراز از مفصل یعنی از سبع اطوال و آن مالک عن یزید بن زیاد عن عبید الله بن رافع مولی ام سلمة الی عبد الله بن رافع سوال کرد ابو هریره را از وقت نماز پس گفت ابو هریره من خبر دهم ترا بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایه تو دو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتی که فرو رود و افتاب و بگذار نماز عشاء را در میان خود در میان سیوم حصه شب و بگذار نماز صبح را و غبش یعنی عنش و غبش رو و بمعنی سیاهی اخر شب است و ظاهر نزدیک این سنده ضعیف است که مراد ابو هریره از مثل قامت مجموع فی زوال و سایه دیگر است پس بحساب اهل هیئت در ایام شتائی زوال قریب بچهار و پنج قدم خواهد بود بعد ازان چیزی تاخیر باید برای استعداد و نماز پس نهایت ادی خواهد بود و بهمین وقت مستحب است در نماز عصر فی زوال سایه ادمی قریب بمثلین خواهد بود مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة الی براینه انحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز صبح را پس باز میگشتند زنان بعنی از مسجد خود در حالیکه بچادرهای خود در شناخته نمیشدند ازان بسبب سیاهی شب مالک عن سعی عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بر امت نمیدانستم فضیلت بگذاردن وقت تاخیر را هر آینه امر میکردم بایشان بتاخیر نماز عشاء تا وقتیکه بگذرد ثلث اول شب یا نصف شب پس بدرستیکه ایشان اگر بیدار باشند منتظر نماز باشند مالک عن ابن شهاب قال عروة ولقد حدثتني عائشة الی او روایت کرد عروة که حضرت عائشه گفت که انحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز عصر را حالانکه ضرور افتاب در حجره او از حجرهای حضرت عائشه می بود قبل از انکه بالا رود بر دیوارها مالک عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب عن انس بن مالک الی گفت انس بن مالک که میگذارد یم نماز عصر را بعد ازان بروی الله کسی از بالای محله بنی عمرو بن عوف پس می یافت ایشان را که نماز عصر میگذارند ازان محله فرسخ سه پس بالا رفت از مسجد انحضرت صلی الله علیه وسلم مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالک الی گفت انس بن مالک که ما میگذارد یم نماز عصر را بعد ازان بر فت رونده از بالای محله قبا پس می رسید بایشان و هنوز افتاب بلند می بود مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه الی مالک بن ابی عامر جد امام مالک گفت سبد یدم بوریا خورد را بعرض یک ذراع ازان عقیل بن ابی طالب روز جمعه گسترده میشد متصل دیوار مسجد که طرف غرب است پس وقتیکه می بود شدید آن

بود و یارانرا امر کرد سایه دیوار بردی آید عمر بن الخطاب پس بیکدار و نماز جمعه را کفت مالک بن ابی عامر بعد ازان بامداد میکفتیم پس از نماز جمعه پس فیلولیه
میکردیم بجای قیلوله که پیش از نیم روز می یافتند مالک عمر بن یحیی المازنی عن ابیه ابی سفیان ان عثمان بن عفان الا عثمان بن عفان کان یؤذن
نماز جمعه بمدینه و کذا و نماز عصر در جای که ملل نام دارد قال یحیی قال مالک وبینهما اثنان وعشرون میلا قال مالک وذلک للتهجیر فی العصر
و کفت مالک مسافه در میان مدینه و ملل بست و دو میل است کفت مالک این صورت بسبب آنست که نماز دیگر جمعه در سایه بعد از سایه شدن
در بن باب و مطلب است اول میان اوایل اوقات و آنچه در بن آثار مذکور شده مذهب شافعی است و میان است مذهب ابو یوسف و امام محمد
و علی قولهما الفتوی عند الحنفیه و ابو حنیفه در روایت مشهور مخالف ایشانست کرده در اول وقت عصر آن را بعد از بلوغ سایه هر چیز بعد
دو چندان آن چیز مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آن را بعد غیبوبه شفق ابیض مقرر کرده و ثانی میان اوقات مستحبه پس مستحب
نزد یک جمهور فقهای محدثین تعجیل صلوات است در اوایل اوقات آن الا آنچه بعد از بن بیاید و معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعداد
نماز کند و بعد از استعداد در میان نصف اول وقت نماز کذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود و الصبح و النجوم باده بشنکه و ابو هریره
کفت و صلی الصبح بغلس حضرت عایشه کفت فجر ف النساء منصرفات بمروطهن ما یعرفن من الغلس و اینهمه متفق است بر یک حد و در وقت
ظهر در یک روایت از حضرت عمر امد صلوا الظهر اذا کان الفی ذراعا و در روایه دیکر امد صلی الظهر اذا زاغت الشمس و این هر دو متفق است
بر یک حد زیرا که زوال الشمس از وسط سما بجز بودن فی یک ذراع کما بیش ظاهر نمی شود و ابو هریره کفت صلی الظهر اذا کان ظلک مثلک و این
ستیز غرد یک است باول زیرا که فی زوال فی آدمی چون هر دو مثل آدمی کردد و حضرت عمر انیز او خواهر او بود بحسب اهل مدینه و در شتاب اینه
نصف اول وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر کفت و صلی العصر و الشمس بیضاء لم تخالطها الصفره قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلاثه قبل
غروب الشمس و حضرت عایشه کفت کان یصلی العصر و الشمس فی حجرتها قبل ان تظهر و الن کفت کنا نصلی العصر ثم نرکب الذاهب
الی قباء فیاتیهم و الشمس مرتفعه و ابو هریره کفت و العصر اذا کان ظلک مثلیک و اینهم قریب امنها یکدیکر متفق اند هر کاه کذارد
و فیکه سایه آدمی غیر فی زوال از یک مثل زیاده شود تا بر سد بمثل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر کذرد و مضایقه نیست
و در وقت مغرب حضرت عمر کفت و المغرب اذا غربت الشمس و ابو هریره نیز مانند این کفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود
و العشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و در روایه دیکر کفت و اخر العشاء ما لم ینم و این نیز موافق است باول زیرا که وقت
نوم غالبا پیش از ثلث لیل می باشد و در روایه دیکر فرمود و العشاء اذا غاب عنه الشفق و ابو هریره کفت ما بینک و بین ثلث
اللیل پس وقت مستحب عشا ممتد است از اول غروب شفق احمر تا سوم حصه شب **باب** استحباب الابراد بالظهر فی ایام الصیف و زمان

استحباب داخل کردن ظهر را در وقت سردی در ایام تابستان مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه سخنی کردی از انتشار کردی دوزخ است پس چون سخت شود گرمی در وقت سردی داخل شوید تا خیر کرده نماز را در گرمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم اظهار ملال کرد آتش بجناب پروردگار خود پس گفت ای پروردگار من بخورد بعضی من بعضی مرا پس اذن داد خدا تعالی آتش را به برآوردن دو نفس در هر سال یکدم در زمستان و یکدم در تابستان مالک عن عبد الله بن یزید مولی الاسود بن سفیان عن ابی سلمه بن عبد الرحمن و عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون سخت شود گرمی پس داخل شوید در وقت سردی گذشته از ادای نماز پس هر آینه سخنی گرمی از انتشار گرمی دوزخ است ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اظهار ملال نمود آتش بجناب پروردگار خود پس فرمان داد او حضرت رب العزت او را در هر سال دو دم یکدم در زمستان و یکدم در تابستان مسئله جمعی تخصیص کرده اند ابراد را بسلد حار و جماعه سجده که از جاهای دور قصد کنند واضح نزد یک فقیر عموم آنست و حدیث شکوی نالی رسول الله صلی الله علیه وسلم حمل بر مضاف فلم لشکن محمول است بر ابراد ی که از وقت بیرون کشته مترجم گوید معنی ابراد آنست که شده گرمی رو بانحطاط آرد و آن قریب بیک مثل می باشد بدان معنی که چون از نماز فارغ شود و سفر قریب سایه یک مثل کرد و سوای فی زوال پس مستحب تاخیر ظهر است تا اخر وقت در ایام شده گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده کان قدر صلوا ته رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصیف ثلاثه اقدام الی خمسه اقدام و فی الشتا خمسه اقدام الی سبعه اقدام اخرجه ابو داود و النسای و شیخ ابن عربی در فص کفته که مراد از بن تحدید بعد از طرح سایه زوال است و در بن صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم والله اعلم باب اوقات الصلوة باب در بیان وقتهای نمازها مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ امر دی بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد از وقت نماز صبح کفت راوی پس خاموش شد از جواب دی آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا وقتی که در آمد در روز اسنده کفت از دو نماز فجر را وقتیکه طالع شد صبح صادق بعد از ان کفت از دو نماز فجر روز اسنده بعد از ان که داخل شد در وقت روشنی بعد از ان فرمود کجاست سوال کننده از وقت نماز پس کفت سایل من انیم یا رسول الله فرمود در میان این دو حالت وقت است مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم چون سخت شود کرمی داخل شوید در وقت سردی تاخیر کنید از نماز پس هر آینه سخنی کرمی از انتشار کرمی دوزخ است مالک عن نافع کتب عمر الخ نوشت حضرت عمر بسوی عاملان خود که بکذارید نماز ظهر را چنان باشد سایه بقدر یک دست تا انکه شود سایه یکی از شما هر اندازه قامت او مالک عن ربیعه بن عبد الرحمن عن القاسم بن محمد

الخ قاسم بن محمد گفت ادراک نکردم مردمان را الا در این حالت که ایشان میگذارند نماز ظهر را در وقت عشی و عشی در عرف مردم
مثل را میگویند مالک عن العلاء بن عبد الرحمن الخ علاء بن عبد الرحمن گفت داخل شدیم بر انس بن مالک بعد ادای نماز ظهر
پس بر حالت انس که میگذارد نماز عصر را پس وقتیکه فارغ شد از نماز خود ذکر کردیم نشستن او نماز را یا او ذکر کرد در گفت شنیدم از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود این نماز منافقان است نماز منافقان است نماز منافقان می نشیند یکی از ایشان
تا وقتیکه زرد شد آفتاب و بیاید در میان دو شاخ شیطان یا گفت بیاید بر شاخ شیطان برخاست پس وکند چهار بار یاد میکند
خدا تعالی را در این رکعات مگر اندکی مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب نوشت بسوی ابو
موسی الشعری که بگذارد نماز عصر را حالانکه آفتاب سپید و عنبار باشد اندک که سیر کند شتر سوار سه فرسخ یعنی پیش از غروب و دیگر نوشت
که بگذارد نماز عشا را در میان خود و در میان سیوم حصه از شب پس اگر تاخیر کنی پس تا خیر کن تا نیم شب و مباش از غافلان مترجم گوید
ابتدای وقت ظهر زوال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت او آنست که باشد سایه هر چیزی مانند قامت آن چیز سوای فی
زوال و بر همین منطبق است ابراد و لفظ عشی و از اینجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد و متغیر و بر
آن حالت حرام است و از علامت منافقان است الا نزدیک ضرورت چنانکه بیاید و اول وقت مغرب غروب آفتاب است و آخر آن
غیبوبه شفق است و یک شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول عشا یکی است و آنچه ما نخست ذکر کردیم اقوی است از روی دلیل
و اول وقت عشا غیبوبه شفق است و شفق نزد یک مالک و شافعی و ابو یوسف و محمد سفیدی است بحمرة و نزد یک ابو حنیفه سفیدی است به
بیاضی که بعد از حمرة ظاهر میشود و متاخرین اصحاب ابی حنیفه بر قول این صاحبین فتوی داده اند و آخر وقت اختیاری نصف
لیل است و لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم ادا است نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفره و اول وقت صبح طلوع صبح صادق
مستطیل است و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از آن طلوع شمس باشد بی فصل و الله اعلم باب کره النوم قبل العشاء و الحدیث
بعد ها مکروه است بخواب رفتن پیش از خواندن نماز عشا و سخن گفتن بعد از خواندن عشا مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب
الخ سعید بن مسیب میگفت مکروه است خواب پیش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از نماز عشا مالک انه بلغه ان عائشة الخ حضرت
عائشه آدم بفرستاد بسوی بعض قبیله خود بعد عشا پس میگفت ایا راحت نمیدهید نویسندگان را یعنی فرشتگانرا که نامه اعمال
می نویسند باب من ادرک رکعة من الصبح فقد ادرک الصبح و من ادرک رکعة من العصر فقد ادرک العصر و کذلک سایر
الصلوات و یحرم التاخیر لغیر ضرورة الی هذا الحد هر که دریافت یک رکعت از نماز صبح پیش از طلوع آفتاب نماز صبح را یعنی نماز او

ادست نه قضا و هر که دریافت یک رکعت از نماز عصر پیش از انکه برابر افتاب برابر نه وی دریافت نماز عصر را و همچنین سایر نمازها و حرام است تاخیر نماز تا این حد الخ ترجمه

مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار و عن نفر من سعید و عن الاعرج کلهم یحدث عن ابی هریرة الخ فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که دریافت یک رکعت از نماز صبح پیش از انکه برابر افتاب برابر نه وی او را ادراک کرده است نماز صبح را یعنی ادا کرده است انرا نه قضا و هر که دریابد یک رکعت از نماز عصر پیش از انکه فرو رود افتاب برابر نه وی دریافت نماز عصر را یعنی ادا کرده است نه قضا مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة الخ فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم هر که دریابد یک رکعت از نماز برابر نه وی دریافت نماز را یعنی تمام نماز را بطریق ادا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی که فوت شود از وی نماز عصر گویا نهب کرده شد اهل وی و مال وی یعنی اعمال صالحه وی حبط می شوند و ازین سبب او را ضرری لاحق می شود مثل ضرر نهب اهل و مال چنانکه در حدیث دیگر امده حبط عمل و مراد از فوت ایمان نیست که سابقا مذکور شد در حدیث متی اذا اصفرت الشمس فقد فاتت شد از وقت اختیار و این تفسیر در روایة اذرعی در حدیث مصرح واقع شده فال فیه و انها ان تغرب الشمس صفرة اخرجه ابو داود و بعض علما تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند لاحق می شود شخص را چون معاینه نکند ثواب کسی را که ادا کرده است نماز عصر را از اندوه و غصه انچه لاحق میشود کسی را که نهب کرده باشند اهل و مال وی را و این تاویل بغایت بعید است و تحقیق انست که این مسئله فرع مسئله احتباط است و احادیث صحیحه و دلایل کثیره دلالت بران میکنند فلا حاجة الی التاویل مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر باز گشت از نماز عصر یعنی فارغ شد از ان و بخانه باز گشت پس ملاقات کرد یا شخصی که حاضر نشده بود در نماز عصر پس گفت چه چیز بند کرد ترا از نماز عصر پس گفت گردن شخص پیش حضرت عمر غوری را پس فرمود او را حضرت عمر قضا کردی اعمال خود را مالک عن یحیی بن سعید الخ یحیی بن سعید میگفت هر انه نماز گذارنده کاهی میکند از نماز را حال انکه فوت نشده است از وی وقت ان نماز و هر انه انچه فوت شده است از وقت وی بزرگتر و زیاده تر است از اهل او و مال او ترجمه گوید هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا اورد و باقی خارج وقت او را حکم ادا است در قصر صلوة و اتمام ان و ابو حنیفه در نماز جمعه اختلاف کرده است و ان ضعیف است و جمعی تفریع کرده اند بر ین حدیث که اگر عذر معذور زایل شد از وقت بمقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم می شود ان نماز مانند انکه بهوش اید مجنون یا بالغ شد صبی یا طاهر شد حایض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیره احرام از وقت باقی لازم می شود قضای ان نماز و نزد یک فقیر درین تفریع نظر است زیرا که استطاعة شرط وجوب ادا است و وجوب قضا متفرع بر وجوب ادا و انجا رکعات اخیره قضا است که شارع پیشتر

و لفضل و حکم او دست اخرم است و تمام چیزی که در وقت کرده شده نموده باقی ماند سوالی و آن آنست که چون حال صلوات بر یک منوال است
پس تخصیص فجر و عصر بابن مرتبه چنانکه از اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را دو سبب است اول آنکه بین
دو نماز فرد و طرف روز واقع اند و مصلی چون باز یکدیگر آید یا فرود و رود بیقین معلوم میکند که وقت
برآمد پس اگر این حکم را در غیر صورت بیان نمی فرمود گمان فوت صلوة بیقین می انجامید بخلاف اوآخر اوقات نماز که
انتهای آن بابن وضوح و ظهور معلوم نمی شود دوم آنکه در احادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز در این دو وقت پس اگر این
حکم را در غیر صورت بیان نمی فرمود گمان میشد که سبب جواز این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم باب جمع العصرین
والعشائین بمدینه بی عذر بیان حکم جمع کردن در میان ظهر و عصر و جمع کردن در میان مغرب و عشا در حق کسی که او را عذری نیست مالک
عن ابی الزبیر المکی عن سعید بن جبیر عن عبد الله بن عباس قال جمع و قال مالک اوری ذلک کان فی مطر ظاهر کدار
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر و عصر را یک جا و مغرب و عشا را یکجا در حالتی که خوفی نبود و سفری نبود و گفت مالک گمان میکنم
که این جمع بود در هنگام باران مترجم گوید جمهور علماء محدثین بجواز جمع بین الصلوتین قایل شده اند در سفر و جمعی در مطر نیز
و حسن بصری و عطا و احمد و اسحق مریض را نیز رخصت داده اند بلکه در نماز المنتهی مذکور است هر عذری که مثل مرض باشد در شدت جمع
طبی است بمرض در جواز جمع و بغوی از محمد بن سیرین نقل کرده اند که کان لا یری باسا بالجمع بین الصلوتین اذا کانت حاجة او
شی ء عالم یتخذه عادة و بغوی این حدیث را روایت کرده است از طریق دیگر از جهت مسلم و غیران و زیاده کرده است در ان
روایت قال ابو الزبیر فقلت لسعید بن جبیر لم فعله قال سالت عبد الله بن عباس کما سالتنی فقال لان لا یحرج احدا من امته
بعد ازان بغوی گفته است که این حدیث دلالت میکند بر جواز جمع لغیر عذر زیرا که تصریح کرده است که علت جواز اینست که حرج نباشد و
بابن قول قایل شده اند جمع قلیل از محدثین و اکثر علما بان رفته اند که جمع لغیر عذر جایز نیست انتهی فحسب از تردیک فقیر جواز جمع است وقت عذر
عدم جواز لغیر عذر و الله اعلم و علما تاویل درین حدیث اختلاف کرده اند امام مالک احتمال مطر ذکر کرده و در غرره شوک و معنای لفظ
لیکن روایه مسلم من غیر خوف و لا مطر انرا بر هم میکند و اظهر نزدیک این بنده ضعیف آنست که ابن عباس حکایت فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
کرده در غرره شوک و معنای لفظ فی غیر خوف و لا سفر آنست که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان تعجله شی و لا نظنه عذر
یعنی مراد از سفر حالت سیر است و از غیر سفر حالت نزول و اطمینان و بعضی روایه این حدیث لفظ بالمدینه را زیاده کرده اند و بعض در غیر لفظ
ثمانیا جمیعا و سبعا جمیعا و این تصرفات همه بر دوم محمول است که از نفی سفر بر خاصه پس روایت با نفی کرده و دران تخصیص و هم خود بر ذات

وبهمین علت جمهور علما که از عمل باین حدیث تخلف کرده اند با وجود انکه روایت این حدیث متفاوت اند قول ابن عباس ان لا حرج
اطلاق است بر نفی حرج و دلالت بر نفی عذر ندارد زیرا که نفی حرج بتجویز حرج در حالت نزول متحقق میشود و لازم نیست که جمیع اقسام حرج و در حالت
ان متحقق شود و اگر در حالت نزول رخصت جمع نمیدادند و حالت سیر را مخصوص باین رخصت میکردند نیز صورت نخواستی لیکن مثل الجمله
حرجی هم موجود بعد چون رخصت جمع را و جمع حالات سفر تعمیم کردند حرج کلی زایل شد و الله اعلم مترجم گوید تقریر کردند جمعی بر جواز جمع در وقت
نزول نکه اگر اول وقت عصر قصد احرام لازم میشود بر وی ظهر و عصر بر وی ظهر و عصر بر وی پنجمین اگر ادراک کرد قبیل طلوع صبح صادق قدر احرام را
لازم میشود بر وی نماز مغرب و عشا هر دو زیرا که وقت این هر دو نماز یکی است در حالت عذر و فیه نظر زیرا که هر نماز را وقتی معین ساخته اند
که وجوب نماز بران وابسته شود و در بعض حالات قضا را تجویز داشته اند و انفراد در عدم انم مثل ادا شمرده اند و چون این در نفس الامر
قضاست که انرا از ذمه گرده اند و با بعضی در اعداد ادا شمرده اند وجوب قضا وجهی ندارد و الله اعلم **باب** من نام عن صلوة
فلیصلها اذا ذکرها هر که بخواب رود یا فراموش شده از نمازی باید که بگذارد و انرا وقتی که بیاد آرد انرا **مالک** عن ابن شهاب عن
سعید بن المسیب الخ این حدیث مرسل است و مسلم و ابو داود و ابن ماجه وصل کرده اند از طریق ابن وهب عن یونس عن ابن
شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که رجوع کرد از خیبر وقت شب راه رفت تا وقتیکه داخل شد
در آخر شب نزول فرمود انرا برای استراحت و گفت بلال را انگاه بانی کن برای نماز صبح را و بخواب رفت انحضرت صلی الله علیه وسلم و
بخوابیدند اصحاب انحضرت صلی الله علیه وسلم و نگاهبانی کرد بلال نماز یکه مقدر شده بود برای او یعنی مرقی که خدا تعالی خواسته بود
بعد ازان بگیه کرد بالش خود یعنی بر بالان شتر راه رو بجنوب کرده بود بلوی فجر پس غالب شد بروی دو چشم وی یعنی خواب او
بوجهی که بر چنین خواب است که چشم خود را واکند تواند پس بیدار شد انحضرت صلی الله علیه وسلم و نه بلال و نه یکیکی از شتر سواران
تا انکه آفتاب و خواه آفتاب پس منتظر بیدار شدن انحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت چیست این ای بلال پس گفت بلال یا رسول الله در گرفت مرا
انچه در گرفت ترا یعنی خواب برد مرا مثل خواب بردن انحضرت صلی الله علیه وسلم مبارکشیده بر یکدیگر شتران خود را پس برخیزانیدند شتران خود را
مبارکشیده بردند مسافتی از راه بعد ازان فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بلال را پس اقامت نماز کرد پس گذارد با ایشان
انحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح را بعد ازان فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد انرا وقتیکه
بیاد آرد انرا زیرا که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود بپا دار نماز را وقت یاد کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز بیاد تو اید
که خدا تعالی مرا بنماز خواندن موقت دمن نماز نگذارده ام همان وقت نماز را بگذار مترجم گوید همین است مذهب فقهاء کسی که نماز را عمدا

تقویت کنند حکم ایزا بر ناسی و نایم قیاس کرده اند و علما را در این حدیث اشکال است زیرا که در حدیث صحیح واقع شده ان عینی تنامان
ولا ینام قلبی و بعضی علما جواب داده اند با انکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو حال بوده گاهی قلب هم موافقت در نوم میکرد و گاهی
نه و حال اول نادر بعد و حالت ثانی اکثری و این واقعه را حالت اول مصادف کرد و فیه نظر زیرا که حالت اولی هرگز از احادیث
و آثار ثابت نمیشود استناد آن بمجرد احتمالی که مخالف عمومات نصوص و موهم نقیصه در مرتبه خاتمه علی صاحبها الصلوة والتحیة باشد
بغایت شنیع است و بعضی دیگر جواب داده اند که قلب ادراک میکند مگر وحدانیات را یا حیات را که متعلق نفس ادمی است مثل
حرث و الم و فهم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بحکم است و موقوف بر تقلیب صوفه از این بحث خارج است نوم عین خود مضبوط صحیح
حدیث است اگر کوئی هر چند قلب مدرکات را بدون انفتاح عین ادراک نتواند کرد لیکن گفتن زبان و دراز را البته میتواند
گوئیم که این امر لازم نیست بقطان که او را در امور همه سهو واقع می شود پس جایز است که بمراعاة مصلحت تشریع قضا را که
بر خاطر مبارک انجناب القا کرده باشند یا قلب مبارک مشغول بتفکر در آیات الله و مستغرق در ملاحظه انها بوده باشد و بعضی جواب
داده اند که انتوقف مستثنی بوده از سایر اوقات لمصلحة تشریعه و هو الاوجه والله اعلم باب هل یکون للغشی حکم النوم ایا است
بیهوشی را حکم خواب مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ قال مالک وذلک فیما نری والله اعلم ان الوقت ذهب بالماء
افاق و هو فی وقت فانه یصلی بیهوش کرده شده عبد الله بن عمر پس رفت عقل او پس قضا نکرد نماز را گفت مالک و این نکردن
قضا در انچه مینماید ما را والله اعلم بسبب آنست که وقت رفته بود و اما کسی که بیهوش بازشود در وقت پس هر اینه وی نماز گذارد پس حکم
حمل غشی قلیل بر نوم و عدم حمل بر دو محتمل است وجه تشبیه خود ظاهر است و وجه فرق آنست که تکلیفات شرعیه بر عقل دایر است
و نایم و مغشی علیه را عقل نیست پس وجوب صلوة نباشد و شرع قضای نایم فرموده است بخلاف قیاس پس خاص باشد بمورد
و ابن عمر عدم حمل را اختیار کرد و الله اعلم مذهب شافعی آنست که اگر اغما بسبب مرض یا امری مباح واقع شود ساقط
میکند انچه در حال اغما از دست رفته است از نمازها و اگر اغما بتناول مسکر هم رسد قضا لازم است و مذهب ابو حنیفه انکه اگر
مدت اغما بیک روز شب کند یا کم از این باشد قضا لازم است و اگر زیاده از شب و روز باشد قضا لازم نیست و در این باب
فرقی نکرده والله اعلم باب الصلوة الوسطی ایه صلوة یی نماز وسطی کدام نماز است ان قال الله تعالی حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی فرمود خدا تعالی محافظت کنید بر نمازها و تخصیص محافظت کند بر نماز میانه و
استناده کنند برای خدا دعا کنان یا قرآن خوانان مالک عن زید بن اسلم عن القعقاع بن حکیم عن ابی یونس مولی ام المؤمنین

ام المومنین الخ ابو یونس گفت که فرمود مرا حضرت عائشه که بنویسم برای او مصحف را بعد ازان گفت چون برسی بدین آیت
پس خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی پس چون رسیدم باین آیه خبردار کردم او را پس املا کرد بر من باین
طور حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر وقوموا لله قانتین بعد ازان گفت شنیدم این آیه را از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالک عن زید بن اسلم عن عمرو بن رافع الخ عمرو بن رافع گفت می نوشتم مصحف را برای حفصه
ام المومنین پس فرمود چون برسی باین آیه خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی الآیه پس چون رسیدم باین
آیه خبردار کردم پس املا کرد بر من باین قسم حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر وقوموا لله قانتین مالک
عن داود بن الحصین عن ابن برزع المخزومی الخ زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز ظهر است مالک انه بلغنی علی بن
ابیطالب ص عباس الخ خبر رسید مالک را که حضرت علی بن ابیطالب وعبد الله بن عباس میگفتند که صلوة وسطی صلوة الظهر ص صحیح
است ترجمه گوید رضه که اختلاف کرده اند صحابه رضوان الله علیهم در نماز وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بنظر بنده آنکه خدای
عزوجل میفرماید وقوموا لله قانتین وقنوت طول قیام یا قراءة را گویند ونماز صبح مخصوص است بان بقوله تعالی وقرآن الفجر
ان قرآن الفجر کان مشهودا وبسبب آنکه اینوقت متوسط است میان لیل ونهار وجمعی گفته اند نماز ظهر است زیرا که در میان
روز ادا کرده میشود وجمعی گفته اند نماز عصر است وبحدیثی مرفوع آنرا مسند کرده اند وحدیث حضرت عائشه معارض وقت زیرا که
عطف دلالت میکند بر مغایره وآنچه حضرت عائشه وحفصه املا کرده اند حرفی بعد از احرف قرآن در حفصه حاصل شده است در
قراءة جمع احرف وفیصه بن ذویب گفته است که نماز مغرب است زیرا که بحسب مقدار وسط است ونماز عشاء را بعضی از سلف نماز
وسطی گفته وبعضی متاخرین بان قایل شده اند زیرا که وسط است در میان دو نمازی که قصر کرده نمی شود والله اعلم
باب فضل صلوة الفجر وصلوة العصر بیان فضیلت نماز صبح ونماز عصر قال الله تعالی وسبح بالعشی والابکار ترجمه گوید
باستادن بپروردگار خود بیگاه ویگاه مراد نماز خواندن است وقال وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا
وملازم گیر قرآن خواندن فجر را هر آینه قرآن خواندن فجر را حاضر می شوند فرشتگان ومراد از قرآن خواندن قرآن نماز فجر است
زیرا که قراءة طویله در ان مسنون است مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
از پی یکدیگر می آیند یک جمع از فرشتگان در شب ویک جمع در روز وبا هم جمع می شوند در نماز عصر ونماز فجر بعد ازان بالای می روند
آنانکه شب گذرانیده بودند در میان شما پس سوال میکند ایشانرا خدا بحال ایشان واو داناتر است باحوال بندگان خود چگونه گذاشتید

بندگان مرا پس میگویند که نشنیم الف نماز او ران حال که نماز میگذارد ند و اند یم با بشان و ران حال که نماز میگذارد ند **باب** بدء
الاذان **باب** در ابتدای مشروع شدن اذان **مالک** عن یحیی بن سعید الخ کفت یحیی بن سعید که خواسته بعد انحضرت صلی الله علیه
وسلم که بسازد وجوب که زده شود ابن هردو را یعنی او از کرده شود یا بن هردو بزدن یکی بر دیکری تا جمع شوند مردمان برای نماز
نمهشد عبد الله بن زید را که از قبیله انصار بود بعد ازان از بنی الحارث بن الخزرج بعد که قبیله خزرج از میان انصار دو وجوب ذر خواب پس
کفت این دو وجوب شاید که بانچه اراده کرده است رسول الله صلی الله علیه وسلم پس کفته شد او را یعنی در شته کفت ایا اذان بکویند بهتر
پس دعبد الله بن زید پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم و شکیه بیدار شده پس عرض نمهنجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم ان خوب پس امر فرمود
انحضرت صلی الله علیه وسلم بلال را باذان بترجیع کوید اذان و اقامت باجماع مسلمین از شعایر اسلام است پس کر اهل شهری احتراز کنند بر ترک
اذان یا اقامه سلطان را رسد که با نجا غه قتال کند و در حدیث صحیح امده کان اذا غزی قوما لم یکن یغیر علیهم حتی یصبح فیطر فان
سمع اذانا کف عنهم وان لم یسمع اغار علیهم و اکر شخصی بلا اذان و اقامت نماز کذارد و اعاده بروی لازم نیست نزد یک جمهور علما
و مذهب عطاء بن یسار و مجاهد بن جبیر است که اکر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم می شود و الله اعلم **باب** فضل الاذان
مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ هر اینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون بانک کفته می شود برای نماز
پشت میدهد شیطان در انحال که او را ضراط است تا انکه نشنود بانک نماز را پس چون تمام کرده می شود بانک نماز را متوجه میشود چون
مصلی تا چون اقامت کفته شود باز پشت داده میکریزد تا چون اخر کرده شود اقامت را پیش می اید تا انکه جاری می شود در میان
مرد و نفس او یعنی این مرد با نفس خود مقرر کرده است که حدیث نفس را وجود ندهد شیطان در میان وی و نفس او می اید تا ان قرار
داد را بر هم زند میکوید شیطان فلان کار را یاد کن و فلان کار را یاد کن در حتی کاری که نبود خواهد که باد اوران کند تا انکه نمی
مرد با نجا لک که نمیداند چند رکعت کذارده است **مالک** عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ ابو السمان
صلی الله علیه وسلم فرمود اکر بدانند مردمان فضیلتی را که در بانک نماز و صف اول است بعد ازان رغبت کنند بان و منافسه نمایند در ان
دنیا بنحو طریق فیصل کردن منافسه الا انکه قرعه زنند بر بانک نماز و صف اول البته قرعه میزنند **باب** صفة الاذان والاقامة
در بیان کیفیت بانک نماز و اقامت **مالک** عن عمه ابی السهیل بن مالک عن ابیه الخ مالک بن ابی عامر جد امام مالک کفت نمی شناسم
چیزی ازان چیزها که یافتم بران مردمان را کر بانک نماز یعنی در هر چیزی بهاذن و تعبر اه یافته است الا اذان که در زمان مالک بن
ابی عامر بهمان اسلوب میکفتند که در زمان صحابه بود **قال یحیی** الخ سوال کرده شد مالک را از دو دو بار کفتن کلمات اذان و اقامت

پس گفت رسیده است بمن در باب اذان و اقامت خبری که آنچه یافتم مردمان را بران اما اقامت پس جزانیست و دو بار گفته
نمی شود و انیست آنچه بمنزله او بود نزد بعضی اهل علم و رسید بما خبر جسیم که دید رضا اهل حرمین و اهل شام و یمن و مصر منفق اند بر انکه کلمات
اقامت را یک یک بار باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوة که جمهی امراء و ملوک گفته اند دو بار و روایتی از ابو محذوره امده است بر نهنجه اقامت
و آنچه معمول خاندان او بود و نماز مان امام شافعی افراد اقامت است و الله اعلم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکنند
بر ترجیع و بعض بر عدم ترجیع و نخعی نزدیک بسنده آنست که اختلاف در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است کلها شاف
کاف و لهذا مالک متعرض ترجیع و عدم ان نشد باب استحباب اذان حال الصلوة خبر من النوم فی ندا الصبح در بیان مستحب بودن
کلمه الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مالک انه بلغه الخ خبر رسید بمالک که موذن امیر المؤمنین عمر بن الخطاب خبر دار میکرد او را برای نماز
صبح پس یافت او را خواب پس گفت نماز بهتر است از خواب ای امیر المؤمنین پس امر کرد او را حضرت عمر که داخل کند این کلمه را در اذان
صبح مترجم گوید رضه که مستحب است در بانگ نماز صبح زیادة الصلوة خیر من النوم دو بار و امام مالک بنده ای این کلمه از حضرت عمر ذکر کرده
است و در حدیث ابی محذوره امده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند فان کان صلوة الصبح قلت الصلوة خیر من النوم الصلوة
خیر من النوم و احتمال دارد که موذن عمر ترک کرده باشد این کلمه را در نفس اذان و بعد اذان گفته پس حضرت عمر امر کرد باد خال این
کلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت ادا شود باب من صلی فی بیته جماعة تکفیه الاقامة کسی که نماز گذارد در خانه خود با جماعت کفایت
میکند او را اقامت قال یحیی سئل مالک الخ سوال کرده شد مالک را از حکم جماعة حاضرین که اراده ادای فریضه دارند بجماعت یعنی
در خانه پس فرا گفته که اقامت کنند و اذان نگویند گفت مالک ان اقامت کفایت کننده است از اذان و خبر این نیست که واجب است
اذان گفتن در مسجد های جماعات که بجماعات گذارده شود در ان ساحه نماز را مترجم گوید که همین است مذهب ابو حنیفه و ظاهر
مذهب شافعی آنست که اذان و اقامت هر دو برای ایشان مسنون است باب فضل رفع الصوت بالاذان باب در بیان فضیلت
بلند کردن آواز در اذان مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة الانصاری الخ ابو سعید خدری گفت
عبد الله را هر بانه من می بینم ترا که دوست میداری رمه گوسفندان را و صحرا پس چون باشی میان رمه خود یا صحرای خود پس بانگ
دهی بنماز پس بلند کن آواز خود را بسبب بانگ زدن که هر بانه نمی شنود تا اخر مسافه اذان موذن هیچ جن و نه آدمی و نه هیچ چیز مگر گواهی دهد
برای موذن روز قیامت گفت ابو سعید شنیدم این را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید جمهور اهل علم مستحب دانسته اند بلند
کردن اذان را بسبب مالک شافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار بجماعت نماز خوانده باشد و الحال باز دیگر جماعت میکنند مسنون است اذان لیکن

او از بلند بگفته باب یستحب ان یقول السامع مثل ما یقول المؤذن مستحب است که بگوید شنونده اذان مانند انچه میگوید مؤذن مالک
عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید الخدری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون بشنوید بانگ نماز را بگویید
مانند انچه میگوید مؤذن مترجم گوید رض میگوید بدرستی که در بعض احادیث وارد شده است که بجای حیعلتین لاحول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم بگوید وچون مؤذن قد قامت الصلوة گوید ساسع را باید که اقامها الله وادامها گوید چنانچه در حدیث مرفوع امده باب
یستحب الدعاء عقب الاذان مستحب است دعا کردن بخرد تبا و اخرت بعد اذان مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی
الخ سهل بن سعد گفت در ساعت است که گشاده کرده میشود در ان دو ساعت دروازهای اسمان و کم دعا کننده باشد که رد کرده شود
دعای او بحضور بانگ نماز و در وقت صف جهاد در راه خدا مترجم گوید رض در بعض احادیث بعین لفظ دعا وارد شده اللهم رب هذه
الدعوة التامة الخ باب یستحب النداء بن للصبح فی وقت السحر در بیان کفتن اذان برای صبح در وقت سحر قال یحیی قال مالک الخ
گفت مالک همیشه نماز صبح بانگ گفته میشود برای او پس از طلوع فجر صادق و اما غیر صبح از نمازها پس همانا دیدیم که بانگ گفته
میشود برای ان مگر بعد از انکه درامد وقت او مترجم گوید رض مذهب شافعی همین است و ابو حنیفه میگوید که معتبر است بانگ شب
از طلوع فجر باب یستحب للمسافرین یؤذن من غیر تو کید والاقامة اکد له من الاذان مستحب است مسافر را که اذان گوید از غیر
تاکید یعنی سنه موکده نیست و اقامه فی الجمله موکد است بر نسبت اذان مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر
زیادتی نمیکرد بر اقامت در سفر یکبار در نماز صبح پس همراه او ندا میکرد و در نماز صبح و اقامت نمیگفت و میگفت اذان لازم است
برای امام که جمع میشوند پیش او مردمان مالک عن هشام بن عروة الخ عروه گفت هشام را چون در سفر باشی اگر خواهی
که اذان بگوئی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گوئی و اذان بگوئی مترجم گوید رض همین است مذهب علما
شافعی گفته ترک الاذان فی السفر اخف منه فی الحضر زیرا که سفر را در شرع خاصیتی نهاده اند که تخفیف عبادات میکند
چنانچه در اباحة قصر و افطار و سقوط سنن تابعه باب یستحب للمنفرد فی الفلاة ان یؤذن من غیر تو کید مستحب است
منفرد را در بیابان که اذان بگوید و موکد نیست مالک باسناده عن ابی سعید الخدری الخ ابو سعید خدری گفت چون
باشی تو در رمه گوسفندان خود یا در بادیه خود پس اذان بگو برای نماز پس بلند کن اواز خود را مالک عن یحیی بن سعید
بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفته که نماز گذارد بزمین صحرا نماز میکند از دو جانب دست راست او یک فرشته و جانب دست
چپ او یک فرشته پس اگر اذان گوید و اقامت کند نماز گذارند پس پشت او از فرشتگان جماعات بسیار مانند کوههای باب

في الافامة للفائتة در بيان اقامت كفتن براى نماز فوت شده مالك عن زيد بن اسلم الخ مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب الخ ترجمه بالا كذشت و در روايت زيد بن اسلم شك وارد شده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بلال را باقامت فرمودند يا باقامت و در روايت سعيد بن المسيب ذكر اقامت امده است بغير شك بالجمله اقامت مؤكد نيست و ازان نيز در حق فائته بوضوح ثابت و الله اعلم مسئله ابو حنيفه قايل است باينكه اذان و اقامت هر دو براى نماز قضا سنت است و همين است قول قديم شافعي باب وجوب استقبال الكعبة في الصلوة در بيان فرضيه رو آوردن بجانب كعبه در نماز قال الله تعالى فرمود خداى تعالى قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيثما كنتم فولوا وجوهكم شطره ترا اى محمد مى بينيم كشتن روى تو در جانب آسمان يعنى بوقوع نزول جبريل منتظر بوحى كعبه پس البته بگردانيم ترا بقبله كه رضامند شوى بان پس متوجه كن روى خود را جانب مسجد حرام و هر جا كه باشيد اى مسلمانان متوجه سازيد روى خود را بجانب مسجد حرام مترجم كويد رضا قبله چنين را كويند كه در نماز روى بان جهت بايد كرد در اول آنكه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم بمدينه مشرفه نزول فرمود توجه بجانب بيت المقدس مى نمود آرزو مى كرد كه كعبه قبله روى باشد پس خداتعالى تمناى آنحضرت را صلى الله عليه وسلم روا ساخت و آيه فرستاد كه متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا كه باشند در شهر يا در بيابانها يا در دريا ها بايد كه در نماز روى بجهت مسجد الحرام كنند مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر كفت در انوقت كه مردمان در مسجد قبا در نماز صبح بودند ناكهان امد بايشان امد پس كفت هر آينه رسول الله صلى الله عليه وسلم نازل شده بر وى آيتى از قرآن و هر آينه امر كرده شد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم كه روى بكعبه كنند پس شما روى بكعبه كنيد و بود روى ايشان بجانب شام يعنى بيت المقدس پس باز كشتند بسوى كعبه در اثناى نماز مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب الخ نماز كذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آنكه تشريف اورد بمدينه مشرفه شانزده ماه بجانب بيت المقدس بعد ازان تغير داده شد قبله را پس از عرفه بدر بدو ماه مترجم كويد رضا خداى عزوجل معين كردانيد قبله براى ما كعبه را و معلوم است كه مشاهده ان بجز حاضرين را ميسر نيست و در صورة عدم مشاهده بجز دلايل قطعيه يا قرائن ظنيه بى نتوان برد و دليل قطعى در حال ميسر نيست پس بطريق اقتضا فهميده شد كه در حال عدم و اختفار دلايل بقرائن ظنيه تمسك توان نمود از قصه اهل قبا معلوم شد كه تا وقتيكه باجر خلى از احكام شرعيه بر سيده است ما خود نشيم و نيز معلوم شد كه اگر قبله بخبر

في قصة تحويل القبلة ثم امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا فاقام الصلوة ٥

٥ انه قد ثبت بالسنة ان الصلوة الخ

٥ انه قد صح انه عليه السلام قدم المدينة فصلى الخ

مقرر کردیم و بعد ازان خطای ان تحری بیقین معلوم شد خواه در نماز خواه بعد از ان اعاده لازم نیست زیرا که استقبال قبله در نماز
نازل شده بود و اهل قبا بگمان انکه حکم سابق باقی است در یک رکعت استقبال بیت المقدس کردند و من بعد خطای ان گمان بیقین ظاهر
گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند و الله اعلم **باب** قبله بر من غاب عن مکة و جهتها قبله کسی که دور است از مکه
طرف قبله است **مالک** عن نافع ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه الخ مکفت در میان مشرق و مغرب قبله است چون روی او رده شود بطرف
خانه کعبه یعنی بر نسبت اهل مدینه اگر مغرب را بجانب دست راست کند انشانه شود و مشرق را بجانب دست چپ و همین است معنی روی
او در ون بخانه کعبه استقبال کعبه متحقق شد اگرچه در انجا جهات بسیار پیدا می شود که توجه بان ممکن است و قید اذا توجه قبل البیت
احتراز است از انکه پشت بجانب قبله کنند و دست راست بسوی مشرق و دست چپ جانب مغرب کذا زرد و الله اعلم **مسئله** طلب معرفت
قبله بجند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی و اخذ بجاریی که سلف بنا کرده اند و قول صدوق که از ین سه چیز خبر دهد و اجتهاد بدلیل
ظنیه و تقلید کسی که باجتهاد قبله را شناخته باشد و قیاس وجه اول سبر باشد بغیر ان اتفاقات نباید کرد تا قول صدوق و
اجتهاد و سبر اید تقلید نباید رفت و محتج آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عروض شبهه که دلیل را
برهم میزند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر لکبار اید آنست که در مساجدی که مسلمانان قبله انرا بر قبله راست کرده باشند
در وقت ناجره دو وقت عصر که آفتاب بربع اخیر از فلک فرود و سایه را امتحان کنند که از قبله بکدام جانب می افتد و انرا یاد گیرند
در صحرا در ضوء آفتاب بایستند و جایکه سایه می افتد معین نمایند و همان جانب از سایه که یاد کرفته بودند استقبال کنند و در
وقت فجر و مغرب و عشا فجر صادق و طلوع و غروب و آفتاب و شفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله بکدام جانب است و همان جانب را
در صحرا بکار برند و حکم ان مساجد تا دیکری نتوان برد که مسافت بعیده نشده است و چون ده منزل و دوازده منزل ازان
مساجد دور نرفتند مساجد شهر دیکر را امتحان باید کرد **باب** لسقوط فرضیة القبلة عن الخائف و عن المسافر المتنفل علی الدابة
ساقط می شود فرضیت استقبال قبله از شخصی که ترسیده باشد از عدو یا غیر او و از مسافری که نماز نفل بکذارد بر دابه **مالک**
باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ انحضرت صلی الله علیه وسلم نماز بکذارد بر شتر سواری خود در سفر بطرفی
که متوجه بکرداند ان شتر انحضرت را صلی الله علیه وسلم **مالک** باسناده ان ابن عمر رضی الله عنه الخ ابن عمر کفت پس اکر خوف
زیاده تر ازین باشد بکذارند پیاده و رونده ایستاده بر پای خود یا سواره روی بقبله شده یا غیر روی بقبله شده **باب**
فضل الصلوة فی المسجد الحرام و مسجد النبی علیه الصلوة و السلام **باب** در بیان فضیلت و مزیت ثواب نماز در مسجد کعبه و مسجد انحضرت

صلی الله علیه وسلم مالک عن زید بن رباح وعبد الله بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله الاغر عن ابی هریره الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم وبیک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز است که در سوای ان باشد الا مسجد حرام یعنی بهتر است از نماز در مسجد حرام و
مسجد حرام بهتر است از دوی یا ساد بیت باوی مالک عن جنب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریره او عن ابی
سعید الخدری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده مسافتی که میان خانه من و منبر من است مرغزاری ست از مرغزارهای بهشت و منبر
من انستاده ست بر لب حوض من مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن تمیم عن عبد الله بن زید المازنی الخ فرموده انحضرت صلی الله
علیه وسلم که میان خانه من و منبر من مرغزاریست از مرغزارهای بهشت ترجمه کوید رضه که باین سیاق احادیث دیکر نیز اده ست الجنة تحت
ظلال السیوف عابد المرابض علی مخارف الجنة و مراد ازان سیاق آنست که هر که التزام کند عبادت درین مقام برسد به بهشت و برسد بجوض
کوثر و نظران از کتاب الله انما یاکلون فی بطونهم نارا باب لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد بسه نشود و بالا ناچار بهشتران یعنی سفر
کرده نشود مکر بسوی سه مسجد مالک عن یزید بن عبد الله الهاد عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن
ابی هریره الخ کفت ابو هریره ملاقات کردم بالبصره بن ابی بصره غفاری پس کفت مرا از کجا امدی کفتم از طور کفت اکر دیدی بانکم مرا
پیش از انکه برای بسوی طور بیرون می امدی بسوی آن یعنی مرا نمیکذاشتیم که بیرون می امدی نشنیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که
سفر مهد بکار برده نشود سوا بیمار را یعنی سفر کرده نشود مکر بسوی سه مسجد بسوی مسجد حرام یعنی مسجد مکه که کعبه دران واقع ست و بسوی مسجد من
که انیت و بسوی مسجد شهر ایلیا یا کفت بیت المقدس و هر دو یکی ست لغوی کفته ست تخصیص این مساجد برای انست که این مسجد انبیاست
علیهم الصلوات و التسلیمات دیارا امر کرده اند بانفاذ ایشان پس اکر کسی نذر کند که نماز کذارد در مسجدی ازین مساجد سه کانه لازم
می شود که برود بان مسجد و نماز کذارد و انجا پس اکر نماز کذارد در غیر این مساجد خارج نمی شود از عهده نذر خود و اکر نذر کند که نماز کذارد در
مسجدی سوای این مساجد سه کانه متعین نمی شود ان مسجد پس بروی واجب ست که نماز کذارد و هر جا که خواهد ترجمه کوید رضه تخصیص
در انجا آنست که در جا بلیه سفر میکردند بمواضع متبرکه برعم خویش پس انحضرت صلی الله علیه وسلم سد باب تخریف فرموده سفر را برای مواضع
متبرکه غیر این مساجد لقصد خصوصیت متبرک بان مواضع منع فرموده تا امر جا بلیت رواج نکیرد و ایمانی نبی که بصره غفاری نبی راشامل
طور ثابت و ابو هریره را از طور منع کرد والله اعلم باب فضل القعود فی المسجد لانتظار الصلوة و المشی الیه در بیان فضیلت نشستن
در مسجد بجهة انتظار نماز و راه رفتن بسوی ان مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ قال یحیی قال مالک الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرموده هر اینه فرشتکان درود میفرستند بر یکی از شما تا وقتیکه در جای نماز کذاردن خود است ان جائیکه نماز کذارده

در انجا تا وقتیکه محدث نشده است میگویند بارخدایا بیامرز او را بارخدایا رحم کن بروی گفت مالک نمی بینم معنی قول او را مالم یحدث
مگر صدای که بشکند وضو را مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بینه بت یکی از شما
در نماز تا وقتیکه نماز بند کرده است او را منع میکنند او را از انکه باز گردد بسوی اهل خود مگر نماز مالک عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب
عن ابیه عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ایا خبر ندهم شما را بعملی که محو کند خدا بسبب ان خطاها را و بلند کند
بسبب ان عمل درجات را تمام کردن وضو است نزدیک مشقتها یعنی بسبب سردی و بسیار کام زدن بسوی مسجد و انتظار نماز
بعد یک نماز پس انیست رباط پس انیست رباط یعنی انچه امر واقع شده است در انه یا ایها الذین امنوا
اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و رباط در اصل میباد استن اسب برای جهاد
و مراد اینجا انست که حبس کردن نفس بانتظار نماز نوعی است از جهاد باب لا یخرج انسان من المسجد بعد النداء الا ان
یرید الرجوع بیرون نباید یکی از مسجد بعد از اذان مگر وقتیکه اراده داشته باشد باز امدن مالک انه بلغه ان سعید بن
المسیب الخ سعید بن المسیب گفت که گفته میشود بیرون نه براید کسی از مسجد بعد اذان مگر منافق مگر کسی که خواسته باشد
باز رجوع کردن یعنی برای تهیه وضو و استنجا برایه و بخواهد که باز رجوع کند بمسجد باب استحباب ان صلی رکعتین عند دخوله
المسجد در استحباب انکه در رکعت نماز گذارد وقتیکه داخل شود در مسجد مالک عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی
عن ابی قتادة الانصاری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون داخل شود یکی از شما بمسجد باید که بگذارد دو رکعت پیش
از انکه بنشیند مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن الخ قال یحیی قال مالک الخ ابو سلمه
گفت بابی النضر ایا ندیدم صاحب ترا وقتیکه داخل میشود بمسجد می نشیند پیش از انکه نماز گذارد و گفت ابو النضر مراد مسیب است
باین اشاره عمر بن عبید الله را و عیب میکرد این را بروی که می نشیند وقتیکه داخل میشود بمسجد پیش از انکه نماز گذارد
و گفت مالک و این مستحب است و واجب نیست والله اعلم باب کراهیة البیع والشراء واللغط والشعر وما فی معناه
فی المسجد باب در مکروه بودن خرید و فروخت و کلام بی فایده و شعر خواندن و انچه در حکم انست در مسجد مالک انه بلغه
ان عطاء بن یسار الخ عطاء بن یسار را بعد باین صفت که چون میشنود ثبت بروی بعضی انانکه بیع میکنند در مسجد طلبیده او را
پس سوال میکرد از چیزی که با و ثبت و از چیزیکه بخواهد پس اگر خبر میداد او را که وی بخواهد این چیز را البته و شد عطا میگفت لازم
کن بازار دنیا را پس جز این نیست که این مسجد بازار اخرت است مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب بنا کرد

جامی و انه بی سقف و گویند سجد نامیده میشد و الطبحا گفته هر که خواسته باشد که کلام را یعنی گوید یا باواز بلند بخواند شعر را یا بلند کند او را رخصت داده باید که برابر بوی این رخصت **باب** کراهیة الزاق فی المسجد بخواهد الفبلة **باب** در مکروه بودن آب دهن انداختن در مسجد و بجانب قبله **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم دید در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آب دهن را یا آب بینی را یا بلغمی را که از سینه برآمده بود پس حک کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم **باب** کراهیة دخول المسجد لمن اکل الثوم **باب** در کراهیت داخل شدن مسجد کسی را که سیر خورده است **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بخورد این درخت پس باید که نزدیک نشود مساجد ما باید خواهد داد ما را بوی سیر یعنی گفته است که جمعی اکل ثوم را از اغذیه ترک جماعة گفته اند و بحقیقت این معذور داشتن نیست بلکه زجر است او را از آنکه تناول کند ثوم را و وقتیکه بمسجد نباید رفت **باب** جواز النوم فی المسجد اذا لم یؤذ المصلین و جواز الاستلقاء و اضعا احدی رجلیه علی الاخری اذا لم تخش انکشاف العورة در بیان جایز بودن خواب در مسجد وقتیکه ایذا ندهد نماز کنندگان را و رخصت دراز کشیدن در حالیکه نهاده باشد یک پای را بر پای دیگر وقتیکه نترسد از ظاهر شدن عورت **مالک** عن ابن شهاب عن عباد بن تمیم عن عمه الخ عم عباد دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که خفته بود بر پشت خود نهاده یکی از دو پای خود بر پای دیگر **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان الخ عثمان بن عفان میکردند این کار را یعنی استلقا در مسجد باین صفت که میکشتند یک پای را بر پای دیگر مترجم گوید ازینجا معلوم شد که استلقا و نوم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصلیان درست نیست و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد از بر داشتن یک پای دیگر و علما در وجه تطبیق گفته اند که عرب ازار غیر سابغ می پوشیدند پس در بر داشتن یک پای بر پای دیگر خوف انکشاف عورة باشد و لهذا منع کرده شد پس اگر خوف انکشاف عورة نباشد بانکه ازار واسع باشد یا سراویل پوشیده باشند هیچ باک نیست و الله اعلم **باب** لا تمنع النساء من المساجد اذا لم یکن خوف فتنة منع کرده نشود زنان از دخول در مساجد وقتیکه نباشد بیم فتنه **مالک** انه بلغه عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود منع نکنند کنیزکان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد خدا **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة الخ حضرت عائشه رضه فرمود اگر دریابد یا فهمند آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه ما حادث کرده اند از زمان یعنی بی باکی و بی احتیاطی را البته منع میفرمودند ایشان را از دخول در مسجد چنانکه منع کرده شد زنان بنی اسرائیل را گفت یحیی گفتم عمره را آیا منع کرده شده بودند زنان بنی اسرائیل را از دخول در مسجد گفت آری **مالک** عن یحیی بن

سعید عن عائشة بنت زید بن عمرو بن نفیل امراة عمر بن الخطاب الخ عائشه زن عمر بن الخطاب طلاق میکرد از عمر بن الخطاب تا برابر بود
مسجد پس خاموش مینشست پس میگفت عائشه قسم بخدا که خواهم برامد پس میگفت نه قسم بخدا که تو نه میکنی پس منع نمیکرد حضرت عمر او را تا برمیخاست و
میرفت و بگذشته اند زنان جوان را که در مساجد حاضر نشوند و متمسک ایشان حدیث حضرت عایشه است در حضرت داده اند که بگذارند ایشان را
و بعضی فرق میان جوان و عجوز نموده اند و بعضی فرق میان فرض و نفل و عشا بجهت
و بعضی فرق میان صلوات رخصت داده اند والله اعلم باب النهی عن یزید المسجد لامر طبیعی در بیان انکه زنی که اراده دخول مسجد کند نباید
است بروی که استعمال خوشبوی نماید مالک انه بلغه عن بسر بن سعید الخ فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که اراده کننده یکی از
شما ای مسلمانان که حاضر شود نماز عشا پس نباید که استعمال نکند خوشبو را باب استحباب اتخاذ مساجد البیت در استحباب
بنا ساختن مسجدهای خانه مالک عن ابن شهاب عن محمود بن لبید الانصاری ان عتبان بن مالک الخ عتبان بن مالک
امامت میکرد قوم خود را و نابینا شده بود و هر اینه او بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عرض نموده که هر اینه قصد آنست
که بیاشد نماز یکی شب و باران و سیل و من مردی ام که ناتوانم پس بصر من پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجائی تا
بگیرم امکان را جای نماز گفت عتبان پس تشریف آورد در انحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود کجا دوست میداری که
نماز گذارم پس اشاره کرد عتبان برای انحضرت صلی الله علیه وسلم بمکانی از خانه پس نماز گذارد و در وی انحضرت صلی الله علیه وسلم
مترجم گوید رضی مسجد البیت دیگر است و مسجد دار دیگر و هر یکی سبیل بنیت یعنی وقف بنیت لیکن مسجد البیت را حکم مسجد است در فضیلت
جماعت و حرمت جماع و مسجد الدار را حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست و رجاع نیز لیکن مسبل بنیت و یحیی بن یحیی در تحدیث
وهم کرده بجای محمود بن الربیع الانصاری محمود بن لبید گفت والله اعلم مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرموده میکنند بعض نماز خود را در خانهای خود یعنی نوافل باب کراهیة الصلوة فی اعطان الابل وجواز فی مرابض
الغنم باب در کراهیت نماز در نشستگاه شتران و جایز بودن ان در نشستگاه گوسفندان مالک عن هشام بن عروة
عن ابیه عن رجل من المهاجرین الخ مردی سوال کرد عبد الله بن عمرو بن العاص را یا نماز گذارم در نشستگاه شتران نزدیک
حوض گفت عبد الله نه یعنی جایز نیست و لیکن نماز گذارد در جای بسته ماندن گوسفندان مترجم گوید مذهب جمهور فقهاء آنست
که نماز نشستگاه شتران مکروه است و اعاده لازم نیست و جمعی قایل شده اند بلزوم اعاده و در حدیث صحیح نهی وارد شده است
از نماز گذاردن در مقبره و حمام و مزبله و مذبح حیوانات و در میان شارع عام و بر پشت کعبه و فراز بیت معمور تمام
زمین محل نماز است بخصوصیت موضع کراهتی حادث نمی شود آری بملاحظه مکان مشرف است و مغضوبیت ان تاثیر موجب کراهیت

ونیز جایز است نماز در نجانه ای کفار اگر چونی در انجا نباشد و حضرت علی مکروه داشتند نماز را در خسف بابل و در انجا معلوم شد که مواضع ملعونه داخل نشدن و تقرب بعبادات کردن خوب نیست والله اعلم **باب** کراهیه اتخاذ القبر مسجدا باب در بیان کراهیه مسجد ساختن مواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکروه است **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ گفت انحضرت صلی الله علیه وسلم بار خدایا مکردان قبر مرا بتی که عبادت کرده شود و بسیار شد غضب خدا بقومی که قبور انبیاء خود را مسجد گرفتند **باب** وجوب ستر العورة فی الصلوة باب در فرضیت پوشیدن عورة در نماز قال الله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای فرزندان آدم بگیرید لباس خود را نزد یک هر نمازی مسجد مصدر میمی است بمعنی سجود و سجود و غیر میکنند نماز را و از اینجا معلوم میشود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر انکه اقل لباسی که مرد را در ان نماز باید کرد ازار است و معنی ازار آنست که ساتر بدن باشد از ناف تا زانو و حدیث ام سلمه دلالت میکند بر انکه اقل لباسی که زن حره را می باید که در ان نماز کند درع و خمار و گرته سابغ است و معنی خمار و گرته سابغ آنست که ساتر جمیع بدن باشد از سر و ساعد بن و عضدین و خدین و بطن و ظهر و عانه و دبرین و فخذین و ساقین و کعبین و اوابل ظهور قدمین الا کفین و وجه و اصابع رجلین و انچه بان نزدیک است والله اعلم **مسئله** حد ساتر لباسی است که مانع ادراک لون بشره کردد زیرا که در ستر عورة کافی است که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر ان کفایت میکند و در حدیث فرموده لعن الله الکاسیات العاریات پس کسوتی که مانع دیدن لون بشره نمیشود مانند جامه رقیق مهلهل النسج یعنی جامه که در میان خیوط او فصل باشد جایز نیست پس بجه مرکوز استعمال کرده شده و در طین و مار کدر نزدیک است زیرا که انرا لباس نمی توان گفت **باب** الصلوة فی الثوب الواحد باب در جواز نماز گذاردن در یک جامه **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة الخ سایلی سوال نمود انحضرت را صلی الله علیه وسلم از نماز در یک جامه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا بهست هر کسی از شما دو جامه است یعنی هر کسی را دو جامه ممکن نیست پس اگر نماز کرد دو جامه لازم باشد حرج خواهد بود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عمر بن ابی سلمة الخ عمر بن ابی سلمه دید رسول الله را صلی الله علیه وسلم که نماز میکذارد در یک جامه اشتمال کرده انرا در خانه ام سلمه نهاده هر دو طرف ان ثوب را بر دو مشک خود را اشتمال اینجا آنست که یک جانب چادر از زیر بغل راست بر آرد و بر مشک چپ اندازد و جانب دیکر را از بغل چپ بر آرد و بر مشک راست اندازد **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ سوال کرده شد ابو هریره را ایا نماز کذارد مرد در یک جامه گفت آری پس گفته شد او را ایا تو میکنی این طور گفت آری هر اینه من نماز میکذارم در یک جامه و هر اینه جاهای من

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی ان یحتبی الرجل فی ثوب واحد محتبیا علی فرجه شیئ
انه قد سئل ابو هریرة هل یصلی الرجل فی ثوب واحد فقال نعم فقیل له هل یصلی الرجل فی ثوبین فقال نعم
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن اشتمال الصماء ان یجعل الثوب علی احد عاتقیه ثم یرسله

نهاده می باشند بر سه پایه مالک انه بلغه ان جابر بن عبد الله الخ جابر نماز میگزارد در یک جامه مالک عن ربیعة بن ابی
عبد الرحمن ان محمد بن عمرو بن حزم الخ محمد بن عمرو بن حزم نماز میگزارد در یک پیراهن باب کیف یصلی فی الثوب الواحد چگونه نماز گذارد
در یک جامه مالک انه بلغه عن جابر بن عبد الله الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده هر که نپاید دو جامه پس باید که نماز گذارد در یک جامه مشتمل شده
بان یعنی جانبی را از زیر بغل راست بر اورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ بر اورده بر کتف راست اندازد و این احتمال
از اشتمال صماکه جامه را در کلوکرده زند دو دست در میان جامه باشد پس اگر چادر بردارد کشف عورة لازم ابد و اگر نبردارد دو دست در
میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار بندد و انرا باب اقل ما یجزی المرأة ان تصلی فیه اقل ثیابی که جایز است زن را نماز گذارد
در ان مالک عن محمد بن زید بن قنفذ عن امه الخ مادر محمد بن زید سوال کرد ام سلمه را چه چیز است انچه نماز گذارد در وی زن از جامه ها
پس گفت نماز گذارد در دامنی و کرته کامل فقیه پوشیده پشت قدمهای را مالک انه بلغه ان عائشة الخ حضرت عائشه نماز میگذارد در کرته
و دامنی مالک عن الثقة عنده عن بکیر بن عبد الله بن الاشج عن بسر بن سعید عن عبد الله الخولانی الخ حضرت میمونه نماز گذارد در
کرته دامنی بود بروی ازار مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ زنی سوال کرد از عروه پس گفت هر اینه کرته بپوشد و خمار بندد و بر سر پس اما
نماز گذارم در کرته و دامنی پس گفت عروه آری وقتیکه باشد کرته دراز یعنی از کعب پایان بود والله اعلم مسئله ازاینجا و لا بد بین
ان یتهم الا ما ظهر معلوم شد که ستر ما بطن ضروریست نه ما ظهر و معنی ما ظهر ما ظهر فی العادة است پس مراد ازان وجه و کفین شد
زیرا که ستر ان عادة ثابت بخلاف ستر آن و تفخیذ خارج از وجه مسایغ سایر غیر وجه و کفین است و هیچ علما که زن آزاد را
واجب میشود پوشیدن تمام بدن غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند اگر نیست پایم مکشوف باشد جایز است نماز و در هدایه گفته است که علی الاصح
و اگر جزوی سوای وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم است نزد یک شافعی و ابو حنیفه گفته است که اگر کمتر از ربع عضو مکشوف باشد عفو
است و اعاده لازم نیست والله اعلم باب کراهیة ان یصلی مغطیا فاه باب در کراهیه انکه نماز گذارد پوشانیده دهان خود را
مالک عن عبد الرحمن بن المجر الخ عبد الرحمن و عبد سالم بن عبد الله را دید که سبیدابی را پوشانیده دهان خود را حال انکه نماز
میگذارد سبیکند جامه را از دهن او کشیدن مسخ بقوت تا انکه دور میکرد جامه را از دهان او خطابی گفته است که عادة عرب ان بود
که در سفر پاره از دستار خود را بر دهان می پیچید تا انحضرت صلی الله علیه وسلم از بن بینه در نماز منع فرمود والله اعلم باب
کراهیة الصلوة فی ثوب یشغل المصلی بحسنه در کراهیه نماز گذاردن در جامه که مشغول کند نماز گذارنده را بحسن خود مالک عن
علقمة بن ابی علقمة ان عائشة الخ حضرت عائشه گفت رضه که هدیه فرستاد ابو جهم بن حذیفه برای انحضرت صلی الله علیه وسلم خمیصه شامیه

که او را علم بود خمیصه جامه‌ای است از خز یا صوف که اطراف او علم باشد یعنی کناری بافته باشند پس حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دران خمیصه نماز پس فکیه باز گشت بعد فراغ از نماز فرمود حضرت عایشه را که رد کن این خمیصه را بسوی ابوجهم پس بر انمی نظر اکردم
جانب علم او در نماز پس نزدیک بود از انکه مشغول کرداند مرا مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم
پوشید خمیصه شامیه که او را علم بود بعد ازان داد ان خمیصه را بابی جهم و گرفت عوض آن از ابی جهم انبجانیه را ازان او پس گفت ابوجهم
یا رسول الله چرا رد کردی خمیصه را و اختیار فرمودی انبجانیه را گفت بر انمی نظر کردم بسوی علم این خمیصه در نماز انبجانیه حاشیه
ساده منسوب بامنجان یا منبج نام شهری مترجم گوید از ین حدیث معلوم شد که نماز گذارنده حالتی و در جامه و مکانی که دران
گرفتن مشغول بان و غفلت از ارکان نماز غالب باشد مکروه است و در حدیث شیخین واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد
در جائیکه ابرنشینی بعد از نماز انرا نزع کردند و فرمودند که لا ینبغی هذا للمتقین والله اعلم باب استحباب اتخاذ السترة للمصلی فی
الصحراء ونحوها من غیر وجوب باب در استحباب سترة گرفتن کسی که نماز میکند در صحرا و مانند ان یعنی در جائی که گذر مردمان
می باشد مالک انه بلغه ان عبدالله بن عمر الخ عبدالله بن عمر سترة میکرد و شتر سواری خود را و میکرد نماز میگذارد مالک عن هشام
بن عروة الخ عروه نماز میگذارد در صحرا بسوی غیر سترة مترجم گوید در احادیث امر کرده اند بافاقت سترة در نماز چون در صحرا
یا گذرگاه مردم نماز خوانده شود و این امر بنا بر استحباب است زیرا که عروة بن الزبیر بغیر سترة در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث
معلوم شده که مستحب است نزدیک بودن از سترة بوضعی که در میان مصلی و سترة قدر سجود باشد تا بر مردم شکی نشود نیز
معلوم شد که سترة کم از موخرة رحل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخرة رحل را بانکه در طول مقدار یک ذراع باشد یا
و در عرض مقدار یک انگشت زیرا که انچه کم ازین است از دور ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن
یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیسر این معنی قدر موخرة الرحل را نصب می نمودند و
این دلیل صریح بر انکه غیر وی کفایت نمیکند والله اعلم باب النهی عن المرور بین یدی المصلی والامر بدرء المار باب
در منع از گذشتن پیش روی نماز گذارنده و امر بدفع کردن گذرنده در اثنای نماز مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبیدالله
عن بسر بن سعید ان زید بن خالد الجهنی الخ زید بن خالد جهنی فرستاد بسر بن سعید را بسوی ابوجهم سوال میکرد از وی
چه چیز شنیده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق گذرنده از پیش روی نماز گذارنده پس گفت ابوجهم که فرمود رسول
الله صلی الله علیه وسلم اگر بداند گذرنده پیش روی نماز گذارنده که چه وبال است بر وی هر اینه می بود ایستادن او چهل

دوره بهتر برای او از انکه بگذرد پیش روی او کفت ابو النضر نمیدانم چهل روز کفت یا چهل ماه یا چهل سال مالک عن زید بن اسلم عن عطا
بن یسار ان کعب الاحبار الخ احبار بسکفت اکر بدانکذرنده از پیش روی نماز کذارنده که چه دبال ست بروی هر آینه بیستد فرو رفتن بر زمین
یا او بهتر او را از انکه بکذرد پیش روی او مالک عن زید بن اسلم عن عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری عن ابیه الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود وقتیکه نماز بسکذارد یکی از شما پس نکذارد هیچکس را که بکذرد پیش روی او و باید که دفع کند او را یعنی باشاره یا غیر
پس اکر ابا کرد یعنی باز نماز کذارنده باید که جنکنند با او پس خز این نیست که او شیطان ست مالک انه بلغه ان عبد الله بن عمر الخ
بکرده سبه اشت عبد الله بن عمر که بکذرد پیش روی زنان در ان حال که ایشان نماز بسکذارند مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر
الخ عبد الله بن عمر بسکفت پیش روی هیچکس یعنی نماز کذارنده و بسکفت نیست کسی را که بکذرد پیش او مترجم کوید اهل علم متفق اند بر انکه نشاید
از پیش روی مصلی کذشت و اکر کسی بکذرد و مصلی را میرسد که باشاره خفیف دفع کند و در اول امر باشاره و تسبیح زیاده بکند
و اکر از جانب کذرنده ابا و لجاج ظاهر کرد پس این را میرسد که عنف نماید و همین ست مراد از مقاتله و ظاهر ست که حقیقت قتل را
و این حکم وقتی ست که مصلی در مسجد نماز بسکذارد و یا در پس سترة و این کذرنده میخواهد که در میان مصلی و سترة بکذرد و اکر در
پس سترة نباشد این را مبالغه در دفع کذرنده نمیرسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی ست و هیچ تقصیر از این احادیث مستفاد نشد که عمل
مبطل نماز نیست و فرمعلوم شد که اشاره و تسبیح و عنف کذشت والله اعلم باب الرخصة للمرور بین یدی الصف اذا اقیمت
الصلوة باب در بیان رخصت پیش روی رفتن صف وقتیکه ایستاده کرده شد نماز را مالک عن ابن شهاب عن عبید الله
بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس کفت پیش آمدم یعنی بحضور آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سوار شده بر ماده خری و من آنروز نزدیک شده بودم باحتلام یعنی بلوغ و رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز بسکذارد
با مردمان در منا پس کذشتم از پیش روی بعض صف ها پس فرود آمدم و بکذاشتم ماده خر را که چرا بسکند و داخل شدم در
صف پس انکار نکرد بر من هیچکس مالک انه بلغه ان سعد بن ابی وقاص الخ سعد بن ابی وقاص بسکفت پیش روی
بعض صفوف حال انکه نماز ایستاده شده بود کفت مالک وی بینم این را جایز وقتیکه برپا کرده شود نماز و بعد از انکه تکبیر
نحرمه کوید امام و نیابد او راه داخل شدن در مسجد بکر در بیان صفوف باب لا یقطع الصلوة مرور شیء ما یستکنه
نماز را کذشتن چیزی پیش روی مصلی خواه سک باشد خواه زن حایض مالک انه بلغه ان علی ابن ابی طالب الخ
علی ابن ابی طالب کفت نبشکند نماز را چیزی از انکه کذرد از پیش نماز کذارنده مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله

ان عبید الله بن عمر الخ عبید الله بن عمر میگفت نمی شکند نماز را هیچ چیز از آنچه میگذرد پیش روی نماز گذارنده مگر حمار و
اجماع مجتهدین بر انست که شکستن هیچ چیز نماز را قطع میکند و مذهب انس بن مالک و حسن بصری آن بود که شکستن زن
خصوصاً زن حایض و کذ شکستن سگ خصوصاً سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیحه دلالت کرد
بر هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عایشه از خود نقل فرمود که در میان آنحضرت و در میان قبله می بود در هنگام نماز و همچنین
حدیث ابن عباس دلالت کرد که بوازده برادر خر از پیش صفوف گذشت و تحکیم انکار نکرد و همچنین حدیث فضیل بن عباس در
حق سگ و الله اعلم باب وجوب طهارت بدن المصلی و ثوبه و محل صلوته باب در فرضیه پاک داشتن بدن نماز
گذارنده و جامه او و جای نماز او قال الله تعالی و ثیابک فطهر و الرجز فاهجر فرمود خدا تعالی جامهای خود را
پاک کن و نجاست را از خود دور کن قال مالک باسناده الخ ترجمه بالا گذشت مترجم گوید این حدیث با ایماء خود دلالت
میکند بر انکه پاکی جامه معتمد نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارند و نعل مبارک
وی نجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاع ندادند جبرئیل امد و بران حال مطلع ساخت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فی الحال نعل خود را بر زمین افکندند و نماز را تمام فرمودند و از اینجا نیز معلوم شد که طهارت نعل معلی و جامه بدن
او واجب است و در این باب دلیل صریحی یافته نمی شود بهمین ایماآت و عمومات اکتفا باید کرد و احمد و سحنون گفته اند که اگر
کسی نماز گذارد و در جامه او یا نعل او نجاست بعد و او نمیدانست اعاده نماز بروی لازم نیست اگرچه اکثر از فرو زدن
باشد بدلیل قصه اطلاع دادن جبرئیل نجاست نعل و این قول قویست و الله اعلم باب من به جرح سایل یتعلق به
یجبره و ثوبه من ذلک الجرح کسی که او را زخمی روان باشد عفوست او را انچه متعلق می شود ببدن او و جامه او و از ان
زخم مالک عن هشام بن عروه عن ابیه ان المسور بن مخرمه الخ در اسد مروی بر عمر بن الخطاب دران ست که زخم رسانیده
شد او را پس بیدار کرد عمر را برای نماز صبح یعنی از غشی کرب بنبه کرد پس گفت حضرت عمر آری هر بیخبرم و نیست نصیب در
اسلام کسی را که ترک نماز گذارد حضرت عمر حال انکه زخم او جاری بود و بخون مندبجسم گوید مشهور از مذهب شافعی آنست که دما
سبیل و فروج و موضع فصد و حجامت اگر خون از انجا دایما سیلان میکند پس در حکم مستحاضه ست که شستن ان برای
هر فریضه لازم ست و امام نووی اختیار کرده ست عفو را از قلیل و کثیر بعموم البلوی و در فتاوی عالم کیری حکایت
که اگر شخصی نجاتی باشد که جامه پس بعد شستن قبل از انکه نماز گذارد و بار دیگر نجس میشود بروی شستن لازم نیست و الا لازم ست و الله اعلم

باب یعفی القلیل من النجاسة عفو کرده میشود قلیل از نجاست مالک عن عبد الرحمن بن المجبر الخ عبد الرحمن برید سالم الخ
عبد الله را که بر پی اند از بینی او خون تا انکه رنگین میشد انگشتان او بعد ازان در انگشتان می مالید خون را بعد ازان نماز میگزارد
و وضو نمیکرد و روایه کرده شده است از عروه رضیت ردم بر غوث و ذباب و از سعید بن المسیب رضیت و خونی که بانگشت بر سد
و جمعی از علما تقدیر کرده اند نجاسته قلیله را بمقدار درهم و همین است مذهب سفیان ثوری و عبد الله بن مبارک و ابو حنیفه
و در مذهب شافعی دو روایه است یکی انکه قلیل و کثیر عفوست و دیگر انکه قلیل عفوست نه کثیر و قلته و کثرته بحسب عاده و معتبرست والله اعلم
باب لا یصلی و هو حاقن او فی نماز نگذارد در ان حال که احتیاج غالب دارد و با احتیاج بول دارد مالک عن هشام بن
عروه عن ابیه ان عبد الله بن ارقم الخ عبد الله بن ارقم امامت میکرد یاران خود را پس حاضر شد نماز روزی پس رفت بجهت
حاجت خود بعد ازان باز امد پس گفت هر انه من نشنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود و فکر اراده کند یکی از شما خلا جایرا
پس باید که ابتدا کند باداء ان پیش از نماز مالک عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود باید نماز نگذارد
کسی از شما حال انکه جمع کننده است دو سر بن خود را یعنی احتیاج دارد دو رد انقه ان خرج میکند والله اعلم باب نجب النیه
فی ابتداء الصلوة فرض است نیت کردن در ابتدای نماز قال الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین فرموده خدا تعالی امر کرده نشده است اشارا مگر بانکه عبادت کنند خدا را خالص کرده برای او عبادت را و خالص
گردن عبادت بنیت اضافه عبادت بجانب خدا تعالی باشد و قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات جزا این نیست
که اعمال بنیاتست و معتبر اند بر وفق نیت و این حدیث را غیر یحیی بن یحیی از روایت موطا کثیر روایت کرده اند از انجمله
بن الحسن و قتیبه و دقعی مترجم گوید رضا انچه از دلایل معلوم میشود انست که اضافت بخدا تعالی در نیت و قصد تقرب باین عمل فرض
است تا از عاده و ریا و شرک امتیاز واقع میشود و تعین این عمل مانند انکه ظهر است یا عصر است فرض است یا نفل است چهار رکعت
است یا دو رکعت لازم نیست بدلیل انکه بعض اصحاب نیت احد النسک الحج او العمره و اما قران میکنند و بعد استفسار ازان
حضرت صلی الله علیه وسلم تعین کردند و انحضرت صلی الله علیه وسلم تقریر فرمودند و عمره بمذهب بسیاری از علما سنت است پس
میسر و بود در میان فریضه و نفلیه و بعض اصحاب نیت حج کردند و میدانستند که صفت حج چیست بلکه انرا از فعل انحضرت صلی الله علیه
وسلم تلقی میکردند و هیچ فرق نیست در میان حج و صلوة والله اعلم خلافا للحجاج فی قوله فان صلی فرضا وجب قصد فرضه و نفله والاصح
وجوب نیته الفرضیه دون الاضافه الی الله تعالی و محل نیت قلب است و تلفظ و عدم نطق بان یکسان است باب نجب تکبیرة الافتتاح

فرض است تکبیره استه ای نماز قال الله تعالی و ثیابک فطهر پیرو دکار خود را پاک دار و گفت ابن عباس رضی الله عنهما تکبیر و معنی تکبیر در عرف شرع الله اکبر گفتن است و قال النبی صلی الله علیه وسلم تحریمها التکبیر چیزی از نماز که غیر نماز را بر مصلی حرام میکند و شروع در نماز بان واقع می شود تکبیر است و فی حدیث الرجل المسیء فی صلوته قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا قمت الی الصلوة ثم اسبغ الوضوء استقبل القبلة فکبر چون برخیزی بسوی نماز پس کامل کن وضو را و روی خود را بسوی قبله کردان پس تکبیر گو قال مالک الخ گفت مالک در باب شخصی که نماز گذارد برای ذات خود یعنی منفرد بود پس فراموش کرد تکبیر افتتاح را گاه وی استیناف کند نماز خود را و گفت مالک در باب امامی که فراموش کند تکبیر افتتاح را تا انکه فارغ شود از نماز خود گفت می بینم که اعاده کند امام و اعاده کنند انانکه پس پشت او بودند نماز را و اگر انانکه پس پشت او بودند تکبیر گفته بودند نیز اعاده کنند مسئله یعنی تکبیر در عرف الله اکبر گفتن است پس تغیر بسبب مانند الله الا کبر ضرر نمیکند زیرا که اسم تکبیر در عرف انرا منتاول است بخلاف اکبر الله که در عرف انرا تکبیر نگویند و حنفیه تجویز کرده اند که اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا خدای بزرگ گفت کفایت میکند باب وجوب القیام علی القادر فی الفریضة و رخص القعود فیها لمن لا یقدر فرض است قیام بر کسی که قوه قیام دارد و در فریضه رخصت داده شد نشستن در حق انکه قدرت بر قیام ندارد قال الله تعالی و قوموا لله قانتین فرمود خدا تعالی بپا بایستید برای خدا فرمانبرداران کنان دعا گویان مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة الخ نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیمار بود پس نماز گذارد نشسته مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالک الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار شدند بر اسپی پس افتادند از بالای آن اسپ پس خراشیده شد جانب راست از بدن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گذارد نمازی از نمازها و او نشسته بود مسئله یعنی قیام نصف نماز ظهر و اتصاب فخذ و ساق است و اگر صورتها بسیار میتوانند شد و حکم در ان صورتها اتباع عرف است پس اگر انچنان کند بجانب پس ما خلف بود چیزی که در عرف انرا قیام گویند درست باشد والا نه مسئله عجز از قیام بتحقق می شود بلحوق مشقت شدیده و در اثنای صلوة بعد از ان چنانکه می بیند که مریضها را تواند نفس و گرانی اعضا و بر بخزدگی حواس و امثال وی میسر نمیشود یا زیاده مرض یا دیر صحت در سفینه و مانند ان مسئله اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و روی بقبله کند بر پهلوی راست خفتن بهتر است از پهلوی چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد و دو پای بجانب قبله کند باب بجواز النفل قاعدا و فی النافلة جایز است نشستن در نماز نافلہ

کسی را که قوت برخیام دارد مالک عن هشام ابن عروة عن السائب بن یزید عن المطلب بن ابی وداعة السهمی عن حفصة الخ
گفت حفصة شنیدم از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که نماز نفل نشسته هرگز نمی کرد تا آنکه شد پیش از وفات خود بیک سال پس نماز میکرد و در نفل نشسته
و میخواند سوره را پس ترتیل میکرد آنرا تا آنکه دراز تر میشد از سوره که دراز تر بود از وی مسئله اقوی آنست که پهلوی حفصه نیز نفل میتوانست کرد
باوجود قدرت بر قیام قعود بجهت تشخیص من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم
و مراد بنایم مضطجع است باب یجوز للنافلة ان یصلی جالسا فاذا نعس من القراءة شیئا قلیلا قام وقرأ ثم رکع جایز است در نماز نفل
که نشسته بگذارد پس چون باقی ماند از قراءة اندک چیزی بایستد و بخواند بعد ازان رکوع کند مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة
الخ از حضرت عائشه مروی است که ندید رسول الله را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نماز شب را نشسته بگاه تا آنکه معجزه پیر شود یعنی
در حال پیری نشسته تا چون میخواست رکوع را ایستاده پس میخواند قریب بسی آیه یا چهل آیه باز رکوع میکرد مالک عن عبد الله بن یزید
ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و نشسته پس میخواند
قراءة نشسته پس چون باقی میماند از قراءة او قدری که باشد سی آیه یا چهل آیه می ایستاد پس قراءة میکرد و ایستاده بعد ازان
رکوع میکرد و سجده میکرد و بعد ازان کرد در رکعة دوم مانند ان باب فضل القائم علی القاعد فی النافلة در بیان فضیلت کسی که
ایستاده بگذارد نماز نافله را بر کسی که نشسته بگذارد مالک عن اسمعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مولی لعمرو بن العاص او
لعبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نماز یکی از شما که نشسته گذارد
مانند نصف نماز اوست ایستاده مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمر بن العاص الخ عبد الله بن عمرو بن العاص گفت
هنگامی که آمدیم ما بمدینه رسید ما را و باد سخت از یثرب مدینه پس برامد حضرت صلی الله علیه وسلم از خانه مبارک خود بر کوه مان
و ایشان نماز میگذاردند در نفل خود نشسته پس فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم که نماز نشسته مانند نیمه نماز ایستاده است
یعنی در ثواب باب جواز القعود فی النافلة مجتبیا او متربعا در جواز نشسته گذاردن نماز نفل بهیئت احتبا یا چهارزانو
مالک انه بلغه ان عروة بن الزبیر و سعید بن المسیب الخ عروه بن الزبیر و سعید بن المسیب میگذاردند نماز نفل را در حالتی که
ایشان محتبی بودند احتبا آنست که بر سرین بنشیند و هر دو ساق استاده دارد و چادر را بر پشت و ساقین خود بپیچد
و یا دست را بجای چادر بپیچد باب یستحب رفع الیدین حذو المنکبین عند الافتتاح والرکوع والقیام من الرکعتین یعنی مستحب است
برداشت دو دست برابر دو شانه نزدیک بگیره افتتاح و نزدیک رکوع و وقت قیام از رکوع مالک عن ابن شهاب عن سالم بن

عبد الله بن عمر عن عبد الله الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه شروع میکرد نماز را بر میداشت دو دست خود را برابر دو کتف
خود و وقتیکه بر میداشت سر خود را از رکوع بر میداشت دو دست خود را نیز همچنین و میگفت سمع الله لمن حمده ربنا ولک الحمد یعنی
شنید خدا تعالی کسی را که ستایش گفت او را ای پروردگار ما تراست ستایش و نمیکرد رفع یدین را در سجود مالک عن نافع ان
عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر وقتیکه شروع میکرد نماز را بر میداشت دو دست خود را برابر دو دوش خود و وقتی که بر میداشت
سر خود را از رکوع بر میداشت دو دست را فروتر از منکبین مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه
وسلم بر میداشت دو دست خود را در اثنای نماز مترجم گوید رض که در روایت یحیی بن یحیی لفظ و اذا رکع ساقط است و اکثر رواة
موطا ذکر کرده اند آنرا و همین است مذهب مالک و اکثر اهل علم بغوی و غیر وی از طرق دیگر رفع یدین چهار جا ذکر کرده اند
این سه موضع که مذکور شد و وقتیکه قیام میکند از دو رکعت یعنی بسوی رکعت ثالثه و مالک و شافعی این چهارم را ذکر نکرده اند زیرا که
بنا کرده اند بر حدیث ابن شهاب از سالم و در تحدیث دیگر رافع نیست و اختلاف کرده اند منتهای رفع یدین در بعضی احادیث
الی المنکبین و در بعضی حتی یحاذی اذنیه و در بعض حتی یبلغ بهما فروع اذنیه و شافعی جمع میکرد در میان روایات باینکه
بر میداشت بوجهی که ظهر کفین محاذی منکبین باشد و اطراف انامل محاذی اذنین زیرا که در حدیث وائل بن حجر آمده است حتی
کانتا بحیال منکبیه و حاذی بابهامیه اذنیه باب لسن ان یضع عند یمینه علی شماله فی القیام سنت است که بنهد دست راست خود را
بر دست چپ خود در حالت قیام مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی الخ مرویست از سهل بن سعد
ساعدی که مردمان را امر کرده میشد باینکه بنهد مرد دست راست را بر ساعد چپ در نماز گفت ابو حازم نمیدانم مگر آنکه سهل بن
سعد رفع میکرد این حدیث را یعنی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم مالک عن عبد الکریم بن ابی المخارق البصری الخ عبد الکریم
گفت از کلام نبوت است این کلمه که چون حیا نداری بکن هر چه خواهی و این کلمه را دو معنی گفته اند یکی آنکه چون حیا از وی مفقود شد
مانع بر خاستن نمی تواند هر چه خواهد بکند زیرا که اصل در تقوی و ورع حیاست و معنی دیگر آنکه در کاریکه مستوجب حیا از خالق
و مخلوق نیست هیچ باک نیست والله اعلم و مضمون کلمه دیگر نهادن دو دست است یعنی در حال نماز این سنت و کم یا بر کم هیچ
اختلاف الذین یکی را از دو دست بر دست دیگر بنهد راست را بر چپ و مضمون کلمه دیگر تعجیل افطار است و در نگ کردن بطعام
سحر در ایام صوم مترجم گوید رض که جمهور علما بوضع یمنی علی الیسری قایل اند باز اختلاف کردند شافعی فوق ناف می نهد و ابو حنیفه
زیر ناف و این هم واسع و جایز است باب استحباب دعا الافتتاح و غیره من ادعیة الصلوة مستحب بودن دعا افتتاح نماز

دیگر او از دعا نماز قال یحیی سئل مالک الخ پرسیده شد مالک از دعا در نماز فرض پس گفت هیچ مالک نیست بدعا در آن مترجم گوید
زنهار که بسیاری از مالکیه گفته اند که دعا افتتاح نزد یک مالک مکروه است و این بغایت بعید است با وجود صحت احادیث آن و
آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آنست که دعاهای که در حدیث آمده است هم مستحب و در اوای او فضل است اما متاکد نیست و صحابه
بران التزام نداشته اند و همین است غرض امام مالک والله اعلم و همین است حال تعوذ پیش از قراءة و در رکوع بعد التشهد نیز ازین
قبیل است و فی الواقع ما هیچ دلیلی که دلالت کند بر التزام صحابه در رکوع و در اسطلع نشدیم پس از فضایل است نه از شرایع متاکده و شافعی
در دعاء افتتاح بحدیث حضرت علی تمسک کرده است الی وجهت وجهی الخ و ابو حنیفه بروی حدیث حضرت عایشه و ابو سعید خدری رفته
سبحانک اللهم وبحمدک الخ و بر همین بود عمل حضرت عمر و نخعی گفته است که اختلاف علماء در اوکار صلوة مثل دعاء افتتاح و ذکر
رکوع و سجود و ما بعد التشهد بلکه در صنع تشهد نیز از قبیل اختلاف مباح است پس هر یکی ذکر کرده است آنچه صحیح شده بروی بدون
انکار دیگری نماید والله اعلم باب التعوذ در بیان خواندن تعوذ در نماز قال الله تبارک وتعالی واذا قرات القرآن
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم فرمود خدا تعالی پس وقتیکه خواهی قرآن خواندن پس پناه طلب کن بخدا از شیطان
رانده شده مترجم گوید رفع تعوذ در اول نماز نزد یک جمهور علماء سنت است و در حدیث ضعیف آن نیز وارد شده اللهم انی اعوذ بک
من الشیطان الرجیم من همزه ونفخه ونفثه و مشهور از قول مالک آنست که تعوذ نکند و معنی آن مذکور شد والله اعلم باب بحکم قراءة
فاتحة الکتاب فی کل رکعة فرض است خواندن سورهٔ فاتحه در هر رکعت مالک عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود هر که بگذارد نمازی که نخوانده است در وی ام القرآن را یعنی سورهٔ فاتحه را پس آن نماز ناقص
است آن نماز ناقص است غیر تمام است از صلوة در بین حدیث رکعتا را اراده کرده شده است مالک عن ابی نعیم وهب بن کیسان الخ
جابر گفت هر که بگذارد رکعتی که نخوانده است در وی ام القرآن پس وی نماز نگذارده است الا پس پشت امام یعنی اگر مقتدی
در نماز سورهٔ فاتحه نخواند نماز او درست می شود مترجم گوید نزد یک این بنده ضعیف اهل علم بر مضمون این حدیث متفق اند
زیرا که ابو حنیفه قراءة فاتحه را در هر رکعت از نفل و در دو رکعت از فرض واجب گفته و ترک واجب تعمدا عظیم در نماز را فاسد
الا انکه نماز در پیش وی فاسد نمی شود و شافعی قایل است با نکه همراه نقصان فاسد هم می شود مسئله جمهور گفته اند که
وجوب سورهٔ فاتحه منحصر می شود بسوی وجوب رعایه مخارج و تشدیدات و حرکات حروف زیرا که وجوب فاتحه شامل است
این همه را و صحیح آنست تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست است بحدیث ابی داود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر

مسجد و انجا اعرابی و عجمی و شیخ کبیر بهم قران بخواندند انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند الحمد لله القران واحد والالسنه تختلف و تصویب انهم و استحسان قومی که بخوبی قرات کنند نصیه فرمودند و هیچ جا ثابت نشده است که انحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه ضبط مخارج و غیران کرده باشند باوجود دخول اعجمیان و اعراب در اسلام **مسئله** کلمه کلمه از فاتحه اگر جدا کنند یوجیکه در عرف اثر قرات فاتحه نگویند نماز درست نشود و مقتدی که اسم قراءة را نفی نکند ضرر نمیرساند و همچنین تخلل سکوت اگر بوجی باشد که اسم قراءة کل فاتحه را نفی کند قاطع قراءة اوست بخلاف انکه نفی نکند **مسئله** اگر فاتحه نمیدانند و نکرده بهر قدر که خواهد و تشهد سبع ایات یا سبع انواع از ذکر هستند نوی ندارد و **باب** لا یقرا بسم الله الرحمن الرحیم اذا افتتح الصلوة بخواندند بسم الله الرحمن الرحیم را وقتیکه شروع کنند نماز را **مالک** عن حمید الطویل عن انس بن مالک الخ انس گفت ایستادم پس پشت ابی بکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان یعنی اقتدا کردم بایشان پس هیچ ایشان بخواندند بسم الله الرحمن الرحیم را وقتیکه شروع میکردند نماز را مترجم گوید ظاهر از این حدیث انست که نمی خواندند بسم الله را نه بجهر و نه بخفه و همین است مذهب امام مالک و جمهور تاویل کرده اند با نکه نخواندند بوجهی که مسموع شود پس دلالت کند بر نفی جهر اذ بر نفی قراءة مطلقا و فقیر هیچ دلیلی از فعل انحضرت صلی الله علیه وسلم نیافته است که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیه و در پیش شافعی خواندن بسم الله فرض است زیرا که جزو فاتحه است و جهر بسم الله در صلوة جهریه سنه است و در پیش ابو حنیفه مسنون است خواندن ان بطریق اخفا در جهریه و سریه والله اعلم **باب** النهی عن منازعة الامام فی القراءة در منع از منازعة امام در خواندن قراءة یعنی مقتدی را نباید که با امام قراءة قران کند **مالک** عن ابن شهاب عن ابن اکیمة اللیثی عن ابی هریرة الخ از ابو هریره مروی است رسول الله صلی الله علیه وسلم باز گشت از نمازی که جهر کرده بود در ان بقراءة پس فرمود ایا خوانده است با من کسی از شما الحال پس گفت مردی اری من خوانده ام یا رسول الله پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم چرا منازعه میکنم چیزی مرا که زائل کرده میشود با من در قراءة یعنی تشویش میدهد مرا در نماز پس خاموش شدند مردمان از قران خواندن با انحضرت صلی الله علیه وسلم در نمازی که جهر میکرد انحضرت صلی الله علیه وسلم در ان بقراءة وقتیکه شنیدند این را از انحضرت صلی الله علیه وسلم **باب** اختلف السلف فی القراءة خلف الامام عه اقوال ثالثها انه یقرا فیما اسر فیه اسخیا باذون با جهر فیه اختلاف کرده اند صحابه و تابعین در قراءة مقتدی پس پشت امام بر اقوال سیوم ان اقول انست که بخواند پس پشت امام در نماز یکه آهسته خوانده است در وی بطریق استحباب نه بطریق وجوب بخلاف نمازی که بلند کرده است قراءة را در ان **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر قتیکه سوال کرده میشد او را ایا خواند کسی پس پشت امام جواب میگفت

کان اذا سئل هل یقرا احد خلف الامام قال اذا صلی احدکم خلف الامام یکفیه قراءة الامام وانه یصلیها فلیقرا قال

و کان عبد الله بن عمر لا یقرا خلف الامام

که چون ملتفت گردد کسی از شما پس پشت امام پس کفایت کننده است او را خواندن امام و چون نماز گذارد تنها پس باید که بخواند گفت نافع من
عبد الله بن عمر بخواند پس پشت امام مالک عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب ابی السائب مولی هشام بن زهره یقول قلت یا ابا هریرة
الخ ابو السائب بسیار گفت که گفتم ای ابو هریره برادر من در بعض اوقات می باشم پس پشت امام یعنی در اثنای سوره فاتحه بخواند من
گفت پس گرفت ساعد مرا بعد از آن گفت بخوان او را در نفس خود ای فارسی یعنی آهسته بخوان تا غیر تو او را نشنود پس برادر من
شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود که فرمود خدا تعالی قسمت کردم نماز را در میان خود و در میان بنده خود دو حصه پس
نیمه آن مر است و نیمه آن بنده مر است و بنده مر است آنچه سوال کرد یعنی هر کلمه را از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا مشترک است
میان من و میان بنده من ابو هریره از تسمیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره فاتحه را نماز فهمید که فاتحه رکن لازم است که در
هیچ حال ساقط نمی شود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کردند باین سوال و جواب اثنا شد که این سوال و جواب در نماز ضرور است
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروه بخواند قراءة پس پشت امام در نمازی که جهر میکند امام در آن بقراءة مالک عن یحیی بن
سعید و عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد الخ یحیی بن محمد قراءة بخواند پس پشت امام در نمازی که بلند بخواند امام در آن نماز
مالک عن یزید بن رومان ان نافع بن جبیر بن مطعم الخ نافع بن جبیر قراءة میکرد پس پشت امام در نمازی که جهر میکرد امام بقراءة قال یحیی
وسمعت مالکا الخ امام مالک میگفت امریکه مفتی به و مسلم الثبوت است نزد یکتا آنست که بخواند پس پشت امام در نمازی
که جهر میکند بقراءة در آن نماز امام و ترک کند قراءة را در نمازی که امام جهر میکند در آن مستحب گوید در آنکه اختلاف کرده اند ائمه
در قراءة پس پشت امام شافعی گوید که واجب است قراءة سوره فاتحه خواه امام بلند خواند خواه آهسته و اگر ممکن شود مقتدی را
در سکتات امام خواندن بهتر است والا با او بخواند مالک گفت در نمازی که جهر کند امام بخواند و در نمازی که آهسته خواند مستحب است
خواندن آن و ابو حنیفه قراءة با امام اصلا جایز نمیداند و الله اعلم باب تبخ التامین للامام والماموم مستحب است امین گفتن
امام را و ماموم را مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انهما اخبراه عن ابی هریرة الخ
مروی است از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه امین گوید امام شما امین گوئید هر آینه حال است که هر که موافق
افتاد امین گفتن او امین گفتن فرشتگان را آمرزیده میشود آنچه پیش از آن گذشته است از گناهان او گفت ابن شهاب که
میگفت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمین مالک عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة الخ
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه بگوید امام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بگوئید آمین پس هر آینه حال این است که

موافق افتاد و سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شد آنچه پیش از ان که مشیت از گناهان او مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن
ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و قسم که کف یکی از شما آمین میگوید فرشتگان در آسمان آمین پس اگر موافق افتاد
یک کلمه با کلمه دیگر آمرزیده شد او را آنچه پیش از ین گذشت از گناهان او و مترجم گوید در صحت اختلاف کرده اند ائمه در جهر با آمین امام
شافعی و امام احمد میگویند جهر کنند مقتدیان و امام اعظم با خفا قایل اند و امین بتخفیف میم بمد الف و قصر
آن نیز آمده یعنی اللهم سمع و اجب یا کذلک فلیکن **باب** استحباب قراءة سورة طویلة فی صلوة الصبح مستحب است خواندن سوره دراز در نماز فجر مالک
عن هشام بن عروة عن ابیه ان ابا بکر الصدیق الخ ابو بکر صدیق رضی الله عنه گزارد نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره در دو رکعت مرد مالک
عن هشام بن عروة عن ابیه انه سمع عبد الله بن عامر بن ربیعة الخ عروه شنید از عبد الله بن عامر بن ربیعه که میگفت گزاردیم ما
پس نشت حضرت عمر بن الخطاب نماز صبح را پس خواند در وی سوره یوسف و سوره چو خواندن بدرنگ و استکی یعنی نیزه تکیه و توقف کرد
عروه پس گفتم قسم بخدا چون این قدر میخواند البته ایستاده شده باشد و میگوید علی سبیل تنکیه صحیح صادق پس گفت آری مالک عن یحیی بن
سعید و ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن القاسم بن محمد ان الفرافصة بن عمیر الحنفی الخ فرافصه گفت یاد نکردم سوره یوسف را مگر از خواندن
حضرت عثمان ان را در نماز صبح بسبب کثرت تکرار آن مالک عن نافع ان عبد الله بن علی الخ عبد الله بن عمر میخواند در نماز صبح در حال سفر
ده سوره نخستین از مفصل یعنی سوره قاف و الذاریات و طور مانند آن در هر رکعتی میخواند هیچ وقت آنچه در یک سوره مترجم گوید بغیر قید سفر
احتراز ازی نیست بلکه اتفاقی است زیرا که عبد الله بن عمر نماز میگزارد در مدینه و مکه هیچ وقت حاضر نشد در جماعات و افتاد از سیکرد باید و اتفاقی ماند
کردن در سفر فی افتاد و پس مالک باسناده ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر نوشت بجانب ابو موسی اشعری که نماز صبح را بگذارد در ان
حال که ستارها ظاهر و در هم پیچیده باشند و بخوان دران دو سوره دراز از مفصل **باب** القراءة فی اولی المغرب و العشاء و کذا فی اولی
الظهر و العصر من المفصل سوره طویله او قصیره بحسب ما تیسر میخواند در دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و همچنین در دو رکعت اول ظهر و عصر
از مفصل سوره دراز یا سوره کوتاه موافق آنچه میسر آید مالک عن ابن شهاب عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه الخ جبیر بن مطعم
گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که خواند سوره طور در نماز مغرب مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبه
بن مسعود عن عبد الله بن عباس ان ام الفضل بنت الحارث الخ ام الفضل شنید عبد الله بن عباس را که میخواند بسوره والمرسلات
پس گفت ای پسرک من مرا بیاد آوردی مرا بخواندن خود این سوره را که وی آخر قرانی است که شنیدم من از رسول الله صلی الله علیه
وسلم میخواند انرا در مغرب مالک عن یحیی بن سعید عن عدی بن ثابت الانصاری عن البراء بن عازب الخ براء بن عازب گفت

گذارد و همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عشا را پس خواند در وی سوره والتین والزیتون مترجم کوید منتخب استاند
جهور بضم غین معجمه و راکه در هیچ طوال مفصل نخواند و در ظهر و عشا اوساط آن و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبع است
از اسباع قرآن که صحابه اخراب خود را بران اسباع نهادند و اول از سوره حجرات یا قاف تا آخر قرآن قرار داده و طوال آن از
قاف تا بروج است و اوساط آن از بروج تا سوره زلزال و قصار آن تا آخر و الله اعلم باب جواز قراءة السورة فی الفریضة
والرکعة و جواز قراءة آیاة من السورة فی رکعة و جواز الجمع بین السورتین والسورة فی رکعة واحدة وان کان اکثر فعل النبی صلی الله
علیه وسلم خلاف ذلک باب در جایز بودن خواندن سوره در رکعت سیوم و چهارم و جواز خواندن ایه و کمتر از سوره در یک رکعت
و جواز جمع کردن در دو رکعت چند سوره در یک رکعت اگرچه اکثر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلاف این بود یعنی در نافله و راتبه نمی
خواندند و کمتر از سوره نمیخواندند و دو سوره یا سه سوره جمع نمیکردند مالک عن ابی عبید مولی سلیمان بن عبد الملک عن عباد
بن نسی عن قیس بن الحارث عن ابی عبد الله الصنابحی انه ابو عبد الله الصنابحی گفت داخل شدم بمدینه در خلافت ابو بکر صدیق رض
پس گذارد نماز پیشین او نماز مغرب را پس خواند در دو رکعت نخستین سوره فاتحه و یک یک سوره از سور نهار کوتاه مفصل بعد ازان
استاد و در رکعت سیوم پس نزدیک شدم باو تا انکه جاهای من نزدیک بود که برسد بجاهای او پس شنیدم او را که میخواند سوره فاتحه
و این ایه ربنا لا تزغ قلوبنا الایه مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر چون میکذارد نماز را تنها میخواند در چهار
رکعت همان در هر رکعتی سوره فاتحه و سورتی از قرآن و در بعض اوقات میخواند دو سوره و سه سوره در یک رکعت از نماز فریضه
و میخواند در دو رکعت اول از نماز مغرب همچنین سوره فاتحه و یک یک سوره باب قدر جهر الامام فی صلوة باب در معنین مقدار بلند
خواندن امام در نماز خود مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه الخ گفت که مانمی شنیدیم فرازه عمر بن الخطاب نزدیک خانه الی
جسم السناده در زمین مفروش سبک مترجم کوید رضه که جماعت بسیار می بود و امام را می باید که تمام جماعه را بشنواند اکر تواند باب
بلند التکبیر فی کل خفض و رفع سنت است الله اکبر گفتن در هر پست کردن سر و بلند کردن سر مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین
بن علی بن ابیطالب الخ از امام زین العابدین رضه مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم تکبیر میکفت در نماز هر کاه سر فرود می
اورد و هر کاه سر بالا میکرد پس همینه این بود نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا انکه ملاقات کرد با خدای عز وجل یعنی وفات
یافت یعنی در انتقال از قیام بر رکوع و از رکوع بسجده و از سجده بجلسه و از جلسه بسجده الله اکبر می کفتند مترجم کوید رضه الا انتقال
از رکوع که سابق از حدیث ابن عمر کذشت که در انجا سمع الله لمن حمده ربنا و لک الحمد میکفتند فتدبر مالک عن ابن شهاب عن

باب

ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان ابا هریرة الخ ابو هریره نماز میکند او برای ایشان یعنی امامت میکرد برای ایشان در
نماز پس تکبیر میگفت هر بار که سر بالا میکرد و هر بار که سر فرود می آورد و چون باز میگشت از نماز میگفت قسم بخدا که من شبیه ترین
شما ام بنماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر تکبیر میگفت در نماز
هر بار که سر فرود میکرد و هر بار که سر بالا میکرد مالک عن ابی الغیم وهب بن کیسان عن جابر بن عبد الله الخ ابو الغیم روایت میکند
که جابر بن عبد الله تعلیم میکرد ایشانرا تکبیر گفتن در نماز گفت وهب بن کیسان پس امر میکرد ما را که تکبیر گوئیم هرگاه سر فرود کنیم
و سر بالا کنیم ترجمه کردند ائمه بر این تکبیرها و آن بسنت است دو تکبیر است در چهار رکعت و همه اینها سنت است مگر تکبیر اولی
که آن فرض است منعقد نمی شود نماز بدون آن باب یجب الاطمینان فی الرکوع والسجود فرض است اطمینان در رکوع و سجود مالک
عن یحیی بن سعید عن النعمان بن مرة الانصاری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باصحاب خطاب بنحوه چه چیز می بیند دزد را که
نمی بیند دزد را که نقب میزند خانه را و می برد متاع را یا میدزدد جامه را و نمی بیند دزد را که دزدی میکند نماز خود را گفتند خدا و
رسول خدا داناتر است فرمود این اعمال گناه کبیره است و در این اعمال عقوبت است و بدترین مردمان دزدی کسی است که در دزدی
نماز خود را گفتند چگونه دزدی میکند نماز خود را یا رسول الله فرمود تمام نمیکند رکوع او را و سجود او را مسئله اقل رکوع انحنائی است
که دو کف دست بدو زانو برسد و این بجهت آنست که وضع بدین علی الرکبتین مسنون شده و بران عمل جاری گشته پس افراد رکوع همه
انحنائی بودند باین صفت و بجهت آنکه انچه قریب بقیام باشد وی بقیام اشبه است و اقل اطمینان آنست که منفصل شود رفع رأس از
هوی اگرچه بزمانی قلیل باشد که اکمل رکوع آنست که پشت و گردن هموار دارد و ساقین را نصب کند و دو کف را بهر دو زانو خود
گیرد و اصابع متفرق سازد و نزدیک هوی بگیرد و رفع بدین کند و ذکری از اذکار ماثوره مانند سبحان ربی العظیم و سبحان
الله بجده بگوید و گفته اند که شرط رکوع و سجود اینست که قصد بکند هوی غیر را مثلا از خوف چیزی رکوع کند یا سجده افتد و در مسئله
بحث است مسئله اگر بنا را در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا ترک اطمینان نمود در رکوع و سجود یا در قومه و جلسه نزد یک شافعی نماز
فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی انکه اطمینان در رکوع و سجود واجب است و در قومه و جلسه سنت و به الصحیح در ایه و مشهور در
فتاوی انکه اطمینان در رکوع و سجود و اجب نیست و همچنین اعتدال بعد از رکوع و نشستن بین السجدتین و الله اعلم باب النهی عن
قراءة القرآن فی الرکوع باب در منع نمودن از خواندن قرآن در رکوع مالک عن نافع عن ابراهیم بن عبد الله بن حنین عن ابیه
عن علی بن ابی طالب الخ منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خواندن قرآن در رکوع باب یستحب للامام ان یقول اذا رفع رأسه من

الخ رفع سمع الله لمن حمده و اللهم ربنا لک الحمد مستحب است امام را که بگوید و مقتدی سمیع الله لمن حمده و مستحب است مقتدی را که بگوید اللهم ربنا لک الحمد مالک عن سعی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و فقهاء گفت امام سمع الله لمن حمده پس بگوید اللهم ربنا لک الحمد زیرا که حال است هر که موافق افتد سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شد و آنچه پیش ازان کرده است از گناهان او و مترجم گوید مذهب ما آنست که نزد یک امام اقتصار کند امام بر سمع الله لمن حمده و مقتدی بر ربنا لک الحمد و امام شافعی میگوید که امام هر دو جمع کند سمع الله لمن حمده و ربنا لک الحمد را مسئلة و گفتند در قومه لابد است از قیام و اطمینان و اگر سر را از پشت آدمی بلند بردارد و گفایت میکند و در اینجا بحث است چنانکه گذشت باب ترک القنوت فی صلوة الفجر و غیرها باب در بیان ترک قنوت در نماز فجر و غیر فجر مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر قنوت نمیخواند در چیزی از نماز یعنی نه در فجر و نه در غیران مترجم گوید رحمه که ابو حنیفه گفت قنوت نخواند در چیزی از نمازهای فریضه و نخواند در وتر تمام سال و معنی حدیث نزد یک او محمول بر بعض است و نزد شافعی خواندن قنوت در نماز فجر است دون سایر فرایض و قنوت در وتر نیست نزد یک وی مگر در نصف اخر در رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزد یک شافعی بعد از رکوع است و عروه بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزد یک شافعی بقنوت جهر باید کرد بحدیث ابی هریره و مقتدیان نامین گویند بحدیث ابن عباس و در قنوت وتر نیز اختلاف علماست مذهب عبد الله بن مسعود و دوام قنوت در وتر در همه سال است مختار سفیان ثوری و ابن المبارک و ابو حنیفه و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف اخر رمضان و همین است مذهب مالک و شافعی و اقوی درین باب مذهب احمد و اسحق است که اگر نازله از نوازل بر مسلمین نیفتد قنوت در صبح خاصه و در سایر صلوات عامه مستحب است و قنوت وتر در نصف اخر رمضان مناکده است و در تمام سال مستحب والله اعلم باب یضع کفیه علی ما یضع علیه الوجه فی السجود و یخرج جمیعا من الکمین بنهد و کف خود بر چیزی که می نهد بران روی خود را در حال سجده بیرون آرد آن هر دو کف را از بر دو آستین مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر وقتیکه سجده میکرد می نهاد دو کف خود بر چیزی که می نهاد بران روی خود را کف نافع و هر آینه می دیدم ابن عمر را در روزی که سخت بود سردی او و درین حالت که بر می آورد دو کف خود را از زیر بر سبی از ان خود دور نمی نهاد آنرا بر سنگ ریزها مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میکفت هر که بنهد پشانی خود را باید که بنهد دو کف خود را و همین است باید که بنهد دو کف خود را بر چیزی که می نهد بران پشانی خود را بعد ازان چون بر دارد پشانی را باید که بر دارد دو کف را زیرا که هر آینه دو دست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی

حد سجود وضع هفت استخوان است برزمین جبهه بدین و رکبتین و اطراف قدمین بحدیث شخین امرت ان اسجد علی سبعة اراب الخ
و لابد است از اطمینان در سجده و از انکه بر موضع سجود و نقل اعضا واقع شود و این قید بجبهه بخصوص یعنی وضع است و لابد است از
ارتفاع اسافل بر اعالی و این قید از لفظ سجود فهمیده میشود والا انبطاح باشد نه سجود و اکمل آنست که بکبر گوید بی تغیر رفع یدین
و نخست رکبتین را برزمین نهد بعد ازان یدین را بعد ازان جبهه و الف را و ذکری ازاذکار ماثوره بگوید و می باید که دو دست را
نزدیک بمنکبین نهد و اصابع خود بجانب قبله نشر کند و تفریق کند میان رکبتین و بطن را از فخذین و مرفقین را از جنبین جدا
دارد و مسئله علما متفق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست و دو زانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است و نزدیک
ابو حنیفه وضع یدین سنت است و نیز متفق اند بر انکه کشف هر دو دست و بر آوردن انها از استین ضرورت است باب المریض اذا
لم یستطع السجود و ما یرخص ایماء مریض و کسیکه نتواند سجده کردن ایما بکند بسر خود ایما کردن مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر
الخ عبد الله بن عمر میگفت و کسیکه نتواند بسجده کردن باید که ایما کند بسر خود ایما کردن و نیز دارد بسوی بینانی خود
چیزی یعنی خاک یا چیزی تا بران جبهه رساند مسئله مریضی که با شارت رکوع میکند اولی باید که محاذی کند جبهه را بقدام
رکبتین و اگر محاذی بوضع سجود کرداند نیز باشد و اگر رکوع و سجود هر دو کند سجودی باید که اخفض باشد از رکوع باب صفة
السجود و بیان کیفیت سجود مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن عمه واسع بن حبان عن عبد الله بن عمر الخ قال
مالک یعنی الخ عبد الله بن عمر گفت واسع بن حبان را شاید تو ازان جامه بینی که نماز میکذارد بر سر بینهای خود گفت واسع
گفتم نمیدانم قسم بخدا گفت مالک مراد میدانست ابن عمر کسی را که سجده میکند و بلند نمی شود و از زمین سجده میکند و ران حال
که او متصل است بزمین مترجم گوید رخصت است که بردارد سر بینهای خود را و اعتماد کند بر زمین باب یجلس بین السجدتین فی
الصلوة و لا یجلس علی صدور قدمیه الا لضرورة بنشیند در میان دو سجده مانند نشستن نماز و نشیند بر مقدم دو قدم خود مالک
عن صدقة بن یسار عن المغیرة بن حکیم الخ مغیره بن حکیم دید عبد الله بن عمر را که رجوع میکرد در میان دو سجده در نماز بر مقدم
دو قدم خود پس وقتیکه باز گشت از نماز ذکر کرده شد پیش او این مسئله پس گفت هر آینه این جلسه بدعت است نماز و چیزی نیست که
میکنم این را بسبب انکه بیمارم مسئله افتاده در میان سجدتین یعنی نشستن بر صدور قدمین نزدیک ابن عمر مکروه است و نزدیک
عبد الله بن عباس سنت و عمل ائمه اربعه بر اول است و اطمینان در بن جلسه فرض است لیکن سنت آنست که فرض و جلسه را تطویل کند مسئله
جلسه استراحت و ترک ان هر دو حدیث اوه است و هر دو صحیح است باب صفة الجلوس فی الصلوة بیان طریق نشستن در نماز مالک عن

عبد الرحمن بن القاسم عن عبيد الله بن عبد الله بن عمر الخ عبيد الله سيد بد عبد الله بن عمر را كه چار زانو می نشست در نماز و نگه
می نشست كفت عبيد الله پس نشستم همين طور و من آن روز نوجوان بودم پس منع كرد مرا عبد الله بن عمر و كفت جز اين نيست كه سنت نماز
آنست كه بالستاده كنی پای راست خود را و به بچانی پای چپ خود را پس كفتم او را همانا تو میكنی اين را يعنی می نشستی چار زانو پس كفت
همانا دو پای من برنميدارند مرا يعنی در استاده كردن چرخ می شود مالك عن يحيى بن سعيد ان القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد
همچو بايشان صفت نشستن در وقت تشهد پس استاده كرد پای راست خود را و به بچانيد پای چپ خود را و نشست بر سرين
چپ خود و نه نشست بر قدم خود و بعد ازان كفت نمود مرا اين جلوس عبيد الله پسر عبيد الله بن عمر و خبر داد او مرا كه پدر او میكرد بهمين طور
مالك عن عبد الله بن دينار انه سمع عبد الله بن عمر الخ نماز كذارد بر پهلوی عبد الله بن عمر مردی پس نگه نشست آن مرد بعد ادای چهار
ركعت چار زانو نشست و بچانيد دو پای خود را پس نگه باز كشت از نماز عبد الله بن عمر عيب كرد بر وی اين طور نشستن را
پس كفت ان مرد همانا نه میكنی تو اين كار را پس كفت عبد الله بن عمر همانا نه من بيمار م مترجم كويد رضا اختلاف كرده اند علما
در هيئة جلوس شافعی اختيار كرده است در تشهد اول كه نصب كند قدم يمنی و بنشيند بر يسری و در تشهد آخر تورك يعنی قدم يسری را
بر آرد از زير ران تا اعتماد ران چپ بر سرين واقع شود و مالك در هر دو قعده تورك را اختيار كرده است و ابو حنيفه نصب يمنی و
جلوس بر يسری در هر دو قعده اختيار نموده است و اين هر دو واسع و جايز است مسئله هر صفت كه نشيند از تربع و تورك و افتراش
جايز باشد و اختلاف ائمه در سنيت و استحباب می نمايد كه مروی هر صفتی كه مروی شده است سنت باشد باب صيغ التشهد
و كلها كاف شاف باب در بيان صيغهای تشهد و همه صيغها كافی و شافی است مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن
عبد الرحمن بن عبد القاری انه سمع عمر بن الخطاب الخ عبد الرحمن شنيد از عمر بن الخطاب او بر منبر بود می كفت مردمان را تشهد
بقول خود كه بكويد التحيات لله الخ معنی اين كلمات آنست كه تعظيمات قوليه خدای راست اعمال حسنه پاكيزه خدای راست پاكيزه های
نماز ها خدای راست سلام بر تو باد ای پيغامبر و رحمت خدا و بركات او سلام بر ما باد و بر بندكان شايسته كاران خدا كواهی
ميدهم كه نيست هيچ معبود بر الله و كواهی ميدهم كه محمد بنده خدا و رسول اوست مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن
عمر تشهد نمی خواند پس نمی كفت بسم الله التحيات لله الخ نمی خواند اين تشهد را در دو ركعت نخستين يعنی در قعده اول و دعا میكرد مانچه
در خاطر او برسيد و نه نگه تمام میكرد تشهد خود را پس و نگه می نشست در اخر نماز خود تشهد می خواند همچنين نيز مكر انكه مقدم میكرد
لفظ تشهد تشهد را بعد ازان دعا میكرد مانچه بخاطر او برسيد پس چون تمام كرد تشهد خود را او منجوات كه سلام در نمی كفت

السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته الخ میگفت السلام علیکم بجانب راست خود بعد ازان رو میگردانید بر امام پس اگر سلام میگفت برد[ی]
کسی از جانب چپ او رد میکرد یعنی جواب سلام میداد ۱ مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة الخ حضرت عائشه
میگفت و فسکه تشهد میخواند التحیات الخ ۳ مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة الخ حضرت عائشه رضی الله عنها تشهد
میخواند میگفت التحیات لله الخ مسئله تشهد نزد شافعی فرض است و احناف سنت و دلیل احناف هم دلیل قولی
هم غیر سنه پس باید گفت که هر صفتی که خوانده شود سنت است و عامل مختار مسئله شافعی الفاظ مترادفه را حذف کرده اقل تشهد گفته است
و این معنی قریب است بقاعده تتبع مناط والله اعلم باب الاشارة بالمسبحة فی التشهد در بیان صفت اشاره با انگشت مسبحه در
تشهد مالک عن مسلم بن ابی مریم عن علی بن عبد الرحمن المعاوی انه قال رانی عبد الله بن عمر الخ ۴ علی بن عبد الرحمن گفت دید
مرا عبد الله بن عمر و من بازی میکردم بسنگ ریزه ها در نماز پس وقتیکه باز گشتم منع کرد مرا و گفت بکن چنانکه میکرد رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفتم چگونه میکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چون می نشست در نماز می نهاد کف راست خود بر ران راست خود و بست
مسبحه انگشتان خود را همه ان و اشاره میکرد بان انگشت خود که نزدیک بابهام است و می نهاد کف چپ را بر ران چپ خود و گفت
ابن عمر این چنین میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسئله مختار نزد یک شافعی آنست که به اصابع راجح کند و بمسبحه اشاره نماید چنانکه
ابن عمر نقل کرد و موضع اشاره قول الا الله است بحدیث مسلم و بحمله انکه غرض از اشاره توجیه است تا قول و فعل معاضد یکدیگر واقع شود

باب صفة الصلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم باب در کیفیت درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالک عن عبد الله بن
ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابیه عن عمرو بن سلیم الزرقی انه قال اخبرنی ابو حمید الساعدی الخ ۵ اصحاب گفتند یا رسول الله چگونه
درود فرستیم بر تو پس فرمود بگویید اللهم صل علی محمد الخ مالک عن نعیم بن عبد الله المجمر عن محمد بن عبد الله بن زید الانصاری انه اخبره
عن ابی مسعود الانصاری ۵ الخ ابو مسعود انصاری گفت تشریف آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش ما در مجلس سعد بن عباده پس
گفت او را بشیر بن سعد امر فرموده است ما را خدا تعالی باینکه درود فرستیم بر تو یا رسول الله پس چگونه درود فرستیم بر تو پس ساکت
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه آرزو کردیم ما که این سایل کاشکی سوال نمیکرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان فرمود
بگویید اللهم صل علی محمد الخ و سلام بهمان صفت است که دانسته اید مسئله جمهور اهل علم بر انند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مستحب است در تشهد اخیر غیر واجب و بسوی همین معنی دلالت میکند لفظ ابن عمر و حضرت عائشه در باب تشهد و اما تشهد اول محل
صلوة نیست و امام شافعی تنها قایل است بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر ورد فرستد نماز او صحیح است و در تشهد اول نزد یک شافعی

مستحب است مترجم گوید رضا افضل صلوة اللهم صل علی محمد و اله و اکمل آن صیغه است که مذکور شد و صلوة سنت است نزد یک جمهور و فرض است
نزد یک شافعی و قول جمهور را قوی مینماید **باب** الدعاء قبل السلام باب در رجحان بودن دعا پیش از تکفین سلام **مالک** عن ابی الزبیر
المکی عن طاؤس الیمانی عن عبد الله بن عباس الخ مروی است از عبد الله بن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آموخت صحابه را این
دعا چنانچه می آموخت ایشان را سوره از قرآن بسکفت اللهم انی اعوذ بک الخ ترجمه این دعا آنست ای بار خدایا بدرستیکه من پناه
میگیرم بتو از عذاب دوزخ و پناه میگیرم بتو از عذاب قبر و پناه میگیرم بتو از فتنه مسیح دجال و پناه میگیرم بتو از فتنه زندگانی و مرگ
مترجم گوید رضا که ابو داود از ابو هریره روایت کرده است اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر فلیتعوذ بالله من اربع یعنی یعنی
چون فارغ شود یکی از شما از تشهد اخیر می باید که پناه بگیرد بخدا از چهار چیز فذکر نحو امن حدیث الباب و همین است مختار علماء کرد عا
پیش از سلام سنحب است **باب** صفة السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم وتحلیلها السلام چیزی که حلال میکند بر مصلی بر او من از نماز
و سخن کفتن سلام است **مالک** عن نافع عن ابن عمر الخ ابن عمر بسکفت السلام علیکم بجانب راست خود و بعد ازان رو میکرد بر امام
پس اکر سلام میکرد کسی بروی از جماعه از جانب چپ او رو میکرد بروی مترجم گوید رضا اختیار امام مالک آنست که امام و منفرد
یک تسلیمه کوید السلام علیکم قصد کنند بان پیش روی خود و بعد ازان بجانب راست سر خود را بکردانند و مقتدی یک تسلیمه همین اسلوب
بکوید و دیکر بجانب امام پیش روی خود قصد بکنند و اکر بجانب یسار کسی بروی سلام بکنند تسلیمه سیوم بجانب یسار کوید و این افضل
است و اکمل ان بحدیث ترمذی عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یسلم عن یمینه وعن یساره السلام علیکم
ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله و لهذا جمهور اهل علم بدو تسلیمه قایل شده اند در حق امام و منفرد و مقتدی و بزیاده و رحمة الله
والله اعلم **مسئله** افضل سلام السلام علیکم یکبار است چنانکه ابن عمر میکرد و اکمل آن السلام علیکم ورحمة الله بجانب راست و چپ
انتفات نمود **مسئله** ترتیب ارکان یوجی که ذکر کرده شد فرض است زیرا که چون رجوع کنیم بمفهوم از لفظ صلوة و نماز کی بغیر
ترتیب کرده شود اطلاق لفظ صلوة بران روا نمی آید پس اکر سجود پیش از رکوع کند عمدا نماز فاسد شود و اکر سهوا کند انچه
بعد متروک بغورت و ازان مقام متروک نماز خود را تمام کند و سجده سهو کند **باب** انصراف من الصلوة الی ای جهة شاء باز
کردد مصلی از نماز بهر جانبی که خواهد **مالک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن عمه واسع بن حبان الخ واسع بن
حبان کفت من نماز میکذاردم و عبد الله بن عمر نهاده بود بشت خود را بدیوار قبله پس چون تمام کردم نماز خود را باز کشتم
بسوی او بجانب چپ خود پس کفت عبد الله بن عمر مرا منع کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از انکه نماز کذارم بسوی راست خود کفتم دیدم ترا که نماز میکذاری

فی حدیث ابن عمر کان یقول السلام علیکم علی یمینه ثم علی یساره حتی یری بیاض خده

گشتم بسوی تو گفت عبد الله مرا نه تو نیک کردی مرا نه کوینده بسکوید که باز کرد بسوی جانب راست خود البته پس وقتیکه نماز
بسکنی باز کرد بر جانبی که خواهی اگر خواهی بجانب راست خود و اگر خواهی بر جانب چپ خود باب الذکر بعد السلام و بیان آنکه
گوید بعد سلام مسنون است مالک عن ابی عبید مولی سلیمان بن عبد الملک عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی هریرة الخ ابو هریره گفت
هر که سبحان الله بگوید بعد هر نماز سی و سه مرتبه و الحمد لله بگوید سی و سه مرتبه و الله اکبر بگوید سی و سه مرتبه و ضم کند صدا بان کلمه
لا اله الا الله وحده الخ آمرزیده شود گناهان او اگرچه باشند مانند کف دریا باب من سلم من رکعتین مباید سلام و سجد سجدتین
بعد التسلیم هر گاه سلام دهد بعد از دو رکعت در نماز سه گانی یا چهار گانی فراموش کرده باید که نماز خود را تمام کند و سجده کند دو
سجده بعد سلام مالک عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی عن محمد بن سیرین بن ابی هریره الخ مروی است از ابو هریره که
رسول الله صلی الله علیه وسلم باز گشت از دو رکعت نماز پس گفت او را ذو الیدین ایا کوتاه ساخته شد نماز یا فراموش کرد
تو یا رسول الله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایا راست گفت ذو الیدین پس گفتند مردمان آری پس برخاست آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس گذارد دو رکعت باقی مانده بعد از ان سلام داد و بعد از ان تکبیر گفت پس سجده کرد مانند سجود خود در نماز
یا دراز تر از ان بعد از ان سر بر داشت باز تکبیر گفت پس سجده کرد مانند سجود خود در نماز یا دراز تر از ان بعد از ان سر بر داشت
مالک عن ابن شهاب عن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة الخ ابو بکر بن سلیمان گفت خبر رسیده است بمن که رسول الله صلی الله علیه
وسلم گذارد دو رکعت از یکی از دو نماز آخر روز ظهر یا عصر پس سلام داد بعد از دو رکعت پس عرض کرد بخدمت او ذو الیدین و ذو الشمالین مروی از بنی زهره بن کلاب ایا کوتاه ساخته شد نماز یا رسول الله یا فراموش فرمودی پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نه کوتاه کرده شده است نماز و نه من فراموش نموده ام پس گفت او را ذو الشمالین براینه بوده است بعض آنچه میگوید
شنیده یا رسول الله پس روی آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مردمان پس پرسید ایا راست گفت ذو الشمالین گفتند
آری یا رسول الله پس تمام کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه باقی مانده بعد از نماز بعد از ان سلام داد مالک عن ابن شهاب
عن سعید بن المسیب و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن مثل ذلک ابن شهاب از سعید بن المسیب و از ابو سلمه بن عبد الرحمن مانند
این روایت کرد قال یحیی قال مالک الخ گفت مالک هر سهوی که نقصان است از نماز پس براینه سجود او پیش از سلام است
در سهوی که زیاده است در نماز پس براینه سجود او بعد سلام است مترجم گوید در اینجا تشهد و سلام برای سجده سهو نیست
نشده و مذهب جمهور همین است که بعد سجده سهو تشهد و تسلیم نیست والله اعلم مسئله آنحضرت صلی الله علیه وسلم سلام داد

وان قاطع صلوة است وفعل کثیر کرد که در صورت عمد ناقض صلوة است وبعد ازان بیاورد واتمام فرمود سجده کرد پس التشهد نشهد
که فعل خیری که عمدان ناقض صلوة است بطریق سهو موجب سجده سهو است **مسئله** گفته اند که تطویل رکن قصیر مثل قومه وجلسه بین
السجدتین مبطل است وفیه نظر زیرا که بعض صحابه روایت کرده اند که قومه ورکوع وسجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم وما بین السجدتین
قریب بسوا بوده است وبعض صحابه چندان می ایستاده در قومه که حاضران گمان میکردند که سهو کرده است پس تطویل این ارکان
فی الجمله مشروع است اگرچه بسنتی که جمهور بان رفته اند قصر انهاست **مسئله** اگر تشهد اول را فراموش کرده راست بایستاده دران
حالت بیاورد ودعود نکند واگر راست نه ایستاده است عود کند اما اول پس بنص حدیث واما ثانی پس بمفهوم ان وسجده
سهو نکنند بجهة عدم تمام قیام **باب** من قام من رکعتین ولم یجلس ساهیا سجد سجدتین قبل التسلیم هر که بایستد بعد دو
رکعت از سه گانی یا چهار گانی ونه نشیند نشستن نخستین فراموش کرده باید که در اخر نماز سجده کند دو سجده پیش از سلام
مالک عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله بن بحینة الخ عبد الله بن بحینه گفت گذارد برای ما یعنی امامت کرد در
نمازی برای ما رسول الله صلی الله علیه وسلم دو رکعت پس ایستاد وپس ننشست پس ایستادند مردمان همراه او پس چون تمام
کرد نماز خود را او منتظر شدیم سلام گفتن او در انگیر گفت بعد ازان سجده کرد دو سجده واو نشسته بود پیش از سلام بعد
ازان سلام داد **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن بن هرمز عن عبد الله بن بحینة الخ عبد الله گفت که گذارد برای ما آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نماز خود را سجده کرد دو سجده باز سلام داد بعد ازین **مسئله** ازین حدیث عقیب ترک قعده اولی یا تشهد
او سجده سهو را فهمیده شد واما ترک تشهد فقط پس بحیث آنست که قعده مشروع نشده است که برای تشهد پس ترک وی احق
است بعدم وشافعیه ترک فوت وصلوة النبی صلی الله علیه وسلم را در قعده اولی مانند ترک قعده اولی وتشهد او ساخته
اند وچون نزدیک ما فوت سنة قابل است وبچنین درود در قعده اولی بود که نیت این مسئله بر قاعده ما راست نیاید
باب من قام فی اربع ساهیا وصلی خامسة سجد سجدتین بعد التسلیم هر که بایستد در چهار رکعت وگذارد رکعت
پنجم را بعد از قعده اخیره یا بعد ان فراموش کرده باید که سجده کند دو سجده بعد از سلام فیه حدیث الشعبی عن ابن مسعود
قال یحیی قال مالک الخ گفت مالک در باب شخصی که فراموش کرد نماز خود را پس ایستاد بعد تمام کردن خود چهار رکعت را
پس قراءة کرد باز رکوع کرد پس چون سر خود را از رکوع خود یاد آورد که وی تمام کرده بود نماز را باید که این شخص باز رجوع
کند پس نشیند وسجده نکند واگر درین صورت سجده کرده باشد یکی از دو سجده نمی بیند که سجده دیگر کند بعد ازان چون تمام کرد نماز

خود را بایه که سجده کند دو سجده و او نشسته باشد بعد از سلام و او سهو نفهمیده که این را بر زیاده رکعتی نماز فرض ان در نماز نسیو
پس در صورت زیاده واکان او نکند و نظم صلوة را تمام نماید و سجده سهو کند باب من شک فی صلوته و صلی ثلثا او اربعا فلیصل
رکعة اخری ثم یسجد سجدتین قبل التسلیم هر که شک کند در نماز خود که ایا که از زده رکعت نماز خواند یا چهار رکعت پس باید که مقرر کند او را سه رکعت و باید که
بگذارد رکعت دیگر را بعد از ان بایه که سجده کند دو سجده پس از سلام مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر اینه یکی از شما و فیکی فی الصلوة در حالی که نماز میکذارد دی اید پس او شیطان پس شبه کرده اند بر وی
تا انکه نمیداند که چند رکعت نماز خوانده است پس چون بیابد احدی منکم یکی از شما باید که سجده کند دو سجده و او نشسته باشد مالک عن زید بن اسلم عن عطاء
بن یسار انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و فیکیه شک کند یکی از شما در نماز خود پس ندانست که چند رکعت خوانده است ایا سه رکعت خوانده
است یا چهار رکعت پس باید که بگذارد رکعت دیگر و باید که سجده کند دو سجده و او نشسته است پیش از سلام پس اگر باشند رکعتی که خوانده
است نزدیک رکعت پنجم شفع ساخته باشند او را بدین دو سجده و اگر باشند رکعت چهارم پس دو سجده خاک الوده کردانند روی شیطان مالک
عن عمر بن محمد بن زید عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر انه قال قال عبد الله بن عمر سیکفت چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس ایجاد قصد
بکند چیزی را که گمان میکند که او را فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بگذارد و او را بعد از ان سجده کند دو سجده سهو و او نشسته باشد مالک
عن یعقوب بن عروة السهمی عن عطاء بن یسار انه قال سالت عبد الله بن عمرو بن العاص قال عطاء بن یسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمرو
بن العاص را و گفت احیار را از شخصی که شک میکند در نماز خود پس نمیداند که سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت پس برود و گفتند
باید که بگذارد رکعت دیگر را بعد از ان سجده کند دو سجده و او نشسته باشد مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر قال قال عبد الله بن عمر فیکیم
سوال کرده شد از نسیان در نماز میکفت باید که قصد بکند یکی از شما چیزی را که گمان میکند که وی را فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد
آنرا مالک انه بلغه ان رجلا سال القاسم بن محمد الخ شخصی سوال کرد قاسم بن محمد را پس گفت هر آینه من شک میکنم در نماز خود پس نمیدانم
این شک بر من پس گفت قاسم بر رود در نماز خود پس بیابد حال انست که نخوانده رفت شک از تو تا انکه یاد کردی تو سیکوئی که من تمام کرده
ام نماز خود را مالک انه بلغه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه من فراموش میکنم یا کفته فراموش انداخته میشوم تا
رای مقرر کنم برای امت سهل نفهمیده که این را بشک در رکعتی در اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکعتی مثل رکوع و سجود
ان رکعت را بکند و سجده سهو بجا اورد و شک بعد فراغ نماز موثر نیست و در حدیث کوتاه این اورده اند که در صورت شک نخوانده
انحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع کرد نه بقول ذو الیدین و قول حضرت ابو بکر و عمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک نخوانده

اخذ بالاقل والخری صواب الی رجوع یقول الفقیر والله اعلم ودر صورت سجده سهو باید کرد وافوی ان میباید که اگر در اثنای صلوة شک کند قلیل
سند سجده سهو لازم نکردد و باب العمل الیسیر لا یبطل الصلوة عمل قلیل باطل نمیکرد واند نماز را مالک عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن
عمرو بن سلیم الزرقی عن ابی قتاده الانصاری الخ دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز میکذارد وحال انکه او بر دوش نه بود امامه دختر زینب
را و زینب دختر انحضرت صلی الله علیه وسلم بود و امامه از صلب ابی العاص بود یعنی وقتیکه سجده میکرد بر زمین می نهاد او را و وقتیکه قیام
میکرد بر میداشت او را اشرحبیل کوید همچنین کفت یحیی بن یحیی والابی العاص بن ربیعه وصواب ابن ربیع است مالک عن ابی النضر مولی
عمر بن عبید الله عن ابی سلمه بن عبد الرحمن عن عائشه ام المؤمنین حضرت عائشه کفت که خواب میکردم من پیش روی انحضرت صلی الله علیه وسلم و دو
پای من در جانب قبله انحضرت بود صلی الله علیه وسلم وقتیکه سجده میکرد و میکرفت مرا پس می نشستم پای خود را پس وقتیکه می ایستاد می
کشادم دو پای خود را و کفت حضرت عائشه و خانها آن روز زمستان بود انجا چراغها مالک عن ابن شهاب عن امامه بنت سهل بن حنیف
الخ سهل بن حنیف کفت دیدم زید بن ثابت مسجد پس یافت مردمان را در رکوع پس رکوع کرد بعد ازان آهسته آهسته رفت تا انکه
رسید بصف مالک انه بلغه ان عبد الله بن مسعود الخ خبر رسید بامام مالک که عبد الله بن مسعود دیر میکرد در رکوع نمود مالک عن زید
بن رومان الخ نزید بن رومان کفت که من نماز میکذارد م بر پهلوی نافع بن جبیر پس میکرفت مرا پس نمیکشادم فراه را برای
او حال انکه نماز میکذاردیم مترجم کوید رضا بالقضا کرده اند علما بر انکه عمل یسیر مطلق نماز نیست در فتاوی عالمکیری مذکور است که اکر
طفلی یا جامه خود را بر دوش خود بر دوانت نمازش فاسد نمیشود آری اکر در بر داشتن چیزی که بر خلاف انرا بر می دارد فساد نماز
در منهاج مذکورست که کثرت عمل بعرف معلوم میشود یک دو کام یا یک دو ضرب قلیل است و بلات در صد کثره داخل می شود و همچنین
خلاف عاده عمل کثیر است و حرکات خفیفه مثل تحریک انکشتان در تسبیح یا خاریدن بدن قلیل است وصحیح نزدیک قفیر و حد
کثره وقلت آنست که تامل کرده شود در افعال انحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مانند حمل امامه و عمر عائشه و فتح باب حجره و نزول از
منبر و صعود بران پس انچه اهل عقل حکم کنند که کثرت ازان افعال است انرا کثیر و انچه قلیل کویند و انچه زیاده ازان باشد
در حکم اکثر بود و انچه کفته اند که قلت و کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقابله افعال انحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک فقیر
صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مختلف است در هر چیز پس قابل معیار نه تواند شد باب اذا سلم
علی المصلی لا یرد کلاما بل بشیر الیه و قتیکه سلام کرده شود بر مصلی جواب سلام ندهد بسخن کفتن بلکه اشاره کند بدست
خود مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میکفت بر مردی و او نماز میخواند پس سلام کرد بروی پس جواب

سلام داد ان مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت وعلیکم السلام پس باز گشت بسوی او عبد الله بن عمر پس گفت چون سلام
داده شود بر یکی از شما و او نماز میکند از او پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود سر جنبانیدن گوید رضا عبد الله بن عمر
باعاده نماز امر نکرد و بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید و همچنین بانحضرت صلی الله علیه وسلم معاویه بن حکم سلمی را منع نمود
از انکه سخن بگوید و امر باعاده نماز ننمود و فقرا حال مطلع نشده است بر دلیلی از دلایل شرعیه که دلالت کند بر وجوب اعاده
نماز از کلام و انچه هست دلالت میکند بر منع کلام فقط و در عالم کثیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف یاد دهد بران تعلیم کرد
نماز فاسد نشد مگر انکه مراد این شخص تلاوه باشد نه تعلیم و اگر بر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمیشود بهیچ حال خواه نماز فرض
باشد یا نفل و خواه بعد قراءة ما یجوز به الصلوة فتح کرده باشد یا قبل ان و در منهاج مذکور است که اگر مصلی بتظلم قرآن تکلم کند بقصد
تفهیم نماز او فاسد میشود والا فاسد نمی شود مثلا شخصی کلمه یا یحیی خذ الکتاب بقوة بزبان راند و قصد قراءة قرآن نماید هیچ باک
نیست و نیز اجماع فقهاست بر انکه اگر مصلی رد سلام کند نماز شش باطل نمیشود و اگر بدست اشاره کند در مذهب امام اعظم جایز نیست و
نزد غیری جایز و الله اعلم باب اذا ناب شیء فی الصلوة لیقتضی تنبیه الامام وغیره فلیسبح الرجال ولیصفق النساء یعنی چون پیدا شود
چیزی از جنس انچه اقتضا نماید خبردار ساختن امام یا غیر امام باید که سبحان الله گویند مردان و باید که دست زنند زنان
عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی انه ذهب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت بسوی قبیله بنی عمرو بن عوف تا صلح فرماید
میان ایشان و وقت نماز در امد پس اذان گفت بلال بسوی ابو بکر صدیق پس گفت ایا نماز میکنی ای ابو بکر تا اقامت گویم یعنی ایا
اقامت میکنی پس گفت حضرت ابو بکر آری پس نماز شروع کرد ابو بکر صدیق پس امد رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردمان در میان نماز
بودند پس مقدوم را شکافته بر امد بانحضرت صلی الله علیه وسلم تا انکه استاد در صف اول پس دست زد مردمان و حضرت ابو بکر التفات
نمی نمود در نماز خود پس چون بسیار کرد مردمان دست زدن را التفات فرمود ابو بکر صدیق پس دید بانحضرت صلی الله علیه وسلم پس
اشارت فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی حضرت ابو بکر که در جای خود بایست پس بر داشت حضرت ابو بکر دو دست خود را
پس حمد گفت خدا تعالی را بر چیزی که امر فرمود او را بان حضرت صلی الله علیه وسلم از بن کار یعنی بر شرف استنابه حمد گفت بجهت ازان
فرمود تر امده تا انکه برابر شد با مردمان در صف و پس رفت انحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز گذارد و بعد ازان باز گشت بمردمان
یعنی بعد انقضای نماز پس فرمود ای ابو بکر چه چیز منع کرد ترا از انکه ثابت باشی در مکان خود و فتیکه امر کردم ترا پس گفت حضرت
ابو بکر ان مرتبه نبود ابن ابی قحافه را که نماز گذارد پیش روی انحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم چیست

مراکه دیدم شمارا در نجالت که بسیار کرده بید دستک زدن را هرکه پیش اید او را چیزی در نماز او پس باید که تسبیح گوید پس برآنچه حال آنست که دستک
تسبیح گوید او می التفات کرده میشود بسوی او و خبر این نیست که دستک زدن مر زنان را خاص است ترجمه گوید رضا از اینجا معلوم میشود که اگر شخصی
بعض نماز خود با امام یافته و در بعض اخر مقتدی جایز است و نیز معلوم شد که جایز است مفارقت امامی و اقتدا با امام دیگر در اثنای نماز و اینجا
دانسته شد که اگر ذکری بقصد تفهیم غیری بجهه باشد مفسد صلوة نیست و تصفیق نیز مفسد صلوة نیست و در حکم اوست اشاره مفهمه گفته اند که
تصفیق بجز دست راست بر پشت دست چپ باید کرد والا نماز تباه میشود و این مسئله بیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق الناء واقع
شده و تعیین هیئة تصفیق نکرده نه باوجود انکه شایع و در تصفیق ضرب بطن دست راست بر بطن دست چپ و نزد یک عدم بیان خاطر همان
طرف شایع سبقی میشود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم است والله اعلم و انکه گفته اند که این هیئة لعب است لانسلم که مطلق لعب
باشد و در حکم و کراهت نظم قرآن که مفهم باشد باشد یا نی خود الکتاب بقوة اگر سید انکه نظم قرآن است و عدول از سایر کلام بحد آن
کروه است مسئلة ضحک و بکا و ضحک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیزها کند بوجهی که عقلا بالقطاع مجلس صلوة و نظم آن
حکم کنند باطل شود والا نه باب لا تفسد الصلوة بالکلمة و الکلمتین اذا کانت خطاء او سهوا او لمصلح الصلوة فاسد نمی شود نماز
بیک یا دو سخن اگر باشد ان سخن که صادر شده باشد بخطا یا بسهو یا برای اصلاح نماز مالک عن داود بن الحصین عن ابی سفیان مولی
بن ابی احمد انه قال سمعت ابا هریرة الخ ابو هریره روایت کرد که گذارد انحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عصر را پس سلام داد و رکعت
پس برخاست ذو الیدین و عرض نمود که یا کوتاه ساخته شد نماز یا رسول الله یا ذو الیدین کدی پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم صحیح
یکی از انها بوده است پس گفت ذو الیدین هر آینه بعضی است بعض این یا رسول الله پس متوجه شد انحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مردمان
پس فرمود ایا راست گفته است ذو الیدین پس گفتند صحابه آری پس استاد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نماز کرد انچه باقی مانده بود
از نماز بعد از ان سجده کرد دو سجده بعد سلام دادن و او نشسته بود ترجمه گوید رضا که بعوی از عطا و شعبی و از زاعی و مالک و
شافعی نقل کرده است که کلام ناسی و جاهل باطل نمیکند نماز را و از اوزاعی نقل کرده است که اگر تکلم کند بقصد سخنی که در وی مصلحت
نماز است چنانکه امام ایستاده باشد در محل نشستن پس او را بگوید بنشین یا جهر کند در موضع اخفا پس گوید اخفا کن باطل نمیشود نماز و این
جائز گفته است و اما الکلام فعمده بغیر اصلاحها مبطل قل او کثر و لا اصلاحها لا مبطل مثل لم اشکل و مثل ان یسأل فیخبر و جمعی
که کلام عمدا مطلقا مفسد صلوة گفته اند تمسک کرده اند بحوالی که ذهن سلیم انرا قبول نمیکند پس بعض گفته اند این قصه پیش از تحریم کلام بوده
بود در نماز بعد از ان منسوخ شد بنوعی جواب داده است که این قول باطل است زیرا که تحریم کلام بمکه بوده و این قصه را ابو هریره و عمران بن حصین

ذکر کرده‌اند و ایشان متاخر الهجره‌اند و بعضی گفته‌اند که کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیط بوده و کلام ذوالیدین بر نوع تشبیه و نقص صلوة بوده پس حکم او مانند حکم ناسی باشد و کلام ابوبکر و عمر و سایر قوم بنا بر وجوب جواب دادن پیغامبر است صلی الله علیه وسلم اگرچه در نماز باشد و این مخصوص بآنحضرت است صلی الله علیه وسلم **باب** جواز مسح الحصا مرة واحدة و استحباب ترک آن **یعنی** برای هموار کردن در نماز و مستحب بودن این کار است **مالک** عن ابی جعفر القاری انه قال رایت عبد الله بن عمر الخ ابو جعفر قاری گفت دیدم عبد الله بن عمر را چون فرو میشد تا سجده کند دست میرسانید سنگریزه‌ها را برای جای پیشانی خود دست رسانیدن سبک **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ابا ذر الخ ابوذر غفاری میگفت که دست رسانیدن بسنگریزه‌ها در نماز یکبار است و ترک آن بهتر است از جمله اشتران سرخ مترجم گوید ترک آنچه مشغول کند مصلی را از محافظت ارکان صلوة بهتر است لیکن فاسد نمیکند نماز را تا وقتیکه عمل کثیر نباشد **باب** استحباب ترک الالتفات فی الصلوة **باب** در مستحب بودن ترک توجه بجانب غیر قبله در نماز **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر التفات نمیکرد در نماز خود یعنی چپ و راست نمی‌گردانید **مالک** عن ابی جعفر القاری انه قال کنت اصلی و عبد الله بن عمر الخ ابو جعفر گفت نماز میگذاردم و عبد الله بن عمر پس پشت من بود و من بینی الثم او را پس التفات کردم پس برگشت مرا یعنی اشاره کرد با نکه التفات مکن مترجم گوید التفات را سه مرتبه است اول انکه بگوشه چشم نگرد دوم انکه گردن بجانبی خود بگرداند و این قسم از التفات نه مکروه است و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ثابت شده دوم انکه رخسار خود را بگرداند بدون انکه از استقبال قبله منحول شده باشد و این قسم حرام است و مبطل صلوة نیست و سیوم انکه استقبال قبله برهم خورد و اگر بدن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم مبطل صلوة است **باب** التاکید فی حضور الجماعة **باب** در بیان تاکید حاضر شدن بجماعت **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بکسی که نفس من در دست قدرت اوست هر آینه قصد کردم که بفرمایم جمع کردن هیمه پس جمع کرده شود انگاه بعد ازان بفرمایم به نماز پس زنان گفته شود برای نماز و بعد ازان بفرمایم شخصی را پس امامت کند مردمان را بعد ازان تخلف کنم از نماز متوجه شده بسوی مردانی که حاضر نشده‌اند یا معنی آنست در غیبت این مردمان و بیخبری ایشان متوجه شوم بخانهای ایشان پس بسوزانم خانهای ایشان را قسم بکسی که نفس من در دست قدرت اوست اگر بداند یکی از ایشان که وی خواهد یافت استخوان شتر را یا دو استخوان پهلو که نیک باشند البته حاضر شود بنماز عشا **مسئله** اقوی اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایه است بوجهیکه شعار اسلام ظاهر شود مثلا در قریه صغیره یکجا و در کبیره چند جا زیرا که خداوند امر فرمود و اقیموا الصلوة و معنی اقامت ترویج آن و اظهار آنست و ضبط کرده‌اند که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ترویح و اظهار را بافامه جماعت و در حدیث ابی داود آمده ما من ثلثة فی قریه او بدو لا تقام فیهم الصلوة
الا استحوذ علیهم الشیطان ای غلب و رجحن هر کسی گفته که ترک ان بی عذر مسخ علامت میسازد و حضور مساجد نیز شنیده میشود که
پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند بوجهیکه شهرت کرده فرض بالکفایه ادا شده و استحقاق علامت بر ترک عمارت مساجد
باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت بر فرضیت جماعت دارد علما در توجیه ان اختلاف کرده اند و میتوان گفت که کلمه
لقد همممت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت میکند زیرا که آدمی جرما قصد میکند بجهت مصلحتی بعد ازان معارض ظاهر شود که
آن مصلحت را برهم میزند و نیز میتوان گفت که متخلفان از جماعت در ان زمانه غیر از منافقین دیگری نبوده و ترک جماعت علامة
نفاق بود پس این قصد بنا بر نفاق بود **باب** الرخصة فی ترک الجماعة عند المطر باب در رخصت ترک کردن جماعت نزد یک
باران **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر اذان داد برای نماز در شبی که صاحب سرد و باد بود پس گفت
دانا و اگاه باشید بگذارید نماز را در خانها بعد ازان گفت هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود مؤذن را وقتیکه
می بود شب سرد و صاحب باران که بگوید الا صلوا الخ یعنی بگذارید نماز را در خانها و در منهاج مذکور است که رخصت در ترک جماعت
بهر حال ثابت مگر بجهت عذر عام مثل باران یا باد تند و قت شب و همچنین کل ولای بسیار باعذر خاص مثل مرض و در عالمگیری
گفته که جماعت ساقط شود باعذار چنانکه بر مریض و مقعد و امثال انها واجب نیست و همچنین ساقط میشود باران و کل ولای
و سردی شدید و تاریکی شدید **باب** فضل الصلوة فی الجماعة باب در بیان فضیلت نماز گذاردن در جماعت **مالک** عن
نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده است بر نمازی که تنها گذارده شود
بیست و هفت مرتبه **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نماز گذاردن
در جماعت زیاده تر است از نماز یکی از شما که تنها گذارد به بیست و پنج جزء **باب** فضل حضور الجماعة فی الفتمة و العشاء باب در
بیان فضیلت حاضر شدن در نماز خفتن و نماز فجر **مالک** عن عبد الرحمن بن حرملة الاسلمی عن سعید بن المسیب الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود علامة فارقه در میان ما و در میان منافقان حاضر نشدن نماز خفتن و نماز صبح است منافقان
نمی توانند ادا یا کلمه گفت مانند این **مالک** عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن بن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در حضور نماز خفتن و نماز صبح است البته بیایند بجماعت انها اگرچه
بر سرین خود غلطان باشند **مالک** عن ابن شهاب عن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب نیافت

سلیمان بن

سلیمان بن ابی حثمه را در نماز صبح و عمر بن الخطاب اول روز رفت بسوی بازار و خانه سلیمان در میان بازار و مسجد بعید بود پس گفت
برخیز ای سلیمان پس گفت اندیدم من سلیمان را در نماز صبح پس گفت شفا بر آید او تب کند اندیدم او را که نماز میگذارد
پس غالب شد بر وی و بخسبید یعنی بسبب طول قیام لیل وقت صبح بر وی خواب غلبه کرد پس فرمود حضرت عمر بر آنید تا حاضر شوم
نماز صبح را در جماعت بهتر است نزد یک من از آنکه استاده شوم یک شب یعنی نماز تهجد گذارم تمام شب مالک عن یحیی بن سعید
عن محمد بن ابراهیم عن عبد الرحمن بن ابی عمره الانصاری الخ عبد الرحمن بن ابی عمره گفت امد عثمان بن عفان بسوی نماز عشا پس
کم دید اهل مسجد را پس در از کشید در اخر مسجد انتظار میکرد مردمان را که بسیار شوند پس آمد نزد یک حضرت عثمان پس گفت ابی عمره پس
نشست نزد یک او پس سوال کرد حضرت عثمان او را که گیست پس ابن ابی عمره خبر داد او را پس فرمود حضرت عثمان چیست با تو از قرآن
پس خبر داد او را پس گفت حضرت عثمان او را هر که ظاهر شود نماز عشا پس گویا که قیام کرده است نیم شب را و هر که حاضر شود نماز صبح را
نیز پس گویا قیام کرده است تمام شب را مترجم گوید رضه که در حدیث تاکید حضور جماعت در عشا و صبح واقع شده از انجهت که بر اهل
کسالة و منافقان بغایت دشوار است پس شارع تاکید بلیغ فرموده در این دو نماز تخصیص نماز جماعت شده این مرد مانرا در بعض جاده
تاکید نماز عصر نیز آمده از انجهت که اکثر ناس اهل زراعت و تجارت و حرفه در عصر تمام روز را کار میکنند و وقت عصر بخانه می آیند
در نهایت تعب و کسل و درین وقت با پس از ان بانگ بازار ها قایم شود و بیع و شرا در میان آید پس چون وقت اشتغال
اکثر ناس بود تاکید کرده شد در اختیار اول وقت و حضور جماعت و الله اعلم مسئله چون افراد جماعت را که در میان مسلمان واقع
می شود استحضار کنیم چند صفت لازم ان می یابیم از انجمله متابعت ماموم در ارکان مصلوة و این صفت نفسیه است قطعا بجهه
حدیث انما جعل الامام لیوتم به الخ و از انجمله اتحاد مکان عرفا و قید عرف بجهت آنست که گنجه صفوف و اتصال انها بعید را
قریب میسازد و حیلولة جدران قریب را بعید میگرداند و مسجد یک مکان است و قضا اگر عرف انرا مسافة فاصله بشمارد اتحاد مکان
منتفی شد و الا نه و گویا اصل در التزام این صفت ضروری بودن علم است بانتقالات امام تا متابعت تواند کرد و بوجهی نزدیک
سلامت سمع و بصر و عدم ظلمة مفرطه و صحیح مانعه از سماع او از احوال امام را دریابد یا احوال بعض صفوف و این صفت نیز
نفسیه است بالازم آنست و از انجمله آنست که زنان امامت مردان نمیکنند و هیچ جا نقل نیافته نشده که کرده باشند بلکه لزوم شر
انها از شرع مفهوم شده و ان دلالت میکند بر امتناع امامت انها بخلاف امامت صبیان که در حدیث عمرو بن سلمه سلمی آمده
و همچنین افتدا بمقتدی در شرع و السنه نشده است و از انجمله بیت افتدا است زیرا که موافقت بی قصد افتدا افتدا نمیشود

واما موافقت در صفت صلوة از فرضیة و نفلیة ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکذارد و بعد
ازان با امامت قوم خود میکرد پس معاذ را صلوة ثانیه نفل بود و قوم را فرض و شرعیه افتدای کسی که سفر و نماز کذارده باشد با امام اکر
حاضر و مقیم باید دلالت میکند بر سقوط این صفت و اما موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه آنحضرت عمر که در رکعة نماز قصر میخواند
و بعد ازان میکفت با اهل مکه اتموا صلوتکم فانا قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی ازینجا سقوط موافقت
قضا و اداء و سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرده است زیرا که از سقوط ان دو صفت سقوط اینها بطریق
اولی فهمیده میشود و اما اقتدا فرد امام و ماموم یا فضل امام در ادای شروط صلوة و ارکان ان ضروریست یا نه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در مرض اخر قاعد بودند و قوم ایستاده و در حدیث امده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح کردند بر خفین و حال انکه
امامت قوم بطبقه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و لابد در قوم جنبی کیر نغسل کننده رجلین بودند و ازینجا افتدای متوضی به متیمم و قاعد
بمضطجع فهمیده شد و جمعی صحة اقتدای سلیم در صحیح سلسل البول انیز استنباط کرده اند و اکر قاری یا امی که سوره فاتحه بود جهتی
نتواند خواند افتدا کردن قول قدیم شافعی آنست که اکر ماموم فاتحه خوانده است درست است زیرا که امی معذور است در حق نفس خود و مقتدی
نماز خود را بجمیع ارکانها و شروطها تمام کرده است پس شبیه پیدا کرد و بمقتدی متوضی خلف ماسح خف و مقتدی قایم خلف قاعد
و این قول قدیم نزدیک فقیر اقوی مینماید و الله اعلم و ازینجا توان دانست که در صورت اقتدای شافعی بحنفی که مس فرج خود کرده است
اقوی حکم بطلان صلوة است بخلاف اقتدای شافعی بحنفی که فصد کرده است زیرا که با تفاق اهل اسلام بر مجتهدی که با نبیا و خود
کار کرده است و بعد ازان رجوع نموده تدارک اعمال کذشته ضروری نیست و همچنان قاضی حکم قاضی دیکر که در مجتهد فیه باشند نقض نکنند
پس دانسته شد که شافعی حکم نمیکند به بطلان نماز حنفی در حق حنفی پس شبیه پیدا کرد با اقتدای متوضی به متیمم و اکر بمعلومات
ضروریه خود رجوع نمایم لابد صحاره و ما بعدین و علم جرا در بسیاری از نواقض وضو و صلوة با یکدیکر اختلاف در شته اند و ازاقتدای
یکی بدیکری ممنوع نکشته اند پس حرم باید کرد بصحت اقتدای شافعی بحنفی که مس فرج کرده است و اکر اقتدا کند بکافر یا جنب یا محدث
و میداند درست نباشد زیرا که تلاعب و تناقض است در نیت و اکر نمیداند و بعد نماز دانست اکرام ظاهر بود و تقصیر در نفس او
منسوب نمیشود مثل کافر معلن و امراة اعاده کند زیرا که در حکم دانسته است و لهذا اند دانستن احکام مشهوره شرعیه عذر نیست
شود بخلاف احکام خفیه و اکرام خفی است مثل جنابت و حدث و نجاست خفیه در ثوب او انرا حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت
ظاهر شد و خود اعاده کردند و قوم را باعاده نفرمودند دلالت میکند بر عدم اعاده خواه فاتحه خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن

فاتحه با امام و صحابه شایع بوده و با این قدر مغفرت است چنانکه در صورت یافتن امام را در رکوع ترک فاتحه مغفر شده
رخصت نیست در ترک جماعت بکر بجهة عذری برای تاکید که در حضور جماعت از شرع وانسته اند و بلیغ مطهره و ذات بر دو ربع عذرا
بحدیث شیخین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان امر فرمودند مؤذن را که بگوید ان صلوا فی الرحال و از قول ابن عباس
معلوم شده که قید لیلة ضروری الرعایه نیست پس حکم روز هم چنان است و جوع شد بحدیث شیخین اذا حضر العشا و اقیمت العشا
فابدوا ابا لعشا و علت ان نفر جوع و تو فان نفس بطعام است پس مخصوص باشد شده جوع و تو فان نفس و عطش و حکم
الست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانندان ضرر است بلکه اقوی از وی و مدافعه احتیاج بحدیث شیخین دارد و اکل ذی رائحه
کریهه بحدیث شیخین من اکل من هذه الشجرة المنتنة فلا تقربن مسجدنا مسئله حدیث مسلم و دلالت میکنند که اقوا رجی است با بابت
از اعلم است بعد از انکه هر دو ما یجوز به الصلوة میتوانند و شافعی گفته است که اهل عصر اول فقه با قوارة قرآن تحصیل می نمودند
پس هیچ قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقوا رجت از فقها که مسنون در فقه باشند و درین توجیه نظر است زیرا که اعلم با سنة
مرتبه نهاده اند بعد از اقوا رپس معلوم شد که کاهی در قرارة مساوی می بوده اند و در علم بالسنة متفاوت پس تقدیم اقوا بر اعلم
اصح ظاهر می شود بحدیث و غرض دران تشریف اقوا رجت و تنویه بوی و والی در محل ولایة خود احق است از اقوا رد افقه با
بجب اتباع الامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صلی الله علیه وسلم و اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا واجب است متابعت امام
کردن در جمیع حالات و منسوخ شدن این حدیث و اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا مالک عن ابن شهاب عن انس
بن مالک الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار شد بر اسپی پس بیفتاد از ان اسپ پس خراشیده شد جانب راست آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس گذارد نمازی از نمازها و او نشسته بود و گذاردیم ما پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته پس
وقتیکه باز گشت از نماز فرمود جز این نیست که مقرر کرده شده است امام برای انکه اقتدا کرده شود با و پس وقتیکه نماز گذارد
امام ایستاده نماز گذارند شما نیز ایستاده و وقتیکه رکوع کنید و وقتیکه سر بردارد سر بردارید و وقتیکه گوید سمع الله لمن
حمده بگویید ربنا لک الحمد و وقتیکه نماز گذارد و نشسته پس نماز گذارید نشسته همه یکجا مالک عن هشام بن عروه عن ابیه عن
عایشة الخ حضرت عایشه گفت که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و او بیمار بود پس نماز گذارد و او نشسته بود و نماز
گذارند قوم ایستاده پس اشارت فرمود بسوی ایشان که بنشینید پس وقتیکه باز گشت فرمود جز این نیست که مقرر
کرده شد امام برای انکه اقتدا کرده شود پس وقتیکه رکوع کند رکوع کنید و وقتیکه سر بردارد سر بردارید و وقتیکه نماز گذارد

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فشق شقه الایمن فصلی صلوة من الصلوة وهو قاعد فصلینا وراءه قعودا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا صلى قائما فصلوا قياما واذا ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لک الحمد واذا صلى قاعدا فصلوا قعودا اجمعون ۱۲

نشسته پس نماز گذارید نشسته مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم براندازخانه خود در بیماری خود پس آمد
بمسجد پس یافت ابوبکر را و ایستاده بود و نماز میگذارد و بامردمان پس فرود آمد ابوبکر پس اشارت فرمود بسوی او آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که باش همان طور که هستی پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک پهلوی ابوبکر و ابوبکر نماز میگذارد بنماز آنحضرت صلی الله
علیه وسلم یعنی اقتدا میکرد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و مردمان نماز میگذاردند بنماز ابوبکر یعنی ابوبکر تکبیرات می شنوانید مردمان را
لغوی گفته است ازینجا معلوم میشود که جایز است اقتدا بدو امام یکی بعد دیگری بان معنی که اقتدا کند بامامی بعد ازان مفارقت
کند ازوی و اقتدا کند بدیگری فتدبر گوید همچنین لاحق شدن امامی بقوم و اقتدا کردن بامام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم
شد و طریقه آنست که متاخر شود تا ابتدای فعل ماموم از ابتدای فعل امام و مقدم میشود ابتدای فعل ماموم بر فراغ امام ازان
پس اگر مقارنه کند ضرر نمیکند الا در تکبیره احرام زیرا که شرط امام در نماز داخل نشده که نیت اقتدا کند باو و اگر تخلف کند
تخلف کثیر قلیل است یا بعذر است قطع اقتدا نمی شود و اگر تخلف کثیر بی عذر کرده است تلاعب بصلوة متحقق میشد پس نماز باطل میشود
و اگر بعذر تخلف کثیر کرده است نیست اقتدا قطع کند و منفرد میشود در نماز خود باب النهی عن ان یرفع راسه قبل الامام و نحوه
باب در بیان نهی ازانکه بردارد سر خود را پیش از برداشتن امام سر خود را یا التبه کند پیش از التبه کردن امام مالک عن محمد
بن عمرو بن علقمه عن بلیح بن عبد الله السعدی عن ابی هریره الخ ابو هریره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرود آرد سر خود را
پیش از امام پس جز این نیست که موی پیشانی او بدست شیطان است قال مالک الخ گفت مالک در حق شخصی که سر بر کرد پس سر فرود آرد
سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت در نصوص آنست که رجوع کند در رکوع یا سجود و انتظار سر برداشتن امام کند
و این قطعات از هر که کند اینرا زیرا که رسول الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیوتم به و ابو هریره گفت آنکه بردارد و سر خود را فرود آرد
امر از پیش او امام پس جز این نیست که موی پیشانی او بدست شیطان است مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در نصوص مستحب است برفعل منصوص
و وارد نمی شود بر دی که زیاده رکن کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده
بود مسئله اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش نشد نه مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک نفیر انقطاع اقتدا است
نه بطلان صلوة و فی المنهاج و لو تقدم بفعل که رکوع او سجود ان کان بر کنین بطلت و فیه نظر زیرا که مفارقت امام جایز است
و عمد اخالفت فاحش کردن با امام مفارقت امام است و مقتضی آنست نیت مفارقت را یا نیت امری که لازم مفارقت است باب
علی الامام ان یخفف فی الصلوة لازم است بر امام که سبک کند در نماز یعنی قیام و رکوع و سجود را مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن

ابی ہریرہ الخ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود چون نماز کند رویکی از شما یا مرد یا ان یعنی امام شود پس باید کہ سبک کند یعنی قیام
در رکوع و سجود بسیار دراز نکند زیرا کہ ہر آئینہ در میان ایشان ناتوانی است و بیمار است و پیر کلان سال است و چون نماز کند او برای
خود یعنی تنہا پس باید کہ دراز کند ہر قدر کہ خواہد **مسئلہ** یعنی تخفیف ادای ارکان و ابعاض است و انبان باذکان مسنونہ متوسط
نہ طویلہ و نہ ازو کوتاہ مفصل و در معنی منفرد جماعہ محصورین کہ بطول راضی باشند **باب** لیقف الماموم الواحد علی یمین الامام
و الاثنان خلفہ یا ایستد یک مقتدی بجانب راست امام و دو کس پس پشت او و سہ کس و چہار کس در حکم دو کس اند پس پشت امام
صف کنند **مالک** عن ابن شہاب عن عبد اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود عن ابیہ الخ عبد اللہ بن عتبہ گفت داخل شدم بر
عمر بن الخطاب در وقت نیم روز پس یافتم او را کہ نفل میکذارد و پس ایستادم پس پشت او پس نزدیک ساخت مرا تا آنکہ ایستاد
کرد مرا برابر خود بجانب راست خود پس در نیکہ او برگردا باز پس رفتم پس صف ایستم پس پشت او **مالک** عن نافع الخ نافع گفت
ایستادم پس پشت عبد اللہ بن عمر در نمازی از نمازہا و نبود با او یکی سوای من پس در از کرد عبد اللہ بن عمر پس پشت خود و گفت خود را
پس کردانید مرا برابر خود بجانب راست خود **مسئلہ** ماخذ ازین فعل آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم در قصہ افتادن جابر و لوث
صخرہ را شارہ فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این ہر دو را بانکہ متاخر شوند رواہ مسلم **مسئلہ** عادہ مسلمین طبقہ بعد
طبقہ آنست کہ یا موم بر امام مقدم نشود پس ساوی می باشد با متاخر و نقل کردہ اند کہ ہیچ یک از مقتدین در عہد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای راشدین بر امام مقدم شدہ باشد پس ترک تقدم یا صفت نفسیہ جماعت است یا زائد و اگر متقدم
شود بر اضمحلال اول نماز باطل شود یا افتد باطل شود و نماز صحیح بود و قول قدیم شافعی آنست کہ صف نفسیہ نیست و استعمال صلے
در اداء الامام یا صلی خلف الامام در جای افتد انبا بر شیوع این نسبت است و التزام ان زیرا کہ مقتدی کہ ازین الفاظ مفہوم
میشود محذوف است بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و لب استفتاح کہ شنا گفتن است کہ شنا گفتن می شود و در اوادنی علی الاسرار خافتہ
می شود و لیکن دلیل عقلی بر حذف ان دلالت نماید و قول جدید آنست کہ صف نفسیہ است و ترک ان نماز را باطل میکرداند
و فیہ نظر زیرا کہ بطلان افتد اگر نماز را باطل ساختن می باید کہ ترک افتد الطریق اولی نماز را باطل کردانیدن و در
حدیث شیخین ثابت شدہ کہ قوم ترک اقتدا ابو بکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم **باب** التاکید
فی تسویۃ الصفوف باب در بیان تاکید نمودن راست ساختن صفہا **مالک** عن نافع ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب
امر می فرمود بر راست کردن و نمودن راست ساختن صفہا پس وقتیکہ می آمدند غیر ان نزدیک حضرت عمر و خبر میدادند او را کہ

صفها برابر و هموار شدند تکبیر میگفت مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان الخ
عثمان میفرمود در خطبه خود که بکنار روید این را وقتیکه خطبه بخواند و قتیکه بایستاده شود و نماز پس هموار سازند صفها را و
برابر کنند کتفها را پس هرآینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از ان تکبیر می گفت تا انکه گمان میکرد که او
که گمان شده بود ایشانرا برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند او را که صفها برابر شدند پس تکبیر میگفت مالک عن
عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه الخ مالک بن ابی عامر گفت بودم من همراه عثمان بن عفان پس ایستاده نماز حال انکه
من بسخن میگفتم با او در انکه مقرر کند سالیانه برای من پس سخن میگفتم با او و او هموار میکرد و مکرر میزد ابد و نمی خود تا انکه او
جانب گمان شده بود ایشانرا هموار ساختن صفوف پس خبر داده شد او را که صفها برابر شده پس گفت مرا برابر شوید صف بعد
از ان تکبیر گفت باب فضل الصف الاول در بیان فضیلت ثواب صف اول مالک عن سعی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن
عن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلت که اذان و صف
اول است بعد ازان مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر انکه قرعه زنند البته قرعه می زدند باب الجنب یصلی بالقوم
و هو ناس من باب در بیان انکه جنب امامت کند قوم را و حالانکه او فراموش کرده است جنابت را مالک عن یحیی بن سعید
عن سلیمان بن یسار ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر نماز صبح گذارد با مردم باز رفت بسوی زن خود که در حرف بود پس
یافت در جامه خود اثر احتلام پس گفت هرآینه ما چون رسیدیم یعنی تناول کردیم پیه که احتلام را نرم شده نزد کما یعنی سبب احتلام
تناول دوک است پس غسل کرد و شست اثر احتلام از جامه خود و باز گشت بنماز یعنی قضا کرد و مترجم گوید رضا از قصه
حضرت عمر معلوم شد که اگر قوم اقتدا کردند بشخصی بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود اعاده صلوات بر قوم واجب نیست زیرا که حضرت
عمر امر نکرد قوم را باعاده صلوة و ذکر کرده نشد که قوم اعاده نمودند و همین است مذهب شافعی و نزد حنفیه اعاده نماز در صورت
واجبیت بر امام و هر قوم نیز باب یکره امامة ولد الزنا مکروه است امامت کسی که ولد الزنا باشد مالک عن یحیی بن
سعید الخ هرآینه شخصی امامت میکرد مردمان را در وادی عقیق پس او را دم زدند بسوی او عمر بن عبد العزیز پس منع کرد او را
از امامت گفت مالک غیر ازین نیست که باز داشت او را از امامت بسبب انکه شناخته نمیشد بدرستی او مسئله ماخذ نهی عمر بن عبد العزیز
از امامت این شخص حدیث صحیح ان مسکم سفرین است زیرا که در غیر صورت سفر لازم می آید باب اذا صلی وحده ثم ادرک
مع الامام اعاد الصلوة چون گذارده باشد نماز فرض را تنها بعد ازان دریابد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را مالک

عن زید بن اسلم عن رجل من بنی الدیل یقال له ابن محجن عن ابیه محجن الخ محجن بود در مجلس با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اورا
نماز گفته شد پس ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز گذارد بعد ازان باز گشت و محجن نشسته بود در مکان خود پس
خبر نبود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم چه خبر منع کرد ترا از انکه نماز گذاری همراه مردمان یا نمیشنوی مرد مسلمان پس گفت محجن آری
مسلمانم یا رسول الله لیکن من نماز گذارده ام در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بیائی یعنی در
مسجد پس نماز گذار با مردمان اگرچه نماز گذارده باشی مالک عن عفیف بن عمرو السهمی عن رجل عن بنی السدانه ابا ایوب الانصاری الخ
مردی از بنی السد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هرآینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد ازان می آیم بمسجد پس می یابم
امام را که نماز میگذارد و یا نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز بگذار همراه او زیرا که هرگاه بکنند این کار پس هرآینه او را
نصیبه جماعت است یا گفت مانند نصیبه جماعت باشد مالک عن نافع ان رجلا سال عبد الله بن عمر الخ مردی سوال کرد عبد الله
بن عمر را پس گفت هرآینه من نماز میگذارم بخانه خود بعد ازان می یابم نماز را با امام ایا نماز گذارم همراه او پس گفت او را عبد الله
بن عمر آری بگذار پس گفت آن مرد کدام یک را ازان دو یگردانم نماز خود یعنی فرض کدام یک باشد و نفل کدام پس گفت او را
ابن عمر ایا این مقرر کردن مفوض بسوی کست غیر ازین سنت که انچه مفوض بسوی خداست میگرداند هر کدام را ازان دو که خواهد
مالک عن یحیی بن سعید ان رجلا سال سعید بن المسیب الخ مردی سوال کرد سعید بن المسیب را پس گفت هرآینه من نماز میگذارم
در خانه خود بعد ازان می آیم بمسجد پس می یابم امام را که نماز میگذارد و یا نماز گذارم با او پس گفت او را سعید بن المسیب آری
بگذار پس گفت ان مرد پس کدام یک ازان دو را یگردانم نماز خود پس گفت او را سعید بن المسیب ایا تو میکنی غیر ازین نیست که
این امر مفوض است بسوی خدا مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت هرگاه گذارده باشد نماز مغرب یا نماز
فجر بعد ازان در یابد ان دو را امام باید که اعاده بکنند قال یحیی قال مالک الخ گفت مالک نمی بینم هیچ باکی در انکه نماز بگذارد
با امام کسی که نماز گذارده باشد بخانه خود مگر نماز مغرب زیرا که هرآینه این سخن اگر اعاده کند مغرب را شفع خواهد بود و نفوی گفته است
قول اکثر اهل علم آنست که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد ازان ادراک کند جماعت را بگذارد ان نماز را با جماعت هر نمازی
که باشد از نمازهای پنجگانه و همین است قول حسن بصری و زهری و همین قایل اند شافعی و احمد و اسحق فصر کردند عموم صورت
دلیل ایشان است و مرجح مذهب ایشان و انکه گفته اند که نماز مغرب شفع می شود هم قول است بانکه مغرب یکی است ازین
دو نماز لاعلی التعیین نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این مقرر است در صورت عدم تعیین والله اعلم

مسئله اگر در جماعت نماز گذارد و بعد از ان جماعت دیگر یافت یا مستحب است او را اعاده و دو وجه در ین باب اند مسئله می باید
که این نماز دیگر را به نیت فرض ادا کند زیرا که سلف اختلاف کردند در انکه کدام یک از ین دو نماز فرض واقع می شود جمعی نفوض
بجناب الهی نمودند و گفتند تعالی و تقدس الله یعلم انهما شاء و جمعی گفتند اول انفرض واقع شود و دوم نفل مصلی السبب ان فارغ گشته
پس ثانیه نمی تواند شد الا نفل و در ین قول نظر است زیرا که جایز است که نماز اول انفرض واقع نشده باشد و فوت باشد یعنی که اگر
نمازی اکمل ازوی در وقت واقع نشود این نماز فرض است و الا این فرض باشد و ان نفل پس بهر تقدیر خلاف متصور میشود
مگر در انصورت که نماز ثانیه را بر هیئة نماز اول گذارده باشد و اگر نیت نفلیه کرده است محل اختلاف نمی تواند شد باب لا السعی الی
الامام فما ادرک صلاه معاذ انه شتاب نرود بسوی امام پس انچه ادراک کرد بگذارد امر او انچه فوت شد تمام کند امر او مالک
عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب عن ابیه و اسحق بن عبد الله انهما اخبراه انهما سمعا ابا هریره یخبر که گفت که فرمود رسول الله صلی الله
علیه وسلم و فیکه اقامت نماز گفته شود پس مباشید بسوی نماز شتابان و دوان و مباشید بسوی نماز حال انکه باشما وقار است پس انچه
دریابید بگذارید و انچه فوت شود از شما تمام کنید پس مرا نیه یکی از شما در نماز است مادام که قصد میکند بسوی نماز مالک عن ابن
شهاب عن عباد بن زیاد و هو من ولد المغیره بن شعبه عن ابیه المغیره بن شعبه الخ مغیره بن شعبه گفت پس اندر رسول الله
صلی الله علیه وسلم و عبد الرحمن بن عوف امامت میکرد مردمان را و حال انکه گذارده بود برای مردمان یک رکعت پس گذارد
رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه عبد الرحمن بان رکعت که باقی مانده بود بر مردمان پس مضطرب شدند مردمان پس چون تمام
کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم نماز خود را فرمود خوب کردید شما مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر سمع الخ عبد الله بن
عمر شنید اقامت را و او در زرع بود پس شتاب رفت بسوی مسجد پس حکم کرد بدرستی از لفظ فاء تعقیب ظاهر میشود که میان گفتن
که با امام می باید اول نماز او است و از ظاهر فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الرکعة التی بقیت علیهم آنست که بر صفتی
که عبد الرحمن میگذارد گذارند و قعده نیز کردند و اگر ترک قعده میکردند روای البته و کر میکردند امر او باب اذا ادرک الامام
فی الرکوع فکبر تکبیره واحده جایز و فیکه دریابد امام را در رکوع پس تکبیر بگوید یک تکبیر جایز است مالک عن ابن شهاب الخ
ابن شهاب میگفت چون دریابد شخصی امام را امام در رکوع پس تکبیر گفت تکبیره واحده کفایت میکند ازوی ان تکبیر
یعنی از تکبیره احتاج قال مالک الخ گفت مالک این و فی نیست که نیت بکنند با ین تکبیره احتاج نماز ان میگذارد و طیفه
در این صورت آنست که دو تکبیره گوید یکی برای احرام و دیگر برای رکوع و اگر یک تکبیره گفت پس اگر نیت احرام کرده است

صحیح باشد و اگر نیت رکوع کرد نماز منعقد نگردد و اگر نیت هر دو کرده است فی المنهاج خان نوا ہما بکیرہ لم ینعقد فقیر گوید نیچہ ذکر
گوئیم کہ از فرض کفایت میکند باب اذا فاتہ بعض الرکعۃ فانہ یدرک السجدۃ و فیکہ فوت شود از تو رکوع فوت شدہ است از تو سجود یعنی
سجود را اعادہ کند مسبوق اگرچہ امرا بامام ادراک کردہ است مالک عن نافع ان عبد اللہ بن عمر الخ عبد اللہ بن عمر میکفت و فیکہ فوت
شد از تو رکوع پس بر آنینہ فوت شدہ است از تو سجود و مالک انہ بلغہ ان عبد اللہ بن دینار بن نایب الخ عبد اللہ بن عمر و زید بن ثابت
میکفتند ہر کہ دریابد رکوع را با امام پس دریافتہ است سجود را و مالک انہ بلغہ ان ابا ہریرۃ الخ ابو ہریرہ میکفت ہر کہ ادراک کردہ است
رکوع را پس بر آنینہ ادراک کردہ است سجود را و ہر کہ فوت شد از وی قرأۃ سورہ فاتحہ در نماز پس بر آنینہ فوت شد از وی خیر بسیار
مسئلہ ادراک رکوع با امام عبارت از آنست کہ بکیوفت ہر دو منفق باشند در رکوع و اطمینان منحقق کردد باب یجہر المسبوق فیما یقضی
فیما یصلی لنفسہ یعنی خواندن مسبوق قرأۃ را در نماز جہریہ بر کعتی کہ میکذارد برای خود انرا یعنی بر کعتی کہ دران منفرد است مالک
عن نافع ان عبد اللہ بن عمر الخ عبد اللہ بن عمر و فیکہ فوت میشد از وی چیزی از نماز با امام دران نمازی کہ جہر کردہ میشد قرأت
امام بقرأۃ و فیکہ سلام میکفت امام میخاست عبد اللہ پس میخواند برای خود دران رکعت کہ قضا میکرد انرا و جہر میکرد و مترجم کوید
حکم مسبوق نزد حنفیہ حکم منفرد است مکر در چہار مسئلہ کہ ہر یکی بجای خود مذکور میشود و اللہ تعالی اعلم باب تشہد المسبوق فیما یکون
شفعا للامام و وترا للمسبوق باید کہ تشہد خواند مسبوق در رکعتی کہ ان جہت است بجاب نماز امام و طاق است بجاب نماز مسبوق
مالک انہ سال ابن شہاب و نافعا مولی ابن عمر عن رجل الخ مالک پرسید از ابن شہاب و نافع از حال شخصی کہ داخل شدہ با امام
در نماز حال انکہ سبقت کردہ بود وی امام بیک رکعت ایا تشہد خواند ہمراہ او در دو حال دو رکعت یا حال چہار رکعت اکرچہ ان
شفع در حق مسبوق طاق است پس کفتند ہر دو وی باید تشہد بخواند ہمراہ او کفت یحیی کہ کفت مالک ہمین است امر مسلم الشیوخ
و مفتی بنزد یک ما مالک عن ابن شہاب عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب کفت کہ امر نماز است کہ تشہد میشود در ہر
ازان بعد ازان خود کفت سعید بن المسیب ان نماز مغرب است و فیکہ فوت شود از تو ہمراہ امام یک رکعت ازان کفت مالک
و ہمچنین است سنت نماز ہمہ آن اصل این مسئلہ ہمان است کہ سابق تصویر کردیم کہ انچہ ادراک کردہ شد ہمراہ امام اول نماز
است لیکن متابعت امام در فعدہ و مانند آن باید کرد و ہمین است مذہب فقہا و در منہاج مذکور است کہ چون ادراک کند
یک رکعت را از مغرب باید کہ در رکعت دوم تشہد خواند و در عالم کیری مذکور است کہ چون ادراک کند یک رکعت را از مغرب
دو رکعت دیکر قضا کند و درمیان این دو رکعت ہم قعدہ کند و یکی سہ قعدہ کذارد و در ہر رکعہ فاتحہ و سورہ بخواند و اللہ اعلم

باب یقضی الفائتة فصل الوقتیة قضا کند فائته را پیش از وقتیه مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عبد الله بن عمر سکفته بر که فراموش کند نمازی را پس یاد کند او را در آن حال که او همراه امام است پس چون سلام دهد امام باید که بگذارد نمازی که فراموش کرده است او را باز بگذارد و بعد از ان ان نماز دیگر را مترجم گوید ترتیب در میان فوات و وقتیات در پیش حنفیه واجب است پس ادا وقتیه قبل از قضای فائته در پیش ایشان جایز نباشد و نزد یک شافعی مستحب است والله اعلم باب من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرک الصلوة هر که دریابد یک رکعت از نماز پس وی دریافت نماز را مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که دریابد یک رکعت را از نماز پس هر آینه وی ادراک کرده است نماز را یعنی مثل امام در نماز ظهر بود و یک رکعت یا آنرا ادراک نمود پس لازم است اتمام ظهر را اگر قعده اخیره ادراک کرد حرف کند ان تحریمه را هر چه خواهد نفل دو گانی یا چهار گانی مسئله ظاهر پیش فقیر آنست که این عبارت شامل است انرا که یک رکعت در وقت ادا کند و رکعت دیگر خارج وقت و انرا که یک رکعت همراه امام ادا کند و رکعت دیگر تنها پس اگر اول از رکعت دریابد می تواند که نفل کردانند زیرا که لفظ ادراک شامل هر دو صورت است و حاصل آنست که این لفظ محتمل دو وجه متعدد است احتمال اول انکه اگر از نماز یک رکعت در وقت باقی در غیر وقت واقع شود تمام نماز ادا است قضا نیست و همین است مذهب شافعی و حنفیه با نوجه قائل شده اند در عصر خامسه احتمال دوم انکه از معذورین هر که وقت یک رکعت یافت نماز تمام بروی لازم شد و این مذهب ابو حنیفه است و قولیست از اقوال شافعی احتمال سیوم انکه ادراک جماعت با ادراک یک رکعت متحقق می شود و همین است یک قول شافعیه و نزد یک حنفیه بدرک امام در تشهد نیز مدرک جماعت است والله اعلم باب قصر الصلوة فی السفر در بیان کوتاه ساختن نماز در سفر مالک عن ابن شهاب عن رجل من آل خالد بن اسید الخ شخصی از اولاد خالد بن اسید سوال کرد عبد الله بن عمر را پس گفت یا عبد الرحمن هر آینه ما می یابیم نماز خوف و نماز حضر را در قرآن و نمی یابیم نماز سفر را پس گفت عبد الله بن عمر ای پسر برادر من بر آینه خدا تعالی فرستاد بسوی ما محمد را صلی الله علیه وسلم و ما نمیدانستیم چیزی پس بجز ازین نیست که ما میکنیم چنانکه دیدیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میکرد و مترجم گوید قول ابن عمر حجت است در انکه این آیه در خوف است نه در سفر و معنی قصر در این صورت ایماست در رکوع و سجود و قید سفر اتفاقی است و موید این قول است بناء این و اذا کنت فیهم بر او قصر بدون انکه ذکر خوف کنند و جمهور مفسرین بان رفته اند که نزول آیه در سفر است و قید خوف اتفاقی است والله اعلم باب الرکعتان فی السفر تمام غیر قصر دو رکعت در سفر تمام است قصر نیست یعنی وظیفه سفر دو رکعت است و لیس نه انکه اختیار است در گذاردن چهار

رکعت و دو رکعت مالک عن حمید ابن قیس عن عروة بن الزبیر عن عایشة ان آنحضرت علیه السلام فرمود که فرض کرده شد نماز
سفر و دو رکعت در حضر و سفر پس بر جای خود گذاشته شد نماز حضر را و زیاده کرده شد نماز حضر را مترجم گوید بر رضا حضرت عمر و حضرت علی
و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب است و مالک نیز بآن رفته است مترجم گوید و از بحث لازم
نمی آید که چهار رکعت گذاردن ظهر مثلا جایز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت وظیفه سفر او و از غیر قصر و معهذا چهار
رکعت نیز او را فرض باشد چنانکه چون مسافر مقیم اقتدا میکند نماز او چهار رکعتی میگردد و الله اعلم مترجم گوید از این
اثر معلوم میشود که قصر سفر بانیه قاطعه اقامت نیست بلکه در اول دو دو رکعت میخوانده اند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده

مسئله وظیفه مسافر قصر است بانص حدیث و بفعل سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمهور صحابه و اگر اتمام کند سیئی است بحسب مخالفت
سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح باشد یا نه عبد الله بن مسعود گفته است او مقصر بود و در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد
و بسبب اختلاف شده و از جهة فحوای نصوص چنانکه مریض که استعمال آب او را ضرر میرساند بآب او تیمم باید کرد و وضو نکند زیرا که عدول به تیمم از جهت مشقت است بروی و همچنین اگر بروی بت مخاض واجب شود و او را چهار رسالة طیب نفس خود بدهد
روا باشد **باب المسافة التی اذا قصدها المسافر حل له القصر** در بیان مسافتی که چون قصد کند مسافر آن را حلال میشود او را
قصر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر سفر میکرد بسوی خیبر پس قصر میکرد و نماز را **مالک** عن ابن شهاب
عن سالم بن عبد الله عن ابیه الخ عبد الله بن عمر سوار شد بسوی ریم پس قصر میکرد نماز را و او از دانق خود گفت مالک و این
مسافه نزدیک بچهار برید است **مالک** عن نافع عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر سوار شد بسوی ریم و
وات نصب پس قصر کرد نماز را و او از دانق خود گفت مالک در میان وات نصب و مدینه چهار برید است **مالک** انه بلغه ان
عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس قصر میکرد نماز را در مثل مسافتی که میان مکه و طائف است و در مثل مسافتی
که میان مکه و عسفان است و در مثل مسافتی که میان مکه و جده است و گفت مالک این مسافه چهار برید است گفت مالک و این
نزدیکترین مسافتی است که شنیده ام که قصر کرده شود در وی نماز را نزد یک من **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله
بن عمر الخ عبد الله بن عمر قصر میکرد نماز را در سیر یک روز تمام یعنی در بین قدر که در یک روز تمام قطع شود **مالک** عن نافع الخ
نافع سیر میکرد همراه عبد الله بن عمر یک برید پس قصر میکرد نماز را **مسئله** چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از انها
نباشد شرعا او را مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود بروی استنباط کنیم لابد است از تتبع قسمت و مثال استقراء

از او سفر و نفس محال استعمالات اهل شرع است سفر را که خروج از وطن بر چند قسم است که او را نزهه و اصطیاد و خروج الی الخلوة و
الفضاء و البساطین و المزارع گویند از باب سفر مناسبتی ندارد و قسمی است که او را سیاحت گویند و این نیز در اول حال مباین است با وقتی که طول
رسد پس اینرا سفر گویند پس تامل کردیم در فارق سفر و قسم اول یافتیم که آن طول مسافه است و عدم امکان رجوع در همان روز یا در آن شب
که معتاد روی است نه مشاقه تعب بر آنکه شکار کنندگان کاهی تعب بسیار میکشند و در طلب صید گرد شهر بسیار میکردند که زیاده باشد
از چهار برید و رسم سفر بر ایشان جاری نیست و همچنین شبانی که قلبه را می میکشند و ساز آن کالی یکشبانه برید و اعتدال هوا بر آن کنار
میرود و یک باره راه باین صفت قطع نمیکنند و چاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بر ان جماعت پس طول مسافه زیاده از یک برید صفت
نفس سفر شود و فارق در میان همان و سفر قصد تعین مقصد است پس سفر قصد و تعین مقصد نیز صفت نفس شد و سفر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک سفر بود و سفر عبد الله بن عمر بسوی خیبر و بسوی یمن و بجانب ذات نصب سفر بود
و قصر صلوة در بین مواضع می نمود و ابن عباس مابین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جده قصر میکرد و ابن عمر بمسافه یک برید
قصر میکرد و در بین امثله و مانندان طول مسافه و قصد سفر و تعین مقصد فهمیده شد باقی ماند انکه زیاده از بریدچه قدر باید
مالک و شافعی و احمد میل کردند باربع برد و نقد بر کردند انرا بدو مرحله یعنی سیر دو روز متعدل با احمال و اثقال و از سالم ابن
عبد الله سیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جایز باشد قطعا و ثانی نیز بر سبب صحیح است باعتبار اصول اگر کسی بان رود و انکار
نتوان کرد **باب** انما یحل القصر اذا خرج من البیوت الفریة خرج من بیت که حلال میشود قصر چون برابر از دیه خود **مالک** عن نافع
ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر قصد کرد که بقصد حج یا عمره برود قصر میکرد و نماز را در ذی الحلیفه ذو الحلیفه سه میل دور است
از مدینه **قال یحیی قال مالک** الخ گفت مالک لا یقصر الصلوة قصر نکند کسی که اراده سفر دارد تا انکه برابر از خانهای دیه تمام
نکند تا انکه داخل شود اول خانهای دیه را یا نزدیک شود بخانهای دیه یعنی اما کنی که از دیه محسوب میشود در عرف عادة مردم آن
که تا ان مواضع برانند و دران مواضع مجتمع شوند چنانچه مراکض و داب و مراعی سهام **مسئلة** ابتدای سفر کی متحقق شود پس نیت
سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الا در اقامت بشرط انکه اگر انجا دلالت حال کند نیت را مثلا شبی میکرد اند مرجود
نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعهای ایشان که در اینصورت نیت فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم قصد حج داشتند در سیاق سفر اماده کرده اند معهذا نماز ظهر چهار رکعت گذاردند و همچنان پس مسافر را در سفر
مغیر نماز او نیست زیرا که ان نیز از اماده کردن اسباب سفر است نه عین سفر پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج از

محل اقامت و انمعنی متحقق نمیشود بخروج از سور قریه اگر در او عمارات نباشد و اگر باشد بخروج از عمارات و فی المنهاج فاکتفی
در اربعی الوعمارة بشرط مجاورتها فی الاصح قلت الاصح لا تشترط و دین تصحیح اخیر نظر است زیرا که ان سور بمنزله دیوارهای داخل
من المحلات است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بود ن اقامت فایده نمیکند و اقامت بلد بوصول
در ان بلد می باشد **باب** المسافر اذا اجمع مکث اربع لیال انم الصلوة مسافر چون عزم کند اقامت چهار شب در یکجا تمام کند
نماز را **مالک** عن عطاء الخراسانی انه سمع سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب میگفت هر که عزم نماید اقامت چهار شب را مسافر است
تمام کند نماز را **قال** یحیی و قال مالک الخ گفت مالک و این دو سخن بن اقوال است که شنیدم از نزد یک من **مسئله** بیست و هشتم
اقامت و مکث بسیر و مکث و دیگر گونه اقامت است و مکث بسیر پس مکث بسیر آنست که مسافر را هر روزی پیش می باید از مکث لیله و
بعض یوم بین یا یوم و بعض لیلتین و مکاری مکث را بدان باشد مثل مکث دو روز و سه روز در سفر حج نایب شدند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و صحابه در منی اکثر یوم نحر و یوم حادی عشر و ثانی عشر و اکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند قصر کردند نماز را
پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر نمیدارد و در حدیث شیخین امده است که بقم المهاجر بعد قضای نسکه ثلثا از نجا بالطبع فی
فحوا معلوم میشود که اقامت سه روز از ثلاث را در احکام شرعیه اثری نیست پس سعید بن المسیب مکث اربع لیال گفت و شافعی
اقامة اربعة ایام کوامل و احمد به لبث نماز فرد داورد و نیت مکث این قدر نیز شرط است بحدیث ابن عمر که می اید و نیت مکث
در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم داخل شدند بمکه بتاریخ پنجم ذی حجه در اول نهار و شنبه پس صبح
برامدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در منی امدند و در این مدت قصر میفرمودند پس اگر مکث در موضع معین شرط بودی
می بایست که نماز اقامت میکذاردند و ابو حنیفه نظر خود را دور تر انداخت و گفت که چون مکث بوم و بومین اسم سفر را نمی
دارد و بالاتر از ایام در تقدیرات شرعیه مشهور است و لب الاحکام که نصف شی را در ان حکم تمام داده اند پس هر که نیت اقامت
پانزده روز بازآمدن در شهری یا جزوی دارد مقیم است والا بر حکم سفر باقیست و در پیش حنفیه شرطی دیگر هم است و
ان صلاحیت مکان است برای اقامت پس اگر در صحرا نیت اقامت پانزده روز نخواهد شود سفر منقطع نگردد **باب** المسافر
اذا لم یجمع مکثا قصر الصلوة مسافر چون عزم نکرد اقامت را قصر کند در نماز **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله
ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت میکذارم نماز مسافر را تا فکه اقامت نکرده ام اگرچه بنه کنند مرا آن مکث دوازده
شب **مالک** عن نافع ان ابن عمر الخ عبد الله بن عمر اقامت کرد بمکه ده شب و قصر میکرد نماز را مگر انکه بکذارد نماز را

امام پس بگذارد بعد نماز او مترجم گوید اکثر علماء متفق اند بر انکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد یا انفاق در وضعی
درنگ کند حکم سفر از وی زایل نگردد تا اخر عمر منجر گردد و شافعی را در وی قولیست یکی موافق جمهور و دیگر مخالف بعضی و آن انست که
در صورت زیاده نگشت بر چهار روز اتمام لازم است و عازم خروج باشد مگر انکه در خوف باشد و اینجا در صورت اند که قصر رسول الله صلی الله
علیه وسلم عام الفتح بحرب هوازن بسته عشر او ثمانیه عشر یوما ان را بر صورت خوف و حرب فرود می آرد والله اعلم باب صلوة المسافر خلف المقیم
والمقیم خلف المسافر بیان کیفیت نماز مسافر پس پشت مقیم و نماز مقیم پس پشت مسافر صلوة مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر رضی الله عنه
بن عمر بگذارد پس پشت امام در منی چهار رکعت پس فرمود بگذارد برای خود یعنی تنها بگذارد دو رکعت مالک عن ابن شهاب عن سالم
بن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب چون قدوم می آورد بمکه نماز بگذارد همراه اهل مکه دو رکعت بعد ازان بی
فرمود ای اهل مکه تمام کنید نماز خود را بر آنیه ما قوم مسافر انیم مالک عن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر بن الخطاب مثل ذلک الخ اسلم مولی
عمر بن الخطاب از حضرت عمر نیز همین قصه نقل کرد مالک عن ابن شهاب عن صفوان بن عبد الله بن صفوان انه قال جاء عبد الله بن عمر
الخ اند عبد الله بن عمر عیادت میکرد عبد الله بن صفوان را پس نماز گذارد برای ما دو رکعت بعد ازان باز گشت پس ایستادیم
با پس تمام کردیم مسئله اهل علم متفق اند بر انکه هر یک از مسافر و مقیم را جایز است که اقتدای دیگر کند پس اگر مقیم بمسافر اقتدا کند مقیم بر
خود واجب نماید و اگر مسافر بمقیم اقتدا نماید تمام بروی لازم شود بجهت موافقت امام مسئله گفته اند که اگر یک لحظه اقتدا بمقیم
واقع شود بر او موم اتمام لازم می آید و فقیر گوید در اینجا نظر است بحدیث من ادرک رکعة فقد ادرک الصلوة و مسئله اقتدا در نماز جمعه
بلکه ظاهر ان می نماید که اگر یک رکعت با امام یافته است اتمام کند والا قصر باب قضاء فائته السفر بیان قضای فائته سفر
قال مالک الخ گفت مالک هر که دریافت وقت را و حال انکه او در سفر است پس تا خیر کرد نماز را بسهو یا بفراموشی تا انکه داخل
شد بوی او وقت حال انست که اگر فرود کرد بر اهل خود حال انکه او در وقت است پس بگذارد نماز مقیم و اگر فرود کرد بر آنیه
برابر وقت پس باید که بگذارد نماز مسافر زیرا که غیر ازین نیست که او قضا میکند مانند انچه لازم بود بروی گفت مالک و این
امر است که ادراک کردم من بر آن مردمان را و علماء را در شهر خود مترجم گوید اکثر علماء بان رفته اند که اگر فائته سفر را در
اقامت قضا کند قصر نماید و اگر فائته اقامت در سفر قضا کند اتمام نماید و یک قول شافعی ان است که اگر فائته سفر را در سفر قضا
کند قصر نماید و الا در جمیع صور اتمام کند و هو الاظهر عند اصحابه باب جواز التنفل فی السفر بیان جایز بودن نماز نفل در سفر مالک
عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر نماز نمیگذارد همراه نماز فرض در سفر خبری یعنی سنن رواتب را

پیش از آن و نزد پس از آن مکروه و وسط شب پس هر آینه وی نماز میگذارد رکعتی بر زمین و گاهی بر شتر خود هر جانبی که متوجه
میشود اشتر او را مالک قال بلغنی عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر سعید بود پسر خود عبید الله را که نفل میگذارد در
سفر پس انکار میکرد بر وی مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد و عروة بن الزبیر و ابا بکر بن عبد الرحمن الخ قاسم بن محمد
و عروه بن الزبیر و ابو بکر بن عبد الرحمن میگذارند نفل را در سفر قال یحیی و سئل مالک الخ سوال کرده شد مالک را از کسانی که
نفل در سفر پس گفت باک نیست بکذارد و انرا در شب و در روز و هر آینه خبر رسیده است بمن که بعض اهل علم میکردند انرا منزجم
گویند اکثر اهل علم اختیار کرده اند سفر را برای مسافر در عالم کبری بدرستی که در سنن قصر است و بعضی علما تخییر کرده اند
مسافر را که ترک سنن کند و غنیمت آنست که در حالت خوف و استعجال ترک کنند و در حالت امن و فراغ بگذارد و باب جواز
التنفل علی الدابة فی السفر حیث ما توجهت به بیان کردن نفل بر پشت سواری در سفر بر جانبی که متوجه کنند دابه را مصلی را
مالک عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابی الحباب سعید بن یسار عن عبد الله بن عمر ابو عبد الله بن عمر گفت دیدم رسول الله را
صلی الله علیه وسلم که نماز میگذارد او سوار بود بر دراز کوشش او متوجه بجانب خیبر بود مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله
بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد بر پشت سواری خود در سفر بر جانبی که متوجه میکرد انرا ابن اشتر الحدیث
را صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن دینار و عبد الله بن عمر میکرد این کار را مالک عن یحیی بن سعید الخ یحیی بن سعید گفت
دیدم انس بن مالک را در راه و نماز میگذارد بر دراز کوشش او متوجه بود بطرف غیر قبله رکوع و سجود میکرد بطریق که ما بین
بنهد روی خود را بر چیزی تر جمه کوید رضا ای نافله بر راحله جایز است در سفر طویل و قصیر بر دو نزدیک شافعی و خاص است بطویل
نزدیک مالک و بنوی گفته است باید که افتتاح نماز روی بقبله کند اگر آسان باشد و اجای سجود فرود تر بابد از ایما رکوع او ذرا
باشی بر اقدام را جایز داشته است نماز با یا مسافر باشد یا غیر مسافر و همچنین سوار و فیکه برابد از شهر خود برای بعض حاجات
باید دانست که ابو حنیفه گفته است که مصلی در کشتی مختار است در قیام و قعود و فی المستدرک علی شرط الشیخین عن ابن عمر قال
النبی صلی الله علیه وسلم کیف اصلی فی السفینة قال فایا الا ان تخاف الغرق مسئله طول سفر ابا در نفل مرد را شرط است بانه
دو فرسخ است شهور عدم اشتراط زیرا که در نفل توسع اوده است و بنا فاد بر قیام قاعدا و مضطجعا هر آنی تواند خواند
مسئله استقبال قبله اگر سهل باشد در ابتدای تحریمه واجب است و در سایر صلوة فی مسئله باشی را بر رکاب قیاس کرده اند
و رخصت منقول داده اند مسئله اکثر علما تخییر کرده اند و تر را بر دابه و در پیش حنفیه جایز نیست باب المسافر یجمع بین الظهر والعصر

والمغرب والعشاء مسافر جمع کند درمیان ظهر وعصر وبخیان درمیان مغرب وعشاء مالک عن داود بن الحصین عن الاعرج ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم جمع میکرد درمیان ظهر وعصر در سفر خود بسوی تبوک مالک عن ابی الزبیر المکی عن ابی الطفیل عامر بن واثلة ان معاذ
بن جبل الخ معاذ بن جبل خبر داد که صحابه براه ندبا انحضرت صلی الله علیه وسلم سال غزوه تبوک پس انحضرت صلی الله علیه وسلم جمع
میکرد درمیان ظهر وعصر ودرمیان مغرب وعشاء کفت پس تاخیر کرد نماز را روزی بعد ازان از خانه براید پس بکذارد نماز ظهر و
نماز عصر یکجا بعد ازان داخل شد باز براید پس بکذارد نماز مغرب وعشاء یکجا مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم چون شتابان میکرد او را راه رفتن یعنی مقتضی آن میشد که تعجیل کند جمع میکرد درمیان مغرب وعشاء مالک انه بلغه
عن علی بن الحسین الخ مروی است از امام زین العابدین از انحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه میخواستند که سیر کنند در روز خود جمع میکرد
درمیان ظهر وعصر وقتیکه میخواستند که کوچ کنند درشب خود جمع میکرد درمیان مغرب وعشاء مالک عن ابن شهاب انه سال سالم بن عبد الله
الخ ابن شهاب سوال کرد سالم بن عبد الله را یا جمع کرده میشود درمیان ظهر وعصر در سفر پس کفت اری هیچ باک نیست درین جمع یا نمی بینی
بسوی نماز مردمان در عرفات مالک عن یحیی بن سعید انه قال سالم بن عبد الله ویحیی بن سعید کفت سالم را چه قدر است که ان زیاده
تر تاخیر باشد ازان جمله که دیدی پدر خود را که تاخیر کرده باشد بمغرب را در سفر پس کفت سالم غروب شد آفتاب و ما در ذات الجیش بودیم
پس بکذارد نماز مغرب را بعض مسئله تفتیش حقیقت جمع وارکان وشروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را اخر وقت او
کذارند ونماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت جمع است حقیقت ان وحمل احادیث بران تاویل بعید که تخطئه وتغلیط صحابه میکند
ودر بعض احادیث جمع نقدیم امده وان صریح است در جمع دو نماز در وقت یکی از انها پس این صفت نفسیه جمع پیدا شد واکثر از بعض صحابه
جمع صوری روایت کرده اند بنا این مسئله بنابر ان ندارد زیرا که تسهیل که سبب ترخیص است در جمیع صورت می تواند بود وبملاحظه ان رخصت
متنوع میشود پس این نیز رخصت شان نمر رخصت ولفظ جمع دلالت میکند بر صوالات عرفا وفیه عرفا بحیثه آنست که فصل میسر از امر
نمیدهد ودر بعض حدیث امده که بین الصلوتین اناخه اهل او وضع احمال انها کرده اند وصوالات از استقرار افراد جمع نیز مستفاد میشود
حتی ترک روایت متوارث شده پس صفت نفسیه دیکر پیدا شد وقضای نماز بعد انقضای وقت او دیکر است وجمع دیکر ولهذا اسم قضا
بر جمع مستعمل نشده پس فارق می باید وان فارق بجز نیت ترخیص چیز نمی تواند بود پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از
فراغ از نماز اول نیت لازم است ودر جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول ونقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرار افراد مستفاد است
واکثر رعایت ترتیب نکنند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم وتاخیر هم الجمع وان غیر جمع است پس شروعیه ان محتاج بدلیل باشد وبس پس این

شرط مشروعیه جمع پیدا شده و اما شرط مشروعیه ان سفر طویل است یا مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقها را در اینجا اقوال است
و انچه برین بنده ظاهر میشود آنست که سفر طویل محل رخصت است سایر باشد یا نازل بحدیث معاذ و بسبب انکه مشاق در بسیاری از
ابواب بقدر سفر را مظنه رجح ساخته اوازه رخصت بران فرموده است بغیر ملاحظه وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر تخفیف خوف
و مانند آنها و جمع در سفر قصیر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحدیث عبد الله بن عباس که صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر
والعصر ثمانیا جمیعا و نیز ضروره لاحق شده باجماع جمهورست و لهذا جمع فی المطر و فی المرض مشروع شد و اما جمع در عرفه
بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تائید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند انکه امر نفرمودن انحضرت صلی الله علیه
وسلم صحابرا و نا بین را و لم حرج اهل مکه را از اقتدا با مام مسافر که جمع میکند و نیز جمع مقیمین بعلت حج می تواند شد **باب الجمع بین**
الصلوة فی المطر بیان جواز جمع در میان دو نماز بسبب باران **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر و فقیه جمع میکرد
امیران مدینه در میان نماز مغرب و عشا در باران جمع میکرد با ایشان **مسئله** ماخذ این مسئله از حدیث مرفوع بروایت ابن
عباس است با ملاحظه قید ضرورة **مسئله** قیام علت رخصت که مطر است در ابتدای نماز و دوم ضروریست زیرا که تقدیم آن بر وقت
مقرر خود جایز نیست الا لعلة باران دافوی تخصیص آنست بصورتی که متضمن حرج باشد پس جماعت در مسجدی که از خانها دور
باشد مخصوص است **باب صلوة الخوف** بیان کیفیت نماز خوف **قال الله تعالی** فان خفتم فرجالا او رکبانا فاذا امنتم
فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون پس اگر ترسید یعنی از عدو و مانند ان پس روان بر پایهای خود نماز
گذارید یا سواره پس چون ایمن شوید پس یاد کنید خدا را چنانکه اموخته است شما را انچه نمیدانستید **وقال الله تعالی** و اذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان
الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک
ولیاخذوا حذرهم اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتات طائفة اخری لم
یصلوا فلیصلوا معک ولیاخذوا حذرهم و اسلحتهم میفرماید خدا تعالی و چون سفر کنید در زمین
پس نیست بر شما گناهی در انکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعض انرا اگر بترسید از انکه در بلا افکنند شما را کافران
بدرستی که کافران شما را دشمن اشکارا اند و چون باشی تو ای پیغامبر میان ایشان پس قایم کنی برای ایشان نماز را پس
باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگیرند سلاحهای خود را پس چون سجده کنند باید که باشند آن جماعت در پس

روی ایشان و باید که بیایند آن طائفه را دیگر پس نماز گذارند همراه تو و باید که بگیرند حذر خود و سلاح خود و پس در رزه مانند آن دیگرند
سلاحهای خود را امر کردیم ایشان را به اول و فهمیدند مذکور شد سفر و خوف و مذهب جمهور فقها آنست که نماز سفر دیگر است و امر را خوف شرط
نیست و نماز خوف دیگر چیست و امر را سفر شرط نیست پس تطبیق این بقرار داد ایشان یکی از دو وجه تواند بود یا آنست که قید سفر التفاتی
است و آیه در نماز خوف وارد شده و قصر اینجا نزد یک بعض آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقت ضرورت بسیاده و کواره
میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایماء میتوان کرد و این وجه اقوی است نزدیک من و اوفق است بسیاق آیه که در خوف واقع است بالتفاق
و الخائفة خوف ذکر کرده نشد بجهة اعتماد بر قید سابق و ذکر سفر در اینجا بجهة آنست که غالبا این صورت در دار السلام واقع نمی شود و لهذا غالبا
مقرون بسفر خواهد بود یا آنست که قید خوف التفاتی باشد و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانی ساختن نماز چهار گانی است و همین
وجه میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر التفاتی بودن قید خوف بحدیث مسلم که یعلی بن امیه سوال کرد از حضرت عمر پس کیف تقصر
تعالی ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا فرموده است و مردمان ایمن شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب
کردم از انچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته و قصر
میکنید این استدلال مدخول است زیرا که ما میگوییم معنی جواب آنست که قصر سافر شرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی و همین است
توجیه قول ابن عمر که گذشت و الله اعلم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی انکه امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر روبروی
عدو باستند بعد از ان دیگر بار تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدو باستند و این نماز آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
و ذات الرقاع بروایت جابر بن عبد الله دیگر انکه امام با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از ان بر کعت دوم ایستاده شود و پس
این طائفه در اثنای قیام امام رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابله عدو شوند و طائفه دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع
را با امام دریابند و چون امام تشهد مشغول شود ایشان برخیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و ان نماز
آنحضرت است صلی الله علیه و سلم در روایت ابو الرقاع بروایت صالح بن خوات عن رجل و این را صور دیگر هم می تواند بود و الله
اعلم و قید اذا کنتم فیهم و حمل سلاح و حذر التفاتی است باجماع قال الله تعالی فان خفتم فرجالا او رکبانا فاذا
امنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون پس اگر بترسید از دشمن پس نماز گذارید روان بر پاهای
خود یا سواره یعنی بهر صفت که میسر آید با استقبال کعبه باشند یا نه و بجای رکوع و سجود ایما کنند و الله اعلم پس چون ایمن
شوید یاد نمایید حق تعالی را چنانکه او خبر داده است شما را انچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان فرموده و اورده است در این آیه

دلیل است بر انکه در حال مسابقه نماز واجب میشود و همین است مذهب شافعی و نزد یک ابوحنیفه در حالت مسابقه و مشی نماز بنا باید گذارد و بلکه تاخیر باید کرد تا وقت امکان وقوف بحدیث خندق مالک عن یزید بن رومان عن صالح بن خوات الخ صالح بن خوات روایت کرد از کسی که گذارده بود وی همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم نماز خوف را در غزوه ذات الرقاع که یک طائفه صف است همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی در نماز و صف است طائفه دیگر روبروی عدو پس گذارد انحضرت صلی الله علیه وسلم با ان طائفه که همراه او بود یک رکعت بعد از ان انحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده ماند و ایشان نماز تمام کردند برای خود بعد از ان بازگشتند و صف بستند روبروی عدو و آمد طائفه دیگر پس گذارد انحضرت صلی الله علیه وسلم همراه ایشان رکعتی که باقی مانده بود از نماز انحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان نشسته ماند انحضرت صلی الله علیه وسلم و ایشان تمام کردند نماز را برای خود بعد از ان سلام داد همراه ایشان مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد عن صالح بن خوات الانصاری ان سهیل بن ابی حثمة الانصاری الخ سهیل بن ابی حثمه انصاری روایت کرد که نماز خوف انست که بایستد امام برای نماز و همراه او طائفه از یاران او و طائفه دیگر روبروی دشمن بایستند پس بگذارد امام یک رکعت و سجده کند همراه انانکه باوی اند بعد از ان بایستند پس وقتیکه راست ایستاده ماند امام و تمام کنند ان طائفه برای خود رکعت باقی مانده را باز سلام دهند و باز گردند و امام ایستاده باشد پس بشوند روبروی عدو بعد از ان بیایند انانکه نماز نگذارده اند پس بتکبیر گویند پس پشت امام پس رکوع کند و سجود کند همراه ایشان پس سر سلام دهد پس بایستند و بگذارند برای خود رکعت دوم را بعد از ان سلام دهند قال مالک و حدیث القاسم بن محمد عن صالح بن خوات الخ گفت مالک حدیث قاسم بن محمد دوست نزد یک من در نماز خوف مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر وقتیکه پرسیده شد از نماز خوف مسکفت که بشود امام و طائفه از مردمان پس بگذارد همراه ایشان امام یک رکعت و باشند طائفه دیگر از ایشان میان ایشان و میان عدو که هنوز نماز نگذارده اند پس وقتیکه گذارند انانکه همراه امام از یک رکعت فرود ترایند بجای انانکه نماز نگذارده اند و سلام ندهند و بشوند انانکه نماز نگذارده اند پس بگذارند همراه امام یک رکعت بعد از ان باز گردد امام حال انکه گذارده است دو رکعت پس بایستد هر یکی از ین دو طائفه پس بگذارند برای خویش یک یک رکعت بعد از انکه باز گردد امام پس هر یکی از ین دو طائفه که گذارده باشد دو رکعت پس اگر خوف زیاده تر باشد از ین بگذارند پیاده رونده ایستاده بر پای خود یا سوار روی بقبله شده یا غیر روبقبله شده گفت نافع نمی بینم عبد الله بن عمر را که حدیث کرده باشد این را مگر از رسول الله صلی الله علیه وسلم مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت نگذارد انحضرت صلی الله علیه وسلم نماز

ظهر و نماز عصر را در خندق تا آنگه غایب شد آفتاب مترجم گوید رضه که ما در خندق نماز خوف مشروع نشده بود بعد از ان مشروع شد
و صلوة الخوف را دو حالت است یکی آنکه در حالت قتال باشند پس ما بیاید گذارد بهر جهت که ممکن بود پیاده و سواره فرادی و حنفی و شافعی
درین قدر متفق اند و در حالت مشی اختلاف دارند شافعیه تجویز میکنند و حنفیه تاخیر می فرمایند و در حالت مباشرت قتال نیز اختلاف
دارند شافعیه در طعنات و ضربات متوالیه معذور دارند و حنفیه منع میکنند دوم آنکه دشمن در موضع خوف قرار دارند لیکن خوف بحسب ایشان
غالب است حنفیه در حالت روایة ابن عمر را اصل ساخته اند خواه دشمن در جانب قبله باشد یا دیگر ان و شافعیه تفصیل کرده اند اگر
دشمن در جانب قبله باشد موافق قصه عسفان قوم را دو صف ایستاده کند و با ایشان نماز گذارد و هر دو صف نوبت سجده کنند
و حراسته از دشمن نمایند و اگر در غیر جانب قبله باشد موافق قصه بطن نخل و دیگر نماز گذارد با هر طایفه نمازی یا هر طوایف ذات
الرقاع دو وجه است ابن عمر در پیش ایشان منسوخ است و حق آنست که این اختلاف از قبیل اختلاف مباح است و حدیث سهل بن
ابی حثمه بظاهر روان اولی است و الله اعلم **باب** التشدید علی من ترک الجمعة بغیر عذر در بیان ملامت کسی که ترک نماید جمعه را بغیر عذر
مالک عن صفوان بن سلیم قال مالک الخ گفت مالک رسیده است ما را این حدیث روایت کرده شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنکه
هر که ترک کند جمعه را سه مرتبه سوای عذر و کوای مرض مهری شود خدا بر قلب او **مسئله** حاصل جمعه بطور کلی است که پیش از شریعت برای
جزئی موضوع نبود و از استعمالات صاحب شرع و اصحاب و اتباع او فهمیده میشود که این نماز بیت خاص بکیفیت مخصوصه پس اشاره
است از ملاحظه ان خصوصیات که در افراد جمعه یافته شده و معرفت صفات نفسیه او پس نماز جمعه دو رکعت است در وقت ظهر
با جماعت عظیمه از مسلمین در قریه یا در شهر و جمعه در شهر یکجا می باشد و والی یا نائب او امام می باید و قبل از وی خطبه بخواند
که در عرف انرا خطبه گویند امام دو رکعت پس صفت نفسیه او ثابت می شود و اما وقت ظهر پس شرط جمعه است زیرا که بسیار شنیده که جمعه
فوت شدی و قضا بر صورت ظهر میکرده نه بر صورت جمعه و درین مسئله اتفاق امت مرجوع است بامور ان ظاهر میشود و اما
جماعة پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه بسبب بود و اعداد انصاری بران دلالت نمیاید و بی شبه در اکثر اوقات
جماعة عظیمه می بود و لهذا یعنی از ابن مسعود نقل میکنند انه صلی الله علیه وسلم جمع بالمدینة و کانوا اربعین رجلا
و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع میکند و حال چنان بعید نیست زیرا که جماعات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب
او هم جرا بیشتر می بود و ندرا از اربعین بر جانب بسیار روا باد وجود اربعین ضرور نیست در انعقاد جمعه بانه امام شافعی
میگوید ضروری است و فیه نظر زیرا که حدیث اقتضای دلالت میکند که بنودن انجا در اخر خطبه و ظاهر از ان آنست که در اول

نماز نشکرد و ازدوه تن پس انعای وصف اربعین ثابت شده و احتمال عود ایشان بغیر فصل که درین صورت شافعیه
سد اکرده اند مستندی ندارد و بلکه ظاهر از مساق آیه و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شراء متاع لهو است
ولهذا حذف متعلق فرمود و اذا رأوا تجارة او لهوا الآیه ولهذا بیع و شرا در وقت ممنوع شده وان فصل طویل است و غالبا
خطبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم طویل نبوده پس احتمال عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر آنست که در
وقتی اکردون از اربعین جمعه بخوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان اثم شوند و اما قریها باشد پس شرط جمعه است
بحجه انکه در زمان صلی الله علیه وسلم در بدو جمعه نمی بود و یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمعی کثیر از اهل مکه در عرفه بودند ایشان
را بجمعه نفرمودند و سفر اکر علة عدم تحتم در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل مدینه می تواند شده در حق اهل مکه علت نمی تواند
شده الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل باذیه را برجوع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین کذا
بدو جمعه نیست در بربریه و در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود ابنیه است و در عوالی و قریه فلته سوطمان نیست
بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صد کس باشند یا زیاده و از بعض احادیث اقل
ان نجاه کس مرد عاقل بالغ حر امد و اما انکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب در یک مسجد نمی خواندند نشان
آن نخقق جماعه عظیم است که بصورت تعدد جماعات میسر نمی باشد یا تبرک بافته ای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای
کرام و حرص بر استماع وعظ ایشان و صغت نفسیه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر منشاء اول نمی باید که شهر عظیم که
هر طرفی ازوی مانند قریه باشد انجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نایب او پس امر مستمر بود و منشاء
ان امر است بتقدم والی در محل ولایه خود پس مخصوص باشد بخصوص والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقراء بر اعلم
و سایر نظایر بر مسئله واثر حضرت علی که ارتبع الی الامام الخ محمول بر ندب تقدم والی در محل ولایه خود نیست اما خطبه پس در
قرآن عظیم فاسعوا الی ذکر الله امد و در صحیحین امده فاذا خطب الامام طووا الصحف و استمعوا الذکر
و مراد از ذکر خطبه است و عمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و دیلم جزا دلالت میکنند بر ضروری بودن ان
و عمل مستمر دلالت میکند که وظیفه جمعه دو خطبه است و چون خطب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا دیلم جزا ملاحظه کردیم
بفتح ان وجود جمله حمد و شهادتین و صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر بتقوی و تلاوة آیتی و دعا برای
مسلمین و مسلمات دعربی بودن خطبه اما حمد پس بجهة انکه در حکایت خطبها آنحضرت صلی الله علیه وسلم امده فحمد الله و

انتی علیه و در خطبه حاجت الحمد لله نخدده اند و عمل مستمر مسلمین بران جاری شده و اما تشهد پس بجهة آنکه نبود آن در خطبه حاجت و خطبه جمعه و ابو داؤد بهر دو حدیث را روایت کرده و در حکایت خطبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکرر آمده است ثم تشهد و بجهة حدیث ترمذی کل خطبه لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء و بجهت آنکه تشهد بجای خطب در کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهة وجوب صلوة نزد یک نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عمل مستمر مسلمین و امر شفوی بجهة آنکه در قرآن امر ذکر فرموده بمعنی تذکیر و بجهة آنکه عامی و جاهل بهم رسیده باشد که مشروعیت خطبه برای پند دادن است و تلاوة بجهة آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلث آیات و در حکایة خطبه جمعه آمده است تلاوة یا مالک لیقض علینا ربک و اما دعا برای مسلمین و سلطان بعمل مستمر مسلمین و عربی بودن نیز بجهة عمل مستمر مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در بسیاری از اقالیم مخاطبان عجمی بودند و اگر جمعه نه در پیاید نماز ظهر لازم شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه در عرفات وقوف فرمودند و ثابت شده که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند و بر مسافر و عورة و عبد مملوک و مریض جمعه لازم نیست بحدیث دارقطنی من کان یومن بالله والیوم الاخر فعلیه الجمعه الا امراة او مسافرا او عبدا او مریضا و اگر ایشان جمعه خوانند ساقط ذمه باشد بجهة آنکه وظیفه یوم جمعه است و رخصت داده شده این جماعه را بجهة مشقة ایشان پس اگر تحمل آن کنند روا باشد مانند مریضی که وضو کند و آنانکه معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیرا که جمعه بغیر جماعت نمی باشد پس رخصت جماعت رخصت است در ترک جمعه **باب** لا جمعه فی العوالی و من حضر المدینة فلا الرجوع قبل وخول الوقت جمعة للقدم نیست در عوالی و کسی که حاضر شود بمدینه از اهل عوالی پس مر او را باز گشتن بطرف عوالی پیش از آنکه وقت جمعه داخل شود **مالک** عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی بن ازهر[2] قال شهدت ابا عبید حاضر شدم در روز عید همراه عثمان بن عفان پس از عید بصلے پس نماز گذارد و بعد ازان باز گشت و خطبه خواند و گفت هر آینه حال اینست که جمع شده است برای شما درین روز دو عید پس هر که خواهد از اهل عالیه که انتظار کند جمعه را پس باید که انتظار بکند از او هر که خواهد که رجوع کند پس رخصت دادم او را **مسئله** ماخذ قول حضرت عثمان عمل مستمر آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و ترک تکلیف اهل بدو با ثابت جمعه با حضور ایشان در بلد **مسئله** ازین امر معلوم میشود که اگر شخصی که جمعه از وی صحیح است از شهر پیش از وقت روانه شود جایز است و اهل شهر و اهل بدو درین صورت یک حکم دارند زیرا که بعد از حضور اهل بدو مانع برخاست پس مانند مریضی یا آنکسی شد که بمسجد جامع در آمد **مسئله** در کتب شافعیه مذکور است که انصراف مریض و ملک در وقت نماز قبل از خواندن ان حرام است

[2] بدو

و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه و قول اقل گرده اند قول قدیم جواز است و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید زیرا که علة جواز جمع اهل بدو اگر بودن ان قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که اهل بدو مساوی شدند در انکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر برایند واجب نشود و اگر علة جواز آن است که در اصل از اهل جمعه بوده اند لکن الحال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض لنک در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جایز باشد **باب** لا جمعة علی مریض ولا مسافر فان صلاها احدهما وقعت عن الفرض دان ام فیها جاز مرحدیث مالک عن صفوان من ترک الجمعة ثلثة اشهر من غیر عذر ولا علة طبع الله علی قلبه واجبیت جمعه بر مریض و نه بر مسافر و اگر گذارد و انرا یکی ازان دو دافع شود از فرض و اگر اتمام کرد در نماز جمعه جایز است **قال** مالک الخ گفت مالک در قریه که نماز آدینه نمی شود امام در قریه که واجب است دران جمعه و امام مسافر است پس خطبه خواند و جمعه گذارد با اهل ان قریه پس بر اینه اهل ان قریه و غیر ایشان نیز جمعه بگذارند همراه او و گفت مالک در جمعه که گذارد امام و حال انکه او مسافر است در قریه که واجبیت دران جمعه پس نیست جمعه برای او و نه برای اهل القریه و نه برای کسی که جمعه گذارد با ایشان از غیر ایشان و باید که تمام کنند اهل ان قریه و غیر ایشان ازان جماعة که نشنیدند مسافر نماز را و گفت مالک نیست واجب جمعه بر مسافر **باب** لیس الغسل للجمعة مسنون است غسل برای جمعه **مالک** عن صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغ **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون بیاید یکی از شما بجمعه باید که غسل کند **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله الخ در آمد مردی از صحابه الحضرت صلی الله علیه وسلم بمسجد روز جمعه و عمر بن الخطاب خطبه میخواند پس گفت حضرت عمر که این ساعت است این یعنی چرا تاخیر کردی پس گفت یا امیر المومنین باز گشتم از بازار پس شنیدم اذان را پس زیاده نکردم بر انکه وضو کرده پس گفت حضرت عمر و وضو نیز محل انکار است و بر اینه دانستند که الحضرت صلی الله علیه وسلم امر میفرمود بغسل **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریره الخ ابو هریره میگفت غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغ مانند غسل جنابة **قال** مالک الخ گفت مالک هر که غسل کند روز جمعه در اول روز خود و اراده می نماید بان غسل جمعه را پس هر آینه این غسل کفایت میکند او را از غسل جمعه زیرا که الحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود در حدیث عبد الله بن عمر اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل **قال** یحیی قال مالک الخ گفت مالک هر که غسل کند روز جمعه پیش از وقت یا بعد دخول وقت و او نیت میکرد بان غسل جمعه را پس رسید او را اخری که میکنند وضو را و او را پس لازم نیست بروی مگر وضو و غسل او کفایت کننده است از غسل جمعه متر جم گوید بر خطا که خطا حدیث از ابن عباس و حضرت

علیه السلام استحباب غسل جمعه روایه کرده اند و عمل جمهور صحابه و تابعین برین استحباب است پس قضاهر و حدیث وجوب و استحباب یکی
از دو وجه تواند بود یا آنست که حدیث وجوب منسوخ باشد بحدیث استحباب و همین است میل ابن عباس یا آنست که مراد بوجوب
تاکید و لزوم آن باشد اگرچه سنت باشد و الله اعلم **مسئله** غسل از سنن هدی است در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن آداب
است در حق هر کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول پس بحدیث باب اذا جاء احدکم الجمعه فلیغتسل و غسل الجمعه واجب علی کل
محتلم ای بالغ و حمل مطلق بر مقید واجب است و اما ثانی پس بحدیث شیخین حق علی کل مسلم ان یغتسل یوما من سبعة ایام و باتفاق فقها
واجب نیست پس حق بمعنی ماموریا شده و باین تفصیل کردیم خلاف درمیان دو قول فقها برخاست و دلیل هر یکی را محملی پیدا
شد و بحمد الله قضای این بنده ضعیف در اختلاف ایشان کرا یا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند بوجهی که باین غسل
نماز جمعه نیز تواند خواند سنت ادا شود یا نه پس میگوییم که سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد **باب** استحباب
لبس من احسن الثیاب للجمعه مستحب است که پوشد از بهترین جامها برای جمعه **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود چه زیانست بر کسی از شما اگر میسر کند دو جامه برای جمعه خود سوای دو جامه خانگی که در محنت و کار می
پوشد **مسئله** چون سنت غسل و لبس احسن ثیاب و همچنین تطیب بجهة اجتماع ناس و عید بودن جمعه است لابد آن باداب متعلق
باشند لبوی عید بن **باب** استحباب التطیب و السواک للجمعه مستحب است خوشبو بالیدن و مسواک کردن برای جمعه **مالک** عن ابن شهاب
عن ابن السباق انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در جمعه از جمعها و ای کرده مسلمانان هر آینه امروز روزیست که
گردانیده او را خدا تعالی عید پس غسل کند و هر که باشد نزد او خوشبوئی پس ضرر نمیکند او را اگر بمالد از آن خوشبو و لازم میگیرد
شما مسواک کردن را **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر انه قال عبد الله بن عمر بغیر قید لبوی جمعه مکرا کرده و عن حی بالید و
استعمال خوشبو میکرد و مکرا نکه محرم باشد **باب** فضل التکبیر یوم الجمعه و زیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمعه **مالک**
عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریره انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که غسل کند
روز جمعه مانند غسل جنابت بعد ازان برود در ساعت نخستین پس گویا که قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم
گویا که قربان کرده است یک گاو را و هر که برود در ساعت سیوم گویا که قربان کرده است گوسفند شاخ دار را و هر که برود در
ساعت چهارم گویا که قربان کرده است مکیانرا و هر که برود در ساعت پنجم گویا که قربان کرده است یک بیضه را پس وقتیکه برمی
آید امام یعنی برای خطبه حاضر می شوند فرشتگان می شنوند ذکر را مترجم گوید که علما بحث دارند که مراد از ساعت در نخست

خرود و از دهم روز است یا لمحه خفیفه بر نقد بر اول وقت بگیرد از طلوع آفتاب باشد و بر نقد بر ثانی از وقت زوال ظاهر پس فقره ثانی
است والله اعلم **باب** السعی یوم الجمعة بیان سعی روز جمعه **قال الله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم
الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون و فرمود خدا تعالی ای مسلمان وقتیکه بانگ
نماز داده شود روز جمعه پس سعی کنید بسوی یاد خدا تعالی یعنی بخطبه و نماز و ترک کنید خرید و فروخت این بهتر است مر شما را اگر میدانید
مالک انه سئال ابن شهاب عن قوله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا
الی ذکر الله فقال ابن شهاب کان عمر بن الخطاب الخ **مالک** سوال کرد ابن شهاب را از قول خدا تعالی یا ایها الذین امنوا الایه
یعنی مراد از سعی شتاب رفتن است یا عزم کردن پس گفت ابن شهاب که عمر بن الخطاب میخواند این آیه را بایں طور اذا
نودی للصلوة فامضوا الی ذکر الله **قال یحیی قال مالک** الخ گفت مالک جزایں نیست که سعی در کتاب خدا تعالی عمل و فعل
است و سعی یعنی عمل و فعل امده است بدلیل قول خدا تعالی و اذا تولی سعی فی الارض چون والی امور مردمان شود
سعی کند تا فساد افکند در زمین و گفت اما من جاءک یسعی گفت مالک پس نیست سعی که ذکر کرده است خدا
تعالی در کتاب خود سعی بر اقدام و نه دویدن و نه بپویه رفتن و جز این نیست که مراد و منتهی است عمل و فعل را **مسئله**
مسند حرف سعی یعنی قلب حدیث شیخین است اذا ایتیم الصلوة فعلیکم بالسکینة و توجیه قراءة فامضوا نزد یک
فقیر آنست که قرآن نازل شده است بر هفت حرف و همه متفق اند در معنی و فامضوا حرفی بود که حضرت عمر از ایشان خواند پس لازم
شد که حرف فاسعوا یعنی فامضوا باشد **مسئله** مراد از نودی اذان ثانی است زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و شیخین همین اذان بود که پیش خطیب میکویند و اذان اول در زمان حضرت عثمان پیدا شده است پس چال
نزول آیه دلالت میکند که مراد اذان ثانی است **مسئله** بر بیع قیاس باید کرد حرث و اجاره و سایر معاملات را
که مانع حضور جمعه باشد پس آن نیز حرام است و چون معلوم است که غرض از تحریم بیع تحقق سعی است و دفع مانع آن تحریم
که تحریم مخصوص باشد بکسی که جمعه بروی واجب است و اگر در اثنای رفتن بسوی جمعه بایکدیگر بیع کردند محتمل است که نظر بلفظ
ذروا البیع کنند و این خبری را بمراه اکثر افراد کیرند و محتمل است که نظر بغرض کنند و مستثنی دارند **باب** النهی عن
تخطی الرقاب یوم الجمعة در بیان منع از کام نهادن بر کردنها روز جمعه **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن
عدة عن ابی هریرة الخ ابو هریره میکفت هر آینه اکه نماز بکذارد یکی از شما در حجره بهتر است از انکه بنشیند خانه خود چون

ایستاده امام در خطبه اند کلام نهاده بر گردن مردمان مترجم گوید علما اجماع دارند بر گرانیدن این قول و استثنا کرده اند دو صورت را یکی آنکه
امام باشد و دوم آنکه در صف پس فرجه باشد و وصول بان بدون تخطی ممکن نشود و سایر ضرورات را بر این قیاس باید کرد و الله اعلم باب
الجمعه خطبتان بجلس بینهما جمعه را دو خطبه است نشستنی میان انها مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه الخ مروی است از امام محمد باقر که رسول الله صلی الله
علیه وسلم میخواند دو خطبه روز جمعه و نشست در میان انها مسئله سنت است که خطبه بر منبر خواند بامر مرتفع بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و عمل مسلمین بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جلوس بین الخطبتین را مثل سورهٔ اخلاص بیان کرده اند و در حدیث امده که قصر خطبه علامت
فقه رجل است و خطبه ایستاده باید خواند بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عمل مسلمین و بانه و ترک کیف قائما باب جواز الاقتصار
والامام یخطب در میان حاضرین جایز بود ون اجنبی و حالیکه امام خطبه میخواند مالک انه بلغه ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر اجنبی را دید
روز جمعه حال آنکه امام خطبه میخواند مترجم گوید علة کراهیة اجنبی آنست که غالبا جواب بی آرد پس اگر از جانب قوم مامون باشد مکروه
نخواهد بود و فعل ابن عمر مشعر بان است والله اعلم باب استحباب استقبال الناس بالامام وهو یخطب مستحب است رو بروی نشستن
مردمان بطرف امام و حال آنکه او خطبه میخواند قال مالک الخ کیفیت مالک سنة مقررة نزدیک ما آنست که روی آرند مردمان بطرف
امام روز جمعه و فکیه اراده کند خطبه خواندن را آنکه ازایشان نزدیک قبله باشد و آنکه بجانب غیر قبله باشد باب من احاطه غیره
اهل علیه ان لیستانن الامام فی الخروج کسی که رسید او را و اعذری باو واجب است بروی که بشنیدن نماز امام در برابر آن قال مالک
الخ کیفیت مالک نیست لازم بر کسی که خون از بینی او جاری شد یا رسید او را امری که ناچاری است او را از برابر آن که رخصت طلبد از
امام روز جمعه و فکیه خواهد که برابر برود مترجم گوید جمهور علما قایل اند بعدم وجوب بشنیدن او به و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا
حتی یستاذنوه محمول است بر جمعه و فقط و واحدی این آیه را مطلق داشته است و هر طاعتی که باجتماع مشروع است خروج از آن
بدون اذن امام جایز نکرده مثل جمعه و عیدین و جهاد و استسقا و امثال انها و نیز روایت کرده که بشنیدن ان در جمعه در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رایج بود و آنحضرت باشاره اذن میداد و الله اعلم باب الانصات یوم الجمعه والامام یخطب مستحب است
خاموش ماندن روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود و فکیه بگوئی بهمنشین خود را خاموش شو حال آنکه امام خطبه میخواند پس مرآنینه کلام بی فایده کردی مالک عن ابن شهاب
عن ثعلبة بن ابی مالک القرظی الخ ثعلبه کفت که مسلمانان در زمان عمر بن الخطاب نماز میکذارند روز جمعه تا آنکه بر می آمد آنحضرت
عمر پس و فکیه بر میداد عمر دانست بر سر او ان کفتند مردمان کفت ثعلبه بی نشستم سخن کویان حضرت عمر با یکدیکر پس و فکیه خاموش شدند

سود نان ولی استماد عمر که خطبه خواند خاموش نشنید بر پس سخن بشکفت از ما سخن قال ابن شهاب فخروج الامام یقطع الصلوة و
کلامه یقطع الکلام گفت ابن شهاب پس برامدن امام قطع میکنند نماز را و کلام امام قطع میکند کلام را مالک انه بلغه سوال ابن
شهاب الخ سوال کرد ابن شهاب را از سخن گفتن روز جمعه وقتیکه فرود آید امام از منبر پیش از انکه تکبیر گوید گفت ابن شهاب هیچ
نیست بان مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان الخ عثمان بن عفان میگفت
در خطبه خود که بود که ترک کنند این را وقتیکه خطبه میگفت چون بالا میشد امام که خطبه خواند روز جمعه پس گوش نمیدهد او را و خاموش باشید
زیرا که هر آنینه خاموش شنونده را که نمی شنود ثواب مثل انست که خاموش شنونده شنونده را بالا شد الحدیث فخر مالک عن
نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر دید دو شخص را که با یکدیگر سخن میگفتند و حال انکه امام خطبه میخواند روز جمعه پس سنگ زد
اندا خت بسوی ایشان که خاموش شوند مالک انه بلغه رجلا عطس الخ خبر رسید بمالک که مردی عطسه کرد روز جمعه حال انکه امام خطبه
میخواند پس یرحمک الله گفت او را شخصی که بر پهلوی او بود پس سوال کرد ازین مسئله سعید بن المسیب پس نهی کرد او را ازین کار و
گفت او را که دیگر مکن مسئله النصات سنت موکده است در قول جدید شافعی و کلام بکراهیه شنیده و اگر حاجه ضروریه پیش آید مانند
انکه اعمی در چاه می افتد کراهیه مرتفع میگردد و در فریضه است در قول قدیم و اگر شخصی در اثنار خطبه سخن گوید باید که انکار بر ایشان
کند نه بسخن چنانچه بن عمر در رد سلام و تشمیت عاطس در اثنار خطبه اختلاف است بعضی از علما رخصت داده اند و طایفه مکروه داشته
والله اعلم باب القراءة فی صلوة الجمعه در بیان قراءتی که ماثور است از انحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز جمعه مالک عن ضمرة
بن سعید المازنی عن عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود الخ ضحاک بن قیس سوال کرد نعمان بن بشیر را چه چیز است که
میخواند امیر رسول الله صلی الله علیه وسلم در جمعه بعد سوره جمعه گفت میخواند هل اتاک حدیث الغاشیه مترجم گوید بر در پیش مالک
و شافعیه مستحب است قراءة سوره جمعه و منافقین و میخوانند قراءة مسلم و عائشه و حنفیه گفته اند بعض قرآن را بعض
صلوات مکروه داشته اند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این کراهیه در صورتیست که بغیر آن نماز را
جایز نداند یا قراءة غیر آن را مکروه شمارد و اگر بجهت سهانی یا بجهت که بقراءة انحضرت صلی الله علیه وسلم الزام کند هیچ باک نیست
لیکن می باید که گاه گاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوة نشمارند والله اعلم باب من ادرک
رکعة من صلوة الجمعه فلیصل الیها اخری هر که دریابد با امام از نماز جمعه یک رکعت پس باید که بگذارد بهمراه او رکعت دیگر
مالک عن ابن شهاب الخ ابن شهاب میگفت هر که دریابد از نماز جمعه یک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر

انه کان یقول من ادرک من صلوة الجمعه رکعة فلیصل الیها رکعة اخری

قال مالک قال ابن شهاب وهي سنة قلت مالک کفت ابن شهاب وهمین است سنت قال یحیی قال مالک الخ کفت مالک بهمین
قول یافتم این علم را در شهر خود و این بجهة است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که دریابد از نماز یک رکعت پس بر آینه وی یافته
است نماز را بنوعی کفایت هر که یک رکعت کامله دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه را پس چون امام سلام دهد قضا کند او
رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت و داخل نشد در نماز بکر بعد از انکه سر برداشت امام از رکوع رکعت
دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد و انرا چهار رکعت زیرا که وی ظهر است و همین است مذهب مالک و ثوری و شافعی مترجم
گوید رضه در حدیث حاکم ادرک است من ادرک من صلوة الجمعة رکعة فقد ادرک الصلوة و در روایه دیگر نزد یک حاکم من ادرک
من الجمعة رکعة فلیصل الیها اخری و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را نه دریافته است
پس ظهر ادا کند استیناقا او بنا و نزد یک امام اعظم اگر در تشهد امام را دریافت دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت
باب فضل یوم الجمعة والساعة التی ترجی فیها ومناظرة ابی هریرة وکعب الاحبار وعبد الله بن سلام فی تعیینها باب
در بیان فضیلت روز جمعه و فضل ساعتی که امید داشته میشود برکت او را در روز جمعه و مناظره ابو هریره و کعب احبار و عبد الله
بن سلام در تعیین ساعت مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر کرد روز
جمعه را پس کفت دران روز ساعتی است که در نمی یابد انرا بنده مسلمان حال انکه او ایستاده باشد نماز میکذارد و سوال کند
از خدا تعالی چیزی مگر که میدهد او را ان چیز و اشارت نمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بمدت مبارک خود در بیان قلت ان ساعت
میفرمود مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة
الخ ابو هریره کفت برادرم روی که طور پس ملاقات کردم با کعب احبار پس نشستم همراه او پس او حدیث نقل کرد پیش من از توریة
و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود و انچه ذکر کردم پیش او انکه کفتم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین
روز یکه طلوع کرده است دران آفتاب روز جمعه است و در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه فرود آورده شد بر زمین و در روز جمعه
مهربانی کرده شد بر وی بعد از عتاب و در روز جمعه وفات یافت آدم و در روز جمعه خواهد برخاست قیامت و نیست هیچ جنبنده
مکروهی که گوش نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح میکند تا وقتیکه برمی آید آفتاب از ترس قیامت مگر جن و آدمی و در جمعه ساعتی است
که نمی یابد انرا بنده مسلمان حال انکه او نماز میکذارد و سوال میکند از خدا تعالی چیزی مگر که میدهد او را ان چیز کعب کفت محل او دانم
این ساعت در هر سال یکروز است پس کفتم بلکه در هر جمعه است پس خواند کعب کفت توریة را پس کفت راست فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفت ابوهریره پس ملاقات کردم بالبصره بن ابی بصره غفاری پس گفت از کجا آمدی گفتم از طور پس گفت اگر می یافتم ترا پیش از آنکه برآمدی بسوی طور هرگز برنمی آمدی شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود اماده کرده شود شتران را مگر بسوی سه مسجد مسجد حرام و بسوی مسجد من که انست و بسوی مسجد ایلیا یا گفت مسجد بیت المقدس گفت ابوهریره بعد ازان ملاقات کردم با عبدالله بن سلام پس ذکر کردم پیش او صورت مجلس خود را گفت احبار و آنچه حدیث روایت کرده بودم پیش او در باب روز جمعه پس گفتم در اثنای سخن که گفت کعب احبار محال این ساعت مرجوه در هر سال یک روز است پس گفت عبدالله بن سلام دروغ گفت پس گفتم بعد ازان خانه کعب نزد او پس گفت ملکان ساعت در هر جمعه است پس گفت عبدالله بن سلام راست گفت کعب بعد ازان گفت عبدالله بن سلام هر آینه من میدانم که کدام ساعتی است ان گفت ابوهریره پس گفتم او را خبر ده مرا باین ساعت و بخل مکن پس گفت عبدالله بن سلام ان ساعت اخر ساعت است از روز جمعه گفت ابوهریره پس گفتم و چگونه باشد این ساعت مرجوه اخر ساعتی از ساعات روز جمعه و هر آینه فرموده است انحضرت صلی الله علیه وسلم که نمی یابد ان ساعت را هیچ بنده مسلمان حال انکه او نماز میکذارد مگر که اجابت دعای او کرده میشود و این ساعت که تو نشان میدهی نماز کرده نمیشود و دران پس گفت عبدالله بن سلام ایا نشنوده است انحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بنشیند بمجلسی انتظار میکند دران مجلس نماز را پس او در نماز است تا انکه بگذارد او را گفت ابوهریره پس گفتم آری فرموده گفت پس مراد همین است **باب** النوافل المندوب الیها قبل الفرایض وبعدها در بیان نمازهای نافله که مستحب است پیش از فرایض و بعد از فرایض **مالک** عن نافع عن ابن عمر انه رای رسول الله صلی الله علیه وسلم میگذارد پیش از ظهر دو رکعت و بعد از ظهر دو رکعت و بعد مغرب در رکعت در خانه خود و بعد از عشا دو رکعت و نماز نمیگذارد بعد جمعه تا انکه باز میگشت بخانه پس میگذارد دو رکعت **مسئله** اکثر علما قائل اند بسنیه چهار رکعت پیش از نماز ظهر و متمسک ایشان حدیث حضرت عایشه است که مسلم انرا ذکر کرده و در منهاج دو رکعت را تصحیح کرده و در بعد جمعه نیز اختلاف است در پیش شافعی دو رکعت است و نزد یک ابوحنیفه چهار رکعت و بقولی گفته است که این از قبیل اختلاف مباح است **باب** استحباب الکعتین الفجر و تخفیفها باب در سنت بودن دو رکعت که متصل نماز فجر باشند و مستحب کردن آن **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عمر ان حفصه زوج النبی ﷺ الخ حضرت حفصه خبر داد عبدالله بن عمر را که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه خاموش میشد مؤذن از اذان نماز صبح میگذارد دو رکعت سبک پیش از انکه اقامه کرده شود نماز **مالک** عن یحیی بن سعید ان عایشه زوج النبی ﷺ الخ حضرت عایشه فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سبک میکرد دو رکعت فجر را تا انکه من در دل خود

قالت کان رسول الله صلعم لیخفف رکعتی الفجر حتی انی
اقول اقرا بام القرآن ام لا

بسکفم یا خواند سوره فاتحه را یا نه **باب** اذا اقیمت الصلوة ترک رکعتی الفجر وغیرهما من النوافل و فیکه استماده کرده شود نماز با ید ترک کند مصلی دو رکعت سنت فجر را و غیر از نوافل **مالک** عن شریک بن عبد الله بن ابی نمر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن الخ ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت شنیدند ندوی بگیر اقامت را پس برخاستند که نماز بگذارند پس برامد برایشان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود ایا دو نماز در یک ساعت ایا دو نماز در یک ساعت گذارده میشود و این قضیه در نماز صبح بود در ان دو رکعت که پیش از صبح بود **مسئله** ظاهر این حدیث موافق مذهب شافعی است و حنفیه این حدیث را حمل کرده اند بر مخالطه شتمل مفرضین را و صف واحد یا بوضعی که در میان منفصل و مفرضین حائل نباشد و ذکر کرده اند که اگر اقامت نماز شد و این شخص سنت فجر نگذارده است تامل کند اگر ظن غالب آنست که یک رکعت بجماعت خواهد دریافت در ناحیه مسجد یا باب مسجد سنت بگذارد و الا موقوف کند **باب** قضاء رکعتی الفجر بیان قضای دو رکعت سنت فجر **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر بن الخطاب فوت شد از عبد الله بن عمر دو رکعت سنت فجر پس قضا کرد ایشان را بعد از انکه طلوع کرد افتاب **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد الخ عبد الرحمن بروایت کرد از پدر خود قاسم بن محمد مانند انچه کرد عبد الله بن عمر یعنی در قضای سنت فجر **مسئله** علة قضای دو رکعت سنه فجر انست که مطلوب موقوف است پس این حکم شامل باشد سایر سنن موقته را و قضا نمودن انحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت سنه ظهر را بعد از عصر شاهد انست و بهمین است مذهب شافعی و در عالم گیری مذکور است که چون سنن از وقت خود فوت شوند قضا نباید کرد و مگر سنه فجر را که اگر همراه فرض قضا شود تا وقت زوال قضا کرده شود و بدون این قضا نباید کرد **باب** لا باس بترک الرواتب اذا صلی الفریضة وحده هیچ باک نیست در ترک سنن راتبه و فیکه بگذارد نماز فریضه را تنها یعنی تاکد این رواتب در جماعات است نه در صورت انفراد **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر بود باین صفت که وقتیکه بی اید بمسجد حالانکه نماز گذارده بود مردمان شروع میکرد بنماز فرض و نمیگذارد پیش ازان چیزی **مسئله** در عالم گیری مذکور است قبل لا باس بترک سنة الفجر و الظهر اذا صلی وحده و قبل لا یجوز بر کهما بحال **باب** الذکر بعد الصلوة فی کل یوم در بیان ذکری که رغبت داده شده بسوی ان در هر روزی **مالک** عن سعی مولی ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة الخ ابو هریره گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که بگوید لا الله الا الله وحده لا شریک له الخ در هر روزی صد بار باشد او را این کلمات برابر برده که ازاد کند و نوشته شود برای او صد حسنه و محو کرده شود از وی صد سیئه و باشد این کلمات پناه او را از شر شیطان در ان روز وی تا انکه داخل شود در شام و نیارد بحکم علی را که بهتر باشد از انچه این شخص اورده است روز قیامت الا کسی که عمل کرده باشد

وبناوه مرازین صد بار مالک عن موسی مولی ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که
بگوید سبحان الله وبحمده در هر روزی صد بار فرو ریزد شود از وی خطاهای او اگرچه این خطاها باشند مانند کف دریا باب
استحباب صلوة الضحی در بیان مستحب بودن نماز ضحی مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله الخ حضرت
عائشه گفت ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نافله ضحی را هیچ گاه هرآینه من میگذارم آنرا وهرآینه حال آنست که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک میکرد عمل نیکی را حال آنکه دوست میداشت عمل کردن بان مبادا بترس آنکه بکنند آنرا مردمان پس فرض
گردانیده شود بر ایشان مالک عن زید بن اسلم عن عائشة ام المومنین الخ حضرت عائشه میگذارد نماز ضحی هشت رکعت
بعد ازان میگفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نکنم آنرا مالک عن موسی بن میسره عن ابی مرة مولی
عقیل بن ابی طالب ان ام هانی بنت ابیطالب الخ خبر داد ام هانی بنت ابیطالب ابو مره را که رسول الله صلی الله علیه وسلم گذارد و بسال
غزوه فتح هشت رکعت در پیچیده در یک جامه مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله ان ابا مرة مولی عقیل بن ابیطالب اخبره
انه سمع ام هانی بنت ابیطالب الخ ام هانی گفت رفتم بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم سال فتح مکه پس یافتم او را که غسل میکرد و فاطمه
دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرده کرده بود بروی بجامه گفت ام هانی پس سلام کردم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیست این
پس گفتم ام هانی دختر ابو طالب پس فرمود مرحبا ام هانی را پس وقتیکه فارغ شد از غسل خود بالبسانید و پس نماز گذارد هشت رکعت در
پیچیده یک جامه بعد ازان باز گشت پس گفتم یا رسول الله گفت پسر مادر من که علی بن ابیطالب است که وی خواهد کشت مردی را
که من امان دادم او را فلان پس بهیره فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امان دادیم کسی را که تو امان دادی ام هانی گفت
ام هانی این واقعه نزدیک شد وقت ضحی مسئله اقل آن دو رکعت است بحدیث علی کل سلامی الخ و در احادیث صحیحه زیاده از هشت
رکعت مذکور نیست و بهیقی باسناد ضعیف دوازده رکعت نیز نقل کرده و وقت آن از ارتفاع و روشن شدن ضوء آفتاب است تا
استوا و تا خیر آن تا گرم شدن آفتاب افضل است و تطبیق در میان حدیث حضرت عائشه و احادیث دیگر آنست که حضرت عائشه
نفی رویه از خود کرده نفی صلوة بالکلیه پس شاید آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارده باشد ضحی را در بعض اوقات و در مسجد الله اعلم
باب الافضل فی نافلة اللیل والنهار ان یکون مثنی مثنی بهتر است در نافله شب و روز آنکه باشد دو دو رکعت مالک انه بلغه
ان عمر بن الخطاب الخ خبر رسیده است بامام مالک که حضرت عمر میفرمود نماز شب و نماز روز یعنی نافله دو دو رکعت است سلام دهد
از هر دو رکعت قال یحیی قال مالک الخ گفت مالک در همین امر نزد ما نیز همین است مذهب شافعی و نزد یک ابو حنیفه چهار

چهار افضل است در میان دو صاحبین در روز نزد ابو حنیفه اختیار کرده اند و در بیت موافق شافعی رفته **باب** الافضل للنافلة ان یکون فی البیوت بیتر برای نماز نافله آنست که گذارده شود در خانها **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن بسر بن سعید ان زید بن ثابت الخ زید بن ثابت گفت که بهترین نمازها شما نماز لیست که در خانهای خود بگذارید مگر نماز فریضه مترجم گوید رضا غیر ازین نیست که علم مراد از خوف مراقبه ریاست ذکر نه بگذارد هر جا که خواهد زیرا که مقرر است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد نوافل را گاهی در مسجد گاهی در خانه **باب** جواز الجماعة فی النافلة جایز است گذاردن نماز نفل بجماعت **مالک** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک ان جدته ملیکة الخ ملیکه جده انس بن مالک دعوت نمود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای طعامی پس تناول فرمود ازان طعام بعد ازان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بالبسته تا نماز گذارم برای شما یعنی امامت کنم برای شما انس گفت پس برخاستم برای بوریای ازان ماکه سیاه شده بود بسبب کثرة استعمال پس افشاندم بر وی آب پس استاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صف بستم من و یتیم که نام مادر او ملیکه بود پس نشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ما پس گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما دو رکعت بعد ازان بازگشت **مسئله** ازین حدیث و از احادیث دیگر معلوم شده است که نماز نفل بجماعت خواندن مکروه نیست آری التزام مثل التزام ان در فرض و عیدین و کسوف بدعت است و نزد یک شافعیه تطوع دو قسم است یک قسم آنست که جماعت دران مسنون باشد مثل عیدین و تراویح و استسقا و کسوف دیگر انکه جماعت دران مسنون نیست مثل رواتب و اگر این قسم اخیر را هم بجماعت بگذارند نزد یک ایشان مکروه نیست و در پیش حنفیه جماعة در ادای نوافل مکروه است چون بر سبیل تداعی و اجتماع باشد و اگر جمعی قلیل بلا اذان و اقامه در ناحیه مسجد بجماعت بگذارند لا باس به **باب** صلوة الوتر سنة ولیس بواجبة نماز وتر سنت است و واجب نیست **مالک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن ابن محیریز ان عبد الله الخثعمی از بنی کنانه که گفته میشد او را فحجی شنید از مردی در شام که کنیت او ابو محمد بود مسکینی هر آینه وتر واجب است گفت فحجی پس رفتم نزد عبادة بن الصامت پس پیش روی ادم او را و او سیر فت بسوی مسجد پس خبر دادم او را بانچه گفت ابو محمد گفت عبادة دروغ گفت ابو محمد شنیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم که میفرمود پنج نماز است که نوشته است انها را خدای تعالی بر بندگان پس هر که بعمل آورد آنها را ضایع نکرد ازانها چیزی را ازجهت سبک شمردن حق ان باشد او را نزد یک خدای تعالی عهدی که داخل کند او را در بهشت و هر که بعمل نیاورد انرا پس نیست او را نزد یک خدای تعالی عهدی اگر خواهد عذاب کند او را و اگر خواهد داخل کند او را در بهشت **مالک** انه بلغه ان رجلا سال عبد الله بن عمر الخ شخصی سوال کرد عبد الله بن عمر را از وتر ایا واجب است ان پس گفت عبد الله

بن عمر بر آنیه وتر گذارده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم وتر گذارده اند مسلمانان پس شروع کردند مردم که تکبر کنند از وتر و عبد الله
بن عمر را و عبد الله بن عمر میگفت بر آنیه وتر گذارده است رسول الله صلی الله علیه وسلم وتر گذارده اند مسلمانان مترجم گوید که مذهب
جمهور علماء آنست که وتر سنت است مکتوبه نزد یک ابو حنیفه واجب است خاص نزد یک او و دلیل او در این باب حدیث صحیح است الا ان الله
زادکم صلوة هی خیر لکم من حمر النعم ولا بد است که زیادة از جنس مزید علیه باشد تحقیقا لمعنی الزیادة و چون جزاحاد است از اثبات شرطیه
قاصر آمد و جواب او از احادیث آنست که چون این نماز نام عشاء است در صلوة خمس داخل شده والله اعلم **باب** جواز الوتر علی الدابة
فی السفر **باب** چهارگذاردن وتر بر جانور در حال سفر **مالک** عن ابی بکر بن عمر و عن سعید بن یسار ابی الحباب سعید بن یسار گفت سیر کردم
همراه عبد الله بن عمر در راه پس گفت سعید پس ترسیدم از طلوع صبح فرود آمدم از دابه پس وتر گذاردم بعد از آن در یافتم
عبد الله بن عمر را پس گفت مرا عبد الله بن عمر کجا بودی گفتم ترسیدم از طلوع صبح پس فرود آمدم از دابه پس وتر گذاردم پس گفت
عبد الله ایا نیست ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقتداء نیک پس گفتم آری بخدا قسم نیست پس برآنیه رسول الله صلی الله علیه
وسلم وتر میگذارد بر شتر مترجم گوید اکثر علماء بهمین حدیث وتر را بر دابه بجایز گرفته اند و امام اعظم و صاحبین بجایز نمیکنند
حالانکه نزد یک صاحبین وتر سنت است **باب** الوتر ان یصلی شفعا ثم یصلی واحده فوتر له ما قد صلی مقصد آنست
که بگذارد دو دو رکعت بعد از آن یکبار دو یک رکعت تا وتر کرده اند این رکعت نمازی را که گذارده است **مالک** عن نافع و عبد الله
بن دینار عن عبد الله بن عمر انه سئل کیف صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم من اللیل فقال صلوة اللیل مثنی مثنی فاذا خشی احدکم الصبح
نماز شب دو دو رکعت است پس فهمید که مبرسد یکی از شما از طلوع صبح یکبار دو یک رکعت تا وتر کرده اند برای او نمازی را که گذارده
است مترجم گوید نزد یک جمهور اهل حدیث وتر در اصل نام رکعت اخیره است و او همه نماز را وتر میکرداند پس اگر یازده رکعت
وتر گذارد می شاید و اگر نه رکعت گذارد می شاید و اگر هفت رکعت پنج رکعت یا سه رکعت گذارد می شاید و اگر وتر را کمتر از سه
قرار داده اند و او لی کمال نزد یک ایشان سه رکعت است و نزد یک حنیفه وتر سه رکعت است لا یزید و لا ینقص **باب** یکره
الفصل بین الشفع والوتر والوصل بینهما جایز نیست جدا گذاردن دو گانه از وتر و جمع کردن در ان دو گانه و وتر **مالک** عن نافع
ان عبد الله بن عمر کان اذا سئل عبد الله بن عمر سلام میداد در میان دو رکعت و یک رکعت در نماز وتر تا آنکه میفرمود ببعض حاجات خود
مالک عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کان اذا سئل عبد الله بن عمر میگفت که نماز مغرب و وتر نمازهای روز است از اینجا فهمیده
که صورت وتر مانند صورت نماز مغرب می باشد و همین است مذهب شافعی و نزد یک حنیفه فصل جایز نیست **باب** جواز الوتر بر کجاوه

واحده من غیر شفع قبلها و در بیان جواز گذاردن وتر بیک رکعت از غیر شفع پیش ازان مالک عن ابن شهاب ان سعد بن
ابی وقاص الخ سعد بن ابی وقاص وتر میگذارد بعد عشا بیک رکعت قال مالک الخ کفت مالک نزد ما عمل بر ین حدیث نزدیک
ما ولیکن اولی وتر سه رکعت است دو شفع دیک وتر متر جم گوید اگر یک رکعت گذارد نزد یک شافعی بلا کراهه جایز است
وتر دیک مالک مکروه است وتر دیک ابو حنیفه اصلا جایز نیست باب جواز نقص الوتر بان یشفعها ثم رکعة اخری وجواز
نقص وتر بانکه شفع کرده الحاق بضم رکعت دیکر مالک عن نافع الخ کفت نافع که بود هم سفر عبد الله بن عمر در راه مکه و ساکن
صاحب ابر بود پس ترسید عبد الله از طلوع صبح پس وتر گذارد و یک رکعت بعد ازان نزدیک شد ابر پس دانست عبد الله که
باقی مانده است بروی شب پس ان یک رکعت را و کانه ساخت بضم رکعة دیکر بعد ازان گذارد دو دو رکعت پس وقتیکه
ترسید از صبح وتر گذارد و یک رکعت متر جم گوید رضی همین است مذهب شافعی و صحیح نیست بر قول ابی حنیفه فعلی العالم کبیره ولا
یجوز بدون نیة الوتر باب جواز الوتر اول اللیل و اخره جایز است گذاردن وتر اول شب و اخر شب مالک عن یحیی بن سعید
عن سعید بن المسیب الخ کفت سعید بن المسیب خبر ابو بکر و فکیه بنحو است که بیاید بر سر خود یعنی برای خواب وتر میگذارد
و حضرت عمر وتر میگذارد و در اخر شب کفت سعید بن المسیب امام من پس چون می ایم بر فراش خود وتر میگذارد مالک انه بلغه ان
عائشة الخ حضرت عائشه میفرمود هر که بترسد از انکه نخسپد تا انکه وتر صبح داخل شود باید که وتر بگذارد و پیش از خوابیدن و هر که
توقع دارد که بیدار خواهد شد اخر شب پس باید که تاخیر کند وتر را باب الوتر بعد طلوع الصبح باب در جواز گذاردن وتر بعد
طلوع صبح صادق مالک عن عبد الکریم بن ابی المخارق البصری عن سعید بن جبیر ان عبد الله بن عباس الخ سعید بن جبیر
کفت هر آینه عبد الله بن عباس نخوابید بعد ازان بیدار شد پس کفت خادم خود را ببین که چه کردند مردمان و ابن عباس
دران وقت رفته بود بمنزل اول پس رفت خادم بعد ازان باز امد پس کفت هر آینه باز کشتند مردمان از نماز صبح پس ایستاد عبد الله
بن عباس پس وتر کرد بعد ازان کذارد نماز صبح را مالک انه بلغه ان عبد الله بن عباس و عباده بن الصامت و القاسم
بن محمد و عبد الله بن عامر بن ربیعة الخ خبر رسید امام مالک را که عبد الله بن عباس و عباده بن الصامت و قاسم بن محمد
و عبد الله بن عامر گذارده اند وتر را بعد طلوع فجر مالک عن هشام بن عروه عن ابیه ان عبد الله بن مسعود الخ عبد الله
بن مسعود کفت هر وانداریم اکر کفته شود بکبر نماز صبح و من وتر میگذارم مالک عن یحیی بن سعید الخ عباده بن الصامت
امامت میکرد کروهی را پس برامد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت کفت موذن برای نماز صبح پس خاموش کرد او را

عباده تا انکه وتر کند از و بعد از ان کذارد یا ان نماز صبح را مالک عن عبد الرحمن بن القاسم الخ عبد الرحمن بن قاسم کفت شنیدم
عبد الله بن عامر را کی میکفت هر آینه وتر میکذارم و من می نشینم اقامت با کفت هر اینه من وتر میکذارم بعد فرسنک کرد و عبد الرحمن کفت
یک از ین دو لفظ کفت مالک عن عبد الرحمن بن القاسم الخ عبد الرحمن بن قاسم شنید از پدر خود قاسم ابن محمد کی کفت هر آینه من
وتر میکذارم بعد فجر خال مالک الخ کفت مالک غیر از ین نیست کی بکذارد وتر را بعد فجر هر کی بخواب رفت از نماز وتر وی یاد کرد کی
تا جر کند وتر را نا نبیده وتر خود را بعد فجر هر جسم کوید در معنی این اثار نزد یک شافعی آنست کی وتر سنة مؤکدة است نه فضائی ان
و فکر فوت شود و نزد ابو حنیفه انکه واجب است و واجب می شود قضا نزد یک آن و لازم است رعایة ترتیب در میان وتر و نماز وقتیه
و نزد یک مالک انکه این وقت یعنی طلوع فجر هر دو است برای وتر و قضا نیست وقتی مختص بان الحاجب آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر والصبح
الی صلوة الفجر یعنی آخر وقت وتر تا طلوع فجر است و وقت ضروری وتر تا نماز فجر و الله اعلم مالک کیف کانت صلوة النبی صلی الله علیه
وسلم بالليل بیان کیفیت نماز شب انحضرت صلی الله علیه وسلم کی وتر میکذارد و مذ مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن
عائشة زوج النبی صلعم الخ حضرت عائشه نقل کرد کی انحضرت صلی الله علیه وسلم میکذارد و نه وتر بیازده رکعت و وتر مشهور و نه از ان
یازده یک رکعت پس نمی نشست کی فارغ می شدند و راز میکشیدند بر پهلوی راست خود مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین
الخ عروه بن الزبیر نقل کرد از حضرت عائشه کی رسول الله صلی الله علیه وسلم میکذارد و در شب سیزده رکعت بعد از ان میکذارد و دو رکعت نشسته
شنید اذان صبح را و دو رکعت سبک مالک عن مخرمة بن سلیمان عن کریب مولی ابن عباس ان عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس
شبکذاشت یک شب نزد یک میمونه زوجه انحضرت صلی الله علیه وسلم و وی خاله ابن عباس بود کفت پس دراز کشتم در پهنای بالین و
دراز کشید انحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل او در طول ان بالین پس بخواب رفت انحضرت صلی الله علیه وسلم تا انکه شب نیمه شد یا نزدیک پیش
ازان یا بعد از ان باندک زمانی یا بعد ازان باندک زمانی بیدار شد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نشست پس یازید چشمان را از روی خود بدست خود
بعد ازان تلاوة فرمود ده آیه کی اخر سوره ال عمران است بعد ازان بایستاد بسوی مشکی ای نخته شده پس وضو کرد و ازان پس بسیک کرد و وضو
خود را بعد ازان بایستاد کی نماز میکذارد کفت ابن عباس پس بایستادم من پس کردم مانند انچه کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان
رفتم پس بایستادم نزد یک پهلوی انحضرت صلی الله علیه وسلم پس نهاد انحضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را بر سر من و میکرفت
کوش راست مرا می مالید انرا پس کذارد انحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت باز دو رکعت باز دو رکعت باز دو رکعت باز
دو رکعت یعنی شش دو کاه بعد ازان دراز کشید بر پهلوی خود بعد ازان وتر کذارد تا انکه امد نزد یک او مؤذن پس کذارد دو رکعت

سبک بعد از آن بر آمد پس گذارد نماز صبح مترجم گوید مراد از تخصیص این آیات بقراءة آنست که این آیات جامع اند در وعد و وعید و مناجاة پس در اول بیداری بقراءة آن مشغول شدن تا نشاط باشد برای عباده مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه ان عبد الله بن قیس بن مخرمه اخبره عن زید بن خالد الجهنی الخ زید بن خالد گفت مصمم کردم در دل خود که البته بینم امشب نماز آنحضرت را صلی الله علیه وسلم گفت پس تکیه کردم آستان آنحضرت را یا چوب خیمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گذارد دو رکعت دراز بغایت دراز بعد از آن گذارد دو رکعت و آن دو کوتاه تر بودند از دوگانه که پیش از وی بود بعد از آن گذارد رکعت و آن کوتاه تر بود از دوگانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر بود از دوگانه که پیش از آن بود بعد از آن دو رکعت و آن کوتاه تر بود اند دوگانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر بود از دوگانه که پیش از آن بود بعد از آن وتر گذارد و این همه سیزده رکعت بودند مترجم گوید ضعیف معنی احادیث نزدیک شافعی آنست که اکثر وتر یازده یا سیزده رکعت است و همه آن وتر است و نزدیک ابو حنیفه وتر سه رکعت است و هشت رکعت نافله تهجد و حضرت عائشه گاهی یازده رکعت گفت و گاهی سیزده و حل اختلاف آنست که اول اخبار است از صلوة معتاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دیگر زیاده است که در بعض اوقات واقع شد بر خلاف معتاد و اختلاف صحابه را در حکایت صلوة اللیل بر اختلاف احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرود باید آورد و الله اعلم باب الدعاء الذی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو به اذا قام الی الصلوة من جوف اللیل در بیان دعای که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد با آن وقتیکه بر میخاست بسوی نماز در وسط شب مالک عن ابی الزبیر المکی عن طاوس الیمانی عن عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بر میخاست بسوی نماز در میانه شب میگفت اللهم الخ معنی این دعا اینست ای بار خدایا تراست ستایش تو روشنی آسمانها و زمینی و تراست ستایش تو خبر گیرنده آسمانها و زمینی و تراست ستایش تو پروردگار آسمانها و زمینی و کسی که در آنهاست تو ثابتی و سخن تو راست است و وعده تو راست است و ملاقات تو راست است و بهشت واقعی است و دوزخ واقعی است و قیامت واقعی است بار خدایا برای تو منقاد شدم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و بسوی تو رجوع نمودم و بقوت تو با کفار خصومت کردم و بسوی تو رفع قضیه نمودم پس بیامرز مرا آنچه پیش از این کردم و آنچه بعد از این کردم آنچه پنهان کردم و آنچه آشکارا کردم تو معبود منی نیست هیچ معبود بجز تو باب القصد فی العمل در بیان فضیلت میانه روی کردن در عمل مالک عن اسمعیل بن ابی حکیم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید وصف زنی را که نماز میگذارد در شب پس فرمود کیست آن زن پس گفته شد

الحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم این زن جولاه خمر نوشت است بخواب نمیرود در شب پس ناخوش نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر نمانمکه نشنا
شند تا نوش نمی در خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان فرمود هر آینه خدا تعالی ملول نمی شود تا مکه شما ملول نمی شوید یعنی ترک نمیکند تا شما را
مگر زمانیکه ملال ایشان پس اطلاق ملال بر سبیل مشاکلت است اختیار کنید از اعمال آنقدر که شما را بان طاقت باشد مالک عن هشام بن
عروه عن ابیه عن عائشه زوج النبی ص الخ حضرت عائشه روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون بخسبد یکی را از شما حال آنکه
او در نماز است بخسبد تا شاید که قصد کند باید که بخسبد تا آنکه برود از وی خواب زیرا که هر آینه یکی از شما قصد میکند نماز کند و او در پیشی نماز خود
شاید که قصد کند استغفار را پس دشنام دهد خود را یعنی بسبب غلبه خواب نمیرسد بمنکنه در میان طاعت و غیر آن پس بخصوصه طاعت کجا باشد
باب احب العمل الی الله ادومه علیه صاحبه دوستترین عمل آنست که مداومت کند بران صاحب آن مالک عن هشام بن عروه عن ابیه
عن عائشه الخ حضرت عائشه فرمود که بود دوستترین عمل نزد یک آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه مداومت کند بروی صاحب وی باب
من غلبه علیه النوم حزبه حکم کسی که غالب آید بروی خواب غافل شده از حزب خود مالک عن محمد بن المنکدر عن سعید بن جبیر عن عبد الله بن عباس
رضی عنه انه اخبره ان عائشه الخ حضرت عائشه خبر داد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود در شب هیچ شخصی که او را نمازی مقرر باشد
در شب غالب آید بروی در ان نماز خواب مگر که می نویسد خدا تعالی برای او ثواب نماز او و باشد خواب او بروی صدقه باب
من نام عن حزبه من اللیل فقرأه فی النهار کسی که فوت شده حزب او از شب پس باید که بخواند آنرا در روز مالک عن داود بن الحصین
عن الاعرج بن عبد القاری ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر فرموده شخصی که فوت شده از وی وظیفه او که مقرر کرده بود او را خود در شب
پس بخواند آنرا در وقتی که زایل شود آفتاب تا نماز ظهر پس هر آینه فوت نشده او را ان حزب یا کو یا که ادراک کرده او را باب
مدکور ترک و لوقات النفل الموقت ندب قضاره باب بدو قیام لیالی رمضان در بیان قصه ابتدای شروع شدن نماز خبری
در شبهای رمضان مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره الخ ابو هریره روایت کرد که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم رغبت میداد مردمان را در نماز خبری رمضان بغیر آنکه امر کند بایشان پس میفرمود هر که نماز خبری کند
در رمضان از سر ایمان و طلب اجر ثابت امر زیده شود برای او آنچه پیش ازان کرده شد از گناهان او گفت ابن شهاب پس در قبض
یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال بر ین منوال بود و بعد ازان حال بهمان منوال ماند در خلافه ابو بکر صدیق و اوایل از خلافت
عمر بن الخطاب مالک عن ابن شهاب عن عروه بن الزبیر عن عبد الرحمن بن عبد القاری الخ عبد الرحمن بن عبد القاری
گفت بر آمدم همراه عمر بن الخطاب در رمضان بسوی مسجد پس ناگهان مردمان فرقها مختلفه و متفرق بودند نماز میکند مرد تنها

برای خود یعنی سفر دلبود و نماز میگذارد و مردی و نماز میگذارد و نماز او جمعی پس گفت عمر قسم بخدا که میرانم بن نمخه میشود کس
اگر جمع کنم انشان را بر یک قاری بهتر باشد پس جمع کرد انشا نرا بر ابی بن کعب گفت عبد الرحمن بعد ازان بیرون رفتم با او شبی دیگر
و مردمان نماز میگذارند بنماز قاری خویش پس گفت عمر بن الخطاب نیک بدعت است این و نمازی که بخواب میروند تغافل کرد
ازوی بهتر است از نمازی که میشنند در وی یعنی نماز آخر شب بهتر است و مردمان می ایستادند اول شب مالک عن ابن شهاب
عن عروة بن الزبیر عن عائشة الخ مروی است از حضرت عائشه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در مسجد یک شب پس نماز
گذاردند بنماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمعی بعد ازان نماز گذارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب آینده پس بسیار جمع
شدند مردمان بعد ازان جمع شدند در شب سیوم یا در شب چهارم پس بیرون نیامد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی ایشان
پس فرو شکیبی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه دیدم آنچه کردید پس منع نکرد مرا از برامدن بسوی شما الا انکه من
ترسیدم از انکه فرض کرده شود بر شما و این قصه در رمضان بود مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان ذکوان ابا عمر الخ
ذکوان که کنیت او ابو عمرو بود بنده بود ازان حضرت عائشه پس مدبر ساخت او را حضرت عائشه و شب خیزی میکرد و میخواند برای حضرت
عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و ترجمه کرد باین نماز سنت بودکه نزد یک علما و مسنون است در وی جماعت باب
القیام باحدی عشرة رکعة مع طول القراءة در بیان شب خیزی رمضان بیازده رکعت با درازی قراءة مالک عن سعید بن ابی
سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف الخ ابو سلمه بن عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بود نماز آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در رمضان پس عائشه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده نمی کرد در رمضان و نه در غیر رمضان بر
یازده رکعت میگذارد چهار رکعت پس مپرس از حسن آن و طول آن بعد ازان میگذارد چهار رکعت پس مپرس از حسن این طول
آن بعد ازان میگذارد سه رکعت گفت حضرت عائشه گفتم یا رسول الله ایا بخواب میروی پیش از انکه وتر بگذاری پس فرمود
ای عائشه بدرستیکه دو چشم من بخواب میروند دل من بخواب نمیرود مالک عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید الخ
سائب بن یزید گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب و تمیم الداری را که قیام کنند برای مردمان به یازده رکعت
و میخواند قاری سین را یعنی سورتهای که بقدر صد صد آیه بودند هر سورتی در هر رکعتی تا انکه تکیه میکردیم بر عصا بسبب طول قیام
و باز نمیگشتیم مگر در اوائل فجر مالک عن عبد الله بن ابی بکر الخ عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت
باز میگشتیم با در رمضان یعنی بعد فراغ از نماز پس شتاب میکردیم خادمان را در آوردن طعام از بیم طلوع فجر باب القیام

از قد سمعت الخ یعنی گاه متحرف فی رمضان
فیستعجل الخدم بالطعام مخافة الفجر ص فی القیام

فی رمضان بثلاث وعشرین رکعة مع طول القراءة باب در بیان شب خیزی در رمضان بدانست وسه رکعت وتر
قراءة مالک عن یزید بن رومان الخ یزید بن رومان گفت که مردمان قیام لیل میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان بیست و
سه رکعت مالک عن داود بن الحصین الخ داود بن حصین شنید اعرج را که میگفت ادراک نکردم مردمان را مگر دروغ
حالت که ایشان لعن میکردند کافران را در رمضان یعنی قنوت میخواندند در وتر در رمضان بدعای بر کافران گفت اعرج
بود قاری که میخواند سوره بقره را در هشت رکعت پس اگر قیام لیل کردی بسوره بقره در دوازده رکعت میدیدند مردمان که دیر
سبک کرده نماز را مترجم گوید رضا همین است مذهب شافعیه وحنفیه وبست رکعت تراویح است وسه رکعت وتر نزد یک هر دو فرقه
بلکه قال المحلی عن البیهقی ونیز در تعین این عدد آن است که حضرت امیر المومنین عمر رضا نظر بآنست منوره خود دریافت که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در قیام لیل در جمیع ایام ترغیب فرموده اند و در قیام رمضان آن ترغیب را موکد تر بیان فرموده پس آنحضرت دید
که این قیام را ضعف قیامهای دیگر مقرر فرماید وچون مجموع قیامین شفع است و در اعداد وتر کمتر وتر می باید یک رکعت زیاده فرموده
وامام احمد همین حساب مجرد دانسته است مکلف را در ادای احدی عشرة رکعة وعشرین باب استحباب اکثار التکبیر لیلة العید الخ
باب در بیان مستحب بودن بسیار گفتن تکبیر در شب عید و در روز عید قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید
بکم العسر ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هداکم ولعلکم تشکرون ۱۲ میخواهد خدا بشما یعنی مشروع
میسازد برای شما آسانی را و مشروع نمیسازد برای شما دشواری را و مشروع میسازد که تمام کنید شمار روزه ها را و مشروع
میسازد که بیاد کنید خدای را بر آنکه راه نمود شما را و تا باشد که شما شکر کنید حاصل آیه آنست که بعد انقضای رمضان
تکبیر مشروع است در شب و در روز مترجم گوید رضا از بین آیه دانسته شد که ما موریم ما بتکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای
نماز عید پس در منازل وطرق ومساجد وبواقی اعیاد صلوة بگویند و باید که رفع صوت کنند وحنفیه گفته اند که رفع صوت در عید فطر
فرجت بخته انکه رفع صوت مخصوص است بجای که در حدیث آمده باشد بنده ضعیف گوید که عبد از شعایر اسلام است و اظهار
در شعایر اسلام مطلوب است ولهذا انجا جماعت مشروع شد حال انکه اصل نزد یک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است
پس رفع صوت در عید و در مقدمات ان مشروع باشد بر اصل ایشان نیز و از بین جا مسنون بودن زیاده بتکبیرات در
نماز عید ثابت شد و ان صادق است بزیاده سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه نقل کرده اند و بزیاده هفت تکبیر در رکعت اولی
و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین احق است بانباع و از بین جا سلف صالح استنباط کرده اند

زیاده نکبرات در خطبهای عید و الله اعلم **باب** استحباب الغسل لصلوة العید مستحب است غسل برای نماز عید **مالک** عن نافع
ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر غسل میکرد در روز فطر پیش از انکه برود بسوی عید گاه مترجم گوید رجوع ما خذ قول ابن عمر
قیاس عید بن را بر جمعه بجامع عید بودن و خوف اینکه برابر آنچه گرمه پس باید پس احسن بنهاد خود و کردن ناخن ازین قبیل باشد **تنبیه**
نماز عید سنت مؤکده است نه فرض اما اول سبب مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و مسلمین دیگر چرا اما ثانی پس بجهت ظاهر
و شیخین قبیل بر علی غیرین و قال لا الا ان تطوع و اما ارکان و شروط جمعه ارکان و شروط عید نیستند بانه اینجا دو رکعتی است
یکی انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزهای بسیار درین روز بعمل می آورد و هر یکی رامنشای است و هر یکی سنتی پس هر چیزی که ترک
کند ان سنت متروک شد و سنتهای دیگر ازوی صحیح شدند و بر اینها ماجور خواهد بود دوم انکه مجموع این چیزها یک سنت است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای مواظبت میفرمودند پس هر که چیزی ازان ترک کرد ان سنت فوت شد مثل شافعی برای اول در مسئله عید
و کسوف و اعتکاف و غیران و مثل مالک و ابی حنیفه برای ثانی است پس بر قول شافعی نماز گذاردن بسنت عید است که مشروع شد برای
شکر ادای رمضان و بقاعد دیگر مانندان و جماعت دران مشروع شد بخلاف طهور شعایر اسلام و ابی متقدم شد بخلاف طهور
نقدم او در محل و لایه خود و در مصر و قری جماعه عید می باشند نه در بدو زیرا که مقصد ازین ظهور شعایر اسلام است دان بدون
جماعه عظیمه میسر نمی آید و جماعه عظیمه در بدو ممکن نیست و بنکبرات مشروع شدند بخلاف شکر ادای رمضان کما قال عمر من قابل
و لتکبروا الله علی ما هدیکم و خطبه مشروع شد بخلاف دادن مسلمانان و تعلیم سنن عید پس هر یکی سنتی دیگر است اگر یکی را
کرد و دیگری را ترک نمود بران معمول انچه خواهد یافت پس اگر جماعت نیافت تنها گذارد و نافضیلت نماز را دریابد و اگر تکبرات
فوت شدند نه اعاده لازم نیست و نه ملائی آن بسجده سهو وقت عید از بلند شدن آفتاب است تا استوا و فی المنهاج و وقتها
بین طلوع الشمس و زوالها فیه نظر زیرا که ماخذ وقت عمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و مسلمین است و ان ارتفاع
لمعه است معلی در رباب گفته است و قیل لا بد خلو فیها الا بالارتفاع لینفصل عن وقت الکراهیه و وقع بانها ذات سبب پسنده
ضعیف گوید این مصادره است زیرا که ذات سبب لیعلن ان موقوف است به موقوف بودن ان بوقتیکه از طلوع آفتاب باشد
و هنوز در نقص نیامده **باب** باکل یوم الفطر قبل ان یغدو و بخورد چیزی روز فطر پیش از انکه برود بعید گاه **مالک** عن ابن شهاب
عن سعید بن المسیب الخ ابن شهاب راجزء داد سعید بن المسیب که بر آنچه مردمان را فرموده میشد که بخورند روز فطر پیش از
برآمدن **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه بخورد روز فطر پیش از انکه برود بعید گاه **قال مالک** الخ گفت مالک که یکی نمی

این امر را لازم بر مردمان در عید الاضحی ۱ باب وقت الخروج الی المصلی یوم العید بیان وقت برآمدن بسوی مصلی روز عید ۱ مالک
انه بلغه ان سعید بن المسیب الخ ۲ سعید بن مسیب صرف بسوی مصلی بعد از انکه نماز چاشت بگذارد و پس از طلوع آفتاب ۲ قال مالک الخ گفت مالک
که گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد یک ما در وقت عید الفطر و عید الاضحی که امام برآید از خانه خود ان قدر که گاه که برسد
بعید گاه نجود حال انکه حلال شده نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدر یک نیزه مترجم گوید رضا وقت عید نزد یک جمهور علما
از وقتیکه حلال شود نماز تا وقت زوال است و مذهب شافعی آنست که لشکاه سر برآیند مردمان تا بگیرند جاهای خود و حاضر شود امام
متصل وقت نماز خود و مستحب بگذارد در عید اضحی و تاخیر کند در فطر امکی و نزد یک حنفیه بهتر است تعجیل در اضحی و تاخیر در فطر ۱ باب
لا اذان ولا اقامة فی العیدین اذان و اقامت نیست در هر دو عید ۱ مالک انه سمع غیر واحد من علمائهم الخ امام مالک شنیده از جمع کثیر
از علمای اهل مدینه از یک کس که میگفتند نبود در نماز فطر و اضحی اذان و نه اقامت از ابتدای زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا امروز
گفت مالک و همین است سنتی که خلاف نیست دران نزد یک ما ۱ باب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین نماز پیش از خطبه است در هر دو
عید ۱ مالک عن ابن شهاب الخ ۵ آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد روز فطر و روز اضحی پیش از خطبه ۱ مالک انه بلغه
ان ابا بکر و عمر بن الخطاب الخ ۶ خبر رسید امام مالک را که حضرت ابا بکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگزاردند
پیش از خطبه ۱ مالک عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی ابن ازهر الخ ۷ ابو عبید گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس
گذارد نماز بعد ازان بازگشت پس خطبه خواند مردمان را پس گفت هر آینه این دو روز ند که نهی کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از روزه کردن دران روز فطر شما از صیام شما و دیگر روز ی که منجورید گوشت قربانیهای خود را گفت ابو عبید بعد ازان حاضر شدم
بعید همراه عثمان بن عفان پس ابد پس نماز گذارد و بعد ازان بازگشت پس خطبه خواند و گفت هر آینه حال است که جمع شده اند
برای شما درین روز دو عید یعنی جمعه و عید پس هر که دوست دارد از اهل عوالی یعنی اهل دیه های متصل مدینه که انتظار کند
جمعه را گو انتظار کند و هر که خواهد که رجوع بکند پس اذن دادم او را گفت ابو عبید بعد ازان حاضر شدم بعید همراه
علی بن ابیطالب و حضرت عثمان را محاصره کرده بودند پس ابد پس نماز گذارد و بعد ازان بازگشت پس خطبه خواند ۱ باب تکبیر
فی الاولی سبعا و فی الثانیة خمسا قبل القراءة الله اکبر گویند در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیه پنج بار پیش از قراءة
۱ مالک عن نافع مولی عبد الله بن عمر الخ ۸ نافع گفت حاضر شده ام بعید اضحی و عید فطر همراه ابو هریره پس تکبیر گفت در رکعت اول
هفت تکبیره پیش از قراءة و در رکعت دوم پنج تکبیره پیش از قراءة گفت مالک و همین است امر مسلم و مفتی نزد یک ما ۱ مسئله

۸ قد شهدت الاضحی و الفطر مع ابی هریرة فکبر فی الرکعة الاولی
سبع تکبیرات قبل القراءة و فی الاخری خمس تکبیرات قبل
القراءة قال مالک و هو الامر عندنا

ظاهر از بن کلام آنست که ابن سبع و جمعی دیگر از او تکبیره احرام و تکبیره قیام بوده و علیه الشافعی و گفت ابو حنیفه تکبیر گوید در رکعت اول پیش از قراءة سه تکبیره سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قراءة سه تکبیره پیش از تکبیره رکوع **باب** من وصل الی المصلی و قد انصرف الناس من الصلوة بیان حکم کسی که رسید بمصلی حال آنکه باز گشتند مردمان فارغ شده از نماز **قال** مالک فی رجل الخ گفت مالک در حق شخصی که دریافت مردم را حال آنکه باز گشتند فارغ شده از نماز روز عید هر آینه او نمی بیند لازم نماز را در مصلی و نه در خانه خود و هر آینه آن شخص اگر گذارد نماز را در خانه خود یا در مصلی نمی بیند هیچ باک و تکبیر بگوید هفت بار در رکعت اول پیش از قراءة و پنج بار در رکعت ثانیه پیش از قراءة مترجم گوید شروع است صلوة عید نزد یک شافعی جماعت را و منفرد را و شنونده را و فوت و مسافر را و باید که خطبه نخواند منفرد و خطبه بخواند امام مسافران و نزد ابو حنیفه واجب است نماز عید بر هر کسی که واجب است بروی نماز جمعه و شروط است نزد ایشان برای نماز عید چیزیکه مشروط است برای نماز جمعه **باب** ما قراءة النبی صلی الله علیه وسلم فی العیدین بیان چیزیکه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دو عید **مالک** عن ضمرة بن سعید المازنی عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را چه بود آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند نزدان را در عید اضحی و در عید فطر پس گفت میخواند سوره ق و اقتربت الساعة **باب** حکم التطوع قبل صلوة العید و بعدها در بیان حکم نافله پیش از نماز عید و بعد ازان **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر نماز نمیکذارد روز فطر پیش از نماز و نه بعد از نماز **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم ان ابا القاسم الخ قاسم بن محمد نمیکذارد روز فطر پیش از انکه برود بمصلی چهار رکعت **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروة نماز نمیکذارد روز فطر پیش از نماز عید در مسجد مترجم گوید رضا ماخذ فعل ابن عمر اتباع عمل آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیت اصل صلوة است و نیافتن دلیلی که دلالت کند بر منع زیرا که نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ین حالة دلالت بر کراهیت نمی نماید ترک فعل چیزرا نزد یک حضور و داعی ان دلیل کراهیت نمی تواند شد پس از اختلاف ائمه دلیل آنست ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعدم کراهیت فعل معلوم شد و مذهب شافعی آنست که تطوع قبل از عید و بعد زان غیر امام را مکروه نیست و در پیش حنفیه امام و ماموم را در مصلی مکروه است **باب** یستحب اکثار التکبیر لیلة عید الاضحی و یوم‌ها و دیگر یوم النحر و ایام التشریق عقب الصلوة مستحب است بسیار گفتن الله اکبر شب عید اضحی و روز او را و تکبیر گوید روز نحر در روزهای تشریق بعد از نماز **قال** الله تعالی لتبیان الله الخ معاودا

ومناسكها ولكن يناله التقوى منكم كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هداكم وبشر المحسنين
نمى رسد بخدا كوشت قربانيها وخون انها بلكه ميرسد بوى هر هيزكارى از شما اينچنين رام كرد شمارا تا بزرگى بايد
كنيد خداى را بر انكه راه نمود شمارا وبشارت ده نيكوكاران را قال مالك واذكروا الله فى ايام معدودات
ويا ياد كنيد خدايرا در چند روز شمرده شده قال مالك الامر عندنا ان التكبير فى ايام التشريق دبر الصلوة وادنى ذلك تكبيرة الايام
والناس معه دبر صلوة الظهر من يوم النحر واخر ذلك تكبيرة الامام والناس معه دبر صلوة الصبح عن اخر يوم التشريق ثم يقطع التكبير قال
والتكبير فى ايام التشريق على الرجال والنساء من كان فى جماعة او وحده بمنى او بالافاق كلها واجب وانما يأتم الناس فى ذلك بامام
الحاج وبالناس بمنى لانهم اوارجوا وانقضى الاحرام انيموا ايام منى يكونوا مشتغلين بالعمل فاما من لم يكن حاجا فانه لا يأتم بهم الا فى التكبير
فى ايام التشريق قال مالك الا يام المعدودات ايام التشريق كفت مالك امرى كه مقرر وسلم است نزد يك ما انست كه تكبير گفتن
در روزهاى تشريق بعد نماز است واول وقت ان تكبير گفتن امام ومردمان با او بعد نماز ظهر است از روز نحر واخر ان تكبير
گفتن امام ومردمان با او بعد نماز صبح است از اخر روزهاى تشريق بعد ازان منقطع مى شود گفتن تكبير گفت مالك وتكبير در
روزهاى تشريق بر مردمان وبر زنان هر كسى كه باشد در جماعت يا تنها در منى باشد يا در افاق همه ان واجب است وغير ازين
نيست كه افتد اسكند مردمان وران تكبير گفتن يا امام حاج وبر دمانى كه در منى باشند زيرا كه ايشان وقتيكه رجوع كنند منقضى شود
احرام افتد اكنند يا ايشان تا باشند تا نشند ايشان در حل واما كسانى كه حاج نباشند پس افتد اى كنند يا ايشان تكبير در تكبيرات
ايام تشريق گفت مالك مراد از ايام معدودات كه در قرآن مذكورست ايام تشريق است مترجم گويد همين است ظاهر مذهب
شافعى وبراى نافله وفائته نيز در پس او تكبير بايد گفت وهمچنين هر دو زن هم تكبير گويند نزد يك خفيه شرط وجوب تكبيرات
ومصر فرض بودن صلوة وجماعت سنجيده است وابتداء تكبير گويند بعد صلوة ظهر از روز عرفه واخر تكبيرات تكبير بعد صلوة عصر است
از روز نحر نزد يك ابى حنيفه واز اخر ايام تشريق نزد يك صاحبين ومعمول ومفتى بمذهب صاحبين است وهمين است قول غير مشهور
شافعى وعمل شافعيه هم برين است وصفة تكبيران است كه بعد از نماز بلا فصل بآواز بلند يكبار بگويد الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله
والله اكبر الله اكبر ولله الحمد باب الاضحية سنة قربانى سنت است قال مالك الخ الاضحية سنة وليست بواجبة ولا اعلم
لاحد ممن قوى على ثمنها ان يتركها كفت مالك قربانى سنت است ونيست واجب ودوست نميدارم براى كسى از جماعت
كه قدرت بيدا كند بر بهاى ان اينكه ترك كند ازا مترجم گويد همين است مذهب شافعى ونزد ابو حنيفه واجب است باب

الضحیه سنه کفایه لکل اهل بیت قربانی سنت است کفایت میکند برای هر اهل بیت مالک عن عماره بن صیاد ان عطاء بن یسار
اخبره ان ابا ایوب الانصاری الخ ابو ایوب انصاری گفت ما قربانی میکردیم یک بز در یک میکرد و ما را مرد از خود و از اهل بیت
خود بعد ازان تفاخر کردند مردمان بعد ازان زمان پس قربانی مفاخرت شده مالک عن ابن شهاب الخ ابن شهاب گفت
نخست کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خود و از اهل بیت پس هر یک شتر یا یک گاو گفت مالک نمیدانم کدام لفظ گفت ابن شهاب
مترجم گوید رضی الله عنه مذهب شافعی آنست که شتر و گاو از هفت کس کفایت میکند و بز و گوسفند از یک کس و اگر مضحی با اهل
خانه باشند همه را ثواب سنه اضحیه حاصل گشت و همچنین هر که در بدنه شریک شد و سبع ازا از خود کرد پس اضحیه سنه کفایت
است بر هر اهل بیت و سنه عین است برای کسی که بیت ندارد و حنیفه در صاحب بیت و غیران تفصیل نکرده اند و تاویل حدیث
نزد یک ایشان آنست که اضحیه واجب نیست مگر غنی و دران زمانه غالبا اغنیا را اهل بیوت بودند پس سنت اضحیه بنا بر اهل بیت
صحابرت بنا بر انکه انتفاع باضحیه و مساعدت بران در انها بیشتر است والله اعلم باب بضم اشتراک سبعه فی بدنه او بقره
و ان کانوا اهل بیوت شتی در ست است شریک شدن هفت کس در شتر قربانی و گاو و قربانی و اگرچه بیوت متفرق باشند
مالک عن ابی الزبیر المکی عن جابر بن عبد الله الخ جابر بن عبد الله گفت نحر کردیم با همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال حدیبیه
یک شتر از هفت کس و یک گاو از هفت کس مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر قربانی میکرد از انچه
در شکم زن باشد باب ما یتقی من الضحایا در بیان چیزیکه احتراز کرده شود از وی از قربانیها یعنی قربانی بان نباید کرد
مالک عن عمرو بن الحارث عن عبید بن فیروز عن البراء بن عاذب الخ براء بن عاذب نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سوال کرده شد از چه چیز احتراز کرده شود از قربانیها پس اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست خود و گفت بدست خود
نمود شود از چهار چیز و براء بن عازب اشاره میکرد بدست خود و میگفت دست من کوتاه است از دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بترلنگ که ظاهر باشد لنگی او بر یک چشم کوری که ظاهر باشد کوری او و مریض که ظاهر باشد مرض او و نبرلاغر که مغز استخوان
ندارد مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر احتراز میکرد از قربانیها و شتران بهری چیزیکه دندان
به برآورده و چیزی که باشد خلقت او مترجم گوید رضی الله عنه اتفاق علما بر آنست که این چهار چیز عیب است و عیب تر ازین شتران
و گاوان و بز سوای ثنی و ثنی از قسم شتر خرد است که کامل شده است پنج سال را و از گاو انچه تمام کرد دو سال را و بانها
در سال سیوم و از بز گوسفند انچه تمام کرد یک سال را و بانها در سال دوم و جذع از گوسفند یعنی نوجوان که نشش ظاهر

باشند كفايت نميكند وكفايت نميكند آنچه گوسفند بريده باشند مگر آنكه ابو حنيفه ميگويد كه اگر گوشش بريده كم از نصف باشد جايز است باب
الاضحى قبل انصراف الامام قربانى نكنند پيش از فارغ شدن امام از نماز عيد مالك عن يحيى بن سعيد عن بشير بن يسار ان ابا بردة بن نيار
الخ ابو بردة بن نيار ذبح كرد قربانى خود را پيش از آنكه ذبح كند آنحضرت صلى الله عليه وسلم روز اضحى قربانى خود را پس گفت كه رسول الله صلى الله
عليه وسلم امر فرمود او را كه عود كند بقربانى ديگر پس گفت ابو بردة نمى يابم گوسفند بهتر از گوسفند جوان را پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اگر نمى يابى
مگر گوسفند جوان پس ذبح كن ازا مالك عن يحيى بن سعيد عن عباد بن تميم ان عويمر بن اشقر الخ عويمر بن اشقر ذبح كرد قربانى خود را پيش از
آنكه برود بمصلى روز عيد اضحى و وى ذكر كرد اين ماجرا را بحضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس امر فرمود او را كه عود كند بقربانى ديگر مترجم
گويد رحمه معنى اين حديث نزد حنيفه آنكه جايز نيست قربانى كردن تا آنكه نماز گذارد امام يا نائب او و اين حكم مختص است باهل قرى پس
جايز نيست انسان را كه ذبح كند بعد طلوع فجر نزد شافعيه آنكه جايز نيست قربانى كردن پيش از آنكه بلند شود بقدر يك نيزه و بگذرد
مدت ادا ى دو ركعت و دو خطبه خفيفه و اگر ذبح كرد بعد ازان جايز است خواه امام بگذارد و نماز را يا نگذارد باب نصح التضحية يوم النحر
و چند بن بعده جايز است قربانى كردن روز نحر و دو روز ديگر بعد ازان مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت
حكم اضحى دارد دو روز بعد روز اضحى مالك انه بلغه عن على بن ابى طالب مثل ذلك بامام مالك خبر رسيد از حضرت على بن ابى طالب
مانند ابن مترجم گويد و همين است مذهب حنيفه و مذهب شافعيه آنست كه وقت اضحيه ما غروب آفتاب اخر ايام تشريق ممتد
است لحديث الحاكم الدال على ذلك باب سنة التضحية در بيان سنت قربان كردن مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله
بن عمر قربانى كرد يك بار و در مدينه گفت نافع پس امر كرد مرا كه خريد كنم براى او گوسفندى نر شاخ دار بعد ازان ذبح كنم او را روز
اضحى و نماز گاه مسلمانان گفت نافع پس كردم همچنان بعد ازان ببرداشته شد بسوى عبد الله بن عمر پس برداشته سر خود را و تكبير
ذبح كرده شد گوسفند و بود عبد الله بن عمر مريض حاضر نشد در عيد با مسلمانان گفت نافع كه عبد الله بن عمر سيگفت نيت حلق
كردن موى سر واجب بر هر كه قربانى كند و مراد است عبد الله بن عمر مترجم گويد رحمه گوسفند بهتر است نزد يك علما اگرچه خصى
كرده باشند او را و اگر نكرده نيت ذبح در مصلى بهتر است براى اظهار شعائر دين و مستحب است نزد شافعى براى كسى كه ميخواهد
قربانى كردن را كه حلق سر نكند و ناخن نگيرد در عشره ذى حجه پس وقتيكه ذبح قربانى نمود حلق بكند سر خود را و بگيرد ناخنها را و بيرون
كند او را خلافا لابى حنيفه باب انساخ النهى عن اكل لحوم الضحايا بعد ثلثة در بيان منسوخ شدن حكم نهى از خوردن گوشت قربانيها
بعد سه روز مالك عن ابى الزبير المكى الخ جابر بن عبد الله روايت كرد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم منع فرمود از خوردن گوشت

عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن اكل لحوم الضحايا
بعد ثلثة ايام ثم قال بعد ذلك كلوا وتزودوا واجروا

قربانی بعد سه روز بعد از آن فرمود و بخورید و توشه کنید و ذخیره نمائید مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد الله
بن واقد ۲ از عبد الله بن ابی بکر از عبد الله بن واقد روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از خوردن گوشت قربانیها
بعد گذشتن سه روز گفت عبد الله بن ابی بکر پس ذکر کردم این را پیش عمره بنت عبد الرحمن پس گفت عمره راست گفت عبد الله
بن واقد گفت عمره شنیدم از حضرت عائشه رضه که میگفت برای سوال آمدند گروهی از اهل بادیه نزدیک روز اضحی در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذخیره کنید برای سه شب و صدقه دهید آنچه باقی ماند پس چون رسید روز بعد
ازان گفته شد یا رسول الله بر آینه مردمان نفع می یافتند بقربانیهای خود و میکندند از روی پیه را و می ساختند
از روی مشکها را فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم و چیست این سوال گفتند یا رسول الله منع فرمودی از گوشت قربانیها
بعد سه روز یعنی از ذخیره ان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر از این نیست که نهی کردم شما را از جهة جماعتی که سوال
آمدند بر شما نزدیک عید اضحی پس بخورید و صدقه دهید و ذخیره نهید مر او میآید شت بدادند قوم مساکین را کاندند بدینسه
مالک عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری ۳ از ربیعة بن ابی عبد الرحمن روایت کرد که ابو سعید خدری آمد
از سفری پیش از عید و نهادند اهل خانه او گوشت را کف احتیاط کنید از انکه باشد این از گوشت قربانیهائی پس گفتند ان
از همان قسم است پس گفت ابو سعید ابا نهی نفرمود بود رسول الله صلی الله علیه وسلم از وی گفتند هر آینه بیفکند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از غیبت تو امری پس از خانه برآمد ابو سعید پس پرسید از ین ماجرا پس خبر داده شد که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود نهی کرده بودم شما را از گوشت قربانیها بعد سه شب پس بخورید و صدقه دهید و ذخیره کنید و نهی کرده
بودم از انداختن بندپس بیندازید بندها و هر مستی آرنده حرام است و نهی کرده بودم از زیاده قبور پس زیارت بکنید
مرا و نگوئید هجر یعنی کلام بد باب صفة صلوة النبی صلی الله علیه وسلم عند الکسوف در بیان کیفیة نماز آنحضرت صلی الله
وسلم نزدیک گرفته شدن آفتاب مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ۴ ام المؤمنین حضرت عائشه گفت که گرفته شد آفتاب
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با مردمان پس قیام کرد پس دراز
کرد قیام را بعد ازان رکوع کرد پس دراز کرد رکوع را بعد ازان قیام کرد پس دراز کرد قیام را و او کم بود از قیام اول
بعد ازان رکوع کرد پس دراز کرد رکوع را و او کم بود از رکوع اول بعد ازان سر برداشت از رکوع پس سجده کرد بعد ازان
کرد در رکعت دوم مانند این بعد ازان باز گشت حال انکه روشن شده بود آفتاب پس خطبه خواند برای مردمان پس حمد گفت

خدا را و ثنا گفت بردی بعد ازان فرمود مرا بینه افتاب زیاده و دلنشانه انداز نشانهای خدا تعالی گرفته نمی شوند از جهة موت کسی و
از جهة حیات کسی پس چون بینید شما گرفته شدن را پس دعا کنید و یاد الله اکبر یاد کنید و او صدقه دهید بعد ازان فرمود ای امت محمد قسم
بخدا که نیست بکس غیور تر از خدا بین گناه کز نا کند بنده او یا زنا کند کنیزک ای امت محمد قسم بخدا که اگر میدانید انچه میدانم من هر آینه
می خندید بسیار و گریه میکرید اندک یا مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس ان ابا عبد الله بن عباس اخبره
گرد کرده شدند افتاب پس نماز گذارد انحضرت صلی الله علیه وسلم و مردمان همراه او پس قیام کرد قیام دراز نزدیک بسوره بقره بعد ازان
رکوع کرد رکوع دراز بعد ازان قیام کرد قیام دراز ان کم بود از قیام اول بعد ازان رکوع کرد رکوع دراز ان کم بود از رکوع اول
بعد ازان سجده کرد پس قیام کرد قیام دراز ان کم بود از قیام اول بعد ازان رکوع کرد رکوع دراز ان کم بود از رکوع اول بعد ازان
قیام کرد قیام دراز ان کم بود از قیام اول بعد ازان رکوع کرد رکوع دراز ان کم بود از رکوع اول بعد ازان سجده کرد پس برگشت
حال انکه پیشانی او روشن شده بود افتاب پس فرمود مرا بینه افتاب و ماه دو نشانه انداز نشانهای خدا تعالی که نمی شوند
از موت کسی و از زندگانی کسی پس چون بینید این گرفته شدن را پس یاد کنید خدای عزوجل را گفتند صحابه یا رسول الله دیدیم
ترا که دست انداختی بچیزی در بن مقام خود باز دیدیم ترا که عقب عقب باز گشتی پس فرمود هر آینه دیدم من بهشت را پس دست بردم
بطرف خوشه انگوری ازان و اگر میگرفتم انرا هر آینه میخورد دیدازان تا انکه باقی میماند دنیا و دیدم النار را یعنی دوزخ پس ندیدم
مانند امروز جای سخت هولناک و دیدم اکثر اهل ان زنان را گفتند بچه بخاطر یا رسول الله فرمود کفران میکنند گفتند ایا کافر میشوند
بخدا فرمود کفران میکنند شوهران را و کفران میکنند احسان را اگر بکسی از نها تمام عمر احسان کنی پس ببیند از تو چیزی یعنی ناپسند طبیعت خود میگوید ندیدم از تو هیچ چیزی دیگری اصلا ترجمه گوید رضا که سابقا اشارتی کذشت
که در شمل این مقام و وجه ای ظاهری شود یکی انکه هر فعلی و کیفیتی سنتی است پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر باجور خواهد شد
و دیگر انکه هر خصوصیات جمع شده سنت است پس مدرک بعض دون بعض مدرک سنت نیست تا انکه بیان خصوصیات بجا آرد
مثل جمعه که یک فرض است و ارکان او خصوصیات چند اند که انحضرت صلی الله علیه وسلم مواظبت فرمودند و خلفاء و مسلمین بهم
جز او شل شافعی برای اول است و فرق در میان جمعه و عید و کسوف آنست که صلوة جمعه فرض شد بصریح حدیث و اما را
در نبوده موضوع له نبود پس باستعمالات اهل شرع رجوع کردیم و خصوصیات لازمه را رکن او ساختیم بخلاف نماز
عید و کسوف که ایشان هر فعلی از خصوصیات بعض جدا یا بفعل انحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شد پس اقرب آنست

که هر یکی سنتی جدا باشد پس کسی که دو رکعت کسوف بکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا رایتم ذلک فصلوا را کما تسمعون
در هر که دو رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال مشابعت نمود و سهو او فی حاصل کرد و همچنین است کلام در نماز
استسقا اینها نمازهای استسقا مختلف وارد شده اند بالجمله اکمل در نماز کسوف که قیام اول را طویل کند مانند سوره بقره و قیام
ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیه
از سوره بقره تسبیح گوید یا به پایه کم کند و در بعض روایات طویل سجدات نیز آمده بعد ازان خطبه خواند و حدیث خطبتان
وارد نشده اند و اگر دو خطبه خواند نا نمند چه بهتر باشد و در ین خطبه بیان کند که آفتاب و ماه دو آیت اند از آیات خدا تعالی
و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتاق کند و ظاهر آنست که جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحدیث شخصین عن
عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم جهر فی صلوة الخوف بقراءته و بجهر قیاس هر عید بن بجامع ادای ان همه بجماعت عظیمه مقابل
خطبه اما حدیث ترمذی عن سمرة لا تسمع له صوتا من جنسه کثرة الصفوف و لهذا لقطع السر بالقراءة اولم یجهر بکفت بلکه
عدم سماع خود بیان کرد و اما جمع شافعیه در میان هر دو صنف بانکه اسرار در خسوف قمرست و جهر در کسوف شمس پس مدخول است
بانکه ظاهر از حدیث حضرت عائشه آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدده در ان باب از حضرت
عائشه منقول است و در استعمال خسوف بر شمس غریب است **باب** صفة صلوة النبی صلی الله علیه وسلم عند الاستسقا بیان کیفیت
نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم در استسقا **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن عمرو بن حزم انه سمع عباد بن تمیم یقول
سمعت عبد الله بن زید المازنی الخ عبد الله بن زید مازنی گفت که برامد رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی مصلی پس استسقا
کرد و برگردانید چادر خود را و فکنه روی بقبله اورد **قال** یحیی و سئل مالک الخ و سوال کرده شد مالک را از نماز استسقا
که چند رکعت است ان پس گفت دو رکعت است ولیکن ابتدا کند امام بنماز پیش از خطبه پس بگذارد دو رکعت بعد ازان
خطبه خواند ایستاده و دعا کند و روی بقبله آرد و بلند بخواند در هر دو رکعت قرانه را و و فکنه بگرداند امام چادر خود را
نهد چیزی را که بر دست راست اوست بر دست چپ و چیزی را که بر دست چپ اوست بر دست راست یعنی اطراف رداء را
باین وجه بگردانند و بگردانند مردمان چادرهای خود را و فکنه بگرداند امام چادر خود را و روی بقبله آرند و حال انکه ایشان
نشسته باشند مترجم گوید رضی الله عنه همین است مذهب شافعی و این نماز مانند نماز عید است نزد وی تکبیر نگوید در اول
رکعت سبع بار سوای تکبیره احرام و در رکعت دوم پنج بار سوای تکبیره قیام بعد ازان بخواند دو خطبه بگرداند رداء را و نشود

بعضی بیمار گذارده نشود وقت استسقا بگذرد و عابا بدکرد مسئله اکمل در استسقا آنست که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجوه خیر از صدقه وصیله بکار برند بعد از ان روز چهارم بصحرا روند روزه کرفته و جامهای خاکی پوشیده بخشیت مرتدی از ان مجالس کناه و در کعت نماز کذارند مانند عید بعد از ان دو خطبه خوانند و استغفار بسیار کویند و تحویل ردا کنند امام و موم همه وصوت تحویل در سنن ابی داود وارد شده حول رداه فجعل عطاف الایمن علی عاتقه الایسر و جعل عطاف الایسر علی عاتقه الایمن و در روایتی دیکر از ابی داود وارد شده حول رداه فجعل یمینه علی شماله و شماله علی یمینه و قلبا تقلت علیه رد و بلیها علی عاتقه و ازین روایات استحباب تکثیر فهمیده اند والله اعلم باب الدعا عند الاستسقا در بیان دعائی که وقت استسقا مستحب است خواندن آن مالک عن یحیی بن سعید عن عمرو بن شعیب الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه استسقا میکرد این دعا میخواند اللهم اسق الخ یعنی ای بار خدایا آب ده بندکان خود را و جانوران خود را و بکسترکن رحمت خود را و زنده ساز شهر مرده خود را باب انزل القرآن علی سبعة احرف فرمود اورده شده است قرآن بر هفت عبارة مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عبد الرحمن بن عبد القاری انه قال سمعت عمر بن الخطاب یقول سمعت هشام بن حکیم بن حزام الخ عمر بن الخطاب کفت شنیدم هشام بن حکیم بن حزام را که میخواند سوره فرقان بر غیر قراتی که میخواندم من از او و رسول الله صلی الله علیه وسلم همچنان بود معلم من در ان سوره پس نزدیک بود که شتاب کنم بروی بعد از ان مهلت دادم او را تا انکه بازکشت یعنی از قراءة پس از ان بلسنم کردن او ردا بکردن او پس آوردم او را پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم پس کفتم یا رسول الله بدرستیکه من شنیدم این شخص را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که تو مرا این سوره را بان وجه پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بکذار او را بعد از ان فرمود هشام را بخوان پس بخواند همان قراءة که شنیده بودم که وی میخواند پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم انچنین فرود آورده شد این سوره بعد از ان فرمود مرا که بخوان پس بخواندم از ا پس فرمود انچنین فرود اورده شد این سوره بدرستیکه این قرآن فرود اورده شده بر هفت عبارت پس بخوانید انچه از وی اسان باشد مترجم کوید رضه که علما در تحقیق احرف سبعه اختلاف بسیار دارند انچه پیش این فقیر بنظر رسیده آنست که یک کلام را بمادعا به ترتیب نظم عرب بچند وجه می توانند ادا کرد و هر یکی حرفی است و این تعدد کاهی بجهة اختلاف مخارج حروف نیجی باشد و کاهی بجهة ترخیم و تفخیم و ترقیق و مانندان و کاهی باستعمال الفاظ مترادفه مانند قاجر و اتیم تا مانند قل یا ایها الکافرون قل للذین کفروا قل من کفر و کاهی بجهة بیان کثرت نه برای تحدید پس اختلاف قرا سبعه در نقطه بانچه مکتوب است در مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف است و اختلاف صحابه در تابعین در ادای کلمه بوا

کر محمل مصاحف عثمانیه نباشد نیز اختلاف حرف است مانند فامضوا و فاسعوا و وصی ربک و قضی ربک اولم یتبین
و مانند و ما خلق الذکر و الانثی و و الذکر و الانثی و در صورت هم اختلافات را وجهی پیدا شد بخلاف انکه در نظم کلام
تغیر فاحش باید که او را توان نوشت و کلامی باشد علیحده و دلیل بر انکه وکر سبعه بجهة تکثیر است نه برای تحدید اتفاق ائمه
است بر قراءة عشره و هر قرائتی را ازین عشره راوی است و هر یکی را دیگری مختلف است پس مرتقی شد عدد قراءة تا بیست و الله اعلم

باب تعاهد القرآن و در حرکرفتن قرآن یعنی تکرار کردن آن تا فراموش نشود مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله
بن عمر روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود عبرازین نیست که صفت صاحب قرآن مانند صفت صاحب شتران
بسته باشند اگر هر گیران باشد بروی نگاه دارد او را و اگر بگذارد و انها را بگریزند باب لا یعجر البعض علی البعض بالقرآن
بلند نکنند و از را بعض بر او از بعض نخواند قرآن مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی
حازم النمار عن العباس الخ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برامدند از خانه حال انکه صحابه نماز میکنند آرزو بلند شده بود
او از های ایشان بقراءة پس فرمود هر انه مصلی مناجاة میکند با پروردگار خود پس باید که احتیاط کند و نباید که بعضی از
مناجاة میکند با پروردگار خود و بلند نکنند او از را بعض شما بر بعض بخواندن قرآن باب تقرار القرآن علی ثلثة و فضله و لا
تعجل بخواندن قرآن را با هستگی و فهمیدن و شتابی نکنند مالک عن یحیی بن سعید الخ شخصی امد پیش زید بن ثابت پس گفت یا ابا
چگونه حکم میکنی در قراءة قرآن در هفت روز پس گفت زید بن ثابت نیک است و هر انه انکه بخوانم او را در نیم ماه یا در بیست
شب دوست تر است نزد یک من و سوال کنم مر ترا چه سبب است این گفت پس هر انه سوال میکنم ترا گفت زید برای انکه تدبر کنم
او را و واقف شوم بروی باب سجود القرآن سنت و پس واجب سجود قرآن سنت است و واجب نیست مالک عن هشام
بن عروه عن ابیه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب خواند آیه سجده و او بر منبر بود روز جمعه پس فرود امد پس سجده کرد و سجده
کردند مردمان باو بعد ازان خواند آن آیه را روز جمعه دیگر پس اماده شدند مردمان برای سجده پس گفت عمر سجده نمیکنیم بر هیچکی
خود باشید هر انه خدا تعالی فرض نکرده است سجده تلاوة بر ما مگر انکه ما میخواهیم پس سجده نکرد و منع کرد ایشان را از انکه سجده
کنند مترجم گوید رعایت شروط صلوة شرط سجده تلاوة و سجده شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد و نماز و بعض
علما نسبت داده اند انرا بنماز در طرفی ادا نیز پس تکبیره احرام و تکبیره انتقال از قیام بسجود و تکبیره رفع راس و سلام امر کرده اند
و بعض اخر نسبت داده اند او را بسجده نماز پس تکبیره احرام و سلام نفرموده اند مسئله سجده تلاوة مسنون است قاری و مستمع را و مسئله سجود

بسجود قاری **باب** لا یسجد الاطاهر یسجد بکسند مگر باوضو **سئل** مالک عمن قرء السجدة الخ سوال کرده شد امام مالک از شخصی که خواند آیه سجده را و زنی حایض می شنود ایا لازم هست بران زن که سجده کند گفت مالک سجده نکند مرد و زن مگر انکه هر دو طاهر باشند **باب** الآیات التی یوثر السجود فیها و اذا قرأ فی الصلوة سجد فیها **باب** در بیان آیاتی که تفضل کرده شود سجود در ان **مالک** عن عبد الله بن یزید مولی الاسود بن سفیان عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة الخ ابو هریره خواند برای مردمان یعنی در نماز سوره اذا السماء انشقت پس سجده کرد در آن پس وقتیکه باز گشت از نماز خبر داد ایشانرا که هر آینه انحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرده بود در ان **مالک** عن نافع مولی عبد الرحمن بن عمران رجلا من اهل مصر اخبره ان عمر بن الخطاب الخ مردی از اهل مصر خبر داد نافع را که عمر بن الخطاب خواند سوره حج پس سجده کرد در آن و سجده بعد ازان فرمود هر آینه این سوره داده شده است سجده **مالک** عن عبد الله بن دینار انه قال رایت عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن دینار گفت که دیدم عبد الله بن عمر را که سجده کرد در سوره حج و سجده **مالک** عن ابن شهاب عن الاعرج ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب خواند سوره والنجم اذا هوی پس سجده کرد در ان بعد ازان هر خاست پس بخواند سوره دیگر مفصل که بعد ازین بیاید یکی آیات سجود یاد نکرده اند بحدیث ابی داود عن عمرو بن العاص دو در سوره حج و یک در اعراف و یک در رعد و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در مریم و یک در فرقان و یک در نمل و یک در الم تنزیل السجده و یک در صاد و یک در حم سجده و یک در نجم و یک در انشقت و یک در اقرا پس مالکیه سجدات مفصل را نشمرده اند گویا مراد و مالک آنست که استحباب سجدات مفصل موکد نیست و لهذا اکثر عزایم السجود احدی عشرة و نمی تواند بود که حدیث انشقت نقل کنند و تعلق باستحباب قایل نباشند و شافعیه سجده صاد را سجده شکر قرار داده اند پس در غیر صلوة مستحب است و در صلوة حرام بحدیث نسائی سجدها تو نه و نسجد ها شکرا و فیه نظر زیرا که ظاهر آنست که مقصود ازین سجده اقتدا بحضرت داود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و شکر بر قبول توبه ایشان هر دو باشد و حنفیه سجده دوم حج اسقاط کرده اند حدیث ابی داود عن عمرو بن العاص و فی الحج سجدتان حجت است بر ایشان **باب** خمس ساعات یکره الصلوة فیهن پنج ساعت که مکروه است گذاردن نماز در ان **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله الصنابحی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه آفتاب طلوع میکند در حالیکه با او بلندی سر شیطان است پس وقتیکه بلند شد جدا می شود شیطان ازوی بعد ازان چون در میان آسمان برسد آفتاب نزدیک بوی میشود شیطان پس چون فرو رود آفتاب جدا می شود ازوی پس وقتیکه آفتاب نزدیک میشود بغروب نزدیک میشود بوی شیطان پس وقتیکه فرو رفت جدا میشود ازوی

نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز در سه ساعتهای سه گانه مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم مسافر بود چون پیدا شود یک گوشه آفتاب پس توقف کنید نماز را تا آنکه نیک برابر بود چون غایب شود یک گوشه آفتاب پس توقف کنید نماز را تا آنکه غایب شود مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قصد نکنید یکی از شما که نماز گذارد نزدیک طلوع آفتاب و نه نزدیک غروب آن مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب میکفت قصد نکنید نماز خود را طلوع آفتاب و غروب آفتاب پس بدرستیکه شیطان میزاید در وجانب سر او بر آمدن بهمراه آفتاب فرو میرود در وجانب سر او با فرو رفتن آفتاب و عمر بن الخطاب میزد مردمان را بر این نماز مالک عن محمد بن یحیی بن حبان عن الاعرج عن ابی هریره الخ ابو هریره روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم منع فرمود از نماز بعد عصر تا آنکه فرو میرود آفتاب و منع فرمود از نماز بعد صبح تا آنکه برابر آفتاب و این ساعت چهارم و پنجم است از ساعات پنجگانه که ممنوع است نماز گذاردن در آنها مالک عن ابن شهاب عن السائب بن یزید الخ سائب بن یزید دید عمر بن الخطاب را که میزد مسیکد را از جهة گذاردن نماز بعد عصر مترجم کوید رضه در این مسئله دو قول از صحابه مشهور است حضرت عمر رضی الله عنه مطلقا منع میفرمود از گذاردن نفل در این ساعات و حضرت عایشه رضه و ابن عباس بر این جایز میداشتند قول اول در صحابه اشهر بود و مستثنی کردند امام شافعی نمازی را که برای وی بسبب قایم شده و نماز در حرم مکه و نماز بوقت استوا و در روز جمعه و نزدیک غیبوبه شمس و نماز جنازه اگر در این اوقات واجب شود و ابا بکر و اگر در وقت مباح واجب و بلا عذر تاخیر کرده باشند جایز نیست والله اعلم باب صفة غسل المیت در بیان کیفیت غسل میت مالک عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی عن محمد بن سیرین عن ام عطیة الانصاریة الخ ام عطیه انصاریه کفت داخل شد بر ما رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه وفات یافت دختر او پس فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده تر از این باب بکرک و رخت کنار و داخل کنید در غسل آخر کافور را یا کفت چیزی از کافور را پس وقتیکه فارغ شوید خبر دار کنید مرا کفت ام عطیه وقتیکه فارغ شدیم خبر دار کردیم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس داد ما را حقو خود را پس فرمود جامه منصل بدن وی سازید این حقو را مراد و رخت از حقو ازار را مترجم کوید رضه غسل دادن میت و بجنبن کفنین و نماز جنازه و دفن فرض بالکفایه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و اهل حرمین مواظبت بر دو نماز جنازه عرب بعد است و شبیه بخصان است و اقل غسل تعمیم بدن است باب بعد ازاله نجاست که بر او باشد و این مفهوم از لفظ غسل است و اکمل غسل او ست باب خواه سر دباشد خواه کرم بجهة عموم عام احادیث سه بار و اکر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایه و نرنکذارد بحدیث باب دانسته کنند بمواضع وضو و میامن او بجهة

جمع عن ام عطیه و استعمال سدر کنند در سر و بدن و سایر بدن و صفت استعمال سدر آنست که در نی سدر و نظر فی صفحه یا آب مخلوط کنند و اول بآب خالص بشویند و غسله اخره فلیکن کافور مخلوط سازند بحدیث باب سنت و طریقه مستمره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان را زنان و هر که اقدر باشد بر غسل احق است و بیع دلیلی از سنت بر تعین احق بالغسل نیافتند و در بن قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم الصلحیات را بالغسل فرمود حال آنکه زنان فرایض احق بوده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل بیت غسل داده اند و آنکه زن مرد مرده را نه بیند و غسل ندهد اگرچه خوف فتنه نباشد مستند ندارد و علیکه وجوب ستر به نسبت اجانب نه بنسبت امهات و بعلی مطلقه و لیس فلیس اگر قیاس کنند بر اصحاب مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در فرزند آورد و فرود آوردن ناجار بحس میکنند و اسماء بنت عمیس غسل داد ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند حضرت عائشه را که لو مت قبلی لغسلتک و کفنتک رواه ابن ماجه باب لا یجب الغسل علی من غسل المیت و یجوز ان تغسل المراة زوجها و اجیب بنحو ما غسل بر کسی که غسل داده باشد میت را و جایز است غسل دادن زن شوهر خود را مالک عن عبد الله بن ابی بکر ان اسماء بنت عمیس امراة ابی بکر الصدیق الخ اسماء بنت عمیس زوجه ابو بکر صدیق رضی الله عنه غسل داد حضرت ابو بکر صدیق را و فیکه وفات یافت بعد از ان برآمد از خانه پس سئوال کرد جماعه را که حاضر او بودند از مهاجرین پس گفت برانیه من روزه دارم و برآنیه امروز روزی بسیار سرد است پس امام را غسل دادن واجب است غسل کفنند بنت مترجم گوید رضا که اتفاق دارند حنفیه و شافعیه بر انکه واجب است غسل بر کسی که غسل دهد میت را و نزد شافعی غسل سنت است و همین جانب اشاره مینماید بتصویر مسئله بانها صائمه الخ و اتفاق کردند بر انکه جایز است غسل دادن زن مر شوهر خود را و مختلف اند در انکه شوهر غسل دهد زن خود را حنفیه اذن جایز نمیدانند مگر انکه کسی نباشد بغیر زوج پس باید که تیمم کنانده او را و نزد یک شافعی جایز است لما روی عن غسل علی فاطمه رضی الله عنها و قوله صلی الله علیه وسلم لعائشه ان مت قبلی لغسلتک و کفنتک باب اذا ماتت المراة و لیس معها نساء و لا ذو محرم تیمم و فیکه بمیرد زنی و نباشد با وی زنان و نه صاحب محرمی تیمم کنانیده شود مالک انه سمع اهل العلم الخ امام مالک شنیده اهل علم را که میگفتند و فیکه بمیرد زنی و نباشد با وی زنان و نه صاحب محرمی که غسل دهد او را و نه از محرمان کسی که متعهد شود غسل او را و نه شوهری که متولی غسل زن خود شود تیمم کنانیده خواهد شد مسح کرده شود روی او را و دو کف او را از خاک کف مالک و فیکه پاک شود مردی و نباشد با او کسی مگر زنان تیمم کنانند او را نیز باب غسل المیت فی القمیص بیان غسل دادن میت در پیراهن مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه الخ امام جعفر از والد خود امام محمد روایت کرد بر آنیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل داده شد در پیراهن

ان رسول الله صلعم غسل فی قمیص ۱۲

مسنون است نزد شافعی غسل میت در بیرابن برخلاف حنفیه که نزد ایشان جایز نیست وتاویل عدم جواز بر قول ایشان
نوانند بود که گفته شود که این از خصایص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم والله اعلم **باب** کفن السنة ان یلف فی ثلثة اثواب قمیص و
یوزر ولفافة وکفن الضرورة ما یستر ان کان ثوبا واحدا اکفن مسنون در نزد مرواست که پیچیده شود در سه لفافه یا قمیص پوشانیده
شود واز ار پوشانیده نشود و پیچیده شود در جامه سیوم وکفن ضرورت بحالت است که مسیر اید اگر چه یک جامه باشد **مالک** عن
هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة الخ حضرت عائشه روایت فرمود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کفن پوشانیده شد در سه
جامه سفید منسوب بسحول که دهی است بیمن وان جامه از قطن خالص میباشد ونبود در ان سه جامه قمیص ونه عمامه **مالک** عن
ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن عبد الرحمن بن عمرو بن العاص الخ یکفت عبد الرحمن بن عمرو بن العاص که میت را
قمیص پوشانیده نشود واز ار پوشانیده شود وپیچیده شود بجامه سیوم واگر نباشد مکرر یک جامه کفن کرده شود در همان یک جامه
مترجم گوید رضه همین طور روایت کرد یحیی بن یحیی عن عبد الرحمن بن عمرو وآن وهم است وصواب عن عبد الله بن عمرو است
مسئله اقل کفن ستر عورة است یا ستر جمیع بدن ظاهر ثانی است بجهة انکه در حدیث بخاری امده که چون مصعب بن عمیر شهید شد
نیافتند مگر نمره کوتاه که اگر روی او را می پوشانیدند پاهای او برهنه میشد واگر دو پای اوی پوشانیدند روی او برهنه
می شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود روی او را بپوشید و بر دو پای او اذخر اندازند پس هل کفن اذخر را ساخت بر یک
کونهای کفن دلالت میکند که از ستر تمام بدن چاره نیست واکمل در حق رجال یکی از دو صفت است یا انیست که سه لفافه باشد
پس اوسع واحسن آنها را انحضت گیرند وبعد ازان دوم وسیوم را بعد ازان بر پیچند یکی را بعد دیگری وابتدا همین کنند پس از
جانب یسار بجانب یمین آرند وبعد ازان از جانب یمین بر یسار برند وهمین است رسم پوشیدن قبا در میان عرب
بخلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار میکشند ویا انیست که ازار وقمیص پوشانند دوخته باشند یا نادوخته باشد یا مخیر
باشد یا بغیر ان زیرا که اکثر استعمال لفظ قمیص بر مخیط مدرج است بعد ازان در لفافه پیچند **باب** تجمیر الکفن وتخلیط الحنوط
خوشبو کرده میشود کفن بیخور وخوشبو مالیده شود میت را **مالک** عن هشام بن عروة عن اسماء بنت ابی بکر الخ اسماء بنت
ابی بکر وصیت کرد امام وقتی که بیخور خوشبو کنند جامهای مرا یعنی کفن مرا وقتیکه بمیرم بعد ازان حنوط مالیده در بدن من و
بسایند بر کفن من حنوط مرا واز پی من مبرید نعش را مترجم گوید رضه مستحب است بخور کردن کفن بعود پس از کسرون
ومستحب است تخلیط وتخلیط آنست که بر قطن حنوط باشند ومشاقه بیت را از منخرین واذنین وعینین والمنین بان سدد

کسانی که مکروه است همراه جنازه بروند آنرا باب الافضل ان یمشی الناس امام الجنازه بیان آنست که بروند مردمان پیش پیش جنا
مالک عن ابن شهاب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وابا بکر الصدیق وعمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر صدیق
وعمر بن الخطاب میرفتند پیش پیش جنازه وخلفهای دیگر بحسین وعبد الله بن عمر نیز مالک عن محمد بن المنکدر عن ربیعه بن
عبد الله بن الهدیر الخ ربیعه دید عمر بن الخطاب را که پیش پیش مردمان میرفت پیش پیش جنازه در جنازه زینب بنت جحش
مالک عن هشام بن عروه الخ هشام کفت ندیدم پدر خود را که رفته باشد در جنازه مکر پیش پیش او کفت بعد ازان می آمد بقیع
پس می نشست تا انکه مردمان میکذشتند بروی مالک عن ابن شهاب الخ ابن شهاب کفت رفتن پس جنازه از غلط
کردن راه سنت است مر جسم کوید بر بن ابت شافعی وحنیفه مشی در عقب جنازه افضل کفته اند اما سوار پس التفاق کرد
جمهور وکفتند بود در عقب جنازه باب حمل الجنایز الی المدینه در بیان بردن جنازها بسوی مدینه مطیبه مالک عن غیر واحد
الخ امام مالک روایت کرد از غیر واحد یعنی از جماعه از انها که اعتماد دارد بر صحت روایت انها که سعد بن ابی وقاص
وسعید بن زید بن عمرو بن نفیل وفات یافتند در وادی عقیق وبرداشته شدند بسوی مدینه ودفن کرده شدند انجا مسئله
حرام است نقل میت بسوی شهری دیکر وقبیل یکره الا ان یکون بقرب مکه او المدینه او بیت المقدس شافعی علت این حمل
شرف مکان دانسته وحکم را مطرد ساخته است در مکه وبیت المقدس بحث احادیثی که در فصل انها وارد شده باب
نسخ القیام للجنایز در بیان منسوخ شدن قیام برای جنازه مالک عن یحیی بن سعید عن واقد بن سعد بن معاذ عن
نافع بن جبیر بن مطعم عن مسعود بن الحکم عن علی بن ابیطالب الخ از حضرت علی بن ابیطالب مرویست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم می ایستادند برای جنازه تا بازنه نشست بعد ازان باب نسخ ما بالجنازه من غیر حب ولا ازعاج شتاب بردن
جنازه را بغیر بوبه یوبه رفتن وبغیر جنبش دادن مالک عن نافع ان ابا هریره الخ ابو هریره کفت شتاب ببرید جنازه های
خود را پس غیر ازین نیست که مثل میت مثل یک چیزی که می برید او را بسوی ان یا میت شر است که می نهید او را از کردنهای
خود باب لا یجلس احد حتی توضع الجنازه من اعناق الرجال نشستن کسی تا انکه نهاده شود جنازه از کردن مردمان مالک
عن ابی بکر بن عثمان بن سهل بن حنیف انه سمع ابا امامه بن سهل بن حنیف الخ ابو امامه بن سهل بن حنیف کفت حاضر شدیم
بر جنازه پس نمی نشست خارج شد از مردمان تا انکه اذن داده میشد ایشان را باب لا یتبع الجنازه بنار از پی جنازه بیرون
نشود آتش را مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریره الخ ابو هریره منع کرد از انکه از پی میت برده شود بعد موت آتش را

قال یحیی سمعت مالکا یکره ذلک کفت یحیی شنیدم از مالک که مکروه میدانست این را باب لا یصلی علی الجنازة الا طاهر یعنی نماز نکذارد
بر جنازه مکر طاهر یعنی باوضو مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میکفت نماز نکذارد مرد بر جنازه مکر در آن
حال که او طاهر باشد مترجم کوید ماخذ این عمر در شرطیت طهارت عموم حدیث لا تقبل الله صلوة احدکم اذا احدث حتی یتوضأ و عمل مسلمین
است و بر وضو قیاس باید کرد سایر شروط را مانند ستر عورة و استقبال قبله و طهارت ثوب باب تقدم الامام و
صف الناس خلفه و تکبیره ن اربع تکبیرات و لو علی القبر او الغائب پیش ایستد امام و صف زنند مردمان پس پشت او و تکبیر
کوید چهار بار تکبیر کفتن اکرچه بر قبر میت باشد یا بر میت غائب مالک عن ابن شهاب عن ابی امامة بن سهل بن
حنیف الخ ابو امامه خبر داد او را ابن شهاب که زنی مسکینه بیمار شد پس خبر داده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بمرض
او و بود عادة شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که عیادة میفرمود فقیران را و استفسار میفرمود از احوال ایشان
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات کرد مسکینه بیمار دان شب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خبر کنید مرا پس برآورده شد جنازه او را استاده کاه پس
نا پسند داشتند که خبر دار کنند دران وقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود که جمع شوید در صبح داخل شد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم خبر داده شد بانچه واقع شد از حال او پس فرمود ایا امر نکرده بودم شما را که خبر دار نمائید مرا بموت او کفتند
یا رسول الله نا پسند داشتیم که از خانه برآریم ترا وقت شب و بیدار سازیم ترا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآمد
تا انکه صف کردانید مردمان را بر قبر او و تکبیر کفت چهار تکبیره مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر مرک نجاشی پادشاه حبشه رسانید بمردمان دران روز که بمرد و برآمد با
مردمان بسوی عید کاه پس صف ساخت ایشان را و تکبیر کفت چهار تکبیره مسئله صفت صلوة جنازه موافق است با صفت
صلوة مطلقه در نیت و قیام و قراءة و صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سلام و بغیر از ارکان صلوة بتکبیرات و دعا
برای میت نیز منقول شده پس شافعی سبیل کرده است بانکه چیزی که دران با صلوة مطلقه موافقت است بر طریق فرضیه
بود بدلیل حدیثی بر صلوة مطلقه در شروط پس همچنین محمول باشد در ارکانی که دران موافق افتاده بخلاف مثل
رکوع و سجود که عدم مشروعیت آن بنوا تر معلوم شده بنده ضعیف کوید فقیر نظر نیز اکرچه لفظ حدیث در قراءة فاتحه من
لم یقرأ بها و عمل این امر ترک آنست و جمع می توان کرد بمستحب بودن ان و این دلیل بر عدم فرضیه می تواند شد و در
فرضیه صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلام سابق کذشت فکذا ههنا و تکبیرات و دعا نیز رکن اند بحیثیت عمل

مستحب مسلمین اما جماعت پس بالاتفاق سنت است ساقط میشود و فرض بکذاردن یک کس اما تکبیرات اربع پس فرض است بالاتفاق
اما صلوة بر قبر پس نزد شافعی صحیح است خواه دفن شده باشد پیش از صلوة یا بعد از صلوة و نزد حنفیه کذارده میشود و نماز بر قبر
میتی که پیش از دفن بر وی کذارده نشده نماز مالکی که کمان بقضیح نیست و مقدر کرده اند بقضیح را به ثلثة ایام و اما صلوة بر غایب پس
صحیح است نزد شافعیه خواه باشد میت بر جهت قبله یا غیر جهت ان و جایز نیست صلوة بر غایب نزد حنفیه و تاویل صلوة آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر قبر نزد ایشان آنست که نماز نکذارده بودند بر وی پیش از دفن و بر بعضی از خصوصیات آنحضرت صلی الله
علیه وسلم شمرده اند و الله اعلم **باب** الدعاء بین التکبیرات در بیان دعای ماثوره میان تکبیرات **مالک** عن سعید بن
ابی سعید المقبری عن ابیه انه سال ابا هریرة الخ ابو سعید مقبری سوال کرد از ابو هریره که چکونه نماز میکذاری بر جنازه کفت
ابو هریره بخدا قسم که من خبر دهم ترا عقب جنازه بیرون آمدم از خانه ابو ایوب و فکبر نهاده میشود یعنی بر زمین الله اکبر میکویم و حمد میکویم
خدا را عزوجل و درود میفرستم بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد ازان میکویم اللهم عبدک الخ ترجمه این دعا آنست
که بار خدایا بنده و پسر بنده تو و پسر کنیزک تو کواهی میدهد او که نیست هیچ معبودی مکر تو تنها و کواهی میدهد او که محمد بنده تست و
پیغامبر تو و تو دانا تری بحال او اکر نیکوکار بود پس زیاده کن در نیکوکاری او و اکر بد کار بود درکذر کن از بدیهای او
ای بار خدایا محروم مکردان ما را از اجر او و مفتون مکن ما را بعد از و مترجم کوید رضی یعنی کبرت و حمدت الله و صلیت
علی نبیه آنست بعد بکبیر اول حمد کوید خواه سوره فاتحه خواند خواه لفظ دیکر مثل سبحانک اللهم الخ و بعد بکبیر ثانیه درود خواند
و بعد بکبیر ثالثه دعا کند و ماخذ این حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمودند دعا کننده را که ثنا کردی بر
باریست که حمد و ثنا میکفتی بعد ازان درود میفرستادی بعد ازان دعا میکردی که این ترتیب اقرب است باستجابة
باب هل یقرأ الفاتحة فی صلوة الجنازة ایا واجب است خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه **مالک** عن نافع ان عبد الله
بن عمر الخ عبد الله بن عمر قران نمیخواند در نماز جنازه مترجم کوید تعقب کرده شده بحدیث صحیحین من لم یقرأ بفاتحة
فی صلوة الجنازة پس نزد شافعی قراءة فاتحه فرض است و نزد یک حنفیه جایز نیست خواندن قران در نماز جنازه و اکر بخواند
سوره فاتحه را بقصد دعا باک نیست والا **باب** تسلیم بعد التکبیرات فی صلوة الجنازة مسلم کوید بعد بکبیرات در نماز
جنازه **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر وقتیکه نماز میکذارد بر جنازه سلام میکفت تا انکه میشنوانید
کسانی را که نزد او می بودند **باب** المسبوق فی صلوة الجنازة کیف یفعل مسبوق در نماز جنازه چه کار کند **مالک** انه

سال ابن شهاب الخ امام مالک سوال کرد از ابن شهاب از حال مردی که ادراک میکند بعض تکبرات را بر نماز جنازه و
وقوف شود و ابعض ان پس گفت ابن شهاب قضا بکند چیزی که فوت شد او را ازان مترجم گوید راضی المهلب یا جمله
وفکیه سلام داد امام تدارک کند سبوق باقی تکبرات را با اذکاران وفی العالم کبره ما حاصلها چون بیاید مردی حال انکه
تکبیر گفته است امام بتکبیره اولی انتظار کند تا انکه بتکبیره ثانیه بگوید و بتکبیر گوید با امام پس وفکیه فارغ شد امام بتکبیر گوید سبوق بتکبیر گوید که
فوت شد او را پس از بر دارند جنازه مترجم گوید قول ابن شهاب که بقضی ما فاته اشاره میکند بسوی انچه در عالم گیریست
باب لا یصلی علی الجنازه عند الطلوع و الغروب و یصلی علیها بعد الفجر و العصر اذا صلیتا او قبلهما نماز نگذارند بر جنازه
وقت طلوع افتاب و وقت غروبش و نماز کنند بران بعد نماز فجر و بعد نماز عصر وفکیه گذاره شود انها را در وقت مختار انها
مالک عن محمد بن ابی حرمله مولی عبد الرحمن بن ابی سفیان بن حویطب ان زینب بنت ابی سلمه الخ محمد بن ابی حرمله روایت
کرد که زینب بنت ابی سلمه وفات یافت و طارق امیر مدینه بود پس اورده شد جنازه او بعد نماز صبح پس نهاده شد در بقیع و
طارق در عقبش میگذارد و نماز صبح را گفت ابن ابی حرمله پس شنیدم عبد الله بن عمر را که میگفت او را بیارمیت را یا انیت که نماز
کنند بر جنازه خود الحال یا انیت که بگذارید تا ملبند شود افتاب مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت
نماز گذارده شود بر جنازه بعد نماز عصر و بعد نماز صبح وفکیه گذارده شود انها را در وقت مختار انها مسئله ماخذ قول ابن عمر
در ین مسئله حدیث مسلم است عن عقبه بن عامر ثلث ساعات نهانا رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فیهن او نقبر فیهن موتانا
و اجماع منعقد شد بر انکه نفل دفن در ین اوقات مکروه نیست پس چاره نیست از انکه مغنی بقبر فصل صلوة الجنازه باشد
زیرا که نماز نزدیک دفن می بود باندک وقت و دیگر را قیاس کرد بر ین سه اقوی اند و قیاس ضعیف بر قوی درست
نیاید باب یصلی علی الجنازه فی المسجد نماز گذارده شود بر جنازه در مسجد مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن
عایشه الخ حضرت عایشه امر فرمود که ببرند بروی جنازه سعد بن ابی وقاص را در مسجد وفکیه وفات یافت تا دعا کنند
برای او پس انکار کردند مردمان بروی این را پس گفت حضرت عایشه چه شتاب فرا موش کردند مردمان بگذارد
رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز را بر سهیل بن بیضاء و نکرد در مسجد مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ
عبد الله بن عمر گفت نماز گذارده شد بر عمر بن الخطاب در مسجد مترجم گوید اختلاف کردند در گذاردن نماز جنازه
در مسجد شافعیه بجواز ان قایل اند و ابو حنیفه گفته لا یصلی علیها فی المسجد باب ان اجتمعت جنائز الرجال و النساء

جنبل الرجال حاملی الامام اکثر جمع شوند جنازهای مردان وزنان یکجا کرده شوند مروان متصل بامام مالک انه بلغه ان عثمان بن
عفان وعبد الله بن عمر وابا هریره الخ عثمان بن عفان وعبد الله بن عمر وابو هریره میگذارد ند نماز بر جنازهای مردان وزنا
پس میساخت مردان را متصل بامام وزنان را متصل بقبله باب اللحد احب من الشق لحد ودستر بست از شق مالک عن هشام
بن عروه عن ابیه الخ عروه گفت بودند دو شخص در مدینه یکی از ایشان لحد میکافت ودیگری لحد نمیکافت پس صحابه مشوره کردند
وگفتند هر که از این دو شخص بیاید نخستین بکند کار خود پس اندانکه لحد میکرد لحد کرد برای رسول الله صلی الله علیه وسلم باب
دفن اثنین فی قبر جایز است دفن کردن دو کس در یک قبر قال مالک الخ گفت مالک هیچ باک نیست از انکه دفن کرده شوند دو مرد
یا سه مرد در یک قبر از جنه ضرورت وگذاشته شود در بر کنار طرفی که متصل قبله است باب ما یقول المصاب در بیان دعای که
بگوید انرا کسی که مصیبت رسیده باشد مالک عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن عن ام سلمه الخ از ام سلمه مرویست که انحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که برسد او را مصیبتی پس بگوید چنانکه فرموده است او را خدا تعالی ان لله وانا الیه راجعون
اللهم الخ هر که بگوید خدا تعالی باو انچه طلب کرده است پس گفت ام سلمه فکر کرد وفات یافت ابو سلمه خواندم این دعا را و گفتم
در خود که کیست بهتر از ابو سلمه پس عقب ابو سلمه دادم او را خدا تعالی رسول خدا را پس تزویج کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم
ام سلمه باب تحریم النوح علی المیت حرام است نوحه کردن بر میت مالک عن عبد الله بن عبد الله بن جابر بن عتیک
عن عتیک بن الحارث بن عتیک وبود عبد الله بن عبد الله بن جابر ابو امامه اخبره ان جابر بن عتیک الخ جابر بن عتیک
خبر داد او را که انحضرت صلی الله علیه وسلم امد برای عیادت عبد الله بن ثابت پس یافت او را حال انکه مغلوب شده بود بسبب مرض پس آواز
بلند کرد او را پس جواب نداد انحضرت را صلی الله علیه وسلم بسبب بیهوشی پس انا لله وانا الیه راجعون خواند انحضرت صلی الله علیه
وسلم وگفت مغلوب کرده شدیم ما بر تو یا ابا الربیع پس اواز بلند کرد دختران او زنان وگریه کنندگان پس شروع کرد جابر بن عتیک که
ساکت میکرد ایشان را پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را پس وقتیکه بمیرد پس نباید که گریه کننده یعنی بطریق
نوحه پس گفتند چه حرمت دجوب یا رسول الله فرمود وقتیکه بمیرد مرتجم کویدش که نوحه حرام است بالاتفاق وگریه یا رقت
قلب ممنوع نیست وحرام است نوحه بذکر شمایل میت وبهمچنین کوفتن سینه ونحو آن باب هل یعذب المیت ببکاء الحی علیه یا هذا
کرده شود میت را بسبب گریه زنده بروی مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه عن عمره بنت عبد الرحمن الخ عمره بنت عبد
الرحمن خبر داد او را که ذکر کرده شد پیش حضرت عائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت را عذاب کرده میشود بسبب گریستن زنده

پس گفت حضرت عایشه بیامرزاد خدا تعالی ابو عبد الرحمن را اگاه شو هر آینه او دروغ نگفته است بقصد لیکن او فراموش کرده است یا خطا
نموده است غیر ازین نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم گذشت بر یهود یه حال انکه میگریستند بروی اهل وی پس فرمود هر آینه ایشان
میگریند بروی و و بر اعذاب کرده میشود در قبروی باب صدقة الاحیاء عن الاموات منفعهم صدقه دادن زندگان برای
مردگان نفع میدهد ایشان را مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة الخ مروی گفت الحضرت راصلی الله علیه وسلم
که هر آینه مادرمن ناگهان قبض کرده شد روح او و گمان میکنم او را که اگر کلام میکرد لصدقه دادن میفرمود ایا صدقه میدهم از جانب
او پس فرمود الحضرت صلی الله علیه وسلم آری باب دعاء الاحیاء للموتی ینفعهم دعای زندگان برای مردگان فایده
میدهد ایشان را مالک عن یحیی بن سعید ان سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب میگفت هر آینه مرد بلند کرده میشود
درجه او بدعای اولاد او پس از مردن او و اشاره کرد سعید بن المسیب بدست خود بسوی آسمان پس بلند کرد انهارا
باب استحباب زیارة القبور و انتساخ النهی عنها در بیان مستحب بودن زیارة قبرها و منسوخ شدن نهی ان مالک
باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ الحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نهی کرده بودم شمارا از زیارة قبور پس
زیارت قبرها بکنید و نگویید کلام بیهوده مراد میدهد از هجر کلام بد باب مایقول الزائر اذا دخل المقابر چه چیز بگوید زیارت کننده
مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ الحضرت صلی الله علیه وسلم برابر بسوی مقبره یعنی بقیع پس گفت
السلام علیکم الخ ترجمه ان است که سلامتی باد بر شما ای اهل دار کرده مومنان و هر آینه ما اگر خدا خواست بشما پیوندگانیم
باب تحریم اتخاذ القبور مساجد حرام است ساختن قبرها را مساجد مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
الخ الحضرت صلی الله علیه وسلم گفت بار خدایا نکردان قبر مرا بت که پرستش کرده شود و شدید باد غضب خدا تعالی بر قومی که گرفتند
گورقبرهای پیغامبران خود را مساجد باب القعود علی القبور و النوسد علیها در بیان نشستن بر قبور و تکیه دادن بران
مالک انه بلغه ان علی بن ابیطالب الخ گفت مالک غیر ازین نیست که نهی کرده شده است از نشستن بر گورها و در انچه مانعی نیم برای قضای
حاجت باب تحریم النبش حرام است کاوکن قبر مالک عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن امه عمره بنت عبد الرحمن الخ بعن
گرد رسول الله صلی الله علیه وسلم مخنفی و مخنفه را یعنی نبش کننده گورها را مالک انه بلغه ان عایشة الخ الحضرت عایشه میفرمود شکستن
استخوان مسلمان در ان حالیکه مرده است مانند شکستن استخوان اوست در ان حال که زنده باشد باب شهید اولا
یغسلون و لا یصلی علیهم و یدفنون فی ثیابهم شهیدان را غسل داده نمیشود و نماز گذارده نمیشود بر ایشان و دفن کرده میشوند در جامهای خود

مالک انه بلغه عن اهل العلم الخ خبر رسید بامام مالک از اهل علم که ایشان میگفتند شهیدان در راه خدا تعالی غسل و نماز کرده نشود بر ایشان دفن کرده شود و ایشانرا در جامهاییکه کشته شده اند دران مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب را غسل داده شد و کفن پوشانیده شد بروی و او شهید رحمت کناد او را خدا تعالی قال مالک و تلک السنة الخ گفت مالک و این سنت در حق کسی است که کشته شده اند در معرکه پس یافته نشده اند و آنانکه مرده اند و آنانکه کشته شده اند از ایشان پس زنده مانده بعد ازان تا وقتیکه خورده شد خدا تعالی پس برآینده او را غسل داده شود و نماز کرده شود بروی چنانکه کرده شد بعمر بن الخطاب ترجمه گوید اتفاق کرده اند بر آنکه شهیدی که کشته شده در معرکه کفار غسل داده نشود او را و اختلاف کرده اند در نماز کردن بروی شافعی گوید نماز کرده نشود بروی و نزد ابو حنیفه کرده شود و نماز بروی و امر تث یعنی شخصی که از معرکه زنده برامد و بعد ازان مرد پس غسل داده شود او نزد حنیفه و این اظهر است نزد شافعیه و اما مقتول ما غیان را نزد حنیفه غسل نیست و نزد شافعی اظهر آنست که غسل داده شود و الله اعلم

کتاب الزکوة

باب اثم مانع الزکوة در بیان گناه کسی که ندهد زکوة را قال الله تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و آنانکه جمع میکنند گنجهای زر و نقره و خرج نمیکنند آن گنجهارا در راه خدا تعالی یعنی زکوة نمیدهند ازان پس خبر ده ایشان را بعذاب دردناک روزی که گرم کرده شود و بمعنی دمیده شود بران گنجها در آتش دوزخ پس داغی کرده شود بآن اطراف پیشانی ایشان و پهلوهای ایشانرا و پشتهای ایشانرا گفته شود و انیت آنچه ذخیره می نهادید برای خویش پس بچشید عقوبة آنچه ذخیره می نهادید و قال الله تعالی ولا تحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر باید که گمان نکنند آنانکه بخل میکنند بآنچه عطا کرده است خدا تعالی ایشانرا از فضل خود این بخل را بهتر برای خویش بلکه آن بدتر است برای ایشان نزدیک است که بر شکل طوق پوشانیده شود ایشان را آنچه بخل کرده اند بآن روز قیامت یعنی آن مال را بصورت مار در گردن ایشان اندازند و خدای راست میراث آسمانها و زمین و خدا بآنچه میکنید داناست مالک عن عبد الله بن دینار عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة الخ ابو هریره میگفت هر که باشد نزدیک او مال که زکوة آن ادا نمیکنند مصور

کرده می‌شود برای او روز قیامت آن مال را ماری که موی سر او بسبب بسیاری سم زایل شده است مر او را و خال است
بشکل دانه موئیر میچیدند این شخص را تا انکه دست باید بر روی سیکویدمن کنج توام مالک عن عبد الله بن دینار الخ عبد الله بن
دینار گفت شنیدم عبد الله بن عمر را در ان حال که سوال کرده میشد از کنز که چیست کنزی که در آیه بران وعید وارد شده
پس گفت ان کنز مالی است که ادا کرده نشده از وی زکوة یعنی مراد از ولا ینفقونها فی سبیل الله ترک زکوة است و وعید برای
کسی است که زکوة از وی ادا نکند مترجم گوید رضه که اتفاق کرده اند علما که منع زکوة از کبائر است و معنی لا ینفقونها
نمیدهند از ان قدری که واجب کرده شده است از او معنی ما بخلوا به بخلی است که منع زکوة مفروضه نماید باب قتال
من منع الزکوة باب در جنگ کردن با کسی که نمیدهد زکوة را مالک انه بلغه ان ابا بکر الصدیق الخ خبر رسید امام مالک را که
حضرت ابو بکر صدیق فرموده که اگر ندهند مرا یک ریسمان بسته کردن پای شتر جنگ کنم با ایشان برای همان یک ریسمان قال مالک
الامر عندنا الخ گفت مالک که امر مقرر نزد یک ما آنست که هر که ندهد فرضی از فرائض خدا تعالی یعنی جانوری که واجب شده است
در مال او پس نتوانند مسلمانان کرفتن آن از وی واجب باشد بر ایشان جهاد او تا انکه بگیرند از او وی زکوة
فریضه محکمه است کافر میشود منکر او و جهاد کرده میشود با کسی که منع نماید و ندهد زکوة را باب انواع الزکوة در بیان اقسام
زکوة مالک انه بلغه ان عمر بن عبد العزیز الخ خبر رسید بمالک که عمر بن عبد العزیز نوشت بسوی عاملان خود که گرفته نشده از هر
بر دمشق در باب صدقه مضمون مکتوب انکه غیر ازین نیست که زکوة واجب میشود در زراعت و نقد که عبارت از زر و نقره
باشد و مواشی مترجم گوید رضه بر همین است اتفاق علما که زکوة اموال بر قسم است و زکوة تجارت کرفته نمی‌شود
مگر بحساب قیمت اما صدقه فطر پس ان زکوة رؤس است باب القدر الذی لا تجب فی اقل منه الزکوة در بیان مقدار
چیزی که واجب میشود در وی زکوة از مال یعنی بیان نصاب اموال که در ما دون آن زکوة واجب نمیشود مالک عن عمرو
بن یحیی المازنی عن ابیه انه قال سمعت ابا سعید الخدری الخ ابو سعید خدری میگفت که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نیست در کم از پنج شتر صدقه و نیست در کم از پنج اوقیه صدقه و نیست در کم از پنج وسق صدقه مالک عن محمد
بن عبد الله بن ابی صعصعة الانصاری ثم المازنی عن ابیه عن ابی سعید الخدری الخ از ابو سعید خدری مروی است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده نیست در کم از پنج وسق تمر صدقه و نیست در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه و نیست
در کم از پنج ستر از شتران صدقه قال یحیی قال مالک السنة التی الخ گفت مالک سنتی که اختلاف نیست در ان نزد یک ما

آنست که واجب میشود زکوة در بست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب میشود در دویست درهم قال مالک و لیس فیما دون عشرین دینارا
زکوة کفت مالک پنج درهم از بست دینار ذهب خالص زکوة یعنی کفته که وسق شصت صاع را کویند و صاع پنج رطل و
نلث رطل است و اوقیه چهل درهم را کویند و درهم یکی شش و الق است و در حدیث امده است الوزن وزن اهل مکه و المکیال مکیال
اهل مدینه و دو و جماعه عشر را میکویند پس اکر نزدیک کسی کم از نصاب باشد اکرچه زیاده قلیل بود بحساب ان زکوة باید داد و
اکر نیم نصاب از عشر باشد و نیم نصاب از نقره یا غنم یا تمر پس ضم کرده نشود اینرا باتفاق علما مسئله نصاب الفضه مائتا درهم و للذهب
عشرون مثقالا و زکوتها ربع العشر روی مالک حدیث ابی سعید پس فیما دون خمس اواق صدقه و روی فی کتاب عمرو فی الرقه
ربع العشر قال مالک و الامر عندنا انه یجب الزکوة فی عشرین دینارا الخ و در بیی که زکوة بران معین منده اختلاف واقع شده
است صفیان هفتاد و سه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو شعیره و کسری و این اختلاف فاحش است که جمعی ازان کمرو
شعیره بلاد ما سیک اند حبابی که بران قرار داده اند درین دیار راست نمی اید پس این حساب را بکذاشتیم و حساب
دیکر کرفتیم که شش دانق را که اهل حرمین امروز دوانی کویند بحذف قاف وزن کردیم ان نیز مختلف برآمد بعض نیم مثقال و بعض
نیم مثقال و چهار حبه شعیره و بعض نیم مثقال و شش حبه ازینجا دانسته شد که در هم سه مثقال است کسری زیاده ربع عشر مثقال و ازان
ازان قلیلی باز زیاده ازان قلیلی و دینار یک مثقال است و نسبت درمیان مثقال و درهم آنست که ده درهم هفت مثقال میشود
و درین مسئله چون در اسم و زمان الحضرت صلی الله علیه و سلم متنوع بود بذا احتیاط اخذ اقلات و الله اعلم باب لا شئ
مال زکوة حتی یحول علیه الحول واجب نمی شود در هیچ مالی زکوة تا انکه بکذرد بروی یکسال مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله
بن عمر میکفت واجب نمی شود از هیچ مال زکوة تا انکه بکذرد بروی یک سال مالک عن محمد بن علقمه بروی الزهری عن القاسم بن
محمد ان ابا بکر الصدیق الخ از قاسم بن محمد مرویست که ابو بکر صدیق نمیکرفت از هیچ مال زکوة تا انکه بکذرد بروی یکسال
باب کتاب عمر رضی فی الصدقه بیان مضمون کتاب عمر رضی که در باب زکوة نوشته است مالک انه قرا کتاب عمر بن
الخطاب الخ مالک کفت خواند کتاب عمر بن الخطاب را در صدقه کفت پس یافتم در وی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب الصدقه
فی اربع و عشرین من الابل الخ یعنی این است مکتوب صدقه در بست و چهار رأس از شتران و انچه کم از بست و چهار باشد حبس
شتاه واجب میشود باین حساب که در هر پنج رأس یک شاه است و در انچه زیاده از بست و چهار باشد تا سی و پنج شتر
مخاض واجب میشود پس اکر نباشد بنت مخاض پس ابن لبون که نر است بجای او باید کرفت و انچه زیاده از سی و پنج شتر

تا چهل و پنج بنت لبون واجب میشود و در انچه زیاده از چهل و پنج باشد تا شصت حقه واجب میشود که قابل ضراب نر باشد و در انچه زیاده از
شصت باشد تا هفتاد و پنج جذعه واجب میشود و در انچه زیاده از هفتاد و پنج باشد تا نود و دو بنت لبون واجب میشود و در انچه زیاده
از نود و باشد تا صد و بیست راس دو حقه واجب میشود که قابل ضراب نر باشند پس انچه زیاده بر صد و بیست باشد از شتران اگر واجب
ان بابن حساب است که در هر چهل راس بنت لبون است و در هر پنجاه راس حقه است یعنی هر سه ده راس انتقال باید کرد از بنت لبون
بحقه و از حقه بنت لبون و در هر چهل زده و زدن از قسم غنم و فکیه بر سد بچهل راس تا صد و بیست راس یک شاه است و در زیاده
از ان تا دو صد و دو شاه است و در زیاده از ان تا سیصد سه شاه است و در انچه زیاده باشد از سیصد بابن حساب
که در هر صد راس یک شاه باید گرفت و برادرده نشود در زکوة فحل زمه را و نه بر گلدان سال را و نه صاحب عیب یا گرانه خواهند فریضه
گیرنده یعنی عامل خلیفه بر صدقات و جمع کرده نشود در میان متفرق و متفرق گردانیده نشود در میان مجتمع بسبب ترس از زیان صدقه
در زکوتی که گرفته میشود از دو خلیط پس میرانند ایشان حساب کنند بانکدیگر در میان خویش به برابری و در نفره و فکیه بر سد
بنج اوقیه چهارم حصه است از دهم حصه مال یعنی حصه چهلم ۲ عن محمد بن قیس المکی عن طاوس الیمانی ان معاذ بن جبل الانصاری
الخ طاوس یمانی روایت کرد که هر آینه معاذ بن جبل گرفت از سی راس گاو یک بیع و از چهل راس گاو یک بسنه و اورده شود
پیش معاذ بگرد از سی راس پس ابا کرد از ان که بگیرد از ان چیزی و گفت نشنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب گرد از سی راس
چیزی تو توقف میکنم تا انکه ملاقات میکنم با انحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کنم از انحضرت صلی الله علیه وسلم پس متوقف
شد انحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از انکه بیاید معاذ بن جبل بعضی گفته است که بنت مخاض بچه ایست که یکسال او
گذشت و داخل شد در سال دوم زیرا که مخض یعنی حمل است و مادر این بچه حامل میشود و بنت لبون بچه ایست که دو سال
بروی گذشت و داخل شد در سال سیوم زیرا که مادر او صاحب شیر میشود و حقه بچه ایست که گذشت بروی سه سال او
داخل شد در سال چهارم زیرا که وی قابل ان باشد که از فحل بار گیرد و جذعه بچه ایست که گذشت بروی چهار سال
و داخل شد در سال پنجم لانها تجذع السن برای انکه انداخت دندان را و نیز بچه که یکسال تمام کند و بشهر در ذی
مالک است که در سال تمام کرده باشد و سنه است که گذشته باشد بروی دو سال او و داخل شد در سال سیوم
و بشهر در ذی مالک است که سه سال تمام کرده باشد زکوة الانعام ظاهر از لفظ فی کل خمس شاة و
مانند ان است که چون این قدر ابل جمع شوند در ان زکوة لازم شود از ان یک کس باشند یا از ان دو کس و همین است

نزد شافعی و مالک سید بداین معنی را شبیه بزکوة یحیی المال در امر حضرت ابوبکر صدیق رضی پس این تسمیه شبیه میکنند که در ان زکوة
بر اجتماع مال است نه بر حال مالک و ابتدا بر مال صبی و مجنون نزد یک اهل دینه واجب میشود و بر زرع صبی نزد یک همه لازم می اید و گویا
مصلح را واداره حکم بر حال مال و حال مالک است که مصدق از نزد یک امام و احیاء وقری میرود و او بر حنیفه حال مالکان
اطلاع نیست و در قول مالکان عمر ها میرود و تحقیق حال معتبر می شود و بخلاف مواشی و کلها که بر شارع و شارح جمع میشود و
معرفت حال انها بمشاهده می توان حاصل نمود و معنی اجتماع در اینجا اجتماعی است که بسیبان همه را یک کله و یک رمه میتوان گفت
و این باتحاد مشرع یعنی جای اب خوردن و مسرح یعنی جای از فتای قریه که در ان از میان خانها اورده جمع میکنند تا همه
یکجا گردد بمرعی برند و مرعی یعنی چراگاه و مراح که جای انها در وقت شب باشد و موضع حلب و راعی و فحل پس باتحاد این اشیا
کله و رمه یکی می باشد سد زکوة مانند یاد و شرط قرار داده اند یکی گذشتن سال بران رمه و کله در ملک او و ماخذ ان
حدیثی است که خواهد امد لا زکوة فی مال حتی یحول علیه الحول لیکن انچه از نصاب متولد شده است در سال سال او سال اصل است
اجماع بدلیل انکه حضرت عمر رضی گفتند شمرده شود و سخله را وظاهر است که هر سخله را یکسال نگذشته است بخلاف انکه در ون
نصاب تجارت بود بالضمام اولاد نصاب تمام شود که سال یاد نمیشود از وقت تمام نصاب باید شمرد و بخلاف انچه منضم
شود بمملوک بشرا بارث یا بهبه که سال او جداحساب باید کرد و ایا در معنی نصاب جمع کرده شود یا نه دو قول است مثلا شخص
مالک سی بقره بعضی است و بعد ازان ده راس دیگر خرید پس چون سال گذرد زکوة سی راس لازم شود نه زکوة چهل و چون شش ماه دیگر
گذشت ایا ازین ده راس ربع مسنه برارد یا نه نظر بنصاب سال نه برارد و نظر باتفاق علما حاصل شد بر انکه زیاده از نصاب
را بحساب او زکوة برارد و اگر مالک در اثنای حول زایل شود و باز خود کند بخلاف مگر از نصاب در اثنای حول کم شود حساب از
وقت تکمیل و تمام نصاب ثانیا می باید گرفت شرط دیگر سوم است که در کلا رمباح چرا کند پس اگر کلا مملوک باشد انرا سائمه
گویند یا معلوفه و وجه اده است و اظهر نزد یک فقیر رعایه یعنی انبات است اگر انبات کرده باشند بزرع انبه میشود و اگر
نکرده باشند به کلا رمباح انبه میشود و شرط سیوم در غنم ماخوذ است از لفظ و فی سائمه الغنم و در ابل و بقر بقیاس ان و گویا
در ابل نصریح بان نشده زیرا که ابل در عرب البته سائمه می بودند بخلاف غنم که بعض ان واجن و معلوف می بود پس اگر در اکثر سال
علف نمیدهد بروی زکوة واجب نیست و اگر علف میدهد قدری که بدادن ان ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر در صحرا
می چرد زکوة واجب است باب بفتحتین بالسعی و لا یاخذ الا الجذعة و الثنیة شمار کنند بزغاله را و نگیرد در زکوة مگر جذعه و ثنیه

عن ثور بن زيد الديلي عن ابن لعبد الله بن سفيان الثقفي عن عبد سفيان بن عبد الله ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن
الخطاب فرستاد سفيان بن عبد الله ثقفي را عامل ساخته بر صدقات پس شمرد و بسر مردمان بزغاله ها را پس صاحبان گفتند
كه مي شماري بر ما بزغاله را و نمي گيري از انها چيزي پس فرستاد پيش عمر بن الخطاب و ذكر كرد اين را جزا پيش او پس گفت عمر بن
الخطاب آري مي شماريم بر ايشان بزغاله ها كه بردارد او را در ايشان و نمي گيريم از او و نمي گيريم از گوساله و نه بارداره ماخض را
و نه كرش را و ميگويد بيار مرا دو ساله را و اين يكساله را و دو ساله ميانه است در ميان بچه اي كه شير خورد و ميان شتر بزرگ
كه سپندان گفت مالك سخلة بچه خرد را مي گويند و فيگر از شكم مادر گرفته مي شود و مرما آنست كه بزاير بچه را پس او مي پرورد
بچه خود را و ماخض حامل را گويند و اكوله شتابي است ميانه براي خوردن كوشت كه فربه كرده مي شود تا خورده مي شود و بغوي گفته جذعه
از گوسپند گيرند ما نبذه از بز و ثنيه آنست كه يكسال بر وي گذشت و رباعيه انكه دو سال بر وي گذشت و اين بزرگ است و فوق
و در كتاب الرحمة مذكور است كه مالك مي گويد جذعه از ضان و معز نمي توان گرفت **باب** النهي عن التضييق على الناس في الصدقة
باب منع از سخت گرفتن مردمان در زكوة گرفتن **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن حبان عن القاسم بن محمد عن
عائشة الخ حضرت عائشه فرمود كه گذاشته شد بر عمر بن الخطاب رمه از صدقه پس ديد دران رمه بزي بسيار شير صاحب بسيار
بزرگ پس گفت عمر بن الخطاب چيست اين بز پس گفته اند اين بزي است از زكوة پس فرمود حضرت عمر نزاده اند اين را مگر در
وي حال انكه ايشان در اختيار خود بوده باشند يعني برضا داده باشند ايذا ميه هند مردمان را مكريد لفاس اموال ايشان را
مگر بشويد از طعام يعني از شير دار **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى الخ محمد بن مسلمة مي آمد پيش ايشان عامل زكوة شده
پس مي گفت صاحب مواشي را بيرون كن پسوي من زكوة مال خود را پس برمي آورد پسوي او بزي كه در روي نماي خوبي او بود
پس مي گفت قبول مي كردم از تو **قال مالك** السنة عندنا الخ گفت مالك سنة مسلمة مقرره نزد ما انچه يافتيم بران اهل علم را در شهر
خود آنست كه تنگ گرفته نشود بر مسلمانان در زكوة ايشان و انچه قبول كرده شود از ايشان انچه بدهند از اموال خود **باب**
لغنم بين المغرم و الضمان في تكميل النصاب جمع كرده نشود در ميان بزرگ سپند براي تكميل نصاب **قال مالك** في الرجل الخ
گفت مالك در باب شخصي كه باشد او را گوسپند و بزرگ آن همه راجع كرده شود بروي در صدقه پس اگر باشد در ميان مجموع عددي
كه واجب شود در وي زكوة برآورده شود زكوة ان گفت مالك و جز اين نيست كه ان غنم است تمام ان و در كتاب عمر بن الخطاب
آمده است و في سائمة الغنم الخ يعني در سائمه غنم و فيگر بر سه بحمل بزيك بز واجب است گفت مالك پس اگر گوسپند زياده باشد

از نزد واجب نشده بهت بر صاحب او مگر یک شاة یکبر و عامل آن شاة را که واجب شده بهت بر صاحب مال از نو بستند و اگر
بیزار باشند یکبر و انرا از هر پنج پس اگر برابر باشند گوسفند و بر یکبر از هر پنجاه که خواهد گفت مالک در باب اشتران عربی و اشتران
نجدی و گاو و گاومیش مانند آن باب یجوز ان یسال الامام اهل الفرو هل عندکم ما تجب فیه الزکوة و یصدقهم فیما قالوا
سوال کنند پادشاه ارباب اموال را آیا هست نزد یک شما قدری که واجب میشود در ان زکوة و تصدیق کنند ایشان را
در انچه گویند مالک عن محمد بن عقبة مولی الزبیر عن القاسم بن محمد قال کان ابو بکر الخ ابو بکر صدیق رضی الله عنه
را عطاهای ایشان سوال می نمود هر کسی را پانزد یک نو مالی باشد که در وی زکوة واجب شود پس اگر کسی اری هست میگرفت
از عطای او زکوة ان مال و اگر انکار کردی تسلیم فرمودی او را عطای او دیگر فنی ازان چیزی مالک عن عمر بن الحسین عن
عائشة بنت قدامة عن ابیها الخ قدامه گفت دیدم پیش عثمان بن عفان نامض کنم عطای خود را سوال میکرد مرا آیا هست
نزد یک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قدامه پس اگر میگفتم آری میگرفت از عطای من و اگر لا میگفتم میداد
مرا عطای من مالک عن ابن شهاب الخ ابن شهاب گفت اول کسی که زکوة گرفت از عطاها یعنی از سالیانها با
ماهیانها که از بیت المال بر می آمد معاویة بن ابی سفیان بود یعنی گرفتن زکوة از سالیانه و ماهیانه در وقتیکه کسی را
داده شود بدیشان هست و سنت آنست که بعد انقضای حول از دست صاحب مال باید گرفت و الیه ذهب الشافعی و بنده ضعیف
گوید که گرفتن حضرت ابو بکر و حضرت عثمان زکوة را از عطاهای بخشیدن بود که نزد ارباب اموال یا بود که بردی حولان حول نشده
بود باب لا زکوة فی الحلی زکوة واجب نیست در زیور مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عائشة الخ حضرت عائشه
متولی بخشید دختران برادر خود را در ان حال که ان دختران بتیمه می بودند در پرورش حضرت عائشه ایشان را زیوری بود پس بر
نمی آورد از زیور ایشان زکوة را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر زیوری پوشانید دختران خود را و
کنیزکان خود را از زر پس بر نمی آورد از زیور ایشان زکوة را قال مالک من کان عنده الخ گفت مالک کسی که باشد نزد او زر
غیر مسکوک یا زیور از زر یا نقره که نفع کرفته نشود بان از جهة پوشیدن و استعمال نمودن پس هر آینه لازم هست بردی زکوة دران
مال در هر سال و زمان کرده میشود پس کرفته میشود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر انکه ناقص شود وزن آن از بست دینار
خالص یا از دو صد درم پس اگر کم شد ازان چیزی پس نیست زکوة دران و جز این نیست که زکوة لازم هست وقتیکه بنده کنند
انرا برای غیر پوشیدن الا زر غیر مسکوک و زیور شکسته که نتوانند اهل ان در هست ساختن ان و پوشیدن ان پس ازین نیست که

السنجابی ان عمر بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز نامه نوشت در باب مالی که قبض کرده بود او را بعض حاکمان بطریق ظلم امر میکرد
برد آن مال بمالک او و نوشت که گرفته نشود زکوة او و برای آنچه گذشت از سالها بعد ازان عقب او فرستاد و مکتوبی دیگر که گرفته نشود از او
مگر یک زکوة زیرا که او ضمار بود و مترجم گوید رضه که در صورت و دلیف زکوة لازم می شود و در صورت مکاتبی که بمال عظیم مقاطعه کرده باشد زکوة
لازم نمی شود پس در صورت فارق پیدا می باید کرد که حکم بران دایر باشد و آن فرق نزدیک شافعیه مستقر و نعین است پس مال مکاتب
مستقر نیست بخیل که عجز او ظاهر شود پس اگر نصاب سایبه را مصداق زنی ساخت اگر نعین ان سوایم نمود بود و دلیف شبیه است
زکوة لازم نشود و اگر نعین نکرد و بحال کتابت شبیه است و ضمار آنست که وصول او متعذر باشد مثل مال مغصوب و ضال و مجحود و در صورت
سه قول مشهور است واجب می شود و برای جمیع اعوام گذشته لیکن وادن آن واجب نیست تا انکه عود کند و چون عود کند برای جمیع
اعوام بدهد واجب نمی شود مطلقا و واجب نشود نزدیک یافتن زکوة یکسال فقط چنانکه ظاهر اثر عمر بن عبد العزیز است منظور ان
ظاهر شدن ملک است بعد از یافتن و منظور ثانی تعطل نماء روست و منظور ثالث خوف اجحاف مال است اگر برای همه اعوام بدهد اگر دین
دارد و این دین باشد است یا غیر مستقر مانند مال کتابت زکوة لازم نمی شود و اگر نقد است در قول قدیم لازم نمی شود و در جدید
اگر مؤجل باشد یا حال باشد و متعذر باشد اخذ او بجهة اعسار یا جحود مانند مغصوبست و اگر حال باشد و میسر است اخذ او بمنزله دین
است باب زکوة اموال التجارة در زکوة مالهای بود اگری مالک عن یحیی بن سعید عن زریق بن حیان الخ زریق عامل بود بر یکمقدار
مصه در زمان ولید و سلیمان و عمر بن عبد العزیز پس ذکر کرد که عمر بن عبد العزیز نوشت بسوی او که تامل کنی هر کرا بگذرد بر تو از مسلمانان
پس بگیر از انچه ظاهر باشد از اموال ایشان از انچه میگردانند از تجارات از هر چهل دینار یک دینار پس انچه ناقص باشد بگیر بحساب آن
تا انکه برسد به بیست دینار پس اگر ناقص شد از بیست دینار یک سیوم حصه دینار پس بگذار او را و او بگیر از وی چیزی و هر که بگذرد بر تو
از اهل ذمه پس بگیر از انچه میگردانند ازا از تجارات از هر بیست دینار دینار پس انچه ناقص باشد بگیر بحساب آن تا انکه برسد
به دویست دینار پس اگر ناقص باشد از دویست دینار سیوم حصه دینار پس بگذار او را و او بگیر ازان چیزی و بنویس برای ایشان انچه گرفته از ایشان
تا به تمام شود از سال مترجم گوید رضه اصل در ین باب حدیث ابو داود است عن سمرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامرنا
ان نخرج الصدقة من الذی نعده للبیع و عمل مستمر مسلمین از زمان حضرت عمر رضه که عاملان را بر راهها می نشاندند و زکوة میگرفتند
و شرط زکوة تجارة قیمت نصاب است از ذهب یا فضه و گذشتن یکسال چنانکه در نقدین گذشت و ظاهر پیشینه است که نصاب
در تمام حول شرط است زیرا که حال مال تجارت در احادیث مبسوط نیست و حال او از حال نقد مستنبط است پس می باید که بروی

حمل کنند و اگر خروی قلیل زمانی قلیل کم شود و انرا در عرف کم نمی شمارند چه در نقود و چه در تجارت و اگر شش ماه مالک نصاب نقد بود
بعد ازان بآن نقد مال تجارت خرید کرد و جمع کند بر دور او در حول چنانکه جمع کند نقد و مال تجارت را در نصاب ز براکه هر دو را یک جنس
انند و زکوة انها بر یک اسلوب است بخلاف انکه شش ماه مالک نصاب بود ابعد ازان مال تجارت خرید نحو چون مفهوم لفظ
تجارت رجوع کنیم دانسته میشود که گردش مال است بعاوضه بشرا با مانند آن بنیت بیع تا حاصل کند ربح را زیرا که کسی بطریق
ارث مال حاصل کرد یا بطریق هبه انرا التجارت نمیگویند و فنیه دیگر بیت و تجارة دیگر و فرق درمیان این دو بنیت تجارة ا
و فنیه بغیر نیت حاصل می شود و عرض تجارة بحر و نیت فنیه برای فنیه می شود بمنزله سفر و اقامت و ظاهر آنست که ربح حاصل
بجنین اولاد حیوان که برای تجارت خرید کرده است بقیاس انچه در سوایم گفته شد و لابد است از تقویم و کاهی حال مختلف شود
باختلاف نقود و یکه بآن قیمت کنند و ظاهر آنست که غالب نقد بلد را اعتبار کنند و در صورتیکه مختلف باشد و درین
صورتها اخذ بانفع للفقرا اشهر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خرید کردن بنیت تجارة یکسال گذرد و آن مال نقد شده ا
ازان نقد هر چه باشد بحساب آن زکوة برآرد و الا قیمت کند بغالب نقود بلد و از کلمه فان نقصت ثلث دینار مفهوم
می شود که قلة و زنی که در رواج و نسبه و نانیز و دراهم ضرر نمیکند نا شر ندارد و ان بوجه نرست زیرا که منصوص بلفظ خمسة اواق مثلا
وارد شده پس اگر خمسة اواق باشد و اسم خمسة اواق بروی جاری بعد زکوة واجب شود و اگر مال تجارت سوایم باشند ظاهر
آنست که مخیر باشد در ادای زکوة بحساب سوایم و بحساب تجارت **باب** لازکوة الانبیا کبیجه شراء و سع نیة التجارة و اجب
نیت زکوة مکرر در مال که گرگیرده است بقسم شعر ار بانیت سوداگری **قال** مالک الستة عشر ما لم یکف مالک سنی که اختلاف نیت
دران نزد یک ما نیست که واجب نیت بر وارث زکوة در مال که وارث شده ازمانه در دین و نه در عین و نه در حیلام
و نه در گرگ تا انکه بگذرد بر قیمت انچه که فروخت ازان مال و بدست اورد یکسال از روزی که فروخت یا قبض کرد **باب** بغیر الفضاب
فی اخر الحول بغیر نیت نصاب مال در اخر سال **قال** مالک فی رجل کانت الخ کفت مالک در حق مردی که باشد او را ده دینار پس تجارت
کرد دران پس گذشت بروی یکسال و هر آینه رسیده بمبلغ دینار هر آینه او زکوة ان برآرد در همان وقت و انتظار نکند بان
که بگذرد بروی سال از روزیکه رسیده بقدری که واجب است بروی زکوة زیرا که گذشت یکسال بروی و حال انکه نزد او ده
دینار شود بلکه اعتبار نصاب در اخر سال است بعد ازان نیت واجب دران دنانیر او ل زکوة تا انکه بگذرد سال از روزی
که زکوة ان داده شد **باب** قدر الصدقة فیما اخرجت الارض درمیان مقدار صدقه در چیزیکه برآرد زمین **مالک** عن الثقه

عشره

عنه عن سلیمان بن یسار وعن بسر بن سعید الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در انچه سیراب کرده است انرا باران یا چشمها و در زمین سیراب بنفس خود دهم حصه است و در انچه سیراب کرده شد انرا باب دلو بستم حصه است قال مالک السنة عندنا الخ گفت مالک حکم مقرر و مسلم نزد ما در وانهای که ذخیره میکنند انرا مردمان و بخورند انرا اگر گرفته شود از انچه سیراب کرده است انرا باران یا چشمها و انچه باشد زمین سیراب بخود دهم حصه است و انچه سیراب کرده شد بآب دادن پس واجب است دران بستم حصه و فکیه برسد به پنج وسق بصاع نخستین که صاع انحضرت است صلی الله علیه وسلم و هیچ زیاده از پنج وسق است پس در وی زکوة بحساب آنست باب الحبوب التی تجب فیها الزکوة وما لا تجب فیه و بیان ان وانهاکه واجب است دران زکوة دادن و انچه که واجب نیست دران زکوة قال مالک السنة التی الخ گفت مالک سنتی که اختلاف نیست دران نزد ما یک و انچه شنیده ام از اهل علم انست که واجب نیست در چیزی از میوه ها نه انواع ان هیچ زکوة انار و شفتالو و انجیر و انچه مانند ان باشد و انچه مانند ان نباشد و فکیه از قسم فواکه باشد گفت مالک واجب نیست در بسیط و نه در تیرها نه انواع ان زکوة و نه در ثمنهای ان و فکیه فروخته شود تا انکه بگذرد بر قیمت انها یکسال از ان روز که فروخته است انرا و قبض کند صاحب آن ثمن را و گفت مالک ان وانهاکه بر روی زکوة واجب میشود کندم است و جو و جو برنه و جواری و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سمسم است و انچه شبیه ان باشد از وانهاکه طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از ان بمان بعد از انکه درو شود و دانه خالص کرده شود و گفت مالک در مردمانیرا که ورد ساخته شود دران مال و قبول کرده شود از ایشان انچه داده اند باب تخریص النخیل و العنب و الطاب ثمرها لاالمزوع خرص کرده شود خرماها و انگورها و فکیه قابل خوردن شود و میوه ان و خرص کرده شود در اعتبار اقال مالک الامر المجتمع علیه الخ گفت مالک امری که اجماع واقع شده بران نزد ما آنست که خرماها خرص کرده شود بر صاحبان حال انکه میوه ان هنوز بالای درختان است و فکیه قابل خوردن شود و حلال گردد فروختن ان و گرفته شود زکوة ان ثمر وقت چیدن پس اگر رسید آن ثمر را افتی بعد خرص کردن بر صاحبان و پیش از انکه گرفته شود از درختان پس حاطه کرد آفت بان ثمر تمام انرا پس نیست بر ایشان واجب زکوة پس اگر باقی ماند از ثمر قدری که میرسد به پنج وسق یا زیاده بصاع انحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته می شود ازان قدر زکوة انرا و نیست بر اصحاب ثمار در چیزیکه رسیده است زکوة دادن گفت مالک و همچنین است در انگورها نیز مترجم گوید رضه در حدیث دکر ثمر در سیب امده است و در فواکه باتفاق علما زکوة واجب نیست پس میان فواکه و این چیزها فارق می باید و امر یکه جامع این چیزهاست بوجیکه از فواکه ممتاز باشند آنست که درختی که ثمر او قوت می شود

و یکسان باقی نماند و حرمت حاکم در حفظ و شعیر اندک است و اتفاق علما حاصل شده بر آنکه در نوابل و قضب زکوة نیست پس فارق در میان
فیلتین نیست الا حب مقتات تذکر مسئله صاع اهل مدینه پنج رطل بغدادی و ثلث رطل است و رطل بغدادی صد و سی درهم است
چنانچه سابقا گفتیم بحساب دیار ما شش و ربع مثقال است و مجموع مثقالهای رطل چهارصد و بیست و دو درهم بالا می شود و آن سی و پنج
عالمگیری است و نیم مثقال بالا که قریب پنجم حصه پنجم باشد هر پنجه چهار درهم باشد و صاع دو نیم پنجه عالمگیری یازده پنجه بالا و سی یک حصه
و شصت و یک سهم است که بحساب این دیار چهارصد و یک سهم می شود و پنج و شش بست من و پنج سیر عالمگیری باشد مسئله و چون میزان
حساب این دیار چهارصد و یکسهم نمود زن بخر قریب است غنی ابراهیم تحقیق است نه تعیین و از معرفت تحدید بالقطع بایستی حاصل شد قال المحلی
قال ابن الصباغ وغیره الاصل فی ذلک الکیل و انما قدروه العلما بالوزن لیستظهروا و قال فی الروضة تختلف قدره وزنا باختلاف جنس
بالخبز کالذرة و الحمص و غیرها و الصواب ما قاله الرافعی ان الاعتماد علی الکیل بصاع معایر بالصاع الذی کان یخرج به فی عصر رسول الله
صلی الله علیه وسلم ومن لم یجده وجب علیه اخراج قدر یتیقن انه لا ینقص عنه و علی هذا فالتقدیر بخمسة ارطال و ثلث تقریب مسئله در اصناف
اعتبار کرده میشود در حال تمر و زبیب اگر تمر و زبیب میشود دلالت در حال رطب و عنب و اگر زیتون را نیز بگوییم حال زیت اعتبار کرده میشود و یک جنس را
بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه بقدر السوایم جمع کرده نمی شود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده نشود چنانکه ضان و معز و بختی و عراب را باهم ضم کرده
می شود و هر چه در یکسال باشد باهم ضم کرده شود اگرچه جدا و یکی بعد دیگری باشد مسئله و آنچه به باران سیراب شده باشد یا به سیل قنوات
و نداوة ارض سیراب شده باشد عشر واجب است و آنچه بنضح یا دولاب یا آلی که او را خریده کرده است سیراب شده باشد نصف العشر
پس اگر هر دو نوع یکسان سیراب کرده باشد سه ربع عشر واجب شود و غالب و مغلوب همین حساب باید اورد زیرا که شرع
تعیین کرد واجب را در حالتین و از اینجا حال مرکب مستنبط می شود باب نوع خاص الزکوة من الزروع و النخل عند الحصاد و لا تعتبر
الی الحول کرفته شود زکوة از زراعتها و در خمان خرما وقت درودن و انتظار کرده نشود تا یکسال قال مالک فی قوله تعالی الخ اکلف مالک
در قول خدا تعالی و آتوا حقه یوم حصاده که مراد ازین حق زکوة است کفت مالک شنیدم از کسی که میکفت این را منسوخ کرده وجوب
می شود ادای زکوة نزدیک حصاد یعنی درودن و جایز می شود ادای زکوة نزدیک به وصلاح و شنیدم وجه زیرا که خرص در صورت
مشروع شده است و بخرص بر ذمه مالک مقرر می شود مسئله مسنون است خرص در تمر و زبیب نزدیک به وصلاح تا که یک خارص عادل
تخمین کند و فرد واجب کرد بر مالک لازم کنند و وی قبول نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین مخروص و ثابت شود بر ذمه او و اگر مرد
بعد هلاک مخروص دعوی کند اگر دانسته شد فیها و الا قسم داده شود باب ما لا یوخذ فی الزکوة من اصناف التمر و بیان خبری که کرفته

نوع خاص زکوة

نشود و در زکوة از اقسام تمر مالک عن زیاد بن سعید عن ابن شهاب الخ ابن شهاب گفت گرفته نشود در زکوة خرما جعرور را
و من معران یا ره و نه عذق بن حبیق را گفت ابن شهاب و این مانند رمکه گویند ثمار گردد نمی شود بر صاحب مال و گرفته
نمی شود از او در زکوة هیچ و در خرمای خشک زیره معران الفاره خرمای بنی عذق بن الحبیق نوعی از خرمای بنی را گوید باب زکوة
الزیتون در بیان زکوة زیتون مالک انه سمع ابن شهاب عن الزیتون الخ مالک سوال کرد ابن شهاب را از زکوة زیتون گفت
ابن شهاب در وی عشر هست قال مالک و انما یوخذ من الزیتون الخ گفت مالک و جز این نیست که گرفته می شود از زیتون هم حصه بعد
از آن که افشرده شود و بیرون آید زیتون او و بیع و سق پس آنچه بر سد زیتون او و بیع و سق پس زکوة نهند در آن گفت مالک
زیتون بمنزله درخت خرما است چون که سیراب میکنند باران چشمهای یا زمین سیراب است پس در وی دهم حصه است و آنچه سیراب
کرده میشود بآب دلو پس در آن بستم حصه است باب لا زکوة فی الرقیق والخیل والعسل واجب نیست زکوة در برده ها و کله
اسپ و در شهد مالک عن عبد الله بن دینار عن سلیمان بن یسار و عن عراک بن مالک عن ابی هریرة الخ ابو هریره گفت
گرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نیست بر مسلمان در بنده او و نه در اسپ او بیع زکوة مالک عن عبد الله بن دینار
از سوال سعید بن المسیب الخ عبد الله بن دینار گفت که سوال کردم سعید بن المسیب را از زکوة برادر بعنی اسپان ترکی
گفت سعید یاد کرد که اسپ زکوة می باشد مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار الخ مروست از سلیمان
بن یسار که مرآنرا اهل شام گفتند ابو عبیده بن الجراح را که بگیرد از کله اسپان یاد برده های یا زکوة را پس قبول نکرد ابو
عبیده بعد ازان نوشت بجناب عمر بن الخطاب پس قبول نکرد حضرت عمر بعد ازان سخن گفتند با ابو عبیده نیز پس نوشت
بسوی حضرت عمر پس نوشت حضرت عمر در جواب او که اگر خواهند این را پس بگیر از ایشان یعنی بطریق استحباب و یاد
کردان بر ایشان و قوت بده غلامان ایشان را یعنی غلامانی که تصدق میکنند و در بیت المال ساسنه گفت مالک
معنی قول حضرت عمر وارد شد علیهم است که بگوید بر دهکین بر فقرای ایشان مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن حزم
الخ عبد الله بن ابی بکر گفت آمد مکتوبی از پیش عمر بن عبد العزیز بسوی ابو بکر بن عمرو و او در منی بود یا بعضمون که بگیر از شهد
و نه از کله اسپان هیچ زکوة نیز جسم گوید رضه لازم نیست زکوة در برده ها اگر برای تجارت نباشند و اما اسپ و شهد
پس زکوة نیست در ان هر دو نزد یک شافعی و قتیکه برای تجارت نباشند و گرفته می شود زکوة از کله اسپان نزد ابو حنیفه
و نا بل حدیث نزد یک او آنست و قتیکه اسپ برای غزا باشد لازم نیست و اما و قتیکه برای نسل باشد پس لازم است در وی

زکوة نزد ابو حنیفه و نیز زکوة لازم است بر عسل نزد او وقتیکه باشد در زمین عشر و الله اعلم **باب** زکوة الرکاز در بیان زکوة رکاز

مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در رکاز پنجم حصه است **قال** مالک الامر الذی الخ گفت مالک حکمی که اختلاف نیست در ان نزد ما و آنچه شنیدیم از اهل علم که میگفتند انست که رکاز مال مدفون است که یافته شود از دفینهای جاهلیه که طلب کرده نمی شود و بمال کننده نمی شود در ان موئونة خرج زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود و بمال کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود بکسی و یافته نشود بار دیگر پس ان رکاز نیست مترجم گوید اختلاف دارند علما در تفسیر رکاز اظهر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک است و ابو حنیفه و ابو حنیفه گفته است که معدن هم رکاز است و یک کلمه قول شافعی موافق این مذهب و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابو حنیفه میگوید مصرف ان خمس فیی است و شافعی گوید مصرف ان مصرف زکوة است یعنی اصناف ثمانیه که در ایه انما الصدقات للفقراء الخ مذکور شده اند و مراد از رکاز در اظهر اقوال شافعی نقدی که در جاهلیه دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از ان او خواهد بود والا حکم لقطه خواهد گرفت و در مالک رکاز شرط نیست که در خرابه یا در زمینی که خود انرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت از ان بمال شخص است و اگر در مسجدی یا شارع عام یافت حکم لقطه دارد و الله اعلم **باب** زکوة المعدن بیان زکوة کان **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم جدا فرمود برای بلال بن حارث مزنی معادن قبلیه را و ان از ناحیه فرع است پس ان معادن گرفته نمی شود از وی تا امروز بکسی زکوة مترجم گوید رضی الله عنه آنچه نزد مالک ابن فقیر ظاهر میشود آنست که معادن قبلیه از ذهب فضه بود والا ابن تاریخ معترض ان میشدند و ابن فرع نزد مالک است بهمین خفای حال او بعید نمیباید بلکه از سایر منطبعات مثل سرب و امثال ان یا غیر منطبع مانند سنگ و نوره و ابن اخیر اقرب بنمایید و الله اعلم پس قول احمد راجح است که واجب میشود در هر معدن بر ابر است که منطبع باشد یا غیر منطبع و اختلاف کردند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند رکاز و ربع العشر مانند نقود و قول ثالث تفصیل است اگر بتعب حاصل میشود مانند نقدین است و اگر بغیر تعب حاصل شود مانند رکاز است فقیر گوید بقطع الا الزکوة محتمل بر سه وجه میتوانند شد اگر معنی خمس باشد پس منظور صرف است بسنه تمام کردن و اگر ربع العشر باشد منظور صرف است بنسبت خمس و اقرب در معدن ذهب و فضه حمل او بر رکاز است یا ادخال او در لقطه رکاز **قال** مالک اری و الله اعلم الخ گفت مالک نمیشنوم مراد خدا را تا قریب انکه گرفته نشود از کانها از چیزیکه براورده شود از انها مگر زکوتی تا وقتیکه برسد انچه براورده میشود

از ان کانها بقدر بیست دینار زر یا بقدر دویست درم از سیم پس چون برسد باین قدر باشد در وی زکوة بجای معدن خود و انچه زیاده شود بران گرفته شود از ان بحساب ان تا وقتیکه در کان باقی باشد یعنی تا وقتیکه از زر و سیم چیزی برابر دو اللہ اعلم پس اگر تمام شد درک آن کان یعنی بجای زر و سیم خاک برآمد و مادة که برای ذوبیه و فضیه مستعد بود و بانتهای انجا میسد چنانچه در معدن آب دیده میشود و اللہ اعلم باز آمد بعد زین باقی پس این بافت مثل اول است از سر گرفته نشود زکوة او را چنانچه از سر گرفته شد در اول وقف تا مالک کان بمنزله زراعت است گرفته میشود از ان باندازه که گرفته می شود از زراعت گرفته شود از ان در روزی که بر ابدار کان انتظار کرده نشود دران گذشتن سال را چنانکه گرفته می شود از زراعت بهنگامیکه درو کرده میشود دیم حصه او انتظار کرده می شود دران گذشتن سال را و اللہ اعلم باب کراهیة اشتراء الصدقة در بیان مکروه بودن خریدن بخود انچه خود صدقه داده باشد مالک عن زید بن اسلم عن ابیه انه سمعت عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب گفت سوار کردم شخصی را بر اسپی اصیل در راه خدا تعالی و ان شخص که اسپ نزد یک او ضائع کرده بود ان اسپ را پس قصد کردم که خرید بکنم او را از ان شخص و گمان کردم که وی بفروشد انرا بقیمت ارزان پس سوال نمودم ازین باره انحضرت را صلی اللہ علیه وسلم پس فرمود خرید مکن انرا اگرچه بدهد ترا بیک درهم زیرا که عود کننده در صدقه خود مانند سگ عود کننده در قی خود است مالک عن نافع عن عبد اللہ بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب سوار کرد یعنی شخص را بر اسپی در راه خدا پس خوانست که خرید کند از پس سوال کرد ازین مسئله انحضرت را صلی اللہ علیه وسلم پس فرمود انحضرت خرید مکن او را و عود مکن در صدقه خود باب زکوة الفطر فریضة و علی من تجب کم مکیلتها و ما جنسها زکوة فطر فرض است و بر کدام شخص واجب می شود و چه قدر است پیمانه او و چیست جنس او مالک عن نافع عن عبد اللہ بن عمر الخ رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فرض کرد زکوة فطر از رمضان بر مردمان یک صاع از تمر یا یک صاع از جو بر هر آزاد یا بنده مرد یا زن از مسلمانان مالک عن زید بن اسلم عن عیاض بن عبد اللہ بن سعید بن ابی سرح العامری انه سمع ابا سعید الخدری الخ ابو سعید خدری گفت بر می آوردیم زکوة فطر را یک صاع از طعام یعنی گندم یا یک صاع از جو یا یک صاع از خرما یا یک صاع از فروت یا یک صاع از مویز و این پیمانه بصاع انحضرت است صلی اللہ علیه وسلم مالک عن نافع ان عبد اللہ بن عمر الخ عبد اللہ بن عمر بنی اورد و در زکوة فطر مگر خرما الا یک بار پس بر انیه بر آورد جو را مالک عن نافع ان عبد اللہ بن عمر الخ عبد اللہ بن عمر برجی آورد زکوة فطر از غلامان خود که در وادی قری و خیبر بودند یعنی زراعت میکردند برای او مترجم گوید رضه در اول وقت وجوب زکوة فطر شرط نیست

ان رسول اللہ صلعم فرض زکوة الفطر من رمضان علی کل حر او عبد ذکر او انثی من المسلمین

ان کان لا یخرج زکوة الفطر الا التمر الا مرة واحدة فانه اخرج شعیرا الذین بوادی القری و خیبر

امروز است اول شوال عید و طلوع صبح عید و بروید معاد و ثمره خلاف ظاهر میشود و شخصی که نماز عید بجا آورد یا تواند و شتاب آنست که پس از نماز عید بجا آورد
و اگر اعاده نماز عید بر او نیز جایز باشد و تاخیر از روز عید حرام است و اگر تاخیر کند قضا لازم میشود و از لفظ من المسلمین ظاهر شد که کافر
لازم نیست و نه بر مسلمان از عوض کافر و در فطر اصناف و غیران شرط نکرده است پس بر هر که قادر باشد لازم میشود بخلاف کسی که فاضل از
قوت خود و عیال خود نیابد زیرا که خدا تعالی میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در حدیث صاع پنج خرمصح شش طعام
که مغفرت میکنند م بقدر نه مقابله او بشعیر و شعیر و تمر و زبیب و اقط و تمر چهار جنس اول قوت معتبرست و طاهر آنست که اگر قوت او و قوت
بلد او یکی شد مثلا مخیرست در میان جمیع انواع بجهة عموم حدیث باب تعجیل زکوة الفطر بیان شتاب بردن زکوة فطر
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میفرستاد زکوة فطر را پیش شخصی که جمع کرده بودند نزدیک او پیش از عید فطر دو
روز یا سه روز مالک انه رای اهل العلم الخ امام مالک دید اهل علم را که دوست میدانستند که بر او روند زکوة فطر را و فکر طلوع کنند
فجر از روز فطر پیش از انکه بروند بنماز گاه مترجم گوید تعجیل زکوة فطر در حکم یومین اوثلثه ایام است از اول رمضان تا اخر آن
باب مصارف الزکوة در بیان مواضعی که زکوة را از انجا صرف باید کرد قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین
والعاملین علیها والمولفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة
من الله والله علیم حکیم جز این نیست که صدقه برای فقرا است و ملکیان و عاملان بر صدقات و آنانکه دلهای ایشان
را الفت داده میشود و در رهاب بردنها و برای قرضداران و در راه خدا تعالی و برای مسافران فرض کرده شده از جانب خدا تعالی و
خدا تعالی دانا با حکمت است مترجم گوید رضه که خدا تعالی صدقات را مخصوص گردانید بهشت صنف صنف اول فقرا است که مال اندک
و کسب نمیکنند پاک میکنند و دفع حاجت نمیشود و نه قریب بدفع حاجت برسد و صنف دوم مساکین است که مال دارند و کسب میکنند
اما بمال و کسب غنای ایشان حاصل نمیشود و صنف سیوم عاملان است بر صدقه که امام ایشان را بر قریات یا قبایل میفرستد
پس بر حسب اجتهاد امام ایشان را باید داد حساب کنند کان و پیاده تا که تحصیل کنند و عامل که بحکم او کار کنند و نگاهبانان بیت المال
و قسمت کنند کان ان بر فقرا هم نیز درین صنف داخل اند صنف چهارم مولفة القلوب است و ایشان دو قسم اند قسمی از مسلمانان
است که نیت ایشان در اسلام ضعیف است پس برای دفع شر ایشان ایشان را میدهند و یک تقریر جمعی از مسلمانان که بر قریها
متباشند و قوتش قافله ها میدهند اگر دوست امام باشان بفرستد ایشان را نیز از ضعیف الاسلام میباید شمرد و باینجهت ایشان
قویه اند لیکن باعطای ایشان اسلام بسیار ایشان مطلوب است باجمعی از مسلمانان که اگر ایشان را ندهند کفار ایشان نامه معلوم

وسکوب شوند یا از دادن زکوة ممتنع گردند زیرا که ایشان را دران ناحیه شوکتی باشد و رعایای ان ناحیه را مصلحت ایشان
خروج نمی تواند و قسمی از کافران ست که شر ایشان بر مسلمانان متوقع ست پس دفع شر ایشان کنند چنانچه بعضی سرکشان از کفار
در دیار ما حق الحفاره می ستانند یا قبایل کفار که فتنه ایشان می شوند پس ایشان را تالیف باید کرد یا قوم مسلمانان را از شر ایشان
دار نمود شافعیه اختیار کرده اند ایشان را از خمس الخمس که سهم الخضرت ست صلی الله علیه وسلم باید داد و وجه نظر زیرا که مسلمانان
کاهلی در ناحیه باشند که جهاد دار الحرب ایشان را میسر نیست و فی ایشان را بدست نمی اید و از سرکشان کفاری که در دار السلام باشند
ضرر بایشان برسد و در بیت المال ایشان بخرج صدقات مالی نیست پس حکمت شرع تقاضا میکند که این قسم را علاجی باشد صنف
پنجم رقاب ست یعنی مکاتبان پس ایشان را قدری که از رق خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته ست که غلامان را خریده
آزاد باید کرد و فقهای کوفه گویند مکاتب عالی که اسیر مانند در دست کفار نیز محتمل ست و الله اعلم صنف ششم غارمین ست و ایشان دو
قسم اند قسمی که برای خود قرض کرده اند باغراض و هم بر ایشان لازم شده ست و از ادای آن عاجز اند و قسمی که قرض
برای دفع فتنه جنگی در میان قبایل بسبب خون باغراق واقع شده گشیده اند پس در ادای ان دین بایشان داده شود اگرچه
اغنیا باشند صنف هفتم فی سبیل الله و مراد از ایشان غزاة اند پس انچه از سلاح و نفقه و کسوه و هر چه کفایت کند بایشان
باید داد و صنف هشتم ابناء السبیل ست یعنی مسافران پس هر که سفر مباح خواهد قدر ضرورة ادنی باید داد سبل خدا ایشان
فرمود للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله از بین دانسته می شود که اگر مانع از اکتساب قدر حاجت فرض بالکفایه باشند
مانند جهاد و تحصیل علم شرعی و تعلیم ان استحقاق سهم فقرا را منع نمیکند و در حدیث امده که سوال جایز ست کسی را که او را
افتی رسیده باشد تا انکه سداد عیش در یابد و سداد عیش هر یکی دیگر ست از نجاد السنه شده که لازم ست کسب غیر لایق
کردن و قدرة هر کسب نا لایق استحقاق را ضرر نمیکند باب لا تحل الصدقة لآل محمد صلی الله علیه وسلم حلال نیست صدقه
بر آل محمد صلی الله علیه وسلم مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حلال نیست
زکوة آل محمد را صلی الله علیه وسلم غیر ازین نیست که زکوة چرک مردمان ست مترجم گوید حلال نیست صدقه نبی تا سلم
را باتفاق العلماء قال الشافعی بنو المطلب مثلهم و اختلاف دارند در موالی آل محمد صلی الله علیه وسلم یعنی منع نمیباشد
و بعضی جایز میدارند و الله اعلم باب لا تحل الصدقة یعنی الا لخمسة حلال نیست زکوة غنی را مگر پنج کس را مالک
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حلال نیست صدقه غنی نه مگر را مگر پنج کس را

مرغازی را و راه خدا بنشاند و باعامل را برصدقات یا فرصدار را یا مردی که خرید کرد صدقه را بمال خود یا مردی که او را بهسایه بهت
مسکین صدقه داده شد مسکین را پس مسکین هدیه داد او بآن غنی که بهسایه او ست باب کیف یصرف الصدقات الیهم چگونه صرف
کرده شود صدقات بسوی ایشان قال مالک الامر عندنا الخ گفت مالک حکمی که مقرر و مسلم الثبوت بهت نزدیک ما و قسمت صدقات
آنست که این قسمت بمی باشد مگر بروجه اجتهاد و از والی پس هر کدام صنفی که در آن احتیاج باشد و کمتره باشند زیاده و بهدان صنف
بان قدر که صلاح بیند والی و شمایه منتقل شود و این زیاده دادن بسوی صنف دیگر بعد یکسال یا دو سال یا چند سال پس باید که زیاده
دهد صاحب حاجت را و صاحب کثرت را هر جا که این مصلحت باشد یعنی در هر صنفی که باشد و برهان قول ما قسم کسی را که لیسند بسکردم از
اهل علم نزد جسم کوید واجب بهت نزد شافعی اصناف بهت کانه اگر باشند انجا عامل و الا هر صنف صنف هرف باید کرد و وجوب
بهت برابر کردن قسمت در میان جمیع اصناف نزد ما در میان آحاد صنف و نزد ابو حنیفه جایز بهت صرف کل بسوی یک صنف یا بسوی یک
شخص باب النهی عن السوال لمن یقدر علی الکسب او عنده نخواهد قریبه در بیان منع از سوال مر کسی را که قدرت بسدار و بر کسب یا نزد او
باشد بقدر او قیه مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم کعبض شتران از مال زکوة پس خشم گرفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا انکه شناخته شد اثار خشم در روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از جمله انچه شناخته میشد
از غضب او در روی مبارک وی صلی الله علیه وسلم ان بود که سرخ میشد چشمان مبارک او بعد ازان فرمود هر آینه مرد سوال میکند
مرا انچه لایق بهت مرا که بدهم دنه او را که بگیرد پس کراهت دهم او را انکه دهم سیدارم ندادن را و اکر بدهم داده باشم او را چیزی که
لایق بهت مرا و نه او را پس گفت آن مرد یا رسول الله سوال نکنم از تو چیزی از زکوة هیچ کاه مالک عن ابی الزناد عن الاعرج
عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست اوست انکه بکرد یکی از شما رسن
خود را پس بیارد بر پشت خود بهتر بهت از انکه بیاید پیش کسی که داده بهت او را عطا از فضل خود پس سوال کند او را یا
یا منع کند او را مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن رجل من بنی اسد الخ مردی از قبیله بنی اسد گفت که نازل
شدم من و اهل من در بقیع غرقد پس گفت اهل من مرا پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کن او را چیزی برای ما نخوردنی
انرا و شروع کردند ذکر کردن حاجت خود را پس رفتم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس یافتم نزد یک او مردی را که سوال میکرد
او را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود نمی یابم چیزی را که بدهم ترا پس برکرد انمرد و حال انکه خشم کرفته بود او و گفت
قسم بزندکانی من هر آینه تو میدهی هر کرا میخواهی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه ان مرد خشم کرفت بر من از انجهت انکه

چرائی باید چیزی که بدهم او را کسی که سوال کند از شما و او درست بقدر او فیه یعنی مالک یک اوقیه باشد پس هر آینه سوال کرد سوال الحاف یعنی
الحاح که ممنوع است کفت اسدی ناقه سیر را بهتر ست از اوقیه یعنی رد دل خود کند نسبه پس باز کشتم و سوال نکردم پس اورده شد نزد حضرت
صلی الله علیه وسلم بعد ازان شعر و زبیب پس قسمت کرد و برای ما ازان تا انکه بی نیاز کردانید ما را خدا تعالی باب ثواب
الصدقه در بیان ثواب صدقه مالک عن یحیی بن سعید عن ابی الحباب سعید بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسی که
تصدق کند بصدقه که حاصل شده باشد از کسب حلال و قبول میکند خدا تعالی مکر حلال را پس از ین ثابت که کویا نهاد ان صدقه را در دست
رحمن جل جلاله می پرورد او را چنانچه می پرورد یکی از شما بچه اسپ یا بچه شتر خود را تا انکه میشود مانند کوهی کتاب الصیام
باب قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون
ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر و علی الذین یطیقونه
فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون شهر
رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان فمن شهد
منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر و لا یرید
بکم العسر و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون و اذا سالک عبادی
عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیومنوا بی لعلهم یرشدون احل
لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون
انفسکم فتاب علیکم و عفی عنکم فالآن باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم و کلوا و اشربوا حتی
یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل و لا تباشروهن
و انتم عاکفون فی المساجد تلک حدود الله فلا تقربوها کذلک یبین الله آیاته
للناس لعلهم یتقون ای مسلمانان فرض کرده شد بر شما روزه داشتن چنانچه فرض شده بود بر انانکه
پیش از شما بودند یعنی اهل کتاب تا بود که شما بپرهیزکاری کنید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن در روزهای شمرده شده
یعنی روزه های اندک نه بسیار پس هر که باشد از شما بیمار یا بر سفر افطار کرد پس واجب است بروی عدد روزهای
که افطار کرده است از روزهای دیکر و بر انانکه می توانند روزه داشتن فدیه است که عبارة از طعام یک مسکین است و این حکم

ان رجلا ام صوت من نفت نفقة فی کتب
علیه و له یقبل الا طیبا کان ما تعطوا ان
ارضی بر ملایکه برا اعلم قلوا و یضعف
فی کتب کم فضل کجمل ۱۲

نباید آنست که لا مفدر باشد یعنی لا یطیقونه یا در آنانکه می توانند روزه داشتن در روزه نمیدارند فدیه است که عبارة از طعام یک مسکین است و این ترجمه نباید آنست که لا مفدر باشد پس بر وجه اول آیه در نسخ قائلی که طاقت روزه ندارد و نازل شده است و محکم است بر وجه ثانی منسوخ است در اول اسلام اختیار بود در روزه داشتن و فدیه دادن بعد از آن منسوخ شد بآیه فمن شهد منکم الشهر مترجم گوید همین دو وجه از سلف منقول است و خلق خاطر از هر دو نمیرود زیرا که خوف لا در اینجا جایز است که معنی شبهه نشود و اینجا معنی منسوخ نمیشود و لهذا اجمعی عظیم از سلف قایل آمده اند بوجه ثانی و فرود آوردن آیه باین معنی با وجود ابای لفظ گویا بر هم کردن تفسیر آیه است و امن از معانی قرآن بر میخیزد و آنانکه قایل بنسخ شده اند زیاده از مفهوم آیه و عمل مسلمین شاید ایشان نیست و وجوب قول به نسخ در صورت اگرچه از صحابی منقول شود و عمل نظر است زیرا که امر اجتهادی است و حجی دیگر بر خاطر این فقیر نرخنده که خلق ازان بر خاست و الله اعلم یعنی واجب است فدیه نفقه خود بالفعل و مملوک خود و ان فدیه طعام یک مسکین یعنی فراخور یک مسکین با اهل او باشد بر آنانکه طاقت دادن ان فدیه دارند پس مراد صدقة الفطر است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد و مملوک خود می باید داد و نسبت او بفدیه بجهة آنکه هر دو بقائی آدمی تا یکسال لغتی است عظیم عوض آن اسباع یک مسکین است با عیال اول پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقدیر فرموده اند ان را بیک صاع از قوت بلد با نیم صاع از گندم و یک صاع از جزما وجود و اضافت قبل از ذکر بجهة آنست که مرجع مقدم است مرتبه چنانکه می آید زید و ضرب غلامه عمرو و ندکر ضمیر بجهة آنست که میل بمعنی کرده ندیر آنکه فدیه همان طعام مسکین است کما قال الله تعالی و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه پس هر که بطریق طاعت بکند عمل خیر العینی بهتر باوه از قدر واجب در فدیه پس این عمل بهتر است برای او و روزه داشتن بهتر است برای شما اگر میدانید که بهتر است پس باز نمایید از روزه داشتن و این کلام بجهة آنست که روزه داشتن شاق است بر نفس پس خدا تعالی فرموده که در خبر نه اخروی نظر باید کرد و از لذة حسیه نظر می باید پوشید ماه رمضان آنست که نازل کرده شد در وی قرآن در حالیکه وی راه نماینده است مردمان را و در حالیکه وی ایات واضحه است نازل شد برای هدایت و فرق در حق و باطل پس هر که حاضر شود باین ماه باید که روزه دارد و امر او هر که باشد بیمار یا مسافر پس واجب است بر وی عدد روزه ها که افطار کرده است از روزه های دیگر یعنی ماه دیگر و این کلمه مکرر نیست بلکه اعاده آن برای دفع توهم نسخ است بعموم من شهد منکم الشهر یرید الله تعالی در حق شما آسانی و نمیخواهد در حق شما دشواری یعنی در شرایع آسانی کرده است و لهذا افطار مریض و مسافر جایز

واشته میخواهد که کامل کنید شمار را یعنی امر شده آنست که کامل کنید شمار روزها فاسنه در قضا و میخواهد که یاد کنید خدا را
بتکبیر بر آنکه هدایت کرد شما را یعنی امر کرد باکثار تکبیر در وقت فطر و نماز و غیران بعد اکمال رمضان و مانا بود که شکر کنید و وسیله سر
تر اینده کان من از احوال من پس مضمون این کلمه بر سان که هر آینه من نزدیکم قبول میکنم دعای دعا کننده وقتیکه دعا کند در
باید که قبول کنند ایشان گفته مرا و باید که ایمان آرند بمن تا بود که ایشان راه یابند و این امر در اصل مبنی مربوط است بقول الا تعالی
برید الله بکم الیسر یعنی امر میکند شما را بکسال عدت در قضا را به تکبیر و امر میکند بدعا و پذیرفتن احکام الهی و الله اعلم فصل باحیتی
ثبت در صحف صوم حلال کرده شد برای شما شب روزها متصل شدن لبوی زنان خود یعنی جماع زنان زنان لباس اند برای
شما یعنی سبب عفت شما اند و شما همه لباسید یعنی سبب عفت اید برای ایشان و الت خدا تعالی که شما خیانت میکردید در حق خود این
یعنی معصیت میکردید بجماع پس مهربانی کرد بر شما و عفو نمود از شما پس اکنون جماع کنید با ایشان و طلب کنید انچه نوشته ثبت برای
شما یعنی طلب ولد کنید و بخورید و بنوشید تا انگه ظاهر شود و برای شما رشته سفید متمایز شده از رشته سیاه رشته سفید عبارت از
فجر صادق ثبت تشبیه داده ثبت خدا تعالی سفیدی اول صبح صادق را بر رشته سفید و انچه بالای ان می باشد از سیاهی بر رشته
سیاه بعد ازان تمام کنید اساک را تا داخل شدن شب یعنی غروب افتاب و جماع نکنید با زنان حال انکه شما معتکف باشید در
مسجدها مباشره معتکف و اکل و شرب و جماع در صوم حدهای مقرر کرده خدا ثبت یعنی منهیات اوست پس نزدیک نشوید
بانها همچنین بیان میکند خدا تعالی انهای خود را برای مردمان تا بود که پرهیزگار شوند مترجم گوید در این ایات خدا تعالی
جمع کرده ثبت جمله عظیمه از احکام صوم و ما میخواهیم که پاره ازان ذکر کنیم پس کلمه کتب علیکم الصیام دلالت میکند بر فرضیت صوم چنانکه
کلمه کتب در سایر قران نیز بر وجوب دلالت میکند و این کلمه نص ثبت بر فرضیت و بدصوم در اصل لغت امساک ثبت و در
شرع امساک از اکل و شرب و جماع ثبت از ابتدای فجر صادق تا غروب افتاب بدنیت قربة و عزیمت در ایه فالان
باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم بتصریح مبین شده و نیت قربة ماخوذ ثبت از حدیث انما الاعمال بالنیات و ایه
و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و وقت ان شهر رمضان ثبت و ان بحساب عرب که نزول قران بلغت
ایشان ثبت از رویه هلال ثبت تا رویه هلال و اگر مرئی نباشد یا مساوار ارضت ثبت که افطار کنند و شمار فایت
از عدد رمضان روزه کبرد و معتبر در قضا عدة ثبت نه متابعة در طول و قصر و حر و برد و صدقه فطر فرض ثبت بر هر که طاقت
ادای آن دارد و انحضرت صلی الله علیه وسلم ان را تعیین کرده اند بمقداری چنانکه بیاید و اکثار تکبیر در عید الفطر مطلوب ثبت

چه در نماز و چه در غیر آن و این کلمه ایست عامه اگر هفت تکبیر گوید در رکعت اول و پنج در ثانیه میتواند شد و اگر چهار گوید در هر رکعت میتواند
شد و در شبهای رمضان جایز است جماع چنانکه جایز است اکل و شرب و اعتکاف یکی از قربات مشروعه است و جماع حرام است در
معتکف و علت آن بودن او است در مسجد پس حرام باشد در مسجد اگرچه بغیر اعتکاف باشد والله اعلم **مقدمه** یکی از ارکان صوم نیت است
بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق اشاره بآن گذشت که در مثل این مقام تعبیر بالقبض است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی
نیت در این حدیث قصد فعل باشد یعنی که آن با قصد قربت بجا آید یا قصد قربت اگرچه قصد علة غایبة است از فعل نه قصد نفس فعل حاصل
این لفظ تواند بود خبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فمن کانت هجرته الحدیث با قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابی نیت بمهاجر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جایز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث میکند پس ظاهر آنست که قصد فعل امر جبلی است شارع متعرض آن نشد بلکه مراد او
قربه اخلاص است و آن با ضافه فعل باشد بجا آوردن از جهت امتثال امر یا قصد قربت با دیگر از عقاب او یا تحصیل ثواب او والله اعلم
و هر روزه طاعتی جدا است و لهذا کفاره مباح میشود فطر بعض ایام رمضان واجب میشود و صوم بعض آخر پس نیت هر روز واجب است و نیست نیت
در فرض واجب است چنانکه نماید و متصل ساختن آن با اول جزء صوم یا ایقاع آن در جزئی خاص از لیل مانند نصف جزء ثالث
اجزاء شب یا امساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادة مستمره مردم است نوم عقیب اول جزء شب نوم آخر شب و در اشتراط این جزء
حرج عظیم است و از صاحب شرع نفی آن ظاهر شده یا وجود شده حاجت و معلوم بودن کنه وقوع آن پس این تقریر است از شارع بر آن عادة
مستمره و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد و تردد در فریضه دارد ظاهر شده که رمضان
نیابد برابر آنچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم الشک بصوم بجهة معنی رمضان نفل باشد یا فرض باشد معنی
است بحدیث ترمذی عن عمار من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم صلی الله علیه وسلم و علة نهی آنست که این تعمق است در
دین و اگر لیله الشکین از رمضان نیت کند و میداند که اگر ثابت شد هلال لیلة الشکین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع این
چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضرورة و رکن دیگر امساک است از جماع و اکل و شرب نص قرآن چنانکه گذشت و الخیط
گرده شد نسبت چنانکه روایت خواهیم کرد امساک از استقاءة و بضع کرده اند اکل و شرب را بوصول العین من الخارج الی ما
یسمی جوفا من طریق منفتح و قبل الی جوف فیه تحلیل الغذاء و وصول هو الخلق و بوی مشک بدماغ غیر مفطر است زیرا که
عین نیست و طلا کردن دوا بر سر و شکم و پاشیدن آب بر سر و مالیدن دهن و کشیدن سرمه در چشم غیر مفطر است زیرا که
از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول اول لفطر و اگر شک داخل مفطر است نه بر ثانی و بلع ریقی که داخل فم است با

برزبانست ازوی جدا نشده اگرچه زبان را برآورده باشند فطرت زیرا که شارع فم را درین حکم داخل اعتبار کرده است در
فم وشبه دارد وشبهی بداخل وشبهی بخارج پس شارع حکم فم خود کرد که وصول رطوبه یحلی مفسد نیست تا وقتیکه بلع
نکند ومراد از فم قعر
است که چون شفتین برابر آرند بوجهیکه بی تکلف میسر شود وبس اگر ریق را بیرون ازان جدا آرند وباز فرو برند روزه
باطل شود بخلاف برآوردن زبان تا انجا که بیرونی است از رطوبه ریق که بلع او روزه را نمی شکند زیرا که از معدن خود بجا خود نیامده
است واگر در دهان جزوی از طعام باقی ماند در اثنای روزه همراه ریق فرو رفت اگر از میزاد عاجز است ضرر نمیکند زیرا که مخفی
بریق است داخل در عداد او وسنت ازین عام تخصیص کرده است خوردن ونوشیدن بفراموشی در حدیث شخصین اکله من نسی
وهو صایم فاکل او شرب فلیتم صومه فانما اطعمه الله وسقاه واجماع بمنزله اکل است درین باب بانه ظاهر آنست که بمنزله اوست
واما سبق آب در حالة مضمضه واستنشاق بغیر قصد بمنزله نسیان است بانه ظاهر آنست که بمنزله نسیان است اگر مبالغه نکرده است
واگر مبالغه کند روزه میشکند زیرا که قصد فعلی منهی عنه بوجهیکه غالبا منجر میشود بوصول عین بمنزله عمد است ومبالغه صایم در مضمضه
در حدیث ممنوع شده است واما اگر کسی باکراه در روزه طعام خورد یا روزه اش را میشکند بانه ظاهر آنست که نمی شکند زیرا که عموم
نامنیر خبری که دران اکراه کنند در مواضع بسیار دانسته شده از کفر وطلاق وغیران ومعنی جامع دخول سر در کرست در فرج وآنجا
میباشد در حکم آنست نه بفکر ونظر بشهوه که وی با حتلام اشبه است ووجه این منتفی آنست که در قرآن لفظ اکل وشرب وارد
شده ومعلوم شد که اغتسال روزه را نمی شکند وجامع در میان این هر دو بوجهی که مخالف اغتسال باشد وصول عین است
بجوف از راه منفذ مفتوح وقعر را در اینجا بحث است بلکه امر جامع وصول عین است از راه طبیعی وواجب شدن از خرج
بالفطر در احتلام را البته اکل وشرب توان گفت وفی صحیح البخاری قال الحسن ما یسیغ الریق وما یسیغ الریق الا ما بین الشفوط للعمایم ان لم یصل الی حلقه لکن
در سقوط وصول بحلق اکثری است ولغیر اختیار میرسد بخلاف قی که بغیر بلع نمیرسد ازین جهة احتیاط منع اوست وقضا برای
او وبهمین حضه محمول است هر شرب از جهة وصول بامعاء معده که مفسد شرب است بمنزله استمناء از جماع وغیران دو مساوی
بر اکل وشرب حمل کردن بی تکلف شدید است والله اعلم وشرط ادای صوم اسلام وعقل است ونفاز حیض ونفاس اما
اسلام بجهة انکه صوم طاعت است وطاعت کافر ساقط می شود بنص قران واما عقل پس ازجهة انکه طاعت بدون قصد ونیت معتبر
راست نمی اید پس مجنون را روزه نیست اگرچه امساک کند واستیعاب روز بقصد وعلم صوم خود البته ضروری نیست ازجهة
ثبوت لزوم در روزه واما قصد وعلم بیک لحظه ضروری است بانه در یوم مستغرق نهار واغمای مستغرق تردد است واحتیاط

واحتیاط قضای آن بروزیست و در حدیث وارد شده فاین اذا حضن لا یصلین ولا یصمن و ازینجا معلوم میشود که در ایام
صوم و صلوة صحیح نیست و شرط وجوب آن عقل و بلوغ است اگرچه حائض و نفسا باشد یا مریض و مسافر و ایشان قضا کنند و
بر کافر چون مسلمان شود قضا لازم نیست بحدیث الاسلام یجب ما قبله آری وجوب برای ظاهر میشود و در عقاب آخرت باب فضل الصوم
و فضل روزه مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ ابو هریره روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قال
یکی که نفس من در دست قدرت اوست هر آینه بوی دهان روزه دار خوشبوتر است نزد یک خدا تعالی از بوی مشک و خدا میفرماید غیر از بن نیست که
میگذارد شهوه خود را یعنی جماع را و طعام خود را و شراب خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا دهم او را
بعوض صوم هر حسنه داده میشود ده چندان تا بهفتصد چند مگر روزه پس ان برای من است و من جزا دهم بعوض او باب
فضل شهر رمضان در بیان فضیلت ماه رمضان مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه عن ابی هریره الخ ابو هریره
گفت و گفت که در ماه رمضان گشاده کرده میشود درهای بهشت و بسته میگردد درهای دوزخ و در زنجیر کرده
میشوند شیطانان باب وجب الصوم و الفطر برؤیة الهلال فان غم اکملوا ثلثین و ثم صاموا و افطروا واجب است
گرفتن روزه بدیدن هلال و افطار نیز پس اگر پنهان شود ماه تمام کنند سی روزه از شعبان بعد ازان روزه گیرند
یا از رمضان بعد ازان افطار کنند مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر کرد
رمضان را پس فرمود روزه مگیرید تا انکه به بینید ماه را و افطار مکنید تا انکه به بینید ماه را پس اگر پنهان کرده شود
از شما پس اندازه کنید برای او مر او را اندازه کردن آنست که سی روز از شعبان تمام کنند و بعد ازان رمضان
اعتبار کنند و ماه عید اگر معمول شود سی روزه تمام کنند بعد ازان عید را اعتبار کنند و در روایت دیگر جایها زده
شده فاکملوا ثلثین مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ماه
در بعض احیان بیست و نه روز میشود پس روزه مگیرید تا به بینید ماه را و روزه مگشائید تا انکه به بینید ماه را پس اگر
پنهان کرده شود از شما اندازه کنید برای ان مالک عن نوفل بن زید الدیلی عن عبد الله بن عباس الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم ذکر کرد رمضان را پس فرمود روزه مگیرید تا انکه به بینید ماه را و روزه مگشائید تا انکه به بینید
ماه را پس اگر هلال پنهان کرده شود از شما پس تمام کنید شمار ماه را که عبارت از سی روز است مالک انه بلغه ان
الهلال الخ جز رسید امام مالک را که هلال دیده نشد در زمان حضرت عثمان در وقت عشی یعنی نیم روز پس روزه نگشادند و

عثمان

عثمان تا آنکه در شام داخل شد و غایب گشت افتاب مترجم گوید رضه که مراد از ترده نه آنست که همه واحد واحد را بینند بلکه در حدیث ابو داود آمده است عن ابن عمر اخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رایت الهلال فصام وامر بصیامه پس شمار اخبار واقع نمی تواند بود الا در این صورت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندیده باشند و نجم بمعنی کلام است که حنی یبدی لکم ونجم قرآن عظیم آمده است ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا پس باید که حجر عمل باشد و اگرچه یکی باشد چنانکه مضمون حدیث ابن عمر دلالت کرد و اگرچه پیش قاضی گواهی ندهد بجهة سکوت از ان حدیث مسئله اگر هلال را در یک شهر دیده شد و در شهر دیگر نه تحقیق کرده شد و دیده نشد اگر ان شهر قریب است لازم است حکم رویت ان و اگر بعید است لازم نیست بحدیث ابن عباس و بقیاس بر مسئله فطر وحج که در حدیث منصوص شده و ظاهر آنست که مراد از بعد مسافت قصر است و ایراد کرده شود که مسافت قصر را با مر هلال چه تعلق نیست زیرا که شرع عباد اکتفای هر ناحیه بر رویت خود از جهة حرج است در تکلیف بابلاغ اخبار نه از جهة اختلاف مطالع و عادة قاضی است بلوغ اخبار در مواضع قریبه پس اگر از اخر شهر که در ان رویه متحقق شده هر دو مرحله باشد حکم آن لازم نیست باب لا صوم لمن لم یبیت الصوم روزه نیست کسی را که نیت روزه در شب نکرده است مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر مسکفت روزه ندارد مگر کسی که عزم کرده است روزه را پیش از فجر صادق مالک عن ابن شهاب عن عائشة و حفصة الخ ابن شهاب از حضرت عائشه و حضرت حفصه رضی الله عنهن روایت کرده است مترجم گوید ابن حکم نزد یک جمهور اهل علم مخصوص بفرض است و صوم نفل را در روز درست است که نیت کند بلکه بغوی از حنفیه نقل کرده است که بخطا او گفته است که روزه بگیرید بعد زوال افتاب پس روزه گرفت و حدیث ابن عمر مرفوع است بروایه دار قطنی و گفته است رواته ثقات و ان مخصوص است بحدیث دار قطنی بیهقی و ترمذی عن عائشة دخل صلی الله علیه وسلم علیها ذات یوم فقال هل عندک شیء فقالت لا قال فانی اذا اصوم و در معجزه این صوم شرط است امساک از مفطرات در اول نهار باب باکل و شرب حتی یتبین الخیط المستطیر خورده و نوشند تا انکه ظاهر شود و صبح منتشر یعنی صادق مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ پسر عبد الله صلی الله علیه وسلم فرمود همانا بلال اذان میگوید در شب یعنی قبل از صبح صادق پس بخورید و بنوشید تا انکه اذان گوید ابن ام مکتوم مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همانا بلال اذان میگوید در شب پس بخورید و بنوشید تا انکه اذان گوید ابن ام مکتوم گفت ابن شهاب و بود ابن ام مکتوم مرد نابینا اذان نمیگفت تا انکه گفته میشد او را که صبح داخل شدی در صبح داخل شدی مترجم گوید رضه این معنی ماخوذ است از ایه حتی یتبین لکم الخیط و معنی یتبین لکم

ان نیست که این شخص بعینه برانند بلکه بوهمی منتفی گردد و برافتد که منی آدم را و این اشباه بسیار شنیده اگرچه کسی بصارهٔ ملازم یا اعمال حسنه در رویت افق نکنند نمی بینند مسئله اگر فجر طالع شد و در دهان شخصی طعام است پس انرا بیندازد اخت یا در حال جماع است پس فرا نزع کرد بوهمی که مقارن تبین صبح امساک نمود روزه وی درست است باب مستحب تعجیل افطار و تاخیر السحور مستحب است شتاب کردن افطار یعنی بجا آوردن غروب آفتاب و موخر کردن خوردن طعام سحور را مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال الناس فرمود و مردمان همیشه بخیر خواهند بود مادام که تعجیل کنند افطار را مالک عن عبد الرحمن بن حرملة اسلمی عن سعید بن المسیب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و همیشه مردمان بخیر خواهند بود مادام که شتاب کنند افطار را مالک عن عبد الکریم بن ابی المخارق الخ عبد الکریم بن ابی المخارق روایت کرد که از مضمون کلام منوه است شتاب افطار کردن و تاخیر کردن طعام سحور را مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان الخ عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان میکذارند نماز مغرب را و میکنند نظر میکردند بسوی شب سیاه پیش از انکه افطار کنند باز افطار میکردند بعد از نماز و این واقع در رمضان بود باب صحیح صوم من اصبح جنبا صحیح است روزه کسی که بصبح در آید حال انکه وی با جنابت است غسل نکرده است مالک عن موسی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن عائشة و ام سلمة الخ حضرت عائشه و ام سلمه رضی گفتند هرآینه رسول الله صلی الله علیه وسلم بصبح در می آمد در حالیکه با جنابت بود بسبب جماع نه بسبب احتلام بعد ازان روزه میگرفت یعنی روزه را صحیح میدانست مالک عن عبد ربه بن سعید عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن عائشة و ام سلمة الخ حضرت عائشه و ام سلمه رضی میگفتند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصبح در می آمد در حالیکه با جنابت بود بسبب جماع نه بسبب احتلام بعد ازان روزه میگرفت مالک عن عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر الانصاری عن ابی یونس مولی عائشة الخ حضرت عائشه فرمود که شخصی گفت در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنحضرت ایستاده بودند بر دروازه و من می شنیدم یا رسول الله هرآینه من بصبح در می آیم حال انکه من با جنابتم دون ارادهٔ صوم دارم پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم و من بصبح در می آیم و حال انکه من با جنابتم دون ارادهٔ صوم دارم پس غسل میکنم در روزه میگیرم پس گفت اعدا ان شخص یا رسول الله هرآینه تو نیستی مانند ما هرآینه امرزانیده است ترا خدا انچه پیش ازین گذشت از گناه تو و انچه موخر شد پس خندید گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرمود والله هرآینه من امید میدارم که باشم ترسنده تر بخدا شما

از خدا و دانا ترین شما بان چیزی که بر هیزگنم از آن مالک عن یحیی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام انه سمع ابا بکر بن
عبد الرحمن الخ ابو بکر بن عبد الرحمن که بود من و پدرش پیش مروان و او امیر مدینه بود پس ذکر کرده شد پیش او که ابو هریره میگوید هر که
بصبح درآید و او باجنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای عبد الرحمن که بروی ابوی حضرت عائشه و
ام سلمه پس سوال کنی ایشان را ازین مسئله پس رفت عبد الرحمن و رفتم من نیز همراه او تا آنکه درآمدیم بر حضرت عائشه پس سلام کرد بر او
عبد الرحمن بعد ازان گفت یا ام المومنین هر آینه ابو دیم نزدیک مروان پس ذکر کرده شد پیش او که ابو هریره میگوید هر که بصبح درآید او
باجنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه نیست حکم چنانکه گفته است ابو هریره ای عبد الرحمن ابا اعراض میکنی از آنچه
میکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الرحمن اعراض نمیکنم بخدا قسم گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم هر رسول الله صلی الله علیه وسلم
که وی بصبح درمی آمد او باجنابت بود بسبب جماع نه از احتلام بعد ازان روزه میگرفت ان روز را گفت ابو بکر بعد ازان بر آدم
تا آنکه داخل شدیم بر ام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را ازین مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس برآدیم تا آنکه آدیم پیش
مروان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مروان قسم دادیم ترا ای ابا محمد که سوار شوی بر حمار
من پس برآینه استاده است بر دروازه پس بروی ابوی ابو هریره پس برآینه او در زمین خود است در وادی عقیق پس خبر کن او را بآن
ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شدم من همراه او تا آنکه آدیم نزدیک ابو هریره پس سخن گفت با او عبد الرحمن ساعتی بعد ازان ذکر
کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابو هریره علم بتحقیق نیست مرا باین مسئله غیر ازین نیست که خبر داد مرا خبر دهنده باب اختلفوا
فی القبلة للصایم والاقوی ان ترکها اولی الا لمن اراد بیان الجواز اذ انکر الفرض اختلاف کرده اند سلف در قبله صایم و اقوی
آنست که ترک قبله بهتر است مگر در حق کسی که اراده کرد بیان جواز را چنانکه انکرد حضرت صلی الله علیه وسلم کردن را انکار کرد عمل بر حضرت را چنانکه
سایل کرد در قصه که می آید مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ مردی بوسه کرد زن خود را حال آنکه او صایم بود در
رمضان پس مخزون شد بسبب این بوسه دادن بسیار سخت پس فرستاد زن خود را تا سوال کند برای او ازین مسئله پس درآمد ام سلمه
و ذکر کرد او این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه ان زن را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسه میکند حال آنکه او روزه دار میباشد
پس باز گفت آن زن پس خبر داد شوهر خود را پس زیاده کرد این خبر در حق آن مرد اندوه را و گفت نیستیم مانند آنحضرت صلی الله
علیه وسلم خدا تعالی حلال میسازد برای پیغامبر خود آنچه میخواهد بعد ازان باز آمد زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم پس فرود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون این زن را پس خبر داد ام سلمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس فرود رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم اباجرنا دی او را کہ من بسکیم این کار را پس گفت ام سلمہ مرا آنچہ خبر دادہ بودم او را پس رفت پسری شنید خبر
داد او را پس زیادہ کرد این ماجرا در حق او غم و اندوہ را و گفت نہ نہیم ما مانند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اللہ تعالیٰ حلال میکرداند
برای رسول خود آنچہ میخواہد پس خشمگین شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و فرمود قسم بخدا کہ مرا آنچہ من متقی تر و پرہیزگار ترم از شما
و داناتر من شما ام باحکام خدا تعالیٰ **مالک** عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن عائشۃ الخ عروہ روایت کرد کہ حضرت عائشہ بیخبر بود
مرآنچہ حال این بود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوسہ میکرد و بعض زنان خود را او صایم می بود بعد ازین مذکور حضرت عائشہ بیخبر بود
مالک عن یحیی بن سعید ان عائشۃ الخ عائشہ زوجہ عمر بن الخطاب بوسہ میکرد سر عمر بن الخطاب را او صایم می بود پس منع نمیکرد او را
مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید اللہ ان عائشۃ بنت طلحۃ الخ عائشہ بنت طلحہ بود نزدیک حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا داخل
شد بروی شوہری انجا او عبد اللہ بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق بود او روزہ دار بود پس گفت او را حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا
منع میکند ترا از انکہ نزدیک شوی بزن خود پس بوسہ کنی او را و با لمد یکدیگر لعب کنی با او پس گفت عبد اللہ اما بوسہ کنم او را و من صایم باشم
گفت حضرت عائشہ آری کہن **مالک** عن زید بن اسلم ان اباہریرۃ وسعد بن ابی وقاص الخ ابو ہریرہ و سعد بن ابی وقاص
رخصت میدادند بوسہ کردن را صایم **مالک** انہ بلغہ ان عائشۃ الخ حضرت عائشہ و منکر میکرد این حدیث را کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بوسہ میداد حال انکہ او صایم می بود و میگفت عقب این حدیث و کدام یک از شما قادر است بر نفس خود مانند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
مالک عن ہشام بن عروۃ قال عروۃ بن الزبیر کنت عروۃ بن الزبیر الخ گفت عروہ بن الزبیر ندیدم بوسہ را در حق روزہ دار کہ خواندہ باشد بجانب خیر
مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان عبد اللہ بن عباس الخ عبد اللہ بن عباس سوال کردہ شد از قبلہ صایم پس رخصت
داد او سپر را و مکروہ دانست این را برای جوان **مالک** عن نافع ان عبد اللہ بن عمر الخ عبد اللہ بن عمر نہی میکرد از قبلہ و مباشرہ
در حق صایم **باب** اختلفوا فی الحجامۃ للصایم والاقوی انہا لا تکرہ الا لمن یخشی الضعف اختلاف کردند در خون کشانیدن
صایم و اقوی آنست کہ مکروہ نیست ان مگر در حق کسی کہ بترسد از ضعف **مالک** عن نافع عن عبد اللہ بن عمر الخ عبد اللہ بن عمر
الخ عبد اللہ بن عمر خون میکشانید و او صایم می بود باز ترک کرد او را بعد ازان پس وقتیکہ روزہ میگرفت خون نمی کشانید
تا انکہ افطار کند **مالک** عن ابن شہاب ان سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر الخ ابن شہاب روایت کرد کہ سعد بن
ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر ہر دو خون میکشانیدند حال انکہ ایشان روزہ دار می بودند **مالک** عن ہشام بن عروۃ عن
ابیہ الخ عروہ خون میکشانید و او صایم بود می بعد ازان افطار میکرد و گفت ہشام و ندیدم او را کہ خون کشانیدہ باشد

هیچگاه مگر آنکه صایم بود قال مالک لا کفارة الجماعة الخ گفت مالک کفاره نیست جماعت صایم را مگر آنکه ضعیف شود و اگر آنکه ضعیف نشود
کفاره نیست و اگر مردی خون کشانیده در رمضان بعد ازان سلامت ماند از آنکه افطار کند نمی بینم بروی قصاص و امر کنم او را بقضا ان
روزه که خون کشانیده است در وی باب اختلفوا فی صوم المسافر و افطاره ایهما افضل و الاقوی ان الصوم افضل لمن لم یجهده
الصوم الا لمن راد و بیان الجایز لو کره الرخص اختلاف کردند سلف در صوم مسافر و افطار او کدام یک ازین دو بهتر است قوی ترین
اقوال آنست که صوم بهتر است در حق کسی که در مشقت نیفتد از و اما صوم و فطر بهتر است کسی را که مشقت رساند او را اگر کسی قصد کند بیان
جواز یا نا پسندیدار و قول رخصت را مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس الخ
از عبد الله بن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم برامد بسوی مکه سال فتح مکه در ماه رمضان پس روزه گرفت تا آنکه
رسید بکدید بعد ازان افطار کرد پس افطار کردند مردمان همراه او و عمل میکردند اصحاب بحکم جدید پس ازان آنچه تازه تر ازان بود
از احکام آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالک عن یحیی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن الخ ابو بکر بن عبد الرحمن
روایت کرد از بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم که همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود مردمان را در سفر خود سال
فتح مکه بافطار در وقوه تا قوت حاصل کنید برای قتال دشمن خود روزه گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت ابو بکر بن عبد الرحمن گفت
کسی که این حدیث بمن رسانید همراه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در عرج که میرفت بر شتر خود آب را میبیخت شکی مالک بسبب
گرمی پس گفته شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم که طایفه از مردمان روزه گرفتند و فلانکه تو روزه گرفتی گفت راوی پس آنحضرت
رسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکدید طلب کرد پیاله را پس آب خورد پس افطار کردند مردمان مالک عن حمید الطویل عن انس بن
مالک الخ انس بن مالک گفت سفر کردیم با همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان پس عیب نکرد روزه دار بر افطار کننده
و نه افطار کننده بر روزه دار مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان حمزة بن عمرو الاسلمی الخ حمزة بن عمرو اسلمی گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا رسول الله بر آینه من مردی ام که روزه میدارم پس آیا روزه دارم در سفر پس فرمود او را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اگر خواهی روزه گیر و اگر خواهی افطار کن مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر روزه نمی
گرفت در سفر مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ هشام بن عروه گفت که مسافر شدیم عروة در رمضان و سه روز
میکردیم با همراه او پس روزه میگرفت عروة و افطار میکردیم ما پس امر میکرد ما را بروزه داشتن باب المسافر اذا
اراد ان یدخل بلده اول یومه یستحب له الصوم مسافر وقتی که بخواهد که داخل شود در شهر خود در اول روز در سنه که او را روزه

داشتن ان روز مالک انه بلغه عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فکه در سفری بود در ماه رمضان پس مصیبت است که داخل شما شده در میانه اول روز خود داخل شده حال انکه روزه دار می بوده قال مالک من کان فی سفر الخ گفت مالک کسی که باشد در سفر در ماه رمضان پس واجب است که او داخل شود مر اهل خود را اول روز خود و طلوع کرد او را فجر پیش از انکه داخل شود او در جایکه او صایم باشد گفت مالک و فکیه بخواهد که برابر بعنی بسفر در رمضان و طلوع کرد او را صبح و حال انکه او در زمین خود است پیش از انکه برابر پس برآید او روزه مکروه ان روز را مترجم گوید رضا اگر مسافر یا مریض روزه گرفتند و در اثنای روزه مریض مندرست شد و مسافر مقیم گشت بر ایشان افطار حرام است زیرا که مرتفع شد عذر ایشان و اگر صحیح مقیم روزه گرفت بعد ازان یا مسافر شد یا مریض شد جایز است او را افطار از جهت وجود علة رخصت و اگر مسافر راجح نباشد مناکحت او را تمام صوم مسئله اگر در اثنای روز صبی بالغ شد یا کافر مسلمان شد قضای این روز بر ایشان واجب نیست زیرا که روز منجری نمی شود پس عدم وجود صوم مستلزم عدم وجوب صوم تمام روز است باب من افطر فی یوم ذی غیم و هو یری انه قد امسی ثم یتبین انه قد ارتفع النهار قضی و لا کفارة علیه هر که افطار کند در روزی که ابر دارد و گمان کند در شب داخل شده بعد ازان یقین دانست که هنوز روز باقی است قضا کند و کفارت لازم نیست بروی مالک عن زید بن اسلم عن اخیه خالد بن اسلم ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب افطار کرد روزی در رمضان در روزی که ابر دار بود و گمان کرد که وی در شب داخل شده و غایب شده است آفتاب پس او پیش او مردی آمد گفت یا امیر المؤمنین برآمد آفتاب پس فرمود عمر بن الخطاب حال السالت برآینه یا خری کرده بودیم قال مالک انما یرید بقوله الخطب الخ گفت مالک غرض ازین نیست که اراده کرد عمر بن الخطاب باین قول خود که الخطب پس وجوب قضا را در انچه یا تمه میشود و الله اعلم وارده کرد سبب محنت او را و پشیمانی او را اسکه بدید روزه خواهم گرفت یکروز بجای او مترجم گوید رضا احتیاط انست که در حالت صحو افطار نکند اخر روز مگر بعد یقین بشاهده غروب یا خبر متواتر و خبر صدوق و اجتهاد بقرائن مثل دیدن ظلمت که از شرق میخیزد و بر آسمان میشود یا نیز عمل میتوان کرد زیرا که امر کردن سلف طلقه بعد طلقه بشاهده بهمه احادیث ثابت نشد و اگر می بود البته نقل میکردند و فی الحدیث اذا اقبل اللیل من ههنا و ادبر النهار من ههنا فقد افطر الصایم پس از نیجا دانسته میشود که خبر صدوق و اجتهاد نیز در کار است چنانکه در اوقات صلوات بر قول موذن میتوان اکتفا کرد و در صورت عدم از اجتهاد چاره نیست پس اگر خطای اجتهاد بیقین معلوم شود امساک کند بقیه یوم را و قضا نماید و اگر بغیر اجتهاد و کند اثم نبرد باب اختلفوا هل یقضی صیام رمضان متتابعا او متفرقا و الاقوی ان التتابع احب و التفریق مجزی اختلاف کردند سلف

ابا قضا

یا قضا کند صوم رمضان را پی در پی یا جدا جدا و اولی قول اشهب که پی در پی قضا کردن بهتر است و دوستر است و جدا جدا
بر وجه کفایت کند است مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت روزه داد و در رمضان را پی در پی کسی که فطر
کرد از برای بیمی مرض یا سفر مالک عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس و ابا هریره الخ ابن شهاب روایت کرد که عبد الله
بن عباس و ابو هریره اختلاف کردند در قضای رمضان گفت یکی از ایشان که تفریق کند در میان آن و گفت دیگری تفریق نکند
در میان آن ابن شهاب گفت نمیدانم که کدام یک از ایشان که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت که تفریق نکند میان آن
مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب سوال کرده شد او را از قضای رمضان پس گفت سعید
بن المسیب دوستر نزد یک من آنست که تفریق نکند قضاء رمضان را و انکه پی در پی کند قال یحیی و سمعت مالکا یقول فیمن فرق قضاء
رمضان فلیس علیه اعاده و ذلک مجزی عنه و واجب ذلک الی ان سبا یعه مالک میگفت در باب شخصی که جدا جدا کرد قضاء رمضان
را پس نیست بروی اعاده و این تفریق کفایت کننده است او را و دوستر بن وجوه قضا نزد یک من آنست که پی در پی کند آنرا
باب من اصحاب اهله فی رمضان و هو صایم فنعی و کفر هر که جماع کند با اهل خود در رمضان و حال انکه او صایم است قضا کند
و کفاره دهد مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره الخ مردی افطار کرد در رمضان پس
گرداورا رسول الله صلی الله علیه وسلم که کفارت دهد بازاد کردن یک برده یا بروزه داشتن دو ماه پی در پی یا طعام
خوراندن شصت مسکین پس گفت ان مرد نمی یابم پس آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم زنبیل خرما پس فرمود
بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیست بهیچکس محتاج تر از من پس خندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا انکه
ظاهر شد دندان دو انا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان فرمود بخور این را مالک عن عطاء بن عبد الله الخراسانی عن
سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت آمد اعرابی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میزد سینه خود را و سیکند بسوی
خود را و میگفت هلاک شدم این دو تر از مطان خبر پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم وحیستان گفت جماع کردم اهل
خود را و من روزه دار بودم در رمضان پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا میتوانی که آزاد کنی برده را گفت
نمی توانم فرمود ایا توانی تو که دو ماه پی در پی روزه بداری گفت نمی توانم فرمود پس نشستن پس آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
زنبیل خرمای پس فرمود بگیر این را و تصدق کن این را پس گفت نیست بهیچکس محتاج تر از من یا رسول الله پس فرمود بخور آنرا
و بروزه دار روزی بجای آنچه بیان رسیده گفت مالک که گفت عطا پس سوال کردم سعید بن المسیب را چه قدر بود در ان زنبیل از

خرما لیکن گفت در میان یا نزد و صاع نمانست صاع قال یحیی قال مالک سمعت اهل العلم الذی لقیت مالک میشنیدم از اهل علم که میگفتند
نیست بر کسی که افطار کرده باشد روزی را از قضای رمضان بجماع اهل خود یا بغیر آن از سایر محظورات کفارتی که نقل کرده میشود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق کسی که جماع کرده بود با اهل خود در روز رمضان و غیر از این نیست که بر وی قضا همان روز است
لغوی گفته است که شافعی گفته که چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخر کرد انیدند کفاره را تا وقتی
بسیار و امر کرد ندادن را که آن تمر در حاجت خود صرف نماید و اگر افطار کند باکل و شرب پس مانند افطار بجماع است در وجوب کفارت
نزد یک ابو حنیفه و مالک و کفاره مخصوص است بجماع دون اکل و شرب نزد یک شافعی و احمد و الله اعلم مترجم گوید روایت معمول درین
باب حدیث متصل ابو هریره است پس آنچه در حدیث مرسل ابن المسیب زیادت است از ابهای بدینه نافذ نیست و آنچه تغیر است مثل
بسیار عرق نماخود است مسئله هر گاه ابن عادت پیش آید بروی واجب است آنچه در حدیث آمده و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تخصیص نمودند بر وصف عامه که علت این حکم باشد از وصفی که علت آن زیاده را بود چاره نیست و فقهاء دران وصف مختلف
شده اند قوی در نظر قول شافعی مینماید که مؤثر مجموع چند چیز است افساد صوم ادای رمضان عمد بجماع که انم شده است بآن
بسبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیرا که روزه او فاسد نشده و نه بر کسی که نیت روزه نکرده است اصلا و نه بر مقصد صوم
نفل نه نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد باکل و شرب و استمناء و استقاءه و نه بر مسافر که جماع کند نیت فرضی سفر
در خاطر او باشد یا نه زیرا که انم نشده است بآن جماع و نه بر کسی که فطار کرده است در اجتهاد خود پس گمان کرد پس را و بخفیف پنهان
بود و نه بر کسی که فعلی که مفطر نیست از وی بوقوع آید و او اعتقاد کرد که مفطر است بعد ازان بنا بران افطار جماع کرد و نه
بر کسی که زنا کند نسیان یا در حال سفر زیرا که انم در صورت بحدیث معین زنا نیست نه بحجه تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
نتوان کرد زیرا که جماع فحش نیست و لهذا در اعتکاف اکل و شرب جایز داشتند نه جماع را و نه غیر ادای رمضان را بر ادای
رمضان و نه خطا و جهل را بر تعرض صوم عمدا مسئله درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست
که مقصر باشد بروی و بر زن وی واجب نباشد و بحمل که سکوت بنا بر امکان معرفه حکم او است از حکم مرد چنانکه حج
زنا بر مرد واجب میشود و غسل بر مرد واجب میشود و ظاهر آنست که اگر در روز تعرض صوم کرد بجماع و کفاره لازم آید
و نه داخل کفارات امریست که از شرع نصی بران دلالت نکنند و با قضای یوم افساد دلازم است همراه کفارت
ظاهر آنست که لازم است مسئله درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفاره متقرر شده در ذمه او پس هر گاه قادر شود بر یکی از ایشان امور

واجب شده و دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه الفطر سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بنابی است والله اعلم **باب** بعضهم الکفارات

متتابعات روزه واردست در کفارات پی در پی **لک** عن حمید بن قیس المکی الخ حمید بن قیس گفت که بودم من همراه مجاهد او طواف

میکرد و بخانه کعبه پس امد پیش او او دی پس سوال کرد او را دی از روزه گرفتن روزهای کفاره ایا پی در پی باشد یا قطع کند انها را از یک

دیگر گفت حمید پس گفتم او دی قطع میکند انرا اگر خواهد گفت مجاهد قطع نکند انرا زیرا که در قراءة ابی بن کعب است ثلثة ایام متتابعات یعنی سه روز

پی در پی **قال** یحیی قال مالک واجب الی ان یکون الخ گفت مالک و دستور نزد یک من انست که باشند انچه خدا بنده را دکر کرده است در قرآن که

روزه کرفته شود پی در پی **باب** من وجب علیه التتابع فعرض له مرض او حیض بنی علی ما صام کسی که واجب شده بروی پی در پی کرفتن روزه

مثل کفاره قتل یا ظهار و غیران پس عارض شود او را مرضی یا حیضی بنا کند بر انچه روزه کرفته شود **قال** یحیی سمعت مالکا یقول احسن ما

سمعت بهترین انکامی که شنیدم در حق کسی که واجب شده بروی روزه دو ماه پی در پی در قتل خطا یا ظهار پس عارض شد او را مرضی

که غالب آید بروی و قطع کند بروی روزه وی را که هر آینه او دشکر صحت یافت از مرض خود و توانا شد بر روزه داشتن پس بنا

او را که تا جر کند ان روزه داشتن را و بنا کند بر انچه کذشته از روزه وی و همچنین زنی که واجب شده بروی روزه کرفتن در قتل

نفس و فکنه حایض شود در میان روزه خود هر آینه وی چون که پاک شود تا خیر نکند روزه داشتن را و وی بنا کند بر انچه روزه کرفته

بود و جایز نیست کسی را که واجب شده بروی روزه کرفتن دو ماه پی در پی در کتاب خدا تبارک و تعالی که افطار کند مکر بسبب علتی از مرض یا

حیض و جایز نیست او را که سفر کند پس افطار نماید کفت مالک و این بهترین انوال است که شنیدم از او در بن مسئله نزد یک من و ترجمه

زایل میشود و تتابع نزد یک شافعی بقوت بکرور که بغیر عذر باشد پس واجب است استیناف یعنی از سر نو روزه کرفتن بکر بحیض و اکر افطار

کند بعذر سفر از سر نو باید روزه داشت و در عذر مرض دو قول است الجدید بقوت التتابع **باب** المریض اذا اشتد علیه الصوم افطر

لیس لمالک حد بوصف مریض و فکنه دشوار شود بروی روزه کرفتن افطار کند و نسبت این رخصت را حدی که بیان کرده شود

بلکه مفوض بر تحری بیمار است **قال** یحیی سمعت مالکا الخ کفت مالک حکمی که شنیدم من از اهل علم است که بیمار و فکنه بر سد او را مرضی

که دشوار باشد بروی روزه کرفتن یا وی و در تعب اندازد او را و بر سد باین مرض از ان شخص بجد تعب پس جایز نیست او را که

افطار کند و همچنین مریض و فکنه دشوار شود او را نماز بردی و بر سد مرض از ان بجدی که خدا تبارک و تعالی نسبت بعذر ان

بنشسته بنده و ازین مرض که عذر بسبب ان متحقق میشود نوعی است که رسیده نمی شود بصفت او یعنی حد جامع و مانع او ظاهر نیست

پس و فکنه بر سد مریض باین حد از مرض نماز کذارد نشسته زیرا که خدا تبارک و تعالی آسان پسند و هر آینه رخصت داده است خدا تبارک و تعالی مسافر را

در افطار در حال سفر و او تواناتر است بر روزه گرفتن از مریض گفت خدا بنا و کتاب جوه فمن کان منکم مریضا الخ پس رخصت داده است
مسافر را در افطار در حال سفر و او تواناتر است بر روزه گرفتن از مریض پس این قول اجوف است که شنیدم از نزدیک من در این
باب و همانست امری که التفاف واقع شد میان نزدیک ما **باب** من علیه صوم واجب فلیصمه قبل التطوع کسی که بروی روزه واجب باشد
پس شروع کند از پیش از روزه نفل **مالک** انه بلغه عن سعید بن المسیب الخ سوال کرده شد سعید بن المسیب را از حال شخصی
که نذر کرد روزه گرفتن یکماهی یا برسد او را که روزه نفل گیرد پس گفت سعید بن المسیب شروع کند بنذر پیش از روزه نفل
قال مالک و بلغنی عن سلیمان بن یسار مثل ذلک گفت مالک خبر رسید مرا از سلیمان بن یسار مانند این **باب** هل
یصوم احد عن احد یا روزه گیرد کسی عوض دیگری **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر را سوال کرده شد یا روزه گیرد کسی
و نماز کند از کسی عوض کسی پس گفت نماز نکند از کسی عوض کسی و روزه ندارد کسی عوض کسی مترجم گوید که این را تعجب
کرده اند بحدیث بخاری عن عائشة من مات و علیه صوم صام عنه و لیه فقیر میگوید که ممکن است جمع درمیان حدیث و اثر پس
بگوییم که معنی قول ابن عمر لا یصوم احد الخ آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیوة یا این معنی که مریض یا شیخ فانی
غلام خود را یا اجیر خود را فرماید که عوض او روزه بگیرد تا بار صوم را از وی سبک کرده اند بخلاف حج در حال صورة کسی عوض
دیگری حج را بجای خود آورد و الله اعلم **مسئله** در باب شخصی که بمیرد بروی واجب بود صوم و حدیث اینده است حدیث
شیخین من مات و علیه صوم صام عنه و لیه حدیث ترمذی و ابن ماجه من مات و علیه صیام شهر فلیطعم عنه مکان کل یوم
مدا شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در صدد بر حدیث ثانی زیرا که اشبه است بقیاس و فقیر گوید در مثل این
صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل هر دو ممکن است چنانکه در قیاس کفارات تخییر
در چند خصلت واقع شد پس گوییم بر ترتیب ذمه میت حاصل میشود بیکی از دو خر صوم ولی و فدیه طعام و جمع کردن میان هر دو
محل نمی تواند شد زیرا که هر یکی مشغول است بکفایه **مسئله** تخصیص کرده اند در آنکسی که بعد از تمکن از قضا تفریط کرده باشد
فقیر گوید لفظ حدیث منی نیست از تمکن بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت **مسئله** و اگر اختیار کند صوم را پس ولی عبارت
از قریب است هر قریبی که باشد بقیاس آنست که اگر اجنبی تبرع کند نیز جایز باشد مانند ادای دین میت و همچنین اگر ولی اجنبی
را بفرماید باجره باید دادن اجره و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بدهد قیاسا علی نظیر المسئله **باب** الشیخ الفانی یفطر
و یطعم عن کل یوم مدا سیر نمی تواند افطار نماید و طعام دهد عوض هر روز یک مد که عبارت از یک صاع است **مالک** انه بلغه ان انس

رابع صاع

ن مالک

بن مالک کرحمی کان لا یقدر الخ انس بن مالک پیر شده تا انکه نوانائی نداشت هر روزه کرفتن پس فدیه میداد و قال مالک و لا اری ذلک
الخ کفت مالک نمی بینم این طعام را واجب و دوستر است نزدیک من انکه بکند انرا یعنی اطعام را اکر باشد قادر بروی پس کاهی کرفته
دهد غیر از این نیست که طعام دهد بجای هر روزی یک مد را بعد انحضرت صلی الله علیه وسلم ترجمه کوید رضا که در حکم شیخ کبیر است کسی ضعیف
وارد و حبلی یا عارض که شفا از آن متوقع نیست و قدرت بر صوم بآن ضعف نمیدارد و ایا این فدیه بر سبیل وجوب است یا بر سبیل استحباب
شافعی را در مسئله دو قول است اظهر آنست که بر طریق وجوب است زیرا که عوض فضاست و لقیاس اطعام از مرده واکر کسی اطعام نتواند ایا
از ورثه او ساقط میشود یا نه یا فتی قدرت ظاهر اول است مانند صدقة الفطر باب الحامل اذا خافت علی ولدها افطرت
و اطعمت عن کل یوم مسکینا زن حامل و شیر ده کیه بترسد از ضرر فرزند خود بسبب صوم افطار بکنند و طعام دهند عوض هر روزی یک مسکین را
مالک انه بلغه ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر را سوال کرده شد از حکم زن حامل و شیر ده کیه بترسد بر ضرر فرزند خود و دشوار شود
بروی روزه داشتن پس کفت ابن عمر افطار کند و طعام دهد بجای هر روزی یک مسکین را یک مد از کندم بعد انحضرت صلی الله
علیه وسلم قال مالک و اهل العلم الخ کفت مالک که اهل علم می بینند بر زن حامل لازم قضا اجنانچه فرموده خدا تعالی فمن کان منکم
مریضا الخ و می بینند ان جمله را مرضی از امراض یا خوف ضرر بر فرزند او لغوی کفته که علما مختلف اند در شیخ فانی و حامل و مرضع پس شیخ فانی
را غیر از فدیه لازم نیست و فدیه سنت است نزدیک مالک و واجب است نزد یک غیر او و حامل که بترسد بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزد یک
مالک و ابو حنیفه زیرا که وی غیر از بیمار است و اسحق بن راهویه کفته است که حامل و مرضع اکر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اکر خواهند قضا کنند
بغیر اطعام ترجمه کوید این قول اخیر بنظر بنده اولی و مناسب تر مینماید و الله اعلم مسئله ایا حکم مرضع مثل حکم حامل است ظاهر آنست که مثل او
و در حکم مرضع است کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن باب لا باس بتاخیر القضاء الی شعبان یا کسی
بدر نک کردن قضا تا شعبان سال آینده مالک عن یحیی بن سعید عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه سمع عایشة الخ حضرت عایشه رضه
میفرمود بر آینه حال این بود که لازم میشد بر من روزه از رمضان پس نمی توانستم که روزه کیرم انرا تا انکه می آمد شعبان مراد
آنست که بسبب شغل انحضرت صلی الله علیه وسلم قضا نمیکرد چنانکه صریحا در روایه دیکر امده است باب اذا لم یقض حتی دخل رمضان
اطعم و قضی و کیه قضا نکرد تا انکه داخل شد رمضان سال آینده اطعام کند بجای هر روزه یک مسکین را و قضا کند مالک
عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه الخ قاسم بن محمد میکفت هر که واجب است بروی قضای رمضان پس قضا نکرد انرا
تا نوبت رسید بر روزه کرفتن تا انکه اید رمضان دیکر پس بر آینه وی اطعام کند بجای هر روزی یک مسکین را یک مد از کندم

وبروی لازم است قضا باوجود اطعام مالک انه بلغه عن سعید بن جبیر مثل ذلک خبر رسید بمالک از سعید بن جبیر مانند این بگوئی گفته است هر که تاخیر کند قضا را بغیر عذر تا انکه داخل شده ماه رمضان از سال آینده لازم می شود بروی قضا بعد رمضان و لازم میشود بروی طعام و اون بحساب هر روز یک مسکین را نزد یک اهل علم و بهمین قایل اند زهری و مالک و شافعی و احمد و اسحق و ابو حنیفه گفته قضا کند و بروی فدیه لازم نیست والله اعلم مسند ماخذ اثر قاسم بن محمد و سعید بن جبیر حدیث مرفوع دارقطنی و بیهقی است عن ابی هریره بهمین مضمون لیکن رفع او ضعیف است و وقف او صحیح و گویا مصلحت در شرعیه این دفع تسویف قضا است سنه بعد سنه و اگر رمضان ثالث نیز داخل شد و نبود قضا نکرده است اظهر آنست که مکرر نشود باب بنا کردن نیت الصوم من اللیل والتبیت والنیه لازم است پاک کردن روزه از کلام شهوت و سب و غیبت مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود روزه سپری است یعنی از وسوسه شیطان پس نه فحش کند باشد یکی از شما روزه دار پس کلام شهوت نکند و به خلقی نکند پس اگر مردی با او جنگ کند یا او را جنگ با او پس بگوید هر آینه من روزه دارم هر آینه من روزه دارم باب لا یکره السواک الصایم ولو بعد الزوال مکروه نیست مسواک کردن روزه دار را اگرچه بعد زوال آفتاب کند مالک انه سمع اهل العلم الخ مالک شنیده اهل علم را که مکروه نمیدانستند مسواک کردن برای روزه دار در رمضان و نه در هیچ ساعت از ساعات نهار نه در اول روز و نه در اخر او گفت مالک و نشنیدم من کسی را از اهل علم که مکروه دارد او را یا نهی کند از ان مترجم گوید همین است قول ابو حنیفه و اکثر علما و شافعی مکروه میداند مسواک کردن مر صایم را بعد زوال از جهت خوف از اله بوی دهن صایم که محبوب است نزد یک خدا تعالی والله اعلم باب من استقاء فی الصوم فعلیه القضاء لا من ذرعه القی کسی که بقصد کند قی را در روزه واجب است بروی قضا و واجب نیست بر کسی که غالب آید بروی قی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر مکلف کسی که بقصد قی نکند و او روزه دار است پس واجب است بروی قضا و هر که غالب آید بروی قی پس نیست لازم بروی قضا مترجم گوید رفع کرده اند این حدیث را اصحاب سنن اربعه و غیر ایشان و ایما افساد استقاءه صوم را از جهت عین او است پس فاسد کند اگرچه یقین باشد که چیزی بجوف رجوع نکرده است یا از جهت انکه مظنه رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزد یک فقر آنست که استقاءه نیز مثل نوم است که شارع انرا مظنه رجوع ساخته و رجای که اختیار نیست عفو فرموده است و رجای که باختیار است حکم بفساد صوم نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج ریح گردانیده لیکن چون شارع خود بسبب علت فرموده است حکمی علیحده پیدا شد و ایشر بر علت خود پس حق آنست که وی مفسد است از جهت مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ

بروی بگیر

رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهة انکه علتی که شارع نصب کرده است نیافته شد اگرچه حکمت موجود نیست مانند مسافر نیز در اصل
ندارد **باب** من اکل او شرب ناسیا رمضان کسی که خورد یا آشامید در روزه به نسیان **مالک** یحیی سمعت مالکا یقول
مالک را که شنیدم گفت که شنیدم از مالک را که مسئلت هر که خورد یا آشامید به نسیان یا سهو در رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل نذر و کفاره پس
بروی واجب است قضا روزی دیگر مکان این روز و نیز شنیدم مالک را که مسئلت هر که خورد یا آشامید به نسیان یا
سهو در روزه نفل پس نیست بروی قضا و تمام کند روزه آن روز را که خورد یا آشامید در روی و او روزه نفل داشت و
برکسی که رسید او را اجری که تباه کند روزه او را و حال انکه او روزه نفل داشت قضا ان روزه و نکرد افطار کرده باشد
بسبب عذر نه انکه قصد افطار کرده باشد دنی بنیم بر نماز که ادا کند قضا نماز نفل چون بشکند او را بسبب صدق که نمی
تواند بتمام کردن آن از انچه محتاج بشود در روی بسوی وضوء مترجم گوید تعقب کرده اند این مذهب را بحدیث مسلم او
انی اصبح فاکل او شرب فلیتم صومه فانما اطعمه الله وسقاه ولهذا اکثر اهل علم اختیار کرده اند که اگر صایم بخورد یا بیاشامد
به نسیان روزه او تباه نمی شود خواه فرض باشد خواه نفل و مالک بنفل تخصیص کرده و الله اعلم **باب** ترغیب صوم عاشورا
مستحب است کردن روزه روز عاشورا **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها که خبر داد او را
روز عاشورا روزی که روزه میگرفتند اهل جاهلیت در قریش در جاهلیه و انحضرت صلی الله علیه وسلم نیز روزه میگرفت آنرا در
جاهلیه پس وقتیکه قدوم فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه روزه گرفت انرا و امر کرد بمردمان بروزه داشتن آن
پس وقتیکه فرض گردانیده شد رمضان فرض بیان شد و ترک کرده شد روز عاشورا پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد ترک
کند آنرا **مالک** عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع معویة بن ابی سفیان الخ معویه بن ابی سفیان
میگفت ای اهل مدینه کجا اند عالمان شما یعنی عالمان شما کدشتند و محتاج شدید بتعلیم بسیاری از مسایل مهمه شنیدم رسول الله
را صلی الله علیه وسلم که میگفت این روز را که این روز عاشوره است فرض کرده نشده است بر شما روزه گرفتن آن و من
روزه دارم پس هر که خواهد روزه بدارد با او هر که خواهد افطار کند **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب ارسل الی الحارث
بن هشام الخ عمر بن الخطاب کس فرستاد بسوی حارث بن هشام باین پیغام که فردا روز عاشورا است پس روزه گیرد با گرسنه
اهل خود را که روزه گیرند مترجم گوید مستحب است نزدیک اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم و فی عالم گیریه صوم عاشورا منفردا
باب النهی عن صوم یوم الفطر و یوم الاضحی و ایام منی باب در منع از روزه گرفتن روز فطر و روز اضحی و ایام منی **مالک** عن محمد

ان صدا یوم عاشورا فلم و امر اهلک ان یصوموا ۵

بن یحیی بن حبان عن الاعرج عن ابی هریره الخ منع فرمود از روزه داشتن در دو روز فطر و روز اضحی مالک عن ابن شهاب
عن عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر فرمود بر آینه این دو روز آن دو روز اند که منع فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم از روزه گرفتن
در آنها روز افطار شما از صیام شما و دیگر روزی که میخورید دران از قربانیهاء خود مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن
سلیمان بن یسار الخ نهی فرمود از روزه گرفتن در ایام تشریق مالک عن ابن شهاب الخ رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرستاد عبد الله بن حذافه را در روزهای منی تا بگوید در میان قافله که بگوید غیر این نیست که این روزها روزهای خوردن
و آشامیدن و ذکر خدا تعالی است مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن ابی مرة مولی ام هانی امراة عقیل بن ابیطالب
عن عبد الله بن عمرو بن العاص الخ عبد الله بن عمرو بن العاص خبر داد ابو مره را که عبد الله داخل شد بر برادر خود عمرو بن العاص
پس یافت او را که میخورد گفت عبد الله پس خواند مرا یعنی برای خوردن پس گفتم او را که من روزه دارم پس گفت ابا در بن ایام
روزه داشتن را که نهی فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم از روزه گرفتن دران و امر فرمود ما را باینکه افطار کردن دران گفت مالک ان ایام تشریق
بود مسئله اگر شخصی نذر کرد که روز عید روزه گیرد ابا این نظر منعقد میشود و نظر نباید نهاد زیرا که محل صالح نبود بحکم شرع دو قول
است و اول مختار حنفیه است و ثانی مرضی شافعیه و در صورت انعقاد قضا باید کرد و اگر روزه گرفت مسئله ممنوع چون هدی بنافت و قبل از
ایام تشریق روزه گرفت ابا در ین ایام روزه گیرد و اختلاف است نزد یک ابو حنیفه روزه نگیرد و هدی متعین شد و نزد یک مالک روزه
گرفتن جایز است بان عذر و للشافعی قولان کالمتمتع و الاظهر هو الاول باب النهی عن الوصال در منع کردن روزه طی مالک
عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از گرفتن روزه طی پس گفتند صحابه یا رسول الله بر آینه تو وصال
میکنی پس فرمود بر آینه من نیستم مانند شما بر آینه مرا طعام خوراینده میشود و آب نوشانیده میشود یعنی از عالم غیب مالک عن ابی الزناد
عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دور دارید خود را از وصال یعنی روزه طی اصحاب گفتند بر آینه تو وصال
میکنی یا رسول الله فرمود بر آینه من نیستم مانند شما بر آینه من شب میکند رانم دران حال که طعام میخوراند مرا پروردگار من و آب می
نوشانند مرا پروردگار من مسئله ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیفتد داخل است پس اگر بافطار خبری بخورد و باشد
داصل نباشد و بخیال نیفتد روزه گرفتن فرد انیز داخل است پس اگر بدون این نیت ترک اکل و شرب کرد داصل نباشد
مسئله وصال زایل می شود بیک قطره آب و بیک لقمه طعام زیرا که حقیقت صوم است فی غیر وقته و آنچه بطل صوم است مبطل ان
نیز باشد و الله اعلم باب صوم الدهر در بیان روزه گرفتن تمام سال مالک از سمع اهل العلم الخ مالک شنیده از اهل علم که

سبکفت نهی باک نیست بروزه دهر و فسکه افطار نمایدان روزها را که نهی فرموده است انحضرت صلی الله علیه وسلم از روزه داشتن
انهاوان ایام تشریق در روز عید فطر و روز عید اضحی است در انچه رسید بما و این دو سنت انچه شنیدم نزد یک من و دین
باب ترجمه کرد یعقب کرده شد قول مالک بحدیث شیخین که انحضرت صلی الله علیه وسلم از صوم دو روز نهی فرموده و امر الضعف
و فوت حتوی معلل فرموده و امام شافعی تبع کرده است در انار مخلفه در این باب باکه صوم دو روز ممنوع است برای کسی که خوف ضرر داشته باشد
یا فوت حتی گمان برده نهی است برای غیران و مذهب مختار حنفیه موافق قول مالک است که چون ایام منیه را افطار کند در صوم دو روز
باک نیست کذا فی العالم کبریه باب صوم ستة من شوال در بیان روزه داشتن شش روز از شوال قال یحیی سمعت مالکا الخ گفت مالک
در باب روزه کردن شش روز بعد افطار از رمضان که هر آینه او ندیدکسی را از اهل علم و فقه که روزه دارد انرا و نرسید مرا این حکم
از کسی از سلف و هر آینه اهل علم کرده و داشتند انرا می نرسند از بدعت بودن آن و از انکه لاحق کردانند بر رمضان چیزی که نیست
از وی اهل جهالت و جفا اکریه بینند در ان باب رخصتی نزد یک اهل علم و به بینند که ایشان بفعل می آرند انرا ترجمه کرد یعقب رخصت
یعقب کرده شد قول مالک را بحدیث سلم من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال کان کصیام الدهر و مستحب است نزد یک شافعی
ولی و پدر روزه داشتن ان افضل است و نزد ابو حنیفه مکروه است خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف تابع آن
مکروه است دون التفرق و فی العالم کبریه ولکن عامة المتاخرین لم یروا به باسا و الاصح انه لا باس به باب صوم یوم الجمعة در
بیان روزه کردن در روز جمعه قال یحیی سمعت مالکا یقول الم اسمع الخ مالک میگفت نشنیدم کسی را از اهل علم و فقه و نزد کسی که اقتدا
کرده شود بوی که منع کند از روزه روز جمعه و روزه کردن جمعه بتنهائی است و هر آینه دیدم بعض اهل علم را که روزه میداشت آن را
و گمان کرده میشود او را که قصد میکرد انرا یعنی جمعه را ترجمه کرد یعقب کرده شد بحدیث شیخین لا یصم احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم
قبله او بعده و نزد شافعی مکروه است تنها روزه کردن روز جمعه و نزد حنفیه مستحب است روزه روز جمعه بانفراد باب
من افطر الصوم التطوع قضی هر که افطار کند روزه نفل را باید که قضا بکند مالک عن ابن شهاب ان عائشة و حفصة الخ
حضرت عائشه و حفصه رضی الله عنهما صبح کردند در ان حال که روزه دار بودند بتطوع بفعل پس هدیه فرستاده شد برایشان طعامی
پس افطار کردند بران طعام پس داخل شد انحضرت صلی الله علیه وسلم بر ایشان پس گفت حضرت عائشه که گفت حفصه و پیش دستی
کرد از من در سخن و بود دختر پر خود یعنی دختر حضرت عمر بود و ایشان بفصاحت و جرات موصوف و اند و الولد سر ابیه گفت
یا رسول الله هر آینه من صبح کردم و عائشه هم روزه دار بودیم بفعل پس هدیه فرستاده شد برای ما طعامی پس افطار کردیم بران پس فرمود

مالک شنیده از اهل علم نهی میکرده از انکه روزه گرفته شود روزی که شک واقع میشود در ان از روزهای شعبان و میگفته نیت کرده که
وی از رمضان باشد و می بینند بر انکه کرد روزه کرد و یوم شک را از غرة بدن ماه بعد از ان آمد گواه که وی از رمضان است واجب است
قضای آن روز بر وی و نمی بینند بر روزه گرفتن ان بطریق نفل هیچ باک کفت مالک که همین است امر مسلم تر و بیک تا و حکمی که یافتم
بران اهل علم را در شهر خود دلغوی کفته است که اکثر اهل علم کفته اند که روزه نمیگیرد روز شک را به نیت رمضان و همین است مذهب فقهاء
اربعه و جمهور میکویند که نیت نفل کند جایز است و شافعی نیز اجازت کرده و کفته که اکر عادتی داشته باشد و این روز موافق
عادت او افتد بحیث صریح ترمذی از عمار بن یاسر من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی ابا القاسم فیفر میکوید انکه برای
احتیاط رمضان روزه میکیرد البته نیت رمضانیت خواهد بود یا شک و متصور نمی شود که برای احتیاط رمضان کسی روزه کیرد
بدون شک مسئله یوم الشک یوم مشتبه است از شعبان اکر مردمان جزم روزه او فاش کنند و لازم نشود و از جمله فتق مجرد علیه
بودن او و اکر جزم فاش نشد یوم الشک نیست و محض اطباق غیم یوم الشک نمیشود و نه باخبار اهل زیج که هلال از شش و دوازده
درجه در شده است و الله اعلم باب استحباب اعتکاف العشر الاواخر من رمضان طلبا لیلة القدر باب در بیان استحباب
اعتکاف ده روز آخر از رمضان بجهة طلب شب قدر مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن الحارث
التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی سعید الخدری انه ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتکاف میکرد عشره
میانه از رمضان پس اعتکاف کرد یک سال تا وفتیکه شد بست و یکم و ان شبی بود که برمی آمد در وی وقت صبح ان
از اعتکاف خود فرمود هر که اعتکاف کرده است باید که اعتکاف کند عشره اخیره را و هر آینه دیدم این شب را یعنی شب قدر
را در خواب بعد از ان فراموش کردانیده شد از خاطر من و هر آینه دیدم خود را در این خواب در این حال که سجده میکنم
صبح او در آب و کل پس طلب کنید انرا در عشره اخیره و طلب کنید انرا در هر شب طاق کفت ابو سعید پس ما را بارید سمان همان
شب یعنی شبی که بعد از شروع اعتکاف عشره اخیره آمد و بود مسجد ما کرده شده بر عریش پس بچکید مسجد کفت ابو سعید پس دید
دو چشم من رسول الله را صلی الله علیه وسلم که باز کشت از نماز دو بر جبین مبارک وی مبارک انحضرت صلی الله علیه وسلم
اثر آب و کل بود از صبح شب بست و یکم مقدمه لابد است از تفحص ذوات اعتکاف و مفسدات و مباحات او پس حقیقت
اعتکاف درنک نمودن است در مسجد قدری که انرا درنک توان کفت به نیت ان اما درنک کردن پس ماخوذ است از
استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را بر این حقیقت بقال عکف و اعتکف ای اقام و مکث پس مجرد مرور در مسجد بغیر درنک

اعتکاف نباشد و اما قید مسجد در اعتکاف شرعی پس از جهت التزام این فرع است مسجد را در اعتکاف خواهش از جهة آنکه اعتکاف
اعتکاف لبث مرا لطه است در مسجد و از جهة آنکه خدا تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیت پس بجهت انما الاعمال بالنیات
و فیه نظر زیرا که لبث در مسجد دو قسم است قسمی است که او را اعتکاف گویند و قسمی است که او را انتظار نماز مانند آن میباشد
پس فرق در دو قسم بقصدی میباید کرد و نیت اعتکاف صلاحیه فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد است از گفتن
طویل که مصلیان القدیکنند مثل یک روز الله اعلم و در اعتکاف در رای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد مثل شافعی
با آنست که اعتکاف مرا لطه است در مسجد و استحباب آن از جهت معنی مرا لطه است الا آنکه خروج برای حاجت قاطع اعتکاف
عشرهٔ اخیره مثلا ساخته اند بجهت ضرورة بجهت آنکه گویا مستثنی است در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتیکه
از مسجد برآمده است برای اعتکاف خود نیت و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضروریه باز ران اعتکاف وی تمام شد و اگر باز
اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این مبنی است بران رای که لبث قلیل نیت کردیم پس ضرورة اعتکاف مدة متتابعه
است نه مطلق اعتکاف و بر رای دیگر در اینجا نظر است بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه برآید بر
اعتکاف خود است و همچنین اگرچه نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند
بود الا خروج به نیت نقض اعتکاف با خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی متتابع کرده است مثل عشرهٔ اخیره
رمضان ادای بانوی نمی تواند شد مگر بملک این مدت و خروج برای حاجت ضروریه کالمستثنی است و اما خروج برای غیران اگر
در اول نیت فرض استثنای آن کرده است پس جایز است و اگر فرض نکرده است جایز نیست و اما قاطع آن اعتکاف است یا قاطع
آن نیت نیز نیست قطع یا قاطع آنست در صورة طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جایز نیست و مشروعیه استثنا
ماخوذ است از آن رای که لبث قلیل نیت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض مدة متتابعه نمیکند از جهة آنکه کالمستثنی است
پس آنچه استثنای او تصریح کرده باشد او لی است بعدم نقض و برای دیگر ظاهر عدم مشروعیه استثناست و نظیر گویند اختلاف من
الرأی آنست اگر مطلق اعتکاف یعنی مکث در مسجد نیت کرده است منتفی نمی شود و در صورت استثنا و غیران و اظهر دران رای
شافعی است و اگر اتباع اعتکافی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عشرهٔ اخیره رمضان میکردند قصد کرده است ان اتباع حاصل
نمی شود با استثنا و مانندان و اظهر دران صورت رای مالک و ابی حنیفه نیت و شرط معتکف اسلام و عقل و نفاز از حیض
و نفاس و جنابت اما اسلام و عقل پس زیرا که وی طاعت است و طاعت بدون اسلام و عقل صحیح نباشد بگمان ابو زید طاری

اردو طمان

کردد و طریان آن ضرر نمیدهد مانند نوم و اما نفاس از حیض و جنابت پس از جهة انکه ایشان ممنوع اند از مکث در مسجد پس تقرب بمعصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود از مسجد برآید و مدت حیض محسوب نخواهد بود از اعتکاف و اگر جنابت طاری شود میاده کند بخروج و اغتسال و آن مانند سایر حوایج ضروریه است و حرام است بر معتکف جماع کردن در مسجد بیرون ان قال الله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بعاکفون پس تا وقتیکه معتکف است اگرچه از مسجد برای حاجت ضروریه برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشره دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام است بجهة عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف به بیان ناقض ثابت مانند جماع صایم بر نسیان و ایام صوم بشرط اعتکاف ثابت بالنة و قول آمده است و مذکور خواهد شد و ضرر نمیکند معتکف را طیب و شستن زیرا که انها در معنی ترجل است و حضرت عایشه رض از انحضرت صلی الله علیه وسلم ترجل را در حالت اعتکاف ذکر کرده اند باب اختلفوا فی لیلة ای لیالی هی ارجی والاقوی انها اللیلة فی اوتار العشرة الاخیرة بتقدم و تاخر مرفوع الی ابی سعید انها لیلة احدی وعشرین اختلاف کرده اند در شبی که در امید وار ترین شبهاست و اقوی آنست که آن شبی است از شبهای طاق در عشره اخیره کاهی پیش میشود و کاهی پس کثرت قول ابو سعید خدری که ان شب بست و یکم است مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبد الله ان عبد الله بن انیس الجهنی الخ عبد الله بن انیس الخزاعی نمود از انحضرت صلی الله علیه وسلم که من مردی ام که دور است خانه من پس بفرما مرا بشبی که فرود ایم در ان شب بوی پس فرمود او را انحضرت صلی الله علیه وسلم نازل شو شب بست و سیوم از رمضان مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ زر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قصد کنید شب قدر را در عشره اخره از رمضان مالک عن حمید الطویل عن انس بن مالک الخ انس بن مالک گفت برآمد بر ما رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آینه مخصوص شده شد مرا این شب در رمضان تا انکه گفتگو کردند دو شخص پس برداشته شد معرفت ان شب از خاطر من پس طلب کنید انرا در شب نهم یا هفتم یا پنجم یعنی از عشره اخره مالک انه بلغه ان رجالا الخ خبر رسید بامام مالک که چند کس از اصحاب انحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص شده شب قدر در خواب در هفت شب اخر پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه من دیدم خواب شما را که موافق شده است در هفت شب آخر پس هر که جوینده آن باشد پس بجوید انرا در هفت شب آخر مترجم گوید قال المحلی قال المزنی و ابن خزیمة انها تنتقل کل سنة لیلة جمعا بین الاخبار قال النووی فی الروضة هو قوی و مذهب الشافعی انها لا تلزم لیلة تعینها باب فضل لیلة القدر در بیان فضیلت شب قدر قال الله تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر

تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام هي حتى مطلع الفجر برآنيه نازل ميشود روح در آن شب
قرآن را در شب قدر يكبار فرو فرستاد بآسمان دنيا و چيزي مطلع نشد تا ترا كه چيست شب قدر قدر شب بهتر است از
هزار ماه يعني هزار ماهي كه نباشد دران شب قدر نازل ميشوند فرشتگان و جبرئيل دران شب باذن پروردگار خود بسبب انجام
كردن هر كاري يعني هر كاري كه دران شب مقدر شده براي تمام سال ان شب سلام است تا طلوع فجر يعني تمام شب فرشتگان
دعاي سلامت بر مسلمانان ميكويند مالك انه سمع من يثق به من اهل العلم الخ مالك شنيد از شخصي كه اعتماد داشت
بر و از اهل علم كه ميكفت برآنيه رسول الله صلى الله عليه وسلم را نمودند عمرهاي مردماني كه پيش از آنحضرت بودند و يا آن
قدر كه خدا تعالى خواست از اعمار ايشان پس كويا كوتاه شد نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمرهاي امت خود را از آنكه برسند
از عمل مثل آنچه رسيده بودند بآن غير ايشان در طول عمر پس عطا فرمود او را خدا تعالى شب قدر كه وي بهتر است از هزار ماه مالك
انه بلغه ان سعيد بن المسيب الخ سعيد بن مسيب ميكفت هر كه حاضر شد در نماز عشا از شب قدر پس برآنيه حاصل كرد حصه خود
از ان شب والله اعلم باب المعتكف يرجل راسه ويفعل ما ينبغي في المسجد ولا يخرج لعيادة مريض ويشهد جنازة ولا
يخرج الا لحاجة الانسان معتكف شانه كند سر خود را و بكند هر چه خواهد در مسجد و نه برآيد از مسجد برآي ديدن بيمار و حاضر
شدن بر جنازه و مثل ان از عبادات و نه برآيد مكر براي حاجت انسان مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن
عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة الخ حضرت عائشه كفت كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون اعتكاف ميكرد نزديك ميكرد بمن
بمن سر مبارك خود را پس شانه ميكردم او را و داخل نميشد در خانه مكر براي حاجت انسان مالك عن ابن شهاب عن عمرة
بنت عبد الرحمن ان عائشة الخ حضرت عائشه وقتيكه اعتكاف ميكرد نمي پرسيد مريض را مكر در اثناي انكه ميرفت و ايستاده نميشد
قال يحيى قال مالك لا بأس بالمعتكف الخ كفت مالك نبايد معتكف بسوي هيچ حاجت و نه برآيد بسوي حاجتي و اعانه نكند
بحمل كسي را مكر انكه برآيد براي حاجت انسان و اكر معتكف را جايز بودي برآمدن براي كار كسي برآنيه سزاوار تر بود بآنكه برآيد
بسوي ان عيادة بيمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى قال مالك ولا يكون المعتكف الخ كفت مالك نميشود معتكف
صاحب اعتكاف تا انكه باز ماند از انچه باز ميمانند معتكف از عيادة بيمار و از نماز بر جنازه و داخل شدن بخانها مكر براي حاجت انسان
قال مالك لا بأس المعتكف الخ كفت مالك شب نكذراند معتكف مكر در مسجدي كه اعتكاف كرده است دران مكر انكه ناشد
ضيعة او در رصيه كه در حياي مسجد كفت مالك و نشنيدم كه معتكف نزديك كه شب بكذاند دران مكر در مسجد يا در رحبه از رحاب مسجد و در

دلالت میکند بر انکه نیست نکذرانند مکر در مسجد قول عایشه رضه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعتکف الخ یحیی عن زیاد عن
مالک عن ابن شهاب الخ از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند برای حاجت انسان و خانها یعنی در ایام اعتکاف یا مالک انه سمع ابن
شهاب الخ مالک سوال کرد ابن شهاب را از حکم مردی که اعتکاف کند یا داخل شود در برای حاجت خود و نزدیک شود نزد
یا مالک نیست دران مترجم گوید هر کا اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لابد است اجتناب از
آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتناب میفرمودند ازان و اکر مطلق نکند در مسجد نیست کرده است ان سنن دیکر است ظاهر است که
خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه است و کالمستثنی است و مشروع است بحجه عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم
الجمعة فاسعوا الی ذکر الله باب یحرم علی المعتکف مباشرة المراة حرام است بر معتکف مباشرة بازن قال الله تعالی
ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد فرموده خدا تعالی مباشرة نکنید بازنان حال انکه شما معتکف باشید در
مسجد ها مترجم گوید همین است قول اهل علم باب یجوز للاعتکاف فی کل مسجد جایز است اعتکاف در هر مسجد مساجد ثلثه
وغیر آن و مسجد جامع وغیر آن قال یحیی قال مالک الامر عندنا الذی الخ کفت مالک حکمی که مسلم است نزد ما آن حکمی که نیست
در آن اختلاف است که مکروه نیست اعتکاف در هر مسجدی که جمعه خوانده میشود در وی و نمی بینم که مکروه داشته شود اعتکاف
در آن مسجد یا که جمعه خوانده نمی شود دران مکر برای ناپسند داشتن انکه برابد معتکف از مسجد خود که اعتکاف کرده است دران
بسوی جمعه یا ترک کند جمعه را پس اکر باشد مسجدی که خوانده نمیشود جمعه در آن و واجب نیست بر صاحب اعتکاف آمدن جمعه در مسجدی
غیر این مسجد پس همانا من نمی بینم هیچ باک باعتکاف در انجا زیرا که خدا تعالی فرموده است و انتم عاکفون فی المساجد پس عام
کذاشت خدا تعالی مساجد را همه ان و خاص نکرد چیزی ازان کفت مالک پس از نیجاست که جایز است معتکف را که اعتکاف
کند در آن مساجد که خوانده نمیشود در انجا جمعه وقتی که واجب نشود بروی که برآید ازین مسجد بسوی مسجد دیکر که خوانده میشود
انجا جمعه را لغوی کفته که خروج برای جمعه واجب است بر معتکف در غیر مسجد جامع و جایز نیست او را ترک آن و اختلاف
کرده اند در اطلاق اعتکاف او پس سفیان ثوری و ابو حنیفه کفته اند که اعتکاف باطل نمیشود بخروج برای قضای
حاجت انسانی و مالک و شافعی کفته است که باطل میشود باب لا اعتکاف الا بصیام اعتکاف درست نیست مکر
با روزه مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد و نافعا مولی عبد الله بن عمر الخ امام مالک را خبر رسید که قاسم بن محمد و
نافع مولی عبد الله بن عمر میکفتند که اعتکاف درست نیست مکر با روزه داشتن خدا تعالی میفرماید کلوا و اشربوا الا

پس خبر این ثبت که ذکر فرموده است ضد اینکه اعتکاف را بار روزه قال مالک وعلی ذلک الامر عندنا لا اعتکاف الا بصیام گفت
مالک و بر همین است حکم نزدیک ما که اعتکاف نیست مگر با روزه مترجم گوید در این مسئله دو قول مشهور است اشتراط صوم در اعتکاف
و عدم اشتراط آن و محل اختلاف همانست که سابقا بآن اشارت رفت **باب** یدخل قبل غروب الشمس من اللیلة التی یرید
اعتکافها داخل شود معتکف پیش از غروب آفتاب از شبی که اعتکاف آن قصد میکند قال مالک یدخل المعتکف الخ گفت
مالک داخل شود معتکف در مکانی که میخواهد که اعتکاف کند در آن پیش از غروب آفتاب از شبی که اراده میکند اعتکاف را در آن تا
آنکه استقبال نماید باعتکاف خود اول شبی که اراده کند اعتکاف در آن **باب** السنة ان لا یرجع المعتکف الی بیته حتی یشهد
العید مع المسلمین سنت آنست که رجوع نکند معتکف بخانه خود تا آنکه حاضر شود نماز عید با مسلمانان یحیی عن زیاد عن مالک عن
سعی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن الخ ابو بکر بن عبد الرحمن اعتکاف کرد پس صرف برای حاجت خود زیر خانه سقف دار از حجار
دیواری که دروازه داشت لسنه از سرای خالد بن ابو ولید بعد ازان باز نمی گشت تا آنکه حاضر شدند بعید با مسلمانان یحیی عن
زیاد عن مالک از رای بعض اهل العلم الخ مالک دید بعض اهل علم را و فکیکه اعتکاف میکردند عشر اواخر رمضان باز نمی گشتند
بسوی اهل خانه تا آنکه حاضر میشدند عید الفطر را با مسلمانان قال مالک و بلغنی ذلک الخ گفت مالک و خبر رسید مرا این طور از اهل
فضل که گفتند گفت مالک و این دو سخن بهترین اقوال است که شنیده ام از اهل بیوی من در این مسئله مترجم گوید اجماع علماست
بر آنکه لیلة العید در اعتکاف عشره داخل نمی شود و فضل ابو بکر بن عبد الرحمن محمول بر آنست که احیا لیلة العید مستحب است
و بودن در مسجد بیشه اعتکاف صورة صالحه است بر آن احیا و الله اعلم **باب** قضاء الاعتکاف اذا افاض فی رمضان و بیان
قضای اعتکاف چون که فوت شود در رمضان یحیی عن زیاد عن مالک عن ابن شهاب عن عمرة بنت عبد الرحمن الخ ارادت رسول
صلی الله علیه وسلم اراده اعتکاف فرمود پس وقتیکه باز گشت بسوی مکانی که خواسته بود اعتکاف را در وی یافت خیمه ها را خیمه حضرت
عائشه و خیمه حضرت حفصه و خیمه حضرت زینب پس وقتیکه دید این خیمه ها را پرسید از ان پس گفته شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که
این خیمه عائشه و این خیمه حفصه و این خیمه از زینب است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایا نیکوکاری گمان میکنند در بن
زنان یعنی ظاهر آنست که نیت اخلاص ندارند بلکه ریا و منافست قصد کرده اند بعد ازان باز گشت و اعتکاف ننمود پس
وقتیکه گذشت رمضان اعتکاف فرموده بیک عشره از شوال **کتاب الحج باب**
حج البیت فرض علی من استطاع الیه سبیلا حج خانه کعبه فرض است بر هر که توانائی توجه بآن دارد قال الله تعالی

ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین فیه ایات بینات مقام ابراهیم
ومن دخله کان امنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله
غنی عن العالمین هر آینه نخستین خانه که عبادت گاه مقرر کرده شد برای مردمان ان خانه است که در شهر مکه واقع شده است
برکة خود اینهای اصناف عالم را در ان خانه نشانهای ظاهر است از انجمله جای استادن ابراهیم یعنی سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام
بر وی استاده بود و پای او در ان سنگ فرو رفت و تا امروز نقش پای او بر ان سنگ ظاهر است و هر که در اید بآن خانه ایمن باشد
از تعرض مردمان و همچنین است حکم کسی که در آید بحوالی آن خانه از حرم والله اعلم و بر خدای واجب است بر مردمان قصد کردن
خانه کعبه واجب است بر هر که توانای دارد بر قصد آن خانه باعتبار اسباب راه یعنی سر انجام زاد و راحله داشته باشد و هر
که کافر باشد یعنی منکر فرضیت حج پس هر آینه خدا بی نیاز است از اصناف عالم مقدمه مترجم گوید رضی حج یکی از ارکان اسلام
است اجماعا ولابد است از شناختن شروط صحت حج و وجوب ان پس حط شدن اعمال کافر معلوم است از اینجا دانسته شد که حج کافر
صحیح نیست و در حدیث امده است رفع القلم عن ثلثة الخ از اینجا دانسته میشود که بلوغ و عقل شرط تکلیف عباد ان است و در
حدیث موطا امده است که انحضرت صلی الله علیه وسلم در حق صبی فرمودند که او را حج است و حامل او مزد حج ثواب می یابد و
ظاهر آنست که او غیر ممیز بود پس ممیز را بطریق اولی حج صحیح باشد و مجنون در حکم صبی غیر ممیز است و در قرآن عظیم امده من
استطاع الیه سبیلا پس دانسته شد که استطاعة راه شرط وجوب حج است و در حدیث موطا امده که کسی که طاقت سفر ندارد و
بسبب کبر او را حج بر نباشد میشود و ازین دلایل نزدیک فقیه ملخص شد که صحت حج دیگر است و وجوب حج دیگر پس صحت حج بمباشرة دیگر است
و بهتانه دیگر و همچنین وجوب حج بهتانه دیگر و بمباشرة دیگر پس شرط صحت مطلقا اسلام است زیرا که عبادة کافر صحیح نیست
و امر وجوب بر کافر پس تفضیلی دارد و در دنیا از وی مطالبه عبادات نمیکنند و در اخرت بترک انها ماخوذ خواهد بود و از صبی
غیر ممیز بجز نیابت مقصور نیست زیرا که نیت بر تمیز موقوف است و بغیر نیت هیچ عبادت صحیح نمیشود پس شرط صحت مباشرت
اسلام و تمیز است و در حدیث مهمی امده است انما صحة حج ثم بلغ فعلیه حجة اخری و اما عبد حج ثم اعتق فعلیه حجة اخری
قال النووی استاده جید از اینجا دانسته شد که شرط وقوع از حجة الاسلام تکلیف و حریت است پس حج فقیر از حجة الاسلام
واقعه میشود مانند مرضی که طاقت وضو نداشت و وضو کرد و شرط وجوب حج اسلام و تکلیف و حریت و استطاعت
است باز استطاعة مباشرة دیگر است و استطاعت نیابت دیگر و استطاعة راه رفتن بخنبه چیز حاصل میشود بعض صفات

در فاعل معتبر است و بعضی در راه از انجمله قوة بر ثبوت بر راحله است بعضی مشقه شدید زیرا که چون سایر عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وجوب مباشرة به نیابت استقال فرمودند و بر اعمی واجب شود اگر فاید باید و این فقیر را در این مسئله نظر است
زیرا که خدای تعالی بسفر مأمور است اعمی را چرا در جهاد است در حج نیز همسک بان نوانند نمود بجامع سفر و از انجمله یافتن
زاد و راحله است ذهابا و ایابا زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفسیر فرمودند استطاعت بسبیل و ایراد راحله در عرف کسی که
طاقت ندارد و از جهة ضعف بدن یا او از زاد و راحله می تواند کفت لما استطیع و معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از حوائج ضروریه
باشد مانند دین و نفقه کسی که نفقه او فرض است و بیع مسکن و عبدی که بآن محتاج باشد ضروریست دکسی که در میان وی و مکه
حد سفر نیست دقوه مشی دارد در راحله در حق او شرط نیست زیرا که عرف انرا استطاعت می شمرد و از انجمله امن طریق است از
قطاع طریق و سباع و نایافتن طعام و آب در مواضعی که مسافران حمل میکنند آب را از ان مواضع و نایافتن علف
در مراحل و در حق زن وجود زوج یا محرمی که همراه باشد از جهة نهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث شیخین از مسافرت
زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نهی خوف فتنه فهمیده است و جماعة از لنوة نقاه را بجای محرم مسافرت
است و استطاعة بنیابة بمال و وجود کسی که باجرة مثل حج رود با وجود و له دبذل طاعت او در حج می باشد زیرا که در حدیث خثعمیه
امده که ولد را فرمودند فاحج عنه و کسی که مال و اجر دارد مانند آنست با قوی از ان زیرا که اصلا در صورت سنت نیست و از جانب
میت حج کذاردن نیز صحیح است بحدیث مسلم عن بریده ان امراة قالت یا رسول الله ان امی ماتت و لم تحج فحط افاحج عنها
قال حجی عنها و ظاهر آنست که تدارک واجب است اگر طاقت باشد پس کسی که بمیرد و در ذمه او حج باشد و مال دارد
احجاج از وی واجب شود و ذکر ارکان حج خواهد آمد **باب** فضل الحج و العمرة در بیان فضیلت حج و عمره **مالک** عن
سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عمره تا عمره
دیگر کفارة است ان کناهان را که در میان این هر دو بعد است و حج مبرور نیست از جزای مگر بهشت حج مبرور آنست که مخلوط
نباشد بآن چیزی از کناه **باب** من اراد الحج فلیحرم فی اشهر الحج و لیتق الرفث و الفسوق و الجدال هر که خواهد حج کذارد
پس باید که احرام بندد در ماههای حج و اجتناب نماید از جماع و دواعی ان و از معصیت و از مکابره کردن قال الله تعالی
الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج و ما تفعلوا
من خیر یعلمه الله و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب ٥

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما و الحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة

وقت حج ماهیای السنه شده است یعنی شوال و ذی قعده و ده روز از ذی حجه پس هر که الزام کند بر خود حج دران ماهها یعنی احرام ببندد برای
حج پس ثبت جماع و دواعی آن و ثبت معصیت و ثبت مکابره کردن در باب حج و هر چه بکنند از نیکی میداند ازا خدای تعالی و زاد بهر اه خود
گیرند پس بر آینه بهترین توایدزاد پرهیزکاریست از سوال و مسرفه و جنابت و بهتر سید از من ای خداوندان خرد قال مالک قال الله
تبارک و تعالی فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج قال الرفث اصابة النساء والله اعلم قال الله تعالی احل لکم لیلة
الصیام الرفث الی نسائکم الایه قال والفسوق الذبح للانصاب والله اعلم قال الله تعالی او فسقا اهل لغیر
الله به قال والجدال فی الحج ان قریشا کانت تقف عند المشعر الحرام بالمزدلفة فتفرح وکانت العرب
وغیرهم یقفون بعرفة فکانوا یتجادلون یقول هولاء نحن اصوب ویقول هولاء نحن اصوب فقال
الله تبارک وتعالی لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر وادع الی ربک انک
لعلی هدی مستقیم فهذا الجدال فی الحج فیما نری والله اعلم کفت مالک کفت خدا ایتعالی فلا رفث ولا فسوق
ولا جدال فی الحج پس رفث رسیدن است بزنان چنانکه مدلول این ایه است احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم و فسوق ذبح کردن
برای بتان است چنانکه مدلول این ایه است او فسقا اهل لغیر الله به و جدال در باب حج انست که قریش می ایستادند نزدیک مشعر
حرام در مزدلفه بجبل قزح و عرب غیر قریش می ایستادند بعرفه پس مالک میگوید جدال میکردند این جماعه میگفت ما راه راست تریم و آن جماعه
میگفت ما راه باصواب تریم پس خدای تعالی فرمود لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه الایه پس ثبت جدال در حج در آنجا نهفته میشود و بالعموم
گفته اگر علما جایز اند بتوقیت احرام باشهر حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کنند احرام حج نخواهد بود و ابو حنیفه گفته که توقیت
باین ماهها مرجوح میدید رضا که ازین ابه توقیت حج باشهر معلومه معلوم میشود و معلوم است که وقوف عرفات جز در وقوف عرفه
صحیح نیست نه قبل ازان و نه بعد ازان پس مراد توقیت احرام خواهد بود فمن فرض فیهن فریضة است پس احرام حج پیش ازان
منعقد نمیشود و اگر کسی احرام حج پیش ازان کرد عمره کند زیرا که خواهد آمد که در صورت فوت حج عمره لازم می آید مسئله وقت
احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که کسی نمنع نکنند باب مواقیت الاهلال و بیان مواضعی که معین کرده شده است انها
برای احرام مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحلیفه و
احرام بندند اهل شام از جحفه و احرام کنند اهل نجد از قرن گفت عبد الله بن عمر و خبر رسید مرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
احرام کنند اهل یمن از یلملم مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرمود

را که احرام کنند از ذی الحلیفه و اهل شام را که احرام کنند از جحفه و اهل نجد را که احرام کنند از قرن گفت عبد الله بن عمر اما این سه گفته پس شنیدم انها را از رسول الله صلی الله علیه وسلم و خبر داده شدم را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که احرام کنند اهل یمن از یلملم مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر اهل من الفرع عبد الله بن عمر احرام کرد از فرع و فرع موضعی است متصل مدینه یا بین مکه و مدینه محمد بن الحسن گفته است که اهل مدینه را وقت میقات پیش از آمدن ذی الحلیفه و جحفه و اهل مدینه را رخصت است که احرام از جحفه کنند فقیر گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد که ابن عمر برای حاجتی بفرع رفته باشد و از انجا عزم حج یا عمره بخاطرش رسیده ام از انجا رفتن از برای احرام کردن نه برای انکه در ای از جحفه است و همین است ظاهر زیرا که فرع در وسط راه نیست پس انجا رفتن از برای حاجتی خواهد بود و الله اعلم مالک عن الثقة عنده ان عبد الله بن عمر اهل من ابليا و عبد الله بن عمر احرام کرد از ایلیا یعنی شهر بیت المقدس یعنوی گفته است که توقیت باعتبار آن است که حاج و معتمر را بغیر احرام ازین مواضع نباید گذاشت نه انکه پیش از ان احرام نکنند و همین است مذهب جمهور فقهاء کوید الا انکه احرام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا از میقات احوط است پس ان افضل باشد مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل من الجعرانة رسول الله صلی الله علیه وسلم احرام کرد از جعرانه برای عمره و ان نزدیک بقرن است و محاذی او مالک باسناده عن عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها انها قالت خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجته فاهللت بعمرة فدخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و انا ابکی فقال ما یبکیک فقلت سمعتک تقول لاصحابک ما قلت فمنعت العمرة فقال فلعلک نفست قلت نعم قال فان ذلک شیء کتبه الله علی بنات آدم فاهلی بالحج ففعلت و وقفت المواقف حتی اذا طهرت طافت بالبیت و بالصفا و المروة فقال قد حللت من حجتک و عمرتک جمیعا فقلت یا رسول الله انی اجد فی نفسی انی لم اطف بالبیت حتی حججت فقال انطلقی یا اخت فلانة الی التنعیم فاهلی منها ثم ائتینا ههنا فانه لا اجر لک الا بقدر نفقتک او نصبک قال مالک و انما اهل اهل مکة الخ گفت مالک خبر این است که احرام کنند اهل مکه برای حج و فکنه باشند در ان و کسی که باشد مقیم مکه از غیر ساکنان که احرام کنند از همین مکه نه برابر از حرم و سوال کرده شد مالک را از حکم شخصی از اهل مکه ایا احرام کند از اندرون مکه برای عمره پس گفت مالک بلکه برابر است پس احرام کند از انجا گفت مالک اما عمره از تنعیم پس حال این است کسی که خواهد که برابر از حرم بعد از ان احرام کند پس هر آینه ان کفایت کننده است از وی ان شاء الله تعالی و لیکن بهتر آنست که احرام کند از میقاتی که معین فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ان دور تر است از تنعیم شرحبیل گوید ذکر کرده در حدیث شعبی امده است عن ابن عباس قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة ذا الحلیفة و لاهل الشام الجحفة و لاهل نجد قرنا و لاهل الیمن یلملم و قال هن لهن و لکل من اتی علیهن من غیرهن ممن اراد الحج و العمرة فمن کان دون ذلک فمن حیث انشا حتی اهل مکة من مکة یعنی از انجا دانسته شد که میقات مکانی برای حج در حق کسی که بمکه باشد خواه متوطن مکه باشد خواه امانی که انجا اقامت کرده باشد نفس مکه است و اما غیر مکی پس میقات کسی که از مدینه متوجه شده است ذو الحلیفه و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب جحفه است

ومیقات متوجه از نهاد بلملم است ومیقات متوجه از نجد قرن است وابوداود ونسائی روایت کرده اند عن عایشه ان النبی صلی الله
علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق وکسی را باین میقات وکه ساکن باشند میقات او سکن اوست واز این حدیث مفهوم میشود
که کسی که بجده حاجی یا بغیر قصد حج بمکانی که در میان مکه ومیقات باشد آمده واز انجا اورا بشوق حج پیدا شده از همانجا احرام بندد
زیرا که در مضمون فمن کان دون ذلک فمن حیث انشاء داخلات باشند افاقی مقیم که در احرام از لفظ مکه ومیقات احرام عمره در
حق کسی که خارج حرم است موافق میقات حج است ومیقات احرام عمره کسی که در حرم باشد حل است بدلیل انکه در حدیث شخصین امده است
که انحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت عایشه را بعد قضای حج بتنعیم فرستادند وفرمودند که از درانی که احرام کنند ومتعارف
اطراف حل است بگذرد ودران حال وقت تنگ بود وانحضرت صلی الله علیه وسلم عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم می توانست بست
انحضرت صلی الله علیه وسلم در چنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیفرمودند **مسئله** فایده توقیت باین موافقت عدم تجاوز است
ازان بغیر احرام پس اگر پیش از موافقت احرام کند جایز باشد لیکن انحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا از ذی الحلیفه اختیار
کرده اند از مدینه پس از میقات افضل باشد وافضل آنست که از اول میقات احرام کند واگر از آخر میقات احرام کند گناه
نیست بروی واگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از تلبس بنسک واگر وقت تنگ است یا از عود عاجز ظاهر آنست که
دم لازم شود بقول ابن عباس من لم یکن نسکه شیئا او نکر فلیهرق دما **مسئله** اگر برای کسی که نشسته که گذر بر میقاتی نباشد وی گذر بیک
محاذات میقات می باید که احرام بندد واگر محاذات کرد بدو میقات احتیاط آنست که از ابعد میقاتین احرام بندد
واگر از اقرب کرد بنعه لازم نیست زیرا که عمل بر رخصت شرع مخصوص است **باب** صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمسجد ذی الحلیفه
رکعتین فلما استوت به راحلته اهل کذا رواه انحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد ذو الحلیفه دو رکعت پس وقتیکه راست شد با
انحضرت صلی الله علیه وسلم شتر انحضرت لبیک گفت **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم بسگذارد
در مسجد ذو الحلیفه دو رکعت پس وقتیکه راست بشد با انحضرت صلی الله علیه وسلم شتر او لبیک گفت **مالک** عن موسی بن
عقبه عن سالم بن عبد الله الخ سالم بن عبد الله شنیدا زید رخود عبد الله بن عمر که میگفت ابن عمر که میگفت ابن عمر
بدرست میکند با انحضرت صلی الله علیه وسلم دران احرام مکرد انحضرت صلی الله علیه وسلم مکر از نزدیک مسجد یعنی مسجد ذی الحلیفه
مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن عبید بن جریج عن ابن عمر الخ مخضر عبد الله بن عمر گفت بر آینه من ندیدم انحضرت را
صلی الله علیه وسلم که لبیک گفته باشد تا انکه بر میخاست با انحضرت صلی الله علیه وسلم شتر او **مالک** عن نافع ان عبد الله

بن عمر الخ عبد الله بن عمر نماز میکذارد در مسجد ذو الحلیفه بعد ازان بری امد از مسجد پس سوار میشد پس وقتیکه راست می ایستاد بر ناقه اش نزد احرام میکرد یعنی لبیک میکفت مالک از بلغه ان عبد الملک بن مروان الخ خبر رسید بمالک که عبد الملک بن مروان لبیک کفت از نزدیک مسجد ذی الحلیفه وقتیکه راست شد بر ناقه اش نزد او خبر رسید بمالک که ابان بن عثمان مشوره داد او را بر ین عمل مترجم کوید رض مختلف شدند احادیث در ابتدای اهلال الخ واضح اقوال قول ابن عمر است که مذکور شد و ترمذی روایت کرده است عن ابن عباس رض صلی الله علیه وسلم اهلال کرد حین فرغ من رکعته باب صفة التلبیة و کیفیته لبیک کفتن مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ تلبیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان است لبیک الخ ترجمه لبیک ان است که تو سن اولا و ثانیا لبوی تست یا محمد من اولا و ثانیا برای تست یا اجابه من اولا و ثانیا برای تست یا اخلاص من اولا و ثانیا برای تست هر آینه ستایش و نعمت برای تست و بادشاهی تر است نیست هیچ شریک ترا و عبد الله بن عمر زیاده میکرد در تلبیه این کلمات را لبیک لبیک و سعدیک الخ یعنی خدمت میکنم ترا اولا و ثانیا و خیر بدوست تست و فوج لبوی تست و عمل برای تست مترجم کوید رض لابد است از نیت نسک بحدیث انما الاعمال بالنیات و تعین احد النسکین لازم نیست زیرا که در حدیث شیخین امده است که انحضرت صلی الله علیه وسلم تغیر داده نیست را پس نیست احد النسکین آن نسک لازم نمی شود پس معتبر نشد الا مطلق نیت و اکر نیت کند که احرام کند مانند احرام فلان باشد زیرا که در حدیث شیخین امده است که حضرت علی رض و ابو موسی اشعری احرام کردند مانند احرام انحضرت صلی الله علیه وسلم و نمیدانستند که انحضرت صلی الله علیه وسلم چه نیت کرده اند مسئله اکر نیت نکرد و تلبیه کفت احرام منعقد نمی شود زیرا که نیت شرط اصل است و اکر نیت کرد و تلبیه نکفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت است و فرضیه او از هیچ جا ثابت نشده است مقدمه ارکان حج پنج چیز است احرام بقول خدا تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر است که در نیت بجز احرام متصور نیست پس آن حج باشد و وقوف بعرفه لحدیث الحج عرفه و سعی بین الصفا و المروة بحدیث حسن دار قطنی و بیهقی ایها الناس اسعوا ان الله قد کتب علیکم السعی و بقول عائشه چنانکه بنا باید و حلق بقول خدا تعالی ثم لیقضوا تفثهم و طواف بقول خدا تعالی و لیطوفوا بالبیت العتیق و ارکان عمره همین چیزهاست سوای وقوف عرفه از جهت استغرای افراد عمره و بافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره شریک یکدیکر اند از ین چیزها تباه شود و ترک یکی از ینها مجبور بدم نیست و غیر ارکان سنن اند بعض عامد مجبور بدم و بعض غیر مجبور باب التلبیة رفع الصوت بالتلبیة مستحب است بلند کردن او از بلبیک کفتن مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن خلاد بن السائب الانصاری عن ابیه ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم فرمود که امد پیش من جبرئیل پس امر کرد مرا که بفرمایم اصحاب خود را یا گفت بفرمایم آنانرا که همراه من اند تا که
بلند کنند آوازها می خود را بتلبیه یا گفت باهلال قال مالک سمعت بعض اهل العلم الخ گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم که دوست میدا
لبیک گفتن را عقب هر نمازی و بالای هر بلندی از زمین مالک انه سمع بعض اهل العلم الخ مالک شنید از بعض اهل علم که میگفتند
نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن لبیک باید که بشنوانند زن نفس خود را مترجم گوید مستحب بلند کردن آواز بتلبیه در
حق مردان نه در حق زنان و مستحب اکثار آن در حق مردان و زنان خصوصا نزدیک تغایر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و هبوط
و اختلاط رفقه باب لستحب الاغتسال للاحرام و الدخول مکه و لوقوف عرفه مستحب است کردن برای احرام و نزدیک دخول مکه و برای
استادن عرفات مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر غسل میکرد پیش از احرام کردن و برای داخل شدن مکه و
برای استادن خود آخر روز عرفه مترجم گوید مستحب است غسل کردن و درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند و نقل
امده و ظاهر آنست که غسلی که برای تنظیف و قطع رائحه کریهه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد باب لستحبان یاخذ من لحیته و شاربه
عند الاحرام مستحب است که بگیرد از ریش خود و بروت خود نزدیک احرام مالک انه بلغه ان سالم بن عبد الله الخ سالم بن عبد الله
وقتیکه اراده احرام میکرد میطلبید مقراض را پس قطع میکرد بروت خود را و کم میکرد ریش خود را پیش از انکه سوار گردد و پیش از انکه لبیک
گوید احرام بسته مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر وقتیکه روزه میگشاد بعد از رمضان و او اراده حج میداشت
نمی سترد از سر خود و کم نمیکرد از ریش خود چیزی تا انکه حج کند گفت مالک این لازم نیست بر مردمان مترجم گوید رضا مستحب است که آماده
شود برای احرام بحلق عانه و نتف ابط و قص شارب و تقلیم اظفار و در حلق راس دو قول درین باب مذکور شد و نزدیک فقیر
است کسی که معتاد است بحلق راس حلق کند تا زیاده موی سر او را کلفت ندهد و کسی که معتاد باشد بموی سر از ابتدای شوال که اول اشهر
حج است موی نگاه دارد تا نزدیک حل از احرام شعار بر حج ظاهر شود باب الحائض و النفساء تغتسل و تلبی حائض و نفساء زن
غسل کند و لبیک گوید مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن اسماء بنت عمیس الخ قاسم بن محمد روایت کرد از اسماء
بنت عمیس که اسماء زاد محمد بن ابی بکر را در موضعی که بیدا مشهور است بر سه چهار میل از مدینه پس ذکر کرد این واقعه را ابوبکر صدیق
پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم امر کن او را که غسل کند بعد از ان لبیک گوید مالک
عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اسماء بنت عمیس ولدت محمد بن ابی بکر الخ محمد بن ابی بکر را زاد بذی الحلیفه پس امر کرد
او را حضرت ابوبکر صدیق که غسل کند بعد از ان لبیک گوید سئل مالک هل تغتسل احد بعرفه او بالمزدلفه الخ سوال کرده شد از مالک ایا

طواف کند کسی عرفه یا بمزدلفه یا در جمار کند یا سعی در میان صفا و مروه کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفته مالک برامری که بسکند از احایض از کار حج پس مرد بکند از احال آنکه او غیر طاهر است بعد ازان نیت لازم بروی خیری یعنی گناه نیست در بن امر و بهتر آنست که باشد مرد در همه این اعمال با طهارت و سزاوار نیست او را که قصد کند از ایعنی از ارتکاب اعمال مذکوره با عدم طهارت

باب التطیب عند الاحرام در بیان استعمال خوشبو وقت بستن احرام مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة

الخ حضرت عائشه فرمود خوشبو میمالیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای احرام او پیش از انکه احرام کند و برای حلال شدن آنحضرت

صلی الله علیه وسلم پیش از انکه طواف خانه کعبه کند پس مراد ازینجا استعمال خوشبو روی است بدلیل حدیث متفق علیه عن عائشه کانی انظر

الی وبیض الطیب فی مفرق رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ثلاث من احرام مالک عن حمید بن قیس عن عطا بن ابی رباح الخ عطا بن

ابی رباح روایت کرد که آمد اعرابی بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنحضرت در حنین بود و در بر اعرابی پیراهنی بود و در بدن وی

اثر زردی بود یعنی خلوق که نوعی از خوشبوست پس گفت یا رسول الله هر آینه احرام کردم بعمره پس چگونه میفرمای مرا که بکنم پس

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بیرون کن از بر خود قمیص خود را و بشوی این زردی را از خود و بکن در عمره خود آنچه

میکنی در حج خود یعنی اجتناب از محظورات احرام مالک عن نافع عن اسلم مولی عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب الخ

عمر بن الخطاب یافت بوی خوشبو را و او در موضعی که بود که مسجد الشجره پس پرسید از کیستان خوشبو پس گفت معاویه بن

ابی سفیان از من است یا امیر المومنین پس گفت عمر بن الخطاب آری از نست قسم بقای خدا تعالی پس گفت معاویه هر آینه ام حبیبه

خوشبو مالیده است مرا ای امیر المومنین پس فرمود عمر بن الخطاب قسم داده ام ترا البته رجوع کنی پس بشوی آنرا مالک عن الصلت

بن زبید عن غیر واحد من اهله ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب یافت بوی خوشبو را و او در شجره بود و بر پهلوی او کثیر بن

الصلت نشسته بود پس گفت حضرت عمر جانب کیست بوی این خوشبو پس گفت کثیر از من نیست بضع جمع کردم بوی سر خود را

و خواستم که حلق کنم یعنی بعد انقضای مناسک حج پس گفت عمر بن الخطاب بر دار بوی سر به یعنی محل جمع شدن آب که در وقت

پس عمل سر خود را تا انکه صاف کنی از اب پس کرد کثیر بن الصلت همین کار را گفت مالک و سر به چیزی است که باشد نزدیک بیخ خرما

مترجم گوید کلام حضرت عمر را دو وجه میتواند بود یکی انکه از حدیث اعرابی عموم نهی معلوم کرده باشند و بران عمل نموده و حدیث

حضرت عائشه چون ظاهر شد لازم آمد اضطبان زیرا که میان نیست و اول مبهم دوی در حجة الوداع بود و اول در حنین دیگر انکه قصد

انسان زیاده احتیاط باشد تا شود که مردمان اقتدا بان جمع کنند پس واقع شوند در منهی عنه چنانکه خود تصریح کرد بان شانت

بصیغه یا تا استعمال نکنند بوجیکه بجامه برسد والله اعلم مسئله شافعی اختیار کرد استحباب تطیب بدن و ثوب نزدیک احرام بهمین حدیث و جواب داده اند از حدیث اعرابی باینکه امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بغسل صفره از جهت حرمت تطیب بزعفران و خلوق است و آن احرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام بالجمله در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این اختلاف بالنست که خوشبو استعمال میکند بر بدن خود بوجیکه جامه آلوده نشود **باب** المناسک اربعه عمره مفرده و حج مفرد و قران و تمتع عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عمره تنها و حج تنها و جمع کردن در میان حج و عمره و تمتع یعنی آفاقی عمره کند در شهور حج و حلال شود و در مکه بماند تا بحج تمتع گذارد **مالک** عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل الخ حضرت عائشه گفت برامدیم ما همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال حجة الوداع پس از ما کسی بود که احرام کرد بعمره و کسی از ما بود که احرام کرد بحج و عمره یعنی قران کرد و از ما کسی بود که احرام کرد بحج و احرام کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحج پس اما کسی که احرام عمره کرد پس حلال شده یعنی وقتی که فارغ گشت از افعال عمره اما آنکه احرام کرد بحج تنها یا جمع کرد بحج و عمره را پس حلال نشد تا آنکه شد روز نحر **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم برامد سال حجة الوداع بسوی حج پس از یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی بود که احرام کرد بحج و از یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی بود که جمع کرد حج و عمره را و از ایشان کسی بود احرام کرد پس اما کسی که احرام حج کرد یا جمع کرد میان حج و عمره پس حلال نشد و اما کسی که احرام عمره کرده بود از ایشان پس حلال شد **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ خبر رسید بمالک که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمره کرد سه بار سوای حدیبیه و سال قضیه و سال جعرانه **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه ان المقداد بن الاسود داخل شد علی علی بن ابیطالب الخ مقداد بن الاسود داخل شد بر علی بن ابیطالب در محلی که او را استقبا کرده بود او علف میداد شتران جوان را از ان خود بآرد و برگ درختان پس گفت او را انست عثمان بن عفان که منع میکند از جمع کردن میان حج و عمره پس برامد حضرت علی و برد دست وی انرا آرد و برگ درختان بود گفت رادی پس فرا انداخت انرا برگ درختان و آرد را برد و دست او تا آنکه داخل شد بر عثمان بن عفان پس گفت او منع میکنی از انکه جمع کرده شود میان حج و عمره پس گفت حضرت عثمان انست رای من پس برامد حضرت علی در حالتیکه او میگفت لبیک اللهم لبیک بحجة و عمره **مالک** عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب الخ محمد بن عبد الله شنید سعد بن

ابی وقاص را وضحاک بن قیس را سابق کرد حج کرد معاویه بن ابی سفیان را ایشان ذکر کردند تمتع را بعمره تا ابن حج پس گفت ضحاک بن قیس می کنند آن را مگر کسی که نادانست حکم خدا تعالی پس گفت سعد بد چیزی است که گفتی ای برادر من پس گفت ضحاک بن قیس برا نه عمر بن الخطاب منع میکرد از این کار گفت سعد بر انه کرد امر را رسول الله صلی الله علیه وسلم وکردیم ما امر او باب الفضل فیها در بیان فضل در میان حج وعمره مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب رضی الله عنه فضل کند میان حج خود وعمره خود پس برا نه این تمام کننده تر است حج یکی را از شما وتمام کننده تر است عمره او را مراد او این بود که عمره در غیر اشهر حج بجا آرد یعنی متعه نکنند در اشهر حج مالک عن علقمه بن ابی علقمه عن امه ان عائشة الخ حضرت عائشه عمره میکرد بعد حج از یکه در ذی الحجه بعد از ان ترک کرد امر را پس بر می آمد پس از هلال محرم تا انکه می آمد بحفه پس میکونت می نمود انجا تا انکه پاک میشد هلال را پس وقتیکه دیده هلال را احرام میکرد بعمره باب الافراد افضل او التمتع او القران اما افراد افضل است یا متعه یا قران مالک عن صدقه بن یسار انه سمع الخ عبد الله بن عمر گفت قسم بخدا انکه عمره کنم پیش از حج وهدی ذبح کنم یعنی متعه کنم بتر است نزدیک من از انکه عمره کنم بعد از حج در ذی حجه باب شروط دم التمتع قال الله تعالی فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شدید العقاب. پس وقتیکه ایمن شدید یعنی احصار بعدو نباشد پس کسی که بهره مند شد بمنوعات احرام از نساء وطیب ولباس پس بر او است از عمره تا رسیدن وقت احرام بحج پس واجب است بر وی انچه آسان باشد از قربانی پس هر که نیابد قربانی را پس واجب است بر وی روزه گرفتن سه روز در وقت حج در روزه گرفتن هفت روز وقتیکه رجوع کند بوطن خود این یک ده کامله است این حکم کسی را است که نباشند کسان او بتوطن مسجد حرام یعنی متوطن مکه وحوالی آن وبترسید از خدا وبدانید که خدا سخت است عقوبت او مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت هر که عمره کند در ماههای حج در شوال یا ذی قعده یا ذی حجه پس از حج بعد از ان اقامت کرد در مکه تا انکه دریافت او را حج پس او متمتع است اگر حج کند وبروی واجب است انچه آسان باشد از قربانی پس اگر نیابد قربانی را پس واجب است بروی روزه داشتن سه روز در حج در روزه گرفتن هفت روز وقتیکه رجوع کند مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت هر که عمره کند در شوال یا در ذی قعده یا در ذی حجه بعد از ان اقامت کرد در مکه تا انکه دریافت او را حج پس او متمتع است اگر حج کند وبروی واجب است انچه آسان باشد از قربانی پس اگر

نیافت قربانی را پس لازم بروی روزه گرفتن سه روز در حج و روزه گرفتن هفت روز در وقتیکه باز گردد بوطن خود

قال مالک الامر عندنا الخ گفت مالک امری که مسلم است نزدیک ما آنست که هر که جمع کند حج و عمره را پس برود از موی خود چیزی و حلال نشود از چیزی تا آنکه نحر کند قربانی را اگر باشد نزدیک او و حلال شود در منا روز نحر قبل از رجم کوید از اینجا معلوم شد که تمتع افضل است نه نکی را و جمع کردن میان حج و عمره در اشهر حج تحلل حل نیز در وی داخل است و اقامت بمکه نیز داخل است و حکم او قربانی است بری یا زیاده ازان یا روزه داشتن ده روز بتفصیل مذکور و از صریح آیه معلوم شد که مشروعیت تمتع که وجوب دم بران متفرع کرده آنست که از متوطنان مکه یا مواضعی که نزدیک مکه اند کمتر از دو مرحله نباشند و از قول ابن سبب معلوم شد که شرط تمتع جمع کردن عمره و حج است در یک سال و واقع شدن عمره در اشهر حج و عدم عود بمیقات برای احرام حج و شرط قران نیز آنست که از متوطنان مکه نباشند و جمع در بین میان حج و عمره پیش از ادای افعال یکی پس او داخل حج بر عمره صحیح است قطعا و در ادخال عمره بر حج دو قول از شافعی اند جدید منع آنست و نزدیک فقیر قدیم از حج نیاید و عدم عود بمیقات و حکم او دو وجوب دم است و اگر دم میسر نیاید واجب شود سه روزه بعد تلبس باحرام حج و هفت روزه بعد از رجوع بوطن مقدمه ممنوعات احرام چند قسم اند یکی سر را پس بخری که او را در عرف سا ترکوینده مانند قلنسوه و عمامه و عصابه نه مانند وضع بد بر سر پس ما حمل شایع یا چو سه بوساده یا انغاس در آب و این ما خوذ از منع عمامه است دیگر لبس محیط که او را بر وفق بدن آدمی دوخته باشند مانند قمیص و سراویل و برنس و خف و در حکم اوست منسوج بر وفق بدن آدمی و معقود بروی مانند نمرة چادری که دران یک طاقه را لطائفه دیگر بهم دوخته باشند و این دو ممنوع در حق رجال است نه در حق زنان و زنان روی خود را نپوشند الا آنچه بعید باشد از روی مانند برده که بچوبها امرا از روی خود دور داشته باشند دیگر استعمال طیب است و این حکم ما خوذ است از منع ورس و زعفران و در حکم اوست مسک و کافور و ماء الورد و ادهان مفتته و دهن غیر مفتت نیز ممنوع است بحدیث المحرم اشعث اغبر و قول عمر ما شان الناس ایتوفی شعثا و دهنا مدهونین و غسل بدن و سر اگرچه بخطمی و سدر باشد ممنوع است چنانکه خواهد آمد دیگر حلق رأس یا بدیگر ازالت شعر و دیگر جماع و دواعی آنکه قول خدا تعالی فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق لیکن بجماع عمدا نسک فاسد میشود و لازم میشود بدنه و مضی در نسکی که شروع کرده است و قضا چنانکه خواهد آمد و بر مفاخذه و قبله و لمس واجب میشود دم و بر نسک فاسد بمکروه دیگر اصطیاد صید بری بقوله تعالی و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما و آنچه بر صید لازم میشود بدکور خواهد شد دیگر

نکاح والنکاح در تفصیل این ممنوعات در ابواب آینده مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهدی کیف یفعل و نیکو روان کند هدیه را
چه کار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنین الخ حضرت حفصه گفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چه حال
است مردمان را که حلال شدند و حلال نشدی تو از عمره خود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه بضفیر جمع کردم موی
سر خود را و قلاده بستم قربانی خود را پس حلال نشوم تا آنکه نحر کنم **باب** کیف یطوف المتمتع والقارن چگونه طواف کند متمتع
و قارن **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة الخ حضرت عائشه گفت پس طواف کردند آنانکه احرام عمره
کرده بودند بخانه کعبه و میان صفا و مروه بعد ازان حلال شدند بعد ازان طواف کردند بار دیگر بعد ازان که رجوع کردند از
منی برای حج خود و اما آنانکه احرام کردند بحج یا جمع کردند حج و عمره را پس غیر ازین نیست که طواف کردند یکبار **باب** المتمتع یعتمر
یوم الترویه بیان حال متمتع که عمره کند در روز ترویه **مالک** عن نافع عن عبد الله بن ابی بکر ان مولاة لعمرة بنت عبد الرحمن
الخ رقیه مولاة عمره بنت عبد الرحمن خبر داد او را که برانیه وی همراه عمره برابر بسوی مکه پس داخل شد عمره در مکه روز ترویه و من
همراه او بودم پس طواف کرد خانه کعبه را و میان صفا و مروه بعد ازان داخل شد در صفه مسجد پس گفت ایا با نوشت مفاضل
پس گفتم نه گفت جستجو کرده بیار انرا برای من پس جستم تا آنکه برادر دم انرا پس گرفت از قرنهای سر خود یعنی موهای سر خود و پس گذاشت
شد روز نحر ذبح کرد بدنه را **باب** ما یستحب من الهدی در بیان آنچه مستحب شود از قربانی **مالک** عن جعفر بن محمد
عن ابیه ان علی بن ابیطالب الخ حضرت علی مقرر بود که آنچه آسان باشد از قربانی یک بز است **مالک** از بلغه ان عبد الله بن عباس
بن عباس الخ خبر رسید بمالک هر آینه عبد الله بن عباس میگفت آنچه آسان باشد از هدی یک بز است **مالک** عن نافع ان
عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت آنچه آسان باشد از قربانی یک بز است یا یک گاو **باب** اختلفوا فی حرام رسول الله
صلی الله علیه وسلم الکان مفردا بالحج او متمتعا او قارنا اختلاف کردند در احرام آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آیا تنها حج کرده
بودند یا متمتع بودند حج بعد فراغ از عمره یا جمع فرموده بودند در حج و عمره و اقوی اقوال آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها
گذارده بودند **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین الخ از حضرت عائشه مرویست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تنها گذارد حج را **مالک** عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن الخ از حضرت عائشه روایت کردند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تنها گذارد حج را **مالک** باسناده ان ابی وقاص الخ سعد بن ابی وقاص گفت تحقیق کرد انرا
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گمان کردم ما انرا همراه او یعنی متمتع را **و مسئلة** حدیث حفصه ام المؤمنین انها قالت

لرسول الله صلی الله علیه وسلم ما شان الناس حلوا ولم تحلل انت من عمرتک فقال انی لبدت رأسی وقلدت هدی فلا احل حتی
اخر ترجمه این حدیث عنقریب که گذشت **باب** امر النبی صلی الله علیه وسلم من لم یکن معه هدی من اصحابه ان یجعلوا عمرة
امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را که با او قربانی نبود از اصحاب او که گردانند امر اعمره **مالک** عن یحیی بن سعید قال اخبرتنی عمرة
بنت عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المومنین الخ یحیی بن سعید گفت خبر داد مرا عمره بنت عبد الرحمن هر آینه وی شنیده از حضرت
عائشه که میگفت هر اه ما بعمره آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی از مدینه و مکه باقی مانده بود و نیز شب سه ذی قعده و گمان کرده
نمیشدند ما را مگر انکه ان حج است پس وقتیکه نزدیک رسیدیم بمکه امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را که نیست با او هدی یعنی قربانی
وقتیکه طواف کند بخانه کعبه وسعی کند درمیان صفا و مروه حلال شود و فرمود حضرت علیه پس داخل کرده شد سر ما و زنجر گوشت
گاو پس گفتم چیست این پس گفتند تحفه کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم از طرف ازواج خود و کف یحیی پس ذکر کردم این حدیث را
بنش قاسم بن محمد پس گفت اورد و نبو یعنی عمره قسم بخدا این حدیث بروجهی که بود **باب** بیل اهل مکه اذا راوا الهلال الیوم
الترویه ابا احرام کنند اهل مکه وقتیکه به بینند هلال ذی حجه را روز ترویه **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عمر بن الخطاب
الخ عمر بن الخطاب یا اهل مکه گفت ای اهل مکه چیست حال مردمان می آیند پریشان موی شده و شمار دعن ناامیده آید احرام کنید وقتیکه
به بینند هلال را **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیه ان عبد الله بن الزبیر الخ عبد الله بن زبیر سکونت کرد بمکه نه سال احرام میکرد
بحج نزدیک هلالی ذی حجه و عروه بن زبیر نیز همراه او میکرد این را **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن عبید بن حریج الخ عبید
بن حریج گفت عبد الله بن عمر را دیدم تو او وقتیکه میاشتی بمکه احرام میکنند مردمان وقتیکه به بینند هلال ذی حجه را و احرام نمیکنی تو تا
ان وقت که اید روز ترویه گفت عبد الله بن عمر هر آینه من ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که احرام کرده شده تا انکه بر مینخاست
یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتر او **مسئل** مالک عن اهل بالحج من اهل المدینة الخ سوال کرده شد مالک را از حکم شخصی که احرام
کرد بحج از کنان مدینه یا غیر ایشان از عین مکه نزدیک هلال ذی حجه چه کار کند در طواف گفت اما طواف واجب پس موخر کند
آنرا و ان آنست که وصل نماید میان او و میان سعی بین الصفا و المروه و طواف بکند یعنی سوای طواف فرض الخ ظاهر شود
او را و باید که بکند او را دو رکعت هر وقتیکه طواف کند هفت بار و هر آینه کردند انرا اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم احرام کردند
بحج از نفس خود پس در نگ کردند طواف بخانه کعبه و سعی بین الصفا و المروه را تا انکه باز گشتند از منی و هر آینه کرد بجهت عبد الله
بن عمر احرام میکرد نزدیک هلال ذی حجه بحج از انکه و موخر میکرد انید طواف خانه کعبه و سعی بین الصفا و المروه را تا انکه باز میگشت از منی

باب من قلد الهدی و لم یحرم او لا یحرم علیه شیء من محظورات الاحرام کسی که قلاده بست در گردن قربانی و احرام نکرد حرام نمی شود بر وی چیزی از ممنوعات احرام مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن عمره بنت عبد الرحمن انها اخبرته ان زیاد بن ابی سفیان کتب الی عائشة الخ زیاد ابی سفیان نامه نوشت بسوی حضرت عایشه رضی الله عنها که عبد الله بن عباس گفته است هر که بفرستد قربانی را حرام میشود بر وی انچه حرام میشود بر حج کننده تا انکه نحر کرده شود قربانی را و برآنیه فرستاده تمام شد قربانی را پس بفرستاد بسوی او حکم خود را بالفرمای صاحبه قربانی را گفت عمره پس فرمود حضرت عایشه بنت حکم چنانکه گفت ابن عباس ما فهم فلاده ای قربانی رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و بست خود بعد ازان بست ان قلاده ها را انحضرت صلی الله علیه وسلم به بست خود بر گردن قربانی بعد ازان فرستاد انها را انحضرت صلی الله علیه وسلم همراه پدر من پس حرام نشد بر انحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی که حلال کرده بود او را خدا بجهت برای او تا انکه نحر کرده شود قربانی مالک عن یحیی بن سعید انه قال سالت عمره بنت عبد الرحمن الخ یحیی بن سعید سوال کرد عمره بنت عبد الرحمن را از حکم کسی که بفرستد قربانی خود و بسکونت کند در وطن اما احرام نشود بر وی چیزی پس جزم داد مرا که وی شنیده است از حضرت عایشه که میگفت محرم نمیشود مگر انکه احرام کرد و لبیک گفت مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ربیعه بن عبید الله بن الهدی الخ ربیعه بن عبد الله دید مردی را که پرسید در عراق پس سوال کرد مرد مان را از حال او پس گفتند امر کرده است هدی خود را که قلاده بسته شود پس برای همین معنی برهنه شده گفت ربیعه پس ملاقات کردم عبد الله بن الزبیر را پس ذکر کردم این ماجرا پیش او پس گفت بدعت است قسم بخداوند کعبه

باب ادخال العمره علی الحج و ادخال الحج علی العمره بیان حکم داخل کردن عمره بر حج و داخل کردن حج بر عمره مالک انه سمع بعض اهل العلم الخ مالک شنید بعض اهل علم را که میگفتند کسی که احرام کرد بحج تنها بعد ازان ظاهر شد او را که احرام کرده بعد ازین لعمره پس جایز نیست او را این کار گفت مالک و همین است انچه درمیافتم بران اهل علم را در شهر خود مالک انه سمع بعض اهل العلم یقولون من اهل بعمره الخ امام مالک شنید بعض اهل علم را که گفتند کسی که احرام کرد بعمره بعد ازان ظاهر شد او را که احرام کرده برای حج همراه عمره پس این جایز است او را و انا و فیکه طواف کرد بخانه کعبه و میان صفا و مروه و برانیه کرد این کار را عبد الله بن عمر و فیکه گفت اگر بازداشته خواهند مرا از خانه کعبه خواهم کرد چنانکه کردیم همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم پس ابن عمر التفات کرد بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی گواه میگیرم شما را بر انکه من لازم کردم بر خود حج را با عمره قال مالک و قد اهل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ گفت مالک و برانیه احرام کردند اصحاب انحضرت صلی الله علیه وسلم سال حجة الوداع

بعمره بعد از ان فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که باشد همراه او هدی پس باید که احرام کند بحج با عمره باز حلال نشود تا انکه حلال
شود از همه دو همه آن باب لا یلبس المحرم قمیصا ولا عمامة ولا سراویل ولا خفافا ولا برنسا ولا مصبوغا بزعفران او ورس یعنی نپوشد
لایق زله استعمال کل یا لباس پوشیده احرام کننده کرته را و نه دستاره و نه پای جامه را و نه موزه و نه برنس را و ان جامه است که پوشش
سر متصل باو باشد و نه جامه را که رنگ کرده باشند بزعفران یا اسپرک و همچنین جایز نیست او را استعمال هر خوشبوی مالک عن
نافع عن عبد الله بن عمر الخ مردی سوال کرد انحضرت را صلی الله علیه وسلم چه پوشند محرم از جامهای پس فرمود انحضرت صلی الله
وسلم نپوشید کرتها و دستارها و نه پایجامها و نه برنسها و نه موزها الا شخصی که نیافت دو پا پوش را پس وی بپوشند دو
موزه را و قطع کند انها را تا کعبین تر از شتا مالک و نپوشید از جامها چیزی که رسیده باشد بونی زعفران و اسپرک مالک
عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت که منع فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم از انکه بپوشند محرم
جامه رنگین کرده شده بزعفران یا اسپرک و فرمود هر که نیابد دو پا پوش را پس باید که بپوشند دو موزه را و قطع کند انرا
تا کعبین تر از شتا مالک باب الثیاب المعصفره بیان حکم جامهای رنگین کرده شده بمعصفره مالک عن هشام بن عروة عن
ابیه عن اسماء بنت ابی بکر الخ اسماء بنت ابی بکر می پوشید جامهاء معصفر بتک سرخ را و او محرمه بود و نبود در ان جامها زعفران
مالک عن نافع انه سمع اسلم مولی عمر بن الخطاب یحدث عبد الله بن عمران عمر بن الخطاب الخ اسلم مولی عمر بن الخطاب مکفت
یا عبد الله بن عمر که عمر بن الخطاب دید بر طلحه جامه رنگین و او محرم بود پس گفت حضرت عمر چیست این جامه رنگین ای طلحه
پس گفت طلحه یا امیر المومنین جز این نیست که او تراب است پس فرمود حضرت عمر بدرستیکه شما ای جماعه شوا یا بیند که افتد اجی
نشما مردمان پس اگر مردی جاهل ببیند این جامه را گوید طلحه می پوشد جامهای رنگین در احرام پس بپوشید انجماعه
چیزی از این جامهای رنگین مگر جسم گوید بین است مذهب شافعی لغوی گفته که معصفر نیست خوشبو و همین است قول
اکثر علماء و ابو حنیفه گوید که معصفر خوشبوست و واجب است فدیه دادن در وی والله اعلم باب المنطقه للمحرم
بیان حکم کمر بند محرم مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر کرده بود است پوشیدن کمر بند برای محرم مالک
عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب مکفت در باب منطقه که بپوشند انرا محرم زیر جامهای
خود که هیچ باک نیست در ان و فدیه نکنند و دو طرف او دو الیا که به بندد بعض را ببعض قال مالک وهذا احب ما سمعت
الی فی ذلک گفت مالک و این دوستر ین اقوالی است نزد یک من که شنیدم انرا در این باب باب اختلعوا فی

لتغطیه الوجه للمحرم اختلاف کردند در پوشیدن روی محرم را مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال اخبرنی الفرافصه
بن عمر الحنفی انه رای عثمان بن عفان الخ فراخه در حضرت عثمان را دید در حرم که می پوشید روی خود را و او محرم بود مالک عن
نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر مسکفت الخ بالاتر از زنخ باشد از جمله سر است پس باید که پوشند انرا محرم مترجم گوید
شافعی تجویز کرده مرد محرم را که روی خود را بپوشند و ابو حنیفه بسل کرده است بتجربه ان والله اعلم باب لا تنتقب المراة المحرمة
ولا تلبس القفازین زن محرمه نقاب نپوشد و نه قفازین را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر مسکفت
پوشند زن محرمه و نه قفازین را یعنی پوشش دست را باب ان احتاجت لستر الوجه سدلت ثوبا علی وجهها متجافیا عن
بشرة الوجه اگر محتاج شود زن محرمه برای پوشش روی او نیز ان کند جامه را که دور باشد از ظاهر روی مالک عن هشام بن
عروه عن فاطمه بنت المنذر الخ فاطمه بنت منذر گفت ما می پوشیدیم روی خود را و ما محرمه بودیم و ما همراه اسماء بنت ابی بکر الصدیق
بودیم پس انکار نمیکرد بر ما باب اذا مات المحرم اهل الطیب و اهل بحجر و جه و نکرد قوت شود محرم یا نپوشیده شود و یا پوشیده
شود سر او را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کفن ابنه واقد بن عبد الله الخ عبد الله بن عمر در کفن کرد پسر خود را واقد بن
عبد الله را و او مرده بود در جحفه در حال احرام پس گفت عبد الله اگر نه ان بودی که ما محرمیم نوشیم میمالیدیم او را و پوشانیدیم سر او را
و روی او را مترجم گوید این قول متروک است بحدیث متفق علیه که بگذارید او را تا برخیزد روز قیامت بلبیک گویان باب
المحرم یغسل راسه و یغتسل محرم بشوید سر خود را و غسل کند مالک عن زید بن اسلم عن نافع عن ابراهیم بن عبد الله بن حنین
عن ابیه ان عبد الله بن عباس و المسور بن مخرمه الخ عبد الله بن عباس و مسور بن مخرمه اختلاف کردند در موضعی که مسافت
بابوا پس گفت عبد الله بن عباس بشوید سر خود را و گفت مسور بن مخرمه نشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنین پس فرستاد
مرا عبد الله بن عباس نزد ابو ایوب انصاری گفت پس یافتم او را که غسل میکرد در میان دو چوب که نصب میکنند انرا
بر سر چاه نانبان بیاورند بکره را و پرده کرده شده بر وی بجامه پس سلام کردم بر وی پس گفت کیست این گفتم من عبد الله
بن حنین فرستاده است مرا نزد تو عبد الله بن عباس تا بپرسم از تو که چگونه می شست آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر خود را
خود را و حال آنکه او محرم می بود گفت عبد الله بن حنین پس گذاشت ابو ایوب دست خود را بر ان جامه پس پست کرد انرا تا آنکه ظاهر
شد بر من سر او بعد از ان گفت بشخصی را که میریخت بر وی آب را بریز پس بریخت بر سر او بعد ازان می جنبانید بر وی سر خود را بدو
دست خود پس پیش و پس دور داد دست خود را و عقب کشید انها را بعد ازان گفت اینچنین دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم که میکرد

مالک عن حمید بن قیس المکی عن عطاء بن ابی رباح ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب گفت لعلی بن منیه یا حال انکه لعلی
میریخت بر عمر بن الخطاب آب را و عمر بن الخطاب غسل میکرد بر بر سر من پس گفت لعلی ایا منیخواهی که بگفتی معصیت بر دنه من
بان سبب که گفتی مرا پس بریختم یعنی انشال امر تو کردم پس گفت عمر بن الخطاب بریز پس بریخت بر زیاده بخواند که آب سوی سر را کرد بر بشانی
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر می شست سر خود را حال انکه او محرم بود بی کراهت بسبب احتلام یعنی محتلم
یا موحی دیگر حنانکه گذشت که برای دخول کرد و قوف عرفه غسل میکرد باب عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم خون کشانید حال انکه انحضرت صلی الله علیه وسلم محرم بود بالای سر خود را و انحضرت صلی الله علیه وسلم ان روز
ملی حل بود و آن موضعی ست در راه مکه مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر سیگفت حجامت نکند محرم مگر انکه مضطر
شود بسوی ان بسبب مرضی که لاچار باشد ازان باب المحرم لا ینکح ولا ینکح محرم نکاح نکند و در نکاح ندهد قریبه خود را مالک
عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن عن سلیمن بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد ابو رافع نوکر خود را و مردی از
انصار را پس هر دو نزویج کردند میمونه بنت الحارث را برای انحضرت صلی الله علیه وسلم در رسول الله صلی الله علیه وسلم در
مدینه بعد پس از انکه برابر طرف مکه مالک عن نافع عن نبیه بن وهب اخی بنی عبد الدار ان عمر بن عبید الله ارسل الی ابان
بن عثمان الخ عمر بن عبد الله فرستاد کسی را بسوی ابان بن عثمان و ابان ان روز امیر حاج بود و عمر بن عبید الله و ابان
هر دو محرم بودند گفته فرستاد و ندید بدست او که هر آینه سن میخواهیم که بزنی دهیم پسر خود طلحه بن عمر را دختر عمر بن عبید الله پس
که نو حاضر شوی پس انکار کرد ابان بن عثمان و گفت شنیدم عثمان بن عفان را که میگفت که فرمود رسول الله صلی الله
علیه وسلم نکاح نکند محرم و بزنی ندهد و خطبه نفرستند مالک عن داود بن الحصین ان اباغطفان بن طریف المری
الخ طریف نکاح کرد زنی را حال انکه او محرم بود پس رد کرد عمر بن الخطاب نکاح او را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر
الخ عبد الله بن عمر میگفت نکاح نکنند محرم و پیغام نکاح نفرستند نه برای خود و نه برای غیر خود مالک انه بلغه ان سعید
بن المسیب و سالم بن عبد الله و سلیمن بن یسار الخ سعید بن المسیب و سالم بن عبد الله و سلیمان بن یسار را سوال کرده
شدند از نکاح محرم پس گفتند نکاح نکند محرم و بزنی ندهد قریبه خود را امر جسیم گوید که نکاح محرم نزد مالک شافعی فاسد است و نزد ابو حنیفه صحیح و
اختلاف کردند در نزویج انحضرت صلی الله علیه وسلم میمونه را و اکثر فقها بر انند که نزویج کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم میمونه را حال انکه
او حلال بود سلال عمره قضا و ظاهر شد امر نزویج او حال انکه او محرم بود و بعد ازان بنا کرد بمیمونه و حال انکه انحضرت صلی الله علیه وسلم حلال بود

در شرف وهمین است قول شافعی باب المحرم لا یصطاد وصید البر والبحر محرم شکار نکند شکار بیابان را جایز نیست او شکار
کردن در دریا قال الله تعالی احل لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة وحرم علیکم صید البر ما دمتم
حرما واتقوا الله الذی الیه تحشرون حلال کرده شد برای شما شکار دریا یعنی چیزیکه زندگانی ندارد ومگر در دریا مانند ماهی
وطعام دریا یعنی جانور دریائی که در دریا او را بر تا بعد مردن او تا بهره مندی باشد شما را وقافلها را یعنی مسافران بخورند وتوشه
گیرند وتوطنان بخورند ونفروشند وحرام کرده شد بر شما شکار بیابان تا وقتیکه محرم باشید وبترسید از خدائی که بسوی او حشر کرده
خواهید شد ترجمه گوید که بر همین است اتفاق علما مگر آنکه مختلف اند در نفس شکار در بیابان مذکور است که صید دریا چیزی است که صید الشلال و
بوده وباشد او در دریا باشد ودر انواریست که حرام نیست چیزی که زندگانی او در دریاست وحرام است جانوری که غوطه خورد در دریا و
برابر برآید پس او جانور بیابانی است باب باکل المحرم لحم صید اصطاده الحلال الا اجل ولا باشاره والا لا باکل وباکل لحم صید ذبح
قبل الاحرام بخورد محرم گوشت شکاری که شکار کرده است از احلال نه برای او ونه باشاره او واگر برای او یا باشاره او صید کرده باشند
نخورد وبخورد وگوشت شکاری که ذبح کرده باشند از پیش از احرام مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله التیمی عن نافع مولی ابی
قتاده الانصاری عن ابی قتاده الانصاری انه ابو قتاده بود همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه در راه مدینه بعضی راه مکه عقب
ماند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابو قتاده با جمعی از یاران خود که محرم بودند او محرم نبود پس دید گورخری را پس سوار شد بر اسب خود
وسوال کرد از یاران خود که برنت او ونهند نازیانه او را پس قبول نکردند وسوال کرد از ایشان که برنت او ونهند نیزه او را پس قبول نمودند
پس چون گرفت نیزه نازیانه را بعد ازان حمله کرد بر گورخر پس کشت او را پس خوردند ازان بعض اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونماندند
بعض دیگر پس فرمودند که دریافتند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم سوال نمودند او را از گوشت ان گورخر پس فرمود چرا این نیست که اطعامی
است که داده است او را خدا بشما را مالک عن زید بن اسلم ان عطاء بن یسار حدثه عن ابی قتاده انه عطاء بن یسار روایت
کرد پیش زید بن اسلم از ابو قتاده در قصه گورخر مانند حدیث ابی النضر مگر آنکه در حدیث زید بن اسلم ابن عبارت زیاده بود که
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا هست با شما از گوشت او چیزی یعنی نامن هم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال
اخبرنی محمد ابراهیم بن الحارث التیمی عن عیسی بن طلحة بن عبید الله عن عمیر بن سلمة وهو الضمری انه اخبره عن البهزی انه
خبر داد عمیر داد عمیر بن سلمة را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون نمود ما را در سال که حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود تا چون
رسیدند بر وجانا که وه نام جائیست گورخری زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس ذکر کرده شد این ماجرا بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بفرمود بگذار ید او را پس برآنه نزدیک است که بیاید صاحب او یعنی آنکه او را زخمی کرده پس آید بنزدی و او صاحب آن کوخر
بود پس نبی الحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله بکنید هر چه خواسته باشید باین کوخر پس امر فرمود او را حضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را
پیشوا کرد و در میان رفیقان بعد ازان بگذشت ناوقتیکه رسید بانا به یعنی که میان روبنه و عرج واقع است ناگاه آهوی
سرخود در پناهای خود پیچیده خفته در سایه دیوار ان آهو نری بود پس گفت بنزدی که رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کرد شخصی را
که بایستد نزدیک او تا مستعرض او نشود یکی از مردمان تا وقتیکه بگذرد و ازانجا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله
بن عتبه بن مسعود عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن جثامه اللیثی الخ صعب بن جثامه هدیه اورد پیش الحضرت صلی الله
علیه وسلم کوخری را الحضرت صلی الله علیه وسلم در ابواء یا بودنا در رودان بودند پس رد کرد انرا بر صعب رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت راوی پس چون دید انحضرت صلی الله علیه وسلم انرا در روی صعب است یعنی اثر شکستگی فرمود هر آینه ما رد نکردیم این را
بتو مگر برای آنکه ما محرمیم مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یحدث عن ابی هریره الخ ابوهریره بیامد از بحرین
تا آنکه رسید بزبده یافت سواری چند را احرام بسته از اهل عراق پس سوال کردند او را از گوشت شکاری که یافتند انرا نزدیک
اهل زبده پس امر کرد ابوهریره ایشانرا بخوردن ان گفت ابوهریره بعد ازان تردد کردم در انچه فرمودم ایشانرا پس وقتیکه
رسیدم بمدینه ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس گفت حضرت عمر بچه خراج کردی ایشان را گفت فرمودم ایشانرا بخوردن
ان فرمود حضرت عمر اگر امر میکردی بغیر این میکردم چنین و چنین بتو یعنی می نرسانید او را مالک عن ابن شهاب
عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هریره یحدث عبد الله بن عمر الخ ابوهریره حدیث میگفت با عبد الله بن عمر که گذشت بر
فوجی از احرام کنندگان و رزیده پس سوال کردند او را در باب گوشت شکاری که یافتند مردمان حلال را که میخورند انرا
پس فتوی داد ایشانرا بخوردن آن بعد ازان گفت رسیدم بمدینه نزد یک عمر بن الخطاب پس سوال کردم ازوی این مسئله را
پس گفت بچه چیز فتوی دادی ایشانرا پس گفتم فتوی دادم ایشانرا بخوردن آن پس فرمود عمر اگر فتوی میدادی بغیر
این ورد ناک میکردم ترا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن عامر بن ربیعه قال رایت عثمان بن عفان الخ
عبد الله بن عامر بن ربیعه گفت دیدم عثمان بن عفان را در عرج و او محرم بود در روز سخت گرم پوشیده بود روی خود را
بجادر غوان بعد ازان اورده شد پیش او گوشت شکاری پس گفت یاران خود را که بخورید گفتند ایا تو نمیخوری پس
گفت هر آینه من نیستم مانند شما بعد ازین نیست که شکار کرده شده است برای من مالک عن هشام بن عروه عن ابیه ان

الزبیر بن العوام الخ عروه روایت کرده که زبیر بن العوام توشه میگرفت گوشت خشک آنوان در احرام مالک عن هشام بن عروه عن
ابیه عن عایشه ام المومنین الخ حضرت عایشه فرمود عروه را ای پسر خواهر من غیر ازین نیست که عده احرام ده شب است پس اگر شک
افکنده در دل تو چیزی پس بگذار او را ای مراد میدهد است ازین کلام گوشت شکار را و همین است مذهب شافعی و ابو حنیفه که جایز
است محرم را خوردن گوشت شکار و شکیکه خود مباشره شکار نشده و نه برای او شکار کرده باشند و نه بامر و اشاره اگر
بامر او با اشاره او شکار کرده باشند حلال است او را خوردن آن و حلال است غیر او و شافعی در تاویل حدیث صعب بن
جثامه گفته که رد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی از جهت آن بود که شاید برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکار
کرده باشند پس ترک فرمود انرا تا بر احتیاط باب خمس یقتلن فی الحل والحرم ویقتلن المحرم پنج جنس از جانوران اند
که کشته شوند انها را در حل و حرم و بکشند انها را محرم مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پنج
جانور است که نیست محرم را در کشتن انها هیچ گناه زاغ و زغن و کژدم و موش و سگ گزنده مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله
بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پنج جانور است هر که بکشد انها را و حال انکه او محرم باشد پس هیچ گناه نیست بروی کژدم
و موش و سگ گزنده و زاغ و زغن مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود پنج جانور موذی
اند که کشته شود انها را در حل و حرم موش و کژدم و زاغ و زغن و سگ گزنده مالک عن ابن شهاب ان عمر بن الخطاب
الخ عمر بن الخطاب امر کرد بکشتن مارها در حرم مترجم گوید علماء اجماع دارند بر انکه بقتل این عیان خمسه فدیه بر محرم لازم نمیشود
و امام شافعی قیاس کرده است بر بن اعیان خمسه هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که حدیث یعنی سباع موذیه را ذکر کرده اند
و یعنی هوام را و یعنی جانوران دیگر را که در سباع داخل اند و در هوام و مشترک در بین همه حرمت اکل لحم است پس این امر
مشترک همان هیچ فضلیت و امام اعظم ذیب را در کلب عقور داخل ساخته و سباع دیگر مثل فهد و نمر و خنزیر کشتن انها را واجب
حرمت در پیش او مگر انکه ابتدا بایذا از طرف انها واقع نشود و محرم در مقام دفع انها را کند پس در انصورت جزاء واجب
نیست باب هل ینزع المحرم فراد اعن بعیره ایاد و رکند محرم کنه را از شتر خود قال مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن
ابراهیم بن الحارث التیمی عن ربیعه بن عبد الله بن الهدیر انه رای عمر بن الخطاب الخ ربیعه بن عبد الله دید عمر بن الخطاب
را که دور میکرد کنه از شتری ازان خود در رحل در موضعی که سقیا نام دارد و حال انکه او محرم بود مالک عن نافع ان عبد الله
بن عمر الخ عبد الله بن عمر مکروه میدانست که دور کند محرم کنه کلان را یا کنه خود خرد را از شتر خود باب جزاء فضل الصید

در بیان جزای شکار قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقتلوا الصید وانتم حرم ومن قتله منکم متعمدا فجزاء
مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک
صیاما لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه والله عزیز ذو انتقام
ای مسلمانان بکشید شکار را حال انکه شما محرم باشید و هر که بکند ازشما بقصد لازم است بروی یکی از سه جزا از انجمله است جزا که عبارت
از مماثل انچه کشته است از چهارپایها مواشی یعنی مماثل وی از شتر یا از گاو یا بز یا گوسفند و این اقسام را نعم گویند حکم کنند بان
مماثل دو صاحب عدالت از شما حال انکه باشند ان مماثل قربانی رسیده بکعبه و از انجمله کفارت است که عبارت از طعام فقیران است
و از انجمله مماثل ان طعام از روزه یعنی عوض هر مسکینی روزه بگیرد و واجب کرده شد یکی از ین سه چیز تا بچشد سزای کردار خود عفو
فرمود خدا از انچه گذشت یعنی صیدی که قتل تحریم بوجود امده بود و هر که عود کند بسوی شکار کردن انتقام کشد ازوی خدا و خدا
غالب و صاحب انتقام کشیدن است مراد از صید نزد یک شافعی جانور وحشی بری است که ماکول اللحم باشد پس در ذبح انعام نباشد
ان جزای نباشند و همچنین در کشتن انچه ماکول اللحم نیست مثل شیر و پلنگ و همچنین در صید بحر و نزد یک ابو حنیفه غیر ماکول اللحم نیز
کاهی موجب فدیه میتواند شد چنانچه سابق معلوم شد و جزا صید یکی از سه چیز تواند بود اول مماثل صید را در حرم ذبح کردن و
مماثلت نزد یک شافعی بخلقت و هیئت است و نزد یک ابو حنیفه بقیمت دوم خرید کردن طعام بقیمت صید و اطعام ان بمساکین نزد یک
شافعی هر مسکین ازوی و نزد یک ابو حنیفه هر مسکین را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو و مانند ان سیوم بشمار مسکینان
روزه داشتن عند اختلاف المذهبین پس معنی آیه نزد یک شافعی انست که واجب است بر کسی که کشته باشد صید را جزای وی
جزا مماثل مقتول است در صورت و شکل از جنس انعام که مماثلت ان ثابت شود بحکم دو کس از اهل دیانت و ان مماثل وقتی جزا میتواند
شد که او را در حرم ذبح کنند یا ان جزا کفارت است بتفصیل سابق یا برابر ان روزه گرفتن و نزد یک ابو حنیفه انست که واجب
است بر کسی که کشته باشد صید را جزا و ان جزا مماثل مقتول است در قیمت که مماثلت ان ثابت باشد بحکم دو کس از اهل دیانت و
ان مماثل یا از جنس انعام است که برسانند او را بکعبه یا کفارت است بتفصیل سابق یا برابر ان روزه گرفتن والله اعلم باب
ما حکم به ذوا العدل من المماثل باب در بیان چیزی که حکم کرده اند خداوندان عدالت از مماثل مالک عن محمد بن زیاد عن محمد
بن سیرین ان رجلا جاء الی عمر بن الخطاب الخ مردی امد پیش عمر بن الخطاب پس گفت هر آینه من روان کردم من و یاری
ازان من و دو بره را بجناب بلندی و شان پس شکار کردیم آهوی را حال انکه ما محرم بودیم پس چه چیز می بینی پس گفت عمر بن الخطاب

شخصی را که بر پهلوی او بود بیا تا حکم کنیم من و تو پس حکم کردند بر مرد و به بری پس برگشت آن مرد و او مسکفت ابن ابی المومنین آنست
که تو الساعت که حکم کنند در باب آهوی تا آنکه نخواند شخصی دیگر را که حکم کند با او پس نشنید حضرت عمر سخن آن مرد را پس نخواند او را تا آنکه حوال
کرد از وی ایا صید آنی سوره مائده را گفت حضرت عمر ایا مبدانی این مرد را که حکم کرد با من گفت نی پس فرمود حضرت عمر اگر
خبر میدادی مرا که تو نمیدانی سوره مائده را هر آینه در دو مینه میکردانیدم ترا بسبب ضرب بعد ازان گفت هر آینه خدا تعالی میفرماید
در کتاب خود بحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبه و این شخص دیگر عبد الرحمن بن عوف است مالک عن ابی الزبیر المکی ان عمر بن الخطاب
الخ عمر بن الخطاب حکم کرد در کفاره یک کوشنده و در آهو یک بزرو در یک خرگوش یک بزغاله و در موش و شتی یک جفره یعنی یک
بز چهل روزه مالک عن هشام بن عروه الخ عروه مسکفت که در گاو و شتی یک گاو است و در یک بز از آهوان یک بز است مالک
عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب مسکفت در کبوتر یکه وفتی که کشته شود یک بز است قال مالک و لم
اسمع ان فی النعامه اذا قتلها المحرم بدنه کفت مالک و بیضه پی شنیدم من که در شتر مرغ چون بکند او را محرم یک شتر است بسبب
شافعی موافق این اثار است و هر چه در دی حکم مماثلت منقول نیست حکم کنند دران و کسی از ایمه دیانت بمثابه و انچه او را مثل
نباشد بلخ و کنجشکان در دی واجب شود قیمت و نزد یک ابو حنیفه جزا صید قیمت آنست که بقول دو عدل ثابت باشد و
اعتبار در قیمت موضع قتل را و اگر موضع قتل صحرا باشد اقرب معمورات را ازان مواضع اعتبار باید کرد و الله اعلم باب
اختلفت الروایات فی الجراد و لفظ المحرم و الصحیح انه فدیه فدیه فمختلف شده اند روایات در بلخ که بکنده او را محرم و صحیح آنست که در وی
فدیه نیست مالک عن زید بن اسلم عن عطا بن یسار ان کعب الاحبار الخ کعبا احبار را از شام در میان سواری چند محرم
تا انکه رسیدند بعض راه یافتند گوشت صید را پس فتوی داد کعب احبار ایشان را بخوردن ان پس وقتیکه رسیدند بمدینه
نزد یک عمر بن الخطاب ذکر کردند این ماجرا را پیش او پس فرمود حضرت عمر که کدام کس فتوی داد شما را باین پس گفتند کعب
احبار فتوی داد ما را گفت حضرت عمر پس بر آینه من ابر شما خشم او را بر شما تا وقتیکه باز گردند از سفر مکه پس ازان چون رسیدند
بعض طریق مکه گذشت بر ایشان جماعه از بلخ پس فتوی داد ایشان را کعب احبار که بکشند ایشان او را و بخورند آنرا پس چون رسیدند
پیش عمر بن الخطاب ذکر کردند پیش او این ماجرا فرمود حضرت عمر چه سبب شده که فتوی داد ایشان را باین و چه پیش گفت
کعب که بلخ از صید بحر است فرمود حضرت عمر چه چیز مطلع ساخت ترا گفت یا امیر المومنین قسم بکسی که نفس من بدست اوست
نیست بلخ مگر افتاده از نهنگی که می افتاده از بینی خود در هر سال دو بار مالک عن زید بن اسلم ان رجلا جاء الی عمر بن الخطاب

الموطأ مرتب على أبواب الفقه

عمر بن الخطاب پس گفت یا امیر المؤمنین هر آینه من شکار کردم ملخها را اتجاز یاد خود و من محرم بودم پس فرمود حضرت عمر به یک قبضه
از طعام. مالک عن یحیی بن سعید ان رجلا جاء الی عمر بن الخطاب الخ یحیی بن سعید مروزی اصلش بصری است مروی است از عمر بن الخطاب پس سوال کرد او را
حکم یک ملخ که کشته بود او را حال آنکه او محرم بود پس فرمود عمر بن الخطاب کعب الاحبار را که بیا تا حکم کنم پس گفت کعب یک درهم پس گفت
حضرت عمر کعب را هر آینه نومی یابم یا بالی درهم را یک تمره بهتر است از یک ملخ متر جسم گوید همین است مذهب شافعی و نزد ابو
حنیفه هر مسکین را نیم از گندم یا یک صاع از جو باید داد و داخل ازان جا نیز ثابت. باب کیف یطعم المساکین او یصوم عن
ذلک چگونه طعام دهد فقیران را و چگونه روزه گیرد طعام مساکین. قال مالک احسن الخ گفت مالک بهترین چیزی که شنیدم من در
باب کسی که بکشد شکار را پس حکم کرده شود بروی دران باب اینست که قیمت کرده شود آن شکار را که کشته شد پس دیده
شود که چه قدر است قیمت ان از طعام پس طعام داده شود هر مسکین را یک مد یا روزه گیرد بجای هر مدی یک روز
دیده شود که چه قدر است شمار مسکینان پس گرده کس باشند روزه گیرنده روز و اگر این کس باشند روزه گیرد بست
روز روزه گیرد بشمار ایشان هر قدر که باشند اگرچه باشند زیاده تر از شصت مسکین. باب لا یحلق المحرم راسه حتی
یحل و فدیة الاذی من حلق قبل ان یحل علیه فدیة من صیام او صدقة او نسک هر آینه نتراشد سر خود را محرم مگر بضرورت
و هر که بتراشد پس واجب است بروی فدیه از روزه گرفتن یا صدقه یا ذبیحه. قال الله تعالی ولا تحلقوا رءوسکم
حتی یبلغ الهدی محله فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة
او نسک و نتراشید سرهای خود را تا اگر رسد قربانی بجای خود یعنی روز نحر نحر کرده شود پس هر که باشد از شما بیمار یا باشد
او را قدیعی بسبب سر او یعنی مانند شپش و درد پس حلق کند سر خود را در حال احرام پس واجب است بروی عوض آن از
صیام و او یعنی ان سه روزه است یا صدقه سه صاع با ذبیح بزی و قطعا قیاس گرفته اند بدین صورت هر که حلق کرده باشد بغیر
عذر زیرا که او حق است بنده و بخیانت کسی را که منع کرده باشد بخوشبو یا لباس بسبب عذر یا بغیر عذر. مالک عن عبد الکریم
بن مالک الجزری عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن کعب بن عجرة الخ کعب بن عجره محرم بود همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس
آید او را و او را شپش پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم او را که بتراشد موی سر خود را و فرمود روزه گیرد سه روز یا
طعام دهد شش مسکین را دو دو مد هر شخصی را یا ذبیح کن بزی هر کاری که بکنی ازین کارها کفایت کند ترا. مالک عن
حمید بن قیس المکی عن مجاهد الی الحجاج عن ابی ابن لیلی عن کعب بن عجرة الخ کعب بن عجره گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

شاید کہ ترا آزار داده بہت پس تو پس گفتم آری یا رسول اللہ پس فرمود بتراش موی سر خود را و روزه گیر سه روزه یا طعام
بدہ شش مسکین را یا ذبح کن یک بز مالک عن عطاء بن عبد اللہ الخراسانی انہ قال حدثنی شیخ لنا یوفی الیرم بالکوفۃ عن کعب
بن عجرۃ الخ کعب بن عجرہ گفت کہ آمد نزدیک من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حال آنکہ من میسوختم از شپش پس گفت آیا میدانی
یاران من بود ند ہر آینہ پریشان بود سر من و در پیش من از شپش پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جانب روی من بعد از ان
فرمود بتراش این موی را و روزه گیر سه روز یا طعام ده شش مسکین را و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سید انست کہ نسبت پس من
خبری کرد ذبح کنم بآن مالک عن یحیی بن سعید عن یعقوب بن خالد المخزومی عن ابی السمار مولی عبد اللہ بن جعفر الخ ابو السمار
مولی عبد اللہ بن جعفر پس برآمد با او از مدینہ پس کہ نشستند بر حسین بن علی رضا و او مریض بود در سقیا پس اقامت کرد
بروی عبد اللہ بن جعفر تا چون نزدیک شد از فوت چہ برآمد او را و فرستاد بسوی علی بن ابی طالب و اسما بنت عمیس و ایشان آن روز
در مدینہ بودند پس آمدند پیش امام حسین بعد از ان امام حسین اشارت کرد بسوی سر خود یعنی موی سر را بتراشید
پس امر فرمود علی بن ابیطالب در باب سر او پس بتراشید بعد از ان ذبح کرد از وی در سقیا پس بخ کرد از وی نشری گفت
یحیی بن سعید کہ امام حسین برآمده بود ہمراہ حضرت عثمان در ان سفر پیش کہ مترجم گوید از نجا دانسته شد کہ ہدی را بمکہ
رسانیدن لازم نیست ہر جا کہ خواہند ذبح کنند و لیکن علی فقہا بر ین نیست زیرا کہ ایشان لازم ہست بر رسانیدن ہدایا
بکعبہ مگر ہدی محصر کہ در ان اختلاف ہست و در فدیہ حلق سر بغیر عذر اختلاف کردہ نزدیک شافعی مخیر ہست در ین سہ نوع
یا ذبح کند یا روزه گیرد سه روز یا تصدق کند سه صاع و نزدیک ابو حنیفہ فدیہ حلق بغیر عذر ذبح ہست لا غیر فدیہ صدقہ نزدیک
او نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو و خرما ہست و کم از ان نتواند داد باب المحرم لا یدہن راسہ محرم و عن یحالد سر خود را
مالک باسناده ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود ای اہل مکہ چیست حال مردمان کہ می آیند پریشان موی
شده و شمارد و عن یحالد ابدا احرام کنید و فکنید بہ بندید حلال را مترجم گوید ہمین ہست مذہب فقہا مگر آنکہ در پیش شافعی
اگر دہن غیر مطیب دہن استعمال کند فدیہ لازم نمیشود مگر در موی سر در پیش و نزدیک ابو حنیفہ دہن مطیب و غیر مطیب مثل زیت
خالص و کنجد خالص برابر ہست واجب میشود دم باستعمال آن در جمیع اعضای بدن خواہ سر در پیش باشد خواہ غیر آن باب
المحرم یمکث جمده جایز ہست محرم را کہ بخراشد جسد خود را مالک عن علقمة عن امه انہا قالت سمعت عایشة الخ سوال کرده شد
حضرت عایشہ را از حکم محرم ایا بخراشد بدن خود را پس گفت آری بخراشد اندرا و سخت بخراشد گفت حضرت عایشہ اگر بشد نزد

و دوست مرا و نیابم مگر پای خود را البته بخراشم **باب** نظر المحرم فی المراة جایز است محرم را دیدن روی خود در آینه
مالک عن ایوب بن موسی ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر نظر کرد در آینه لیب مرضی که بود در چشم او حال انکه او
محرم بود **باب** قطع المحرم ظفرا فد انکسر در بیان حکم کردن ناخنی که شکسته شد محرم را **مالک** عن محمد بن عبد الله بن
ابی مریم از سال سعید بن المسیب الخ محمد بن عبد الله سوال کرد سعید بن المسیب را از ناخن خود که شکسته بود حال انکه او
محرم بود پس گفت سعید برادر را **باب** لا یجوز للمحرم ان یعصب الرجل فان اصاب قبل التحلل الاول او بین التحللین ماذا
علیه جایز نیست محرم را که ببندد پای خود یعنی جامه که رسیده پیش از حلال شدن اول یا در میان محللین چه چیز لازم است
بروی و مراد از تحلل اول بجا آوردن دو تا از مناسک اربعه یوم النحر که رمی و ذبح و طواف است **قال**
الله تعالی فمن فرض فیهن الخ ظاهر شد فرمود خدا تعالی کسی که لازم کرد بر خود در این شهور حج را پس نیست در وی
جماع کردن **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب و علی بن ابیطالب و ابا هریرة الخ عمر بن الخطاب و علی بن ابیطالب و ابو
هریره سوال کرده شد ایشان را از حال شخصی که رسید پای خود و او محرم بود پس گفتند بروند بجانب روی خود یعنی انچه
باقی مانده است بجا آرند تا انکه آخر کند حج خود را بعد از ان واجب است بر ایشان حج از سال آینده دهی و گفت علی بن
ابیطالب و فسخ کند احرام کند از سال آینده بحج از یکدیگر جدا شوند تا انکه آخر کنند حج خود را **مالک** عن یحیی بن سعید از سعید
بن المسیب الخ سعید بن المسیب میگفت چه چیز می بینید در حق شخصی که وقاع کرد با زن خود او محرم بود پس گفتند
قوم چیزی در جواب او پس سعید بن المسیب خود گفت شخصی وقاع کرد با زن خود و او محرم بود پس کس فرستاد بسوی هیئه
سوال میکرد از ین مسئله پس گفتند بعض مردم حوالی کرده شود میان ایشان تا سال آینده پس گفت سعید بن المسیب
بروند بجانب روی خود و تمام کنند حج خود را که فاسد کرده اند پس فسخ کنند تا فارغ شوند باز کردند پس اگر دریابد ایشان
راجع آینده پس بر ایشان لازم است حج دهی و احرام کنند از هما نجا که احرام کرده بودند حج خود که فاسد کرده بودند
و از یکدیگر جدا شوند تا انکه تمام کنند حج خود را قال مالک و علیها بدنه بودنه گفت مالک واجب است بر ایشان یک یک بدنه
مالک عن ابی الزبیر عن عطاء بن ابی رباح عن عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس را سوال کرده شد
از حکم مردی که وقاع کرد با زن خود در منی پیش از انکه طواف افاضه کند پس امر کرد او را که تحر کند بدنه را **مالک**
عن ثور بن زید الدیلی عن عکرمة مولی ابن عباس الخ عکرمه روایت کرد از ابن عباس که گفت شخصی که بر زد زن خود

یعنی جماع کرد پیش از آنکه طواف افاضه کند عمره کرد اند این نسک را دهی دو بره کند مالک انه سمع ربیعه بن ابی عبد الرحمن
الخ امام مالک شنید ربیعه بن عبد الرحمن را که گفت در مثل این صورت مانند قول عکرمه از ابن عباس مترجم گوید نزد ابو
حنیفه اگر جماع قبل از وقوف بعرفه واقع شود حج را فاسد کند و بر محرم دو بره واجب شود و سال آینده حج از سر نو بجا آرد
و نزد یک او تفرق واجب نیست و اگر بعد از وقوف بعرفه واقع شود حج فاسد نکند و بر محرم دو بره واجب شود و نزد یک
شافعی اگر قبل از تحلل اول جماع کند حج فاسد شود خواه قبل از وقوف بعرفه باشد یا بعد از آن و نیز واجب شود دو بره و اتمام
این حج فاسد و قضای آن سال آینده اگرچه حج نفل باشد و چون احرام بندد از سال آینده واجب شود تفرق تهدیا
و حذرا و اگر بین التحللین واقع شود حج فاسد نگردد و لیکن فدیه واجب شود و در تفدیر این فدیه شافعیه مختلف اند بعضی
یک بزر تفدیر کرده اند و بعضی یک بدنه و معنی قول ابن عباس در حدیث نوفل بن زید دیلی بعمره است که تمام کند حج را بطواف
زیارت و سعی بین الصفا و المروه اگر قبل از آن سعی نکرده باشد اتمام حج را بعمره نشمرده داد که در صورت شابه او ت
و الله اعلم باب الاحصار بعد از مرض در حکم بند شدن محرم بسبب دشمن یا بسبب مرض قال الله تعالی و اتموا الحج
و العمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی و لا تحلقوا رءوسکم حتی یبلغ الهدی محله
فمن کان منکم مریضا الایه تمام کنید حج و عمره را برای خدا یعنی هر که در حج یا عمره شروع کرد او را لازم
می شود اتمام آن و این نوطیت است برای حکم احصار پس اگر بند کرده شدید یعنی دشمن بند کرد شما را پس واجب است آنچه آسان
باشد از قربانی و قلل آن یک بزر است و مترسید سر خود را تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که باشد از شما مریض یا بدی
ضروری باشد از جهت سر او و حلق کرد پس لازم است فدیه الخ مترجم گوید خدا تعالی تفسیر کرد و حکم احصار بعد و تحلل
بذبح هدی فرمود و حکم مریض را نخطاب آنچه رافع باشد او را یا دای فدیه مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند در احصار بدشمن
و احصار بمرض و در اول تحلل بذبح مقرر کردند و در ثانی بحلق طواف بیت تحلل بنو بیدند و فیه نظر زیرا که ولا تحلقوا اکثر مناسک است
در احصار و غیران چنانکه اشاره کرده شد و الله اعلم مالک انه بلغه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال شدند وی و
یاران او در حدیبیه پس بحر کردند قربانی را و تراشیدند سر خود را و حلال شدند از هر چیز پیش از آنکه طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه
برسد بکعبه قربانی ایشان بعد از آن ندانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر فرمود یکی را از اصحاب خود نه بحکی را از آنانکه عمره
او بود ند که قضا کنند حجی یا عمره کنند بسوی حرم مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت و شکی نیست در آنکه

که قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر بازداشته خواهد شد مرا از خانه کعبه چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس ابن عمر احرام عمره کرد بجهة انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم احرام عمره کرده بود سال حدیبیه بعد ازان عبدالله بن عمر قابل
نمود در کار خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شدند بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم
شما را بر انکه بر آینه من لازم کردم بر خود حج را با عمره بعد ازان یک ذبح تا انکه رسید بخانه کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید ابن
یک طواف را کفایت کننده از وی و هدی کرد بآن مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله عن عبدالله بن عمر انه عبدالله
بن عمر گفت بسته شده بمرض حلال نشود تا انکه طواف خانه کعبه کنند و سعی کنند میان صفا و مروه پس اگر لاچار شود بچیزی
چیزی از انواع جانها که لابد است او را ازان یا لاچار شود بسوی دوا بکند ازان او فدیه دهد مالک عن یحیی بن سعید انه بلغه
عن عائشة ام المؤمنین حضرت عائشه میگفت محرم حلال نمیکند او را مگر رسیدن بخانه کعبه مالک عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی ام الشیخی
از اهل بصره گفت برادرم بسوی مکه تا وقتیکه رسیدیم بعض را بشکسته شدند ران من پس آمدم فرستادم بمکه کودند عبدالله بن
عباس و عبدالله بن عمر و دیگر مردمان پس رخصت نداد مرا هیچکس که حلال میشوم پس اقامت کردم بران آب هفت ماه تا انکه
حلال شدم بعمره مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله عن عبدالله بن عمر ام عبدالله بن عمر گفت هر که بسته
شود از خانه کعبه بسبب مرض پس بر آینه او حلال نشود تا انکه طواف نماید بخانه کعبه و سعی کند میان صفا و مروه مالک عن یحیی
بن سعید عن سلیمان بن یسار ان سعید بن خزابه المزنی ام سعید انداخته شد ازو ابه در بعض راه مکه حال انکه او محرم بود پس سوال
کرد ان علماء را که بودند متصل الی که فرود آمده بود بران پس یافت عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر و مروان بن الحکم را پس ذکر کرد
پیش ایشان چیزی که پیش آمد او را پس بیان امر کردند او را که دو اکند بانچه ضرر نباشد او را و فدیه دهد پس وقتیکه تندرست شود عمره
کند پس حلال شود از احرام خود بعد ازان بروی واجب است حج سال آینده و هدی دهد انچه آسان باشد از انواع هدی قال مالک
و علی ذلک الامر عندنا فیمن احصر بغیر عدو کفت مالک و برهمین است حکم نزدیک ما در حال کسی که محصر باشد بغیر دشمن بترجمه کوید علما
در آیه تفسیر احصار مختلف اند شافعی گفته خدا تعالی اولا بیان فرمود وجوب اتمام را چون شروع کند در احد النسکین بعد ازان ترتیب
فرمود مسئله احصار و مرض را ازینجا دانسته شد که احصار بدشمن است و مرض قسم الست و نیز حدیث صباعة بنت الزبیر که امرا
شخصین روایت کرده اند دلالت کرد که اشتراط تحلل را نیز وجهی است چون در آیه امر بقضا نفرموده اند دانسته شد که بر محصر قضا
لازم نیست و اگر محصر شتر هدی کرده باشد حلال نشود تا انکه ذبح کند هدی خود را در غیر حرم و نزد یک ابو حنیفه احصار بمرض

قسمی است از احصار بمرض یا احصار بعدو واحد است و محل هدی نزد یک او حرم است پس شخصی را همراه هدی باید فرستاد و با وی وعده مقرر باید نمود که فلان روز ذبح کنند و این شخص همان روز حلال شود و حلق رأس و تقصیر نزد یک او قضای نسک واجب است بر محصر والله اعلم **باب** من فاته الحج جعل العمرة وعليه الحج من قابل والهدی هر که فوت شود از وی حج یعنی بسبب از اسباب روز عرفه یا شب نحر بعد فوات نرسید حلال شود با دای عمره و لازم است بروی حج از سال آینده و لازم است بروی هدی **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال اخبرنی سلیمان بن یسار ان ابا ایوب الانصاری الا ابو ایوب انصاری براه قصد حج تا آنکه رسید بنا زیه از راه کوفه گم کرد شتران خود را و هر آنچه وی قدوم کرد بر عمر بن الخطاب روز نحر پس ذکر کرد این با جرا پس او را پس گفت حضرت عمر بکن آنچه بکنند عمره کنند با بعد ازان تو حلال شوی پس اگر ادراک کنی تراج سال آینده پس حج بکن و قربانی ذبح کن آنچه آسان باشد از انواع هدی **مالک** عن نافع عن سلیمان بن یسار ان ابا و بن الاسود و الی ابهار بن الاسود آمد روز نحر و عمر بن الخطاب نحر میکرد قربانی خود را پس گفت یا امیر المومنین خطا کردیم شمار روزها را یا ظاهر شد که امروز روز عرفه است فرمود حضرت عمر بروبسوی کعبه پس طواف کن تو و هر که همراه تو باشد و نحر کنند قربانی را اگر باشد با شما بعد ازان حلق کنید یا تقصیر نمایید باز گردید پس هر که شود و سال آینده پس حج کنید و هدی ذبح کنید پس هر که نیابد لازم است بروی صوم سه روز در حج و هفت روز وقتی که باز گردد بوطن مترجم گوید که لغوی گفته که اهل علم اتفاق دارند بر انکه هر که حاج را فوت شود وقوف بعرفه در وقت خود پس فوت شد او را حج و واجب است بروی حلال شدن بعمل عمره و لازم است قضای حج از سال آینده و نیز بروی دم لازم است **باب** استحباب الهدی للحاج و المعتمر زبان استحباب قربانی مر حج کننده را و عمره کننده را **قال الله تعالی** و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر الخ فرمود خدا تعالی او ازده در میان مردمان بحج تا بیایند تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغر بیایند از هر شتران لاغر از هر راه دور تا حاضر شوند نزدیک فایده ها برای خویش و یاد کنند نام خدا را در روز چند دانسته شده یعنی یوم نحر و بعد از وی هر ذبح بر انچه خدا تعالی روزی داده است ایشان را از قسم چهارپایان پس بخورید از ان و بخورانید درمانده درویش را و باز کنند تفث محلها الخ بارهای فرو دادن آن بخانه قدیم است و دیگر فرمود و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما از شعایر خدا شمارا در ان نیکی است پس یاد کنید نام خدا را بر نحران برابر استاده کرده بر چهار پای خود پس چون بزمین افتند پهلوی او بخورید از ان و بخورانید درویش بی سوال را و سوال کننده را همچنین رام کردانیدیم چهارپایان را

برای شما بود که شکر کنید مترجم گوید در این انفاق کردند علما بر آنکه مستحب است قربانی کردن هر کسی که نه نیابت حج داشته باشد و هر کسی که نه نیابت عمره کرده باشد و واجب است بر متمتع و قارن هر کسی که لازم شد بروی جزای عصیان بر احرام و اما قربانی مستحب است پس جایز است خوردن آن صاحب او را و صدقه دادن آن و اطعام جزا جایز نیست خوردن ان بر صاحب آن بلکه صدقه کند تمام آنرا و اطعام کند متمتع و قارن نزدیک شافعی جایز نیست خوردن آن صاحب دم را بلکه صدقه کند و نزدیک ابوحنیفه جایز است خوردن و تصدق نمودن آن هر دو و الله اعلم **باب** تسمین البدنه و اختیارها و بیان فرو ساختن قربانیها و اختیار نمودن بهترین آنرا **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم بدی ساخت شتر برا که بود از آن ابوجهل بن هشام در حج یا در عمره **مالک** عن عبد الله بن دینار الخ عبد الله بن دینار شنید عبد الله بن عمر را که بدی میساخت در حج و دو بدنه و در عمره یک بدنه کفت و دیدم او را در عمره نحر میکرد بدی خود را و او ایستاده بود در خانه خالد بن اسید و بود دران خانه فرود آمدن عبد الله کفت و دیدم او را که نیزه زد در کردن بدنه تا آنکه برآمد حربه از زیر کتف او **مالک** عن یحیی بن سعید ان عمر بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز بدی ساخت شتری را در حج یا در عمره **مالک** عن ابی جعفر القاری ان عبد الله بن عیاش بن ابی ربیعه المخزومی الخ عبد الله بن عیاش بن ابی ربیعه بدی ساخت و شتر را یکی از شتابها بخنه بود **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیه الخ بنوشت بپسران خود عروه ای پسران من بدی نشاید یکی از شما را خدا تعالی از شتران چیزی که صاحبش از آن که هدیه فرستند برای دوست عزیز خود پس بر آنیه خدا تعالی عزیز ترین عزیزان است او لایق تر است بانکه اختیار کرده شود برای او بهترین چیزی **باب** ما لبس منه البدی و من التقلید و الاشعار و التعریف در بیان آنچه مسنون در قربانی از قلاده بستن در کردن ان و شکافتن پوست کوهان او به نیزه و ایستاده کردن در عرفات **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر چون قربانی میفرستاد از مدینه قلاده می بست بر او او را و میشکافت کوهان او را و او ذو الحلیفه قلاده می بست در کردن او پیش از آنکه بشکافد کوهان او را و این همه در یکجا واحدی بود و آن قربانی روی بقبله ایستاده کرده شده بود قلاده می بست بدو نعل و میشکافت کوهان او را از جانب چپ بعد ازان روان کرده میشد همراه او تا آنکه ایستاده کرده میشد با مردمان در عرفات بعد ازان روان کرده میشد او را همراه او از عرفات با مردمان و فیکه روان میشدند پس فیکه برسید یعنی صباح روز نحر نحر میکرد او را پیش از آنکه بتراشد سر را یا قصر نماید و عبد الله بن عمر نحر میکرد قربانی خود را بدست خود ایستاده میکرد شتران را پای ها و دستها برابر ساخته و متوجه میساخت اینها را

بقصد بعد ازان میخورد و بمردمان میداد مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر و میکرد شتر را میخورد در کوهان
قربانی حال انکه میشکافت کوهان او را میکفت بسم الله والله اکبر مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میکفت
هدی همانست که فلاوه بسته شود در کردن او و شکافته شود کوهان او را و السنا ده شود و عرفات شرجم کوید شافعی
موافق این اثار است و ابو حنیفه کرده و داشته است اشعار را و در احادیث صحیحه اشعار بان امده پس اصحاب او مختلف اند در
توجیه قول او طائفه کفته که مقصود او از کراهة اشعار بان ماده اهل زمان اوست که در ان افراط می ورزیدند و طائفه بر انند
که انرا او بر بغلبه کرده است و بعضی کرانیه را مطلق داشته معلل نموده اند بانکه از مثله است و نهی از مسئله شنایع و مشهور
و انحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر ضرورت اشعار میفرمودند زیرا که مشرکین از تعرض هدایا باز نمی امدند الا باشعار
و الله اعلم باب ما یصلح ان یکون هدیا و ما لا یجزئ است که باشد هدی مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله
بن عمر میکفت در قربانی اضحیه و شتران قربانی شی باید یا بالاتر ازان شی انست که بر اورده باشد دندان و ان در شتر
پنج ساله می باشد و در کاو دو ساله و در بز یک ساله و همین است مذهب جمیع اهل علم باب ما یصدق بجلال الهدی صدقه
بدهد جلهای قربانی را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر باره نمیکرد و جل شتران قربانی خود را دمی یا انند
جل بر انها تا انکه وقت بکاه متوجه بمنی از منی بسوی عرفات مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر جل
چی پوشانیدند شتران قربانی خود را قباطی و انماط و حلل و این هر سه جنس از ثیاب قبطیه است بعد ازان میفرستاد این
قباطی و انماط و حلل را بسوی کعبه پس می پوشانیدند کعبه را بان مالک انه سال عبد الله بن دینار بالکان عبد الله بن عمر الخ
مالک سوال کرد عبد الله بن دینار را که چه میکرد عبد الله بن عمر جل شتران قربانی خود را و میکفت پوشانیده شد کعبه را این کسوة
پس کفت عبد الله بن دینار صدقه میداد او ان را شرجم کوید بصدق بجلال شتران هدی و طعام انها مستحب است نزد یک
فقها و واجب نیست باب من نذر بدنه او خبر دارا حکم کسی که نذر کرد شتر قربانی را یا شتر کشتی را مالک عن نافع ان
عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر کفت کسی که نذر کرد شتر قربانی پس حال انست که او قلاده بندد انرا و نعل و شکافد
کوهان او را بعد ازان نحر کند او را نزد یک کعبه یا در منی و نحر نیست برای وی جای نحر سوای ان و کسی که نذر کرد شتر
کشتی یا کاوی را پس باید که ذبح کند انرا هر جا که خواهد مسئله در عالم کیری مذکور است که اکر نذر بلفظ هدی باشد واجب شود
ذبح ان در حرم انتفاعا و اکر بلفظ جزور باشد در غیر حرم نیز ذبح ان کفایت کند انتفاعا و اکر بلفظ بدنه باشد نیست

امام اعظم و امام محمد آنست که هر جا که خواهد ذبح کند مکه نحر نیست مکه در دلش مضمر باشد و امام ابو یوسف گفته است که در غیر مکه گفته است
میکند و الله اعلم **باب** کیف یفعل بما عطب من الهدی فی الطریق چگونه عمل نماید بحیوانی که هلاک شود از قربانیها در راه
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان صاحب هدی الخ صاحب هدی رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی شخصی که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر هدی خود گماشته بودند گفت یا رسول الله چه کار کنم بحیوانی که هلاک شد از قربانی پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم
هر شتری که هلاک شود از قربانی پس بکن او را بعد ازان بسند از قلاده او را در خون او بعد ازان بگذار در معرض مردمان
او و در میان مردمان بخورند مترجم گوید هدی مالک را نزد یک احمد و سحنی نباید خورد و خواه نفل باشد یا فرض و ابو حنیفه
گفته است که اگر نفل باشد نباید خورد و بیع تو نکرا خوردن او حلال نیست و اگر فرض باشد بدل ان اقامت کند و این اگر خورد
یا تصرف کند مختار است و در پیش شافعی اگر نفل باشد توان خورد بلکه نوشته هم ازان توان گرفت و اگر واجب بکند صاحب
هدی را و رفقار او احلال نیست خواه فقرا باشد خواه اغنیا و دیگران اگر محتاج باشند بخورند و الا ترک کند و الله اعلم
باب اذا اعطیت البدنة او صلت فضل علیه بدلها و فیکه هلاک شود بدنه باکم شود یا لازم است بروی بدل وی **مالک**
عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت هر که قربانی ساخت شتری را بعد ازان گم شد یا بمردان شتر اگران
شتر نذر باشد بدل ان ذبح کند و اگر نفل باشد اگر خواهد بدل ان ذبح کند و اگر خواهد نکند **مالک** عن ابن شهاب عن سعید
بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت هر که روان کند شتر قربانی متطوع پس هلاک شد پس نحر کرد او را بعد ازان متعرض شد
در میان ان و در میان مردم تا بخورند پس نیست بروی چیزی و اگر بخورد ازان یا امر کرد کسی را که بخورد ازان باو ان آن کشنده
مالک عن نوفل بن زید الدیلی عن عبد الله بن عباس مثل ذلک از عبد الله بن عباس مانند انچه از سعید بن المسیب گذشت
امده است **مالک** عن ابن شهاب الخ ابن شهاب گفت هر که هدی سازد شتری را یا جزای تقصیری بکند یا نذر
باشد یا قربانی متمتع باشد پس هلاک گردد شد در راه پس لازم است بروی بدل و همین است اتفاق علما اگر باشد آن
بدنه نفل پس واجب نیست بر صاحب وی چیزی و اگر واجب باشد پس آن مرد مه اوست یعنی بدل ان او را باید نمود **باب**
اهل یرکب بدنه او یشرب لبنها اذا بجهد او شود بر شتر قربانی یا بنوشد شیر او را **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم دید شخصی را که میراند شتر قربانی را پس فرمود سوار شو بران پس گفت ان شخص یا رسول الله هر آینه او
شتر قربانی است پس فرمود سوار شو بران وای باد بر تو در نوبت دوم فرمود این کلمه را مرتبه سوم **مالک** عن هشام بن عروة الخ

عروه کتف و فسکه مضطر شود بسوی سواری شتر قربانی خود پس سوار شو بران سوار شدنی که ضرر نرساند باو کتف عروه و فسکه کتف
شوی بسوی شیر او پس نوشش بعد از انکه سیراب شود بچه او پس فسکه بحرکتی بدنه را بحرکتی بچه او را با او مرحم گوید بهمین اثبات نفی
شافعی که بلا ضرورت لمجه سوار شدن بر بدنه جایز است لیکن بشرط عدم ضرر و همچنین شیر او را توان خورد بعد از سیر شدن بچه او
نزد یک ابو حنیفه سوار شدن بران در نیست مگر در صورت ضرورت و شیر دوشیدن ان نیز در نیست و اگر دوشید شیر او را
اینداید بیاشامیدن آب سرد بر سنان و حوالی او قطع باید کرد و الله اعلم باب کیف یصنع بولد البدنة اذا نحرت ص
بچه شتر قربانی چون را عی بکبر د بچه را نزد یک زادن مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر مسکفت فسکه
راعی بکبر د بچه را نزد یک زادن از شتر قربانی پس باید که برداشته شود ان بچه را تا انکه نحر کرده شود با او پس اگر یافته نشود سواری
ان بچه را بر دارنده شود برماده را تا انکه نحر کرده شود همراه او و همین است مذهب اهل علم باب یغسل لدخول مکة و بدخلها نهارا من اعلاها
غسل کند برای داخل شدن در مکه و داخل شود در وی وقت صبح از جانب اعلای مکه مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ
عبد الله بن عمر فسکه نزد یک بیند بمکه شب بماند را بیند بوادی ذی طوی در میان دو تنیه تا انکه بوقت صبح در می آید بعد
ازان نماز صبح بخواند بعد ازان داخل شود ازان تنیه که باعلی مکه است و داخل تنیه فسکه برمی اید بقصد حج یا عمره تا انکه
غسل بکند پیش از انکه داخل شود در مکه فسکه بیند بمکه در وادی ذی طوی و بیفرود اما نزا که همراه او می بودند که غسل نمایند
پیش از انکه داخل شوند در مکه مرحم گوید رضی است که قاصد دخول مکه غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلای مکه
در نهار زیرا که دخول انحضرت صلی الله علیه وسلم همین صفت بوده است و این تنیه علیا مسی است بکدا الفتح و مد و ضم و تنیه
تنیه سفلی مسی است بکدی بضم و قصر و ضم و آن نزد یک جبل فیضان واقع است و اکثر از مدینه بنا بده باشد اما نحب است
او را که از راه کشته بذی طوی برسد بانه دو وجه کرده اند و اگر غسل نکرد یا در شب داخل شد در مکه جایز است باب طواف
القدوم سنة و لیس بواجب طواف قدوم سنت و واجب نیست مالک انه بلغه ان سعد بن ابی وقاص الخ و سعد بن
ابی وقاص فسکه داخل شد بمکه نزد یک شده بر روز عرفه برمی اید بعرفات پیش از انکه طواف کند بخانه کعبه در میان
صفا و مروه بعد ازان طواف میکرد و پس از انکه رجوع کند مرحم گوید رضی که کسی که احرام حج کرده باشد افضل و خوف
او انست که داخل شود بمکه پیش از وقوف بعرفات و طواف قدوم کند زیرا که انحضرت صلی الله علیه وسلم بهمین طور
عمل فرموده اند و اگر بمکه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز است چنانکه سعد بن ابی وقاص کرد باب لا بس بطواف القدوم

اهل الحرم من مکه سنت بیت طواف قدوم بر کسی که احرام کرده باشد از مکه مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان عبد الله بن عمر دخل مکه
احرام میکرد از مکه طواف میکرد بخانه کعبه نه در میان صفا و مروه تا اگر با فکنند از منی رمل میکرد یعنی بویه بویه میرفت و چون طواف
میکرد و کرد خانه کعبه و بیرون احرام میکرد از مکه مترجم گوید رضه که مخصص بیت طواف قدوم بصفی که مذکور شود بجاجی که داخل باشد
بمکه قبل از وقوف پس کسی که بقصد عمره در آید در اطواف عمره می باید کرد نه طواف قدوم و کسی که اثنای احرام حج از مکه کرده
بیت او را طواف قدوم لازم نیست و کسی که بعد از وقوف آمده بیت او را طواف فرض می باید کرد مسئله اگر حلال بمکه داخل
شده باشد که قصد حج نه بیت تا از نزدیک مکه بمکه اند سنت بیت که طواف قدوم بجا آرد بخانه تحیه بیت مقدمه طواف بر اطلاقها
واجبات بیت که بدون آن صحیح نباشد و سنن بیت که بدون ان صحیح باشد لیکن با وجود ان کامل بود پس از واجبات
ستر عورة و طهارة از حدوث و خبث بیت مانند صلوة بحدیث الطواف بمنزلة الصلوة الا ان الله تعالی قد احل فیه النطق من
نطق فلا ینطق الا بخیر صحیح الحاکم و دیگر از واجبات طواف آنست که ابتدا بحجر اسود کند بیت را بر یسار خود کرده اند و هفت بار
بگرد و اند رون مسجد زیرا که طواف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و سایر مسلمین با نفاق چنین بوده بیت و درین
مسئله خلافی مروی نشده و دیگر آنست که طواف را از حجر واقع شود زیرا که حجر از بیت است چنانکه باید و اما سنن پس سنی است
در طواف دان واجب بیت زیرا که در حدیث صحیحین ثابت است که طواف صلی الله علیه وسلم را کبانی تحیة الوداع استلام
حجر در اول هر طواف و تقبیل ان از جهة اتباع رواه الشیخان پس اگر عاجز باشد از ان استلام کند فقط او اگر از ان
نیز عاجز باشد باشاره استلام کند بدست خود و رکنین شامیین را استلام نکنند و نه تقبیل و رکن یمانی را استلام کنند
و تقبیل بجهة اتباع رواه الشیخان من حدیث ابن عمر و رمل کند در ثلثة اشواط اول در جمیع اشواط از حجر اسود تا حجر اسود و
ان مخصص بیت بطوافی که عقیب وی سعی باشد خواه قدوم باشد یا طواف فرض حج یا عمره و معنی رمل اسراع بیت در مشی با
تقارب خطی و اضطباع بجهت اتباع و ان نیز خاص بیت بطوافی که در آن رمل باشد و اضطباع آنست که وسط رداء
خود را زیر منکب راست خود کند از رد و هر دو طرف را بر منکب چپ اندازد و اضطباع در رمل مخصوص بیت بر حال دون الناس
و در اشواط سبعه بموالاة کند و بعد از طواف دو رکعت نماز کند رد و در وی قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خواند
بجهة اتباع و بعد از طواف صلوة استلام حجر اسود نماید نزدیک قصد سعی بجهة اتباع و واجبات سعی یکی بدانیه بیت
از صفا بحدیث ابدا بما بدا الله به و دیگر هفت بار بروند ان بآن معنی که ذهاب از صفا البوی مره یکبار باشد و عود از

کان اذا دخل مکه من اعلاه خرج من اسفلها و اذا خرج من مکه خرج من اعلاها کان اذا دخل من ثنیة کداء خرج من ثنیة کدی

مروه بسوی صفا بار دیگر باشد وعلی هذا القیاس دیگر انقطاع آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدوم پیش از انکه بعرفه
واقف شود والاتباع وهر که سعی بعد طواف قدوم کرده باشد بعد طواف رکن اعاده نکند بحدیث مسلم لم یطف النبی صلی
علیه وسلم ولا اصحابه بین الصفا والمروه الا طوافا واحدا طوافه الاول ومستحب است که برآید بر صفا و مروه قدری که
اوی و ذکری که می برآید بگوید و هر بار چنین کند و در اول اخر سعی با سکینی روان شود و در میان مسلین اخضرین دوان
دوان قطع کند مقدمه مستحب است که امام یا نائب او روز سابع یک خطبه خواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر و زان خطبه تعلیم
بگاه برآمدن ایشان روز ترویه بسوی منی و انچه متعلق مناسک باشد بان تنبیه نماید بحدیث ابن عمر کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا کان قبل یوم الترویه بیوم خطب الناس واخبرهم بمناسکهم رواه البیهقی باسناد جید و امام
یا نائب او روز ترویه با مردان برابر بسوی منی للاتباع وشب انجا گذرانند و نماز صبح انجا خوانند و بعد طلوع شمس قصد
عرفات نمایند و در وادی نمره نازل شوند تا وقتیکه آفتاب زایل شود انگاه امام دو خطبه خواند بعد ازان نماز ظهر و عصر را
جمع کند بعد ازان بعرفات روند و وقوف کنند تا غروب آفتاب و بذکر و دعا و تهلیل مشغول باشند و این وقوف
فرض است و شرط و وقوف حضور موضعی است از عرفات اگرچه بیک لحظه و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و جمع
درمیان جزوی از نهار و جزوی از لیل سنت است و اگر از دی یکی ازین دو وقوف نشود و مستحب است ارافه دم و اگر بغلط روز
نحر وقوف کردند و حقیقت حال در اثنای وقوف یا بعد ازان ظاهر شد اعاده نکنند بحدیث الحج یوم یحجون و بعد از غروب
بسوی مزدلفه روان شوند و انجا درمیان مغرب و عشا جمع نمایند للاتباع و ایا علی این دو جمع سفر است با نسک فضل
سالم ترجیح اول سید هر دو بیت مزدلفه لازم است و هر که بیت ان ترک کند یا در نصف ثانی بنوده نکند بغیر عذر اراقه دم کند
و ایا این دم مستحب است یا واجب دو قول آمده است و از مزدلفه نساء و ضعفه را بعد نصف لیل بمنی فرستند و غیر ایشان باقی
مانند تا انکه وقت علس نماز صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و دران اثنا چون بمشعر حرام رسند وقوف کنند و دعا نمایند
تا وقت اسفار لقوله تعالی فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام و حصبات رمی از مزدلفه
بگیرند بحدیث فضل بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لغداة یوم النحر التقط لی حصا بعد ازان قبل از طلوع بجانب
منی روان شوند چون بمنی رسند هفت سنگریزه بسوی جمره عقبه بیندازند و همراه هر سنگریزه تکبیر گویند و در روز نحر رمی پیش از
زوال افتاب است و هر یک جمره را رمی میکنند هذا کله للاتباع و بعد از رمی هدی را ذبح کنند اگر با او باشد بعد ازان حلق کنند

بانفروزی

بالتقصیر و حق مردان حلق تقصیر است و طبقه زنان تقصیر است بحدیث ابی داود لیس علی النساء حلق انما علی النساء التقصیر و ابن حلق تقصیر رکن است و اقل او اولی بما یطلق علیه الحلق است و تقصیر ازاله مقدور است بهر صفت که باشد شعث باحرف ناقص باسنان و بمقراض بهتر است چنانکه بیاید و کسی که موی سر ندارد او را مستحب است راندن استره بر سر بعد ازان بمکه رود و طواف افاضه نماید و آن آخرین فرض است از فروض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحدیث لا حرج و وقت این جزها بعد نصف لیل است و اما اخری معین نیست الا ری که تا آخر روز نحر است چنانکه بیاید و ذبح تا آخر وقت اضحیه بهد و چون از جمله رمی و ذبح و حلق تحلل اول حاصل شود و همه چیز حلال شود الا جماع و مباشره و آن نیز بطواف حلال گردد و بعد از طواف یعنی باز رود و شبهای تشریق انجا گذراند و هر روز از روزهای تشریق بر سه جمره رمی کند هر جمره را هفت سنگریزه و چون رمی یوم ثانی از ایام تشریق بجا آورد و جایز است او را نفر لقوله تعالی فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه مگر آنکه شب سیوم دریابد پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز لقول ابن عمر چنانکه بیاید و وقت رمی ایام تشریق بعد از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قول ثانی بفجر و شرط آنست که واحده بعد واحده رمی کند و ترتیب جمرات سه گانه رعایت نمایند زیرا که رمی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و ملهم جرا بین اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی آنست که حصا باشد نه لولو و زبرجد و مانند آن که اسم حجر بران مطلق نیست و آنکه سعی رمی حاصل شود پس وضع کفایت نمیکند و سنت آنست که رمی کند فرصی الخذف بخاو فال معجمتین یعنی قدری که از میان دو انگشت بی توان انداخت و اگر رمی بکروز ترک شود روز دیگر قضا کند بترتیب و اگر بعضی ایام رمی بگذرد خواه رمی بکروز ترک کرده باشد یا زیاده ازان لازم نیست و دمی لازم است و دمیکه خواهد از آنکه بیرون رود واجب است طواف وداع الا بر حائض و اگر آنرا ترک کرد و عود نمود پیش از ساقط شدن دم لازم شود و این مطالب در ابواب آینده بتفصیل مذکور خواهد شد **باب** بیان الرمل فی ثلثة اشواط من طواف بعده سعی سنت است رمل در سه شوط از طواف که بعد ان سعی است **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر بن عبد الله الخ جابر گفت دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون بیرون رفت از حجر اسود تا آنکه رسید بحجر اسود در سه شوط **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر چون بیرون رفت از حجر اسود تا حجر اسود در سه شوط و با هستگی میرفت در چهار شوط **مالک** عن هشام بن عروه الخ عروه دیدکه طواف میکرد و بخانه کعبه چون بیرون رفت سه شوط و این دعا میخواند اللهم لا اله الا انت الخ یعنی بار خدایا نیست هیچ معبودی مگر تو و تو زنده میکنی بعد از آنکه میرانیدی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر رمل میکرد در طوفیکه

طواف میکرد و خانه کعبه و نمیگذاشت محرم شود از انکه باب لبس بعد الحجر الاسود و نمیبوسید او حجر اسود را مالک عن هشام بن
عروه عن ابیه ان عمر بن الخطاب ع عمر بن الخطاب دران حال که طواف میکرد بخانه کعبه خطاب کرد بحجر اسود و گفت بدرستی
که میدانم ترا سنگی و نفع نمی رسانی و اگر نه آنست که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم ترا بعد ازان
بوسه کردانرا مالک عن هشام بن عروه عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عبد الرحمن بن عوف را که نمیکنی ای
ابا محمد در استلام رکن اسود گفت عبد الرحمن استلام کردم کاهی و ترک کردم کاهی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیکو کردی
ترجمه گوید همین است مذهب جمیع اهل علم و اگر عاجز شود از تقبیل اقتصار بر استلام نماید و اگر ازان هم عاجز باشد بدست یا چوب
اشاره کند باب الصحیح از کتاب التنبیه فی فقه الشافعیه همان است که استلام کند و رکن یمانی را و بس مالک عن سعید بن ابی سعید
المقبری عن عبید بن جریج از قال لعبد الله بن عمر یا عبد الرحمن ع عبید بن جریج گفت عبد الله بن عمر را ای اباعبد الرحمن
دیدم ترا که میکنی چهار کار نه دیدم هیچکس را از یاران تو که میکنند ازانکه گفت ابن عمر چیست آن ای ابن جریج گفت دیدم ترا که دست نمی
رسانی از ارکان مگر دو رکن یمانی را و دیدم ترا که می پوشی نعال سبتیه یعنی پاپوشی که موی از و سترده باشند و دیدم
ترا که رنگ میکنی بزردی یعنی زرد میکنی موی ریش خود را بخلوق رنگین مبارزی و دیدم ترا که چون در مکه می باشی احرام میکنند مردمان از هنگامیکه
دیدند هلال ذی حجه را و احرام نمیکنی تو تا انگه شود روز ترویه پس گفت عبد الله بن عمر اما ارکان پس ازین نه دیدم رسول الله
صلی الله علیه وسلم که دست رسانیده باشد مگر دو رکن یمانی و اما نعال سبتیه پس ازینه من دیدم آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم که می پوشید آن نعال را که نیست دران موی و وضو میکرد دران پس من دوست میدارم که بپوشم انرا و اما طوق
پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که رنگ میکرد بزرد ریش مبارک خود را پس من دوست میدارم که رنگ کنم بان و اما
احرام پس ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم احرام مبهم مگر تا انگه برخاست با او شتر او مالک عن ابن شهاب
عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر الصدیق اخبر عبد الله بن عمر عن عائشه ع عبد الله بن محمد بن پسره
حضرت ابی بکر الصدیق خبر داد عبد الله بن عمر را از حضرت عائشه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود او را ندیدی که قوم تو
وقتیکه بنا کردند خانه کعبه را کم کردند از بنیاد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت حضرت عائشه گفتم یا رسول الله ایا نمیگردانی
کعبه را بر بنیاد و قواعد ابراهیم فرمود اگر نمی بود قرب عهد قوم تو بکفر البته میکردم گفت عبد الله بن عمر اگر شنیده است این را
عائشه از رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی بینم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک فرموده است استلام ان دو رکن را که متصل

حجر است مگر ازان جهت که کعبه تمام ساخته نشده است بر بنیاد ابراهیم علیه السلام **مالک** عن هشام بن عروة الخ عروه گفته که طواف
نمیکرد بخانه کعبه سنگ دیوار رکن یمانی را و ترک نمیکرد استلام رکن یمانی را انگاه که مغلوب میشد بسبب ازدحام مردم بران مرحوم گوید
بر همین است اتفاق اهل علم که فصل نمیکنند دو رکن شامی را و استلام نمایند ایشان را و استلام کنند رکن یمانی را و فصل نمیکنند در استلام
کردن حجر اسود را و فصل ایشان میکنند **باب** یطوف من وراء الحجر خانه من البیت طواف کنند از بیرون حجر زیرا که وی از خانه کعبه
است **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان عائشة ام المؤمنین الخ حضرت عائشه فرمود با که ندارم من که نماز کذارم در حجر اندر
خانه کعبه **مالک** انه سمع ابن شهاب الخ ابن شهاب گفت شنیدم از بعض علمای خویش گفت دیوار کشیده شد بر حجر و
طواف نکردند مردمان از بیرون او مکر بقصد انکه تمام کنند مردمان طواف خانه کعبه را **باب** یجوز الطواف راکبا جایز است طواف کردن
سواره **مالک** عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة بن الزبیر عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة زوج النبی
الخ حضرت ام سلمه گفت شکایت کردم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من بیمارم پس فرمود طواف کن بیرون از جماعت
مردمان حالانکه تو سواره باشی گفت پس طواف کردم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران حال نماز میکذارد پهلوی خانه
کعبه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند سوره والطور و کتاب مسطور ترجمه کوید بر همین است اتفاق علما محلی گفت
که سنت است طواف پیاده کردن مکر بعذر و اکر بغیر عذر سواره طواف کرد جایز است بلا کراهیت **باب** من انتقض وضوءه
و هو یطوف تو ضار و استانف کسی که شکست وضو او حالانکه او طواف میکند وضو میکند و از ابتدا شروع میکند
قال مالک و من اصابه شیء الخ گفت مالک کسی که رسید او را چیزی که بشکند وضو او را حال انکه او طواف میکند
بخانه کعبه یا سعی میکند در میان صفا و مروه یا در میان این پس هر آینه کسی که رسید او را ان و هر آینه طواف کرده بود
بعض طواف یا تمام کرده بود و نکذارده دو رکعت طواف را پس هر آینه او وضو بکند و از سر نو شروع بکند در طواف دو رکعت
طواف کفت مالک اما سعی در میان صفا و مروه پس هر آینه قطع نمیکند ان بردی چیزی که رسیده است او را از شکننده وضو او
و باید که داخل نشود برای سعی مکر او طاهر باشد بوضو و مترجم کوید نزدیک ابو حنیفه هر نسکی از مناسک که در مسجد ادا کرده شود
طهارة برای ان ضرورت مثل طواف و هر چه در مسجد ادا کرده نشود طهارة برای ان ضرورت مثل سعی و وقوف بعرفه و اکر طواف
در حالت حدث یا جنابة نموده باشند اکر در مکه باشند اعاده کنند و اکر از مکه بیرون رفته باشند بری قربانی واجب شود و اعاده
ساقط کردد و نزدیک شافعی طواف مثل صلوة است در شرائط طهارة تا رصف و نجاسة مستعورة و اکر از بین مستعورة طاهر

فوت شد اعاده واجب است اگر در بین طواف حدث کند وضو بجا آرد و بنا نماید و سکوت مستحب است و کلام در بین طواف مباح است لیکن بشرطیکه در ذکر الله باشد یا تعلم و تعلم علم یا حاجتی ضروری و الله اعلم **مسئله** دو رکعت طواف نزدیک حنفیه واجب است و نزد یک اکثر علما سنت و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم منقول است که بعد از گذاردن دو رکعت این آیه را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی الایة تلاوت فرمودند از اینجا دانسته شد که مراد از ان بین دو رکعت است و الله اعلم **باب** نفس رکعتان بعد الطواف سنت است گذاردن دو رکعت بعد طواف **قال الله تعالی** واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی فرمود خدای تعالی بگیرید از مقام ابراهیم جای نماز **باب** الاقران بین السبعین یعنی رکعتین بعد هما و بجواز ان یرکع عند المقام وغیره جمع کنند در میان دو سبع یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف کنند متصل و بعد از ان دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد نزد یک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام همه مقام ابراهیم است **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروه جمع میکرد در میان دو سبع که نماز گذارد در میان انها و لکن وی نماز میگذارد بعد هر هفت سوط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابراهیم یا نزدیک غیر مقام ابراهیم و همین است مذهب اهل علم که جمع بین الاسبوعین بلا صلوة بینهما مکروه است و تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است **باب** لا یصلی رکعتی الطواف بعد صلوة الصبح و العصر ان اضطر صلی حیث ما امکن گذارد دو رکعت طواف بعد نماز صبح و عصر پس کسی مضطر شود نماز گذارد هر جا که امکان داشته باشد **مالک** عن ابی الزبیر المکی الخ ابو الزبیر میگوید که شنیدم که عائشه میفرمود بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف نمیکرد بان بحکم **مالک** عن ابی الزبیر المکی قال رایت عبد الله بن عباس الخ ابو الزبیر گفت دیدم عبد الله بن عباس را که طواف میکرد بعد نماز عصر بعد از ان داخل میشد در حجره خود پس نمیدانم که چه میکرد **مالک** عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عبد القاری الخ عبد الرحمن بن عبد القاری جزو او حمید بن عبد الرحمن بن عوف را که وی طواف کرد همراه عمر بن الخطاب بعد نماز صبح پس دیدند که او حرکرد طواف خود را نظر کرد پیش از انکه آفتاب بالا شود شتابانید مردی را که وی را کشی زند دو رکعت مترجم گوید همین است مذهب ابو حنیفه که دو رکعت طواف تا وقت مباح تاخیر کردن ضرور است و نزدیک شافعی این نماری است که پیش نمودن گذشته پس در هر وقت گذاردن ان درست است و الله اعلم **باب** یستلم الرکن الاسود بعد الرکعتین ثم یخرج الی الصفا و تبرساند بحجر اسود بعد دو رکعت طواف بعد از ان برآید بجانب صفا **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه تمام میکرد طواف خود را بخانه کعبه میگذارد دو رکعت و میخواست که برآید بطرف صفا و مروه دست میرسانید برکن اسود پیش از براه رفتن و همین است

مذهب جمع اهل علم **باب** وجوب السعی بین الصفا والمروه در بیان وجوب سعی در میان صفا و مروه **قال الله تعالی**
ان الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما ومن تطوع خیرا
فان الله شاکر علیم هر آینه صفا و مروه از نشانهای خدایند پس هر که حج کند خانه کعبه را یا عمره بجا آرد پس نیست هیچ گناه
بروی در انکه طواف کند میان انها و هر که طاعت خدا بیشتر آرد پس هر آینه خدا بیشتر قبول کننده علم دانند همه چیز را نیست
مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه گفت گفتم حضرت عایشه را و من در ان روز نوجوان بودم ایا دیدی قول خدا بیشتر ان
الصفا والمروه الخ پس نیست گناهی بر انکه طواف نکند بانها و یعنی سعی نکند در میان صفا و مروه گفت حضرت عایشه نیست
اگر چنین بودی معنی آیه چنانکه تو میگوئی ایه بدین عبارت نازل میشد فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما غیر ازین نیست که آیه فرود آورده
شد در باب انصار ایشان احرام میکردند در جاهلیه برای منات و بود منات نزدیک قدید و ایشان احتراز میکردند از انکه
طواف کنند میان صفا و مروه پس وقتیکه آمدند اسلام سوال کردند انحضرت را صلی الله علیه وسلم از ین باب پس نازل شد
خدا بیشتر ان الصفا والمروه الایه مترجم گوید مقصود حضرت عایشه آنست که فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما نفی در عدم وجوب
طواف میان صفا و مروه و قابل تاویل نیست ولا جناح علیه ان یطوف نفی نیست بلکه ظاهر است در عدم وجوب پس اشکال
که این عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته باشند چنانکه از حال انصار بیان کرده شده والله اعلم **باب** البدایه بالصفا
باب در ابتدا کردن بصفا **مالک** عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیه عن جابر بن عبد الله الخ جابر گفت شنیدم از رسول الله
صلی الله علیه وسلم که میگفت و میگفت بر ابدا از بمسجد حرام و او قصد صفا میفرمود او میگفت ابدا بما بدء الله به یعنی بجائی که ابتدا کرده است
خدا بیشتر بان پس ابتدا کرد بصفا مترجم گوید بدین ثابت مذهب اهل علم که بدایه بصفا ضروریست پس اگر شخصی بعکس سعی بجا
آرد و ابتدا بمروه کند و ان مختلف شده بنا صحیح انست که شوط اول اعتداد نماید والله اعلم **باب** ما ینبغی من الذکر
والدعا علی الصفا والمروه باب در بیان انچه مستحب است از ذکر و دعا بر صفا و مروه **مالک** عن جعفر بن محمد بن علی
عن ابیه عن جابر بن عبد الله الخ جابر روایت کرد که انحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه می ایستاد بر صفا الله اکبر
میگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله الخ میگفت و این ذکر سه بار و میکرد بمروه همچنان **مالک** عن نافع ان سمع عبد الله
بن عمر الخ نافع شنید عبد الله بن عمر را در ان حال که او بر صفا بود دعا میکرد و میگفت اللهم الخ ای بار خدایا بدرستیکه
تو فرمودی ادعونی استجب لکم یعنی دعا کنید بجانب من تا قبول کنم دعای شما را و هر آینه تو خلاف نمیکنی وعده را و هر آینه

من سوال میکنم از تو چنانکه هدایت کردی مرا باسلام که نزع نکنی امرا از من تا انکه بمیرانی مرا حال انکه من مسلمان باشم باب
سعی السعی فی بطن الوادی سنت است سعی در میان وادی مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر بن عبد الله الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم وقتیکه فرود می امد از صفا و مروه آهسته میرفت تا انکه فرود می امدند دو قدم او در میان وادی لیبه
پویه میرفت تا انکه برمی امد از میان وادی مسئله نزدیک حنفیه چون در بطن وادی برسد در میان میتابد احضر یعنی تابد نزدیک
شافعیه چون از صفا فرود اید باید که آهسته آهسته برود چون مسافه شش ذراع تا میل احضر باقی ماند سعی نماند تا وقتیکه در وسط
میتابد احضر برسد بعد ازان آهسته آهسته برود باب المشی بین الصفا و المروه افضل من الرکوب پیاده
رفتن در میان صفا و مروه بهتر است از سواره رفتن مالک عن هشام بن عروه ان سوده بنت عبد الله بن عم کانت
عند عروه بن الزبیر الخ سوده دختر عبد الله بن عم عروه بود نزدیک عروه بن الزبیر یعنی در نکاح او بود پس بر آمد طواف میکرد در صفا
و مروه وقتیکه بلوغ حیض یابد باید که بیرون رود از مسجد و طواف نکند تا پاک شود و غسل کند پس طواف کند بیت
گفتند مردمان از نماز عشا فارغ شدند تمام نکرد طواف خود را تا انکه گفته شد ازان اول از نماز صبح پس تمام کرد طواف خود را
در میان اذان صبح و عرده وقتیکه میدید مردمان را که طواف میکردند بر چهار پایها نهی میکرد ایشان را سخت ترین
نهی پس حیله می اوردند پیش او بعرض از جهت نشستن کی از وی پس عرده میکشت در میان خود و در میان ایشان حرامی نرسیدند
ایشان و زیان نکارشتند ایشان باب من اعتمر او تمتع حلق بعد السعی و من افرد الحج او قران اخر ذلک الی یوم النحر هر که
عمره مفرده نیت کرده باشد یا تمتع نموده باشد سر بتراشد بعد سعی و هر که حج مفرد یا قران نیت کرده باشد تا روز نحر که حلق
نکند و روز نحر مالک عن یحیی بن سعید قال اخبرنی عمره بنت عبد الرحمن انها سمعت عایشه ام المومنین الخ عمره عبد الرحمن
شنید از حضرت عایشه که گفت برامدیم با همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم در ربع نیت که باقی مانده بود از ماه ذی قعده
و نمود نمیشد بما مگر انکه ان حج است پس وقتیکه نزدیک رسیدیم بمکه امر کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را که همراه او هدی نبود
وقتیکه طواف خانه کعبه نماید و سعی کند میان صفا و مروه حلال شود گفت حضرت عایشه پس داخل کرده شد بر ما یعنی بر اهل بیت
روز نحر گوشت گاو پس گفتم چیست این گفتند نحر فرموده است انحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب ازواج خود گفت یحیی
پس ذکر کردم این حدیث را پیش قاسم بن محمد گفت راست گفت عمره اورد حدیث را پیش تو بوجهی که می باید مالک
عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصه ام المومنین الخ حضرت حفصه گفت انحضرت را صلی الله علیه وسلم چیست حال مردمان که

حلال شده نزد تو حلال نشدی از عمره خود پس گفت هر آینه من بالضرع جمع کرده ام موی سر خود را و قلاده بستم هدی خود را پس حلال نشوم تا انکه نحر کنم **باب** یستحب الغدو یوم التروية الى منى يستحب البكاء وقت رفتن وقت ترويه بسوى منى **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میکند ادا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح در منى بعد از ان بگاه میرفت و میگفت بر می ادا افتاب بجانب عرفات مترجم گوید مستحب است برادری بسوى منى بعد طلوع افتاب و شب کردن در منى بعد از ان بگاه برمیدند بجانب عرفات و میگفت طلوع کند افتاب **باب** نزول نمره و جواز ترک نزول بها در میان فرود آمدن نمره و ترک فرود امدن انجا **مالک** عن علقمة عن امه عن عائشة الخ حضرت عائشه فرود می امد در نمره از وادی عرفات بعد از ان انتقال کرد بجانب اراک **باب** یستحب تقصیر الخطبة فی نمرة و تعجیل الرواح الى عرفة مستحب است کوتاه ساختن خطبه در نمره و شتاب رفتن بسوى عرفه **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله قال کتب عبد الملک بن مروان الخ سالم بن عبد الله گفت که عبد الملک بن مروان نوشت بسوى حجاج که مخالفت کنی یا عبد الله بن عمر در چیزی از امور حج پس وقتیکه بیند روز عرفه آید عبد الله بن عمر وقتیکه زایل شد افتاب و من همراه او بودم پس او زد او حجاج را از زیر یک سرا پرده های او که کجاست این شخص پس براید حجاج و بروی بیاد ری بود معصفر پس گفت چیست ترا ای ابا عبد الله الرحمن گفت رفتن بعرفه می باید اگر میخواهی عمل بر سنت پس گفت حجاج ایا این ساعت بروم گفت عبد الله آری گفت مهلت ده مرا تا انکه بر برم گفت عبد الله بر خود اب را بعنی غسل کن بعد از ان براییم پس فرود آمد عبد الله بن عمر تا انکه براید حجاج پس سر کرد میان من و میان پدرم پس گفتم او را اگر خواهی که عمل بسنت کنی امروز پس کوتاه کن خطبه را و تعجیل کن نماز را پس دید حجاج بسوى عبد الله بن عمر تا بگوید از وی این سخن را پس وقتیکه دید ابن ماجرا عبد الله بن عمر گفت راست گفته مترجم گوید اتفاق علماست بر انکه خطبه خواند امام بعد از زوال و خطبه حال انکه او ایستاده باشد و به نشیند در میان خطبتین مانند جمعه و تعلیم کند مردمان را مناسک حج تا یوم ثانی **باب** یجمع بین الظهر و العصر یوم عرفة جمع کند میان ظهر و عصر در روز عرفه **مالک** عن ابن شهاب ان سالم بن عبد الله بن عمر الخ ابن شهاب سوال کرد سالم بن عبد الله بن عمر را یا جمع کرده شود در میان ظهر و عصر در سفر پس گفت سالم بن عبد الله آری هیچ باک نیست ایامی بعنی بنماز مردمان روز عرفه **باب** فضل یوم عرفة و فضل الدعاء فیه و فضیلت روز عرفه و فضیلت دعا در وی **مالک** عن ابراهیم بن عبد الله بن ابی عمرة عن طلحة بن عبید الله بن کریز الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دیده نشد شیطان را در هیچ روز خوارتر و ذلیل تر و حقیر تر و خشمناک تر از وی در آن حال که در روز عرفه می باشد و نیست این مگر

بسبب آنکه می بینند نزول رحمت و عفو فرمودن خدا تعالی از گناهان بزرگ مر آنکه دیده شود و بدید صحابه گفتند وجه دیدار و بدرفرمود
آگاه باش هر آینه وی دید جبرئیل را بجای استاده مسکر و فرشتگان را مالک عن زیاد بن ابی زیاد مولی عبد الله بن عباس
بن ابی ربیعة المخزومی عن طلحة بن عبید الله بن کریز الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بهترین دعا دعای روز عرفه است
و بهترین آنچه گفتم من و پیغامبران پیش از من لا اله الا الله وحده لا شریک له است باب عرفه کلها موقف الا بطن عرنه
مزدلفه کلها موقف الا بطن محسر عرفه همه آن جای استادن است مکر بطن وادی عرنه و مزدلفه همه آن جای استادن است مکر بطن محسر
مالک ادبلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عرفه همه آن جای استادن است و بیکو شوید از
بطن محسر مالک عن هشام بن عروة عن عبد الله بن الزبیر الخ عبد الله بن زبیر بیکفت بدانید که عرفه همه آن جای استادن است
مکر بطن عرنه و مزدلفه همه آن جای استادن است مکر بطن محسر مرجم کوید بطن عرنه وادی است جانب غرب مسجد از عرفات و شیطان
در انجا برای حضرت اسمعیل علیه السلام متمثل شد و وی کمان انداخت که حضرت ابراهیم اراده ذبح دارند و بطن محسر بر لفظ اسم فاعل بعضی
است که فیلان اصحاب فیل در انجا مانده شدند و هلاک گشتند و علما بر مضمون این حدیث و آثار اجماع دارند اختلاف در آنست
اگر شخصی در بطن عرنه وقوف کرد حجّ او تباه کرد چنانچه مذهب شافعی است یا اصل حجّ صحیح است و دران نقصان راه یافته که کفاره
منجبر تواند شد چنانچه مذهب مالک است والله اعلم باب عمل یوم عرفه واقف عرفات باید روزه کیرد روز عرفه کسی استاده
باشد بعرفات مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن عمیر مولی عبد الله بن عباس عن ام الفضل بنت الحارث الخ
جماعتی اختلاف کردند با یکدیکر بنزدیک ام الفضل بنت الحارث روز عرفه در روزه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی قوم
کفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه ارست و بعضی ایشان کفتند نیست روزه دار پس ام الفضل فرستاد پیاله شیر
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاده بود بر شتر خود در عرفات پس بیاشامید از آن مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن
محمد ان عایشة ام المؤمنین الخ قاسم بن محمد روایت کرد که حضرت عایشه روزه میکرفت روز عرفه قاسم کفت دیدم او را
بیکاه عرفه که روان میشد امام بعد ازان می استاد حضرت عایشه تا آنکه سفید میشد آنچه میان او و میان مردمان بود از
زمین هموار و ازان بلند شدن زمین است از هجوم مردم بعد ازان میطلبید شامیدنی پس افطار میکرد و مرجم کوید نزدیک
اکثر علما واقف بعرفه را صوم عرفه مکروه است و افطار ان روز مستحب تا در دعا و وقوف کوشش نماید باب من لم یقف
بعرفة حتی طلع الفجر یوم النحر فقد فاته الحج هر که نه ایستاد بعرفه تا آنکه طلوع کرد صبح روز نحر پس فوت شده از وی حج مالک

عن نافع

عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت هر که استاده نشد در عرفات از شب مزدلفه پیش از انکه طلوع کند فجر پس درآمد فوت شد از وی حج و هر که بایستاد در عرفات از شب مزدلفه پیش از انکه طلوع کند فجر پس دریابد حج را مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروه میگفت هر که دریافت او را فجر از شب مزدلفه و او استاده نشده بود در عرفات شد از وی حج و هر که بایستاد در عرفات از شب مزدلفه از طلوع فجر پس دریابد حج را مترجم گوید همان شب یوم النحر جمهور علما گر کسی که واقف عرفه شد در نهار بعد از ان روان شد از انجا پیش از غروب افتاب مستحب است او را نزد یک شافعی اراقه دم و واجب است اراقه دم بروی نزد ابو حنیفه باب کیف یسیر اذا دفع چگونه سیر کند وقتیکه روان شود از عرفات مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروه گفت که سوال کرده شد اسامه بن زید را و من نشسته بودم همراه او چگونه سیر میکرد انحضرت صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع وقتیکه روان میشد از عرفات فرجه زیاده تر شتابی میکرد گفت هشام و نص فتار است زیاده تر از عنق باب یجمع بین المغرب والعشاء بمزدلفة جمع کند مغرب و عشا را در مزدلفه مالک عن مسلم ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز مغرب و عشا گذارد در مزدلفه همه یکجا مالک عن موسی بن عقبة عن کریب مولی ابن عباس عن اسامة بن زید الخ اسامه بن زید میگفت روان شد رسول الله صلی الله علیه وسلم از عرفه تا چون رسید بدره که وه فرود اید پس بول کرد پس وضو کرد وضو کامل ان نه مود یعنی یک یک بار اعضا را گفت اسامه گفت پس گفتم انحضرت را صلی الله علیه وسلم نماز بگذارد یا رسول الله فرمود نماز پیش روی تست پس سوار شد پس وقتیکه رسید بمزدلفه فرود امد پس کامل کرد وضو را بعد ازان استاده نهمه شد نماز پس گذارد و نماز مغرب بعد ازان خوابانید هر شخصی شتر خود را در منزل خود بعد ازان اقامت عشا گفته شد پس گذارد و انرا و نگذارد چیزی در میان هر دو نماز مالک عن یحیی بن سعید عن عدی بن ثابت الانصاری ان عبد الله بن یزید الخطمی اخبره ان ابا ایوب الانصاری الخ ابو ایوب انصاری نماز گذارد همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع مغرب و عشا در مزدلفه همه یکجا مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگذارد مغرب و عشا را در مزدلفه همه یکجا در عالمگیری مذکور است که این جمع خطبه و سلطان و جماعه و احرام ضرور نیست بخلاف جمع عرفه باب یقولون بالمشعر الحرام یذکرون الله تعالی حتی یسفروا بایستند در مشعر حرام ذکر کنان خدای را عز و جل تا انکه در وقت روشنی در آیند قال الله تعالی

فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام واذكروه كما هداكم وان كنتم من
قبله لمن الضالين پس وقتيكه روان شديد از عرفات پس ياد كنيد خداى را نزديك مشعر حرام وان كوهى است در مزدلفه
ويا دكنيد او را چنانكه راه نمود شما را واگرچه بوديد پيش ازين از گمراهان پس ازين آيه معلوم شد كه نزول بمزدلفه و ذكر
نزديك مشعر حرام لازم است وحديث وقت ان را معين كرده است كه نماز صبح در غلس خواند واز ان وقت تا سفيده
دمى ذكر كنيد و پيش از طلوع آفتاب يعنى روان شود مترجم گويد نزديك ابو حنيفه اين وقوف باين صفت واجب است
نزديك شافعى سنت باب تقديم الضعفة من جمع بشب وستادن زنان وكودكان را از مزدلفه مالك عن نافع
عن سالم وعبيد الله ابنى عبد الله بن عمر ان ابا سماعبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر پيش از مبعر بستاد واهل خود را و
كودكان خود را از مزدلفه يعنى تا انكه نماز صبح ميكذارند رمى كنند پيش از انكه مردمان بيايند مالك عن
عن يحيى بن سعيد عن عطاء بن ابى رباح ان مولاة لاسماء بنت ابى بكر الخ از ان اسماء بنت ابى بكر گفت آمديم
همراه اسماء بنت ابى بكر يعنى در وقوف علس پس گفتم اسماء را اى مادر ما اى مادر يعنى در وقوف علس گفت همرانه ميكذريم ما اين
كار را همراه كه كى وى بهتر بود از تو مالك انه بلغه ان طلحة بن عبيد الله الخ طلحة بن عبيد الله پيش مبعر بستاد وزنان
خود را و كودكان خود را از مزدلفه يعنى مالك عن هشام بن عروه ان فاطمة بنت المنذر الخ فاطمه بنت منذر
ميديد اسماء بنت ابى بكر را بمزدلفه مى ايستاد كسى را كه ميكذارد و دعاى او و براى اصحاب او نماز صبح را يعنى امامت در نماز
صبح ميكرد كه بكذارد و براى انسان نماز صبح را وقتيكه طلوع ميكرد فجر بعد ازان كوار ميشد يعنى ميرفت يعنى ايستاد عند المشعر الحرام
مترجم گويد نزديك ابو حنيفه اگر قبل از طلوع فجر از حدود مزدلفه تجاوز كرد و بمرورى واجب شود و قربانى بكند مرضى و ضعيف
مثل زنان و صبيان كه انان را متعارف مزدلفه در شب شبرجايز است هبت هذه الاثار باب تحرك راحله سريع
بطن محسر بخبساند راحله خود را در وادى محسر مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر رضى الله عنه چنبانيد شتر
خود را يعنى شتاب روان ميكرد در بطن محسر قدر سه انداختن يك سنك مترجم گويد اتفاق علما بر اين است
و در عالم كبرى مذكور است وقتيكه ميرسد در وادى محسر شتاب رود و اكر بسيار نباشد حركت دهد دابه را اكر سوار باشد
بقدر انداختن سنك و مثل ان دو انوار ميزند مذكور است باب متى يقطع التلبية كى كذارد تلبيك كفتن را مالك
عن محمد بن ابى بكر الثقفى انه سال انس بن مالك الخ محمد بن ابى بكر بقضى سوال كرد انس بن مالك را و اين حديث

کرد وقوف هیچ یک نمیکند از منی الی عرفه چگونه میکردید شما و مثل این روز بیمار اه الحضرت صلی الله علیه وسلم لبیک لبیک
الی لبیک میگفت لبیک کوبیده از ناپس انکار کرده نمیشد بروی و دیگر میگفت تکبیر کوبیده از ناپس انکار کرده نمیشد
بروی ۲ مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه ان علی بن ابیطالب الخ علی بن ابیطالب لبیک میگفت و حج تا چون سر کرد
افتاب از وسط اسمان بفرد عرفه قطع کرد لبیک را قال مالک وذلک الامر الذی لم یزل علیه اهل العلم ببلدنا مالک و
همین است امری که همیشه بران اند اهل علم در شهر ما ۳ مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة الخ حضرت عائشه
ترک میکرد تلبیه را وقتیکه بنگاه میرفت لبوی موقف ۴ مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز
براید وقت صبح روز عرفه از منی پس شنید تکبیر را بلند برانده پس فرستاد بسوی یارانی که اواز کنند در مردمان که ای مردمان
برانده وظیفه امروز لبیک گفتن است ۵ مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر قطع میکرد تلبیه را در حج وقتیکه
میرسید لبوی حرم تا انکه طواف بیت کند وسعی کند در میان صفا و مروه بعد ازان لبیک میگفت تا انکه بنگاه میرفت
از منی لبوی عرفه پس وقتیکه بنگاه میرفت ترک میکرد لبیک را و ترک میکرد لبیک را در عمره وقتیکه داخل میشد در حرم
۶ مالک عن ابن شهاب الخ ابن شهاب میگفت عبد الله بن عمر لبیک نمیگفت در حالیکه او طواف خانه کعبه میکرد ۷ مالک
عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه قطع میکرد تلبیه را در عمره وقتیکه داخل میشد در حرم ۸ مالک باسناده ان عائشة
الخ حضرت عائشه لبیک میگفت تا وقتیکه در منزل خود و کسی که همراه او می بود پس وقتیکه سوار میشد و متوجه میشد
لبوی موقف ترک میکرد اهلال را یعنی لبیک گفتن را ابن جریج گوید عامه اهل علم گفته اند که محرم پیوسته ادامت میکند تلبیه را
تا انکه جمره عقبه را روز نحر رمی کند لما روی الفضل بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یزل یلبی حتی رمی جمرة العقبة
و نزدیک اول حصاه منقطع شود و طواف قدوم نزد بعضی مستحب است و نزدیک طایفه مستحب است بلا جهر ۹ باب
من این یرمی جمرة العقبة از کجا رمی کند جمره عقبه را ۱۰ مالک انه سال عبد الرحمن بن القاسم الخ امام مالک سوال
کرد عبد الرحمن بن قاسم را که از کجا رمی جمره عقبه میکرد قاسم گفت از هر جاکه آسان می بود ۱۱ باب
کم حصاه یکبر یکوید نزدیک انداختن هر سنگریزه ۱۲ مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر تکبیر میگفت
نزدیک رمی جمار هر گاه انداختی سنگریزه ۱۳ باب قدر کم یکون الحصاة چه قدر می باید که سنگریزه باشند ۱۴ مالک
انه سمع بعض اهل العلم الخ مالک شنید از بعض اهل علم که میگفت سنگریزه که انداخته می شود بان جمره ها را مانند سنگریزه

باشد که بود انگشت بی توان انداخت باب جایز للرعاء ان یرموا بلیل یجوز الرمی بعد غروب الشمس من یوم النحر ایاما جایز است رمی بعد غایب شدن آفتاب از روز نحر مالک عن ابی بکر بن نافع عن ابیه ان ابن الزناخ لصفیه بنت ابی عبید الخ و خبر برادر صفیه بنت ابی عبید برادر دیگر داشت پس نماند انجا وی و صفیه تا انکه اندیشه کنند بعد از انکه غایب شد آفتاب روز نحر پس امر کرد ایشان را عبد الله بن عمر که رمی کنند جمره را و فدیه ندهد یعنی واجب نشد بر ایشان چیزی یعنی از دم باب رخص للرعاء ان یجمعوا رمی یومین رخصت داده شد شبانان را که جمع کنند رمی دو روز مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن ابیه ان ابا البداح بن عاصم بن عدی اخبره عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم رخصت داد شبانان شتران را در ترک شب کردن ایشان در منی بیندازند روز نحر بعد از زوال بیندازند روز فردای یوم نحر یا پس فردای روز نحر برای دو روز بعد از ان بیندازند روز نفر باب رمی ثم ذبح ثم حلق ثم یطوف بالبیت رمی کنند بعد از ان حلق کنند بعد از ان طواف کنند خانه کعبه را قال الله تعالی و اذ بوانا لابراهیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیئا و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق فرمود خدای تعالی و چون جای دادیم ابراهیم را مکان خانه کعبه را و گفتیم مشرک مکن بمن چیزی را و پاک کن خانه مرا برای طواف کنندگان و ایستادگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان و ندا کن در میان مردمان بحج تا بیایند پیش تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغر بیایند از هر شتران لاغر از هر راه دور تا حاضر شوند منفعتهای خود یعنی منافع دینی و دنیوی و یاد کنند بنام خدای تعالی در روزهای دانسته شده یعنی روز نحر و سه روز بعد از وی بر چیزی که روزی کرده است ایشان را از چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند پس بخورید از آن و بخورانید بی نوا و درویش را بعد از آن باید که دور کنند تفث خود را و بجای آرند نذر خود را و طواف کنند بخانه قدیم قال مالک التفث خلاف الشعث و لیس الشباب و ما یتبع ذلک کفت مالک مراد از تفث نرا شیدن بوی سر شست و بوشیدن جامها و آنچه تابع آنست قال مالک الامر الذی

الاخیر

الا اختلاف فيه الخ گفت مالک شتری که اختلاف نیست دران نزد یک ما آنست که بحلق حلق بکند سر خود را و نگیرد از موی تا آنکه
بحر کند هدی را اگر باشد همراه او و حلال نشود از چیزی که حرام شده است بر وی تا آنکه حلال شود در منی روز نحر و این برای
آنست که هدایت باشد از معرفت و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله **باب** من قدم شیئا من مناسکه او اخر
من ذلک او کان فیه یوم النحر او نسی علیه هر که مقدم کرد چیزی را از جای او یا مؤخر کرد از وظیفه های روز نحر هیچ چیز بروی لازم نیست
مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین عن عبید الله عن عبد الله بن عمرو بن العاص الخ عمرو بن العاص گفت ایستاد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مردمان در حجة الوداع در منی و مردمان سوال میکردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس یکی
دی صلی الله علیه وسلم مردی پس گفت یا رسول الله ندانسته ام حلق کردم پیش از آنکه بحر کنم پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بحر بکن و هیچ گناه نیست بعد ازان آمد شخصی دیگر پس گفت یا رسول الله ندانسته ام پس بحر کردم پیش از آنکه رمی جمار کنم پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم رمی بکن و هیچ گناه نیست پس سوال کرده نشد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از چیزی که مقدم
کرده شد یا مؤخر گذاشته شد مگر که فرمود بکن و هیچ گناه نیست **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر خود
با شخصی از اهل بیت خود که گفته می شد او را مجیر طواف افاضه کرده بود و حلق یا قصر نکرده ندانست کنت را پس امر کرد او را
عبد الله که رجوع کند پس حلق کند یا قصر نماید بعد ازان باز گردد بسوی خانه کعبه پس طواف کند مر حج را چنانکه بعضی در
شرح السنه آورده که مر نسک اعمال روز نحر سنت است پس اگر مقدم کرد یک نسکی ازان بر نسک دیگر هیچ لازم نیست بروی نزد
اکثر علماء و نزد شافعی هم نیست و نزد یک بعض علما لازم است بروی ارافه رم و تاویل کرده اند قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و لا تحلقوا رؤسکم را بر رفع اثم دون الفدیه و علیه ابو حنیفه **باب** کل منی منحر هو ما انفع منی جای نحر است **مالک** انه بلغه ان رسول الله
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در منی است جای نحر یعنی اشاره بنحر خود فرموده اند که است جای نحر من و منی
همه آن جای نحر است و فرمود در عمره است جای نحر من یعنی مروه و همه کوچهای مکه و راههای مکه جای نحر است **باب**
کیف ینحر کیف صفت نحر کردن **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن ابی طالب الخ از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که رسول الله
صلی الله علیه وسلم نحر کرد بعضی هدی خود را بدست مبارک خود و نحر کرد دیگر او بعضی ان را **مالک** عن هشام بن عروه
الخ عروه نحر میکرد شتران قربانی خود را ایستاده که زانو بسته شده **مالک** عن نافع عن ابن عمر الخ ابن عمر نحر میکرد هدی
خود را بدست خود ایستاده میکرد او را و متوجه میکرد او را بسوی قبله بعد ازان میخورد و میخواند فخمار بین ایت

که تراشند بدست خود و متوجه کردانند هدی را بجانب قبله **باب** الحلق افضل من التقصیر حلق بهتر است از قصر کردن **مالک**
عن نافع عن عبد الله بن عمر الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا رحم کن سر تراشندگان را گفتند یکبار و قصر
کنندگان یا رسول الله فرمود بار خدایا رحم کن سر تراشندگان را گفتند یکبار و قصر کنندگان پس فرمود رحم بکن قصر
کنندگان **باب** یاخذ من لحیته و شاربه بعد حلق راست بگیرد از ریش خود و بروت خود بعد سر تراشیدن **مالک**
عن نافع ان عبد الله بن عمر الی عبد الله بن عمر وقتیکه حلق میکرد و حج میکرد فرو گرفت از ریش خود و از شارب خود **باب**
او قصر بالاسنان جائز وقتیکه قصر کردند انها جایز است **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان رجلا الی القاسم
بن محمد الی المتحفی الدبر بن قاسم بن محمد پس گفت هر اینه من طواف افاضه کردم و طواف کنانیدم اهل خود را بعد ازان
یکسو شدم بسوی دره پس شروع کردم که تراشم یک خوم با اهل خود پس گفت هر اینه من قصر کرده ام از موی خود و بیرون
پس گرفتم از موی او بدندان خود بعد ازان شروع کردم باو وگفت پس بخندید قاسم بن محمد پس گفت امر کن او را که بگیرد
از موی خود بمقراض **باب** من ضفر او لبد تعین له الحلق هر که بافته باشد موی سر را بالصمغ جمع کرده باشد معین
می شود برای او حلق **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الی عمر بن الخطاب گفت هر که بافته باشد موی
سر خود را پس البته حلق کند و ثابت نکند نه بلبید **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب
الی عمر بن الخطاب گفت هر که لبده باشد موی سر خود را بمرارت یا بافته باشد یا بالصمغ جمع کرده باشد پس واجب است بر وی
که حلق کند **باب** لا تنقطع المراة قبل التقصیر شانه نکند زن پیش از قصر کردن **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر
الی عبد الله بن عمر بسیکه زن محرم وقتیکه حلال شود شانه نکند تا وقتیکه بگیرد از فرق سر خود و اگر باشد او را هدی بگیرد
از موی سر خود تا وقتیکه نحر کند هدی خود را **باب** من رمی الجمرة و حلق حل له کل شی الا النساء و اختلفوا فی الطیب
هر که رمی جمار کند و حلق نماید حلال شد او را هر چیز مگر زنان و اختلاف کردند در بوی خوش **مالک** عن نافع و عبد الله بن دینار
عن عبد الله بن عمران عمر بن الخطاب الی عمر بن الخطاب خطبه خواند برای مردمان در عرفه و تعلیم کرد ایشان را امر حج و
گفت ایشان را در اخیر گفت وقتیکه آمدند بمنی پس هر که رمی کرد جمره را پس هر اینه حلال شد برای او هر چیزی که حرام بود بر وی مگر
کنند کان مگر زنان و خوشبوئی پس دست نرساند بر زنان و نه بخوشبوئی تا آنکه طواف کند خانه کعبه را **مالک** عن نافع و
عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمران عمر بن الخطاب الی عمر بن الخطاب فرمود هر که رمی کرد جمره را و موی سر تراشید یا تقصیر

و نحر نکند و هدی خود را اگر باشد تا اول بر او حلال شود و را آنچه حرام بود بر وی مگر زنان و نه شب تا آنکه طواف کند بخانه کعبه

مالک عن یحیی بن سعید و عبد الله بن ابی بکر و ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان الولید بن عبد الملک سالم بن عبد الله الخ و ولید بن عبد الملک سوال کرد سالم بن عبد الله و خارجة بن زید را بعد از انکه رمی جمره کرد و حلق کرد و سر خود را پیش از انکه طواف افاضه کند از استعمال چیزی که بر محرم حرام است رخصت داد و خارجة بن زید مترجم گوید نزد مالک موافق این آنست که استعمال طیب پیش از طواف جایز نیست و این مذهب باصحاب کرده اند بحدیث عایشه رض قالت طیبت النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر قبل ان یفیض و لهذا اجمعوا اهل علم غیر ازان هر ممنوعات را در بین وقت حلال داشته اند باب نحر البدنة بمنی و حدها العقبة واجب است شب ماندن در منی و حدان عقبه است مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود باید که شب نگذراند کسی از حاجیان بشبهای منی الا طرف عقبه مالک عن نافع انه قال اخبرنی ان عمر بن الخطاب الخ مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروه کفت در باب شب ماندن بمکه در شبهای منی که شب نگذرانند بحکم منی باب لا یرمی الجمار فی الایام الثلثة حتی تزول الشمس اند اخته نشود سنگریزه ها در سه روز یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم تا آنکه زایل شود آفتاب مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر مسکفت اند اخته نشود سنگریزه ها در سه روز یعنی غیر در نحر تا آنکه زایل شود آفتاب باب هل یجوز رمی الجمار بالليل ایا جایز است رمی جمار ایام تشریق در شب مالک عن یحیی بن سعید عن عطاء بن ابی رباح الخ یحیی بن سعید شنید از عطاء بن ابی رباح که ذکر میکرد و میامد رخصت داده شد شبانان را که رمی کنند در شب میکوید عطاء بن ابی رباح که رخصت داده شد در زمان اول باب یستحب ان یقف عند الجمرة من الاولین یذکر الله تعالی دون جمرة العقبة مستحب است که بایستد نزدیک دو جمره نخستین ذکر میکند خدا تعالی را در ای جمره عقبه مالک عن انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب بایستاد نزدیک دو جمره نخستین ایستادن دراز تا آنکه مانده میشد استاده شونده مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر می ایستاد نزدیک دو جمره نخستین ایستادن دراز الله اکبر میکفت برای خدا تعالی و تسبیح میکفت او را و حمد میکفت او را و دعا میکرد در حق خدای عزوجل و ایستاده نمیشد نزدیک جمره عقبه باب المشی فی رمی التشریق افضل من الرکوب بیاده رفتن در رمی ایام تشریق بهتر است از سواره رفتن مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه الخ قاسم بن

محمد کف مردمان و فکبره می زدند پیاده میرفتند و دران حال کف میزدند و دران حال که باز میگشتند و اول کسی که
ضد معاویه بن ابی سفیان بود باب تاخیر النفر الی رمی الثالث و یجوز تعجیله سنت تاخیر کردن نفر ثانی
در روز سیوم و جایز است تعجیل ان قال الله تعالی واذکروا الله فی ایام معدودات فمن تعجل فی
یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی واتقوا الله واعلموا انکم الیه
تحشرون • فرمود خدا تعالی یاد کنید خدای را در روزهای شمرده شده یعنی در ایام تشریق تکبیرات گویند پس کسی که شتابی
کرد در کوچ از منی در دو روز یعنی در روز دویم از ایام تشریق بعد رمی جمار اولی پس گناه نیست بروی یعنی گناه
نیست برای کسی که ترسید از خدا و بداند که مرا به نشانیدی او حشر کرده خواهید شد باب من لم ینفر حتی غربت الشمس
من اوسط ایام التشریق وجب علیه مبیتها ورمی الغد هر که نه برود از منی تا انکه غروب شد آفتاب از اوسط ایام
تشریق واجب است بروی بیتوته کردن در منی و انداختن سنگریزه فردای ان روز مالک عن نافع ان عبد الله
بن عمر الخ عبد الله بن عمر مسیکفت هر که غروب شود بروی آفتاب در اوسط ایام تشریق واو در منی است پس نکوچد
تا انکه بیندازد سنگریزهای فردای ان روز باب یتم الصلوة بمنی ولقصر ایا چهار رکعت نخواند نماز را در منی
یا قصر کند مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم گذارد در منی دو رکعت و ابو بکر صدیق
گذارد و از او دو رکعت در منی و عمر بن الخطاب گذارد و از او در منی دو رکعت و عثمان بن عفان گذارد و از او در منی دو
رکعت نیمه خلافت خود و بعد از ان اتمام کرد او را مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب
الخ عمر بن الخطاب فکفته بود که نماز گذارد و برای ایشان دو رکعت بعد از ان باز گشت پس گفت با اهل که نماز تمام کنید
نماز خود را مرا نه ما قوم مسافریم بعد از ان گذارد دو رکعت در منی و خبر رسید باو که گفته باشد بایشان چرا نی باب
تکبیر ایام التشریق و یجهر بالتکبیر الا کرکبود در روزهای تشریق و او از بلند کند به تکبیر قال الله تعالی واذکروا
الله فی ایام معدودات فرموده خدا تعالی یاد کنید خدا را در روزهای شمرده شده قال
مالک الایام المعدودات ایام التشریق گفت مالک مراد از ایام معدودات ایام تشریق است مالک عن یحیی
بن سعید انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب برادر روز ایستاده از روز نحر و فکبره بلند شد آفتاب فروشد پس تکبیر
گفت پس تکبیر گفتند مردمان تکبیر او بعد از ان برادر دیگر از ان روز و فکبره بلند شد روز پس تکبیر گفت پس تکبیر گفتند مردمان

سنگ او بعد ازان برآمد و فریاد زد ای بنی شداد آب پس تکبیر گفت پس تکبیر گفتند مردمان تکبیر او تا آنکه متصل میشد تکبیر و میرسید بخانه
کعبه پس میدانستند مردمان که برآمد عمر بقصد رمی باب هل یصوم المتمتع ایام منی آیا روزه گیرد متعه کننده در روزهای منی
مالک عن ابن شهاب عن عروه بن الزبیر عن عایشه ام المومنین الخ حضرت عایشه میفرمود روزه لازم نیست کسی را که متمتع
کند بعمره تا رسیدن وقت حج کسی را که نیابد هدی درمیان آنکه احرام کند بحج تا روز عرفه پس اگر روزه نگرفته باشد روزه گیرد ایام
منی را مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت در بن باب نیست قول عایشه باب
المحصب باب در نازل شدن بمحصب بعد فراغ از افعال حج مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میکند در نماز
ظهر و عصر و مغرب و عشاء در محصب بعد ازان داخل شد بمکه در شب بعد ازان طواف میکرد بخانه کعبه مرتحم گوید عبد الله
بن عباس و حضرت عایشه میگفتند که نزول بمحصب چیزی نیست جز این نیست که محصب منزلی است که نزول کرد در وی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و بهمین رفتند اکثر علما و نزد حنفیه تحصیب سنت است و تارک آن مسیی است باب طواف الوداع در بیان
طواف وداع مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب میگفت رجوع نکند کسی از حاجیان تا آنکه
طواف کند بخانه کعبه پس میآینده آخر نسک طواف خانه کعبه است مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب باز
گردانید مردی را از مرالظهران که وداع نکرده بود خانه کعبه را باز گردانید تا وداع کند خانه کعبه را مالک عن هشام بن عروه
عن ابیه الخ عروه گفت هر که طواف افاضه کرد پس خدا بتحقیق تمام کرده است حج او و اگر حبس کنند او را عذری لایق است که
باشد آخر عهد او طواف بخانه کعبه و اگر حبس کرد او را چیزی باز پس آید او را اعاده پس خدا بتحقیق تمام فرموده است حج او و امر جمیع
طواف صدره واجب است نزد حنفیه بر حج کننده و فکیکه خواهد که برآید از مکه و نیست بر عمره کننده و بر اهل مکه طواف صدر لازم و در
منهاج آورده و فکیکه خواهد برآمدن از مکه باید که طواف وداع بجا آرد و در نسک نکند بعد ازان و آن واجب است و بنسک آن
لازم نمیشود دم و در قولی سنت است که لازم میشود است اراقه دم بنسک آن باب رخص للحائض فی ترک طواف الوداع الکاشت
قد افاضت رخصت داده شده حایض را در ترک طواف وداع اگر طواف افاضه کرده باشد مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن
ابیه عن عایشه ام المومنین الخ صفیه بنت حیی حایض شد پس ذکر کرده شد این باجرا پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود ای
بنده کننده ما است پس گفته شد که برآینده وی طواف افاضه کرده است پس فرمود بنده کننده نیست الحال مالک عن عبد الله بن
ابی بکر بن حزم عن ابیه عن عمره بنت عبد الرحمن عن عایشه ام المومنین الخ حضرت عایشه گفت در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

یا رسول الله صفیه بنت حی حائض شد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاید وی بند کند ما را از طواف خانه کعبه گفتند
آری کرده بود یا رسول الله پس فرمود برآئید مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یاد کرد صفیه را پیش من کرده شد و جناب وی صلی الله علیه وسلم هرانیه وی حائض شده است فرمود شاید وی بند کند ما را
گفتند یا رسول الله هرانیه وی طواف کرده بود پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نیست بند کننده ما الحال حضرت عائشه
گفت در حالتیکه در بن مسئله بحث میکردیم که پس چرا ایشان سفر میکنند مردمان زنان خود را یعنی برای طواف وداع
آن پیش فرستادن نفع نمیکند ایشان را و اگر بود وی انچه میگویند صحیح میکردیم یعنی زیاده از شش هزار زن حائض
همه ایشان طواف افاضه کرده اند یعنی طواف وداع نمیکنند مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه ان ابا سلمة بن عبد
الرحمن اخبره ان ام سلیم بنت ملحان الخ ام سلیم بنت ملحان سوال کرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و او حائض شده بود
با فرزند زاده بعد از انکه طواف افاضه کرده بود و نذر نحر پس اذن داد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم پس برایند بجانب مدینه
مالک عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة ام المؤمنین الخ حضرت عائشه و فقیکه حج میکردند و همراه
او زنان می بودند که از حیض ایشان می ترسید پیش میفرستاد ایشان را روز نحر پس طواف افاضه میکردند پس اگر حائض شدند
بعد از ان انتظار ایشان نمی نمود و روانه میکرد ایشان را بوطن حال انکه ایشان حائض بودند و فقیکه طواف افاضه کرده بودند
باب ما تفعل المرأة اذا حاضت قبل الافاضة چه کار کند زن وقتیکه حائض شود پیش از انکه طواف افاضه کند مالک عن عبد الرحمن
بن القاسم عن ابیه عن عائشة الخ حضرت عائشه گفت آمدم بمکه و من حائض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و نه سعی کردم میان
صفا و مروه پس انظهار شکایت کردم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود بکن انچه میکنند حاجیان غیر انکه تو طواف مکن بخانه
کعبه و نه در میان صفا و مروه تا انکه پاک شوی مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت در باره زن حائض
که احرام کند بحج یا بعمره که وی احرام نمیکند بحج و عمره وقتیکه خواهد و لیکن طواف خانه کعبه نکند و سعی در میان صفا و مروه نکند
و نزدیک نشود بمسجد حرام تا انکه پاک شود باب المرأة تهل بالعمرة ثم تحيض وتفوت الحج فلا تستطيع ان تعتمر حکم زنی که
احرام کرد بعمره بعد از ان حائض شد و نزدیک شد حج پس استطاعت نمیدارد و عمره را مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن
ابیه عن عائشة ام المؤمنین الخ حضرت عائشه فرمود برامدیم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سال حجة الوداع پس احرام کردم
بعمره پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که باشد همراه او قربانی پس باید که احرام ببندد بحج کند با عمره بعد از ان حلال شود تا انکه

حلال شود

حلال شوم از هر دو یک جا گفت حضرت عائشه پس آمدم بمکه و من حایض بودم پس طواف کردم خانه کعبه را و نه سعی کردم در میان صفا و مروه پس اظهار شکایت کردم از این بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود بگشا موی سر خود را و شانه کن و احرام کن برای حج و بگذار عمره را گفت پس کردم من این را پس وقتیکه تمام کردیم حج را فرستاد مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر اه عبد الرحمن بن ابی بکر بجانب تنعیم پس عمره کردم پس فرمود این عمره بجای عمره تست پس طواف کردند آنانکه احرام عمره کرده بودند بخانه کعبه و در میان صفا و مروه بعد ازان حلال شدند بعد ازان طواف کردند طواف دیگر بعد ازانکه رجوع کردند از منی برای حج خود و اما آنانکه احرام حج کرده بودند یا جمع کرده بودند حج و عمره را پس ایشان طواف کردند یکبار مالک عن ابن شهاب عن عروه بن الزبیر عن عائشه مثل ذلک ح ابن شهاب از عروه از حضرت عائشه مانند این روایت کرد باب المستحاضه تطوف بالبیت و تسعی بین الصفا و المروه مستحاضه طواف کند خانه کعبه را و سعی کند در میان صفا و مروه مالک عن ابی الزبیر المکی ان اباه اعزالا سلمی عبد الله بن سفیان الخ عبد الله بن سفیان نشسته بود یا عبد الله بن عمر پس ایدر پیش عبد الله بن عمر زنی که طلاق قوی میکرد از وی پس گفت هر آینه من امدم بقصد طواف خانه کعبه تا وقتیکه رسیدیم بدروازه مسجد دران شد از من خون بنابرین رجوع کردم تا آنکه دفع شد از من آن خون بعد ازان آمدم تا آنکه رسیدیم نزدیک دروازه مسجد دران شد از من خون پس بازگشتم تا آنکه دفع شد از من ان خون بعد ازان آمدم تا آنکه رسیدیم بدروازه مسجد دران شد از من خون گفت عبد الله بن عمر جز این نیست که این تاثیر شیطان است پس غسل کن و جامه بر فرج خود ببند بعد ازان طواف کن تو ترجمه کرده اند اتفاق علما بر آنست که زن مستحاضه وضو میکند و جامه بر فرج ببندد و طواف کند خانه کعبه را و نماز کند انچه میکند زن طاهر انچه میکند زن طاهر از اعمال حج باب التعریس بذی الحلیفه اذا فضل بیان استحباب فرود آمدن آخر شب بوادی ذو الحلیفه و فکیه بازگردد و انرا حج یا عمره مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم خفته را در بطحا در ذی الحلیفه پس نماز کرد گفت نافع که عبد الله بن عمر میکرد این را سنت جهم گوید ابن سنت است و ثابت سنه لازم تر نزدیک جمهور باب استحباب ذکر اذا فضل من حج و عمره بیان انچه مستحب است از ذکر فکیه بازگردد و از حج عمره مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فکیه باز میگشت از غزوه یا از حج یا عمره الله اکبر میگفت بر هر بلندی از زمین سه بار بعد ازان میگفت لا اله الا الله الخ تا رجوع کنند کائنیم تائبون کنند کائنیم عابدون کنند ساجده کنند کائنیم ما برای پروردگار خود حمد کوینده کائنیم راست کرد خدا وعده خود را و نصرت داد بنده خود را و شکست احزاب را تنها

باب یصح الحج من صبی ممیز یصح شود حج از کودک هوشیار مالک عن ابراهیم بن عقبة عن کریب مولی عبد الله بن عباس
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم گذشت بر زنی حال آنکه وی در محضر خود بود پس گفت ای زن را انیست آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس گرفت ان زن بازوی کودکی که همراه او بود پس گفت آیا برای این کودک حج است یا رسول الله فرمود آری و برای
تو اجر است یعنی ثواب حج کنانیدن باب العبد یعتق بعرفة حکم بنده که آزاد کرده شود در عرفات قال مالک فی العبد یعتق
الخ گفت مالک در باب بنده که آزاد کرده میشود در عرفه پس برانیه این کفایت نمیکند از وی حج اسلام مگر آنکه باشد که
احرام کرده بود پس احرام کند بعد از آنکه آزاد کرده شود بعد ازان بایستد بعرفه ازان بعد پیش از آنکه طلوع نماید فجر پس اگر
کرد این کار کفایت میکند ازوی و اگر احرام نکرد تا آنکه برآید فجر باشد مانند کسی که فوت شد او را حج و نفهمید ادراک نکرد
وقوف بعرفات پس از طلوع فجر از شب مزدلفه و لازم میشود بران بنده حج اسلام باید که قضا کند آنرا مترجم گوید
متفق اند اهل علم بر آنکه صبی و بنده ادا نمی شود حج انسان از حج اسلام گرفته نا بالغ شود کودک و آزاد شود بنده پس
از سر نو کنند احرام را بعد ازان و واقف شوند در عرفات باب الضرورة در بیان حکم ضرورة قال مالک فی الضرورة من
النساء التی لم یحج قط انها ان لم یکن لها ذو محرم الخ گفت مالک در باب ضرورة از زنان آنکه حج نکرده هست اصلا برانیه
اگر نباشد او را ذو محرمی که برآید همراه وی یا باشد برای او ذو محرمی پس قدرت نیافت که برآید همراه ان زن باید که
ترک نکند فریضه خدای و جل لازم است بروی در حج و باید که برآید در جماعتی از زنان مترجم گوید یعنی تعقب
کرده شده است بحدیث شیخین که لاتحل لامرأة ان تسافر الا و معها ذو محرم پس ثوری و ابو حنیفه میگویند که لازم نیست
بروی حج وقتیکه نمی یابد مردی ذو محرم که برآید همراه او و شافعی گفته که شرط است برای زن که برآید با او زوج او
یا محرمی یا جماعه از زنان ثقه و لنوی گفته که الاول اولی لظاهر الحدیث باب الحج عمن لا یستطیع ان یثبت علی
الراحلة باب در بیان مشروعیت حج به نیابت کسی که می تواند ثابت ماند بر شتر مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن
یسار عن عبد الله بن عباس قال کان الفضل بن عباس الخ گوید فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلی الله علیه
وسلم زنی از قبیله خثعم طلب فتوی میکرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس شروع کرد فضل نظر کردن بسوی او و
این زن نظر کردن بسوی فضل پس شروع کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم که باز میگردانید روی فضل را بسوی جانب
دیگر پس گفت ان زن یا رسول الله برانیه فرمان خدا تعالی در باب حج دریافت پدر مرا در ان حالت که پیر کلان سال است

بگوید که ثابت ماند بر خستر پس اما من حج کنم عوض او فرمود آری و این قصه در حجة الوداع بود **باب** بجوزان بدخول مکه غیر
محرم از الم بر دو حجاج و لا عمره جایز نیست که داخل شود در مکه حال آنکه محرم نیست و قصد نیت نکرده باشد حج را و نه عمره را **مالک** عن ابن
شهاب عن انس بن مالک الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد بمکه سال فتح و بر سر مبارک او خود بود پس
وقتیکه بر داشت خود را آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی پس عرض نمود یا رسول الله ابن خطل چنگ زده است بپرده
کعبه پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشید او را گفت مالک که گفت ابن شهاب و نبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن روز
احرام بسته **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر برآمد از مکه تا آنکه رسید بقدید برآمد پیش او خبری یعنی خبری که
مقتضی باز گشتن بود بسوی مکه پس باز گشت پس داخل شد در مکه بغیر احرام **مالک** عن ابن شهاب مثل ذلک **مالک** از ابن شهاب
مانند این روایت کرد یعنی از عبد الله بن عمر **باب** العمره سنه عمره سنت **مالک** عن یحیی عن ابی صالح عن ابی هریره
الخ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود عمره تا عمره دیگر کفارت چیزی را که میان این هر دو باشد از سیئات **مالک** انه بلغه
ان عثمان بن عفان الخ آنحضرت عثمان بن عفان و فکیعه مسکر و احیانا فرو دنی او در متاع خود را از شتر خود تا انکه می
گشت **قال مالک** العمره سنه و الله اعلم حدا من المسلمین ارخص تر کیا گفت مالک عمره سنت است و نمیدانم کسی را از مسلمانان که رخصت
داده باشد در ترک آن **باب** فضل العمره فی شهر رمضان بیان فضیلت عمره در ماه رمضان **مالک** عن یحیی بن سعید انه سمع ابا بکر بن عبد الرحمن الخ زنی آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت مرا نیامد که حج کنم پس عارضی
چیزی مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم او را که عمره کن در رمضان پس مرا نیامد عمره در رمضان مانند حج است **باب**
کم اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان انکه چند عمره کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اعتمر ثلثا الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم بجا آورد سه عمره سوای عمره که با حجه الوداع یعنی عمره و سال حدیبیه و سال قضیه یعنی عمره و سال جعرانه یعنی حنین **مالک**
عن هشام بن عروه عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم عمره بجا نیاورد مگر سه بار یکی از انها در شوال بود و در ذی حجه قعده
باب بجوزان لمعتمر فی الشهر الحج و لالحج جایز نیست که عمره کند در ماههای حج و حج نکند **مالک** عن ابن شهاب عن سعید
بن المسیب ان عمر بن ابی سلمه استاذن عمر بن الخطاب الخ عمر بن ابی سلمه اذن خواست از عمر بن الخطاب در انکه عمره کند در شوال این زن
والی او را پس عمره کرد بعد از ان باز گشت بجانب اهل خود و حج نگذارد و **باب** بجوزان لمعتمر قبل ان یحج حجة الاسلام جایز نیست که
عمره کند پیش از انکه گذارد حج فرض را **مالک** عن عبد الرحمن بن ابی عمره الاسلمی الخ مردی سوال کرد سعید بن المسیب را پس گفت عمره

پیش از انکه حج کذارم پس کفت سعید بن المسیب آری هر آینه عمره بجا اورد انحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از انکه حج کذارد

باب سنی یقطع المعتمر التلبیه کدام وقت قطع کند معتمر تلبیه را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر ترک میکرد

تلبیه را وقتیکه داخل شده در حرم مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه بن الزبیر ترک میکرد تلبیه را در عمره وقتیکه داخل شده

در حرم مالک عموم ابن شهاب الخ ابن شهاب میکفت که عبد الله بن عمر تلبیه میکرد حال انکه او طواف میکرد خانه کعبه را

باب المعتمر یؤخر الحلاق شما عمره کند تا خیر کند سر تراشیدن را اندکی مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه

الخ قاسم بن محمد داخل شد بمکه وقت شب داد عمره کرده بود پس طواف میکرد بخانه کعبه و میان صفا و مروه و تاخیر میکرد

حلق را تا انکه بوقت صبح در می آمد کفت عبد الرحمن و لیکن عود میکرد بخانه کعبه تا طواف کند بوی تا انکه حلق میکرد و عمره را باب

دخول الکعبه و الصلوة فیها در بیان داخل شدن در کعبه و نماز کذاردن در ان مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر عن

عبد الله بن عمر روایت کرد که انحضرت صلی الله علیه وسلم داخل شد در کعبه او و اسامه بن زید و بلال بن رباح و عثمان

بن طلحه حجبی پس بند کنانید کعبه را بر خود و در نکفت موده در ون آن کفت عبد الله پس رسیدم از بلال و فکر میکرد چه کار کرد

انحضرت صلی الله علیه وسلم پس کفت کردانید یک ستون را جانب چپ خود و دو ستون را جانب راست خود و کذرانید

سه ستون را پس خود و بود خانه کعبه در ان روز بر شش ستون بعد ازان نماز کذارد و باب المواضع المتبرکه بمکه بیان جاهای

متبرکه در مکه مالک عن محمد بن عمر بن حلحلة الدیلی عن محمد بن عمران الانصاری عن ابیه الخ عمران انصاری کفت از راه بیک کوشه

شدم عبد الله بن عمر متوجه شده بسوی من و من فرود امدم بزیر درخت مغیلان در راه کفت چه چیز فرود اورد ترا

بر این درخت مغیلان کفتم قصد کردم سایه را پس کفت ایا چیزی دیکر هم باعث شد عمران پس کفتم نی فرود امدم مر اکه بمیرد

سریع پس کفت عبد الله بن عمر که فرود رسول الله صلی الله علیه وسلم و فکیه باشی تر رود کوه اخشنین از منی و بر دشت دست

خود را بجانب مشرق پس انجا راه ایست که کفته میشود او را سر ران و وادی درخت مغیلانی است که ناف بریده شد زیر

او هفتاد و نبی یعنی هفتاد و نبی انجا تولد شدند و ناف ایشان انجا بریده شد مالک انه بلغه ان عبد الله بن عباس الخ

عبد الله بن عباس میکفت در میان رکن اسود و مقام ابراهیم ملتزم است یعنی جای که معانقه باو دیوار کعبه باید کرد و مرحوم کوید

کذا فی روایة عبید الله بن یحیی عن ابیه ما بین الرکن و المقام و فی روایة الاخرین عنه و عن غیره ما بین الرکن و الباب

و هو الصواب لقاعی است علما بر انکه کوشش کنند در دعا و جاهای متبرکه و معانقه کنند دیوار کعبه را و میان رکن و دروازه کعبه باب

زیارة قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم و بیان زیارت تربت مطہرہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مالک عن عبد اللہ بن دینار ۲ عن عبد اللہ بن دینار کہ گفت دیدم عبد اللہ بن عمر را کہ ایستادہ میشد بر قبر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس درود میفرستاد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بر ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما مترجم گوید کہ سنت است زیارۃ قبر شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد فراغ حج باتفاق اہل علم واللہ اعلم باب ایتان قبا پیادہ آمدن بزیارۃ قبا مالک عن نافع عن عبد اللہ بن عمر ۳ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم می آمد قبا پیادہ و سوار مترجم گوید کہ آمدن بقبا بسیار ثواب است و در عالم کثیری آوردہ کہ آمدن بزیارۃ قبا مستحب است روز شنبہ باب حرم مکہ و بیان احکام حرم مکہ سئل مالک ہل یحتش الرجل ابلہ بین الحرم شیئا قال لا سوال کردہ شد مالک را آیا قطع کند مردی برای چہارپایہ خود از حرم خبطی را یعنی گیاہ تر گفت نی مترجم گوید صحیح است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود لا یختلی خلاہا الحدیث عباس التماس نمود کہ الا اذخر بارسول اللہ فقال الا الاذخر پس مختلف شدند علما امم و ائمہ بر شافعی جایز است قطع کیاہ برای علف بہائم و برای حج و عباس بر او فضل دارد نزد شافعی و نزد ابو حنیفہ لا یرعی حشیش الحرم و لا یقطع الا الاذخر ابو یوسف چرانیدن و دواب جایز میدارد باب ضمان قطع شجرہ الحرم تاوان بریدن درخت حرم قال مالک لیس علی المحرم فیما قطع من الشجر الخ گفت مالک نیست لازم بر محرم در آنچہ ببرد از درختہای حرم چزی و نرسیدہ ایم را کہ کسی حکم کردہ باشد در ان بچزی و دیدہ خریت کہ کردہ است مترجم گوید تعقب کردہ است شافعی مالک را و روایت کردہ شد از ابن الزبیر فی الشجرۃ الکبیرۃ نفرۃ بقیمتہا و ہو فی حکم المرفوع اولا مدخل للقیاس فی ذلک و اکثر علما بر انند کہ ضمان نمیشود بقطع شجرہ حرم و شکار کردن در حرم باب حرم المدینۃ حرسہا اللہ تعالی حکم حرم مدینہ مالک عن عمرو مولی المطلب عن النعمان بن مالک الخ النعمان بن مالک روایت کردہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمود ارشد بروی کہ او را پس فرمود این کودک است کہ دوست میدارد ما را و ما او را دوست میداریم او را آمد بار خدایا بدرستیکہ ابراہیم حرام کردہ است مکہ را و بدرستیکہ من حرام میکنم میان دو طرف سنگستان مدینہ را مالک عن ابن شہاب عن سعید بن المسیب عن ابی ہریرۃ الخ ابو ہریرہ میگفت کہ می بینم آبوان را کہ چرا میکنند در مدینہ نمیرسانم انہا را زیرا کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بامن لابتہا حرام مالک عن یوسف بن محمد عن عطاء بن یسار عن ابی ایوب الانصاری الخ ابو ایوب انصاری یافت جوانی چند را کہ مضطر کردند بحیوانہای مدینہ النبوی کہ شہ یعنی نامیدہ میشود پس دفع کرد انہا را از وی گفت مالک نمیدانم مگر انکہ گفت ابو ایوب

ایا در حرم آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده شود و این کار مالک عن رجل قال دخل علی زید بن ثابت الخ گفت مردی که داخل
شد بر من زید بن ثابت و من در بازار ما بودم و هر ایینه شکار کرده بودم پس امر کرد مرا زید بن ثابت و بر انید او را و امر جهم کرد بدان بن مالک روایت کرده است که ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الخ صعب با باعمر با فعل
الغیر و نفیر شکار است اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبود شکار کردن ان در مدینه و هر ایینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این را بر ایشان پس مختلف شدند اقوال در این باب پس قول مالک و شافعی و اکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسی که شکار کند
در مدینه یا برد درختان را و از این نیست که تعظیم مدینه مراد است از تحریم ان غیر تحریم صید و شجر از حمله حدیث النفل بعضی بتحریم شجر مدینه قایل اند
سوای صید ان بحدیث النس و جماعه دیگر تحریم هر دو فرمودند و حمل کرده اند حدیث النس را بر انکه گرفته بودند ان طایر را از خارج مدینه بعد
ازان داخل کرده شد بمدینه و قال المحلی الاصح بضمن بکسب الصاید و قاطع الشجر و الحشاش

کتاب البیوع و المعاملات

کتاب در بیان احکام متعلقه بانواع بیع و معاملها مقدمه شرط بیع تراضی عاقدین
است لقوله تعالی الا ان تکون تجارة عن تراض منکم و تراضی کار دل است که پنهان را بران اطلاع نیست
پس السنه شد که مدار صحت بیع چیزی است که در عرف بان تراضی دانسته شود و شافعی اشتراط کرده است بلفظ صریح بایع
یا بعت و مشتری مانند اشتریت و ملکت و قبلت یا یعنی فعال التملیک یا کنایه او مانند جعلته لک بکذا و اعطیته لک بکذا و خذه
منی بکذا لکن قولی نزدیک تر بنظر آنست که هر چه در عرف بیع تراضی دانند بیع منعقد میشود بان معاطاة باشد یا قرینه دالله
اعلم زیرا که در اصل شرع بیع بحز تراضی طلوب نشده و شروط عاقدین رسنده است و مکره نبودن الا اکراه بحق که در حکم لا اکراه است بحدیث
رفع القلم عن ثلثه و بایه لا تو توا السفهاء اموالکم و قیاس بر طلاق در صورت اکراه فی الحدیث لا طلاق فی اغلاق و الا صبی
ممیز که والی مشرف باشد بر عقد او و اذن داده باشد که جایز است بایه و ابتلوا الیتامی زیرا که ان عقد مستند بولی است در
حقیقت و شرای حربی سلاح را و کافر مصحف را نیز در سنت بحدیث انه و اذلال خوف انکه استعانه بر قتال مسلمانان
کنند و شرط بیع بیع چیزی است طاهر که عین او زیرا که در حدیث صحیحین نهی از بیع کلاب و خمر و میته امده است و امری که منتفع بها باشد
انها نجاست است پس علت نهی بیان تواند بود و فیه نظر زیرا که در حدیث امده است که خدا تعالی حرام کرده است چیزی را اذا کما حرم بیع
بیع او و معنی این حدیث آنست که چیزی که وجه انتفاع بان شایع و مشهور باشد بوجهی که بیان متبعض نشده باشد و ان انتفاع
حرام باشد بیع ان چیز خلاف نیست پس بیع چیزی برای سواری و عبید برای خدمت درست باشد اگرچه اکل لحم خر و لواطه عبید

نیز محتمل است و بیع خمر و اصنام حرام باشد و فایده بنفع اقتضا میکند که بیع کلب محرم الاقتنا و بیع میته برای گوشت او
و برای جلد که بجهت دباغ میگیرند حرام باشد بجهة این علت زیرا که بنای نفع بر لفظ منفعت جامعه بالغه است والله اعلم و اگر
نفع بیع است پس آنچه قابل انتفاع نباشد بیع او صحیح نیست لقوله تعالی ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل
و در بعضی صور صادق میآید که باطل است و در اینجا تفتیشی هست زیرا که در عالم چیزی یافته نمیشود که او را بوجهی از وجوه نفع
نباشد پس مراد اینجا بنفع معتد بیست باعتبار عادة قوم و مقاصد ایشان در معاش تفاوت کلی بحال مختلف میشود
باختلاف بلاد و اوقات پس بیع آب بر شط نهر بغیر مانع از اخذ او و بیع تراب در صحرا نفع است والله اعلم و دیگر امکان
تسلیم بیع است زیرا که چیزی که ممکن التسلیم نباشد اخذ مال عوض او اخذ باطل است پس بیع ضال و آبق و مغصوب صحیح نباشد
الا با قادر بر روی و همچنین بیع نصف سیف و نصف ظرف صحیح نباشد زیرا که تسلیم نصف بغیر نصف محال است و
در صورت تقسیم معیب میشود دیگر ملک عاقد زیرا که مال دیگری فروختن باطل است و در قولی اگر اذن مالک متحقق شود
تصحیح منقلب میکرده دیگر معلوم بودن بیع بعینه و بقدر و صفة زیرا که بیع مجهول غرر است و از بیع غرر نهی وارد شده
رواه مسلم و درین مسئله و حدیث وارد شده است حدیث نهی از بیع آنچه آمیزانیده است و حدیث بیع سلم که مقتضی
صحت بیع شی موصوف مقدر است و لهذا شافعی درین مسئله دو قول دارد در یک قول بیع غائب جایز نداشته و در قول
دیگر اگر وصف و قدر او معلوم باشد درست دانسته است و نهی مالم یره مخصوص کرده است بانچه در ضبط قدر و وصف نیاید
و بیع احد الثوبین یا بیع ملامسه و منابذه و مانند ان صحیح نباشد و اگر یک صاع از صبره فروشد درست است و همچنین بیع
صبره کل صاع بدرهم زیرا که درین مسایل جهالت را اثری نیست و همچنین اگر بنقدی فروخت و در بلده نقود دیگر غالب
است بهمان مصروف شود و بیع صحیح باشد و تحقیق آنست که مطلق جهالت مفسد بیع نیست بدلیل جواز سلم حال اگه در سلم
بسیاری از امور مجهول میماند ولیکن مفسد جهالة فاحشة است که منشا نزاع در میان عاقدین باشد و سبیل قطع
او بر ظاهر نمیشود و هذا یختلف باختلاف الاحوال و مراد از رونده آنست که دران باب تعارف باشد پس در هر شهر
مثلیه و رونده کافی است والله اعلم باب شرط فی کل عقد ان یکون بتراضی العاقدین و ان لا یکون عقد اعلی باطل
مشترط کرده میشود در هر عقد رضامندی عاقدین باینکه دیگر و انکه نباشد عقدی بر باطل قال الله تعالی یا ایها
الذین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا

انفسکم ان الله کان بکم رحیما ای مسلمانان مخورید یا بمیخورید خود را در میان خود بباطل یعنی بحرام و در بعضی
لیکن بخورید و فیکم وافع بخارة بعد از رضامندی شما و هلاک مکنید خویشتن را بمعرفت خدا نسبت بحق شما مهربان است گویند
در اکل بالباطل داخل است غصب و ربوا و قمار و مانند آن از انچه مخالف حکم مصلحت کلیه باشد که شرع رعایت آن فرموده و نیز داخل است
معامله که در ان مبادله مال منفعت بمال منفعت نباشد مثل حشرات و یک وجب از گندم یا امکان تسلیم مبیع و ثمن نباشد
مثل بیع مفقود و آبق و جزو معین از سیف یا مملوک نبود یا عاقدین از اهل تکلیف نباشند و تراضی در اصل کار قلبست که اطلاع
بران میسر نیست و مراد انجا آمارة تراضی است مثل ایجاب و قبول بالفاظ یا حروف فرا این و الله اعلم و این آیه اصل عظیم است در
باب معاملات هزاران مسایل ازان متفرع میگردد مقدمه لابد است در هر عقد از عاقدین و چیزی که عقد بان در شرع منعقد
گردد و اگر عقد معاوضه باشد لابد است از عوضین پس شرط عاقدین بلوغ و عقل است زیرا که در زمان صبی اهلیت ولا تؤتوا
السفهاء اموالکم و آن اشارة بحجر بان است از عقود و لابد است در هر عقد از چیزی که محقق تراضی عاقدین باشد
بعقد زیرا که خدا تعالی فرموده است ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض و دوران
احکام بر خفیف تراضی که کار دل است نمی تواند شد پس لابد است از اقامت چیزی مقام او و لابد است که دلالت ان چیز
معلوم باشد نزد یک عاقدین و سایر اهل زبان پس در بیع و اجاره و امثال ان ایجاب و قبول است و معاطاة نیز میتواند شد
و در مثل حواله و کفاله لابد است از قول جانبین زیرا که قرینه که مفهم عقد و تراضی عاقدین باشد انجا یافته نمی شود و لابد است
در هر عقد از انکه عقد بر باطل نباشد و معنی باطل آنست که عقلا در ان عقد فایده بعقد به نه بینند و لابد است در هر عقد از انکه
عقد غرر نباشد و معنی غرر آنست که چیزی در اید در عقد و ندانند که ان چیز هست یا نیست یک است یا بد است و لابد است از معلوم
بودن عوضین لیکن موجود علم شاهد آنست و در امور موعود و غیر موجوده وصفی که مفهم باشد و قاطع نزاع و معین
آرزو جهی که نه نفیس بود که بعد بخاهد و نه اهمال اوصافی که اهل معامله ازا طلب کنند ضرور است و هر عقد را خاصیتی هست از
سنت و از اجماع سلف آن خاصیت را ادراک می باید کرد مانند انکه خاصیت رهن آنست که لازم نمی شود تا انکه قبض میان
نیاید و خاصیت حواله آنست که مطالبه اصیل منقطع میگردد و خاصیت هبه آنست که بدون قبض تمام نمی شود و بعض ذوات عقد
از تامل در الفاظ ان عقد فهمیده میشود مثل تسلیم ثمن از لفظ بسلم و سلف دانسته میشود و انرا نیز ادراک باید کرد و گاهی
در عقود شرط میکنند و حال شروط از شروط بیع می توان دانست که کدامی شرط مقتضی عقد است یا امریست که شارع بجهت توثیق

بیان در قول

بان فرموده است تا با مقاصد مختلف میشوند باختلاف آن شروط و مانند این شروط لابد است از اعتبار او
وکاهی شرط مخالف مقتضای عقد باشد یا شرطی که شرع منع کرده است بمنع ان و آن شرط فاسد است و آیا بسبب
شرط فاسد عقد فاسد کرد و یا عقد صحیح است و شرط ساقط شود هر دو احتمال را مخرجی هست باید دید شبه بمقام کیست
و در هر عقدی باید تامل کرد که وظیفه عاقدین چیست و هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای ان عقد و فهم این نکته از نظر در
حقیقت عقد و در نصوص شارع در باب بیع و جاری کردن ان نصوص در سایر عقود می توان دانست و اگر اختلاف
متعاقدین واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار می باید بست و بحسب ان قواعد حکم می باید کرد البینة علی المدعی و الیمین
علی من انکر البیعان اذا اختلفا و السلعة قائمة فالقول ما قال البائع او یترادان الضمان بالخراج معتبر قول این است یا بین
او اینکه مسایل در هر عقدی طوری باید کرد و تقریبا اگر بر تو وارد شود انها را بر همین اصول حمل می باید کرد چون جنین سعی
کردی خواهی دید که مذهب شافعی و احمد بحسب انچه در موطا مذکور است بمنزله دو شرح است بر یک متن که اکثر موافق می افتند
و کاهی در توجیه و تفصیل و اجمال مختلف میشوند مختار فقیر درین باب اختیار اقوی و اقرب است از متن مبین و می باید دانست
که اگر عقدی از مسلمانی متحقق شود تا امکان او را محملی صحیح پیدا می باید کرد و جمع رعایه لفظ عقد کنند پس اگر متضمن خلاف
مقتضی ان لفظ باشد انرا عقد فاسد می شمرند و جمعی رعایه معنی و ان لفظ را مجاز میکنند از ان عقد اگر قرینه قایم باشد
و میل فقیر بجانب اعتبار معنی است زیرا که اهل عرف در اغلب با لفاظ عقود تها ون دارند و بمعنی معتبر نکرده اند باب
بحر بیع العظام بخبه و النقد بخبه الا بید سواء لو ارفان اختلف الاجناس و کان طعام بطعام او نقد بنقد شرط
التقابض للمساواة و الکان طعام عقد لم یشرط التقابض ایضا حرام است فروختن طعام بخبث ان یعنی نکنند م بکندم
یا جو بجو مکر وست بدرست هر یکی برابر دیگر و کیل و حرام است فروختن نقد بخبث ان یعنی طلا بطلا یا نقره بنقره مکر وست بدرست
هر یکی برابر دیگر در وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از انکه طعام مقابل طعام باشد مثل کندم مقابل جو یا نقد
در عوض نقد باشد مثل طلا مقابل نقره پس شرط صحت بیع تقابض است نه انکه هر یکی برابر دیگر باشد و اگر طعام مقابل
نقد باشد مثل طلا مقابل حنطه پس تقابض هم شرط است مالک عن ابن شهاب عن مالک بن اوس بن الحدثان
النصری الخ مالک بن اوس طلب کرد حرف را بصد دینار یعنی طلب کرد فروختن احد النقدین را بنقد دیگر گفت ارخوانده
مرا طلحة بن عبید الله پس در لعین ثمینت سخن گفتیم تا انکه بیع صرف مقرر کرد با من و گرفت ان طلا را میکرد اشید انرا در میان

دودست خود بعد ازان گفت انتظار کن تا انکه بیابد نخلبان از غایه و عمر بن الخطاب می شنید پس فرمود حضرت عمر فرخنده که
جدا شود از طلا تا انکه بگیری حق خود از وی بعد ازان حضرت عمر گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طلا فروختن بانقره ربا ست
مگر انکه این بگوید بیاروان بگوید که بیا حاصل انست که در یک مجلس قبض بدلین متحقق کرده و فروختن کنندم بانکندم ربا ست مگر
انکه این بگوید بیاروان بگوید بیار و فروختن تمر بانمر ربا ست الا انکه این گوید بیاروان بگوید بیار و فروختن جو بجو ربا ست
مگر انکه این گوید بیاروان بگوید بیار قوله هاء وهار معناه هاک وهات ای خذ واعط اراد بذلک ان یکون یدا بید قوله
نزاوضنا ای تجادبنا فی البیع والشرار مالک عن نافع عن ابی سعید الخدری الخ ابو سعید خدری روایت کرد که انحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود مفروشید زر را بزر مگر هم وزن را بهم وزن وزیاده مکنید بعض زر را بر بعض ان و مفروشید نقره
را بانقره مگر هم وزن را بهم وزن وزیاده مکنید بعض انرا بر بعض ومفروشید از قسم نقود غایبی را بحاضر یعنی یکی از بیع و
ثمن حاضر باشد و دیگر را وعده مکنند قوله لا تشفوا ای لا تفضلوا والشف من الاضداد یکی بمعنی الزیاده والنقصان والناجز
الحاضر فقال الجزالوعداذا احضره مالک عن موسی بن ابی تمیم عن ابی الحباب سعید بن یسار عن ابی هریره الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود یک دینار مقابل یک دینار ست و درهم مقابل درهم لا فضل بینهما رسول الله صلی الله علیه وسلم مقابل
یکدیگر ست زیاده معتبر نیست درمیان اینها یعنی زیاده باعتبار جوده و روکره معتبر نیست بعد ازانکه در وزن برابر باشد مالک
عن یزید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان معویه بن ابی سفیان الخ معاویه بن ابی سفیان فروخت اوندی را از طلا
یا از نقره بعوض زیاده تر از وزن ان پس گفت او را ابو درداء نشنیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم که نهی میفرمود از
مانند این بیع مگر انکه فروخته باشد هم وزن را بهم وزن پس گفت او را معاویه نمی بینم بمانند این بیع باکی پس گفت ابو درداء آگاه
که منصدی بیان عذر من شود پیش معاویه من خبر میدهم او را از رسول الله صلی الله علیه وسلم واو خبر میدهد مرا از رای خود
ای معاویه بگیجا اقامت میکنم با تو در زمینی که تو دران باشی بعد ازان آمد ابو درداء پیش عمر بن الخطاب پس ذکر کرد پیش او این
ماجرا و پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی معاویه که مفروش مانند این را مگر انکه فروشی هم وزن را بهم وزن قوله من بعد زنی
ای من بصرفی والغدیر النهر مالک انه بلغه عن جده مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان الخ عثمان بن عفان
گفت فرمود مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم مفروشید یکدینار را بدو دینار و مفروشید یکدرهم را بدو درهم مالک
عن یحیی بن سعید الخ امر فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم دو سعد را یعنی سعد بن معاذ را رئیس اوس و سعد بن عباده

ترجیح جریح که بفروشنده او ندری را از غنیمت از طلا نبود یا از نقره پس فروختند باین حساب هر سه مثقال را بمقابله چهار مثقال نقره یا هر چهار مثقال را بمقابله سه مثقال نقره پس فرمود ایشان را آنحضرت صلی الله علیه وسلم رباکردند یا رباداد پس رد کنید این بیع را مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود مفروشید طلا را بطلا مگر هم وزن با هم وزن و زیاده مکنید بعضش را بر بعض و مفروشید نقره را بنقره مگر هم وزن را با هم وزن و زیاده مکنید بعضش را بر بعض و مفروشید نقره را بطلا مگر از زمان هر دو غایب نباشند و دیگر حاضر و اگر مهلت طلبد از تو تا آنکه در اید بخانه خود پس مهلت مده او را و هر اینه من می ترسم بر شما او را ربا یعنی ربا است مالک انه بلغه عن القاسم بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الخ قوله کالی یا النهر معناه النسیئة قاسم بن محمد گفت گفت فرمود عمر بن الخطاب یک دینار بقابله یک دینار هست و یکدرهم بمقابله یکدرهم هست و یکصاع بمقابله یکصاع هست مفروشید نسیئه را بمعوض حاضر مالک عن حمید بن قیس المکی عن مجاهد الخ مجاهد گفت بودم من نزدیک عبد الله بن عمر پس امد پیش او زرگری پس گفت ای ابا عبد الرحمن هر آینه من زر میسازم زر را بعد ازان میفروشم چیزی را از ان بزیاده تر از وزن او هر آن پس زیاده میگیرم در وزن بیع قدر عمل دست خود پس منع کرد او را عبد الله بن عمر پس شروع نمود آن زرگر که تکرار میکرد این سوال را با عبد الله و عبد الله منع میکرد او را تا آنکه رسید عبد الله بمنزل دروازه مسجد با لبوی جانوری که بمنجوات سوار شود و هر دو ایستادند ازان گفت عبد الله بن عمر یکدینار بمقابله یکدینار هست و یکدرهم بمقابله یکدرهم زیاده نیست میان انها یعنی صباغه و زیور ساختن را اجرتی نیست انیت وصیته بمقابله بر البوی یا وودیعته البوی شما مالک عن یزید بن عبد الله بن قسیط انه رای سعید بن المسیب الخ یزید بن عبد الله بن قسیط دید سعید بن المسیب را که بوزن بیع میکرد طلا را بطلا پس ریخت طلا خود را در یک پله ترازو و می ریخت بار او که با او بیع میکرد طلای خود را در پله دیگر از ترازو پس وقتیکه برابر باشند زبان ترازو میگرفت و میداد مسئله در کتب شافعیه مذکور است که هر کاه غله را با غله بقدر وشمند اگر یک جنس باشد شرط صحت بیع حلول و مماثله و تقابض قبل التفرق هست و اگر دو جنس باشند مثل کنند م با جو پس تفاضل در ست هست و تقابض و حلول در ینجا هم شرط است و هر بهین قیاس ست نقد بنقد بعد اختلاف الجنس چون طلا بنقره و نقره با طلا و نسیئه یک جنسیه غله حرمت قدر و جنس هست و مراد از قدر کیل و وزن بودن هست و مراد از جنس انحاد جنس مثل کنند م بکنند م و جو بجو پس اگر هر دو وصف متحقق باشند تفاضل و نسا حرام هست چون کنند م با کنند م برابر بیکدیگر باید فروخت و بیع یکی را از

مبیع و ثمن بوجل نباید که باشد و اگر یکی از این دو وصف متحقق و دیگر منتفی باشد تفاضل درست باشد و تاجیل درست نباشد
چون طلا بالنقره و گندم باجو و اگر هر دو منتفی باشند تفاضل و تاجیل هر دو درست باشد و الله اعلم **باب** الوصف الذی
یدور علیه هذا الحکم در بیان صفتی که دوران میکند بروی این حکم **مالک** عن ابی الزناد عن سعید بن المسیب الخ سعید بن
المسیب میگفت ربا بنسیت مگر در طلا بالنقره یا چیزی که در پیمانه کرده میشود یا وزن کرده میشود از آنچه خورده می شود یا نوشیده
می شود مترجم گوید مراد مالک از استنباط علت ربا و از تخصیص حکم او پس باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دیگر
فرمودند اشیا را سنه را و قاعده قیاس اقتضا مینماید که هر چه مثل این اشیا باشد در علتی که مدار حکم شده بر آن اشیا حکم
حکم اشیا رشته خواهد بود پس لابد شد تفتیش علتی موثره که مدار حکم بآنست و در اینمقام مذاهب اسالک مختلف شد شافعی علت
موثره در ذهب و فضه نقد را داشته است و حکم را مخصوص باین دو چیز ساخته زیرا که نقد به اخص اوصاف این دو چیز است
و اثر اثری است در احکام شرع مانند رکوة و علة موثره در اشیا باقیه مطعومه است خواه بنفسها باشند خواه اضافت باینها
زیرا که حنطه و شعیر ذکر کردند و ان اشیا طعام حجاز بود و نمر و ذکر کردند و روی معنی لفظ موجود است و لهذا ذکر کردند مقصود از ان
اصلاح طعام است و در حکم اوست اصلاح مزاج مثلا و مالک در اولین نقد را داشته است و در رابعه بافیه اقتیات را زیرا که ایشان
جامع در میان ایشان اقتیات است و قیاس کرده نمی شود غیر ملح را از او و بر ملح زیرا که حاجت در اقوات بملح واقع است
بغیران و نمر غالب قوت اهل حجاز بوده است و ابو حنیفه در اولین وزن و جنس و در بافیه کیل و جنس را داشته است و میل فقیر از ان
مذهب بمذهب مالک پشتر است و از لفظ حدیث مفهوم شد که اگر طعام را بمثابه همان جنس فروشند اگر چه وجوده در او
وضاعت و غیران متفاوت باشند بیع فاسد است الا در صورت مماثله کیل و تفاضل و حلول از شرط تفاضل مفهوم شد
و اگر عکس دیگر فروشند مثلا گندم را بجو مماثله شرط صحت بیع نیست و مفاضله جایز است و تفاضل شرط صحت بیع است پس اینکه
حرام باشد و حال نقد مثل حال طعام است هند بر و مماثله را معتبر می باید و معتبر عادة اهل حجاز است در عهد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هر چه در ان عصر کیل بود مانند حنطه مماثله او آنست که در کیل مساوی باشند اگر چه در وزن تفاوتی داشته شد و هر چه
در ان عصر موزون بود مانند سمن معتبر در ان وزن است و از حدیث سوید ابی وقاص که در نهی از بیع رطب بر رطب امده است
معلوم میشود که معتبر مماثله در وقت کمال شی است یعنی وقت رسیدن او بحالتی که بنی آدم از ان چیزی بخواهند و مقاصد
خود به برای اغراض طاریه قلیل الوقوع اعتبار ندارد پس کمال حنطه و شعیر وقت یبس و تقاز است و وقت کمال رطب و عنب

وقت تمر و زبیب هست الا رطبی و عنبی که تمر و زبیب نمیشود پس آن فروخته نشود اصلا بجنسه شمول حدیث نهی و در قول ما
این نوع در حال رطبیه و عنبیه معتبر است و اگر عادت مختلف باشد مثل سمسم که خورده میشود و روغن نیز کشیده میشود پس
معتبر معاملات است در حالتی ازین دو حالت و جنس السنه می شود باتحاد اسم و اتحاد مقاصد و اختلاف جنس السنه میشود
باختلاف اصول مانند دقیق حنطه و دقیق شعیر و دهن سمسم و زیت و معاملات الخ ازین روی اثر کرده است بطبخ یا قلی معتبر
نیست و فیه ما فیه زیرا که معاملات در هر خود کار نیست و معاملات معتبر در چیزی است که مراد و مبنی آدم باشد و ان عاده شمرده باشند در میان
ایشان باب قال العضیهی بالبیع الخطه بالشعیر الا مثلا بمثل گفتند بعض فقها بفروشد کندم را باجو الا مثل بمثل یکدیگر
مالک انه بلغه ان سلیمن بن یسار الخ سلیمان بن یسار گفت که اخر شد علف در ازگوش سعد بن ابی وقاص غلام خود را
که بکیرد کندم اهل خانه خود پس خرید بکن بدل ان جو از دیگر الاسم وزن او مالک عن نافع عن سلیمان بن یسار انه اخبره ان
عبد الرحمن بن الاسود بن عبد الخ سلیمان بن یسار خبر داد او نافع را که هر آینه عبد الرحمن بن الاسود بن عبد یغوث تمام
شد علف دابه او پس گفت غلام خود را که بکیرد کندم خانه خود و فروشد طعامی پس خرید بکن بدل ان جو از دیگر الاسم وزن او مالک
انه بلغه عن القاسم بن محمد عن ابی معیقب الدوسی مثل ذلک قاسم بن محمد از ابی معیقب دوسی مانند این
روایت کرد و مترجم گوید تعقب کرده اند این را بحدیث و اذا اختلف الاجناس فبیعوا کیف شئتم یعنی و قتیکه مختلف
شوند اجناس پس بفروشید بر قسم که خواهید و اکثر علما بر همین متفق اند و الله اعلم باب بجواز ان یحتال للخلاص من
الربوا مع مسائل و قبض بحیلان فی ذلک جایز است حیله کردن برای خلاصی از ربا بفروختن از سر نو و قبض بدین
در بیع که این بیع و قبض در میان اینده مابین دو مساله جنسین مالک عن عبد الحمید بن سهیل عن عبد الرحمن بن محمد
عن سعید بن المسیب عن ابی سعید الخدری و عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم عامل ساخت مردی را
بر خیبر پس او رد آن مرد پیش الحضرت صلی الله علیه وسلم تمر جنیب را و ان بهتر بن اقسام تمر است پس فرمود او را
الحضرت صلی الله علیه وسلم ایا همه خرمای خیبر اینچنین است پس گفت ان مرد نه قسم بخدا یا رسول الله هر آینه ما میگیریم
یکصاع از قسم جنیب بدو صاع از غیر آن و میگیریم دو صاع سه صاع از غیر آن پس فرمود الحضرت صلی الله علیه وسلم
بیع اینچنین مکن بفروش جمع را و جمع خرما مجموع باز اصناف را و بده را بکو بنده بمقابله دراهم بعد از ان خرید بکن بدراهم جنیب را مالک
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود فروخته شود خرما بمقابله خرما

ب
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعوا التمر بالدراهم ثم ابتاعوا بالدراهم جنیبا

بم وزن را با هم وزن پس گفته شد و رخصت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اینکه عامل شما بر خرمای بد یک صاع بمقابله دو صاع پس فروخته
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطلبیدن عامل را بمن من پس طلبیدند او را برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود او را آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آیا میگوئی یک صاع را بدو صاع پس گفت ان عامل یا رسول الله بمقدار شده بدست من جنیب را با جمع بدین حساب یک
صاع بمقابله یک صاع پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بفروختن جمع را بدراهم بعد ازان خرید کن بدراهم جنیب را و الجنیب نوع
من التمر و هو اجود و عورض بالجمع هو الرذل و یقال هو اخلاط رديئة من التمر ترجمه کرده بدین از ینجا معلوم میشود که اگر کسی را تحصیل نفع کردن
ربا منظور نیست مقصود باشد و انرا بعقدی صحیح مستقل حاصل کند جایز باشد و نظر کرده نشود بدان قصد و نشنیده داده نشود او را بآن
و این قاعده از امهات قواعد است هزاران مسایل خلافیه بران متفرع است شافعی صورت عقد را غالبا نظر میکند و مالک
قصد عاقد را و ابو حنیفه گاهی صورت عقد را و گاهی قصد عاقد را و لهذا امام الحرمین و امام غزالی گفته که ابو حنیفه حرم تعلیم کرده است
و الله اعلم و آنچه بر بعض خاطر رسانیده اند و بین باب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو علم را تلقین فرمود علم
شرایع و علم مصالح و بموجزه بهر دو جزو اول لیکن شرایع مضبوط نزاعست دوام معروف و نهی منکر و باز خواست و ولاة و حکام
همان را اعتبار کرده اند و مصالح روح شرایع و خفی المکان است فیما بینه و بین الله از ان باز خواست میشود و شرایع گاهی
مقصود از ان شیخ ساختن مصالح است بصورت معلوم تا باز خواست ظاهر بان متعلق شود و گاهی مقصود از ان قطع رسم
فاسد است از عالم از انکه در هر فردی مصلحتی یا مفسده بوده باشد و الله اعلم پس در صلحهائی که عقد صحیح باشد باعتبار علم
شرایع مواخذه نیست و باعتبار علم مصالح تفصیل است اگر بمفسده رسانیده و انده نیست و اگر نرسانیده و انرا بقصد حرام تر
شرع کرده است مواخذه خواهد شد **باب** النهی عن بیع الرطب بالتمر باب در منع از فروختن خرمای تر با خرمای خشک **مالک**
عن عبد الله بن یزید ان بدا ابا عیاش اخبره انه سال سعد بن ابی وقاص الخ ابو عیاش سوال کرد سعد بن ابی وقاص را
از بیع بیضا که فروخته میشود بسلت بیضا نام قسمی است از گندم که سفید و نرم می باشد و سلت نیز قسمی است مشابه جو که پوست
بران بنا شده و انرا جو برنه گویند و بعض گفته اند مراد از بیضا اینجا سلت تر است قبل از انکه خشک شود و بعضی گفته اند
این لقب است بمعنی حدیث و الله اعلم پس گفت او را سعد کدام یک ازین دو بهتر است پس گفت ابو عیاش بیضا بهتر است
پس نهی کرد او را ازین بیع و گفت سعد بن ابی وقاص شنیدم من از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرده شد او را
از خرید کردن خرمای خشک بخرمای تر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایا ناقص میشود رطب وقتیکه خشک میشود پس گفتند

ابی ناقص

آری ناقض نمود پس نهی فرمود از بیع مزبور کوید که این حدیث اصل است در انکه جایز نیست چیزی از مطعومات بجنس آن
که یکی از آن مرباشد و دیکر خشک باشد بیع رطب بامر و بیع عنب بازبیب و بیع کوشت خام بپاکوشت پخته و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ینقص الرطب اذا یبس تنبیه است بر علت حکم و همین است قول اکثر علما و مثل شافعی و مالک و صاحبین همین طرف است و جایز
داشته است امزا ابو حنیفه تنها باب بیع الحیوان بالحیوان در بیان فروختن جانور بمقابله جانور مالک عن صالح بن کیسان
عن حسن بن محمد بن علی بن ابیطالب ان علی بن ابیطالب الخ علی بن ابیطالب رضه فروخت شتری راکه ازان او بود خوانده
شد ان شتر بصفیر بمقابله بیست شتر تا میعاد یعنی بوعده زمانی مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر شتری را اعنی الخ
عبد الله بن عمر خرید کرد شتر سواری را بمقابله چهار شتر لازم کرده بر خود که رساند آن شتران بصاحب انها در زبده
مالک از سئال ابن شهاب عن الخ از امام مالک سوال کرد ابن شهاب را از فروختن جانور و جانور بمقابله یکی تا میعاد
پس کفت ابن شهاب بیع یک نیست باین مترجم کوید فروختن یک جانور بمقابله دو جانور خواه یک جنس باشد یا جنس
مختلف درست است در صورتی حاضر بودن مبیع و ثمن و مذهب بمقتضا همین است الا سعید بن المسیب کی تجویز این بیع رفته
است در حیوان ماکول اللحم در صورتی که سفرا برای ذبح باشند اکرچه جنس مختلف باشند و شاید قیاس کرده است امزا بر
طعام و امامع الحیوان باجوان بسنه النسی در پیش شافعی جمیع شقوق ان درست و حده جنس و اصناف ان و بودن حیوان
از ماکولات و نبودن ان و یک را بمقابل یک فروشد یا یک را بمقابل دو و در پیش ابو حنیفه این بیع جایز نیست والله اعلم باب
بیع اللحم بالحیوان در بیان حکم فروختن کوشت بمقابله جانور مالک عن زید بن اسلم عن سعید بن المسیب الخ آنحضرت صلی الله
علیه وسلم منع فرمود از خریدکردن حیوان بمقابله کوشت مالک عن داود بن الحصین انه سمع سعید بن المسیب الخ داود
بن حصین شنید سعید بن المسیب را که میکفت از خمار اهل جاهلیت است فروختن کوشت در بدل یک بزیاده و نیز مالک عن ابی
الزناد عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب میکفت که نهی کرده شد از بیع حیوان بمقابله کوشت کفت ابو الزناد پس
کفتم سعید بن المسیب را که چه مرد است مرا از مردی که خرید کرد شتری بمقابله ده بز پس کفت سعید بن المسیب اکر خرید کرد انزا تا خر کند
او را پس خر نیست در بین خرید و فروخت کفت ابو الزناد و هر کسی را که دریافتم من از اهل علم انزا تا خر میشود پس میفروشم انزا
پس کفت عبد الله بن عمر را اینه کواه میکردانم خدا را بر شما و فرشتکان او را و هر که شنود این سخن را از جن و انس بر انکه
من امر نکردم یعنی جایز نمیدارم شما را که نقد نسیه انزا و نه انکه خرید کنید انزا و نه انکه بفروشید انزا و نه انکه بتوشید انزا او انکه

بنوشانید امرا پس بر آنینه خمر تحریم است از کرد ابن شیطان است ترجمه گوید رضی بر همین است اتفاق علما و اختلاف کرده اند در
علت حرمان حنفیه بطلان بیع مال غیر مفهوم رفته اند بجانب خمر و خمر بودن فانیه گفته اند نهی قرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم از ثمن
کلب و قال ان الله حرم بیع الخمر و الخنزیر و المیتة و علة در شباهت مذکوره بنجاسه عین است پس ملحق کرد انیده شد بان باقی
نحل العین را باب کراهیة کسب الحجام من غیر ترجمه باب در کراهیه کسب خون کننده از غیر تحریم مالک عن ابن شهاب عن ابن
محیصة الانصاری الخ ابن محیصه انصاری دستوری طلب کرد از انحضرت صلی الله علیه وسلم در اجاره حجام پس منع فرمود
انحضرت صلی الله علیه وسلم ازان پس بعینه سوال میکرد و دستوری میخواست از انحضرت صلی الله علیه وسلم تا انکه فرمود
بخوران شتر انیکه خود را یعنی طعام ده غلام خود را مالک عن حمید الطویل عن انس بن مالک الخ خون کشاند انحضرت صلی الله
علیه وسلم و خون کم کرد از انحضرت صلی الله علیه وسلم ابو طیبه پس امر کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم برای او بیک صاع از تمر
و امر فرمود خداوندان او را که سبک کردانند از سر او خراج را ترجمه گوید رضی بر همین است اتفاق علما و بحجامت و اقع شده
است در روایه یحیی عن ابن محیصه اند استاذن و صواب نزد یک روایه دیگر عن ابن محیصه عن ابیه انه و معناه عن جده
لانه حرام بن سعد بن محیصه و لیس بعد ذا اصحه و الذی استاذن انما هو محیصه در روایه حرام عن محیصه مرسله باب النهی عن
بیع و سلف باب در بیان منع عقدی که بیع چیزی باشرط قرض دادن چیزی دیگر باشد مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم نهی عن بیع و سلف انحضرت صلی الله علیه وسلم منع فرمود از عقدی که به بیع و قرض هم متضمن باشد مانند انکه
گوید ابن متاع یا تو فروختم یا بین قدر بشرط انکه انقدر مرا قرض بدهی قال مالک و تفسیر ذلک ان یقول الرجل الخ گفت مالک
تفسیر ان است که بگوید مرد یا شخص دیگر خرید مکن متاع ترا یا بنقد و انقد بشرط انکه قرض دهی مرا انقدر و انقد پس اگر بسنده
عقد بیع را بهمین شرط پس ان جایز نیست و اگر نزک کرد کسی که شرط کرده بود قرض را ازوی جایز است ان بیع ترجمه گوید رضی
در بودن بهمین است اتفاق جمهور باب النهی عن بیعتین فی بیعة باب در منع کردن از دو عقد که در ضمن یک عقد باشند مالک
انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن بیعتین فی بیعة رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از دو عقد که در ضمن یک
عقد باشند مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد سوال کرده شد از حال مردی که خرید کرد متاعی را بده دینار
نقد یا به پانزده دینار برو عود تا مدتی پس پسندید هر دو امر او منع کرد ازان باب اذا قال ابیع کذا اعطی ابتاعه منک
الی اجل و مثله گوید شخصی را خرید کن فلان چیز را تا خرید کنم من امر از تو بوعده میعادی مالک انه بلغه ان رجلا قال الرجل

الخ شخص گفت شخصی دیگر را که خرید کن برای من این شتر را بنقد تا خرید کنم از تو این را بثمن آن موعود تا مدتی پس سوال کرده شد از این
ماجرا عبد الله بن عمر را پس مکروه داشت امر او منع کرد از آن مترجم گوید رضی و همین است مذهب علما باب النهی عن
بیع و شرط باب در منع کردن از بیع و شرط مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة الخ که باشد برای او توده از جنس علم
که دانسته نشود علی التحقیق بپیمانه او مثل گندم و خرما یا آنچه مانند آن است از علفها یا باشد برای او متاعی دیگر از جنس مر کیلی درخت
معلیان یا خنه خرما یا ثمر کاری یا تخم معصفر یا بنه دانه یا کتان یا ابریشم یا آنچه مانند آن است از متاعها که دانسته نشود بتحقیق
پیمانه او وزنه وزن او و نه شمار او پس مکروه است این شخص را برای صاحب مال که بپیمانه یا کن متاع خود را یا امر کند دیگر را بر آن یا بپیمانه کردن آن
متاع را یا وزن کردن از انطاع آنچه وزنی است یا شمار کردن از آن هر چه شمار است پس آنچه ناقص شود از این قدر بپیمانه که معین کرده ایم
یا از یک قدر رطل یا از یک قدر شمار بر من ست تا دان آن تا تمام کنم آنچه معین کرده ام و بتوسانم و آنچه زاید باشد از آن
معین بغیر از آن من ست بر عهده خود میکرد و نقصان را در عوض آنکه زیاده برای من باشد یعنی تو ده طعام ترا با متاع مجهول
آنکه نرا با یک قدر دان قدر خریدم اگر سود آید برای من ست و اگر زیان آید نیز بر من ست پس این خرید و فروخت نیست لکن این معامله
در خطر انداختن ست مال خود را در فریب کاری ست و قمار را خلت میکند در این معامله و بر آنکه این شتری نمیخرد از بایع
چیزی را که بر او رده ست یعنی مقرر کرده ست لیکن ضامن میشود ست برای او چیزی را که معین کرده ست از پیمانه و وزن
و شمار بشرط آنکه باشد او را آنچه زاید بر این معین پس اگر ناقص شود آن متاع از آن معین گرفته باشند فروشنده از مال
صاحب خود سود آنچه ناقص برآید بعد فیصلی که داده باشند امر او اگر زاید بر این متاع بر آن معین گرفته باشد این خریدکننده
از مال صاحب متاع چیزی را بغیر قیمت و بغیر بنه که بخوشدلی داده باشند امر او پس این معامله مانند قمار ست و هر معامله که مثل
این معامله باشد پس قمار در آن مداخلت میکند و الله اعلم مترجم گوید رضی حرص در شرع آمده در باب رکوة و از بخاری دانسته
میشود که منع بجهت قمار ست و اگر قمار بانه نشود مثل آنکه بنا بر حرص متعارف کنند و دون از خمسه اوسق خرید نامید صحیح باشد بنا بر
اگر بتحقیق امر و دکل شی مطلوب باشد اکثر مصالح بنی آدم بر هم خورد پس مراد آنست که بتحقیقی که عقلا بر آن اعتماد میکنند و
حرص نیز از آن جمله ست و شرع نیز آن را در بعض احوال تجویز فرموده ست پس علت نهی قمار ست نه احتمال ربا زیرا که اگر ربا در مثل
این محل عفو نمی بود حرص اصلا جایز نمیشد باب الرخصة فی العرایا باب در اجازت رخصت در عریه مالک عن نافع عن
عبد الله بن عمر عن زید بن ثابت الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم رخصت داد در بیع عریه بعقد از خرص او در کم از پنج

وسق یا کمتر و پنج وسق مشک کرده او و کمتر از پنج وسق کمتر یا کم از پنج وسق معنی عریه نزد شافعی و جمهور اهل حدیث آنست که گرفته شده رطب یا بسر در خمان بقدر خرص او از خرمای خشک در کم از پنج وسق و در عریه رخصت حاصل شده بسبب حاجت اهل عریه بخوردن رطب و فروختن باغهای خود بدست دیگران بزر و نقره **باب** من باع نخلا قد ابرت فثمرها للبائع الا ان یشترط المبتاع هر که فروخت درخت خرما را که تابیر کرده شده است پس ثمران ازان بایع است مگر آنکه شرط بکند مشتری **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که فروخت درخت خرمای که تابیر کرده باشند پس ثمران ازان بایع است مگر آنکه شرط بکند مشتری هر چند کوید نزد یک شافعی ثمر در بیع شجر داخل نمیشود الا آنکه ثمر را نیز با شجر بیع کرده باشد و نزد یک ابو حنیفه طلع نیز در مطلق بیع داخل نمیشود قیاسا علی الثمر و علی الزرع فی بیع الارض و مفهوم مخالف حدیث یعنی قوله نخلا قد ابرت حجه است ابرت النخله و ابرتها فهی مابوره و مویره اذا لقحها و معنی بلغه ان است که خوشه ثمر را بر خوشه نامده برافشاند **باب** النهی عن بیع الثمار حتی یبدو صلاحها **باب** در منع از بیع ثمار در خمان تا آنکه ظاهر شود صلاح انها یعنی از افاتی که بار در خمان برسد خلاص شود و در ابتدای پختکی در اید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از فروختن بار در خمان تا آنکه ظاهر شود و خوبی حال انها منع کرد فروشنده را از فروختن و خرید کننده را از خریدن **مالک** عن حمید الطویل عن انس بن مالک الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از فروختن بار در خمان تا آنکه خوشه رنگ شود گفتند یا رسول الله وجه مراد است از سرخی فرمودن فرمود وقتیکه میوه شود و باز رد شود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارایا دیدی اگر بزند خدا ابتدا بار در خمان را پس برای چه بستاند دیگری از شما مال برادر خود را **مالک** عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن بن حارثه عن امه عمره بنت عبد الرحمن الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از فروختن بار در خمان تا آنکه خلاص شود از مصیبت یعنی بحدی برسد که بعد ازان در عادت ضرری نمیرسد **مالک** عن ابی الزناد عن خارجه بن زید بن ثابت الخ زید بن ثابت نمی فروخت بار در خمان خود را تا آنکه طلوع کند ثریا یعنی از افتاب طلوع کند و این مدتی است که در عادت مصیبت بعد ازان نمیرسد **مالک** انه بلغه ان محمد بن سیرین الخ محمد بن سیرین میگفت سفیر و شنیدیم غله را در خوشه ان تا آنکه سفید شود **قال مالک** و الامر عندنا فی بیع الخ گفت مالک امر مقرر نزد یک ما در فروختن ثمر نبوز و خیار و خربوزه و جز آن است که فروختن آن چون ظاهر شود و خوبی حال ان طلال درست است و بعد از فروختن ازان هر چه برابد از مشتری تا وقتیکه موسم آن منقطع شود و شجر ملاک کرده و بیت درین باب قف

مغبون و این ناظر است که وقت او معروف است نزد یک مردمان قبل از وقت بسیار او افتی و منقطع میشود و ثمران قبل از وقت چون برسد او را افتی نقصان بسیوم عمده باز داده از آن پس این شخص را وضع باید کرد و از ذمه مشتری از بهر النخل احمر و احتفظ الفاظه الا فالتی تصلب الزروع و الثمار مترجم که بدرستی حکمت و دین نبی است که ثمر نشان از طلوع صلاح منتفع به نیست و در انتظار نیکی غیر نیست زیرا که این بیان است که عارضه پیش آید و آن ثمار بر هم خورد پس بملاحظه این حکمت نعین مراد از این حدیث توان کرد پس میگوییم که بیع ثمار بخشه نوعی میشود قبل از بدو صلاح و بعد از آن منفرد از شجر و همراه شجر و شرط قطع و شرط ابقا ادراک و مطلق از شرط و در وقت قطع منتفع به باشد یا نه و نهی قبل از بدو صلاح است اگر منفرد از شجر باشد نه تابع شجر مگر آنکه شرط قطع کنند و در آن وقت منتفع به باشد مانند غوره انگور که برای تخمیص مطلوب میشود که در صورت غیر نیست و انتفاع متحقق است و حدیث ابن عمر نزد یک مسلم امده نهی عن بیع السنبل حتی یبیض و امن تعاهد میکند که بعد ابیضاض صحیح باشد و همانست قول قدیم شافعی و وارد میشود که بیع معلوم نیست زیرا که طرق علم مختلف است و اهل این شان از بهر برای سنبله حال زرع می شناسند پس حکم او حکم زمان باشد که در قشر می توان فروخت و الله اعلم و در حدیث نه گویند که علامت بدو صلاح لون حمره و صفره است و آن مخصوص است بجری که نزد یک بتحکی منلون میشود و هر یکه منلون نمیشود مانند حمره را اقامت باید کرد و آن ثمره است یعنی بآب برسند و منهی بتحکی بود آن و مراد از بدو صلاح بعض از آن است اگرچه کم باشد زیرا که غرض معرفت نجاه است از عاهات نه وجود بتحکی پس اگر طلوع ثریا در قطری که بیع انجا منعقد شده است مجرب باشد در رفع عاهات از انها میتوان اعتبار نمود اگر خود در بستان مثلا حمره و صفره نباشد کذا لستنبط من احادیث الباب و الله اعلم **باب** وضع الجوائح باب در بیان ساقط کردن بعض از ثمن بسبب مصیبتی که ثمار را رسد یعنی اگر بعد بیع و بدو صلاح افتی بر سد مانند ژاله یا برف پس بقدر آن مالک از ثمن کم کنند **مالک** عن ابی الرجال محمد بن الرحمن عن امه عمره بنت عبد الرحمن الی عمرة بنت عبد الرحمن که خرید کرد مردی میوه از دختان باغی خود زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس کار کرد در آن و تدبیر نمود امر آنرا تا آنکه ظاهر شد او را نقصان پس سوال کرد از آنحضرت باغی که ساقط کنند چیزی از ثمن برای او یا فسخ بیع کنند با او پس سوگند خورد خدا و نداند باغی که هیچ یک از بن دو امر نکنند پس رفت نزد مشتری پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد این ماجرا پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوگند خورده است آن شخص که نکند کار نیک پس شنید این سخن را خدا و نداند باغی پس امد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله مطلوب او رضا است یعنی راضی شدم بیکی از دو چیز **مالک** انه بلغه ان عمر بن عبد العزیز الی الجزیرة

ه از نهی فقها تابع رجل ثمر حائطه ربا ان رسول الله صلعم نهی فقهاء فیه حتی تبین له الاقتضاء ف ای باب هی ایجاب ان یضع الاد ان یقبض قلت ان لا یعنی قد بینت ام المشتری لا رسول الله صلعم فقد رسول الله صلعم ثمرت ذلک فسمع و لک ب هی ایجاب فاما رسول الله صلعم فقد یا

بامام مالک که عمر بن العزیز حکم کرد بساقط کردن بسبب مصیبت فتوی کفت ابوحنیفه و شافعی در جدید کفته اند که وضع جایحه
مستحب است زیرا که در حدیث دیکر امده فعلیهم یاخذ احدکم مال اخیه و این در صورتی است که وضع جایحه نباشد و احمد و شافعی در قدیم کفته
اند که واجب است و مالک کفته است که وضع کرده نشود و جوایحه در سیوم حصه یا زیاده ازان یعنی اکر مالک حصه سیوم یا زیاده ازان باشد
ترجمه کوید رضو بر صاحب بستان واجب است سقی و غیران تا انکه ثمار بکمال نکهی رسد بعد ازان واجب است تخلیه در میان او و
در میان بستان پس اکر غیبی بسبب نقصی بقطه در سقی بهم رسد مشتری را خیار ثابت باشد و اکر نقصانی از جهت آفت سماویه بود
بمقتضای اختلاف احادیث باب از شافعی دو قول امده است استحباب وضع جایحه و وجوب ان و از وجوب فهم می شود که مبیع
از ضمان بایع است و از استحباب فهم نمیشود که مبیع از ضمان مشتری است و شافعی در جدید مثل باستحباب کرده است باب
لا یجوز بیع ما لیس عندک الا ان یکون بیع السلم و صفا جایز است فروختن چیزی که نیست در پیش بایع معین کرانکه باشد
بیع سلم مالک انه بلغه ان رجلا الخ مردی خواست که خرید کند طعامی را از مردی ثمن ان وعده کرده تا میعادی پس برد
او را ان مرد که میخواست بفروشد بدست او طعام را بسوی بازار پس شروع کرد که می پیمود او را تودها را دست کفت او را از
کدام این توده بدست میداری که خرید کنم برای تو پس کفت مشتری ایا میفروشی بدست من انچه نیست نزد یک تو پس ایستادند
سعید بن عمر پس کرکردند ابن ماجراپیش او پس کفت عبد الله بن عمر خرید کننده را که خرید مکن ازوی انچه نیست نزد یک
او و کفت فروشنده را که مفروش بدست او انچه نیست نزد یک تو الصبر جمع صبرة بضم الصاد مالک عن یحیی بن سعید انه
سمع جمیل بن عبد الرحمن المؤذن یقول سعید بن المسیب الخ جمیل بن عبد الرحمن کفت سعید بن المسیب را ابراهیم مردی
ام که خرید میکنم از عطاهای که داده میشود مردمان را در فریضه که سعی نجاریست قدری که خدا بتعالی خواسته است بعد ازان
میخواهم که بفروشم ان طعام را که در ذمه است بر من تا میعادی پس کفت او را سعید ایا میخواهی که اینکه کنی الیشان را
ازان عطاها که خرید کرده ای را کفت آری پس منع کرد او را سعید بن المسیب ازین بیع باب لا یجوز بیع طعام اشتراه
قبل قبضه جایز نیست فروختن طعامی که خرید کرده باشند پیش از انکه قبض کند ان را مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر
الخ ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خرید کرد طعامی را پس باید که بفروشد ان را تا انکه قبض کند ان را مالک
عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خرید کند طعامی را پس باید که
بفروشد ان را تا انکه قبض کند ان را مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر کفت بودیم ما در زمان الخضرت

صلی الله علیه

صلی الله علیه وسلم که خرید میکردیم طعام را پیش از انحضرت صلی الله علیه وسلم پس گماشت بر ما کسی را که بفرماید ما را که نقل کردن از طعام از جایی که خرید کرده بودیم الخ الی جای دیگر بخوان پیش از انکه بفروشند ایشان را غرض از نقل آنست که جدا محل تمام شود و قبض بوجود آید

مالک عن نافع ان حکیم بن حزام ابتاع طعاما امر عمر بن الخطاب الخ حکیم بن حزام خرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرده بود ان مردمان را پس فروخت حکیم ان طعام را پیش از انکه قبض کند پس رسید ابن خبر بعمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر ابن بیع را بر حکیم و گفت مفروشش طعامی را که خرید کرده باشی پیش از انکه قبض کنی انرا مالک انه بلغه ان صکوکا خرجت للناس الخ بخبر رسید بامام مالک که برانها برائت مردمان در زمان مروان بن الحکم از طعام جاری و جاری بیع است بر ساحل دریا که گشتی را انجا فرود می آرند پس مالک بگذشت خرید و فروخت کردند مردمان ان برائتها را در میان خویش پیش از انکه قبض کنند پس داخل شد زید بن ثابت و شخصی دیگر از اصحاب انحضرت صلی الله علیه وسلم بر مروان بن الحکم پس رد و گفتند ایا حلال میکنی بیع ربا را ای مروان پس گفت مروان پناه میگیرم بخدا و چیست این سوال پس گفتند این برائتها است که خرید کردند انرا مردمان بعد از ان فروختند انرا پیش از انکه قبض کنند پس فرستاد بیع مروان پیادها را که بگیرند ازین برائتها را میگشیدند انرا از دست مردمان و رد میکردند انرا بسوی خداوندان آن مالک عن موسی بن میسره انه سمع رجلا یسال سعید بن المسیب الخ موسی بن میسره شنید از شخصی سوال میکرد سعید بن المسیب را پس گفت برادر من مردی ام که میفروشم مالی که بدست باشد پس گفت سعید بن المسیب مفروشش الا اخری که جاداده باشی انرا بسوی خانه خود یعنی در قبض و تصرف اورده باشی انرا مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال سمعت عبد الله بن عباس الخ شخصی سوال کرد عبد الله بن عباس را از حکم کسی که قرض داد دو سبابه که قطعه های جامه ات پس خواست که بفروشند انرا پیش از قبض ان پس گفت عبد الله بن عباس این فرو خمن نقره عوض نقره است یعنی شبیه بربای نقدست و مکروه داشت این بیع را قال مالک الامر المجتمع الخ گفت مالک امری که اجماع واقع شده است بر آن نزدیک ما انکه اختلاف نیست دران انیست که هر که خرید کرد طعامی را که کندم باشد یا جو یا جو هرسه یا ذره یا ازرن یا چیزی از جوب قطنیه یعنی مانند عدس و نخود و لوبیا و انچه مثل ان باشد ربا که واجب میشود در وی زکوة یا چیزی از نان خورشها همه ان زیت و روغن و عسل و سرکا و نبیذ و شیره و انچه مانند ان باشد از نان خورشها پس هر آینه مشتری را باید که بفروشد چیزی ازین چیزها تا انکه قبض کند و تمام در تصرف خود آرد انرا مترجم گوید رضی الله تعالی عنه علت تحریم ما بیکرد پس از ابن عباس و درین باب ثابت خواهد

ولا احب بكل شيء الا مثل الطعام وانيجا والسنة شد كه علت خيارست شامل جميع انواع مبيع رانه مخصوص منقول يا بامتناع
اليه الفساد ونه بدون درست غير مطلقا انراكه درست وكيل باعلام در حكم درست بائع است پس علة تحريم ضعف حق مشتريست در
مبيع پيش از قبض ومنتفع شود بدين مسئله كه مبيع پيش از قبض ضمان بائع است پس اگر تلف شود بآفة سماويه يا بائل فبائع منفسخ
شود وساقط كردد ثمن در ذمه مشتري راكه دانسته كرده است قبض است ودر زمان دانسته دو قول امد در اتلاف
اجنبي نيز دو قول امد واكر معيب شد بآفة سماويه يا بعيب اجنبي يا بائع اختيار مشتري راست اكر راضي شد تمام ثمن بكيرد والا
فسخ كند پس اكر اجاره بيع كرد ارش از اجنبي نكرد وبعيب مشتري خيار نيست واما اجاره وهبه ورهن مانند بيع است درين نهي
يازده وجه امده است واكر مبيع در يد غير بائع باشد بود يعت يا شركت يا قراض يا عاريت يا ماخوذ بسوم يا مانند ان بيع جائز
است زيرا كه حق بائع در مبيع كامل است باز تجديد قبض كه مراد نهي واياحت است بايد كرد پس چون اين معرف وجوع مسكتم قبض هر چيزي حسب
پس قبض عقار تخليه ادست براي مشتري وتمكين او از تصرف دران وارفاع او از امنعه وسكون اهل ادست كه اعلام او
بان حضور عاقدين وقبض منقول تحويل ادست بموضعي كه مختص باشد بمشتري يا مختص نباشد زيرا كه در حديث امد فيعتبر علينا
من يامرنا بانتقاله من المكان الذي اتبعناه منه واكر مشروط باشد كه در عقد وزن مبيع باكيل او بذرع او لابد است در
قبض از حصول مشروط چنانكه كويد بعت هذا الصبرة كل صاع بدرهم باكويد بعت هذا الصبرة على انها عشرة اصع واز نهي تحريم
بيع چيزي كه خود انرا خريده نكرده است وملك ديكريست بطريق اولي ظاهر شد سبب اين جاههاي باريك يعني است تمام
باشد يا نفعه وصك خطي كه امرا براي مردم مي نوشتند وانرا بالفعل برات ميكويند كه وظائف وعطايا بموجب
ان مي يافتند وسبب ان براتها را مردمان بمفرد ختند پيش از انكه قبض كنند وظائف وعطايا را ومسدا دند بدست مشتري
تا مرود ديكر وانچه دران نوشته شدند بهمين است معني بيع صكوك وفقها متفق اند بر انكه هر كه خريد كند طعامي را جايز نيست
فروختن ان او را پيش از انكه قبض كند انرا باب اهل يجوز ان يستبدل الثمن في ذمة المشتري شيئا اخر قبل قبضه ايا
جايز است بائع راكه بدل ثمني كه در ذمه مشتريست خريد كند چيزي ديكر را پيش از قبض ان ثمن مالك عن ابي الزناد انه
سمع سعيد بن المسيب وسليمان بن يسار الخ سعيد بن المسيب وسليمان بن يسار منع ميكردند از انكه بفروشد مردي
كندم را بر موعود تا سيعاوي بعد ازان خريد كند بآن از خرمار پيش از انكه قبض كند ان زر را مالك عن كثير بن فرقد
از سال ابابكر بن محمد بن عمرو بن حزم الخ كثير بن فرقد سوال كرد ابابكر بن محمد بن عمرو بن حزم را از حكم مردي كه بفروشد طعام را

بدست مردی نیز رسوعود تا وقتی بعد از ان خرید کند بان زر خرما پیش از انکه قبض کند زر را پس بسپرد و ثبت انرا ترک کرد
ازان مالک عن ابن شهاب مثل ذلک الخ امام مالک از ابن شهاب مانند این روایت کرد و ترجیح کرد بدین ضعیف
کرده شد بحدیث ابن عمر لا باس ان تاخذ الخ بعد ربوبیها یعنی الدراهم مکان الدنانیر ما لم تفرقا وبینکما شیء پس رجوع کرد
شافعی بسوی جواز استبدال ثمن و گرداندن ان نزا لمخصص خبری را که گذشت از نهی از فروختن خرمای پیش از قبض
ان و محمد بن الحسن جوز کرده که خرید کند عوض ان ثمن بمر را پیش از انکه قبض کند انرا و فکه موجود باشد و موعود بدین بنا
و همین است قول ابو حنیفه و عامه فقهای مذهب ایشان باب اذا ورد المشتری بعض المبیع قبل القبض هلک الثمن
هل یجوز و فکه رد کند مشتری بعض مبیع را پیش از قبض بجای چیزی از ثمن ایا جایز است مالک عن محمد بن
عبد الله بن ابی مریم انه سال سعید بن المسیب الخ محمد بن عبد الله بن ابی مریم سوال کرد سعید بن المسیب را پس گفت مرا
ام که خرید میکنم طعام را که می باشد از وجه صکوک در موضع جار پس بسا اوقات خرید مینمایم یک دینار و نیم درهم را بدیم
بدل نصف درهم طعام را پس گفت سعید نی اینچنین مکن ولکن بده تو یک درهم دیگر را بمی انرا طعام باب النهی
عن بیع حبل الحبلة و عن بیع المضامین و الملاقیح باب در منع کردن از فروختن حبل الحبلة و از فروختن بچه که در شکم شتر
باشد و فروختن انچه در پشت شتران باشد مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم منع فرمود از بیع حبل الحبلة و بیع حبل الحبلة بیع بود که معامله میکردند میان اهل جاهلیه مرد خرید میکرد شتر تا وقتی
بانوقت که بچه گرفته شود از بچه که در شکم ان ناقه بود و علة نهی انست که بیع معدوم است و معلوم نیست که این ناقه بچه زاید
یا نزاید و اگر موصوف در ذمه باشد و موجل باین مدت بود نیز درست نباشد زیرا که اجل مجهول است مالک عن ابن شهاب
عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت ربا نیست در حیوان یعنی اگر یک جانور را بدهد جانور از همان جنس فرو نشسته
منع نیست و غیر او بین نیست که نهی کرده باشد از جمله حیوان از سه چیز از مضامین و ملاقیح و حبل الحبلة پس مضامین چیزیست
که در شکم ماده شتران باشد و ملاقیح چیزیست که در پشت شتران باشد مترجم گوید رضه و همین است مذهب جمهور فقها
محمد بن الحسن میگوید روا نیست این بیعها و نباید که مباشره این چنین معاملات واقع شود زیرا که از قسم غرر است
و حبل الحبلة بفتح المهملة و الموحدة و مراد نهی از انست که این ناقه نزاید پس ان زاده دوم مبیع باشد و معنی نهی
در انجا انست که ان مبیع معدوم است غیر مملوک و غیر معلوم و غیر مقدور التسلیم یا مراد انست که ثمن موجل باشد تا انکه نتاج نتاج

پیدا شود و معنی نهی آنست که اجل مجهول میباشد **باب** النهی عن ثمن الکلب و مهر البغی و حلوان الکاهن باب در منع از فروختن سگ و از چیزی که داده شود بمزد زنا و آنچه داده شود بکاهن **مالک** عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام و عن ابی مسعود الانصاری انهما قالا نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ثمن الکلب و اجرة الزانیة و حلوان الکاهن مراد بیدا شدن اجل مجهول است زیرا که اجرة فحبه چیزیکه داده می شود زن را بمزد زنا و حلوان کاهن رشوة اوست و چیزیکه او را داده می شود بر انکه کهانت کند مترجم گوید در هر دو اختلاف کرده اند فقها در بیع کلب نزد شافعی حرام است و نزد ابو حنیفه جایز و ضامن میشود تلف کننده آن **باب** النهی عن بیع الخمر باب در منع فروختن خمر **مالک** عن زید بن اسلم عن ابن وعلة المصری انه سال عبد الله بن عباس الخ ابن وعله سوال کرد عبد الله بن عباس را از انچه شربت میکنند از انکور پس گفت ابن عباس رضی الله عنه ستاد مردی برای انحضرت صلی الله علیه وسلم خمک خمر پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم او را ایا دانستی که خدا تعالی حرام ساخته است انرا گفت نی پس سر گوشی کرد با او شخصی که بر پهلوی او بود پس انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بچه سخنی سر گوشی کردی با او پس گفت امر کردم او را بفروختن ان خمر پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بر انیه که حرام کرده است شرب انرا حرام کرده است بیع انرا پس گشاده کرد او انمرد و بان مزاوده مرده تا انکه رفت انچه در انجا بود **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ بعضی از اهل عراق گفتند عبد الله بن عمر را ای ابا عبد الرحمن بر انیه ما خرید میکنیم بعض میوه ها را در رستان خرما و انگور پس میترسیم افتادن ما را اهل علم منع میکردند از فروختن میوه تا گوشت گفت ابو الزناد نویسنده میشد در عهد نامهای عاملان در عهد ابان بن عثمان و هشام بن اسمعیل که منع کنند مردمان را از بین بیع و شرا **مسئله** در فروختن لحم مقابل حیوان اختلاف است جماعه بتحریم ان قایل اند و الله ذهب الشافعی بحدیث ابن المسیب و ان حدیث بر چند مرسل است لیکن چون بعمل صحابه قوت یافت عمل بدان واجب گشت و لهذا استشافعی مرسلات ابن المسیب را بمتصلات دیگران هم وزن می شمارد و جماعه دیگر بما مت ان قایل اند و الله ذهب ابو حنیفه و اصحابه و اختاره المزنی من اصحاب الشافعی را زیرا که حیوان از ربویات نیست بر لیل انکه یک حیوان را بمقابله دو حیوان می توان فروخت پس بیع لحم بحیوان بیع ربوی است با غیر ربوی و بیع ربوی با غیر ربوی با وجود احتمال زیاده و نقصان جایز است و در شرح وقایه مذکور است که هرگاه حیوان را بلحم حیوان بفروشند و هر دو متحد الجنس باشند پس این بیع درست نیست مگر در صورتی که لحم اکثر باشد از لحم حیوان زیرا که زاید در مقابله بسقط واقع شود و همین است محل حدیث نزد یک ایشان مترجم گوید احسن

نزد یک فقیر آنست که این حدیث را مجملی و تفسیر است مثلاً شخصی قصاب را گوید که چه قدر گوشت ازین گوسفند حاصل شود قصاب گوید بیست رطل پس این شخص گوید که این گوسفند را بمقابله بیست رطل از لحم بگیر اگر زیاده ازین برابر پس ازان تست و اگر کم بتر ازین نیز ازان تست و این نوعی است از قمار و درین حدیث صحیح شده و الله تعالی اعلم باب تحریم بیع المزابنة و المحاقلة حرام است بیع مزابنه و بیع محاقله و آن بیعی است که امروز اهل دیلمان اجاره میکنند شخصی را زراعتی یا شد یا باغی از دهقان پس شخصی دیگر بیاید و آن را تخمین کند و در حال خود و بهر دو پیش صاحبان مال گوید این زراعت را یا رطلی این قدر خرج میشود پس زراعت یا رطلی بمن ده و اینقدر خرج خشک از کاه بعد اساخته و خرمای خشک شده بتو دهیم پس هر دو راضی شوند و بگیرد یا دهد و سنه تمامند و این حرام است و علت نهی نزدیک شافعی ربا است و نزدیک مالک قمار مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از مزابنه و مزابنه فروختن ثمرات تمر یعنی خرمای تر بخرمای خشک و بیع انگور تر بمویز بشرط کیل یعنی بقدر پیمانه او مالک عن داود بن الحصین عن ابی سفیان مولی ابن ابی احمد عن ابی سعید الخدری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از مزابنه و محاقله و معنی مزابنه خریدکردن خرمای تر بخرمای خشک و آن خرمای تر در سر خرمانیان استاده باشد و محاقله بگرایه کردن زمین است بگندم مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از مزابنه و محاقله و معنی مزابنه خریدکردن خرمای تر بخرمای خشک و محاقله خریدکردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن المسیب را از کرایه کردن زمین بزر نقره پس گفت هیچ باک نیست قال مالک و نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المزابنة الخ گفت مالک و نهی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزابنه و تفسیر مزابنه آنست که هر چرکه تخمین در یافته شود و دانسته شود خفیف بیازاد او زده و وزن او را و بشمار او اخریده شود و بچری معین از مکیلات و موزونات و معدودات و امثال این آنست که گوید شخصی شخصی دیگر را که باشد مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در خطبه اما بعد چیست حال مردمانی که شرط میکنند آن چیزها که نیستند در کتاب خدا تعالی هر شرط که نباشد در امر خدا تعالی پس او باطل است اگرچه صد شرط است حکم خدا تعالی سزاوارتر است بعمل کردن و شرط خدا تعالی محکم تر است و غرض ازین ترجمه آنست که ولا برائی نمی یابد که از او کرد مالک عن ابن شهاب ان عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الخ عبد الله بن مسعود خرید کرد کنیزکی از زن خود زینب بقصه و زن او شرط کرد بر او که اگر تو بفروشی این کنیزک را پس کنیزک ازان من است به بهای که بفروشی ازو بان بهای پس سوال کرد عبد الله بن مسعود ازین ماجرا عمر بن الخطاب را پس عمر بن الخطاب فرمود

جماع یکن باو حال انکه در وی شرطست برای کسی مترجم کوید همین است مذهب اهل علم باب اهل بجور شرای العبد بشرط العتق
اما جایز است خرید کردن بنده بشرط ازاد کردن مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عایشه ام المومنین الخ حضرت عایشه خواست
که خرید کند کنیزکی را تا ازاد کند او را پس گفتند خداوندان آن کنیزک میفروشیم او را بدین شرط انکه باشد ولا او برای ما
پس حضرت عایشه ذکر کرد این ماجرا در پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود نمیزند ترا سخن ایشان یعنی از مزبدن کنیزک غیر ازین
نیست که ولا کسی راست که ازاد کرد مالک عن یحیی بن سعید عن عمره الخ بریره اند طلب کردن کاری بیکر و از حضرت عایشه در سوال
کتابه پس گفت حضرت عایشه اگر دوست دارند خداوندان تو که بپردازم درد اسن ایشان قیمت تو یکدفعه ازاد کنم ترا چنان کنم
پس فروخت انحضرت صلی الله علیه وسلم خرید کنیز او را و ازاد کنیز غیر ازین نیست که ولا برای کسی است که ازاد کرد باب النهی عن
بیع العربان در منع بیعی که در وی غرر نقصان مشتری باشد مالک عن ابی حازم بن دینار عن سعید بن المسیب الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم منع فرمود از بیع غرر مانند انکه نگیرد مشتاع انچه در بن در یاست از ماهی و انچه بر بن درخت سنبکرد اند از
مرغان و غیر این از انچه معقود التسلیم نباشد قال مالک ومن العرر والمخاطرة الخ کفت مالک از جمله غرر و مخاطره اند
مشتری الست که قصد کند مروی که کم شد جانور او یا کرنجت غلام او و بهای جزی ازان بنجاه دینار پس بکوید مرا و
من بسیکرم انرا از تو بهشت دینار پس اکر یافت ان چیز را مشتری کم شد از بالغ سی دینار و اکر نیافت انرا بر و بالغ از مشتری
است و بنا کرد مالک در بن بیعی دیکر هم است اکر ان جانور کم شده یا غلام کرنجت یافته شد و انسته نمیشود که زیاده شد تا کم
شد باچه چیز رسید و از جهت این اعظم مخاطره است کفت مالک و امری که سلم است نزد یک ما انست که از جمله مخاطره و
غرر خرید کردن چیزیست که در شکم مادر است خواه از نر باشد خواه از جانوران برای انکه دانسته نمیشود و اما برابر یانه بیزید
پس اکر برابر دانسته نمیشود که حمل است یا قبیح در ست مختلف باشد یا ناقص الخلقه و کر باشد یا انثی و اینهمه تفاضل است اکر
باشد چنین پس قیمتان چنان است و اکر چنان باشد پس قیمتان چنین مترجم کوید در صفحه همین است اتفاق علماء
انوار ندکور است که نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع الغرر و بیع غرر بوشیده داشتن عاقبت شی است و تردد آن در
میان دو جهت ممکنه مانند فروختن جانور در بهو و ماهی در اب باب النهی عن الملامسة والمنابذة در بیان منع از
بیع ملامسه و منابذه مالک عن محمد بن یحیی بن حبان و عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ کفت مالک در ملامسه
انست که در نیاساند شخصی بکاردو کفتا بدانرا و معلوم نکند انچه در وی است یا خرید کند انرا و وقت نیفکند و نداند خیر است که

در ولیت و سیانده الست که بزیاد شخصی بسوی شخصی جامه خود را و بزیاد آن شخص بسوی این جامه خود را بغیر تامل از ایشان
و بگوید هر یکی از ایشان این بمقابله او مست پس الست انچه نهی کرده شد از ان از بیع ملامسه و سیانده مترجم گوید رضه هر این است
اتفاق علما باب النهی عن البیع علی البیع باب در منع از فروختن بر فروختن یعنی شخصی متاع خود را بفروشد پس دیگری
آید و بگوید از این شخص خرید کن من بدست تو بفروشم مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
که بیع نکند بعض از شما بر بیع بعض باب النهی عن النجش باب در منع از نجش مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم منع فرمود از نجش و نجش آنست که بدهی بایع را بمقابله کالای او زیاده تر از قیمت و او نیست در خاطر تو که خرید کنی انرا
تا بهره کند با تو غیر تو مترجم گوید رضه و بر این است اتفاق علما باب النهی عن تلقی الرکبان و بیع الحاضر للبادی
باب در منع ملاقات با شتر سواران کاروان و بیع شهری برای روستائی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ملاقات نکنید با شتر سواران کاروان از بهر آنکه آمده برای بیع و فروختند بعض
شما بر بعض و تناجش نکنند یعنی زیاده بر ثمن کالا ندهید تا دیگری را بفریبید و خود رغبتان ندارید و بیع نکند شهری برای
روستائی و بند نکنید شیر را در پستان ماده شتران و گوسفندان بازیاده نمایند از قدر معتاد مترجم گوید رضه و
بر این است اتفاق جمهور فقها و بیع شهری برای روستائی آنست که بیارد شخصی غریب متاعی را که عامه ناس بان
محتاج باشند تا بفروشند بر ایج وقت پس شهری ببیند او را که بگذارد این متاع را نزد من تا بفروشم باسته
آهسته یعنی بثمن عالی و تلقی رکبان آنست که شخصی ملاقات کند بطائفه که می آرند متاع را بسوی شهر پس بخرد از ایشان
پیش از انکه داخل شهر شوند و نرخ متاع معلوم نمایند و او را اضرار باشد البته یعنی بداند باب النهی عن
التصریه و حکم المصراة باب در منع از جمع کردن شیر در پستان شتر ماده یا بز و حکم جانوری که جمع کرده باشد شیر
پستان او را مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود جمع مکنید شیر را
در پستان شتران و بزها پس هر که خرید کرد جانوری را که شیر در پستان وی جمع کرده باشند بعد ازین کار پس او را خیار است
عمل کند به بهترین دو تدبیر بعد از انکه بدو شد انرا اگر پسند کرد انرا نگاهدارد و اگر نا پسند کرد انرا رد نماید و رد کند همراه
وی یکصاع از خرما و خصص خرما برای آنست که ازان تر بود از گندم مترجم گوید رضه تصریه حرام است و حکمت در تحریم
تلبیس است پس شامل است فتاوی و تحزیه وجه دلسوزه شعر در حق بنده مانند او باشد و در حدیث تصریه ابل و غنم واقع شده و تغریه شده

اوست بغیر خشبه و اما جاریه و انان نیز مانند اوست فیه و جهان اقوی نزد یک فقیر عدم حمل برادست زیرا که این در صورت کم است که کوتاه
شود و امور نادره الوقوع بر کثیر الوقوع حمل نتوان کرد و ظاهر نزد یک فقیر آنست که حیار بمند باشد تا سه روز بحدیث مسلم فهو بالخیار
ثلثة ایام و انگه فوت دیگر مانند تمر می تواند شد زیرا که در حدیث مسلم امد الاسمر ازین معلوم میشود که اگر تمر تصویر شد نه تعیین باب
تحریم التطفیف فی الکیل و الوزن حرام است کاهیدن حق کسی در پیمانه و ترازو قال الله تعالی ویل للمطففین الذین
اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الا یظن اولئک انهم
مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العلمین ۵ وای ان کم کننده کار او فکر نمود
بسنجند بر مردمان تمام بسنجند و فکه پیموده میدهند ایشان را بکاهیده میدهند ایشان را آیا نمی پندارند ایشان که ایشان برانگیخته خواهند شد در روز بزرگ روزی که ایستاده شوند مردمان بپروردگار
عالمها مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت فکه بر سی بر مینی که اهل آن
تمام می پیمایند پیمانه و ترازو را پس دراز کنی اقامت را دران زمین و فکه بر سی بر مینی که اهل آن ناقص میسازند پیمانه
و ترازو را پس کم کن اقامت دران یعنی ناشومی انها بتو نرسد باب النهی عن قطع الدینار و الدرهم از منع
کردن از بریدن دینار و درهم یعنی ناقص کنند بمرور فیران مالک عن علی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب الخ سعید
بن المسیب گفت که بریدن طلا و نقره از فساد در ارض است مترجم گوید مراد نزد فقیر از تحریم قطع دینار و درهم آنست
که صورت درهم و دینار بظاهر خلل نگیرد و باقی ماند بر هیئة اصلیه خود و وزن ان کم شود تا تطفیف نکنند باین نقصان صاحب
معامله و الله اعلم باب النهی عن بیع العربان باب در منع کردن از فروختن عربان و عربان درهمی را گویند که مشتری در
اول عقد بمالع بدهد بان شرط که اگر عقد تمام شد از جمله ثمن وضع خواهد شود و اگر تمام نشد عطیه باشد بغیر بدل مالک عن النقة عنده عن
عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از بیع عربان قال مالک و ذلک فیما نری و الله اعلم
الخ گفت مالک و این بیع در انچه می بینم ما و الله اعلم آنست که خرید کند مردی بنده را یا کنیزکی را یا کرایه بگیرد چهارپای را بعد از ان بگوید
شخصی که خرید کرد از وی یا کرایه گرفت از وی میدهم ترا دینار ی یا درهمی یا کمتر از ان یا کثر از ان بر ین شرط که اگر گرفتم
ان متاع را یا سوار شدم چیزی را که کرایه گرفتم از تو پس انچه دادم ترا از ثمت متاع وضع خواهد شد یا اگر کرایه چارپا نباشد و
اگر ترک کرد خرید متاع یا کرایه چارپا پس انچه دادم ترا پس ان از ان تست بغیر بدل چیزی مترجم گوید در برهان ست اهل علم باب لا یکون

بیع الامة المزوجة طلاقها ویجوز رد بها هذا العیب یعنی فروختن کنیزکی که در نکاح کسی داده باشد طلاق او و جایز
است رد او بابن عجب مالک عن ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهدی لعثمان بن عفان الخ عبد الله بن عامر
هدیه فرستاد بعثمان بن عفان کنیزکی را و او را زوج بود خرید کرد عبد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان
نزدیک نشویم با او تا انکه جدا شود از وی زوج وی پس راضی ساخت عبد الله بن عامر زوج او را پس جدا شد از وی یا
مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف الخ عبد الرحمن بن عوف
خرید کرد کنیزکی پس یافت او را خداوند شوی پس رد کرد او را مترجم گوید همین است مذهب جمهور علما باب یجوز
الاستثناء فی البیع اذا کان معلوما جایز است استثنا کردن چیزی در بیع و فتکه باشد مستثنی معلوم مالک عن ربیعة
بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد میفروخت میوه بستان خود را و استثنا میکرد از ان
مالک عن عبد الله بن ابی بکر ان جده محمد بن عمرو بن حزم الخ محمد بن عمرو بن حزم فروخت میوه بستانی از ان خود که
کفته میشد او را افراق بچهار هزار درهم و استثنا کرد از انجمله که بگیرد بخناب هشتصد درهم ثمر را مالک عن ابی الرجال
محمد بن عبد الرحمن بن حارثة ان امه عمرة بنت عبد الرحمن الخ عمرة بنت عبد الرحمن میفروخت میوه های خود را و استثنا
میکرد از ان باب النهی عن الاحتکار باب در منع کردن از احتکار مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر
بن الخطاب فرمود حکره جایز نیست در بازار یا یعنی حبس کردن طعام قصد نکنند ان مردان که بدست ایشان زیادتی
است از زر یا بسوی زر فی از ارزاق خدا تعالی که فرو فرستاده است بمیدان پس سبد کنند انرا بهر ماه و لیکن برسد
آریده که رسد او را در وقت بر حکر خود در زمستان یا تابستان پس وی مهمان عمر است باید که بفروشد چنانکه خواسته
است خدا تعالی و باید که نگاهدارد چنانکه خواسته است خدا تعالی مالک انه بلغه ان عثمان بن عفان الخ حضرت عثمان
منع میکرد از احتکار مترجم گوید رضی الله عنه همین حکم متفق اند اهل علم و نووی در شرح مسلم آورده است که اصحاب ما
یعنی شافعیه گفته اند احتکار محرم آنست که احتکار در اقوات باشد خاصة و تفصیل ان است که خرید کند طعام را
در وقت گرانی و نفروشد انرا الحال بلکه ذخیره سازد تا گران تر شود بهای ان پس فتکه خرید نماید انرا یا
بیاید از ضیعه خود در وقت ارزانی و ذخیره سازد انرا یا خرید کند در وقت گرانی برای حاجت خود یا کفایت خوردن خود یا
خرید کند تا بفروشد در وقت پس این احتکار نیست و نه تحریم است در وی اما غیر اقوات پس حرام نیست احتکار ان بهیچ حال

انست تفصیل مذهب باو در بدایه اورده که احتکار مکروه است در اقوات آدمی و بهایم و فسکه باشند ان احتکار در شهری
که ضرر میرساند اهل ان بلد را و کسی که احتکار کرد غلات زمین خود را باغلة که اورده است از شهر دیگر پس او محتکر نیست باب التسعیر باب
در جواز مقرر کردن نرخ مالک عن یونس بن یوسف عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب گفت
بر حاطب بن ابی بلتعه داد میفروخت بویز را ازان خود در بازار پس گفت عمر مر او را یا انست که زیاده کنی در نرخ یا انست
که برداری این متاع را از بازار یا زیاده کردن در نرخ انست که دو صاع بیکدرهم میفروخت پس او را گفتند که سه صاع بیک
درهم بفروش باب لیستحب ان لایدخل فی البیع والشراء وافتضاء الدین مستحب است آنکه بنرمی و ملایمت معامله کند
در فروختن و خریدن و تقاضای قرض کردن مالک عن یحیی بن سعید انه سمع محمد بن المنکدر الخ دوست داشت خدای تعالی
بنده را که بسهولت معامله میکند سهولت نمود اگر فروخت و سهولت نمود و اگر خرید و سهولت نمود اگر اداء و سهولت نمود
اگر تقاضای دین کرد باب خیار المجلس باب در اختیاری که حاصل می شود در مجلس مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خرید کننده و فروشنده هریکی از ایشان باختیار است بر صاحب خود تا وقتیکه جدا
نشده اند مگر در صورت بیع الخیار که اختیار تا وقتی است که با یکدیگر قرار کرده باشند و ترجمه کوید در خلال بدست از تفتیش متعلقات
این مسئله پس کوییم حدیث وارد شده است در بیع پس عام باشد انواع بیع را از صرف و بیع الطعام بالطعام و سلم و تولیه
و شرکه و انچه اسم بیع بران مطلق نیست و معنی بیع دران یافته نمیشود و در حکم بیع نباشد مانند ایراد نکاح و هبه بلا اعواض
و انچه در معنی بیع است در حکم او باشد مانند صلح معاوضه در هبه باثواب و شفعه و اجاره و مساقاة و صداق و وجود جاریت
زیرا که بیک اعتبار معنی بیع یافته می شود که معاوضه است و در سایر احکام تفاوت واقع است و در حدیث شخین ایده
مالم یتفرقا او یقول احدهما للاخر اختر و قبول منصوب است و او انجا برای عطف نیست و الا محروم می بود بلکه بمعنی الی ان
یا الا ان است و در حدیث موطا امده است مالم یفترقا الا بیع الخیار پس دانسته شد که قاطع خیار مجلس یکی از دو چیز است
نخست بر بعضی اختیار لزوم عقد کنند و اختیار خود را ساقط کنند و اگر یکی ساقط کرده است و دیگری نکرده است اختیار اول
ساقط شود دوم ثانی و تفرق ابدان و معنی تفرق ابدان باستقرار عرف دانسته شود پس در دار صغیره خروج
یکی از دو یا صعود بر سطح او و اگر دار کبیره است خروج از صفه لصیق تفرق است فقیر کوید و اگر دکان است و بازار
خروج از دکان و از فضای او تفرق است و معنی فضا مکانی از بازار که ایستاده خرید کننده کان خرید میکنند و اگر اجتماع زیاده

از سه روز باشد و وجهی تواند شد اختیار باقی است زیرا که در حدیث مدار حکم افتراق واقع شده است نه قدر مدت و باقی ثابت بر اینکه
صورت قلیل الوقوع است و ان کالمستثنی است و در صورت شرط خیار احتیاج اختیار مجلس نیست پس خیار از وقت وجود عقد معتبر باید
کرد و از تفریعات مسئلهٔ خیار مجلس آنست که اگر یکی از متبایعین در مجلس بمرد خیار منتقل نشود بوارث او و اگر شارع در تفرق
بافتح قبل از تفرق واقع نشود قول ثانی را تصدیق کرده شود میان او و اگر عاجی را که بر مشتری معتق میشود مثلا بدو مشتری بیعت
باز اقیل او ایا خیار مجلس ثابت است یا نه بخج برانکه ملک مشتری در ثمن بالع را ما بکرد و الله اعلم **باب** خیار الشرط باب در بیان
خیار شرط یعنی اختیاری که پیدا میشود یکی از متعاقدین را الی بشرط اختیار **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن
عمر انه ذکر لرسول الله صلی الله علیه وسلم انه یخدع فی البیوع فقال اذا بایعت فقل لا خلابة ثم انت بالخیار فی کل سلعة ابتعتها ثلاث لیال
عمر الخ مروی و کر کرد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی فریب داده میشود در بیعها یعنی بسبب غبن در قیمت بانقصان
بیع پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامیکه با کسی معامله خرید و فروخت کنی پس بگو که خلابه نیست یعنی بیع بر شرط است که دغا
نباشد یعنی در قیمت بانقصان بانقصان بیع پس بگفت آنمرد هنگامیکه خرند و فروخت میکرد لا خلابه لغوی گفته که در
حدیث لا خلابه اختلاف کرده اند علما را احد گفته که عام است در حق جمیع مردمان و معنی این کلمه را کسی که گفته باشد بر سر او را
رد کردن بعلت غبن و این کلام حکم شرط خیار دارد و مالک گفته رد کردن بعلت غبن وقتی است که غبن فاحش باشد و نزد مالک و احمد
اثبات خیار در صورت غبن نکرده اند مترجم گوید در بعض حدیث لا خلابه محمول است بر شرط خیار و معنی لا خلابه لا خداعة است
و ان کنایه است از وجود اختیار پس اگر غبنی ادراک کند با غبطه در ترک بیع در یابد رد کند بیع را و فیه نظر زیرا که در لفظ حدیث
تجمع واقعه نشده پس ظاهر آنست که این خیار دیگر است که حاصل میشود با این لفظ اگر خداعی ظاهر شود بغبن در ثمن چنانکه امام احمد گوید
و شرط خیار را مأخوذ است از لفظ حدیث ابن عمر الا بیع الخیار بالجمله در حدیث بیهقی و ابن ماجه زیاده باسناد حسن واقع شده
ثم انت بالخیار فی سلعة ابتعتها ثلاث لیال و در روایه دار قطنی عن عمر وارد شده فجعل له رسول الله صلی الله علیه وسلم عهده
ثلاثة ایام و این زیاده موافق قیاس است زیرا که وجود خیار را ایاما تا فی مقاصد عقد است پس لازم شد تعیین مدتی و
ثلثة ایام صلاحیه آن دارد و دون از ثلاثة ایام بطریق اولی ثابت شده و در حدیث امده است در باب النجش و ان شرط
صحیح بیع است تا زمانیکه از تفرق و بنهاشی و در صورت خیار شرط صادق می آید که بنها علقه پس مخصص خیار شرط باشد
بغیر روی وسلم و فروع بسیار مخرج اند بر حصول ملک پس بحث باید کرد که ایا مشتری بالخیار از ملک مشتری است یا از ملک
بالع با موقوف و اقوال شافعی در این باب مختلف شده اند و اظهر تفصیل است اگر خیار بالع بود بیع بر ملک اوست و اگر خیار

ان رجلا ذکر لرسول الله صلعم انه یخدع فی البیع فقال اذا بایعت فقل لا خلابة ثلاث اللیالی الخیار فی کل سلعة ابتعتها

راست پس یک است و اگر هر دو بهست موقوف است که این تمام شود ظاهر شد که مشتری اولیه است و البایع را و مدار فسخ و اجاره بر لفظ است
بعد از آن فعلی است که اقتضای ملک بکند مانند وطی و نه فعلی که تردی در مصلحت اجاره و فسخ باشد مانند عرض بر مبیع تا فیما او در غبت
مردمان در وی معلوم شود **باب** تحریم الغش و ثبوت خیار لمن غش و ثابت است خیار جب **مالک** ما شنیده ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال و لا تصروا الخ بعد ان بخطبها بالمنبر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع مکنید شیر را در پستان مشتری بزان پس که
خرید کرد جانور را که شیر در پستان او جمع کرده باشند بعد از ان پس او مخیر است عمل کند به بهترین دو نظر بعد از آنکه بدوشد اگر راضی شد
کو بدهد غش حرام است و خیار عیب ثابت است و مشتری را اختیار است بظهور عیب خواه وقت عقد باشد یا حادث شود و پیش از قبض مکذا
فی المنهاج **باب** عهدة الرقیق فی الایام الثلثة و السنة **باب** در بیان لزوم عهده بندگان در سه روز و یک سال **مالک** عن عبد الله
بن ابی بکر بن محمد بن حزم ان ابان بن عثمان و هشام بن اسمعیل الخ ابان بن عثمان و هشام بن اسمعیل ذکر میکردند در خطبه خویش
عهده بندگان در سه روز است از وقت که خریده کرده است غلام را تا کبر کک او ذکر میکردند عهده سال را و امر میکردند بان یعنی اگر
درین سه روز عیبی ظاهری پیدا شد باز کرداند و اگر عیبی خفی مثل مرضی که ببرودی ایده باشند رجوع و حرب در سال باز کرداند ترجمه کو بده
وقتی که فروخت بنده را شرط برائه پس پیدا شد بان غلام عیبی پیش از قبض مشتری پس میرسد او را که رد کند و اگر پیدا شد بعد قبض
پس ان از ضمان مشتری است پس اگر اختلاف کنند بایع و مشتری پس گفت بایع که پیدا شد عیب در وقت مشتری و گفت مشتری که
بود عیب او در وقت بایع پس معتبر است قول بایع با یمین او و لازم است بر مشتری احضار گواهان **وقال مالک** فی الرقیق خاصة برائة الخ
و گفت مالک در حق بندگان خاصه که رد کنند او را یعنی پیدا عیب تا سه روز بغیر گواهان و در جنون و جزام تا یک سال پس وقتیکه گویند
یکسال برائه بری شده بایع از عهده خود و امام محمد میگوید که مدار شناسیم عهده سه روز یا عهده یکسال را مگر آنکه شرط کند مرد خیار
سه روز یا خیار یکسال پس است این حکم بر چیزی که شرط واقع شده و اما در قول ابو حنیفه جایز نیست خیار مگر تا سه روز **باب**
ذکر ما یرد العبد او شرط البرائة و لم یسم العیب هل یجوز ذکر آنچه رد کنند عبد را و شرط کرده برائه و نه نام برده عیب هل یجوز ذکر آنچه رد کنند عبد را و شرط کرده برائه و او از جمیع عیوب و ذکر نکرده
عیب را یا جایز نیست رد آن غلام لعلت آن عیب **مالک** عن یحیی بن سعید عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله
بن عمر فروخت غلامی را از آن خود بمنصد و بیم پس فروخت او را بشرط برائه از جمیع عیوب پس گفت شخصی که خرید کرد
او را عبد الله بن عمر در بن غلام مرضی است که بیان نکردی او را بمن پس خصومت کردند با یکدیگر پیش عثمان بن عفان پس
گفت آن مرد فروخت بدست من غلامی و با و مرضی بود که ذکر نکرد او را بمن و گفت عبد الله فروختم بدست او بشرط برائه

پس حکم کرد حضرت عثمان بر عبد الله بن عمر که سوگند خورد برای او که فروخت بر ست او غلام را و نبود با او مرضی که دانسته
باشد او را پس قبول نکرد عبد الله سوگند خوردن را و باز گرفت غلام را پس تندرست شد آن غلام نزد یک او پس فروخت او را
عبد الله بعد از آن بهزار درهم و بانصد درهم قال مالک الامر المجمع علیه الخ مالک گفت امری که اجماع واقع شده است بران
نزد یک ما در حق شخصی که فروخت غلامی را یا کنیزکی یا حیوانی را بشرط برائة از عیب از اهل میراث یا غیر ایشان پس لا تعلق شد
از برای عیب در چیزی که فروخت که آنکه میداند در آن عیبی پس پنهان ساخت از آن پس اگر میداند عیب را پوشیده داشت
فایده نمیکند او را شرط برائة او و هست چیزی که فروخت رد کرده شده بروی مترجم گوید رضو رد بعد شرط
برائة از فروج خیار عیب است نخست در خیار عیب سخن گوئیم بعد از آن در مسئله ما نحن فیه فقها متفق اند بر آنکه اگر در متاع
عیب باشد پیش از بیع و مشتری بعد از بیع بران مطلع شود او را حق رسد رد و معنی عیب چیزی است که در جنس مبیع
غالب عدم او ست و او ناقص میکند عین مبیع را یا قیمت او را و فید علیه عدم بحث آنست که هر نوع مخصوص است بصفاتی و فقد
صفات نوعی در نوع اخر عیب نیست مثلا عدو حسن صوت که در نوع فرس یافت می شود در حمار نیست و سخنان چشم بینائی
که در روی حاصل است در چشمی یافته نمی شود پس نیافتن صفتی که در نوع دیگر یافته می شود نقصان در این نوع نیست باز
صفاتی که از این باب باشند شرعیه نمی توانند بود آنچه زائد میکند قیمت را و عین را و آن صفت کمال است و آنچه ناقص
میکند و آنچه خارج است از این دو و عیب نمی توان اطلاق کرد الا بر آنچه منقص قیمت باعین او باشد و لفقد عیب بر ملک
مشتری ضروریت والا اخبار حاصل نشود و لفقد عیب بر بیع او امر ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد می باید که مثل
قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نکرده است از ضمان بایع است و اگر بعد قبض پیدا شده و مستند است بسبب سابق منقطع
بدلیل رقبه یا بقطع که پیش از قبض بوده است حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و مبیع هالک شده پیش از
علم بآن رجوع کند بارش عیب و اگر عیب معلوم شد بعد زوال ملک او نیز رد ممکن است پس بایع را میرسد که ارش گیرد
و مطالبه عین کند در بعیب بفوت مصالح بیع است پس ضروری باشد و مبادرة بحسب عادة لازم لوجود چون این مسئله
معلوم شد باید دانست که در حدیث باب یک احتمال است که شرط برائة هیچ فایده نمیکند و بری نمیکند او را از
بیع عیبی که معلوم نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد کرد بر ابن عمر و دیگر آنست که بری میشود از هر عیب و لهذا ابن عمر
مخاصمه کرد و بر رد رضا نداد و نا آنکه حضرت عثمان بر دی بخوردن سوگند قضا نمود و اظهر آنست که بشرط برائة بری میشود

از عیب باطن در حیوان که انسان نمیداند نه از عیب غیر حیوان زیرا که در حیوان صحت سنم بسیار میباشد و لیکن عیب که مانع میزان
مطلع نشد و منجاید که بر بیع خود و شوق حاصل کند تا مصالح بیع بروی متوفر شوند و فیه نظر زیرا که غیر حیوان نیز محل عیوب باطنی میباشد
و مانع منجاید که وثوق حاصل کنند و الله اعلم و نه از عیب ظاهر زیرا که مشتری ممکن است از معرفت آن و بر مانع نیز محض
نیست و اگر محض باشد از جهت تقصیر اوست پس حاجت شرط نیست و نه عیب باطن معلوم زیرا که اگر عینی نزد یک مانع معلوم باشد
نیز او حیار است و بمنزله تصریح و حصول وثوق به تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است در بین احتمال زیرا که سوگند داده
لقد باعه العبد و ما به داء یعلمه پس عبد الله بن عمر قسم نخورد از جهت نوع و اگر قسم میخورد بروی لازم نمی شد پس ثابت شد
که علم را دخل نیست در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بمنزله معلوم است و الله اعلم **باب** اذا امتنع الرد او حدث عیب اخر
کیف یقضی فی ذلک و ممکن ممتنع باشد رد مبیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود و ران قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا
الخ گفت مالک امری که اجماع واقع شد بران نزد یک ما آنست که هر گاه خرید کرد کنیزکی را پس حمل گرفت آن کنیز از وی یا خرید
کرد غلامی را پس زنا و سرقت کرد او و هر چیزیکه داخل شد در وی نقصانی تا آنکه نمی توان رد کرد او را پس قایم شدند گواهان
که سرایه بود از نقصان نزد یک شخصی که فروخت او را یا دانسته شد آن عیب بدو یا باقرار یا غیر آن پس هر آینه آن غلام یا
آن کنیزک را قیمت کرده شود حال آنکه او را بود آن عیب روزیکه خریده بود او را پس رد کرده شود از ثمن آنقدر که مقرر شود در
میان قیمت کرده او حال آنکه او صحیح بود و در میان قیمت او که او را این عیب هست و گفت مالک امری که اجماع واقع
شده است بران نزد یک ما در باب مردی که خرید کرد غلامی را بعد ازان مطلع شد ازان غلام بر عیبی که رد میکند او را بسبب
آن عیب و هر آینه حادث شد آن غلام را عیبی دیگر نزد یک مشتری آنست که وفی نکند باشد این عیب که حادث شد او را و
مانند قطع بد یا کوری چشم و آنچه مانند آن باشد از عیوب مفسد بیع و شتر پس هر آینه هر گاه خرید کرد آن غلام را پس رد کرد او را
که نظر کند اگر دست دارد او که کم کرده شود از وی آنچه غلام بقدر عیبی که بود او را روزی که خریده بود او را و ضع کرده شود و اگر
دست ندارد که تمام آن بدهد از خود بقدر آنچه رسید غلام را یعنی عیب نزد یک او بعد ازان رد بکند غلام را پس میرساند او را این
حکم و اگر مرد غلام نزد شخصی که خرید کرد او را قیمت کرده شود آن غلام را حال آنکه او را بود عیب روزی که خریده بود او را پس نظر
کرده شود چه قدر بود قیمت او پس اگر باشد قیمت غلام روزی که خریده بود او را بغیر عیب صد دینار و قیمت او روزیکه خرید او را
و او را ثابت بود عیبی پنجاه دینار وضع کرده شود از ثمنی آنچه در میان این دو قیمت باشد و جزین نیست که معتبر است قیمت

روز بکه خرید کرد غلام را مترجم گوید نزد یک شافعی و ابو حنیفه رد مبیع در صورت بودن نقصانی بایع ممکن نیست آری
دفع نقصان برای مشتری برئ الزام بالضمان خراج بدل ضمان است قال مالک فی الرجل یشتری العبد الخ گفت مالک در باب
شخصی که خرید کند غلامی را پس اجر سازد او را یا اجاره بزرگ یا اجاره کم بعد ازان بیابد در ان غلام عیبی را که رد کرده شود بسبب آن
عیب انکه او را میرسد رد کردن غلام بسبب آن عیب باشد برای او اجاره غلام و منفعه ان بمن است حکمی که گویند بر آن
جماعه علما در شهر ما و این حکم بنا بر آنست که اگر شخصی بخرد غلامی را پس بکند غلام برای مشتری خانه را که اجره بنا کردن آن
خبیث باشد قیمت غلام است بعد ازان یافته شود در ان غلام عیبی که رد بدان عیب در شرع ممکن باشد رد کند ان غلام را بحر
شمار کرده نشود از غلام بر مشتری اجره انچه خدمت کرد برای او پس بر ین قیاس باشد او را اجره غلام چون اجر سازد
برای غیر خود زیرا که او ضامن است مر ان غلام را یعنی مثلا اگر غلام در ین اثنا هلاک شد از مال مشتری شد اگر خیانتی مسکوک از مشتری
ان بر ذمه مشتری بود والغنم بالغرم مترجم گوید همین است مذهب جمهور علما باب اختلاف المتبایعین در اختلاف
کردن بایع و مشتری با یکدیگر مالک انه بلغه ان عبد الله بن مسعود الخ عبد الله بن مسعود گفت که رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود هر دو بیع و شرا کننده که با یکدیگر معامله خرید و فروخت کردند یعنی بعد ازان اختلاف کردند و گواه ندارند
پس سخن معتبر همانست که بایع گفت با انیت که رد بکند بیع را یعنی اگر بعد قسم حق ظاهر نشد بر قول بایع اعتماد باید کرد
قال مالک الامر عندنا فی الرجل الخ گفت مالک حکم نزد یک ما در حق شخصی که خرید مسکند متاعی را از شخصی پس اختلاف
میکنند بایع و مشتری در قیمت پس میگوید بایع فروختم بدست تو امرا به دینار و میگوید مشتری خریدکردم امرا به پنج دینار
آنست که گفته شود بایع را اگر خواهی پس بده آن متاع را بمشتری در بدل انچه میگوید و اگر خواهی قسم بخور بخدا که بفروختم
متاع را بدست تو نکر بانچه گفتم و اگر سوگند خورد گفته شود مشتری را که یکی از دو کار کن یا بگیر متاع را بانچه گفت بایع و
یا سوگند بخور بخدا که خریدی امرا بکذا بانچه گفتی پس اگر سوگند خورد بلی تعلق شد ازان و این حکم ازینجهت آنست که هر
کدام از بایع و مشتری مدعی است بر صاحب خود مترجم گوید رضم همین است مذهب شافعی و امام محمد نیز سوی این
مذهب رجوع کرده و شافعی فرق نکرده است در صورتیکه مبیع قایم باشد و در صورتیکه تلف شده باشد و مذهب ابو حنیفه
آنست که اگر مبیع تلف شده باشد قول مشتری است با یمین و بر بایع حلف نیست زیرا که هر دو جانب در صورت مدعی
نمی توانند بگر بایع فقط بر مشتری دعوای ثمن میکند و مشتری انکار ان می در زرقانی البینة علی المدعی والیمین علی من انکر

مسئله اگر اختلاف متبایعین در اصل مال باشد فی اصله او وصفه یا در خیار باشد یا در رهن یا در کفیل پس این اختلاف در ثمن نیست که تحالف در ان جاری شود بلکه مانند ان نیست بلکه سبیل این سبیل سایر فروق است که مشکران رفته است و پس میل شافعی سوی ان است زیرا که در حدیث تحالف باختلاف ثمن تقیید نکرده اند و حکم را بر لفظ بیعین و متبایعین اداره فرموده اند پس هر جا از متعلقات بیع است در ان داخل باشد و میل ابو حنیفه بخلاف است زیرا که تحالف بر خلاف قیاس است و الحکم المخالف للقیاس لا یتعدی مورد النص و انچه غالب است در حکم مورد نص است و اختلاف ثمن غالب افراد اختلاف متبایعین است والله اعلم باب مال العبد للبائع الا ان یشترط المبتاع مال غلام ازان فروشنده است مگر انکه مشرط کند خریدکننده مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود هر که بفروشد بنده را و بدست او مالی است پس مال او فروشنده راست مگر انکه شرط کند خریدکننده مترجم گوید در شرح السنه امده است و همان است مختار ما ان علم اگر فروخت ان غلام را مولی او و بنام ان غلام مالی است داخل نمیشود مال او در بیع فی الحدیث دلالة علی انه للمالک للعبد انما اضیف المال الله کاضافة الجمل الی الفرس یعنی ثابت نمیشود برای غلام ملکی جز این نسبت که اضافت کرده میشود مال سوی او مانند اضافت جل است سوی اسپ باب المرابحة و بیان بیع مرابحه قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا الخ گفت مالک امری که اجماع واقع شده است بران نزد ما در جاهائیکه خرید کنند انرا از شخصی از شهری بعد ازان بیارند انرا در شهری دیگر پس بفروشند انرا بطریق مرابحه انست که حساب نکنند در ان اجره دلالان را و نه مزدوری بیچیدن لباس را و نه خرجی در راه کرده باشد و نه کرایه خانه که مال روی زیاده باشد و اما اجره حمال پس ایشان شمار کرده میشود در اصل ثمن و حساب کرده میشود در اصل مال ربحی را یعنی شخصی خریده است مثلا دو دینار بران افزوده میگوید که بگیرید دو دینار اصل مال من است مگر انکه خرید بیاع کسی را که خویشاوند او را باشد پس اگر نفع دهند او را باوجود آن همه چیزها بعد دانستن و خبردار شدن بر آن پس باک نیست بان مترجم گوید معنی مرابحه انست که خرید کند متاعی را بعشر دینار مثلا بعد ازان بگوید بمشتری که سیر فروختم بدست تو چیزی را که خریده ام بانفع بگذرم بر وه درم یعنی یکدرم بر وه درم زیاده میکنم و فی المنهاج ما حاصله و قد کیف فروختم بدست تو بمقابله چیزی که خریده ام داخل شود در ان سوای فیمت اصلی و اگر کیف فروختم بعوض انچه صرف شده بران از من داخل شود بامثل ان مزدوری وزن کننده و دلال و نگاهبان و نخوان و همین است حاصل عبارة و قاله نجیب الله اعلم باب الشرکة و الموضعة و الاقالة بیان شرکت و تولیه و اقاله قال مالک و الامر عندنا انه لا باس بالشرکة الخ گفت مالک و حکم

فروختن یا آنست که هیچ یک از ثمن و مثمن بعقد شرکت و عقد تولیه و اقاله بیع و طعام و غیران فروش کند صاحبان عقود یا یکی و نکی باشند
و میان ربحی را زیاد نکنند و نقصانی را نشمارند پس اگر داخل شود و ازین عقود زیاده ربحی یا وضع نقصانی یا تاخیری از
یکجانب بیع یا ثمن این عقد بیع کرده حلال میکند بیع را و حرام میکنند آن هر چه حرام میکنند آنرا و ازین عقود بیع یکتا شد مرجم
گوید حقیقت شرکت آنست که شخصی متاعی را بخرد و دیگری را در بعض آن متاع شریک خود سازد و بعوض آنچه در حصه آن بعض
واقع شده است از ثمن و تولیت آنست که بفروشند آن متاع را بمثل آنچه خریده کرده است بدان الا زیاده و نقصان و اقاله
بیع آنست و در کردن مبیع و ثمن از هر جانب و الله اعلم **باب** حرام الله الربوا قال الله تعالی الذین یاکلون الربوا
لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل
الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله
و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ۞ آنانکه میخورند سود را میخورند از قرضهای خود بگاه که خبط کرده
کسی را دیوانه کرده باشد او را شیطان بسبب آسیب رسانیدن این بسبب آنست که ایشان گفتند خرید و فروخت نیست که تجارت مانند سود است
یعنی تجارت و سود هر دو برابر است بحسب وجود منفعت در هر دو و حلال ساخته است خدا تعالی تجارت را و حرام ساخته است ربا را پس کسی که
رسید باو پندی از جانب پروردگار او پس باز ماند از خوردن ربا پس او راست آنچه گذشت قبل از نهی یعنی استرداد آنچه خورده است
پیش از آمدن تحریم لازم نیست و کار او گذشته شده بسوی خدا است اگر خواهد عفو کند و هر که عود کند بسوی خوردن سود پس ایشان باشندگان
دوزخ اند ایشان انجا دیدان اند یمحق الله الربوا و یربی الصدقات و الله لا یحب کل کفار اثیم محو میکند
خدا تعالی برکت سود را و زیاده میکند ثواب صدقه را و خدا دوست نمیدارد هر ناسپاس دار کفار کار را ان الذین
امنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم
و لا هم یحزنون ۞ هر آینه آنانکه ایمان آورند و کارهای شایسته کردند و بپا داشتند نماز را و دادند زکوة را ایشان
راست مزد ایشان نزد یک پروردگار ایشان و نیست هیچ ترس بر ایشان و نه ایشان اند و میکنند یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین ۞ ای مسلمانان بترسید از خدا و ترک کنید
هر چه باقی مانده است از ربا اگر مسلمان هستید فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله
و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون ۞ پس اگر نکردید باین فرمان الهی پس خبردار

بتوبه یعنی از جانب خدا و رسول او و اگر توبه کنید پس شما رأس اصل مال‌های شما شما ظلم نکنید و بر شما ظلم کرده نشود
و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون و اگر چه
باشد صاحب تنگدستی پس لازم است برای او مهلت دادن تا وقت فراخ دستی و آنکه صدقه دهید یعنی بر او ببخشید
بهتر باشد شما را اگر شما میدانید که آن بهتر است پس بگذارند او را مالک عن زید بن اسلم الخ از زید بن اسلم گفت
ربا در جاهلیه این بود که میفروخت شخصی بر شخصی حق موجل تا مدتی پس چون وقت دین آمد گفت ایا ادا میکنی دین
را یا سود میدهی پس اگر ادا کرد دین را والا زیاده مقرر کرد برای او در حق و صاحب حق موقوف داشت
از دو صورت مترجم گوید رضا بر این اتفاق جمهور علما و هر اینه سود از کبائر است و اگر واقع شد این عقد باطل
است و واجب میشود مکرر دادن اصل مال و اگر مدیون صاحب عسرة است پس حکم او مهلت دادن است تا وقت
یسار باب من اسلف سلفا فلا یشترط افضل منه و ما کان بغیر شرط جاز هر که قرض دهد قرضی را پس باید که
شرط نکند بهتر از مال خود و آنچه بستاند بغیر شرط جایز است مالک انه بلغه ان رجلا اتی عبد الله بن عمر فقال یا عبد
الرحمن الخ مردی آمد پیش عبد الرحمن بن عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن همرا نیه من قرض داد شخصی را و شرط
کرد هر بادی بهتر از آنچه داد او را پس گفت عبد الله بن عمر پس این ربوا است گفت آن مرد پس بحق خدا قسم میدهم
ترا ای ابا عبد الرحمن پس گفت عبد الله بن عمر قرض دادن بر سه قسم است یک قسم از آنست که قرض بدهی شخصی را
و بطلبی بآن رضامندی خدا تعالی پس تر است رضامندی خدا تعالی او قسم دوم آنست که قرض بدهی شخصی را
و بطلبی رضامندی همنشین خود پس تر است رضامندی همنشین تو و قسم سیوم آنست که قرض بدهی شخصی را
تا بگیری حرام را بمقابله حلال پس آنست ربا گفت سائل پس بحق قسم میدهم ترا ای ابا عبد الرحمن گفت قسم میدهم
که پاره کنی صحیفه را پس اگر بدهد ترا مانند آنچه قرض داده قبول میکنی و اگر بدهد بهتر از آنچه داده پس بگیری او را
ثواب داده شود تو را و اگر بدهد بهتر از آنچه داده بودی در آنحال که خوش باشد بآن نفس او پس آن شکر است
که بجا آورده است او را برای تو و تر است اجر آنکه مهلت دادی او را مالک عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر
الخ عبد الله بن عمر میگفت هر که قرض داد پس باید که شرط نکند مگر ادا کردن آنرا مالک انه بلغه ان عبد الله بن
مسعود الخ عبد الله بن مسعود میگفت هر که قرض دهد قرضی را پس باید که شرط نکند بهتر از آن و اگر چه یک علف

کان یقول الخ اسلف یسلف فلا یشترط افضل منه و ان کان قبضة من علف فهو ربوا ۱۲ منه

باشد پس آن ربا است مالک عن حمید بن قیس المکی عن مجاهد انه قال استسلف عبد الله بن عمر الخ قرض
کرفت عبد الله بن عمر شخصی دراهم را بعد ازان ادا کرد درهمی که بهتر بود از انهائیکه کفت آن مردی با عبد
عبد الرحمن آن دراهم تو بهتر انداز دراهمی که من قرض داده بودم ترا پس کفت عبد الله بن عمر آنینه دانسته ام این را
و لیکن خاطر من خوشنود است بان مترجم کوید عوض مسلف اینجا یعنی قرض است و معنی قرض تملیک شی است
بان مشروط کرده کند بدل او را دادن بیع نیست بلکه عقدی است که ابتداء معنی تبرع دارد و اخرا معنی مبادله را
لابد است از صیغه و له بران مانند اقرضتک و اسلفتک و خذه بمثله و ملکتکه ان تردبدله و اصرفه
فی حاجتک و ردبدله فقیر کوید و اکر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد اکر از قرائن منوان فهم نمود
جایز باشد مانند انچه معاطاة کفتیم و اکر تا نیا اختلاف کنند یکی کوید هبه بود و دیکری کوید قرض قول صاحب حال
بین معتبر باشد و لابد است در مقرض از اهلیت تبرع و جایز است قرض در هر چه سلم در ان جایز است از حیوان
و غیر ان از انچه بوصف شناخته شود و در قرض خبز اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اکر عرف اهل شهر
علم بوصف دهی باشد و در مثلی و مثلی لازم شود و در متقوم نیز و مثل جایز است زیرا که در حدیث مسلم
امده است که انحضرت صلی الله علیه وسلم بکر را قرض کرفتند و نزدیک رسید بکر حسنه و نیافتند پس رباعی
را دادند و جایز نیست اعواض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض مکر با انکه در شهر دیکر دهد و درین صورت شرط
لغو شود زیرا که عبد الله بن عمر ابطال شرط فرمود نه ببطلان عقد و ایا شرط اجل مسموع است یا نه ظاهر
روایات موطا در منع است زیرا که کفته فلا تشترط الا قضاءه و ظاهر قرآن عظیم جواز است اذا تدا
یتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه زیرا که شامل است قرض و سلم را چون در قرض معنی تبرع موجود
است مالک او میشود بقبض و در سلم و قرض اکر اورا شرط حاضر کرد جایز است قبول او واجب نیست
چنانکه این عمر بیان کرد و اکر در قرض با سلم دین سلعه را حاضر نمود و هنوز اجل نرسیده است حکم آن
از حدیث موطا که در قصه مکاتب امده است میتوان اخذ کرد پس اکر در عدم قبض پیش از اجل ضرری لاحق
می شود چنانکه در سلم فیه یا قرض واجب است و محتاج می کشود بلطف مختار است در عدم قبول و اکر غرض صحیح نباشد
و مودی را غرض صحیح است جبر کرده میشود بر قبول آن و اکر سلم و سلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل کذا شرط

کرده بود یافت لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز را نمونه حاضر باشد و عدم اخذ در انجا عرض صحیح باشد والا
جبر کرده شود بر قبول **مقدمه** کاهی ثمن کرده میشود و ثمن را به بیان نسبت او بمعلومی دان چهار نوع باشد
تولیه و مشارکه و مرابحه و محاطه و ان صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ بها اشتریت به ذکر کردن ثمن مراد
باشد و اگر بانام علی ذکر کرد و اجرت کیال و دلال و حارس و رفاء و قصار و صباغ و سایر اخراجات که برای
استرباح کرده است همراه ثمن معتبر باشد و اگر بزیانی بایع ثمن دانسته بود و ان خلاف واقع ظاهر شد یا عیبی
حادث شده است یا علی دیگر در وقت عقد که معتبر قیمت است مانند اجل ظاهر شد و قول امده است توفیق
بواقع و لزوم انچه بیان کرده است نظر باعتماد و بربیع اول بانکه راضی شده است بانچه بایع تقریر کرده **باب**
اذا اسلف سلفا فلا یشترط ان یعطیه فی بلد اخر و فیکه قرض دهد قرضی را پس باید که شرط نکند انکه بدهد
او را در شهر دیگر **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود در باب مردی که قرض داد
طعام را بشرط انکه بدهد او را آن طعام در شهر دیگر پس نا پسند داشت انرا حضرت عمر و گفت پس کجا است فرد
برداشتن ان بشهر دیگر مترجم گوید رضی و رهدایه گراهیه سفایح امده و ان قرضی است که مقصود مقرض بان
استفاده سقوط خطر راه باشد و فی الانوار ما حاصله از شروط قرض است که قصد منفعتی نکنند پس اگر شرط کنند
که بدهد در شهر دیگر و مقرض را دران غرضی باشد از خوف یا زیاده نرخ یا غیران فاسد است ولا یملک المقترض
فیه **باب** اذا ابتاع ثمن موجل لا یجوز ان ینقد قبل الاجل علی ان یحط البائع شیئا من حقه و فیکه خرید کرد بقیمت
یا میعادی جایز نیست که بالفعل دهد قرض را پیش از امدن میعاد بشرط انکه کم کند فروشنده چیزی از حق خود
مالک عن ابی الزناد عن لسبر بن سعید عن عبید ابی صالح الخ ابو صالح گفت فروختم جاهها را از ان خود
بدست اهل نخله تا میعادی بعد از ان قصد کردم که سفر کنم بسوی کوفه پس طلب کردند از من که کم کنم حق خود را
از ایشان و ایشان بالفعل دهند مرا پس سوال کردم ازین ماجرا زید بن ثابت را پس گفت زنهار مکنم ترا که
بخوری یا نخورانی انرا **مالک** عن عثمان بن حفص بن خلده عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله
بن عمر الخ عبد الله بن عمر را سوال کردند از حال شخصی که هست او را دین بر شخصی تا میعادی پس کم کند از
وی صاحب حق زود بدهد او را آن شخص دیگر پس نا پسند داشت انرا عبد الله بن عمر و منع کرد از ان

مترجم گوید بعضی کردند این را بحدیث ابن ابی حدرد و فیه نظر زیرا که ظاهر آنست که قصه ابن ابی حدرد بعد از حلول اجل او بوده است وجاء فی الصحیحین ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لکعب فی دینه علی ابن ابی حدرد یا کعب قال لبیک یا رسول الله فاشار بیده ان ضع النصف من دینک قال کعب قد فعلت یا رسول الله قال قم فاقضه و ابن صلحت بر نصف و ابرا از نصف دیگر و قول اهل علم در تطبیق این حدیث و آثار مذکوره در باب آنست که حکم آثار در موجل است و حکم این حدیث در حال است و فی کتاب الرحمة حاصل اتفاق کردند علما بر آنکه کسی را که باشد از وی دینی بر شخصی تا میعادی پس حلال نیست او را که کم کند از حق خود بعضی و دین را پیش از میعاد تا بالفعل بدهد او را باقی دین و همچنین حلال نیست اند اکه بگوید پیش از اجل بعضی دین را عفو ان و بعضی آنرا اسقاط و دیگر اتفاق کردند بر آنکه پاک نیست چون بگذرد میعاد از آنکه بگوید بعض را و ساقط کند بعض را یا موخر گرداند تا میعادی دیگر مترجم گوید نزدیک فقیر دین اعم است از قرض و جایز نیست شرط میعاد در قرض و البیع بالثمن المؤجل بخلاف شرط الاجل کذا فی الزاهدی وغیرها باب بجوز ان یستسلف بکرا فقضی بکرا مثله او افضل منه من غیر شرط جایز نیست که قرض کرد شتر نوجوان پس ادا کند شتر نوجوان مانند آن یا بهتر از آن بغیر شرط مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی رافع مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابا رافع کفت که قرض گرفت رسول الله صلی الله علیه وسلم شتر نوجوان پس آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتران صدقه کفت ابو رافع پس امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا که ادا کنم شتر نوجوانی او را پس عرض کردم که نیافتم در شتران مگر شتر خوبی شش ساله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده او را همان شتر خوب هر آینه بهترین مردمان بهترین ایشان است از روی ادای دین قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا الخ کفت مالک امری که اجماع واقع شده بر آن نزد ما آنست که هر که قرض گرفت چیزی را از جانوران بوصف معلوم و نشان معلوم پس هر آینه هیچ باک نیست بر آن و واجب است بر وی ادا کند و رد کند مثل آنچه گرفته است مگر آنچه باشد در جنس کنیزکان پس هر آینه مرسیده شود در این قرض و سبله کردانیدن از آن طرف حلال کردن آنچه حلال نیست پسندیده نیست بغیر آنچه مکروه داشته شده از آن آنست که قرض گیرد مردی کنیزکی را پس جماع کند باری هر قدر که خواهد باز رد کند از او بصاحب آن بعینها پس این حلال پسندیده نیست و همیشه بوده اند اهل علم که منع میکردند ازان و خصومت میدادند در آن هیچکس را و الله اعلم باب لا یجوز ان یسلف فی طعام موصوف بسعر معلوم الی اجل مسمی جایز نیست که قرض دهد تا بان مال خرید کند طعام صفت کرده شده بنرخ معلوم تا میعادی مقرر مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت هیچ باک نیست در آنکه قرض دهد شخصی شخصی را طعام صفت کرده شده به نرخ مقرر تا میعادی معین تا دهنده نباشد در زراعتی که ظاهر شده است صلاح او یا میوه

که ظاهر شد بهت صلاح او مترجم گوید رض سلف اینجا بمعنی سلم است و آن بیع شئی موصوف است در ذمه در مقدر و شرط صحت بیع هم
در سلم لازم است و امور دیگر نیز در کار است یکی از انجمله تسلیم راس المال است در مجلس عقد زیرا که اگر وی هم بالفعل نباشد بیع کالی الکالی
آید و آن باطل است و لفظ سلف و سلم شعربان و اگر راس المال منفعتی باشد مانند سکنی در ارض او جایز است و واجب است در ان
صورت قبض آن عین است و اگر در لفظ عبد لعین راس المال بگردد و قبل انقضای مجلس تعیین کردن آن ملحق بعقد باشد و اگر نه
راس المال کالی شده باشد از معرفت قدر و قول آمده است نظر بحلول التسلیم و باحتمال فسخ و لفظ ابن عمر لیس معلوم ظاهر در اشتراط معرفت
قدر است و از انجمله بودن مسلم فیه دین در ذمه او و ان داخل در ضعیف سلم است و الا سلم و سلف بیاشند و این دو لفظ بان شعر انه
پس اگر سلم در عبد حاضر واقع شود سلم نخواهد بود و اما بیع باشد یا نه دو قول آمده است نظر بلفظ و بمعنی و مآلی پیش فقیر اقوی است و اثر لفظ
اشتراد اگر گردد و سایر شرط سلم را رعایت نمود اقوی نزد یک فقیر سلم بودن است و از انجمله مقدور التسلیم بودن نزد یک اجل و الا باطل
باشد و اصل در قول خدا تعالی و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و در مقدور التسلیم معتبر عرف ناس است پس اگر در محل عقد
نزد یک نقل یافته نمی شود باعادة آنست که نقل کرده شود برای بیع صحیح باشد و اگر نقل کرده نمی شود اصلا یا برای بیع نقل نکنند
نه برای بیع صحیح نباشند و اگر عقد در جزی واقع شد که در همه آفاق پیدا می شود و در ان سال و در جای عقد پیدا نشد یا فسخ کرده شود و در
قول آمده نظر باینکه از عقد مقدور التسلیم بودن در ان موضع است و باینکه لفظ عقد عام است و در صورت اتباع عموم لفظ سلم را
خیار باشد در فسخ فی الحال و صبر تا انکه یافته شود و از انجمله معلوم القدر و الوصف بودن و بعین است معنی فی الطعام الموصوف
و ذکر طعام اینجا بنا بر تصویر صورة مسئلة است نه برای احتراز پس عام باشد جمیع سلع را که قابل وصف باشند نه انچه معلوم
الوصف نباشد و معنی معلوم الوصف آنست که بیان کنند اوصافی را بوجهی که علم عاقدین و بعض غیر عاقدین از اهل بلد متعلق
شود بموصوف بعض کلام با اشاره ان بوجهی که غالبا نزاع منقطع شده و استقصای وصف که بعزت وجود انجا جایز
نیست و در باب داخل میکرد و پس لابد وصف در هر نوع جدا باشد فقیر گوید مدار معلومیت و مجهولیت بر عرف ناس است و بر ان اشکال
بر عرف خود اند چنانکه بخاری از بعض تابعین نقل کرده است و الله اعلم بالحق اشاره چند گرمی باید کرد تا بدان پس نقش
عرف میکرده باشند مراد از قدر کیل و وزن است و عدد را انجا بعد و فروخته میشود و اشاره بکونه خاص بار جزی خاص
که مثل آن معتاد نیست فاسد باشد و اگر جمع کنند در میان کیل و وزن مثلا چند صاع حنطه که بوزن کذا بود تقسیم جمیع
است بخلاف جمع در میان عدد خنب و وزن آن که متعارف است و لابد است از معرفت اوصافی که اغراض ناس بان

فصل نالم

مختلف باشند پس انچه منضبط نگردد بسبب اختلاط ارکان با انواع مختلف باشند معاجین و اطعمه سلم در ان صحیح نباشد بتصریح
گویند اگر اهل شهری را طعمه مطبوخه و خرزه و غیر آن قدری و وصفی نهاده باشند که بان معلوم میگردد صحیح باشد چنانکه اشارت کردیم
و در انچه نادر الوجود باشد مانند لحم صید سلم صحیح نیست و در ثیاب جنس و طول و عرض هر غلط و وقت ریسمان و صفاقه در رقیق
و غلیظه یا خشونه لابد است و در تمر جنس و نوع و نسبت بلد و عتق باحداثه آن لابد است و در حیوان جنس و نوع و ذکوره و انوثه
و سن و طوال و قصر او بعضی از ان باب قول نحاسین اعتبار می باید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل ان جنس و قول ابن عمر لیس
معلوم و وصفی را محتمل است یکی انکه ثمن معلوم الوصف باشد تا اگر انفساخ سلم لازم کرد و ثمن تالف شده باشد بان وصف
رجوع کنم چنانچه بک قول شافعی است و دیگر انکه امری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و ان علم ثمن است هر دو به الوصف چنانکه
در باب بیع گذشت و قول ابن عمر الی اجل مسمی بعضی آنست که اگر در سلم اجل باشد لازم است لسمیه ان بوجهی که نزد یک اهل ان شهر
اشتباه هر چیز و پس اگر ذکر اجل نکرد حالا منعقد شود و اگر بحلول ان تصریح کرد جایز باشد و محل تسلیم نیز ذکر میباید کرد و اگر
عرف کفایت آن نمیکند و الله اعلم **باب** النهی عن استبدال المسلم فیه قبل قبضه باب در منع از تبدیل مسلم فیه پیش از انکه
قبض کند انرا بغیر آن **قال** مالک الامر عندنا فیمن سلف الخ کفت مالک امری که مقرر است نزد یک علمای ما در باب شخصی که بکسی
داد در خرید غله بنرخ معین تا مدت معین پس حلول کرد اجل پس نیافت خریده کننده نزد یک بایع انچه وفا کند چیزی را که خریده است
ازوی پس صلح کنند بیع را برای او پس مر اینه سزاوار است او را که بگیرد از بایع بگزار خود را یا نفقه خود را یا انچه داده است بصفه
قیمت سوای این هر دو یعنی نه خریده بگذارد ازوی بدان قیمت چیزی را تا قبض نکند انرا و این حکم برای آنست که چون بفروخت
و قیمتی را که رسانیده است بیابع یا صرف کند ان قیمت را در متاعی غیر از غله که خریده بود و از ان پس این بیع غله است قبل از انکه
قبض کرده شود و ان جایز نیست **باب** کتابه الدیون بالاشهاد علیها و الرهن لا جلها باب در نوشتن قرضها
و قبالها و شاهد کرفتن بران و کرو نهادن برای آن **قال** الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدین الی
اجل مسمی فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل و لا یاب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب و لیملل
الذی علیه الحق و لیتق الله ربه و لا یبخس منه فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا
او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا
رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدهما فتذکر احدهما الاخری

(طعام) لیس معلوم (یا اجل) لیس قبض (انفساخ) فسخ کردن (بیع) فروختن (نفقه) خرج (بغیر آن) بغیر طعام (بیابع) بفروشنده (بگزار) بگذار (بصفه) بصفت (بدان) بان (بگذارد) بگذاشته (بفروخت) فروخته (بیابع) بفروشنده (بگزار) بگذار (بصفه) بصفت (بدان) بان (بگذارد) بگذاشته (بفروخت) فروخته

ولا یاب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسئموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله
واقوم للشهادة وادنی ان لا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم
جناح الا تکتبوها واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار کاتب ولا شهید وان تفعلوا فانه فسوق
بکم واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم وان کنتم علی سفر ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة
فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته ولیتق الله ربه ولا تکتموا الشهادة و
من یکتمها فانه اثم قلبه والله بما تعملون علیم ای مسلمانان وقتیکه معامله کنید یعنی سلم یا قرض
تاخیر کرده تا میعاد معلوم پس بنویسید ان را و باید که بنویسد میان شما نویسنده براستی و باید که سر باز نزند نویسنده آنکه
بنویسد چنانکه آموخته است او را خدای تعالی یعنی بترسد آنکه خدای تعالی او را نوشتن آموخته است ابا نکند پس باید که بنویسد و
املا کند کسی که لازم است بروی حق یعنی اقرار بزبان خود کند تا بر حسب آن نوشته شود و باید که بترسد از خدا در املا خود و
ناقص نکند از حق چیزی را پس اگر باشد کسی که بروی لازم شده است حق بسفیه یعنی مسرف یا نادان یعنی کودک و سر خرف یا
نمی تواند که خود املا کند یعنی ابکم است یا لغت کتابت نمیداند پس باید که املا کند متولی کار او بانصاف یعنی بجای او پدر او
یا وصی پدر یا قیم یا مترجم املا کند و شاهد گیرید دو کس را از خودان خود پس اگر نباشند شاهدان دو مرد پس شاهد شوند
یک مرد و دو زن از آنکه پسندید یعنی قبول کنید ایشان را از گواهان یعنی متدین باشند مروت که باشد مدعی قرابتی و باید مدعی علیه خصومتی ندانسته نباشند
که انبعثی بوجب تهمت است مشروع کرده شد تعدد زنان بآنکه فراموش کند یکی از ایشان پس یاد دهد یکی از ایشان دیگر را یعنی
برای آنکه یاد دهد یکی دیگر را اگر وی فراموش کند و باید که سر باز نزنند گواهان وقتیکه خوانده شوند ایشان را یعنی برای تحمل
شهادة یا ادای آن و ملول نشوید از آنکه بنویسید اندرا کم باشد یا بسیار موقف کرده بسوی میعاد خود این نوشتن بانصاف
نزدیکتر است بنزدیک خدا درست کننده تر است گواهی را و نزدیکتر است آنکه شک نکنید در قدر حق و قدر اجل و غیر آن مگر وقتیکه باشد
ان معامله سودا گری بالفعل تمام شونده دست بدست میکردانید آنرا در میان خویش پس نیست بر شما گناه در آنکه ننویسید
آنرا و گواه گیرید وقتیکه معامله خرید و فروخت کنید با یکدیگر و ضرر داده نشود نویسنده را و نه گواه را و اگر بکنند این کار پس بدرستیکه
وی گناه است در حق شما و بترسید از خدا و می آموزد شما را خدا و خدا بهمه چیز داناست و اگر باشید بر سفری و معامله
قرض در سفر واقع شود و نیابید نویسنده را پس لازم است گرو بدست او رده شده پس اگر امین شد بعضی از شما از بعضی پس

باید که ادا کند

باید که ادا کند کسی که این و الی نیشد امانه خود را و باید که نترسد از خدا پروردگار خویش و نپوشاند گواهی را و
هر که بپوشاند آنرا پس مر اینه دی گناهکار است دل او و خدا بانچه میکنید دانا است مترجم گوید رضه که حکم بپوشیدن
قبالة و کر فتن گواه و در وقت نیافتن گواه کرو بدست او ردن بطریق استحباب است نزد علما و اتفاق کرده
بر صحت معین کرد انیدن مدت در ثمن مؤجل و بیع سلم و اختلاف کرده اند در معاملة قرض شافعی میگوید لازم
نمی شود امهال در قرض و نزد یک مالک لازم میشود و فقیر میگوید عموم آیه موید قول مالک است درین باب و دلالة
میکند آیه بر انکه کتابت و تحمل شهادة قرض بالکفایه است و بر انکه املا کننده می باید کسی باشد که حق
بروی لازم است یا وکیل او پس بنویسد کاتب اقرار او را و نصاب شهادة در اموال دو مرد است یا یک
مرد و دو زن و شهادة بوکه ترست از کتابت بطریق استحباب در سود اگری یا بالفعل دست دادن
کرو شرط صحت رهن است زیرا که خدا تعالی ذکر فرموده در محل تفسیر رهان را و پوشیدن گواهی حرام است و
قید سفر در صحت رهن اتفاقی است نه احترازی زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد گذاشت زره خود را
در مدینه در دست یهودی **باب** لایجوز مطالبة المعسر و لا مطالبة الموسر قبل الاجل و من لزمته دین حال
و طالبه الغریم و جد مالا بوفی حرم علیه الفضل فان مطل جاز القاضی و عزره و کلفه بیع ماله فان لم یفعل باع علیه ماله
و قسمه بین الغرماء و جایز نیست تقاضا کردن معسر را و نه تقاضا کردن نو نگر را پیش از مدت معین و هر که لازم
شد بروی ادای دین بالفعل و طلب کرد او را دی قرض خواه و وی قادر است بر ادای ان حرام است در نگ کردن
بروی و اگر در نگ کند قید نماید او را قاضی و به تعزیر رساند او را و تکلیف دهد بروی بفروختن مال او و اگر
بفروخت بفروشد قاضی مال او را و قسمت کند در میان غریمان **قال** صه **قط** و الکتان ذو عسرة فنظرة الی
میسرة و ان تصدقوا خیر لکم فرموده خدا تعالی و اگر متحقق شود صاحب عسرت پس واجب است مهلت دادن او
تا بافتن یسار و اگر صدقه دهد یعنی ابرا کند این ابر کردن بهتر باشد برای شما **مالک** باسناده قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مطل الغنی ظلم فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نگ کردن نو نگر در ادای قرض بعد حلول اجل ظلم است و
در بعض روایات شیخین آمده یحل عرضه و عقوبته یعنی حلال سازد این ظلم ازاله آبروی او را باغلاظ در قول عقوبته
او را یعنی حبس او را **مالک** عن عمر بن عبد الرحمن بن دلاف المزنی الخ مروی از جنبه پدر از جماعتیان غیرت

درجاهای که رواحل خرید کرده میشد انجا پس ران میفروخت امرا بدست حاجیان بعد ازان شتابان سیر میکرد و پیش از
حاجیان برفت بحج یعنی مشغول میشد بتقاضای دیون و ماندن تا انکه تنگ میشد مدت و موسم حج نزدیک میرسید
پس ران وقت سیر را سریع میکرد تا انکه پیش از حاجیان بمکه میرسید پس مفلس گردانیده شد پس برداشته شد حال او
یعنی مذکور کرده شد حال او پیش عمر بن الخطاب پس فرمود عمر بن الخطاب اما بعد ای مردمان این مرد سیاه فام حقیر قدر
مرا دمید اریم سیاه فام حقیر را راضی نمیشدازدین خود و امانه خود بانکه گفته شود او را که پیش از حاجیان بیازارهای
رواحل رسیده انگاه بخرید هرانچه او معامله کرد با مردمان اعراض کرده از شرط مروت پس گشت باین حال که جزداده
شد او را بان فعل خود پس هر کرا باشد بروی دینی پس باید که بیاید پیش ما انگاه روز آینده تا قسمت کنم مال او را
درمیان ایشان و دور داریم خود را ازدین و دین را از خود پس هرانچه اول دین غرم است و آخران جنگ است
مترجم گوید رضه که اتفاق علما بر همین است که مال مفلس قسمت کرده شود درمیان غریمان او بمقدار قرض ایشان
پس اگر فانی شد مال او و هنوز قرض تمام ادا نشد انتظار باید کرد و مهلت باید داد او را تا انکه تونگر شود و لغوی
گفته که معسر را حبس نباید کرد بلکه مهلت داده شود او را ازبرای انکه اوظالم نیست بدرنگ کردن و همین است قول
مالک و شافعی و اگر باشد او را مالی که پنهان میکند امر الیه حبس باید نمود و تعزیر باید کرد تا انکه ظاهر کرداند
ان مال را باب من افلس وقد کان اتباع متاعا فللبایع الخیار فی اخذه بعینه او یکون اسوة للغرماء کسی
که مفلس شد و هر آینه خریده بود متاعی را از دست کسی پس فروشنده را اختیار است در گرفتن آن مال خود بعینه یا انکه
در حکم سایر قرض خواهان باشد مالک عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام الخ
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر مردی که فروخت متاع خود را بدست کسی پس مفلس شد آن شخص که خرید
کرده بود از وی و هنوز قبض نکرده است بایع از ثمن او چیزی و یافت آن متاع را چنانکه بود پس این فروشنده
احق است بان متاع واگر بمرد آن خریدکننده پس صاحب متاع حکم او مانند حکم سایر قرض خواهان است مالک
عن یحیی بن سعید عن ابی بکر بن محمد بن حزم عن عمر بن عبد العزیز عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام
عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر مردی که مفلس شد پس یافت شخصی مال خود را بعینه
پیش او پس آن شخص احق است بان متاع خود از غیر او باب الحوالة صورت حواله آنست که زید را بر عمرو قرضی است

وما او طالم

دیا او مطالبه میکند و عمرو منکر او و بر خالد یا از جهت غضب یا وجهی از وجوه برو دیه دوی حق از ان عمرو ثابت است پس حوالت کند
برو دی و مطالبه را بدوی باز دارد مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده و نیک
کردن تو نکو قرار دادی پس بعد کشتن بدت معین ظلم است و نیکه حواله کرده شود یکی را از شما بر تو نکوئی پس باید که پذیرفته شود
دیا او مطالبه کند مترجم گوید رضا اتباع پس لازم است از باب افتعال و اتباع یعنی حوالت کند ترا بر زیرا که تابع میگرداند محتال را
محتال علیه تا از دوی مطالبه کند و معتقد دراول تامل دوی باید که لابد است درین معامله از سه شخص و دو دین و صیغه که بان حواله
شود و شرط عاقدین و صیغه از کلام سابق معلوم شد حالا در امور خاصه حواله شروع باید کرد پس رضای متعاقدین که بحوالت محتال
لابد شود و قطعا و ابا رضای محتال علیه شرط است یا نه ظاهر عدم لزوم است بعد تحقق دینی که بروی است و ابا کسی که بروی دین
نیست و نیز عاجز حواله میکند صحیح است یا نه فقیر گوید از حدیث ابو قتاده که دین میت بر خود گرفت و انحضرت صلی الله علیه وسلم جایز
داشتند و نماز جنازه او گذارند ظاهر میشود که درست است و ابا برجوع ساقط میشود یا نه ظاهر انست که میشود و الله اعلم و خاصه
حواله انست که منحول شود و دین دیگری گردد محیل از دین محتال و محتال علیه از دین محیل و اگر منعدم میشود اخذ بسبب تقلب و مانند آن
رجوع میکنند پس اگر دین محتال علیه ثمن موجل مبیع بوده است و در مبیع عیبی ظاهر شد و بان عیب رد کرد ابا باطل میگردد حواله یا
ظاهر انست که باطل میگردد زیرا که آن دین نماند و عدم ارتداد در دین ثابت باشد و اینجا دین نماند و مناسبت حواله ضمان
و کفاله است اینرا نیز در پی حواله ذکر کنیم عقد دراول تامل درمی ابد که در ضمان لابد است از ضامن و مضمون له و مضمون عنه و دینی
که ضمان برای اوست و صیغه که ضمان بان منعقد شود اما صیغه پس لابد است از لفظی مفهم مانند ضمنت و تکفلت علیه و تحمله او
تعلقت او انا بالمال ضامن او کفیل لاخذ غریمک او حمیل بما لاوشئه که بدان متقوم باشد اگر نوشتن را اهل عرف ضمان دانند و
دین می باید که لازم باشد و در قدیم ضمان چیزی که طلب ایجاب او میکنند درست دانسته اند و ان اقوی مینماید و ضمان درک
صحیح است و آن انست که ضامن شود برای مشتری ثمن را اگر مبیع مستحق یا معیب یافته شود و زمان شرط ظاهر شود و همچنین
ضمان جعالت نزدیک شروع در عمل و انا لتعین دین ضرور است یا نه در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند ممالک علی
زید من درا هم یا ممالک علی فلان من جهته کذا و آن اقوی مینماید و شرط ضامن رشد است و تکلیف و تعین مضمون له
ابا ضروری است یا نه دو وجه مذکور شده و اقوی نزدیک فقیر تفصیل است اگر تصریح کرده که مضمون له هر که باشد صحیح است و کفاله
سبیل کسی را او را احاضر کند عند الحاجه صحیح است در قصاص و حد قذف و مانند ان مانند پس اگر تعین مکانی کرده است لازم شود

تسلیم دران مکان او الا در مکان متعهد تسلیم کند و چون تسلیم کرد و انچه مانع ثبت ماند منقلب بری شد و اگر غایب شد و
تحصیل مکان او میداند و احضار او می تواند واجب است بروی احضار و اگر بدت احضار یکدیگر نشد و حاضر نکرد مستحق حبس کردد
و اگر در کفاله شرط کرده باشند که اگر تسلیم بدان بسپرناید مسلم او کند صحیح نزدیک فقیر صحت آنست والله اعلم و مانند کفاله بدن
است ضمان اعیان در غصب یا استعاره و در ضمان دین جایز است صاحب حق را مطالبه اصیل و ضامن و اگر شرط کند براءة
اصیل ظاهر نزدیک فقیر جواز است و وقتیکه صاحب حق ضامن را مطالبه کند جایز است مطالبه ضامن اصیل را و قبل از مطالبه ضامن اگر خود
خود طلبید جایز باشد و می باید که ضامن نزدیک ادا کواه کیرد و مرد و یا یک مرد و دو زن را یا یک مرد و او سوکند خورد
پس اکر شاهد بکزشت اکر اصیل حاضر بود با تصدیق کرد و یا مضمون له تصدیق کرد و رجوع کند و اکر یکی ازین چیزها نشد رجوع نمی تواند
کرد باب لا یرجع المحتال علی المحیل و یرجع المتحول له علی الغریم

قال یحیی سمعت مالکا یقول الامر عندنا فی الرجل یحیل الرجل علی الرجل یدین له علیه انه ان افلس الذی احیل علیه او مات و لم یبع و فاء
فلیس للمحتال علی الذی احاله شیء و انه لا یرجع علی صاحبه الاول قال مالک و هذا الامر الذی لا اختلاف فیه عندنا قال مالک فاما
الرجل یحتال له الرجل یدین له علی رجل اخر ثم یهلک المتحمل او یفلس فان الذی تحمل له یرجع علی غریمه الاول

باب الاجارة باب در جواز مزدور کرفتن قال
الله تعالی فی قصة موسی و شعیب علیهما السلام فرمود خدای تعالی در قصه حضرت موسی و شعیب علیهما السلام قالت احدیهما
یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین قال انی ارید ان انکحک احدی
ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک و ما ارید ان اشق علیک
ستجدنی ان شاء الله من الصالحین قال ذلک بینی و بینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان
علی و الله علی ما نقول وکیل کفت یکی ازدو دختر حضرت شعیب علیه السلام پدر خود را ای پدر مزدور کیر موسی را
هرانینه بهترین کسی که مزدور کیری او را آن شخصی است که توانا و با امانت بود کفت شعیب با موسی علیهما السلام هرانینه
میخواهم که بزنانم دهم ترا یکی ازین دو دختر خود بشرط انکه مزدوری من کنی هشت سال پس اکر تمام کنی ده سال را
پس ان تمام کردن نیز از جانب تو و نمیخواهم که مشقت کنم بر تو خواهی یابی مرا اکر خدا بخواهد از جمله

نیکان

مثنا لب بکاران گفت موسی انست عهد میان من و میان تو هرکدام ازین دو مدت که اداکنم تعدی نباشد بر من و خدا بر انچه
میگویم گواهست ترجمه گوید رضه که این آیه متضمن احکام بسیارست از باب اجاره از انجمله بهترین اجران کسی است که قوی
باشد بر کار مطلوب بعقل و لطافت بدن و امین باشد بر اموال مردمان و حقوق ایشان و از انجمله آنست که جایز است
نکاح بر منفعت باعتبار مالیت و لهذا اجرة نامیده شد و از انجمله آنست که اگر عادة قاضیه باشد بوظیفه اجر و گران تفصیل
در اثنای عقد لازم نیست زیرا که قوم را در اجرای خویش عادتی معلوم بود و از انجمله آنست که قبول اجاره از طرفین بلفظ
ماضی ضرور نیست زیرا که حضرت شعیب ایدان انگونه نگفتند و حضرت موسی ایما الاجلین قضیت الخ گفتند این
قدر باید که کلام با فعل ایشان مفهم باشد و عرف ناس و الله اعلم و از انجمله آنست که ذکر امری که بطریق تبرع از طلب
کند در عقد باک نیست و القای آن از اخلاق محموده است زیرا که دو سال دیگر حضرت موسی بمکث کردند زیاده از
هشت سال قال الله تعالی وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم
بالمعروف فرمود خدا تعالی اگر خواهید که دایه را اجر گیرید برای شیر دادن اولاد خود پس هیچ گناه نیست بر شما وقتیکه
تسلیم کردید بآن دایه چیزی که دادن آن مقرر کردید بوضع نیک ترجمه گوید رضه فایده شرط آنست که اگر در تسلیم خللی واقع نشود
استرضاع موجب اثم گردد از نبی دانسته شد که استقصاء در ذکر منفعت طریق استیفاء آن ضرور نیست چون امری
باشد که عرف احاطه آن میکند زیرا که کاهی طفل زیاده میخورد شیر را و کاهی کم و قدر آن معلوم نتوان کرد و کاهی شیر
و کاهی غفته باب بجوزان بکاری دابه تم بکریها باکثر ما اعطی جایز است که کرایه کرد جانوری را بعد ازان بکرایه دهد
آنرا بزیاده تر از انچه خرج کرد مالک عن ابن شهاب انه سئل عن الرجل الخ سوال کرده شد ابن شهاب را از مردی
که کرایه میکرد جانور را بعد ازان بکرایه میداد انرا بزیاده تر از انکه کرایه کرفته بود بان پس کفت ابن شهاب هیچ
باک نیست دران ترجمه گوید رضه عقل و اول تامل دری باید که در اجاره لابد است از عاقدین و اجرة و منفعت و صیغه
که بان عقد ثابت شود و بوظیفه اجر و حکم اختلافی که در میان عاقدین واقع شود پس شرط عاقدین مانند شرط متباعین
است و صیغه لفظی یا فعلی مقرون بقرینه باید که دلالت بر ایجاب و قبول مانند اجرتک هذا و اکریتک و ملکتک منافعه
سنة هکذا و ان دیکر کوید فلیت یا استاجرت یا اکثریت باشخصی را که باجرة معلوم یا وقت معین کار کند بکوید بیا
و کار کن روی شروع کرد در کار کردن و اکر ثوب یا بقصار داد تا انرا طبق دهد یا بخیاط که انرا ببرد و دوزد ذکر اجرة نکند لازم

بکاران ایدیهم تکریها از قبیل کاتبه

شود و اگر گوید بعتک منفعتها بکذا اما صحیح باشد بانه اظهر نزد یک فقیر جواز است چنانکه مکرر ذکر کردیم که محط نظر معنی عقد است نه لفظ ان و اجاره دو قسم است واقع بر عین مانند اجاره ابن جویلی یا این دابه برای سواری یا این جمال یا بری حمل اثقال و واقع بر ذمه مانند استجاره دابه کذا و کذا برای سفر فلانی یا اجر کوید خانه کذا و کذا برای تو بنا کنم پس اجاره عین مانند بیع شی معین است بمجرد عقد بدهد یا بعد از ان و اجاره ذمه مانند بیع سلم است لابد انجا از تسلیم اجرة و در صورت تاجیل و تعجیل هر دو جایز باشد و مطلق بر تعجیل محمول شود و شرط اجرة آنست که معلوم باشد پس اجاره و ایه بعلف او صحیح نباشد و همچنین اجاره طحن بثلث و فق مثلا زیرا که معلوم نیست که دابه چه قدر خواهد خورد و از حبه چه قدر دقیق حاصل شود و فیه نظر زیرا که از اجاره رضاع طفل ظاهر شد که استعفا مطلوب نیست و معتاد ازین چیزها مبنیون و انست و این قدر احاطه کافی است و منقومه باشد پس استیجار دلال برای کلمه که مرغوب مشتریان باشد درست نیست زیرا که عرف انرا منقوم نمی شمرند و مقدور التسلیم بودن ان باعتبار غالب پس اجاره عبد مغصوب و آبق صحیح نباشد و همچنین کرایه کرفتن زمین برای زراعت که مطری که کافی زراعت اوست معتاد نباشد و امتناع شرعی مانند امتناع حسی است پس استیجار خالص برای خدمت مسجد صحیح نباشد و شرط منفعت آنست که معلومه باشد بانیت که تقدیر کنند بزمان مانند کرایه خانه یکسال یا بانیت که مقدر کنند بعمل مانند کرایه دابه تا مکه و خیاطه این قمیص و در تعلیم قرآن حاصل می شود و تعیین منفعت بتعیین مدت یا تعیین سور و در بنا به بیان موضع و طول و عرض و ارتفاع دیوار و چیزی که بان ساخته شود از سنگ و خشت و لوزه و غیران و در کرایه زمین لابد است از ذکر منفعت آن که برای زراعت میکرد یا برای غرس و در کرایه دابه معرفت راکب مشاهده یا وصف و سرج یا بوطی و شعدف و شیری و اگر در راه جزین مثلا شرط کرده است حمل مشک و سفره و سنبغه و غیران نزد یک فقیر لازم می شود قدر معتاد زیرا که شهرت و اعتیاد و حاجت بمنزله بیان است و اگر دابه بر ذمه کرفته است لابد است از اوصاف او و لابد است در اجاره دابه از بیان قدر سیر بکرانکه منازل معتاد باشند که ان کفایه میکند از بیان و لابد است در اجاره حمال برای حمل اثقال از مشاهده آن و امتحان وزن آن بدست خود و صحیح است استیجار دابه برای ارضاع و حضانه فقط یا ارضاع فقط و اگر عادة حاضنه باشد بحضانه در صورت مطلق دابه کرفتن داخل باشد نزد یک فقیر والله اعلم و از جمله صناعة

المستحفظ

است حفظ صبی و تعهد او تحمیل رأس و بدن و تحریک مهد و غسل ثیاب او از مثل لبن او اگر ورق را
برای کتابت کتاب کذا اجاره کرفت یا خیاط را برای خیاطه قمیص کذا یا سیاهی را برشته ازان عامل
باشد یا ازان مالک اقوی آنست که رجوع بعرف کنند و اگر عاده بلاد مختلف باشد واجب شود بیان
در صورت عدم بیان اجاره باطل کردد و اگر خانه کرایه معیب باشد و مبادرت کرد مالک باصلاح ان
اجاره لازم است والا اختیار مکتری را باشد در فسخ و اصلاح نیست در رد فتن ثلج از بالای آن و تغییر دوا
و قطبین که بجهت ابقای او باشد در سکاریت و تنظیف نیست و تطهین مقصود ازان تزیین
باشد در سه مکتری و ظاهر نزد یک نقیر آنست که در اکاف و بردعه و خرام و خطام و محمل و دلو و غطا
و اعانه راکب در رکوب و نزول شد محمل و غیران و ظرف حمل و مانندان اکر بیان کرده باشد اتباع بیان
باید کرد و الا اکر عاده معروفه باشد ان در حکم بیان است و الا اکر اصطلاحی باید کرد فبها و الا اجاره
فاسد شود و طریق استیفای منفعت و حمی است که ضرری زاید از عرف بکاری نرسد پس اکر مطلقا خانه را
کرایه کرفت استمکان فصاد و حجامت نیست و بر مکتری بدامانت است اکر تلف شود یا معیب کردد بغیر مخالفت
مالک بسببی از اسباب سماویه مثل اضامن نمی شود و اکر تعدی کرده باشد بانکه بزند دابه را فوق عاده یا
بروی بار کران زیاده از عادت نهاد ضامن شود و اکر او را جامه داد تا خیاطه کند بعد ازان اختلاف کردند
مالک کفت قمیص فرموده بودم و خیاط کفت قبا کفته بودی و قول امده قول مالک است با یمین او یا قول عامل
است با یمین او نظر بانکه اصل در اول قول مالک است و بانکه غرض مالک ابطال اجرة اوست و اکر بعد عقد
اجاره مستاجر را یا اجر را حادثه پیش امد که قرار بر اجاره متعذر شد مانند انکه خانه کرایه کرفته بود و مکتری را
سفری پیش امد یا دابه کرایه کرفته بود برای سفر و مکتری را مرضی پیش امد یا خانه کرایه داده بود در اهل او که مسافر
بودند حاضر شدند یا دابه کرایه داده بود و خروج همراه او بر مکاری بسبب مرض دشوار شد در این صورتها فسخ نمی شود
الا بتراضی طرفین و اکر احد العاقدین بمرد یا از اهلیت برآمد مفسوخ کردد و اکر دابه کرایه داد بعینها و او بمرد
خیار باشد و اکر دابه را غصب کرده شد یا منفلت شد و در همان ساعت بیاورد اجاره لازم است و اکر مدتی
کذشت خیار مکتری راست و اکر دابه قبض کرد و توقف نمود تا انکه مدة انتفاع کذشت اجرة بر مکتری مستقر شود تحصیل

پس عنان بکسر عین آنست که هر دو شریک شدند در مال تا تجارت کنند و هر یکی وکیل دیگری باشد و ربح میان ایشان مشترک باشد
بقدر مال پس لابد است از عاقدین و مالین و خلط و میان مالین و صیغه که عنان بدان ثابت شود و لابد است از کیفیت
تقسیم ربح و کیفیت تصرف در تجارت و حکم اختلافی که میان ایشان حاصل شود و شرط عاقدین مانند شرط وکیل است و شرط
مالین آنست که با هم متفق باشند والا شرکت نباشد بلکه خلطه بود پس مالی است که مالک شده باشند هر دو یکجا یا ارث یا شرا یا
اینست که خلط کنند مال خود را و در صورت لابد است از اتحاد جنس و صفت و مثلی بودن مالین و تساوی مالین و شرط نیست
و نه ذکر قدر مالین در اصل عقد و در عرض مخالفه شرکت خواهند جمله او آنست که هر یکی بفروشد بعض عرض خود را به بعض عرض دیگری و لابد است
صیغه که موضوع باشد برای این عقد با تفسیر آن عقد کند و اگر لفظ شرکت فقط ذکر کرد کافی نیست فقیر گوید الا انکه عرف اهل بلد بتعین
مراد کند و تقسیم کنند ربح را بانکه نسبت حصه ربح هر یکی با حصه دیگر قدر مال یکی باشد یا مال و گر اگرچه هر دو متساوی نباشند
در وجوده عمل و روانه ان و اگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت مالین صحیح نباشد و در صورت هر یکی رجوع کند با جرت
عمل خود بر دیگری و تصرف کند هر یکی در مال نصفی که در روی هر نباشد پس بیع نسیه بکند و بیان مساوات نکند مگر باذن صاحب خود
و تعین فاضل بفروشند و قرض ندهند و هر یکی را برسد فسخ هر گاه خواهد دید شریک بدانانه است پس قبول کرده شود قول او در خسران
و تلف و قدر ربح پس اگر دعوی کرد تلف را بسبب ظاهر بران سبب حینه طلب کرده شود و نه بر تلف و اگر بسبب خفی دعوی کرد طلب گواه
بینه نشاید و اما فرائض آنست که بداند شخصی مال خود را بشخص دیگر تا تجارت کند وران و ربح مشترک باشد میان ایشان بحصه که قرار دهند
و عقل در اول تا مال دری باید که لابد است در فرائض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف عامل و حکم اختلافی
که در میان ایشان حاصل شود و پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موضوع باشد برای این عقد با تفسیر
این عقد باشد پس اگر گوید قارضتک علی ان کل الربح لک ظاهر پس فقیر آنست که قرض باشد نه بجهه تجارت و اگر گوید علی ان الربح لی
تو کیل باشد زیرا که محط نظر معانی عقود است نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در راس هم دونا نیز باشد نه علی و عروض و معلوم و معین
باشد و جایز نیست شرطی که مبطل مقاصد عقد باشد با وجود آن تا دیر بود مانند بودن مال در دست مالک یا شرای متاع یعنه یا
معامله با شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف انکه شرط کند بودن غلام مالک همراه او که جایز است و نیز
باید که قسمت ربح بیان کند بجزیه یا نثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل را داده درهم باشد یا ربح صنف معین
از متاع فاسد شود و فقیر گوید ممکن است که انرا بسره اعتبار کنیم و در رجاله و اصل سازیم و الله اعلم و اگر گوید علی ان الربح بیننا و ابل

عرف بالمناصفة فهمند جی باید که درست باشد و بخلاف ظاهر آنست که علی ان النصف لی بالنصف لک نزدیک بصفوح معنی صحیح است
و وظیفه عامل تجارة است و توابع آن مانند نشر ثیاب و طی ان و وزن خفیف مانند ذهب و مسک و نقل مانند سمن کثیر و تجارة به است
و تجارة دوم لازم نیست جایز است استجار عامل برای ان ارتمال فراض نشرط غیبت ظاهره و ان محبوب نشود و می باید که عامل با حیاط
کار کند پس بیع نقد و نسیه نکند بدون اذن او و اورا بر سد بیع بقرض نیز اگر ان عمدة ابواب ربح است و اورا بر سد رد بعیب قدیم
ظاهر باشد و اگر مالک و عامل در مصلحت بیع بدون رد اختلاف کنند هر چه قوی باشد لازم کرده اید و باکثر از راس المال خرید نکند و کسی را
که بر مالک معتق می شود خرید نکند بدون اذ و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از ان محسوب نشود و اگر مخالفت قول او کرد و اشتر الا کرد
و زیاده کرده است از ان عامل باشد و اگر تعیین مال فراض کرده است فاسد باشد و نر شجر با ناج حیوانی یا کسب رفیقی که مال فراض
باشد از ان مالک است بلا شرط کند بر اگر اثر فراض در ربح است نه در رقبه اید غریر بح و اگر نقصانی حاصل شود بسبب رخص اثر اد در ربح
کنم و بخلاف بعض با جون نقصان بح را تمام کند از راس مال نباشد و انچه قبل از تصرف بود از راس المال است و هر یکی را
فسخ این عقد بر سد و اگر یکی از ایشان بمیرد یا مجنون شود عقد منفسخ گردد و در صورت فسخ استیفای ثمن و تقبیض مال اگر
عرض باشد فور عامل است و در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل را معتبر داشته شود بهمین او مانند انکه گوید
لم اربح الا کذا و اشتریت هذا للفراض و لم ینهی عن کذا یا دعوی تلف بعض یا رض متلع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کنند
مانند شرط نصف و ثلث هر دو سوگند خورند بعد ازان اجرة مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما وکالت پس لازم است
دران از عاقدین دو صیغه توکیل و عقدی که در وی وکیل کرده باشد و کیفیت عمل وکیل اختلافی که در میان وکیل و موکل
واقع شود و شرط عاقدین آنست که هر دو را مباشرة ان عمل در ربح خود صحیح باشد پس توکیل صبی و مجنون صحیح نیست و وکیل
بودن ایشان نیز صحیح نیست و بر قول الفاء عقد اعمی استثنا کرده میشود ازین مسئله جواز توکیل او در بیع و شرا زیرا که اگر
توکیل او صحیح نباشد مصالح او بر هم خورند و صیغه توکیل لفظی است که از ان عقد از وی فهمیده شود مانند کلمک و فوضت الیک
الوبع و اشتر و ضرورت لفظ قبول بلکه اگر موجب فرموده کار کنان توکیل خواهد بود و در تعلیق توکیل بشرط دو وجه امده است اصح
آنست که وعده است نه عقد توکیل و شرط عقدی که در وی توکیل کند آن که موکل مالک ان باشد پس اگر گوید کلمک فی
بیع عبدی ملکه فاسد باشد و وظیفه وکیل آنست که مخالفت امر موکل و چیزی که محل تهمت است نکند پس اگر مطلق بیع
او را وکیل کرد نداد را نفروشد فروختن بغیر نقد بلد و نه بنسیه و نه بغبن فاحش که غالبا از انحمل کرده نمیشود و اگر بیع موجل

اذن داده و در عرف اجلی در ان باب متعارف است بران حمل کرده اید و اگر مخالف کند و بیع را تسلیم کرده است
ضامن او شود و اگر مطلق بشراء وکیل کرد و شرای معیب جایز نیست پس اگر خرید کرد و باعلم ان موکل را خیار است ان را
خود نگاه دارد بود و اگر بغیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت او مناسب نیست و در وی تقصیری
ظاهر است ظاهر انست که از ان خود نگاه دارد و وکیل را اگر اذن توکیل داده است میرسد او را که وکیل گیرد و اگر
اذن نداده است و کار از وی تمام نمی شود وکیل بگیرد امین را و اگر او را گفته بیع من فلان او نصف کذا او
بثمن کذا مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شاتی بوصف کذا بیک دینار پس وی شاة
بهمان وصف بیک دینار خرید کرد پس ظاهر صحت اوست بحدیث اشتر ای اضحیة و ازین قبیل است هر چه مخالفت
نباشد در زیاده نافعه باشد و اگر مخالفت کرده است عقد بر معین واقع نشود و رد کرده نشود و اگر بر معین واقع
نشده است ازان وکیل باشد و منعزل نمیشود وکیل بعزل موکل و بعزل خود نمی شود و بخروج احدهما
از اهلیة تصرف یا بخروج محل تصرف از قابلیة و اگر در میان ایشان اختلاف واقع شود و در توابع عقد قول وکیل را
اعتبار کنند همین او مانند اشتریت لک یا اشتریت بنفسی و اگر در اصل وکالت با شرطان اختلاف واقع
البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست به بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدی که قابل نیابة
باشد پس در طاعات توکیل درست نیست و صحیح است در هر دو طرف بیع و هبه و سلم و رهن و نکاح و طلاق و
سایر عقود و فسوخ و قبض دین و اقباض ان و دعوی و جواب ان و ملک مباحات مانند احتطاب
و اصطیاد و احیاء اموات و استیفاء عقوبة که حق ادمی است مانند قصاص و حد قذف و در توکیل ثانی
کفی الجملة احاطه بمراد واقع میشود ضروریت نه استقصاء در بیان اگر گوید وکلتک فی جمیع اموری صحیح نباشد
و اگر گوید فی بیع امواله صحیح باشد باب المساقات مساقات عبارت ازانست که شخصی بستان خود را
بکسی دهد تا انکس عمل کند در ان بسقی و غیران بشرط انکه ثمر مشترک باشد میان ایشان بطوریکه قرار
داده باشند مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عامل خیبر
بشطر ما یخرج منها من ثمر او زرع فکان یعطی ازواجه مائة وسق ثمانون وسق تمر و عشرون وسق شعیر ثم
قسم عمر خیبر فخیر ازواجه ان یقطع لهن من الماء والارض او یمضی لهن فمنهن من اختار الارض ومنهن من اختار الوسق
فکانت عائشة اختارت الارض وکان عمر یشترط علی من یعطی ارضه ان الماء لا یحبس حتی یروی الزرع ثم یرسل
الماء او یحبس حتی یبلغ الماء الی موضع کذا وکذا فمن شرط منهم شیئا فلم یسقه حتی هلک زرعه فلا شیء له
فی ذلک الماء حتی یسقی زرع غیره ممن شرط له الماء الی مثل ذلک الموضع او الی دون ذلک او فوق ذلک
فیکون له حقه علی قدر ذلک لا یزاد علیه ولا ینقص منه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی ان الشرب یبدأ
بالاعلی فالاعلی حتی یبلغ الماء الکعبین ثم یرسل الاعلی علی الاسفل فالاعلی فالاعلی حتی یسقوا جمیعا

پس عبد الله بن رواحه خرص میکرد میان خود و میان ایشان بعد ازان میگفت اگر خواهید پس شما باشید
و اگر خواهید مرا باشد پس یهود میگرفتند حصه را مترجم گوید رضا بالجهالت در مساقاه از عاقدین و اشجار و صفه با
قرینه که بیان عقد ثابت شود و جزئی که شرط کرده باشند و وظیفه عاقدین و حکم اختلافی که در میان ایشان واقع شود
پس شرط عاقدین و لفظ عقد و غیران در مضاربه مذکور شد از انجا باید کرفت و ایا مخابره و ان عمل کردن در
زمین است بشرط بعض خارج زمین از یکی باشد و بذر و عمل از دیکری و مزارعه و ان عمل کردن است در زرع بشرط
بعض خارج زمین و بذر از یکی باشد و عمل از دیکری جایز است یا نه میل فقیر درین مسئله بمذهب امام احمد است از
جواز هر دو و الله اعلم **باب** کراء الارض بالذهب و الورق **باب** در کرایه دادن زمین بمقابله طلا و نقره
مالک عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن عن حنظله بن قیس الزرقی عن رافع بن خدیج الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم
نهی فرمود از کرایه دادن بزرعها یعنی باجر مجهول و اجری که در وی غرر باشد چنانکه در حدیث دیکر بیان آن
آمده است کفت حنظله که راوی این حدیث است پس سوال کردم رافع بن خدیج را از کرایه بطلا و نقره پس کفت
اما بطلا و نقره پس هیچ باک نیست در آن **مالک** عن ابن شهاب انه قال سالت سعید بن المسیب الخ
ابن شهاب کفت سوال کردم سعید بن المسیب را از کرایه زمین بطلا و نقره پس کفت هیچ باک نیست در ان
مالک عن ابن شهاب انه سال سالم بن عبد الله بن عمر الخ ابن شهاب سوال کرد سالم بن عبد الله را
از کرایه مزرعها پس کفت هیچ باک نیست در کرایه بطلا و نقره کفت ابن شهاب پس کفتم من اباو دیدی
حدیثی را که ذکر کرده میشود از رافع بن خدیج پس کفت سالم بسیار کفته است رافع یعنی ضبط نکرده است ابن
حدیث را و انکار نمود مر از مزرعه کرایه دهم انرا **مالک** انه بلغه ان عبد الرحمن بن عوف الخ عبد الرحمن عوف
کرایه کرفت زمینی را پس همیشه در دست او بود بکرایه تا انکه بمرد کفت پسر عبد الرحمن پس نمیدیدم ان مزرعه را
الا ازان خود از جهة درازی مدت ماندن آن زمین در دست عبد الرحمن تا انکه ذکر کرد حال ان مزرعه را
پیش مانند یک بوت خود پس امر کرد مرا باداکردن چیزی که بر ذمه او بود از کرایه ان طلا بود یا نقره
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروه کرایه میداد زمین خود را بمقابله طلا و نقره **باب الشفعة**
شفعه عبارة از انست که شخصی زمین خود را میفروشد پس همسایه او را میرسد که خود ای و بخواهی از وی خرید کند

ان رسول الله صلعم نهی عن کراء الارض
مترجم مخلوف است رافع بن خدیج
سالم بسیار و الصحیح انه ابن عبد الله
الصحیح مذهب ما کریه هم
قلت کراء الارض بالذهب و الورق
فقال لا بأس به رواه مالک هم
قلت کان رافع یقول فی حدیثه
و الورق فذکر ابن شهاب ضعفت
له احادیث الحدیث الذی یذکر
عن رافع بن خدیج فقهنا اکثر رافع
و لو کان ما ذکره حراما هم
فکاری ارضی نزد زید بر کرا
و قرات فذکر ما یتعلق بذلک
ان من طول ما عشت فیه حرز کرا
ناقته موته فاخر ما یتعلق بش کان
علیه من کرا ایها ذهب او ورق هم

انه کان یکری ارضه بالذهب و الورق هم

قبولن

و بدست دیگری فروخت مدبد مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انّ رسول الله
صلی الله علیه وسلم حکم فرمود بشفعه در ربعی که قسمت کرده نشده است میان شریکان پس وقتیکه واقع شدند حدها و میان ایشان
پس شفعه نیست دران مالک عن محمد بن عماره عن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ان عثمان بن عفان انّ حضرت عثمان فرمود وقتیکه
واقع شدند حدها و زدن پس شفعه نیست دران و شفعه نیست در چاه و نه در نخلستان مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب انّ سعید
بن المسیب سوال کرده شد از شفعه آیا در وی سنتی است یعنی طریقه منقول از صاحب شرع گفت آری شفعه واجب است در سرای و زمینها
و نمی باشد که میان شریکان مالک انه بلغه عن سلیمان بن یسار مثل قول مالک از سلیمان بن یسار خبر مانند قول سعید بن المسیب
مدوار کرده شده است بر جسم که بدر ضلالت است در شفعه از بایع و مشتری و شفیع و چیزی که دران ثابت میشود و ثمنی که مشتری بعین
کرده و ثمنی که شفیع بدهد و صفه تملک از شفیع پس شرط چیکه در وی شفع ثابت میشود و آنست که دار و ارض باشد نه منقول و از لفظ دار
فهمیده میشود که شفعه در بیع زمین و زمینها ثابت میشود و بر همین قیاس در اشجار ثابت میشود زیرا که دار عرصه را گویند بانبای او شرط و آنرا
که قابل شفعت بوده باشد پس خبر که اکراد را فسخت کنند شفعه مقصوده متلف میشود و محل شفعه نیست و همین است مراد از قول حضرت عثمان لا
شفعه فی بئر او الاخل زیرا که قابلیه شفعه تخلیص نمیتواند نمود قسمت و آن در منصوص منصوص نیست فیفکر و بدد و اگر علت دفع ضرر شرکت باشد
در انچه دایم است نیز توجیه میتوان کرد بانکه چون این شخص در مثل این چیز شریک شد راضی گشت بضرر شرکا پس رویع بضرری که راضی
شده بان صحیح نباشد و الله اعلم و شرط شفیع آنست که شریک باشد و بین ارض یا دار پس جار را شفعه نیست و بخیابن جاری که در راه
شریک است و حاصل میشود شفعه در ملک نامی که بمعاوضه باشد مستاجر از ملک شفیع زیرا که هر چه معاوضه است در حکم بیع است و اگر مشتاج
بنا شده هر دو شریک نشوند ثبوت شفعه وجهی ندارد و ظاهر از لفظ الشفعه فی الدور و الارضین آنست که حکم حاکم و احضار ثمن و
حضور مشتری در کار نیست لیکن چیزی که مدار تملک شفیع باشد از لفظ ملکت او اخذت بالشفعه یا معاطاة ضرور است و لابد است
مجلس از یکی از این امور تسلیم عوض مشتری یا رضای مشتری به بودن عوض در ذمه او یا قضای قاضی پس اگر مشتری خرید کرده است مثل او
بدهد و اگر مقوم خرید کرده است قیمت او بدهد و لابد است از مبادرة بطلب شفعه زیرا که در شفعه اضرار است بابطال مقاصد بیع پس لابد است
از مبادرت مالک الرجل لا یعلق چیزی که کرده کنده نشده پیش کسی منع کرده نشود از مالک رفته خود شخص یعنی راهن را برسد
که بان شفع کرده و بند بیران قیام نماید مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انّ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
سنت کرده نشود کرد و اجیر که بدر ذهن عقل در ادل تامل فرمی باید که لابد است در رهن از عاقدین و مرهون و مرهون به و صفقه که

ان رسول الله صلعم قضی بالشفعة الخ

بآن رهن متحقق گردد حق تعالی فرموده است وان کنتم علی سفر فلم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة و از اینجا دانسته
شد که مراد عامه رهن بمعنی حبس بحق است و آن نمی تواند بود الا متعلق حق مرتهن بعین مرهون باشد و او را تکلیف کند باداء دین یا بیع
مرهون و احتمال مرتهن در ثمن او به نسبت سایر غرماء وقتی نظر میرود که استحقاق بمنع راهن از انتفاع بملک خود نیز می تواند شد و میدانسته
شد که قبض در رهن مطلوب است و تامل راه میدهد که آن رکن رهن است زیرا که استحقاق بغیر قبض متصور نمی شود و لهذا صیغه رهن صحیح
است و کنایه است بمنزله سایر عقود و ظاهر آنست که استحقاق و ایجاب بنیز صحیح است مانند رهن و هبت و معاطاة نزدیک
و ضوح حال نیز صحیح و اگر شرط کرده باشد و عقد مقتضای عقد را شل تقدیم مرتهن بر سایر غرماء در مرهون یا مصلحی عقد را مانند انتفاع
صحیح و لازم باشد و اگر چیزی که غرض یکی بآن متعلق نیست شرط کرده عقد صحیح بشرط لغو باشد مانند انکه مرهون را در صندوق مرتهن
نگاهدارد و اگر نفع مرتهن در آن باشد و ضرر راهن مانند انکه زواید مرهون از این و صوف مرتهن را باشد باطل شود و شرط
و اما عقد بطلان بشرط فاسد میشود یا نه دو قول است ابده نظر باینکه رهن بنزع است اولا و معاوضه است اخرا و اظهر از جمله دو قول شافعی
فساد عقد است لغا و شرط و شرط عاقدین مطلق التصرف بودن و ولی را در این مال صبی جایز نیست الا بنزدیک ضرورت یا
غبطه ظاهره چنانچه سایر تصرفات او نیز مقید است باین قید و شرط مرهون آنست که عین مقبوض باشد پس رهن دین
و منفعت صحیح نباشد زیرا که قبض بر دی دارد و نمیشود و ضروری بودن قبض معلوم شده است در رهن مشاع مثل آنچه مشترک
در میان راهن و غیر او صحیح است اگر قبض بر رضای شریک واقع شود و در این امه بغیر ولد او صحیح است زیرا که در اول امر
شروع است نه معاوضه پس نزدیک بیع امه و ولد او در اهمراه بلکه بغیر فروخته شود و مرتهن مقدم باشد و حصامه در رهن مدبر و معلق
العتق بصفتی که ممکن است وجود آن قبل از حلول دین صحیح نباشد بجهة عدم حصول استحقاق نزدیک حلول دین چیزی که سریع الفساد
باشد اگر تخلیف او معتاد است نکنند و اگر نه در این حال الیق است یا اجلی که پیش از فساد وی اید یا شرط کرده باشد بیع او در این
ثمن او عند خوف الفساد صحیح باشد و اگر شرط کرده است بیع او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول امد نظر باین که تصحیح عقد
باعتبار شرط و بعدم تاثیر او و اگر چیزی عاریت کرفت و کرو کذ است صحیح است زیرا که در لفظ قرآن مقبوضة ملک او دن راهن را
فهمیده نمیشود و اما باقیست بر حقیقت عاریت باین متعلق نشده است برقیه او دو قول امد نظر بر حقیقت عاریت و انجا حاجت رهن فیر کرد
اگر سبب نخالف حکم عقدی انزاع کند موجه باشد و اگر کوییم استحقاق اعم است از انکه متعلق شود حق مرتهن بر قیه او باصل کند او را
بر ادای دین بسبب قیمت او بر منع از انتفاع بوجه تر باشد و الله اعلم و شرط مرهون بآنست که دین ثابت باشد چنانکه اره در آن

دارد است و اگر مرهون بعین مغصوبه باشد ظاهر شود و وجه اینست بنابر آنچه در توجیه آن گفتیم موجه نمیماند و اگر هنوز ثابت نشده
است بر ذمه شخص صحابه پس از وقوع عمل و وقوف او قوی تر دیگ فقیر جواز اوست نزد یک شروع در عمل زیرا که صحابه در عهد آن حالت ملزم
نزد یک دین رهن بعد رهن صحیح است و ابا یک مرهون در دین بعد دین صحیح است بانه قول قدیم شافعی صحت اوست و بمالک اولی
نزد یک فقیر زیرا که ابرات از عقود ارفاقی است که عقد دیگر است و قبض شرط صحت لزوم رهن و تمام اوست و قبض مرتهن حاصل
می شود بمباشرة او قبض را بمباشرة ثابت و اگر راهن را یا غلام او را نایب ساخت در ست نباشد زیرا که این بنابه
عود میکند بابطال قبض و اگر قبض مرتهن مرهون بوده است بغصب یا ودیعت در قبض رهن اول جدید شرط است بانه
ظاهر نزد یک فقیر عدم اشتراط اوست زیرا که عقد باقی قابض اول قابض اوست و اگر راهن قبل از قبض مرهون در وی
تصرفی کرد که مزیل ملک باشد مانند بیع بار هن دیگر این رجوع است از رهن و این تصرف بعد از قبض در ست نباشد
الا باذن مرتهن و در اعتناق اقوال امده است نظر بانکه مفید رهن است و بانکه مشاع تحریض فرموده است بر آن و در ان
را بر سد انتفاع بان بجهت لا بقید الرهن پس ان انتفاع اگر بغیر اسقرار دهد بر امد قبضا و الا استرداد کند و بعد
انتفاع باز بدا و رساند اگر انتفاع در راه و رست نیست باز گرداند و اگر در نیست است بمرتهن باز گرداند و اگر راهن
و مرتهن در عقد شرط کنند که در قبض ثالث باشد جایز است و اگر ثالث بمرد اتفاق کنند بر شخص دیگر و الا حاکم نزد یک
عدل نگاهدارد و پس اگر اجل دین در اید تکلف دهد بانکه انفاق کند از غیر رهن یا انرا بفروشد پس اگر امر اد کند حاکم انرا بفروشد
و اگر شرط کرده باشد که عدل انرا بفروشد ان عدل بفروشد الا بثمن مثل و حال از نقد بلد و موئنة مرهون
تا وقت فک بر راهن است از علف و غیر آن و اگر مرهون تلف شد خبری از دین ساقط نشود باب احیاء
احیاء موات انست که زنده کنند زمین مرده را پس آن زمین ملک اوست موات عبارت از زمینی است که منتفع
به نباشد بسبب بعد مار یا بسبب لجوج دزدستان خار دار یا بعد او از بلاد و زنده کردن او عبارت از بیرون
اوردن وقلبه دادن کردن و نهر کافتن و چاه کندن تا مهیا شود برای انتفاع مالک عن هشام بن عروة
عن ابیه الخ و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که زنده کند زمین مرده را پس آن زمین از اوست
و بنت عرق ظالم را حق عرق بنشوین است و ظالم صفت اوست و عراق در اصل رشتهای نیخ درخت است
که در زمین روند و درخت از ان رشتها آب گیرد و مراد اینجا آنست که شخصی احیا نه زمین کرده است

ان رسول الله صلعم قضی فیمن احیا ارضا میتة فهی له ولیس لعرق ظالم حق

شخصی نگراند و نهالی در انجا نشاند بطریق غصب پس باید کند نهال او را و بنشاند در او هیچ حقی ثابت نمی شود مالک عن ابن شهاب عن سالم ابن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب الی آخره عمر رضی فرمود هر که زنده کند زمین مرده را پس آن زمین او راست ترجمه گوید رضی لابد است از تحقق معنی موات و تحدید احیا پس موات غیر معمور را گویند و موات و معمور در عرف متقابلند پس هر چیزی که معمور باشد یکی باز زراعت مملوک عامر است احیا را ان وجهی ندارد و لفظ فی ذلک دلالت بر ان میکند که احیا سبب ملک اوست و انچه سابقا معمور بوده و الحال خراب شده است و مالک او معلوم نیست اگر عمارة جاهلیه است انرا ارض عادیه گویند و صحیح انست که حکم او حکم موات است و اگر عمارة اسلامیه بوده است حکم او حکم مال ضایع است پس مفوض است برای امام در حفظ آن چنانکه در باب ضوال مذکور گردید و اگر امام خواهد حفظ کند انرا و اگر خواهد بیع نماید و محافظه ثمن او کند تا انکه مالک پیدا شود و احیا مختلف است باختلاف اغراض ناس و امر جملی آنست که هر چه قصد کرده است چون بوجهی ساخته باشند که اسمان خبر بروی جاری میشود در عرف احیا و ان متحقق گردد پس اگر سکن ساخته است شرط ان تحویط بقعه و سقف بعض آن و درست کردن دری روزه آن و اگر زریبه و داب ساخته است تحویط آن و تعلیق باب بران اگرچه سقف نباشد و اگر مزرعه ساخته است جمع تراب یا احجار یا شوک کردن آن و تسویه ارض و قطع و نواة الشوک و مانند آن و مهیا ساختن آب آن اگر مطر بحسب عادة کفایة نمیکند و اگر بستان ساخته است و تحجیر یا احجار یا شوک و قصب یا تراب کردن آن و مهیا ساختن آب برای آن و غرس اشجار ران و چون احیای ارض تمام شد میرسد او را منع کسی که در حریم او تصرف خواهد و حریم معلوم آنست که حاجت بان متعلق باشد برای تمام انتفاع پس حریم قریه نادی است یعنی جای اجتماع قوم برای حدیث و جای دوانیدن اسپان و جای خوابانیدن شتران که سطح رماد و سرجین و مدفن اموات و مانند آن و حریم دار مطرح رماد و سرجین و کناسه و نهج و ممر از جهت دروازه و سیل آب و حریم بر بوقف شتران انگنه و حوض آب و دولاب و جای فرود دواب و از عبارة حدیث معلوم شد که علت ملک احیاست پس اگر احیا تمام نشد بلکه انقطاع امام بعضی موات را یا تحجر او بر بعض موات متحقق شد وی احق است بان پس دیگری را نمی باید در ان تصرف کرد بقیاس حدیث لا یخطب احدکم علی خطبة اخیه و حدیث من قام من المسجد فهو احق به و اگر غیر او احیا کرد آن احیا کننده را باشد

والله اعلم

واگرنده نجرا لعزه منعا رفعه زیاده شد سلطان اورا گوید احیا بکن یا دست بردار امام را میرسد انقطاع موات
برای قادر بر احیا قدری که قدرت آن دارد باب الحمی حمی عبارت از آنست که امام اختیار کند یک قطعه زمینی
از موات برای چراندن جانوران جزیه وصدقه یا جانور گرسنه وجایز نیست حمی برای غیر این مالک عن
زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر بن الخطاب عامل بنا خت آزاد کرده را از ان خود
گفته بنده او را نهی میکند پس گفت ای نهی بند کن بازوی خود را از ایذای مردمان و میترسانش دعای مظلوم
پس برانیه دعای ظلم رسیده قبول کرده شده است داخل کن صاحب گله خرد را از شتران وصاحب رمه خود
را از بزها و دور دار مرا از شتران پسر عفان و پسر عوف پس برانیه این هر دو اگر هلاک شوند شتران ایشان
باز کردند بسوی مدینه بسوی زراعت وخرمانیان وبرانیه صاحب گله خرد ورمه خرد اگر هلاک شود مواشی
ایشان بیارد پیش من فرزندان خود را پس بگوید یا امیر المومنین ایا ترک کننده ایشان ام من پدید
نیست ترا پس آب وگیاه آسان تر است نزد یک من از زر ونقره وقسم بخدا برانیه مردمان گمان
میکنند من ظلم کرده ام برایشان در معین کردن حمی ومنع کردن مردمان ازوی برانیه این موضعهای
شهرهای ایشان است قتال کرده بودند برآن در جاهلیه واسلام اورده بران در دولت اسلام قسم بنام
پاکی که نفس من در دست اوست اگر نبودی مواشی که سوار میکنم بران در راه خدا تعالی حمی نمی ساختم هیچ
از شهرهای ایشان یک وجب مترجم گوید رضا امام را میرسد که حمی سازد بقعه را از موات
برای رعی جانوران جزیه وصدقه وضعفای از نجعه یعنی از دور رفتن برای طلب گلا وبرای ایشان
جهاد وآنچه در حدیث آمده است لاحمی الا لله ولرسوله معنیش آنست که لاحمی الا لبیت المال ودرین صورت
شخصی را موکل کند بحمی تا نگذارد که غیر این مردمان رعی کنند باب لایختص احد بالمعدن الظاهر
مخصوص گردانیده نشود کسی را بمعدن ظاهر مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود منع کرده نشود زیادتی آب را تا منع کرده نشود بوی گاه را یعنی کسی که منع میکند
آب را کو را منع میکند گاه را بمباح را زیرا که جانوران نمی توانند بود دران وادی مگر وقتیکه آب نوشند
مترجم گوید رضا در حکم آب چشمه است ومعدن ظاهر مثل لفظ ونمک سنگ وسنگ سرخ وسنگ مرمر

وکلا و حطب کوهستان و مانند آن و معنی معدن ظاهر آنست که پیدا شود بغیر علاج و علاج در بیرون آن
باعمل آن بوده باشد پس هر که بردارد از آن او باشد و اگر مردمان به یکدیگر مضایقه کنند سابق را مقدم
کرده شود بقدر حاجت او و اگر هر دو بیایند یکدفعه قرعه انداخته شود یا امام برای خود یکی را بر دیگری ترجیح دهد
و معنی حدیث آنست که اهل جابیه بر چشمه یا جوی یا غدیری مسلط بشوند و مردمان را منع میکردند از آن الا باجر
و این در رنت بیت و این در حقیقت منع کلا و مباح است باب المعدن الباطن یجوز اقطاعه جایز است اقطاع
معدن باطن مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال المزنی معادن القبلیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم اقطاع کرد برای بلال مزنی معدن قبلیه را یعنی مقرر فرمود یک قطعه از آن معدن مترجم گوید
امام را می باید که اقطاع کند بقدر حاجت و اگر معطل گذارد جایز است امام را از علاج او باب ماء الاودیه
یشترک فیه الناس یملک الاعلی حتی الکعبین ثم یرسل آب رودهاکه در صحرایی باشند شریک اند در وی
مردمان شخصی که نزدیکتر است بپای آب دهد زمین خود را تا انکه آب بشتالنگ برسد بعد از آن بگذارد همچنین
خود همچنان برود تا انکه مزارع مردم را بشکند مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انه
صلی الله علیه وسلم فرمود در رود مهزور و مذینب و این هر دو رود است از رودهای مدینه باز دارد آب را
تا انکه رسد آب بشتالنگ بعد از آن بگذارد اعلی بسوی اسفل مترجم گوید رضی همین است مذهب شافعی فی
المنهاج ماحاصلهٔ آبهای مباحه از رودهاکه در صحرا میباشند و چشمه ها و سیلها و باران هر اینده از آن مردم اند پس اگر
خواهند سیراب کردن زمینهای خود پس یکی کند باید که سیراب سازد اعلی بعد اعلی و هر یکی بندکند آب را
تا انکه برسد بشتالنگ و همین قایل است امام محمد و گفت همچنین بود صلح مردمان در میان جویهای ایشان
و برای هر قوم است چیزی که صلح کردند و اسلام آوردند بران از چشمه ها و سیلها خود و نهرهای خود و حصه آب خود
باب لا یمنع ماء النهر من اراد شربه او سقی بهایمه منع کرده نشود آب چاه برای کسی که بخواهد که بنوشند
یا بنوشانند جانوران خود را مالک عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن امه عمرة بنت عبد الرحمن انه
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود منع کرده نشود آب بجهت چاه را مترجم گوید نفع بر عبارة از زیادتی
آب چاه است در بن حدیث و احتمال است یکی انکه نهی تحریم باشد بسبب عدم تملک ماء یا نهی تنزیه بسبب تاکید

۲ ابه نیز از رسول الله صلعم روایت کرده
بیهقی و روضه نیز سیاق ابی داود
۳ یرسل الی ما یلی الاسفل

۴ ابها از عمره از رسول الله صلعم روایت کرده
منع نفع بیرد

لا اماه

موطا امام مالک

باب من سبق الی مکان مباح فهو احق به حق بجاور کسی که بیش دستی کرد بسوی جای مباحی پس او احق است بآن مکان تا انکه جدا شود از مکان مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود یا فرماید یکی از شما مردمی را از جای خود برخیزاند پس بنشیند در آن مکان مترجم گوید که بیش دستی کردن کسی بسوی مکانی از رباط مسجد یا فقهی بسوی مدرسه یا صوفی بسوی خانقاهی بر خیزانیده نشود از آن موضع و باطل نمی شود حق او بسبب رفتن او از آن مکان برای حاجتی تا خرید چیزی و مانند آن باب لا یملک الا بوجوب او بالقبض مالک نمی شود مگر بوجوب او بقبض آن مالک باسناده ان ابا بکر الصدیق الخ حضرت ابا بکر صدیق رضه گفت حضرت عایشه را تحریک دنیا خود و هر آینه عطا کرده بود او را غله از زمین بریده شده که بسته و سنبل بود اگر بریده باشی آنرا و در خرمنه آورده باشی آنرا از آن تو باشد و خبر بنت که امروز مال من مال ورثه تست مالک باسناده ان عمر بن الخطاب الخ فرمود هر که عطا کند عطیه را پس قبض نکرد شخصی که عطا کرده شد او را تا انکه بمیرد صاحب عطیه پس آن عطیه باطل است مترجم گوید باتفاق علما بر همین است تمام نمی شود هبه بقبض کامل و در مناهج مذکور است که مملوک نمی شود موهوب مگر بقبض مأذون واهب باب ان وهب الاب لابنه الصغیر شیأ دون القبض و الاقباض هل یجوز ام لا که هبه کرد پدر برای پسر خورد خود چیزی را و متولی نشود خود قبض را و اقباض را یا جایز است مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عبد الرحمن بن عبد القاری ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب گفت چیست حال مردمانی که عطا کنند پسران خود را عطیه بعد ازان انرا بصدد ارند انرا پس اگر بمیرد یکی از آنان گوید مال من بدست من نداده ام انرا بخیل و اگر خود بمیرد گوید مال من برای پسرم داده بودم او را هر که عطا کند عطیه پس قبض نکرد شخصی که عطا کرده شد او را مگر انکه باشد موهوب اگر بمیرد ورثه او را پس آن هبه باطل است مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عثمان بن عفان الخ عثمان بن عفان گفت هر که عطا کند پسر خورد را از آن خود که نرسیده است بآن حد که قبض کند عطیه خود را پس اشکار کرد آن عطیه را یعنی پدر او برای او و گواه ساخت بر آن عطیه پس آن هبه جایز است اگرچه متولی او باشد پدر او برای او وجه تطبیق در آنست که غرض در انثر اول نبی است از آنکه حیله کرده شود برای ایلاف حقوق ورثه و غرض در انثر انست که قبض بحکم ولایه جایز است بلا احتیاج الی ایلاف و فارق در صورتین صغیر و ولد است و اشهاد و اعلان قال محمد و هو قول ابی حنیفه

والعامه فقهای ما باب بکره ان یفضل بعض اولاده بالنحل دون الاخرین مکروه است که اختیار کند بعض اولاد
خود را بعطا کردن بخبر دیگران مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف وعن محمد بن النعمان
بن بشیر انّ بشیرا نحل ابنا له غلاما فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم لیشهده علی نحلته فقال
اکل ولدک نحلت مثل هذا فقال لا فقال ارجعه فرد نحلته رسول الله صلعم
خود را اعلام کرد که در ملک من بود پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم اما هر یکی را اینها و اولاد خود عطا کردی مانند
این غلام پس گفت نی پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم باز گیر از وی این غلام را مترجم گوید رحمه تفصیل
بعض اولاد و بر بعض مکروه است نزد امام شافعی و امام اعظم و اگر کرد نافذ است چنانکه حضرت ابو بکر صدیق رضی
کرد جداد عشرین وسق بحضرت عائشه دون سایر اولاد و خود باب الرجوع فی الهبه و الهبه لشرط الثواب بیان
رجوع از هبه و هبه شرط ثواب باشد مالک عن داود بن الحصین عن ابی غطفان بن طریف المری ان
عمر بن الخطاب الی عمر بن الخطاب فرمود هر که عطا کرد عطیه بجهت صله رحم یا بر وجه صدقه پس هر اینه او رجوع نکند
دران و هر که عطا کرد عطیه که اراده کرده باشد وی بان پاداش را پس او را مختار است بر هبه خود رجوع کند
دران وقتی که راضی نباشد مترجم گوید نملک بلا عوض چند قسم میباشد اگر محتاج را برای ثواب اخرة
داد صدقه است و اگر تفضل کرد بلوی مکان موهوب له بجهت اکرام او هبه است و اگر حبس کرد اصل شی را صدقه
کرد منافع ما دام او قف است و لابد است در هبه از واهب و موهوب له و موهوب و عقد شرط و اهب و موهوب
له مکرر گذشت و موهوب باید که مملوک و معین باشد و الحق بیع او صحیح است هبه او نیز صحیح است و الحق بیع او صحیح
هبه او نیز صحیح نیست الا در حنطه که مثلا هبه و صدقه ان صحیح است و هبه دین برای مدین ابراء و اسقاط است
و در هبه و ایجاب و قبول شرط نیست بجهت عادة مسلمین در جمیع اعصار بترک هر دو در هبه و صدقه غیر نزد یک بتقرر
چون قرینه قویه باشد احتیاج ایجاب و قبول نیست و مبادله دنانیر کافی است و الله اعلم و رجوع در هبه در چند نیست
اگر برای ثواب نباشد و اگر برای ثواب باشد رجوع می توان کرد و از قول حضرت عمر رضی معلوم میشود که قرینه
دالّه بر انکه این هبه برای ثواب است بمنزله شرط ثواب است زیرا که گفته است بری انها اراد بها الثواب و نیز معلوم
شد که این عقد صحیح است و ان بمنزله بیع است در احکام الا انکه مسامحه کرده میشود در تعیین ثمن و الله اعلم انتهی
کرده میشود هبه و الد و هر که در حکم اوست برای ولد که رجوع از ان صحیح است بشرط بقای موهوب در ملک واهب منتهب مجلد

لایحل لرجل ان یعطی عطیة او یهب هبة فیرجع فیها الا الوالد فیما یعطی ولده صححه الترمذی والحاکم ولابد است در وقف
از واقف و موقوف و موقوف علیه و ناظر وقف و صیغه وقف و وظیفه موقوف و موقوف علیه پس شرط واقف
اهلیت تبرع است و شرط موقوف امکان انتفاع بان با وجود بقای ان مدة معتد بها پس وقف عقار و دواب
و حصر و قناديل و متاع جایز است و وقف طعام ناجوزه نشود یا ریحان نا شمیده نشود صحیح نیست و شرط موقوف
علیه آنست که امکان تملک منافع داشته باشد پس وقف بر حیوان و وقف عبد بر خود نفس صحیح نیست و اگر بر جهت معصیت
وقف کند صحیح نیست و اگر بر جهت قربت مانند وقف بر مساجد و رباطها یا خانقاه بر صوفیه درست است و بمحتاجان اگر
نه جهت قربت ظاهر شود و نه جهت معصیت مانند وقف بر اغنیا و لابد است از تصریح بلفظ وقف یا تسبیل و تحبیس و
جعلته مسجدا و مانند ان یا کنایتی که آن از کنایات است بلفظ تصدقت علی الفقراء او متفعون به و اگر بر قومی
وقف کرد و ایشان منقرض شدند و قول ابده است رجوع میکند بملک واقف یا وارث او و باقی میماند بر وقف
و در صورت اباحرف کرده شود بر اقرب ناس و اسبه الیشان بمذکورین یا حرف کرده شود بر مساکین یا حرف
کرده شود بر مصالح مسلمین چند وجه است و اصل در وظیفه موقوف آنست که اتباع شرط واقف کرده شود
و عبارة او را ببرند بدلیل عرفی او فرو اورده شود و اولی پس فقیر آنست که موقوف در ملک واقف است و الله
اعلم بدلیل فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حیث اصلها و تصدقت بثمرها فعلها و الله اعلم و موقوف علیه را
میرسد انتفاع از نفس خود یا بنایب او باعاره و اجاره اگر تصریح کرده است بتخصیص او یا بانتفاع و اگر وقف کرده
و اینقدر وصوف و دیر و لبن او و ازان موقوف علیه یابند و اگر ناظر وصیغه وقف شرط کرده باشد اتباع ان شرط
باید کرد و الا قوال امده است نظر قاضی راست یا واقف را یا موقوف علیه را شرط ناظر عدالت و کفایت
و اینقدر به تصرف است و وظیفه او عمارة و اجارة و تحصیل غله و قسمت بر مستحقین و اگر مستحقی در مسجد نشست
یا صوفی در خانقاه و یا فقیه در مدرسه یا سوفی در بازار جائی گرفت کسی دیگر را از جای او نمیرسد و اگر غایب شد
بوجهی که نفقه منقطع نباشد وی احق است بجای خود و غیبه منقطعه در هر جا بحسب عرف و بحسب حاجت او فی الوطن
و الکعبة یا بیت یرجع فی العمری اذا لم یقل هی لک و لعقبک جایز است که رجوع در عمری و رقبی کنند
باشد این زمین تربت و اولاد تربت عمری عبارت از آنست که کسی را در زمین خود ابا دکند بشرط انکه بنده حیات

خود در انجا ساکن باشد مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله الا
نصاری رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که عمری داده باشند او زنده او اولاد او را پس ان عمری همان
شخصی است که او را داده شد و رجوع نمیکند بسوی کسی که عطا کرده است هر گز زیرا که وی عطا داده است که
ورثه وی میراث او واقع شده مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر ورثت حفصة بنت عمر الخ عبد الله بن عمر
وارث حفصه بنت عمر بن الخطاب شد در سرای او و حفصه ساکن کرده بود در ان سرا او خبر زید بن الخطاب
را تا وقتی که زنده باشد پس وفکر د خبر زید بمرد و نقض کرد عبد الله بن عمر ان سکنی را و دانست که آن
سکنی حق اوست مالک عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع بلحول الله شفی بان القاسم
بن محمد الخ سوال کرد بلحول شفی قاسم بن محمد را از حکم عمری و از انچه میکویند مردمان در ان پس گفت قاسم
بن محمد بنا قدیم مردمان را الا حال انکه ایشان بر شرطهای خود ند در اموال خویش و در انچه عطا کرده شده اند یعنی
اگر صفه و اهبی لک و لعقبک باشد پس ان هبه است و اگر لک ما عشت باشد عاریه است باب اللفظ و
الصوال لفظ عبارت از انست که شخصی چیزی بیاید هر راه یا مانند آن و مالکان معلوم نباشد و صوال عبارت
است از جانوران راه کم کرده از مالک خود مالک عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن یزید مولی المنبعث عن زید
بن خالد الجهنی الخ آمد شخصی نزدیک انحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد از ان حضرت صلی الله علیه وسلم
از حکم لقطه پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بشناس عفاص او را و دشته که بان سر انیان را بند کنند
بعد ازان تعریف کن انرا یکسال پس اگر امد صاحب او فبها والا پس بکن کار خود بان گفت سایل پس چه حکم
دارد راه کم کننده از قسم گوسفندان یعنی گوسفندی راه خانه مالک خود کم کند فرمود ان گوسفند
یا ترا است یا از ان برادر است یا گرگ را است یعنی بهتر است گرفتن او زیرا که اگر کسی انرا بگیرد و گرگ نخورد
گفت سایل پس چه حکم دارد راه کم کننده از قسم شتران فرمود چیست مر ترا با او یعنی غرض او کمن زیرا که با او
مشک اوست و پا اوست پای پوش او دارد میتواند برآب و میخورد و درختان را تا وقتیکه طلب کند او را مالک او
مالک عن ایوب بن موسی عن معاویه بن عبد الله بن بدر الجهنی الخ عبد الله بن بدر جهنی فرود امد بمنزل
قومی از راه شام پس یافت همیانی که در وی شصت و دینار بود پس ذکر کرد ان اجرا شد عمر بن الخطاب

پس فرمود او را عمر بن الخطاب تعریف بکن مرا امروز و از نامهای مسجد و کرد بکن او را پیش هر که بیاید از شام یکسال پس فتکند
یکسال پس کار نرود بکن مالک عن نافع رجلا وجد لقطة الخ مروی یافت لقطه را سالم بن عبد الله بن عمر پس گفت مرا پدرم بن یافتم
لقطه را پس چه چیز بنی در آن گفت عبد الله بن عمر او را تعریف بکن مرا یکسال گفت سایل گردم گفت زیاده بکن گفت زیاده
هم گردم گفت او را عبد الله بن عمر من امر نمیکنم ترا که نخوری مرا و اگر میخواستی بمیگرفتی مرا مالک عن یحیی بن سعید عن
سلیمان بن یسار ان نائبة بن الضحاک الانصاری الخ ثابت بن الضحاک انصاری یافت شتری در سنگستان پس بیاورد
او را بیت او بعد ازان ذکر کرد در این باب امر کرد عمر بن الخطاب پس امر کرد او را عمر بن الخطاب که تعریف کند مرا سه بار چنین
گفت پس گفت او را ثابت مرا نیست به این شتر باز دار مرا از مزرعه من پس فرمود او را حضرت عمر بگذار او را جایی که یافتی او را
مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب گفت حال آنکه او نکیده داده بود پشت خود را
بسوی کعبه هر که بگیرد و بیاورد راه گم کرده را پس او گمراه است مالک از سمع ابن شهاب بقول کانت عوال الابل الخ ابن شهاب
گفت بودند راه گم کردگان از قسم شتران در زمان عمر بن الخطاب نکته های جمع کرده شده بجهة امیر المؤمنین تمیز میشناسند
بانها تا آنکه فتنه شدند زمان عثمان بن عفان امر کرد و تعریف ایشان بعد ازان فروخته میشد از پس فتنه که می آید صاحب او داده میشود
او را ثمن ان مترجم گوید رضا ازین حدیث ظاهر شد که مال ضایع دو قسم است دانه مثله و غیران پس غرد امستحب است
التقاط ان کسی را که واثق باشد بر دیانته و تعریف خود و مکروه است غیر او را و بعد التقاط واجب است تعریف او یکسال بعد
ازان اگر مالک پیدا شد و وصف کرد انرا باید تسلیم کند والا التباس عقاص و وکاء عدد او را بعد ازان جایز است
تملک او و جایز است تصدق باو و استثنا کرده میشود ازین کلیه شتر نادر مانند عصا و سوط و حبل پس واجب نیست تعریف
بحدیث رخص لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العصا والسوط والحبل و امثاله یلتقط الرجل لینتفع به رواه
ابو داود پس لابد است درین باب از بیان شرط تعریف و خفیف نادر و خفیف وصف و معرف او پس تعریف
در اسواق باید و در ابواب مسجد نه در عین مسجد در استیعاب اوقات مراد نیست بلکه بر حسب عادة اولاد در هر روزی
دو وقت بعد ازان هر روز یکبار نه بعد ازان در اسبوع بعد ازان در هر ماه یک دو بار زیرا که مراد در مثل این امور
تعریف اخذ کرده میشود و ذکر کنند بعض اوصاف شتی را تا مشتاقه میشود و استیعاب کرده نشود در ذکر او صاف
او تا کاذب ادعای او نکند و چون مالک وصف او کند جایز است او را تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شتی نادر خبری است

که مالک ان بعد مفارقت آن برای آن از راه خود نا گذرد و بعد ظن عدم رجوع جایز است و روی انصراف اخر تعریف
و اگر تعریف ظن رجوع تا زمانی داشته باشد تا آنزمان می باید تعریف کرد و ان مختلف است باختلاف شی و باختلاف احوال
او مواضع و در حدیث دیگر معرفه عدد و جنس آمده و ان اشاره است بجمیع انچه بتعریف او تعلق داشته باشد بحسب وسع و قسم دیگر
و ایضاحات است و ان دو قسم است انچه شبیه غنم است در ضعف و تسلط گرگ بران و انچه نباشد اول است که بقوه خود از ضعفا
سباع منتفی میشود پس امام را میرسد التقاط قسم اول چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که ان بسبب حفظ مال مسلمین است
و در صورت تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا نشد اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد برای مالک نگاه دارد و اگر
خواهد در رفع الحال بیارد تا انکه هلاک شود و قسم اول احاد مسلمین را میرسد التقاط ان و قسم ثانی غیر میرسد باب
اللقیط لقیط عبارت از طفلی است که در راه افتاده باشد و کسی انرا برداشته مالک عن ابن شهاب عن سنین ابی
جمیله انه مر بمنبوذ فی زمان عمر رض فاتی به فقال عسی الغویر ابؤسا فقال عمر ما حمله علی ما اری قال
فقیر و له عیال کثیر فقال عمر فما عسیت ان تصنع به ان کفلته فقال عمر ما حملک علی ان اتیت بنسمة
ضائعة فقال عمر ما حملک علی ان اتیت بنسمة ضائعة فقال عمر ما حملک علی ان اتیت بنسمة ضائعة
فقال عمر ما حملک علی ان اتیت بنسمة ضائعة فقال عمر ما حملک علی ان اتیت بنسمة ضائعة فقال
عمر ما حملک علی ان اتیت بنسمة ضائعة فقال عمر ما حملک علی ان اتیت بنسمة ضائعة فقال عمر
اذهب فهو حر و لک ولاؤه و علینا نفقته یعنی سنین ابی جمیله بطفلی را در راه افکنده در زمان حضرت عمر رض
کفت سنین پس او را دم او را بیشتر عمر بن الخطاب پس
کفت حضرت عمر چه چیز باعث شد ترا بر کردن این جان کفت یافتم او را ایی اضیاط افتاده پس کفت حضرت عمر عریف او یعنی شخصی
که برای موقف احوال مردمان مقرر بود یا امیر المومنین هیچ ندانم از این شخص مگر خیر و صلاح پس کفت حضرت عمر ایا حال چنین است کفت عریف
آری پس کفت حضرت عمر برو پس این طفل آزاد است و مرتر است و ولاء او و بر ما واجب است نفقه قال یحیی سمعت مالکا یقول الامر
عندنا فی المنبوذ انه حر و ولاءه للمسلمین هم یرثونه و یعقلون عنه کفت یحیی شنیدم مالک را که کفت امری که مقرر است
نزد یک ما یعنی اهل مدینه در باب منبوذ انست که وی آزاد است و ولاء او مسلمین را است مسلمانان وارث او میشوند و عقل او
بر ایشان است و مراد از عقل دیه است که بدر ضرر رسیده التقاط منبوذ فرض بالکفایه است و با اشهاد و در وقت التقاط ضرور است یا نه اقوی عدم ضرورت
بودن اوست زیرا که حضرت عمر تکلیف اشهاد نفرمود و از حدیث حضرت عمر معلوم شد که لقیط حر است زیرا که اصل در
بنی ادم حریت است و از حدیث نیز معلوم شد که اگر بر لقیط صلاح باشد ترک کرده شود لقیط را در دست او و اگر صلاح نباشد
نزع کرده شود از دست او و اما قول عمر لکه ولاءه پس معنی ان بر ظاهر او نیست بر قول مالک پس توجیه ان است که چون طفل بالغ
شود و کدام است او را مساوات در حکم مرده مانند مساوات موالی با معتقان خود باب لا تنفذ الوصیة الا فی ثلث المال
جاری نمی شود وصیت مکر در سیوم حصه مال مالک عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه انه
ابی وقاص کفت تشریف اورد بسوی من رسول الله صلی الله علیه وسلم بیمار پرسی میکرد مرا سال حجة الوداع از درد ی که

۱۰ سنین

بنهایت رسیده بود من پس گفتم یا رسول الله مرا بنه رسیده است من از بیماری انچه می بینی و من صاحب مال و وارث نیست مرا مگر یک دختر از ان من ایا صدقه بدهم دو سیوم حصه مال را پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم نی پس گفتم صدقه دهم نیمی مال را فرمود و فرمود نی بعد ازان فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم صدقه ده یک سیوم حصه را و سیوم حصه بسیار است هر آینه انکه تو بگذاری وارثان خود را بهتر است از انکه بگذاری ایشان را گدا که دست خود سوال میکنند از مردمان و هر آینه تو خرچ نکنی هیچ خرچی را که طلب کنی بان رضامندی خدا بتحقیق مگر که مزد داده شود و ترا بران تا انکه ثواب داده شود ترا بر چیزی که نهی در دهان زن خود

گفت سعد پس گفتم یا رسول الله ایا مرا پس گذاشته شود بعد یاران من یعنی عمر من دراز شود پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه پس گذاشته شوی پس بعمل آری کار نیک را مگر انکه زیاده شود بان درجه تو و بزرگی تو امید است که پس گذاشته شوی تا انکه نفع شوند بسبب تو قومی و زیان کار شوند بسبب تو دیگران بعد ازان انحضرت صلی الله علیه وسلم خواند ای بار خدایا تمام کن برای یاران من هجرت ایشان را و مکن ایشان را بر پاشنهای ایشان یعنی بار خدایا هجرت ایشان را ضایع مکن بسبب کسانی لیکن محنت کشنده بعد بن خولت رقت میکرد برای او انحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب انکه مرد در مکه یعنی رجوع کرد از هجرت بمکه و بر شتافت صبر مکرد پس ضایع شد اجر هجرت او و در همان حالت بمرد مترجم گوید گوید اتفاق علماست بر انکه ماذونی شود و وصیت در زیاده از سیوم حصه مال مگر باذن ورثه و در روضه ندکور است که مستحب است وصیت بکمتر از سیوم حصه مال نزد یک نبودن ورثه و استغنای ایشان بحصهای خود ایشان و مکروه است وصیت بغیر تونگری ورثه و استغنای ایشان از مال و الله اعلم **باب** فی الحث علی تقلیل الوصیة و بر انگیختن و رغبت کردن بر شتاب نمودن وصیت **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود است لایق بان مرد مسلمان که پیش او چیزی است که میخواهد وصیت کند در ان که شب گذارند دو شب مگر وحالیکه وصیت او نوشته شده است پیش او مترجم گوید و بر همین است اتفاق فقهای و نووی از امام شافعی نقل کرده که معنی حدیث حزم و احتیاط است و انکه مستحب است تعجیل وصیت و انکه بنویسد انرا در صحیفه **باب** عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن ابیه ان عمرو بن سلیم الزرقی الخ عمرو بن سلیم الزرقی مذکور کرده شد در پیش عمر بن الخطاب که اینجا نوجوان است که عمر که نبوده بالغ شده است از قبیله غسان و وارث او پسر عم است و اوخواهر نه مال است و نیست او را اینجا مگر یک دختر عم پس گفت عمر بن الخطاب باید که وصیت کند برای او گفت راوی پس وصیت کرد برای او بمالی یعنی بستانی که انرا گفته میشد بیرجم گفت راوی پس فروخته شد ان بستان بسی هزار درهم و دو خرعم او که برای وی وصیت کرده بود و عمرو بن سلیم بود **مالک** عن یحیی بن سعید عن ابی بکر بن حزم الخ نوجوانی از قبیله غسان را حاضر شده موت در مدینه و وارث او

درشام بود پس ذکر کرده شد این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس گفته شد پیش او هر آینه فلان می میرد پس او را وصیت کند عمر بن الخطاب
فرمود باید که وصیت کند وان نوجوان طفل ده ساله یا پسر یا طفل دوازده ساله پس وصیت کرد به برجشم پس فرو خفت از اهل آن
بسی هزار درهم مترجم گوید همین است یک قول شافعی و مذهب مالک و در منهاج مذکور است صحیح نیست وصیت مجنون و نه از شخصی که بهوش
انداخته شده باشد بروی و نه از طفل تا بالغ و در قولی صحیح است وصیت صبی صاحب تمیز و در فایه مذکور است که وصیت صبی صحیح نیست اصلا
باب لا وصیة لوارث وصیت درست نیست برای وارث قال یحیی سمعت مالکا یقول السنة الثابتة الخ گفت یحیی شنیدم مالک را
که میگفت طریقه ثابت نزد یک ما که هیچ اختلاف نیست دران نیست که جایز نیست وصیت برای وارثی مگر انکه جایز دارند ازا و اورثان
میت باب یحجر علی الانسان الصغیر و السفیه و المجنون و یمنعون فی اموالهم فاذا بلغ الصبی رشید دفع الیه ماله باز داشته
شود یعنی منع کرده شود بر او مال او را از جهة صغر سن و بی عقلی و بسبب جنون و خورانیده شوند و پوشانیده شوند در اموال خود
پس وقتیکه بالغ شد طفل و حاله رشد را باز گردانیده شود بسوی او مال او را قال الله تعالی ولا تؤتوا السفهاء اموالکم
التی جعل الله لکم قیاما و ارزقوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم معروفا و ابتلوا الیتامی حتی اذا
بلغوا النکاح فان انستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم و لا تاکلوها اسرافا و بدارا
ان یکبروا و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیاکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم
اموالهم فاشهدوا علیهم و کفی بالله حسیبا ۰ فرمود خدا تعالی نهید بی خردان را آن اموال خویش که
ساخته است از اجل انتعاش برای شما بسبب قیام معیشت یعنی اموال ان بیخردان که بحقیقت منافع ان راجع بجمیع مسلمانان
است و لقمه بدهید ایشان را ازان اموال و جامه پوشانید ایشان را و بگویید ایشان را سخن پسندیده و امتحان کنید
یتیمان را تا وقتیکه برسند بحد نکاح پس اگر دیدید ازیشان رشد یعنی سلامت روی در معیشت پس تسلیم کنید بایشان اموال
ایشان را و مخورید بدا موال یتیمان را بامسراف و شتابی از انکه بزرگ شوند و هر که توانگر باشد یعنی وصی یتیم اگر توانگر باشد
باید که پرهیز کند یعنی از خوردن مال یتیم و هر که فقیر باشد پس باید که بخورد بخصلت پسندیده پس وقتیکه تسلیم کردید بسوی ایشان
اموال ایشان را پس شاهد گیرید بر ایشان و بس است خدای حساب کننده مترجم گوید رضه در این آیه حجر بر سفیها
و طفلان نابالغ رشد و مجنون در حکم سفیه و بیخردی است بلکه اقوی ازان و ذکر یتیم درین آیه بجهت اخراج او نیست از ذوی
الآباء بلکه بجهت آنست که عادة جاری شده بر انکه طفلان اموال ندارند و اگر دارند در تصاریف آبای باشند پس محل تصرف مال

بنیان از منحنه شده است و معنی ما نؤتوا السفهاء آنست که عقود و اموال صحیح نباشد مانند بیع و شراء و اعتاق و تزویج بغیر
اذن ولی و عدم انبات کنایه است از آن اگر پیش از موجود باشند ذی حق است بولایه و بعد از وی جد و بعد از ایشان وصی ایشان
بعد از آن قاضی ولی است فقیر گوید اکرام کافیه باشند بعد از پدر و جد وی حق است بخته و فور شفقه و ولی تصرف نکنند الا بخیر کودک
غبطه ظاهر باشد بخته قوله تعالی ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن نفقه و کسوت اشارت است بجمع بالنکاح و معروف
اشاره است بانکه نه اسراف کنند و نه اقتار بلکه توسط پیش کیرد و فی الجمله تطیب خاطر او اگرچه ضروری نباشد بوجهی که از اعتدال
اقرار بال ندانند صحیح است و در حد معروف داخل و امتحان هر نوعی بحسب آنست پس فرزند تا جزا امتحان کرده شود بیع و شراء و مماکسه در آن
و فرزند زارع را بزراعت و قیام بنفقه قایمان بران و دواب آن و فرزند محرور را بانچه بحرفه او تعلق دارد و زن را بانچه متعلق
زنان است از حفظ اموال زوج و قیام باصلاح امور بیت و خدمات النکاح را بنحوی چرساخته است بشرط انباس رشد پس اگر هر سه
یافته شود و مشکوک است از حجر اگرچه حاکم حکم نکرده است و اگر بلوغ متحقق شد و انباس رشد ظاهر نکردید در حجر باشند ابدا و بهمین اگر
رشید باشند و مال نشده است الا انکه اگر اذن ولی باشد تصرف او صحیح است و تصرف غیر مادون و را مور صغیره که صبیان را ازان
منع نمیکنند جایز است و به قال احمد زیرا که ابو درداء از طفلی عصفوری خرید نمود و بلوغ بنکاح در حدیث معرف شده است باحتلام و
احبال و بلوغ به پانزده سال و ابانبات عانه نیز از مراتب بلوغ است یا نه ظاهر آنست که است و احتمال استعجال انبات بدو اکثر بلوغ
بعید است انفاق کرده نمیشود بان و در مرآة حیض زیاده است و این همه از احادیث مستفاده مستنبط شده است و ولی را اگر غنی
باشد خوردن مال او جایز نیست و اگر فقیر باشد کرفتن بقدر اجرة در است و نزد یک تسلیم اموال منوط است باشهاد و بروی
و ظاهر اینست که اگر بالغ سفه طاری شد نزع کرده شود از وی مال او را و نه صلاح دین و مال است پس محجور نکنند و نه بر انست
که صرف کنند اموال خود را باحتمال عین فاحش و همچنین خرج کردن بوجهی که عقلا مصلحت نه بینند دران و اولی پیش فقیر انست که
رغابیه مفرطه در مطاعم و ملابس که باعادة قوم لون باین دانسته باشند نبند بر است و در معرفه نبند بر لابد است از اجتهاد و تامل
و اولی آنست که اکر در نفس خرج میکنند قبض کرده شود بر مال وی بجهة حفظ دین و مال وی **باب** تحریم اکل مال الیتامی ظلما و
بجواز للولی ان یخلط مال الیتیم بمال او الخلط له فی ذلک نظر حرام است خوردن مال یتیمان بظلم و جایز است ولی یتیم را که مخلوط سازد
طعام یتیم را با مال خود و نیکو باشد او را انفقی یعنی اصلاح مال یتیم دران بداند قال الله تعالی ان الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا بدرابنه انا نکه میخورند مالهای یتیمان را

بظلم جزین نیست که میخورند در شکم خویش آتش را و زودا که بدوزخ درآیند قال الله تعالی ویسئلونک عن الیتامی قل
اصلاح لهم خیر وان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح ولو شاء الله لاعنتکم
ان الله عزیز حکیم سوال میکنند ترا از یتیمان بگو بصلاح آوردن کار ایشان بهتر است یعنی بغیر شرکت پس
اگر شریک کنید با ایشان پس ایشان برادران شما اند و خدا میداند تباه کار را از صلاح کار و اگر خدا خواستی
سخت کردی بشما را بدرستی که خدا غالب است بر کار خود باب مالنوی ان ینال من مال الیتیم چون جایز نیست دست را
که بخورد از مال یتیم قال الله تعالی ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف
و هر که باشد تونگر پس باید که بپرهیزکاری کند یعنی وصی یتیم اگر تونگر باشد از مال یتیم چیزی نگیرد و اگر فقیر باشد پس باید
که بخورد بخصلت پسندیده مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد گفت اید مردی
بسوی عبد الله بن عباس پس گفت او را بدرستی که من پیغمبر ان یتیمی ام یعنی در وصایت من و در تربیت کرده ام شتران را
بدوشم از شتران او پس گفت ابن عباس اگر طلب کنی گم شده را از شتران او و طلا کنی جرب او را بقطران
یعنی از آنکه مرض خارش باشد و مطهن سازی حوض او را روزیکه برای خوردن آب روند پس نوشش حال آنکه
ضرر رساننده نباشی او را و نه شیر خورنده او را و نه استیصال کننده باشی ورد و شیدن شتر مرحوم گوید اصحاب ما
کراهت دادند در این باب جماعه بآن رفتند که نخورد و قصا نکند یعنی رد کردن لازم نیست بر وی و علیه احمد و جمعی
بآن رفتند که بخورد و رد کند و فرقه بزرگ میتوان یتیم و ابن مختار محمد بن الحسن است والله اعلم باب اکمال
صداق الیتامی در تمام ادا کردن مهر یتیمه تا قال الله تعالی ویستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم
فیهن وما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن وترغبون
ان تنکحوهن والمستضعفین من الولدان وان تقوموا للیتامی بالقسط وما تفعلوا
من خیر فان الله کان به علیما وطلب فتوی میکنند ترا در باب زنان یعنی چه نوع با ایشان معامله
باید کرد والله اعلم بگو خدا فتوی میدهد شما را در باب زنان و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب نازل شده است
در حق زنان یتیمه که نمیدهید ایشان را آنچه فرض کرده شده است برای ایشان در رغبت میکنید که نکاح کنید
با ایشان و نازل شده است در باب بیچارگان از کودکان و حکم است با نکه بپا حال یتیمان کنید بانصاف

واگر میکند از یکوئی بست خدایان و انا منزجم کوید اهل جاهلیه در نکاح زنان یتیمه رغبت میکردند لجهت جمال و جداثت سن و در ازای نفقه و مهر تقصیری نمودند والله اعلم و جواب این استفتا تفصیلی دارد لیکن خدا تعالی بعض سابل را حواله فرمود بر ایات سابقه و ان مسئله نخریم ظلم بر یتامی الناست و بعض را بنحوی جواب داد و ان مسئله نشوز و تحریم مثل کلی بیک زن و اعراض از زن دیگر و اباحه طلاق در صورت ضرورت **باب** الولی یتجر فی اموال الیتامی و یضارب و یفعل ما فیه الغبطة یعنی رسد ولی را که تجارت کند در اموال یتیمان و مضاربه کند و بکند چیزی که در ان نفع ظاهر است **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود تجارت کنید در اموال یتیمان تا خالی نکند او را زکوة **مالک** انه بلغه ان عائشة زوج النبی صلعم الخ حضرت عائشه میداد اموال یتیمان را کسی که تجارت کند برای ایشان در ان مال **مالک** عن یحیی بن سعید الخ یحیی بن سعید خرید کرد برای فرزندان برادر خود که در پرورش او بود و مالی را یعنی بستان را پس فروخته شد ان بستان بمالی بسیار بعد از ان قال مالک لا باس بالتجارة فی اموال الیتامی لهم اذا کان الولی مامونا فلا اری علیه فیما ذکرت مالک بالک نیست بتجارة در اموال یتیمان برای نفع ایشان و چون ولی مامون باشد پس نمی بینم بروی ضمان در ان نصف مترجم کوید و بر همین شافعی و در منهاج آمده که میرسد ولی را بیع مال یتیم بطریق قرض و نسیه برای مصلحت او و زکوة بدهد مال او را و نفقه کند بروی بحصه پسندیده

کتاب الفرایض

باب میراث الاولاد من ابیهم و امهم و میراث الاب و الام من الاولاد

باب در بیان میراث اولاد از پدر خویش و یا از مادر خویش و میراث پدر و مادر از اولاد خویش قال الله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک و ان کانت واحدة فلها النصف و لابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث فان کان له اخوة فلامه السدس من بعد وصیة یوصی بها او دین اباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله ان الله کان علیما حکیما ۵ امر میکند خدا تعالی شما را در باب میراث اولاد شما باین حکم که مرد را است مانند حصه دو زن پس اگر

باشند دختران زیاده از دو تن پس ایشان راست دو سیوم حصه از انچه ترک کرده است میت و اگر باشند و اگر
یکدختر پس او را نصف است و پدر و مادر میت را برای هریکی ازین دو شش یک است از انچه ترک کرده است
میت اگر باشد ان میت را فرزندی پس اگر نباشد او را فرزندی و وارث او شدند پدر و مادر او پس مادر
او را است سیوم حصه یعنی باقی پدر را باشد و اگر باشند میت را برادران پس مادر او را است ششم حصه بعد
ادای وصیتی که کرده باشد بان یا بعد ادای دین پدران شما و پسران شما نمیدانید که کدام یک از
ایشان نزدیکتر است برای شما در رسانیدن حکم کردخدا حکم کردنی هر آینه خدا تعالی دانای حکمت
است مترجم گوید رضا و اگر دو دختر مانند زیاده از دو دخرست و الله اعلم قال مالک الامر المجمع علیه
عندنا الخ گفت مالک حکمی که اتفاق حاصل بران نزد یک یا دو خبری که یافتم بران اهل علم را در شهر خود در فرائض
میراثها بدین تفصیل است که ذکر کنیم پس میراث اولاد از پدر و مادر خویش بدین نسق است که اگر وفات
یافت پدر یا مادر و ترک کردند اولاد را مردان را و زنانرا برده و قسمت پس مرد را مانند حصه دو زن است
یعنی مرد را دو سهم اعتبار کنند و زن را یکسهم و باین اعتبار تقسیم کنند پس در صورت انفراد بنات
اگر باشند دختران زیاده از دو تن پس ایشان را دو سیوم حصه است از انچه ترک کرده باشد میت
و اگر باشد و ارثه یک دختر پس او را نصف است پس اگر شریک شود با و اولاد کسی غیر اولاد بحصه مقرر و باشد
میان اولاد پسر برابر اند اگر نه شود بحصه ان شخص دیگر که شریک ایشان شده مانند زوج و زوجه و اب
و ام و الله اعلم و باشد انچه باقی ماند بعد ازان حصه منقسم میان اولاد بر قدر میراثهای ایشان یعنی مرد را
مانند حصه دو زن حاصل این کلام آنست که بنات یا انباء عصبه بالغیر میشوند و الله اعلم و مرتبه اولاد پسران
نزدیکی نه اولاد دختران و فکیف نباشد بالاتر از ایشان ولدی مانند حاله اولاد بیواسطه برابر ان
حال است مرد ایشان مانند مرد اولاد بیواسطه است و زن ایشان مانند زن اولاد بیواسطه است و ارث
می شوند چنانکه وارث میشوند اولاد بیواسطه و محجوب میکنند چنانکه محجوب میکنند اولاد بیواسطه پس اگر جمع
شوند اولاد بیواسطه یا اولاد پسر باشد در میان اولاد بیواسطه مردی پس حکم انست که میراث نسبت با
او بحکم پسر از اولاد پسر اگر نباشد مر اولاد و طلبی مردی دباشند اولاد صلبی دو تن یا زیاده از دو پس از دختران

پس واسطه پس حکم اینست که میراث نیست دختران پسر را با دختران بواسطه مگر آنکه باشد با اولاد پسران مردی که وی از میت تنها از این دختران
پسر است یا دوی دورتر است از این دختران پسر پس این مرد باز میکرداند بران دختران پسر که بمنزله وی بودند یا بالاتر از وی بودند از دختران
پسران زیادت را اگر چیزی باقی ماند پس قسمت کنند ان زیادتی را میان خویش مرد را مانند حصه دو زن و اگر زیاده نماند چیزی پس نیست
ایشان را و اگر نباشد اولاد بواسطه مگر یک دختر پس ان یک دختر را نصف است و دختر پسر را یکی باشد یا زیاده باشند از پس دختران
پسران از انکه نسبت میت در یک مرتبه اند شش حصه است پس اگر باشد با دختران پسر مردی و او بدرجه متوفی بمرتبه ان دختران است
پس حصه مقرر نیست ایشان را و ششم حصه نیست ولیکن اگر باقی ماند حصهای اهل فرایض بقیه باشند ان زیادتی ان مرد را و
کسی را که در مرتبه او باشد و انکس را که بالای او باشد از دختران پسران و نیست کسی را که دور تر است از ایشان چیزی و اگر باقی نماند
چیزی پس هیچ چیز نیست ایشان را و اینچه که درین باب گفتم آنست که خدای تعالی فرمود در کتاب خود بوصیکم الله فی اولادکم للذکر
مثل حظ الانثیین و اجماع امت منعقد شده است بر ان و اجماع حجت است بر مالک الامر المجمع علیه عندنا الذی لا اختلاف فیه الخ کف مالک حکمی که اتفاق حاصل شد میان نزد یک باو چیزی که هیچ خلاف
نیست دران و چیزیکه یافتیم بران اهل علم را در شهر خود انست که میراث پدر را از پسر خود یا دختر خود بدین نسق است که اگر پدر متوفی فرزند را یا فرزند پسر را پس برآینه مقرر کرده میشود برای پدر وی شش یک حصه مقرر پس اگر نگذارد متوفی فرزند را یا فرزند
پسر را پس حکم اینست که شروع کرده میشود بیکی که شریک پدر باشد از اهل فرایض پس داده شود ایشان را حصهای ایشان
پس اگر باقی ماند از مال شش یک یا زیاده ازان باشند ان زیادتی پدر را و اگر باقی نماند از ایشان شش یک یا زیاده ازان
مقرر کرده شود برای پدر وی شش یک حصه مقرر حاصل آنست که سدس بطریق فرض است و باقی بطریق عصوبه و میراث مادر
از فرزند بدین نسق است و نگذارد پسر او یا دختر او پس یکدانست ان متوفی فرزند را یا فرزند پسر را مرد باشند ان فرزند یا
زن یا یکدانست از اصحاب اخوه دو کس را یا زیاده را خواه مردان باشند یا زنان یعنی خواهران حقیقی باشند از پدر
و مادر یا علاتی باشند از پدر فقط یا اخیافی از مادر فقط بهر لفظ برای شش یک ان مادر است پس اگر نگذارد متوفی فرزند را و نه فرزند
پسر را از اصحاب اخوه یا زیاده از دو کس از ایشان پس برآینه مادر را سه یک است تمام و کامل یعنی ثلث جمیع مال بکر دو و مسئله پس
پس یک ازان دو مسئله است که متوفی شود مردی و بگذارد زن خود را و مادر و پدر خود را پس درین مسئله مر سد زن او را
چهار یک و مادر او را سه یک از ما بقی و ان سه یک چهارم حصه خواهد بود از تمام مال و مسئله دیگر انست که متوفی شود زنی و بگذارد
شوهر خود را و مادر و پدر خود را پس درین صورت مر سد شوهر او را نصف و مر سد مادر او را سه یک از ما بقی و ان ششم حصه خواهد بود

از تمام مال و انسبه که گفتم از جهت آنست که خدا تعالی فرموده در کتاب خود و لابویه لکل واحد منهما السدس الایه پس گفته است که اخوه و دین ایه
عبارت است از دو یا زیاده از دو **باب** میراث الرجل من امراته و میراث المراة من زوجها باب دربیان میراث مرد از زن خود و
میراث زن از شوهر خود **قال الله تعالی** ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد
فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم
ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها او دین و شمارهٔ نصف الخ
گذاشتند زنان شما اگر نباشند ایشان را فرزندی پس اگر باشد فرزندی ایشانرا پس شمارهٔ چهارم حصه از انچه بگذاشتند بعد
اخراج وصیتی که امر کرده باشند زنان بان یا بعد ادای دین و زنان رهند چهارم حصه از انچه شما بگذاشتند اگر نباشد شما را فرزندی
پس اگر باشد شما را فرزندی پس آن زنان رهند هشتم حصه از انچه بگذاشتند بعد ادای وصیتی که امر کرده باشید بان یا بعد ادای دین
قال مالک و میراث الرجل من امراته اذا لم یترک الخ کفت مالک و میراث مرد از زن خود اگر نگذاشته باشد ان زن فرزندی یا فرزند
پسر را نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزندی یا فرزند پسر را خواه ان فرزند مرد باشد یا زن پس شوهر او را چهار یک است بعد از
ادای وصیتی که وصیت کرده باشد بان آن زن یا بعد ادای دین و میراث زن از شوهر خود و فرقیکه نگذارد شوهر فرزندرا
یا فرزند پسر را چهار یک است پس اگر بگذارد شوهر فرزندی یا فرزند پسر را خواه مرد باشد ان فرزند خواه زن پس زن ان هشتم
را است هشت یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بان یا ادای دین و این حکم برای انست که خدا تعالی مقرر مانید در کتاب خود
ولکم نصف ما ترک ازواجکم الایه **باب** میراث الکلالة کلاله کسی است که والد و ولد نگذارد و در کلاله دو به فرود والده است یکی در اول سوره
و یکی در اواخر آن **قال الله تعالی** و ان کان رجل یورث کلالة او امراة و له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس
فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة یوصی بها او دین غیر مضار وصیة
من الله و الله علیم حلیم و اگر باشد مردی که میراث ازوی می برند کلاله و بهر نفد برباشند ان متوفی میراث
کلاله را برادری یا خواهری و مراد اینجا برادر و خواهر اخیافی است بالاجماع پس هر یکی را از برادر و خواهر شش یک است پس اگر انجماعت
اخوه زیاده باشند از یک پس ایشان همه شریک اند در سه یک بعد ادای وصیتی که امر کرده شده بان یا ادای دین بحالیکه
ان وصیت کننده واقع نکننده ضرر نباشد بروارثان یعنی حصه زیاده از ثلث نباشد و الله اعلم حکم کرده باین احکام خدا تعالی
حکم کردنی دانا و بردبار است و **قال الله تعالی** یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له

ولد مالہ

ولد ولد اخت فلها نصف ما ترك وهو يرثها ان لم يكن لها ولد فان كان اثنتين فلهما الثلثان
مما ترك وان كانوا اخوة رجالا ونساء فللذكر مثل حظ الانثيين يبين الله لكم ان تضلوا
والله بكل شيء عليم طلب فتوى ميكنند از تو در ميراث كلاله بگو خدا فتوى ميدهد شما را در باب ميراث كلاله اگر بميرد مردى
كه نيست او را پسر فرزندى يعنى و نه والد و او را خواهرى هست يعنى غيني باعلائى پس او را ست نصف انچه گذاشته هست متوفى و برادر
وارث ميشود خواهر را يعنى جميع تركه او ميكيرد اگر نباشند ان خواهر را فرزند پس اگر باشند خواهران دو تن پس ان دو خواهر را دو
سيوم حصه هست از انچه ترك كرد و برادر و اگر باشند و ازنان اصحاب اخوه مردان و زنان پس مر مرد را مانند حصه دو زن است بيان
ميكند خدا براى شما شرايع اسلام را تا گمراه نشويد و خدا بهر چيز دانا هست مالك عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب الخ
عمر بن الخطاب سوال كرد رسول الله را صلى الله عليه وسلم از ميراث كلاله پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم كفايت ميكند
ترا ازين مسئله آيتى كه نازل كرده شد در اخر سوره نساء يعنى وى دليل است بر انكه مراد از اخوة در اية اولى بنى الاعيان
اند و در اية ثانية بنو العلات و با يمنى قطع شبهه دافع ميشود قال مالك الامر المجتمع عليه عندنا ان الاخوة للام الخ كفت مالك كار
كه اتفاق حاصل شده بيان نزد يك ما انست كه برادران اخيافى كه از مادر باشند فقط وارث نمى شوند با فرزند و نه با فرزند
پسران مردان باشندان فرزندان باز نان چيزى را وارث نمى شوند يا پدر و نه با جد كه پدر پدر باشد چيزى را و اين
وارث نمى شوند و غير اين صور تها البطريق فرضيت نه البطريق عصوبة يكى را ازايشان شش يك ست پس اگر زياده باشند از
دو پس ايشان با هم شريكان اند در سه يك قسمت كنند ان سه يك را ميان خود پس مر مرد را مانند حصه يك زن است
و اين بسبب انست كه خدا اينجا مسفر مايد در كتاب خود و الكان رجل يورث كلالة الاية پس هست مرد و زن در ين حكم يك منزله
قال مالك الامر عندنا ان الاخوة للاب الخ كفت مالك حكمى كه مقرر ست نزد يك ما انست كه برادران اعيانى كه از يك پدر
و يك مادر باشند وارث نمى شوند با فرزند نر چيزى را و نه با فرزند پسر كه ان فرزند نر باشد چيز برادر و نه با پدر كه بواسطه
باشد چيزى را و ايشان وارث ميشوند با دختران و دختران پسران ما دام كه نگذاشته هست متوفى جدا كه پدر پدر باشد پس
وارث ميشوند اين قسم برادران انچه باقى ماند از مال پس باشند دران عصبه اند كرده شود بكسى كه او را اصل حصه مقرر
باشد پس داده شود اين جماعه را صحابهاى ايشان پس اگر باقى ماند بعد از دادن اين جماعه بقيه باشند را بقيه اهل اخوة
اعيانى را قسمت كنند انرا درميان خود پس موافق كتاب الله مردان باشند باز نان مرد را مانند حصه دو زن است و

اگر باقی نماند چیزی پس هیچ چیز بنت البنان را کفت مالک و اگر نگذارد متوفی پدر را وجد را که پدر پدر باشد و نه فرزند را و نه
فرزند پسر را خواه ان فرزند مرد باشد یا زن پس برانیه حکم انست که مقرر کرده شود برای خواهر عینی که از یک پدر و یک مادر
باشند نصف را پس اگر باشند خواهران دو تن یا زیاده از دو از جنس خواهران عینی از یک پدر و یک مادر مقرر کرده شود برای
البنان دو سیوم حصه پس اگر باشند همراه البنان برادری مردی پس حصه همین نسبت هیچ یک از خواهران را یک باشد یا زیاده
از یک و اینه اگر کرده شود یا نگذارد شریک البنان شده اند بحصه مقرر پس داده شود ان جماعه را صحیای البنان بعد از ان چیزی
که باقی مانده منقسم باشد میان برادران عینی که از یک پدر و یک مادر باشند مرد را مانند حصه دو زن بحکم همین مسئله
مگر در یک مسئله پس نبود برادران عینی را در ان مسئله چیزی پس شریک گردانیده شود البنان را با برادران اخیافی
و سیوم حصه البنان و ان عبارت انست که زنی متوفی شده و بگذشت شوهر خود را و مادر خود را و برادران اخیافی خود را و
برادران عینی خود را پس رسید بشوهر او را نصف و مادر او را ثلث یک و برادران اخیافی او را سه یک پس باقی نماند برای
برادران عینی چیزی پس شریک ساخته شوند برادران عینی در ین مسئله با برادران اخیافی در سیوم حصه البنان پس برای مرد را
مانند حصه دو زن از برای انکه البنان همه برادران اخیافی متوفی بودند چرا ین نسبت که وارث شدند بسبب مادر و این بحکم آن
آنست که خدا البنا فرمود و ان کان رجل یورث کلالة الایه پس از بهجت شریک شدند در ین مسئله که البنان همه برادران
متوفی اند از جهت مادر او قال مالک الامر عندنا ان میراث الاخوة للاب الخ گفت مالک حکمی که مقرر است نزد یک ما انست که
میراث برادران علاتی و فکیر نباشد با البنان کسی از برادران اعیانی بمنزله میراث برادران اعیانی است برای مردان البنان
مانند مردانان بهت و زنان البنان مانند زنان البنان بجز انکه البنان شریک نمیشوند با برادران اخیافی در مسئله که
شریک شدند با البنان برادران اعیانی زیرا که برادران اعیانی برانند بسبب زادن مادری که جمع کرد البنان را پس اگر جمع شوند برادران
اعیانی و برادران علاتی پس باشد در برادران اعیانی مردی پس میراث نسبت یک مرد از علاتیان و اگر نباشد از اولاد و پدر شریک
زنان باشد از یک زن از قدر زنان که مرد نسبت با البنان پس حال انست که مقرر کرده شود برای یک خواهر عینی نصف را و برای
خواهر علاتی شش یک تا تمام شود دو سیوم حصه که بنا بر نصب خواهران بود پس اگر باشد با خواهران علاتی مردی پس حصه مقرر نیست برای
البنان و اینه اگر کرده شود با اهل فرائض که حصه مقرر دارند پس داده شود البنان را صحیای البنان پس اگر باقی ماند بعد دادن این
بقیه منقسم شود میان اولاد پدر مرد را باشد حصه مرد و زن و اگر باقی نماند چیزی پس چیزی نیست البنان را پس اگر باشند خواهران اعیانی

دون نبا ذکره

خون یا زیاده از دو از قسم زنان مقرر کرده شود برای ایشان دو سیوم حصه و میراث نبت همراه ایشان خواهران علانی را اگر
انکه باشد با ایشان برادری علانی ابتدا کرده شود بجماعه که شریک ایشان باشند از اهل فرائض بحصه مقرره پس داده شود ایشانرا حصهای
ایشان پس اگر باقی ماند بعد ازین داده بقیه منقسم شود میان برادران علانی مرد را باشد مانند حصه دو زن و اگر باقی نماند
چیزی پس هیچ چیز نبت ایشانرا و برادران اخیافی را میرسد با برادران علانی حصه مقرره بدین نسق برای هر یکی شش یک و برای
دو زیاده از دو سیوم حصه مرد را مانند حصه دو زن پس ایشان در بین ثلث یک مرتبه اند با یکدیگر برابر اند **باب** میراث الحد
من ابن ابنه باب در بیان میراث جد از نبیره خود **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان معاویه بن
الخ معاویه بن ابی سفیان نامه نوشت بسوی زید بن ثابت سوال میکرد او را از حکم جد پس نوشت بسوی او زید بن ثابت
که تو نامه نوشته بودی بسوی من سوال میکردی مرا از حکم جد پس نوشت بسوی او زید بن ثابت خدا دانا تر است در این مسئله
مسئله آنست که حکم میکردند دران هر خلیفها و من انه حاضر شدم نزد یک دو خلیفه پیش از تو سیدادند جد را النصف یا یک برادر
و سیوم حصه یا دو برادر پس اگر بسیاری بودند برادران کم نمیکردند حصه او را از سه یک مرجح گویند رضی الله عنه و این در
صورتی است که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد را خیر الامرین است مقاسمه با اخوة بحساب للذکر مثل حظ الانثیین
یا ثلث جمیع المال والله اعلم **مالک** عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذویب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب
حکم کرد برای جد خیری که حکم میکنند مردمان برای او امروز یعنی خیر الامرین چنانکه گذشت **مالک** انه بلغه عن سلیمان
بن یسار انه قال قرض عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و زید بن ثابت الخ معین کرد عمر بن الخطاب و عثمان
بن عفان و زید بن ثابت برای جد با برادران سه یک چنانکه گذشت **قال مالک** والامر المجمع علیه عندنا والذی
ادرکت علیه اهل العلم الخ کلف مالک حکمی که اتفاق حاصل شد بران نزد یک ما و خبری که یافتم بران اهل علم را در شهر خود
انست که جد یعنی پدر پدر وارث نمیشود دیا پدر بواسطه خبری را و معین کرده میشود برای جد با فرزند و با پسر
کدان نبیره هم نرینه باشد شش یک بطریق فرضیت و حکم در مسئلها که بخز این صورت باشد یعنی در نباکه فرزند نرینه
یا بواسطه موجود نباشد مادام که نگذارده است متوفی برادری را خواهری را از لعیانیان یا علانیان انست که
شروع کرده میشود دیگری که او شریک جد باشد بحصه معین پس داده میشود ایشان را حصهای ایشان پس اگر باقی ماند
از سهام شش یک یا زیاده از شش باشد ان زیادتی جد را و اگر باقی نماند از سهام شش یک یا زیاده معین کرده شود برای جد

شش یک را بطریق فریضه گفت مالک و جد و برادران اعیانی و فکیه شریک ایشان باشند کسی بجهه معین شروع کرده شود و کسی شریک ایشان
باشند از اهل فرایض پس داده شود ایشان را حصهای ایشان پس انچه باقی ماند بعد ازین برای جد و برادران از خبری پس برانیه حکم انست که
نظر کرده شود بر کدام ازین خصلتها زیاده تر است برای نصیب جد داده شود جد را سه یک از انچه باقی مانده برای او و برای برادران یا جد
باشد بمنزله شخصی از برادران در ان مال که حاصل شود برای او و برای برادران قسمت کنند با ایشان پس حاصل شد یک را پس
الحال ببینند بر کدام خصلت که بهتر باشد نصیب را داده شود و انرا که جد و باشد خبری که باقی مانده بعد ازین برادران اعیانی را باین حساب که مرد را
نصیب دو زن است حکم بهمین منوال کرده یک مسئله که شود قسمت ایشان در ان مسئله بر غیر این طریق و ان مسئله انست که زنی متوفی شده و
گذاشت شوهر خود را و مادر خود را و خواهر اعیانی خود را و جد خود را پس شوهر را نصف مال و مادر را سه یک و جد را شش یک و خواهر اعیانی
را نصف بعد ازان جمع کرده شود شش یک جد و نصف خواهر پس قسمت کرده شود بر سه حصه مرد مانند حصه دو زن پس بر سه جد را دو
سیوم حصه او و خواهر را یک سیوم حصه او گفت مالک و میراث برادران علانی با جد و فکیه نباشند با ایشان برادران یعنی مانند میراث
برادران اعیانی است برابر ان مردانیان مانند مردانان است و زنان ایشان مانند زنان آنان پس فکیه جمع شوند برادران اعیانی
و برادران علانی پس برانیه برادران اعیانی شمرده شوند با جد جمع شده با برادران علانی خواهش پس منع میکند جد را لیکن جمع شدن
با علاتیان از کثرت میراث بعد ازانکه شمرده شوند با جد جمع شده با برادران اخیافی زیرا که حال انست که اگر نباشند با جد غیر
اخیافیان وارث نمیشدند با او خبری را و مال شد برای جد بهمه آن پس انچه حاصل شد برادران را بعد نصیب جد پس برانیه می رسد
برادران اعیانی را نه برادران علانی را و نمیرسد برادران علانی را با برادران اعیانی چیزی مگر انکه باشند از اصحاب الفرض اعیانی
یک زن یعنی یک خواهر اعیانی باشد و پس اگر باشد یک خواهر اعیانی پس برانیه وی در شمار اید با جد جمع شده با برادران علانی فرض
هر قدر که باشند پس انچه حاصل شد این برادران را و ان خواهر اعیانی را از خبری باشند ان خبر خواهر را نه برادران علانی را و میان
ان خواهر اعیانی و درمیان انکه کامل کند حصه خود را و حصه او نصف است از رأس مال تمام ان پس اگر باشد در انچه جمع کرده شده برای
او و برای برادران علانی او زیاده از نصف رأس مال تمام ان پس لکن زیاده برادران علانی راست مرد را مانند حصه دو زن پس
اگر باقی نماند خبری پس هیچ نیست ایشان را امر جنس گوید همین است نه هیچ شافعی و نه نزدیک ابو حنیفه جد یعنی بر رد ساقط میکنند
برادران را و نیز اگر که وی بمنزله پدر است چون پدر نباشد مگر در سه مسئله و مسئله ازان بیان کرده شد که ام را با وجود او در انها
ثلث مابقی بود با وجود جد ثلث تمام مال خواهد بود و سیوم انست که مادر را با وجود پدر ساقط است با وجود جد ساقط نیست والله اعلم

بیان

باب میراث الجده در بیان میراث جده مالک عن ابن شهاب عن عثمان بن اسحق بن خرشه عن قبیصه بن ذویب انه
جده آمد سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوال میکرد او را میراث خود پس گفت او را ابوبکر صدیق که نیست ترا در کتاب خدا شیئا و خبری میدانسته
ام برای تو در سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبری پس بازگرد تا انکه سوال کنم مردمان را پس سوال کرد ابوبکر صدیق مردمان را پس
گفت مغیره بن شعبه حاضر شدم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را جده را نصیب یک پس گفت ابوبکر صدیق آیا هست ای مغیره با تو
غیر تو پس استاد محمد بن مسلمه انصاری پس گفت مانند انچه گفته بود مغیره بن شعبه پس امضای حکم کرد برای جده ابوبکر صدیق بعد ازان
آمد جده دیگر یعنی مادر مادر سوی عمر بن الخطاب پس سوال میکرد او را میراث خود پس گفت عمر او را که نیست ترا در کتاب خدا شیئا
و نه بود قضای که حکم کرده شد بان مگر برای غیر تو و نیستم من زیاده کننده در فرائض خبری را و لیکن باقی هم بر سدس
هست پس اگر جمع شوند در ان سدس ان منقسم است میان شما و هر که ازشما که تنها باشد با ان سدس پس ان سدس اوست
مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد قال انت الجدتان الی ابی بکر الصدیق الخ ابوبکر صدیق پس خواست که بدهد سدس
ان جده را که از جانب مادر بود یعنی مادر مادر را پس گفت او را مغیره بن شعبه از انصار را گاه باش هر اینه تو ترک میکنی ان جده را
که اگر وی بمردی و متوفی زنده ماندی وارث او شدی تخصیص پس بساخت ابوبکر سدس را منقسم میان هر دو جده مالک
عن عبد ربه بن سعید ان ابابکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام الخ ابوبکر بن عبد الرحمن جمعه معین نمیداد مگر دو جده را
یعنی مادر پدر را و مادر مادر را مالک و الامر المجتمع علیه عندنا الذی لا اختلاف فیه الخ که گفت مالک حکمی که اتفاق حاصل شده بر ان نزد ما
ما انکه اختلاف نیست دران و چیزیکه یافتم بران اهل علم را در شهر خود انست که جده مادر و وارث نمی شود نا مادر یواسطه خبری را
و مادر مادر در غیر صورت جمع شدن با مادر یواسطه معین کرده میشود او را شش یک بطریق فرضت و جده که مادر پدر باشد وارث
نمی شود با مادر و با پدر خبری را و آن مادر پدر را در غیر صورت جمع شدن با پدر یا مادر شش یک است بطریق فرضیت پس اگر جمع شوند
هر دو جده مادر پدر و مادر مادر و حوالت میشود نصیب متوفی را نزد دیگر از انسان پدری و نه مادری گفت مالک پس بر اینه من میشنیدم که مادر
مادر اگر نزدیکتر بین این دو باشد بمیت مثل مادر پدر را و اگر باشد مادر پدر نزدیک تر بین این دو یا باشند در قرب
از متوفی بیک منزله برابر یکدیگر پس سدس منقسم است نصفین میان ایشان گفت مالک و میراث نمیشود هیچ یک از جدات را مگر
برای وجده زیرا که حال انست که خبر رسید بمن که رسول الله صلی الله علیه وسلم وارث ساخت جده را بعد ازان سوال کرد ابوبکر
صدیق اصحاب را از حکم جده تا انکه امد پیش او خبر ثابت از رسول الله صلی الله علیه وسلم که دی وارث ساخت جده را پس جاری

ساخت سدس را برای او و برای او بعد از ان الجده دیگر بسوی عمر بن الخطاب پس گفت من زیاده کنندم در فرائض خدا تعالی
چیزی را پس اگر جمع شود بشما هر دو دران سدس پس آن سدس میان بشماست و هر کدام از شما که تنها باشد با آن سدس پس
او را ثلث گفت مالک بعد ازین ندانستیم هیچ یک را که وارث ساخته باشد غیر و وجده را از ابتدای انکه اسلام پیدا شد تا امروز

باب میراث العصبات در بیان میراث عصبها قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا الذی لا اختلاف فیه والذی ادرکت علیه
الخ گفت مالک حکمی که اتفاق حاصل شد بران نزد ما و اختلاف نیست دران و چیزی که یافتم بران اهل علم را در شهر خود و در میراث کردن
عصبه انست که برادر اعیانی اولی است بمیراث از برادر علانی و برادر علانی اولی است بمیراث از اولاد برادر اعیانی و پسران برادر اعیانی
اولی ہستند از پسران برادر علانی و پسران برادر علانی اولی ہستند از پسران پسر برادر اعیانی و پسران برادر علانی اولی اند از
عم که برادر اعیانی پدر باشند و عم که برادر اعیانی پدر باشد اولی است از ان عم که برادر علانی پدر باشد و عم که برادر علانی پدر
باشد اولی ہست از پسران عم که برادر اعیانی پدر باشد و پسر عم علانی اولی ہست از عم پدر که برادر اعیانی جد باشد گفت مالک
و ہر چیزی که سوال کرده شود ترا ازوی از میراث عصبه پس برانیه حکم وی بر ہمینوال است یا و کن نسب متوفی را و نسب کسی که نزاع کرده
می شود با تو در میراث بودن او و از عصبات پس اگر یافتی کسی را از ایشان که بر میخورد یا متوفی بسوی پدری که بر میخورد یا متوفی
یکی از ایشان بسوی پدری فرود تر ازان باشند پس مقرر کن میراث او را برای همان شخص که بر میخورد یا متوفی بسوی پدر فرود
تر کسی که بر میخورد با او بسوی پدری که بالاتر ازوی باشد پس اگر یافتی ایشان را همه ایشان را که بر میخورند یا متوفی بسوی یک پدر
که جمع میکند ایشان را همه ایشان را پس ہمین نزدیکترین ایشان نزد او نسب اگرچه باشد علانی پس مقرر کن میراث را برای او بخود تر
ازوی اگرچه دور تر اعیانی باشد و اگر یافتی ایشان را برابر میرسند و نسب یکسان و تا انکه بر خورند یا نسب متوفی ہمه یکجا او
باشند ہمه ایشان علانی یا ہمه ایشان اعیانی پس یکن میراث را نصف میان ایشان علی السویه و اگر باشد و الد بعض
از ایشان برادر اعیانی پدر متوفی و دیگری ازیشان نسبت که والد او برادر علانی پدر است پس ہر آینه میراث پسران اعیانی را ست نجز
پسران علانی و این حکم بسبب آنست که خدا تعالی فرمود و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان
الله بکل شیء علیم گفت مالک وجه که پدر پدر باشد اولی است از پسران برادران یعنی و اولی است از عم که برادر
یعنی پدر است میراث و پسر برادر اعیانی اولی است از جد بولاء موالی فقیر گوید بعد ازانکه احوال ذوی الفرائض و عصبات ذوی
سنده بجهة تسهیل استخراج فرائض لابد است از معرفت فصلی چند دکران فصول تنبیهی باید کرد **فصل** فروض مقدره در کتاب الله

شش کسرات نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس پس کسر نصف فرض پنج کس است اول زوج و فنکه زوجه است بمیرد پنج
فرزند و فرزند فرزند نگذارد دویم بنت سیوم بنت الابن چهارم اخت لابوین پنجم اخت لاب و فنکه این چهار زن تنها
باشند یعنی مجتمع نباشند یا مثل خود یا باذکوری که در مرتبه ایشان باشند و شرط نورث ایشان سالبی نگذارند و ربع فرض
دو کس است زوج و فنکه که زوجه فرزند گذارد و ورثه زوجه و فنکه زوج پنج فرزند فرزند فرزند فرزند نگذارد و ثمن نصیب یک
کس است جماعه از زوجه و فنکه زوج او فرزند یا فرزند فرزند نگذارد و ثلثان فرض چهار قسم است بنتین یا زیاده از ایشان و دو
بنت این یا زیاده از دو و دو اخت لابوین یا زیاده از دو و دو اخت لاب یا زیاده از دو و فنکه ایشان مجتمع نباشند
یا ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض سه کس است ام و فنکه فرزند او بمیرد و او را ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوه و اخوات
نباشند یا زیاده از دو و همه مشترکاند در ین ثلث و جد را در بعض مواضع ثلث سهم رسد چنانکه یاید و سدس فرض هفت کس است
و جده و فنکه بنت ابنان را ولد یا ولد ابن باشد و ام و فنکه بنت او را ولد یا ولد ابن یا دو کس از اخوه و اخوات باشند
و جده صحیحه یا فاسده یعنی مادر یا مادر پدر نزد یک عدم ام و اب و جماعه اجداد و یک سدس نیز مشترک اند در سدس
و بنت الابن یا بنات الابن و فنکه با ابنان یک بنت الصلب باشد و اخت لاب و اخوات لاب و فنکه با ابنان
یک اخت لابوین باشد و یک کس اخت لام یا اخ لام **فصل** اب و ابن و زوج در هیچ حال محجوب نمی شود بحجب حرمان
و ابن الابن را حاجب نمیشود الا ابن صلب و ابن الابن که اقرب باشد از وی و اصحاب فروض مستغرقه مثل ابوین و
بنتین و حاجب حرمی شود الا کسی که متوسط باشد میان او و میان میت مانند اب یا اب الاب و حاجب اخ الابوین
نمی شود الا اب و ابن و ابن الابن و حاجب اخ لاب نمی شوند الا ابن جماعه که گفته شد و اخ لابوین نیز و حاجب اخ لام
می شود اب و جد و ولد و ولد ابن و ابن الاخ لابوین حاجب اویند شش کس میباشند اب و جد و ابن و ابن الابوین و اخ
لابوین و اخ لاب و ابن الاخ لاب حاجب اوی شوند ابن شش کس و ابن الاخ لابوین نیز و عم لابوین حاجب اویند
این هفت کس و ابن الاخ لاب نیز و عم لاب حاجب او میشوند ابن هشت کس و عم لابوین نیز و ابن عم لابوین حاجب او میشوند
این نه کس و عم لاب نیز و ابن عم لاب حاجب او میشوند ابن ده کس و ابن عم لابوین نیز و معتق را حاجب میشود عصبه نسب
و ام و زوجه هیچ حال محجوب نمیشوند و بنت الابن را محجوب میکنند ابن دو و بنت صلب و فنکه همراه کسی نباشد که در ای عصبه
بالغیر سازد مانند اخ یا ابن عم که در مرتبه او باشند و جده لام حاجب او نمیشود الا ام و جده لاب حاجب او نمیشود الا اب و ام

دو قولی از جهت صاحب بعدی گویند از جهان جهت دو قولی از جهت ام صاحب بعدی میباشند از جهت اب باشند ام ام به نسبت ام ام و قولی
از جهت اب اما صاحب بعدی از جهت ام میشود یا نه دو قول اید و اخت از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است و جهت و
اخوان لاب صاحب ایشان نیز می شوند دو اخ لابوین و منفرد مانند معتق است و جهت و هر عصبه صاحب او میباشند اصحاب فروض
ستة غرة فصل اگر ورثه محض عصبات باشند عدد رؤس یعنی قسوم علیهم اصل مسئله خواهد بود و هر ذکر را دو انثی قرار باید داد و چنانکه خنثا
شیاع فرض بود للذکر مثل حظ الانثیین و اگر در میان ایشان یک صاحب فرض یا دو صاحب فرض متماثلین باشند پس اصل مسئله مخرج
ان فرض خواهد بود مخرج نصف اثنین است و مخرج ربع اربعه و مخرج ثمن ثمانیه و مخرج ثلثین و ثلث ثلثه و مخرج سدس سته و اگر دو
فرض مختلف جمع شوند از سه حالت بیرون نخواهد بود مخرج انها مانند اخل اند با متوافق یا متباین یعنی تداخل آنست که اقل منقسم
اگر باشد باسقاط او از اکثر دو بار یا سه بار یا زیاده مانند پنج یا ده و سه یا نه و سه و چهار یا دوازده و در صورت اکثر فخرج همان باید
گرفت مانند سدس و ثلث و نصف در مسئله ام و دو ولد ام و اخ لاب ام را سدس است و دو ولد را ثلث و نصف باقی اخ
لاب را پس اصل مسئله شش است و معنی موافق آنست که عدد ثالث افنا کند هر دو را یا اسقاط اقل از اکثر مانند شش و نه افنا میکند
هر دو را سه و مانند شش و شصت افنا میکند هر دو را دو و هر زوجین با یکدیگر متوافق اند البته زیرا که دو لابد هر دو را لامحاله
افنا میکند و در این صورت وفق یکی در دیگری ضرب باید کرد و حاصل الضرب اصل مسئله باشد و وفق عبارت از کسری است
که مسمی این عدد ثالث باشد مانند نصف که مسمی اثنین است و ثلث مسمی ثلثه مثال ان مسئله زوجه ام و این زوجه را ثمن است و ام را
سدس است و این را باقی میان ثمانیه و ستة توافق بالاثنین است پس نصف ستة را در ثمانیه ضرب کردیم یا نصف ثمانیه را در ستة ضرب
کردیم حاصل شد بست و چهار ستة زوجه را و چهارم را و نهضده این را و معنی تباین آنست که افنا کند هر دو را اگر یکی مانند
شش نباشد و در صورت مخرج یکی را در تمام مخرج دیگر ضرب کنیم و حاصل الضرب مخرج هر دو گردد باشد مانند مسئله ام و زوجه و اخ
لاب ام را ثلث است در زوجه را ربع و اخ لاب را باقی و میان ثلثه و اربع تباین است ثلثه را در اربعه ضرب کردیم دوازده
حاصل شد و ان اصل مسئله است ام را چهار در زوجه را سه و یک اخ لاب را پس اصول در صورت انفراد و اجتماع زیاده از هفت
نمی باشند اثنان و ثلثه و اربعه و ستة و ثمانیه و اثنا عشر و اربعه و عشرون فصل کاهی عددی اصل مسئله شده است
که شکی میکند از سهام ایشان و مثال محوس این شکی آنست که چهار زوج حاضر شدند و پنج پس همان اند یا کوئیم
چهار زوج حاضر شدند و پنج پس رسیدند که هر یکی را دو زوج می باید داد پس لابد است انجا از تقسیم یا حضور پنجمی که عدد

ربس انسان باشد مانند انکه سر عف را پنج بخش کنند و سر مهمان را چهار بخش دهند یا سر عف را سه حصه کنند و سر یک را دو حصه سر سه
و همین است معنی عول باید دانست که عول و رسنل این صورتها امر ثابت مقطوع را نوان بنی ادم مانند بسیاری از مسایل اصول
حدیث چنانکه بیان ان در بعض کلام ماشنیده باشی چون انکار بر مسئله عول که اجماعی است ماشی از غفلت تامل پیدا شود و الله اعلم
و باستغفر اعلوم شد که ازین اصول هفت کانه مسئله اصل عایل می شود و در بعض مسایل سته و اثنا عشر و اربعه عشر نیز عایل میشود و
هیفت مانند مسئله زوج و اختین لابوین یا لاب زوج را نصف باشد و اختین را ثلثین و اصل مسئله شش است و هفت
عایل شد سه زوج را و چهار اختین را و در صورت سهم مقسم می باید زیاده کرد و هفت مانند همین مسئله اگر با انسان ام را
نیز اعتبار کنند پس سدس ام را باشد و نصف زوج را و ثلثین اختین را و انرا اصل مسئله کنجایش ندارد و لابد است از زیاده
دو عدد و نه مانند مسئله مذکور اگر ام و اخ لام نیز اعتبار کنند پس سدس و یکی اخ لام را باشد و نه مانند این مسئله چون دو اخ
لام باشد پس سدس دیگر میاید و اثنا عشر عایل می شود و بسیزده مانند مسئله زوجه و ام و اختین بزوجه را ربع است و ام را سدس و
اختین را ثلثین و دوازده کنجایش ندارد و یکی زیاده کردیم و به پانزده مانند این مسئله یعنی اگر اخ لام زیاده بکند دوازده را
سدس باشد و ان دو عدد است و هفده مانند همین مسئله چون دو اخ لام دو برابر یکی را باشد و اربعه و عشرون عایل میشود و بسیت و
هفت مانند مسئله دو بنت و ابوین و زوجه دو بنت را ثلثین و ابوین را دو سدس و زوجه را ثمن **فصل** چون اصل مسئله شناختم
و عول او نیز اگر عایله باشد شناختیم پس کاری بنگ میشود بر صنفی مثلا ثلثین برای ثلاث اخوات دادیم یا یک ثمن برای چهار زن
یا یک سهم برای چند عصبه یا ثلث برای پنج اولاد ام و در صورت محاسب را لابد است از استخراج عددی که مخرج جمیع سهام
باشد بغیر کسر و این را تصحیح گویند پس اگر نصب یک فریق بر رویس انسان بنگ میشود و خالی نیست از انکه نصیب رویس بالضرورة اخلاف
و این معنی در الصورت رابت می ایدکه عدد نصیب کم باشد مساوی اخلاف و عدد رویس با توافق یا تباین و مساوی اخلاف البته
متوافقان خواهند بود و موافق سی اخلاف خواهند بود و از اکثر در صورت توافق و فق عدد رویس را در اصل مسئله ضرب کنم از حاصل
الضرب مسئله صحیح شود و مثال توافق بلا عول ام و اربعه اعمام اصل مسئله سته است ام را یکی و اربعه اعمام را دو و اثنین و اربعه مساوی
اند در حکم متوافق سی دو که نصف است از اکثر گرفتم و ان دو است نصف چهار در اصل مسئله ضرب کردیم شش شد و ازوی مسئله صحیح شود
و مثال توافق با عول زوج و ابوان و بنت بنات زوج را ربع و ابوان را دو سدس و بنت بنات را ثلثین اصل مسئله دوازده
است بنات را هشت زوج را سه و ابوان را چهار و ان کنجایش ندارد پس عایل شد بپانزده و هشت بر شش منکسر میشود و موافق

ونصیب اخوات که چهارست بر عدد رؤس که دوازده است نمیشکند مضروب مقابله کردیم توافق بالثلث برآمد رد کردیم بثلث
پس حاصل شد دو ثلاثه نسبت میان ایشان تماثل بود یکی را ضرب کردیم در هفت بست و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح
شود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد وان نصیب اخوه ام هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم چهار را در سه دوازده حاصل وان
نصیب اخوات ام هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم یکی را در سه حاصل شد وان نصیب ام ام مسئله ام و شش برادر اخیافی
و شش خواهر علانی اصل مسئله شش است و شش کنجایش ان سهام ندارد عول کردیم بهفت ام را یکی و برادران اخیافی را دو و
خواهران علانی را چهار نصیب برادران که دوست بر عدد رؤس ایشان که شش است منکسر میشود و نسبت توافق بالنصف دارد
رد کردیم نصف در صفحه حساب سه نوشتم و نصیب اخوات که چهارست بر شش منکسر میشود و نسبت توافق بالربع دارد رد کردیم بربع
هشت که دو باشد دو را نوشتم مقابله کردیم درمیان سه و دو تباین یافتم ضرب کردیم سه را در دو شش حاصل
شد این شش را در هفت ضرب کردیم چهل و دو حاصل شد نصیب اخوة از اصل دو بود دو را در شش ضرب کردیم دوازده برآمد هر یکی
را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار بود چهار را در شش ضرب کردیم بست و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از
اصل یکی بود یک را در شش ضرب کردیم شش برادام را شش رسید مسئله پنج بست و چهار برادر در عینی و دو جده و چهار زن
اصل مسئله از بست و چهارست زنان را سه و بنات را شانزده و صد نین را چهار و برادران را یکی و نصیب هر فریق بر رؤس
ایشان منکسر است پس مقابله کردیم سه را با چهار تباین برآمد چهار را نوشتم و مقابله کردیم پنج را با شانزده تباین برآمد پنج
نوشتم و مقابله کردیم دو را با چهار توافی بالنصف بر آمد نصف رؤس که دوست نوشتم و مقابله کردیم چهار را با یک تباین برآمد
چهار نوشتم و مضاعل بود در چهار چهار گرفتم و چهار چهار متماثل بود هر یکی را گرفتم و چهار و پنج متباین بود در چهار را در پنج
ضرب کردیم بست حاصل شد بست را در بست و چهار ضرب کردیم چهار صد و شصت و بر اورا زین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب
زنان از اصل سه بود سه را در بست ضرب کردیم شصت برآمد هر یکی را شانزده رسید نصیب بنات شانزده بود شانزده را
در بست ضرب کردیم سیصد و بست شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب صد نین چهار بود چهار را در بست ضرب کردیم
هشتاد و هر یکی را چهل رسید فصل اگر میتی وارثان چند گانه است و یکی از ایشان قبل از قسمت مرگ متوفی شد ورثه آن
گذشت باید دید اگر این وارثان همان بعینه وارثان اول اند و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بود بصحت احتیاج
استخراج بطن ثانی نیست و او را بجای میت اول اعتبار کنند مانند صد نین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و ورثه آن گذشت

الا بیان خواهر و اخوات را اگر و ارثان بیت ثانی غیر و ارثان بیت اول اند یا و ارثان بیت اول یا غیر ایشان یا بعضی و ارثان بعضی
اند لیکن مقادیر میراث ایشان مختلف میشود در یصورت لابد است از مناسخه و طریق مناسخه آنست که تصحیح کرده شود مسئله اول
و مسئله ثانی را بعد ازان مقابله کنند بعد تصحیح ثانی را با مافی الید بیت ثانی اگر منقسم شود و بر تصحیح ثانی اصحاب مسئله ثانی
اگر منقسم نشود باید اگر توافقی هست وفق تصحیح ثانی را در تصحیح اول ضرب کنیم و الا مر متباین هست ضرب کنیم تمام تصحیح ثانی را در تصحیح اول
و هر نقدیر از حاصل الضرب هر دو مسئله صحیح خواهد بود و بعد ازان طریق جدا کردن هر وارثی از بطن اول آنست که بگیری نصیب
او را از مسئله اول پس ضرب کنی در خزی که او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه وفق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن
نصیب هر وارثی از بطن ثانی آنست که بگیری نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنی او را در تمام مافی الید بیت ثانی اگر
در میان ان مافی الید و تصحیح مسئله ثانیه تباین بود هست و ضرب کنی در وفق مافی الید اگر در میان اینها توافق بود هست و اگر از
مسئله ثانیه نیز شخصی در گذشت پیش از قسمت ترکه بهمین معامله با تصحیح مسئله دوم مافی الید او را تصحیح ثانی باید کرد و ضرب
باید نمود و تا الی ما شاء الله فرمود و هکذا اشار مناسخه میگویی باید فرض مسئله دو وجه و یک خواهر عینی و یک خواهر علاتی و یک
خواهر خیافی اصل مسئله شش است و تصحیح از دوازده یک یک هر وجه را و دو خواهر خیافی را شش خواهر اعیانی را بود و خواهر
علاتی را بعد ازان این خواهر اخیافی هر دو یک خواهر اخیافی گذشت که در مسئله اول خواهر عینی بود هست و یک وجه ام الام که در
مسئله اول نیز بود دو هست و دو خواهر علاتی از شش صحیح میشود اخیافی را یکی وجه را یکی و هر خواهر علاتی را دو و دو مافی الید
بیت ثانی دو هست و تصحیح شش و در میان عدد بین توافقی با نصف هست نصف شش که سه هست که در دوازده ضرب
کردیم سی و شش حاصل شد دیگر بار تقسیم کردیم هر وجه را یک سهم بود یک را در سه ضرب کردیم سه برامد پس هر وجه را سه سهم
و نصیب خواهر اعیانی شش بود شش را در سه ضرب کردیم هیزده برامد و نصیب خواهر علاتی دو بود دو را در سه ضرب کردیم شش برامد
و در بطن ثانی یک وجه را از هیزده یک سهم بود هست ضرب کردیم در یکی زیرا که یکی نصف مافی الید هست یک حاصل شد و اخت
اخیافی را که در مسئله اول اعیانی بود هست یک سهم بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر علاتی را چهار بود در
یکی ضرب کردیم چهار برامد مسئله از وجه و سه سر و یک دختر این دختر بر دام و سه برادر که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت
تصحیح مسئله اول از شش هست و تصحیح مسئله ثانیه از هیزده مقابله کردیم یکی را با هیزده تباین برامد هیزده در شش ضرب کردیم
صد و چهل و چهار حاصل شد نقد دیگر بار کردیم در بطن اول زوجه را یکی رسید بود یک را در هیزده ضرب کردیم هیزده برامد و

بر سیزده بود دوازده را در سیزده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در بطن ثانی ام را سه رسیده بود در یکی ضرب
کردیم سه حاصل شد و هر دو را پنج را رسیده بود و یکی ضرب کردیم پنج بر آمد **فصل** چون بطون بسیار باشند و معرفت
سبقی که هر یکی سبق خود شکل کرود لابد است از عمل شکیه و این عمل از نوادر ثابت فقیر امزا از رساله ابن هایم اخذ
کرده است و وی امزا از شیخ محمد بن عرفه سنهری روایت نموده است و فقیر بعض جزئی مناسبه زیاده کرده باید دانست که اگر در
بطون سند وه شکلی بنود و محوج بسیکرود بجوداثبات و شکستن تقسیمی دارت کردن تقضی صناکه این زمان مابان مشغول اند بسیرود یک
سبق ظاهر سیکرود و چهار چیز است و صاحب شکیه در هر چیزی ابداع امری سهل الماخذ که مفید و فخر باشد کرده است اول نوشتن بوستی
سبق است و بیان وارثان هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن کرود و صاحب شکیه برای تحصیل این فایده ابداع کرده است
رسم شکیه و نام هر وارثی یکبار نوشته و نیز بوست و جهت میراث او از بطون با شماره تی لطیف بنه بنوده دوم معرفت مائی البعد
هر میتی تا او را بتصحیح او مقابله کرده بنود و صاحب شکیه برای این فایده هندسه یاز هر روز بر هر تصحیح رقم کرده است تا نظر بعض در
بعض مائی البعد ظاهر کرود سیوم استقال کردن بسبقی که جمیع مسایل از وی صحیح شوند و صاحب شکیه برای و رهندسه فوقانی بطن ثالث قرار
داده است چهارم تقسیم ان مبلغ بر هر وارثی و جمع انچه بر وارثی را بر سد از بطون شتی و این را نیز قاعده نهاده اما طریق رسم شکیه
آنست که دو خط کشند از سر صفحه بسوی پائین بقدر گنجایش اسامی وارثان بطن اول و نام هر وارثی از جهت میراث او یکی زیر
نام دیگر بنویسد مانند اب و ام و ابن و بنت و شقیق و شقیقه و زوج و زوجه و عم و ابن الاخ و علی هذا القیاس و اهل صناعت کاتبی
شقیق فتی و در شقیقه قیفه و از اخ لاب خنلاب و مانند ان اختصار سیکنند پس اگر سکله برای امتحان باشد مطلب تمام شد
اگر فتوی در حادثه باشد پهلوی علامت بر یکی نام او هم می نویسند بعد از ان فصل کشند مابین هر دو نامی بخطی و همچنین بالای وارث
اول و هر وارث اخر تا هر وارثی را خانه پیدا شود بعد از ان برای بطن دیگر یک خط و یک بقاصله رسیده وصل کنی این خطوط
فاصله را بان خط [illegible] دیگر ظاهر شود پس در محاذات نام بیت مائی بنویس بات با بات و اگر از وارثان بطن اول یکی
از بین بطن هم حاصل کرده است بر پهلوی نام او جهت میراث او بنویس این با بنت با شقیق با شقیقه و علی هذا القیاس و اگر وارثان
دیگر داشته باشند این دو خط ممتد سازد بجانب اسفل بقدر گنجایش اسامی ان ورثه و بخطوط فاصله تقسیم نمای و در هر خانه نام وارثی بنویس
و اگر فتوی باشد نام هر وارثی بر پهلوی خانه او بنویس و همین قیاس بطون ثالث و رابع و خامس الی ما بلغ چون رسم شکیه تمام شد بتصحیح
بطن اول بر سر خط او بنویس و بالای ان بتصحیح خطی مانند توس بکش و زیر نام هر وارثی نصیب او را بهندسه ضبط کن بعد از ان استقال کن بطن

ثانی و زیر علامت مات مانی المبدا و ابو الوفا بر نهج نمای و بالای سطر این بطن تصحیح او و بالای تصحیح خطی بانند و بعد ازان
مقابله کن مانی المبدا و را بالتصحیح او و اگر مقسوم صفری بالای قوس بنویس و جزو سهم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت
وفق مسئله بالای قوس بنویس و وفق مانی المبدا زیر این سطر و اگر تباینت است تمام تصحیح بالای قوس و تمام ان زیر سطر
بنویس و جزو سهم عبارت از حاصل قسمت مانی المبدا است بر عدد تصحیح بعد ازان انتقال کن بسطر ثالث و تصحیح او را بالای
سطر زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن انرا بر وارثان و نصیب هر وارثی زیر نام او بنویس و مانی المبدا و زیر علامت مات
و طریق دانستن مانی المبدا و انست که از سه حالت خالی نیست از بطن اول گرفته است فقط یا از بطن ثانی فقط یا از
هر دو و در صورت اولی نصیب او از بطن اول که زیر نام او مرقوم است ضرب کن در سهمی که بالای قوس بطن ثانی
نوشته پس حاصل الضرب مانی المبدا اوست و در صورت ثانیه سهمی که زیر نام او نوشته ضرب کن در سهمی
که زیر سطر بطن ثانی نوشته حاصل الضرب مانی المبدا اوست و در صورت سیوم نخست نصیب او از بطن اولی
بقاعده تقسیم معلوم کن بعد ازان نصیب او از بطن ثانی بقاعده دیگر هر دو را جمع کن و زیر مات بنویس بعد
ازان مقابله کن این مانی المبدا را بالتصحیح او و بقیاس انچه در بطن ثانی گفته شد عددی بالای قوس این سطر
و عددی نخست این سطر بنویس و بعد ازان انتقال کن بسطر رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن او را چنانکه دانستی
مانی المبدا و را بشناس و زیر لفظ مات بنویس اگر او را از بطن اول جزوی ثبت ضرب کن انرا در سهمی که بالای
قوس بطن ثانی است و حاصل الضرب ضرب کن در سهمی که بالای قوس بطن ثالث است پس این
حاصل الضرب نصیب اوست از بطن اول و اگر او را جزوی ثبت از بطن ثانی عددی که زیر نام اوست
در سهمی بخانه ضرب کن و حاصل الضرب در سهمی که بالای قوس بطن ثالث ثبت
ضرب نمای و این حاصل الضرب را با حاصل بطن او جمع کن و مجموع مانی المبدا است پس مقابله
کن این مانی المبدا را بالتصحیح او اگر انقسام است لفظ صفر بالای قوس بگذار و جزو سهم زیر
سطر بنویس و اگر موافقت یا مباینت است بهمان روشی که مبسوط نوشتیم بعمل آر و بعد ازان
انتقال کن بطن خامس و بقیاس انچه در بطن رابع کرده بودی عمل کن کلیه در شناختن ما
فی المبدا آنست که او را از بطن اول جزوی ثبت سهمی نصیب او را در سهمی بالای بطن ثانی ضرب کن

حاصل

وحاصل را در سه بالای بطن ثالث و این حاصل را در سه بالای رابع و هلم جرا الی ان ینتهی الی ما انت
فیه و اگر جزی از بطن ثانی نیز هست ضرب کن سه نصب او را از بن بطن در سه تحتانی و حاصل را در سه
بالای قوس ثالث و حاصل را در سه بالای قوس رابع و حاصل را در سه بالای قوس خامس و اگر
جزی از بطن ثالث نیز دارد سه نصب او را در سه تحتانی ضرب کن و حاصل را در سه بالای قوس رابع
و حاصل را در سه بالای قوس خامس الی ان ینتهی الی ما انت فیه چون از همه بطون فارغ شدی سطری واسع تر از
سطر سابقه بر پهلوی ان رسم کن و خطوط فاصله تقسیم تمامی و نام احیاکه باقی مانده اند بنویس بدستوریکه گفته
شد و تصحیح بطن اول را در انچه بالای قوس بطن ثانی نوشته ضرب کن و حاصل را در انچه بالای قوس ثالث نوشته
و حاصل را در انچه بالای قوس رابع تا انکه بطون منتهی شوند در جای که صفر نوشته نشده ضرب نباید کرد بلکه بما بعد انتقال باید
کرد و انچه حاصل ضرب اخر باشد بالای سطر احیا بنویس و بالای ان خطی مانند قوس رسم کن و این مکتوب جامعه است
که تصحیح جمیع مسایل از وی راست می اید بعد ازان تقسیم کن این جامعه را و طریق تقسیم انست که بر خانه هر شخصی که
بکدری نهاده کردی از کدام کدام بطن گرفته است انچه از اول گرفته است سه نصب او را در انچه بالای قوس بطن
ثانی نوشته ضرب کن و حاصل را در انچه بالای قوس ثالث نوشته و هلم جرا تا انکه منتهی شوند بطون و انرا علحده بنویس
و انچه از بطن ثانی گرفته است سه نصب او را از بطن ثانی در سه تحتانی این سطر ضرب کن و حاصل را
در سه فوقانی بطن ثالث و حاصل الضرب در سه فوقانی بطن رابع و هلم جرا و این عدد را زیر مرقوم
اول علحده نوشته بودی ثبت نما و انچه از بطن ثالث گرفته است سه نصب او را در سه تحتانی ضرب کن
و انرا در سه فوقانی بطن رابع و هکذا و هکذا پس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد ازان جمیع حاصل
او کرا نوشتی جمع کن و مجموع را در خانه ان شخص جی بنویس و انتقال کن بشخصی دیگر و همین عمل کن چون تقسیم تمام شد
امتحان کن بقاعده جمع و تقسیم چون در امتحان راست امد فرایض درست شده والا خطا واقع شده تفتیش ان
خطا کن الحال مثال عمل شبکه بنویسم و انرا شرح کنیم تا فایده تمام شود

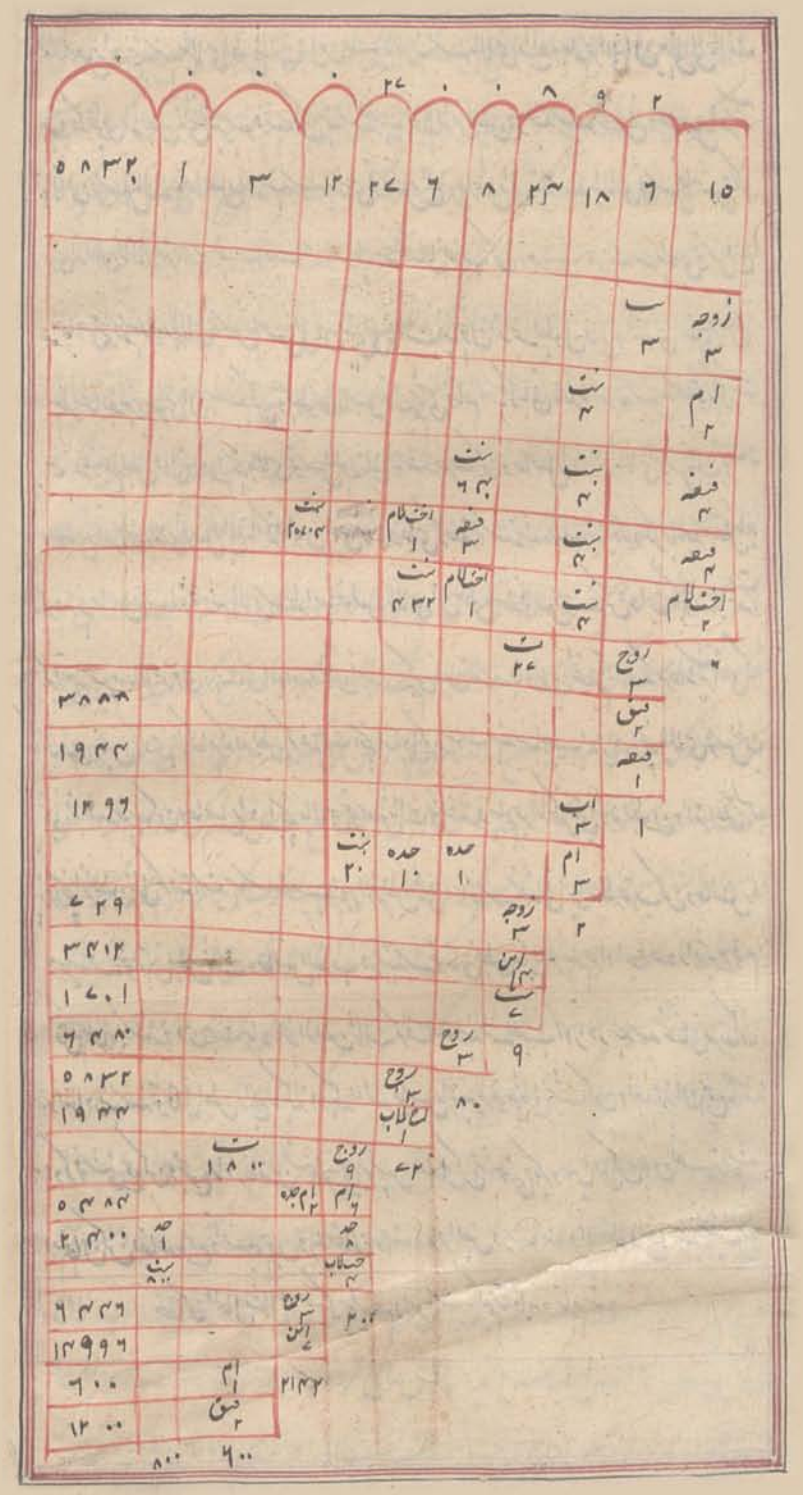

حل این مشکل آنست که ما را مسئله پیش آید مشتمل بر رده بطن مردی متوفی شده و پنج کس را وارث گذاشته زوجه و ام و دو شقیقه و اخت لام اصل مسئله او دوازده بود عایل شده به پانزده و ان تصحیح او دست زیرنام زوجه نهاده سه نوشتم و زیر نام ام نهاده دو و زیر نام شقیقه چهار و همچنین زیر نام شقیقه دوم چهارم و زیر نام اخت لام دو بعد ازان انتقال کردیم بطن ثانی سه وارث یافتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح او از شش دست و مافی الید بست از بطن اول سه بود مقابله کردیم سه را با شش توافقی بالثلث یافتیم بنابر انکه سابقا اشارت کردیم که وجود عدم انقسام ناصل حکم توافق دارد و ثلث شش که دو باشد بالا نوشتم و ثلث سه زیر انتقال کردیم بطن ثالث که ام است پنج وارث یافتیم سه بست مذکوره و اثنین بثلثین و سدسین جمع شد اصل مسئله از شش و شش منکسر میشود بر ثلثین میان نصیب بنات که چهارست و میان رؤس ایشان که سه است مباینت یافتیم ضرب کردیم سه را در شش هیجده شد و ان تصحیح اوست باز نفحص کردیم از مافی الید دیدیم که نگرفته است الا از بطن اول و نصیب او انجاد و بست دو را در دو که بالای بطن ثانی مرقوم است ضرب کردیم چهار شد مقابله کردیم چهار را با هیجده توافقی بالنصف برامد نصف نرده که نه باشد بالا نوشتم و نصف چهار که دو است پایین نوشتم انتقال کردیم بطن رابع سه وارث یافتیم زوجه و ابن و بنت اصل مسئله از شش یکی زوجه را و هفت منکسر می شود بر ابن و بنت عدد رؤس کسر است ضرب کردیم در بست و چهار برامد و وی اخذ نکرده است از بطن اول چیزی پس نصیب او از بطن ثانی که سه است در سه زیرین که یک است ضرب کردیم سه برامد سه را در نه ضرب کردیم بست و هفت شد پس بست و هفت مافی الید اوست مقابله کردیم با بست و چهار توافقی بالثلث یافتیم ثلث بست و چهار که هشت است بالا نوشتم و ثلث بست و هفت که نه است پایین نوشتم انتقال کردیم بطن خامس که یک شقیقه که بنت بطن ثالث بود متوفی شد چهار وارث گذاشت شقیقه و اخت لام و جده که بقیه وارثان متقدم اند و چهار زوج اصل مسئله شش است و عایل بیست شده است و وی از بطن اول و ثالث گرفته از بطن اول چهار را در دو ضرب کردیم هشت برآمد بنت را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو برامد هفتاد و دو را در شش زدیم یا نصد و هفتاد و شش برامد و این نصیب است از بطن اول بر کاغذی نوشتم و نصیب او از بطن ثالث نیز چهار است چهار را ضرب کردیم در دو که شد سه زیرین بنات بست حاصل شد بست را در شش زدیم شصت و چهار شد بران کاغذ زیر محفوظ اول نوشتم بدین صورت

۱۷۶ ۶۴ مجموع شصت و چهل برآمد و ان مافی الید اوست مقابله کردیم با بست انقسام یافتیم جزو سهم که تمامیت

پائین نوشتم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم بطن سادس یافتم که اخت لام بطن اول که بنت بطن ثالث و اخت لام بطن رابع بود
مرده و چهار وارث گذاشت اخت لام و جده که در بطن سابق هم بودند و زوج و اخ لاب تصحیح او از شش بیست و نصیب او از بطن
اول دو بود دو را در دو ضرب کردیم چهار برآمد چهار را در شش زدیم سی و شش برآمد سی و شش را در بیست زدیم دو صد و شصت
و بیست برآمد دو صد و شصت را بر کاغذی نوشتم و نصیب او از بطن ثالث بود چهار را در سه پائین که دو
ضرب کردیم بیست برآمد بیست را در بیست زدیم شصت و چهار بر آمد زیر مخطوط اول ثبت کردیم و نصیب او از بطن خامس یک
است یک را در سه پائین که شش است ضرب کردیم شش و برآمد از زیر مخطوط ثانی نوشتم بدین صورت ۲۶۸ ۴۳۳ جمع
کردیم چهار صد و سی و دو برآمد مقابله کردیم با شش منقسم شد جزو سهم که هفتاد و دو بیست پائین ثبت کردیم انتقال
کردیم بطن سابع که ام بطن ثالث و جده خامس و سادس بود چهار وارث گذاشت زوج و ام و جده و اخت لاب و این مسئله
اگر به بیست اصل مسئله شش و عول به نه و نصیب صد و اخت لاب که چهار است می باید که للذکر مثل حظ الانثیین منقسم گردد پس
اگر نه ضرب کردیم پس تصحیح او از بیست و هفت بیست و دیدیم نصیب او از بطن ثالث سه بود و سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد
شش را در بیست زدیم چهل و شش برآمد و در بطون سابق صفر یافتیم ضرب نکردیم چهل و شش را بر کاغذی نوشتیم و نصیب او
از بطن خامس یک است یک را در سه پائین که شش است ضرب کردیم شش برآمد زیر مخطوط اول ثبت کردیم و نصیب او
از بطن سادس یک است یکی را در هفتاد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد زیر مخطوط ثانی ثبت کردیم بدین صورت
۲۰۰ ۷۲ ۶ همه را جمع کردیم دو صد برآمد مقابله کردیم با بیست و هفت مباینت برآمد بیست و هفت را بالا نوشتم و دو صد را
پائین انتقال کردیم بطن ثامن شقیقه ثانیه یافتیم که در اول شقیقه بود و در ثالث بنت دو در خامس شقیقه و در سادس اخت
لام که بنت سه وارث ام جده که سابق هم بود و زوج و این تصحیح او دوازده نصیب او از بطن اول چهار بود چهار را ضرب
کردیم در دو بیست برآمد بیست را در نه زدیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در بیست زدیم یا نصد و هفتاد و شش برآمد
یا نصد و هفتاد و شش را در بیست و هفت زدیم پانزده هزار و یا نصد و پنجاه و دو برآمد بر کاغذی ثبت کردیم و نصیب او
از بطن ثالث چهار بود چهار را در دو ضرب کردیم بیست برآمد بیست را در بیست زدیم شصت و چهار برآمد شصت و چهار را
در بیست و هفت زدیم یکهزار و هفتصد و بیست و هشت برآمد زیر مخطوط اول ثبت کردیم و نصیب او از بطن خامس سه است
سه را در بیست زدیم دو صد و چهل برآمد و صد و چهل را در بیست و هفت زدیم شش هزار و چهار صد و شصت برآمد

ام مخطوط

زیر مخطوط ثانی ثبت کردیم ونصیب او از بطن سادس یکی است یکی را در نهصد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو
را در بست و هفت ضرب کردیم یکهزار و نهصد و چهل و چهار برآمد زیر مخطوط ثالث ثبت کردیم بدینصورت
بم راجع کردیم بست و پنجهزار و نهصد و چهل و چهار برآمد و ان باقی البداوست مقابله کردیم با دوازده منقسم شد بالای او صفر
گذاشتم و باین جزو سهم دوهزار و یکصد و چهل و دو ثبت نمودیم انفعال کردیم بطن تاسع یافتیم که زوج جده متوفی شده است
دو و وارث گذاشته ام و شقیق نصیح مسئله از سه و نصیب او از بطن سابع نهه بود نهه را در دوصد ضرب کردیم یکهزار و هفتصد
برآمد در بطون متاخره صفر بود ضرب نکردیم پس باقی البداو همین قدر است مقابله کردیم با سته انقسام یافتیم بالای او صفر
گذاشتم و زیر او جزو سهم ششصد ثبت کردیم انفعال کردیم بطن عاشر اخت علاتی جده را یافتیم که مرده است و گذاشته یک جدرا
فقط مسئله او از یک و نصیب او از بطن سابع چهارده چهار را در نهه سه باین گه دوصد است ضرب کردیم ششصد برآمد و ان باقی
البداوست مقابله کردیم با یک انقسام برآمد صفر بالاگذاشتم و ششصد باین نوشتیم چون این عمل تمام شد خواستیم که انفعال کنیم
بجامعه که تصحیح جمع مسایل اذوی تصحیح شود یافته را در دو ضرب کردیم سی شش برآمد سی شش را در نهه ضرب کردیم دوصد و هفتاد
برآمد دوصد و هفتاد را در هشت زدیم دو هزار و یکصد و شصت برآمد دو هزار و یکصد و شصت را در بست و هفت
ضرب کردیم پنجاه و هشت هزار و سیصد و بست برآمد و آنجامعه جمع مسایل است خواستیم که این مبلغ را بر احیا تقسیم کنیم شقیق
را یافتیم که از بطن ثانی نصیب او دو بود دو را در نهه سه باین گه یک بود ضرب کردیم دو برآمد دو را در نهه ضرب کردیم هجده
برآمد نهه را در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در بست و هفت ضرب کردیم سه هزار و ششصد و
شصت و هشت برآمد اسم شقیق از سطر احیا نوشتیم انفعال کردیم شقیقه یافتیم که از بطن ثانی یکی یافته است
فقط یکی را در یک ضرب کردیم یک برآمد یکی را در نهه ضرب کردیم نهه برآمد نهه را در هشت ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و
دو را در بست و هفت ضرب کردیم یکهزار و نهصد و چهل و چهار برآمد اسم شقیقه در سطر احیا نوشتیم
انفعال کردیم باب یافتیم که از بطن ثالث نصیب او سه فقط بود سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت
ضرب کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در بست و هفت زدیم یکهزار و دوصد و نود و شش برآمد اسم
اب در سطر احیا نوشتیم بعد ازان زوجه از بطن رابع سه یافته است فقط سه را در نهه ضرب کردیم بست و هفت برآمد
بست و هفت را در بست و هفت ضرب کردیم هفتصد و بست و نهه برآمد اسم زوجه در سطر احیا نوشتیم انفعال

۱۰۵۵۲
۱۷۲۸
۱۶۴۸۰
۳۵۷۰۴

شقیق
۳۸۸۸

شقیقه
۱۹۴۴

اب
۱۲۹۶

زوجه
۷۲۹

کردیم این را از بطن رابع چهارده بود چهارده را در نهه ضرب کردیم یک صد و بست و شش برامد یکصد و بست و شش را در بست و هفت
ضرب کردیم سه هزار و چهار صد و دو برامد محاذی این در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم به بنت بنت از بطن رابع هفت یافته است
هفت را در نهه ضرب کردیم شصت و سه برامد شصت و سه را در بست و هفت ضرب کردیم یکهزار و هفتصد و یک برامد انرا محاذی
بنت نوشتیم انتقال کردیم زوج از بطن خامس سه یافته است سه را در هشتاد ضرب کردیم دو صد و چهل برامد دو صد و چهل را در بست
و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد و برامد انرا محاذی زوج نوشتیم انتقال کردیم بزوج ثانی از بطن سادس سه یافته
است سه را در هفتاد و دو ضرب کردیم دو صد و شانزده برامد دو صد و شانزده را در بست و هفت زدیم یکهزار و شصت و
دو هم دو برامد محاذی زوج ثانی نوشتیم انتقال کردیم اخ لاب از بطن سادس یک یافته بود یک را در هفتاد و دو ضرب
کردیم هفتاد و دو شد هفتاد و دو را در بست و هفت ضرب کردیم یکهزار و نهصد و چهل و چهار برامد انرا محاذی اول نوشتیم
انتقال کردیم بام که در بطن دیگر جده شده از بطن سابع نصب او شش او در دو صد ضرب کردیم یکهزار و دو صد برامد انرا بگاغذی
نوشتیم و نصب او از بطن ثانی من دیلوه دو را در دو هزار و یکصد و چهل و دو ضرب کردیم چهار هزار و دو صد و هشتاد و چهار برامد با
مخطوط اول جمع کردیم پنجهزار و چهار صد و هشتاد و چهار برامد انرا محاذی ام نوشتیم و انتقال کردیم جده از بطن سابع بهت
و دیگر باز نیز جده نصب او از بطن سابع هشت هشت را در دو صد ضرب کردیم هزار و شصت صد برامد با مخطوط بر کاغذی نوشتیم
و نصب او از بطن عاشر سه یکی بود یکصد را در شصت ضرب کردیم شصت صد برامد با مخطوط اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد انرا محاذی
جده نوشتیم و انتقال نمودیم زوج از بطن ثامن نصب او سه بود سه را در دو هزار و یکصد و چهل و دو ضرب کردیم شش هزار و
چهار صد و بست و شش برامد محاذی زوج نوشتیم و انتقال کردیم این از بطن ثامن نصب او هفت بهت هفت را در
دو هزار و یکصد و چهل و دو زدیم چهارده هزار و نهصد و نود و چهار برامد محاذی این نوشتیم و انتقال کردیم ام از بطن
تاسع نصب او یکی بهت یک را در شش صد ضرب کردیم شش صد شد محاذی ام نوشتیم و شفق از بطن تاسع نصب او دو بهت
دو را در شش صد ضرب کردیم یکهزار و دو صد برامد محاذی شفق نوشتیم شکر که تمام شد فصل چون عدد الضبا
از الوف الوف منتظم یافته شد تنزیل انها بر ترکه مشکل شود و معرفت نصب هر یکی با صحه او از ترکه دشوار گردد و
مستغنی بحرت در ماند و قاسم نزدیک قسمت درست و باکم کند پس محتاج شدند بقاعده که سدا بن خلل کند و اهل حساب
را در بن باب علی حده هست یکی از انها که سهل الاخذ هست دار فخرغان کاتب الحروف آنست که تنزیل مرتبه بمرتبه سهم قسم

بقلم

ابن
۳۴۰۴

بنت
۱۷۰۱

زوج
۶۴۸۰

زوج ثانی
۵۸۳۲

اخ لاب
۱۹۴۴

ام
۵۴۸۴

جد
۲۴۰۰

زوج
۶۴۲۶

ابن
۱۴۹۹۴

ام
۱۶۰۰

شفیق
۱۲۰۰

می باشند تنزل اقصی دان تنزل الوف باحادست پس مکتوب در مرتبه الوف را احاد اعتبار کنند و مکتوب در مرتبه عشرات
الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزل اوسط تنزلات باحادست و تنزل اولی تنزل عشرات باحادست هر تنزلی که
مناسب کثرت اعداد تر که باشند اختیار کنند و انچه باقی ماند از مراتب احاد و عشرات و مات هر واحد را عشر عشر العشر اعتبار
نمایند اگر تنزل اشد است و هر یک را عشر العشر اگر تنزل اوسط است و هر یکی را عشر اگر تنزل اقل است پس اگر رفع این کسور
با جمعها بعد وی میسر اید مثلا خمس اعشار العشر را نصف العشیر میتوان اورد و یا ثلث العشیر فیها والا دشواری فهم کسور الضبا را
بمیزان طبع باید سنجید و من اینجا میتوانم فهمانید که هر نهار کار باید بست و کاهی از تنزل اقصی اغماض کرده به تنزل اوسط
یا اقل صلح باید نمود کاهی فهم و تفهیم کسور را هموار باید ساخت دیگر انکه الضبا را با یکدیگر مقابله کنند اگر تداخل باشد فقط
اقل را کی اعتبار کنند و اکثر را بهمان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گرفت و هر یکی را بر وفق
جامعه اورد و اگر در بعضی الضبا توافق و در بعض تداخل باشد توافق اعتبار باید نمود و اگر تباین باشد در بعض الضبا با کل ان این
نوع متعذر شود دیگر اختصار سایل بخر کسی که مستحق ازوی میراث گرفته است بشمرند و نام او نویسند و سهام او
دهند و متعرض موت او و تقسیم سهام او نشوند دوم دیگر اختصار در تصحیحات و معنی اختصار در تصحیح آنست که استخراج کنند
فرایض در صورتی که هر یک وفق منکسر میشود و بحدی پس ادراک کنند که در بطون اینده عدد این مسئله متضاعف خواهد شد
بوجهیکه انکسار مندفع گردد پس مفید تصحیح کسور نشود و صبر کنند تا وفتی که تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود اصلی تصحیح در
الضبای احیاست و ان حاصل است باید دانست که ترکه خالی از دو حالت نیست یا ازان قبیل است که عین او منقسم میشود
مانند حمام و حیوان یا ازان قبیل است که عین او منقسم نمیشود مانند حبوب و نقود و ارض پس حصص از ترکه مانند حصه
اوست از جامعه و این مسئله اربعه مناسبه است که ثالث مجهول است و چاره دانستن ان تفریط است و تفریط عبارت
از استخراج فراط جامعه است یعنی خرد بست و چهارم وی و طریق او آنست که تقسیم کنند جامعه را بر بست و چهار حاصل
القسمه فراط اوست پس اگر حاصل القسمه صحیح برامد فیها و اگر کسری با او جمع کنند و تقویه الکسر گویند پس مخرج کسر را در جامعه
ضرب کن و حاصل الضرب را جامعه ساز و ازان فراط صحیح برارد اگر مضاف یا معطوف بر امد مقابله کن هر دو کسر را و اگر توافق
است وفق یکی در دیگری ضرب کن و حاصل را در جامعه و اگر تباین است تمام یکی را در دیگری ضرب کن و حاصل را در جامعه و حکم چند
عدد و اگر کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از مراتب اخراز مقصود باشند همان کسر را تلفظ کن و طریق تقسیم فراط بر اجیا

آنست که جدولی رسم کنی از بالای صفحه بسوی پائین آن بقدر استدعا و اضعاف او را تقسیم کن بخطوط افاصله تا خانها پیدا شود و در خانه
نصبی از اضعاف احاد یکی زیر دیگری رسم کن و بالای آن جامعه بنویس و بر جنب این جدول جدولی دیگر مشابه او در طول خانها بنویس و بالای
این جدول قراط جامعه ثبت کن بعد ازان حل کن قراط را با ضلاع او تا انکه واحد را هم باسم آن کسر بنوان خواند مثلا مانند جامعه میشود
از ضرب دو در پانزده پس یکی از اضلاع او دو هست و پانزده حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از اضلاع او ده هست و یکی عشر ده هست و
مخرج عشر عشره هست پس دیگر باره عشر عشره از اضلاع او باشد و چون اضلاع پیدا شد جدول الهامی محاذی جدول قراط بمقدار اضلاع بنویس و
نهده ضلع بر هر جدول بنویس و مقدم کن اکثر را بر اقل بعد ازان نصبی را بگیر و قسمت کن بر قراط و حاصل القسمه را در جدول قراط
محاذی ان نصب ثبت کن و ان بگذار کسری باقی مانده هست مناسب ضلع اول محاذی ان نصب بنویس اگر کسری دیگر مناسب
ضلع ثانی باقی مانده باشد در جدول ضلع ثانی تا انکه منتهی شود بده

جامع المسایل کلها	وفق الجامعه	جدول العشر	جدول عشر العشر	جدول قراط الوفق	عشر القراط	نسع عشر القراط	تسع نسع عشر القراط
۵۸۳۲	۱۹۴۴	۱۹۴۴	۱۰	۸۱۰	۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۶	۱۲۹۶	۶	۱	۶		
۱۹۴۴	۶۴۸	۶۴۸	۸		۸		
۱۲۹۶	۴۳۲	۴۳۲	۲		۵	۳	
۷۲۹	۲۴۳	۲۴۳	۳		۳		
۳۴۰۲	۱۱۳۴	۱۱۳۴	۴	۱	۴		
۱۰۷۱	۵۶۷	۵۶۷	۷		۷		
۱۴۸۱	۲۱۶	۲۱۶	۶	۲	۶	۶	۰
۵۸۳۲	۱۹۴۴	۱۹۴	۴	۲	۴	۰	۰
۱۹۴۴	۶۴۸	۶۴	۸		۸	۰	۰
۵۴۸۴	۶۴۸	۶۴	۸	۲	۲	۵	۱
۴۴۰۰	۸۰۰	۸۰			۹	۷	۸
۲۴۲۶	۳۱۴۲	۲۱۴	۲	۲	۶	۴	
۱۴۹۹۴	۴۹۹۸	۴۹۹	۸	۶	۱	۶	۳
۶۰۰	۴۵۰	۲۰			۲	۴	۲
۱۲۰۰	۴۰۰	۴۰			۴	۸	۴

مثال اول جامعه

مثال ر وجامعه بر موافق نظر کردیم و بین اقصیا یافتیم که همه انها متوافق اند بثلث پس ثلث جامعه را جامعه ساختیم و ثلث ر
یعنی محاذی ان نصیب ثلث کردیم مثال ر و این جامعه ثمانیه بعشران و در پنجاه عشر جامعه میکنند و جامعه سازند بعدد ان
امتحان کنند تحت جدول اعشار راجع کنند و پنجاه را یکی گیرند و انچه کسر باقی ماند ازا رفع کرده مقرر نمایند مانند انکه دو خمس و چهار
خمس و بعد ازان جدول اعداد تامه راجع کنند و با مجموع اول جمع نمایند حاصل الجمع را باعشر جامعه تطبیق دهند اگر مطابق برامد عمل
صحیح است والا تدارک خلل باید نمود و مثال اختصار تصحیحات انست که تصحیح مسئله ام ام که در ما بعد دو بار جمعه شده ازینه اعتبار
کنیم اعتماد بر انکه در اقصای احیا چون حصه او را دو دو ضرب کنیم و حاصل را در نهه و حاصل را در شش تصحیح احتیاج نمی ایفتد مثال
تفریط انست که تقسیم کردیم نوزده هزار و چهار صد و چهل را بر بست و چهار حاصل القسمه شصد و ده برامد و ان فراط اوست پس
حل کردیم اصلاح او را تا انکه بواحد رسید پس گفتیم شصد و ده حاصل میشود از ضرب ده در شش اد و یک و شش اد و یک حاصل میشود
از ضرب نهه در نهه دیگی تسع نهه است پس اصلاح او سه برانند شش و تسع و تسع تسع عشر پس چهار جدول رسم کردیم بر جدول اول ر
قوس نوشتیم شصد و ده و بالای قوس بست بست و چهار و بر سر جدول دوم عدد ده تا دلالت باشد بر انکه این جدول اعشار فراط
است و بر جدول ثالث نهه تا دلالت باشد بر انکه این جدول تسع عشر فراطات و بر جدول رابع نیز نهه تا دلالت باشد بر انکه این جدول
تسع تسع عشرات بعد ازان در تقسیم فراط نامه زاد جدول فراط نوشتیم و کسور او را در محل انها و نزدیک جمع اقل کسور را جمع کردیم
و بر نهه را یکی شمردیم با فوقانی بالاتر ازان بر فتیم پنجاه را یکی شمردیم و بر نهه را یکی شمردیم بعد ازان بالای ازان اشغال کردیم و ما محفوظ
جمع کردیم باز اشتغال کردیم بجدول فراط و مخطوط را بان اعداد جمع کردیم بست برامد باب میراث ذوی الارحام عند اهل الفرائض
والعصبات باب در میراث اصحاب فرایض غیر اهل فرایض و عصبات مالک عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد
الرحمن بن حطلة الزرقی الخ ابن مرسی نشسته بود نزدیک عمر بن الخطاب پس وقتیکه خوانده نماز ظهر را گفت ای برفا یاران کتاب
را اشارت کرد بنامه که نوشته بود ازا در باب عمر سوال میکرد از حال ان و خبری پرسید ازان پس او رد بر فان نامه را الیس علیه
عمر پیاله سکنجبین یا پیاله چوبین که در وی آب بود پس محو ساخت ان نامه را در ان پیاله بعد ازان گفت اگر رضا مند بشید
خدایتعالی مقرر میکند انست نرا مالک عن محمد بن ابی بکر بن حزم الخ عمر بن الخطاب میگفت عجب است عمر را که وارث خود میگرداند
پسران برادر را و خود وارث نمی شود قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا الذی لا اختلاف فیه الخ گفت مالک حکمی که انفاق حاصل
شده بران نزدیک ما و اختلاف نیست دران و حکمی که یافتیم بران اهل علم را در شهر خود انست که پسر برادر اخیافی و جده که پدر مادر باشد

وعم که برادر اخیافی پدر باشند و خالو و جده که مادر پدر باشند و دختر برادر اعیانی و عمه و خاله وارث نمی شود و بقرابت اخیافی خود خبری را
گفت مالک و وارث نمی شود هیچ زنی که ولی و وتر باشد از روی نسب بسبب نسبی از آنجاهه که ذکر کردیم در بین کتاب بقرابت خود
خبری را و حکم اینست که وارث نمیشوند زنان مگر آنجا که نام ایشان برده شده و تفصیل این است که خدا تعالی ذکر کرد در کتاب
خود میراث مادر را از فرزندان خود و میراث دختران را از پدر خویش و میراث زن را از شوهر خود و میراث خواهران اعیانی
یا علانی یا اخیانی از برادر خویش و وارث ساخته شده جده را بسبب جدی که آمد از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب او و زن
وارث میشود کسی را که از او کرده باشند ولی خویش را برای که خدا تعالی فرموده در کتاب خود فاخوانکم فی الدین و موالیکم باب
لا یرث المسلم الکافر وارث نمیشود مسلمان هیچ کافر را مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین عن عمر بن عثمان بن عفان
عن اسامة بن زید الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده وارث نمیشود مسلمان کافر را مالک عن ابن شهاب عن علی بن
حسین بن علی بن ابیطالب الخ و علی بن حسین گفت خبر این نیست که وارث ابوطالب شدند عقیل و طالب و وارث او نشد
علی گفت علی بن حسین پس برای همین است ترک کردیم نصیب خود را از شعب ابی طالب مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان
بن یسار ان محمد بن الاشعث اخبره ان عمه الخ عمه محمد بن الاشعث یهودیه بود به نصرانیه متوفی شد و محمد بن الاشعث
ذکر کرد این ماجرا پیش عمر بن الخطاب و گفت او را وارث او که میشود پس گفت او را عمر بن الخطاب وارث او میشوند اهل دین او
بعد از آن اندیشه عثمان بن عفان پس سوال کرد او را از این ماجرا پس گفت عثمان ایا می بینی مرا که فراموشش نمودم مانچه گفته بود
ترا عمر که وارث او می شوند اهل دین او مالک عن یحیی بن سعید عن اسمعیل بن ابی حکیم الخ نصرانی را از او کرد عمر بن
عبد العزیز بعد از آن برد آن نصرانی گفت اسمعیل پس امر کرد مرا عمر بن عبد العزیز بر که نهم مال او را در بیت المال باب میراث
الحمیل حمیل آنست که فرزندی با مادر خود اسیر کرفتم پس آن فرزند حمیل است و اکر حامل باشد و در دار السلام وضع نماید آن
ولید است نه حمیل مالک عن الثقة عنده انه سمع سعید بن المسیب یقول الی عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب قضا کرد که وارث
کرداند هیچ یک را از اعاجم الا کسی را که زاده باشند در عرب قال مالک و ان جاءت امراة حاملا الخ گفت مالک و اکر آید
زنی در انحال که حامل است از زمین دشمن پس بزاید ولد را در عرب پس او فرزند اوست وارث میشود این فرزند مادر خود را اکر
مادر بمیرد و وارث نشود مادران فرزند اکر او بمیرد و نه باقی میراث خود در کتاب خدای عزوجل باب میراث من جهل القدم
مونه باب در میراث کسی که دانسته نشد تقدم موت او مالک عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن الخ با تفکید میراث نشدند

اما کشته شدند گروهی در جنگ صفین و روز حره بعد از ان واقع شد روز قدید پس وارث گردانیده نشد هیچ یکی از ایشان
از صاحب خود چیزی مگر شخصی که دانسته شد که او مقتول شده پیش از صاحب خود قال مالک وذلک الامر الذی لا اختلاف فیه الخ
گفت مالک و اینست حکمی که هیچ اختلافی نیست دران و هیچ شک نیست دران نزدیک هیچ کس از اهل علم در شهر ما باب میراث
ولد الملاعنة ملاعنة زنی است که لعان کرد با شوهر خود و نسب ثابت ولد او از پدر منقطع شد مالک انه بلغه ان عروة بن الزبیر الخ
عروة بن الزبیر گفت در باب فرزندان ملاعنه و ولد زنا که اگر بمیرد وارث شود مادر او حق خود را در کتاب خدا تعالی و وارث شوند
برادران اخیافی او حقوق خود را و وارث شوند آنچه باقی ماند موالی مادر او اگر معتقه باشد و اگر عربیه باشد وارث او شود مادر او
حق خود را در کتاب خدا تعالی و وارث شوند برادران اخیافی حق خود را باشد آنچه باقی مانده است بر عامه مسلمانان یعنی حق بیت المال
قال مالک و بلغنی عن سلیمان بن یسار الخ گفت مالک خبر رسید بمن از سلیمان بن یسار مانند آن گفت مالک و بر همین حکم یافتم
رای اهل در شهر خود باب القاتل لا یرث قاتل وارث نمیشود از مال مقتول مالک باسناده فی قصة الاب ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال قاتل وارث نمی شود از مال مقتول چیزی را مترجم گوید همین است مذهب اهل علم کسی که موروث خود را بکشد
وارث او نمی شود خواه قتل عمد باشد یا خطا مگر امام ابو حنیفه که قتل صبی مانع میراث نیست

کتاب النکاح

باب ذکر العورات باب در بیان عورات قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقل للمؤمنات یغضضن من ابصار
هن ویحفظن فروجهن ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن ولا
یبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن
او بنی اخوانهن او بنی اخواتهن او نسائهن او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربة
من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء ولا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین
من زینتهن وتوبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون بگو بمردان مسلمان که بپوشند چشم خود را
و نگاه دارند شرمگاه خود را این پاکیزه تر است ایشان را هر اینه خدا خبردار است بآنچه میکنند و بگو زنان مسلمان را که بپوشند چشم خود را
و نگاه دارند شرمگاه را خود را و اشکارا نکنند آرایش خود را یعنی مواضع زیور را الا آنچه ظاهر است از ان مواضع یعنی روی و کف و
باید که فرو گذارند دوپتهای خود را بر گریبانهای خود و ننمایند آرایش خود را الا بشوهران خویش یا پدران خویش یا پدران شوهران خویش

با پسران خویش با پسران شوهران خویش یا برادران خویش یا پسران برادران خویش یا پسران خواهران خویش یا زنان خویش یعنی هر چه
قباده یا آنچه مالک او شده است و مراد ایشان یعنی غلامان یا طفلانی که صاحب شهوه نباشند از مردان یا طفلانی که هنوز مطلع نشده
اند بر شرمگاه زنان و نزنند زمین را بپای خویش تا دانسته شود آنچه پنهان کرده اند از زیور خویش و رجوع کنید بسوی خدا همه یکجا ای
مسلمانان بود که رستگار شوید حاصل آیات آنست که مواضع زینت دو قسم است آنچه در ستر آن حرج است دان وجه و کفین است
و آنچه در ستر آن حرج نیست مانند مقدم رجل و عضد و ذراع و ساق پس ستر وجه و کفین از اجنبیان فرض نیست بلکه سنت است و
ستر غیر از اجنبیان فرض است نه از محارم و الله اعلم قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکت
ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلث مرات من قبل صلوة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و
من بعد صلوة العشاء ثلث عورات لکم لیس علیکم و لا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم علی
بعض کذلک یبین الله لکم الآیات و الله علیم حکیم • و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما
استاذن الذین من قبلهم کذلک یبین الله لکم آیاته و الله علیم حکیم • و القواعد من
النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة
و ان یستعففن خیر لهن و الله سمیع علیم • ای مسلمانان باید که دستوری طلبند از شما انانکه مالک ایشان
شده است و ستبهای شما یعنی غلامان و کنیزکان و انها که نرسیده اند بحد احتلام از شما سه نوبت پیش از نماز فجر و وقتی که فرو نهید
جامهای خود را نیمروز و پس از نماز عشا این سه ساعت خلوت است برای شما نیست بر شما و نه بر ایشان هیچ بره بعد ازین
ساعات سه گانه در آیند گان اند بر شما بعض از شما بر بعض دیگر همچنین بیان میکند خدای برای شما آیات را و خدا
دانا با حکمت است حاصل آنست که محارم و اطفال نیز درین ساعات استیذان کنند زیرا که مردمان درین ساعت جامه از
تن بر میکنند و عریان میشوند و چون برسند طفلان از شما بحد احتلام باید که دستوری طلب کنند چنانکه دستوری میطلبند
انانکه پیش از ایشان بودند و همچنین بیان میکند خدای بر شما آیات خود را و خدا دانا با حکمت است و کلان سال از زنان انانکه
توقع نکاح ندارند نیست بر ایشان بره در انکه فرو نهند جامهای خود را نه ظاهر کنان آرایش را و انکه پرهیزکاری کنند بهتر است
ایشان را و خدا شنوا و داناست مترجم گوید ازین آیات فهمیده میشود که مرد بالغ را نظر بر بدن اجنبیه درست نیست مگر انچه
در عرف ستر آن مقضی بحرج باشد و احتیاج بکشف آن منحقق چون وجه و هر دو دست تا بند دست و علما گفته اند که حتی المقدور در

وجه و کفین نیز اخراز نمایند انجا فایده عظیمه ایست و آن آنست که این نحو نیز نظر در صورتیست که مشتهات نباشند والا تمام
بدن برابرست و در خانیه الاعین مندرج بلا فصل بین الظاهر و الباطن و نیز فهمیده شد که نظر با قارب و محارم جایزست
و دران از حد مکشوف زیرا که خدا تعالی استثنا فرموده سه وقت را که مظنه مکشوفست و تخصیص این سه وقت بنابر آنست که غیر این اوقات
اگر مظنه مکشوفست مظنه دخول نیست کشف اللیل و وقت السحر و اگر مظنه دخول است مظنه مکشوف نیست که سایر الاوقات و در
حد مکشوف اختلافی ست در انوار مذکورست که اگر محرم باشند بجهت نسب یا مصاهرة یا رضاع سوای ما بین السره و الرکبه نظر کردن
جایزست و در هدایه مسطورست که نظر بوجه و رأس و صدر و ساقین و عضدین از ذوات محارم حلال ست و پشت و هر دو پستان
و شکم دران حلال نیست و نیز فهمیده شد که مملوک و غیر ذوی الارب ازین حکم مستثنی نیستند پس شیخ پسر و عنین و مجبوب و ممسوح
و خصی از رجال و عجایز از نساء در غیر اولی الاربه داخل اند و بموجب متاخرین بن سلیمان و در انوار مذکورست که عبد را نظر کردن بسیده
خود درست ست و مجبوب و عنین و خصی و غیران مثل محارم ست و عجوزه مثل شابه ست و در هدایه مذکورست که مملوک را نظر بسیده خود
درست نیست و او مانند اجنبی ست و خصی و مجبوب و مخنث مثل محارم ست آری اگر زن عجوزه باشد پاک نیست در مصافحه او و همچنین
اگر شیخ پسر باشد و اثنی بر نفس خود و الله اعلم **باب** لا یحل خطبة المعتدة من وفاة الا تعریضا حلال ست بپیغام نکاح
و ستادن برای زنی که در عده وفات کسی باشد مگر بطریق اشارة و کنایه قال الله تعالی ولا جناح علیکم فیما
عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله و اعلموا
ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه و اعلموا ان الله غفور حلیم و نیز نیست بر شما در آنکه تعریض
کنید بان از خواستگاری زنان معتده وفات را زیرا که کلام در معتده وفات ست با در کلامی که پوشیده و نهفته دارند ایرا
در ضمیر خود دانست خدا انکه شما یاد خواهید کرد ایشان را یعنی بخطبه صریح بعد عدة ولیکن وعده مکنید ایشان را نکاح مگر انکه
بگویید سخن پسندیده یعنی کنایتی غیر صریح و قصد مکنید بستن نکاح را تا انکه برسد عدة مفروض بنهایه خود و بدانید که خدا
میداند انچه در دلهای شماست پس بترسید ازوی و بدانید که خدا آمرزگار بردبارست مترجم گوید ازین ایه معلوم
شد که نکاح معتده و خطبه او حلال نیست مگر بطریق تعریض که لفظ وعده نکاح در انچه مذکور نباشد و الله اعلم مالک عن
عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه الخ قاسم مکنیست و تفسیر قول خدا تعالی ولا جناح علیکم الایه که تعریض آنست که بگوید مرد

زن را واو در عدة باشد از بیوت شوهر خود و هر اینه تو نزدیک من عزیزی و هر اینه من بتو رغبت دارم و هر اینه عدة ایشان و آن
کسانند که بحیض نومید شده اند از زنان شما اگر شک کنید پس عدة ایشان سه ماه است و همچنین آن کسانند که حیض
نکرده اند و زنان آبستن عدة ایشان آنست که وضع حمل کنند هر که از خدا بترسد خدا برای او کار او را آسان گرداند
و آن حکم خدا است که بسوی تو فرستاده است و هر که از خدا بترسد خدا گناهان او را از او بیامرزد و مزد او را بزرگ
گرداند باب لا یخطب علی خطبة اخیه یعنی پیغام نکاح نفرستد بر
پیغام برادر خود یعنی مسلمانی پیغام فرستاده باشد با وجود پیغام او پیغام خود نفرستد مالک عن محمد بن یحیی بن حبان عن
الاعرج عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پیغام نکاح نفرستد یکی از شما بر پیغام برادر خود مالک عن نافع
عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پیغام نکاح نفرستد یکی از شما بر پیغام برادر خود باب لا
ینعقد النکاح الا بالولی منعقد نمیشود نکاح مگر بحضور ولی و اذن او مالک انه بلغه عن سعید بن المسیب انه قال قال عمر بن
الخطاب الخ عمر بن الخطاب گفت نکاح کرده نشود زن را مگر بدستوری ولی و باید دستوری خداوندان خرد از قبیله او یعنی
اولیای بعید باید دستوری بادشاه مترجم گوید نزدیک شافعی نکاح زن دربست نمی شود مگر بعبارة ولی قریب او
یا بعید یا سلطان پس اگر خود را باغیر خود در تزویج کرد بعبارة خود جایز نیست کو باذن ولی باشد و نزدیک ابو حنیفه زن
حره عاقله بالغه را برسد که خود را تزویج نماید خواه بکر باشد خواه ثیب اگرچه ولی متولی عقد نباشد و نزدیک امام محمد منعقد نمیشود اما
موقوف بر اذن ولی میباشد زیرا که زن بسبب قصور عقل خود غالبا در رعایه کفاءة استیفا فی تقصیر مینماید و صورتیکه
خود متولی عقد نشود منسوب بوی جاهه میکردد و ولی را دیگر حق اعتراض باقی نمی ماند از جهت نکاح زن مستقل نمیشود
الا باذن ولی والله اعلم باب لا ینعقد نکاح الثیب الا باذنها الصریح و یستحب للاب استیذان البکر من غیر وجوب
منعقد نمی شود نکاح زن شوهر دیده مگر بدستوری صریح او و مستحب است پدر را استیذان زن شوهر نادیده بغیر وجوب مالک
عن عبد الله بن الفضیل عن نافع بن جبیر بن مطعم عن عبد الله بن عباس الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود زنی
که از شوهر خود جدا شده است بطلاق یا وفاة احق است بنفس خود بسته ولی خود یعنی اگر ولی خواهد که نکاح کرده بدهد دوشیزه
نکاح را نخواهد نکاح منعقد نشود و از زن شوهر نادیده دستوری طلب کرده شود در باب نکاح نفس او یعنی اگرچه
احق باشد بنفس خود دستوری او خاموشی اوست مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عبد الرحمن الخ خزوکه
پدر خنساء بنت خذام انصاریه را در حال آنکه او شوهر دیده بود پس خنسا پسند نکرد آن نکاح را پس آمد بنزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس رد
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکاح او را مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وسلیمان بن یسار
الخ قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وسلیمان بن یسار میگفتند در باب زن بکر در حضور پدر که نکاح کرده بدهد او را و بغیر اذن

اول این

او که این نکاح لازم است ان بکر را مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله الخ قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله برانی
سپید اوند دختران الکحا خود را او مشورت نمیکردند با ایشان مترجم گویند نزد یک شافعی مدار اختیار و عدم ان بر ثیوبه و بکاره
است پس مدار بر اذن صریح یا قرینه صریحه است خواه صغیره باشد یا کبیره و اینان مستحب است و غیر سید اجبار نیست و در صغیره
تا خیر باید کرد و جد یعنی پدر پدر مانند پدر است و فتیکه پدر نباشد و نزد یک ابو حنیفه مدار اختیار و عدم ان بر صغیر و کبیر است پس
اختیار بالغه بهیچ حال در ثیبت نیست نه پدر را و غیر پدر را آری اگر بالغه بکر ثیبت سکوت او و ضحک او بجای صریح اذن خواهد بود و اگر
نه ثیبت از صریح اذن اولا بد است و اگر در روضه و بروج عداوه ظاهره باشد یا زوج غیر کفو باشد در انصورت اجبار در ثیبت
باجماع علماء والله اعلم باب لا یحل النکاح السر حلال ثیبت نکاح پوشیده یعنی بغیر دو شاهد مالک عن ابی الزبیر المکی ان
عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب اورده شد پیش او نکاحی را که شاهد نشده بودند بروی مگر یک مرد و یک زن پس گفت این
نکاح سر است و من جایز نمیدارم نزد او اگر پیش ازین حکم کرده بودی درین باب البته رجم میکردم مترجم گوید قول اضحی
ولا متخذات اخدان دلالت میکند بتحریم نکاح سر باب لا یحل نکاح الشغار حلال نیست نکاح شغار مالک عن
نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از شغار و شغار انست که بزنی دهد شخصی دختر خود را
بدهد شخصی بشرط انکه بزنی دهد او دیگر بدست وی دختر خود را تا نباشد درمیان ایشان مهر مترجم گوید متفق اند علما
بر انکه نکاح شغار جایز نیست و اختلاف کردند در صحت عقد ان شافعی گفت که این نکاح باطل است و نزد ابو حنیفه جایز
است لیکن برای هر واحد از انها لازم میشود مهر مثل او باب لا یحل نکاح المتعه حلال نیست نکاح متعه مالک عن
ابن شهاب عن عبد الله و الحسن ابنی محمد بن علی عن ابیهما عن علی بن ابیطالب الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی
فرمود از متعه زنان روز خیبر و از خوردن گوشت خران خانگی مالک عن ابن شهاب عن عروه بن الزبیر ان خوله بنت حکیم الخ
خوله دختر حکیم داخل شد بر عمر بن الخطاب پس گفت هر انینه ربیعه پسر امیه متعه کرد با زنی مولده و مولده زنی است که در عرب پیدا شده
و والدین او از عرب باشند پس حامله شد از وی پس برامد عمر بن الخطاب مضطرب شده میکشید چادر خود را پس گفت
این متعه و اگر پیش ازین حکم کرده بودمی در متعه البته رجم میکردم باب نفی ایه المحرمات باب در شرح و بیان ایه محرمات
قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة و مقتا و ساء
سبیلا نکاح مکنید زنی را که در نکاح اورده اند او را پدران شما لیکن انچه گذشت قبل از نزول این ایه عفوست هر آینه

برانیه نکاح این زنان است کار بجایی و سبب بعضی خرابیها و بیداری است قال الله تعالی حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم
واخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم واخواتکم من
الرضاعة وامهات نسائکم وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم
تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم وان تجمعوا بین
الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما والمحصنات من النساء الا ما
ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر
مسافحین فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم
به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما • حرام ساخته شد بر شما نکاح مادران شما و دختران شما
وخواهران شما و خواهران پدران شما و خواهران مادران شما و دختران برادران شما و دختران خواهران و مادران شما
که شیر داده اند شما را و خواهران شما از جهت شیر خوردن و مادران زنان شما و دختران زنان شما ان دختران که در پرورش شما
اند از شکم ان زنان شما که جماع کرده اید با ایشان پس اگر جماع نکرده باشید با ایشان پس هیچ گناه نیست بر شما در
نکاح دختران زنان و زنان پسران شما که از صلب شما باشند و حرام کرده شد انکه جمع کنید میان دو خواهر لیکن انچه
گذشت قبل از نزول این ایه عفو است بر انیه هست خدا تعالی امرزگار مهربان و حرام کرده شد خداوندان شوهر از زنان
مگر انچه مالک ان شده باشد دست شما نوشت خدا تعالی این احکام را بر شما نوشتی و حلال ساخته شد برای شما انچه بجز
این مذکور باشد حلال کرده شد که طلب نکاح ایشان کنید بمالهای خود خودرا بعفت نگاهدارنده نه زنا کننده پس هر
زنی که بهره گرفتند از وی از منکوحات پس بدهید ان زنان را مهرهای ایشان بتمام چنانکه قرار داده شد هیچ گناه
نیست بر شما در انچه با یکدیگر راضی شدید بعد مقرر کردن از کم یا زیاده هر آینه هست خدا دانا با حکمت مترجم گوید
اجماع منعقد شد بر انکه در این آیه ام شامل است جدات را از جهت پدر یا مادر و بنات شامل است بنات اولاد را
اگرچه فرود تر باشند و اخوات شامل است اعیانی و احیانی و علانی را و همچنان عمات و خالات هر سه قسم را
شامل است و بنات اخ بنات اخت شامل است هر زنی را که در ولادة اخ واخت باشد اگرچه فرود تر رود و مراد
از رضاعت آنست که در حولین باشد و نزد یک شافعی خمس رضعات باید تا تحریم رساند و نزد یک مالک و ابو حنیفه

ملحم

یک مصیبه و دو حصه نمیرسد و در حکم اخوات رضاعی شمار بنات بنات رضاع و عمات و خالات و بنات الاخ و بنات
الاخت مفصلی که گذشت و امهات نسا میفهمد بیت بدخول پس مادر سنکوحه حرام باشد اگرچه سن نکرده بات و در باب فیه حجر الفاعل
بات و فیه و خول اخرازی و در حلایل ابناء فیه فصلیتا احرازیت از زنان متبنی نه از زن پسره و سنکوحه جواب
الاب یا الوالام را و سنکوحه الابن شمار بات سنکوحه ابن الابن و ابن البنت را اگرچه فرود و پسره نه و در حکم جمع بین الاختین
است جمع میان زن و عمه او و زن و خاله او و هر که با زن در مقام محرمیت باشد یعنی که اگر هر یکی را از ایشان مرد فرض کنیم
نکاح این دیگر حلال نباشد و نکاح کسی که در عقد نکاح کسی باشد درست نیست مگر انکه کسی واقع شود و ان فاطع نکاح است نزد یک
شافعی و نقاضی در قاطع است نزد یک ابو حنیفه و نکاح خالی از مهری نباشد خواه و گر کنند یا نکنند و هر که جماع کند زن خود را مهری
مقرر کرده بود تمام مهر لازم می آید و اگر بعد مقرر کردن مهر زیادتی و نقصانی کنند باک نیست و الله اعلم مالک عن یحیی بن
سعید انه قال سئل زید بن ثابت الخ سوال کرده شد زید بن ثابت را از حکم مردی که نکاح کرده بات زنی را بعد از ان جدا شد
از وی پیش از انکه برسد بوی و اما حلال نیست او را نکاح مادر ان زن پس زید بن ثابت گفت حلال نیست مادر زن صحبه بات
و عام بات و نیست در ان شرط و جزا بین بنا نکه شرط در دختر زن باشد مالک عن غیر واحد ان عبد الله بن مسعود الخ ازعبد الله
بن مسعود فتوی طلب کردند او را و در گرو فته بود و نکاح مادر بعد از دختر و فیکه مباشرت کرده نشد ان دختر را پس حضت داد
و در یصورت بعد ازان ابن مسعود را مدینه و سوال کرد ازین مسئله پس خبر داده شد او را که حکم نیست بوجهی که گفته و چنین
نیست که شرط در رباب بات پس رجوع کرد ابن مسعود بسوی کوفه پس برسید بنیاز خود تا انکه اندیشه ان شخص که فتوی داده بود
او را پس امر کرد او را با انکه جدا شود از زن خود مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود جمع کرده نشود میان زن و عمه او و میان زن و خاله او مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب
الخ سعید بن المسیب میگفت منع کرده شده بات از انکه نکاح کند زن را بر عمه او یا بر خاله او و از انکه وطی کند مرد کنیزکی را
حال انکه در شکم او بچه باشد از ان غیر او مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت محصنات
از ازواج خداوندان شوهرند در رجوع میکنند این مسئله بان اصلی که خدا تعالی حرام کرده بات زنا باب النهی عن
سوطوءة اللاب یملک الیمین باب در نهی از وطی زنی که وطی کرده بات او را پدر ان شخص بملک یمین مالک انه بلغه ان
عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب عطا کرد پسر خود را کنیزکی پس گفت مساس مکن با او پس برائینه من میرنده کرده بودم او را

مالک عبد الرحمن بن المجرانه قال وبعث سالم بن عبد الله الصواف سالم بن عبد الله عطاء کرد پس خود را کنیزک از ان خود پس گفت نزدیک شو با او پس
برانه من قصد کردم او را پس گشاده دل نشدم برای او مالک عن یحیی بن سعید ان ابا بکر بن محمد الخ ابو بکر بن
قاسم بن محمد را برانه من دیدم کنیزکی را از ان خود برنه شده و او در ماه تاب بود پس گشتم از وی در جای نشستن مرد از ان خود پس گشت
آن کنیزک برانه من حائض پس برخاستم پس نزدیک نشدم با او بعد از ان اعطا کرم ان کنیزک را به پسر خود و ملکی کند او را پس منع
کرد او را قاسم از ین کار مالک عن ابراهیم بن ابی عبله عن عبد الملک بن مروان الخ عبد الملک بن مروان عطا کرد مهمانی از ان
خود کنیزکی بعد از ان سوال کرد او را از حال ان کنیزک پس گفت ان همنشین برانه من قصد کردم که عطا کنم ان کنیزک را به پسر خود پس گشت
با او چنان و چنان پس گفت عبد الملک برانه مروان منعی نرود او را از عطا کرد به پسر خود و کنیزک بعد از ان گفت نزدیک شو با او پس برانه من
دیدم سایه او را برنه شده باب النکاح الا به باب در شروط نکاح کنیزک غیر خود قال الله تعالی ومن لم یستطع منکم طولا
ان ینکح المحصنات المومنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المومنات والله اعلم بایمانکم بعضکم
من بعض فانکحوهن باذن اهلهن واتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات ولا متخذات
اخدان فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن
خشی العنت منکم وان تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم منبر بابد خدای تعالی دهر که توانائی ندارد از جهة
نکدی که بزنی کردن زنان آزاد مسلمانان را پس حلال است او را که نکاح کند کنیزکی از جنس انکه مالک او شده است دستهای شما ای
مسلمانان از کنیزکان مسلمان و خدای تعالی داناتر است بایمان شما بعضی شما از جنس بعض است پس نکاح کنید کنیزکان را باذن
خداوندان ایشان و بدهید ایشان را مهرهای ایشان بوجه پسندیده در حالی که این کنیزکان پرهیزکار باشند از
زنا نه زنا کننده و نه دوست نهانی گیرنده پس وقتیکه خداوند شوهر شدند نه پس اگر بیارند گناه بجایی را یعنی زنا کننده پس بر
ایشان است نصف انچه بر زنان آزادند از عقوبت یعنی پنجاه تازیانه باید زد و نکاح کنیزکان کسی را است که بترسد از منفعت
یعنی از گناه از جمله شما و اگر صبر کنید بهتر باشد شما را و خدا امرزگار مهربان است مترجم گوید رضا فارق در نکاح و
انخاذ اخدان شرط شهود است دو را احصان و سفاح بوید بدون عقد بحسب ظاهر پس چون در حباله زوج آمدند اگر زنا
کنند پس بر ایشان است نیم مقدار انچه بر زنان آزادست از عقوبت یعنی پنجاه تازیانه و اگر در حباله زوج نباشند
نیز عقوبة او همان پنجاه تازیانه است زیرا که ذکر این قید بجهت نفی احتمال زیادة است و این معنی در حدیث مبین شده

مالک از نافع عن عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر سوال کرده شد ند از حکم مردی که شرک کند با زن آزاد پس خواهد که نکاح کند بر وی کنیزک را پس گفتند که نکاح کند بر وی کنیزک را پس گفتند که جمع کند میان آزاد و کنیزک مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت نکاح کرده نشود کنیزک را بر آزاد مگر آنکه بخواهد آزاد یعنی راضی شود پس اگر رضا دهد و بپوشد صحیح است یعنی ثابت قال مالک ولا ینبغی لحران ینزوج امة الخ گفت مالک و نباید مرد آزاد را که نکاح کند کنیزک را و حال آنکه او حی باشد تحت او کنیزک بر آن چیزی نکاح زن آزاد و نکاح نکند کنیزک را و فکر نباید تو نگری برای نکاح آزاد مگر در وقتی که بترسد از وقوع زنا و این برای آنست که خدا تعالی بیفزاید در کتاب خود من لم یستطع منکم طولا گفت مالک مراد لعنت زنا است قال مالک لا یحل نکاح امة یهودیة الخ گفت مالک حلال نیست نکاح کنیزک یهودیه و نصرانیه بر آنکه خدا تعالی بیفزاید در کتاب خود والمحصنات من المومنات الایه یعنی حلال کرده شد شما را زنان آزاد از مسلمانان و زنان آزاد از اهل کتاب پیش ازین آزاد ان ایذا از یهود و نصاری و خدا تعالی فرمود فمن لم یستطع منکم طولا الخ پس ایشان کنیزکان مسلمان اند پس ازین نیست که حلال کرده است خدا تعالی در آنچه بیامرزیده و نکاح کنیزکان مسلمان را و حلال نکرده است نکاح کنیزکان اهل کتاب را یهودیه باشد یا نصرانیه و کنیزک یهودیه و نصرانیه حلال است مالک خود را بطریق تملک یمین و حلال نیست وطی کنیزک مجوسیه بملک یمین باب لا یحل النکاح بین المسلمین والمشرکین ولا یحل نکاح الکتابیة الحرة دون الامة حلال نیست نکاح میان مسلمانان و مشرکان و حلال است نکاح کردن کتابیه آزاد سوای کنیزک قال الله تعالی ولا تنکحوا المشرکات حتی یومن ولامة مومنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم ولا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا ولعبد مومن خیر من مشرک ولو اعجبکم اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه یبین ایاته للناس لعلهم یتذکرون ونکاح نکنید ای مسلمانان زنان مشرک را زنده تا آنکه ایمان آرند و هر آینه هر دا هی از دا همای خدا تعالی که مومنه باشد بهتر است از مشرکه اگرچه بشگفت آرد شما را آن مشرکه بمال و جمال پس ندهید ای مسلمانان زنان خود را بمشرکان تا آنکه مسلمان شوند و هر آینه هر بنده از بندگان خدا تعالی که مومن باشد بهتر است از مشرک اگرچه بشگفت آرد شما را آن مشرک اهل شرک میخوانند شما را بسوی دوزخ و خدا میخواند شما را بسوی بهشت و بسوی امر رش بدستوری خود یعنی خواندن خدا شما را بان صفت است که بعد ازین بیان میکند خدا تعالی آیات خود را برای مردمان تا باشد که ایشان پند پذیر شوند و قال الله تعالی الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات من

المومنات والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم اذا اتيتموهن اجورهن محصنين غير
مسافحين ولا متخذي اخدان ومن الذين يكفر بالايمان فقد حبط عمله وهو في الاخرة من
الخاسرين امروز حلال كرده شد براى شما وذبايح شما حلال است طعامهاى لذيذ وطعامهاى اهل كتاب يعنى ذبايح
يهود ونصارى حلال است براى شما وذبايح شما حلال است ايشان را يعنى اگر بنى اسرائيل مسلمان شوند برحكم تورية اوند
بحكم قران ذبايح مسلمين تناول كنند وحلال كرده شد براى شما زنان آزاد از مسلمانان وزنان آزاد از اهل كتاب وقتيكه بدهيد
ايشان را مهرهاى ايشان دران حال كه نفس خود را دوست دارنده باشيد نه زنا كننده وزنده دوست پنهانى گيرنده وهركه
منكر دين اسلام شود پس هرآينه نابود شد عمل او واو در آخرت از زيان كاران است باب نكاح المشرك اذا اسلمت
زوجته قبله وبيان حال نكاح مشرك ومشركه وقتيكه مسلمان شد زن او پيش از وى مالك عن ابن شهاب انه خبر
رسيد بابن شهاب كه بعضى زنان در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم مسلمان شدند در دار خود يعنى در دار الحرب ايشان
مهاجرت نبودند وشوهران ايشان وقتيكه مسلمان شدند كافر بودند از جمله اين زنان دختر وليد بن مغيره بود وبود وى در نكاح
صفوان بن امية پس مسلمان شد روز فتح مكه وگريخت شوهر او صفوان بن امية از اسلام پس فرستاد آنحضرت صلى الله
عليه وسلم عمزاده وبرادر مادر وهب بن عمير بود باجاه خود تا آنكه او را امان باشد صفوان بن امية را وخواند آنحضرت صلى الله
عليه وسلم صفوان را بسوى اسلام وخواند بسوى آنكه بيايد پيش آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس اگر پسند كند كارى را
قبول كند اورا والا دستورى امد ورفت دهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو ماه پس وقتيكه امد صفوان پيش آنحضرت
صلى الله عليه وسلم همراه جاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ندا كرد بحضور مردمان پس گفت يا محمد ابن وهب بن
عمير است اورد پيش من جاه ترا وظاهر كرد كه تو خواندى مرا بسوى امدن پيش تو پس اگر پسند كنم كارى را قبول كنم اورا
والا دستورى امد ورفت دهى مرا دو ماه پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرود آئى اى ابا وهب پس گفت
صفوان لى بخدا قسم فرود نيايم تا آنكه واضح كنى براى من پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم بگير ترا دستورى امد
رفت چهار ماه است پس برامد رسول الله صلى الله عليه وسلم بجانب قبيله هوازن در غزوه حنين پس آمد وفرستاد بسوى
صفوان بن امية طلب عاريه ميفرمود از صفوان الآت سفر وسلاح را كه پيش او بود پس گفت صفوان آيا مطلبى
بجز خشى من يا بحر در بر دستى فرمود بلكه مطلبم بخشى تو پس عاريت داد آنحضرت صلى الله عليه وسلم حال آنكه او كافر بود پس عازم شد

غزوه حنین را و غزوه طایف را و در آن حال او کافر بود و زن او مسلمان بود و تفریق نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم میان او و میان زن او تا آنکه مسلمان شد صفوان و ثابت ماند نزد یک او زن او بهمان نکاح ابن شهاب گفت بود میان ابن شدن زن او و نزدیک بگیماه گفت ابن شهاب گفت و خبر نرسید ما را که زنی هجرت کرده باشد بسوی خدا و رسول او و شوهر او کافر بود الا ثابت کرده بدار الکفر مگر آنکه تفرقه انداخت هجرت او و میان او و شوهر او مگر آنکه بیاید شوهر او هجرت کرده پیش از آنکه بگذرد وعده او **مالک** عن ابن شهاب ان ام حکیم بنت الحارث بن هشام الخ ام حکیم دختر حارث بن هشام بود در نکاح عکرمه بن ابی جهل پس مسلمان شد ام حکیم را در فتح مکه و بگریخت شوهر او عکرمه از اسلام تا آنکه داخل شد یمن پس روان شد ام حکیم تا آنکه داخل شد بر عکرمه پس بخواند او را بسوی اسلام پس مسلمان شد و داخل شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال فتح پس نکاح دید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم جهت کرد بسوی او از جهت خویشی و بنود بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم قادر تا آنکه بیعت کرد عکرمه با او پس ثابت ماند نزد ان نکاح خویش **باب** لا یحل ان یجمع فی النکاح فوق اربع حلال نیست که جمع کرده شود در نکاح زیاده از چهار زن **قال الله تعالی** وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث وربع فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی ان لا تعولوا " ترجمه گوید اهل جاهلیت رغبت میکردند بدختران نیمه بخته جمالهٔ ایشان و خفیه بودند بعد ازان ادعای حقوق نمیکردند بخته عدم مطالبه ولی پس آیه نازل شد که واگرمی ترسید که عدم نیکو کرد در دختران نیمه یعنی اگر کسی واقف باشد بر تقوی خود و احتمال دارد که بسبب عدم مطالبه اولیا فجور ری در ادای حقوق زوجه راه یابد پس درینصورت واجب است عدول از دختران نیمه به نکاح سایر پس نکاح کنید انچه خوش آید شما را از زنان دو دو یا سه سه یا چهار چهار پس اگر بترسید که عدل نکنید میان زنان متعدده پس نکاح کنید یک زن را یا اقتصار کنید بر چیزی که مالک ان شد دست شما یعنی سریه کردن این عدول یا خف نزدیکتر است بانکه جور نکنید **باب** من اسلم وتحته اکثر من اربع یختار اربعا او نحو ذلک سایر مرد کسی که مسلمان شد نزد او زیاده از چهار زن است اختیار بکند چهار را و دفع کند غیر چهار را **مالک** عن ابن شهاب الخ گفت ابن شهاب خبر رسید بمن که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مردی را از قبیله ثقیف که مسلمان شده بود و نزد یک او ده زن بودند وقتیکه مسلمان شد ان مرد ثقفی که گزیده دار از ایشان چهار زن و جدا کن غیر چهار را **باب** یجوز الجمع بین اربع ومعتده طلاق باین جایز است جمع کردن میان چهار زن و معتده طلاق باین

که در صورت بیع منکوحه جمع نشده بلکه چهار منکوحه و یک مطلقه **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبیر الخ
قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر میگفتند در میان کسی که باشند نزدیک او چهار زن پس طلاق دهد یکی را از ایشان بطلاق
باین عزم که وی نکاح بکند اگر خواهد و انتظار بکند انقضای عدهٔ او را **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن
محمد وعروة بن الزبیر الخ قاسم بن محمد وعروه بن الزبیر فتوی دادند ولید بن عبد الملک را در ان سال که امد بمدینه باین
حکم بخلاف انکه قاسم گفت او را طلاق بده ان زن را در مجلس متعدده یعنی سه طلاق دادن در یک مجلس بدعت است **باب**
العبد ینکح اربعا غلام بنی کرد چهار زن را **مالک** انه ربیعة بن ابی عبد الرحمن الخ امالک شنید ربیعة بن ابی عبد الرحمن را
که میگفت نکاح کند غلام چهار زن را قال مالک وهذا احسن ما سمعت فی ذلک گفت مالک واین قول بهترین اقوالی است که شنیدم
انرا در این باب **باب** لا یحل نکاح المعتدة حلال نیست نکاح زنان که در عدهٔ کسی باشند از وفاة یا طلاق **قال الله تعالی**
ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله قصد مکنید نکاح را تا انکه برسد عدة مفروضه بنهایه خود **باب**
الرضاعة تحرم ما تحرم الولادة شیر خوردن حرام میکند چیزی را که حرام میکند قرابه ولادة **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن
عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة ام المومنین الخ نزد یک حضرت عائشه بودند و برایه حضرت عائشه شنید او از مردی
که دستوری در امدن طلب میکرد در خانه حضرت حفصه گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله ابن او از مردی است که دستوری
طلب میکند در خانه تو پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان می ابم مرا که وی فلانی است عم حفصه از جهت شیر خوردن
گفت حضرت عائشه یا رسول الله اگر فلانی زنده می بود نام برد عم خود را از جهت شیر خوارگی ایا در می امد بر من فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اری بر آینه شیر خوردن حرام میکند چیزی را که حرام میکند شش ولادت **مالک** عن ابن شهاب عن
عروة بن الزبیر عن عائشة ام المومنین الخ حضرت عائشه خبر داد عروه بن الزبیر را که مرا نیه افلح برادر ابی قعیس دستوری
میخواست در امدن بر حضرت عائشه او عم عائشه بود از جهت شیر خوردگی بعد از انکه نازل شد ایه حجاب گفت عائشه پس قبول نکردم
که اذن دهم بر خود دهم او را پس وقتیکه امد رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر دادم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخبری
که بعلل وردم پس امر کرد مرا که دستوری دهم او را که در اید بر من **مالک** عن عبد الله بن دینار عن سلیمان بن یسار
وعن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المومنین الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حرام میشود از شیر خوردن انچه حرام میشود از
ولادت **باب** حرمة الرضاع تکون بالرجال کما تکون بالنساء حرمت رضاع معتبر است بمردان چنانچه معتبر است بزنان یعنی شخصی

شیر از حمل او متولد شده یا شیر خواره خویش میشود و اصول و فروع او با شیر خواره خویش میشوند چنانچه زن شیر داده هم همین حکم دارد

مالک عن هشام بن عروه عن ابیه عن عایشه ام المومنین الخ حضرت عایشه رضی الله عنها از جهت رضاعت دستوری دادن بر افلح طلبیده و از من پس قبول نکردم گفت دستوری دهم که در اید بمن تا انکه سوال کنم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کردم آنحضرت را از ین باب جواب فرمود بر آینه او عم تست پس دستوری دهد او را گفت عایشه پس گفتم یا رسول الله جز ین نیست که شیر داده است مرا زنی و شیر نداده است مرا مرد پس فرمود بر آینه او عم تست پس باید که در اید بر تو گفت عایشه و این باجر ابعد از ان بود که مقرر کرده شد بر ما حجاب و گفته حضرت عایشه حرام میشود از جهت شیر انچه حرام میشود از جهت متولد شدن مالک عن ابن شهاب عن عمر بن الزبیر ان عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس را پرسیده شد از حکم مردی که بود نداد او را و دختر پس شیر داد کنیزکی از انسان کودکی را و شیر داد زن دیگر دختر را پس گفته شد ابن عباس را نکاح نکنید این کودک با این دختر پس گفت ابن عباس لی کسی که سبب شیر بوده یکی است یعنی انکار کرد ابن عباس از جواز ابن نکاح مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه الخ قاسم بن محمد خبر داد عبد الرحمن که داخل میشد بر حضرت عایشه کسی که شیر داده بود ند او را خواهران حضرت عایشه و دختران برادر عایشه و داخل نمیشد بر عایشه کسی که شیر داده بود ند او را زنان برادران عایشه باب رضاعة الکبیر لا تحرم شیر خوردن کلان سال حرام نمیکند زن را بر مرد مالک عن ابن شهاب الخ سوال کرده شد ابن شهاب را از حکم شیر خوردن کلان سال پس گفت خبر داد مرا عروه که ابو حذیفه بود از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حاضر شده بود غزوه بدر را و پسر خوانده بود ان سالم را که گفته میشود او را سالم مولی ابی حذیفه چنانکه پسر خوانده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زید بن حارث را و نکاح کرد ابو حذیفه چنانکه پسر خوانده بود آنحضرت برای سالم حال انکه گمان او ان بود که او پسر اوست بزنی و او ابو حذیفه بدست سالم دختر برادر خود فاطمه بنت الولید بن عتبه و فاطمه ان روز از مهاجرات نخستین بود و وی آن روز بهترین بنوهای قریش بود پس فرستاد رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی زید انچه نماز کرد پس فرمود او عم لا ما بهم نسبت کنید این پسر خوانده گان را به پدران ایشان ما این نسبت کردن به پدران بعد ان نزد یک تر است نزد خدا پس اگر ندانید پدران ایشان را پس ایشان برادران شما اند در دین و موالی شما اند یعنی پس باین لقب توان خواند رد کرده شد هر یکی را از پسر خوانده گان بسوی پدر او پس اگر دانسته نشد پدر او رد کرده شد بسوی آزاد کننده او یعنی نسبت بآزاد کننده کرده شد پس آمد سهله بنت سهیل او زن ابو حذیفه بود و وی از بنی عامر بن لوی و آمد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله گمان داده میشد ما را که سالم فرزند است و بر آینده داخل میشد بر من

در حجره خانگی نمی بودم و نسبت مادر یک خانه پس چه چیزی نمی ماند و حال آنکه پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه خبر رسید مادر کسی
بده او را و آنچ بار شیر داد ان پس حرام خواهند شد و سعله سعید بن سالم را پس خوانده رضاعت پس اخذ کرد و باین حدیث عائشه در باب آنکه دوست
میدارد که زاید بروی از مردان پس امر میکرد خواهر خود ام کلثوم دختر ابو بکر صدیق را و دختران برادران خود را که شیر خورانند هر کسی را
که دوست میداشت که داخل شود بروی از مردان و قبول نکردند سایر زنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که داخل شود بر ایشان بمثل
این رضاعت هیچ یکی از مردمان و گفتند لا والله نمی بینیم چیزی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن سهله را مگر رخصتی از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در شیر دادن سالم تنها و الله داخل نشود بر ما بین رضاعت هیچ یکی از مردان پس برین اختلاف رفتند ازواج آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در شیر خوردن کلان سال مالک عن عبد الله بن دینار الخ گفت عبد الله بن دینار دیدم مردی پیش عبد الله بن عمر
و من همراه او بودم نزدیک دار القضا دار القضا خانه بود که در قضا در دین حضرت عمر فرو خته شد از نجیب او او دار القضا گفته
شد سوال میکرد او را از شیر خوردن کلان سال پس گفت عبد الله بن عمر آمد مردی پیش عمر بن الخطاب پس گفت مرا نیه حال آنست که
بود مرا کنیزکی و من وطی میکردم او را پس قصد زن من بسوی او پس شیر خورانید او را پس در آمدم نزدیک زن خود پس گفت بگیر این کنیزک
را پس قسم بخدا که شیر داده ام او را پس گفت عمر دور مشو کن زن خود را نیا بجانب کنیزک خود پس حرام نیست که شیر خوردن شیر خوردن
طفل است یعنی شیر خوردن طفل صغیر معتبر است در حرمت مالک عن یحیی بن سعید الخ مرا نیه مردی سوال کرد ابو موسی اشعری را پس گفت
مرا نیه من میکبدم از پستان زن خود شیر را پس رفت آن شیر در شکم من پس گفت ابو موسی نمی بینم ان زن را مگر که حرام شده است
بر تو پس گفت عبد الله بن مسعود به بین چه چیز فتوی میدهی بان این مرد را پس گفت ابو موسی پس چه نمیگوئی تو پس گفت عبد الله
بن مسعود شیر خوردن معتبر نیست الا انچه باشد در دو سال پس گفت ابو موسی سوال نکنید از من از چیزی تا آنکه باشد این عالم در میان
شما مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر سیگفت حکم شیر خوردن نیست مگر کسی را که شیر داده شد پش در خوردی
و حکم شیر خوردن نیست کلان سال را مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت رضاعت
نیست مگر انچه باشد در ایام کهواره و مگر انچه رویانید گوشت را و خون را یعنی در حال صغر باشد باب هل یحرم ما صار من لبن الفحل
لا یحرم الا ما قبل رضعات او عشر رضعات ایا حرام میکنند یکبار مکیدن و دو بار مکیدن یا حرام نمیکنند مگر پنج بار شیر خوردن
یا ده بار شیر خوردن مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة الخ حضرت
عائشه رضی الله عنها بود در جمله انچه فرود آورده شد از قرآن این کلمه عشر رضعات معلومات تحرمن یعنی ده بار شیر خوردن

که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میکوینند حرام میسازند بعد ازان حکم ده بار منسوخ شد به پنج بار شیر خوردن که
در عرف معلوم باشند تسمیه آن شیر خوردن یعنی قدری که طفل سیر شود و مثل انرا یکدفعه شیر خوردن میکوینند
پس میگوید رسول خدا صلی الله علیه وسلم و این کلمات از انجمله بود که خوانده میشود در قرآن مالک عن نافع ان سالم بن عبد الله اخبره
ان عائشة ۲ الخ حضرت عائشه فرستاد آدم را باسالم بن عبد الله او در آنوقت شیر خواره بود و بسوی خواهر خود ام کلثوم دختر ابوبکر
صدیق پس گفت شیر بده او را ده بار شیر دادن تا داخل شود بر من یعنی بغیر حجاب گفت سالم پس شیر داد مرا ام کلثوم پنج بار
بعد ازان مریض شدم پس شیر نداد مرا کسی سه بار پس داخل نشدم بر عائشه از جهت انکه ام کلثوم تمام نکرد برای من دهبار
شیر دادن را مالک عن نافع عن صفیه بنت ابی عبید اخبرته ان حفصه ام المومنین ۳ الخ حضرت حفصه فرستاد عاصم بن عبد الله
بن سعد الشوی خواهر خود فاطمه دختر عمر بن الخطاب تا شیر دهد او را ده بار و تا داخل شود بر وی حال انکه او صغیر بود پس شیر
داده شد او را پس فاطمه کرد بهمین کار پس داخل شد عاصم بر حفصه مالک عن ثور بن زید الدیلی عن عبد الله بن عباس ۴ الخ عبد الله
بن عباس میگفت انچه باشند در دو سال اگرچه یکمیدن یکبار باشد پس ان حرام میکند مالک عن ابراهیم بن عقبه ۵ الخ سال
سعید بن المسیب را ابراهیم بن عقبه سوال کرد و سعید بن المسیب را از حکم رضاعت پس گفت سعید انچه باشد در میان دو
سال اگرچه یک قطره باشد پس او حرام میکند و انچه بعد از دو سال باشد پس چیزی نیست که او طعامی است که میخورد
او را گفت ابراهیم بن عقبه بعد ازان سوال کرد م عروه بن الزبیر را پس گفت مانند انچه گفته بود سعید بن المسیب مالک عن ابن
شهاب ۶ الخ ابن شهاب میگفت رضاعت اندک او و بسیار او حرام میکند و نسبت شیر خوارگی از طرف مرد ان حرام
میکند باب نکاح المحرم باطل نکاح احرام کننده باطلست مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ۷ الخ رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرمود با بدکه نکاح نکند محرم و بزنی ندهد در حالیکه خود احرام بسته یعنی در حالة احرام و خواستگاری نکند و پیغام نکاح
بکسی ندهد مالک عن داود بن الحصین ان اباغطفان بن طریف المری ۸ الخ فرمود عمر بن الخطاب نکاح طریف مری نکاح کرد
زنی را و حال انکه او محرم بود پس رد کرد عمر بن الخطاب نکاح او را باب ما یصلح مهرا ما یصلح ثمنا ما قل یعنی هر چیز که قابل
بود مهر شدن انچه قابل بود بهای چیزی باشد یعنی اقل مهر معین نیست بلکه هر چیز که می تواند شد مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن
سعد الساعدی ۹ الخ آمد زنی پیش حضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آینه من بخشیدم ذات خود را برای
تو پس ایستاد و دراز کرد پس نظر کرد بسوی او پس یکدفعه یا رسول الله این زنی را بزنی ده برای من اگر نیست ترا

بان حاجت پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا نزدیک تو چیزی هست که مهر دهی بآن زن آن چیز را گفت نیست مرد را
گفت باز رو پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر بدهی او را ازار خود بنشینی و ازار تو گفت ازاری برای تو نیست پس
گفت چیزی پس گفت این مرد که نمی یابم چیزی فرمود طلب کن اگرچه یک انگشتری از آهن باشد پس طلب کرد آن مرد پس نیافت
چیزی پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا یاد تو از قرآن چیزی هست گفت آری یاد من هست فلان سوره و فلان
سوره و گر گرد سوره های چند گفت نام برد آنرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم برآنچه یاد دادم او را از قرآن بقضا بدانچه
با تست از قرآن یعنی بر تعلیم آن والله اعلم **باب** لا یخلو النکاح عن مال فان سمی وسمی وجب جمیعه او لم یسم وجب مهر
المثل وان لم یسم ومات ولم یسم فاختلفوا فی ذلک او سمی نصف ما سمی او طلق ولم یسم فالمتعه او سمی نصف ما سمی
خالی نمی باشد نکاح از مال پس اگر بهره مند شد یعنی جماع کرد و معین کرده بود مهر را واجب میشود جمیع مهر و اگر بهره مند نشد و معین
نکرده بود مهر را واجب میشود مهر مثل و اگر بهره مند نشد و بمرد و تسمیه مهر نکرده بود پس اختلاف کردند فقها در صورت و اگر
بهره مند نشده بود و بمرد و معین کرده بود مهر را پس واجب میشود نصف آنچه مقرر کرد او را و اگر طلاق داد او را و معین نکرده بود مهر را
پس متعه واجب میشود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس نصف آنچه مقرر کرده بود واجب میشود **قال الله تعالی** فما
استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة
ان الله کان علیما حکیما. پس هر شخصی که بهره مند شد بدو یکی از منکوحات پس بدهید ایشان را مهرهای ایشان
یعنی تمام مهرها و این عام است صورت طلاق و وفات را و نیست گناه بر شما در چیزیکه از کند یکدیگر راضی شدید بآن
بعد از مقرر کردن مهر یعنی بعد از مقرر کردن مهر اگر راضی شدید بنقصان یا زیاده یا اسقاط آن تراضی عال باید
کرد و هر اینه هست خدا و انا باحکمت و **قال الله تعالی** لا جناح علیکم ان طلقتم النساء مالم تمسوهن
او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف
حقا علی المحسنین هیچ گناه نیست بر شما اگر طلاق داد ند زنان را در وقتیکه نکرده باشید با ایشان جماع مقرر
نکرده اید برای ایشان مهر معلوم القدر پس در صورت بهره مند کنید زنان را یعنی بلباس بر تونگر قدر حال او
و بر تنگدست قدر حال او و بهره مند کردن بخصلت پسندیده لازم کرده شده بر نیکوکاران **وان طلقتموهن**
من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفو الذی

بیده عقدة النکاح وان تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون
بصایر و اگر طلاق داده بدزنان را پیش از انکه جماع کنید با ایشان وحال انکه مقرر کرده بودید برای ایشان مهری معین پس
واجب است نیمه انچه مقرر کرده بدید لیکن انکه عفو کنند متروکات یعنی ساقط کنند مهر خود را یا عفو کند شخصی که بدست اوست عقدهٔ
نکاح یعنی بعد از تمام داون مهر و قبل سبب طلاق داد و بخشید لی همه ان بزن گذاشت و مطالبه نصف نکرد والله اعلم ح ک ت
مالک عن نافع ان ابنة عبید الله بن عمر و امها بنت زید بن الخطاب الخ دختر عبید الله بن عمر و مادر او دختر زید بن الخطاب بود
و این دختر عبید الله زن پسری بود از ان عبید الله بن عمر پس ان پسر بمرد او هنوز دخول نکرده بود با او و مقرر نکرده بود برای
او مهر را پس طلب کرد مادر او مهر او را پس گفت عبید الله بن عمر واجب نیست برای او مهر و اگر واجب می بود برای او مهر باز
نمیدهم ترا او ظلم نمیکردیم بر وی پس ابا کرد مادر او که قبول کند گفتهٔ عبید الله بن عمر را پس حکم ساختند در میان خویش
زید بن ثابت را پس حکم کرد زید بن ثابت که مهر لازم نیست برای وی و لازم است برای او میراث باب اختلفوا
او خوار السنور اختلاف کرده اند در فرو شدن بر دنا یعنی اگر مرد و زن در یک خانه باشند و پرده فرو گذارند حکم جماع باشد
در وجوب تمام مهریا نه قال الله تعالی مالم تمسوهن یعنی حکم وجوب تمام مهر متعلق ساخت بمس پس کنایه از جماع است
مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب حکم کرد در باب زن و فیکه لکاح کند
او را مرد که حکم انیست و فیکه فرو دو انداخته شد پرده پس مهر انه واجب میشود بروی مهر باب اذا انفق الزوجان عن
الخلوة و اختلفا فی الدخول و بیان انکه و فیکه متفق شدند که شوهر و زن بر خلوت و مختلف شدند در دخول مالک انه
بلغه ان سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب میگفت و فیکه داخل شود مرد بزن در خانه آن زن باو ورد انشته شود
گفته مرد بر زن و چون داخل شود زن بر مرد در خانه مرد باو ورد انشته شود سخن زن را بر مرد مترجم گوید رضا
دراین ابه و این اثار متناقض نیست زیرا که حکم دابر نیست مگر بر مس حقیقی چنانکه از ابه مفهوم میشود لیکن گاهی
مخفی میشود مس دخول را میکند او امر دنا مهر تمام بروی واجب نشود پس درین صورت بر ظاهر اعتماد باید کرد و اگر ظاهر شهادت ندهد
که مس شده است مهر لازم می نشود والا نمی شود والله اعلم باب ما اشترط الولی لنفسه فهو للمراة ان ابنته هی التی اشترطت
هر چه شرط کند ولی برای خود و ان برای زن است اگر خواهد بکند و اگر خواهد ترک کند مالک انه بلغه ان عمر بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز میگفت در
ابام خلافت خود بسوی بعض مرعاملان خود که هر دختر که شرط کرده است در نکاح دهنده هر که باشد پدر یا شد یا غیر او از عطیه باید پس ان زنست

بیده کان فرق ابهم نحو ولی فرق ابهما صدقا بنت ابها صدقا بنت
و لیس لها صدقا بنت ابها صدقا بنت و لو کان لها
صدقا بنت ابها و لظاهر بیت ابها ان
بقبل و لک فحوا بیم ح ت ابها الارث ه
لا صدقا لها و لها الارث ه

بیده
فرق الزاة اذا فرق ما الرجل انه اذا
اوقعت لتور فقه و جب صداقها ه

بیده
کان قول اذا اصابها الرجل اصابها
صدقا و اذا لم تصب علیه فرق علیها ه

اگر طلب نماید **باب الشرط فی النکاح** در بیان شرط نکاح ایاو اجنبی او وفا بانچه شرط کرده است زن در عقد نکاح **مالک**
انه بلغه ان سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب را سوال کرده شد از حکم زنی که شرط کرد بر زوج خود که بر نیارد او را از شهر او
پس کیف سعید برآرد او را اگر خواهد **قال مالک** والامر عندنا انه اذا شرط الرجل الخ کیف مالک و حکمی که مقرر است نزد یک ما انست
و فکیه شرط کند مرد برای زن خود و اگرچه ان شرط در عقد نکاح باشد که نکاح نکنم بر تو زن دیگر را یا سریه یکبر ما ان شرط ثابت
مکر انکه در شرط فسخ طلاق یا عتاق باشد پس ان شرط واجب میشود بروی و لازم میشود بروی **باب الدعاء اذا تزوج امراة**
در بیان خواندن دعا و فکیه نکاح کند زنی را **مالک** عن زید بن اسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود فکیه نکاح کند
یکی از شما زنی را یا خرید کنیزکی پس باید که بگیرد موی پیشانی او را و باید که دعا کند ببرکت و و فکیه خرید کند شتر را پس باید بگیرد
بلندی کوهان او را و باید که پناه جوید از شر شیطان لعنت کرده شد **باب** سنن الولیمة سنت است طعام ولیمه پختن و مردمان را
بران دعوت کردن **مالک** عن حمید الطویل عن انس بن مالک ان عبد الرحمن بن عوف الخ عبد الرحمن بن عوف آمد بجناب
انحضرت صلی الله علیه وسلم و بروی اثر زردی بود یعنی از خوشبوی زرد که در وقت نکاح استعمال کرده بود پس سوال کرد
او را رسول الله صلی الله علیه وسلم از حال او پس خبر داد انحضرت را صلی الله علیه وسلم که نکاح کرده است پس فرمود انحضرت
صلی الله علیه وسلم چه مقدار روان کردی بسوی او یعنی چه قدر مهر دادی پس گفت وزن یک نواة از طلا و نواة مقدار است
چنانکه نوله و بسه در عرف یا مساوی باشد پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیمه بکن اگرچه بیک تر باشد و ظاهر انست که
یک بز مر بنسبت حال عبد الرحمن بن عوف در انوقت اعلی و لایم بود **مالک** عن یحیی بن سعید الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم
ولیمه میکرد بطعامیکه بود دران نان و گوشت یعنی پوست و چشم و جز ان اکتفا میفرمود در بعض احیان **باب** بنا کردن
اجابة الدعوة فی الولیمة لازم و متاکد است قبول کردن دعوت در ولیمه **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود و فکیه خوانده شود یکی از شما بسوی طعام ولیمه پس باید که بیاید بان طعام **باب** یکره ان
یدعی الاغنیاء و یترک المساکین مکروه است انکه خوانده شود تو نگران را و گذاشته شود فقیران را **مالک** عن ابن
شهاب عن الاعرج عن ابی هریرة الخ ابو هریره میگفت که بدترین طعام طعام ولیمه است که باین صفت باشد که
خوانده شود برای ان تو نگران او گذاشته شود فقیران را و هر که نیاید بدعوة پس نافرمان برداری کرد او رسول او را
باب یجب العدل فی القسم و میزه بجب یا یکمن عرفا واجب است برابر ساختن در زنو بنها و غیر ان بقدر الخ ممکن است در عرف

مردمان قال الله تعالی ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل
فتذروها کالمعلقة وتوانید که برابری کنید میان زنان اگرچه حرص کنید پس باری میل نکنید تمام میل کردن تا انکه
گذارید او را مانند معلقه زنی است که نه بیوه باشد و نه شوهردار مانند زن مقصود باب للبکر سبع وللثیب ثلاث ثم
القسم بالسویه زن شوهرنادیده را اگر نکاح کند هفت شب با او باشد و اگر زن شوهردیده را نکاح کند سه شب با او باشد
بعد ازان قسمت کند بانصاف مالک عن حمید الطویل عن انس بن مالک الخ انس بن مالک میگفت زن شوهرنادیده
را هفت شب است و زنی که شوهر دیده باشد سه شب قال مالک وذلک الامر عندنا الخ گفت مالک وهمین است حکم نزد ما
پس اگر باشد نکاح کننده را زنی غیر ان زن که الحال نکاح کرده است پس وی قسمت کند میان ایشان بعد از انکه بگذرد
روزهای ان زن که تو در نکاح اورده قسمت برابر وحساب نکنند بران بران زن نوعدی را که اقامت کرده است نزد او
باب تخییر الجدیده الثیب بین ثلاث بلا قضاء وسبع مع القضاء در بیان اختیار دادن زن نو که ثیب باشد در میان
سه شب بلا قضاء و در میان هفت شب با قضاء مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن حزم عن عبد الملک بن ابی بکر بن
عبد الرحمن بن الحارث بن هشام المخزومی عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه نکاح کرد ام سلمه را و ثیب
صبح در اورد نزد یک او فرمود او را ثیب نیست نزد قوم تو خواری یعنی از تو معرض نشیم دلی رغبتی ندارم تا قوم تو سبب
اعراض از تو دلی رغبتی از تو خواری شوند اگر خواهی هفت شب با تو گذران کنم و هفت شب نزد یک سایر ازواج
گذرانم و اگر خواهی سه شب با تو گذرانم و بعد ازان یک یک شب و دور کنم بر ایشان پس گفت ام سلمه سه شب با من
گذران کن مترجم گوید سه شب ماندن حق زن است اگر خواهد اسقاط کند و اگر خواهد عوض ان چیزی دیگر اختیار نماید
پس رخصت داد او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم ام سلمه را اختیار داد او را به ثلث حق او ثیب بکر دو باعوض ان اختیار
کند و برابر سایر ازواج شود پس او ثیب را اختیار نمود والله اعلم باب یحرم الاتیان فی الدبر وجعل فی قبلها
من جانب دبر حرام است جماع کردن در دبر زن و حلال است در قبل وی از طرف دبر وی یعنی غلطانده و از پیش
قال الله تعالی نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم زنان شما کشت زار شما اند پس بیائید بکشت
زار خویش بهر روش که خواهید یعنی بهر صفت که جماع کنید شاید غلطانده و از پس پشت و غیران بعد ازان که
در قبل باشد مترجم گوید اتفاق است علما را بر ان که جایز است مرد را امدن بزن خود یعنی جماع کردن در قبل وی

از جانب حیض هر شش در یک صفت که باشند و حرام است ادن در وی و هر دو اگر کسی بر ترک این کار نشود و تحریم ان جاهل نباشد نهی باید کرد و
باز باید داشت او را ازان و اگر عود کرد تعذیر کرده شود و اورا باب بحرم غشیان الحائض حرام است جماع زن حائض قال الله تعالی
و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن
فاتوهن من حیث امرکم الله سوال میکنند ترا از حیض یعنی در اثنای حیض با زنان چگونه معامله کنند بگو حیض ناپاکی است
پس یک سو شوید از زنان در حالة حیض یعنی جماع مکنید و نزدیک مشوید بزنان حائض تا وقتیکه پاک شوند پس چون غسل کردند بیایید
بان زنان از راه که مباح ساخته است خدا شما را یعنی از راه قبل نه در سرجم گویند رضا از بن آید بطریق منطوق حرمت وطی
حائض در فرج معلوم شد و بطریق مفهوم حرمت وطی در دبر و الله اعلم و از مسایل اجماعیه در باب حیض آنست که نماز در روزه
در حال حیض در نیست و روزه را قضا کنند و نماز را قضا نیست و تفاوت میان بحیض و جمیع احکام و اختلاف کرده اند
اهل علم در اقل مدة حیض پس نزدیک مالک اقل مدة حیض هفت روز است بمقداری در باب عبادات پس یکدفعه هم حیض تواند شد
و اکثر آن پانزده روز است و شافعی گفته اقل حیض یک شبانه روز است و اکثر پانزده روز و ابو حنیفه گفته اقل سه شبانه روز و اکثر
ده شبانه روز و اینهمه اتفاق کرده اند بر انکه اقل طهر پانزده شبانه روز است در روایتی صحیح آمده است که حضرت علی مرتضی رضی در باب
عدة تخویر کردند که در یک ماه سه حیض نتواند شد پس عبادات و غیران یکسان دانستند و اقل طهر را حدی معین نکرده اند و انچه
درین باب اقرب بتحقیق مینماید آنست که چنانکه مرض را تعین نکرده اند بلکه گذاشته اند برای مبتلی به پس چون بداند که مرا حیض است نماز
ایستاده نمی تواند کرد یا روزه نمی تواند گرفت او را رخصت قعود و افطار ثابت میشود چنانکه مریض تیمم میکند و بعد ازان متمکن میشود
نبدرج و نمیداند که کی او را وضو و غسل نمیباید کرد پس درین صورت معتبر تحری او باشد همچنین حیض و طهر بر عادة نساء که دانسته اند
پس چون نساء معتاد خود دانند حیض باشد و انچه خلاف عادة هم حیض و طهر است و اگر اختلاف فاحش شود و شبهه نماند که مرض
است او را استحاضه گویند و الله اعلم و تعین وقت مقرر نیست بر آنست که هر کسی عادة قوم خود را بیان کرده است و بران فتوی داده
است و سبب تعین ده روز آنست که هفت روز عادة حیض نساء است پس چون دیدند که گاهی از عادة زیاده و کم می شود زیاده بر سه روز
مقرر کردند باب لا یرتفع التحریم حتی ینقطع الدم و یغتسل مرتفع نمیشود که حرمت غشیان تا وقتیکه منقطع شود دم و غسل کند یا تیمم
انه بلغه ان سالم بن عبد الله و سلیمان بن یسار الخ سالم بن عبد الله و سلیمان بن یسار را معلوم کرده شد از حکم حائض
اینا بر سد تا او را یعنی جماع کند با او زوج او چون پاک شود پاکی را یعنی انقطاع دم را پیش از انکه غسل کند پس گفتند هر دو جماع کنند

تا او غسل کند

تا انکہ غسل کند مترجم گوید رضہ ہمین باین قولہ تعالی فاذا تطہرن فاتوہن ودرین مسئلہ ابوحنیفہ اختلاف کردہ است وگفتہ
چون بروی نماز واجب شود جماع با او درست است اگرچہ غسل نکردہ باشد **باب** جواز مضاجعۃ الحائض وخدمتہا زوجہا او
مولاہا **باب** درین بیان جواز یکجا خواب کردن با حائض وخدمت کردن حائض زوج خود را یا مالک خود را **مالک** عن ربیعۃ بن ابی
عبد الرحمن ان عائشۃ الخ حضرت عائشہ خوابیدہ بود با انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در یکجامہ وبرایہ حضرت عائشہ حیرت کردہ گفت
سخت یعنی باضطراب برخاست پس فرمود او را انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حیرت ترا ایا حائض شدی گفت آری فرمود محکم کن بر
خود ازار خود را بعد ازان عود کن بسوی خوابگاہ خود مترجم گوید امر کردن اینشہ ازار برای انست تا فراش ملوث نشود واللہ اعلم
مالک عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن عائشۃ الخ حضرت عائشہ گفت شانہ میکردم سر مبارک انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را من حائض
می بودم **مالک** عن نافع ان عبد اللہ بن عمر الخ عبد اللہ بن عمر بود کہ می شنید کہ گمان او در وہای او در او سید اوند او را حمزہ واینشان
حائض بودند حمزہ بوریای خود را کوبند آنقدر کہ ادمی بروی سجدہ کند مترجم گوید خدمت حائض زوج خود را وضاجعۃ ہا او جایز
است **باب** التفاف **باب** جواز مباشرۃ الحائض فوق الازار جایز است مباشرۃ حائض بالای ازار **مالک** عن زید بن اسلم الخ
عمر وی سوال کرد از انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت چہ حرج حلال می شود مرا از تمتع زن من حال انکہ وی حائض باشد
پس فرمود انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باید کہ محکم کند بر خود ازار خود را بعد ازان بکن کار خود بنصف زیر بن ان زن **مالک**
عن نافع ان عبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر الخ عبید اللہ پسر عبد اللہ بن عمر فرستاد او م را بسوی عائشہ سوال میکرد او را
ایا مباشرت کند مرد بازن خود واو حائض باشد پس گفت عائشہ باید کہ محکم کند ازار خود را بر نصف زیر بن خود وبعد ازان
مباشرت کند با او اگر خواہد مترجم گوید حکمت در شد ازار نصف زیر بن خود را بعد ازان مباشرت کند با او اخراز است
از تلویث وود ور داشتن از جماع حرام ومحمد بن الحسن گفتہ روایہ کردہ شدہ است از عائشہ سہیل نزار بن نیز گفت باید کہ اجتناب
کند از شعار دم وادبار سد تمتع بما سوا آن وشعار خرقہ ایست کہ متصل بدن باشد واللہ اعلم **باب** الغیلۃ معنی غیلہ
آنست کہ جماع کند مرد بازن خود وحال انکہ وی شیر میخوراند ولد را **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان انہ اخبرہ عروۃ بن
الزبیر عن عائشۃ الخ حضرت عائشہ از حدائہ اسدیہ روایت نمود کہ حدائہ شنید انحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمود برایہ
قصد کردم من کہ منع کنم از غیلہ یعنی مردان را از جماع زنان شیر دہندہ اولاد خود تا انکہ یاد کردہ اہل روم وفارس را کہ میکنند
ایشان کار پس ضرر نمیرساند اولاد ایشان را قال مالک الغیلۃ ان یمس الرجل امراتہ وہی ترضع گفت مالک کہ معنی غیلہ آنست کہ جماع کند

مرزن خود را حال انکه وی شبر میخواند باب ان رای شما علامه النشوز وعظها فان ابدت نشوزا هجرها فان قامت علی
النشوز حضر بها حاضر باغیر مبین وان نشزا استحب لها ان تصلح شیئا بعض حقها وان تناشزا فلیبعث الحاکم حکما من اهله وحکما من
اهلها فان نفع والا تفارقا اگر به بیند مرد از طرف زن علامه سرکشی یعنی از ادای حقوق زوج که بروی واجب است سرکشی کند
زوج وعظ کو بد و نصیحت نماید پس اگر ظاهر کرد سرکشی را و بیند بدیر نشه ترک کند او را یعنی مضاجعت وجماع با او نکند پس اگر
اخراز کرد بر نشوز بزند او را زدن غیر ایذا دهنده و اگر سرکشی کند مرد یا زن که زن صلح کند با او بترک بعض حقوق خود از قسم
نفقه وغیران و اگر هر دو از یکدیگر سرکشی کردند و هیچکی در مقام خشونت نباشند از دیگر باید که حاکم دو کس را حکم کند شخصی از اهل زوج
و شخصی دیگر از اهل زن پس ایشان تشخیص وجه نشوز کنند و نخری نمایند در صورتیکه تالیف میان ایشان بدید اید و میان
صورت را بر ایشان لازم کنند و اگر این هم نفع ندارد باید که متفرق شوند قال الله تعالی والاتی تخافون نشوزهن
فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا ان الله کان علیا
کبیرا و آن زنانی که میترسید از سرکشی ایشان یعنی ادای حقوق زوجیت بکنند پس پند دهید ایشانرا یعنی از عقاب خدا تعالی
بترسانید و ترک کنید ایشان را در خوابگاه یعنی تحول کنید بفراش دیگر و جوه دیگر و بزنید ایشان را یعنی زدنی که ضرر نمایان
نباشد پس اگر فرمان بردار شما گردند پس طلب مکنید بر ایشان راهی را یعنی راه ستم و تعدی بر انبیه بتحقیق الله بلند قدر بزرگ
مرتبه وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق
الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا و اگر دانستید ای حاکمان اهل اسلام مخالفت میان زوجین را پس بفرستید
بسوی ایشان حکم کننده باعدالت از اهل قرابته شوهر و حکم کننده باعدالت از اهل قرابته زن اگر خواهند این دو حکم راست کردن
حال میان ایشان البته موافق اندازد خدا تعالی میان ایشان بر انبیه بتحقیق خدا دانا و خبردار قال الله تعالی وان
امراة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر
واحضرت الانفس الشح وان تحسنوا وتتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا و اگر زنی بترسد
از شوهر خود سرکشی را یا روگردانی را پس گناه نیست بر ایشان که صلح کنند میان خویش نوعی از صلح و صلح بهتر است
و حاضر کرده شدند نفوس را نزدیک بخل یعنی بخل را خدا تعالی در نفوس ساخته است و اگر نیکوکاری کنید و بپرهیزگاری
نمائید پس بر انبیه خدا تعالی هست باکنه بکنید خبردار ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم

فلا تمیلوا

فلا تميلوا كل الميل فتذروها كالمعلقة وان تصلحوا وتتقوا فان الله كان غفورا رحيما وخواندن ای
مسلمانان كه عدل كنيد درميان زنان خود اگرچه حرص كنيد پس باری ميل نكنيد از يک زن بزن ديگر تمام مايل شده تا انكه بگذاريد
او را مانند معلقه و معلقه زنی است كه نه بيوه است و نه خداوند شوهر مثل زن مفقود و زنی كه او را در خانه حبس كرده است و از
نفس خود هيچ بهره نميدهد و اگر صلح كنيد و پرهيزكاری نمائيد پس هر آينه خدا تعالی هست امرزنده مهربان و ان يتفرقا
يغن الله كلا من سعته وكان الله واسعا حكيما و اگر از يكديگر جدا شوند زوجين بی نياز خواهد ساخت
خدا تعالی هر يكی را از توانگری خود و هست خدا تعالی جواد باحكمت مالک انه بلغه ان علی بن ابيطالب الخ علی بن ابيطالب
گفت دران دو حكم كه خدا تعالی در باب ايشان فرمود و ان خفتم شقاق بينهما كه بسوی ايشان مفوض است جدائی
ميان ايشان و باهم جمع شدن قال مالک وذلک احسن ما سمعت من اهل العلم الخ گفت مالک و اين بهترين اقوالی است
كه شنيدم من از اهل علم كه حكمين جايز است قول ايشان ميان مرد و زن او در فرقه و اجتماع مالک عن ابن شهاب
عن رافع بن خديج انه تزوج بنت محمد بن مسلمة الانصاری الخ رافع بن خديج نكاح كرد دختر محمد بن مسلمه انصاری را پس بود
ابن دختر محمد بن مسلمه نزد يک او تا انكه كلان سال شد پس نكاح كرد بر وی زنی نوجوان را پس ترجيح داد در محبت ميان
آن زن نوجوان را بر ان زن كلان سال پس طلب كرد آن زن قديم از وی طلاق را پس طلاق داد او را يكبار
بعد ازان مسلت داد او را تا وقتيكه نزديک شد از انكه برايد از عدت رجعت كرد با او بعد ازان عود كرد در كار اول پس
ترجيح داد زن جوان را بر وی پس طلب كرد از وی طلاق را پس طلاق داد او را يكبار بعد ازان رجعت كرد باز
بعد ازان عود كرد بكار اول پس ترجيح داد زن جوان را بر وی پس طلب كرد از وی طلاق را پس گفت رافع بن
بن خديج انچه خواهی يكنم جز اين نيست كه باقی نمانده است يک طلاق پس اگر خواهی بر جای خود باشی با وجود انچه می بينی
از ترجيح و اگر خواهی جدا كنم ترا گفت نه بلكه بر جای خود ميمانم با وجود ترجيح پس گذاشت او را بر ين شرط و ديد رافع
بر خود هيچ گناه وقتيكه بجای خود ماند نزد يک او بشرط ترجيح باب خيار العتق باب در بيان اختياری كه حاصل شود
زن را بسبب ازاد شدن او در فسخ نكاح زوج كه عبد باشد مالک عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن القاسم بن محمد
عن عائشة الخ حضرت عائشه فرمود كه بوده است در باب بريره سه حكم يعنی سه حكم كه بسبب ورود انها بر بريره شده است
و ان احكام عام است جميع مكلفين را والله اعلم پس بود يكی ازان سه حكم كه او را ازاد كرده شد پس اختيار داده شد

در باب زوج خود و حکم دیگر آنست که آنحضرت نزد بودند صلی الله علیه وسلم و لابرای کسی نیست که از او کرده و سیوم آنست که داخل شدند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در خانه خود و دیگ سنگین پیش او چشیدند پس نزدیک ساختند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم نان و نان خورش از
نان خورشهای خانه یعنی از آن نان خورشها که در خانه اماده میکنند مثل سرکه و غیران پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا ندیده ای دیگ
سنگین که در وی گوشت بود گفتند آری یا رسول الله گوشت بود لیکن ان گوشتی نیست که صدقه داده شده است امرا بر بریره
تو یا رسول الله بخوری صدقه را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان گوشت بر بریره صدقه است و برای ما از وی هدیه است باب خیار
الغبن یعنی مسئله الی المسیب خیار غبن ممتد است تا وقتی که رسانیده مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت در
باب کنیزکی که باشد در نکاح غلامی پس ازاد کرده شود ان کنیزک را که ان کنیزک را اختیار است تا وقتیکه دست نرسانیده است باو وی
مالک عن ابن شهاب عن عروه بن الزبیر الخ کنیزک از بنی عدی که گفته بودند او را از براو او بود در نکاح غلامی و زیران روزه
کنیزک بود پس ازاد کنند کنیزک زبیر پس ادم فرستاد بسوی من حفصه زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بخواند مرا پس گفت
هر آینه من خبر کننده ام ترا بخیری و دوست میدارم که بکنی خیری را یعنی افتراق امر نمیکنم و مشوره نمیدهم مرا نه اختیار تو بدست
تست تا وقتی که دست نرسانیده است بتو زوج تو پس اگر دست رسانده بتو پس نیست ترا از اختیار خیری گفت زبیر پس گفتم مرضی من
مفارقت ست باز میکوبم مرضی من مفارقت است باز میکوبم مرضی من مفارقت است پس جدا شدم بسر کلمه باب خیار العیب باب
در اختیاری که حاصل میشود احد الزوجین را بسبب عیب دیگر مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب انه قال قال عمر بن
الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود هر مردی که نکاح کرد زنی را و بآن زن ظاهر شد جنون یا جذام یا داغهای سفید پس اگر خواهد
است با او پس او را ست مهر او تمام و کمال و ان مهر زوج او را تا وقتی که ان است بر ولی ان زن مالک انه بلغه عن سعید بن المسیب الخ
سعید بن المسیب گفت هر مرد یکه نکاح کرد زنی را و بآن مرد جنون است یا ضرری دیگر است پس آن زن را اختیار داده میشود پس
اگر خواهد بجای خود بماند و اگر خواهد جدا شود باب المغرور و باب در بیان حکم مغرور و مغرور کسی است که زنی او را فریب داده باشد
و ظاهر کرده که من حره ام پس باین گمان با او نکاح کرد و بعد ازان ظاهر شد وی کنیزک کسی بود پس عوض اولاد خود و ما ملکت
مانند انسان در بدل سال مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان الخ عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان
حکم کردند یکی از انسان در باب زنی که فریب داد مردی را نفس خود و ظاهر کرد که هر آینه وی حره است یعنی ازاد است پس
زاد برای او فرزندان را پس حکم کرد که فداء دهد بدل اولاد خود مثل انسان یعنی از عبید و اماء مثل اولاد خود در سن

وجمال بسیده ان بدهند واولاد وی احرار شدند والله اعلم قال یحیی سمعت مالکا الخ گفت یحیی شنیدم از مالک که میگفت وقف
در اینصورت بانصاف نزدیکتر است انشاء الله تعالی مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب میگفت
هر که نکاح کرد زنی را پس نتواند که دست رساند بوی یعنی جماع نکند پس حاکم نیست که مقرر کرده شود برای او مدت یکسال پس
اگر در بن میان قدرت جماع یافت فبها والا جدائی کرده شود میان ایشان مالک انه سمع ابن شهاب الخ مالک گوید که سوال
کرد ابن شهاب را که از کدام وقت مقرر کرده شود این مدت ایا مقرر کرده شود از روزی که در خانه خود آورد آن زن را
یا از روزی که بحاکم برد او را پس گفت ابن شهاب بلکه مقرر کرده شود از روزی که برد او را ابوی حاکم مترجم گوید رضا
همین است مذهب شافعی که مقرر کرده شود برای عنین مدت یکسال از روزی بحاکم رجوع کرد برای انکه شاید بر عارضه
قدرت نیافته باشد و در بن مدت ان عارضه زایل خواهد شد بعد از ان اگر زایل نشد پس فسخ علی الفور لازم است و اختیار
نیست زن را بعیب بیان نامردی مرد بعد از انکه دخول کرده باشد و نزدیک او خلیفه تفریق کرده شود و میان ایشان طلاق
و برای زن تمام مهر لازم می شود اگر خلوت شده باشد بادی و واجب است بر زن عدة باب امراة المعیب او میان
زن شخصی که نکدت باشد مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب میگفت در هیکه سیاید مرد انچه خرج کند
بر زن خود تفریق کرده شود میان ایشان قال مالک وعلی ذلک ادرکت اهل العلم ببلدنا گفت مالک و بر همین قول یافتم
اهل علم را در شهر خود باب الایلاء ایلا عبارت از انست که مرد سوگند خورد که جماع نکند بازن خود ابدا یا مدتی که زیاده
از چهار ماه باشد قال الله تعالی للذین یولون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاؤ فان الله
غفور رحیم وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم برای انانکه قسم میخورند از زنان خود
تبرک جماع انتظار چهار ماه هست پس اگر رجوع کردند پس بدرستیکه خدا بخشنده امرزگار مهربان است واگر قصد مصمم کردند
بر طلاق پس بدرستیکه خدا شنوا و داناست باب اختلفوا اذا مضی اربعة اشهر هل یوقف او لیقع علیها الطلاق
البائن او الرجعی اختلاف کردند در انکه وقتیکه گذشت چهار ماه ایا توقف کرده شود یا واقع شود بر زن طلاق بائن یا
رجعی مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن ابیطالب الخ علی بن ابیطالب میفرمود وقتیکه ایلا کند مرد از زن خود
واقع نمی شود طلاق اگرچه بگذرد چهار ماه تا انکه ایستاده کرده شود پیش قاضی لازم کرده شود بر وی پس یا انست که
طلاق دهد یا انست که رجوع کند قال مالک وذلک الامر عندنا گفت مالک و همین است حکمی که مقرر است نزد یک ما مالک

عن نافع عن عبيد الله بن عمر الخ عبيد الله بن عمر مسكفت هر مرد يكه ايلا كرد از زن خود پس هر آينه او را فيكه بگذرد چهار ماه موقوف
داشته مي شود تا انكه طلاق دهد يا باز گردد و واقع نمي شود بر وي طلاق و فيكه بگذرد چهار ماه تا انكه موقوف داشته شود مالك عن
ابن شهاب ان سعد بن المسيب و ابا بكر بن عبد الرحمن الخ سعيد بن المسيب ابو بكر بن عبد الرحمن مسكفتند در باب شخصي كه ايلا كرد
از زن خود كه حكم انست كه فيكه بگذرد چهار ماه پس ان يك طلاق بائن است و شوهر او را مي رسد او را برگرداند بسوي وي رجعت تا وقتيكه اين
زن در عدة خود است مالك از بلغه ان مروان بن الحكم الخ مروان بن الحكم حكم مسكرد در باب شخصي كه ايلا كرد از زن خود كه حكم انست
وقتيكه بگذرد چهار ماه پس آن ايلا يك طلاق بائن است و او را مي رسد بسوي وي رجعت قال مالك و على ذلك كان رأي ابن شهاب كفت
مالك و بر همين بود مذهب ابن شهاب باب من حلف ان لا يطأ شهرا او لا يطأ حتى تفطم ولدها فانه ليس بمولي اگر كسي
سوگند خورد بر انكه وطي نكند زن خود را يكماه يا وطي نكند او را تا انكه باز دارد فرزند خود را از شير پس هر آينه او ايلا كننده نمي شود
قال مالك و من حلف ان لا يطأ امرأته الخ كفت مالك و هر كه قسم خورد كه وطي نكند زن خود را يك روز يا يك ماه يا بيشتر از آن
درنگ كرد تا انكه گذشت زياده از چهار ماه پس نيست بر اين ايلا و جز اين نيست كه موقوف داشته شود در ايلا كسي را كه سوگند خورده
باشد بر زياده از چهار ماه اما كسي كه سوگند خورده است كه وطي نكند زن خود را چهار ماه يا كمتر از آن پس نمي ميم بر وي ايلا و نه بر كسي
حال اين است و فيكه بيايد مدتي كه موقوف كرده شود نزد يك او بر ايد از سوگند خود و نيست بر وي وقف كفت مالك و هر كه
سوگند خورد كه وطي نكند زن خود را تا انكه وي از شير باز دارد فرزند خود را پس هر آينه اين قسم نمي باشد ايلا كفت مالك و
هر آينه خبر رسيد بمن كه علي بن ابي طالب را سوال كرده شد از اين صورت پس نديد او را ايلا باب ايلاء العبيد باب در بيان ايلاء
غلامان مالك از نسال ابن شهاب الخ مالك سوال كرد ابن شهاب را از ايلاء غلام پس كفت وي نباشد ايلا از او است و ايلا
بر وي واجب است و ايلاء غلام دو ماه است مالك الظهار طهار آنست كه تشبيه كند زن خود را بمادر خود يا خواهر خود يا خويش
خود و بگويد انت علي كظهر امي او اختي تو نسبت من مانند پشت مادر من يا پشت خواهر من و اين لفظ تحريم مويد او و در جاهليت
پس شريعت مصطفوي بسنخ فرمود و تحريم مويد را بتحريم موقت نا ادا ي كفارة قال الله تعالى والذين يظاهرون
من نسائهم ثم يعودون لما قالوا فتحرير رقبة من قبل ان يتماسا ذلكم توعظون به و
الله بما تعملون خبير فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل ان يتماسا فمن
لم يستطع فاطعام ستين مسكينا ذلك لتؤمنوا بالله و رسوله و تلك حدود الله و للكافرين

عذاب

عذاب الیم و اما کفارهٔ ظهار پس گفته است خدای تعالی در کتاب خود که والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به و الله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله و رسوله و تلک حدود الله و للکافرین عذاب الیم یعنی آنانکه ظهار میکنند از زنان خویش بعد ازان عود میکنند در آنچه گفته اند یعنی مخالفت گفتهٔ خود میکنند باینکه مقتضای تشبیه بمحارم تغریق است پس چون تغریق نکرده و نکاح خود نکاح بنت کرده مخالفت آنچه گفته بود پس واجب است از او کردن بر وی پیش ازانکه این هر دو بیکدیگر دست رسانند یعنی پیش از جماع باین حکم امر کرده میشود شما را و خدا بآنچه میکنید خبردار است پس هر که نیابد بردهٔ را پس واجب است بروی روزه گرفتن دو ماه پی در پی پیش ازانکه این هر دو بیکدیگر دست رسانند پس هر که نتواند روزه داشتن دو ماه پس واجب است بروی طعام خوراندن شصت مسکین این حکم برای آنست که ایمان آرید بخدا و رسول او و این احکام حدود مقرر کردهٔ خدایست و مر کافران را عذاب دردناک است قال مالک فی قول الله تبارک و تعالی والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا قال سمعت ان تفسیر ذلک ان یظاهر الرجل الخ گفت مالک در قول خدای تعالی والذین یظاهرون الایه گفت شنیدم از اهل علم که تفسیر این آیه آنست که ظهار کند مرد از زن خود بعد ازان عزم کند بر نکاح بدشتن وی و جماع کردن با او پس اگر عزم مصمم کرد بران کار پس همانا واجب شد بروی کفاره و اگر طلاق داد او را و عزم مصمم نکرد بر نکاح بدشتن وی و جماع کردن او پس هیچ کفاره نیست قال مالک من تظاهر من امراته ثم مسها الخ گفت مالک هر که ظهار کرد از زن خود بعد ازان رسانید دست باو پیش ازانکه کفاره دهد همانا حکم آنست که نیست بروی مگر یک کفاره و خود را باز دارد از جماع او تا اگه کفاره دهد و طلب آمرزش کند از خدای تعالی بسبب این گناه گفت مالک و این بهترین آنچه شنیدم ام را

باب ان تظاهر من اربع بکلمة واحدة او من واحدة بکلمات شتی او اعاد علیه اگر ظهار کند از چهار زن بیک کلمه یا ظهار کرد از یک زن بچند بن کلمات چه خبر لازم میشود و بروی مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروة گفت در باب مردی که ظهار کند از چهار زن خود بیک کلمه که نیست بروی مگر یک کفارت مالک عن ربیعة بن عبد الرحمن مثل ذلک از ربیعة بن عبد الرحمن مانند این روایت کرد مالک و علی ذلک الامر عندنا گفت مالک و همین است امر مقرر نزد ما قال مالک فی الرجل یظاهر من امراته الخ گفت مالک در باب مردی که ظهار کرد با زن خود در مجالس متفرقه گفت که نیست بروی مگر یک کفاره پس اگر ظهار کرد بعد ازان کفاره داد و بعد ازان باز دیگر ظهار کرد بعد ازانکه کفاره دهد پس لازم است بروی کفاره دیگر بار نیز

باب ان تظاهر منها قبل ان ینکحها او اعاد علیه اگر ظهار کند از زنی پیش ازانکه نکاح کند او را چه خبر لازم است بروی مالک عن سعید بن عمرو بن سلیم الزرقی عن القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد روایت کرد که هر که مرد ساخت زنی را همچنین خود مانند ثبت ما در خود اگر نکاح کند او را یعنی پیش از نکاح گفت که اگر نکاح کنم بر من حرام شود پس امر کرد او را عمر بن الخطاب

که اگر او را نکاح کند نزدیک نشود یا تا آنکه کفارة دهد مانند کفارت ظهار کننده مالک انه بلغه ان رجلا سال القاسم بن
محمد و سلیمان بن یسار الخ مروی سوال کرد قاسم بن محمد و سلیمان بن یسار را از حکم مردی که ظهار کرد از زن خود پیش
از آنکه نکاح کند او را پس برد و گفتند اگر نکاح کند او را دست نرساند با او تا آنکه کفارة دهد مانند کفارة ظهار کننده
مالک عن هشام بن عروة الخ هشام بن عروه شنید که هر آینه مروی سوال کرد عروه بن الزبیر را از حکم مردی که گفت زن
خود را هر زنی که نکاح کنم او بر تو مادام که زنده ام پس ان زن مانند پشت مادر من است پس گفت عروه بن الزبیر کفایت نمیکند
او را از این کار را زا و کردن یک پرده باب ظهار العبید در بیان حکم ظهار غلامان مالک انه سمع ابن شهاب
الخ مالک سوال کرد از ابن شهاب از ظهار غلام پس گفت مانند ظهار آزاد است گفت مالک مراد میدانست که ظهار
واقع میشود بر غلام چنانکه واقع میشود بر آزاد و گفت مالک در ظهار غلام بروی واجب است صوم غلام دو ماه است ترجمه
گوید ظهار غلام مانند ظهار آزاد است و صوم کفارة در حق او دو ماه است مانند آزاد باتفاق باب اللعان بدانکه
اگر شخصی مرد اجنبی یا زن اجنبیه را بزنا نسبت کند حال او خالی از سه حالت نیست اگر مقذوف اقرار کرد قاذف
از حد خلاص شد و اگر مقذوف اقرار نکرد و چهار گواه هم قایم نشدند واجب شد بر قاذف حد قذف که هشتاد تازیانه
است و اگر شخصی زن خود را بزنا نسبت کرد یا حمل و ولد او را از خود نفی نمود و از چهار حال خالی نیست اگر مقذوف اقرار کرد
یا قاذف چهار گواه بر زنا او ر وحد قذف از قاذف برخاست و اگر لعان کرد نیز از حد قذف خلاص یافت و اگر
از لعان هم باز ایستاد حد قذف که هشتاد تازیانه است واجب شد نزدیک جمهور و امام ابو حنیفه میگوید حد قذف بر
زوج لازم نمی شود غیر از این نیست که موجب ان لعان است و پس پس لعان نام گواهی های چهارگانه مقرون بقسم که
زوج بسبب ان از موجب قذف خلاص میشود چنانکه بیاید قال الله تعالی والذین یرمون ازواجهم ولم
یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین
والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین ویدرء عنها العذاب ان تشهد
اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله علیها ان کان من
الصادقین و اما آنکه نسبت بزنا میکنند زنان خود را بنا شنیده برای ایشان گواهان مگر نفسهای خود پس
میکند از سر ایشان حد قذف را گواهی دادن ایشان چهار بار بخدا هر آینه این شخص از راست گویان است و گواهی

پنجم بان صفت که لعنت خدا باد بر این شخص اگر باشد از دروغ گویان و دفع میکند از زن عذاب را گواهی اول او
چهار بار بخدا بر اینه این شخص از دروغ گویان است و گواهی پنجم با بن صفت که غضب خدا تعالی بروی باد اگر این شخص از
راست گویان باشد و انچه مدلول ایه است آنست که اگر زوجه نکول کند از مثل این شهادات بروی حد لازم شود و ظاهر
از ایه مذهب جمهور است زیرا که خدا تعالی قبل این ایه فرموده و الذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء
فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا الا انفسهم پس
قایم ساخت گواهی ایشان بجای شهود اربعه و در حکم وی داخل کرد زوج را و شاهد کف پس نزدیک نکول
از لعان جلد ثابت شود زیرا که بر چهار گواه او را زده بشهادات که خدا تعالی قایم مقام ان ساخت و در حکم ان کرد
پس ثم لم یاتوا باربعة شهداء ثابت شد و فاجلدوهم نیز ثابت گردید و اگر زوج اقامة بینه کرد زن را باید رسد که اسقاط
نماید ملعان مالک عن ابن شهاب ان سهل بن سعد الساعدی اخبره ان عویمر العجلانی الخ عویمر عجلانی
آمد پیش عاصم بن عدی انصاری پس گفت او را ای عاصم اباد بدی مردی یعنی خبر ده از حال مردی که یافت با زن
خود مرد اجنبی را ایا بکشد ان مرد اجنبی را پس خواهند کشت او را یا چه کار کند سوال کن برای من ای عاصم از حکم
این ماجرا انحضرت را صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد عاصم انحضرت را صلی الله علیه وسلم ازان ماجرا پس ناپسند داشت
انحضرت صلی الله علیه وسلم این قسم سوالها و عیب کرد اینچنین سوالها را تا انکه دشوار آمد بر عاصم انچه شنید از انحضرت
صلی الله وسلم پس فرمگیه باز آمد عاصم بسوی قوم خود امد پیش او عویمر پس گفت ای عاصم چه خبر فرمود ترا انحضرت
صلی الله علیه وسلم گفت عاصم عویمر را نیاوردی پیش من خبر را بر اینه ناپسند داشت انحضرت صلی الله علیه وسلم
سوال مرا که پرسیدم ازان پس گفت عویمر والله باز نمانم تا انکه سوال کنم انحضرت را صلی الله علیه وسلم ازین مقدمه
پس روی اورد عویمر تا انکه امد پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم در میان مردمان پس گفت یا رسول الله خبر ده مرا
از حال مردی که یافت با زن خود مرد اجنبی را ایا بکشد آنمرد را پس خواهند کشت او را یا چه کار کند پس فرمود انحضرت
صلی الله علیه وسلم بر آینه نازل شده است در باب تو و در باب زن تو وحی الهی پس برو و بیار او را گفت سهل
پس این زن و مرد با یکدیگر لعن کردند و من در میان مردمان بودم نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمگیه
فارغ شد از لعان خود گفت عویمر دروغ گفته باشم با این زن یا رسول الله اگر نگاه دارم او را یعنی اگر من دروغ گویم

پس مرا نمی باید که طلاق دهم پس طلاق داد او را سه بار پیش آنکه امر کند او را رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن شهاب و بود طلاق
دادن سه بار سنت لعان کنند کامل بعد ازان جدا نشوند مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه مردی لعان کرد با زن خود در زمان
آنحضرت صلی الله و انقطاع قطع نسب کرد از فرزند او پس بجدائی امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درمیان ایشان و الحاق ساخت
فرزند را بآن زن باب اذا خیر الرجل امرأته فاختارته او خیر ابا ها فاختاره فلم یفرق بطلاق و فکیف مختار کرد او را شوهر مردی زن
خود را پس آن زن اختیار کرد شوهر خود را یا اختیار داد او پدر آن زن را پس اختیار کرد او را یعنی شوهر دختر خود را پس این طلاق
نیست مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة انها خضرت عائشه پیغام فرستاد برای عبد الرحمن بن ابی بکر تزویج
بنت ابی احمد را پس او دلیای تزویج داد او را و بعد از ان او بیمار او ناخوش شدند از عبد الرحمن و نخواستند در نکاح نداد
دختر مادر عائشه یعنی از حضرت عائشه نکاح کردند پس آمد پیغام فرستاد حضرت عائشه بسوی عبد الرحمن پس ذکر کرد این ماجرا برای او
پس عبد الرحمن ساخت کار تزویج را بدست او پس تزویج اختیار کرد شوهر خود را پس نبود این طلاق مالک عن عبد الرحمن بن القاسم
عن ابیه ان عائشة انها حضرت عائشه بزنی داد حفصه دختر عبد الرحمن را بدست منذر بن الزبیر و عبد الرحمن در آنوقت غایب
بود در شام پس و فکیه ابو عبد الرحمن گفت ایا بمثل من این کار کرده میشود ایا مانند مرا مهل که نشسته می شود یعنی بغیر دان
من کار کرده میشود پس سخن گفت حضرت عائشه با منذر بن الزبیر یعنی سخن عبد الرحمن رسانید پس گفت منذر پس مرا نیست اختیار
او بدست عبد الرحمن ست پس گفت عبد الرحمن نیستم من رد کننده کاری که سر انجام کرده باشی ترا پس بجای خود ماند حفصه
نزدیک منذر و نبود این طلاق مالک انه بلغه ان عبد الله بن عمرو ابا هریره انهما عبد الله بن عمر و ابو هریره را سوال
کرده شد از حکم مردی که بدست زن خود داد کار او را پس رد کند زن آن کار را پس مرد و حکم نکنند بموجب ان چیزی پس
هر دو گفتند نیست این طلاق مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب انه سعید بن المسیب گفت و فکیه مالک
ساخت زن خود را بر کار ان زن پس جدائی نکرد و بجای خود ماند نزدیک او پس نیست این طلاق مالک عن ابن
شهاب انه ابن شهاب گفت و فکیه اختیار داد او مرد زن خود را پس اختیار کرد زن شوهر را پس نیست این طلاق
باب اذا جعل امرها بیدها فاختارت نفسها فهی تطلیقة رجعیة و فکیه او کار زن را بدست او پس اختیار کرد
زن نفس خود را پس این طلاق رجعی است مالک عن سعید بن سلیمان بن زید بن ثابت عن خارجة بن زید بن ثابت
انه خارجه بن زید بن ثابت نشسته بود نزدیک زید بن ثابت پس او پرسش او محمد بن ابی عتیق و از دو چشم او اشک روان

پس کفت او را زید چیست حال تو کفت دادم بدست زن خود کار او را پس جدائی کرد از من پس کفت او را زید چه چیز باعث شد ترا بر اختیار دادن کفت نفقه بر الهی پس کفت زید رجعت بکن باو اکر خواهی پس چیزی نیست کر این یک طلاق است و تو مالکی بان زن یعنی رجعت میتوانی کرد اکرچه ان زن راضی نباشد **مالک** انه بلغه ان رجلا اتی عبد الله بن عمر الخ شخصی آمد نزد عبد الله بن عمر پس کفت یا ابا عبد الرحمن هر اینه من دادم کار زن خود را بدست او یعنی اختیار دادم بدست زن پس طلاق داد ان زن نفس خود را پس چه چیز است یعنی چه حکم می نمائی پس کفت عبد الله بن عمر می بینم چنانکه ان زن کفت پس کفت آن شخص یا ابا عبد الرحمن اینچنین فتوی میدهی پس کفت ابن عمر را یا من سنکنم این کار را بلکه تو خود کردی این کار را یعنی مختار کردانیدی زن خود را **مالک** عن نافع فی هذه المسئلة الخ مالک از نافع در این مسئله نقل کرد که باشد یعنی شوهر قادر بران یعنی بر رجعت تا وقتیکه زن در عدهٔ خود باشد **باب** اذا جعل امرها بیدها فطلقت نفسها ثلثا کان القول قوله مع یمینه وقتیکه داد امر زن را بدست او پس طلاق ان زن نفس خود را سه طلاق باشد قول معتبر قول مرد باسوکند او **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر سیکفت وقتیکه مالک کرد زن خود را بر کار او پس حکم بانست که زن حکم کند مکر انکه پسند کند شوهر این حکم را پس بکوید اراده نکرده بودم مکر یک طلاق را پس سوکند خورد برین یعنی باشد قادر بران یعنی بر رجعت ان زن تا وقتی که زن در عدهٔ خود باشد **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه الخ مروی از قبیله بنی ثقیف مختار کرد انید زن خود را بر کار او پس کفت ان زن تو طلاقی یعنی جدائی از من پس خاموش ماند مرد بعد ازان دیکر بار کفت تو طلاقی پس نو کفت زن تو طلاقی پس مرد دران نوشت یا بعد ازان دیکر بار کفت تو طلاقی پس مرد کفت در دان تو باد پس خصومت کردند بسوی مروان بن الحکم پس مروان سوکند داد مرد را که در اختیار زن نداده بود مکر یک طلاق را در کرد زن را بسوی او کفت عبد الرحمن که قاسم را خوش میباشد این قضا وی بدانرا بنهرین انچه شنیدید و نیز شنیدم

باب الخلع باب در حکم خلع **قال الله تعالی** یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما اتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینة و عاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و اتیتم احدهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا اتاخذونه بهتانا و اثما مبینا و کیف تاخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض و اخذن منکم میثاقا غلیظا ای یمینا

حلال نیست شمارا انکه میراث گیرید زنان را و ایشان ناخوش باشند و منع نکنید ایشانرا یعنی از نکاح هر که
خواهند تا بدست آرید بعض انچه داده اید ایشان را یعنی کابین که قرار ایشان داده اید والله اعلم لکن
وقتیکه بکنند کار بدرا شکار ایشان ابدا و اورند کانی کنند با زنان بوجه پسندیده زیرا که اگر ناپسند کنند
ایشانرا پس شاید که ناپسند کنید چیزی را و پیدا کند خدا تعالی در ان چیز خیر بسیار و اگر خواهید بدل کردن زنی
بجای زنی یعنی زنی دیگر را دید که بمال یا جمال مرغوب تر است و خواست که زوجه اولی را بی گناه طلاق دهد مهری
که داده است باز گرداند و حال انکه داده بوده اید در مهری از ایشان مال بسیار پس باز گیرید چیزی از ان مال
ایا میگیرید انرا بستم و گناه ظاهر و چگونه بگیرید او را حال انکه متصل شده است بعض شما ببعض یعنی مرد جماع
کرده است با زن و جماع مقرر مهر است و گرفته اند زنان از شما عهد محکم یعنی ایجاب و قبول بحضور شهود حاصل آنست
که نکاح بشروط ان متحقق شد و جماع موکد ساخت مهر را پس اگر داد و آن بعد ازان صحیح نباشد و
قال الله تعالی ولا یحل لکم ان تاخذوا مما اتیتموهن شیئا الا ان یخافا ان لا یقیما حدود
الله فان خفتم ان لا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به و
حلال نیست شمارا که بگیرید از جمله انچه داده اید زنان را چیزی در عوض طلاق مگر انکه بترسند زوجین که برپا
نخواهند داشت حدود خدا تعالی را یعنی حقوق زوجیت را و چیزی که خدا تعالی امر فرموده است پس اگر بترسید ای
حاکمان اسلام که زوجین برپا نخواهند داشت حدود خدا را عز و جل پس هیچ گناه نیست بر ایشان در انچه
زن عوض خود داد انرا و مرد گرفت آنرا مترجم گوید رضی مرد را عوض طلاق نباید گرفت مگر زن راضی باشد
داد و مگر وقت ضرورت پس وقتیکه ضرورت باشد هیچ باک نیست و خلع واقع میشود و لازم نیست بر حاکمان که تفتیش حال
زوجین کنند بلکه بظاهر دادرا زند گفته ایشان را در انچه ظاهر کردند مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت
عبد الرحمن بن سعید بن زرارة الانصاری ان حبیبة بنت سهل الانصاری بود در نکاح ثابت بن قیس بن
شماس و بر اینه رسول الله صلی الله علیه وسلم برامد بسوی نماز صبح پس یافت حبیبه را نزدیک دروازه خود در
سیاهی آخر شب پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست این گفت حبیبه من حبیبه ام بنت سهل یا
رسول الله فرمود چیست حال تو گفت نیستم من بمراه ثابت و نیست ثابت بمراه من یعنی امکان اتفاق

نمانده پس وقتیکه آید شوهر او ثابت بن قیس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم انیت حدیقه ذکر کرد پیش من
آنچه خدا تعالی خواسته بود که ذکر کند پس گفت حبیبه یا رسول الله هر چه داده است نزد من است پس فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثابت را که بگیر از وی پس ثابت گرفت از وی و عده نشست حبیبه در قوم خود **مالک** عن
نافع ان ربیع بنت معوذ بن عفرا الخ ربیع و خواهر معوذ بن عفرا آمد و عمه او پیش عبد الله بن عمر پس خواند او را
که وی خلع کرده بود از شوهر خود در زمان عثمان بن عفان پس رسید ابن خبر بخصومت عثمان پس انکار کرد او را
و گفت عبد الله بن عمر عدهٔ او مانند عدهٔ مطلقه است **قال مالک** فی المفتدیه التی الخ گفت مالک در باب زن
خلع کننده از شوهر خود و فدیه دهنده شود که شوهر او ضرر رسانیده است و تنگ گرفته است بروی و دوست شود
که وی ظالم است روان بکند طلاق را و رد کند بروی آنچه بدست او باشد گفت مالک پس این حکمی که می
شنیدم از او امری که بر آن است حال مردمان نزد ما **باب** الخلع بکل شئی لهما جایز است خلع در
بدن تمام هر چه در ملک شان باشد **مالک** عن نافع عن مولاة لصفیه بنت ابی عبید الخ عبد الله بن عمر
زنی آزاد کرده شده از آن صفیه بنت ابی عبید زن عبد الله بن عمر خلع کرد از شوهر خود بهر چیزی که در
ملک او بود پس انکار نکرد او را عبد الله بن عمر **قال مالک** ولا باس الخ گفت مالک هیچ باک نیست در
آنکه عوض خود دهد زن زوج خود را زیاده تر از آنچه داده است او را در مهر **باب** عدة المختلعة در بیان
عدهٔ زنی که خلع کرده است از شوهر خود **مالک** عن نافع قال قال عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت
عدهٔ خلع کننده مانند عدهٔ مطلقه است **مالک** انه بلغه ان سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار و ابن
شهاب الخ سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار و ابن شهاب میگفتند عدهٔ خلع کننده مانند
عدهٔ مطلقه است سه قرء **مالک** انه بلغه عن سعید بن المسیب و ابن شهاب و سلیمان بن یسار الخ
سعید بن المسیب و ابن شهاب و سلیمان بن یسار میگفتند عدهٔ مختلعه سه قرء است **باب** الحلف
بطلاق امراة لم ینکحها بعد در بیان سوگند خوردن مرد بطلاق زنی که هنوز با او نکاح نکرده است
مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و سالم بن عبد الله و
القاسم بن محمد و ابن شهاب و سلیمان بن یسار الخ عمر بن الخطاب و عبد الله بن عمر و عبد الله

بن مسعود و سالم بن عبد الله و قاسم بن محمد و ابن شهاب و سلیمان بن یسار میگفتند و فقیه میگوید
خود مرد بطلاق زن پیش از انکه نکاح کند او را بعد از ان حانث شد و سوگند خود که ان سوگند لازم است
بروی فقیه نکاح کند او را مالک انه بلغه ان عبد الله بن مسعود الخ عبد الله بن مسعود میگفت در باب شخصی
که گفت هر زنی که نکاح کنم او را پس او طالق است که این شخص اگر نام نبرده است قبیله خاص یا زنان معینه را
پس هیچ لازم نیست بروی باب الطلاق مرتان فان طلقها الثالثة لم تحل له حتی تنکح زوجا غیره
طلاق دو بار است یعنی طلاق که عقب ان رجعت درست باشد پس اگر طلاق داد بار سیوم پس بر انمرد این
زن حلال نیست تا انکه نکاح کند شوهر دیگر را بعد از ان اگر شوهر بمیرد یا طلاق دهد باز او را میرسد که بعد
از عدة نکاح کند قال الله تعالی الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسریح باحسان و لا
یحل لکم ان تاخذوا مما اتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله
فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلك حدود
الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون طلاق
که رجعت عقب او می خوانند شود دو بار است پس از ان یا نگاهداشتن است بفضیلت پسندیده یعنی رجعت
کردن بخوبی یا رها کردن است باحسان یعنی ترک رجعت کردن یا ایفای حقوق نفقه و غیران و حلال نیست
شما را ای شوهران که بگیرید از انچه زنان را داده اید چیزی یعنی مهری که داده اید باز بگیرید از ایشان
در بدل طلاق مگر وقتیکه بترسند هر دو زوج از انکه بپای نتوانند داشت حقوق خدا تعالی را یعنی او امر او
در ایفای حقوق زوجیه پس اگر ترسید ای مسلمانان که زوج و زوجه بپا ندارند حقوق خدا تعالی را پس
هیچ گناه نیست بر ایشان در انچه عوض خود داد زن از انرا یعنی عوض طلاق هر چه بدهد روا است این احکام
مقرر کرده خدا پس تجاوز نکنید از ان و هر که تجاوز کند از احکام خدا تعالی پس این جماعه ایشان اند ستمکاران
فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما
ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله و تلك حدود الله یبینها لقوم یعلمون
پس اگر طلاق داد ان زن را یعنی بعد از دو بار طلاق سیوم داد پس حلال نیست این زن بر ان مرد بعد

از زن طلاق

ازین طلاق سیوم تا انکه نکاح کند مردی بجز این مرد پس اگر طلاق داد زوج ثانی پس گناهی نیست بر ایشان که رجوع کنند بیکدیگر اگر ظن نمایند که بر پا خواهند کرد احکام خدا یتعالی را و انچه مذکور شد احکام خداست بیان میکند انرا برای قومی که میدانند

مالک عن ابن شهاب عن عروة عن عایشة الخ عروه گفت بود رسم در جاهلیه و فقیکه طلاق دهد مرد زن خود را بعد ازان رجعت کند با او پیش از انکه بگذرد عدت پیرسید او را که این کار کند و روا بود در حق او این کار کردن و اگرچه طلاق دهد او را هزار بار پس در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرد مردی بسوی زن خود پس طلاق داد او را تا وقتیکه نزدیک رسیدی زن بگذشتن عده خود رجعت کرد با او بعد ازان بار دیگر طلاق داد او بعد ازان گفت والله جای ندهم ترا بسوی خود و بعضی بهره مند نکردانم ترا بدان خود و هر گز حلال نخواهی شد برای من هیچ گاه پس نازل ساخت خدا یتعالی این آیه الطلاق مرتان الآیه پس شروع کردند مردمان طلاق را بعد از نزول آیه شروع کردن از سر نو از ان روز هر که پیش ازین طلاق داده بود او را ازان باطلاق نداده بود باب لا تحل المطلقة ثلثا لاول حتی تذوق العسیلة من الاخر حلال نیست زنی که سه بار طلاق داده شد او را زوج اول تا انکه نخست مزه از شوهر دیگر مالک عن المسور بن رفاعة القرظی عن الزبیر بن عبد الرحمن بن الزبیر ان رفاعة بن سموال الخ رفاعه بن سموال طلاق داد زن خود را که تمیمه بنت وهب بود در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار پس نکاح کرد تمیمه با عبد الرحمن بن الزبیر پس پسندیده از اسباب سماوی باز داشته شد از وی پس نوشت که دوست رسانند وی پس جدا شد از وی پس خواست او را رفاعه شوهر نخستین او که طلاق داده بود پس ذکر کرد این با جرا پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را از نکاح کردن بان زن و فرمود حلال نمیشود برای تو تا انکه نخست مزه را مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد عن عایشة الخ حضرت عایشه را سوال کرده شد از حکم مردی که طلاق داد زن خود را طلاق قاطع یعنی ثلثه پس نکاح کرد او را مردی دیگر بعد ازان طلاق داد او را پیش از انکه دست برساند باو اباد رست شوهر اول را که نکاح کند با او گفت حضرت عایشه نکاح نکند تا انکه نخست مزه مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد را سوال کرده شد از مردی که طلاق داد زن خود را طلاق قاطع بعد ازان نکاح کرد او را مردی دیگر پس بمرد از سر وی پیش از انکه دست رساند بوی ایا حلال میشود اول او را که رجوع کند با او پس گفت قاسم بن محمد حلال نمیشود شوهر نخستین را که رجوع کند با او باب ان طلقها تطلیقة او تطلیقتین فتزوجت زوجا غیره ثم رجعت الیه تکون عنده علی ما بقی من طلاقها اگر مردی طلاق داد زن

خود را یک طلاق یا دو بار پس نکاح کرد آن زن شوهر دیگر را شوهر خود او بعد از آن رجوع کرد بسوی شوهر اول
یعنی نکاح کرد با او باشند نزد یک او بر چیزی که باقی ماند از طلاق او یعنی بر یک طلاق مالک عن ابن شهاب
انه قال سمعت سعید بن المسیب و حمید بن عبد الرحمن بن عوف و عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود و سلیمان
بن یسار الخ ابن شهاب گفت شنیدم سعید بن المسیب را و حمید بن عبد الرحمن بن عوف و عبید الله بن
عبد الله بن عتبه بن مسعود و سلیمان بن یسار را که همه میگفتند شنیدم ابو هریره را که میگفت شنیدم
عمر بن الخطاب را که میگفت هر زنی که طلاق داد او را شوهر او یکبار یا دو بار بعد از آن بگذاشت او را
تا آورد انکه حلال شد یعنی از عده برآمد و نکاح کرد شوهری دیگر را غیر او پس بمیرد این شوهر ثانی از سر او
یا طلاق داد او را بعد از آن نکاح کند او را شوهر اول او پس بر آنیه این زن میباشد نزد یک او بر آنچه
باقی مانده است از طلاق او قال مالک و علی ذلک السنة عندنا لا اختلاف فیها گفت مالک و بر همین است
حکم مقرر نزد یک ما حکمی که اختلاف نیست دران مترجم گوید اکثر علما بهمین حکم قایل اند الا ابو حنیفه میگوید
عود میکند بسوی شوهر اول بقیای سه طلاق زیرا که شوهر دوم هدم کرد ما دون ثلث را چنانچه بیاید
میکند ثلث را مالک ان طلق بکلمة واحدة ثلثا او اکثر وقعت الثلاث اگر طلاق دهد بیک کلمه
سه مرتبه یا زیاده از سه واقع میشود سه تطلیقه مالک انه بلغه ان رجلا قال لعبد الله بن عباس الخ
مروی گفت عبد الله بن عباس را بر آنینه من طلاق دادم زن خود را صد طلاق پس چه چیزی هست بر من
پس گفت او را عبد الله بن عباس مطلقه شد از تو به طلاق و نود و هفت منتخر گرفتی بآن آیات خدا
تعالی را مالک انه بلغه ان رجلا جاء الی عبد الله بن مسعود الخ مردی در آمد پیش عبد الله بن مسعود پس
گفت بر آنینه من طلاق دادم زن خود را هفت تطلیقه پس گفت ابن مسعود چه چیز گفته شد ترا گفت
گفته شد مرا که این زن جدا شد از من پس گفت ابن مسعود راست گفته که طلاق دهد چنانچه فرموده
خدا تعالی پس بر آنینه خدا تعالی بیان کرده است حکم برای او و هر که مشتبه کرد بر خود مسئله را میکردانیم ان
شبه را در گردن او نمی سنده که مشتبه کرد انید شما بر ذات خود و بر داریم ما از سر شما دلان همچنان است
که میگوئید حاصل این کلام آنست که در صورت اشتباه حرمت مطلقه ثابت میشود و مفتی را نمیرسد که با باحث شود

وهو اعلم باب اذا طلق امراة لم يمسها تطليقة واحدة بانت واذا طلق ثلثا حرمت حتى تنكح
زوجا غيره وفيه طلاق دهزني را كه نخورده ست نرسانيده ست با و پس اگر يك طلاق داد جدا شود از وي
بوجهي كه نكاح را نخالش ست واگر سه بار طلاق بداد او حرام كرده شد بروي تا انكه نكاح كند شوهري ديگر و
مالك عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن محمد بن اياس بن البكير الخ محمد بن اياس
بن البكير گفت طلاق داد شخصي زن خود را سه بار پيش از انكه دخول كند با او بعد ازان دا عيه پيدا شد
او را كه نكاح كند ان زن را پس آمد فتوي طلب كند رفتم با او سوال كردم براي او پس سوال كرد عبد الله
بن عباس و ابو هريره را ازين ماجرا پس گفتند هر دو او را جايز نمي بينيم كه نكاح كني با او تا انكه نكاح كند
شوهري ديگر را غير تو گفت آن مرد چيزي نيست كه بود طلاق من او را يكبار پس گفت ابن عباس هر اينه
تو كند اشتي از دست خود انچه بدست تو بود از فضل يعني اختيار نيز ابود كه طلاق دهي و باز نكاح كني الخ
سه طلاق راجع كردي انچه بدست تو بود برفت مالك عن يحيى بن سعيد عن بكير بن عبد الله بن الاشج عن
النعمان بن ابي عياش الانصاري عن عطاء بن يسار الخ عطاء بن يسار گفت اند مردي سوال كرد
عبد الله بن عمرو بن العاص را از حكم مردي كه طلاق داد زن خود را پيش از انكه دست رساند با و گفت
عطا پس گفتم من غير ازين نيست كه طلاق بكر يك بار ميباشد پس گفت مرا عبد الله بن عمرو بن العاص
نسبتي تو بكر كه مرد فصه گوئي يعني بعلم فقه مناسبتي نداري يك طلاق جدا ميكند او را و سه طلاق حرام
ميكند او را تا انكه نكاح كند شوهري ديگر را غير او مالك عن يحيى بن سعيد عن بكير بن عبد الله بن الاشج
انه اخبره عن معاوية بن ابي عياش الانصاري الخ معاوية بن ابي عياش انصاري نشسته بود عبد الله
بن الزبير و عاصم بن عمر پس ايد پيش ايشان محمد بن اياس پس گفت هر اينه مردي از اهل باديه طلاق داد زن
خود را سه بار پيش از انكه جماع كند با او پس چه چيز مي بينيد يعني در حق او چه فتوي ميدهيد پس گفت عبد الله بن الزبير
هر اينه اين مسئله نيست ما را دران هيچ قولي پس برو پيش عبد الله بن عباس و ابو هريره پس هر اينه من بگذاشته ام
ايشان را نزد يك عايشه پس سوال كن ايشان را بعد ازان بيا پيش ما و خبر ده ما را پس رفت محمد بن اياس پس سوال كرد
ايشان را پس گفت بن عباس ابو هريره را كه فتوي بده اي ابو هريره هر اينه اند هست پيش تو قضيه مشكله پس گفت ابو هريره

یک طلاق جدا میکند او را و سه طلاق حرام میگرداند او را تا آنکه نکاح کند شوهری را غیر او و گفت ابن عباس مانند
این نیز قال مالک و علی ذلک الامر عندنا گفت مالک در همین است حکم نزد ما باب تطلیق نمان و قرآن
للمملوک کالثلاث للاحرار فاذا کان احدالزوجین حرا والآخر رقیقا فالطلاق معتبر بالرجال
والعدة بالنساء دو بار طلاق دادن دو و طهر در حق غلامان و کنیزکان همچو ثلثة است در حق آزادان
پس و قتیکه باشد یکی از دو زوج یعنی شوهر یا زن او آزاد و دیگری بنده پس شمار طلاق معتبر است بحال
مردان یعنی اگر مرد عبد است نصاب طلاق دو باشد و اگر آزاد است سه باشد و عدة معتبر است بزنان
مالک عن ابی الزناد بن لبابة الخ نصیع مکاتب بود ازان ام سلمه یا قن بود ازان ام سلمه در نکاح
او بود زنی آزاد پس طلاق داد او را و طلاق بعد ازان خواست که رجعت کند با او پس امر کردند او را ازواج
انحضرت صلی الله علیه وسلم که برود پیش حضرت عثمان پس سوال کرد او را ازین ماجرا پس طلاقان کرد یا حضرت
عثمان نزدیک زینه های مسجد دران حال که گرفته بود دست زید بن ثابت را پس سوال کرد ایشان را پس از
یکدیگر شنایی کردند همه یکجا پس گفتند حرام شد بر تو حرام شد بر تو مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب
الخ نصیعا مکاتب بود ازان ام سلمه طلاق داد زن آزاد را دو بار پس فتوی طلب کرد از حضرت عثمان
پس گفت حضرت عثمان حرام شد بر تو حرام شد بر تو مالک عن عبد ربه بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث
التیمی الخ نصیع مکاتب بود ازان ام سلمه فتوی طلب کرد از زید بن ثابت پس گفت هر اینه من طلاق
دادم زن آزاد را دو بار پس گفت زید بن ثابت حرام شد بر تو مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ
عبد الله بن عمر سیگفت و قتیکه طلاق دهد بنده زنی را دو بار پس هر اینه حرام شد بروی تا آنکه نکاح کند شوهری را
بجز وی آزاد باشد این زن یا کنیزک باشد و عدة آزاد سه حیض است و عدة کنیزک دو حیض مالک عن
یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب سیگفت طلاق معتبر است بمردان و عدة معتبر است
بزنان مترجم گوید اتفاق کردند علما بر انکه بنده و قتیکه باشد در نکاح او کنیزک پس طلاق داد او را دو بار
حلال نمی شود برای او مگر بعد از انکه نکاح کند شوهر دیگر را غیر او و اختلاف کردند در انکه اگر یکی از دو زوج
حر باشند و دوم قن پس نزد یک شافعی اعتبار شمار طبقات بمردان است پس مالک شود حر بر زن خود که کنیزک

باشند سه طلاق را و مالک بشنود و عبد بزن خود که حره باشند الا دو طلاق را و نزد ابو حنیفه شمار طلقات معتبر است بزمان و تفق از برانکه اعتبار عدة بزمان است باب تحریم ان یطلقها وهی حائض ومن فضل ذلک فلیراجع حرام است که طلاق دهد زن خود را حال انکه وی حایض باشد و هر که بکند این کار یعنی طلاق دهد زن را در حالت حیض پس باید که رجعت کند مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر طلاق داد زن خود را حال انکه وی حایض بود و عبد الله حضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد عمر بن الخطاب الخ حضرت را صلی الله علیه وسلم از این ماجرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که امر کن عبد الله را که رجعت کند بعد ازان نگاهدارد او را تا انکه پاک شود و بعد ازان حایض شود و بعد ازان دیگر بار پاک شود و بعد ازان اگر خواهد نگاه دارد او را بعد ازین و اگر خواهد طلاق دهد پیش از انکه دست رساند پس این است عدتی که امر کرده است خدا تعالی که طلاق داده شود زنان را در ان مخفی نماند که در قول الخ حضرت صلی الله علیه وسلم دلیل است بر انکه در حالة حیض طلاق دادن بدعت است و بر انکه معتد او واقع میشود و زیرا که اگر واقع نمیشد حاجت بمراجعت نبود و بر انکه هر که طلاق دهد زوجه مدخوله خود را در حال حیض امر کرده شود بمراجعت او باب طلاق السنة ان یطلقها فی طهر لم یصبها فیه طلاق مشروع این است که طلاق دهد زن خود را در طهری که جماع نکرده باشد در ان مالک عن عبد الله بن دینار قال سمعت عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن دینار گفت شنیدم عبد الله بن عمر را که خواند ما ایها النبی یعنی ای پیغامبر فرمگیر طلاق دهی تو و طلاق دهند زنان را پس طلاق دهید ایشان را در اول عدتهن الخ گفت مالک مراد آنست که طلاق داده شود زنان را در هر طهر یک بار مالک باسناده فی قصة طلاق الحایض الخ مالک باسناد خود روایت کرد در قصه طلاق حایض بعد ازان اگر خواهد نگاهدارد او را و بعد ازان اگر خواهد طلاق دهد پیش از انکه دست رساند پس این است عدتی که امر فرموده است خدا تعالی که طلاق داده شود زنان را باب کتابات الطلاق تعریض بالفاظ کنایات طلاق مغیر است به نیت اگر نیت طلاق کرده است واقع میشود والا نمیشود و اگر نیت دو یا سه کرده است سه ان واقع میشود مالک انه بلغه انه کتب الی عمر بن الخطاب الخ نوشته شد بسوی عمر بن الخطاب از جانب عراق که مردی گفته است زن خود را جلک علی غاربک یعنی رسن تو بر شانه تست و این ماخوذ است از حال دواب چون کسی میخواهد که جانور را رها کند رسن بر شانه او می اندازد تا برود و هر کجا که خواهد پس این کنایه است از طلاق پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی عامل خود که بفرما آن شخص را که ملاقات کند با من در یکی از

بوسم حج پس دران اثنا که حضرت عمر طواف میفرمود خانه کعبه را ناگهان طاقات کرد با او آن شخص پس سلام کرد بر وی پس فرمود
حضرت عمر کیستی تو پس گفت آن شخص که من آن کسم که فرموده بودی در حق من که حاضر کرده شود مرا پیش تو پس فرمود حضرت عمر سوال
میکنم ترا قسم داده بپروردگار این خانه چه چیز اراده کردی از من قول خود که حبلک علی غاربک پس گفت ان مرد ای امیر
المومنین اگر سوگند میدهی مرا در غیر این موضع رست نمیگفتم با تو اراده کرده بودم بآن فراق را پس فرمود حضرت عمر رافع
همان است که اراده کردی مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد الخ ہر اینه مردی در نکاح او بود پرستاری از ان
قومی پس گفت خداوندان او را شما نکاح بها یعنی ہر چه میخواهید با او بکنید و این کنایه است از طلاق پس حکم کردند مردمان که
ان یک طلاق است باب البته والبریه والخلیه این کلمات ہر یکی بمنزله سه طلاق است مالک عن نافع ان عبد الله
بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت در بن کلمات خلیه و بریه که انها سه طلاق اند ہر لفظی از بن دو مالک عن یحیی بن سعید
عن ابی بکر بن حزم ان عمر بن عبد العزیز الخ ابو بکر بن حزم گفت ہر اینه عمر بن عبد العزیز بر سید که لفظ بته چه میگوید مردمان
دران گفت ابو بکر بن حزم پس گفتم او را که ابان بن عثمان ہشتم دان را یک طلاق پس گفت عمر بن عبد العزیز اگر طلاق
ہزار بار بودی باقی نگذاشتی لفظ بته از ان چیزی را ہر گاه لفظ بته گفت پس ہر اینه قصد کرده است صد اخرا مالک عن ابن
شهاب ان مروان بن الحکم الخ مروان بن الحکم حکم میکرد در باب شخصی که طلاق داد زن خود را بلفظ بته که این کلمه
سه طلاق است مترجم گوید امام شافعی تعقب کرده است این را بحدیث مرفوع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لفظ
بته از بت استفسار کردند و بیک طلاق حکم فرمودند مالک از سمع ابن شهاب الخ ابن شهاب میگفت در باب
مردی که بگوید بزن خود را بی تعلق شدی از من و بی تعلق شدم از تو که این کلمه سه طلاق است بمنزله بته باب
التحریم و بیان حکم لفظ تحریم مالک انه بلغه ان علی بن ابی طالب الخ علی بن ابی طالب میفرمود در باب مردی که میگوید
زن خود را انو بر من حرامی که این کلمه سه طلاق است باب طلاق المکره و بیان طلاق شخصی که جبر کرده باشند بر وی
مالک عن ثابت بن الاحنف الخ ثابت بن الاحنف نکاح کرد ام ولدی از ان عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را گفت پس
بخواند مرا عبد الله بن عبد الرحمن مذکور پس امدم بسوی او و داخل شدم بر او پس ناگاه تازیانها نهاده شده است و ناگاه دو پیراهن
از ابریسم و دو غلام اند از ان او که نشانده است انها را پس گفت طلاق ده ان ام ولد را والا قسم بذات پاکی که قسم خورده
میشود باو البته میکنم با تو چنان و چنان گفت پس گفتم آن زن مطلقه است ہزار بار گفت پس بر امدم از نزد او پس ما فعلم

عبد الله بن عمر را در راه مکه پس خرد آدم او را بما جرائی که بود از حال من پس بخشم ابو عبد الله و گفت این طلاق نیست و برانچه
این زن حرام نشده است بر تو پس رجوع کن بسوی زن خود و گفت ثابت پس فرا رفتم تا آنکه آمدم نزد عبد الله بن
الزبیر و او آن روز در مکه بود امیر شده بران پس خرد آدم او را بما جرائی که بود از حال من و بانچه گفت مرا عبد الله بن عمر
پس گفت مرا عبد الله بن الزبیر حرام نشده است بر تو پس رجوع کن بسوی زن خود و نوشت برای جابر بن الاسود و او امیر
مدینه بود امر میکرد او را که عقوبت کند عبد الله بن عبد الرحمن را و مانع نشود میان من و میان زن من گفت ثابت پس آمدم
بمدینه پس صفیه زن عبد الله بن عمر سامان زفاف زمن کرد تا آنکه داخل کرد او را بر من و در وقت عبد الله بن عمر بعد
ازان دعوت کرد عبد الله بن عمر را و زوجه خود برای طعام دادن پس چون من مترجم گوید اتفاق است بر آنکه اگر شخصی
را اجبار کرده شود بر ردة پس او کلمه کفر بر زبان راند کافر نمی شود لقوله تعالی الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان
و مختلف اند در طلاق سکره و اغلاق او و سایر تصرفات او و امام شافعی میگوید که واقع نمیشود و نزد امام ابو حنیفه واقع
میشود و مضمون اثر دارد بر آنکه نرسانیدن بضرب شدید و قید حدید اکراه است والله اعلم باب طلاق السکران
و ریان حکم طلاق کسی که مست باشد مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار الخ سعید بن المسیب و سلیمان
بن یسار را سوال کرده شد از طلاق شخص مست پس بر دو گفتند و فقیه طلاق و در مست جایز است طلاق او و فقیه گفته
شود و در اقال مالک و ذلک الامر عندنا گفت مالک و همین است حکم مسلم نزد یک ما باب طلاق البائن و ریان طلاق
شخصی که بیماری طلاق دهد مالک عن یحیی بن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت سه چیز است که در ان
حکم بازی نکاح و طلاق و عتق یعنی اگر بهزل بکند واقع میشود یعنی و فقیه بر زبان عاقل بالغ لفظ صریح طلاق جاری
شد پس فایده نمیدهد انکه گوید من در ین قول بازی اراده نداشتم زیرا که اگر قبول داشته شود این قول از وی هر آینه معطل
میماند احکام و مخصوص گردانیده شده این سه چیز بد کر برای تاکید امر فرج والله اعلم باب المعتدة من طلاق رجعی
بمنزله المنکوحة فی المیراث معتده از طلاق رجعی بمنزله منکوحه است در حکم میراث مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن
حبان الخ یحیی عن ابن ابیطالب بود نزد یک جد محمد بن حبان دو زن یکی هاشمیه و دیگری انصاریه پس طلاق داد او
انصاریه را و او نمیدانست پس گذشت بروی یکسال بعد ازان جد محمد بن حبان فوت شد حال آنکه ان زن
انصاریه حایض نشده بود پس انصاریه گفت من وارث او میشوم که نوز حایض نشدم پس خصومت کردند نزد یک

نزد یک حضرت عثمان پس حضرت عثمان حکم کرد برای او بمیراث پس ملامت کرد ناشته حضرت عثمان را پس گفت حضرت عثمان
این حکم کردن کار عمر زاده نیست دری نمی‌خورده داود ما را ایا بین حکم مراد سیدنا علی بن ابیطالب است مترجم گوید متفق ماند
علما بر انکه اگر طلاق داد شخصی زن خود را طلاق رجعی بعد از ان بمرد یکی از زوجین پیش از انکه عدت بگذرد
وارث می‌شود او را ان دیگر **باب** میراث المبتوتة در بیان حکم زنی که مطلقه باشد بلفظ البته **مالک** عن
ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف الخ عبد الرحمن بن عوف طلاق داد زن خود را طلاق قاطع
و او مریض بود پس وارث ساخت او را عثمان بن عفان از مال عبد الرحمن بعد گذشتن عدة او **مالک** انه سمع
ربیعة بن ابی عبد الرحمن یقول بلغنی ان امراة عبد الرحمن بن عوف الخ زن عبد الرحمن بن عوف سوال کرد از
عبد الرحمن بن عوف که طلاق دهد او را پس گفت عبد الرحمن و فکیه حائض شوی بعد از ان پاک شوی خبر دار کن مرا
پس حائض نشد تا انکه بیمار شد عبد الرحمن پس و فکیه پاک شد خبر دار کرد او را پس طلاق داد او را طلاق بات یعنی
سه طلاق یا یک طلاق که باقی نمانده بود برای او برای زن از طلاق جزی غیر او و عبد الرحمن آن روز بیمار
بود پس وارث ساخت او را عثمان بن عفان از ترکه عبد الرحمن بعد گذشتن عدة او **مالک** عبد الله بن
الفضل عن الاعرج ان عثمان بن عفان الخ عثمان بن عفان وارث کردانید زنان مکمل را از ترکه
او و او طلاق داده بود ایشان را حال انکه او بیمار بود **مالک** انه سمع ابن شهاب الخ مالک شنید
ابن شهاب که میگفت و فکیه طلاق دهد مرد زن خود را سه تطلیقه حال انکه ان مرد مریض باشد پس میراث ان
زن وارث میشود مترجم گوید متفق شدند علما بر انکه اگر حد اکرد مرد بطلاق باین زن خود را در مرض
خود پس بمرد آن زن میراث برنیست او را از ترکه ان زن و اختلاف کردند بر انکه و فکیه مرد زوج پس گفت
ابو حنیفه وارث میشود ان زن تا و فکیه باشد در عدة خود و شافعی در اظهر اقوال خود گفت که وارث نمیشود
و مذهب مالک انست که زن وارث میشود اگرچه بعد انقضای عدة باشد و بعد نکاح کردن شوهر دیگر باشد
و الله اعلم **باب** متعة الطلاق بیان بهره مند گردانیدن مطلقه **قال الله تعالی** و للمطلقات
متاع بالمعروف حقا علی المتقین و برای زنان طلاق داده شده بهره مند کردن لازم است بفضله
بسنده لازم است لازم شدن بر متقیان و **قال الله تعالی** فی المطلقة قبل الفرض و المس و ممتعوهن

على الموسع قدره وعلى المقتر قدره وبهره مند كنيد اين زنان را بر نوكر لازم قدر حال او
و بر تنگدست قدر حال او مترجم گويد مفهوم از اين آيت كه غير ممسه و غير مسمى لهارا متعه واجب
و ساير مطلقات را مستحب است مالك انه بلغه ان عبد الرحمن بن عوف الخ عبد الرحمن بن عوف طلاق
داد زنى را از ان خود پس بهره مند ساخت او را بكنيزكى مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله
بن عمر ميگفت هر مطلقه را متعه لازم است مگر زنى كه او را طلاق داده شد حال انكه مقرر كرده شد براى او
مهر و مس نكرد با او پس كفايت ميكند او را نصف مهر كه معين كرده شد براى او مالك عن ابن
شهاب الخ ابن شهاب گفت هر مطلقه را متعه لازم است قال مالك وبلغنى عن القاسم بن محمد
مثل ذلك گفت مالك و رسيد مرا از قاسم بن محمد مانند قول ابن شهاب قال مالك ليس للمتعة عندنا
حد معروف فى قليلها ولا كثيرها گفت مالك نيست براى متعه نزد ما حدى دانسته شده نه در قليل ان
و نه در بسيارى آن مترجم گويد متفق اند اهل علم بر انكه مطلقه پيش از انكه دست رسانيده باشد يعنى
جماع كرده باشد با و و مقرر كرده باشد براى او مهرى سزاوار متعه است و زنى را كه بعد فرض و قبل
مس طلاق داده باشد هيچ متعه نيست او بلكه نصف مفروض براى اوست و اختلاف كردند در
باب زنى كه بعد دخول مطلقه شود پس گفت ابو حنيفه هيچ متعه نيست او را و اگر منع كرد اند او را بهتر
است و شافعى گفته كه هر آينه او مستحق متعه است لقوله تعالى وللمطلقات متاع بالمعروف والله اعلم
باب لا عدة للمطلقة قبل المس على زنى را كه طلاق داده شود پيش از مس قال الله تعالى
يا ايها الذين امنوا اذا نكحتم المومنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن
فما لكم عليهن من عدة تعتدونها فمتعوهن وسرحوهن سراحا جميلا
اى مسلمانان وقتيكه نكاح كرديد زنان مسلمه را بعد از ان طلاق داديد ايشان را پيش از انكه
جماع كنيد با ايشان پس نيست شما را بر ايشان هيچ عدتى كه شمار كنيد آنرا پس متعه دهيد ايشان
را و بگذاريد ايشان را گذاشتن نيك باب المطلقة بعد المس عليها العدة فان كانت حاملا
فعدتها ان تضع حملها وان كانت تحيض فعدتها ثلثة قروء وان كانت لا تحيض من صغر او كبر فعدتها

حاشيه
از اينجا تا قول كل مطلقة ثبت
از اينجا تا قوله تعالى و تا اينجا

ثلثة اشهر زنی که طلاق داده شود بعد جماع لازم است بروی عدة پس اگر باشد حامل پس عدة او وضع شدن حمل است
واگر ذات حیض باشد پس عدة وی سه قرو است واگر باشد که حیض نمی آرد از جهة خورد سالی یا کلان سالی پس عدة
وی سه ماه است قال الله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء ولا یحل لهن
ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله والیوم الاخر وبعولتهن
احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف و
للرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم وان زنان که طلاق داده شده اند ایشان را انتظار به
سه حیض یا سه طهر کنند خون بند را و جایز نیست ایشانرا پوشیدن انچه خدا افریده است در رحمهای ایشان
یعنی ولد و حیض اگر ایمان می آرند بخدا و روز باز پسین و شوهران ایشان سزاوارترند بباز آوردن ایشان
در حبالهٔ خود در ین مدت اگر خواهند نیکوکاری و زنان را است مانند انچه بر زنان است بوجه پسندیده یعنی
زنان را بر مردان حق است چنانکه مردان را بر زنان حق است و مردان را است بر زنان بلندی مرتبه یعنی
فرمان بری و خدا غالب ستوارکار است و قال الله تعالی یا ایها النبی اذا طلقتم النساء
فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن
ولا یخرجن الا ان یاتین بفاحشة مبینة وتلک حدود الله ومن یتعد حدود
الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا فاذا
بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف واشهدوا ذوی
عدل منکم واقیموا الشهادة لله ذلکم یوعظ به من کان یومن بالله والیوم
الاخر ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی
الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا واللائی یئسن
من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر واللائی لم یحضن و
اولات احمال اجلهن ان یضعن حملهن ومن یتق الله یجعل له من امره یسرا
ذلک امر الله انزله الیکم ومن یتق الله یکفر عنه سیاته ویعظم له اجرا

مسکوهن

سکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن
وان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن فان ارضعن لکم فاتوهن اجورهن وائتمروا بینکم بمعروف وان تعاسرتم فسترضع له اخری لینفق ذو
سعة من سعته ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله لا یکلف الله
نفسا الا ما آتیها سیجعل الله بعد عسر یسرا ای بفعل برو فکیه نو دانت نوا راده کنید
طلاق دادن زنان پس طلاق دهید ایشان را در اول عدهٔ ایشان یعنی در طهر که جماع نکرده باشید
و یاد دارید عدهٔ را نیز سید از خدا بپرورد کار خویش بیرون مکنید ایشانرا از خانهای ایشان و
باید که ایشان نیز بیرون نروند مگر آنکه بعمل آرند کار بیحیائی آشکار را یعنی زنا کنند پس بجنه اقامت
حد ایشانرا بیرون باید آورد و این حدها مقرر کردهٔ خدا ست و هر که تجاوز کند از حدهای خدا پس بر انفسه
ستم کرد و بر جان خویش نمیدانی شاید که خدا تعالی پیدا کند بعد از طلاق کاری را یعنی شاید که با یکدیگر
راضی شوند و مراجعت کنند و الله اعلم پس چون نزدیک رسیدند زنان مطلقه بمیعاد خود یعنی بانقضاء
مدت عدة پس نگاه دارید ایشانرا بوجه پسندیده یا جدا شوید از ایشان بوجه پسندیده و اید آنرا بسانید
و قصد ایذای ایشان مکنید در نگاه داشتن ایشان یاد در مفارقت و گواه گیرید دو کس صاحب
عدالت را از قوم خود یعنی بر طلاق در جعت و بیا دارید گواهی را برای خدا ست ادا کنید شهادت را
برای خدا باین حکم پند داده میشود هر کرا مومن باشد بخدا و بروز آخر و هر که بترسد از خدا پیدا کند
برای او را و بیرون آمدن از سختیها دنیا و آخرت و روزی دهد او را از آنجا که در گمان او نبود و هر که
توکل کند بر خدا پس خدا تعالی کفایت کند او را ست هر آینه خدا رساننده ست بمراد خود هر آینه ساخته ست
خدا تعالی هر چیزی میعادی مقرر و آنانکه نومید شدند از حیض ایشان سالی از زنان شما یعنی از
مطلقات اگر در شک افتاد پید پس بدانید که عدهٔ ایشان سه ماه ست و آنانکه پس حیض نرسیده اند
نیز عدهٔ ایشان سه ماه ست و خداوندان حمل عدهٔ ایشان آنست که بنهند بار شکم خود را و هر که بترسد از خدا
پدید آرد برای او در کار او سانی را این ست حکم خدا فرو داورد آنرا بسوی شما و هر که بترسد از خدا

دو یک از وی کنایان او را و زیاده دهد او را مزد و ساکن کنند زنان مطلقه را در جایی که شما می یابید در طاقت خود و ایذا مرسانید
ایشان را تا تنگ گیرید بر ایشان و اگر باشند حاملان پس خرچ کنید بر ایشان تا یعنی نفقه بدهید ایشان را تا آنکه بنهند حمل خود
را پس ایشان اگر شیر دهند فرزندان شما را پس بدهید ایشان را مزدهای ایشان و بیابید بر معامله کنید در خوبی میان خود پس اگر
پسندیده پس اگر خشونت کردید بیابد دیگر پس نزدیک است که شیر دهد برای او فرزند او را و زنی دیگر باید که خرچ کند صاحب وسعت از وسعت
خود و آنکه تنگ کرده شده بروی رزق او پس باید که خرچ کند از آنچه عطا کرده است او را خدا تعالی تکلیف نمیکند خدای تعالی کس را مگر
آنچه داده است او را زود باشد که پیدا خواهد کرد خدا تعالی بعد از تنگدستی اسباب را باب الفرد هی الاخبار را و از فرود رانیه
گریه طهارت مالک عن ابن شهاب عن عروه بن الزبیر عن عائشه الخ عروه روایت کرد که حضرت عائشه نقل کنانید حفظ بنت
عبد الرحمن را وقتی که داخل شده در حیض سیوم گفت ابن شهاب ذکر کردم ابن قصه را در پیش عمره بنت عبد الرحمن پس گفت عمره راست
گفت عروه و هر آینه بحث کرده بود نه با عائشه در بین مسئله جمعی از مردمان پس گفتند هر آینه خدا تعالی میفرماید در کتاب خود ثلثه قروء پس گفت
عائشه راست گفتند اما میداند که اقرا حیض جز این نیست که اقرا الاطهار است مالک عن ابن شهاب انه قال سمعت ابا بکر بن عبد الرحمن
الخ ابن شهاب گفت شنیدم از ابو بکر بن عبد الرحمن که میگفت نه دریافتم کسی را از فقهای شهر خود مگر که میگفت بهمین قول مراد
میدانشت قول حضرت عائشه مالک عن نافع و زید بن اسلم عن سلیمان بن یسار الخ احوص قضا کرد در شام در فتیکه داخل
شده زن او در حیض سیوم حال آنکه او را طلاق داده بود پس نوشت معاویه بن ابی سفیان بسوی زید بن ثابت سوال کرد
او را از این ماجرا پس نوشت بسوی او زید بن ثابت که زن در فتیکه داخل شده در حیض سیوم پس هر آینه بی تعلق شد از شوهر
و شوهر بی تعلق شد از وی و زن وارث مرد نمیشود در صورت و مرد نیز وارث زن نمیشود مالک عن نافع عن عبد الله
بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت در فتیکه طلاق داد مرد زن خود را پس داخل شد در حیض سیوم پس هر آینه زن بی تعلق
شد از مرد و مرد بی تعلق شد از زن و زن وارث مرد نمی شود و مرد وارث زن نمیشود و قال مالک و هو الامر عندنا
گفت مالک و همین است حکم نزدیک ما مالک انه بلغه عن القاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و ابی بکر بن عبد الرحمن و سلیمان
بن یسار و ابن شهاب الخ قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و ابو بکر بن عبد الرحمن و سلیمان بن یسار و ابن
شهاب میگفتند در فتیکه داخل شده زن مطلقه در حیض سیوم پس هر آینه جدا شده از شوهر خود و میراث نیست در میان
ایشان و رجعت نمیرسد مرد را بروی مالک عن الفضل بن عبد الله مولی المهری ان القاسم بن محمد و سالم بن عبد الله الخ

قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله میگفتند و فتکه طلاق داده شده زنی را پس داخل شده در حیض سیوم پس برانیه جدا
شد از شوهر و حلال شد مترجم گوید همین است مذهب حکم شافعی و معنی او اظهار فهمیده است پس و فتکه شروع کرد و مطلقه
در حیض سیوم تمام شد عدة او و محسوب داشته شود بقیه ایام طهری که واقع شد در وی طلاق و نزد ابو حنیفه او عبارت
از حیض است منقضی نمی شود عده زن مطلقه در پس او تا انکه طاهر شود از حیض سیوم و غسل کند و اتفاق کردند در انکه طلاق
و فتکه در حال حیض باشد محسوب داشته نمی شود بقیه ایام حیض را و الله اعلم **باب** جواز الرجعة فی العدة و لو بغیر رضاها اذا
لم یطلقها ثلثا و لم یقصد الضرار و بیان حکم رجعت در اثنای عدة اگر بغیر رضا مندی زن باشد و فتکه طلاق نداد او را سه
طلاق و یا قصد ضرر او نکرد **قال الله تعالی** و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او
سرحوهن بمعروف و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه و لا تتخذوا
ایات الله هزوا و اذکروا نعمت الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة یعظکم
به و اتقوا الله و اعلموا ان الله بکل شیء علیم و فتکه طلاق داد بدر زنان را پس رسیدند نزدیک
بمیعاد منقرض خود پس نگاه دارید ایشان را بخصلت پسندیده یا رها کنید ایشان را بخصلت پسندیده و نگاه ندارید ایشان را
بجهة ضرر رسانیدن یا تعدی کنید بر ایشان و هر که بکند این کار یعنی قصد اضرار نماید پس برانیه ستم کرد بر خود
و نگیرید ایات خدا تعالی را استهزا و یاوه کنید نعمت خدا را بر خویش و یاد کنید بتخصیص چیزی را که فرود آورد بر شما از کتاب
و علم و سنت پند میدهد بدان شما را و بترسید از خدا و بدانید که بهر چیز داناتر است **قال الله تعالی** و بعولتهن
احق بردهن یعنی شوهران ایشان سزاوارترند بباز آوردن ایشان در عقد خود **مالک** عن نوفل بن زید
الدیلی الخ مالک از نوفل بن زید الدیلی روایت نمود که هر آینه مردی طلاق میداد زن خود را بعد از ان رجعت
میکرد با او و هیچ احتیاج نبود او را بان زن و نمیخواست نگاه داشتن وی لیکن برای انکه دراز شود و لیت رجعت
بروی عدة تا ضرر برساند او را پس نازل ساخت خدا تعالی ولا تمسکوهن ضرارا الایه پند میدهد او خدا تعالی ایشان را
بان **باب** **قال الله تعالی** و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن
اذا تراضوا بینهم بالمعروف ذلکم یوعظ به من کان منکم یومن بالله و الیوم الاخر
ذلکم ازکی لکم و اطهر و الله یعلم و انتم لا تعلمون و فتکه طلاق داد بدر زنان را پس رسیدند

۱ اذا تراضوا یعنی اذا وقع التراضی بینهم و ظهر
۲ الدیلی الخ یعنی نوفل بن زید الدیلی و هو تابعی

باجر معاد مقرر خود یعنی عدت آخر شد پس منع مکنید ایشان را از انکه نکاح کنند با شوهران خود وقتیکه با تفاق یکدیگر راضی
شدند بخصله پسندیده این نهی از منع کردن پند داده میشود بان هر که مومن باشد از شما نجاور و ذراین بر
منع بهتر است شما را و پاکیزه تر است و خدا میداند و شما نمیدانید زیر چرا کوید در توجیه این آیه اشکالی است
تقریر این اشکال انکه فلا تعضلوهن از دو حالت بیرون نیست یا این است که خطاب با زواج را باشد یعنی
ازواج را منع کردن زنان از نکاح یا هر که خواهند جایز نیست در یصورت دو خبر خدشه میکند یکی اورن ازواج
هن بتعریف اضافت و ظاهر در یصورت ازواجا بود دیگر قصه معقل بن یسار که سبب نزول آیه است پس
معقل بن یسار خواهر خود را از نکاح باز زوج اول منع کرده بود نه انکه زوج منع کرده باشد از نکاح یا هر که یا
انیست که خطاب با ولیا باشد و در یصورت انتشار ضمایر لازم می آید اذا طلقتم النساء خطاب بزوج و باز واج
ولا تعضلوهن خطاب شد با ولیا و ظاهر نزدیک این بنده آنست که خطاب با زواج باشد و جواب از خدشه
اول آنست که اصل کلام ازواجا بود اما چون این زنان رغبت کردند با ایشان و میل نمودند بدیشان اعنی
مائول ازواجهن کفته شد بجهة تنبیه بر انکه منع کردن ایشان فایده نمی بخشد و ازواج ایشان همان خواهند بود
که ایشان خواهند و جواب از خدشه دیگر آنست که معقل بن یسار نهی از عضل اولیا بطریق منطوق از این آیه
فهم نکرده است بلکه بطریق فحوی چون دید که خدا تعالی ازواج را بعد انقضای عدة منع فرمود از عضل بجهة اصلاح
حال مراة و ترک اتباع داعیه حقد دانست که وی نیز در عضل ولیه خود مسبب نیست بجهة لزوم فساد حال مراة
و در جبر بر ترک کسی که رغبت دارد در وی و میل دارد بسوی وی و اتباع داعیه حقد بعد ظهور وجه جواز والله
اعلم و نقیر تجویز نمیکند حمل نمودن آیه را بر معنی دور از لفظ بوجهی که اهل عرف ازان آیه فهم نکنند زیرا که تجویز
مثل این توجیه امن استفاده معانی قرآن بطریق نص ظاهر بر میدارد و باب المبتوتة لها السکنی ولا
نفقة لها الا ان یکون حاملا زنی که مطلقه باشد بلفظ البته برای او لازم است سکنی و نیست نفقه او الا
انکه حامل باشد مالک عن عبد الله بن یزید مولی الاسود بن سفیان عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف
عن فاطمة بنت قیس ان ابا عمرو بن حفص الخ ابو عمرو بن حفص طلاق داد فاطمة بنت قیس را طلاق بات که
رجعت را نمیشاید بود و ابو عمرو غایب بود بناحیه شام پس فرستاد بسوی فاطمه وکیل ابو عمرو جو را پس نفقه

کرد آن جور ا پس گفت وکیل بخدا سوگند که نیست ترا بر وی هیچ چیز پس آمد فاطمه بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس ذکر کرد ابن ماجرا در حضرت او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست ترا بر شوهر تو هیچ نفقه وامر کرد او را
که عدة بنشیند در خانه ام شریک بعد ازان فرمود ام شریک زنی است که داخل میشوند بر وی اصحاب من
عدة بنشین نزد پسر عمم عبد الله بن ام مکتوم پس بر انیه او مرد بینا است پس جامه خود را پس وقتیکه بر ای آن
عدت خبر دار کن مرا گفت فاطمه پس وقتیکه بر آمدم از عدة ذکر کردم در حضرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که معاویة
بن ابی سفیان و ابو جهم بن هشام پیغام نکاح فرستادند مرا پس فرمود اما ابو جهم پس مرد بسیار میکند زد
عصای خود را از کتف خود یعنی عادت دارد که زنان را میزند و اما معاویه پس بینوا است نیست او را
مالی نکاح بکن اسامة بن زید را گفت فاطمه پس بکردم و نکاح اسامه را بعد ازان باز فرمود نکاح
کن اسامه را پس نکاح کردم با او پس پیدا شد خدا تعالی در نکاح او خیر را و بر من غبطه کرده شد در ان مالک
عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد و سلیمان بن یسار الخ قاسم بن محمد و سلیمان بن یسار میگفتند
که یحیی بن سعید طلاق داد زن خود را که دختر عبد الرحمن بن الحکم بود طلاق بات پس نقل کرد او را عبد
الرحمن پس آمد و فرستاد حضرت عایشه بجانب مروان روی ان روز امیر مدینه بود پس گفته فرستاد که
بترس از خدا و رد کن و باز گردان ان زن را بسوی خانه او پس گفت مروان در روایة سلیمان که عبد
الرحمن غالب آمد بر من و گفت مروان در روایة قاسم اما نرسیده است بتو خبر فاطمه بنت قیس پس فرمود
حضرت عایشه ضرر نمیکند ترا که یاد نکنی حدیث فاطمه را پس گفت مروان اگر هست با تو خبر پس کفایت
میکند ترا آنچه در میان این دو کلمه هست از شر و در حدیث فاطمه یعنی عذر طول لسان او و با افتاد شوهر
خود پس کفایت میکند ترا آنچه در میان یحیی بن سعید بن العاص و بنت عبد الرحمن بن الحکم است از شر
وفساد یعنی با هم منازعت و تناقض دارند پس یکجا بودن ایشان میخواهد زیاده ان شر خواهند و الله اعلم
مالک عن نافع ان ابنة سعید بن زید بن عمرو بن نفیل کانت تحت عبد الله بن عمرو بن عثمان الخ عبد الله
بن عمر دختر سعید بن زید بود در نکاح عبد الله بن عمرو بن عثمان پس طلاق داد او را طلاق بات پس
نقل کرد او پس انکار کرد بر وی عبد الله بن عمر مالک انه سمع ابن شهاب الخ ابن شهاب گفت بطلقة

بطلاق بایت بیرون نیاید از خانه خود تا آنکه حلال شود و بیت او را نفقه تا آنکه حامل باشد پس خرج کند بروی
در صورت حمل تا آنکه بمیرد یا بشکم خود را کفت مالک و همین است حکم نزد یک ما مترجم گوید عایشه رضی الله عنها ذکر میکرد که سبب
اسقاط این است که فاطمه در زمان و حش بود پس او حامل شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بیت رخصت دادند و
سعید بن المسیب میگفت که در زمان فاطمه ذرا یه بود یعنی بد کوئی پس زبان درازی کرد بر برادران شوهر خود و پس این
جهت امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در خانه ابن ام مکتوم عدة نشیند پس حضرت عایشه انکار میکرد بر فاطمه
در روایت این حدیث از بیت که سبب حضرت ذکر نمیکند پس مردمان در شبهه می افتند و حضرت عمر نیز انکار میکرد
بروی بعد ازان رجوع کردند بقول او پس سکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم مشتبه سکنی یافتند همه
مطلقات را و ان کن اولات حمل فانفقوا محض نفقه تا نفتند بجوابل بطریق مفهوم مخالف پس بایخه در ترجمه
باب گذشت فتوی دادند و الله اعلم باب عدة المتوفی عنها زوجها اذا لم تکن حاملا ان تربص اربعة اشهر
و عشرا عدة زنی که وفات یافته باشد از سر او شوهر او و فی که نباشد حامل است که درنگ کند چهار ماه و
ده روز قال الله تعالی والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة
اشهر و عشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف والله
بما تعملون خبیر و انانکه بمیرند از شما و بگذارند زنان را باید انتظار کنانند این زنان خویشتن را
چهار ماه و ده روز پس چون رسیدند بمیعاد خویش یعنی عدة منقضی شد پس گناه نیست بر شما در انچه کردند در
حق خویشتن بخصلت پسندیده یعنی نکاح بر طور شروع و خدا بانچه میکنند اگاه است برهمین است اتفاق علما
و این ایه ناسخ است نزد ایشان ایه والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لا
ازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج را باب عدة المتوفی زوجها عنها اذا کانت حاملا ان
تضع حملها عدة زنی که وفات یافته باشد شوهر او از سر او و فیکه حامل باشد صحیح است که وقتیکه بمیرد یار
شکم خود را حلال شد مترجم گوید والذین یتوفون عام است هر متوفی عنها زوجها را حامل باشد یا غیر حامل
و ایه و اولات الاحمال عام است که متوفی عنها زوجها باشد یا مطلقه باشد پس در باب حامل که زوج او وفات
یافته تعارض عموم این دو واقع شد رجوع کردند بحدیث حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مالک عن عبد ربه بن

سعید بن قیس عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه قال سئل عبد الله بن عباس و ابو هریرة الخ سوال کرده شد عبد الله
بن عباس و ابو هریره را از حکم زنی حامل وقتی که وفات یافته است از سر او شوهر او پس گفت ابن عباس
اخرین دو عدة لازم است یعنی باید دید که اخرین دو عدت چیست همان لازم شود و گفت ابو هریره وقتیکه
بزاید فورا تواند احلال شود و بر اید از عدة پس دراید ابو سلمه بر ام سلمة زوج الحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال
نمود او را از این مسئله پس گفت ام سلمه براد سبیعه اسلمیه بعد وفات شوهر خود به نیم ماه پس پیغام نکاح
فرستادند باو دو شخصی یکی از ایشان جران بود و دیگر معمر ما بین جوانی و پیری پس میل کرد بجانب جوان
پس گفت آن شخص دوم که در میان جوانی و پیری بود حلال نشده تو و لیکن ولی ندارد او را ولیای شبیعه غائب و امید
میرود که این مرد کمان سال وقتیکه بیاید اولیای او اختیار خواهند کرد همین مرد کمان سال را پس بزد او
پس آمد شبیعه پیش الحضرت صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد این ماجرا پیش وی صلی الله علیه وسلم پس فرمود الحضرت
صلی الله علیه وسلم او را هر آینه حلال شدی پس نکاح کن هر کرا خواهی مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان
بن یسار ان عبد الله بن عباس و ابا سلمة بن عبد الرحمن بن عوف الخ عبد الله بن عباس و ابو سلمه وقتیکه
بن عبد الرحمن اختلاف کردند در حکم زنی که نفاس شد بعد وفاة شوهر خود بچند شب پس گفت ابو سلمه وقتیکه
بزاید انچه در شکم اوست حلال شد و گفت عبد الله بن عباس عدة او اخرین دو عدة است پس آمد ابو هریره
پس گفت من همراه برادر زاده خود یعنی در این حکم بوافق با بو سلمه پس فرستادند کرب مولی ابن عباس
را بسوی ام سلمه که سوال کند او را از این مسئله پس باز ایشان خبر میداد که ام سلمه گفت که برادر سبیعه اسلمیه بعد
وفات شوهر خود بچند شب پس ذکر کرد این ماجرا پیش الحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آینه حلال
شدی پس نکاح کن هر کرا خواهی قال مالک وهذا الامر الذی لم یزل علیه اهل العلم ببلدنا قال مالک
همین است حکمی که همیشه بر انند اهل علم در شهر ما مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن المسور بن مخرمة
الخ مسور بن مخرمه خبر داد عروه را که هر آینه سبیعه اسلمیه نفاس شد بعد فوت شوهر خود بچند شب پس گفت او را
رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آینه حلال شدی پس نکاح بکن هر کرا خواهی مالک عن نافع عن عبد الله
بن عمر الخ سوال کرده شد عبد الله بن عمر را از حکم زنی که وفات یافت شوهر او حال انکه وی حامل بود پس

گفت عبد الله بن عمرو فقیه بنهد بارنکم خود را پس برانیه حلال شد پس خبر داد او را مردی از انصار که
نشسته بود نزدیک او که عمر بن الخطاب فرمود اگر برآید حالا انکه شوهر او بر تخته غسل خود است دفن کرده نشده
است هنوز حلال شد **باب** یجب ان بیت المتوفی عنها زوجها فی بیته حتی تحل ویجوز لها ان تخرج نهارا
واجب است شب گذراندن زنی که وفات یافته است شوهر او از سرای او در خانه شوهر تا انکه از عدة برآید و
جایز است او را انکه برآید در روز **مالک** عن سعید بن اسحق بن کعب بن عجرة عن عمة زینب بنت کعب
بن عجرة ان الفریعة بنت مالک بن سنان وهی اخت ابی سعید الخدری الخ فریعة دختر مالک بن سنان
و او خواهر ابو سعید خدری بود آمد بسوی انحضرت صلی الله علیه وسلم سوال بنکرد از انحضرت صلی الله
علیه وسلم رخصت انکه باز کرد و بسوی قوم خود در بنی حدرة پس برانیه شوهر او برآمد در تفحص غلامان
چند از ان او که گریخته بودند تا انکه رسیدند غلامان بناحیه قدوم دریافت انها را پس ان غلامان
بکشتند او را گفت فریعة پس سوال کردم انحضرت را صلی الله علیه وسلم رخصت انکه رجوع کنم بسوی خود
در بنی حدرة پس برانیه شوهر و نگذاشته است مرا در خانه که مالک او باشد نفقه و نه مسکن فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم آری رجوع بکن گفت فریعة پس باز گشتم تا انکه رسیدم بحجار دیواری که
بر گرد خانه انحضرت بود صلی الله علیه وسلم که او را زد او مرا انحضرت صلی الله علیه وسلم یا فرمود بکی که
ندا کنند مرا پس او را زده شد مرا پس انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چگونه گفتی صورت مسئله را پس
ثانیا ذکر کردم پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم قصه را که اولا ذکر کرده بودم پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم
از حال شوهر خود پس فرمود رنگ کن در خانه خود تا انکه برسد میعاد عدة بنهایة خود گفت فریعة پس عدة نهادم
در ان خانه چهار ماه و ده شب گفت فریعة پس فرستاد نزد من خلیفه شد حضرت عثمان آدم فرستاد و بسوی من پس سوال
کرد مرا از ین ماجرا پس خبر دادم او را پس پیروی ان کرد و حکم نمود بموجب آن **مالک** عن حمید بن قیس
المکی عن عمرو بن شعیب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب باز نمیکرد از
آن زنان را که وفات یافته بود ند از سرای ان شوهران ان از عدة یعنی ذی الحلیفه منع میکرد
ان را از رجوع **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان السائب بن خباب الخ سائب بن خباب متوفی

انه کان یقول لا تبیت المتوفی عنها زوجها و لا المبتوتة الا فی بیتها ۵

۱

۲

شد و هرا نه زن او آمد پیش عبد الله بن عمر پس ذکر کرد پیش او وفاة شوهر خود را و ذکر کرد پیش او حال زراعتی که از ان قوم او بود و در نزدیکی کار میکرد و سوال کرد که ایا درست است او را که بنشیند در ان زراعت پس منع کرد او را عبد الله بن عمر از بن کار پس برگشت او از نزد عبد الله بن عمر پس لوقت صبح امر کرد عبد الله بن عمر بر زراعت ایشان پس ساکنت میکرد و دران زراعت ان روز خود بعد ازان داخل شد بلدیه و فکیه شام داخل شد پس شب میکذرانید در خانه خود ۱ مالک عن نافع عن نافع عبد الله بن عمر انه عبد الله بن عمر عمر میکفت شب نکذرانی زنی که وفات یافته است شوهر او و هنوز نی که طلاق بائن داده شده است نزد مکر در خانه خود مگر که کوید مختلف شدند علما در باب سکنی برای زنی معتده که وفات یافته است شوهر او نزد ابو حنیفه لازم است برای او سکنی عدة بنشیند مرکه خواهد و مالک تجویز سکنی نمیاید و شافعی را درین باب دو قول است مانند مذهبین ۲ باب یجب علی المرأة المتوفی عنها زوجها ان تحد اربعة اشهر و عشرا بان تترک الطیب الکحل و المصبوغ للزینة و لا یحل لغیر الزوجة ان تحد فوق ثلث لیال و واجب است بر زنی که وفات یافته است شوهر او که ماتم بکیرد چهار ماه و ده شب یعنی باین طور که ترک کند استعمال خوشبوی و سرمه و جامه که او را رنکین کرده اند بجهة زینت و حلال نیست غیر زوجه متوفی را که ماتم بکیرد بر قریب خود زیاده از سه شب مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حمید بن نافع عن زینب بنت ابی سلمة الخ ۳ کفت زینب دختر ابو سلمه که در اید ام حبیبه ام حبیبه زوجه انحضرت صلی الله علیه وسلم و فکیه متوفی شد پدر او ابو سفیان پس طلب کرد ام حبیبه خوشبوی که در وی زردی بود ان خوشبو خلوق بود یا غیر ان بود پس بدست خود کرفت از انکیز بعد ازان مالید انرا بر رخسار های ام حبیبه بعد ازان جیبه کفت بخدا که نیست مرا بخوشبوی هیچ حاجت بخر انکه شنیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که میکفت نیست هیچ زنی را که ایمان اورده است بخدا و روز آخر که ماتم بکیرد بر بیش زیاده از سه شب مکر بر شوهر خود که ماتم بکیرد چهار ماه و ده شب کفت زینب بعد ازان داخل شدم بر زینب بنت جحش و فکیه وفات یافت برادر او پس طلب کرد خوشبو پس بمالید ازان بعد ازان کفت بخدا که نیست مرا بخوشبوی هیچ حاجت بخر انکه شنیدم انحضرت را

۱ انها اخبرته بذه ان حادث الشعلة فاطمة زینب دخلت علام حبیبة زوج النبی صلعم حین توفی ابوها ابو سفیان بن حرب فدعت ام حبیبة بطیب فمست منه ثم قالت ما لی بالطیب حاجة غیر انی سمعت رسول الله صلعم یقول لا یحل لامرأة تومن بالله و الیوم الآخر ان تحد علی میت فوق ثلث لیال الا علی زوج اربعة اشهر و عشرا قالت زینب ثم دخلت علی زینب بنت جحش حین توفی اخوها فدعت بطیب فمست منه ثم قالت اما لی بالطیب حاجة غیر انی سمعت رسول الله صلعم علی المنبر یقول لا یحل لامرأة تومن بالله و الیوم الآخر ان تحد علی میت فوق ثلث لیال الا علی زوج اربعة اشهر و عشرا قالت زینب و سمعت ام سلمة زوج النبی صلعم جاءت امرأة الی رسول الله صلعم فقالت یا رسول الله ان ابنتی توفی عنها زوجها و قد اشتکت عینها فکحلها فقال رسول الله صلعم لا مرتین او ثلثا کل ذلک یقول لا ثم قال انما هی اربعة اشهر و عشر و قد کانت احدکن فی الجاهلیة ترمی بالبعرة علی راس الحول قال حمید بن نافع فقلت لزینب و ما ترمی بالبعرة علی راس الحول فقالت زینب کانت المرأة اذا توفی عنها زوجها دخلت حفشا و لبست شر ثیابها و لم تمس طیبا و لا شیئا حتی تمر بها سنة ثم تؤتی بدابة حمار او شاة او طایر فتفتض به فقل ما تفتض بشیء الا مات ثم تخرج فتعطی بعرة فترمی

صلی اللہ علیہ وسلم کہ بر منبر مقرر بود حلال نیست ہیچ زنی را کہ ایمان آورده است بخدا و روز آخرت کہ ماتم بکند بر میتی زیادہ از سہ شب مگر بر شوہر خود کہ ماتم کند چہار ماہ و ده شب گفت زینب شنیدم از مادر خود ام سلمہ کہ میگفت آمد زنی پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت یا رسول اللہ ہر آینہ دختر من متوفی شده است از برادر شوہر او و ہر آینہ بیمار شده است آیا چشم خود را سرمہ کند در چشم او پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ نی یعنی نہی فرمود آن زن دو یا سہ بار باین جواب و سوال مکرر شد ہر بار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود کہ نی نی بعد ازان فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جز این نیست کہ عدہ چہار ماہ و ده شب است و ہر آینہ یکی از شما در جاہلیت می انداخت اشتر را نزدیک انتہای سال گفت حمید پس گفتم زینب را وجیت یعنی انداخت شتر نزدیک انقضای سال پس گفت زینب کہ در زمان جاہلیت و قتیکہ متوفی میشد از زنی شوہر او داخل میشد در بدترین خانہ وی می پوشید بدترین جامہای خود را و استعمال میکرد خوشبو را و نہ چیزی از انواع زینت تا انکہ میگذشت بروی یک سال بعد ازان آورده میشد پیش او جانوری خری یا بزی یا مرغی پس میمالید بدن خود میمالید اندرا پس کم بود کہ میمالد بدن خود بمالد چیزی را مگر آن چیز بمیرد و بعد ازان بیرون می آمد از آن خانہ پس داده میشد بدست او لنگی پس می انداخت اندرا پس ازان رجوع میکرد و بعد ازین مقدمہا ہر چہ خواستی آن خوشبو یا غیر آن گفت مالک و حفش خانہ روی را کوبیدن و یعنی بفتح آنست کہ مسح میکرد بآن جانور پوست بدن خود را بوجہی کہ می مالد دفع سحر کننده از خود مالک عن نافع عن صفیہ بنت ابی عبید عن عائشہ و حفصہ الخ حضرت عائشہ و حفصہ روایت میکنند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود حلال نیست زنی را کہ ایمان آورده است بخدا و بروز آخرت کہ ماتم بکند بر میتی زیادہ از سہ شب مگر بر شوہر مالک عن نافع عن صفیہ بنت ابی عبید الخ صفیہ بنت ابو عبید بیمار شد بدرد چشم خود و او صاحب ماتم بود بر شوہر خود عبد اللہ بن عمر پس سرمہ نکشید تا انکہ نزدیک بود دو چشم او کہ بی نور شوند مالک انہ بلغہ ان ام سلمہ الخ ام سلمہ زوجہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود زنی را کہ ماتم دارد بر شوہر خود بیمار شد بدرد چشم پس بر سید بیماری او بنہایہ تصدیع او کہ سرمہ کند سرمہ کہ دفع احتلاط چشم نماید لیل و نہار پس ابرز مالک انہ بلغہ عن سالم بن عبد اللہ و سلیمان بن یسار الخ سالم بن عبد اللہ و سلیمان بن یسار

بکحلہ

میگفتند در باب زنی که شوهر او وفات شده باشد از شوهر او و شکیه نرسد بر چشم خود از درد چشم یا مرضی که رسیده
باشد باو که وی سرمه کشد و دوا مالد دوائی یا سرمه اگرچه دران دوا خوشبو باشد مالک انه بلغه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم دخل علی ام سلمة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد بر ام سلمه و وی ناتم دشت بر او که
که زوج اول او بود و حال انکه ضماد کرده بود بر چشم خود صبر را پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم جنت این
ضماد ای ام سلمه کفت خبر این نیست که ان صبر است یا رسول الله فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم پس ضماد کن
انرا وقت شب و زایل کن انرا در روز مالک انه بلغه ام سلمة الخ ام سلمه میکفت جمع کند زن صاحب ناتم سر خود را
یعنی موی های سر را بهر کف کنار و روغن زیت مترجم کوید احداد واجب است نزد اکثر اهل علم بر زنی که وفات
یافته باشد شوهر او و در مدت عدت وفاة و معنی احداد آنست که باز ماند از زینت و استعمال طیب و ندهین و زینت
سرمه که مخلوط بجوشنی باشد و اگر لیب عارضه مضطر شود بجانب سرمه کشیدن نزد ابو حنیفه رخصت است و نزد شافعی
استعمال ان در شب جایز است و در روز انرا زایل سازد و همچنین ضماد صبری که در وی زینت باشد بر درد چشم
جایز است و اگر انکه ضرورتی واقع شود پس ضماد کند انرا در شب و دور سازد انرا در روز باب عدة الامة اذا مات
عنها زوجها باب در میان عدة کنیزک چون وفات یافت از وی شوهر او مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب و سلیمان
بن یسار الخ سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار میکفتند عدة کنیزک و شکیه بمیرد از سروی شوهر وی دو ماه و پنج
شب است مالک عن ابن شهاب مثل ذلک الخ مالک از ابن شهاب مانند این روایت کرد و همین است مذهب
جمهور علما باب عدة البدویة من اهل الخیام در بیان عدة زن بادیه نشین از اهل خیمها که پیوسته از مرغزاری
بمرغزاری انتقال کند مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروة میکفت در باب زن بادیه نشین که بمیرد
از سر او شوهر او کوچ کنند هر جا که کوچ کنند قوم او قال مالک و هو الامر عندنا کفت مالک و همین است حکم نزد ما
باب عدة التی تسکن بالکراء در بیان عدة زنی که ساکن شده است بکرایه مالک عن یحیی بن سعید ان
سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب را سوال کرده شد از حکم زنی که طلاق داد او را شوهر او حال انکه او در
خانه بود بکرایه بر که واجب میشود این کرایه کفت سعید بن المسیب بر شوهر وی کفت سایل پس اگر نباشد خرجی
نزد شوهر او کفت پس بر ان زن واجب است کفت سایل اگر نباشد نزد او کفت پس برابر واجب است یعنی از

بت المال باید داد **باب** عدة من ارتفع عنها الحیض و عدة کسی که مرتفع شد از وی حیض **مالک** عن یحیی بن سعید
و عن یزید بن عبد الله بن قسیط اللیثی عن سعید بن المسیب انه قال قال عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب گفت
بر زنی که طلاق داده شد و آن خالص شد یک حیض یا دو حیض بعد از ان برداشته شد حیض او پس بر اینه
وی انتظار کند نه ماه پس اگر ظاهر شد بان حمل پس عدة او همان وضع حمل است والا عدة بنشیند بعد از ان نه ماه
سه ماه بعد از ان حلال شد **باب** عدة المستحاضة باب در بیان عدة مستحاضه **مالک** عن ابن شهاب عن
سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت عدة مستحاضه یک سال است **باب** عدة من تعتد اقراءها
عدة زنی که دور دارد اطهار او همان اطهار است **مالک** انه سمع ابن شهاب الخ ابن شهاب میگفت عدة
مطلقة اطهار است اگرچه از یکدیگر در نیابه بعد باشند **باب** امراة المفقود و در حکم زنی که شوهر او گم شده
باشد **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرموده هر زنی
که گم کند شوهر خود را پس دانسته نشود که کجاست شوهر او پس بر اینه وی انتظار کند چهار سال بعد از ان
عدة بنشیند چهار ماه و ده روز بعد از ان حلال شود **قال** مالک ان تزوجت بعد انقضاء عدتها الخ گفت مالک
و اگر نکاح کرد بعد گذشتن عدة خود پس داخل شد بروی شوهر او یا داخل نشد در هر صورت راه نیست زوج اول را
بسوی او گفت مالک و همین است حکم مقرر نزد یک ما و اگر یافت زوج او او را پیش از انکه نکاح کند پس او احق است
بآن زن **قال** مالک و ادرکت بعض الناس الخ گفت مالک دریافتم بعض علما را انکار میکردند ان مقوله را
که بعض مردمان بر لسنة اند بر عمر بن الخطاب که اختیار داده شوهر اول را و الله اعلم فکیه باید در انکه بگیرد همان زن
یا بگیرد زن خود را **باب** اجتماع العدتین و وجوب العدة علی الداخلة شبهة باب در بیان حکم جمع شدن دو
عدة و وجوب عدة بر زنی که جماع کرده شد او را شبهه **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و عن
سلیمان بن یسار ان طلیحة الاسدی الخ طلیحه اسدی بود در نکاح رشید ثقفی پس طلاق داد او را پس نکاح کرد
طلیحه در عدة خود پس زد او را عمر بن الخطاب و زد شوهر او را بدره چند بار و جدا ساخت ابتدا گفت عمر
بن الخطاب هر زنی که نکاح کند در عدة خود پس اگر باشد ان شوهر او که نکاح کرده است با او نخورد دخول نکرده
تفرقه کرده شود میان ایشان بعد از ان عدة بنشیند باقی ایام عدة خود را از شوهر اول بعد از ان با شوهر

دوم بپیغام فرستنده از پیغام فرستنده گمان واگرد دخول کرده است با وجدایی انداخته شود در میان ایشان بعد
ازان عدة کند باقی عدة خود از شوہر اول بعد ازان عدة کند ازان شوہر دیگر بعد ازان جمع نشوند ہرگز کفت سعید بن
المسیب درست مہر او بسبب آنچہ حلال دانستہ فرج او را مرجع کوید زیرا کہ جمع شود در یک زنی دو عدة از دو کس یا کہ وطی کردہ
شد او را در عدة غیری شبہ پس ہمہ اہل عراق بشوند نزد اکثر علما دو عدة و ابو حنیفہ میکوید تداخل واقع میشود و
قول حضرت عمر رضی اللہ عنہ لا یجتمعان ابدا یعنی شخصی کہ نکاح کرد زنی را در عدة دیکری تفرقہ انداخته شود در
میان ایشان تفرقہ ابدی درین قول حضرت عمر منفرد است و عامہ اہل علم برانند کہ حلال میشود ان زن برای
دوم بعد خروج از عدة شوہر اول واللہ اعلم **باب** مستحب العقیقة مستحب است عقیقہ کردن از تولد فرزندی **مالک**
عن زید بن اسلم انہ سوال کردہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از عقیقہ پس فرمود من دوست نمیدارم عقوق را کویا کہ
کردہ شد است نام عقوق را و فرمود ہر کرا فرزندی متولد شود پس بخواہد کہ ذبح کند از فرزند خود پس باید کہ بکند **مالک**
عن نافع ان عبد اللہ بن عمر سوال نمیکرد او را ہیچ کس از اہل خانہ او عقیقہ بکند او را و عقیقہ
و عقیقہ میکرد از اولاد خود یک یک شاة از ذکور و اناث **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن ابراہیم
بن الحارث التیمی انہ محمد بن ابراہیم تیمی کفت شنیدم از پدر خود کہ مستحب است عقیقہ اگرچہ تنکنجک باشد **مالک**
انہ بلغہ عن حسن و حسین ابن علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہم مالک را رسیدہ کہ عقیقہ کردہ شد از امام حسن و امام
حسین رضی اللہ عنہما پسران علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ **مالک** عن ہشام بن عروہ ان اباہ عروة
بن الزبیر الخ عروہ بن الزبیر عقیقہ میکرد از فرزندان خود پسران و دختران یک یک بز مرجح کوید عقیقہ
سنت است نزد اکثر علما نزد ابو حنیفہ سنت نیست و در حدیث ترمذی دو بز از پسر و یک بز از دختر آمده و ہمین
است قول شافعی و کمی کفته کہ ادا می شود بہ یک بز و عقیقہ پسر بکمال سنہ دو بز است و نزد شافعی عقیقہ
در روز دون و تصدیق کردن بحکم اضحیہ دارد و سنت است بخشتن ان و نباید شکست استخوان انرا و ذبح کردہ شود
روز ہفتم از ولادت و نام مولود نیز دران روز کذاشتہ میشود و حلق راس مولود بعد ذبح عقیقہ سنت است **باب**
یستحب ان یتصدق بزنة شعر المولود فضة مستحب است کہ صدقہ دہد بمقدار وزن موی فرزند از نقرہ **مالک**
عن جعفر بن محمد عن ابیہ انہ قال وزنت فاطمة بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الخ حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا وزن

کرد سوی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم پس صدقه داد بقدر وزن ان از نقره مالک عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن
عن محمد بن علی بن حسین انه قال و زینب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ وزن کرد حضرت فاطمه رضی الله عنها
امام حسن و امام حسین پس صدقه داد بوزن آن از نقره **باب** یجب اجبار المولود بالارضاع حولین کاملین
الا اذا اجمع رای الوالدین عن شاء منهما علی ان الفطام لاقل فحینئذ یجوز الفطام قبل الحولین
والمرضع یجوز ان تکون الوالدة او الظئر المسترضعة فان لم تسترضع او لم یقدر الوالد علی استیجار ها
تعینت الوالدة فان ارضعت الوالدة فلیس لها الا النفقة والکسوة بالمعروف وما کان بسبب الزوجیة وان
ارضعت الظئر فلها اجرها واجب است بر پدر و مادر تدبیر زندگی فرزند شیر خوار ساندن تا دو سال کامل مگر
که متفق شود برای پدر و مادر و مشوره بکدیگر از انها بر انکه باز داشتن از شیر ضرر نکند او را یعنی پیش از
تمام دو سال نه بعد از دو سال پس در ینوقت جایز است باز داشتن فرزند از شیر پیش از انکه دو سال
تمام بگذرد و شیر دهنده جایز است که مادر باشد یا دایه شیر دهنده و اگر امکان نباشد دایه کردن یا قادر
نیست پدر بر اجاره کردن دایه مقرر میشود برای شیر خوار ساندن والده فرزند پس اگر شیر میخواند والده
پس نیست او را اجری یعنی لازم نیست مگر نفقه و پوشاک بوجه پسندیده از ان قبیل که لازم است بسبب زوجیت
و اگر شیر خواند دایه پس او راست اجر او قال الله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین
کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف
لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث
مثل ذلک فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما وان اردتم
ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما اتیتم بالمعروف واتقوا الله
واعلموا ان الله بما تعملون بصیر و مادران باید که شیر دهند اولاد خود را دو سال کامل
این تعیین برای کسی است که خواهد تمام کردن مدة رضاعت یعنی و اگر مشورت ایشان واقع شده که پیش از دو سال از شیر
باز باید در ینصورت تعیین حولین نیست و بر پدر واجب است نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندیده
تکلیف داده نمیشود بچکی را مگر قدر طاقت او ضرر رسانیده نشود والده را بسبب ولد او یعنی اگر طاقت ارضاع ندارد بسبب

مرضی یا غیران چیز بباید کرد و حقوق او را ترک نباید نمود و تکلیف نباید داد او را و ضرر داده نشود پدر را بسبب فرزند او یعنی
زیاده از طاقت او نباید گرفت و اگر مرضعه مناسبه بهم نمی آید زن را لازم است شیر دادن طفل و بر وارث واجب است
مانند این یعنی اگر پدر بمیرد از مال طفل یا دراور ا باید داد پس اگر خواهند والدین از شیر باز کردن پیش از دو سال بعد رضا
مندی ایشان و مشورت کردن ایشان با یکدیگر پس بر ایشان گناه نیست و اگر خواهید ای مردان که مرضعه گیرید
برای اولاد خود یعنی غیر والده پس نیست گناه بر شما و نیکو دادید آنچه دادن آن را مقرر کردید بوجه پسندیده و بترسید
از خدا و بدانید که خدا بآنچه میکنید بینا است مترجم گوید اجماع منعقد است بر اینکه نفقه و کسوه زوجه بر زوج واجب است
اگرچه فرزند ندارد و پس قید و علی المولود له رزقهن احترازی نیست و عبارة الوالدات برخبر دلالت میکند بر وجوب
ارضاع و حدیث حاکم که لعنت میکند خدا تعالی هر مادریکه شیر ندهد فرزند خود را بیان آن میکند والله اعلم **باب**
تجب نفقة الزوجة علی الزوج بوسر الکان او معسرا واجب است نفقه زن بر شوهر توانگر باشد یا فقیر قال الله تعالی لینفق
ذو سعة من سعته ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله باید که نفقه دهد صاحب وسعت از وسعت
خود یعنی موافق توانگری خود و کسی که تنگ کرده شد بروی رزق او پس باید که خرج کند از آنچه داده است او را خدا تعالی
قال الله تعالی و علی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف و بر پدر واجب است نفقه مادران و پوشش ایشان
بوجه پسندیده و قال تعالی فلک ادنی الا تعولوا این نزدیک تر است بانکه جور نکنید و این دلیل است بر اینکه نفقه زن
واجب است بر مرد و این حکم متفق علیه علماست **باب** تجب علی الاب نفقة الابوین اذا کان موسرا و هما معسران واجب
است بر پسر نفقه پدر و مادر و نیکو باشد اینها تکذیب **قال الله تعالی** وبالوالدین احسانا و
قال وصاحبهما فی الدنیا معروفا و خدا تعالی در حق پدر و مادر باحسان کردن دیگر فرمود مصاحبت پدر و مادر
بکن در دنیا بوجه پسندیده و معلوم است که از احسان و مصاحبت نیک نیست انکه بمیرند ایشان حال انکه گرسنه باشند
و پسر در ایشان وسعت گذران خود باشد مترجم گوید بر این حکم است اتفاق علما الا شافعی میگوید که اگر
یکی از ابوین توانا و صاحب قدرة بر تحصیل قوت خود باشد واجب نیست در انصورت نفقه او بر پسر اگرچه معسر باشد
و نزد سایر فقها واجب است نفقه ایشان در حالة عسر و تنگدستی و شرط نکردند که جا مانده باشد **باب** اذا فارق
الرجل امراته وبینهما ولد صغیر فالام و ام الام اولی بالحضانة من الاب اگر جدا کرد از خود مرد زن خود را یعنی طلاق

داود و میان ایشان فرزندی است صغیر پس مادر با مادر او اولی است تا آنکه در کنار خود پرورش دهد فرزند را از پدر مالک
عن یحیی بن سعید انه قال سمعت القاسم بن محمد یقول کانت عند عمر بن الخطاب الخ زنی از انصار پس بزاد از وی عاصم بن عمر
بعد از ان حضرت عمر مفارقت کرد از ان زن پس اورد عمر بن الخطاب در محمد قبا پس یافت پسر خود عاصم را که بازی میکند در
نزدیکی مسجد پس گرفت بازوی او را پس نهاد او را پیش روی خود بر دابه پس رسید با وجده ان طفل که مادر با او بود پس نزاع کرد
با حضرت عمر در ان طفل تا انکه امدند نزد پیش ابوبکر صدیق پس گفت حضرت عمر این پسر من است و گفت زن این پسر من است پس گفت
ابوبکر صدیق سخن مشو میان این زن و میان این طفل پس گفت و شنید سخن او را و حضرت عمر رضی الله عنه حجت گرفت امام شافعی
در میان حدیث ابو هریره که انحضرت صلی الله علیه وسلم مخیر ساخت طفلی را در میان پدر و مادر و میان این اثر بان وجه
تطبیق داد که مولود و فرزندیکه کمتر از هفت سال باشد پس مادر او اولی است بپرورش او و فرزندیکه برسد بهفت سالگی مخیر گردانیده
شود او را در میان مادر و پدر خواه ان طفل دختر باشد یا پسر هر کرا از ان دو اختیار کند نزد یک او باشد و امام شافعی اخذ
کرد این تطبیق را از حکم حضرت علی کرم الله وجه که مخیر گردانید طفلی را که هفت ساله بود یا هشت ساله در میان مادر و
عم او و فرمود و رخی بر او و صغیر ان طفل که اگر بر سد این طفل بعمر بزاد خود هر آینه مختار میکردانیدم او را انبر و امام اعظم
میگوید مادر احق است بپرورش طفل تا وقتیکه خود بخورد و خود بپوشد تنها و دختر تا وقتیکه حایض شود بعد از ان پدر احق است
بتربیت پسر و دختر والله اعلم باب نجب نفقة المماليك ولا يجوز ان يكلفوا الا ما يطيقون وبعد الامام ذلك واجب
نفقه غلامان و کنیزکان واجب است که تکلیف داده شود ایشان را بچیزی که طاقت ان ندارند و متعهد شود امام این امر را
مالک انه بلغه ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مملوک است طعام او و
پوشاک او بوجه پسندیده و تکلیف داده نشود از کار مگر انچه طاقت ان دارد مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن
الخطاب برفت بسوی عوالی مدینه هر روز شنبه پس دیگه مسافت غلامی را در کاری که طاقت ان نمیدانست تخفیف
میکرد از ان عمل از وی و همین است حکم متفق علیه اهل علم حاصل کلام انکه هیچ عملی نفرماید که ضرر رساند بدن او
ضرر نمایان و بانچه طاقت ندارد تکلیف ان بدهد باب التحفظ في خرائب الامار باب در بیان احتیاط
نمودن در انچه بر کنیزکان مقرر کرده شود که بویه باشد که ان رسانند مالک عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه انه
سمع عثمان بن عفان الخ حضرت عثمان در خطبه بیکفت تکلیف اسهد او را یکه بکسب خواهد کرد بفرج خود و تکلیف نرسد

غلام صغیر را کسب بر آنیه دی فکیف خدا تعالی شما را توانای عفت داد و لازم گیرید از مطعومات انچه پاکیزه باشد یعنی شبهه نداشته باشد باب ثواب المملوک اذا نصح لسیده و احسن عبادة الله در بیان ثواب مملوک فکیف چیزی خواهی گفت برای مالک خود و نیک بجا آرد عبادة خدا تعالی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود برای بنده غلام فکیف خواهی گفت برای سید خود و نیک کند عبادة خدا تعالی را پس او را مزد او دو بار باب تحریم وطی الامة الحامل من غیره حرام است جماع کنیزکی که حامل باشد از غیر این شخص مالک باسناده عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت منع کرده شود از انکه وطی کند مرد کنیزکی را که در شکم او حمل است از زنا و مترجم گوید اصل این مسئله حدیث ابو سعید خدری است که انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود در بنده های اوطاس که وطی کرده نشود حاملی را تا وضع حمل کند بار شکم و نه غیر حامل را تا انکه حائض شود یک حیضه باب تحریم الجمع بین الاختین فی الوطی بملک الیمین حرام است جمع کردن در میان دو خواهر در وطی بملک یمین مالک عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذؤیب ان رجلا سال عثمان بن عفان الخ مروی سوال کرد عثمان بن عفان را از حکم دو خواهر بملک یمین ایا جمع کند میان ایشان پس گفت حضرت عثمان حلال ساخت این دو را یک آیه و حرام کرد آیه این دو را آیه دیگر اما من پس دوست نمیدارم که این کار بکنم پس برآمد این سایل از پیش حضرت عثمان پس ملاقات کرد بامروی از اصحاب انحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد او را از این مسئله پس گفت ان صحابی اگر بودی مرا از خلافت چیزی بعد از ان جی یافتم شخصی را که کرده باشد این کار می ساختم او را بسیب غیره گفت ابن شهاب گمان میشود مرا که ان صحابی علی بن ابیطالب بود رضی الله عنه مالک انه بلغه عن الزبیر بن العوام مثل ذلک الخ خبر رسید بمالک از زبیر بن العوام مانند این قال مالک فی الامة تکون عند الرجل الخ گفت مالک در باب کنیزکی که باشد نزد مردی پس جماع میکند او را بعد از ان خود یا که جماع کند خواهر او را و احلال ثبت او را تا انکه حرام کند بر خود فرج خواهر بنکاح یا بازاد کردن یا بازاد کردن یا بمکاتب ساختن یا مانند ان یا بزنی دهد او را و العلم عند الله و مترجم گوید مسئله مجمع علیها است که زن که جایز نیست جمع در میان انها در نکاح پس وقتیکه جمع شوند در پیش شخصی بملک یمین حلال نیست او را جمع انها در وطی تا انکه اگر خرید کرد دو کنیزک یکی مادر باشد و دیگر دختر پس جماع کرد بایکی از ان دو پس حرام است ان دوم حرام ابدی دایمی و اگر مالک شد او خواهر را یا مالک شد کنیزکی را دعمه او را یا خاله او را پس وقتیکه وطی کرد بایکی از ین دو جایز نیست او را که وطی کند آن دیگر را تا وقتیکه حرام کرداند کنیزک اول بر خود بقوله احلتهما آیه مراد اما ملکت ایمانکم و قوله

حرمتها آیه مراد وان تجمعوا بین الاختین است **باب** بحرم علی الرجل اصابة امة اصابها ابوه حرام است بر مرد
جماع با کنیزکی که جماع کرده باشد با وی پدران مرد **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب نخشید
پسر خود را کنیزکی پس فرمود مساس کن با او پس هر اینه من بر نه کرده بودم او را **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم
انه قال وهب سالم بن عبد الله الخ سالم بن عبد الله عطا کرد پسر خود را کنیزکی از ان خود پس گفت نزدیک
مشو با او پس هر اینه من قصد کردم او را پس کشاده دل نشدم برای او **مالک** عن یحیی بن سعید ان ابا بشر بن
ابی الاسود الخ ابو بشر بن الاسود گفت قاسم بن محمد را هر اینه من دیدم کنیزکی را از ان خود بر نه شده و او در
ماهتاب بود پس نشستم از وی در جای نشستن مرد از زن خود پس گفت هر اینه من حایضم پس بر خاسته پس نزدیک
نشدم با او بعد از ان اما عطا کنم این کنیزک را به پسر خود وطی کند او را پس منع کرد او را قاسم از ین کار **مالک** عن
ابراهیم بن ابی عبلة عن عبد الملک بن مروان الخ عبد الملک بن مروان نخشید همشیره ان از ان خود کنیزکی بعد از ان سوال
کرد او را از حال ان کنیزک پس گفت ان همشیره هر اینه من قصد کردم که عطا کنم ان کنیزک را به پسر خود پس مکند ما او
چنان و چنان پس گفت عبد الملک هر اینه مروان بر هیز کار تر بود از تو عطا کرد به پسر خود کنیزکی بعد از ان گفت نزدیک
مشو با او پس هر اینه دیدم ساق او را بر نه شده **باب** العزل معنی عزل انست که جماع کند با جاریه خود یا زن
خود تا وقتیکه انزال نزدیک رسید نزع کند ذکر را از فرج او تا انزال بیرون فرج واقع شود و علوق متحقق نگردد
مالک عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن یحیی بن حبان عن ابی مجر الخ ابن مجر بر گفت داخل شدم در مسجد
پس دیدم ابو سعید خدری را پس نشستم نزدیک او پس سوال کردم او را از عزل پس گفت ابو سعید برامدیم همراه
رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه بنی مصطلق پس رسیدیم بندی را از بندی عرب پس رغبت کردیم بزنان
و دشوار شد بر ما ترک جماع بزنان و دوست داشتیم که مال بگیریم عوض ایشان پس قصد کردیم که عزل کنیم پس گفتیم با
یکدیگر یا ما عزل کنیم پس از انکه سوال کنیم از انحضرت صلی الله علیه وسلم حال انکه انحضرت صلی الله علیه وسلم در میان
ماست پس سوال کردیم انحضرت را صلی الله علیه وسلم از ین ما جرا پس فرمود هیچ زیان نیست بر شما که نکنید
نیست هیچ بروح پیدا شونده تا روز قیامت الا که وی بودنی است **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله
عن ابی افلح مولی ابی ایوب الانصاری عن ام ولد لابی ایوب الانصاری الخ ابو ایوب الانصاری عزل میکرد

مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه الخ سعد بن ابی وقاص
عزل میکرد و مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر عزل نمیکرد و مکروه داشت عزل را مالک
عن ضمرة بن سعید المازنی عن الحجاج بن عمرو بن غزیه الخ حجاج بن عمرو نشنیده بود نزدیک زید بن ثابت
پس ابن عباس و ابن قهد مردی از اهل یمن پس گفت ابا سعید هرآینه نزدیک من کنیزکان هستند که بودند
زنانی که پیش ازین بودند در نکاح من خوبتر نزدیک من از ایشان یعنی در حسن و جمال و خوشوقت میکنند مرا
که همه ایشان حامل شوند از من پس ایا عزل کنم پس گفت زید فتوی بده ابن مرد را ای حجاج گفت پس گفتم
نزاخذ اتیحاج خبرین نیست که می نشنیم نزدیک تو تا بیاموزیم از تو گفت فتوی بده او را ای حجاج گفت پس گفتم
او گفت رای تست اگر خواهی آب بدهی او را و اگر خواهی نشنه گذاری او را گفت حجاج و می شنیدم این سخن را
از زید پس گفت زید سخن درست گفت مالک عن حمید بن قیس المکی الخ سوال کرده شد ابن عباس را از حکم
عزل پس بخواند کنیزکی را از آن خود پس گفت خبر بده ابن مرا پس کوباوی شرم داشت پس گفت ابن عباس
حکم همین است امامن بعد میکنیم عزل را مترجم گوید درین مسئله اختلاف کردند فقها یعنی در عزل جایز
کثیر از صحابه و تابعین جایز دانستند و جماعی مکروه و شک نیست که اولی ترک عزل است والله اعلم و قول آن
حضرت صلی الله علیه وسلم که ما علیکم الا تفعلوا یعنی ضرری نیست بر شما از ترک عزل و این اشارة
میکند بکراهیة عزل و بعضی معنی الا تفعلوا لا باس علیکم ان تفعلوه فهمیده یعنی هیچ گناه نیست بر شما
اگر عزل کنند درین صورت لاراز اید گفتند و این معنی اشارة است بعدم کراهیة والله اعلم باب لاتباع
ام الولد ولا توهب وهی حرة بعد موت سیدها و فروخته نشود ام ولد را یعنی کنیزکی از مالک خود باردار شود و بزاید
بزاد او را جایز نیست که بفروشد و هبه کرده نشود او را و آزاد است بعد موت مالک خود مالک عن
نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود هر کنیزکی که بزاد از مالک خود پس
هرآینه حکم است که این مالک نفروشد او را و بکسی نبخشد او را و در ترکه خود نگذارد او را و بهره شود از آن
کنیزک پس وقتیکه بمیرد پس ان کنیزک آزاد است باب استیراد ام الولد اذا توفی عنها سیدها حکم
استبراء ام ولد وقتیکه متوفی شود از سر او مالک او مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت القاسم بن محمد

بقول ان یزید بن عبد الملک الخ ۲ قاسم بن محمد میگفت که یزید بن عبد الملک بجدای حکم کرد میان جمعی از مردان
وزنان ایشان حال انکه این زنان امهات اولاد مردان دیگر بودند پس ان مردان بمردند پس این جاعه نکاح
کردند ان زنان را بعد یک حیض یا دو حیض پس حکم بجدای کرد میان ایشان تا انکه عدة بنشینند چهار ماه و ده
شب پس گفت قاسم بن محمد سبحان الله عجب حکمی کرده است میفرماید خدا تعالی والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا و نشنیدند این کنیزکان از جمله ازواج ۱۲ مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ قاسم بن محمد میگفت
عدة ام ولد وقتیکه بمیرد مالک او یک حیض است مترجم گوید واجب است بر ام ولد وقتیکه فوت شود مالک او انکه
انتظار کند یعنی نکاح نکنند باتفاق علما و مختلف اند علما در مدة انتظار وی جماعه اختیار کردند که عدة
بنشینند چهار ماه و ده شب و ردکرد این قول را قاسم بن محمد بسبب انکه بدلول آیه انتظار چهار ماه و ده شب
در حق ازواج است غیر کنیزکان و ابو حنیفه عدة سه حیض لازم میداند و شافعی گفت عدة بنشینند یک حیض
باب لا یحل نفی الولد بشبهة مالم یتیقن حلال نیست انکار کردن بولد بسبب شبهه تا انکه یقین حاصل نشود
مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره الخ ۳ هرانینه امد مردی از اهل بادیه بسوی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ایا هست پیش تو اشتران گفت آری فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم چگونه است
رنگ انها گفت سرخ فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم پس ایا هست دران از جمل اورق یعنی ها کستر
گون گفت آنمرد آری فرمود از کجا میدانی انرا گفت نزع کرد آنرا رگی فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم
پس شاید که این نیز نزع کرده باشد اورا رگی باب الولد للفراش و للعاهر الحجر فرزند ازان صاحب
فراش است و زناکننده را سنگ است یعنی هیچ نیست مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عایشه
الخ ۴ حضرت عایشه فرمود که عتبه بن ابی وقاص وصیت کرده بود بسوی برادر خود سعد بن ابی وقاص که
پسر کنیزک زمعه ازان منست پس قبض کن او را بسوی خود پس وقتیکه منخفق شد روز فتح مکه برداشت او را
او را سعد بن ابی وقاص پس گفت هرانینه برادر من وصیت کرده بود بمن در باب او پس استاد بسوی او
عبد پسر زمعه پس گفت او را که این طفل برادر من است و پسر کنیزک پدر من است زاده شد بر فراش او پس
نگی دیگر بیرا کشیده آورد بسوی انحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت سعد یا رسول الله این پسر برادر من است

برانیه وصیت کرده بود برادرمن پسوی من و ربات او و گفت عبد بن زمعه این برادر من است و پسر کنیزک پدر من است
متولد شده است بر فراش او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم این پسر تر است ای پسر زمعه بعد ازان فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرزند ازان صاحب فراش است و زناکننده را سنگ است بعد ازان فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سوده بنت زمعه را که در پرده باش از وی بسبب آنچه از شباهت او دید بعتبه پس هیچ پسر سوده را
هیچگاه تا آنکه ملاقات کرد تا خدا بمیرد باب اذا اقر السید بوطیها وانت بولد لمثله یمکن ان یکون منه یلحقه الولد
وان زعم انه کان یعزل الا ان یکون استبرأ بعد الوطی وفیکه اقرار کند مالک کنیزک بجماع کردن با آن کنیزک او ورد
کنیزک فرزند را و مدتی که ممکن است که ولد متنفی بان جماع باشد لاحق می شود نسب ولد بمالک اگرچه بگوید که او
عزل میکرد و مگر آنکه استبرا کرده باشد بعد از وطی مالک عن نافع عن صفیه بنت ابی عبید انها اخبرته ان عمر بن
الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود چیست حال امردمان که وطی میکنند کنیزکان خود را بعد ازان میگذارند ایشان را
که بزایند خانه نباید پیش من هیچ کنیزکی که اقرار میکند مالک او که وطی کرده است با او دیگر لاحق کنم با او نسب فرزند او را
پس بگذارید کنیزکان را بعد ازین با نگاهدارید مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب
الخ عمر بن الخطاب فرمود چیست حال ان مردان که وطی میکنند با کنیزکان خود بعد ازان عزل میکنند با ایشان نباید
پیش من هیچ کنیزکی که اقرار میکند مالک او که وطی کرده است با او دیگر لاحق میکنم با او نسب فرزند او را پس عزل کنید بعد ازان
یا نکنید باب اذا تزوج بعد اربعة اشهر وعشرا ثم جاءت بولد قبل ستة اشهر من التزوج فهو للاول وفیکه نکاح
کند زنی بعد چهار ماه و ده شب بعد ازان بیارد ولدی را پیش از شش ماه از تزوج پس ان ولد ازان زوج اول است
مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن سلیمان بن یسار عن عبید الله بن ابی
الخ سلیمان بن یسار از عبد الله بن امیه روایت کرد که هر آینه زنی هلاک شد از سروی شوهر او پس در عدت کنیزک را بنیه
چهار ماه و ده شب بعد ازان نکاح کرد و فیکه از عدت برآمد و حلال شد پس در نگ کرد نزد یک شوهر خود چهار و نیم ماه بعد
ازان بزاد ولدی تمام الخلقه پس اید شوهر او پسوی عمر بن الخطاب پس ذکر کرد این ماجرا در پیش او پس بخواند عمر بن الخطاب
زنان را از زنان جاهلیه قدیم پس سوال کرد ایشان را ازین قصه پس گفت زنی از میان انها کر من خبر میدهم ترا از قصه
[illegible] شوهر او دفتی که حمل گرفت ان زن پس ریخته شد بران حمل خونها یعنی خون حیض پس خشک شد ولد او در شکم

وی وگمان شد پس ما ورا نزد او عمر بن الخطاب تا فرق کرد میان ان هر دو و گفت سر سید مرا از شما مگر خرد ملحق کرد این ولد را
بشخص اول **باب** اذا وطی المراة اثنان بشبهة فانت بولد لمدة یمکن ان یکون من کل واحد منهما فقسا زعاة حکم بقول القائف فان
الحقه القائف بهما وکان کبیرا نسب الی ایهما شاء ذکره وطی کنند زنی را هر دو کس بشبهه پس بزاید زن ولدی را در ان مدت که ممکن
باشد تا هر واحد از ان دو کس پس در نزاع افتند آن هر دو در حق او حکم کرده شود بقول قیافه شناس پس اگر الحاق کند قائف هر دو
ان را بایشد ان فرزند گمان بسال منسوب شود بسوی هر کدامی که او خواهد **مالک** عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار ان
عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب ملحق میکرد اولاد جاهلیه را بکسی دعوی میکرد او ایشان را پس امدند دو مرد و هر یکی از ان دو
کس دعوی میکرد فرزند زنی را پس خواند عمر بن الخطاب قیافه شناس را پس نظر کرد قائف بسوی ان هر دو مرد پس گفت
هر آینه این هر دو شریک اند در ین فرزند پس زد او را عمر بن الخطاب بدرة بعد ازان حضرت عمر خواند ان زن را پس گفت
او را که خبر ده مرا یعنی از حال خود که خصیف چیست پس گفت ان زن که بود این شخص اشاره میکرد بیکی از ان دو مرد که می آمد
پیش من و حال انکه ان در کله اشتران قوم خود می بود پس جدا نمیشد از وی یعنی جماع میکرد با او تا انکه گمان کرد ان مرد یا
گمان کرد ان زن که هر آینه مستقر شد حمل و فوت کرفت بعد ازان بفتاد مرد اول از وی پس ریخته شد بران حمل خون یعنی
خون حیض بعد ازان بعقب او آمد بران زن این مرد یعنی شخص دوم پس نمیدانم که از کدام یک ازین دو بایشد ان فرزند
گفت سلیمان بن یسار پس بگیر گفت قائف پس فرمود حضرت عمر آن غلام را که اختیار کن ازین دو کس هر کرا میخواهی یعنی
باهر که خواهی باو باش **باب** من اعتق شرکا له فی عبد وکان هو موسرا عتق علیه قدر ما اعتق وقوم علیه فی مال
وباشد ان ازاد کننده مالدار ازاد شود تمام آن غلام بروی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که ازاد کند حصه خود را از غلامی پس باشد مر ان ازاد کننده را مالی که برسد
بقیمت عدل قیمت او معین کرده شود بر ان ازاد کننده بوجه انصاف پس داده شود شرکایان او را حصه های ایشان و
ازاد شد غلام بر آن ازاد کننده و اگر بدست او نیست قیمت غلام پس هر آینه ازاد شد ازان غلام پس هر اینه اما رسید
ازان غلام همان قدر که ازاد شد مترجم گوید جمهور اهل حدیث بر انند که از غلام مشترک اگر یک شریک حصه خود را
ازاد کرد پس اگر او قادر باشد بر قیمت غلام ازاده کرده شود همه ان غلام بقیمت ان از وی بگیرند اگر بر قیمت قادر
نیست پس نصیب ازاد شده و نصیب دیگران رقیق ماند این قدر اختلاف دارند که در صورت یسار رقیق

از او بشنود یا بعد از ای قیمت شافعی و احمد با دل قایل شده اند و مالک بثبانی باب اذا اعتق عبیده عند موته
ولیس لمال غیرهم عتق ثلثهم و اخرج الثلث بالقرعة و فیکه از اد غلامان خود را نزدیک موت خود و نیت او را مالی
غیر ان غلامان از اد بشود سی جمیع ایشان و برآورده بشود سیوم حصه بقرعه مالک عن یحیی بن سعید و عن عمر احد عن
الحسن بن ابی الحسن البصری و عن محمد بن سیرین الخ مروی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اد کرد شش غلام را
از ان خود نزدیک موت خود پس قرعه انداخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میان ان غلامان پس از اد ساخت سیوم
حصه ان غلامان را گفت مالک و خبر رسید بمن که بنود ان مرور ا مالی غیر آن غلامان مالک عن ربیعه بن ابی عبد
الرحمن ان رجلا فی امارة ابان بن عثمان بن عفان الخ مروی در زمان امارة ابان بن عثمان از اد کرد
غلامان خود را هم ایشان را و بنود او را مالی بجز غلامان پس امر کرد ابان بن عثمان بان غلامان پس سه حصه
ساخته شد بعد از ان قرعه انداخت که بر کدام حصه از ایشان که برآید قرعه بیت از اد کرده شوند پس واقع شد
قرعه بر یک حصه از ان سه حصه پس از اد کرده شدند ان سیوم حصه که قرعه واقع شد بر آن باب الاعتاق عن
المیت از اد کردن از طرف میت مالک عن عبد الرحمن بن ابی عمره الانصاری الخ نا در عبد الرحمن جود یت
که وصیت کند بعد از ان در نگ کرد وصیت را تا انکه بوقت حج در آید پس هلاک شد پیش از ان حالی انکه قصد
کرده بود که از اد کند پس گفت عبد الرحمن گفتم قاسم بن محمد ایا نفع میکند او را که از اد کنم از طرف وی پس گفت
قاسم برآنیه سعد بن عباده گفت بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآنیه مادر من بمرد پس ایا نفع میدهد
او را که از اد کنم از طرف او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری نفع میدهد مالک عن یحیی بن سعید
انه قال توفی عبد الرحمن بن ابی بکر الخ متوفی شد عبد الرحمن بن ابی بکر در خوابی که خفته بود در ان پس از اد
کرد از طرف او حضرت عایشه بردهای بسیار باب ای الرقاب افضل کدام بردها بهتر است مالک
عن هشام بن عروه عن ابیه عن عایشه الخ سوال کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از بردهای که وجب
شده باشد از اد کردن انها کدام یک از ان رقاب بهتر است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم گران
بردها در قیمت و مرغوب ترین انها نزدیک مالکان او باب شرط الرقبة فی الکفارات در بیان
رقبه در کفارات قال الله تعالی فی کفارة القتل فتحریر رقبة مومنة و دیة مسلمة

وقال تعالى في الظهار واليمين فتحرير رقبة مالك انه بلغه ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر را سوال
کرده شد از رقبه واجبه یا خریده کرده شود شرط آزادی یا غیر آن پس گفت نه قال مالک ان احسن ما سمع في الرقاب
الخ گفت مالک بهترین چیزی که شنیده باشد در باب رقاب واجبه اینست که جایز نیست مگر آزاد کرده شود
در آن بنده نصرانی یا یهودی و آزاد کرده نشود در وی مکاتب را و نه مدبر را و نه ام ولد را و نه آنکه آزاد کرده
شود تا چند سال و نه نابینا و باک نیست که آزاد کرده شود نصرانی و نه یهودی و مجوسی در باب نافله زیرا که خدا تعالی
فرمود در کتاب خود فاما منا بعد و اما فداء پس مراد از من آزاد کردن است گفت مالک پس ایمان رقاب واجبه که ذکر
کرده است انها را خدا تعالی در کتاب خود پس ان آنست که آزاد کرده نشود در وی مدبر رقبه مومنه گفت مالک و
همچنین است در اطعام مساکین در کفارات که خورانیده نشود در آن مگر مسلمانان را و خورانیده نشود در
کفارات هیچ یکی را که بر غیر ملة اسلام باشد باب بما ذا یعرف ایمان الرقبة المومنة بچه چیز شناخته شود ایمان
بردهٔ مومنه مالک عن هلال بن اسامة عن عطاء بن یسار عن عمر بن الحکم الخ عمر بن الحکم گفت اندم پیش
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفتم یا رسول الله هر آینه کنیزکی از آن من میچرانید رمه را از آن من پس
رسیدم بان کنیزک حال آنکه گم کرده بودم بزی را از رمه پس پرسیدم او را از آن بز گفت خورد او را گرگ پس خشم
آمدم بروی و بودم از اولاد آدم پس طمانچه زدم روی او و بر من واجب است آزاد کردن بردهٔ پس ایا آزاد کنم
او را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن کنیزک را که کجاست خدا تعالی گفت در آسمان پس فرمود کیستم من
پس گفت تو رسول خدائی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آزاد کن او را مالک عن ابن شهاب عن عبید الله
بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الخ مروی از انصار آورد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کنیزک سیاهی را از آن
خود پس گفت یا رسول الله هر آینه واجب است بر من آزاد کردن بنده مومنه پس ایا آزاد کنم این کنیزک را پس
اگر مسلمان میدانی او را آزاد کنم پس فرمود آن کنیزک را رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا گواهی میدهی که نیست
هیچ معبود بحق خدا تعالی گفت آری پس فرمود ایا گواهی میدهی که محمد رسول خدا است گفت آری گفت ایا یقین
میداری به برانگیختن بعد موت گفت آری پس فرمود رسول الله علیه وسلم آزاد کن او را باب کفارة
اعتاق ولد الزنا عن الکفارة جایز است آزاد کردن فرزند زنا از کفارة مالک انه بلغه عن سعید بن

سئل ابوهریره الخ سوال کرده شد ابوهریره را از حکم مردی که واجب باشد بروی ازاد کردن بنده ایا ازاد کند
وزان باب ولد زنا را پس گفت ابوهریره آری این الزنا کفایت میکند ازوی مالک انه بلغه عن فضاله
بن عبید الانصاری الخ فضاله بن عبید انصاری بود شخصی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال
کرده شد او را از حکم مردی که واجب بود بروی ازاد کردن بنده ایا جایز است او را که ازاد کند ولد زنا را
گفت اری ولد زنا کفایت میکند ازوی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر ازاد کرد
ولد زنا را و مادر او را باب ما یروی من ان العبد اذا عتق بنبغی ماله باب در بیان انچه روایت کرده
شده از انکه غلام وقتیکه ازاد شده تابع اوست مال او یعنی مال غلام رست نه مالک را مالک عن ابن شهاب انه
سمعه یقول مضت السنة الخ ابن شهاب گفت گذشت حکم مسلم و مقضی به که غلام وقتیکه ازاد کرده شود تابع او
میشود مال او باب ما یروی من عتق من ذکر به مولاه باب در بیان ازادی کسی که مالک او عذاب کرده باشد
او را مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ او رسید که عمر بن الخطاب که ایذا داده بود او را مالک او بآن پس ازاد
کرد او را عمر بن الخطاب رضی مترجم گوید تا دلیل این حدیث نزد علما انست که مستحب است مالک را استحباب
موکده که ازاد بکند کسی را که ایذا دهد بابرد و معنی فاعتقها امر باعتاق اوست اگرچه بطریق ندب باشد باب العتاق
لمن اعتق ولا یجوز اشتراط للبایع ولا ازان کسی راست که ازاد کند و جایز نیست شرط کردن و برای بایع مترجم
گوید و لا خفی است که ثابت میشود ازاد کننده را در مال ازاد کرده شده وقتیکه بمیرد و بعد از ازاد کننده عطیه او را
میرسد مالک عن هشام بن عروه عن ابیه عن عایشة الخ امد بریره پیش حضرت عایشه پس گفت بریره من عقد
کتابت مقرر کردم با خداوندان خود بر نهصد اوقیه در پنج سال یک اوقیه پس اعانه کن مرا پس گفت حضرت عایشه
اگر خواهد خداوندان تو که یکدفعه بشمارم ان نهصد اوقیه را بایشان و باشد ولای تو برای من خنان کنم پس برفت
بریره پیش خداوند خود پس رسانید پیغام حضرت عایشه رضی الله عنها بایشان پس قبول نکردند و تند شدند بریره پس امد
بریره از نزد یک خداوندان خود حال انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود پس گفت بحضرت عایشه برانینه
ظاهر کردم سخن ترا بایشان پس قبول نکردند تند شده بر من مگر انکه باشد ولا ایشان را پس شنید این را پیغمبر
صلی الله علیه وسلم پس پرسید حضرت عایشه را از حقیقت حال پس خبر داد او را حضرت عایشه پس فرمود

رسول الله صلی الله علیه وسلم ای عایشه بگیر بریره را و شرط بکن برای خداوندان او ولا را پس جز این نیست که ولا
برای کسی است که آزاد کرد پس چنان کرد حضرت عایشه بعد ازان ایستاده شد رسول الله صلی الله علیه وسلم
در میان مردمان پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بروی بعد ازان فرمود اما بعد چیست حال مردمی
که شرط میکنند شرطهای چند در کتاب خدا آنچه هر شرطیکه نباشد در امر خدا تعالی پس او باطل است اگرچه صد شرط
باشد حکم خدا احق و محکم تر است و جز این نیست که ولا برای کسی است که آزاد کرد مالک عن یحیی بن سعید عن
عمره بنت عبد الرحمن ان بریرة الخ بریره آمد طلب مدد کاری میکرد از حضرت عایشه در سال کتابت پس گفت
اگر دوست دارند خداوندان تو که بشمرم در دامن ایشان قیمت ترا یکدفعه و آزاد کنم ترا چنان کنم پس ذکر
کرد این سخن را بریره در پیش خداوندان خود پس گفتند نمیفروشیم مگر بان شرط که باشد ولای تو برای ما گفت
مالک که گفت یحیی بن سعید پس گفت عمره که روای این حدیث است هر آینه حضرت عایشه ذکر کرد این قصه را
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم خرید کن او را و آزاد کن او را پس جز این نیست
که ولا انکس راست که آزاد کند مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عایشه الخ حضرت عایشه خواست که خرید
کند کنیزکی را تا آزاد کند او را پس گفتند خداوندان آن کنیزک می فروشیم او را بدین شرط که تو را باشد
ولا او برای ما پس حضرت عایشه ذکر کرد این ماجرا بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم باز ندارد ترا سخن ایشان جز این نیست که ولا کسی راست که آزاد کرد باب الولاء لمن اعتق
ولا بهبه داده نشود و بخشیده نشود مالک عن عبد الله بن دینار عن عبده بن عمر الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم منع فرمود از فروختن ولا و بخشیدن آن باب ان لم یکن المعتق حیا یوم مات العتیق حول الاعصبات
المعتق و انما یجوز الولاء لمن هم من کان وارثا للمعتق لو قد یموت المعتق یوم موت العتیق اگر آزاد کننده نباشد
زنده روزیکه مرد آزاد کرده شده پس ولا او مر عصبات آزاد کننده راست و جز این نیست که جایز است حق
ولا را از عصبات معتق کسی که باشد وارث او اگر معتق شده باشد موت آزاد کننده روزیکه فوت شده آزاد کرده
شده مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث
بن هشام عن ابیه الخ عاص بن هشام بمرد و بگذاشت سه پسر از ان خود و از یک مادر و یکی از انها

یکی از انکه از یک پدر بودند و یکدیگر ارث مال را و ازاد کردگان را پس وارث او شد برادر حقیقی او بر مال او و ولاء
ازاد کردگان او بعد از ان پسر و آن برادر که وارث مال شد ولاء ازاد کردگان شده بود و یکدیگر ارث پسر را
و برادر علانی را پس گفت پسر او مرا نیست من بدست اورده ام هر چیزی را که پدر من بدست اورده بود از
مال و ولاء ازاد کردگان و گفت برادر او نیست حال چنانکه تو میگوی چیزی نیست که بدست آوردی مال را
و اما ولاء ازاد کردگان پس بدست نیاورده ایم چیزی که اگر هلاک شدی برادر اول من امروز یا دارث
او نمیشدم من پس هر دو خصومت کردند با یکدیگر پس عثمان بن عفان پس حضرت عثمان حکم فرمود برای
برادر و متوفی بولاء ازاد کردگان مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن عمرو بن حزم الخ ابو بکر بن عمرو بن حزم ۲
نشسته بود نزد یک ابان بن عثمان پس خصومت کردند پیش او جماعتی از قبیله جهینه و جماعتی از قبیله بنی الحارث
بن الخزرج و بود زنی از جهینه در نکاح مردی از بنی الحارث بن الخزرج گفته نمیشد او را ابراهیم بن کلیب
پس بمرد ابن زن و گذاشت مال را و ازاد کردگان را پس وارث او شدند پسر او و شوهر او بعد از ان بمرد
پس او پس گفتند و از زنان پسر برای مادر ولاء ازاد کردگان هرانیه پسران زن بدست اورده بود
او را پس گفتند ان مردم که از جهینه بودند نیست حال چنانکه شما گفتید چیزی نیست که این ازاد کردگان خواهر
مادست پس و فکیه بمرد پسر او پس مادر میرسد ولاء ایشان و ما وارث این ازاد کردگان میشویم پس حاکم کرد میان
بن عثمان برای اهل جهینه بولاء ازاد کردگان مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب ۳
گفت در باب مردی بمرد و بگذاشت سه پسر از ان خود و یکدیگر ارث از ازاد کردگان را که ازاد کرده بود ایشان را
ازاد کردنی بعد از ان دو کس از فرزندان او بمردند و یکدیگر ارث گذاشتند اولاد را پس گفت سعید بن المسیب وارث
موالی میشود باقی مانده از فرزندان سه گانه پس و فکیه او بمرد او پس اولاد او و اولاد برادران او
در ولاء ازاد کردگان برابر اند یکسان اند باب جر الاب ولاء بنیه الی معتقه بعد ما کان الموالی امهم
باب در بیان کشیدن پدر ولاء فرزندان خود را بسوی ازاد کننده خود بعد از انکه باشند ان ولاء از ان
موالی مادر ایشان مالک عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن ان الزبیر بن العوام الخ زبیر بن العوام خرید کرد ۴
بندها را پس ازاد کرد او را و مر این غلام را پسران بودند از شکم زن ازاد پس و فکیه ازاد کرد او را

حضرت زبیر گفت این پسران بموالی من اند و گفتند از او کشنده کان ما و از ایشان بلکه ایشان بموالی ما اند پس خصومت کردند
با یکدیگر پیش عثمان بن عفان پس حکم کرد حضرت عثمان برای حضرت زبیر بولای ایشان **مالک** انه بلغه ان سعید بن المسیب
الخ سعید بن المسیب سوال کرده شد از حکم غلامی که او را فرزندان باشند از زن آزاد و یکی بمیرد و ولا ایشان گفت سعید
بن المسیب اگر بمیرد پدر ایشان حال آنکه او غلام بود و آزاد کرده نشده پس ولای ایشان از آن کشندگان و مادر ایشان است
مترجم گوید برین ثابت اتفاق علما و یعنی صورت مسئله آنست که اگر باشد مادر ایشان آزاد کرده شده شخصی پدر نیز
باشد با مکاتب پس در این صورت ولا و ولد برای آزاد کنندگان مادر ایشان است پس اگر آزاد کرده شد پدر پیش از ولادت
از آزاد کنندگان خود خواه ولادت بعد از آزاد شدن پدر باشد یا بعد از آن پس اگر بمیرد مولود پیش از آزاد شدن
پدر و گرفتند آزاد کنندگان مادر میراث مولود را بعد از آن آزاد شده پدر باز گردانیده شود از موالی مادر هر چه
گرفتند ایشان زیرا که اعتبار و نزدیکی ثابت و الله اعلم **باب** السائبة هل یوالی احد السائبة ایا موالاة کند با کسی
سائبه کسی ثابت که او را آزاد کردند بشرط اسقاط حق ولا **مالک** انه سال ابن شهاب عن السائبة الخ مالک سوال
کرد ابن شهاب را از حکم سائبه پس گفت موالاة کند با هر که خواهد پس اگر بمیرد و مولاه نگذارد باقی پس میراث او مسلمانان
را ثابت و عقل او بر مسلمانان ثابت **قال** ان احسن ما سمعت فی السائبة الخ گفت مالک بهترین آنچه شنیده شد در سائبه آنست
که وی موالاة نکند با هیچ کس و آنکه میراث او مسلمانان را ثابت و عقل او بر ایشان ثابت **باب** کتابة المکاتب باب در
شروع کتابه مکاتب و معنی کتابه آنست که بنده با خداوند خود مقرر کند که مبلغ کذا او کذا درهم بدهد و فلان و فلان
مدت بنویسانم بان بشرط که بعد ادای ان آزاد باشم **قال الله تعالی** والذین یبتغون الکتاب مما ملکت
ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا و اتوهم من مال الله الذی اتاکم فرمود خدای تعالی و آنانکه
میطلبند کتابت را از غلامان و کنیزکان شما پس مکاتب بکنید ایشان را اگر بدانید در ایشان خیر را یعنی امانت و قدرت بر
کسب و بدهید مکاتبان را از مال خدا آنچه که داده است شما را و این خطاب با کسان ثابت باجماع مسلمین را که از بیت المال دهند
از مال زکوة و الله اعلم **مالک** انه بلغه ان ام سلمة الخ گفت مالک حکمی که مقرر است نزد ما آنست که واجب نیست بر مالک غلام
که مکاتب کند او را و نه آنکه سوال کند از وی مکاتبت کردن او و نشنیدم کسی از امامان که جبر کرده باشد بر مردی که مکاتب
کند غلام خود را و نه آنکه غلام سوال کند او را و هر آینه شنیدم بعض اهل علم را و نه آنکه سوال کرده شد از این مسئله پس گفته شد او را

برآنیه خدایتعالی میفرماید در کتاب خود مکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا املاده مبکرد آن خیر باین دو آیه را فاذا اصلتم فاصطادوا
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا و گفت مالک و خبر بین نیست که این امری است که رخصت داده است خدایتعالی و آن برای
مردمان و نیست واجب بر ایشان و همین است مذهب ابو حنیفه و شافعی گفت شافعی اظهر معانی خیر وعبد اکتساب و
با امانت و دیانت پس دوست میدارم من امتناع نکنند سید از کتابت عبد و فکیف حال اینچنین باشد باب بضع السید
عن کتابته شیا وضع بکنند مالک از وجه کتابت مکاتب مکاتب خود و خیر را قال مالک وسمعت بعض اهل العلم الخ گفت
مالک و شنیدم بعض اهل علم را که میگفت در تفسیر قول خدایتعالی و آتوهم من مال الله الذی اتاکم مراد ازان است که مکاتب
کند مردی غلام خود را بعد ازان ساقط کند از سر مکاتب در آخر کتابت او خیری مقرر گفت مالک پس این قول نزدیکترین
اقوالی است که شنیدم من از اهل علم و یافتم عمل مردمان را بر ان نزد یک خود گفت مالک و خبر رسید بمن که عبد الله بن
عمر مکاتب ساخت غلام خود را بر بیست و پنجهزار درهم بعد ازان ساقط از آخر کتابت پنجهزار درهم مترجم گوید شافعی
گفته که اگر او کرده شود سید از بر انکه ساقط کند از کتابت مکاتب چیزی زیرا که خدایتعالی فرموده و آتوهم و تقدیر کرده است
بعض اصحاب شافعی ان خیر را بهفتم حصه از بهت اثر عبد الله بن عمر و ابو حنیفه لازم نکرده است اجبار بر مالک بر ای وضع
چیزی از کتابت و الله اعلم باب اذا اوی المکاتب ما علیه قبل الاجل قبله المولی ان لم یکن علیه خیر را اکراه کند
مکاتب الخ لازم است بروی پیش از میعاد مقرر لازم است بر مولی که قبول کند او را اگر نباشد بروی ضرری باب
انه سمع ربیعه بن ابی عبد الرحمن الخ مکاتبی بود ازان فرائضه بن عمر حفصی و این مکاتب درخواست کرد از فرائضه که ادا کند
جمیع انچه بروی لازم است از کتابت او پس قبول نکرد فرائضه پس او مکاتب پیش مروان بن الحکم و او آن روز امیر
مدینه بود پس ذکر کرد این ماجرا پیش او پس بخواند مروان فرائضه را پس گفت او را همین بستخی پس قبول نکرد پس امر کرد
مروان بانکه قبض کرده شود از مکاتب پس نهاده شود در بیت المال و گفت مکاتب را بهرو بر آنیه ازاد شدی پس
وقتیکه دید فرائضه این حال را قبض کرد مال را مترجم گوید فرا الوزیدکور است که اگر مکاتب تعجیل کند در ادای قسط
خود پیش از میعاد مقرر و بر سید او ضرری نباشد در قبول ان پس جبر کرده شود بروی که قبول کند و اگر باشد ضرری
مجبور نشود باب اذا مات المکاتب قبل ادا ارتمام النجوم و ترک اموالا وولدا او وارثا آخر ماذا یفعل
وقتیکه بمیرد مکاتب پیش از ادای تمام اقساط و بگذاشت مالها را و اولاد را و یا وارث دیگر را چه کار کرده شود باو باب

۲ قول فی قول الله تعالی مکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا املاده مبکرد آن خیر باین دو آیه را فاذا اصلتم فاصطادوا
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا و گفت مالک و خبر بین نیست که این امری است که رخصت داده است خدایتعالی و آن برای
مردمان و نیست واجب بر ایشان و همین است مذهب ابو حنیفه و شافعی گفت شافعی اظهر معانی خیر وعبد اکتساب و
با امانت و دیانت پس دوست میدارم من امتناع نکنند سید از کتابت عبد و فکیف حال اینچنین باشد باب بضع السید
عن کتابته شیا وضع بکنند مالک از وجه کتابت مکاتب مکاتب خود و خیر را قال مالک وسمعت بعض اهل العلم الخ گفت
مالک و شنیدم بعض اهل علم را که میگفت در تفسیر قول خدایتعالی و آتوهم من مال الله الذی اتاکم مراد ازان است که مکاتب
کند مردی غلام خود را بعد ازان ساقط کند از سر مکاتب در آخر کتابت او خیری مقرر گفت مالک پس این قول نزدیکترین
اقوالی است که شنیدم من از اهل علم و یافتم عمل مردمان را بر ان نزد یک خود گفت مالک و خبر رسید بمن که عبد الله بن
عمر مکاتب ساخت غلام خود را بر بیست و پنجهزار درهم بعد ازان ساقط از آخر کتابت پنجهزار درهم مترجم گوید شافعی
گفته که اگر او کرده شود سید از بر انکه ساقط کند از کتابت مکاتب چیزی زیرا که خدایتعالی فرموده و آتوهم و تقدیر کرده است
بعض اصحاب شافعی ان خیر را بهفتم حصه از بهت اثر عبد الله بن عمر و ابو حنیفه لازم نکرده است اجبار بر مالک بر ای وضع
چیزی از کتابت و الله اعلم باب اذا اوی المکاتب ما علیه قبل الاجل قبله المولی ان لم یکن علیه خیر را اکراه کند
مکاتب الخ لازم است بروی پیش از میعاد مقرر لازم است بر مولی که قبول کند او را اگر نباشد بروی ضرری باب
انه سمع ربیعه بن ابی عبد الرحمن الخ مکاتبی بود ازان فرائضه بن عمر حفصی و این مکاتب درخواست کرد از فرائضه که ادا کند
جمیع انچه بروی لازم است از کتابت او پس قبول نکرد فرائضه پس او مکاتب پیش مروان بن الحکم و او آن روز امیر
مدینه بود پس ذکر کرد این ماجرا پیش او پس بخواند مروان فرائضه را پس گفت او را همین بستخی پس قبول نکرد پس امر کرد
مروان بانکه قبض کرده شود از مکاتب پس نهاده شود در بیت المال و گفت مکاتب را بهرو بر آنیه ازاد شدی پس
وقتیکه دید فرائضه این حال را قبض کرد مال را مترجم گوید فرا الوزیدکور است که اگر مکاتب تعجیل کند در ادای قسط
خود پیش از میعاد مقرر و بر سید او ضرری نباشد در قبول ان پس جبر کرده شود بروی که قبول کند و اگر باشد ضرری
مجبور نشود باب اذا مات المکاتب قبل ادا ارتمام النجوم و ترک اموالا وولدا او وارثا آخر ماذا یفعل
وقتیکه بمیرد مکاتب پیش از ادای تمام اقساط و بگذاشت مالها را و اولاد را و یا وارث دیگر را چه کار کرده شود باو باب

عن حميد بن قيس الخ ٢ مكاتبي از ان پسر نتوكل ميرد و ديگه داشت بر ذمه خود بقيه از كتابت خود و بگذاشت فرضهاي مردمان بر ذمه
خود و بگذاشت دختر خود را پس مشكل شد بر عامل كه حكم درين مسئله پس نوشت بسوي عبد الملك بن مروان سوال ميكرد او را ازين
امر پس نوشت بسوي او عبد الملك بن مروان كه انبذ كن بقرضهاي مردمان بعد از ان او كن انچه باقي مانده بت از كتابت
او بعد از ان قسمت كن انچه باقي ماند از مال او در ميان دختر او و از او كنندهٔ او مالك انه بلغه ان سعيد بن المسيب الخ ٣
سعيد بن المسيب را سوال كرده شد از حال مكاتبي كه شريك بود در ميان دو شخص پس ازاد كرد يكي از ايشان حصه خود را پس ميرد
ان مكاتب و بگذاشت مال بسيار ي را گفت سعيد او كند بسوي كسي كه محكم گرفته بت كتابت او را انچه باقي مانده بت براي
او بعد از ان قسمت كنند انرا كه باقي مانده بت ان دو شخص برابر مترجم گويد شافعي گفته كه وقتيكه فوت شد مكاتبي پس ازادي
اقساط خود پس برانينه او فوت شد حال انكه او وفي بت خواه بگذارد مال را يا نگذارد و متروك او برابر ادايي كتابت باشد يا زياده
ازان چنانچه اگر هلاك شود مسخ فسخ مي شود بيع و ابو حنيفه گفته كه اگر گذاشت مالي بقدر انچه باقي بت بر ذمه وي از كتابت ازاد
شود و اگر مال وي باشد زياده از انچه از كتابت بر ذمه اوست پس ان زياده براي اولاد احرار اوست والله اعلم باب
المكاتب عبد ما بقي عليه شيء مكاتب بنده بت تا وقتيكه باقي بت بروي چيزي مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ ٤ عبد الله بن عمر
مكيفت مكاتب بنده بت مادام كه باقي بت بروي چيزي از كتابت او مالك انه بلغه ان عروة بن الزبير و سليمان بن يسار
ميكفتند مكاتب بنده بت مادام كه باقي مانده بت بروي از كتابت او چيزي قال مالك و هو راي الكفت مالك و همين بت
راي من و بر همين بت اتفاق علما اگر پس وارث نميشود از قرب خود چيزي را وقتيكه لازم شود بروي صدي زده شود او را
حد غلامان باب اذا كاتب على نفسه و بنيه ثم مات يسعى بنوه لعبده وقتيكه مكاتبه كند بر نفس خود و اولاد خود بعد از ان
بميرد با يد كه سعي كنند پسران او بعد از او در ادايي كتابت مالك انه بلغه ان عروة بن الزبير و سليمان بن يسار الخ ٥ عروة
بن الزبير و سليمان بن يسار را سوال كرده شد از حكم مردي كه مكاتبت كرد بر خود و بر فرزندان خود بعد از ان بمرد يا سعي
كنند پسران آن مكاتب در كتابت پدر خويش يا ايشان غلامان انيز مكاتب پس هر دو گفتند بلكه سعي كنند در كتابت پدر ايشان
و ساقط كرده شود از ايشان بجهت فوت پدر ايشان چيزي باب حكم المدبر دهلي بجز ريعه باب در حكم مدبر و اجانيز
بت فروختن چيزي او مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر و الخ ٦ عبد الله بن عمر ساخت دو كنيزك را از ان خود پس ميگفت
هر دو را و ايشان مدبر بودند مالك عن يحيى بن سعيد ان سعيد بن المسيب الخ ٢ سعيد بن المسيب ميگفت وقتيكه

مدبر کند مرو کنیزک خود را پس برانیه میرسد او را که وطی کند بان کنیزک و نمیرسد او را که بفروشد ان کنیزک را و نه انکه نبخشد او را
و فرزندان آن کنیزک بمنزله او بیند مالک انه بلغه ان عمر بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز حکم کرد در باب مدبر
و شنیده رخمی کند کسی یا مدبر و خداوند او را میرسد که تسلیم کند بجزی که مالک است از مدبر بسوی مجروح پس خادم خود و سایر
مدبران مجروح و عوض بگیرد از وی بعوض جراحت خود و در وبته زخم خود پس اگر او اکرد و پیش از انکه بمیرد خداوند او
رجوع کند مدبر بسوی مالک خود مترجم گوید نزد یک ابو حنیفه چون تدبیر مطلق باشد بیع ان مدبر جایز نیست و تعلق
کرده است شافعی جایز بر که گفت و بنزد جل منها غلاما لیس له مال غیره فقال النبی صلی الله علیه وسلم من یشتریه منی فاشتراه
نعیم بن النحام و حنیفه جواب داده اند باحتمال انکه تدبیر او مقید باشد بشرطی تا زمانی درین جواب نظرات زیرا که لفظ
تدبیر چون مطلق واقع شود منصرف بفهم تدبیر مطلق میگردد و اتفاق دارند علما بر جواز جماع جاریه مدبره و هر که تجویز
بیع او مینماید میگوید که در حیاته میتوان فروخت والله اعلم **کتاب احکام الخلافة**
باب البیعة علی ارکان الاسلام و ترک الکبایر و غیر ذلک من احکام الشرع باب در بیعت کردن بر اوردن ارکان
اسلام و ترک گناهان کبیره و بیان از احکام شرع قال الله تعالی یا ایها النبی اذا جاءک المومنات
یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا
یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن
و استغفر لهن الله ان الله غفور رحیم مفسر باید خدایتعالی ای پیغامبر وقتیکه بیایند
زنان مسلمان که بیعت کنند با تو بان شرط که مقرر بگویند شریک باخدا اخری را و دزدی نکنند و زنان نکنند و نکشتند
اولاد خود را و پیش نیارند سخن دروغ که بربسته باشند انرا در میان دستهای خویش و در میان پایهای خویش یعنی
فرزند کسی را بدیگری منسوب نکنند والله اعلم دیگر فرمانی نکنند ترا در کار نیک پس بیعت قبول کن از ایشان و طلب آمرزش
کن برای ایشان از خدا بدرستیکه خدا آمرزگار مهربان است مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرنی عبادة الولید بن عبادة
بن الصامت عن ابیه الخ عبادة بن الصامت گفت بیعت کردیم با رسول الله صلی الله علیه بر سخن شنیدن و فرمانبرداری
کسل در حالة فراخی و در حالة تنگی و وقت خوشی و حالت ناخوشی و بر انکه منازعت نکنیم در امر خلافت با اهل ان و انکه
بگوییم قایم باشیم بر سیم در طاعت خدا تعالی از ملامت ملامت کننده مالک عن محمد بن المنکدر عن امینة بنت رقیقة

۱ مدبر
تعلق الجواز (الخ) نسخه ۱ ان نسخه ۱ علیه
و حنفیان اورا بر فروختن مدبر بگواه ذمیه
ما سیاید

۲ مدبر
فی وجوه قد بایعنا رسول الله (الخ) نسخه ۱ و نسخه ۲ و نسخه ۳
ان لا نسرق و لا نشقوا الکره و ۱ نسخه ۲ نتنازع
نتنازع الامر اهله و ۱ نسخه ۲ نقول (نقوم)
ما لیق بیننا ان لا نخاف
لومة لائم م

الخ ایما امد پس انحضرت صلی الله علیه وسلم در میان زنان چند که اراده بیعت داشتند با انحضرت صلی الله علیه وسلم پس
گفتند این زنان انحضرت صلی الله علیه وسلم یا رسول الله بیعت میکنیم با تو بر این شرط که شریک مقرر نکنیم با خدا چیزی
را و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و نکشیم اولاد خود را و نیاریم بهتانی که افترا کنیم انرا در میان دستهای خود و پاهای خود و نافرمانی
نکنیم ترا در امر صحیح و معروف پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بگویید
معصیت نکنم در انچه توانای داریم و طاقت داریم و کفایت را دی پس گفتند ان زنان که خدا و رسول خدا مهربان تر است
بر ما از ما بر ذات خود و ما بیعت کنیم با تو یا رسول الله یعنی مصافحه نکنیم چنانچه رسم بیعت رجال بود پس فرمود
انحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی من مصافحه نمیکنم با زنان خبر این نیست که گفتن من صد زن را مانند گفتن من
یک زن را یا فرمود مثل گفتن من است یک زن را ترجم کردند این حدیث دلیل است بر وجوب قبول احکام خلافت
در انچه موافق شرع باشد و دلیل این حدیث بر فضیلت امر امرا که خصلت نیک باشد و منع کردن ایشان از منکر و
نزدیک است بر انکه بیعت مقصور بر قبول خلافت نیست و خبری که متعهد آن شدند شایخ صوفیه انرا نیز وجهی هست
در شرع باب البیعة علی قبول الخلافة باب در صفت بیعت کردن بر قبول پادشاهی پادشاه مالک عن
عبد الله بن دینار ان عبد الله بن الخ عبد الله بن عمر گفت بودیم ما وقتیکه بیعت میکردیم با انحضرت صلی الله علیه
وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن میفرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم ما را عهد کنید در انچه
توانای دارید مالک عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کتب الی عبد الملک بن مروان الخ عبد الله
بن عمر نوشت بسوی عبد الملک بن مروان بیعت میکرد با او پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن الرحیم
یعنی این کتابی نوشته میشود بسوی بنده خدا که عبد الملک است امیر مسلمانان سلام بر تو باد بر انینه من
حمد خدا بسوی تو میکنم بسوی تو آن خدای که هیچ معبود نیست بحقی و قرار میکنم برای تو بر سخن شنیدن و فرمان
برداری کردن بر حکم خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در انچه توانای دارم باب الخوف من القضاء
و انه بتولاه الاعلم عادل کاف باب در ترسیدن از قضا یعنی تحفظ باید کرد و احتیاط باید نمود تا نشود که
جوری و ظلمی بوقوع آید و بیان انکه متولی قضا نشود مگر عالم بکتاب و سنت و طرق اجتهاد و عربی و اقوال سلف
اجماعا و اختلافا و متولی ان نشود مگر عادل کفایه کننده مالک عن یحیی بن سعید ان ابو الد[illegible] ابو[illegible]

نامه نوشت بسوی سلمان فارسی که بیا بسوی زمین پاک یعنی بلاد شام پس نوشت بسوی او سلمان فارسی هر آینه زمین پاک نمیکند هیچکس را جز این نیست که پاک میکند آدمی را عمل او و هر آینه خبر رسیده است بمن که ساخته شده است برای تو و امثال تو در روم کلیسیها و صومعه‌ها که خصومات ایشان را فیصل میکنی پس اگر از آله مرض میکنی پس حالت تو نیک است تو را و اگر به تکلف طب میکنی پس نمیرسی از آنکه بکنی آدمی را پس برای تو باشد دوزخ پس ابو درداء بود و فتکه حکم میکرد میان دو کس بعد از ایشان دو کس پیش او نشست بوی کرده روان شد و نظر میکرد بسوی ایشان میکفت یا کرده بسوی من دیگر بار دگر کنید پیش من قضیه خود را به تکلف طلب میکنم والله **باب** تحریم علی الراشی اعطاء الرشوة للحکام لیتوسلوا بذلک الی ظلم و تحریم علی الحکام اخذها حرام است بر رعایا دادن رشوه حاکمان را تا بقرب کنند بسبب آن بسوی ظلمی و حرام است بر حاکمان گرفتن ان رشوه قال الله تعالی ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاسم و انتم تعلمون میفرماید خدا تعالی و نخورید اموال یکدیگر را در میان خود بباطل یعنی رزد و غصب و مانند ان و میفکنید با ایشان بسوی حاکمان تا بخورید بان از اموال مردمان بگناه حال انکه شما میدانید **مالک** باسناده ان عبد الله بن رواحة الخ عبد الله بن رواحه کفت بهود خیبر را اما انچه پیش او رید از رشوه پس خبر این نیست که ان حرام است و ما نمیخوریم انرا **باب** قضاء القاضی ینفذ ظاهرا لا باطنا حکم قاضی اثر میکند در ظاهر نه در باطن یعنی بانچه حکم کند عمل باید کرد پس ان حکم اگر در نفس الامر صواب است نیها و الا مال مقضی له را حلال نمی شود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خبر این نیست که من آدمی ام و هر آینه شما خصومت میکنید با یکدیگر پیش من پس شاید بعض شما دانا تر باشد بحجت خود از دیگر پس حکم کنم برای او بمثل انچه شنیدم از وی پس هر که حکم کردم برای او بچیزی از حق برادر او پس باید که نگیرد از ان چیزی پس خبر این نیست که جدا میکنم برای او پاره از آتش **باب** شرط الشاهد کونه مسلما حرا مکلفا عدلا و المروة لیست بشرط کواه آنست که مسلمان باشد و آزاد و عاقل و بالغ و صاحب عدالت و صاحب مروه نباشد بر وی هیچ تهمت یعنی دروغ نکوید و دروغ نکند بر کذب قال الله تعالی فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء فرمود خدا تعالی پس کواه باشند یک مرد و دو زن را از جمله آنها که پسند میکنید ایشان را از کواهان **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن

انه قال قدم علی عمر بن الخطاب الخ آمد در پیش عمر بن الخطاب مردی از اهل عراق پس گفت عمر او را بنه آمده است پیش تو برای گواهی دادن است از اسر و نه دم بی یعنی اصل و ناقص است گفت عمر بن الخطاب چیست آن کار گفت گواهی دروغ ظاهر شده است در زمین پس گفت حضرت عمر ایا متحقق شدند اینچنین گواهی گفت آری گفت حضرت عمر دور کرده نشود یکی را در اسلام بغیر گواهان صاحب عدالت مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ حضرت عمر فرمود جایز نیست گواهی خیانت کننده و نه گواهی شخصی متهم یعنی کسی که در دین خود متهم باشد یا بضرر مشهود له و اضرار مشهود علیه متهم باشد مقتل غریب مشهود له و دشمن مشهود علیه مالک عن هشام بن عروه ان عبد الله بن زبیر الخ عبد الله بن الزبیر حکم میکرد بگواهی کودکان در آنچه واقع میشد در میان ایشان در دعوی جراح باب تقبل شهادة الصبی فی القذف و غیره اذا ظهرت توبته قبول کرده میشود شهادت کسی که حد زده شد او در سبب قذف یا سبب زنا یا غیر آن و فکیکه ظاهر شد توبه او قال الله تعالی ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا و ان الله غفور رحیم و قبول نکنید گواهی ایشان را هیچ گاه و این جماعه ایشان اند فاسق مگر آنانکه توبه کردند بعد ازین بصلاح آوردند کار خود را پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربان است مالک انه بلغه عن سلیمان بن یسار الخ سلیمان بن یسار را و غیر او را سوال کرده شد از حکم مردی که زده شد او را حد یا جایز است گواهی او پس گفتند آری جایز است و فکیکه ظاهر شود از وی توبه باب مالک انه سمع ابن شهاب الخ مالک شنید از ابن شهاب سوال کرده میشد ازین مسئله پس گفت مانند آنچه گفت سلیمان بن یسار قال مالک و ذلک الامر عندنا و ذلک لقول الله تعالی والذین یرمون المحصنات الخ گفت مالک و همین است حکم مقرر نزدیک ما و این بسبب آنست که خدا تعالی فرمود والذین یرمون المحصنات قال مالک فالامر الذی لا اختلاف فیه الخ گفت مالک پس حکمی که مقرر است نزدیک ما آنست شخصی که زده شود او را حد بعد از آن توبه کرد و صلاح کاری پیش گرفت جایز است شهادت او و این قول بهترین چیزیست که شنیدم من از نزدیک من درین مسئله باب جزاء الشهداء الذی یشهد قبل ان یسال بهترین گواهان کسی است که گواهی دهد پیش از آنکه سوال کرده شود او را مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن ابیه عن عبد الله بن عمرو بن عثمان عن ابی عمرو الانصاری عن زید بن خالد الجهنی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ایا خبر ندهم شما را به بهترین گواهان بهترین گواهان آنست

که بیارد گواهی خود را پیش از انکه سوال کرده شود او را یعنی مدعی طلب نکند وی برای اظهار حق گواهی خود را پیش از انکه سوال کرده شود او را باب شهود الزنا اربعه و شهود سایر الحقوق اثنان و شهود الاموال رجلان او رجل و امرأتان فان لم یتیسر قضی بیمین المدعی مع الشاهد الواحد گواهان زنا چهار کس اند و گواهان سایر حدود دو کس از رجال و گواهان در اموال و مروءت یا یک مرد و دو زن پس اگر بر شهادت حکم کرده شود و بگوید مدعی یا یک شاهد قال الله تعالی فی حد القذف ولا جاؤا علیه باربعة شهداء فاذا لم یاتوا بالشهداء فاولئک عند الله هم الکاذبون چرا نیاوردند بر ین سخن چهار گواه پس چون نیاوردند گواهان را پس ایشان نزد یک خدا بتعالی دروغ گویان اند و قال فی الاموال واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدهما فتذکر احدهما الاخری و گواه گیرید دو کس را از مردان خود یعنی از اسلام پس اگر نباشند دو مرد پس کفایت میکند یک مرد و دو زن از قسم انانکه راضی میشوید از ایشان از گواهان یعنی تا غیر شنهم پس انگاه فراموش کند یکی از ایشان پس یاد دهد زن دیگر مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرمود بیک سوگند با یک شاهد مالک عن ابی الزناد عن الاعرج ان عمر بن عبد العزیز کتب الی عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب و هو الخ عمر بن عبد العزیز نامه نوشت بسوی عبد الحمید و او عامل کوفه بود از طرف عمر بن عبد العزیز که حکم کن بیک قسم و یک شاهد مالک انه بلغه ان ابا سلمة بن عبد الرحمن و سلیمان بن یسار الخ ابو سلمه بن عبد الرحمن و سلیمان بن یسار را سوال کرده شد اما حاکم حکم بیک سوگند با یک شاهد میکند پس گفتند آری میکند قال مالک مضت السنة فی القضاء الخ گفت مالک گذشته است سنت سلف بر انکه حکم میکردند بقسم مدعی با یک شاهد سوگند داده شود صاحب حق را یعنی مدعی را با شهادت شاهد خود و سخنی کرد و حق را پس اگر سکوت کرد یا ابا نمود از انکه سوگند خورد سوگند داده شود مدعی علیه را پس اگر سوگند خورد ساقط شد از ذمه وی ان حق و اگر ابا نمود و ثابت شد بر ذمه او حق صاحب او گفت مالک و خبر این نیست که می باشد قضا بسوگند مدعی با شاهد واحد در اموال خاصة نه در نکاح و نه در طلاق و نه در اعتاق و نه در رجوع و نه در قذف و نه در چیزی از حدود قال مالک و من الناس من یقول لا یکون الیمین الخ گفت مالک و از مردمان کسی است که میگوید نمیقبول میشود سوگند با یک شاهد و حجت نمی آرد قول خود را و قول خدا بتعالی راست است فلم یکونا رجلین و امرأتان ممن ترضون من الشهداء پس اگر نباشد یک مرد و دو زن را پس هیچ ثابت نیست برای او و سوگند بخورد با شاهد خود گفت مالک رحمه الله پس حجت بر کسی

له کف این سخن آنست که گفته شود او را که اگر شخصی بر شخصی دعوی مالی نمود و ایا قسم نمیخورد و مدعی علیه باین مضمون که حق ثابت
نیست بر ذمه وی پس چون قسم خورد باطل شدان دعوی او و اگر نکول کرد از قسم سوگند خورد صاحب حق با نضمون که
سن ثابت است و ثابت شد حق او بر صاحب او که مدعی علیه است پس این مسئله آنست که اختلاف نیست نزد هیچکس از مردمان در
هیچ شهری از شهرها پس بکدام چیز گرفته است این را و در کدام کتاب حدیث یافته است این حکم را پس چون اقرار نمود باین مسئله
پس باید که اقرار کند بمسئله تسلیم شاهد اگرچه نباشند در کتاب حدیث و هر آینه کفایت میکند در آن آنچه گذشته است از سنت
سلف و لیکن مرد منصف دوست میدارد شناختن وجه صواب او محل حجت را پس دین تفویض بیانیست و انی الله التجا
ترجمه کوید که بهمین اتفاق علما الا در مسئله قضا باشاهد و احد و سوگند مدعی در اموال خاصه نزد یک شافعی جایز است
و نزد ابو حنیفه جایز نیست و الله اعلم **باب** یمین الغموس حرام سوگند غموس حرام است **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن
عن سعید بن کعب السلمی عن اخیه عبد الله بن کعب بن مالک الانصاری عن ابی امامة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود هر که برباید حق مرد مسلمان را بسوگند خود حرام کند خدا تعالی بروی بهشت را و واجب کرداند برای او دوزخ را
اصحاب گفتند اگرچه ان چیز اندک باشد یا رسول الله فرمود و اگرچه شاخ اراک باشد و اگرچه یک شاخ اراک باشد
باشد و اگرچه یک شاخ اراک باشد فرمود این کلمه را سه بار بر همین هیئت اتفاق جمهور علما **باب** تغلیظ الیمین
فی الامور العظام بان یحلف علی منبر النحضرت صلی الله علیه وسلم سخن کردن سوگند در امور عظیمه بانکه سوگند داده
شود بر منبر النحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن هاشم بن هاشم بن عتبه بن ابی وقاص عن عبد الله بن سعد بن
عن جابر بن عبد الله الانصاری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که سوگند خورد بر منبر من بدروغ جای خود را گرفت
در دوزخ **مالک** عن داود بن الحصین انه سمع ابا غطفان المری یحدث ابو سعید ابا غطفان مری سکیفت که خصومت کرد
با یکدیگر زید بن ثابت و این مطیع در سرای که مشترک بود میان ایشان بسوی مروان بن الحکم و او امیر المدینه
بود پس حکم کرد مروان بر زید بن ثابت بسوگند بر منبر النحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت زید بن ثابت
سوگند میخورم برای او در مکانی که ایستاده ام انجا گفت مروان نه قسم بخدا سوگند نهم مگر در همین
مکان فصیل شدن حقها پس شروع کرد زید بن ثابت که سوگند میخورد که حق او ثابت است و ابا میکرد از انکه سوگند
خورد بر منبر پس شروع کرد مروان که تعجب نمود ازین ماجرا **باب** نزد الیمین علی المدعی اذا نکل المدعی علیه و لا

المحلاق

استحلفا الا اذا كان بينهما مخالطة وكرده شود سوگند بر مدعی و فیکه باز ایستد مدعا علیه از قسم خوردن و رد داده شود
بکرد و فیکه باشند در میان مدعی علیه فیخالطت و معامله مالک عن جمیل بن عبد الرحمن المؤذن انه کان یحضر عمر بن العزیز
الخ جمیل بن عبد الرحمن مؤذن حاضر میشد نزد عمر بن عبد العزیز حال آنکه او حکم میکرد میان مردمان پس و فیکه می آمد
شخصی پیش او در دعوی میکرد بر شخصی حقی را میدید عمر بن عبد العزیز پس اگر می بود میان ایشان مخالطتی یا صحبتی
میداد مدعی علیه را و اگر نمی بود چیزی از ین قسم سوگند نمیداد قال مالک وعلی ذلک الامر عندنا انه من ادعی الخ
گفت مالک و بر ین است حکم نزد یک ما هر که دعوی کرد بر شخصی نظر کرده شود اگر باشند میان ایشان مخالطتی و
صحبتی و معامله و تقریبی سوگند داده شود مدعی علیه را پس اگر سوگند خورد باطل شد ان حق از ذمه او و اگر قبول نکرد
که سوگند خورد و رد کرده شود سوگند را بر مدعی پس سوگند خورد و طالب حق بگیرد حق خود را باب انقلاب الدعوی
و صیرورة المدعی مدعی علیه باب در بر گشتن دعوی و شدن مدعی مدعی علیه قال الله تعالی یا ایها الذین
امنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او اخران من
غیرکم ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت تحبسونهما من بعد الصلوة
فیقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتری به ثمنا ولو کان ذا قربی ولا نکتم شهادة الله
انا اذا لمن الاثمین فان عثر علی انهما استحقا اثما فاخران یقومان مقامهما من الذین
استحق علیهم الاولیان فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدینا
انا اذا لمن الظالمین ای مسلمانان نصاب شهادة در میان شما و فیکه حاضر شود مقدمات
موت یکی از شما را در وقت وصیت دو کس اند صاحب عدالت از شما یا دو کس دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه اگر
شما مسافرت کردید در زمین پس رسید شما را مصیبت موت حبس کنید این دو گواه را که از اهل ذمه اند بعد از
نماز پس قسم خورند بخدا اگر شک کردید که ما خرید نمیکنیم عوض خدا متاع دنیا را اگر چه باشد شخص صاحب قرابت
و پوشیده نمیداریم شهادت خدا را همانا ما گناهکاران باشیم پس اگر اطلاع واقع شد بر انکه
ایشان خیانت کردند بر خود گناه را پس دو کس دیگر بایستند صاحب قرابت قریبه بجای ایشان از ان
جماعه که جنایت کرده شد بر ضرر ایشان یعنی از ورثه پس قسم خورند بخدا که هر آینه گواهی ما درست تر است

استحق

از گواهی ایشان واز حد تجاوز نکرده ایم برانیم ما گناه از سمعکاران باشیم مترجم گوید رضا ازین آیه وحکم
معلوم میشود یکی انکه بروجعت ومانندان گواه باید ساخت دوصاحب عدالت را از مسلمانان اگر دو مسلمان بدست
نیایند دو کس از اهل ذمه را گواه توان گرفت واگر در صدق این گواهان شکی واقع شود ایشان را قسم باید داد دیگر
انکه گر در شهادة بر کذب اطلاع واقع شود دو کس را از اقارب سوگند دهند چنانکه در بعضی مسایل برین مدعی
ویک شاهد اکتفا کرده میشود **باب** وجب اظهار الحق بالشهادة او الاقرار عند توجه الدعوی واجبت ظاهر
کردن حق بگواهی یا باقرار وقت توجه دعوی قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط
شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما
فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا وان تلوا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا ای
مسلمانان متعهد انصاف باشید اظهار حق کنندگان برای خدا واگرچه بر ضرر خویشتن یا پدر یا مادر وخویشان
باشد اگر انکه حق بروی ثابت میشود توانگر باشد یا فقیر بهرحال خدا بهربان تر است برایشان پس پیروی هوی ایشان
نفس نکنید اعراض کنان از عدل واگر بپیچانید سخن را یا روی گردانید پس هرانینه خدا بآنچه میکنید گاه دار
قال الله تعالی ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه اثم قلبه وپنهان نکنید گواهی را وهرکه
پنهان کند انرا پس هرانینه گناهکار است دل او **باب** تحریم قتل من اظهر الاسلام والتزم ارکانه والکف
عن اکفر ریب وظنون باب در حرام بودن قتل کسی که ظاهر کرد اسلام را ولازم گرفت ارکان انرا واگرچه باشد
انچه شکی وگمانی مالک عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن عبید الله بن عدی بن الخیار الخ
عبید الله بن عدی بن خیار گفت دران هنگام که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسر نداشتم که چه چیز سر گوشی کرد
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم تا انکه بشنید گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بناگاه امر وطلب اذن مینمود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قتل شخصی از منافقان پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست
او که گواهی میدهد بآنکه نیست هیچ معبود مگر خدا واینکه محمد پیغامبر خداست گفت آمرداری گواهی میدهد ونیست
شهادة او را یعنی نیست شهادة او معتبر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که نماز میخواند گفت آری
ونیست نماز او را یعنی نیست نماز او معتبر فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم این آنان اند که منع فرمود مرا خدای تعالی از قتل

ایمان باب اذا تبیاء قتال بین طائفتین من المسلمین وجب بالکفایة ان یحضر من یقدر علی معرفة الظالم من المظلوم
وعلی کفه من الظلم فمتی الظالم فان انتهی فبها والا فانه حتی تفیئ الی امر الله وفی که اماده شود قتال در میان دو طایفه
از مسلمانان واجب است بطریق کفایه که حاضر شود کسی که قادر است بر دانستن ظالم از مظلوم و باز داشتن ظالم از
ظلم یعنی کسی که حکم شرع دانسته است و قدرة قتال و منع دارد و یک شخص باشد یا زیاده پس اگر صاحب قدرة حاضر شد گناه از
همه برخاست والا همه گناه کار شدند پس نهی کنند ظالم را از ظلم پس اگر باز ماند ظالم از ظلم پس بخصلت پسندیده اخذ کرد والا
قتال کنند با او تا انکه باز گردد بسوی حکم خدا تعالی قال الله تعالی وان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا
بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیئ الی امر الله فان فاءت فاصلحوا
بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقوا الله
لعلکم ترحمون و اگر دو گروه از مسلمانان قصد جنگ با یکدیگر پس صلح کنند میان ایشان بانصاف یعنی فیصل کنند میان ایشان
بانصاف و عدل کنید بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد عدل کنندگان را جز این نیست که مسلمانان برادران یکدیگرند پس
صلح نمائید میان دو برادر خود و بترسید از خدا باشد که شما رحم کرده شوید باب القتل عمد و خطاء فالعمد کبیرة وفیه
القصاص سواء کان بالمحدد او بالمثقل الا ان یعفو الاولیاء بغیر عوض او یختار الدیة والخطاء فیه الدیة والکفارة قتل
دو قسم است عمد و خطا پس قتل عمد کننده کبیره است یعنی قصاص کنند قتل او را با کسی که قتل میکند غالبا مثل شمشیر یا عصای و در وی قصاص
قصاص واجب میشود برابر است که باشد آن قتل بآله شبیه مثل شمشیر و شبیه بآله مانند عصا و حجر مگر انکه عفو کنند اولیای
مقتول بغیر عوض یا اختیار کنند دیه را و قتل خطا واجب میشود در وی دیه و کفاره و معنی خطا آنست که قصد کشتن او نکرد
مانند انکه تیر انداخت بسوی شکاری یا انسانی پس خطا کرد و باو می رسید قال الله تعالی وما کان لمومن ان یقتل
مومنا الا خطاء ومن قتل مومنا خطاء فتحریر رقبة مومنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا
فان کان من قوم عدو لکم وهو مومن فتحریر رقبة مومنة وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق
فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مومنة فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة من الله
وکان الله علیما حکیما ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه
ولعنه واعد له عذابا عظیما ولائق نیست هیچ مسلمان را که بکشد مسلمانی را مگر بخطا و هر که بکشد مسلمانی را بخطا

پس واجب است آزاد کردن برده مسلمان و واجب است دیه او اگر داده شده بسوی وارثان مقتول مگر آنکه عفو کنند پس اگر باشد مقتول از قومی که دشمن اند شما را و آن مقتول مسلمان است پس واجب است آزاد کردن برده مسلمان یعنی دیه لازم نیست از جهت حربی بودن اهل مقتول و اگر مقتول باشد از قومی که میان شما و میان ایشان عهد است یعنی او مسلمانست پس واجب است دیه او اگر داده شده بسوی وارثان مقتول و واجب است آزاد کردن برده مسلمان پس هر که نیابد برده مسلمان را یعنی مالک رقبه مسلمان نباشد یا قدرت بر خریدن او نداشته باشد پس واجب است بر وی روزه گرفتن دو ماه پی در پی رجوع بمهربانی فرموده خدا بسوی او و اما باحکمت و هر که بکشد مسلمانی را بقصد پس جزای او دوزخ است همیشه باشنده در آن و خشم گرفت بر وی خدا بسوی او و لعنت کرد او را و مهیا نمود بسوی او عذاب بزرگ را **باب** الفضل نقیض باعتبار المقتولین الی اقسام و لکل قسم حکم یخصه امانی العمود و اما فی الدیه و اما فیهما جمیعا قتل الحر و قتل العبد و قتل الذکر و قتل الانثی و قتل المسلم و قتل الکافر و قتل المحسن و لا اعتبار بکون المقتول شریفا او وضیعا جلیلا او دنیا صغیرا او کبیرا غنیا او فقیرا و اذا وجب العفو علی انسان فترک کل شی من الدم بان عفی احد الورثه صار بوجه الدیه للباقین فقتل ینقسم و یعتبر باعتبار مقتولان بسوی چند قسم و هر قسم را حکمی است که خاص است بان قسم یا در قصاص یا در دیه یا در هر دو آن یکجا قتل آزاد و قتل بنده و قتل مرد و قتل زن و قتل مسلمان و قتل کافر و قتل طفلی که در شکم باشد و معتبر نیست بودن مقتول با شرف یا وضیع جلیل یا دنی صغیر یا کبیر غنی یا فقیر و قتلی که واجب باشد قصاص بر آن پس گذاشته شد برای او چیزی از خونبها بان جهت که عفو کرد بعضی از ورثه حصه خود را نبود واجب بر وی دیه برای دیگران از ورثه مقتول قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیئ فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون ای مسلمانان واجب کرده شد بر شما اعتبار مساوات در میان کشتگان باین معنی که کشتگان را اصناف اعتبار کنند و هر صنفی را حکم جدا بانند و افراد هر صنفی با یکدیگر مساوی باشند در حکم آزاد در مقابله آزاد است و بنده در مقابله بنده و زن در مقابله زن پس هر صنفی را حکم جداست که جمیع افراد آن صنف در آن مساوی الاقدام اند پس هر که عفو کرده شد او را چیزی از خون برادر او یعنی از خون مقتول پس بر عفو کننده است پیروی قاتل کردن بخوشخوئی و بر قاتل است ادا کردن بدل الصلح بسوی عفو کننده

باحسان

باحسان مشروع گردان و به سبک ساختن آن از پروردگار شاه مهربانی است پس هر که تجاوز کند از حد یعنی قتل کند بعد از صلح پس
او را عذاب دردناک است و قصاص زندگانی ای خداوندان عقل لعلکم بر هیچ کار نشوید یعنی چون قصاص مشروع
شد رسم قتل ناحق از میان برخیزد و الله اعلم مترجم گوید اهل جاهلیت شریف را در مقابله وضیع نمی کشتند و در مقابله شریف چند
کس را از وضیع میکشتند خدای تعالی نازل فرمود که حکم الهی اعتبار مماثلت در اجناس کشتگان باین معنی که احرار را حکم حریت
که هر حر مثل حر دیگر است دران حکم و عبید را حکم جدا است که هر عبد مثل عبد دیگر است دران حکم و زنان را حکم جدا است و هر زن مثل
زن دیگر است دران حکم و امتیاز حکم زنان در باب دیات است نه در باب قود پس هر فردی ازین اجناس مساوی است با فرد
دیگر هر چند بعضی شریف باشند و بعضی وضیع بعضی جمیل و بعضی وسیم بعضی مالدار و بعضی فقیر و سنت زیاده کرده است در حدیث
که مسلمان در مقابله مسلمان است و کافر در مقابله کافر پس اگر بعض ورثه عفو کنند باز کشتن کند کشته خون بها قبول نمایند ولی امر را
باید که بحسن معامله مطالبه کند نه بدرشتی و قاتل را باید که بخوشخویی او را بدهد نه بدخویی قال مالک احسن ما سمعت فی هذا الباب
الایه الخ گفت مالک بهترین قولی که شنیدم از او در تفسیر این آیه الحر بالحر الایه که قصاص واقع میشود میان زنان چنانکه واقع
میشود میان مردان و زن ازاد کرده میشود بمقابله زن ازاد چنانکه مرد ازاد کرده میشود بمقابله مرد ازاد و کبیر کشته میشود بمقابله
بکبیر چنانکه کشته میشود بنده بمقابله بنده و قصاص میباشد در میان زنان چنانکه میباشد در میان مردان و قصاص واقع
میشود نیز در میان مردان و زنان و این بسبب آنست که خدای تعالی فرمود در کتاب خود و کتبنا علیهم فیها الایه پس ذکر کرد خدای تعالی
که نفس بمقابله نفس است پس نفس زن ازاد و بمقابله نفس مرد ازاد میشود و زخم زن ازاد بمقابله زخم مرد ازادی میشود باب
اذا قتل بعصا کبیر قتل به و همچنین بکشد بعصای بزرگ کشته شود بان عصا مالک عن عمر بن حسین مولی عایشه بنت قدامه
ان عبد الملک بن مروان اقاد ولی الخ عبد الملک بن مروان قاد در ساخت وارث شخصی مقتول را بشخصی که کشته بود او را
بعصا پس کشت وارث او بعصا باب لا یقتل مسلم بکافر کشته نشود هیچ مسلمانی بمقابله کافری قال مالک الامر عندنا
لا یقتل مسلم بکافر الخ گفت مالک که حکمی که مقرر است نزد ما اینست که کشته نشود هیچ مسلمانی را بعوض کافری هر گاه که بکشد او را مسلمان
کشتن عمدا پس کشته شود او را بان باب ان قتل جماعة رجلا قتلوا به اگر بکشند جماعتی یک شخص را کشته شوند بعوض او
مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب کشت جماعتی را بیک کس بود بمثل
هفت کس بعوض یک کسی که کشته بودند او را بحجر و گفت عمر اگر جمع میشدند بروی اهل صنعا هر اینه میکشتم ایشان را بهمه

قال مالک الامر عندنا انه یقتل الخ گفت مالک حکمی که مقرر است نزد ما انست که کشته شود و قتل عمد مرد آزاد بکنیز و زنی را که کشته شود بکنیز و غلامان را که کشته شود بیک غلام پنجمین باب لا قود علی المجنون والصبی والعاقلة یعقل عنها قصاص نیست بر دیوانه و کودک و قبیله او عقل و بدل عوض انها مالک عن یحیی بن سعید ان مروان بن الحکم الخ مروان بن الحکم نامه نوشت بسوی معاویه بن ابی سفیان که آورده شده است بسوی او دیوانه را که کشته است مردی را پس نوشت بسوی او معاویه که عقل بکند عوض او و قصاص مکند دیوانه پس همانا حال انست که نیست بر دیوانه قصاص قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا الخ گفت مالک حکمی که اجماع واقع شده است بران نزد ما انست که قصاص نیست در میان کودکان و انست که عمد ایشان حکم خطا دارد مادام که واجب نشده است بر ایشان حدی و نمیرسیده اند ببلوغ و هست که قتل کودک نمیباشد مگر بخطا باب اذا قتل الکبار قتیلا اگر بکشد مست کننده بی شود عوض آن مالک انه بلغه ان مروان بن الحکم الخ مروان بن الحکم نامه نوشت بسوی معاویه بن ابی سفیان ذکر میکرد در آن که آورده شده است بنزد او مستی را که کشته است شخصی را پس نوشت بسوی او معاویه که بکشد مست را عوض او باب القصاص فی الاطراف باب در بیان حکم قصاص در اطراف قال الله تعالی وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به فهو کفارة له ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و فرض ساختیم بر بنی اسرائیل در توریه که نفس کشته شود بمقابله نفس و چشم کور کرده شود بمقابله چشم و بینی بریده شود بمقابله بینی و گوش بریده شود بمقابله گوش و دندان کنده شود بمقابله دندان و زخمها را خداوند حکم قصاص است یعنی اگر ممکن باشد مانند دست و پای و ذکر پس هر که عفو کرد قصاص را پس ان کفارة هست او را و هر که حکم نکند بانچه فرود آورده است خدا تعالی پس ایشان اند ستمکاران قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا ان الموضحة الخ گفت مالک حکمی که اجماع واقع شده است نزد ما انست که ماموسه جائفه نیست دران هر دو قصاص گفت مالک که گفت ابن شهاب نیست در ماموسه قصاص و موسه زخمی است که بام الدماغ برسد و جائفه زخمی که بجوف شکم برسد باب الدیات باب در بیان دیتها و شرح نامه انحضرت صلی الله علیه وسلم که در باب دیات صادر شد مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابیه الخ در نامه که نوشت انرا رسول الله صلی الله علیه وسلم برای عمرو بن حزم در باب دیتها مسطور بود که هر نفس

صدر راس ست از شتران و در بینی و فیکه تمام بریده شد صدر راس ست از شتران و در زخمی که بام الدماغ برسد سیوم
حصه دیه ست و در زخمی که بخوف برسد مانند آنست یعنی سیوم دیه و در یک چشم پنجاه راس ست و در یکدست پنجاه
راس و در هر انگشتی از جمله انچه در دست و پای ست ده راس ست از شتران و در دندان پنج راس ست و در زخمی که گوشت
و پوست قطع کند و استخوان را برهنه سازد پنج راس ست مالک انه بلغه ان فی کل روح الخ خبر رسید بمالک در عهد
که در دو باشد از بدن انسان دیه تمام واجب ست و در زبان دیه تمام ست و در دو گوش و فیکه بر دو شنوائی این
هر دو دیه تمام ست بریده شوند از پنج یا نشوند و در دو کف مرد تمام دیه ست و در حصتین دیه تمام ست مالک انه بلغه الخ
خبر رسید بمالک که در دو پستان زن دیه تمام ست مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب
میگفت که در دو لب دیه تمام ست پس فیکه بریده شود لب زیرین پس در وی سیوم حصه دیه ست مالک عن داود
بن الحصین عن ابی عطفان بن طریف المری الخ مروان بن الحکم و ستناد ابو عطفان را بسوی عبد الله بن عباس
سوال میکرد از وی چه چیز لازم میشود در دندان متصل رخساره پس گفت عبد الله بن عباس در وی پنج راس ست از
شتران گفت ابو عطفان پس باز گردانید مرا مروان بن الحکم بسوی ابن عباس پس گفت ابن عباس پس گفت ایا مسکینی مقدم دندانها
مانند دندانهای متصل رخساره پس گفت ابن عباس اگر قیاس کنی او را بکار باشتها نیز کفایه میکنند ترا دیه یکسان
برابر ست مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه برابر میکرد حکم در دندانها در دیه و زیاده نمی ساخت بعض از
از بعض مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سلیمان بن یسار الخ سلیمان بن یسار ذکر میکرد که موضحه در روی مانند موضحه
در سر ست مگر انکه عیب ناک کند زوی را پس زیاده کرده شود در دیه او و باین ان و باین نصف دیه موضحه سر باشد
در ان مقدار پنج دینار قال مالک و الامر عندنا ان مقدم الفم الخ گفت مالک و حکم مقرر نزد یک ما آنست که انچه مقدم باشد
از دهان یعنی دندانهای پیش و دندانهای متصل رخساره و دندانها نیز همه برابر ست و این بسبب آنست که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود در دندان پنج راس ست از شتران و دندان متصل رخساره دندانی ست از دندانها زیاده کرده
نشود بعض را بر بعض قال مالک الامر عندنا انه لیس فیما دون الموضحه الخ گفت مالک حکمی که مقرر ست نزد یک ما اینست
که واجب ست در زخمی که کم باشد از موضحه از جمله زخمها و سر هیچ دیه مقرر نیست الا انکه برسد بموضحه و چنین ثابت که عقل در موضحه
است یا در انچه زیاده تر از موضحه باشد و این بجهت آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید بسوی موضحه در کتاب خود

برای عمرو بن حزم پس ساخت دران نبی رسیس از شتران وحکم نکرد ند اما مان نزدیک یا در زمان قدیم و نه در زمان جدید و زیاد دان موضحه

بدینه مقرر قال مالک الامر نا ان الما موته والمنقله والموضحه الخ گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما انست که مامومه ومنقله وموضحه

نمی باشند مگر در روی وسر وانچه باشند در سایر جسد از بن قسم پس نیست دران مگر اجتهاد حاکم قال مالک ان الامر المجتمع علیه

عندنا فی الخطا الخ گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بروی نزدیک ما در جراحت خطا که بدینه اد حکم کرده نمیشود تا انکه نمیشود

بروی که زخم رسیده است یا دو تندرست شود و حکم انست که اگر بشکند استخوان را از آدمی دست را یا پای را یا غیر انرا از

بدن بطریق خطا پس برسد وصحیح یافت و عود کرد بصورت نخستین خود پس نیست در وی دیه پس اگر باشد در وی نقص

یا باشد در وی کجی پس در وی از دیه اوست بحساب انچه ناقص شد گفت مالک پس اگر باشد ان استخوان از ان جمله که آمده

است از انحضرت صلے اللہ علیہ وسلم دیه مقرر پس بحساب انچه مقرر فرموده است انحضرت صلے اللہ علیہ وسلم دیه واجب شود

و انچه باشد از انجمله که نیامده است در وی از انحضرت صلے اللہ علیہ وسلم دینی مقرر در شریعت است دران بمعنی مقرر نبودن دیه

شخص پس بر اینه حکم انست که اجتهاد کرده شود دران قال مالک الامر عندنا ان فی المنقله الخ گفت مالک حکم نزدیک

ما انست که در منقله پانزده شتر است قال مالک والمنقله الطرز الشهباء الخ گفت مالک منقله زخمی است که بیجا شود و فراش وا رد استخوان

و شکافد استخوان را الی دماغ و منقله میباشد در سر و روی گفت مالک و مامومه زخمی است که بشکافد استخوان را الی دماغ

و نمیباشد مگر در سر و روی باشد مامومه مگر انچه برسد الی دماغ و شکافد استخوان را ترجمه گوید از نامه انحضرت صلے اللہ

علیہ وسلم و این آثار ظاهر شد که در بینی و دو چشم و دو گوش و در زبان و دندانها و در دو لب و دو دست و دو پای

و در ذکر و خصیتین و در دو پستان و مانندان تمام دیه لازم می آید باب مقدار دیة المسلم الحر و جنینها در

بیان مقدار دیه مسلمان آزاد و جنین آن دیه مالک باسناده فی الکتاب الذی الخ در نامه که انحضرت صلے اللہ

علیہ وسلم نوشت برای عمرو بن حزم در باب عقول مقرر فرموده در نفس صدر پس از نشر مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب

الخ عمر بن الخطاب قیمت دیه مقرر فرموده بر اهل قری پس لازم ساخت بر اهل ذهب هزار دینار و بر اهل نقره دوازده

هزار درهم قال مالک فاهل الذهب الخ گفت مالک پس اهل طلا اهل شام و اهل مصر اند و اهل نقره اهل عراق اند

باب تغلیظ الدیه و تخفیفها در حکم سخت کردانیدن دیه و تخفیف ان مالک عن یحیی بن سعید عن عمرو بن

شعیب الخ مروی از نبی بدانکه گفته شد او را فتاده زخم زد بشمشیر پسر خود را پس رسید زخم بساق او پس سرایت

متحقق میشد در حراحة اول پس آمد سراقة بن جعشم بر عمر بن الخطاب پس ذکر کرد ابن ماجرا پیش او پس گفت اذن حضرت
عمر شمار کن برای قدید یکصد و بیست شتر تا انکه بیایم بر تو پس وقتیکه آمد حضرت عمر بروی گرفت ازان شتران سی حقه و سی
جذعه و چهل ماده شتر حامل بعد ازان گفت کجاست برادر و مقتول گفت اکاه باشی من برادر اویم پس گفت حضرت عمر بگیر
این شتران را پس آنرا فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بنت فاتل را اخبری مالک ان ابن شهاب الخ ابن شهاب
میگفت دیه قتل عمد وقتیکه قبول کرده شد ولیت و بنج بنت مخاض است ولیت و بنج بنت لبون ولیت و بنج حقه و بنج
جذعه مالک عن ابن شهاب و سلیمان بن یسار و ربیعه بن ابی عبد الرحمن الخ ابن شهاب و سلیمان بن یسار
و ربیعه بن ابی عبد الرحمن میگفتند که دیه قتل خطا لیت بنت مخاض است ولیت بنت لبون ولیت ابن لبون و ذکر
ولیت حقه ولیت جذعه باب تغلیظ الدیة اذا قتل فی البلد الحرام او فی الشهر الحرام او قتل ذا رحم محرم در همان
سخت مقرر کردن دیه وقتیکه بکشد در مکه محرمه و یا در ماه حرام یا بکشد صاحب قرابه محرمیه را مالک باسناده ان رجلا
الخ بر آینه مردی از بنی مدلج زخم زد بشمشیر پسر خود را پس آمد سراقة بن جعشم در پیش عمر بن الخطاب پس ذکر کرد
این ماجرا پیش او پس فرمود او را حضرت عمر شمار کن برای قدید یکصد و لیت شتر الخ مالک انه بلغه ان سعید
بن المسیب و سلیمان بن یسار الخ سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار را سوال کرده شد ایا غلیظ کرده میشود
دیه را در ماه حرام پس گفتند نی ولیکن زیاده کرده میشود در شهر حرام برای حرمت این ماه پس گفته شد سعید
بن المسیب را ایا زیاده کرده میشود در زخمها چنانچه زیاده کرده میشود در نفس گفت آری مترجم گوید همین است مذهب
شافعی مگر انکه او زیاده نمیکند در شمار شتران بلکه در اوصاف ان زیاده را معتبر داشته و گفت وقتیکه واجب
شود بر کسی مال مقرر از دراهم و دنانیر زیاده کند بران ثلث دیه را زیرا که حضرت عثمان حکم کرده در یاب نی
کربی سپر کرده شد در یکه بتمام دیه و بیستم حصه دیه را و ابو حنیفه گفته که مغلظ کرده شود دیه را باین سبب باب
دیة الکتابی و المجوسی من اهل الذمة و جراحاتهم در بیان دیه کتابی و مجوسی از اهل ذمه باشند و دیه زخمها
ایشان مالک انه بلغه ان عمر بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز حکم کرد بر یهودی و نصرانی وقتیکه کشته شود
یکی ازانها مانند نصف دیه مسلمان از اوست مالک عن یحیی بن سعید ان سلیمان بن یسار الخ سلیمان
بن یسار میگفت دیه مجوسی شصت درهم است کفت مالک همین است حکم نزد یک ما قال مالک و جراح الیهودی

والنصرانی والمجوسی علی حساب جراح المسلمین الخ ۲ گفت مالک در زخم یهودی ونصرانی ومجوسی بر حساب زخم مسلمان
در دیتهاء ایشان در یموضحه نصف عشر دیته اوست ودر مأمومه سیوم حصه دیته اوست ودر جائفه سیوم حصه دیته اوست
پس بر همین حساب است زخمهاء ایشان همان مترجم گوید همین است مذهب مالک ونزد ابو حنیفه دیه کافر
ذمی باشد از اهل ذمه یا معاهد مانند دیه مسلم است ونزد شافعی دیه یهودی ونصرانی سیوم حصه دیه مسلمان است
وان چهار هزار درهم میشود ودیه مجوسی دو ثلث عشر دیه مسلمان وان شش صد درهم است بحساب دوازده هزار درهم
میشود ودیه مجوسی دو ثلث عشر دیه مسلمان وان شش صد درهم است بحساب دوازده هزار درهم که تمام دیه مسلم است
والله اعلم باب دیه نفس المراة وجراحاتها وبیان دیه نفس زنان وزخمهای ایشان مالک عن یحیی بن
سعید عن سعید بن المسیب الخ ۳ سعید بن المسیب میگفت مساواة میکنند زن با مرد تا سیوم حصه دیه انگشت زن
مانند انگشت مرد است ودندان او مانند دندان مرد است وموضحه او مانند موضحه مرد است ومنقله او مانند منقله مرد است
مالک عن ابن شهاب وبلغه عن عروة بن الزبیر الخ ۴ ابن شهاب وعروة بن الزبیر میگفتند مانند قول سعید بن المسیب در باب
زن که وی مساوات میکنند با مرد تا سیوم حصه دیه پس وقتیکه برسد سیوم حصه دیه مرد را باشد بقدر نصف از دیه مرد
مالک عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن الخ ۵ ربیعة بن ابی عبد الرحمن گفت سوال کردم سعید بن المسیب را که چه قدر واجب میشود در یک انگشت
زن پس گفت ده راس از شتران پس گفتم چه قدر واجب میشود در دو انگشت پس گفت بیست راس از شتران پس گفتم
چه قدر واجب میشود در سه انگشت گفت سی راس از شتران پس گفتم چه قدر واجب میشود در چهار انگشت پس گفت بست راس از
شتران پس گفتم وقتیکه بزرگ شده زخم او سخت شد مصیبت او کم شد دیه او پس گفت سعید اما عراقی هستی تو یعنی مهاجب
رای هستی پس گفتم بلکه من عالم زیاده تحقیق کننده ام یا جاهل علم آموزنده ام پس گفت سعید همین است سنت ای برادر من
باب دیه العبد وجراحاتهم وبیان دیه علامان وزخمهای ایشان مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب وسلیمان بن یسار
الخ ۶ سعید بن المسیب وسلیمان بن یسار میگفتند در یموضحه غلام بستم حصه قیمت اوست مالک انه بلغه ان مروان بن
الحکم الخ ۷ مروان بن حکم حکم میکرد در باب غلام که رسانیده شود او را جراحت بر همنوال بر کسی که زخم زده است او را
واجب است قدر آنچه ناقص شده از قیمت غلام قال مالک والامر عندنا ان فی موضحة العبد الخ ۸ گفت مالک وحکم نزد ما بر یک است
که در یموضحه غلام بستم حصه از قیمت اوست ودر منقله او دهم حصه وبستم حصه از قیمت اوست ودر مأمومه او وجائفه او

در هر یکی از این دو سیوم جمله قیمت اوست و در آنچه سوای این خصلتهای چهارگانه باشد از آنچه زخم رسانیده میشود میان غلام را واجب است آنچه ناقص شده باشد از قیمت او نظر کرده میشود در حال غلام بعد از آن که تندرست شود و بشود و چه قدر تفاوت است در میان قیمت غلام بعد از آنکه کوبی زخم رسید و در قیمت او در آن حال که تندرست بود پیش از آنکه رسید او را این زخم بعد از آن تاوان لازم کرده شود و بر زخم زننده تفاوتی که در میان دو قیمت باشد سر جسم کوبد بدل اعضای غلام معتبر است بقیمت نفس او خانچه اگر بریده شود و برده شود و دست او پس بدل آن کمال قیمت او لازم می شود بر قیاس قول سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار و همین است مذهب شافعی و ابو حنیفه و جمعی بران رفته اند که بر آینه بدل اعضای غلام قدری که ناقص کننده است از قیمت او معتبر است خانچه حکم کرد مروان بن الحکم در بن باب و امام مالک فرق کرد در میان این خصلت و غیران عملا بالقولین و الله اعلم **باب** دیه الجنین در بیان دیه بچه که در شکم مادر باشد **مالک** عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره الخ دو زن از قبیله هذیل با یکدیگر جنگ کردند انداخت یکی از آنها بسوی دیگر سنگی پس افکنده آن دیگر بچه شکم خود را پس حکم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بغره که عبارت از غلام یا وا هست **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرمود در باب بچه شکم که کشته شود در شکم مادر خود بیک غره که مفسر است بغلام یا وا پس گفت شخصی که حکم فرمود بود بر وی یعنی عاقل زنده چگونه تاوان کشم چیزی را که نه نوشیده است و نه خورده است و سخن نگفته است در وقت تولد او و زیسته نکرده است و مانند این بیاشامد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم جز این نیست که این کوینده از برادران کاهنان است یعنی شبیه بایشان است در کلام مقفی و در شرع بقبیح الله اعلم **مالک** عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن الخ ربیعه بن ابی عبد الرحمن مسکفت در باب غره که قیمت او مقرر کرده میشود پنجاه یا شصت درهم و دیه زن آزاد مسلمان پانصد دینار است یا شش هزار درهم **قال** مالک فدیه خلیفی الحره الخ گفت مالک پس دیه بچه شکم زن آزاد دهم حصه دیه اوست و دهم حصه زن آزاد پنجاه دینار یا شصت درهم است **قال** مالک و لم اسمع احدا ینخالف الخ گفت مالک و نشنیده ام کسی را که خلاف کند در بن مسئله که بچه شکم میباشد در روی غره تا وقتیکه جدا شود از شکم مادر خود و بیفتد از شکم وی در آن حال که مرده است گفت مالک شنیده ام که حکم است در قتیکه بر آید بچه شکم از شکم مادر خود در آن حال که زنده است بعد از آن بمیرد که دیه وی تمام است **باب** القسامة قسامه آنست که کشته شود شخصی و گواهان بر کشنده او قایم نشوند پس اگر لوث ظاهر باشد بنجاه قسم خورد

بعیان را و برای ایشان بدیه حکم کرده شود و اگر لوث ظاهر نباشد مدعا علیهم را قسم داده شود پس اگر قسم خورند بری شوند
و اگر نکول کردند دیه بر ایشان لازم شود و مالک عن ابی لیلی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سهل عن سهل بن ابی حثمة انه اخبره ان عبد الله بن سهل
و محیصه برادر بزرگ او بسوی خیبر بسبب سختی معیشت که رسیده بود بایشان پس آینده آمد بسوی محیصه پس خبر داد او را که عبد الله بن سهل کشته
شده است و افکنده شده است در مغاکی از چاهای یا در حرشه پس محیصه آمد پیش یهود پس گفت که شما والله کشتید او را گفتند یهود والله ما
نکشتیم او را پس روی آورد بسوی قوم خود پس ذکر کرد این ماجرا در پیش ایشان بعد ازان روی آورد روی
برادر بزرگ او حویصه و او حویصه بزرگتر بود از وی و نیز روی آورد عبد الرحمن برادر مقتول پس شروع کرد محیصه که سخن گوید و وی ساکت
بود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم مقدم کن بزرگتر را مقدم کن بزرگتر را اراده فرمود تعظیم کسیکه
کلان تر بود در عمر پس سخن گفت حویصه بعد ازان سخن گفت محیصه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یا این است که یهود دیه دهند
ازین یار شما که مقتول شده است یا این است که خبر داده شود ایشان را بجنگ پس نامه نوشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی
یهودی درین باب پس نوشتند انها در جواب که والله ما نکشتیم او را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم حویصه و محیصه
و عبد الرحمن را که سوگند خورید و برای خود ثابت کنید خون صاحب خود را یعنی دیه او را پس انکار کردند و گفتند که ما سوگند نمی خوریم
پس سوگند خورند یهود گفتند این فریق مسلمان نیستند قسم ایشان را چه اعتبار پس دیه آن مقتول از رسول الله صلی الله
علیه وسلم از جانب خود یعنی برای تسلی دل ایشان پس فرستاد صد ماده شتر برای ایشان تا انکه داخل کرده شد آن
ناقها را در سرای ایشان گفت سهل پس برانیده لگدزد مرا ازان ناقها ناقه سرخ گفت مالک فقیر جاه را گویند مالک
عن یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهل الانصاری و محیصة بن مسعود الخ عبد الله بن سهل
و محیصه برادر زاده بسوی خیبر پس متفرق شدند در حوائج خود پس کشته شد عبد الله بن سهل پس آمد محیصه بمدینه پس رفت
وی و برادر وی حویصه و عبد الرحمن بن سهل پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس شروع کرد عبد الرحمن که سخن گوید
بسبب قرب وی به بسنه برادر خود پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مقدم کن کلان سال را پس سخن گفتند
محیصه و حویصه پس ذکر کردند حال عبد الله بن سهل را پس فرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا سوگند میخورید
پنجاه پنجاه بار بدین قسم و حق خود ثابت کنید دران دیه یا رخود را یا فرمود دران قاتل برادر خود گفتند یا رسول الله
ندیده بودیم و حاضر نشده بودیم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ایمنی تعلق شوند از شما یهود به پنجاه سوگند پس گفتند

یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار پس گفت بشیر که راوی این حدیث است که هرآینه رسول الله صلی الله علیه وسلم دیه
او داد از نزدیک خود **مالک** عن ابن شهاب عن عراک بن مالک و سلیمان بن یسار الخ مروی از بنی سعد بن لیث و او
گرد است خود را پس جا بمالید گردا گشت مردی از قبیله جهینه پس سرایه واقع شد در ان جراحت پس بمرد پس گفت عمر بن الخطاب
مر عاقلهم را یا سوگند خورید پنجاه سوگند که نه مرده است از این جراحت پس قبول نکردند و احتراز نمودند پس گفت ان مردان
دیگر را یا سوگند میخورید شما پس ایشان نیز قبول نکردند پس حکم کرد حضرت عمر بنصف دیه بر سعدیان گفت مالک و نیست عمل
بر این اثر **باب** العاقلة عصبة القاتل لنسبادهم الذین یکونون علی حاشیة النسب اولا اولهم العتق و عصبة ولا
یحمل الا الذکور البالغون الاغنیاء او المتوسطون عاقلة عصبة قال است از جهة نسب ایشان ان جماعه اند که باشند
بر حاشیه نسب یا از جهت ولا و ایشان معتق و عصبه معتق اند و بر نمیدارد عقل را مگر مردان بالغ که توانگران باشند
یا متوسطان **قال** مالک الامر الذی لا اختلاف فیه عندنا الخ گفت مالک امری که هیچ اختلاف نیست در ان نزد ما
انست که واجب نیست بر زنان و کودکان هیچ عقل که واجب باشد بر ایشان نیست واجب بر ایشان که ضامن
شوند یا عاقله در جمله انچه ضامن میشوند عاقله از دیتها و جز این نیست که واجب میشود عقل بر کسی که رسیده باشد بلوغ
از مردان گفت مالک در باب زنی که باشد او را شوهر و فرزندان از غیر عصبه او و قوم او پس نیست بر شوهر او و قبیله
باشد از قبیله دیگر از دیه جنایه او و جزی و نیست بر فرزندان وی و قبیله باشند از غیر قوم وی و نه برادران اخیافی
او که از غیر عصبه او و قوم او باشند پس این جماعه احق اند بمیراث ان زن و بر عصبه او واجب است عقل از زمان
انحضرت صلی الله علیه وسلم تا امروز و همچنین از او کردکان زن ولا ایشان اولاد زن را نیست اگرچه
باشند از غیر قبیله او و دیه جنایه از او کردکان بر عصبه ان زن است **باب** ان لم یوجد القاتل عصبة نسبا
ولا ولاء لم یجب شیء اگر یافته نشود برای قاتل عصبه از روی نسب و نه از روی ولا پس واجب نمیشود چیزی
بر هیچکس **مالک** عن ابی الزناد عن سلیمان بن یسار الخ مرد که بوالی او معلوم بنوده اند از او کرده بود او را
بعض حاجیان گشت پسر شخصی از بنی عابد پس اندان عابدی که پدر مقتول بود بسوی عمر بن الخطاب طلب
میکرد دیه پسر خود را پس گفت حضرت عمر دیه نیست او را پس گفت ان عابدی خبر ده مرا که اگر میگشت او را
پسر من چه حال بودی فرمود حضرت عمر ان هنگام بر می آوردند شما ای بنو عابد دیه او را پس گفت عابدی

ان مرد الحال مانند مارث اگر کذا شته شود دیگرد و اگر کشته شود انتقام او کشیده میشود **باب** انما یحمل العاقله
فی الخطاء خبر بین ثابت که ضامن عقل میشود عاقله در قتل خطا **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه ۲
واجب ثبت بر عاقله عقل در قتل عمد و قرار بین ثابت که بر ایشان عقل میباشد در قتل خطا **مالک** عن ابن شهاب ۳
الخ ابن شهاب گفت گذشت سنت بدین منوال که عاقله بر نمیدارد چیزی از دیه عمد مگر انکه بخواهند که چیزی بردارند
مالک عن یحیی بن سعید مثل فلک از یحیی بن سعید مانند این منقول شد **مالک** عن ابن شهاب الخ ابن شهاب ۴
گفت گذشت سنت در قتل عمد و فیکه عفو کنند اولیای مقتول بدین منوال که دیه واجب میشود بر قاتل در مال او بخصوص
مگر انکه اعانه کنند او را عاقله بخوشی نفس خویش **باب** یقطع الدیه فی ثلث سنین منقرض کرده میشود دیه بر عاقله
در سه سال **مالک** انه سمع ان الدیه الخ مالک شنید از اهل علم که دیه منقرض کرده میشود در سه سال یا در چهار سال گفت مالک
و سه سال درست ترین اقوال است که شنیدم بسوی من درین باب **باب** یرث الدیه ورثه المقتول من ابراه وغیرها
وارث میشوند دیه را وارثان مقتول و غیر او از اهل فرایض و عصبات **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن الخطاب ۶
الخ عمر بن الخطاب سوال کرد مردمان را در سنی هر که باشند نزدیک او علم در باب دیه باید که خبر دهد مرا پس سنبا
ضحاک بن سفیان کلابی پس گفت نوشت بسوی من رسول الله صلی الله علیه وسلم وارث بکنم زن اشیم ضبابی
را از دیه شوهر او پس فرمود او را عمر بن الخطاب داخل شود در خیمه تا انکه بیایم پیش تو پس چون فرود آمد عمر بن الخطاب
از منبر پس خرد او را و اضحاک پس حکم کرد بان خبر بن الخطاب گفت ابن شهاب و بود قتل اشیم بطریق خطا
باب لا یرث القاتل وارث نمیشود قاتل از دیه مقتول خبری را **مالک** عن یحیی بن سعید عن عروه بن الزبیر ۷
الخ مردی از انصار که گفته میشد او را صیفه بن الجلاح بود او را عمی خورد که وی خورد تر بود از اصیفه و بود ان عم
خورد نزدیک بقائمان خود پس گرفت او را اصیفه پس بکشت او را یعنی و طالب دیه او شد پس گفتند قائمان
او بودیم اهل پروردن او و بدید متاع او تا انکه راست شد بجوانی خود غالب آمد بر ماحی مردی در عم او یعنی
عصبه متقاضی شدند دیه او را و ما را محروم گذا شتند پس گفت عروه برای همین حادثه حکم کرده شده که وارث
نمیشود قاتل از کسی که کشته است او را مترجم گوید اصیفه بضم همزه و فتح صاد مهملتین ابن الجلاح بضم جیم
و تخفیف لام وی مرد است جاهلی قدیم ادراک کرده است زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و بود او برادر

اجلای عبد المطلب وی از ان قبیله بود که بعد از ان انصار شدند زیرا که انصاری اسم اسلامی است مر قبیله اوس و خزرج را اللهم احکام الشی و اکرم اصلاحه یعنی بودیم ما اهل تربت و مقبلی اصلاح حال او علی عجمه بالشد بدو التخفیف یعنی بزرگ او و کان قوی او و معنی حدیث آنست که در جاهلیه وارث میشد قاتل کسی را که قتل میکرد پس ابطال این رسم نمود اسلام **باب** ما یروی ان الزوج لا یقاد منه اذا اصاب امرانه الشی الخ روایت کرده میشود که شوهر قصاص کرده نشود از وی و فیکه رساند زن خود را خبری یعنی از زخمها **مالک** انه سمع ابن شهاب الخ ابن شهاب گفت گذشت سنت بر ین منوال که مرد و فیکه رساند زن خود را زخمی بر انیه بروی واجب میشود ارش ان زخم و قصاص کرده نشود ازوی **قال مالک** و اذا عمد الرجل الی امرانه الخ گفت مالک و فیکه قصد کرد مرد بسوی زن خود پس کور کرد چشم او را یا شکست دست او را یا برید انگشت او را یا مانند ان کاری کرد پس بر انیه حال انست که قصاص کرده نشود ازوی و اما مردی که بزند زن خود را بر سبی یا بتازیانه پس برساند بان زن بسبب زدن خود از زدن انرا که اراده کرده و قصد ننموده بود پس بر آنینه دیه کرفته نشود ازوی بر نیوجه **باب** العین العوراء تفقا و السن الشلاء تقطع بیان حکم چشم بے بصارت چون شکسته میشود و دست شل چون بریده میشود **مالک** عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار عن زید بن ثابت الخ زید بن ثابت میکفت در چشم بی نور ایستاده در محل خود و فیکه شکسته شود صد دینار واجب میشود مترجم کوید و این بطریق اجتهاد بود از زید بن ثابت **قال مالک** الامر عندنا ان فی العین الخ گفت مالک حکمی که مقرر است نزد یک ما انست که در چشم بے بصارت که ایستاده باشد در محل خود و فیکه شکسته نشود و در دست شل و فیکه بریده شود که نسبت در ین هر دو اجتهاد و نسبت در ین باب دیتی مقرر **باب** العوراء تفقا عین الصحیح باب در حکم شخص یک چشم کور چون بشکند شخصی که صحیح العین باشد **مالک** انه سال ابن شهاب الخ مالک سوال کرد ابن شهاب را از حکم مردی که یک چشم کور باشد بشکند چشم مرد صحیح العین را پس گفت ابن شهاب اگر خواهد که قصاص بکیرد ازوی پس بدهد او را قصاص یعنی اگر نظر بقوه بصارت کنند قصاص محال است و اگر نظر بصورت چشم کنند قصاص بکیرد و اگر خواهد پس بدهد او را تمام دیه لازم است هزار دینار یا دوازده هزار درهم مترجم کوید اکثر اهل علم بران اند که در هر یکی از دو چشم نصف دیه واجب است خواه چشم دوم دوست باشد یا کور و همین است موافق کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه کذشت پیش ازین این بحث و گفت مالک و فیکه شکسته شود از عور چشم صحیح او را واجب است دیه چنانچه قول زهری است

باب ما يردى في الفرس والترقوة والضلع باب در چيزى كه مرد بست در احكام دندانها و خبر كردن در استخوان پهلو الخ

عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب الخ سعيد بن المسيب گفت كه حكم كرد عمر بن الخطاب در دندانهاى متصل رخساره بيك بيك شتر و حكم كرد معاويه بن ابى سفيان به پنج پنج شتر گفت سعيد بن المسيب پس ديه ناقص مى شود در قضاى حضرت عمر و زياده مى شود در قضاى معاويه پس گرى بودم من حاكم مقرر مى كردم در دندانها دو دو شتر پس ديه برابر مالك

عن زيد بن اسلم عن سليم بن جندب عن اسلم مولى عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب حكم كرد در دندان متصل رخساره بيك شتر و در خبر كردن بيك شتر و در استخوان پهلو بيك شتر قال مالك والامر عندنا ان مقدم الفم الخ گفت مالك و حكم مقرر نزد ما آنست كه آنچه مقدم است از دندان يعنى دندانهاى پيش و دندانهاى متصل رخساره و دندانهاى نيز همه برابر است و اين بسبب آنست كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه در دندان پنج پنج شتر است از شتران و دندان متصل رخساره دندانى است از دندانها زياده كرده نشود بعض را بر بعض باب اسود الاسنان كلها و شلل اليد كلها سياه شدن دندان مانند كندن اوست و بيكار شدن دست مانند بريده شدن اوست مالك عن يحيى بن سعيد بن المسيب الخ سعيد بن المسيب گفت در مكه زخمى رسانيده شود و بدندان پس سياه شود و پس روى و ديه اوست بكمال پس اگر زخمى ديگر افكنده شود آن دندان را بعد از آنكه سياه شده باشد پس در روى ديه دندان است بكمال نيز باب ما يردى من القود في كسر الفخذ در بيان آنچه مروست از قصاص در شكستن ران مالك انه بلغه ان ابا بكر بن محمد بن عمرو بن حزم الخ ابو بكر بن عمرو حكم كرد بقصاص از شكستن ران مالك اذا فعل رجل رجلا وقال وجدته مع امرأتى كيف بقضى فيه فكيه بكند مردى مردى را كه يافتم او را با زن خود چگونه حكم كرده شود در ان مالك عن سهيل بن ابى صالح السمان عن ابيه عن ابى هريره ان سعد بن عباده الخ سعد بن عباده گفت در خدمت آنحضرت صلى الله عليه وسلم خبر ده مرا اگر بيابم با زن خود مردى را يا بگذارم او را تا آنكه بيارم چهار گواه را پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اى يعنى بگذار تا حاضر سازى گواهان را مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب الخ مردى از اهل شام گفته شنيده او را اين چنين يافت با زن خود شخصى را پس بكشت او را پس مشكل شد بر معاويه بن ابى سفيان حكم كردن در باب او پس نوشت بسوى ابو موسى اشعرى كه سوال كند براى او على بن ابيطالب را از اين ماجرا پس سوال كرد ابو موسى از اين قصه على بن ابيطالب را پس گفت او را على بن ابيطالب برآنيه اين قضيه است كه واقع نشده در زمان پيغمبر

سن قسم سیدهم ترا که خبر دهی بحقیقت حال پس گفت ابو موسی که نوشت بسوی من معاویه بن ابی سفیان که سوال کنم ترا ازین ماجرا پس فرمود حضرت علی منم ابو الحسن اگر نیارد چهار گواه باید که بدهد دیه او مرجم گوید الرمه رسنی که ببندند بان اسیر را تا انگه که نشده شود یا تسلیم کرده شود بسوی اولیاء مقتول و رمه نیز رسنی را گویند که در گردن شتران بندند مراد اینجا آنست که بدهد شتران دیه را و الله اعلم **باب** ما یهدر من الدماء و در بیان انچه بی فایده گذاشته میشود از خونها **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و ابی سلمه بن عبد الرحمن عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود زخم زدن جانور بی زبان هدر است و افتادن در چاه هدر است و افتادن معدن هدر است و در رکاز واجب میشود پنجم حصه **باب** اذا اتلفت الماشیه حائطا قوم او زرعهم فان کان ذلک لیلا ضمنه رب الماشیه و ان کان نهارا فلا و فیکه ضایع کند مواشی باغ قومی یا زراعت قومی را پس اگر باشد این واقعه در شب ضامن میشود صاحب مواشی و اگر باشد در روز پس نیست ضمان بر صاحب ماشیه **مالک** عن ابن شهاب عن حرام بن سعید بن المحیصه ان ناقه البراء بن غارب الخ ناقه شتری ازان براء بن غارب در آمد در باغ مردی پس تباه کاری کرد در وی پس حکم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که بر اهل باغها لازم است نگاهبانی آن در روز و چیزی که تباه کرده است مواشی در شب تاوان ان بر مالک اوست **باب** اذا اصاب بهیمه رجل فعقلها فنقص من ثمنها الا اذا کانت صایله فرضها و فیکه برساند جانوری را زخمی پس واجب است بروی انچه ناقص شود از قیمت او مگر انکه حمله کننده باشد پس دفع کند او را **قال** مالک الامر عندنا فمن اصاب شیئا الخ گفت مالک حکمی که مقرر است نزد ما در باب کسی که زخم رسانیده است چیزی را از جانوران که واجب است بر کسی که زخم رسانیده است او را قدر انچه ناقص کرده است از بهای او **قال** یحیی سمعت مالکا یقول فی الجمل الخ گفت یحیی شنیدم مالک را که میگفت در باب شتری که حمله کند بر مردی پس تبر سد ازوی بر نفس خود پس بکند او را ایا بی سپر کند او را پس حال انست که اگر باشد برای او گواهان مگر قول او پس او ضامن است یعنی تاوان ازوی گرفته میشود **باب** ما یروی من تضعیف القیمه تقریر انچه روایت کرده شد از دو چند گرفتن قیمت از جهت تعزیر **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیه عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب الخ غلامی چند ازان حاطب دزدیدند ماده شتری را ازان مردی از قبیله مزینه

پس نخرکردند او را پس رفع کرده شد این قضیه بسوی عمر بن الخطاب پس امر کرد حضرت عمر کثیر بن الصلت را که
ببرد دست ایشان را بعد از ان گفت حضرت عمر می بینم ترا یعنی خاطب را که کرسنه میداری غلامان را بعد از ان
فرمود والله که تاوانی لازم کنم بر تو که دشوار باشد بر تو بعد از ان گفت آن مرد مزنی را چه قدر بود قیمت یا ده
شتر تو گفت مزنی والله نمیدادم او را بچهار صد درم پس فرمود حضرت عمر ای خاطب به او را هشتصد درم
قال یحیی سمعت مالکا یقول ولیس علی هذا العمل الخ یحیی شنید مالک را که میگفت که نیست بر این امر عمل نزدیک ما
در دو چند کردن قیمت ولیکن گذشت امر مردمان نزدیک ما بر انکه تاوان نمیکند مرد قیمت شتر یا جانور ی
مگر قیمت روزی که بگیرد آنرا باب لا یجوز حلب ماشیة الغیر بغیر اذنه جایز نیست دوشیدن ماشیه غیر بدون
اجازت او مالک عن نافع عن ابن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که نه دوشد هیچکس ماشیه دیگری را
بغیر رضت او ایا دوست میدارد یکی از شما که ذردی کرده شود مشربه او را پس شکسته شود خزانه او پس
نقل کرده شود از ان طعام او را جز این نیست که نگاه میدارد برای مردمان پستانها مواشی ایشان
طعامهای ایشان را یعنی شیر را پس نباید که بدوشد هیچکس ماشیه هیچکس را مگر باذن او باب من ارتد عن
الاسلام ان کان فی منعة من قومه جمع الامام المسلمین وقاتلهم هر که مرتد شود از مسلمانی اگر برای او
لشکر و قوتی باشد از قوم او جمع کند امام مسلمانان را و جنگ کند با ایشان قال الله تعالی یا ایها الذین
امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه
من یشاء والله واسع علیم ای مسلمانان هر که برگردد از جمله شما از دین خود پس نزدیک است که بیاورد
خدای تعالی بر ایشان قومی را که دوست دارد خدا ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را مهربان اند بر مسلمانان
درشت طبع اند بر کافران جهاد کنند در راه خدا نترسند از ملامت کردن ملامت کنندگان این است فضل خدا
میدهد او را بر که خواهد و خدا مهربان داناست انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا
فان حزب الله هم الغالبون خبر بر نیست که کارسازان شما خدا است و رسول او و انکه مومنان

اند بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و حال انکه ایشان خضوع کنندگان اند و هر که دوست دارد خدا و
رسول او را و انابت را که ایمان آورده اند پس بر آینده گردد خدا ایشان اند غالب مترجم گوید عبارت این آیه
خبریست و معنی راجع بایجاب علی الکفایة و الله اعلم **باب** من ارتد عن الاسلام قتل هر که مرتد شود از
اسلام کشته شود **مالک** عن زید بن اسلم انه ۲ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بدل کند دین خود را پس
بزنید گردن او را **باب** استتابة المرتد ثلثا فان رجع فیها والا قتل طلب توبه کرده شود از مرتد سه بار پس اگر
رجوع کرد بخصلت یک اخذ نمود والا کشته شود **مالک** عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القاری عن
ابیه انه قال قدم علی عمر بن الخطاب رض الخ ۳ آمد پیش عمر بن الخطاب مردی از جانب ابو موسی اشعری پس سوال
کرد او را از حال مردمان پس ان مرد خبر داد حضرت عمر را بعد ازان بعد ازان کفت او را عمر بن الخطاب آیا
نبوده است در میان شما نادر چیزی پس کفت آری مردی کافر شد بعد از اسلام خود کفت عمر بن الخطاب پس چه
کردید با او کفت نزدیک ساختیم او را پس زدیم گردن او پس کفت عمر ایا جس نکردند او را سه شب و نخورانیدند
او را هر روز یک نان و طلب توبه نکردید از وی شاید که وی توبه کند و رجوع نماید بفرمان خدا تعالی بعد از ان کفت
حضرت عمر بار خدایا بر انینه من حاضر نشدم باین کار و امر نکردم و راضی نشدم وقتیکه خبر رسید بمن **باب** حکم
الخوارج و القدریة و اشباههم باب در حکم خوارج و منکران قدر و مانند ایشان از روافض و غیر ایشان **مالک**
عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری الخ ۴ ابو سعید
خدری کفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود خواهند برآمد در میان شما قومی که بقدر شمارید
نماز خود را در برابر نماز ایشان و صوم خود را با صوم ایشان و عملهای خود را در برابر عملهای ایشان میخوانند
قرآن را و حال انکه تجاوز نمیکند از کلوهای ایشان یعنی بدلهای ایشان نمیرسد بر اینده از دین چنانکه
بزه ایده تیر از شکاری که بسوی وی تیر انداخته باشند نظر کنی در پیکان پس نمی بینی چیزی را و نظر کنی در
چوب تیر پس نمی بینی چیزی و نظر کنی در پر آن تیر پس نمی بینی پری و مسک میکنی در سوفار یعنی میکدرد
بالفرض که در پیکر وی اثری از خون مرده شد و این کنایه است از دخول ایشان در اسلام باز خروج
ازان بوجهی که تمسک میکنند در وی بچیزی یعنی اثری از اسلام ندارند **مالک** عن عمه ابی سهیل بن مالک الخ

ابو سهیل بن مالک گفت همراه راه میرفتیم عمر بن عبد العزیز پس گفت عمر بن عبد العزیز چیست معتقد تو در قدریه پس گفتم معتقد من در ایشان آنست که طلب توبه کنی از ایشان پس اگر قبول کردند فبها والا پس آری ایشان را بشمشیر پس گفت عمر بن عبد العزیز و همین است معتقد من نیز جسم کرد بدین جماعه اند خوارج که در زمان حضرت علی رضی خروج کردند پس قتال کرد با ایشان تا آنکه متلاصل ساخت ایشان را **باب** قتل الساحر وان الساحر کبیره در کشتن ساحر و آنکه سحر کبیره است **قال الله تعالی** وما کفر سلیمان ولکن الشیطان کفروا یعلمون الناس السحر الایه و کافر سلیمان نشد ولیکن شیطانان کافر شدند یعنی آموختند مردمان را جادو

مالک عن محمد بن عبد الرحمن بن سعد بن زراده انه بلغه ان حفصه ۲ ام المؤمنین حفصه کشت کنیزکی را ازان خود که سحر کرده بود او حال آنکه مدبر ساخته بود او را پس امر کرد حضرت حفصه بکشتن وی پس کشته شد **قال مالک** ۳ الساحر الذی یعمل السحر الخ گفت مالک ساحری که خود سحر کند و سحر کرده نباشد برای او مثل او دیگر نیست خدای تعالی در کتاب خود فرموده است ولقد علموا لمن اشتراه ما له فی الاخرة من خلاق پس بی بیم گشته شود و فسق کرده باشد بنقض عهد

باب جزاء المحاربین باب در جزاء راه زنندگان و یغی کنندگان بغیر تاویل **قال الله تعالی** انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الاخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم جزا این نیست که جزای آنانکه جنگ میکنند با خدا و رسول او یعنی با جماعه مسلمین زیرا که جنگ ایشان جنگ با خدا و رسول است والله اعلم و سعی میکنند در زمین بفساد یعنی قطع طریق میکنند و متعرض حرمات مسلمین و دماء و اموال ایشان میشوند اینست که گشته شود ایشان نزا یا بردار کرده شوند یا بریده شود دستهای ایشان و پایهای ایشان از دو جانب و یا از جانب دیگر باز ایل کرده شود ایشان را از زمین یعنی با خلا یا حبس این جزا ایشان نزا رسوائی است در دنیا ایشان را و در آخرت باشد عذاب بزرگ مگر آنکه توبه کردند پیش از آنکه دست یابید بر ایشان پس بدانید که خدا آمرزگار مهربان است یعنی حد ساقط است از ایشان سوای حقوق آدمیان **باب** ترتیب هذه العقوبات علی مراتب الجرایم در بیان ترتیب این نه عقوبات موافق مراتب گناهان **مالک** عن ابی الزناد

انه اخبر عمان عاملا لعمر بن عبد العزیز الخ عاملی از ان عمر عبد العزیز بگرفت مردمان چند را در اخرا یعنی در قطع طریق و ایشان گفته بودند کسی را پس خواهد آن عامل که یکی ازین کار بکند به برد و دستهای ایشان ما بکند پس نوشت بسوی عمر بن عبد العزیز در ین باب پس نوشت عمر بن عبد العزیز بسوی او اگر عمل میکردی باسان تر ازین تهر بودی یعنی خون ایشان نگشتندی باید که بر بدن دست اکتفا کنی مرحسم کو بد رضا گاه او در اصل برای تحرث اما درین مسئله امام را مناکدت بطریق سنه یا بطریق وجوب که عقوبه بقدر جرم کند و حدیث عبد الله بن عباس که در باب امام شافعی روایه کرده است محمل ان همین است و الله اعلم **باب** الزنا کبیره زنا گناه کبیره است **قال الله** تعالی ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا فرموده خدا تعالی نزدیک مشوید بزنا هر آینه اکل بحیائی و بدراهی است آن **باب** من اتی حدا من حدود الله تعالی و لم یطلع علیه الناس استحب له ان یاتی الامام و یقر عنده فیما بینه و بین الله هر که عمل کند گناهی را که موجب حدیست از حدود خدا تعالی و واقف نشده بران مردمان مستحب است او را که ظاهر کند آن عمل را برای مردمان و توبه کند در میان خود و در میان خدا تعالی **مالک** عن زید بن اسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای مردمان وقت ان رسید شمار اکه باز مانید از معاصی خدا تعالی هر که هر یکی ازین نجاست پس باید که در آید بپرده خدا تعالی پس هر آینه حال انست که هر که ظاهر کند برای ما جانب خود را قایم خواهیم کرد بروی شریعت خدا تعالی را **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید المسیب الخ مردی از قبیله بنی اسلم آمد پیش ابو بکر صدیق پس گفت او را ابن لعبد از زنا کرده است پس گفت او را ابو بکر آیا دگر گرده این قصه را برای کسی بجز من گفت نگردم پس گفت او را حضرت ابو بکر توبه کن بسوی خدا و در آیه بپرده خدا پس هر آینه خدا تعالی قبول میکند توبه را از بندگان خود پس قرار نداد او را در نفس او تا انکه آمد پیش عمر بن الخطاب پس گفت او را مانند انچه گفته بود حضرت ابو بکر را پس گفت او را حضرت عمر مانند انچه گفته بود حضرت ابو بکر صدیق گفت سعید بن المسیب پس قرار نداد او را در نفس او تا انکه آمد پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت بجناب وی صلی الله علیه وسلم هر آینه ابن لعبد از زنا کرده است گفت سعید بن المسیب پس اعراض کرد از وی رسول الله صلی الله علیه وسلم سه بار هر بار اعراض میکرد از وی رسول الله صلی الله علیه وسلم تا انکه ببالغه تمام کرد در پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم آدم فرستاد انحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی قبیله او استفسار میفرمود ایا مریض است یا باو

جنون است پس گفتند قبیله او یا رسول الله والله شنیده ایم که نیست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا بکر است یا ثیب گفتند
بلکه ثیب است یا رسول الله پس امر فرمود درحق وی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس رجم کرده شد مالک عن یحیی بن سعید
عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت خبر رسید بمن که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شخصی را از قبیله بنی اسلم
که گفته میشد او را انزال یا نزال اکرمی پوشیدی او را یعنی ماعز اسلمی را بجای درخود هرآینه بهتر بودی ترا یعنی ازسنگ زدن وی او را
باغفار و حمل نمیکردی او را اما باظهار گفت یحیی بن سعید پس ذکر کردم این حدیث را در محلکی در وی بود یزید بن نعیم بن
هزال اسلمی پس گفت یزید که هزال جد من بود و این حدیث درست است باب الزانی الحر البکر یجلد مایة بکتاب الله
و بمغرب سنة لسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم زنی از او که بنکاح صحیح بشرط ان بزنی نرسیده باشد زده
شود صد تازیانه بحد نص کتاب الله و از وطن اخراج کرده شود یکسال بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قال الله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مایة جلدة ولا تاخذکم بهما
رافة فی دین الله ان کنتم تومنون بالله والیوم الاخر ولیشهد عذابهما طائفة من
المومنین مرد زناکننده و زن زناکننده پس بزنید هریکی را ازین دو صد تازیانه و باید که نگیرد شما
به نسبت ایشان مهربانی در اجرای حکم الهی اگر ایمان آورده اید بخدا و روز آخر و باید که حاضر شود بعقوبت
این هر دو جماعتی از مسلمانان مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن
ابی هریرة و زید بن خالد الجهنی الخ هرآینه دو کس خصومت کردند بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یکی از
ایشان یا رسول الله حکم کن درمیان ما بکتاب خدا تعالی و گفت دیگری و وی داناترین ان دو کس بود
آری یا رسول الله حکم کن درمیان ما بکتاب خدا تعالی و دستوری ده مرا که سخن گویم با تو پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سخن بگو پس گفت المرد هرآینه پسر من مزدور بود پیش این شخص پس زنا کرد بزن او پس خبر
دادند مرا بعض مردم که لازم است بر پسر من سنگسار کردن پس عوض او دادم صد گوسپند و یک کنیز که گرفته بود
ازان من بعد ازان هرآینه من سوال کردم اهل علم را ازین مسئله پس خبر دادند مرا که بر پسر من واجب است زدن
صد تازیانه و بیرون کردن از وطن یکسال و خبر دادند مرا که رجم بر زن این شخص واجب است پس فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم اگاه شو قسم بان خدا که نفس من اوست البته حکم کنم میان شما بکتاب خدا تعالی امارد تو

الخ

کنیزک تو بازگرد او را بخشیده شده است بر تو و بر پسر او را صد تازیانه زدند و بیوطن ساختند او را یک سال و حکم فرمود انیس اسلمی را که برود بسوی زن این شخص دیگر پس اگر اعتراف کند زن زنا را پس اقرار کرد پس رجم کرد او را مالک عن نافع ان صفیة بنت ابی عبید اخبرته ان ابابکر الصدیق الخ ۲ آورده شد شخصی پیش ابوبکر صدیق رضه که افتاده بود بر زنی از زنان شوهر نادیده پس حامل ساخت او را بعد از آن اقرار کرد بر خود بزنا و محصن نبود پس امر کرد او را حق او حضرت ابوبکر صدیق پس زده شد صد بعد از آن اخراج کرد او را بسوی فدک باب بجلد بسوط مختلط به دلان خورده شود و بتازیانه که سوار نشده باشند بان و نرم شده باشد مالک عن زید بن اسلم الخ ۳ هر آینه مردی اعتراف کرد بر نفس خود بزنا در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس طلب کرد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم برای او تازیانه پس آورده شد تازیانه شکسته پس فرمود فوق تر از این باید پس آورده شد تازیانه که نو بود هنوز بریده نشده بود ثمره او فرمود کمتر از این باید پس آورده شد تازیانه که سوار شده بودند بان و نرم شده بود پس امر فرمود بان رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق او پس حد زده شد باب الزانی المحصن برجم زانی محصن را رجم کرده شود مالک باستناد عن عمر رض الخ ۴ عمر رض فرمود رجم در کتاب خدا تعالی ثابت است بر کسی که زنا کند از مردان و زنان و فکیف محصن باشد مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب الخ ۵ عمر بن الخطاب فرمود دور دارید خود را از آنکه هلاک شوید باعراض کرده از آیه رجم بسبب آنکه بگوید کوینده هر آینه ما نمی یابیم در دو حد در کتاب خدا تعالی پس هر آینه رجم کرده است رسول الله علیه وسلم و رجم کردیم ما قسم بذاتی که نفس من در دست اوست اگر خوف آن نبودی که گویند مردمان زیاده کرد عمر بن الخطاب در کتاب خدا تعالی آنچه می نوشتم آن آیه را او در مصحف الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نشنیدیم و نفهمیدیم زنا میکنند پس سنگسار کنید ایشان را البته پس هر آینه ما خواندیم آنرا باب الاحصان ما دام احصان که شرط رجم است چه چیز است مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب الخ ۶ سعید بن المسیب گفت محصنات از زنان خداوندان و شوهران اند رجوع میکند نهی از نکاح محصنات باین اصل که خدا تعالی حرام کرده است زنا را مالک عن ابن شهاب و بلغه عن القاسم بن محمد الخ ۷ مالک از ابن شهاب روایت کرد و نیز خبر رسید بمالک از قاسم بن محمد که ایشان هر دو میگفتند در نکاح کرد مرد از او کنیزک را پس وطی رسانید او را یعنی جماع کرد با او پس نکاح کنیزک او را محصن میسازد باب الحامل یوخر رجمها الی ان تضع تاخیر کرده شود رجم زن حامل را تا آنکه بیندازد بار شکم خود مالک عن یعقوب بن یزید بن طلحة عن ابیه زید بن طلحة عن عبید الله

بن ابی ملیکه الخ هرانیه زنی آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خبر داد او را بجناب او که وی زنا کرده است حال آنکه
او حامل بود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم هرو تا آنکه بنهی بار شکم خود را پس قصد کنی بنهاد بار شکم را آمد
بحضور مقدسه نبوی صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرو تا آنکه شیر دهی او را پس قصد کنی
شیر باخر رسانید آمد بجناب او صلی الله علیه وسلم پس فرمود هرو بسیار فرزندان را بکنی پس برهنه کنی سر او را
بعد ازان آمد پس امر فرمود در حق وی پس سنگسار کرده شد او را باب رجم الذمی بات در حکم رجم کافری
که از اهل ذمه باشد مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ آمدند یهود بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس
ذکر کردند در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردی و زنی از جمله یهود زنا کرده اند پس فرمود ایشان را
رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیزی یابید در باب رجم در توریة پس گفت ربوا میکنم زانیان را و تازیانه
زده میشود ایشان را پس گفتند عبد الله بن سلام دروغ گفتند هرانیه در توریة رجم مذکور است پس آوردند توریة
را پس گشادند آنرا پس نهاد شخصی از ایشان دست خود را بر آیه رجم بعد ازان خواند آنچه پیش از آیه رجم بود
و آنچه بعد از آیه رجم بود پس گفت عبد الله بن سلام بردار دست خود را پس برداشت دست خود را پس ناگهان
ظاهر شد در وی آیه رجم پس گفتند یهود راست گفت عبد الله بن سلام هرانیه در توریة است آیه رجم پس امر
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب آن زن و مرد پس رجم کرده شد ایشان را پس گفت عبد الله
بن عمر پس دیدم آن مرد را که کج میشد بر آن زن لگاه میداشت او را از سنگها گفت مالک یعنی لگاه
آنست که سر نگون می افتاد بر آن زن تا بیفتد سنگ بروی باب حد العبید والاماء فی زنا
حد غلامان و کنیزکان قال الله تعالی فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف
ما علی المحصنات من العذاب پس وقتیکه خاوندان شوهر شدند کنیزکان پس اگر بعمل آیند
زنا را پس واجب است بر ایشان نصف آنچه واجب است بر زنان آزاد از عقوبة یعنی پنجاه تازیانه
باید زد مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابی هریرة و زید
بن خالد الجهنی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرده شد از حال کنیزک و قصد زنا میکند و صاحب تصور
نشده است پس فرمود اگر زنا کند پس تازیانه بزنید بعد ازان اگر بار دیگر زنا کند پس تازیانه بزنید بعد ازان

نفرو شنید او را اگرچه یک رسن باشد قال ابن شهاب لا ادری البعد الثالثة او الرابعة گفت ابن شهاب نمیدانم که یعنی راوی گفت در مرتبه سیوم یا در چهارم مترجم گوید تخصیص سوال بامه غیر محصنه از جهت آنست که در قرآن عظیم حال محصنه مذکور است پس اشتباه افتاد که حال غیر محصنه چه خواهد بود اگر قید احصان انتفاء ثابت محصنه و غیر محصنه را یک حکم باشد والا تفرقه کند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرمود که قید انتفاء ثابت مالک عن یحیی بن سعید ان سلیمان بن یسار اخبره ان عبد الله بن عباس بن ابی ربیعة المخزومی قال امرنی عمر بن الخطاب ۲ الی عبد الله بن عباس گفت امر کرد مرا عمر بن الخطاب جوانان چند از جمله قریش پس تازیانه زدیم کنیز کان چند را از کنیز کان بیت المال پنجاه پنجاه تازیانه در حد زنا باب ثبت الزنا بالاقرار او بار بعة شهداء ثابت میشود زنا با قرار یا بچهار گواه قال الله تعالی واللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا و آنانکه بعد می آرند زنا از زنان شما پس گواهی طلبید بر ایشان از چهار کس از جماعه خویش یعنی مردان مسلمان پس اگر گواهی دادند بر ایشان پس نگاه دارید یعنی حبس کنید ایشان را در خانها تا آنکه قبض ارواح ایشان کند ملک الموت یا مقرر سازد خدا تعالی برای ایشان راهی یعنی طریقه حد ایشان و در اخراجی معین شد و آن جلد مکرر و رجم ثبت است مالک عن ابن شهاب الخ ۳ ابن شهاب خبر داد مالک را که مردی اقرار کرد بر نفس خود بار تکاب زنا در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گواهی داد بر خود چهار بار پس امر کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس رجم کرده شد گفت ابن شهاب پس بسبب همین حدیث اخذ کرده میشود مرد را بسبب اعتراف بر نفس خود مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس قال سمعت عمر بن الخطاب الخ ۴ عبد الله بن عباس شنید حضرت عمر را که میگفت رجم در کتاب خدا تعالی یعنی در شریعت او حق است بر هر که زنا کند از مردان و زنان و قتیکه قایم شود بروی گواهان یا باشد حمل یا اقرار مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار عن ابی واقد اللیثی ان عمر بن الخطاب الخ ۵ ابو واقد لیثی روایت کرد که هر آینه عمر بن الخطاب آمد پیش او مردی حال آنکه او در شام بود پس ذکر کرد پیش او که وی یافته است با زن خود مردی را

پس فرستاد عمر بن الخطاب ابو واقد لیثی را بسوی زن او و تا سوال کند ان زن را ازین ماجرا پس آمد پیش آن زن
و نزد یک وی زمان چند نشسته بود ند کرد او پس ذکر کرد انچه شوهر او گفته بود پیش عمر بن الخطاب در حق او و او را
که وی ماخوذ نیست بقول شوهر او و شروع کرد که تلقین بسکرد او را امثال این چیزها تا باز کرد و از اعراف پس قبول نکرد
که باز کرد و و قایم ماند بر قرار پس امر کرد حضرت عمر در باب او پس رجم کرده شد او را مالک باسناده ان رجلا من
اسلم الخ مردی از بنی اسلم آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس عرض کرد بخدمت وی صلی الله علیه وسلم هر آینه من
بعد از رجمت زنا کرده ام پس اعراض فرمود از وی انحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار هر بار اعراض میفرمود از وی رسول الله
صلی الله علیه وسلم تا انکه مبالغه تمام کرد در پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم فرستاد او را انحضرت صلی الله علیه وسلم
بسوی قبیله او که ایا مریض ست ایا باو جنون ست پس گفتند مردم قبیله او نیست باو رسول الله صلی الله علیه وسلم والله تندرست ست
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا بکر ست یا ثیب گفتند بلکه ثیب ست یا رسول الله پس امر فرمود در حق وی رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس رجم کرده شد او را باب ما یدرء فیه الحد و ما لا یدرء چه چیز ست که دافع کرده میشود در وی حد
و چه چیز ست که مدفع نمیشود در وی حد مالک عن نافع الخ غلامی خرد سال بندی خویش بسکرد و هر آینه او اکراه کرد
کنیزکی را از ان بندهای پس زنا کرد بوی پس تازیانه زد غلام را عمر بن الخطاب و حبسی وطن کرد او را و تازیانه
نزد آن کنیزک بسبب انکه اکراه کرده بود او را مالک عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان عمر بن الخطاب الخ مردی
هر اورد کنیزکی را از ان خود با خود در سفر پس رسید او را یعنی جماع کرد بوی پس عزت نمود زن او پس ذکر کرد
ابن ماجرا را در پیش عمر بن الخطاب پس سوال نمود عمر بن الخطاب او را ازین قضیه پس گفت ان مرد بخشیده بود آن زن آن کنیزک را
هر ای من پس فرمود حضرت والله یا بیاری گواهان را یا بسنگسار کنم ترا گفت راوی پس اعتراف کرد زن او که هر آینه
او بخشیده بود آن کنیزک را بوی مالک باسناده ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود در سنه این نکاح متعه ست و
اگر پیش ازین حکم بسکردم در ین باب هر آینه سنگسار بسکردم مالک ان احسن ما سمع فی الامة الخ بهترین چیزی که
شنیده مالک در باب کنیزکی که واقع شود بر وی مردی و او را باشند دران کنیزک شرکت آنانکه فایده کرده شود بروی
حد و انکه لاحق کرده شود بوی ولد را و قیمت کرده میشود بر وی آن کنیزک و فیکه حمل گرفت پس بدید شرکا خود را حصه‌های
ایشان از بهای کنیزک باشند کنیزک ازان او گفت مالک و بر همین ست حکم نزد ما باب اذا اکره امراة علی الزنا وجب

علیه الحد و صداق بملک المراة و فیکره اکراه کرد و زنی را بر زنا واجب میشود بر وی حد و مهر آن زن مالک عن ابن شهاب
ان عبد الملک بن مروان الخ عبد الملک حکم کرد در باب زنی که زنا کرده شد باوی باکراه بهر او بر کسی که کرد این کار با او باب
ان جاءت بولد ست اشهر ببندد بکحت فلیس علیها حد اگر آورد زنی فرزند را بعد شش ماه از ابتدای آنکه نکاح کرده بود
پس نیست بر وی حد مالک انه بلغه ان عثمان بن عفان الخ آورده شد زنی در پیش حضرت عثمان که زاده بود در شش ماه
بعد از ابتدای نکاح پس امر کرد در حق وی که رجم کرده شود و اورا پس گفت او را علی بن ابیطالب کیست واجب بر وی حد
هر آینه خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و حمله و فصاله ثلثون شهرا و فرمود و الوالدات یرضعن اولادهن حولین
کاملین پس حمل میشود شش ماه پس رجم واجب نیست بر وی پس ارسال فرستاد عثمان بن عفان بعقب آن زن پس یافت
اورا که رجم کرده شده بود قال الله تعالی فی قصة قوم لوط انکم لتاتون الرجال و تقطعون السبیل قال تعالی
و اللذان یاتیانها منکم فاذوهما فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا حکیما
و ان دو مرد که میکنند کار بجهائی از جمله شما پس ایذا دهید ایشانرا یعنی پس از امضای تعزیر پس اعراض کنید از
ایشان هر آینه خدا هست توبه قبول کننده باحکمت ترجمه گویند مفسران در این اختلاف کرده اند جمعی بر آنند حد
کرده اند و منسوخ گفته اند و اقوی آنست که در لواط نازل شده است بدلیل تذکر و اللذان و خمیر میکنیم و تعذیم ایه زنا زنان
تعقیب و الله اعلم مالک انه سال ابن شهاب الخ مالک سوال کرد ابن شهاب را از حکم کسی که عمل کند عمل قوم لوط
پس گفت ابن شهاب بر وی رجم است محصن باشد یا غیر محصن باب السرقة کبیرة و حدها قطع الید در دزدی
گناه کبیره است و حدان بر بدن دست است قال الله تعالی و السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما
جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله عزیز حکیم و مرد دزد و زن دزد پس ببرید دست ایشان بجزای
آنچه کردند عقوبتی مقرر کرده شده از جانب خدا و خدا غالب باحکمت است فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح
فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم پس هر که توبه کند بعد از آنکه ستم کرده باشد و نیکو
کاری نماید پس هر آینه خدا تعالی رجوع برحمت میکند بر وی هر آینه خدا تعالی آمرزگار مهربان است باب
لا قطع الا فی سرقة ما یبلغ قیمته ربع دینار بریدن دست نیست در دزدی را مگر در دزدی که برسد قیمت آن بربع دینار
مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن بن عائشة الخ حضرت عائشه گفت زمان دراز گذشته است

برین وفراموش نکرده ام قطع میباشند در چهارم حصه دینار یا زیاده ازان مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرنی
ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم الخ ابوبکر بن محمد بن حزم گرفت یک بطی را دزدیده بود انگشتر بها چند از آل پس
بزندان کرد او را تا بگردد دست او پس درستاد پیش او عمر بن ازاد کرده را خود را کفت ابوبکر پس اندآن زن پیش من
ومن درمیان مردمان نشسته بودم پس کفت سکوبد ترا خاله تو عمره ای پسر خواهر من گرفته بطی را دزد قلیلی
که دزد کرده شد پیش من فورا پس قصد کردی بریدن دست او کفتم اری کفت پس برآنینه عمره سکوبد ترا قطع نمیکند
چهارم حصه دینار یا زیاده ازان کفت ابوبکر پس بکذاشتم ان بطی را مالک عن عبدالله بن ابی بکر بن
عمرو بن حزم عن عمرة بنت عبدالرحمن انها قالت خرجت عائشة الخ برامد حضرت عائشه رضی الله عنها بسوی مکه و همراه او دو زن
ازاد کرده او بودند و همراه او غلامی بود از آن اولاد عبدالله بن ابی بکر الصدیق پس درستاده شد همراه ان دو
زن از مکه بمدینه چادری مخطط که دوخته شده بود بران خرقه سبزی پس کرفت ان غلام چادر را پس شناخت
خرقه را از بالای ان پس برآورد او را و انها بجای او نهادند بلوسینی و دوخت بالای ان پس فکنده اند
ان دو زن بدینه دادند ان چادر را بخداوندان آن پس فکنده شکافتند از بالای ان چادر یافتند در ان
جامه پاره نمدی او نیافتند چادر را پس سخن کفتند با آن دو زن پس سخن کفتند ان زنان با حضرت عائشه
یا نامه نوشتند بسوی وی و تهمت نهادند بران غلام پس سوال کرده شد غلام را ازین ماجرا پس اقرار نمود پس امر
فرمود حضرت عائشه بریدن دست در چهارم حصه دینار یا زیاده ازان مالک عن نافع عن عبدالله عمران
رسول الله ص الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم بریدند دست دزدی در دزدی سپری که قیمت ان سه درهم بود
مالک عن عبدالله بن ابی بکر عن ابیه عن عمرة بنت عبدالرحمن الخ دزدی دزدید در زمان حضرت عثمان
اترجه یعنی لبون شتر را پس فرمود حضرت عثمان بقطع کردن قیمت آن پس قیمت کرده شد به درهم بحساب
صرف دوازده درهم بیک دینار پس قطع کرد حضرت عثمان دست او را باب لا قطع الا فی السرقة من
مال محرز قطع نیست مکر در دزدی که از مال نکاهبانی کرده شده باشد مالک عن یحیی بن سعید عن محمد
بن یحیی بن حبان الخ غلامی بدزدید بچه خرمای از بستان مردی پس بنشاند او را در بوستان خداوند
خود پس برآمد صاحب بچه خرما بن طلب بسکرد بچه خرما بن خود را پس یافت او را پس فریاد کرد بران غلام

پیش مروان بن الحکم پس بزندان فرا آورد مروان ان غلام را قصد کرد ببرد دست او را پس رفت صاحب ان غلام رافع
بن خدیج پس سوال کرد او را از ین مسئله پس خبر داد او را رافع که وی شنیده است از انحضرت صلی الله علیه وسلم که مقرر نمود قطع نیست در دزدی
میوه معلق بدرخت و نه دزدیده خرمابن پس گفت آن مرد مر رافع را مروان بن الحکم گرفته است غلامی از ان من میخواهد ببرد بن دست او
و من دوست میدارم که روان شوی همراه من بسوی مروان پس گفت گرفته غلام این شخص را پس گفت آری گفت پس چیز میخواهی که
بگیری با او گفت میخواهم بریدن دست او پس گفت او را رافع شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که مقرر نمود قطع نیست در
میوه و نه دزدیده خرمابن پس حکم کرد مروان در باب آن غلام پس کنده باشند مالک عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی
حسین المکی الخ فرمود قطع نیست در ثمر آویخته شده بر درخت و نه در چیزی که دزدیده شده از انکوبی پس فکنده جائی در
بزرخانه که وقت شام انجائی آرند یا جای دهد ثمر را جای نموده کردن ثمر پس واجب است بر بریدن دست در انچه برسد بقیمت
پسر وان در عصر انحضرت صلی الله علیه وسلم سه درهم بود یا زیاده ازان باب اذا توسد الرداء ونام او راح الغنم
فی البیت او آوی الثمر فی الجرین فذلک حرز وفکه یکیه کند صاحب رداء بر رداء خود و بخواب رود یا آورد میوه را و بر جائی
نموده کند پس آن حرز است مالک عن ابن شهاب عن صفوان بن عبد الله بن صفوان ان صفوان بن امیه الخ
گفته شد و صفوان ابن امیه که او مرکه هجرت نکرده است هلاک شد یعنی نجات نیافت پس ابو صفوان بمدینه پس در
خواب رفت در مسجد و یکیه زد بر چادر خود پس ابو دزدی و گرفت چادر او را پس گرفت صفوان دزد را پس او را و پیش انحضرت
صلی الله علیه وسلم پس فرمود امر رسول الله صلی الله علیه وسلم که قطع کرده شود دست او را پس گفت صفوان با انحضرت صلی الله
علیه وسلم برائینه من قصد نکرده بودم بریدن دست او را یا رسول الله ان چادر بر وی صدقه است پس فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس چرا صدقه نکردی پیش از انکه بیاری پیش من مالک باسناده عن النبی صلی الله الخ انحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود چون جای دهد بر بزرخانه که وقت شام انجائی آرند یا جای دهد ثمر را جای نموده کردن پس واجب است
بریدن دست در انچه برسد بقیمت پس مترجم گوید از ین حدیث معلوم شد که نفع نمیکند عفو یعنی ساقط نمیکند
عفو کردن صدر او فکیه برساند دزد را پیش سلطان باب لا تقطع ید من لا یجب منه المتاع بریده نشود دست
کسی که پوشیده نمیشود از وی متاع یا یعنی از وی احتیاط نکنند بجهت محافظت با او مالک عن ابن شهاب
عن السائب بن یزید ان عبد الله بن عمرو الحضرمی الخ عبد الله بن عمرو حضرمی آورده غلامی را از ان خود و سوی

عمر بن الخطاب پس گفت قطع کن دست این غلام را برای آنکه دزدی کرده است او پس فرمود او را حضرت عمر چه چیز دزدیده
است اینه زن من که قیمتش پس شصت درهم بود پس گفت حضرت عمر بگذار او را پس نیست بر وی قطع خادم شما از دیده
است متاع شما را باب لا تقطع ید مختلس برده نشود دست شخصی که برباید متاع کسی را بنوعی از جلد یعنی مخصوص
مروان مالک عن ابن شهاب ان مروان بن الحکم الخ پیش مروان بن الحکم آورده شد مردی را که ربوده
بود متاعی را پس قصد کرد مروان بریدن دست او را پس آدم فرستاد بسوی زید بن ثابت سوال میکرد
از این ماجرا پس گفت زید بن ثابت نیست در ربودن قطع یعنی بریدن دست در چنین صورت واجب نیست قال
مالک الامر المجمع علیه عندنا الخ گفت مالک امری که اتفاق واقع شده است بران نزد ما آنست که نیست
در ربودن قطع برسد قیمت آن بحدیکه بر وی لازم قطع باید نرسد گفت مالک در حق کسی که عاریه بگیرد چیزی را
پس انکار کند او را نیست بر وی قطع چرا این نیست که مثل آن شخص مثل مودعست که باشد او را بر مردی قرضی
پس انکار کرد آنرا نمرود پس نیست بر وی در آنچه انکار کرده است او را بریدن دست باب قطع بد العبد اذا سرق
والنسان آبقا بریده شود دست غلام و کنیزکه دزدی کند اگرچه باشند گریزنده مالک عن نافع ان عبد الله
بن عمر الخ علامی از آن عبد الله بن عمر دزدی کرد حالانکه گریخته بود پس فرستاد عبد الله بن عمر او را بسوی سعید
بن العاص و او امیر مدینه بود تا ببرد دست او را پس قبول نکرد سعید که ببرد دست او را کفت بریده نمیشود
دست بنده گریخته و کنیزکه دزدی کند پس گفت او را عبد الله بن عمر وکدام گناه خدا تعالی یافته این حکم را
بعد ازان امر کرد در حق او عبد الله بن عمر پس بریده شد دست او مالک عن زریق بن حکیم الخ زریق بن
حکیم گرفت غلام گریخته را که دزدی کرده بود کفت زریق پس مشتبه شد بر من حال او پس نامه نوشتم در
باب او بسوی عمر بن عبد العزیز سوال کردم او را از این ماجرا و او بود حکم آن روز و خبر دادم او را
که من می شنیدم که غلام و کنیزکه دزدی کنند حال آنکه او گریخته است بریده نمیشود دست او پس نوشت بسوی
من عمر بن عبد العزیز خلاف نامه من کفت در نامه خود نوشته بود بسوی من که تو می شنیدی که غلام
گریخته و کنیزکه دزدی کنند بریده نمیشود دست او و هر آینه خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و السارق و السارقة
الایه پس اگر برسد دزدی او بچهار یک حصه دینار یا زیاده پس قطع کن دست او را مالک انه بلغه ان القاسم

بن محمد و سالم عن عبد الله و عروه بن الزبیر الخ قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و عروه بن الزبیر میگفتند چون دیگر
دزدی کند غلام گریخته قدری که واجب شود حد آن بریدن دست بریده شود دست او باب السارق یسرق بعد قطع یده
الیمنی و رجله الیسری فیقطع یده الیسری دزد که دزدی کند بعد بریدن دست راست و پای چپ پس بریده شود دست چپ او مالک عن
عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه الخ مردی از اهل یمن که بریده شده بود دست و پای او آمد بمدینه پس فرود آمد نزدیک ابو بکر
صدیق پس شکایت کرد پیش ابو بکر صدیق که عامل یمن ظلم کرده است بر وی یعنی به تهمت دزدی بناحق دست و پای او بریده است
پس آن مرد دست و پا بریده نماز تهجد میکرد در شب پس میگفت حضرت ابو بکر صدیق قسم به پدر تو نیست شب تو شب دزد بعد از آن اهل بیت
ابو بکر صدیق نیافتند قلاده اسما بنت عمیس زن ابو بکر صدیق را و در تجسس آن افتادند پس شروع کرد آن مرد دست و پای بریده
که میگشت همراه اهل خانه و میگفت بار خدایا هلاک کن کسی را که در شب دزدی کرد ازین اهل بیت صالح پس یافتند آن زیور را نزد زرگری
پس گفت این زرگر که آن دست و پا بریده آورده است این را پس اقرار کرد آن دست و پا بریده بدزدی خود یا گواهی داده شد بر وی پس حکم حضرت
صدیق پس بریده شد دست چپ او پس گفت ابو بکر والله هر آینه دعا بد او بر ذات خود سخت تر است نزدیک من از دزدی او باب ترک
الشفاعة للسارق اذا بلغ امره للسلطان ان لا القطع بده حرام است شفاعت کردن برای دزدی وقتیکه برسد امر او بسلطان تا بریده
نشود دست او مالک عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن ان زبیر بن العوام الخ زبیر بن عوام ملاقات کرد با مردی که گرفته بود دزدی را و او
میخواست که ببرد او را پیش پادشاه پس شفاعت کرد برای او حضرت زبیر تا بگذارد او را پس گفت آن مرد نمیگذارم تا آنکه برسانم او را
پیش پادشاه پس گفت حضرت زبیر وقتیکه برسانی او را پیش سلطان پس لعنت کناد خدا تعالی شفاعت کننده را و شفاعت قبول کننده را
باب ما جاء فی المحصنات بالزنا کبیره نسبت کردن زن عفیفه را بزنا گناه کبیره است قال الله تعالی ان الذین یرمون المحصنات
الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا و الاخرة ولهم عذاب عظیم هر آینه آنانکه نسبت بزنا کنند زنان پاکدامان را
از بدکاری بیخبران را ایمان آرندگان را لعنت کرده شدند در دنیا و در آخرت و ایشان راست عذاب بزرگ باب اذا رمی محصنة
او محصنا بالزنا ولم یقر المقذوف ولم یات القاذف باربعة شهداء وکان القاذف حرا مکلفا جلد ثمانین جلدة وقتیکه نسبت کنید
زن عفیفه را یا مرد عفیف را بزنا و اقرار نکرد آن مقذوف و نیاورد قاذف چهار گواه را بزنا و باشد قاذف حر مکلف یعنی
بالغ حد زده شود او را هشتاد تازیانه قال الله تعالی والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوا
هم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک

ان رجلا من اهل الیمن اقطع الید والرجل قدم فنزل علی ابی بکر الصدیق فشکا الیه ان عامل الیمن قد ظلمه فکان یصلی من اللیل فیقول ابو بکر وابیک ما لیلک بلیل سارق ثم انهم فقدوا عقدا لاسماء بنت عمیس امراة ابی بکر الصدیق فجعل الرجل یطوف معهم ویقول اللهم علیک بمن بیت اهل هذا البیت الصالح فوجدوا الحلی عند صائغ زعم ان الاقطع جاءه به فاعترف به الاقطع او شهد علیه فامر به ابو بکر فقطعت یده الیسری وقال ابو بکر والله لدعاؤه علی نفسه اشد عندی علیه من سرقته

لقی رجلا قد اخذ سارقا وهو یرید ان یذهب به الی السلطان فشفع له الزبیر لیرسله فقال لا حتی ابلغ به السلطان فقال الزبیر اذا بلغت به السلطان فلعن الله الشافع والمشفع

واصلحوا فان الله غفور رحيم وانا كه نسبت بزنا بكنند زنان عفيفه را بعد از ان بيارند و بچهار گواه بر زنا بر ايشان
ايشان را بهشتاد تازيانه وقبول نكنيد از ايشان گواهي در هيچ خبر و اين جماعه ايشان اند فاسقان مگر انا كه توبه كردند بعد از اين و
بصلاح آوردند عمل خود را پس بدرستي كه خدا آمرزگار مهربان است باب اذا قذف العبد محصنا جلد اربعين جلده و فيه كه نسبت بزنا كند
غلامي محصني را حد زده شود او را چهل تازيانه مالك عن ابي الزناد انه قال جلد عمر بن العزيز الحد زده عمر بن عبد العزيز غلامي را
باب قذف هشتاد و تازيانه گفت ابو الزناد پرسيدم عبد الله بن عامر را ازين باجرا پس گفت ديدم عمر بن الخطاب و عثمان
بن عفان و ساير خلفا را كه مي كشيدند پس نديدم هيچ يك را كه زده باشند غلامي را باب قذف زياده از چهل تازيانه باب
اذا عفي المقذوف لم يجلد قاذفه و اذا قذف ابوا رجل و قد لاعن فلا حد عليه و فيه كه بخشد مقذوف قاذف را حد زده شود و فاذ
را و فيه كه قذف كند پدر و مادر مردي را و هر آينه انها فوت شده باشند پس او را ميرسد كه طلب حد نمايد مالك عن زيد بن
حكيم الزرقي مردي كه گفته مينهد او را در مصباح اعانه طلبيد و از پس خود يعني در برداشتن بار يا مانند ان پس گويا كه ان پسر زنگي داز
قبول كردن گفته او پس وقتيكه آمد پيش او گفت او را اي زاني گفت زيد بن ثابت پس فرياد كرد پيش من بروي پس وقتيكه قصد كردم كه خشم
او را گفت پس او را گفت زاني او را اقرار كنم بر نفس خود بزنا پس وقتيكه گفت پس آن سخن مرا شنيده شد بر من حال حكم او پس نامه نوشتم در ين
باب بسوي عمر بن عبد العزيز او والي مدينه بود آن روز پس نوشت بسوي من عمر بن عبد العزيز كه جايز دار عفو او گفت زيد بن ثابت پس نوشتم كه
عمر بن عبد العزيز اين مسئله بر كه ايا ديدي مردي را كه قذف كرده باشد او را پدر و مادر او را و آن هر دو مرده باشند يا يكي از
ايشان مرده باشد پس نوشت بسوي من عمر بن عبد العزيز اگر عفو كند جايز دار عفو او را و حق نفس او و اگر قذف كند والدين او را
و هر دو هلاك شده باشند يا يكي از ايشان هلاك شده باشد پس نيست بر كسي حق او موافق كتاب الله مگر انكه بخواهد ان پسر استغفار حق تا نوشته
دارد حال والدين را باب اذا قذف جماعة جلد حدا واحدا و فيه كه قذف كند جماعتي را زده شود يك حد مالك عن هشام بن
عروة عن ابيه انه قال عروة گفت در باب شخصي كه قذف كرد قومي را همه يكجا كه واجب ثبت بر وي گر يك حد باب المعرض و حكم
مالك عن ابي الرجال محمد بن عبد الرحمن بن حارثة بن النعمن الانصاري انه دو مرد يا يكديگر دشنام داده شدند در زمان عمر بن الخطاب
پس گفته شد يكي از ايشان آن ديگر را والله نبود پدر من زاني نه مادر من زاني نه پس شورت طلبيد در ين باب عمر بن الخطاب پس
گفت گوينده دشنام داده است پدر و مادر خود را گفتند ديگران هر آينه بود پدر و مادر او را استاني شي بخواين كلمه مي بيم كه
او را حد بزند او را عمر بن الخطاب حد هشتاد تازيانه باب شرب الخمر كبيره نوشيدن مشروب كناه كبيره است مالك عن

نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بنوشد خمر را در دنیا بعد ازان توبه نکرد از خمر محروم داشته
خواهد شد او را در قیامت باب الخمر ما ذا خمر چه چیز است مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم را سوال کرده شد از مزع یعنی شراب شهد پس فرمود هر شرابی که مست کند پس ان حرام است
مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم را سوال از عنبر الپس فرمود هیچ خیر نیست در وی مزع فرمود ازان
مثال مالک خصالت زید بن اسلم الخ گفت مالک پس پرسیدم زید بن اسلم را از عنبر الپس گفت آن شکر است گفت مالک وحکمی که مقرر است
نزدیک آنست که هر که بنوشد شراب الپی مست کننده پس مست شود یا نشود پس بر آینده واجب است بروی حد زدن باب حد شرب الخمر ان
بجلد ثمانین حد نوشیدن خمر آنست که زده شود هشتاد تازیانه مالک عن ثور بن زید الدیلی ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن
الخطاب مشورت طلب نمود از صحابه در باب خمر که بنوشند انرا مردی پس گفت او را علی ابن ابیطالب بینم که بنوشد او را هشتاد تازیانه
پس همانا نوشنده شراب زمانیکه بنوشد شراب را مست میشود و چون مست شود سخن بیهوده گوید و چون سخن بیهوده گوید دروغ کند یا
گفت حضرت علی کلامی مانند این پس حد زد او را حضرت عمر در باب خمر هشتاد تازیانه مالک عن ابن شهاب عن السائب بن یزید
الخ سائب بن یزید خبر داد ابن شهاب را عمر بن الخطاب برادر بنی ان پس گفت هر آینه من یافتم از فلان بوی شراب پس فرمود بر او
وی خورده است طلا را یعنی شراب مطبوخ از شیر انگور و من سوال خواهم کرد مردمان را از ضعیف انچه نوشیده است پس اگر باشد
مست کننده بزنم او را حد پس زد او را عمر بن الخطاب حد تمام و کمال باب حد العبید اذا شربوا الخمر باب در حد غلامان زمانیکه بنوشند
شراب را مالک عن ابن شهاب الخ ابن شهاب را سوال کرده شد از حد غلام در باب خمر پس گفت خبر رسید بمن که
عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر زدند غلامان خود را نصف حد آزاد در باب خمر باب لا یجوز الامام
ان یعفو عن حد جایز نیست بادشاه را که عفو کند از حدی از حدود مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب الخ
سعید بن المسیب میگفت نیست هیچ خیر الا دوست میدارد خدا تعالی که درگذرانیده شود از وی مادام که نباشد حدی
باب من فروض الکفایة التفقه فی الدین بحیث یصلح للتدریس و احیاء علوم الدین و من فروض الکفایة الدعوة الی
الخیر و تعلیم القرآن و السنة و القیام بالقضاء و الافتاء و اقامة الحج و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر از فروض الکفایت
است تفقه شدن در علوم دین بوجهی که لایق شود او را و زنده کردانیدن علوم دینی را و از فروض الکفایه
است خواندن مردمان را بسوی خیر و آموختن قرآن و سنت و قیام نمودن بقضاء و فتوی و اقامه حج و جهاد و امر کردن بکار پسندیده

ومنع نمودن از کار نا پسندیده قال الله تعالی وما کان المومنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم
طایفة لیتفقوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون ومنعت سبیل ما
که از وطن خود بیرون شوند برای طلب علوم دینیه بعلی العینی مسیر نیست که همه بتحصیل علوم کنند ولهذا فرض بالکفایه ساخته شده والله اعلم پس چرا از
وطن بیرون نیامدند از هر قبیله از مسلمان جمعی تا دین حاصل کنند و علوم دین و نا تبر سانند قوم خود را و فکر رجوع کنند سوی ایشان
بود که ایشان بترسند مترجم گوید جمعی از مفسرین در تفسیر این آیه ذکر کرده اند که پس چرا از وطن بیرون نیامدند برای غزو تا دانش
حاصل کنند در وطن باقی ماندگان و نا بترسانند در وطن باقی ماندگان قوم خود را یعنی انذار کنند غزو رفتند و فکر نا کردند سوی ایشان بعد
این توجه دا بکردن عبارت انرا مخفی نیست پس وجه همانست که یاد کردیم و الله اعلم قال الله تعالی ولتکن منکم امة یدعون
الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون و باید که باشند از جمله شما فوجی که بخوانند
مردمان را سوی احکام سلامتی و امر کنند بکار پسندیده و منع کنند از کار نا پسندیده و ایشان اند رستگاران وقال تعالی
ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن بخوان ایشان را سوی راه پروردگار
خود بتعلیم علم و پند دادن بوجه نیک و جدال کن با ایشان بخصلتی که آن نیک تر است باب اذا کان الکفار مستعلین علی بلاد هم
فالجهاد فرض کفایة ان قام به بعضهم سقط الحرج عن الباقین واذا قصدوا بلادنا واستقر الامام المسلمین دفعهم علی الاعیان
ولا وجوب علی الاعمی والمریض والاعرج ومن فی معناهم وفکر باشند کافران مستقر در شهرهای خود یعنی مسلمانان را نرنجانند
پس جهاد فرض بالکفایه است اگر قایم شوند بان بعض مسلمانان ساقط شود و گناه از باقی ماندگان و و فکر کنند کافران
بلاد ما را و طلب برآمدن کنند پادشاه از مسلمانان واجب میشود جهاد بر اعیان و واجب نیست بر نابینا و نه بر مریض و
نه بر کسی که لنگ باشد و نه بر کسی که در معنی اینها باشد قال الله تعالی وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین
کله لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر و جنگ کنید با کافران تا وقتیکه نباشد در دار شرک
و باشد دین همه ان برای خدا پس اگر باز مانند پس بر اینجا است که باید بکنند بنیاد مدلول این آیه و جوب جهاد است
تا وقتیکه در عالم دینی خلاف دین اسلام نماند و همه اهل زمین مسلمان شوند قال الله تعالی لا یستوی القاعدون
من المومنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله
المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة وکلا وعد الله الحسنی

وهو الله

تو فضل الله علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه و مغفرة و رحمة و کان الله غفورا
الرحیما برابر نشینند نشستگان از مسلمانان که عذر صاحب عذر باشند و مجاهدان در راه خدا تعالی بامالهای
خود بخشیده و جانها خویش بزرگی داده است خدا تعالی مجاهدان را بامواال خویش و جانهای خویش برتر نشستگان را درجه و هریکی
را ازین دو فرخی وعده داده است خدا تعالی حالت نیک یعنی بهشت و فضل داده است خدا تعالی مجاهدان را بر نشستگان
اجر بزرگ که عبارت از درجات بهشت است و از امرزش و مهربانی و هست خدا تعالی امرزنده و مهربان مترجم گوید
این آیه عتاب آیه سابق است دلالت میکند بر آنکه امر برای وجوب بالکفایه است زیرا که قاعدون عن اولی الضرر را
وعده نیک فرمود و عقوبت بتخفیف نمود پس از مجموع این تبین وجوب جهاد بالکفایه ثابت شد و الله اعلم و
قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل الا تنفروا
یعذبکم عذابا الیما و یستبدل قوما غیرکم و لا تضروه شیئا و الله علی کل شیء قدیر
ای مسلمانان چیست شما را وقتیکه گفته میشود شما را بیرون آیید از وطن بقصد جهاد و در راه خدا تعالی گران
میشود و ترک سفر می نمایید مایل شده بسوی زمین آیا راضی شدید بزندگانی دنیا عوض آخرت پس نیست بهره
دنیا در برابر آخرت مگر اندکی اگر بیرون نیایید عذاب کند خدا تعالی شما را عذاب دردد هنده و بیارد قومی
دیگر را عوض شما و ضرر نرسانید خدا را چیزی ترک نصرة دین او و خدا بر هر چیز توانا است مترجم گوید از
این آیه فهمیده شد که نزد یک استنفار جهاد فرض علی الاعیان میشود و استنفار را چون سفح کنیم حاصل شود
حالتی که مقتضی استنفار شده است از قصد کفار بلاد ما را و قیام حرب در میان جوشش مسلمین و کاهش و عدم
کفایه آنان مسلمانان و آنچه بدان ماند و قال تعالی لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا
علی المریض حرج و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار
و من یتول یعذبه عذابا الیما نیست بر نابینا گناهی و نه بر لنگ گناهی و نه بر بیمار گناهی یعنی از
قعود از جهاد و هر که فرمان بردار خدا و رسول او کند داخل میکند او را خدا تعالی در بهشتها که میرود زیر آن
جوی ها و هر که اعراض نمود یعنی از فرمان بردار خدا و رسول او عذاب میکند او را عذاب دردد هنده و قال تعالی

ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج اذا نصحوا
و رسوله نيست بر ناتوان و نه بر بيماران و نه بر آنكه نمى يابند آنچ خرج كنند حرج كناه چون
و رسول او باب الامر بالرباط الخيل و تعاهدها و فضل اعانة الغزاة باب فرمان امر نمودن
امر بها و داشتن اسپان و جرگرفتن آن براى غزا و فضيلت يارى نمودن غازيان قال الله تعالى
لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم و اخرين
من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم و ما تنفقوا من شيء في سبيل الله يوف
اليكم و انتم لا تظلمون و اماده سازيد اى مسلمانان براى غراى كافران آنچ توانيد از آنچ
حرب بدان حاصل شود مثل تير و كمان و نيزه و شمشير و ورزش آن و از اماده داشتن اسپان
بر آن اماده داشتن دشمن خدا را و دشمن خود را و قومى ديگر را غير از ايشان شما نميدانيد ايشان را و خدا
ميداند ايشان را يعنى اهل نفاق و الله اعلم و آنچ خرج كنيد از هر چه باشد در راه خدا تمام داده شود بسوى
و شما ستم كرده نميشويد مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه ٢ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اسپان
سبه بشيا است در موى پيشانى اينها جزا و ثواب و قيامت يعنى غنيمت و غلبه بر كفار باز بسته باماده داشتن اسپان
است مالك عن يحيى بن سعيد انه ٣ رسول الله صلى الله عليه وسلم را ديدند در اين حالت كه مسح ميفرمود بر
اسپ خود را بكف در ميارك خود پس سوال كرده شد از اين ماجرا پس فرمود بر اينه مرا عتاب كرده شد امشب
در باب اسپان باب استحباب المسابقة على الخيل در استحباب مابكديكر مسابقت كردن بر اسپان
اسپان مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه ٤ رسول الله صلى الله عليه وسلم حمل فرمود بر مسابقت در ميان
اسپانى كه تضمير كرده شده بودند ايشان را از ابتداى حفا و غايه او ثنية الوداع بود و حمل فرمود بر مسابقت در
ميان اسپانى كه تضمير كرده نشده بودند ايشان را از ثنية الوداع تا مسجد بنى زريق و عبد الله بن عمر بود از آنجا
كه مسابقت كردند بآن باب اخذ المال على المسابقة و ادخال محلل بين مشارطين فلس بستدن
در ميان گرفتن مال بر مسابقت و فرستادن داخل شدن شخصى سيوم كه حلال كننده باشد در ميان دو شرط
كننده پس ان مسابقت و آن شرط قمارست مالك عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب الخ

يعنى الجزء

سعید بن المسیب مکروه نیست و شرط کردن برد و انیدن اسپان سبق باک و فیکه داخل شود در میان
و شرط کنند محلل پس اگر سبقت کند آن محلل مگیرد شرط را و اگر کسی بیرونی سبقت کند پس هیچ چیز واجب نیست
بر بیرونی و قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جعل فرسا فی سبیل الله وسلمه الی رجل منی یثبت له الملک و فیکه مقرر کند چیزی در راه خدا
تعالی و سپرد اسپ را بدست شخصی کدام وقت ثابت میشود و برای آن شخص ملک آن چیز مالک عن نافع عبد الله
بن عمر انه بلغه ان عبد الله بن عمر و فیکه میداد چیزی در راه خدا میگفت صاحب او را و فیکه برسی همراه او بلوای
فرسی پس کن بآن چیز هر چه خواهی مالک عن یحیی بن سعید ان سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب میگفت
و فیکه بدهند مردی چیزی را در راه خدا پس رسید همراه آن چیز بسر حد جای غزا پس آن چیز آن شخص راست
بالغیب لا یاس فرمانبران الی ارض العدو و مسافرت کرده شود همراه قران بسوی زمین دشمن مالک عن نافع
عن ابن عمر انه ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود که مسافرت کرده شود همراه قران بسوی زمین عدو
قال مالک و انما ذلک نخافه ان ینال العدو گفت مالک و چنین نیست که این حکم بجهة آنست که مکروه است
دشمن را بالغیب النهی عن موالاة الکفار بالیودی الی غلبة الکفار و هزیمة المسلمین باب در منع از دوستی
کفار بچیزی که برساند بسوی غلبه کفار و هزیمت مسلمانان قال الله تعالی لا تتخذوا عدوی و عدوکم
کفارا اولیاء تلقون الیهم بالمودة الایه دوست مگیرید ای مسلمانان دشمنان مرا و دشمنان خود را
می افکنند بسوی ایشان بسبب دوستی فخر فسر فقال لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم
فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب
المقسطین انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم
و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون منع نمیکند
خدا تعالی شما را از موالات آنانکه کارزار نکردند با شما در مقدمه دین و بیرون نکردند شما را از خانهای
شما و منع نمیکند از آنکه احسان کنید با ایشان و انصاف نمائید در حق ایشان هر آینه خدا تعالی
دوست میدارد انصاف کنندگان را خبر این نیست که منع میفرماید شما را خدا تعالی از موالات
آنانکه جنگ کردند با شما در مقدمه دین و بیرون کردند شما را از خانهای شما و معاونه دیگران کردند

---

۱ ظ کان قول او ذا وقع الخ
۲ ظ عبد الله بن عمر
۳ ظ سعید بن المسیب الخ
۴ ظ عن رسول الله

دو برابر ایشان شما منع میکند از انکه دوستی دارید با ایشان و هر که دوستی دارد با ایشان پس البته ایشانرا بیازارد ستمکاران

باب بحث ثبات المسلمین یوم الزحف فی مقابلة ضعفهم من الکفار و الفرار حینئذ کبیرة و واجب است ثابت شدن مسلمانان

روز جنگ با کافران در مقابله دو چندان ایشان از کافران و فرار بایشان در این حال گناه کبیره است قال الله تعالی یا ایها

الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا

لقتال او متحیزا الی فیئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر ای مسلمانان وقتیکه

ملاقات کنید با کافران جمع شده برای کارزار پس مگردانید بسوی ایشان پشت خود یعنی فرار مکنید و هر که بگرداند از ایشان

پشت را آن روز مگر باز گشته برای جنگی یعنی حیله کننده برای جنگ با نکته فرار کننده تا عدو در عقب او افتد و از جماعت خود تنها

شود و انگاه کارزار نماید با و فرار کند تا عدو از حصن برآمده بمیدان رسد انگاه کارزار میسر شود و علی هذا القیاس یا بهم آمدن

جمع یعنی فرار کنند تا الحق شوند بجماعتی از مسلمانان و ایشان جمع شده کارزار نمایند پس هر که فرار کند در غیر این صورتها

پس آینه برجوع کرد بغضبی از جانب خدا و جایگاه او دوزخ است و بد جایگاهی است دوزخ و قال الله تعالی یا ایها النبی حرض

المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائة

یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لا یفقهون ای بنما بر رغبت بده مسلمانان را بر جنگ کافران اگر

باشند از شما بیست کس صبر کننده غالب شوند بر دویست کس اگر باشند از شما صد کس غالب شوند بر هزار کس از کافران بسبب انکه

ایشان قومی هستند که نمی فهمند الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة

صابرة یغلبوا مائتین و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله و الله مع الصابرین

اکنون سبک ساخت خدا تعالی از شما و دانست که در میان شما ضعفی هست پس اگر باشند از شما صد کس صبر کننده غالب

شوند بر دویست کس اگر باشند از شما هزار کس غالب شوند بر دو هزار کس بفرمان خدا تعالی و خدا با صابران است مترجم گوید

انچه خبر بمعنی امر است و ایه اول دال است بر وجوب ثبات مسلمین در مقابله دو چندان بعد از ان منسوخ شد و ایه بگزارنده

گفت و ان دلالت میکند بر وجوب ثبات مسلمین در مقابله دو چندان و این تخصیص است ایه فلا تولوهم الادبار را

و الله اعلم **باب** النهی عن قتل النساء و الصبیان فی البیات در منع از کشتن زنان و کودکان در حال غارت

کردن **مالک** عن ابن شهاب عن ابن کعب بن مالک الخ منع فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم انانرا که کشتند

ابن ابی حفص را از کشتن زنان و کودکان پس سیکفت مردی از انانکه حاضر بودند در کشتن او تصدیع بسیار رسید و
مادرزن ابن ابی الحقیق بفریاد و فغان پس بر سیدم شمشیر بروی باز باز داشتم و سیکردم منع فرمودن آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم پس باز سیدم دست خود را اگر نبودی این منع راحت می یافتم از تصدیع آن زن یعنی سیکشتم و از تصدیع
او فارغ البال سیشدم باب النهی عن الغلول والعذر والمثلة وفصل الرسان والری وقطع الشجر المثمر وعقر الدواب الا
لمصلحة لا تحصل الا بذلک واستحباب وصیة الامام بمثل ذلک بجیوشه وامرائه در منع از خیانت کردن در غنیمت و شکستن عهد
و کوشش و منع بریدن کسی و کشتن کوشه نشینان و پیران و بریدن درخت میوه دار و پی کردن چهارپایان مگر برای
مصلحتی که حاصل نمیشود مگر بان چنانچه در سنجیدن بدون وصیة بادشاه مثل این امور لشکر خود را و امرای خود را ملک
از بلعذان عمر بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز نامه نوشت بسوی عاملان خود که خبر رسیده است بما که رسول الله
صلی الله علیه وسلم وقتیکه سیفرستاد لشکری سیفرمود ایشانرا جنگ کنید بنام خدا تعالی در راه خدا جنگ کنید با هر که کافر
باشد نخیانت غلول نکنید و عهد نشکنید و مثله نکنید و نکشید کودک را و نه زن را و نوشت عمر بن عبد العزیز بعامل خود
که بگوید این سخن لشکرهای بزرگ خود را و لشکرهای کوچک خود را ان شاء الله تعالی والسلام بر تو باد ملک عن
یحیی بن سعید ان ابا بکر الصدیق الخ حضرت ابو بکر صدیق فرستاد لشکرها را بسوی شام پس برامد از مدینه بشاپغه
راه میرفت با یزید بن ابی سفیان و یزید بن ابی سفیان امیر یک جمع بود از جماعتهای ان لشکر پس روانه کردند
راوی بان که یزید بن ابی سفیان گفت ابو بکر صدیق را یا انیس که تو سوار شوی یا انیست که من فرود آیم از جانور پس
گفت حضرت ابو بکر نیستی تو فرود آینده و نیستم من سوار شونده هر آینه من شمار کرده ام این گامهای خود را در راه
خدا تعالی بعد ازان فرمود حضرت ابو بکر او را هر آینه تو خواهی یافت قومی را که گمان میکنند که باز داشته اند خود را در
راه خدا تعالی پس بگذار ایشان را با انچه ایشان که ایشان باز داشته اند خود را در راه خدا تعالی یعنی راهبان و گوشه
نشینان را که عزم خویش برای خدا تعالی گوشه نشینی اختیار کرده اند نباید کشت و خواهی یافت قومی را که موی سترده اند از
میانه سرهای خود پس بزن ایشانرا که سترده اند از وی بشمشیر یعنی مجوس که حلق سر زنان عمر حضلت مجوس بود هر آینه من وصیت
کننده ام ترا بده کلمه بر کز نکشی زن را و نه کودک را و نه پیر کلان سال را و بریده نشده را و قطع مکن درخت میوه دار را و خراب
مکن آبادانی را و نزن بزغاله را و نه شتر را مگر برای خوردن آن و بسوزان خرمانستان را و غرق مساز انبار را و غلول مکن و بزدلی مکن

ع ۲ ۳ ۴ ۵

مالک عن نافع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وجد فی بعض غزوات خوذری کشته شده پس انکار کرد بران و سخت فرمود
از کشتن زنان و کودکان باب تحریم الغلول والتشدید فیه واستثنی من ذلک الطعام یصاب بارض الحرب فرمان
حرام بودن غلول یعنی کردن مال از بیت المال بخیانت و تشدید دران وجدا کرده شود و ازین حرمت طعامی که یابند شود
در ارض حرب قال الله تعالی وما کان لنبی ان یغل ومن یغلل یات بما غل یوم القیمة وهرگز خیانت
از نبی نمی ایدو هرکه خیانت کند خواهد اورد ان چیزرا که خیانت کرده بروز قیامت یعنی برسر برد اشته مالک عن عبد ربه
بن سعید عن عمرو بن شعیب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه بازگشت از چنین حال انکه اراده سکر و چیزرا زنا
سوال نمود ازوی صلی الله علیه وسلم مردمان تا انکه نزدیک شد با انحضرت صلی الله علیه وسلم ناقه انحضرت از درخت
پس دراویخت شاخهای درخت بردای انحضرت صلی الله علیه وسلم تا انکه برابر بود شاخهای درخت ان چادر را از پشت
مبارک او صلی الله علیه وسلم پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم باز گردانید بمن چادر مرا ایا می ترسید که قسمت
نکنم درمیان شما انچه باز گردانیده است خدا تعالی بر شما قسم بذات پاکی که نفس من در دست اوست اگر باز گرداند خدا تعالی
بر شما مثل درختان مغیلان که درسه زمین تهامه است از چهار پایان قسمت کنم انرا درمیان شما بعد ازان نیابید مرا
بخیل و نه بزدل و نه دروغ گوئی پس وقتیکه فرود امد انحضرت صلی الله علیه وسلم از سواری برای خطبه استاد درمیان مردمان
پس فرمود ادا کنید سوزن را درشته که بدان دوخته شود و پس انا غلول ننگ است و انش است وعیب است بر اهل ان
در روز قیامت گفت راوی بعد ازان گرفت پاره از پشم شتری یا ازان بزی پس فرمود قسم بان ذات پاک
که نفس من در دست اوست نیست مرا ازانچه خدا تعالی باز گردانیده است بر شما و نه مانند این پشم مگر خمس و خمس
گردانیده شده است بر شما یعنی برای حوائج شما گماشته ام دبران حرف میشود مالک عن ثور بن زید الدیلی
عن ابی الغیث مولی ابن مطیع عن ابی هریره ان ابو هریره گفت برامدیم با همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم سال
خیبر پس غنیمت بدست نیاوردیم طلای و نقره مگر با غها و جامها و متاع را گفت ابو هریره پس هدیه کرد رفاعة
بن زید برای انحضرت صلی الله علیه وسلم غلامی سیاهی که گفته میشود او را مدعم پس متوجه شد انحضرت صلی الله
علیه وسلم بسوی وادی قری تا انکه رسیدیم بوادی قری دران ساعت مدعم فرود امی آورد پالان شتر انحضرت
صلی الله علیه وسلم که ناگاه آمد او را تیری که ندانستیم آن معلوم نشد پس گفتند مردمان مدعم را پس گفتند

گوارا باد او را آنچه پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچنین نیست که شما میگویید قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست هر آینه کلیچی که گرفته بود و خورش از معانم که تو نرسیده بود از اقسمت یعنی پیش از قسمت تصرف نکرده بود هر آینه می افروزد بروی آتش شده پس فکیکه شنیدند مردمان این سخن را آوردند مردی یک دوال یعنی یا دو دوال پس وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یک شراک یا دو شراک از نار است یعنی قلیل و کثیر غلول موجب آتش است قال مالک لا اری باسا ان یاکل المسلمون الخ گفت مالک نمی بینم هیچ باک بانکه بخورند مسلمانان ازان وقتیکه داخل شوند در زمین دشمن انطعامهای ایشان چیزی را که بیافتند ازان طعامها پیش از انکه واقع شود در قسمت گفت مالک در من می بینم شتر و بقر و غنم را بمنزله طعام که بخورند مسلمانان ازان وقتیکه داخل شوند زمین عدو را چنانچه میخورند از طعام گفت مالک اگر چیزها خوراینده نشوند تا وقتیکه حاضر شوند مردمان مقاسم را قسمت کرده شود در میان ایشان ضرر رساینده تر است ان لشکرها را گفت پس نمی بینم پاک بچیزی که خورده شود ازان طعامهای همه آن بر صلت پسندیده و احتیاج ایشان بسوی آن و نمی بینم که ذخیره سازد کسی از طعامها چیزی را تا ببرد امرا بسوی اهل خود یعنی جایز نیست ذخیره آن و بردن بخانه خود هیچ پس والله اعلم **باب ادب الغازی** اذا خرج فی الغزو در بیان ادب غازی وقتیکه برآمد در جنگ **مالک** عن یحیی بن سعید عن معاذ بن جبل الخ معاذ بن جبل گفت غزا دو قسم است یکی قسم غزا این است که خرج کرده میشود در ان متاع نفیس و بخوشنودی صحبت داشته میشود با شریک و فرمان برداری کرده میشود صاحب امر را و احتراز کرده میشود از فساد پس این غزو خیر است همه آن و قسم دیگر از غزا اینست که خرج کرده میشود در ان متاع نفیس و بخوش خوی صحبت داشته نمیشود با شریک و فرمان برده نمیشود صاحب امر را در ان و احتراز کرده نمیشود در ان از فساد پس این غزا رجوع میکنند صاحب آن غزا و نفع نه بیند او را **باب الامان والتهدید** علی من آمن علیها ثم قتله در بیان امان دادن و تهدید بر کسی که امن داد کافری را بعد ازان بکشت او را **مالک** باسناده عن ام هانی الخ ام هانی گفت نخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا رسول الله گفت پسر مادر من علی بن ابیطالب هر آینه او کشنده مردی است که امان داد من او را که فلان پسر هبیره باشد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه امان دادیم ما کسی را که امان داد ای نوبا ام هانی **مالک** عن رجل من اهل الکوفة ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب

نوشت بموی عامل لشکری که فرستاده بود او را که خبر رسیده است بمن که مردان چند از شما طلب میکنند کافری را تا بکیفر
وی بناه کرفت در کوه خود را ایمن ساخت از غرض شما میکوید شخصی از شما مرس پس وقتیکه یافت او را بکشند او را قسم
بذات پاکی که نفس من در دست اوست ندانم بدون کسی که کرده باشد این کار را مکر آنکه بزنم کردن او را قال مالک
لیس هذا الحدیث الخ کفت مالک این حدیث مجمع علیه نیست یعنی نزد یک جمهور حکم قتل نیست بغیر مسلمانی جسم کویند اهل
وارد که این قول نباید بر تهدید و تخویف از عمر بن الخطاب صادر شده باشد بغیر قصد قتل باب خمس المغنم لله و
لرسوله ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل پنجم حصه غنیمت خداست و رسول او و صاحب قرابت
رسول یعنی هاشمیان و مطلبیان را که اهل قرابت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم و یتیمان را و بینوایان را
و مسافران را قال الله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی
القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا
یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر و بدانید که آنچه غنیمت یافتید
از هر چه باشد پس خداست پنجم حصه آن و پیغامبر را و صاحب قرابت را به نسبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که بنو
هاشم و بنو مطلب اند و یتیمان و مسکینان و مسافران راست اکر ایمان آورده اید بخدا و بآنچه فرود آوردیم بر
بنده خود روز فرقان یعنی روزیکه فرق در میان حق و باطل متحقق شد روزی که بهم آمدند دو کروه یعنی
مسلمانان و کافران باین امر عمل کنند و خدا بر هر چیز توانا است باب اربعة اخماس المغنم لمن شهد الوقعة
من الغزاة للراجل سهم وللفارس ثلثة اسهم است و سوار را سه سهم است قال مالک بلغنی ان عمر بن عبد العزیز الخ کفت مالک
خبر رسید بمن که عمر بن العزیز مکتوب بسپ را داد و سهم است و مرد را یک سهم است باب بموی بین الامام
الغنیمة برابر کرده شود در میان اقسام بغنیمت مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب الخ سعید
بن المسیب شنیده بود مردمان در غزو و وقتیکه قسمت میکردند غنیمتها خود را برابر میکردند یک شتر را بده کس
باب اذا وجد فی الغنیمة قبل القسمة مال المسلم فد استولی علیه الکفار و علی صاحبه فوقعه یافته شود در غنیمت پیش از
قسمت مالی از آن مسلمان که غالب شده بودند بران کافران رد کرده شود بصاحب او بغیر قیمت مالک انه بلغه ان

عبد العزیز بن عبد الله بن عمر الخ علائی از ان عبد الله بن عمر بگریخت و پسی از ان او بکلیه اسپان لاحق شد پس بدست آورد ان هر دو را مشترکان بعد از ان و غنیمت کرفتند انها را مسلمانان پس رد کرده شد انها را بر عبد الله بن عمر و این پیش از ان بود که واقع شود در دی قسمتها **باب** السلب للقاتل سلب مقتول کشنده او را است زیاده از حصه او **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمر بن کثیر بن افلح عن ابی محمد مولی ابی قتاده عن ابی قتاده بن ربعی الخ ابو قتاده کفت برامدیم همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم سال حنین و قصه ملاقات کردیم با کافران واقع شد بر مسلمین نوعی از هزیمت کفت پس دیدم شخصی از کافران را که غالب امده بود بر مردی از مسلمانان پس کردم کشتم برای او تا انکه امدم نزدیک او از پس پشت او پس زدم او را بشمشیر بر زانو کردن او پس روی آورد بر من پس تنک کرفت مرا تنک کرفتنی که یافتم از ان بوی مرک را بعد از ان رسید بلموت پس رها کرد مرا پس ملاقات کردم با عمر بن الخطاب پس کفتم او را چیست حال مردمان پس کفت حضرت عمر تقدیر الهی بعد از ان مردمان رجوع کردند بمقابله کافران پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که کشته است کشته شده را که برای او بر کشتن ان مقتول کواه باشد پس او را است سلب او یعنی سلاح و لباس و مانند ان کفت ابو قتاده پس ایستادم بعد از ان کفتم که کواهی دهد برای من بعد از ان نشستم بعد از ان فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم هر که کشته است کشته شده را که برای او بر کشتن مقتول کواهی هست پس او را است سلب او کفت ابو قتاده پس ایستادم بعد از ان کفتم که کواهی دهد برای من بعد از ان بنشستم بعد از ان فرمود همین سخن در کرة سیوم پس ایستادم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم چیست حال تو ای ابو قتاده پس بیان نمودم در پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم ان قصه را پس کفت شخصی از ان قوم راست کفت یا رسول الله و سلب ان کشته نزد یک من است پس رضا مند کن یا رسول الله ابو قتاده را از من پس کفت ابو بکر قسم بخدا قصد نکند انحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی شیری از شیران خدا تعالی که جنک میکند از جانب خدا تعالی و رسول او پس بدهد ترا سلب او حق او را است پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم راست کفت ابو بکر پس بده آن سلب ابو قتاده را پس داد مرا پس فروختم زره را پس خریدم بان مال بوستانی در محله بنی سلمه پس هر آینه آن بوستان اول مالی بود که سرمایه کرفتم انرا در عهد اسلام **باب** السلب ما و اسلب چه چیز است **مالک** عن ابن شهاب عن القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد کفت شنیدم

شخصی را که سوال میکرد سعید بن عباس را از انفال یعنی انفال کرد قرآن عظیم اینه است جست کفت ابن عباس از
نفل اورده سبب اینه نفل است کفت قاسم بعد ازان عود کرد ان شخص در سوال خود پس کفت ابن عباس همین جواب دیکر بار
نیز بعد ازان کفت آن مرد انفال را که مذکور کرد خدا تعالی در کتاب خود چیز کفت قاسم پس عینه سوال میکرد ابن عباس را تا کفت تو
بجوکه تصدیع ندهد او را پس کفت ابن عباس ایا میدانی چیست صفت این شخص صفت او مانند چیز است که زده بود او را عمر بن
الخطاب باب اوارای الامام بعض الجیش فی تحامل غنائم فی الحرب تقسیمهم بما شاء ثم تحلیلهم اسوة الجماعة فی سهمان الغنیمة
وکذلک اذا شرط شیئا لهاوی طریق وجاسوس وفی له بما شرط وفیکره دبد امام بعض لشکریان خود را که مرا نیز تحمل رنج تو
در جنک زیاده دهد ایشان را بانچه بخواهد بعد ازان کرد ایشان را برابر با جماعت در حصهای غنیمت وبخشیدن فیکره شرط
کند چیزی را برای راه نمایندهٔ راه وجاسوس تمام دهد او را چیزی که شرط کرده بود مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد لشکری خود را که دران بود عبد الله بن عمر بجانب نجد پس غنیمت یافتند شتران
بسیار را و بود حصهای ایشان دوازده دوازده شتر یا یازده یازده شتر و عطا کرده شد ان لشکر را یک یک شتر باب
بعطی الانفال عن الخمس وادا یه یشود نفل از پنجم حصه مالک عن ابی الزناد عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب کفت که مردمان
وادا یه میدهند نفلها را از خمس باب ما افاء الله من الکفار بلا ایجاف خیل ولا رکاب فهو للاصناف الخمسة والمهاجرین
والانصار والذین اتبعوهم باحسان من اهل الموالی فما بقی فلمصالح المسلمین قال الله تعالی وما افاء الله علی
رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء
والله علی کل شئ قدیر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم وما اتاکم الرسول
فخذوه وما نهاکم عنه وانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین
الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله
ورسوله اولئک هم الصادقون والذین تبوؤ الدار والایمان من قبلهم یحبون
من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون والذین جاؤ من

بعدهم

بعد هم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم و آنچه باز گردانیده است خدای تعالی بر پیغامبر خود از اموال
کافران پس پندارند بدیدن تحصیل آن سپاهیان و شتران را ولیکن خدای تعالی میکند پیغامبران خود را بر هر که خواهد و خدای بر هر چیز
توانا است ترجمه گوید و این تمهید است برای آنکه فی را بحسب حکم الهی صرف باید کرد در بیان قبایل مصرف و بیان شود که فی
جاهلیت آنچه باز گردانید خدای تعالی بر رسول خود از اهل دیهها پس آن خدا است و پیغامبر را و صاحب قرابت را یعنی پیغامبر
یعنی بنو هاشم و بنو مطلب و یتیمان و بینوایان و مسافران را قرعه زده شد بسهام این فریق تا نشود آن فی در
بدست گردانیده در میان توانگران از شما یعنی تا نشود که توانگران با یکدیگر اصلاح کنند با خذ آن و دیگران را بندند چنانکه
در جاهلیت میکردند و هر چه بدهد شما را پیغامبر بگیرید و آنچه نهی کرد از وی شما را پیغامبر از آن باز مانید و بترسید از
خدا همانا خدای تعالی سخت عقوبت است آنچه باز گردانید خدای تعالی بر رسول خود از اهل دیهها فقیران مهاجران را است
که بیرون کرده شده اند از خانهای خود و مالهای خود می طلبند نعمت را از خدای تعالی و خوشنودی را و نصرت میدهند خدا
و رسول او را ایشان اند راست گویان و آنان را است که جای گرفتند در دار اسلام یعنی مدینه مکرمه و قدم محکم کردند
در اسلام پیش از آمدن مهاجران یعنی انصار را است دوست میدارند کسی را که هجرت کرد بسوی ایشان و نمی یابند
در سینهای خود هیچ حسد از آنچه داده میشود مهاجران را و ترجیح میدهند بر خود انهای خویش و دیگران را اگرچه باشد ایشان را
احتیاج و هر که نگاهداشته شد از حرص نفس خود پس ایشان اند رستگاران و آنان را است که آمدند بعد از مهاجرین و
انصار میگویند ای پروردگار ما بیامرز ما را و برادران ما را که سبقت کردند بر ما بایمان و پیدا مکن در دلهای
ما کینه بر مسلمانان ای پروردگار ما همانا تو مهربان بخشاینده ترجمه گوید رضی خدای تعالی بحسب اضافت فرمود
اموال را بپیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد از آن بیان مصارف آن فرمود و تحقیق مقام آنست که این اضافت
اضافه تصرف است نه اضافه ملک و درین مسئله مناظره واقع شد در میان حضرت عمر و در میان حضرت علی و
حضرت عباس و حضرت علی و حضرت عباس اضافت را اضافه ملک دانستند و دعوی میراث کردند تا آنکه حضرت
عمر اثبات نمود که اضافه تصرف است نه اضافه ملک در صحیحین مذکور است در مناظره ایشان که حضرت عمر رض
این آیه خواند تا آخر الله علی رسوله منهم بعد از آن گفت فکانت هذه خاصة لرسول الله صلی الله علیه وسلم و

در بین کلمه اثبات اضافت فی نماید اعم از انکه اضافت تصرف باشد یا اضافت ملک بعد از ان گفت فوالله ما
احتازها دونکم ولا استاثر بها علیکم قد اعطاکموها وبثها فیکم حتی بقی منها هذا المال فکان رسول الله صلی الله علیه
وسلم ینفق علی اهله نفقة سنتهم من هذا المال ثم یاخذ ما بقی فیجعله مجعل مال الله فعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم بذلک
حیوته انشدکم بالله هل تعلمون ذلک قالوا نعم ثم قال لعلی وعباس انشدکما الله هل تعلمان ذلک قالا نعم
و درین مقاله اثبات میکند که اضافه تصرف بود نه اضافه ملک ترجمه این مقاله نیست پس والله بغافل نیست
در احاطه خود نیاورد آن دیها را جدا از شما و خود را بآن دیها اختیار نمود و بر شما هر انیه عطا کرد شما را
ان دیها و منتشر کرد انها را در میان شما یعنی خرای خیبر و فدک و غیران هر یکی را مصرفی معین فرمود بعضی را
قسمت فرمود بر غزاة و بعضی را برای مصالح مسلمین خالصه گذاشت و همچنین همه را مصرفی معین فرمود تا انکه
باقی ماند از ان دیها این مال یعنی باقی ماند قریه بنی نضیر و انرا مصرفی معین نشد پس رسول الله صلی الله علیه وسلم
خرج میکرد بر اهل خود خرچ یک سال از ین مال بعد از ان میکرفت باقی مانده را پس داخل می نمود در جای مال الله
پس عمل کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم باین دستور در حیات خود سوال میکنم شما را بخدا ای قوم ایا میدانید
این ماجرا را گفتند آری بعد از ان گفت حضرت علی و حضرت عباس را سوال میکنم شما را بخدا ایا میدانید این
ماجرا را گفتند آری مترجم گوید مذهب حضرت عمر و جمهور صحابه در این ایه آنست که للفقراء الذین هم اولوا
الذین جاؤا بعده مربوط است بالافاء الله علی رسوله و مراد از ان فرقها سه گانه اهل سوابق اند در اسلام از
مهاجران و انصار و انانکه ایشان را در ملة اسلامیه نفعی است از جهة قتال یا اشاعه علوم دین و امر معروف
و نهی منکر یا اخذ جزیه و خراج و وضع آن در محل ان پس همه ایشان را در فی حقی است و امام اجتهاد کند در
تقدیم ترجیح اسبق فالاسبق در اثبات و اعطا و بر همین دستور بود عمل حضرت عمر رض و تصریح ذوی حاجات
بحجة آنست که اغنیاء اهل جاهلیة تداول میکردند فی را در میان خویش و فقیران را خبری نمیدادند پس حق سبحانه
و تعالی تصریح فرمود باسم ذوی الحاجات باعادة اهل جاهلیة را نفی فرماید تصریح باسم رسول و ذوی القربی
بحجة آنست که بمنزله استثنا باشد از میان اغنیاء و رؤسا گویا میفرماید که اغنیاء تداول نکنند بالکد مکر الا
انکه پیغامبر و ذوی قرابة او با وجود غنا استحقاق ان دارند از جهة فضیلتی که خدا تعالی ایشانرا بان مخصوص گردانید

الملتمس

است وغرض از بن تصریح آن نیست که غیر ایشان را حق نیست یا هر یکی از ایشان را خمس الفی یا بیش دهند و همین است مذهب جمهور اهل حدیث وفقه والله اعلم **باب** اخذ الجزیة من اهل الکتاب باب در گرفتن جزیه از اهل کتاب قال الله تعالی قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون کارزار کنید با آنانکه ایمان نمی آرند بخدا و بروز آخر و حرام نمیدانند و اعتقاد حرام نمیکنند چیزی را که خدا و رسول او حرام ساخته است و نمیدین نمیشوند بدین حق که مسلمانی است از آنانکه کتاب داده شده است ایشان را یعنی یهود و نصاری تا آنکه بدهند جزیه بدست خویش در حال آنکه ایشان ذلیل باشند بانقیاد و ولاة اهل اسلام و اقامت در محل سلطنت ایشان **باب** اخذ الجزیة من المجوس در گرفتن جزیه از مجوس **مالک** عن ابن شهاب الخ ابن شهاب گفت خبر رسید بمن که رسول الله صلی الله علیه وسلم جزیه گرفت از مجوس بحرین و عمر بن الخطاب گرفت جزیه را از مجوس فارس و عثمان بن عفان گرفت جزیه را از هر بربر که قوی از ایشان بود **مالک** عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب ذکر کرد مجوس را پس گفت نمیدانم که چه کار کنم در باب ایشان پس گفت عبد الرحمن بن عوف گواهی میدهم که هر آینه من شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود کار کنید در حق مجوس هر چه دستور اهل کتاب **باب** لا جزیة علی النساء اهل الکتاب ولا علی صبیانهم جزیه واجب نیست بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان **قال** مالک مضت السنة ان لا جزیة علی النساء اهل الکتاب الخ گفت مالک گذشت طریقه مسلوک در صحابه و تابعین بدین منوال که جزیه واجب نیست بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان و بدین منوال که جزیه گرفته نمیشود مگر از مردان که رسیده اند بحد بلوغ **باب** المقدار الذی جزیه عمر رض علی اهل الذمة در بیان مقداری که معین کرد آنرا عمر بن الخطاب بر اهل ذمه **مالک** عن نافع عن اسلم مولی عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب مقرر کرد جزیه بر اهل ذهب یعنی اهل شام چهار دینار در هر سال و مقرر کرد بر اهل نقره یعنی بر اهل عراق چهل درهم باوجود این قوت مسلمانان و ضعف ذمه در زمان یعنی باوجود گرفتن این مقدار از طلا و نقره تعین کرد که مسلمانان را تکلیف بجهة خراج باطراف اقالیم بفرستند ضیافت کنند ایشان را و دواب ایشان را قوت بدهند **باب** ما یؤخذ من تجارات اهل الذمة چه چیز گرفته شود از سوداگریهای اهل ذمه **مالک** باسناده عن عمر ابن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز نوشت بعامل خود که هر که بگذرد بر تو از اهل ذمه پس بگیر از آنچه میگردانند از آنان از تجارات از هر بیست دینار یک دینار پس

من الاسری بین اربع القتل والمن والفداء والاسترقاق مختار است امام درحق مردان از اسیران در میان چهار
چیز یا قتل کند یا منت نهد و رها کند یا بگیرد و یا غلام کند قال الله تعالی فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب
حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب اوزارها
پس وقتیکه ملاقات کنند با کافران یعنی مصاف کنند پس بزنند گردنهارا تا وقتیکه خونریزی بسیار کردید در ایشان پس
محکم کنید قید را پس یا احسان خلاص کردن بعد ازین یا مالی بعوض گرفتن تا آنکه ننهند جنگ سلاح خود را یعنی جنگ موقوف
شود و اضطراب سلاح نماند باب ابتحت المهادنة مع ملوک الکفار وقبائلهم اذا اجتهد الامام ووجد المرای بین
المسلمین فعرفوا نفع المسلمین فی ذلک ولم تخافوا من الکفار مکیدة جایز است صلح کردن با بادشاهان کافران
وقبایل ایشان وقتیکه اجتهاد کند امام وخداوندان تدبیر از مسلمانان پس بداند نفع مسلمانان در صلح کردن
و نترسند از کافران که حیله و مکری کنند قال الله تعالی فما لکم فی المنافقین فئتین والله ارکسهم بما
کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا ودوا لو تکفرون
کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله فان تولوا
فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا الا الذین
یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق او جاءوکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا
قومهم ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم
السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا ستجدون اخرین یریدون ان یامنوکم ویامنوا قومهم
کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم
فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم واولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا یعنی چند
شمارا ای مسلمانان در باب جانبوسی کنند کان از کفار دوروی شدید حال آنکه نگونسار افکند ایشان را
خدای تعالی بسبب آنچه کردند ایا میخواهید که راه یابید شمارید کسی را که گمراه کرد او را خدای تعالی و هرکه گمراه کرد او را
خدای تعالی پس نیابی او را ای مرد از منافقان در این ایه ان جماعه اند از کفار که با مسلمانان عهد کنند و مکیده
نمایند و اطلاق نفاق بر فعل ایشان بجهت لغت است و معنی مالکم فی المنافقین فئتین انکار است بر فرقه احتیاط

ایشان در اجتناب و بلکه می باید که در میان این مردم همه متفق میشوند مرتکب جهاد نه ایشان نمی گردند این چاپلوسی که کافران
که شما نیز کافر میشوید چنانکه ایشان کافر شدند پس باشید شما و ایشان همه برابر پس دوست نگیرید از جمله ایشان تا انکه
هجرت کنند در راه خدا یعنی مسلمان شوند و هجرت کنند قید هجرت احترازی نیست بلکه اتفاقی است پس اگر باز گشتند از
اسلام بگیرید ایشان را یعنی اسیر کنید و بکشید ایشان را هر جا که یابید ایشان را و دوست نگیرید از جمله ایشان و یاری
دهنده نگیرید از جمله ایشان نگرانان را که نزدیک میشوند بسوی قومی که در میان شما و در میان ایشان عهد باشد یا
بیایند پیش شما حال انکه تنگ شده باشد سینه های ایشان از انکه جنگ کنند با شما یا جنگ کنند با قوم خود اگر خدا
خواستی خدا غالب کردانیدی ایشان را بر شما پس قتال میکردند با شما پس اگر یک سو شوند از جنگ شما پس جنگ نکنند با شما
و بیندازند بسوی شما صلح را پس نگردانیده است خدا تعالی شما را بر ایشان راهی یعنی جنگ را مباح نساخته است
با ایشان حاصل این آیه انست که اگر مسلمان نشوند ایشان را جایز بکشید و اسیر کردن درین صورت یکی انکه
پیوندد و نشسته باشند یا معاهدانی که سابق از ایشان وفا بعهد دیده شده است پس سبب پیوندن بان معاهدان ظن
وفا و عدم تعدی حاصل شود دیگر انکه از قتال کردن خاطر شده باشند بسبب عدم جرات یا عدم سامان قتال کشته
شدن اقارب و دوستان و محزون شدن بسبب ان پس دانسته میشود که در معاهده ایشان خوف نکرده است
و بعد تنقیح مناط حاصل می شود که شرط صحت عهد نه معرفت نفع است دران و عدم خوف نکردن بسبب آن بهر
طریقی که باشد از طرق احتیاط و دو کر صورتهای مذکوره بنا بر ضرب مثال است و الله اعلم خواهید یافت دیگر ان را از
کفار که میخواهند که ایمن شوند از شما و ایمن شوند از قوم خود هر گاه باز گردانیده میشوند بسوی فتنه نگون افکنده
میشوند دران یعنی هر بار که قتال میان مسلمین و کفار رو میدهد نقص میکنند و با مسلمانان جنگ مینمایند پس
اگر یک سو نشوند از جنگ شما و نه افکنند بسوی شما صلح را و باز ندارند دستهای خویش را از شما پس بگیرید ایشان را
و بکشید ایشان را هر جا که یابید ایشان را و این جا عه ساختم برای شما بر ایشان حجت ظاهر باب سی سال
الا امام ان بخره حتی یسمع القران و حج الاسلام اجاره هر که از کافران سوال کند امام را که امن دهد او را تا انکه
بشنود قران را و حجتهای دین اسلام را امن بدهد او را قال الله تعالی وان احد من المشرکین استجارک
فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مامنه ذلک بانهم قوم لا یعلمون • و اگر شخصی از مشرکان

پناه طلبید از تو پس پناه بده او را تا آنکه بشنود قرآن بعد از آن برسان او را بموضع امن او این امر بجهت آنست که آن
مشرکان قوی هستند که نمی دانند **کتاب الاحکام** المتعلقه بالطعام والشراب واللباس وغیر
ذلک مما یحتاج الیه الانسان فی معیشته این کتاب متضمن است در احکام طعام و شراب و لباس و غیران از آنچه که محتاج
است بطرف آن آدمی در معاش خود **باب** حرام الله تعالی اکل المیته و ما فی معناها مما لم یوخذ منه شرط الذبح الآتی
تضطر الیه و الدم المسفوح و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و ما ذبح علی النصب و الاستقسام بالازلام حرام ساخته است خدا
تعالی خوردن مردار و آنچه در معنی مردار است از آنچه که یافته نشود در وی شرط ذبح را مگر آنکه اضطرار واقع شود یعنی
در مخمصه خوردن مردار جایز است و حرام ساخته است خون مسفوح و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بوقت ذبح او خوانده شود
و حرام ساخته است آنچه ذبح کرده شود بر نشانهای معبود باطل یعنی بر صورت و غیر و حرام فرموده است طلب کردن معرفت
قسمت خود به تیرهای فال **قال الله تعالی** حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله
به و المنخنقه و الموقوذه و المتردیه و النطیحه و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب
و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصه
غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم حرام کرده شد بر شما خود مرده و خون مسفوح و گوشت خوک
و آنچه او را بلند کرده شد بنام غیر خدا تعالی بر ذبح او و آنچه مرده باشد بخفه کردن حلق و آنچه مرده باشد بزدن
عصا و سنگ و آنچه مرده باشد بافتادن از بلندی به پستی و آنچه مرده باشد بشاخ زدن و آنچه خورده باشد
او را درنده مگر آنچه ذبح کنید بعد رسیدن این افتادن در حال قیام روح و الله اعلم و آنچه ذبح کرده شد بر نشان
و حرام کرده باشد طلب معرفت قسمت خود به تیرهای فال این کارها فسق است امروز ناامید شدند کافران از دین
شما پس مترسید از کافران و بترسید از من امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را
و پسند کردم برای شما اسلام را که دین شما باشد پس هر که لاچار باشد در گرسنگی یعنی لاچار باشد بچیزی از این
محرمات در آن حال که مایل نبود بسوی گناه پس هر آینه خدا تعالی آمرزنده مهربان است ترجمه گوید راقم این
آیه معلوم شد که حرمت گوشت جوان بدو جهت میشود یکی بنافتن شرط ذبح چنانکه در موقوذه و ما اهل لغیر الله گفته شد

و یکی یعنی در نوع حیوان مثل خنزیر والله اعلم **باب** ما فری الاوداج و انهر الدم جاز بالذبح و الکل ایجاد اوحشیا
چیزی که ببرد رگهای گردن را روان کند خون را جایز است باو ذبح کردن اگرچه سنگ باشد یا چوب باشد **مالک** عن
زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ مردی از انصار از قبیله بنی حارثه می چرانید ناقه شیرداری را از آن خود در کوه احد پس رسید
بان ناقه موت یعنی مقدمات موت پس ذبح کرد او را بحجری پس سوال کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از این
ماجرا پس فرمود نیست در آن ناقه هیچ باک پس بخورید او را **مالک** عن نافع عن رجل من الانصار عن معاذ بن سعد و عن
سعد بن معاذ الخ کنیزکی از آن کعب بن مالک میچرانید رمه را از آن خود در کوه سلع پس رسید بصبیه بزی از آن رمه
پس دریافت او را در آن حالت پس ذبح کرد او را بسنگی پس سوال کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از این ماجرا پس
فرمود هیچ باک نیست در آن بزی پس بخورید او را **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس سکیفت بر
ببرد رگهای گردن را پس بخورید ذبیحه آنرا **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب
سکیفت الخ ذبح کرده شود وقتیکه قطع کرده شد پس هیچ باک نیست در آن وقت که ناچار شوی یعنی کار دنیایی **باب**
اذا ترک التسمیه علی الذبیحه وقتیکه ترک کند نام خدا تعالی را نزدیک ذبح ایا حلال است آن مذبوح **قال الله تعالی**
ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق بخورید از آنچه ذکر کرده نشد نام خدا تعالی بر وی
و هر آینه خوردن آن فسق است **مالک** عن یحیی بن سعید ان عبد الله بن عباس بن ابی ربیعه المخزومی الخ عبد الله
بن عباس امر کرد غلامی را لذان خود که ذبح کند ذبیحه را پس وقتیکه قصد کرد ذبح او را گفت آن غلام را نام خدا یاد کن گفت
غلام هر آینه یاد کردم بسم الله گفت او را نام خدا تعالی یاد کن وای باد بر تو پس گفت هر آینه یاد کرده خدا تعالی را پس گفت عبد الله بن عباس
محکم خدا هر کز نخواهم گرفت خورد این را بیچ گاه **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیه الخ سوال کرده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس عرض نموده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا رسول الله هر آینه جماعتی از اهل بادیه می آرند پیش ما گوشتها را و نمیدانیم که آیا
نام خدا تعالی یاد کرده اند بران یا نکرده اند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم شما نام خدا تعالی یاد کنید بران گوشتها و بخورید
باب نحل ذبیحه اهل الکتاب ذبیحه اهل کتاب حلال است **قال الله تعالی** و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم
مکم حل لهم طعام اهل کتاب یعنی ذبیحه ایشان حلال است برای شما و طعام شما یعنی ذبیحه شما حلال است اهل کتاب را
باب ذبایح نصاری العرب در بیان ذبیحه های نصاری عرب **مالک** عن ثور بن زید الدیلی عن عبد الله بن عباس الخ

عبد الله بن عباس سوال کرده شد از ذباح انصاری عرب پس گفت بیچ باک نیست بآن و تلاوت کرد این آیه را و ما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه یعنی چه باک دارید از شما پس هر آینه او از جمله انبانست مترجم گوید غرض سایل این بود که آنانکه داخل شدند در نصرانیه پس از تحریف و آنانکه داخل شدند در وی بعد از تحریف برابر اند یا نه پس عبد الله بن عباس جواب داد که برابر اند **باب** تحلیل الیکه البیع و المزدیه و الملامسه و المنابذه و النطیحه و المنخنقه اذا ادرکت ذبیحتها حیوة مستقرة فذبحت حلال است پس خورده جوان درنده و بزی که از بالا به پستی افتاده باشد یا بعصا زده باشند یا بشاخ زده شده یا خفه کرده باشند او را و فیکه یافته شود در وی حیات و حرکت میکند پس ذبح کرده شود او را و خون او جاری شود **مالک** عن یحیی بن سعید عن ابی مرة مولی عقیل بن ابیطالب انه ابو مره سوال کرد ابو هریره را از بزی که ذبح کرده شد پس حرکت کرد بعضی او پس امر کرد او را ابو هریره بخوردن آن بعد ازان سوال کرد زید بن ثابت را پس گفت زید بن ثابت هر آینه مردار کاهی حرکت میکنند منع کرد از خوردن آن **باب** ذکات الجنین ذکات امه ذبح بچه که در شکم مادر خود است همان ذبح مادر اوست یعنی حاجت ذبح جدید نیست **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه سئل عبد الله بن عمر سئل گفت چون ذبح کرده شود ناقه را پس ذبح آنچه در شکم اوست همان ذبح اوست و فیکه کامل شده باشد خلقت او و رویده باشد موی او پس و فیکه بر اید از شکم مادر خود ذبح کرده شود تا آنکه بر اید خون از شکم او **مالک** عن زید بن عبد الله بن قسیط اللیثی عن سعید بن المسیب انه سعید بن المسیب سئل گفت ذبح جنینی که در شکم ذبیحه است داخل است در ذبح او او و فیکه کامل شده باشد خلقه او و رویده باشد موی او ترجمه گوید همین است مختار شافعی و موافقت کرده است او را محمد بن الحسن و ابو حنیفه جایز نداشت مگر آنکه بر اید از شکم مانند زنده پس ذبح کرده شود او را **باب** تحلل الانتفاع بجلود المیته اذا دبغت حلال است نفع گرفتن به پوست مردار و فیکه دباغت داده شود **مالک** عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود عن عبد الله بن عباس انه ذکر فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بر بزی مرده که داده بود او را میمونه ازان میمونه پس فرمود ایا نفع مگرفتید شما به پوست او پس گفتند یا رسول الله هر آینه وی مرده است پس فرمود جز این نیست که حرام کرده شده بر شما خوردن آن **مالک** عن زید بن اسلم عن ابی وعله المصری عن عبد الله بن عباس انه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و فیکه دباغت داده شود چرم را پس هر آینه پاک شده **مالک**

۱ از کان قول او ذکر ذبح ناقه شده بعضی نسخه ها ذبح ناقه او کان قول او ذکر ذبح ناقه شده بعضی نسخه ها ذبح ناقه او کان قول او ذکر ذبح ناقه شده

۲ از کان قول او ذکاة امه ذکاة ابنها بعضی نسخه ها ذکاة امه ذکاة ابنها

۳ از کان قول او ذکاة الجنین ذکاة امه بعضی نسخه ها ذکاة امه ذکاة ابنها

۴ از قول او رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بر بزی مرده که داده بود او را میمونه بعضی نسخه ها اعطاها مولاة لمیمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تصدق بشاة فماتت فقال رسول الله انما حرم علیکم اکلها

عن يزيد بن عبد الله بن قسيط الليثي عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن امه عن عائشة الخ انحضرت صلى الله عليه وسلم
امر فرمود كه نفع گرفته شود به پوستهاى مردار وقتيكه دباغت داده شود آنرا باب المضطر الشبع وبنزد من الميتة
مضطر سير خورد و توشه بگيرد از ميته قال مالك ان احسن ما سمع في الرجل الخ گفت مالك بهترين آنولى كه شنيده شد
آنرا در باب مردى كه مضطر شود بسوى خوردن ميته كه وى بخورد از آن تا آنكه سير شود و توشه گيرد از آن پس اگر يافت
غنا از آن بيندازد آنرا باب الغارة تموت في السمن و زيان حكم بوشى كه بميرد در روغن مالك عن ابن
شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس عن ميمونة الخ رسول الله صلى الله عليه
وسلم را سوال كرده شد از بوشى كه بيفتد در روغن فرتوت برآرند آن بوشى را و چيزيكه گرد او باشد پس بيندازيد
آنرا منزجم گويد يعنى اين آنست كه وقتيكه جامد باشد حكم او برآوردن بوشى است از آن و آنچه نزديك او است
و باقى پاك است و اگر مايع باشد پس تمام آن حكم نجاست دارد و جايز نيست خوردن آن باتفاق و بيع آن نيز جايز
نيست و نيش شافعى و ابو حنيفه بجواز بيع آن بمود و الله اعلم باب يحل بهيمة الانعام وهى الازواج الثمانية
المذكورة في القران وكذا ما يشبهها من الوحش كالظبى ويحل ايضا حمار الوحش حلال است جانوران بوشى و آن
بشت قسم است كه مذكور است در قران يعنى شتر و گاو و گوسفند و بز و همچنين چيزى كه شبيه آن باشد از جانوران
وحشى مانند آهو و نيز حلال است گورخر قال الله تعالى ثمانية ازواج من الضان اثنين ومن المعز اثنين
قل آلذكرين حرم ام الانثيين اما اشتملت عليه ارحام الانثيين نبئوني بعلم ان
كنتم صادقين ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين قل آلذكرين حرم ام الانثيين
اما اشتملت عليه ارحام الانثيين ام كنتم شهداء اذ وصيكم الله بهذا فمن اظلم
ممن افترى على الله كذبا ليضل الناس بغير علم ان الله لا يهدي القوم الظالمين
بشت قسم از ميدار گوسفند دو قسم و از بز دو قسم يعنى نر و ماده از هريك و الله اعلم بگو آيا اين دو نر
حرام كرده است خداى تعالى يا اين دو ماده را يا آنرا كه مشتمل شده است بر وى رحمهاى اين دو ماده خبر دهيد
مرا بدانش يعنى نقل صحيح بياريد از كتب الهيه اگر هستيد راست گو و پيدا كرد از شتر دو قسم و از گاو دو
دو قسم بگو آيا دو نر را حرام كرده است خدا يا اين دو ماده يا آنرا كه مشتمل شده است بر وى رحمهاى اين دو ماده

يا حافظ الدين

باحاضر بود دید و فکنه حکم کرد شمار احذ ایشان بآن پس کیفر ستمکار نزرگی که بندد بر خدا و دروغ ناکرده مردمان را
بفریفتن ایشان براه خدا راه نماید قوم ستمکاران را و قال تعالی احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم
حلال کرده شد برای شما جانوران مواشی مگر آنچه تلاوت کرده شود بر شما یعنی میته و آنچه در معنی او است باب
فی قصته النهدی باسناده الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود ابو بکر صدیق را پس قسمت کرد و گوشت گورخر را
در میان رفیقان مالک باسناده ان زبیر بن العوام الخ زبیر بن العوام توشه ساخت گوشت خشک آهوان را
باب تحریم اکل کل ذی ناب من السباع حرام است خوردن بر صاحب دندان تیز از درندها مالک عن ابن شهاب
عن ابی ادریس الخولانی عن ابی ثعلبة الخشنی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از خوردن بر صاحب
دندان تیز یعنی درنده مالک عن اسمعیل بن ابی حکیم عن عبیده بن ابی سفیان الحضرمی عن ابی هریره
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خوردن بر صاحب دندان تیز حرام است مترجم گوید مراد از ذی ناب
آنست که بدندان خود حمله کند بر مردمان و جانوران انسان مانند گرگ و شیر و سگ و فهد و گربه و مانند
ان و همچنین حرام است خوردن هر پرنده که صاحب چنگل باشد باب تحریم لحوم الحمر الانسیة حرام است
خوردن گوشتهای خر خانگی مالک عن ابن شهاب عن عبد الله و الحسن ابنی محمد بن علی عن ابیهما بن
ابیطالب الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از خوردن گوشت خران خانگی باب حکم الخیل
والبغال و العبید حکم اسپان و استران مالک قال ان احسن ما سمع فی الخیل و البغال و الحمیر الخ گفت
مالک بهترین اقوالی که شنیده شد در باب اسپان و استران و خران اینست که خورده نشود اینها را زیرا
که خدای تبارک و تعالی فرمود و الخیل و البغال الخ یعنی آفرید بهم اسپان را و استران را و خران را
تا سوار شوند بران و برای آرایش و قال تبارک و تعالی فی الانعام لترکبوا منها و منها
تاکلون فرمود خدا تعالی در باب جانوران مواشی تا سوار شوید بعض اینها را و بعض ازان بخورید
و قال تبارک و تعالی لتذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام
فکلوا منها و اطعموا القانع و المعتر و فرمود خدا تعالی تا یاد کنند نام خدا را بر انچه روزی داد
ایشان را از جانوران مواشی پس بخورید از انها و بخورانید فقیر را و زایر را قال مالک فذکر الله

الخيل والبغال والحمر الخ گفت مالک پس ذکر فرمود خدا تعالی اسپان و شتران و خران را برای سواری و زینت و ذکر کرد
انعام را برای سواری خوردن مترجم گوید همین قایل است ابو حنیفه و تعقب کرده او را شافعی در کتب شهای اسپان
بحدیث جابر انه صلی الله علیه وسلم اذن فی لحوم الخیل وبحدیث اسما فذبحنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرسا و
نحن بالمدینه فاکلناه باب نحل الضب حلال است خوردن سوسمار مالک عن ابن شهاب عن ابی امامه بن سهل بن
حنیف عن عبد الله بن عباس عن خالد بن الولید بن المغیره الخ و داخل شد خالد بن ولید همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در خانه میمونه پس حاضر کرده شد سوسمار بریان پس مایل فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی آن دست مبارک
خود را پس گفتند بعض زنان که بودند در خانه حضرت میمونه که خبر دهید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بآنچه میخواهد که تناول
فرماید ازان پس گفته شد که این سوسمار است یا رسول الله پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود را
پس گفت خالد که گفتم آیا حرام است این یا رسول الله فرمود نی ولکن وی نبود در زمین قوم من پس می یابم
خود را که نمیپسندد مبدارم انرا گفت خالد پس بکشیدم انرا بجانب خود و بخوردم انرا و رسول الله صلی الله علیه وسلم
می دید مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ شخصی را کرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس گفت
یا رسول الله چه چیزی بنی در باب سوسمار یعنی چه فرمایی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست خورنده
ان و نه حکم کننده بحرمت آن باب نحل الجراد حلال است خوردن ملخ مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله
بن عمر الخ سوال کرده شد عمر بن الخطاب را از ملخ پس گفت آرزو دارم که باشد نزد یک من زنبیلی از ملخ پس
میخوردم انرا باب نحل الطیبات و نحرم الخبائث حلال میسازد پیغامبر است طیبات و حرام است
ناپاکیزه ها قال الله تعالی ویحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث حلال میسازد پیغامبر
برای ایشان پاکیزه ها را و حرام میکند بر ایشان ناپاکیزه ها را مترجم گوید شافعی گفته که آنچه وارد شده
در باب وی حکم تحریم و نه حکم تحلیل و نیز امری وارد نشده بقبل آن و نه منع از قبل ان پس رجوع باید کرد
بسوی عرب باشندگان شهرها و قریها اگر ایشان انرا پاکیزه دانستند یا نامیده اند بنام حیوانی
حلال پس وی حلال است و اگر زبون دانستند و حکم بخبائث آن کردند یا نامیده باشند بنام حیوانی
حرام پس ان حرام است الا چیزی که امر کرده شرع بکشتن ان یا نهی فرموده از کشتن آن پس آن حلال

چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خمس یقتلن فی الحل والحرم وامر فرمود بقتل او زاغ ونهی فرمود از قتل هدهد
از دواب بدرجه وتحله وصرد ومدید والله اعلم **باب** جوانات البحر در حکم جوانات دریا **قال الله تعالی**
احل لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة حلال کرده شد برای شما شکار دریا وطعام دریا
آنچه بغیر شکار کردن بدست آید مانند ماهی مرده تا منتفع باشید برای شما وبرای قافله **مالک** باسناده
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در حق دریا که پاکست آب او وحلال است مرده او **مالک** عن وهب
بن کیسان عن جابر بن عبد الله الخ فرستاد رسول الله صلی الله علیه وسلم لشکری بجانب کناره دریا وامیر
ساخت بر ایشان ابو عبیده بن الجراح وایشان سیصد کس بودند گفت جابر ومن بمیان ایشان بودم
پس برآمدیم تا چون رسیدیم ببعض راه فانی شد توشه پس امر کرد ابو عبیده بتوشهای آن لشکر یعنی
توشهای خاصه ایشان پس جمع کرد انرا همه آن پس شد دوانیان خرما پس قوت میداد ما را هر روز اندک
اندک تا آنکه فانی شد ونرسید بما مگر یک یک خرما وهب گفت وچه کفایت میکرد شما را یک خرما گفت
یافتم الم نیافتن آن وقتیکه نماند بعد ازان رسیدیم بسوی دریا پس ناگاه ماهی بزرگ مانند کوه خرد پس خوردند
ازان ماهی مردم لشکر نیم روز شب بعد ازان امر کرد ابو عبیده بایستاده کردن دو استخوان پهلوی
از استخوانهای او پس ایستاده کرده شد انها را بعد ازان امر کرد بشتر سواری پس بالان بسته شد بزیر
پس یکذرعت زیر آن درنرسید آن شتر بدو استخوان پهلو یعنی بسبب بلندی او گفت مالک ظرب کوه خرد را
قال مالک لا بأس بأکل الحیتان الخ گفت مالک هیچ باک نیست در خوردن ماهی های که شکار کنند انرا
مجوس زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود البحر هو الطهور ماءه الحل میتته یعنی دریا پاک است آب
او وحلال است مرده او وقتیکه خورده میشود این را حال انکه مرده است پس ضرر نمیکند او را هر که شکار کرده
باشد او را **باب** بحل بالنفط البحر اومات صرد احلال است آنچه برنماید انرا دریا یا مرد بسبب سردی هوا
مالک عن نافع ان عبد الرحمن بن ابی هریره سال عبد الله بن عمر الخ عبد الرحمن بن ابی هریره سوال
سوال کرد عبد الله بن عمر را از جزری که برنیافت آنرا دریا پس متع کرد او را از خوردن او انرا گفت
نافع بعد ازان باز گفت عبد الله بن عمر پس طلب کرد مصحف را پس خواند این آیه را احل لکم صید البحر

وطعامه متاعا لكم يعني طعام عام است خواه شكار كرده باشند يا نه كفت نافع پس فرستاد و مرا عبد الله بن عمر
بسوى عبد الرحمن بن ابى هريره يا بن پيغام كه هيچ باك نيست بخوردن آن مالك عن زيد بن اسلم عن سعيد
الجارى مولى عمر بن الخطاب الخ سعد جارى سوال كرد عبد الله بن عمر را از حكم ماهى كه بكشد بعض از ما بعضى
يا بميرد بسبب سرما پس كفت نيست دران هيچ باك كفت سعد بعد ازان سوال كردم عبد الله بن عمرو بن العاص را
پس كفت مانند آن مالك عن ابى الزناد عن ابى سلمه بن عبد الرحمن عن ابى هريره وزيد بن ثابت الخ
ابو هريره وزيد بن ثابت نميديدند بالجه پرتافته باشد دريا هيچ باك مالك عن ابى الزناد عن ابى سلمه
بن عبد الرحمن الخ جماعتى از اهل جار وجار موضعى است برلب دريا شوراميدند پس سوال كردند مروان
بن الحكم را از انچه پرتافته باشد دريا پس كفت هيچ باك نيست بان كفت مروان بروديد پيش زيد بن ثابت
وابو هريره پس سوال كنيد ايشان را بعد ازان بيائيد پيش من پس جزديد مرا كه چه جزميكويند پس
آمدند پيش هر دو پس سوال كردند از ايشان پس هر دو كفتند هيچ باك نيست بان پس آمدند پيش مروان
پس جزداودند او را پس كفت مروان هرانيه كفته بودم شما را يعنى انچه ايشان كفتند باب محل ما
اصطاد بكلبه اذا ذكر اسم الله عند ارساله وكان الكلب معلما حلال است جزى شكار كرده سك چون
فرستند سك را وكند نام خدا تعالى را نزديك فرستادن او وباشد سك آموخته شده قال الله تعالى يسالونك
ماذا احل لهم قل احل لكم الطيبات وما علمتم من الجوارح مكلبين تعلمونهن مما علمكم الله فكلوا مما امسكن عليكم واذكروا اسم الله عليه واتقوا الله
ان الله سريع الحساب سوال ميكنند ترا كه چه چيز حلال كرده شد براى ايشان بكو حلال كرده شد
براى شما انچه مردمان پاكيزه ميدانند وحلال كرده شد شكار جانورى كه تعليم كرده باشد او را از
جانوران دريده مثل سك وبوز وباز وصقر دران حال كه مى فرستيد انها را بر شكار مى آموزند
انها را از انچه خدا تعالى تعليم كرده است شما را پس بخوريد از كوشت چيزى كه كنايد اشته اند براى شما و
يا دكنيد نام خدا تعالى را نزديك رها كردن او وبترسيد از خدا هرانيه خدا زود حساب كننده است
مالك انه سمع اهل العلم يقولون فى البازى والعقاب الخ مالك شنيد از اهل علم كه ميكفتند در باز

وجهاد وصفه وانچه مانند آنست وذبیحه را نوحته شده باشد بعضد چنانکه میخهند سگان معلم پس هیچ باک نیست خوردن انچه بگشند
از انچه شکار کردند وذبیحه یاد کرده شده نام خدا بسبب نزدیک ارسال او وقال مالک الامر المجتمع علیه عندنا ان المسلم الخ گفت مالک حکمی که
القاق واقع شده بیشتر بران نزدیک بانست که مسلمان وذبیحه را کند سگ مجوسی که ضاری باشد پس شکار کرد و باگشت بشکار را
وذبیحه باشد معلم پس خوردن آن شکار حلال است هیچ باک نیست بآن اگرچه ذبح نکرده است اورا مسلمان وجزاین نیست که صفت
این مانند صفت مسلمانی است که ذبح نکنند بکار وحوسی یا بیندازند بگمان او یا به تیر او پس بکشند بان شکار را پس شکار او ذبیحه او
حلال است هیچ باک نیست بخوردن آن گفت مالک وذبیحه بفرستد مجوسی سگ ضاری مسلم را بر شکار خود پس گرفتن آن شکار را
مر اینخورده نشود وان شکار مگر انکه ذبح کرده شود اورا وجزین نیست که صفت او مانند صفت کمان مسلمان است وصفت تیر
مسلمان که بگیرد انرا مجوسی پس اندازد بان پس بکشد ان شکار را او بتیر او شکار مسلمان است ذبح کند بان مجوسی پس حلال است
خوردن چیزی از ان باب اکل ما یوکل مما لم یذکر اسم الله علیه او خورده شود چیزی که خورده است از ان سگ معلم مالک عن نافع عن عبد الله
بن عمر انه کان یقول الخ عبد الله بن عمر میگفت در باب سگ معلم بخور انچه نگاه نخورده است بر تو اگر گشته باشد بانگشته باشد مالک
عن سمی ثانیا یقول عبد الله بن عمر الخ مالک روایت کرد از کسی که شنید از نافع که میگفت در بن حدیث گفت عبد الله بن عمر گفت
خورده باشد یا نخورده باشد مالک انه بلغه عن سعد بن ابی وقاص الخ سعد بن ابی وقاص سوال کرده شد از سگ معلم وذبیحه بگشند شکار را
پس گفت سعد بخور اگرچه باقی بگذارد مگر یک گوشت پاره مترجم گوید قول قدیم شافعی ومذهب امام مالک همین است بعد از ان
ضعف کرد انرا شافعی بحدیث عدی بن حاتم عن النبی صلی الله علیه وسلم فان اکل فلا تاکل فانما امسک علی نفسه وهمین است مذهب
ابو حنیفه باب لا یحل ما اعان علی قتله بارا و کلب غیر معلم او غاب عنه وترک نفسه حتی مات حلال نیست انچه اعانه کرده باشد بر
کشتن او آب یعنی بسر رسیده در آب افتاد و یا سگ غیر معلم بدو کرده باشد یا غایب شده باشد از نظر صیاد و وی ترک
کرد و بخش او تا انکه تب کند رائیه مالک انه سمع اهل العلم یقولون الخ مالک شنید از اهل علم که میگفتند وذبیحه زخم رساند
مرد شکار را پس بدو کرد بر وی غیر وی از آب یا سگ غیر معلم خورده نشود ان شکار را یعنی حلال نیست خوردن ان
مگر انکه شبر اندر از میان گشته باشد یا رسیده باشد بگشتگاه شکار تا انکه شک نکند بچگ در ان که همو گشتست
او را او شک نکند که نمی باشد شکار را زندگی بعد از ین زخم رسیدن قال مالک لا باس باکل الصید الخ گفت
مالک هیچ باک نیست بخوردن شکار اگرچه غایب شده باشد از تو جای افتادن او وقتی که می یابی تو او را اثری از سگ معلم

خود باشد او را نیز خورند و تیکه یک شب نگذشته باشد پس و تیکه یک شب بگذشت پس مکروه خوردن آن باب اذا
وجد الصید حیا بقین الذبح و تیکه بیابد شکار را زنده لازم است که ذبح کرده شود قال مالک احسن ما سمعت فی الذی
الخ گفت مالک بهترین آنولی که شنیدم آنرا در باب کسی که خلاص میکند شکار را از چنگ باز یا از دهان سگ بعد
ازان در تنگ رسیدن او پس بمیرد که حلال است خوردن او باب تحلیل ما اصطاده بالمحدد و ان فعل ازاذکر اسم الله علیه
و لا تحلیل ما اصطاده بغیر المحدد حتی یجده حیا فیذبح حلال است آنچه شکار باشی که تیز باشد مانند نیزه و تیر اگرچه فعل کند
و تیکه یاد کرده باشد نام خدا تعالی و حلال نیست آنچه شکار کرده باشد باشی که تیز نباشد مانند غلوله و گرز تا آنکه زنده
دریابد او را و ذبح کند قال مالک قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله
ایدیکم و رماحکم قال شیء فشیء ینالهم الانسان بیده او برمحه او بشیء من سلاحه فانفذه و بلغ مقاتله
فهو صید کما قال الله تعالی گفت مالک فرموده است خدا تعالی ای مسلمانان امتحان میکند خدا تعالی شما
را بچیزی از شکار که خواهد رسید بان دستهای شما و نیزه های شما گفت مالک پس هر چیزیکه برسد بدو او از دست
خود یا بنیزه خود یا بچیزی از سلاح خود پس بگذراند اورا در وی و برساند بجایی که از ضرب او بجانی میرود
پس او صید است چنانکه خدا تعالی فرموده مالک عن نافع انه قال رمیت طایرین الخ نافع گفت انداختم
بسوی دو مرغ سنگی حال آنکه من در جرف بودم پس زخم رسانیدم بانها اما یکی از ان دو پس بمرد پس گرفت نافع
او را عبد الله بن عمر و اما ان دیگر پس شروع کرد عبد الله بن عمر که ذبح کند او را بتیشه پس بمرد پیش از انکه
ذبح کند پس گرفت او را سپس مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد مکروه میدانست
انچه کشته شود بگرز یا بغلوله قال مالک و لا امری باسا الخ گفت مالک نمی بینم هیچ باک بانچه بکشد او را اگر
اگر بدرد بدن او را و برسد بکشتگاه او بانچه خورده شود باب لا یفعل الا شیء بارزی و اشیاء بکشد
جانور خاکی را بتیر انداختن و مانند ان مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب مکروه
میدانست که کشته شود جانوران خاکی را بانچه کشته میشود بان شکار را از تیر انداختن و مانند ان باب
سنة الاکل ان یسمی الله تعالی و باکل مما یلیه سنت در خوردن آنست که ذکر کند نام خدا تعالی و بخورد از جانبی
که نزدیک او باشد مالک عن ابی النعیم وهب بن کیسان الخ آورده شد در پیش از این صلی الله علیه وسلم

طعام را و با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ربیب او بود عمر بن ابی سلمه پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا غلام
خدا را بگو بلی از جانبی که نزدیک تو باشد مترجم گوید امام نووی گفته که بهتر است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم
و اگر بسم الله بگوید ادای سنت میشود **باب** لا یاکل بشماله ولا یشرب بشماله بخورد بدست چپ خود و آب
نوشد بدست چپ خود **مالک** عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبید الله بن عبد الله بن عمر عن عبد الله بن
عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه بخورد یکی از شما پس باید که بخورد بدست راست خود و باید که آب
نوشد بدست راست خود پس بدرآنیه شیطان میخورد بدست چپ خود و مینوشد بدست چپ خود **مالک** عن ابی
الزبیر المکی عن جابر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از آنکه بخورد مرد بدست چپ خود **باب** یحمد الله
تعالی اذا فرغ من الاکل حمد بگوید خدا تعالی را وقتیکه فارغ شود از خوردن **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه
الخ آورده نمیشد پیش عروه هیچگاه طعامی یا اشامیدنی تا آنکه دواهم پس میخورد او را یا می نوشید او را تا آنکه
میگفت حمد آن خدا را که راه راست نمود ما را و طعام داد ما را و نوشانید ما را و نعمت داد ما را خدای برتر
است یار خدایا مالوف شد ما را نعمت تو باوجود هر بدی که با ما است پس صبح کردیم و شام کردیم بنعمت تو از
هر ضرر سوال میکنم ترا تمام آن و شکر آن بنعمت خیر بکن خیر تو و نیست هیچ معبود سوای تو ای الله صالحان و ای
پروردگار عالمیان حمد خدا راست و نیست هیچ معبود غیر او واقع همانست که خدا خواسته نیست توانائی مگر بالله خدا
برکت ده ما را در آنچه روزی دادی ما را و نگاهدار ما را از عذاب آتش فروخ **باب** من اخلاق النبوة اجابت
دعوة الخیاط ونحوه تواضع الله تعالی از اخلاق نبوة است قبول کردن دعوة خیاط و مانند او بجهة تواضع بر خدای
مالک عن اسحاق بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک الخ دوزی بخواند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای
طعامی که مهیا کرده برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت انس پس رفتیم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آن طعام پس نزدیک ساخت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نان جو و شوربائی که در وی کدو بود گفت انس پس
دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم می جست کدو را از حوالی پیاله پس همیشه دوست میدارم کدو را بعد
ازان روز **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم المومن یاکل فی معا واحد باب در بیان قول آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که مومن میخورد در یک روده **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه

فرمود و میخورد و مسلمان در یک روده و میخورد کافر در هفت روده مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابی هریره الخ
مهمانی فرود آمد نزد یک آنحضرت صلی الله علیه وسلم مهمانی کافر پس امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او بزغاله پس دوشیده
شد پس خورد دوشیده او را بعد ازان فرمود به بزی دیگر پس نوشید او را بعد ازان بزد یگر تا آنکه نوشید دوشیده هفت
بز را بعد ازان بصبح در آمد پس اسلام آورد پس امر کرد برای او رسول الله صلی الله علیه وسلم به بزی پس دوشیده شد پس تمام
نکرد دوشیده او را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسلمان می نوشد در یک روده و کافر می نوشد در هفت روده
باب قول النبی صلی الله علیه وسلم طعام الاثنین یکفی الثلثة در بیان قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم طعام دو کس
کفایت میکند سه کس را مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود طعام
دو کس کفایت میکند سه کس را و طعام سه کس کفایت میکند چهار کس را باب الوصیة بالتخوف فی الاکل و ترک
الاعتیاد بالمحم و نحوه من ملاذ الاطعمة در وصیت میانه روی در خوردن و ترک عادت کردن بخوردن گوشت و
مانند آن از لذیذ تهای طعامها مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب یافت جابر بن عبد الله
را و همراه او یک پاره گوشت بود پس گفت چیست این گفت جابر ای امیر المومنین مشتاق شدیم بسوی گوشت
پس خرید کردم یک درهم گوشت را پس فرمود حضرت عمر چه اراده میکنید یکی از شما در بن که بچاند شکم خود را یعنی
اعراض کند از بهایه خود و پر کند شکم خود کجا میرود از خاطر تو این آیه اذهبتم طیباتکم الخ یعنی خرج کردند نعمتهای
خود را در زندگانی دنیا و بهره مند شدید بآن مالک انه بلغه ان عیسی بن مریم علیه السلام الخ بر آینه حضرت
عیسی علیه السلام فرمود ای بنی اسرائیل لازم گیرید آب خالص و تره صحرائی و نان جو را و دور دارید خود
را از نان کندم پس هر آینه شما قایم نمیتوانید شد بشکر آن باب الامر باکرام الضیف و حکم تعظیم
مهمان مالک عن سعید بن ابی سعید عن ابی شریح الکعبی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که ایمان
آورده باشد بخدا و بروز قیامت پس باید که گرامی دارد مهمان خود را عطیه او قوت یک شبانه روز را
و ضیافه او سه روز پس انچه باشد بعد ازین پس ان صدقه است و حلال نیست مهمان را که سکونت کند نزد
او تا انکه در مشقت افکند او را مترجم گوید یعنی جایز نداشت که تکلف کند در مهمانداری مهمان بروز اول
بقدر وسعت خویش و در روز دوم و سیوم حاضر کند در پیش مهمان بموجب عادت خود و زیاده ازان تکلف نکند

دبعد از یوم

و بعد از روز سیوم صدقه نیست یعنی اگر خواهد بکند و اگر خواهد ترک نماید و معنوی شوی اقامت است و معنی بحرکه اگر نکند سمار و مهمان او را و الله اعلم باب حرم الله تعالی الخمر و المیسر حرام است خدای تعالی خمر او قمار را قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون ای مسلمانان حرام این ست که خمر و قمار و بتان و تیرهای فال بخت از کرد ار شیطان است پس احتراز کنید امید هست که شما رستگار شوید و حرام این ست که بیفکند میان شما دشمنی و ناخوشی بسبب خمر و قمار و باز دارد شما را از یاد کردن خدا و از نماز پس شما باز مانید یعنی پس باز مانید لفظ استفهام یعنی امر است باب لما حرمت الخمر فقهت الصحابة بتحریمه الفتح و فهمه حرام شد خمر فهمیدند صحابه از ان حرمت فتح را فضیح شرابی است که ساخته شود از بسر یعنی خرما خبر مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک الخ گفت انس بن مالک در خانه شما بودم ابو عبیده بن الجراح و ابو طلحة و ابی بن کعب را شرابی از فضیخ خرما گفت پس امد پیش ایشان آینده پس گفت براینه خمر حرام کرده شد پس فرمود ابو طلحه ای انس برخیز بجانب آن سبو پس بشکن ان را پس برخاستم سوی سنگی از ان خانه پس بشکستم ان سبو را بجانب زیر او تا انکه زیر زیر شد باب اباحة المثلث و ما لا یکون مسکرا مباح است خوردن مثلث و ان چیزی است که مسکر باشد مالک عن داود بن الحصین عن واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ انه اخبره عن محمود بن لبید الانصاری ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب وقتیکه قدوم فرمود بشام شکایت کردند اهل شام بحضور او ناموافقت هوای ان سرزمین و کرانی انجا او گفتند نمیتوانند مگر بانکه این شراب یعنی شیره انگور پس گفت حضرت عمر بنوشید یک سیوم شیره را گفتند موافقت نمیکند ما را شیره پس گفت مردی از ساکنان ان زمین ایا رغبت هست ترا در انکه بسازیم برای مردمان از ین شراب چیزی که مرت یکند پس گفت مردی ارے پس بجوشند شیره انگور را تا انکه بسوزد دو سیوم حصه از ان و باقی ماند یک حصه پس حاضر کردند ان را پس فرمود اری پس بجوشند شیره انگور را تا انکه بسوزد دو سیوم حصه از ان و باقی ماند یک حصه پس حاضر کردند ان را پس حضرت عمر پس زد او در دهن خود را پس گفت خود را بعد ازان بردانست دست خود را پس تابع دست او شد از غایه توجه و غلط پس گفت این طلاست مانند طلای شتران پس امر فرمود بانسان را حضرت عمر که بنوشند ان را پس گفت او را عیاذ بن الصامت ایا حلال ساختی این را برای ایشان پس فرمود حضرت عمر نی قسم بخدا یا بار خدایا براینه من حلال نمیکنم برای شما ان چیزی که حرام کرده باشی بر ایشان و حرام نمیکنم بر ایشان چیزی که حلال کرده باشی برای ایشان باب

الخليطين وحكم خليطين يعني جمع در ميان سير ورطب وتمر وزبيب مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار الخ
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهي كرد از انكه در آب در اندازند خشه شود وغوره خرما وخرماي پخته بيجا وخرماي خشك ومويز خشك
بيجا مالك عن الثقة عنده عن بكير بن عبد الله بن الاشج عن عبد الرحمن بن الحباب الانصاري عن ابي قتادة الانصاري
الخ رسول الله صلى الله عليه وسلم منع كرد از انكه نوشيده شود خرماي خشك ومويز خشك بيجا وغوره وخرماي پخته بيجا
قال مالك وهو الامر الذي لم نزل عليه اهل العلم الخ كفت مالك وهمين است مسئله كه هميشه بران اند اهل علم در شهر ما كه كرده
است نبيذ مذكور بسبب نهي انحضرت صلى الله عليه وسلم ازان باب النهي عن الانتباذ في الدباء والمزفت وما
في الرخصة في ذلك باب در منع از نبيذ انداختن وكدو واوند روغني ودر بيان الخ اجازت است از جهت دران
انتباذ مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر كفت كه رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبه فرمود مردمانرا
در بعض غزوات خود كفت عبد الله بن عمر پس متوجه شدم بجانب انحضرت صلى الله عليه وسلم پس فارغ شدم پس ازانكه
پرسم من نزديك او پس پرسيدم از مردمان كه چه فرمود پس كفته شد مرا كه نهي فرمود ازانكه نبيذ انداخته شود در
كدو ومزفت يعني اوندي كه روغن زفت بروي استعمال كرده باشند مالك عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب
عن ابيه عن ابي هريرة الخ ابو هريره روايت كرد كه انحضرت صلى الله عليه وسلم نهي فرمود ازانكه نبيذ انداخته شود در
كدو ومزفت مالك عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم الخ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع كرده بوديم شما را از
نبيذ انداختن يعني دراوندهاي چند پس حالا ببنيد از ريد وهر مسكر حرام است باب يحرم الشراب في آنية فضة حرام است
خوردن آب در آوند نقره مالك عن نافع عن زيد بن عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي بكر الصديق عن
ام سلمة الخ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كسي كه مي نوشد در اوند نقره جز اين نيست كه ميكند در شكم خود آتش دوزخ را
باب كراهية النفخ في الاناء والنفخ في الشراب مكروه است دميدن در آوند ونفس كردن در شراب مالك
عن ايوب ابي حبيب مولى سعيد بن ابي هلال عن ابي المثنى الجهني الخ ابو مثنى جهني كفت نشسته بودم نزديك مروان بن الحكم
پس داخل شد بروي ابو سعيد خدري كفت او را مروان آيا نشنيده كه از انحضرت صلى الله عليه وسلم نهي ميفرمود از نفس
زدن در شراب پس كفت او را ابو سعيد آري پس كفت پيش انحضرت صلى الله عليه وسلم مروي بود يا رسول الله هر آينه
من سير اب غمگين ميشوم از يك آدم آب خوردن پس كفت او را رسول الله صلى الله عليه وسلم دور كن پياله را از دهن خود بعد ازان

دوم بزن کف پس مرآسیه بزن و بنیم خاشک را در اشاره کف بریز آنرا باب الرخصة فی الشرب قایما باب رخصت
اخبرنا دون اسناده شده مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعلی بن ابیطالب وعثمن بن عفان الخ خبر رسید بمالک که عمر بن الخطاب
وعلی بن ابیطالب وعثمان بن عفان می نوشیدند ایستاده شد مالک عن ابن شهاب ان عایشة ام المومنین وسعد بن
ابی وقاص الخ حضرت عایشه وسعد بن ابی وقاص نمیدیدند در آب خوردن آدمی وحال ایستاده بودن هیچ باک مالک عن
ابی جعفر القاری انه قال ابت عبدالله بن عمر الخ ابو جعفر قاری گفت دیدم عبدالله بن عمر را که می نوشید ایستاده مالک عن عامر بن
عبدالله بن الزبیر ان ابیه الخ عبدالله بن الزبیر می نوشید ایستاده باب تسنیم البدایة بالایمن والایمن فی الجانب الا
ایسر افضل من الایسر تسنیم شروع کردن بکسی که بر دست راست باشد بعد ازان شخصی دیگر که بعد وی بر دست راست باشد
واگر هر دو باشند در جانب چپ بهتر از کسی که در دست راست باشد مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالک الخ آورده شد پیش
آنحضرت صلی الله علیه وسلم شربتی که مخلوط کرده شده بود باب و در جانب راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعرابی بود و بر
جانب چپ ابوبکر صدیق بود پس نوشیدان را بعد ازان داد باعرابی پس فرمود حق کسی است که بر جانب دست باشد بعد ازان
شخص دیگر که بر جانب راست پهلوی شخص اول باشد مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الانصاری الخ آورده شد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پس نوشید ازان و بر جانب راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوجوانی بود و بر
جانب چپ وی صلی الله علیه وسلم کلان سالان بودند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن نوجوان را ایا اذن میدهی
مرا که بدهم این کلان سالان را گفت نی بخدا قسم یارسول الله بدهی کسی حصه خود را از تبرک تو هیچ پس بنهاد پیغمبر آن آب را در دست
رسول الله صلی الله علیه وسلم در دست او باب الامر باغلاق الباب والجاء السقاء وتخمیر الاناء واطفاء المصباح عند
اراده النوم باب حکم فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم به بند کردن دروازه و بستن دهان مشک و بنشیدن
اوندوکشتن چراغ وقت اراده خواب مالک عن ابی الزبیر المکی عن جابر بن عبدالله الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
باز کردانید دروازه ها را و بند کنید دهان مشک را و سرپوش کنید آوند را یا کفت بپوشید آوند را و بکشید چراغ را چه شیطان
نمیکشاید دروازه باز کردانیده را و نمیکشاید بهر بسته دهان مشک را و بهر برده بر نمیدارد از آوند و هر آینه
فویسقه یعنی موش میسوزاند بر مردمان خانهای ایشان را باب کراهة لبس الحریر علی الرجال حرام است پوشیدن جامه ابریشمی
بر مردان مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب دید و چادر از ارورد الخطاب از

۱ کان ینبز لهن قیاما ۵

۲ کان یکره ان یشرب الانسان وهو قایم یا ۵

۳ لیشرب قایما ۵

۴ ان کان لیشرب قایما ۵

۵ ان رسول الله صلعم اتی بقدح من نبیذ فشربه
وعن یمینه اعرابی وعن یساره ابوبکر
الصدیق فشرب ثم اعطی الاعرابی وقال
الایمن فالایمن ۵

۶ ان رسول الله صلعم اتی بشراب فشرب
منه وعن یمینه غلام وعن یساره
الاشیاخ فقال للغلام اتاذن لی ان
اعطی هولاء فقال لا والله یا رسول الله
لا اوثر بنصیبی منک احدا قال فتلّه
رسول الله صلعم فی یده ۵

۷ ان رسول الله صلعم
الشفاء او لفوه الماء او خمروا الاناء او اوکوا
الصباح فان الفویسقة تضرم علی اهل البیت
بیتهم ۵

۸ ان عمر رای حلة سیراء عند باب المسجد
صلعم فقال یا رسول الله صلعم

ابریشم نزدیک دروازه مسجد یعنی فروخته میشد پس گفت یا رسول الله اگر خریدی ای این حله را پس بپوشی مر ازا روز جمعه و
برای ملاقات ایلچیان و فکر آنکه آید بخصوص تو بتهیه باشند فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز این نیست که می پوشند این
را کسی که نیست او را در آخرت بعد ازان امد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان قسم حلهای پس داد حضرت
عمر را از آنها یک حله پس گفت عمر بن الخطاب یا رسول الله عطا فرمودی مرا این حله و هرآینه فرموده بودی در حله عطارد آنچه
فرموده بودی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم عطا نکرده ام ترا این حله تا بپوشی آنرا پس داد عمر بن الخطاب آنرا نزد
ازان جامه که مشرک بود در مکه مالک عن نافع عن ابراهیم بن عبد بن حنین عن ابیه عن ابطالب الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم
نهی فرمود از لباس قسی یعنی ابریشمی و از پس خاتم طلا و از خواندن قرآن در رکوع مترجم گوید لباس حریر حرام است
بر مردان ان سوای زنان و رخصت است بقدر یک انگشت یا دو انگشت یا چهار انگشت از اعلام ابریشم باب ما یجوز من لبس
الخ آنچه جایز است از لباس خز مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة الخ حضرت عائشه پوشانید عبد الله بن
الزبیر را مطرف خز که خود می پوشید آنرا باب یکره من الازار علی الرجال و رخص للنساء ان یرخین شیرا و ذراعا لا یزدن
علی ذلک ام است بر زمین کشیدن ازار بر مردمان در رخصت داده شد زنان را که فرو دارند از نزدیک بدست یا فرو یک وجب
زیاده نکنند بران مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسی که بکشد ازار
خود را بتکبر نمی بیند خدا تعالی بسوی او روز قیامت مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود نمی بیند خدا تعالی در روز قیامت بسوی کسی که بر زمین میکشد ازار خود را بتکبر مالک عن نافع و عبد الله
بن دینار و زید بن اسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نظر نمیکند خدا تعالی در روز قیامت بسوی کسی که میکشد
جامه خود را به تکبر مالک عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه الخ عبد الرحمن گفت سوال کردم ابو سعید خدری را از ازار
پس گفت من خبر دهم ترا بعلمی که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود ازار بر نصف مسلمان تا نیمه ساق
است هیچ گناه نیست بروی در میان او و در میان دو شنا لنک آنچه فرو تر ازان باشد در دوزخ است نظر نمیکند خدا
تعالی روز قیامت بسوی کسی که بکشد ازار خود را به تکبر مالک عن ابی بکر بن نافع مولی ابن عمر عن صفیه بنت ابی عبید الخ
حضرت ام سلمه گفت بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فکیه ذکر کرده شد مسکه از پس زن چه کار کند یا رسول الله
فرمود فرو دارند ازو یک بدست پس گفت ام سلمه این هنگام بردن بر خیر و ازان زن فرمود پس فرو دارد یک ذراع و زیاده نکنند

بیان باب بحرم ان تخرج المراة فی ثیاب رقیق یصف ما تحتہ حرام است انکہ برآید زن در جامہ باریک کہ ظاہر کند چیزی را کہ زیر آن
مالک عن مسلم بن ابی مریم عن ابی صالح عن ابی ہریرہ الخ ابو ہریرہ گفت بعض زنان ہستند پوشندہ و متن ہر ہنہ انہ کہ روند
و دست و پا را کہ سیدہ دانند بگمر شمہ داخل نشوند در بہشت و نمی بیند بوی انرا و بوی بہشت یافتہ میشود از راہ پانصد سال مالک
عن علقمہ بن ابی علقمہ عن امہ الخ و داخل شد حفصہ دختر عبد الرحمن بر حضرت عائشہ در حفصہ دامنی باریک بود پس درید انرا
حضرت عائشہ و پوشانید او را دامنی لک باب النہی عن اشتمال الصماء و الاحتباء فی ثوب واحد باب در نہی از اشتمال
صماء و طریق احتباء کہ یکجامہ مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرہ الخ نہی فرمود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
از دو طریق جامہ پوشیدن در دو طریق فروختن اما طریق فروختن ملامسہ و منابذہ ہست و دو طریق جامہ پوشیدن آنست کہ
چادر بر کمر و ساق خود پیچد مرد در یک جامہ یکبار او را رد و ہمان ازار را بر کمر و ساق خود پیچد بہ پشت برفرج او ازان جا
چیزی و انکہ پوشد مرد یک جامہ بر یکی از دو جانب بدن یعنی ہمہ بدن خود را بہ پیچد در کہ کورہ رند باد کردن مظنون نماید
بعد ازان یک جانب جامہ بر دارد و بر کتف اندازد کہ در انصورت انکشاف عورت لازم می آید مالک عن ابی الزبیر
المکی عن جابر بن عبد اللہ السلمی الخ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی فرمود از انکہ بخورد مرد بدست چپ خود یا راہ
برود در نعل واحد و از انکہ اشتمال صما اختیار کند و احتباء کند در جامہ واحد حال انکہ کشف کنندہ ہست از فرج خود باب
استحباب ان یبری اثر نعمۃ اللہ تعالیٰ علی الرجل و استحباب ترفیع الثیاب و البداءۃ باب در استحباب انکہ دیدہ نعمت خدا
بر مرد و استحباب رقیقہ دوختن بر ثیاب و استحباب اختیار بداءۃ و ورلباس مالک عن زید بن اسلم عن جابر بن عبد اللہ
الانصاری الخ جابر بن عبد اللہ انصاری گفت برآمدیم با ہمراہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غزوہ بنی انمار پس در ان
وقت کہ من فرود آمدہ بودم زیر درختی ناگاہ دیدم انحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم پس گفتم یا رسول اللہ بیا بسوی
سایہ پس فرود آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس استادم بسوی درختی ازان خود پس تفحص کردم دران پس
یافتم کوچک و تنکی از خار پس شکستم انرا بعد ازان نزدیک ساختم انرا بجانب انحضرت صلے اللہ علیہ وسلم پس فرمود
انحضرت صلے اللہ علیہ وسلم از کجا اند این خار بدست تو پس گفتم برآورده بودیم انرا یا رسول اللہ از بدیہ گفت
جابر فنزد یک یاران بعد ازان ماسامان او می ساختیم تا بر رود بحر اسپ دین سواری ما پس سامان او کردم بعد ازان
بجانب یاران او برف در میان جانوران و بروی دو جادر بود از ان او کہنہ شدہ بودند گفت پس نظر کرد رسول اللہ

رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی وی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایا نیست این شخص را دو جامه غیر این دو جامه رنگین پس گفتم آری
یا رسول الله با او هست دو جامه در دو سنبخ پوشانیدم او را این مرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجان او را پس گفتم آری
او را که بپوشند آن مرد در آن خواندم او را پس پوشیدند آن جامه بعد از آن پشت بجانب ما کرده مبرفت پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
چیست این شخص را که رون او زند خدا ایا نیست این بهتر پس پوشیدند مرد این کلمه را پس گفت یا رسول الله در راه خدا شد
این قبیل فرمود در راه خدا گفت جابر پس کشته شدند مرد در راه خدا مالک عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی عن ابی الزبیر
الخ ابن سیرین گفت که فرمود عمر بن الخطاب فی که فراخ کند خدا بسیار روزی را بر شما پس شما هم بفراخی خرج کنید بر زنان خود
باید که جمع کند شخصی از شما بر خود جامهای خود را مالک عن یحیی بن عبد الله بن ابی طلحة انه قال الی بن مالک الخ یحیی بن
مالک گفت دیدم عمر بن الخطاب را و آن روز امیر المومنین بود بر دو حلة بود در میان کتفین خود پاره بر هم دوخته بعضی از
بر بعضی مترجم گوید دو جمع در میان این احادیث اختلاف و حالة متغایره است اگر اضطرار لباس درشت و رکیک شاید بر تحمل آن
یا برای ریاست تا مردم او را قانع گمان کنند پس این ممنوع است البته و اگر برای غرضی باشد که بدون آن حاصل نشود یا برای
تعلیم صنعت قناعت و زهد مردم باشد یا علاج نفس خود از رذیلة عجب و کبر باشد پس آن مستحب و مرغوب است و الله اعلم باب ما یکره من
الثیاب و استحسان لباس سفید از جامها مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب فرمود بر تو باد سفید پوشیدن
بسوی خواننده قرآن در آن حالت که سفید باشد جامهای او باب الثیاب المصبوغة فرمود کراهت جامهای زعفرانی مالک عن نافع
ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر می پوشید جامه زعفرانی بیشتر و جامه رنگین بزعفران قال مالک فی الملاحف المعصفرة الخ
گفت مالک در باب ملحفهای معصفر برای مردان در خانه های خود نمیدانم چیزی را از امر حرام و غیر آن از لباس بدتر نزد من
حاصل این کلام قول کراهیة معصفر است بغیر تحریم مترجم گوید تعقب کرده شد این را بحدیث عبد الله عمر که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دید بر وی جامه رنگین بمعصفر پس بطریق انکار فرمود ما هذه الرائحة علیک پس دانست عبد الله بن عمر مالیدن زعفران
امر را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت آمد بخانه و انسان تنوری می افروختند پس اندا ختم ان جامه را در آن تنور
بعد از آن آمد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خبر کردم از ین امر پس فرمود چرا نپوشانیدی ان را بر بعض اهل خود زیرا که
هیچ باک نیست بآن در حق زنان و امام شافعی باستناد خود از ابن عمر مالک روایت کرده ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی ان
ینتعر الرجل ابدا الا ان اهل علم حکم تحریم معصفر و معصفر در حق مردان الخ و ندیده جایز دانستند ان را در حق زنان و مکروه نیست لباس مصبوغ بغیر

بزنجوان وزن مردان وزن زنان را الله اعلم **باب** بحرم تزیین البیوت بالثیاب المصورة وافتراشها وبستها ام
امت زینت خانهای مهمانی تصویر را و فرش کردن آن و پوشیدن آن **مالک** عن نافع عن القاسم بن محمد عن عائشة الخ
حضرت عائشه خریدکرد فرشی را که در آن تصویر بالها بود پس دیدکه دید اثر رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده ماند بر دروازه
و داخل نشد پس حضرت عائشه شناخت ناخوشی در روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله توبه
میکنم بسوی خدا و رسول او چه گناه کردم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم چیست حال این فرش گفت خریدکردم
آنرا برای تو تا بنشینی بران و وساده سازی آنرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بدرستیکه اهل این صورتها را
عذاب کرده شود روز قیامت گفته شود باینها زنده کنید آنچه صورت آن ساختید بعد ازان فرمود بدرستیکه خانه که در وی
صورتها باشد داخل نمیشوند در وی فرشتگان **مالک** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة ان رافع بن اسحق مولی الشفاء
الخ رافع گفت داخل شدم من و عبد الله بن ابی طلحه بر ابو سعید خدری بیمار پرسی او میکردیم پس گفت ما را ابو سعید که
خبر داد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرشتگان داخل نمیشوند بخانه که در وی تماثیل باشد یا گفت تصاویر باشد گفت
اسحق که کدام یکی ازین هر دو گفت ابو سعید **مالک** عن ابی النضر عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الخ عبید الله
بن عبد الله داخل شد برای طلحه انصاری بیمار پرسی او میکرد و گفت پس یافتم نزدیک او سهل بن حنیف را پس گواند
ابو طلحه شخصی را تا بکند از زیر او فرشی را پس بکشید از زیر ابو طلحه فرشی را پس گفت او را سهل بن حنیف چرا برکشیدی آن
فرش را گفت برای آنکه در وی صورتهاست و یاد کرده است رسول الله صلی الله علیه وسلم آنچه دانسته پس گفت سهل بن
حنیف آیا نگفته است آنحضرت صلی الله علیه وسلم الا صورتی که علامت نامعلوم باشد در جامه گفت آری ولیکن بهتر دانستم
این جامه خوش آینده تر است مرا **باب** خمس من الفطرة پنج چیز از سنت انبیاست یعنی سنتی است که مجتمع اند انبیا بران
مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة الخ ابو هریره گفت پنج خصلت از فطرة است بریدن ناخنها
و بلت کردن بروت و کندن موی زیر بغل و ستردن موی زار و ختنه کردن مترجم گوید این خصلتها همه سنت است
مگر ختنه را اختلاف دارند علما در وجوب آن گروهی قایل اند بوجوب و نزد حنفیه برای مردان سنت است و برای زنان
طهارت و در قص شارب و سایر خصال گفته اند که از اهل فرزیاد تو نتوانند کرد ترک آن **باب** الامر بقص الشارب
واعفاء اللحی ذکر امر به نقص الشارب و امر به بلت کردن بروت و زیاده کردن ریش و کراهه کندن موی سفید **مالک**

عن ابی بکر بن نافع عن ابیه نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود بابت کردن بروت و زیاده
داشتن ریشها مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب الخ حضرت ابراهیم علیه السلام نخستین مردمانست
که شیر مالکی کرد مهمانان را و نخستین مردمانست که ختنه کرد و نخستین مردمانست که پیر شد و بروت خود را و نخستین
مردمانست که دید موی سفید را پس گفت ای پروردگار من چیست این فرمود خدا تعالی این وقار و بردباری است
ای ابراهیم پس گفت ای پروردگار من زیاده کن مرا در وقار باب النهی عن وصل الشعر و بیان ما یرخص منه للنساء منع کردن از پیوند
نمودن زن موی خود را بموی دیگری مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع معاویه بن ابی سفیان
الخ حمید بن عبد الرحمن بن عوف شنید از معاویه بن ابی سفیان در آن سال که حج کرد و او ایستاده بود بر منبر میگفت
بدرستی که گرفت فضله از موی که بدست پیاده بود و میگفت ای اهل مدینه کجا اند علمای شما شنیدم از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که نهی فرمود از مثل این و میگفت هلاک نشدند بنو اسرائیل مگر وقتیکه ساختند زنان ایشان این خصلتها را
باب استحباب ان یرجل شعر الراس و کراهة ان یدعه شاثا یعنی مستحب است که شانه کند موی خود را و مکروه است که بگذارد او را
پریشان شده مالک عن زید بن اسلم ان عطاء بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود در مسجد پس داخل شد
مردی پریشان موی سر و ریش پس اشارت فرمود بسوی او رسول الله صلی الله علیه وسلم بدست خود که بیرون شود از
محل کوتاه یا اراده فرمود درست کردن موی سر و ریش او پس چنان کرد آن مرد بعد ازان باز آمد پس فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم ایا نیست این بهتر از آنکه بیاید یکی از شما پریشان موی سر شده گویا دیو شیطانی است باب
بیان ما یومر به من غسل یوم الجمعة و غیره مما یلزم من یرید حضور الجمعة و ما یستحب لمن حضر الجمعة و ما یباح و ما یکره
بعد النداء الاول و بعد الجلوس علی المنبر و بعد اقامة الصلوة و بعد الصلوة مالک عن یحیی بن سعید
ان ابا قتادة الانصاری الخ ابو قتاده انصاری گفت در جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآنیه مراجعه نمودیم یا
شانه کنم او را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری و کرامی دارانرا اعداز آن ابو قتاده کامی زد عن بسیار
در جمعه خود در یک روز و یا بسبب فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را که کرامی دارد آنرا باب استحباب الوقار
و السکینة فی الجمعة و غیرها مستحب است وقار و سکینه در جمعه و غیر آن مالک عن زیاد بن
سعد عن ابن شهاب الخ ابن شهاب میگفت مردی را مسدل کرد یعنی فرو گذاشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
موی پیشانی خود را تا وقتیکه خواست او را خدا تعالی بعد ازان فرق کرد یعنی فرو صدر فرمود یکی بجانب راست و دیگری بجانب چپ

باب جواز خضاب الشعر در بیان جواز خضاب موی مالک عن یحیی بن سعید قال اخبرنی محمد بن ابراهیم التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عبد الرحمن بن الاسود بن عبد یغوث الخ ابو سلمة بن عبد الرحمن گفت که عبد الرحمن بن الاسود همنشین ایشان بود و سفید بود موی سر او و ریش او پس روزی بوقت صبح آمد بر ایشان حال آنکه سرخ کرده بود سر و ریش خود را پس گفتند او را قوم این بهتر است پس گفت هر آینه مادرم حضرت عائشة زوجه مطهره صلی الله علیه وسلم فرستاد وی را بسوی من کیزک خود و نخله را پس فرو داد مرا که البته خضاب کنم و خبر داد مرا که حضرت ابو بکر صدیق خضاب می نمود باب النهی عن خاتم الذهب للرجال در بیان منع از انگشتری طلا بر مردان مالک عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم پوشید انگشتری طلا را پس بعد از ان ایستاده انحضرت صلی الله علیه وسلم پس بیندخت انرا و فرمود نپوشم این را هرگز پس بیفکندند مردمان انگشتریهای خود را متعرض کرد زبور طلا حرام است مطلقا بر مردان و رخصت داده شد زنان را در زیور زر و از معاویه مروی است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن لبس الذهب الا مقطعا خطابی گفته است مقطع را بخرانند که مانند خاتم و مکروه دانسته است الا انچه عادة اهل اسراف است در زینت اهل صلاح و تغییر کرده است خرانند که را بانچه واجب نمیشود در ان زکوة و نزدیک فقیر ظاهر آنست که مقطع عبارت از چیزیست مانند خاتم یا چیزی که در ریسمان کشیده شود و مانند آنچه مثل زنجیر طلا و طوق و خلخال و سوار و قرط باشد پس آن جایز نیست و هر آینه در بین هیچ قسم احادیث نهی وارد نشده است و الله اعلم باب رخص للرجال در بیان رخصت احادیث نهی از خاتم من فضة رخصت داده شده است مردان را در انگشتری از نقره مالک عن صدقة بن یسار قال سالت سعید بن المسیب الخ صدقه بن یسار گفت سوال کردم سعید بن المسیب را از پوشیدن انگشتریین یعنی انگشتریین نقره پس گفت بپوش انرا و جزم کرده مردمان را که من فتوی دادم ترا باین باب یکره للانسان دخول المسجد ونحوه وهو متنعل مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه عن کعب الاحبار الخ ابو سهیل از پدر خود مالک و وی از کعب روایه کرد که مردی بر او رد نعلین خود را پس گفت کعب احبار برای چه بر افکنده نعلین خود را شاید تو تاویل کردی این آیه را فاخلع نعلیک الخ بعد از ان گفت کعب ابا سعید ای چیز خبر بود نعلین حضرت موسی گفت مالک نمیدانم چه چیز بود که جواب داد او را بان آن مرد پس گفت کعب بود نعلان او نعل

از پوست خرمرد حاصل کلام انکه دفکه نجس نباشند یا باشند بعد از نجاستی که خشک شده باشند پس ازاله نجاست مقصود است نه انکه زایل شده بعد از زوال باز نجس شود و در سجده باب بدانستن ابتدا به یمنی او انتعل و بالیسری او انخلع یعنی ابتدا است شروع کردن بپای راست در نعل کردن و بپای چپ در بیرون کردن نعل و باکنده دفکه هر دو شروع از پای چپ نماند مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون نعل در پا کند یکی از شما باید که شروع کند بپای راست خود و چون بیرون کند نعل را پس باید که شروع کند بپای چپ خود باید که پای راست اول این هر دو پای دو نعل پوشیده باشد در آخر این هر دو وقت بیرون باب لا یمشی فی نعل واحده از این دو در یک نعل مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که راه نرود هیچ یکی از شما در یک پای نعل باید که نعل کند هر دو پا یا بر هنه کند هر دو پا را همه یکجا باب تحریم اللعب بالنرد و معنی قمار است بازی کردن به نرد و آنچه در معنی او باشد مالک عن موسی بن میسره عن سعید بن ابی هند عن ابی موسی الاشعری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بازی کند به نرد پس بر اینه نافرمانی کرد خدا را و رسول او را مالک عن علقمه بن ابی علقمه عن امه عن عایشه الخ خبر رسید بحضرت عایشه که اهل خانه از ساکنان سرای لوکه ساکن بودند در آن سرای نرد یک ایشان نرد است پس آمد فرستاد بسوی ایشان که والله اگر بیرون نکنید این نرد را البته بزارم شما را از سرای خود و انکار کرد یافتن نرد را ایشان مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر وقتیکه میبافت کسی را از اهل خانه خود که بازی میکرد نرد را فرو گذاشت او را و نه زجر میکرد و نه فرا میخواند یحیی و سمعت مالکا الخ کف یحیی شنیدم مالک را که میگفت هیچ خیر نیست در نطرنج و نه پسندیده است از او و شنیدم از مالک که میگفت بازی کردی بنطرنج و غیر از باطل و تباوت میکرد و این آیه فماذا بعد الحق الا الضلال یعنی نیست بعد حق مگر گمراهی مترجم گوید بازی نرد حرام است باتفاق علماء و بازی شطرنج و بازی کبوتران نزد شافعی کراهت دارد و نزد ما کراهت تحریمی است که اینه قمار باز دتان پس حرام است و حرام گفتند جماعه مانند نرد باب تحریم اقتناء الکلب الا لصید او ماشیه حرام است نگاهداشتن سگ مگر برای شکار یا نگاهبانی خانه و زراعت و مواشی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که نگاهدارد سگی را مگر سگ شکاری یا سگ مواشی ناقص کرده شود هر روز از عمل او دو قیراط مالک عن یزید بن خصیفه ان السائب بن یزید اخبره انه سمع سفیان بن زهیر الخ سائب بن یزید شنید از سفیان بن زهیر او مردی بعد از قبیله شنوءه از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سخنی میگفت با جماعه که با او بودند نزد یک در قرظه مسجد پس گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود هر که نگاهدارد سگی را که نفع میدهد در زراعت یا در مواشی

ناقص کردن میشود از عمل او هر روز یک قیراط گفت سائب آیا نمیشنوی این را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت آری قسم بپروردگار
این مسجد **باب** ما جاء فی قتل الکلاب حکمی که در قتل سگها آمده **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم امر فرمود بکشتن سگان مترجم گوید این حکم در اول اسلام بود از جهت عموم بلوا به نگاهداشتن سگان و
ترک میکردند نگاهداشتن انها اکر بحکم قتل بعد ازان منسوخ شد بقول انها ائمه من الامم و واجب بود در روز سگ بقتل یا
شستن را یعنی آنوقتی که دهان سگ در وی رسیده او را هفت بار باید شست **باب** النهی عن تعبیر خلق الله در بیان
منع از تغیر دادن خلقت خدا تعالی **قال الله تعالی** ان یدعون من دونه الا اناثا وان یدعون الا شیطانا
مریدا لعنه الله وقال لاتخذن من عبادك نصیبا مفروضا ولاضلنهم ولامنینهم ولامرنهم فلیبتکن اذان الانعام ولامرنهم فلیغیرن خلق الله ترجمه خدا تعالی نمی پرستند یعنی مشرکان بجز
خدا مکر بتانی که بنام دختران ساخته اند و نمی پرستند مکر شیطان دور رفته از رحمت لعنت کرده او را خدا و گفت شیطان
البته بگیرم از بندگان تو حصه که در علم ازلی معین شده کمراه کنم ایشانرا و البته در آرزوی باطل افکنم ایشانرا و البته
بفرمایم ایشان را تا بشکافند گوش چهارپایان و البته بفرمایم ایشانرا تا تغیر دهند آفرینش خدا را یعنی مانند خصی
کردن و سوزن زدن بر بدن تا سرخ یا کبود کنند والله اعلم **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن
عمر کرده سید بابت خصی کردن جوان را و سیکفت در ترک خصی کردن زیاده خلق رست مترجم گوید تشبیه مردان
بزنان و تشبیه زنان بمردان و مسئله کردن دوشنبه و خصا در بدن کوش چهارپایان داخل است درین حکم و
جهانیدن خر بر اسب ماده تا نتیجه دهد شتر را هم همین حکم دارد والله اعلم **باب** ما جاء فی قتل الحیات در بیان
انچه در کشتن ماران وارد شده **مالک** عن نافع عن ابی لبابه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از
کشتن آن ماران که در خانها می باشند یعنی و ایذا نمی رسانند **مالک** عن نافع عن سائبه مولاة لعائشه
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از کشتن آن ماران که در خانها می باشند مکر ماری که دو خط بر پشت
خود دارد مانند دو برک مغل یا دوم بریده یعنی کوتاه دم پس مر آینه این دو قسم از ماران زود میکنند
بصارت نظر کننده را بانها و می افکنند انچه در شکم زنان باشد یعنی بچه را که در شکم زنان حامل باشد **باب**
عن صیفی مولی ابن افلح عن السائب مولی هشام بن زهرة الخ سائب گفت داخل شدم بر ابو سعید خدری

پس یافتم او را در حال نماز پس نشستم انتظار او می کشیدم تا انکه تمام کرد نماز خود را پس شنیدم در اثنای انتظار خشی زیر سر بری که در خانه او بود پس ناگاه دیدم که ماری بیرون جست پس برخاستم تا بکشم او را پس اشارت کرد ابو سعید بطرف بسوی من که بنشین پس نشستم پس دفعه بازگشت یعنی فارغ شد از نماز خود اشارت کرد بجانب خانه از ان حجره پس گفت ایا می بینی این خانه را گفتم آری گفت هر اینه حال انست که بود جوانی در این خانه نزدیک بود حال او بطوی پس برآمد همراه انحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب خندق پس در ان هنگام که انحضرت صلی الله علیه وسلم در خندق بود ناگاه ان جوان پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم طلب دستوری میکرد و گفت یا رسول الله دستوری ده مرا که تازه کنم با اهل خود ملاقات را پس دستوری داد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم و فرمود بگیر با خود سلاح خود را پس هر آینه من میترسم بر تو از بنی قریظه که متعرض تو شوند پس روان شد ان جوان بطرف اهل خود پس یافت زن خود را استاده در میان دو دروازه یعنی میان دروازه اندرون و بیرون پس مایل گردان جوان بجانب زن خود تیر را تا بزند به نیزه او را و رسید بخاطر او غیرتی پس گفت زن بنشین بایکن تا انکه درائی بخانه و نه بینی چیزی را که در خانه تست پس درامد پس ناگاه دید ماری بزرگ را که ایستاده بر بالین او پس خلائید در وی نیزه خود را بعد ازان بر او رد او را پس برآورد نیزه را در سر ای پس جنبش کرد مار بر سر نیزه و عصا و جوان مرده شد پس دانسته نمیشد که کدام یک ازین دو زود تر بود در مرگ ایا ان جوان زود تر مرد یا آن مار پس عرض نموده شد این ماجرا بجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آینه در مدینه جنیان هستند که ایمان اورده اند پس چون به بینید از ایشان چیزی را خبر دار کنید او را سه روز پس اگر ظاهر شد بعد ازان پس بکشید او را پس چرا این نیست که او شیطانی است مالک عن ابن شهاب ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب امر کرد بکشتن ماران در حرم مترجم گوید ظاهر انست که منع از کشتن ماران خانگی در اول اسلام بود که مسلمانان جن نمیدانستند قباحت بر سانیدن مسلمانان ان بعد ازان منسوخ شد باب جواز معالجة المرض بالدواء جایز است علاج مرض بدوا مالک عن زید بن اسلم الخ زید بن اسلم گفت هر اینه مردی در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم جراحتی رسید پس بسته شد خون در جراحت و این مرد طلب کرد دو کس را از بنی انمار یعنی دو طبیب را پس دیدند بجانب او گفت زید بن اسلم که انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ایشان را که کدام یک از شما داناتر است بعلم طب پس گفتند ان دو شخص ایا در طب خیری است یا رسول الله گفت زید

که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود فرود اورده است دوا را کسی که فرود اورده است بیمار را یعنی منافی توکل نیست مداوا
خدا را زیرا که خود امر فرموده است بمداوا و فرموده است بمداوا کردن مسلمانان که هیچ بیماری نیست بمعالجه امراض بدوا و مختلف اند در مداوا
بعضی که بخیس باشند و اکثری جایز دارند و کردن بان مکروه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب خمر فرمود انها لیست
بدواء ولکنها داء و در حدیث دارد در شراب بول شتران چنانچه جماعه عرنیین را بخوردن فرمود و نزد یک بعضی جایز نیست مداوی
بخبیث مطلقا از جهت نهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دواء خبیث و مراد بآن خبیث نجاست است و بعضی دیگر مراد گرفته اند خبیث
از جهت طعم و سم باب الترغیب فی الحجامة باب ترغیب در حجامت کردن مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر در عالم دوائی که ببرد بمرض یعنی دفع ان میکند پس هر اینه خون کشیدن دفع ان میکند
باب یجوز العلاج بالکی عند الضرورة جایز است معالجه کردن بداغ دادن وقت ضرورت مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر
الخ عبد الله بن عمر داغ خورد و بسبب لقوه و افسون کرد بسبب نیش کژدم مالک عن یحیی بن سعید قال بلغنی ان سعید بن زرارة
الخ سعید بن زراره داغ خورد در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بسبب نیش کژدم پس مرد و ترجمه کوید نیش کژدم آنست که در
حلق پیدا شود بسبب باد خون باد قرحه که ظاهر شود در کلو و بسته شود کلو بسبب ان قرحه و منقطع شود نفس باب اذا وقع الوبا
بارض فلا تخرجوا منها و لا تخرج منها و فکر واقع شود و باد در زمینی پس باید که در انجای انجا و باید که بیرون نیائی از انجا مالک
عن ابن شهاب عن عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب عن عبد الله بن عمر عبد الله بن الحارث بن نوفل عن
عبد الله بن عباس ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب براید بجانب شام تا چون رسید بموضعی که مسمی است بسرغ ملاقات
کردند او را سرداران لشکر او که ابو عبیده بن الجراح و یاران او بودند پس ابن سرداران خبر دادند عمر بن الخطاب را که وبا
واقع شده است بسرزمین شام گفت ابن عباس پس فرمود عمر بن الخطاب بخوان برای من مهاجران اولین را پس بخواند
خواند ایشانرا و طلب شوره کرد از ایشان و خبر داد ایشان را که وبا واقع شده است بسرزمین شام پس اختلاف کردند مهاجران
با یکدیگر پس گفتند بعض ایشان هر اینه برآمده برای کاری و صلاح نمی بینیم که بازگردی اعراض کرده زان کار و گفتند
بعض ایشان که با تو باقی مانده کان اند از مردمان و با تو بازگردان آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و صلاح نمی بینیم که داخل کنی ایشانرا
برین وبا پس گفت عمر بن الخطاب برخیزید از من بعد ازان فرمود بخوان برای انصار را پس خواندم ایشانرا پس طلب شوره
کرد از ایشان پس رفتند براه مهاجران و اختلاف کردند با یکدیگر مانند اختلاف مهاجران پس فرمود برخیزید از پیش من همه ازا

در کبه موضعی است در حجاز گفت مالک اراده میکند حضرت عمر بیت طول عمرها وطول اقامت یعنی در حجاز و بخته شده در شام

باب ماجاء من شهد الجمار باب در بیان آنچه از شهر مدینه بآب وارد شده مالک عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر ان اسماء بنت ابی بکر الصدیق الخ و تکیه آورده میشد پیش او زنی را که تب رسیده بود پس او نام دعا خواند بروی میکرفت آب را پس میریخت از اسمان او و میان کریبان او و میکفت همرا نه رسول الله صلی الله علیه وسلم امر می فرمود که سرد کنیم بتب خود بآب مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همرا نه تب از خوانش دوزخ است پس سرد کنید او را بآب ترجمه کوید ظاهر است که این حکم برای کسی است که از شهرهای کرم باشد و رسیده باشد او را حمی یوم و غسل آب نفع میدهد ازان با آنکه نسبت این حکم بر طب طب بلکه امریست که معوض است حقیقت آن بسوی شارع و الله اعلم باب جواز الاستعانة بالمشرک والعبد والصبیان ان الغلام حق باب در جواز افسون خواندن سیدن بجهة بیماری و چشم زخم و بیان آنکه چشم زخم حق است مالک عن حمید بن قیس المکی الخ آورده شد بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو پسر جعفر بن ابیطالب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزنی که در کنار رفته بود ایشان را چیست مرا کری بینم ایشان را نزار و ضعیف پس کفت در کنار کیرنده ایشان بارسول الله زود اثر میکند بر ایشان چشم زخم و منع نکرد مارا از آنکه افسون خوانانیم برای ایشان بکرانکه نمیدانیم چه چیز موافق طبع شریف تو می افتد از افسون پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم افسون خوانانید برای ایشان پس هرآینه حال است که اکر پیش دستی میکرد چیزی بر تقدیر الهی هرآینه پیش دستی کردی بروی چشم زخم مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار عن عروة بن الزبیر الخ زن رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد بخانه ام سلمه و در انجا کودکی بود که میکریست پس کفتند مردم خانه پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ان کودک را چشم زخم رسیده است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا افسون بخوانانید برای او از جهت چشم زخ مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن ان ابابکر الصدیق الخ حضرت ابوبکر صدیق در آمد بر حضرت عایشه و او بیمار بود یهودیه افسون بخواند بر وی پس فرمود ابوبکر صدیق افسون خوان بروی بکتاب خدا تعالی باب الرقیة من الاوجاع در بیان افسون از جهت دردها مالک عن یزید بن خصیفه ان عمرو بن عبد الله بن کعب السلمی اخبره ان نافع بن جبیر بن مطعم اخبره عن عثمان بن ابی العاص الخ عثمان بن ابی العاص او در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کفت عثمان مرا

دردی فروی بود و مرد یک پهلو ساعتی بود مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم سنج کنان و درد را بدست راست خود و نه بار
و بگو اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد کفت پس خواندم از پس فرو ساخت خدا آنچه با من بود یعنی درد پس بعد ازین امر کردم
باین عمل اهل خود را و غیر ایشان را **باب** الرقیة من الحمی و غیرها در افسون خواندن بحمی و غیر آن **مالک** عن ابن شهاب
عن عروة بن الزبیر عن عائشة الخ حضرت عائشه روایت نمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه بیمار میشد میخواند بر خود معوذات
را یعنی قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و دست میزد کفت حضرت عائشه پس وقتیکه سخت شد مرض
آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواندم من بروی و مسح میکردم بروی دست را و را آنچه امید برکت دست آنحضرت
صلی الله علیه وسلم **باب** الرقیة من عقارب الحمی در افسون خواندن از عقارب حمی **مالک** عن یحیی بن سعید الخ
برده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در شب معراج پس دید دلوی را از جنیان میخواست که فرو رساند بآنحضرت صلی الله
علیه وسلم شعله از آتش پس کاه التفات میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سپید دان دلو را کفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
جبرئیل علیه السلام ایا بیاموزم ترا کلماتی که بخوانی ان کلمات را وقتیکه بخوانی ان کلمات فرو میرود شعله او و دانش او فرو
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری پس کفت جبرئیل قل اعوذ بوجه الله الکریم الخ یعنی پناه میکیرم بروی خدای کریم کسنده و کلمات
خدا که کامل اند ان کلماتی که نکذرد از انها هیچ نیک و نه بد از شر آنچه فرود می آید از آسمان و از شر آنچه بالا میرود در آن
و از شر آنچه پیدا کرده است در زمین و از شر آنچه بیرون می آید از زمین و از فتنه های شب و روز و از پیش آینده های نیک کردش
آینده که پیش آید به نیکی ای بسیار بخشاینده مهربان **باب** الامر بغسل العائن و صفة غسله علی المغتسل و باب امر کردن
بغسل شخصی که چشم زخم او دی رسیده باشد در بخش آب غسل او بر کسی که چشم زخم واقع بروی **مالک** عن محمد بن ابی
امامه بن سهل بن حنیف الخ غسل کرد سهل بن حنیف بخراز و قرار بفتح خاء معجمه و تشدید راء مهمله اول موضعی است
قریب جحفه پس از برهنه کردن چیزی را که بروی او بود و عامر بن ربیعه ندیدم نظر میکرد بسوی او و بود سهل مرد سفید رنک
بسیار کوشت بود پوست او پس کفت او را عامر بن ربیعه ندیدم هیچ چیز را مانند آنچه دیدم امروز و نه هیچ جلد دختر بکر را مانند این
دیدم پس تب کرفته شد سهل بر جای خود یعنی بیهوش کشت کرمی تب او پس پیش شخصی اند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس خبر داد که سهل تب کرفته است و او وقت شام کوچ کننده نیست همراه تو یا رسول الله و اندر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نزدیک سهل پس خبر داد او را و سهل تان ما چرا کرده بود از حال عامر پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم عامر را چه

کناه میکند یکی از شما برادر خود را چرا بارک الله کفی بروی مرا آنیه چشم زخم واقعی بیت وضو کن برای او پس وضو کرد عامر
او عامر پس کوچ کرد و فت شام سهل با انحضرت صلی الله علیه وسلم مالک عن ابن شهاب عن ابی امامه بن سهل بن
حنیف انه قال رای عامر بن ربیعه سهل بن حنیف الخ عامر بن ربیعه دید سهل بن حنیف را و ان حال که غسل میکرد پس گفت
ندیده ام چون امروز و نه بوست بیه و خز و پرده نشانیده را مانند ان دیدم پس لگنده شد سهل تب
کسی بجناب انحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله ایا مزاد گری بیت در شان سهل بن حنیف و الله بمیرد او
سر خود را از بالین پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم ایا تهمت میکنند کسی را بر ان گفتند تهمت میکنیم عامر بن ربیعه
را پس خواند انحضرت صلی الله علیه وسلم عامر را پس خشم کرفت بروی و فرمود بر چه کناه میکند یکی از برادر خود را
چرا بارک الله نمیگفی غسل کن برای او پس شست عامر روی خود را و دو دست خود را تا دو ارنج خود را و دو زانو خود را و
اطراف خود را و اندرون ازار خود را در پیاله بعد ازان بریخت ان غساله را بر سهل پس برفت شام و روان شد سهل
با مردمان و نبود با او هیچ مرض باب الرقیه من العقرب در باب افسون خواندن از نیش کژدم مالک عن سهل بن
ابی صالح عن ابیه عن ابی هریره الخ مردی از قبیله اسلم کفت نخفتم من امشب پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه
وسلم بسبب کدام چیز پس کفت ان مرد نیش زد مرا کژدم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اکاه باشی اکر
میکفتی وقتیکه داخل میشدی در شام این کلمات را اعوذ بکلمات الله الخ ضرر نمیرسانند ترا باب الرقیه
افسون خواندن از سحر مالک عن موسی مولی ابی بکر عن القعقاع بن حکیم ان کعب الاحبار الخ کعب احبار
کفت اکر نبودی کلماتی که میکویم من انها را هر اینه کردانیدی مرا یهود خر پس کفته شد او را و کدام اند ان کلمات
پس کفت اعوذ بوجه الله العظیم الخ یعنی پناه میکیرم بذات خدای بزرک انکه نیست هیچ میکوکاری چیز بزرکتر
از وی و پناه میکیرم بکلمات خدای که کامل اند ان کلماتی که ز عینکذرد و از انها هیچ میکوکاری و نه هیچ بدکاری
و پناه میکیرم بنامهای خدا تیکه که نیک اند همه انها انچه میدانم از ان و انچه نمیدانم از شر چیزی که پیدا
کرد و منتشر کرد انرا و افرید باب مایقول من یروع فی منامه چه چیز بکوید کسی که ترسانیده شود در خواب
خود مالک عن یحیی بن سعید انه قال بلغنی ان خالد بن الولید الخ خالد بن الولید کفت در خدمت انحضرت صلی
الله علیه وسلم هر اینه من ترسانیده میشوم در خواب خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم بکو اعوذ

بکلمات الله التامة الخ یعنی پناه میگیرم بکلمات خدا تعالی که کاملات از غضب او و از عذاب او و از شر بندهای او و
از تمامیات شیاطین و از انکه حاضر شوند من شیاطین من باب لا عدوی و لا هام و لا صفر و لا نخل المرض علی المصح
عدوی نیست و هام نیست و صفر نیست و فرو دنیاید صاحب جانوران مریض بر پهلوی صاحب جانوران تندرست مالک
انه بلغه عن بکیر بن عبد الله بن الاشج عن ابن عطیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نیست عدوی و نیست
و نیست صفر معنی للعدوی آنست که در جاهلیت گمان میکردند که انسان یا جانوری صحیح را چون بر مریض بزند یک
سازند مرض او بصحیح میرسد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم انرا نفی فرمود بان معنی که این از اسباب خفیه است
و هیچ حکمی بران و امیر نیست مثل قصاص و استهلاک و غیران و معنی لا هام آنست که طایری که نبض میزند اهل جاهلیت
از وی شگون بد میگرفتند و گمان میکردند که روح مقتول بصورت وی متمثل میشود و بنام او ندا میکند تا انکه
کین او بظهور آید و انرا هامه میگفتند و جمع ان هام است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفی ان فرمود و معنی الصفر
آنست که اهل جاهلیت گمان میکردند که در شکم آدمی ماری پیدا میشود که نزدیک گرسنگی ایذا میرساند و انرا
صفر میگفتند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفی ان فرمود و امر فرمود که فرو دنیاید صاحب شتران مریض بقرب
صاحب شتران تندرست و فرو دآید صاحب شتران تندرست هر کجا خواهد پس گفتند اصحاب یا رسول الله وجهت
این حکم یعنی چرا است این حکم فرمود این نوعی از ایذا است مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن ابن ابی ملیکه
ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب گذشت بر زنی صاحب مرض جذام و حال انکه وی طواف میکرد کعبه را
پس گفت او را عمر بن الخطاب ای کنیز ک خدا ایذا مده مردمانرا آر زود کردم که در خانه بنشینی تو یعنی بیرون
نیای پس نشست آن زن در خانه پس بگذشت مردی بران بعد ازان پس گفت ان زن را هر اینه انکس که
ترا نهی کرده بود از بیرون برامدن هر اینه مرو پس برآ پس گفت آن زن نمیتوانم که فرمان برم او را حال
انکه زنده باشد و نافرمانی کنم او را حال انکه او مرده است باب ما ینفی من الشوم و بیان انچه که بر سبیل کراهت شود
از کراهت شگون بد مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی الخ رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود اگر باشد در اسب و زن و خانه خواهد بود مراد سیدرشت بد شگونی را مالک عن ابن شهاب
عن حمزة و سالم ابنی عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بد شگونی در خانه

نی باشند و زن و در ب مالک عن یحیی بن سعید الخ آمد زنی پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله
خانه بهت که ساکن بشدیم دران خانه حال انکه شمار قبیله بسیار بود و مال و اقر بود پس کم شد شمار و رفت مال پس
رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذارید دران خانه را بد خانه الیت او مترجم گوید فقر و فقیر حاصل معنی این احادیث
آنست که این چیزها از اسباب خفیه اند باید که ترک کنند و فکنه به بینند علامات انرا بخیر به و امثال ان و پرهیز نمایند
ازان و الله اعلم باب الفال و زبیان فال کردن مالک عن یحیی بن سعید الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم متوجه
برای بادشتر شیرداری که مهیا کرده بودند برای نوشیدن که سبد و شد این را پس بزحالت مردی پس فرمود او را
رسول الله صلی الله علیه وسلم که چیست نام تو پس آن مرد گفت نام من مره بهت پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وسلم
که نشین بعد ازان فرمود که سبد و شد این را پس بزحالت مردی پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم که
که چیست نام تو گفت حرب بهت یعنی نام او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم او را که نشین بعد ازان باز
فرمود که سبد و شد این را پس بزحالت مردی دیگر پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم چیست نام تو پس
گفت آن مرد یعیش بهت نام من پس امر فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم که بد و شد باب الرویا
الصالحة جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة خواب نیک پاره الیت از چهل و شش پاره از پیغامبری مالک عن اسحق
بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری عن انس بن مالک الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواب نیک از
مرد صالح پاره الیت از چهل و شش پاره از نبوة مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ مثل ذلک
بروایة ابو هریره امده بهت از انحضرت صلی الله علیه وسلم مانند انچه گذشت مالک عن اسحق بن عبد الله بن
ابی طلحة عن زفر بن صعصعة بن مالک عن ابیه عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که نیک
از نماز بامداد میفرماید ایا دیده بهت کسی از شما امشب خوابی را و میفرماید باقی نخواهد ماند از پیغامبری بعد از
من مگر خواب نیک مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باقی
نخواهد ماند بعد از من از خصال نبوة مگر مبشرات یعنی خوابهای نیک بشارت دهنده صاحب خود را انچه بیند یا نیک کرده
اصحاب و چیست مبشرات یا رسول الله فرمود خواب نیک که به بیند انرا مرد صالح یا دیده شود برای او پاره
بهت از پاره های چهل و شش گانی از نبوة مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروه مسکف و تفسیر این آیه

ایم البشری کان خواب نیک ست که بیند از امر و بازدیده شود و برای باب اذا رای فی منامه ما یکره فلیتفل ثلثا ولیتعوذ
بالله من الشیطان و فکیه بیند در خواب بخ تا بیند دارد و پس باید که تف کند سه مرتبه و بناه بگیرد و بخدا از شیطان مالک عن
یحیی بن سعید عن ابی سلمة بن عبد الرحمن الخ ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت که شنیدم ابو قتاده را که میگفت شنیدم از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که نیک و خواب نیک از جانب خدا تعالی است و خواب بد از شیطان ست پس فکیه بیند یکی از شما چیزی را
که نا پسند میکند از پس باید که تف کند بجانب چپ خود سه بار و باید که بناه گیرد بخدا تعالی پس هرآینه ان خواب ضرر نخواهد رسانید او را
گفت ابو سلمه هرآینه دیدم خوابی که گران میبود بر من از کوه پس فکیه شنیدم این حدیث را پس هیچ پروا نکردم بعد از ان باب یجب
الاستیذان اذا دخل بیته غیره واجب ست طلب اذن نمودن و فکیه قصد در آمدن خانه غیری کنند قال الله تعالی یا ایها
الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم
تذکرون ای مسلمانان داخل نشوید بخانهای غیر خانهای خود تا انکه دستوری طلب کنید و سلام کنید بر اهل خانهای
این بهتر ست برای شما تا باشد که شما پند پذیرید فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم
وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم والله بما تعملون علیم لیس علیکم جناح ان تدخلوا
بیوتا غیر مسکونة فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون پس اگر نیابید در انجا
هیچکس را در رسانید انجا تا انکه دستوری داده شود شما را و اگر گفته شود بشما که باز گردید پس باید که باز گردید ان باکیزه تر
شما را و خدا بانچه میکنید داناست نیست بر شما گناهی در انکه در آیید بخانهای که مسکن کسی نیست در انجا منفعتی باشد
شما را یعنی رباط و خف محمد اسیدانچه اشکار میکنید و انچه پوشیده میدارید و قال تعالی و اذا بلغ الاطفال منکم
الحلم فلیستاذنوا کما استاذن الذین من قبلهم و چون رسند کودکان از شما بحد احتلام باید که دستوری
طلب کنند چنانچه دستوری طلبیدند انانکه پیش از ایشان بودند مالک انه بلغه ان النبی اذا دخل البیت الخ مالک رسید
از اهل علم که مستحب ست و فکیه داخل شود در خانه غیر مسکون یعنی کسی انجا ساکن نباشد گفته شود السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین باب لیس الاستیذان اذا دخل بیته لفسه او بیت واحد من محارمه مستحب ست دستوری طلب کردن
و فکیه داخل شود خانه خود را یا خانه یکی از محرمان خود را مالک عن صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار الخ سوال کرد مردی
انحضرت را صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله ایا دستوری طلب کنم بر مادر خود پس فرمود آری پس گفت ان مرد آنست

ص ۱۱۲ او

من باابوسا کم در یک خانه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم دستوری طلب کن بروی پس گفت ان مرد بر اینه
من خدمت کننده او بیم پس فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم دستوری طلب کن بروی یا دوست سبداری که بنبی او را
برنه گفت نمیخواهم گفت پس دستوری طلب کن بروی **باب** الاستیذان ثلث فان اذن دخل والا رجع و دستوری خواستن
تا سه مرتبه است پس اگر اذن داده شود در انخانه وگرنه باز گردد **مالک** عن الثقة عنده عن بکیر بن عبد الله بن الاشج عن بسر
بن سعید عن ابی سعید الخدری عن ابی موسی الاشعری الخ فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم استیذان سه بار است پس اگر
دستوری داده شد ترا در انخانه والا باز گرد **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد من علمائهم ان ابا موسی الاشعری
الخ ابو موسی اشعری آمد دستوری طلب میکرد بر عمر بن الخطاب پس دستوری خواست سه بار بعد ازان باز گشت پس ادم
فرستاد عمر بن الخطاب در بنال او پس گفت چیست ترا که داخل نشدی گفت ابو موسی شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم
که میگفت خواستن دستوری سه بار است اگر اذن داده شود ترا در آ والا باز گرد پس گفت عمر بن الخطاب و گریت آنکه
بداند این حدیث را قسم بخدا که اگر بیاری پیش من کسی را که دانسته باشد این حدیث را خواهم کرد ترا چنین و چنان
پس برابر ابو موسی تا انکه آید بمجلسی که در مسجد بود گفته میشد او را مجلس انصار پس گفت هرآینه من خبردارم عمر بن الخطاب را
که من نشنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود استیذان سه بار است پس اگر اذن داده شد ترا فبها
والا باز گرد پس گفت عمر بن الخطاب والله اگر بیاری پیش من کسی را که میداند این حدیث را خواهم کرد با تو چنین و چنان
پس اگر نشنیده باشد این حدیث را کسی از شما پس باید که برخیزد با من پس انصار گفتند ابو سعید خدری را هرآینه برخیزد با ابو موسی
و نبود ابو سعید خردترین ایشان پس برخاست با او پس خبر داد عمر بن الخطاب را پس گفت حضرت عمر ابو موسی را اگاه باش هرآینه
من تهمت ننهاده ام بر تو ولیکن بیرسم از انکه دروغ بندند مردمان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم **باب** بیان السلام
بمقبل باسلم علیه او افضل منه واجب است جواب سلام باز دادن مانند صیغه که سلام داده شده است بان بری یابه
بهتر ازان قال الله تعالی واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله کان علی کل
شیء حسیبا و نگه دعای خیر کرده شود و شمار یعنی سلام گفته شده و برشما پس دعای خیر کنید بلکه گه دهی بهتر است ازان
کلمه اولی یا باز دهید همان کلمه را هرآینه خدا تعالی است بر هر حرف حساب کننده یعنی اگر گوید سلام علیکم واجب میشود دیگری را بر تو
دعا گوید سلام علیکم ورحمة الله این بهتر است یا گوید وعلیکم السلام و این جانب تر است مترجم گوید ابتدا السلام سنت است

سعد
سعد

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستاذن ثلث فان اذن لک فادخل والا فارجع ۱۲
حدیث ابی موسی اشعری ۱۲ ترجمه حدیث ابی موسی اشعری ۱۲ ترجمه حدیث ابی موسی اشعری ۱۲
ابو موسی فقط ابو موسی الاشعری یحیی الاشعری یحیی فقط ابو موسی الاشعری
یقول الاستیذان ثلث فان اذن لک والا فارجع فقط ابو موسی الاشعری ۱۲ ترجمه حدیث ابی موسی اشعری ۱۲
والله لیقیمن علیه بینة منکم ابو سعید الخدری فقط ابو سعید الخدری ۱۲ ترجمه حدیث ابی سعید
یقول عمر لابی موسی اما انا لم اتهمک ولکن خشیت ان یتقول الناس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
الاستیذان ثلث فان اذن لک والا فارجع ۱۲ ترجمه حدیث ابی موسی اشعری ۱۲
وکان ابو سعید اصغر القوم فقام معه فاخبر عمر ۱۲ ترجمه حدیث ابی سعید خدری ۱۲
ان ابا موسی اتی عمر فقال السلام علیکم هذا عبد الله بن قیس وهذا یزید بن عامر معهما بینة انهما سمعا رسول الله صلی الله علیه وسلم

وجواب سلام واجب فوریست بگوید السلام علیکم جواب دهنده می باید که وعلیکم السلام بگوید واگر السلام علیکم هم در جواب
گوید جایز است بنابر قول صحیح واگر تنها علیک بگوید نیز ادا می شود و مستحب است جواب را بگوید وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته
باب هل یزید المسلم علی قول السلام علیکم ابازیاده کند سلام دهنده بر السلام علیکم **مالک** عن وهب بن کیسان عن
محمد بن عمرو بن عطاء الخ محمد بن عمرو گفت نشسته بودیم نزد یک عبد الله بن عباس پس داخل شد بر وی مردی از اهل یمن
پس گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد ازان زیاده کرد هری با این کلمات پس گفت ابن عباس وی را که وز
رفته بود بعبارت او کیست ان سلام کننده یاران گفتند ان یمنی است که حاضر میشود نزد یک تو پس تعریف کردند او را
بآن شخص تا نشناخت پس گفت ابن عباس بر انینه سلام تمام نشد نزد یک لفظ برکت **مالک** عن یحیی بن سعید ان
رجلا سلم علی عبد الله بن عمر الخ مردی سلام گفت بر عبد الله بن عمر پس گفت با بن صیغه السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته والغادیات والرایحات پس گفت او را عبد الله بن عمرو برتو باد مانند این هزار بار گویا که عبد الله بن عمر
مکروه داشت این صیغه را وناپسند دانست انرا **باب** تسلیم الراکب علی الماشی واذا جاء واحد من الجماعة اجزء
عنهم باید که سلام دهد سوار بر پیاده و وقتیکه جواب سلام دهد یکی از جماعه کفایت میکند از همه **مالک** عن زید بن
اسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سلام کند سوار بر پیاده و وقتیکه جواب سلام دهد از قوم یک شخص
کفایت میکند همه را **باب** اذا سلم الیهودی کیف یجیب وقتیکه سلام دهد یهودی چگونه جواب دهد او را **مالک** عن
عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اذا سلم کند بر شما یهود وقتیکه سلام میدهد بر شما کسانی
ایشان پس جز این نیست که میگوید السام علیکم یعنی مرگ باد بر شما پس تو در جواب او بگو برتو باد **باب** استحباب
افشاء السلام علی من تعرف وعلی من لم تعرف مستحب است اظهار سلام بر هر که بشناسی او را و بر هر که نشناسی
مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة ان الطفیل بن ابی بن کعب اخبره انه کان یاتی عبد الله بن عمر الخ طفیل
بن ابی بن کعب بر اسحق عبد الله بن عمر پس وقت باشد او میرفت همراه او بجانب بازار گفت طفیل پس وقتیکه بگاه
میرفتیم بجانب بازار نمیگذشت عبد الله بن عمر بر سقط فروشی ونه بر صاحب فروختنی ونه بر فقیری ونه بر هیچ یکی
مگر که سلام میکرد بر وی گفت طفیل پس آمد نزد عبد الله بن عمر روزی پس طلب کرد از من که از پی او روم
بجانب بازار پس گفتم او را چه خرید میکنی در بازار یعنی چرا میروی وحال انکه تو استاده نمی شوی بر فروختنی ومحال

بیان
سیکنی از متاع و نرخ آن مقرر میکنی و نمی نشینی در مجلسی از مجلسهای بازار کفت و من میکویم یعنی سبب امر و رفت
بیان مسکنم بنشستن اینجا تا با یکدیکر سخن میکویم پس کفت مرا عبد الله بن عمر ما صاحب شکم دلو و طفیل صاحب شکم
بزرک خبر این نیست که بکاه میروم از برای سلام تا سلام دهیم بر هر که ملاقات میکنیم یا او باب یستحب المصافحة و الهدیة
مستحب است مصافحه کردن و هدیه فرستادن مالک عن عطاء بن عبد الله الخراسانی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
یا یکدیکر مصافحه کنید تا دور شود کینه و با یکدیکر هدیه فرستید تا با یکدیکر محبت شوید یعنی دوستی پیدا کنید و دور شود دشمنی
باب یستحب للانسان اذا لقی اخاه یقول کیف انت او کیف حالک و یستحب له ان یجیب فیقول احمد الله تعالی الیک
مستحب است آدمی را وقتیکه ملاقات کند با برادر خود بکوید چکونه تو یا حسبت حال تو و مستحب است او را که جواب دهد پس بکوید
شکر میکویم خدای تعالی را متوجه شده بسوی تو مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک انه سمع عمر
بن الخطاب الخ انس بن مالک شنید عمر بن الخطاب را و سلام داد بروی مروی پس رد کرد بروی جواب
سلام بعد ازان پرسید حضرت عمر ان مرد را چکونه هستی تو پس کفت حمد میکویم متوجه شده بسوی تو خدای را پس
فرمود حضرت عمر است الخ اراده میکردم از تو باب الامر مشمت العاطس الحامد غیر المرکوم یا باب در حکم بر حک
کننده کفتن بعطسه زننده که حمد کفته باشد و صاحب مرض زکام نباشد مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه انه سمع رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود اکر عطسه زند عطسه زننده پس بر حمک الله بکوید او را بعد ازان اکر باز عطسه زند پس بر حمک الله
بکوید او را بعد ازان اکر باز عطسه زند پس بر حمک الله بکوید او را بعد ازان اکر باز عطسه بزند پس بکو تو صاحب زکامی
کفت عبد الله نمیدانم ایا بعد سه مرتبه کفت یا بعد چهار مرتبه مترجم کوید مستحب است عاطس را که بعد عطسه الحمد لله
بکوید و اکر الحمد لله رب العالمین بکوید بهتر است و سخت تر است بر حمک الله کفتن بر کسی که حمد عاطس را نشنود و
مستحب است نزد شافعی و اصحاب مالک مختلف اند در وجوب تشمیت عاطس باب یستحب ان یحب المشمت
مستحب است که عاطس جواب دهد بر حمک الله کوینده را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر
وقتیکه عطسه میزد پس کفته میشد او را بر حمک الله میکفت یرحمنا الله و ایاکم و یغفر لنا و لکم باب التاکید
فی حفظ المنطق در بیان تاکید در نکاهبانی سخن از مکروهات مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری
عن ابی شریح الکعبی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که ایمان آورد بخدا و روز

---

۱ فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم
۲ فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم
۳ فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم
۴ فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم
۵ فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم فقه ما بیت کا یوم ذا یوم فقه رسول الله صلعم

باید که بگوید سخن نیک یا سکوت بکند مالک عن محمد بن عمرو بن علقمة عن ابیه عن بلال بن الحارث المزنی انه قال
صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستی که آدمی سخن بگوید بکلمه از رضامندی خدا تعالی گمان نمیکند که برسد تا انجا که رسید
فی نویسد خدا تعالی برای او بسبب آن کلمه رضامندی خود تا روزیکه ملاقات کند باو خدا و بدرستی که مرد سخن بگوید
از سخط خدا تعالی گمان نمی برد که برسد تا انجا که رسید فی نویسد خدا تعالی برای او بسبب آن کلمه ناخوشنودی خود
تا روزیکه ملاقات کند باو خدا تعالی مالک عن عبد الله بن دینار عن ابی صالح السمان انه قال قال ابو هریره بدرستی که
مرد هر زبان می آرد کلمه را متوجه نمیکند بجانب او دل را یعنی عظم او بخاطر نمی آرد می افتد بسبب آن در آتش دوزخ
و بدرستی که مرد هر زبان می آرد کلمه را که متوجه نکرده است بسوی او دل را برسد او را خدا تعالی بسبب آن مرد را بسبب آن کلمه در
بهشت مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که او را نگاه
دارد خدا تعالی از شر دو چیز در آید بهشت پس گفت مردی یا رسول الله ایا خبر نمیدهی ما را پس خاموش شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد ازان باز فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند این سخن نخستین پس گفت او را
آن مرد ایا خبر نمیدهی ما را یا رسول الله پس خاموش شد بعد ازان خبر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند
آن سخن پس گفت آن مرد ایا خبر نمیدهی ما را یا رسول الله بعد ازان باز فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند
آن سخن پس شروع آن مرد که بگوید بسخن نخستین خود پس خاموش کرد انید او را مردی که بر پهلوی او نشسته بود
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که نگاهدارد او را خدا تعالی از شر دو چیز در آید بهشت مابین دو
کلمه خود و مابین دو پای خود و مابین دو کلمه خود و مابین دو پای خود و مابین دو کلمه خود و مابین دو پای خود
یعنی از شر زبان و از شر ما تحت ازار مالک عن یحیی بن سعید ان عیسی بن مریم علیه السلام الخ عیسی بن
مریم علیه السلام بر خورد بنجومی پس گفت او را بر و بسلامتی پس گفتند او را ایا میگوئی این کلمه مزخرف را
پس گفت عیسی علیه السلام بدرستی که من نیستم از آنان که عادت کنم زبان خود را بسخن بد مالک انه بلغه ان عیسی بن
مریم علیه السلام الخ حضرت عیسی علیه السلام میفرمود بسخن بسیار مگوئید بدون ذکر خدا تعالی پس سخت میشود
دل شما پس بدرستی که دل سخت دور است از خدا ولیکن نمیدانید و نظر نمیکنید در عیبهای مردان گویا که شما
خداوند انید و نظر کنید در گناهان خود گویا که بندگان هستند پس جز این نیست که مردم دو قسم اند ابتلا و در

عاقبت درگفته شده پس رحم کنید بر اهل ملا و منکر گویند بر عافیت **باب** بحرم الکذب حرام است دروغ گفتن
مالک عن صفوان بن سلیم الخ گفته شد در جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایا می باشد مسلمان بزدل فرمود آری
گفته شد در خدمت او صلی الله علیه وسلم ایا می باشد مسلمان بخیل فرمود آری پس گفته شد او را صلی الله علیه وسلم ایا
می باشد مومن دروغ گوی فرمود نی **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود الخ عبد الله بن مسعود میگفت لازم گیرید
راست گوی را پس هر آینه راست گوی راه مینماید بجانب نیکوکاری و نیکوکاری راه مینماید به بهشت و دور دارید
خود را از دروغ گفتن پس هر آینه دروغ گفتن راه مینماید بسوی بدکاری و بدکاری راه مینماید بسوی دوزخ
ایا نمی بینی که گفته میشود راست گفت و نیکوکاری کرد و دروغ گفت و بدکاری کرد **مالک** انه بلغه ان عبد الله
بن مسعود الخ عبد الله بن مسعود میفرمود همینه دروغ میگوید بنده و اثر کرده میشود در دل او اثری سیاه تا انکه
سیاه میشود دل او پس نوشته میشود نزد یک خدا تعالی از دروغگویان **مالک** انه بلغه انه قیل للقمان الخ گفته شد
حضرت لقمان را چه چیز رسانید ترا بآن مرتبه که می بینیم مراد میداشتند مرتبه نبوت را پس گفت حضرت لقمان
راست گفتن سخن و ادای امانت و ترک کردن من لا یعنی را یعنی انچه فایده نمی بخشد **باب** رخص فی وعد الرجل
امراته یعنی رخصت داده شد یعنی دروغ گفتن در وعده دادن مرد زن خود را بچیزی که نیت نزدیک او
مالک عن صفوان بن سلیم الخ و مردی عرض کرد در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایا دروغ گویم
زن خود را فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ نیکی نیست در دروغ گفتن پس گفت ان مرد ایا وعده کنم با او
و سخن بلاطفه بگویم با او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ گناه نیست بر تو **باب** بحرم السخریه واللعن و
التنابز بالقاب والسوء والتجسس والنمیمه حرام است استهزا کردن و عیب کسی نمودن و لقب بد بر کسی نهادن
و غیبت کردن و سخن چینی نمودن قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی
ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم
ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئک
هم الظالمون ای مسلمانان تمسخر نکند قومی باقومی شاید که ایشان بهتر باشند ازین تمسخر کنندگان
و نه تمسخر کنند زنان باز نان شاید که ایشان بهتر باشند ازان تمسخر کنندگان و غیبت نکنید جماعت خود را

یعنی مسلمانان را و مخواهید یکدیگر را بلقبهای بد بدست نامی که آن گناه است بعد مسلمان شدن یعنی بد است نهادن کسی را ان نام نهاد ان باشد مانند فاسق و کافر و هر که توبه نکند پس این جماعت ایشان ستمکاران اند یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم ای مسلمانان احتراز کنید از بسیاری از گمان بدبردن به بعض گمان گناه است و تفحص کسی نکنید و غیبت نکنید بعضی از شما بعضی را یا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود را در ان حال که مرده است اگر بخورید ناپسند دارید او را و بترسید از خدا بدرستی که خدا توبه پذیرنده مهربان است و قال الله ولا تقطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم و فرمان بری مکن هر بسیار سوگند خورنده خوار شده را عیب کننده همه مردم رونده بسخن چینی را مالک عن ابی الولید بن عبد الله بن حبیب ان المطلب بن عبد الله بن حنطب المخزومی الخ مردی سوال کرد از آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که چیست غیبت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیبت آنست که ذکر کنی از مردی چیزی که دارد او را ناپسند گوید اگر چه آن چیز باشد در برادر تو گفت یا رسول الله و اگر چه آن چیز باشد در برادر من گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر بگوئی دروغ پس آن بهتان است باب النهی عن انتهار الفقراء و البغاء و در منع پاک زدن بر فقیران و بیتیمان قال الله تعالی فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر اما بر یتیم پس ستم مکن اما سایل را پس پاک مزن و درشت مگو باب تحریم ذکر محاسن النساء عند الرجال و یخرج من البیوت من یفعل ذلک حرام است ذکر حسن زنان نزد یک مردان کردن و بدر کرده شود از خانها کسی که بکند این کار را مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان مخنثا کان عند ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم فقال لعبد الله بن ابی امیة ان فتح الله لکم غدا الطائف دللتک علی بنت غیلان فانها تقبل باربع و تدبر بثمان فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخلن هذا علیکم و مخنث نزد ام سلمه زوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود پس گفت عبد الله بن ابی امیه را حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شنید ای عبد الله اگر بفتح مساعد خدا تعالی بر شما طائف را روز فردا پس من راه مینمایم ترا بر دختر غیلان پس بر آنرا که وی پیش می آید بچهار شکن و پشت میدهد بهشت شکن پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید که داخل نشوند این جماعه بر شما باب لا یحل المسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال الا لغرض شرعی من نهی مسکند او نحوه حلال است هیچ مسلمانی را که مهجور سازد برادر خود را یعنی ترک ملاقات کند زیاده بر سه شب مگر برای غرض شرعی از قبیل نهی کردن باشد مانند آن مالک عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ایوب الانصاری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حلال نیست مر مسلمان را که ترک ملاقات کند با برادر خود زیاده از سه شب ملاقات کنند با یکدیگر پس اعراض کند این شخص و اعراض کند آن شخص و بهترین ایشان آنکس است که ابتدا کند بسلام مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالک

۲ الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود با یکدیگر کینه نکنید و با یکدیگر حسد نکنید و با یکدیگر پشت ندهید و باشید ای بندگان خدا تعالی برادران یکدیگر و حلال نیست هیچ مسلمان را که ترک ملاقات کند با برادر خود زیاده از سه شب **مالک** عن ابی الزناد ۳ عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دور دارید خود را از گمان بد پس هر آینه گمان بد دروغ ترین سخن هست و تجسس مکنید و عیوب مردمان را و با یکدیگر از فزون طلبی مکنید و با یکدیگر حسد مکنید و بر یکدیگر پشت مدهید و باشید ای بندگان خدا تعالی برادران یکدیگر **باب** النهی عن سب الدهر در منع از بد گفتن زمانه **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره ۴ الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و گفت خدای تعالی کسی از شما ای خواری زمانه پس هر آینه خدا اوست کسی که بزمانه تغییر کنند مترجم گوید یعنی فان الله هو الدهر آنست که اوست مدبر و متصرف در امور و مراو نمیدارد و از و بر هر کس تصرف کننده و تدبیر نماینده را و بد نمیگوید او را و انکار از جنبه گردشهای ناگوار ای او نمود این قابل و در اصل این همه از جانب خدا تعالی است والله اعلم **باب** بحرم مخاطبة المسلم بیا کافر حرام است خطاب کردن مسلمان بیا کافر **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ۵ الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بگوید برادر خود را ای کافر پس هر آینه رجوع کرده است باین کلمه یکی از ایشان یعنی ان شخص که مستحق این کلمه است بروی واقع می شود و اگر نیست وبال ان باین گوینده راجع میشود **باب** ما جاء من ذم قوله هلک الناس باب آنچه آمده از بدی قول گوینده که بگوید هلاک شدند مردمان **مالک** عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریره ۶ الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و فیکه نشنوی مروی را که بگوید هلاک شدند مردمان پس او هلاک شونده ترین ایشان است **باب** لا یتناجی اثنان دون ثالث سخن پنهان نکنند دو شخص ترک کرده شخص سیوم را یعنی اگر سه کس باشند باینکه دو کس با یکدیگر سخن پنهان نکنند دان سیوم را نه نشنوانند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ۷ الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و فیکه باشند سه کس باید سخن پنهان نگویند دو کس ترک کرده سیوم را **مالک** عن عبد الله بن دینار ۸ الخ عبد الله بن دینار گفت بودم من و عبد الله بن عمر نزد یک خانه خالد بن عقبه که در بازار است پس آمد پیش او شخصی که میخواست سخن پنهان گوید با او و نبود با عبد الله هیچ یکی سوای من و سوای ان شخص که میخواست پنهان گفتن سخن را پس خواند عبد الله بن عمر مروی دیگر را تا انکه با چهار کس شدیم پس گفت مرا و آن شخص دیگر را باز پس رو دید پس هر آینه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که سخن پنهان نگویند دو کس ترک کرده یک کس را پس هر آینه این معامله اند و مکن میکنید او را

باب ذم ذی الوجهین و بیان حال صاحب دو روی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
بدترین مردمان صاحب دو روی است که می آید این جماعه را بیک روی و انجماعه را ببروی دیگر یعنی این از خصال الغان است باب
قول النبی صلی الله علیه وسلم ان من البیان لسحرا در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بعض فصاحت سحر است مالک
عن زید بن اسلم الخ آمدند دو مرد از جانب مشرق پس خطبه خواندند پس تعجب کردند مردمان از فصاحت ایشان پس گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه بعض فصاحت سحر است مترجم گوید در تاویل این حدیث علما را اختلاف است بعضی بر دنم
آن شخص حیله کرد یعنی کسب نماید باین کلام آنچه کسب نماید بسا حرام از کنماه و این ازان جهت است که در بیان عجز و تکلف و
تصنع بکار می برد از غیر ضرورت پس داخل می شود در ان ریا و کذب و مینماید باطل را بصورت حق و بعضی بر مدح قابل حمل نمودند
یعنی در کلام او تاثیری نیست مانند تاثیر سحر لیکن این حلال است و سحر حرام و دلالت میکند بر زیاده ثانی قرینه که در دیگر حدیث
امده ان من الشعر احکما والله اعلم باب الحلف بغیر اسم الله تعالی در بیان سوگند خوردن بسوای نام خدا تعالی مالک عن
نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم دریافت عمر بن الخطاب را حال آنکه حضرت عمر سیر میکرد و میان جماعتی از
شتر سواران و او سوگند میخورد بپدر خود پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدرستیکه خدا تعالی نهی میکند شما را از آنکه سوگند
خورید بپدران خود پس هر که سوگند خورد بنام خدا تعالی یا باید که خاموش ماند مترجم گوید سوگند خوردن بنام غیر خدا تعالی از غلو در
تعظیم او بحدیکه اگر جانب شود گمان کند که او بعینه خدا و آخرت خواهد بود شرک است و غیر این تعظیم مکروه است و علما در این امر
تفصیلی هست والله اعلم باب صنع الحلف وذکر الله تعالی فی القران العظیم بالله و والله و تالله در بیان صنعهای سوگند و ذکر کرد
خدا تعالی در قران عظیم بالله و والله و تالله مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفت در قسم خوردن لا و مقلب القلوب
مترجم گوید منعقد میشود سوگند بنام خدا تعالی و باسمی از اسماء خدا تعالی بالصفتی از صفات ذات او و همین است قول علما
باب الایمان ثلثة اقسام لغو لا کفارة فیه و منعقده یکفر فیها الکفارة ان حنث و غموس اختلفوا فی کفارتها ایمان
سه قسم است یکی لغو که کفاره نیست در وی و دوم منعقد و واجب میشود در وی کفاره ان اختلاف کردند قال الله تعالی
لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یواخذکم بما عقدتم الایمان الایه و قال الله تعالی
ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانه ثمنا قلیلا در کشف میکند باشما خدا تعالی ملغوا ز
سوگندان شما ولیکن در کشف میکند باشما بسبب قسمها یعنی بقصد قسم خوردن پس کفارت او در وقت

حشت طعام خورانیدن ده مسکین است از میانه غله که میخورانند اهل خود را یا پوشانیدن ایشان را باز آوردن
برده پس مرکاه که نماید این مذکور را پس کفارة او روزه گرفتن سه روز است کفاره سوگندان شما وقتیکه
سوگند خورید و نگاه دارید سوگندان خویش را همچنین بیان میکند خدا تعالی برای شما ایات خود را تا بود که شما شکر کنید
مالک عن هشام بن عروه عن عائشة الخ حضرت عائشه گفت لغو سوگند گفتن آدمی لا والله بلی والله است یعنی
الخ هر زبان میرود بحکم عادت بغیر قصد قال مالک احسن ما سمعت فی هذا ان اللغو الخ گفت مالک بهترین اقوال که
شنیدم ازاد رین باب آنست که لغو سوگند خوردن آدمی است هر چیزی که یقین میداند که وی همچنان است که قسم
خورده مردی که لغو شد جامه خود را بده دینار بعد ازان بفروخت ازا بده دینار یافت خورد که برند غلام خود را بعد
ازان نمرند او را و مانند این پس این قسم است انکه کفارت نمیدهد صاحب او از قسم خود و نیست در لغو کفاره گفت
مالک انکسی که سوگند میخورد بر چیزی و او میداند که او کذاب است سوگند میخورد بر دروغ و او میداند نادم میشود
پس آن کسی را که باید نماید بان لغوی که عذر باید گفت یا او نادم بر و سبب ان مالی را پس این سخن نزدیک است بانکه باشد
در وی کفاره ترجیح کرده اند اخبار امام شافعی در تفسیر لغو قول حضرت عائشه است و مختار امام اعظم در لغو مانند
است ان امام مالک است و مذهب شافعی در عموس وجوب کفاره است و قول ابو حنیفه در عموس مانند قول مالک است
باب من حلف علی یمین فرای غیرها خیرا منها تحلل و یکفر هر که سوگند خورد بر چیزی که بران سوگند خورده بشود پس دیدن خلاف
ان سوگند را بهتر از فعل ان باید که بکند ان چیز بهتر را و کفاره دهد مالک عن سهیل بن ابی صالح السمان عن ابیه
عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که قسم بخورد بر چیزی که بران سوگند خورده بشود پس
دید چیزی دیگر بهتر ازان پس باید که کفاره دهد از سوگند خود و باید بکند انچه که بهتر است باب من استثنی
فی حلفه فلا حنث علیه هر که ان شاء الله گوید در قسم خود پس حنث لازم نمی اید بر وی مالک عن نافع عن
عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر میگفت هر که گفت والله بعد ازان گفت ان شاء الله بعد ازان نکرد حنث
که قسم خورده است بران حانث نمیشود قال مالک احسن ما سمعت فی الثنیا الخ گفت مالک بهترین اقوالی
که شنیدم در استثنا انکه مر صاحب خود را نفع نمیدهد تا وقتی است که قطع کلام خود نکرده و انچه باشد از ان
کلام به نسقی که دنبال میرود بعض ان بعض را یعنی متصل باشد پیش از انکه سکوت کند پس وقتیکه سکوت

کند و قطع کلام نماید پس استثنا نیت او را یعنی اگر بعد انقطاع کلام ان شاء الله گفت حانث نشود **باب** الرجل یحلف بالکفر و حکم شخصی که قسم بخورد و بکفر قال مالک فی الرجل یقول ان فعلت کذا فانا یهودی او نصرانی او کافر او یحلف بالله ثم یحنث فی یمینه انه یکفر بالله او مشرک بالله بعد از ان حانث شده هر آینه نیت بروی کفاره و نیت او کار او زنار بستن یا کافر شدن یا مشرک شدن یا بر کفر و باید که طلب مغفرت کند از خدا بتحقیق و باز نگردد بسوی چیزی از ین کار و بدهد چیزی از ین کار که کرد و مرتکب شده قول صلی الله علیه وسلم من حلف علی ملة غیر الاسلام فهو کما قال یعنی کسی که قسم بخورد بر ملتی سوای ملة اسلام پس او همچنان است که گفت و اختلاف کرده اند درین قول علما امام شافعی گفت بعمل آورد امر غضبی و کافر نشد و لازم نیست بروی کفارت و ابو حنیفه میگوید کافر نمی شود و لیکن بروی لازم است کفارت یمین و مالک حانث میشود **باب** کفارة الیمین در بیان کفاره سوگند قال الله تعالی لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یواخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم ایاته لعلکم تشکرون و گرفت نمیکند خدا شما را بلغو از سوگند آن شما و لیکن مواخذه میکند شما را بسبب قسمها یعنی بقصد قسم خوردن پس کفارة ان دروقت خست طعام خود انیدن ده مسکین است از میانه غله که بخورانید اهل خود را یا بپوشانیدن ایشان یا آزاد کردن یک برده پس هر که نیابد این مذکور را پس کفاره او سه روز روزه گرفتن این است کفاره سوگندان شما و نگاه سوگند خود را و محافظت کنید سوگندان خود را همچنین بیان میفرماید خدا برای شما آیات خود را یا بود که شما شکر کنید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه عبد الله بن عمر مسکفت هر که سوگند خورد بقسمی پس بکند ساخت ان قسم را بعد از ان حانث شده پس بروی واجب است از او کردن برده یا پوشانیدن ده مسکین و هر که سوگند خورد بقسمی پس بکند نساخت آنرا بعد از ان حانث شده پس بروی لازم است طعام دادن ده مسکین برای هر مسکینی یک مد اگر نیابد پس هر که نیابد پس لازم است بر وی سه روز روزه گرفتن سه روز **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه گفت مالک نمیگوید آنست که سوگند خورد آدمی دیک چیز مکرر کند و ان چیز قسمهای را قسم بعد قسم مانند گفتن او و الله که نکنم از ین قسمت مثلا و همچنین قسم خورد بان نقطه چند مرتبه سه بار یا زیاده از ان پس کفاره ان یک کفارت است مانند کفاره بیره بغیر فرور

باب قدر الاطعام والکسوة در بیان اندازه خوراندن و پوشانیدن مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر کفاره سوگند خود بطعام داد ده مسکین هر مسکینی را یک مد گندم مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار الخ سلیمان بن یسار گفت یافتم مردمان را در ایشان وقتیکه سوگند میخوردند یک مد گندم بمد کم و دیدم این کفایت کننده از خود قال مالک احسن ما سمعت فی الذی یکفر عن یمینه الخ گفت مالک بهترین آنرا که شنیدم در باب کسی که کفاره دهد از قسم خود به پوشانیدن او هر اینه او اگر پوشاند مردان را باید که بپوشاند ایشان را یک جامه و اگر بپوشاند زنان خود را بپوشاند ایشان را دو دو جامه خمار و کرته و این اولی چیزی است که کفایت میکند هر کدام را در نماز او باب یجب الوفاء بالنذر واجب است وفا کردن بنذر قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود ای مومنان وفا کنید بعهدها یعنی عهدی که باخذ البیعة و التزام احکام او تعالی و قال تعالی یوفون بالنذر و وفا میکنند بنذر بر در مدح جماعه که نذر را وفا کنند مترجم گوید جمهور علما بر اینند که هر که نذر کند طاعتی را لازم میشود بروی وفا ان اگرچه معلق بچیزی نباشد و بعضی گفتند لازم نمیشود نذر یکه و نکه معلق باشد بچیزی باب اذا قال لله علی ان افعل کذا فذلک النذر اداخل لفظ النذر اولم یدخل و نکه بگوید لله علی یعنی واجب است بر من که بکنم فلان کار را پس این نذر است داخل کند لفظ نذر را یا نکند مالک عن عبد الله بن ابی حبیبة الخ عبد الله بن ابی حبیبة گفت که گفتم شخصی را و من ان روز نوجوان بودم نیست چیزی لازم بر مرد و ران که بگوید بر من پیاده رفتن است بجانب خانه کعبه و نگفت بر من نذر است که پیاده بروم پس گفت مرا مردی ایا رغبت است ترا در انکه بدهم ترا این خبر را خوشحال کرد بخباری که در دست او بود و تو بگوی که بر من پیاده رفتن است بسوی خانه خدا پس گفتم آری پس نگفتم ان کلمه را و من آن روز نوجوان بودم بعد ازان درنگ کردم تا انکه هوشیار شدم پس گفته شد مرا اینکه بر تو واجب است پیاده رفتن پس آمدم پیش سعید بن المسیب پس سوال کردم ازوی ازین ماجرا گفت بر تو لازم است پیاده رفتن پس رفتم پیاده گفت مالک و همین است حکم نزد یک ما باب اذا نذر ان یحج راکبا

غیر ذلک مما لم یجر الشرع ان یفعل و هل فی ذلک کفارة و فکه نذر کند که نحر کند پسر خود را یا سوای آن از آن قسم که مباح کرده است شرع از آنکه مندان کار روا باد در این نذر کفاره لازم است مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد الخ آمد زانی پسر عبد الله بن عباس پس گفت مرا پدر من نذر کرد و من که نحر کنم پسر خود را پس گفت ابن عباس نحر کن پسر خود را و کفاره ده از سوگند خود پس گفت مرد پیری که نشسته بود نزد یک ابن عباس و حکم نباشد در صورت کفاره یعنی این نذر معصیت است پس کفاره چرا لازم آید پس گفت ابن عباس مرا پدر من خدا تعالی فرموده است و الذین یظاهرون منکم من نسائهم بعد از آن شروع فرمود در اظهار از قسم کفاره آنچه دیدی باب من نذر قربة و غیر قربة ترک مالا قربة فیه و لا کفارة فی ترکه هر که نذر کرد طاعتی را و غیر طاعت را ترک کند آنچه نیست طاعت در آن و کفاره لازم نیست در ترک آن مالک عن حمید بن قیس و ثور بن زید الدیلی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم دید مردی را ایستاده در آفتاب پس فرمود چیست حال این شخص گفتند نذر کرده است که سخن نگوید و زیر سایه نباشد و نه نشیند و روزه دارد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کنید او را که سخن بگوید و در سایه باشد و به نشیند و تمام کند روزه خود را قال یحیی قال مالک و لم اسمع الخ گفت مالک و نشنیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد او را بکفاره و همانا امر کرد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم که تمام کند آنچه طاعت بود برای خدا تعالی و ترک کند آنچه معصیت بود برای خدا تعالی باب نذر اللجاج و الغضب یعنی شخصی بر سبیل جهل و غضب گوید که اگر نکنم این کار را مال من در راه خدا است باز وقف باب کعبه است چه چیز لازم آید مالک عن ایوب بن موسی عن منصور الحبی عن ابیه عن عائشة ام المومنین الخ حضرت عائشه سوال کرده شد از حکم مردی که گفت مال من در تاج کعبه است فرمود حضرت عائشه کفاره بشود این را آنچه کفارت میشود سوگند را تاج یعنی باب است یعنی در دره باب من نذر ان یمشی الی بیت الله ثم عجز کیف یفعل القضی او بپیمایی هدیا و حکم کسی که نذر کرد پیاده رفتن بجانب خانه خدا تعالی یعنی در عمره یا حج بعد ازان درمانده شد ایا قضا کند ان پیاده رفتن را از انجا که مانده شده باشد یا قربانی ذبح کند بجای او مالک عن عروة بن اذینة اللیثی الخ عروه بن اذینه گفت برآمدم همراه جده خود که عجز بجا واجب شده بود پیاده رفتن بسوی خانه خدا تعالی تا آنکه رسیدیم بعض

راه را درماند

راه را و ماندان جده پس فرستاد و سوالی ازان خود را پیش عبد الله بن عمر فرستاد سوال کند عبد الله بن عمر را پس مرا دم من همراه او پس سوال
کرد عبد الله بن عمر پس گفت او را عبد الله بن عمر که امر کن او را که سوار شود و بعد ازان باز دیگر باید که پیاده رود از انجا که زمانده شد
مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب و ابا سلمة بن عبد الرحمن الخ سعید بن المسیب و ابو سلمة بن عبد الرحمن میکنند مانند قول عبد الله بن عمر مالک عن یحیی
بن سعید الخ یحیی بن سعید گفت بر من واجب بود پیاده رفتن پس رسید مرا درد پهلو پس سوار شدم تا انکه رسیدم بمکه پس سوال کردم
عطا بن ابی رباح را که مفتی مکه بود و غیر او را پس گفتند واجب است قربانی پس گفتم که امدم بمدینه سوال نمودم یعنی از علما پس امر کردند مرا که
بروم باز دیگر از انجا که زمانده پس راه رفتم مترجم گوید ابو حنیفه و شافعی قایل اند بانکه بران شخص لازم است دم یک بز یا
غیر و بعضی از علما واجب ثبت کرد بطریق احتیاط از جهت حدیث انس بن مالک و مثل این حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
عز و جل لیعجب عن تعذیب هذا نفسه ثم امره فرکب یعنی امر نکند بر هدایا و لا قضا یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر اینه خدای عز و جل البته از
است از تعذیب این شخص نفس خود را پس امر فرمود او را یعنی سوار شود و پس سوار شد و نکرد بر نکرد قربانی را و نه قضا را باب
قضاء النذر عن المیت در قضا کردن نذر از جانب میت مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
عن عبد الله بن عباس ان سعد بن عبادة الخ سعد بن عبادة طلب فتوی نمود از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت هر اینه مادر
من مرده است و بروی لازم بود نذری و او انکرده امر پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم قضا بکن از طرف او باب
عن عبد الله بن ابی بکر عن عمته الخ عبد الله بن ابی بکر از عمه خود روایت کرد که وی گفت که جده عبد الله بن ابی بکر نذر کرد بر خود
پیاده رفتن را بسوی مسجد قبا بعد ازان بمرد و او انکرده بود نذر را پس فتوی داد عبد الله بن عباس دختر او را که قضا
کند از جانب او باب لم یقبل النبی صلی الله علیه وسلم من اراد ان یخلع من ماله صدقة الی الله و رسوله اراده نکرد و اشاره
الی الصدق بثلث ماله قبول نفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کسی که خواست که برآید از مال خود برای تصدق خدا و رسول او
و آن اراده او را اشاره فرمود بجانب تصدق سیوم حصه مال خود مالک عن عثمان بن حفص بن عمر بن خلده عن
ابن شهاب انه بلغه ان ابا لبابه بن عبد المنذر الخ ابن شهاب را خبر رسید که ابو لبابه انصاری و تکمیل قبول فرمود توبه
او را خدا تعالی گفت یا رسول الله ترک کنم ان سرای قوم خود را که رسیدم انجا بگناه و همسایه تو شوم و برآیم از مال خود
در ان حالی که ان مال صدقه باشد برآیم از مال بسوی خدا و رسول او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کفایت میکند ترا
از ین صدقه تسیوم حصه مال باب تحریم مسافرة المراة الا مع ذی محرم بها حرام است سفر کردن زن بکر با مردی که صاحب

قرابة ومحرمة باشد با او مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حلال نیست
هیچ زنی را که ایمان باورده است بخدا و روز آخر که مسافرت کند در راه یک شبانه روز مگر در بنجال که همراه باشد صاحب قرابة
ومحرمة او باب کراهیة الوحدة فی السفر باب در مکروه بودن تنها رفتن در سفر مالک عن عبد الرحمن حرملة عن عمرو
بن شعیب عن ابیه عن جده الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود یک شتر سوار شیطان است و دو شتر سوار دو شیطان اند
و سه شتر سوار سه سواران اند مالک عن عبد الرحمن بن حرملة عن سعید بن المسیب الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
شیطان قصد رسانیدن مشقت میکند بیک شخص و دو شخص پس وقتیکه باشند سه کس قصد رسانیدن مشقت نمیکند
باایشان مترجم گوید یعنی قوله الراکب شیطان الخ که تنهائی و تنها روی در سفر از فعل شیطان است و در بن امر
آنست که شخص واحد رفیقی باشد همراه او کسی که معاونة کند او را در برداشتن بار و در نگاهبانی مال و در خدمت و وقتیکه
سه کس باشند باز یاده با یکدیگر دو کاری کنند و به نوبت قیام خدمت یکدیگر نمایند و نماز را بجماعت گذارند و اگر تنها
سفر میرود کسی نداشته باشد که غسل او بدهد و کفن بپوشاند و دفن کند و کدام کس را وصیت نماید در مال خود و یکه
سپارد و کدام کس بردارد ترکه او را و رساند بجانب اهل او و خبر کند ایشان را بمردن او و نکاح کند زن او را
تقسیم کرده شود میراث او و بچندین مباحث تنهائی و فواید جماعت بسیار است و الله اعلم باب قطع القلائد والاوتار
من اعناق الابل و بریدن قلاده ها و زه کمان از گردنهای شتران مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن تمیم عن
ابی البشر الانصاری الخ ابو البشر انصاری نشسته بود با انحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض سفرهای او کفت ابو البشر را پس بفرستاد
انحضرت صلی الله علیه وسلم پیامبری را و مردمان در خواب نیم روز خود بودند باین مضمون که باقی گذاشته نشود در گردن
هیچ شتر قلاده از زه کمان یا کفت هیچ قلاده مگر بریده شود کفت مالک می بینم ان قلاده را السبب چشم زخم باب
الامر بالرفق بالابل والنزعة فی السیر باللیل والنهی عن التعریس علی الطریق باب در امر بر رفق و نرمی با شتران و رغبت دادن
در سیر شب و نهی از آخر شب فرود آمدن بر سر راه مالک عن عبیده بن سلیمان عن خالد بن معدان الخ خالد بن معدان
بحدث مرفوع روایت کرد که هر اینه الله تبارک و تعالی نرم خوست و دوست میدارد نرم خوی را و میدهد بر نرم خوئی
مدوی که نمیدهد انرا بر درشت خوی و وقتیکه سوار شوید بر بن جانوران بی زبان پس باید که فرود آرید انها را بجاهای
انها یعنی جای که فایده چریدن دواب باشد پس اگر باشد زمین بی گیاه پس خلاص شوید از آن و اوی بر ای جانوران

با سفر آشنا خوان آن جانوران یعنی پیش از آنکه لاغر شوند ولازم گیرید زود شب را پس بر اینه زمین در نورد دیشود در شب آن قدر که در نورد دیده نمیشود و در روز خود را و دارید از فرود آمدن در آخر شب بر راه ها پس بر اینه آن راه گذر جانوران است و جای ماران است **باب** الدعاء اذا اراد الخروج الی السفر در بیان دعای که وقت بر آمدن برای سفر باید خواند **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اراد سفر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه می نهاد پای خود را در رکاب شتر را و اراده سفر بود سفر را میخواند بسم الله الخ یعنی بنام خدا شروع میکنم در سفر بار خدایا تویی همراه من در سفر و تویی جانشین من در اهل خانه بار خدایا در نورد و برای ما زمین را و آسان کن بر ما سفر را بار خدایا بر آنیه من بنا هم تو از مشقت سفر و بدی بازگشتن و بدی نمایش در مال و اهل **باب** الدعاء اذا انزل منزلا باب در بیان دعای که در وقت فرود آمدن در منزل باید خواند **مالک** عن الثقة عنده عن یعقوب بن عبد الله بن الاشج عن بسر بن سعید عن سعد بن ابی وقاص عن خوله بنت حکیم الخ از رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که فرود اید بمنزلی پس بگوید این کلمات اعوذ بکلمات الله الخ یعنی پناهم بسبحان خدا که کامل اند از شر انچه افریده است پس بر اینه حال اینست که ضرر بر ساند او را چیزی تا انکه بکوچد **باب** اذا قضی حاجته فلیعجل الرجوع الی اهله وقتیکه ادا کند حاجت خود را پس باید که شتاب کند رجوع بجانب اهل خانه خود **مالک** عن ثقة عن ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سفر پاره از عذاب است باز میدارد یکی را از خواب خود و خوش و اشامیدن خود پس وقتیکه تمام کند یکی از شما مقصود خود را از بنجاب خود پس باید که زود متوجه شود بجانب اهل خانه خود

کتاب الرقایق رقایق در اصطلاح اهل حدیث

ان احادیث را میگویند که مرقق دلهای مردمان باشند از بیان ایات قدرت و عظمت خدا تعالی و بیان ثقلب دنیا و فضایل اعمال بر و عقوبة اعمال اثم و بیان عذاب قبر و هول حشر و ذکر جنت و نار و بیان فضیلة صبر و مانند ان و حث بر حسن خلق و نکوهش خلق بد و مانند ان **باب** کل شی بقدر هر چیز بقدیر الهی است **مالک** عن زیاد بن سعد عن عمرو بن سلم عن طاوس الیمانی الخ طاوس گفت یا فتم جماعتی از اصحاب انحضرت را صلی الله علیه وسلم که میگفتند هر چیز بقدیر الهی واقع میشود و بر حسب آن ظاهر میگردد و گفت طاوس شنیدم از عبد الله بن عمر که میگفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر چیزی بقدیر الهی است حتی العجز

دوانائی نیز بقدر برای اینست مترجم گوید ایمان بقدر فرض لازم است و آن آنست که اعتقاد کند که خدای تعالی آفریننده
افعال بنده های خود است بیک باشندان افعال یا بزرگ شمه است ان افعال را برایشان مرجع محفوظ پیش از انکه بیافریند انسان
را و بنده کسب و اختیار است و کسب اختیار بنده نیز مخلوق اوست تعالی پیدا میکند از اخذ اتفاقی و فکیکه کسب مینماید و اختیار
میکند باب اضجاع آدم و موسی علی المقدر و بیان احتضام حضرت آدم و موسی علیهما السلام در باب قدر مالک
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره انه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مناظره کرد بنا یکدیگر آدم و موسی پس غالب
آمد آدم بر موسی پس گفت او را موسی تو آن آدمی که گمراه کردی مردمان را و بیرون کردی ایشان را از بهشت پس گفت
او را آدم تو آن موسای که داد او را خدای تعالی الواح در انها هر چیزی و نزدیک بیاورد او را بر سالت مردمان به پیغامبری خود و گفت
آری گفت آدم ایا ملامت میکنی مرا بر کاری که مقدر شده بر من پیش از انکه آفریده شوم باب اخذ المیثاق
من فرزندان آدم علیه السلام و بیان گرفتن عهد خدای تعالی از اولاد آدم علیه السلام مالک عن زید بن اسلم عن
عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب انه اخبره عن مسلم بن یسار الجهنی ان عمر بن الخطاب الی عمر بن الخطاب
پرسیده شد از معنی این آیه و اذا اخذ ربک الآیه پس گفت عمر بن الخطاب شنیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم
که سوال کرده شد انحضرت را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این آیه پس فرمود بدرستی که خدای تعالی آفرید آدم را بعد از ان
رسانید بر پشت او دست خود را پس بیرون آورد از وی اولاد را پس فرمود آفریدم ایشان را برای بهشت و بکار
اهل بهشت کار کنند بعد ازان دست دیگر رسانید بر پشت او پس بیرون آورد از وی اولاد را پس فرمود آفریدم ایشان
را برای دوزخ و بکار اهل دوزخ کار کنند پس گفت مردی یا رسول الله پس در چه حساب است عمل پس فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم هر اینه خدای تعالی و فکیکه آفریند بنده را برای بهشت عامل کند او را بعمل اهل بهشت تا انکه بمیرد
بر کرداری از کردارهای اهل بهشت پس داخل کند او را بسبب ان عمل بهشت و فکیکه آفریند بنده را برای دوزخ
عامل کند او را بعمل اهل دوزخ تا انکه بمیرد بر کرداری از کردارهای اهل دوزخ پس داخل کند او را بسبب ان عمل دوزخ
مترجم گوید حاصل جواب اینست که قدر متعلق است باسباب و سببیات و بسبب انها دفعه پس قدر همه را
بر روی کار آورده است پس مزاحمت سببیه اسباب نمیکنند و باسباب معارضه نمی نماید فقد بر باب کل
مولود یولد علی فطرة الاسلام هر فرزندی که متولد میشود بر فطرت اسلام مالک عن ابی الزناد عن الاعرج

عن ابی هریره

عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر فرزندی که متولد میشود متولد میشود بر فطرت اسلام بعد ازان مادر و پدر او یهودی میسازند او را یا نصرانی میسازند او را چنانچه از شکم مادر متولد میشود جانور تمام الخلق ایا می بینی در وی هیچ جانور کوشن و بینی بریده گفتند یا رسول الله ایا وی کسی را که بمرد حال انکه او کودک است فرمود خدا و انا علم بانچه عمل کردند باب کل ما یکون فهو بارادة الله تعالی وخلقه ولا یقال مطرنا بنوء کذا هر چه واقع میشود ان بارادهٔ خدا تعالی است و از فرمان او وکفته نشود باران بارید شد بر ما باثر فلان ستاره مالک عن صالح بن کیسان عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن زید بن خالد الجهنی الخ زید بن خالد جهنی کفت نماز صبح کذارد بما انحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیبیه عقب بارانی که بجود آمده بود در شب پس وقتیکه باز کشت از نماز روی او در بر مردمان پس فرمود ایا میدانید چه چیز فرمود پروردکار شما کفتند خدا و رسول او دانا تر است فرمود که خدا تعالی فرمود بوقت صبح در اندند از بندکان من مومن و موقن بمن و کافر بمن پس اما کسی که کفت باران آمد بر ما بفضل خدا و رحمت او پس او مومن است بمن و کافر است بستاره اما کسی که کفت باران آمد بر ما بنوء فلان و فلان پس این شخص کافر است بمن و باور دارنده بکوکب مالک انه بلغه ان ابا هریرة الخ ابو هریره و قتیکه صبح میکرد حال انکه باران آمده بود بر مردمان میکفت باران رسید ما بنوء فتح بعد ازان تلاوت میکرد این ایه را ما یفتح الله للناس من الایه یعنی انچه میکشاید خدا تعالی برای مردمان از رحمت پس نیست هیچ باز دارنده انرا و انچه باز میدارد پس نیست هیچ فرستنده انرا بعد ازان باب لا مانع لما اعطی الله وکل شی عنده بمقدار هیچکس منع کننده نیست چیزی را که داده است خدا تعالی و هر چیز نزدیک او باندازه است مالک عن یزید بن زیاد عن محمد بن کعب القرظی انه قال قال معاویة بن ابی سفیان الخ کفت معاویه بن ابی سفیان حال انکه او ایستاده بود بر منبر ای مردمان هیچکس باز دارنده نیست چیزی را که خدا تعالی داده است و هیچکس عطا کننده نیست چیزی را که نداده است خدا تعالی یا سود نمیدهد صاحب بخت و بزرکی را از قضای تقدیر الهی بخت و بزرکی او بر که اراده فرماید خدا تعالی در حق او نیکی و تندرستی و دانشمند کردانیدن او را و علم دین بعد ازان کفت معاویه شنیدم این کلمات را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر بن چوبهای منبر مالک انه بلغه انه کان یقال الحمد لله الذی الخ مالک را خبر رسید که کفته میشد در زمان

سلف ستایش ان خدای راکه افزاید هر چیزی چنانکه می باید آن خدای راکه زود حاصل کرده نمیشود چیزی که زیاده آنرا و اندازه مقرر فرموده برای او پس بست خدا او کفایت کرده شده خدا تعالی دعای کسی که دعا کرده می شود بسوی خدا تعالی متضمن

باب ان الله هو الهادی والقائد در بیان انکه خدا تعالی اوست راه نماینده و کراه کننده **مالک** عن زید بن سعد عن عمرو بن دینار انه قال سمعت عبد الله بن الزبیر الخ عبد الله بن زبیر سکیف در خطبه خود هر اینه خدا تعالی هموست راه نماینده و کراه کننده **باب** الاجمال فی طلب الرزق در بیان اجمال در طلب رزق **مالک** انه بلغه انه کان یقال الی احد الخ خبر رسید باما م مالک که گفته میشد در زمان سلف هر اینه بحکم نخواهد مرد تا انکه تمام کند رزق خود را پس آسانکی کند در طلب معیشت مترجم گوید یعنی اجمال در طلب رزق آنست که آورد در دل شخص داعیه چیزی از مکاسب غالب آید باید که نظر کند بعقل و احتیاط اگر موافق شریعت باشد بکند والا ترک نماید والله اعلم **باب** لا یعتد بعمل شرعا حتی یخلص نیته لله ولا یعمله ریاء او عادة روی مالک فی روایته عن یحیی فیه صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات در بیان انکه فایده مند نیست هیچ عملی از روی شرع تا انکه خالص کند نیت خود را برای خدا تعالی و نکند ان عمل را برای نمودن مردم یا از روی عادت مالک روایت کرده است در غیر روایه یحیی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات یعنی معتبر نیست اعمال مگر به نیتها **مالک** عن زید بن اسلم عن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که اسپان بر سه قسم است برای مردی سبب حصول اجرات و برای مرد دیگر پرده است یعنی پناه است از فقر و سوال و درویشی و ماندن و بر مرد دیگر گناه است اما انکس که برای او اجرات پس مردیست که بست اسپان را در راه خدا تعالی پس رسن بست برای آن در سبزه زاری یا در بوستانی پس هر چه بخورد از ان رسن خود از ان سبزه زار یا از ان بوستان باشد برای ان شخص حسنها و اگر آن اسپان بگسلند ان رسن را پس بشتاب رود و بگذارد بشتاب دفتی یا دو تا بشتاب رفتن باشد انا آن اسپان و سرگین آن اسپان نیکوئیها باشد ان شخص و اگر ان اسپان گذر کنند بر نهری پس آب نوشند از ان نهر که نخواسته بود صاحب ان اسپان که آب خوراند انها را از ان نهر باشد این آب خوردن برای ان شخص نیکیها پس بکلیه اسپان در بعضی صورت برای ان شخص سبب حصول اجرات و مردی هست که بست اسپان را بجهت حصول غنا و بجهت حصول هر بیکاری و فراموش نکرد حق خدا تعالی در گردنهای اسپان و نه در پشتهای اسپان پس بکلیه

اسپیان در بصورت برای آن شخص پرده است و مردی است که ثبت اسپیان را بحسبه حصول خود سنانی و خود نمایی و بجنب و شمگیرون با اهل اسلام پس کلمه اسپیان در بصورت برای آن شخص کنایه است و سوال کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از حال خران پس فرمود و فرود نیامده است بر من در باب خران چیزی الا این آیه که جامع صور تهای اسپیان است تنهایت و جامعه متخود فمن یعمل الا به یعنی هر که عمل کند بهم سنگ یکذره عمل خیر را امد ابرا یعنی جزای ابرا و هر که عمل کند بهم سنگ یکذره کار بد را به بیند ابرا مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب سفر بود و خبر کرد آدمی یعنی او ست دین او فخر او ست و ابروی او خلق او ست و جراءة و بزدلی طبیعتهاست می نهد خدا تعالی ابرا هر که خواهد پس بزدل میکند بزدل از بد روما و خود و صاحب جراءة قتال میکند تا دفع کند شر را از کسی که یاری نمیکرد او را بسوی خانه خود یعنی از طرف مرد اجنبی فضل مرکبیت از مرکبها و شهید کسی است که طلب اجر کند در عمل نفیس خود از خدا تعالی

باب ثواب الوضوء در بیان ثواب وضو مالک عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هریرة الخ ابو هریره گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمد بسوی گورستان پس گفت السلام علیکم دار قوم مومنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی خطاب فرمود بر دکان که سلام باد بر شما ای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و بدرستیکه ما اگر خواسته است خدا تعالی به ما لاحق شویم بعد از ان فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را صحابه گفتند ایا ما نیستیم برادران تو فرمود نه بلکه شما اصحاب منید و برادران من ان کسان اند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود نیامده اند و من فرط الهم بم بر حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان برود و آب و دلو برای ایشان مهیا سازد و صحابه گفتند یا رسول الله چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود ایا دیدی اگر باشند مردی را اسپهای سفید پیشانی سفید پاها در کله از اسپان سیاه که خالص باشند سیاهی ایشان از رنگ دیگر ایا نمی شناسد اسپان خود را گفتند آری یا رسول الله می شناسد فرمود پس ایشان خواهند امد روز قیامت سفید پیشانی شده سفید پاهای کشته بسبب وضو مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله الصنابحی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان پس مضمضه کند بریزد گناهان از دهان او و چون بینی را افشاند بریزد گناهان از بینی او پس چون می شوید روی خود را بریزد گناهان از روی او تا ان حد که بریزد از زیر بلکهای چشم او پس چون می شوید دست خود را بریزد گناهان از دست او تا ان حد که بریزد از زیر ناخنهای او پس چون مسح کند سر

خود را ابر کناهان از سر او تا آن حد که بر می آید از کوشتهای او پس چون بشوید دو پای خود را بر می آید کناهان او تا پای او تا آن حد که بر می آید از زیر ناخنهای پای او فرمود بعد ازان می باشد راه رفتن او بسوی مسجد و نماز کذاردن او زیاده برای او مالک عن سمیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا کفت بنده مومن و من شک دارم پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر کناهی که بسوی او نظر کرده بود بچشمهای خویش یعنی هر کناهی که حاصل شده باشد بود از نظر بچشم جمله بر می آید همراه آب یا کفت همراه آخر چکیدن آب یا کفت کلامی دیکر هم یعنی این شک راوی است پس چون بشوید دو دست خود را بر آید از دو دست او هر کناهی که کرفته است او را دو دست او یعنی حاصل شده است از کرفتن بدست بر می آید همراه آب یا کفت همراه آخر چکیدن آب تا آنکه بر آید این بنده مومن صافی شده از جمیع کناهان و مغفور روایة لغوی زیاده است که فاذا غسل جلیه خرجت کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء یعنی پس چون بشوید دو پای خود را بر آید هر کناهی که کرفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است از مشی یا آب یا آخر چکیدن آب **باب** ثواب من خرج من بیته یرید الصلوة و بیان ثواب کسی که بر آید از خانه خود و اراده کند نماز را مالک عن نعیم بن عبد الله المجمر انه سمع ابا هریره الخ ابو هریره میکفت کسی که وضو بکند پس نیک کند وضو خود را یعنی بر عایت ارکان و اسباغ بعد ازان بر آید قصد کننده بسوی نماز پس بر آینده او در نماز است تا وقتیکه قصد میکند بسوی نماز و هر آینه نوشته می شود برای او یکی از دو کام او یک حسنه و محو کرده میشود بدیکر کام کناهی پس وقتیکه می نشنود یکی از شما اقامت را پس باید که بشتاب برود پس هر آینه بزرکتر شما از روی اجر کسی است که دورتر است از روی خانه یعنی مسافت خانه او تا مسجد و رسیت کفتند بچه سبب است یا ابا هریره یعنی زیادتی اجر کفت از جهت بسیاری کامهای مالک عن سعی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن الخ ابو بکر بن عبد الرحمن میکفت هر که در نصف نخستین روز برود بسوی مسجد یا در نصف آخر این روز برود بسوی مسجد از اده نمیکند غیر مسجد را تا بیاموزد علم خیر را یا تعلیم کند از بعد ازان باز کردد بسوی خانه خود باشد مانند مجاهد در راه خدا تعالی باز کشته باشد غنیمت حاصل کرده **باب** مثل الصلوة فی تکفیر الخطایا بیان صفت نماز در بیکفر او کناهان را مالک انه بلغه عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه الخ سعد بن ابی وقاص کفت بودند در شخص بر ادر یکدیکر پس مرد یکی از ایشان پیش از بار جمعه و بجهل شب پس ذکر کرده شد فضیلت شخص اول نزد یک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایا بنود آن شخص دیکر

مسلمان

سلمان گفتند آری یا رسول الله سلمان گفت نبود و هیچ باک نبود و روی بس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم دیده
خبر مطلع ساخت شما را بمقامی که رساند او را بان مقام نماز او خبر این بیت که صفت نماز صفت بهترین عمل
است پیش دروازه یکی از شما در می ایستد روی هر روز پنج بار پس چه چیز را می بیند که میگذارد و ان غسل میکند از چرک
بدن وی پس هر آینه خواهد رسید مقامی را که رساند او را بمقام نماز وی باب اول ما نظر فیه من عمل العبد الصلوة
او اول چیزی که نظر کرده شود در وی از عمل بنده نماز است مالک عن یحیی بن سعید الخ یحیی بن سعید گفت رسیده است
بمن که اول چیزی که نظر کرده شود در ان از عمل بنده نماز است پس اگر قبول کرده شد نماز را از وی نظر کرده خواهد شد
در انچه باقی مانده است از عمل او و اگر قبول کرده نشد نماز را از وی نظر کرده نشود در هیچ چیز از عمل او باب خیر اعمالکم
الصلوة بهترین اعمال شما نماز است مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ گفت مالک که خبر رسیده است
او را که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و است شوید و احاطه جمیع وجوه خیر نموده اید کرد و عمل میکنید و بهترین اعمال
شما نماز است و مداومت میکنید بر وضو که مسلمان کامل مترجم گوید رضا بر شخصی را بر خلقی آفریده اند اگر این خلق
را در طاعت خدا تعالی صرف کند استقامت وی باشد و اگر در شهوت و غضب افکند لعوجاج وی باشد
و طاعت خدا تعالی بغیر خلقی که او را بران آفریده اند میسر نیست مثلا شخصی را بر شجاعت و جراة آفریده اند اگر این
شجاعت را در جهاد صرف کند کمال او باشد و اگر در ریاسته و بادشاهی دنیا صرف کند او بال او باشد و شخصی دیگر
را بر علم و انجام آفریده اند اگر حلم برای خدا کند کمال اوست و اگر برای خوف از اعادی باشد و بال اوست
و همچنین ذکاوت و بلادت و غیران و لفضل الصلوة ان طولی دارد و در روایت دیگر امده است و اعلموا ان خیر
اعمالکم بجای و اعلموا باب فضل انتظار الصلوة بعد الصلوة فی المسجد بیان فضیلت انتظار کردن برای
نماز بعد نماز در مسجد مالک عن نعیم بن عبد الله المجمر انه سمع ابا هریرة الخ ابو هریره و فیکه نماز گذارد یکی از
شما بعد ازان نشست بر جای نماز خود همیشه فرشتگان در وی فرستند بروی میگویند بار خدایا
بیامرز او را بار خدایا رحم کن بروی پس اگر برخاست از جای نماز کردن خود پس نشست در ناحیه دیگر از مسجد
انتظار میکند نماز را همیشه وی در نماز است تا انکه نماز گذارد باب اجتماع ملائکة اللیل و النهار فی صلوتی
الفجر و العصر و بیان جمع شدن فرشتگان بنی آدم در وقت نماز فجر و نماز عصر مالک عن ابی الزناد عن

الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود از پی یکدیگر می آیند در میان شما یک جمع از فرشتگان
در شب و یک جمع در روز و با هم جمع میشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد ازان بالا میروند آنانکه شب نزد شما بودند
در میان شما پس سوال میکند ایشان را و ایشان را اعلم است بحال بندگان خود که چگونه گذاشتید بندگان مرا
پس میگویند گذاشتیم ایشان را در ان حال که نماز میگذارند و رفتیم بایشان در ان حال که نماز میگذارند

باب فصل خصال ما متعلق بالصلوة در بیان فضیله تصلی چند از انچه متعلق اند بنماز **مالک** عن عمی ابی بکر
بن عبد الرحمن عن ابیطالح السمان عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان
فضیلی را که در بانگ نماز و صف اول است بعد ازان رغبت کنند بان و منافسه نمایند در ان و بدانند طریق
فضیلت کردن منافسه الا انکه قرعه زنند بر بانگ نماز و صف اول البته قرعه میزدند و اگر میدانستند فضیلی در وقت
زوال است یعنی در هنگام گرمی رفتن برای نماز ظهر هر آینه شتابی میکردند بسوی ان و اگر بدانند فضیلی که در حضور
عشا و نماز صبح است هر آینه می آمدند انها را و اگر چه بطریق حبو باشند یعنی راه رفتن بر دو دست و دو زانو باشد

باب فصل سورة الفاتحة در بیان فضیله سورة فاتحه **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب ان ابا سعید
مولی عامر بن کریز الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم ندا کرد ابی بن کعب را حال انکه او نماز میگذارد پس چون فارغ
شد از نماز خود رسید بخدمت انحضرت صلی الله علیه وسلم منجمله است که برایند دروازه مسجد پس فرمود هر اینه میخواهم
که بیرون نیای از مسجد تا انکه بیاموزی سوره را که فرود نیامده است در توریة و نه در انجیل و نه در قرآن مانند
ان گفت ابی پس شروع کردم که اهسته میکردم در رفتن خود بامید انجا زان وعده بعد ازان گفتم یا رسول الله
سوره که وعده دادی مرا بان کدام است فرمود چگونه میخوانی وقتیکه شروع میکنی نماز را گفت پس خواندم بر انحضرت
صلی الله علیه وسلم الحمد لله رب العالمین تا انکه رسیدم باخر ان پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم انست
ان سوره موعوده و همان است سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده مرا **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن
یعقوب انه سمع ابا السائب مولی هشام بن زهره یقول سمعت ابا هریره الخ فرمود رسول الله صلی الله علیه
وسلم که گفت خدای تعالی که قسمت کردم نماز را یعنی قراءة سورة فاتحه را در میان خود و در میان بنده خود و
نیمه پس نصف او مر مرا و نصف او بنده مر بنده و بنده مرا است الخ سوال میکند فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

بگوید بنده الحمد لله رب العالمین میگوید خدا تعالی ستایش کرد مرا بنده من میگوید بنده الرحمن الرحیم
میگوید خدا ثنا و ستایش کرد بر من بنده من میگوید بنده مالک یوم الدین میگوید خدا تعالی تعظیم کرد مرا بنده من
میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین میگوید خدا تعالی این آیه مشترک است میان من و میان بنده من
و بنده مرا است آنچه طلب میکند میگوید بنده اهدنا الصراط المستقیم الآیه میگوید خدا تعالی پس این کلمات بنده
مرا است و بنده مرا است آنچه سوال میکند **باب** فضل قل هو الله احد در فضیلت سوره قل هو الله احد **مالک**
عن عبد الرحمن بن عبد الله بن ابی صعصعه عن ابی سعید الخدری الخ ابو سعید خدری شنید مردی را که میخواند
قل هو الله احد مکرر میکند این را پس وقتیکه صبح کرد آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گویا آن شخص شنونده که
عبارت از ابو سعید است قلیل میدانست آن سوره را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم قسم بذات پاکی که
نفس من بدست اوست هر آینه این سوره برابر سیوم حصه قرآن میشود **مالک** عن عبید بن عبد الرحمن عن عبید الله
بن حنین مولی آل زید بن الخطاب انه قال سمعت اباهریره الخ ابو هریره گفت آمدم همراه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم شخصی را که میخواند قل هو الله احد پس فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم واجب شد پس سوال کردم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفتم چه چیز واجب شد
یا رسول الله فرمود بهشت واجب شد گفت ابو هریره پس قصد کردم که بروم بسوی آن شخص پس بشارت
دهم او را بعد ازان تر سیدم که فوت شود طعام حاضر همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس اختیار کردم
طعام حاضر را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان رفتم بسوی آن مرد پس یافتم او را که فرو رفته بود
باب فضل تبارک الذی بیده الملک در بیان فضیلت سوره ملک **مالک** عن ابن شهاب عن حمید
بن عبد الرحمن بن عوف الخ حمید بن عبد الرحمن گفت قل هو الله احد برابر میشود سیوم حصه قرآن را
یعنی در ثواب و تبارک الذی بیده الملک حضوت میکند از طرف خواننده خود یعنی شفاعت میکند
بحد تمام یعنی در قبر با ملایکه حضوت مینماید و در قیامت دفع میکند از خواننده خود عذاب را **باب**
فضل انا فتحنا لک در بیان فضیلت سوره انا فتحنا لک **مالک** عن زید بن اسلم عن ابیه الخ
رسول الله صلی الله علیه وسلم سیر میکرد در بعض سفرهای خود و عمر بن الخطاب نیز سیر میکرد همراه آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در وقت شب پس سوال کرد عمر بن الخطاب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از چیزی پس جواب نداد
او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان باز سوال کرد پس جواب نداد او را بعد ازان باز سوال کرد پس جواب نداد او را
پس گفت حضرت عمر بخود وگم کنند ترا مادر تو ای عمر نشوی زن دادی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم سه بار در هر بار جواب
نمیداد او ترا گفت عمر پس جنبانیدم شتر خود را تا آنکه شدم پیش پیش مردمان و ترسیدم که نازل شود در باب من
آیتی از قرآن پس در رنگ نگردم که شنیدم او از دهنده را که او از میداد او مرا گفتم میترسم که نازل شده باشد
در باب من آیتی پس آمدم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سلام گفتم بروی پس فرمود هر آینه فرود آمده است
بر من امشب سورتی هر آینه آن سورة دوست تر است نزد یک من از هر چه روشن شده است بروی آفتاب بعد
ازان خواند انا فتحنا لک فتحا مبینا **باب** فضل و ذکر الله تعالی فضیلت و ذکر خدا تعالی **مالک** عن زیاد بن
ابی زیاد و قال قال ابو الدرداء الخ گفت ابو درداء آیا خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما و بلند کننده ترین
اعمال شما در جانب شما را و پاکیزه ترین عملهای شما نزد یک بادشاه شما و بالا برنده بهتر است شما را از دادن
طلا و نقره و بهتر است شما را از انکه ملاقات کنید با دشمن خود پس بزنید گردن ایشان را و ایشان
بزنند گردن شما را حاضران گفتند آری خبر دهید ما را گفت ان ذکر خدا است و گفت زیاد بن ابی زیاد و که
گفت معاذ بن جبل عمل نکرده است فرزند آدم هیچ عملی که نجات دهنده باشد او را از عذاب خدا تعالی زیاده
تر از ذکر خدا **باب** الباقیات الصالحات بیان باقیات صالحات **قال الله تعالی** والباقیات
الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا فرمود خدا تعالی حسنات پاینده نزد پروردگار تو
بهتر اند نزد یک خدا از جهت ثواب و خوب تر اند از جهت امید داشتن **مالک** عن عمارة بن صیاد
عن سعید بن المسیب الخ عمارة بن صیاد شنید سعید بن المسیب را که میگفت در باب باقیات صالحات
هر آینه انها گفتن سبحان الله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و لا
حول و لا قوة الا بالله **باب** فضل الحمد لله تعالی فضیلت گفتن کلمه الحمد لله **قال** مالک عن نعیم
بن عبد الله المجمر عن علی بن یحیی الزرقی عن ابیه عن رفاعة بن رافع الزرقی الخ رفاعة بن رافع گفت
نماز میکذاردیم ما روزی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

سر مبارک خود را از رکوع و گفت سمع الله لمن حمده گفت مردی که پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود ربنا ولک
الحمد الخ ای پروردگار ما ترا ست ستایش آن ستایشی که بسیار است و پاکیزه برکت نهاده شده بر آن پس چون فارغ شد باز
گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز فرمود که کیست این سخن گوینده اکنون گفت آن مرد منم یا رسول الله
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آینه دیدم سی و چند فرشته را شتابی میکردند بسوی این کلمات تا کدام
یک از ایشان بنویسد آنرا المختصر تمت باب فضل الدعا در بیان فضایل دعا قال الله تعالی ادعونی استجب
لکم فرموده خدای تعالی بخوانید مرا یعنی دعا کنید بجانب من تا قبول کنم دعاهای شما را مالک عن زید بن اسلم الخ
زید بن اسلم میگفت نیست هیچ دعا کننده که دعا میکند مگر که می باشد حال او یکی از این سه خصلت یا اینست
که قبول کرده شود دعای او یا ذخیره نهاده شود برای او یا زایل کرده شود از وی گناهان او را باب العزم
فی المسئلة در بیان قصد تمام کردن در سوال مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود باید که بگوید یکی از شما و فکند دعا کند بارخدایا بیامرز مرا اگر خواهی بارخدایا رحم کن مرا اگر خواهی
باید که بقصد تمام کند سوال را پس هر آینه حال اینست که هیچ چیز حرکننده نیست خدا را باب کراهیة الاستعجال فی
الدعا در بیان مکروه بودن شتاب طلبی در دعا مالک عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی بن ازهر عن ابی
هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دعا قبول کرده میشود برای یکی از شما تا وقتیکه شتاب طلبی کرده اجابت
میکوید هر آینه دعا کردم پس قبول کرده نشد برای من باب السنة ان لا یجهر فی الدعا ولا یخافت به سنت است
در دعا که بلند خوانده نشود و پست خوانده نشود آنرا مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه گفت نازل
شد این آیه ولا تجهر بصلاتک در باب دعا و معنی آیه آنست که بلند مکن دعای خود را و اینهم پست مکن آنرا
و بجوی میان این و آن راهی یعنی توسط در میان جهر و اخفا باب کلمات مبارکات روایت من
دعاء النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه کلمات بابرکاتی که روایت کرده شد از دعای آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و اصحاب او مالک عن یحیی بن سعید الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا میکرد و پس میگفت
اللهم فالق الاصباح الخ یعنی ای بارخدایا ای شکافنده صبح ابن کردانیده شب را وقت ارام و آسایش
آفتاب و ماه را رونده بحساب مقرر اداکن از من قرض مرا و بی نیاز کن مرا از فقر و بهره مند کن مرا بشنوا

من وبینای من فتوه من در راه خود مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعا میکرد پس میگفت بار خدایا هر اینه من سوال میکنم ترا کردن کارهای نیک وترک کردن کارهای بد را
وسوال میکنم ترا دوستی مردمان فتنه را پس قبض کن مرا بسوی خود بغیر فتنه مالک انه بلغه ان عبد الله بن عمر الخ
عبد الله بن عمر در دعا گفت ای بار خدایا بگردان مرا از جمله پیشوایان جمعی پرهیزگاران مالک انه بلغه ان ابا
الدرداء الخ ابو درداء بر منجات در میان شب پس میگفت بجواب رفتند چشمها وفرو رفتند ستاره ها وتو
زنده برپا دارنده وتدبیر کننده عالم باب فضل الثلث الاخر من اللیل در بیان فضایل سوم حصه اخر
شب مالک عن ابن شهاب عن ابی عبد الله الاغر وعن ابی سلمه بن عبد الرحمن عن ابی هریره الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود فرود می اید پروردگار ما هر شبی بسوی اسمان نزدیک وقتیکه باقی می ماند سوم حصه
اخر شب پس میفرماید کیست که دعا کند بمن پس قبول کنم دعای او را وکیست که سوال کند از من پس بدهم او را
وکیست که طلب امرزش کناهان کند از من پس بیامرزم کناهان او را باب تدبیر الامور العظام باللیل مالک
عن یحیی بن سعید عن ابن شهاب الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم بر فراست در بعض اوقات شب پس نظر
کرد بکرانه اسمان پس فرمود چه قدر کشاده است خدا تعالی امشب بارانهای زحراانها وچه قدر واقع شده در زمین از
فتنها ب یاری باشد زن لباس پوشنده در دنیا هر اینه در روز قیامت برهنه اند کنندزنان ساکنان حجره ها را
مترجم کوید احادیث وایات مظاهر اند بر انکه حق جل وعلی ما وصف تعالی از زمان وزمانیات تخصیص
فرموده است بعض ارمنه را ببعض وقایع وابن قدر از ضروریات دین است که بتواتر ثابت شده ونیز از ضروریات
ثابت است که وقت اخر شب عمده اوقاتی است که بندکان در انوقت بپروردکار خود نزدیک میشوند ونزول
رحمت الهیه در انوقت بیشتر از اوقات دیکر ظهور میکند وقبول طاعات واستجابت دعوات وتقدیر حوادث
دران وقت اکثر از اوقات دیکر واقع میشود ودرین حدیث دلیل بر انکه معانی متمثل میشوند در عالمی فوق
عالم ناسوت ونازل می شوند بر ارض قبل از وجود محسوس انها پس فتح خزاین ونزول فتن که بعد از رحلت
انحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد وقت نزول بر انحضرت صلی الله علیه وسلم مکشوف کرده شد والله اعلم
باب فضل صلوة اللیل در بیان فضیلت نماز شب مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نبرد شیطان هرآخر یکی از شما و فکند بخواب میرود سه کره دم میکند بجای
هر کره این کلمه را علیک لیل طویل فارقد یعنی باقی مانده است بر تو شب دراز پس بخواب و پس اگر بیدار شود و پس
یاد کند خدا را گشاده گردد یک کره پس اگر وضو کند گشاده گردد دو کره دیگر پس اگر نماز گذارد گشاده گردد
کره دیگر پس صبح کند بانشاط و خوشدلی و اگر چنین نکند صبح کند پریشان دل و کسلمند شده **باب الشهداء**
سبعة سوی القتل فی سبیل الله شهیدان هفت کس اند سوای قتل در راه خدا تعالی **مالک** بالغ داده فی
قصة عبادة النبی صلی الله علیه وسلم عبد الله بن ثابت الخ گفت دختر عبد الله بن ثابت قسم بخدا که من امید
میدارم که باشی تو شهید پس هرآینه تو میکردی سامان جهاد را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هرآینه
خدا تعالی ثابت داشت اجر او را بقدر نیت او و بحسب خبری که دانست از شما و شهادت گفتند قتل در راه خدا
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم شهیدان هفت کس اند سوای قتل در راه خدا تعالی مرده بطاعون
شهید است و غریق در دریا شهید است و صاحب مرض ذات الجنب شهید است و مرده بمرض شکم شهید است
و مرده بسبب سوختن شهید است و کسی که بمیرد در زیر دیوار افتاده شده شهید است و زنی که بمیرد بسبب حمل
شهید است **باب** المصائب تکفر الذنوب مصیبتها زایل میکند گناهان را **مالک** عن یزید بن حصیفة
عن عروة بن الزبیر انه قال سمعت عائشة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نمیرسد بمسلمان هیچ مصیبتی
تا انکه نمی رسد او را خاری مگر انکه عوض ان داده میشود یا کفت زایل کرده میشود گناهان او نمیداند یزید
که راوی اینحدیث است که ای کلمه از ین دو کلمه کفت عروه **مالک** عن محمد بن عبد الله بن ابی صعصعة
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا تعالی اراده کند در حق او خیر مصیبت میرساند او را **مالک**
انه بلغه عن ابی الحباب سعید بن یسار عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه است
مسلمان که مصیبت رسانیده میشود او را در فرزندان او و نزد بکیان او تا انکه ملاقات کند با خدا تعالی
و نیست او را هیچ گناهی **مالک** عن موسی بن ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة الخ رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود شهیدان پنج فریق اند مرده بسبب طاعون و مرده بسبب مرض شکم و مرده بسبب غریق شدن
و صاحب افتادن دیوار و شهید در راه خدا تعالی **باب** ثواب المریض اذا احتسب وجد فی مرضه و بیان

ثواب بیمار و فکیکه طلب اجر کند بصبر و شکر کوید در بیماری خود مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار الخ رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود فکیکه بیمار شود بنده سفیر سند خدا تعالی بسوی او و دو فرشته را پس سفیر باید به بیند چه
چیز میکوید بیمار پرسی کنند کان را پس اکر وی فکیکه بیمار پرسند کان اند نیش او حمد کفت خدا تعالی را و ثنا کفت
بروی بر و فرشته شد این مقوله بسوی خدا تعالی و او دانا تر است پس میکوید وعده است بنده مرا بر ذمه من اکر
من قبض کنم روح او را داخل کنم او را در بهشت و اکر شفا دهم او را عوض دهم او را کوشتی بهتر از کوشت او
و خونی بهتر از خون او و زایل کنم از وی کناهان او را مالک عن یحیی بن سعید الخ مردی رسید با و بوت در
زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس کفت او را مردی حالت خوشست او را بر و حال آنکه کرفتار شده به بیماری
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم وای باد بر تو چه چیز مطلع کرد ترا اکر خدا تعالی مبتلا میکرد او را بمرضی
زایل میکرد بسبب آن مرض بعض کناهان او را باب ثواب من مات له اولاد اذا احتسبهم در بیان
ثواب کسی که مرد او را فرزندان و فکیکه طلب اجر کند بصبر ایشان مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن
ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس برسد او را
الا تش مکر برای حلال کردن قسم مالک عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابیه عن ابی النضر السلمی
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس طلب اجر کند بصبر
بر ایشان مکر که باشند این فرزندان سپری برای او از آتش دوزخ پس کفت زنی که نشسته بود نزدیک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا رسول الله اکر بمیرند دو تن فرمود یا دو تن باب کلمة نافعة لمن مات له
میت او فات من بده فائت در بیان سخن نفع دهنده برای کسی که مرد او را یعنی یا کم شد از دست او
چیزی مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد الخ قاسم بن محمد کفت مردی از ان من پس آمد
پیش من محمد بن کعب قرظی تعزیه میکرد مرا در باب ان زن پس کفت هر آینه سخن ایست که بود در بنی
اسرائیل مردی فقیهی عالمی عابدی ریاضت کشنده و بود او را زنی و بود شیفته بان زن دوست
دارنده او پس بمرد ان زن پس کمکین شد بروی بغم شدید و یافت بروی غمی تا انکه تنها شد
در خانه و بست بر خود دروازه را و در بسته شد از مردمان پس داخل نمیشد بروی کسی و میرانید زنی

شنیدم این ماجرا پس امد پیش او پس گفت هرانیه مرا بسوی این فقیه عابد حنی ست فتوی طلب خواهم کرد از وی در ان
حاجت کفایه نمیکند مرا دران صورت مکرر و مکرر سخن گفتن با او پس رفتند مردمان از دروازه عابد و رفت
آن زن و ملازم گرفت دروازه او را و گفت نیست مرا از ملاقات او چاره پس گفت پیش ان عابد گوینده
که بر دروازه زنی ست اراده کرده ست که طلب فتوی کند از تو و گفت نمیخواهم مکرر و مکرر سخن گفتن با او پس
رفتند مردمان و او جدا نمیشود از دروازه پس گفت عابد دستوری دهید او را پس داخل شد بروی گفت
هرآنیه آمدم پیش تو سوال میکنم از تو در کاری گفت عابد چیست ان کار گفت هرآنیه من عاریه کرفتم از زنی که
همسایه من ست زیور برا پس بپوشیدم انرا و عاریه میداد و مرا انرا زمانی بعد ازان آن مردمان انرا خواستند
پیش من و رباب ان زیور را باز دهم انرا بسوی ایشان گفت آری نجدا قسم پس گفت هرآنیه ان زیور در نک
کرده بود نزد یک من زمانی پس گفت عابد این درنگ کردن زیور نزد یک تو دلیل نیست که رد آن زیور را
بایشان و نگفته عاریه داده اند ترا زمانی پس گفت آن زن ای عابد رحم کنا د خدای ترا ایا این نیست که چیزی
که عاریه داد ترا خدا تعالی بعد ازان که گرفت آنرا از تو و او مالک تر ست باو به نسبت تو پس عابد بینا شد باینچه
در وی بود و نفع داد او را خدا تعالی بسبب سخن آن زن **باب** فضل الصوم در بیان فضیلت روزه داشتن
مالک عن ابی الزناد و عن الاعرج عن ابی هریره انّ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم ذاتی که نفس من
در دست قدرت اوست هرآنیه بوی دهان روزه دار خوشبوتر ست نزد یک خدا تعالی از بوی مشک خدا تعالی
میفرماید جزا این نیست میگذارد شهوت خود را یعنی جماع را و طعام خود را و شامیدن خود را برای من پس روزه
برای من ست و من جزا دهم بعوض ان او را **باب** فضل شهر رمضان در فضایل ماه رمضان **مالک**
عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه عن ابی هریره انّ ابوهریره گفت و فیکه در اید رمضان گشاده کرده میشود درهای
بهشت و بسته میکردد درهای دوزخ و در زنجیر کرده میشوند شیطانان **باب** فضل قیام رمضان
در بیان فضیلت شب خیزی در رمضان **مالک** باسناده رسول الله صلی الله علیه وسلم انّ رسول الله
صلی الله علیه وسلم میفرمود هرکه شب خیزی کند در رمضان از سر ایمان و طلب اجر آموزیده شود برای
او انچه گذشت پیش ازان از گناهان او **باب** فضل لیلة القدر بیان فضیلت شب قدر **مالک** انه سمع من ثق

من اهل العلم الخ مالک شنید از شخصی که اعتماد داشت بر او از اهل علم که میگفت بر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم
را نمود شده عمرهای مردمانی که پیش از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند و یا آن قدر که خدا تعالی خواست از اعمار ایشان
پس کوتاه شدند نسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمرهای امت خود را از آنکه برسند از عمل مثل آنچه رسیده بودند
بآن غیر ایشان در طول عمر پس عطا فرمود او را خدا تعالی ثواب قدر که دی بهتر است از هزار ماه **باب** فضل الصدقة
بیان فضیلت صدقه **مالک** عن یحیی بن سعید عن ابی الحباب سعید بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
هر که تصدق کند صدقه از کسب پاک و قبول میکند خدا تعالی مگر پاک را جز این نمی باشد که می پذیرد صدقه را بدست
خدا تعالی پرورش میدهد او را برای آن صدقه دهنده چنانکه پرورش میدهد یکی از شما بچه اسب خود را یا بچه شتر خود را
تا آنکه میشود آن صدقه مانند کوه **باب** للسایل حق و ان جاء علی فرس سوال کننده را حقی است اگرچه بیاید بر اسب
مالک عن زید بن اسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بدهید سوال کننده را اگرچه بیاید بر اسب **باب**
الصدقة بالشی القلیل بیان صدقه بچیز اندک **مالک** عن زید بن اسلم عن عمرو بن معاذ الاشهلی الانصاری
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای زنان مسلمان حقیر نداند یکی از شما زنی را که همسایه اوست یعنی
تبرک هدیه را اگرچه پایچه بز سوخته شده هدیه کند **مالک** عن زید بن اسلم عن ابن بجید الانصاری الخ رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود باز گردانید مسکین را اگرچه به سم سوخته باشد **مالک** قال بلغنی ان مسکینا الخ
مالک گفت که رسید مرا اینکه مسکینی طلب طعام کرد از حضرت عایشه و پیش او بود انگور پس فرمود آدمی را بگیرد یک
دانه پس هدیه انرا بآن مسکین پس رسید او بجانب حضرت عایشه و تعجب بکرد پس فرمود عایشه ایا تعجب میکنی
چه قدر می بینی درین حبه از هم سنگ ذره **باب** حق الاقارب بیان حق اقارب **مالک** باسناده ان قصه
ابی طلحه الخ فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو طلحه را وقتیکه تصدق کرده بود که تصدق کند در راه خدا رجا
هر اینه من مصلحت می بینم که قسمت کنی انرا در میان اهل قرابه خود پس گفت ابو طلحه چنین کنم یا رسول الله
پس قسمت کرد انرا ابو طلحه در میان نزدیکان خود و اولاد عم خود **مالک** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن
عبد الرحمن بن ابی صعصعة عن سلیمان بن یسار الخ داخل شد رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه میمونه
دختر حارث که از زوجات آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ناگاه انجا سوسمارها دران سوسمارها بنفیدات

نهی حضرت سوال الخ از کسی چیزی و نباید چیزی بمن بغیر سوال بگیرم از او باب ثلاث یرضی بها الله و ثلاث یسخط علیها الله ثلاث خصلت است که رضا مند میشود بان خدا تعالی و سه خصلت است که خشم میکند بر انها خدا تعالی مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بر انیه خدا تعالی پسند میکند و رضی شما سه خصلت را و ناخوش میدارد و رضی شما سه خصلت را پسند میکند رضی شما که عبادت کنید او را و شریک نگردانید باو چیزی را و انکه چنگ زنید بریسن خدا همه یکجا و انکه پنکجائی کنید رضی هر که والی ساخت خدا تعالی امور شما را یعنی خلیفه را و ناپسند میکند رضی شما و کثرا قوال مختلفه بیفایده گفته شد چنین و فلان گفت چنان و ضایع کردن مال و بسیاری سوال مترجم گوید مراد از اعتصام بحبل الله اتباع کتاب خدا و سنت رسول الله است صلی الله علیه وسلم و اختلاف کردن در عقاید اسلامیه در چیزی که حکم ان از شرح واضح شده باشد مراد از قیل و قال اکثار کلام و خوض در گفتگوهای بیهوده است و مراد از اضاعه مال عدم حفظ ان در صرف نمودن در معاصی است و کثرت سوال عبارت از سوال مسایل اغلوطه که اصلی ندارشته باشد و نیز از سوال مال اعتبار نموده اند والله اعلم باب ثواب الحج والعمرة در بیان ثواب حج و عمره مالک عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عمره تا عمره دیگر کفاره است ان گناهان را که در میان این هر دو بوده است و حج مبرور نیست ازا جزای مگر بهشت حج مبرور آنست که مخلوط نباشد با آن چیزی از گناه مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان الخ یحیی بن سعید شنید از محمد بن یحیی بن حبان که ذکر میکرد مردی را که گذشت بر ابی ذر در ربذه و ابو ذر سوال کرد او را که کجا میخواهی که بروی گفت قصد حج دارم گفت ایا شتاق کرده است ترا غیر حج یعنی سوای این قصد هم چیزی داری گفت نی گفت ابو ذر پس از سر نو کن عمل را یعنی همه گناهان تو محو شد گفت ان مرد پس برابر دم تا انکه رسیدم بگله پس درنگ کردم مدتی بعد از ان تا انکه رسید بجماعه از مردمان که از دحام کرده بودند بر شخصی گفت پس مزاحمت کردم بروی تا مردمان از پیش ناگاه همان بریت که یافته بودم او را در ربذه یعنی ابو ذر پس فهمیدم او را بشناخت پس گفت سخن همان است که گفته بودم باو باب ثواب العمرة فی شهر رمضان در بیان ثواب عمره در ماه رمضان مالک عن سمی ابی بکر انه سمع ابا بکر بن عبد الرحمن الخ آمد زنی پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت مرا نه من سال مان کرده بود م

برای حج پس عایشه رضی الله عنها امر کرد برادرش را که عمره کند از ماه رضوان پس ایشان عمره در رمضان بعد از حج

باب فضل الجهاد فی سبیل الله در بیان فضیلت جهاد در راه خدا تعالی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود صفت مجاهد که در راه خدا تعالی مانند صفت روزه دارنده نماز شب گذارنده است عمل دوام کننده بانهنجه نمیشود از نماز و روزه تا آنکه باز گردد مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ضمان شد خدا تعالی کسی را که جهاد کرده است در راه او بیرون آورد او را از خانه او مگر جهاد در راه خدا تعالی و باور داشتن وعده ای که داخل کند او را به بهشت یا باز آرد او بخانه او که برآمده باشد بدو از ان با وجود انچه حاصل کرد از اجر یا غنیمت باب فضل الجهاد فی البحر بیان فضیلت جهاد در دریا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه عن انس بن مالک الخ بود رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ و مانکه و فکیله میرفت بسوی قبا داخل شد نزد او حرام بنت ملحان پس طعام حاضر میکرد نزد انحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ام حرام در نکاح عباده بن صامت پس داخل شد نزدی رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی پس طعام خورانید انحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد از ان بید ارشد حال انکه میخندید بگفت ام حرام پس گفتم چه چیز خنده می آرد ترا یا رسول الله فرمود جماعه از امت من نمود ه شدند بمن در حالی که غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شونده بر دوش این دریا حال انکه بادشاهان باشند نشسته بر تختها یا مانند بادشاهان نشسته بر تختها شک سفیان که کدام کلمه فرمود پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب خدا تعالی که معین کند مرا از جمله ایشان پس دعا کرد مرای دی بعد ازان نهاد سر مبارک خود را پس بخواب رفت بعد ازان بید ارشد خنده کنان گفت ام حرام پس گفتم یا رسول الله چه چیز خنده می آرد ترا گفت جماعه از امت من نمود ه شدند بمن در حالی که غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شدند بر دوش این دریا حال انکه بادشاهان باشند نشسته بر تختها یا مانند بادشاهان نشسته بر تختها چنانکه فرموده بود در مرتبه اولی پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب خدا تعالی که بگند مرا از جمله ایشان فرمود تو از نخستینهائی گفت انس پس سوار شد زن معاویه پس انگنده شد از جانور سواری خود و شکسته برآمد از میان دریا پس مرد باب فضل الشهادة فی سبیل الله بیان فضیلت شهادت در راه خدا تعالی مالک عن یحیی بن سعید عن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر نبودی خوف انکه مشقت افکنم برامت خود و دوست داشتمی که نمانم پس پشت هیچ لشکری که بیرون می آید در راه خدا تعالی و لیکن نمی یابم انچه سوار کنم ایشان را بران و ایشان نمی یابند چیزی که سوار شوند بران تا برابر شدن و شاق نمیشود بر ایشان که باز مانند از رفاقت من پس دوست

وهمراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله بن عباس وخالد بن الولید بود پس فرمود از کجا آمد شما این طعام
کفت میمونه هدیه فرستاد من خواهر من هزیله دختر حارث پس فرمود عبد الله بن عباس را وخالد بن الولید را
شما بخورید پس ایشان کفتند تو نمیخوری یا رسول الله فرمود هرآینه حاضر نمیشود نزدیک من از جانب خدای تعالی
حاضر شونده پس کفت میمونه ایا نوشانیم ترا یا رسول الله از شیری که نزدیک مات پس فرمود آری پس
دوشیده نوشید فرمود از کجاست شما را این شیر کفت هدیه فرستاده است برای من خواهر من هزیله نقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ارانیک جاریتک التی استامرتنی فی غنمها اعطیها احتک وصلی بها حتک
ترعی علیها فانه خیر لک پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم میمونه را ایا دیدی تو آن کنیزک خود را که
طلب مشورت کردی از من در آزاد کردن او بده او را بخواهر خود و وصل کن بآن قرابه خود را تا خدمت کند
او را هرآینه این خیرها بهتر است **باب** فضل کفالة الیتیم فضیلت خبرداری کردن بتیم **مالک** عن صفوان بن سلیم
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من وخبرداری کننده وتربیت نماینده بتیم وان بتیم از آن او
باشد یا از غیر او در بهشت مانند این دو انگشت باشم وقیکه پرهیزکاری نماید واشاره فرمود بانگشت
وسطی وانگشتی که متصل ابهام است **باب** لا یاخذ الصدقة الا باضطرار بگیرد صدقه مکر بسبب اضطرار **مالک**
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بذاتی که نفس
من در دست اوست اینکه بگیرد یکی از شما ریسمان خود را پس بیاورد پشته هیزم کشد بر پشت خود بهتر است از اینکه بیاید
نزد شخص مردی که داده است او را خدا تعالی از فضل خود یعنی تونکری پس سوال کند از وی میدهد او را یا نمیدهد
او را یعنی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حال انکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر منبر بود واو ذکر میکرد صدقه را وخود را باز داشتن از سوال پس فرمود دست بالا
بهتر است از دست زیرین ودست بالا عطا کننده است ودست زیرین سوال کننده است **مالک** عن ابی
الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نیست مسکین حقیقی طواف کننده
که برمیکردد بر مردمان پس باز میکرداند او را یک لقمه دو لقمه یک خرما دو خرما کفتند پس کیست مسکین یا
رسول الله فرمود مسکین کسی است که نمی یابد مال را که بی احتیاج کرداند او را واطلاع نمیشوند مردمان بر وی

ناصدقه داده شود او را و برنگیزد تا سوال کند از مردمان مالک عن زید بن اسلم عن ابیه قال قال عبد الله بن
الارقم الخ گفت عبد الله بن ارقم اسلم را که ولایت کن مرا بر شتری از شتران بسبک رو تا طلب کنم از اعراب آن
که سوار کند مرا بران پس گفتم آری شتری است از صدقه پس گفت عبد الله بن ارقم ایا دوست میداری که مزدی در
روز کم شوی برای تو انچه زیبا زاده و میان ران و عانه را بعد ازان بدهد ترا پس پوشیدی از اگفت اسلم
پس خشم گرفتیم و گفتیم خدا بیامرزاد و ترا ایا میگوئی مرا مانند این بشتر پس گفت عبد الله بن ارقم جز این نیست
که صدقه درست مردمان است پاک میشوند آنرا از خویش باب ما نقصت صدقه من مال ناقص نکرد صدقه مال را
مالک عن العلا بن عبد الرحمن الخ مالک شنید علا بن عبد الرحمن را که میگفت ناقص نکرد هیچ صدقه مال را و زیاد
نمیدهد خدا تعالی بنده را بسبب عفو مگر عزت را و تواضع نکرد هیچ بنده برای خدا مگر برسیداورا خدا تعالی بلندی در
بلندی مرتبه گفت مالک نمیدانم که این حدیث برداشته میشود یا نه حضرت صلی الله علیه وسلم یا نه باب
فضل الصبر و تعفف عن المسئلة در فضیلت صبر و باز ماندن از سوال مالک عن ابن شهاب عن عطا بن یزید
اللیثی عن ابی سعید الخدری الخ جماعه از انصار سوال کردند از حضرت رصلی الله علیه وسلم پس داد ایشان را بعد
ازان باز سوال کردند پس داد ایشان را تا سه نوبت تا انکه خرج شد انچه نزد یک او بود بعد ازان فرمود انچه
می باشد نزد یک من پس ذخیره نخواهم کرد او را از شما و هر که عفت طلب کند عفت دهد او را
خدا تعالی و هر که بی نیازی طلبد بی نیاز گرداند او را خدا تعالی و هر که صبر طلبد صابر گرداند او را خدا تعالی و نداده
است خدا تعالی بکسی را عطائی که وسیع تر باشد و فراخ تر باشد از صبر باب ما جاء فی من یسئل فحشه
و ما لا فلا تبعه نفسک چیزی که بیاید ترا بعد سوال پس بگیر او را و انچه نیاید پس از پی او مکردان بنفس خود را
مالک عن زید بن اسلم عن عطا بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد بسوی عمر الخطاب
عطای او را پس باز کرد او را عمر بن الخطاب پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم چرا باز کردی او را
اگفت یا رسول الله ایا خبر نداده بودی مرا که بهتر است هر شخصی را از میان ما و نگیرد از کسی چیزی فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم جز این نیست که این حکم در گرفتن بعد سوال است اما انچه باشد بغیر سوال پس جز این
نیست که روزی خدا است که میدهد او را خدا تعالی پس گفت حضرت عمر قسم میدهم ترا بانکه نفس من فرو نیست

ادلت اول

دانستم که من جنگ میکردم در راه خدا پس کشته نشوم باز زنده کرده شوم من پس کشته نشوم باز زنده کرده شوم مرا پس کشته نشوم
مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست اوست
هرآینه آرزو کردم که من کارزار کنم در راه خدا تعالی پس کشته شوم بعد ازان زنده کرده شوم مرا پس کشته شوم ابو هریره گفت
سه بار گواهی میدهم بخدا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه فرمود مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود میخندد خدا تعالی التفات کرده بسوی دو شخص میکشند یکی از ایشان ان دیگر را هر دو داخل شوند
در بهشت کارزار میکنند باین یک در راه خدا پس کشته میشود بعد ازان رجوع برحمت میفرماید خدا تعالی بران کشنده پس کارزار میکند
در راه خدا پس شهید میشود مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بذاتی که
نفس من در دست اوست زخمی کرده نمیشود هیچکس در راه خدا تعالی و خدا تعالی داناتر است بکسی که زخمی کرده میشود در راه خدا مگر
می آید روز قیامت حال آنکه زخم او روان است بخون رنگ مانند رنگ خون و بوی مانند بوی مشک مالک عن یحیی بن سعید
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم رغبت فرمود مردمان را در جهاد و باد داد ایشانرا بهشت و مروی از انصار میخورد خرمائی
چند که در دست او بود پس گفت هرآینه من جرصم بر دنیا اگر بنشینم تا وقتیکه خارج شوم ازین خرماها پس بینداخت انچه در دست
او بود پس گفت سپس حمله کرد بنفس خود پس کارزار کرد تا انکه کشته شد مالک عن یحیی بن سعید عن معاذ بن جبل الخ معاذ
بن جبل گفت غزاد و قسم است پس بگفتم غزا آنست که خرج کرده میشود در ان متاع نفیس و نخوشنودی صحبت داشته میشود
با شریک و فرمان برداری کرده میشود صاحب امر را و احتراز کرده میشود از فساد و پس این غزو و جرات همان قسم دیگر
از غزا آنست که خرج کرده نمیشود در ان متاع نفیس و نخوشنودی صحبت داشته نمیشود با شریک و فرمان برداری کرده نمیشود
صاحب امر را و احتراز کرده نمیشود از فساد و در ان پس این غزا رجوع نمیکنند صاحبان غزا سه باب من
قتل فی سبیل الله محتسبا مقبلا لا یکفر عنه الخطایا الا الدین بیان شخصی که کشته شود در راه خدا تعالی حال آنکه طلب اجر
کننده باشد و روی آورده باشد بر جنگ زایل کرده شود از وی گناهان را مگر قرض مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن ابی
سعید المقبری عن عبد الله بن ابی قتاده عن ابیه الخ آمد مردی بجانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله صلی الله
اگر کشته شوم در راه خدا حال آنکه صبر کننده باشم و طلب کننده اجر روی آورده باشم بر جنگ نشسته داده بجنگ ایا زایل کند
خدا تعالی از من گناهان مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری پس وقتیکه پشت کرده روان شد او از داد او را آنحضرت

صلی الله علیه وسلم باحکم فرمود بخواندن او پس او را داده شد بحکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را پس فرمود او را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چگونه گفتی پس بار دیگر عرض کرد سخنی خود را پس فرمود در رسول الله صلی الله علیه وسلم آری زایل کنند ضعفا بتحقیق
گناهان را مگر قرض را یعنی حقوق العباد و همچنین گفت مرا جبرئیل **باب** وجوب الاعتصام بالکتاب والسنة در بیان واجب
چنگ زدن بکتاب و سنت **مالک** انه بلغه ان رسول الله ص الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود گذاشته ام در میان شما
دو چیز که مگر گمراه نشوید چنگ زنید بآن کتاب خدا تعالی و سنت پیغمبر او صلی الله علیه وسلم **باب** فضل من دعا الی الهدی
و من تبعه و حکم من سن سنة حسنة او سیئة در بیان فضیلت شخصی که دعوت میکند بجانب هدایت **مالک** انه بلغه رسول الله ص الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
هر دعوت کننده که بخواند بسوی هدایت مگر که باشد او را مانند اجر کسی که پیروی او میکند و کم نمیکند ان از اجرهای پیروان ایشان
چیزی و هر دعوت کننده که بخواند بسوی گمراهی مگر که باشد بر وی مانند گناهان ایشان یعنی گناهان پیروان او و ناقص
نمیکند ان از گناهان ایشان چیزی **باب** التلطف فی الامر بالمعروف در صعوبت ملامت در امر معروف **مالک**
انه بلغه ان عاملا لعمر بن عبد العزیز الخ عاملی از ان عمر بن عبد العزیز نامه نوشت بسوی او و ذکر میکرد که مردی نمیدهد
زکوة مال خود را پس نوشت بجانب او عمر بن عبد العزیز اگر بگذارد او را و ادبکن از او زکوة را همراه مسلمانان گفت پس رسید
این خبر آن شخص را پس دشنام شنید بروی پس داد بعد از ان زکوة مال خود را پس نوشت عامل عمر بسوی او و ذکر میکرد بروی
او و این ماجرا پس نوشت عمر بن عبد العزیز بسوی عامل اگه نگیرد آنرا از وی **باب** عذاب العام بعمل الخاصة اذا
لم تغیر و انهی عن المنکر در بیان عذاب عامه بسبب عمل خاصان و فکنه تقصیر کنند در نهی از منکر **مالک** انه بلغه ان ام سلمة
الخ ام سلمه زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم الناس عذ و یا رسول الله ایا هلاک شویم ما حال انکه در ما نیکوکاران باشند
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وقتیکه پیدا شود بسیار زشتی **مالک** عن اسمعیل بن حکیم انه سمع عمر
بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز گفت که گفته میشد در زمان پیشین که عذاب نمیکند خدا تعالی عامه را بگناه خاصه و لکن وقتیکه
کرده شود کار بد علانیه پس همه عقوبت شوند همه ایشان **باب** فضل الاعتزال من الناس اذا خاف منهم فتنة بیان فضیلت
گوشه گیری از مردمان وقتیکه خوف فتنه از ایشان معلوم کند **مالک** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة
عن ابیه عن ابی سعید الخدری الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نزدیک است که باشد بهترین مال مسلمانان رمه
که زنند بر دنبال سبب آب بلندی کوه ها و جای افتادن قطرها میگیرند دین خود را از فتنها **مالک** عن عبد الله بن عبد الرحمن

بن سعد الانصاری عن عطاء بن یسار الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ایا خبر ندهم شما را به بهترین مردمان از روی منزلت
مردی که بدست گرفته است لگام اسب خود را جهاد میکند در راه خدای ایا خبر ندهم شما را به بهترین مردمان از روی منزلت
بعد از وی یعنی مجاهد مردی است که گوشه گرفته است در میان رمه بر پا میدارد نماز را و میدهد زکوة را و عبادت میکند
خدا تعالی را تنها و شریک مقرر نمیکند با او کسی را **باب** ترک ما لا یعنی عن ذکر الله در ترک چیزی که مشغول میکند از یاد خدا تعالی
مالک باسناده الهی ابو جهم بن حذیفة الخ به درستاد او ابو جهم برای الخ حضرت صلی الله علیه وسلم یک چادری از خز را از علم بود
پس حاضر شد الخ حضرت صلی الله علیه وسلم در ان خمیصه نماز پس وقتیکه باز گشت از نماز گفت یعنی حضرت عایشه را باز گردان
این خمیصه را بسوی ابو جهم پس مرا نبه من نگاه کردم بسوی علم ان در نماز پس نزدیک بود که مشغول کرداند مرا **مالک**
عن عبد الله بن ابی بکر الخ مردی از انصار نماز میگذارد در بوستانی از ان خود در وادی ضف که وادی است از
وادیهای مدینه در زمان خرما حال انکه خرمانیان بسبب بسیاری خوشههای سر فرو کرده بود پس ان خرمانیان طرق
پوشانیده شده بود بمیوه پس نظر کرد آن مرد انصار بسوی ان خرمانیان پس خوف ساخت او را انچه دید از حال
آن خرمانیان بعد از ان باز گشت بسوی نماز خود پس ناگاه وی نمیداند است که چقدر نماز گذارده است پس گفت در دل
خود مرا نبه رسید مرا بسبب مال من فتنه پس آمد پیش حضرت عثمان و وی آنروز خلیفه بود پس ذکر کرد پیش او این ماجرا
و گفت ان بوستان صدقه است پس بنه او را در راه خدا پس فروخت انرا حضرت عثمان به پنجاه هزار پس نامیده شد آن
بوستان را الجمین **باب** سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله هفت شخص اند که در میدارد خدا تعالی انها را
در سایه خود روزی که نیست سایه ان سایه او تعالی **مالک** عن جنب بن عبد الرحمن الانصاری عن حفص بن عاصم
عن ابی سعید الخدری او عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هفت تن هستند که در میدارد آنها را خدا تعالی
انسان را در سایه خود روز یکه هیچ سایه نیست مگر سایه او پادشاه دادگر و جوانی که پیدا شده است در عبادة
خدا تعالی و مردی که دل او باز بسته است بمسجد وقتیکه بیرون آید از مسجد تا انکه باز گردد بسوی او و آن دو شخص که با یکدیگر
دوستی کردند در راه خدا جمع شدند بر دوستی و متفرق شدند بر دوستی و مردی که یاد کرد خدا تعالی انها را از دل خود
پس چاری شد دو چشم او و مردی که خواند او را زنی صاحب عزت و مال پس گفت بیرانه من میترسم از خدا تعالی
بر دردگار عالمیان و مردی که در راه خدا تعالی صدقه داد پس پنهان کرد انرا تا انکه نمیداند دست چپ او انچه میدهد دست

رالت او باب عقوبة خصال من الاثم در بیان عذاب خصلتها از گناه مالک عن یحیی بن سعید انه بلغه عن عبد الله بن
عباس الخ عبد الله بن عباس گفت ظاهر نشده است غلول در هیچ قومی هرگز مگر انداخته است خدا تعالی در دلهای ایشان
ترس بیم و ظاهر نشده است زنا در قومی هیچگاه مگر بسیار واقع شده در ایشان موت و ناقص نکرده اند هیچ قومی میزان
و ترازو را مگر بازداشت خدا تعالی از ایشان ارزاق را و حکم نکرده اند هیچ قومی بغیر حق مگر ظاهر شده در ایشان خونهای
و نشکسته است هیچ قومی عهد را مگر مسلط میکند خدا تعالی بر ایشان دشمن را باب فضل المتحابین فی الله
در بیان فضیلت باهم دوستی دارندگان برای خدا تعالی مالک عن عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر عن ابی الحباب سعید
بن یسار عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه خدا تبارک و تعالی میفرماید روز قیامت
کجایند باهمدیگر دوستی دارندگان برای رعایت بزرگی من امروز داخل کنم ایشان را در سایه خود روزیکه هیچ سایه نیست
مگر سایه من مالک عن ابی عازم بن دینار عن ابی ادریس الخولانی الخ گفت داخل شدم بمسجد دمشق پس ناگاه
جوانی است دندانهای پیشین او و ناگاه مردمان همراه او ایستند و هرگاه اختلاف میکنند در چیزی متوجه میشوند
بسوی او و رجوع میکنند موافق گفته او پس سوال کردم از حال او پس گفته شد مرا که این شخص معاذ بن جبل است پس نشستم
صبح شد در وقت باجره رفتم بمسجد پس یافتم او را که سبقت کرده است در وقت باجره بامدن بر من پس یافتم او را در آن
حال که نماز میگذارد پس انتظار او کشیدم تا اینکه تمام کرد نماز خود را بعد از ان آمدم پیش او از جانب روی او پس سلام
گفتم بروی بعد از ان گفتم قسم بخدا که من دوست میدارم ترا برای خدا پس گفت قسم میخوری بخدا پس گفتم قسم میخورم
بخدا پس گفت قسم میخوری بخدا پس گفتم قسم میخورم بخدا پس گرفت چوبه ردای مرا پس کشید مرا بسوی خود و گفت
خوشخبر باش برانیه من شنیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم که میفرمود که گفت خدا تعالی لازم شد محبت من برای
ان دوکس که باهمدیگر محبت دارند برای من و برای ان دوکس که باهمدیگر همنشینی میکنند برای من و برای ان دوکس که
باهمدیگر زیارت میکنند برای من و برای ان دوکس که ببذل همدیگر مال خرج میکنند برای من باب محبة الله عز وجل
و فضل قبول الناس اذا کان لصلاح الرجل و الفواه بیان محبت خدا تعالی و فضیلت قبول مردمان وقتیکه باشد سبب
صلاح مرد دیگر نیکی او مالک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه دوست میدارد خدا تعالی بنده را میگوید جبرئیل
را یا جبرئیل برانیه دوست دارم فلان شخص را پس تو دوست گیر او را پس دوست میگیرد او را جبرئیل بعد ازان ندا میکند

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا احب الله عبدا نادی جبرئیل علیه السلام یا جبرئیل قد احببت فلانا
فاحببه فیحبه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاحبوه فیحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض
و اذا ابغض عبدا نادی جبرئیل ان الله قد ابغض فلانا فابغضه فیبغضه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله قد ابغض فلانا فابغضوه

جبرئیل و اهل آسمان که هرآینه خدای تعالی دوست داشته است فلان را پس دوست دارید او را پس دوست دارند او را اهل آسمان بعد ازان نهاده میشود برای او قبول در زمین و فمنکه یا خوش دارد خدای تعالی بنده را گفت مالک نمیدانم الحضرت را صلی الله علیه وسلم مگر انکه فرموده است در باب بعض انچه مذکور شد در باب حب مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه عن کعب الاحبار الخ کعب احبار گفت و فمنکه بخواهد که بداند که چه مرتبه است بنده نزد پروردگار خود پس به بیند که چه جزا از پی وی می اید از ثنای مردمان بروی باب فضل مجالسة العلماء و بیان فضیلت همنشینی با علما مالک انه بلغه ان لقمان الحکیم الخ لقمان حکیم وصیت کرد پسر خود را پس گفت ای پسر من همنشینی کن با عالمان و مزاحمت کن با ایشان بدوزانوی خود پس هرآینه خدای تعالی زنده میسازد دلها را بنور علم چنانکه زنده میسازد زمین مرده را به باران بزرگ مالک عن یحیی بن عبد الله بن ابی طلحة عن ابی مره مولی عقیل بن ابیطالب عن ابی واقد اللیثی الخ ابو واقد لیثی گفت در زمان بنکام که رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود در مسجد و مردمان با او بودند ناگاه روی او روند سه کس پس آمدند دو کس و رفت یک کس پس و فمنکه ایستادند دو کس نزدیک انحضرت صلی الله علیه وسلم سلام گفتند اما یکی از ایشان فرجه دید در حلقه پس نشست دران فرجه و اما ان دیگر پس نشست پس پشت ایشان و اما ان سیوم پس پشت داد و روان شده و فمنکه فارغ شد رسول الله صلی الله علیه وسلم از سخن خود فرمود ایا خبر ندهم شما را از حال این سه تن اما یکی از ایشان جای گرفت بسوی خدا پس جای داد او را خدا و اما ان دیگر پس حیا کرد از خدا پس حیا کرد خدای تعالی از وی و اما ان دیگری پس اعراض کرد پس اعراض کرد خدای تعالی از وی یعنی چشم گرفت خدای تعالی بروی و فی نصب ساخت او را از خیر باب الترغیب فی الخلق الحسن و رغبت دادن در خلق نیک مالک عن معاذ بن جبل الخ معاذ بن جبل گفت آخر چیزی که وصیت فرمود مرا بان رسول الله صلی الله علیه وسلم و فمنکه نهاده پای خود را در رکاب شتران بود که فرمود مرا نیک کن خلق خود را برای مردمان ای معاذ بن جبل مالک عن یحیی بن سعید الخ یحیی بن سعید گفت که خبر رسید مرا یعنی از سلف هرآینه مرد درمی یابد بسبب نیکی خلق خود درجه کسی که بنماز شب ایستاده باشد در شب بروزه تشنه شده باشد در نیم روز مالک انه بلغه ان رسول الله ص الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود فرستاده شدم من تا تمام کنم حسن اخلاق را باب فضل القصد و التؤدة بیان

فضیلت میانه روی در وجه معاش و بردباری مالک انه بلغه عن عبد الله بن عباس الخ عبد الله بن عباس
میگفت میانه روی در امور معاش و بردباری و خوشخوی حصه الیست از بیست و پنج حصه نبوة باب مداراة
الناس در وصف مداراة با مردمان مالک انه بلغه عن عائشة الخ از حضرت عایشه مروی است که در سه چیز
شخصی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و من با آنحضرت بودم در خانه پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بد پسر قبیله ات این شخص
بعد از ان دستوری داد او را گفت حضرت عایشه پس در رنگ نکردی مرا از انکه بشنید تبسم کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با او پس فتکه برآمدان مرد از خانه گفتم یا رسول الله گفتی در حق وی آنچه گفتی بعد ازان در رنگ نکردی از انکه تبسم کردی
با او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه بدترین مردمان کسی است که پرهیز کنند مردمان از ملاقات او از جهت بدخوئی
او را باب فضل ترک الرجل ما لا بعینه در فضیلت ترک کردن مرد چیزیرا که در کار نیست او را مالک عن ابن شهاب عن علی
بن حسین بن علی بن ابیطالب الخ حضرت امام زین العابدین رضه روایت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود از کمال اسلام
حسن مسلمانی است ترک کردن او وی انچه در کار نیست او را باب الاقبال علی الضعفاء و حسن تعهد ایشان در بیان فضیلت متوجه شدن
بر حال ضعیفان و حسن خبر داری کردن با ایشان مالک عن هشام بن عروة عن ابیه الخ عروه گفت که فرود آورده شد
عتبه و تولی در باب عبد الله بن ام مکتوم ابو ابن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس شروع کرد که میگفت یا محمد نزدیک خود کردان مرا و نزدیک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران وقت نشسته بود از غطمای مشرکین پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعراض میکرد از وی و متوجه
بود بران دیگر که از روسای مشرکان بود و میفرمود ای ابو فلان ایا می بینی بخبری که میگویم عیبی پس میگفت او فی قسم
بخودنها که نمی بینم بخبری که میگوئی هیچ عیبی پس فرود آورده شد عبس و تولی ان جاءه الاعمی باب فی کل ذات کبد رطبة اجر
در احسان بر جانوری که جگر تر دارد و ثواب است مالک عن سمی مولی ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هریره الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود دران هنگام که مردی میرفت در راهی ناگاه تشنه رسید او را تشنگی پس یافت چاهی پس فرود آمد
دران چاه پس آب خورد و پس برامد پس ناگاه دید انجا سگی را که زبان بیرون آورده میخورد خاک نمناک را بسبب
تشنگی پس گفت ان مرد هر آینه رسیده است این سگ را از تشنگی مانند انچه رسیده بود بمن پس فرو رفت در چاه پس پر کرد موزه
خود را پس گرفته بدهان خود تا انکه برامد پس آب نوشانید سگ را پس قبول کرد خدا انجا از وی این عمل پس بیامرزید او را
پس گفتند یا رسول الله ایا ما را در جانوران مزدی هست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در هر جانوری که جگر تر دارد ثواب است

باب فضل الحیاء بیان فضیلت حیا مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم گذر فرمود بر شخصی حال آنکه آن مرد سرزنش میکرد برادر خود را در باب حیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار او را پس بدرستیکه حیا از ایمان است مالک عن سلمة بن صفوان بن سلمة الزرقی عن زید بن طلحة بن رکانة الخ فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر دینی را خلقی است و خلق دین اسلام حیاست باب فضل کظم الغیظ فضیلت فرو خوردن خشم مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پهلوان نیست آنکه بکشتی گرفتن می غلطاند مردم را جز این نیست پهلوان کسی است که قادر باشد بر ذات خود نزد بک خشم مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف الخ بدرستیکه مروی است پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا کلمه چند که گذران کنم بر آن و بسیار نباشم بر من که الکناه فراموش خواهم کرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم خشم مگیر باب ذم الشحناء والحقد باب در مذمت کینه مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود گشاده کرده میشود درهای بهشت روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس آمرزیده میشود هر بنده مسلمان را که نشریک مقرر نمیکند با خدا چیزی را مگر مردی را که بود در میان او و میان برادر او کینه پس گفته میشود یعنی ملایکه را که مهلت دهید این دو شخص را تا آنکه صلح کنند با یکدیگر مهلت دهید این دو شخص را تا آنکه صلح کنند با یکدیگر مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریره الخ ابو هریره گفت عرض کرده میشود عملهای مردمان در هر جمعه دو بار در روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس آمرزیده میشود هر بنده مسلمان را مگر بنده که بود میان او و میان برادر او کینه پس گفته میشود بگذارید این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند باخلاص بگفته میشود هر دو خرکنید این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت ایا خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از بسیاری از نماز و صدقه گفتند آری فرمود اصلاح ما بین دو در ایدن خود را از بعض پس بدرستیکه دین زایل کننده است باب انتصار دعوة المظلوم در برگردانیدن از دعای ظلم رسیده مالک باسناده ان عمر بن الخطاب الخ عامل ساخت عمر یکی از آن خود را که خوانده میشد ابن اتبیه بر صدقات پس گفت باتبی بر من کن باز دعای خود را از مردمان و نقص دعای مظلوم را پس بدرستیکه دعای مظلوم مقبول است باب ذم السعایة الظن والتجسس التباغض والتحاسد والتباغض در بدگمان شدن و جستجوی عیب مردمان نمودن و باهم حسد کردن و بغض ورزیدن مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دور باید خود را از گمان بد پس بدرستیکه گمان بد دروغ ترین سخن است و عیب جوی نکنید و تفتیش عیب یکدیگر

نمایند و منافسه باهم نکنند یعنی غلبه بر چیزی یا بلدیه بر نکنند و حسد نکنند و بغض یا بلدیگر نکنند و ازیکدیگر روی نگردانند و بلدیگر پشت نکنند ای
بندگان خدا برادران باهم باب الترغیب فی شکر نعم الله عزوجل یاد رغبت دادن در شکر نعمتهای خدای عزوجل
از ملیغه رسول الله ۳ رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد در مسجد پس یافت در وی ابوبکر صدیق عمر بن الخطاب را پس پرسید از
ایشان پس گفتند برآورده ما را گرسنگی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مرا نیز بیرون آورده است گرسنگی از نفس
بسوی ابوالهیثم انصاری پس ابوالهیثم فرمود اهل خود را برایشان مهیا ساختن قدری چونکه نزدیک او بود که ساخته شود
و برخاست تا فوج کند برای ایشان بزی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم دور خواز بزی که شیر دارد یعنی
بزشیر دار را ذبح مکن پس ذبح کرد برای ایشان بزی را و آورد آب شیرین برای ایشان پس اوبخت از زیر
خرمائی بعد ازان حاضر کرده شد پیش ایشان طعام را پس خوردند از ان طعام و نوشیدند از ان آب سرد پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم البته سوال کرده خواهید شما از نعمت امروز باب فضل الخوف من الله عزوجل باب
در بیان فضیلت خوف از خدای تعالی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره ۳ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر
که مردی نگرده بود هیچگاه کار نیک گفت یعنی وصیت کرد اهل خود را وقتیکه بمرد این شخص بسوزید او را بعد ازان
برباد دهند نصف او را در خشکی و نصف او را در دریا پس قسم بخدا اگر قدرت یابد بروی خدا البته عذاب خواهد کرد
او را عذابی که نکند بان صفت بحکم از عالمیان پس وقتیکه بمرد ان شخص بجا آوردند اهل او وکردند انچه فرموده بود
ایشان را پس حکم فرمود خدا تعالی بر را پس جمع کرد انچه در وی بود بعد ازان حکم کرد دریا را پس جمع کرد انچه در وی
بود بعد ازان فرمود چرا کردی این همه گفت بار خدایا از ترس تو و تو دانا تری فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس بیامرزید او را باب فضل حب لقاء الله بیان فضیلت محبت ملاقات خدا تعالی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج
عن ابی هریره ۴ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که فرمود خدا تعالی وقتیکه دوست دارد بنده من ملاقات مرا
دوست میدارم ملاقات او را و وقتیکه ناخوش میدارد ملاقات مرا ناخوش میدارم من ملاقات او را ترجمه
گوید معنی حب لقاء الله آنست که وقت مفارقت از حیات دنیا در رسد بسوی انچه نزدیک خدا تعالی است دوست
تر دارند تر باشند نزدیک او از دنیا و انچه در وی است و نقصان نمیکنند این دوستی را مگر وقت نخواستن موت
و بیم انکه عذاب کرده شود او را یا مگر باین معنی کراهیت لقاء الله آنست که باشند لذات دنیوی دوست تر

نزدیک او از بن حالت وصفت این مانند صفت سوم من است که دوست دارد روح را و سیداند که چه کند ازدن سعادة او می است

بعد ازان بپرسید از شفقتهای سفر والله اعلم باب الایمان بعذاب القبر و ایمان بودن عذاب قبر مالک عن یحیی بن سعید عن

عمره عن عائشة ان یهودیه الخ یهودیه اند نزدیک حضرت عائشه سوال میکرد از وی پس گفت ان یهودیه پناه دهاد تو را خدا ایتعالی از عذاب

قبر پس سوال کرد حضرت عائشه رسول الله را صلی الله علیه وسلم ایا عذاب کرده خواهند شد مردمان در قبرهای خود پس فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم پناه میجویم از خدا ایتعالی از عذاب قبر بعد ازان سوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک روزی مرکبی را پس کرفته شد

آفتاب پس رجوع فرمود وقت ضحی پس کذر کرد در میان حجره ها بعد ازان ایستاد و نماز کذارد و ایستاده ند مردمان پس نشست او

بعد ازان برکشت از نماز پس فرمود خبری که خوانده است خدا ایتعالی که بکوید یعنی دعا نمود بعد ازان امر کرد مردمان را کتنباه بجویند از

عذاب قبر باب سوال المنکر و النکیر باب در سوال منکر و نکیر مالک عن هشام بن عروه عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر الخ

اسماء بنت ابی بکر گفت امدم نزد یک عائشه و فکیکه کرفته شده آفتاب پس ناکاه دیدم که مردمان ایستاده اند نماز میکذارند

و ناکاه دیدم که عائشه ایستاده است نماز میکذارد پس گفتم چیست حال مردمان پس اشارت کرد عائشه بدست خود بجانب

آسمان یعنی ایشان بسبب کسوف نماز میکذارند و کفت سبحان الله پس کفتم ایا این کسوف نشانه ایست از نشانهای قدرت

پس اشارت کرد بسر خود که آری گفت اسماء پس ایستادم بنماز تا انکه غالب امد بر من بیهوشی و شروع کردم که بریزم بالای خود

آب را پس حمد خدا ایتعالی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ثنا بیان کرد بعد ازان فرمود هیچ چیزی که ندیده بودم

الا انرا که دیدم او را در این مقام خود تا انکه دیدم بهشت را و دوزخ را و هر آینه وحی فرستاده شد بسوی من که شما را

سخت کرفته خواهد شد در قبور نزدیک بسختی مسیح دجال یا کفت مانند سختی مسیح دجال امده شود نزدیک یکی از شما

پس کفته شود چیست اعتقاد تو در حق این مرد یعنی در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما مرد مومن یا کفت یقین

دارنده نمیدانم که ادام یک ازین دو کلمه کفت اسماء پس میکوید این مرد محمد است پیغامبر خدا اند نزدیک ما بمعجزه ها و هدایت

پس قبول کردیم دعوه او را و ایمان اوردیم باو و پیروی کردیم او را پس کفته شود او را بخواب رو در حالتی که خوشی

وقت هستی هر آینه دانسته بودیم که تو مسلمان بودی و اما منافق یا کفت شک کننده نمیدانم که کدام یک ازین

دو کلمه کفت اسماء پس میکوید نمیدانم شنیدم مردمان را که میکویند چیزی پس کفتم انرا باب عرض الجنة و النار

علی المقبور و بیان انکه عرض کرده شود بهشت و دوزخ بر میت در قبر مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر اخ رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرمود هر آینه یکی از شما وفکیه ی مرد ظاهر کرده میشود بروی جای نشستن او هر صبح و شام اگر از اهل بهشت است
پس وی از اهل بهشت است و نمودن جای و اگر از اهل دوزخ است پس وی از اهل دوزخ است باعتبار جای گفته میشود او را
این است جای نشستن تو تا وقتیکه برانگیزد ترا خدا بسوی آن روز قیامت باب نسمة المومن طیر یعلق من شجر الجنة روح
مومن جانوریست که میچرد از درختهای بهشت مالک عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک الانصاری
انه اخبره ان اباه کعب بن مالک الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود جز این نیست که روح مومن مرغی است
که میچرد در درختان بهشت تا انکه باز گرداند او را خدا بسوی جسد او روزی که برانگیزد او را باب المستریح
والمستراح منه مالک عن محمد بن عمرو بن حلحلة الدیلی عن سعید بن کعب بن مالک عن ابی قتادة بن ربعی الخ
گذر انیده شد بر انحضرت صلی الله علیه وسلم جنازه را پس فرمود صاحب جنازه و یا خود راحت یابنده است یا راحت می یابند از وی
مردمان اصحاب عرض نمودند چیست راحت یابنده و راحت یافته شده از وی فرمود بنده مومن راحت می یابد از تعب دنیا
و ایذای ان بسوی رحمت خدا و بنده فاجر راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و جانوران باب
تغیر الناس مالک عن یحیی بن سعید ان عبد الله بن مسعود الخ عبد الله بن مسعود گفت شخصی و هر آینه تو در زمانه ایست که بسیار باشد
معنی فهمان آن و کم اند خوانندگان او و نگاهداشته میشود در وی احکام قران را و ضایع کرده میشود و طریق نگاهداشتن حروف را
کم اند انانکه سوال کنند لب یاران انانکه عطا میکنند در ازمیکنند در وی نماز را و کوتاه میکنند خطبه را و شروع میکنند اعمال
خود را پیش از ارائی فاسده خود و نزدیک است که بیاید زمانی که کم باشند معنی فهمان او و بسیار باشند خوانندگان او
نگاهداشته نشود در وی نگاهداشتن حروف قران و ضایع کرده شود احکام قران بسیار است انکه سوال کنند و کم است انکه بدهند از راز
کنند در وی خطبه را و کوتاه سازند در وی نماز را بیندیشند بیارائی فاسده پیش از عمل خود باب اخبار النبی صلی الله
علیه وسلم بان الفتن تجیء من قبل المشرق من حیث یطلع قرن الشیطان و بان الفجور و الجفاء فی اهل الخیل و الابل و السکینة فی اهل الغنم باب قرب
انحضرت صلی الله علیه وسلم بانکه فتنها پیدا میشود از جانب مشرق مدینه و بانکه خود ستائی و بزرگ در اهل کله شیبان و
شتران است و اطمینان و نرم خوی در اهل رمه است مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود سر کفر و معظم او جانب مشرق است و خود ستائی و بزرگ بینی در اهل کله شیبان و
شتران است انانکه او از بلند میکنند اهل خیمه ها اند و اطمینان و نرم خوی در اهل رمه است مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب الخ

عمر بن الخطاب خواست برادن بسوی عراق پس گفت او اکعب احبار بیرون مبا امیر المومنین بسوی عراق پس اسند در
عراق حصه از حصباء وی که کانه سحرات و در عراق فاسقان از جن اند و در عراق آب بسیاری سخت باب شدة الصائت
عند قرب الفضاء باب در بیان سختی بصیها وقت نزدیک امدن قیامت مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قایم نشود قیامت تا انکه بگذرد مرد بر قبر مردی پس بگوید ای کاش من بودمی
بجای او یعنی شدید مصائب بحدی رسد که آدمی تمنا کند بودن خود را مالک عن ابن حباس عن عمه عن ابی هریره
الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که زشته خواهد شد مدینه را یعنی نزدیک بقیامت یا حالتی که بدترین احوال او
خواهد بود یعنی آباد و غیر خراب پس درآید سگ با مرکب و بول کند بر بعض ستونهای مسجد یا گفت بر سر پس گفتند یا
رسول الله پس کرا خواهد بود سیوها در آن زمان فرمود برای جانوران مرغان و درندگان باب خلق ابن ادم عند
الخضر من عجب الذنب در بیان آفرینش فرزند ادم وقت حشر از استخوان دنب مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن
ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود تمام آدمی میخورد او را زمین مگر عجب ذنب از ان عجب ذنب آفریده
است و در وی مرکب کرده خواهد شد عجب ذنب استخوانی که در اسفل پشت می باشد نزدیک مخرج و مخرج خای است که می رود
دم حیوان ازان باب شفاعة النبی صلی الله علیه وسلم لامته فی الاخرة در شفاعت انحضرت صلی الله علیه وسلم مر
امت خود را در اخرت مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر پیغامبر
را دعای هست که دعا میکند بان پس من میخواهم که پنهان نگهدارم دعای خود را بجهت شفاعت برای امت خود
در اخرت باب حوض النبی صلی الله علیه وسلم ودود الملائکة عنه وبعث امت محمد صلی الله علیه وسلم غر محجلین من اثار
الوضوء باب در بیان حوض انحضرت صلی الله علیه وسلم راندن فرشتگان از وی و برانگیخته شدن امت انحضرت صلی الله علیه وسلم
بصفت غر محجل از اثار وضو مالک عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم بر امد بسوی
گورستان پس گفت السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی خطاب بمردگان فرمود که سلام بر شما
باد ای باشندگان بسرای قومی از مسلمانان و هر اینه ما اگر خواسته به خدا تعالی شما ملاقی شویم بعد ازان فرمود از روی کرم
که کاش میدیدم برادران خود را صحابه گفتند ایا ما نیستیم برادران تو گفت نه بلکه شما اصحاب منید و برادران من ان
کسان اند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود نیامده اند و من فرط ایشانم بر حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان بر رود و آب

و دلو برای ایشان مهیا سازد صحابه گفتند یا رسول الله چگونه خواهی شناخت کسی را که پیش از تو فرود آید
و دیدی اگر مانند مروی دو اسپهای سفید پیشانی سفید پایهای و دگله از اسپان سیاه که خالص باشد سیاهی ایشان
از رنگ دیگر ایا می شناسد اسپهای خود را گفتند آری یا رسول الله می شناسد فرمود پس ایشان خواهند آمد روز
قیامت سفید پیشانی شده سفید پایها از کثرت وضو و من فرط طپانچه ایشان باشم بر حوض پس باید که دور کرده نشود کسی
از حوض من یعنی سعی کنند که از شما علی ما غت محروی از ان حوض بوجود بنا بر حیانکه دور کرده میشود شتر بیگانه که گله خود را
گم کرده و بر حوض غرصاحب خود رسد من ندا کنم ایشان بدل کرده اند بعد از تو گویم پس دوری باد ایشان را پس دوری باد
باد ایشان را پس دوری باد ایشان را **باب** شدة نار جهنم و بیان سختی آتش دوزخ **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج
عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آتش او میان که ما فروزند ان را پاره ایست از هفتاد جزء
از آتش دوزخ گفتند یا رسول الله همانا بن آتش که ما فروزند بس است کفایت کنند بدو در عقوبت فرمود همانا
آتش دوزخ را افزون کرده شده بود و زجر **مالک** عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابی هریره الخ ابو هریره گفت اما
گمان کرده میشود بشمار آنکه آتش دوزخ سرخ است مانند آتش شما همانا آتش دوزخ سیاه است از قار گفت مالک قار زفت

کتاب سیر النبی صلی الله علیه وسلم و اصحابه

است **کتاب سیر النبی** صلی الله علیه وسلم و اصحابه باب در بیان احوال
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و یاران او **باب** اسماء النبی صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن شهاب عن
محمد بن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مرا پنج نام است من محمدم
و من احمدم و من ماحی ام که محو میکند خدا بسبب من کفر را و من حاشرم که بر اثر من خواهند شد مردمان بر قدم
من و من عاقبم یعنی بعد از همه انبیا امده ام مترجم گوید معنی عاقب قدوی الست که وی صلی الله علیه وسلم امام و
پیشوای ایشان باشد روز حشر همه محتاج باشند بسوی شفاعت او و بانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول کسی است
که شق شود زمین از وی بعد از ان مشق شود از سایر خلائق عقب او علیه الصلوة والسلام و معنی عاقب انکه
بعد از وی پیغامبری نیست والله اعلم **باب** صفة النبی صلی الله علیه وسلم و کمیة عمره حین اوحی الیه و حین هاجر و
حین توفی و بیان صفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چه قدر بود عمر او و فیکه وحی کرده شد بسوی او و و فیکه
هجرت فرمود و و فیکه متوفی شد صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن عن انس بن مالک الخ

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا اول من تنشق عنه الارض فاکسی حلة من حلل الجنة ثم اقوم عن یمین العرش لیس احد من الخلق یقوم فی ذلک المقام غیری

انه قال انا اولی الناس بعیسی ابن مریم فی الدنیا والاخرة قالوا بلی یا رسول الله قال فان بینه و بینی نبیا

قال یا محمد انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب

انس بن مالک گفت بنود رسول الله صلی الله علیه وسلم دراز قامت باو اطه و نه کوتاه قامت نه سفید رنگ که سفیدی خالص داشته باشد نه سفید رنگ که سفیدی او مایل بسیاهی باشد و نه زنگوله موی که پیچش موی او بنهایت رسیده باشد و نه کشاده موی مانند آنکه شانه کرده باشد به پیغامبری فرستاد او را خدا تعالی نزدیک تمامی چهل سال از عمر شریف او پس اقامت فرمود بمکه ده سال و بمدینه ده سال و متوفی کرد او را خدا تعالی نزدیک تمامی منصف سال و نبود در سر مبارک او و ریش شریف او صلی الله علیه وسلم بیست موی سفید **باب** کیف کان بدء الوحی در بیان آنکه چگونه بود ابتدای وحی الله آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وحی **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیه عن عائشة الخ حارث بن هشام سوال کرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چگونه می آید بسوی تو وحی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض اوقات می آید بمن وحی در صورتیکه مانند او از جرس و این سخت ترین اقسام وحی است بر من پس منقطع کرده شود از من حال آنکه در دل نگاهداشته ام مضمون او را و در بعض اوقات متمثل میشود برای من فرشته بشکل مردی پس سخن میگوید با من پس یاد میگیرم آنچه میگوید گفت حضرت عائشه و هر آینه دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که فرود می آید بر وی وحی در روزی سخت سرد پس منقطع کرده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه جبین مبارک او جاری میشد بعرق **باب** بدء النبی صلی الله علیه وسلم در بیان فضیلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن شهاب عن عروه بن الزبیر عن عائشة الخ حضرت عائشه فرمود اخبار داده نشد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو کار هیچگاه مگر که اختیار میفرمود آسان ترین هر دو را تا وقتیکه باشد آن آسان ترک کنا پس اگر کناه می بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دورترین مردمان بود از وی و انتقام نکشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای نفس خود مگر وقتیکه برداشته شود حرمتی از ان خدا تعالی پس انتقام میکشید برای خدا بسبب ان حرمت **مالک** باسناده الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار پرسی میفرمود مسکینان را و سوال میشود از حال ایشان **مالک** باسناده الخ در روی خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی طعامی که ساخته بود برای او کفت انس پس رفتم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی ان طعام پس نزدیک کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نانی از جو و شوربای که در وی کدو بود **مالک** باسناده الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست اگر عاید کرده شود خدا تعالی بر شما مانند دختهای مغیلان نهایه چهار پایان را هر آینه قسمت میکنم من از بر شما

رفع الخ صلی الله علیه وسلم ان الحارث بن هشام سال الخ صلی الله علیه وسلم کیف یاتیک ابو القاسم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم احیانا یاتینی مثل صلصلة الجرس وهو اشده علی فیفصم عنی وقد وعیت عنه ما قال واحیانا یتمثل لی الملک رجلا فیکلمنی فاعی ما یقول قالت عائشة ولقد رایته ینزل علیه الوحی الیوم الشدید البرد فیفصم عنه وان جبینه لیتفصد عرقا

زوج الخ صلی الله علیه وسلم انها مات جزر صلی الله علیه وسلم فی اربعین قط الا اخذ السبیل بما عامر یعنی اخماسا لاسداس ابتغاء العبد الله ۳ منه وما انتقم رسول صلی الله علیه وسلم لنفسه الا ان تنتهک حرمة الله فینتقم بعد بها ۳

علیه وسلم یقول ان رسول صلی الله علیه وسلم لیوحی الیه وانا کبعض

ان رسول صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لو انفاد والله علیکم مثل جمرتها مرة لنفستم علیکم ثم لا تجدونی بخیلا ولا کذابا ۳

بعد ازان نبی یا بعید مرا بخیل و بزدل و نه دروغگو **مالک** انه بلغه ان رسول الله ﷺ الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نیست
هیچ پیغامبری مگر که چرانیده است رمه گوسفندان را گفته شد و تو هم یا رسول الله چرانیده فرمود و من نیز چرانیده ام
باب اجتهاد النبی صلی الله علیه وسلم فی عبادة ربه و بیان کوشش آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عبادة پروردگار
خود **مالک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی ان عائشة ام المومنین الخ حضرت عائشه فرمود
خفته بودم بر پهلوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نیافتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در بعض اوقات شب
پس جستم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدست خود پس افتاد دست من بر دو قدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرده
بود و میگفت اندمی نیابم بر رضای تو از خشم تو و بعافیتی که از جانب تو باشد از عقوبة تو و می نیابم تو از تو
شمار نمی توانم کرد ثنا را بر تو تو آنچنانی که خود ثنا کرده بر ذات تو **باب** دعاء النبی صلی الله علیه وسلم لامته
و بیان دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای امت خود **مالک** عن عبد الله بن عبد الله بن جابر بن عتیک
بن الحارث بن عتیک الخ عبد الله بن عبد الله بن جابر گفت آمد پیش ما عبد الله بن عمر و بنی معاویه و آن
دیهی است از دیههای انصار پس گفت ایا میدانید کی نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در این مسجد ما پس گفتم
او را آری میدانم و شارت کردم سوی جای از ان مسجد پس گفت مرا ایا میدانی جهت آن سه کلمه که دعا کرد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم بانها در این مسجد پس گفتم آری پس گفت خبر ده مرا بان کلمات پس گفتم دعا کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بانکه خدایتعالی غالب نکند بر مسلمانان دشمنی را از غیر مسلمانان و بانکه ایشان را هلاک نکنند
بقحط سالی داده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دو مسئول و دعا کرد بانکه پیدا نکنند جنگ ایشان در میان
ایشان یعنی با هم مسلمانان جنگ نکنند پس داده نشد این مطلب گفت عبد الله بن عمر راست گفتی گفت
عبد الله پس همیشه خواهد بود جنگ در میان روز قیامت **باب** شفاعة النبی صلی الله علیه وسلم لمن مات من امته
و بیان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کسی که مرد از امت او **مالک** عن علقمة بن ابی علقمة عن امه
الخ حضرت عائشه گفت برخاست رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی پس بوشید جامهای خود را بعد ازان بر آمد
گفت حضرت عائشه پس فرمودیم کنیزک خود را که بریره نام داشت که از پی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رود پس از
پی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت تا انکه رسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم به بقیع پس ایستاد در جانب متصل

مدینه از بقیع یا دو فرسخ خواهش نمود که ایستاده ماند بعد ازان باز گشت پس پیش از انحضرت صلی الله علیه وسلم امد بریره
پیش داود مرا از دیدن نگذاشتند تا انکه دروقت صبح در امد بعد ازان ذکر کردم ان باجر ابیش او
صلی الله علیه وسلم پس فرمود برانینه من فرستاده شده ام بسوی اهل بقیع تا دعا کنم برای ایشان **باب** ما اکرم الله تعالی
بنیه صلی الله علیه وسلم بزیادة الثمار والطعام بسبب دعای انحضرت ایشانرا بپیغامبر خود صلی الله علیه وسلم باز ذکر ایشان طعام و سبب او
مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک الخ انس گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم حال انکه وقت نماز عصر
رسیده بود پس طلب کردند مردمان اب وضو را پس نیافتند انرا پس اورده شد درپیش انحضرت صلی الله علیه وسلم آب وضو را و نهد
پس نهاد انحضرت صلی الله علیه وسلم دران اوند دست مبارک خود را بعد ازان فرمود مردمان را که وضو کنند ازین
آب گفت انس پس دیدم که روان میشود آب از زیر انگشتان مبارک انحضرت صلی الله علیه وسلم پس وضو کردند مردمان
تا که وضو کردند تا اخر ایشان **مالک** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک الخ گفت انس که گفت ابو طلحه
بزن خود ام سلیم را اینه بشنیدم او از انحضرت صلی الله علیه وسلم ضعیف شده می شناسم درین او از انحضرت
صلی الله علیه وسلم گرسنگی را پس ایا هست پیش تو چیزی گفت آری هست پس برآورد گرده چند از جو بعد ازان گرفت
دامنی از ان خود پس پیچید نان را بگوشه ازان بعد ازان در او را انرا زیر دست من و بگشل جادر پوشانید مرا
باطراف بعض ان بعد ازان فرستاد مرا بسوی انحضرت صلی الله علیه وسلم گفت پس بردم ان طعام را پس یافتم آن
حضرت را صلی الله علیه وسلم نشسته در مسجد و با انحضرت صلی الله علیه وسلم مردمان بودند پس ایستادم بر ایشان پس
فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم ایا فرستاده است ترا ابو طلحه گفتم آری فرمود فرستاده است برای طعام گفتم آری
پس فرمود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بان مردمان که همراه او بودند برخیزید گفت انس پیش رفتند انحضرت صلی الله علیه
وسلم و روان شدم من پیش پیش انحضرت ایشان تا انکه امدم پیش ابو طلحه پس خبر دادم او را پس گفت ابو طلحه ای ام
سلیم برانینه امد رسول الله صلی الله علیه وسلم با مردمان و نیست نزدیک ما از قسم طعام انچه خورانیم ایشانرا پس گفت
ام سلیم خدا و رسول خدا داناتر است پس رفت ابو طلحه تا انکه ملاقات کرد با انحضرت صلی الله علیه وسلم پس روی اورد
انحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو طلحه همراه او تا انکه داخل شدند هر دو بخانه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
بیار ای ام سلیم انچه نزدیک تست پس اورد ان نان را پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بهیا کردن ان سمن

انه قال بات رسول الله صلعم وفاته صلوة العصر فالتمس الناس وضوءا فلم يجدوه فقال رسول الله صلعم فجيء باناء فوضع رسول الله صلعم يده فيه فجعل الماء يفور من بين اصابعه فتوضأ الناس حتى توضأوا جميعا قال قلت لانس كم كنتم قال ثمانين رجلا

انه سمع انس بن مالك يقول قال ابو طلحة لام سليم لقد سمعت صوت رسول الله صلعم ضعيفا اعرف فيه الجوع فهل عندك من شيء فقالت نعم فاخرجت اقراصا من شعير ثم اخذت خمارا لها فلفت الخبز ببعضه ثم دسته تحت يدي وردتني ببعضه ثم ارسلتني الى رسول الله صلعم قال فذهبت به فوجدت رسول الله صلعم جالسا في المسجد ومعه الناس فقمت عليهم فقال رسول الله صلعم ارسلك ابو طلحة قال فقلت نعم قال لطعام قال فقلت نعم فقال رسول الله صلعم لمن معه قوموا قال فانطلق وانطلقت بين ايديهم حتى جئت ابا طلحة فاخبرته فقال ابو طلحة يا ام سليم قد جاء رسول الله صلعم بالناس وليس عندنا من الطعام ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم فانطلق ابو طلحة حتى لقي رسول الله صلعم فاقبل رسول الله صلعم وابو طلحة معه حتى دخلا فقال هلمي يا ام سليم ما عندك فاتت بذلك الخبز فامر به رسول الله صلعم ففت وعصرت عكة لها فادمته ثم قال فيه رسول الله صلعم ما شاء الله ان يقول ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم حتى اكل القوم كلهم وشبعوا والقوم ثمانون رجلا او ثمانون رجلا

ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة حتى اكل القوم كلهم وشبعوا والقوم ثمانون رجلا او ثمانون رجلا

درخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یارسول الله هلاک شدند مواشی یعنی بسبب قحط باران و بریده شدند راهها یعنی چارپایان بسبب ضعف نمی توانند راه رفت یا نمی یابند گیاه را در راه پس دعا کن بجناب الهی پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باران بارید شد بها از جمعه تا جمعه دیگر گفت آن پس آمد شخصی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یارسول الله منهدم شد خانها و منقطع شد راهها یعنی بسبب شدة باران و هلاک شدند مواشی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ای بار خدایا بیار بر بلندی کوهها و تلها و درمیان وادیها و جایهای رویدن درختان گفت راوی پس دور شد ابر از مدینه مانند دور شدن ثوب **باب** ما اکرمه الله تعالی باخبار المغیبات **بکلمات** کما اخرج در بیان اکرام خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخبر دادن اخبار غیب پس می بود چنانچه خبر میداد **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم اشارت میکرد بسوی مشرق و میگفت هر آینه فتنه انجاست یعنی جائیکه برمی آید شاخ شیطان یعنی مشرق ترجمه کوید بهمچنین واقع شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود زیرا که اضلال امر خلافت و مقابله مردمان بران و ظاهر شدن مذاهب باطله اکثران در مشرق بود که عراق و خراسان باشد **مالک** باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواهند برآمد در میان شما قومی که بی قدر دانید نماز خود را در برابر نماز ایشان و روزه خود را در برابر روزهای ایشان کارهای خود را در برابر کارهای ایشان بخوانند قرآن را و حال آنکه قرآن بتجاوز نمیکند از گلوهای ایشان یعنی مدلهای ایشان بگذرد بسرعت باک برانند از دین چنانکه برمی آید تیر از شکاری که سوی او تیر انداخته باشند نگاه میکنی در پیکان پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در چوب تیر پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در پر پس نمی بینی چیزی و شک میکنی در رسیدن ترجمه کوید این واقعه چنانچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد زیرا که خوارج برامدند در عهد حضرت علی رضه و ایشان سنگر بودند حوض آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غیر آنچه که ثابت شده است وجود ان باحادیث مشهوره و قتال میکردند با مسلمانان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضه تا آنکه اکثری را بکشت **مالک** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک الخ بود رسول الله صلی الله علیه وسلم معتاد باینکه هر گاه بمرف بسوی خانه داخل بشد برام حرام بنت ملحان پس طعام حاضر میکرد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود

ام حرام در نکاه عباده بن صامت پس داخل شد بر وی رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی پس طعام خورانید آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم و نشست ام حرام می جست سر مبارک آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس بخواب رفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بعد ازان بیدار شد حال آنکه میخندید گفت ام حرام پس گفتم چه چیز تو را خنده می آرد تو را یا رسول الله فرمود جماعه از
امت من عرضه شدند بمن در حالی که غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه بادشاهان
باشند نشسته بر تختها یا گفت مانند بادشاهان نشسته بر تختها شک میکند اسحق که کدام کلمه فرمود پس گفتم یا رسول الله
دعا کن بخدا تا او مرا معین کند مرا از جمله ایشان پس دعا کرد برای او بعد ازان نهاد سر مبارک خود را پس بخواب
رفت بعد ازان بیدار شد خنده کنان گفت ام حرام پس گفتم یا رسول الله چه چیز تو را خنده می آرد گفت جماعه از
امت من عرضه شدند بمن در حالی که غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه بادشاهان
باشند نشسته بر تختها یا گفت مانند بادشاهان نشسته بر تختها چنانکه فرموده بود در کرة اولی پس گفتم
یا رسول الله دعا کن بخدا تا او مرا از جمله ایشان گرداند فرمود تو از نخستینیانی گفت انس پس سوار شد مرد دریا
در زمان معاویه بن ابی سفیان پس افکنده شد از جانور سواری خود وقتی که برابد از میان دریا پس بمرد مالک
عن هشام بن عروة عن ابیه عن عبد الله بن الزبیر عن سفیان بن ابی زهیر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود فتح شود یمن پس بیایند قومی از مهاجران و انصار که بشتابند میرانند شتران را پس ببردارند اهل خود را
و هر که فرمان برد ایشان را و مدینه بهتر است ایشان را اگر میدانستند و فتح شود شام پس بیایند قومی که بشتابند
میرانند شتران را پس ببردارند اهل خود را و هر که را فرمان ایشان برد و مدینه بهتر است ایشان را اگر میدانستند
و فتح کرده شود عراق پس بیاید قومی که بشتابند میرانند شتران را پس ببردارند اهل خود را و هر که را فرمان برد
ایشان را و مدینه بهتر است برای ایشان اگر میدانستند مترجم گوید همچنین واقع شد آنچه فرموده بود
رسول الله صلی الله علیه وسلم برابر است عنصر از مدینه بسوی یمن و شام و عراق بعد ازان از بن بلاد بسوی
اطراف زمین مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان ان زید بن خالد الجهنی الخ زید بن خالد جهنی
گفت بمرو مروی روز حنین و هر آینه اصحاب ذکر کردند حال او را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت
زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب را که نماز کنارید بر یاد خود پس متغیر شد رنگ وی مردمان بسبب

ابن المنی

ابن مسیح مرد فربهی بود سرخ سپید با موی راست گویا چشم راست او کویا چشم راست ابن قطن مردی است که بمنی دیدم شباهت بسیار بود و دیدم مالک عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن المغیره بن ابی بردة الکنانی الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم اندیشید مردمان در قبیله های ایشان و دعا کرد برای ایشان و هر ابنه وی ترک کرد قبیله را از قبایل دهر ابنه ان قبیله یافتند در بالان خری از ان مردی از میان قبیله عقد جزع که خیانت کرده بود پس ابد بایشان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نکیر گفت بر ایشان چنانکه نکیر میکنیت بر مرده باب ما کره الله تعالی من رویة الجنة والنار والمسیح بن مریم علیه السلام و غیر ذلک بیان انچه اکرام فرموده او را صلی الله علیه وسلم خدای بدیدن جنت و دوزخ و مسیح بن مریم علیه السلام و غیر آن مالک یاد نموده فی صفت الصلوة الکسوف الخ گفتند صحابه یا رسول الله دیدیم ترا که درت انداختی هر چیزی در ین مقام خود بعد ازان دیدیم که باز پس شدی پس گفت هر ابنه من دیدم بهشت را پس دست انداختم بسوی خوشه انگور از ان میخوردید از وی تا وقتیکه باقی ماند دنیا و دیدم دوزخ را پس ندیدم مانند دیدن امروز زمانی هولناک تر هیچگاه و دیدم که زیاده تر اهل دوزخ زنان اند گفتند یا رسول الله چرا ایشان زیاده تر اهل نار شدند فرمود ناسپاسی میکنند گفته شد یا رسول الله ایا کافر میشوند بخدا فرمود بلکه ناسپاسی شوهر میکنند و منکر احسان میشوند اگر احسان کنی بسوی یکی از ایشان تمام عمر بعد ازان به بیند از تو چیزی بعنی خلاف مرضی بگوید بدیدم از تو هیچگاه چیزی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بخواب بمنیم خود را اندر نزدیک کعبه پس دیدم مردی رنگ او سفیدی سپاهی امیخته مانند سپکوترین انچه دیده باشی از مردان که رنگ سفیدی با سپاهی امیخته باشند مراد را بوی سرشت مانند سپکوترین انچه دیده باشی از بوی سرشانه کرده است انرا پس ازان بوی میچکد آب تکیه کرده بر کتف دو مرد طواف میکرد بکعبه پس پرسیدم کیست این شخص گفته شد مرا ابن مسیح ابن مریم است بعد ازان ناگاه من رو بروی شخصی ناگونه موی بنهایت رسیده پیچش بوی کور است چشم راست او کویا چشم او دانه انگور است از آب برابده پس پرسیدم کیست این گفته شد ابن مسیح دجال باب ما اکره الله تعالی بانه کان بری من ورا ظهره کما کان بری من قبل وجهه بیان انچه اکرام فرموده است خدا تعالی انحضرت را صلی الله علیه وسلم با نکه سپید از پس پشت خود چنانچه سپید از روبری خود مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ایا می بینید

قبله من اینجا رفیق اعلی بخدا که پنهان نمی ماند بر من خشوع شما و نه رکوع شما هر آینه من می بینم شمارا از پس پشت خود ترجمه گویند علما

نزد فقرا آنست که خدا تعالی خلق فرموده ادراکی را در آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ادراک میکرد بآن چیزی را که خلاف عادة است

ادراک آن از آنچه سابق بود یا آینده میشود و از آنچه که پوشیده است از چشم او یا آنچه نیست در برابر بصر او و آن ادراک

بمنزله رویه بصری بود در حصول علم تام والله اعلم باب ما ذکر رسول الله تعالی بان عینه تنامان ولا ینام قلبه بیان آنچه اکرام فرمود

او را خدا تعالی بآنکه دو چشم او بخواب میرود و بخواب نمیرود دل او صلی الله علیه وسلم مالک باسناده قالت عائشة الخ

گفت حضرت عائشه که گفتم یا رسول الله بخواب میروی پیش از آنکه وتر گذاری و نزد آن فرمود یا عائشه هر آینه دو چشم من بخواب

میروند و بخواب نمیرود دل من باب ما ذکر به الله تعالی بالتخییر فی موته بیان چیزی که اکرام فرمود او را خدا تعالی باختیار در

موت خود مالک انه بلغه ان عائشة الخ گفت عائشه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست هیچ پیغامبری که بمیرد تا آنکه

اختیار داده شود او را گفت پس شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میفرمود بار خدایا اختیار کردم مجلس بلند را پس دانستم

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رونده است ازین عالم باب ما تکلم به النبی صلی الله علیه وسلم عند موته بیان آنچه

کلام فرمود بآن آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت موت خود مالک عن هشام بن عروة عن عباد بن عبد الله بن الزبیر

ان عائشة الخ گفت حضرت عائشه شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه متوفی شود و او تکیه زده بود بسوی سینه

حضرت عائشه و گوش نهادم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود بار خدایا بیامرز مرا و رحم کن بر من و ملحق کن مرا

برفیقان مجلس بلند باب قصة وفاة النبی صلی الله علیه وسلم قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالک انه

بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ متوفی شد رسول الله صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه و مدفون شد روز

سه شنبه و نماز جنازه کردند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردمان تنها تنها امامت نمیکرد ایشان را هیچکس پس گفتند

جمعی که دفن کرده شود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نزدیک منبر و گفتند دیگران دفن کرده شود در بقیع پس آمد ابوبکر

صدیق پس گفت شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود دفن کرده نشده است هیچ پیغامبری مگر جایکه در

جای که متوفی شده است آنجا پس کافته شد قبر برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه پس وقتیکه برسید وقت

غسل آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که برکشند قمیص آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس شنیدند آوازی که

کسی میگوید برکشید قمیص او را و غسل داده شد حالانکه قمیص بر بدن آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم مالک باسناده

قلت یا رسول الله اتنام قبل ان توتر فقال یا عائشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ... زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت

زوج النبی صلی الله علیه وسلم ... انها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ان یموت وهو مستند الی صدرها واصغت الیه وهو یقول اللهم اغفر لی وارحمنی والحقنی بالرفیق الاعلی ... توفی یوم الاثنین ودفن یوم الثلاثاء وصلی الناس علیه افذاذا لا یؤمهم احد فقال ناس یدفن عند المنبر وقال آخرون یدفن بالبقیع فجاء ابوبکر الصدیق فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما دفن نبی قط الا فی مکانه الذی توفی فیه فحفر له فیه فلما کان عند غسله ارادوا نزع قمیصه فسمعوا صوتا یقول لا تنزعوا القمیص فلم ینزع القمیص وغسل وهو صلی الله علیه وسلم

کان بالارض

کان بالمدینة الخ بودند دو مرد در مدینه یکی لحد میکند و دیگری لحد نمیکند پس گفتند صحابه هر کدام ازین دو کس که پیش آید
کار کند کار خود پس آمد شخصی که لحد میکند پس لحد ساخت برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالک ۹ انه بلغه ان اسامة الخ
حضرت ام سلمه گفت باور ندارم شنیدم صوت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تا آنکه شنیدم او را زدن بکلند مالک
عن یحیی بن سعید الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن پوشانیده شد در جامه شوله که شوی قریب آن زین باب
شدة موت النبی صلی الله علیه وسلم علی امته شخصی مصیبت موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر امت او مالک عن
عبد الرحمن بن القاسم الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که تسلی دهد مسلمانان را در مصائب ایشان
یعنی که حاصل است انسان را بسبب موت من ترجمه کوید یعنی این است که مرد مومن فهمیده فکر کند
که اگر در زمان ملاقات آنحضرت صلی الله علیه وسلم می بود و در می یافت خدمت او را واجب او را صلی الله علیه وسلم بعد
ازان مسالم شد از جهت نایافت آن معاونت و صبر میکرد بران حاصل میشد او را ثواب عظیم و هر گاه بر سد او را
مصیبتی در اهل و مال او پس فکر میکند بران مصیبت عامه که واقع شده است بر همه مسلمانان از اول انسان
تا آخر انسان حقیر میشمارد در پهلوی ان مصیبت این مصیبت خود را و آسان میشود بروی وقوع این
حادثه پس ترک جزع و فزع نماید برای آن باب حکم ترک النبی صلی الله علیه وسلم حکم میراث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المومنین الخ زنان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وقتیکه متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که بفرستند حضرت عثمان را پیش
ابو بکر صدیق پس سوال میکردند از وی میراث خود از ترکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت ایشان را آنحضرت
عایشه ایا نگفته است رسول الله صلی الله علیه وسلم بحکیس وارث مانمی شود آنچه گذاشته ایم صدقه است مالک ۱۳
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره الخ ابو هریره روایت کرد که شنیده رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
قسمت نکنند وارثان من دیناری را آنچه گذاشتم بعد نفقه زنان من و خرج عامل من پس ان صدقه است
باب اداء ابی بکر رضی عدات النبی صلی الله علیه وسلم در ادا کردن حضرت ابو بکر رضی وعده های آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم مالک عن ربیعه بن ابی عبد الرحمن الخ اند پیش ابو بکر صدیق مالی از جانب بحرین پس
فرمود هر کرا باشد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعده پس بیاید پیش من پس اند پیش او جابر بن عبد الله پس

بدست کرفته داد او را سه بار باب سیرة ابی بکر رضه و فضایله و بیان سیرة حضرت ابو بکر و فضایل او رضه مالک عن ابن
شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره الخ ز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خرج کند دو چیز از یک جنس در
راه خدا بخواند او را خزنه بهشت و در بهشت ای بنده خدا این بهتر است پس هر که باشد از اهل نماز خوانده شود او را از دروازه نماز
و هر که باشد از اهل جهاد خوانده شود او را از دروازه جهاد و هر که باشد از اهل صدقه خوانده شود او را از دروازه صدقه و هر که
باشد از اهل روزه خوانده شود او را از دروازه ریان نام پس کفت ابو بکر صدیق یا رسول الله نیست بر کسی که خوانده شود از این
همه دروازها هیچ حاجتی پس آیا خوانده شود کسی از این دروازها همه یکجا فرمود آری و امید دارم که تو از جمله آنانی مالک عن
زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب دخل علی ابی بکر الصدیق الخ ز عمر بن الخطاب داخل شد بر ابو بکر صدیق حال آنکه او
بغلط بسکند زبان خود را پس کفت او را حضرت عمر پس کن بیا مزا و تر اضافتا پس کفت حضرت ابو بکر همین زبان فرود آورد
مرا بر جاهایی فرود آمدن مالک عن ابن شهاب عن عروه بن الزبیر عن عایشه الخ ز ابو بکر صدیق عطا کرده بود حضرت عایشه را
غلامی از زینبریده شده که لیت دستی بود از مال خود که در غابه بود پس فرستکی حاضر شد او را بیوت فرمود و الدهای خود را
بجکیس نیست از مردمان که دوست باشد نزدیک من تونکری او بعد از من زیاده مرا از تو نه بجکیس که دوست باشد فقر او بر من
بعد از من زیاده از تو و هر اینه من عطا کرده بودم ترا غله بریده شده که لیت دستی است پس اکر بریده باشی ازرا
و در خرانه اورده باشی ازرا از آن تو باشد و جز این نیست که مال من امروز مال ورثه است و غیر از این نیست که
وارثان دو برادر تو اند و دو خواهر تو پس قسمت کنند ان مال را بر حسب کتاب خدا تعالی کفت حضرت عایشه پس کفتم
ای پدر و الده که اکر این قدر و این قدر بودی میکذاشتم ازرا جز این نیست که یک خواهر است پس کفت
ان خواهر دیکر پس کفت ابو بکر صدیق انکه در شکم بنت خارجه است کمان میشود مرا که دختر است مالک
عن یحیی بن سعید ان عایشه الخ ز حضرت عایشه کفت بخواب دیدم که سه قمر فرود آمدند در حجره من پس ذکر کردم
خواب خود را بر ابو بکر صدیق پس کفت یکی از آن سه قمر بهتر بود پس فوت شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دفن کرده شد در خانه حضرت
عایشه کفت او را ابو بکر صدیق پس این بکی از آن سه ماه تو و او بهترین همه است مالک عن یحیی
بن سعید انه قال بلغنی ان ابا بکر الصدیق الخ ز ابو بکر صدیق کفت حضرت عایشه را حال آنکه او مریض بود
در چند جامه کفن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس کفت حضرت عایشه در جامه سفید منسوب

بقره النحل

بقبر رسول الله پس گفت حضرت ابوبکر صدیق بکرید این جامه را اشارة کرد بجانبه که در بروی او رسیده بود انرا عشق
باز عمران پس شنیدند بعد از بعد از ان در کفن کنید مرا در وی یا دو جامه دیگر پس گفت حضرت عایشه وحسن ابن یعنی جامه
کهنه را جز اکفن باید کرد پس فرمود حضرت ابوبکر که زنده محتاج تر است بنوی جامه نو از مرده و کفن برای ریم و خون است مالک
عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در حق شهید احد انشا نه که گواهی میدهم
در حق ایشان پس گفت ابوبکر صدیق ایا نیستیم ما نیز برادران شهید احد اسلام آوردیم چنانکه ایشان اسلام آوردند
وجهاد کردیم چنانکه ایشان جهاد کردند پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری هستند ولیکن نمیدانم که حضرت
نو بعد ازخواهید کرد بعد از من پس بگریست حضرت ابوبکر بعد ازان گفت ایا ما باقی خواهیم ماند بعد از تو باب سیرة
عمر بن الخطاب رض باب در بیان سیرة حضرت عمر رض مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه قال قال انس بن مالک
رایت عمر بن الخطاب الخ گفت انس بن مالک دیدم عمر بن الخطاب را و او آن روز امیر المومنین بود حال انکه بر دوخته بود
در میان دو کتف خود سه وصله یکی برد یگری دوخته بود و بعض را بالای بعض مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس
بن مالک قال رایت عمر بن الخطاب الخ انس بن مالک گفت دیدم عمر بن الخطاب را و او آن روز امیر المومنین بود و انرا خته
میشد برای او یک صاع از خرما پس بخورد و انرا تا انکه بخورد و روی انرا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن
مالک قال سمعت عمر بن الخطاب الخ انس بن مالک گفت شنیدم عمر بن الخطاب را و بر امدم همراه او تا انکه داخل شد
در بوستانی پس شنیدم او را حال انکه میگفت و در میان من و در میان او دیوار بود و او در میان بوستان بود
عمر بن الخطاب امیر المومنین است زهی زهی قسم بخدا ای ابن الخطاب بخ بخ بکاری یکن برای خدا یا انست که عذاب
خواهد کرد ترا خدا تعالی مالک عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب نماز میکرد از در
بعض شب جزی که میخواست خدا تعالی تا انکه فجر بدمید از مسجد و اهل خود را برای نماز میکرد انشا نماز الصلوة الصلوة
بعد از ان تلاوت میکرد این آیه را و امر اهلک الخ یعنی مفرما کسان خود را بنماز کردن و شکیبای کن بر ادای
ان نمی طلبم از تو روزی ما روزی میدهیم ترا و خوش عاقبت اهل تقوی است مالک عن زید بن اسلم انه قال شرب عمر بن
الخطاب الخ زید بن اسلم گفت اشامیده عمر بن الخطاب شیر را پس خوش ساخت او را ان شیر پس سوال کرد از ان
شخص که نوشانیده بود او را از کجاست این شیر پس خبر داد او را که این شخص وارد شد بر آبی که نام بر د انرا

۶ انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
۷ قال ابوبکر الصدیق یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
۸ وهو یرید امیر المومنین وقد تقدم
۹ وهو یقول بخ بخ لک یا ابن الخطاب امیر المومنین
۱۰ کان یصلی من اللیل ما شاء الله حتی
۱۱ لنبیها فاخبره انه یرعی لهم

پس نگاه شتران بسیند از شتران صدقه در اعیان آب سپید او ندان شتران مال فیء و شیدند برای پس شیران
شتران پس بنهادم ایزاد ر سنگ خود پس آن شیر از نیت پس در او رد عمر بن الخطاب ر ستود او در حلق خود پس
فی کرد ایزا مالک عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال لقی عمر بن الخطاب عیاض الی اسلم گفت عمر بن الخطاب گ برانید در جانوران صدقه
شتری بهت کور پس فرمود حضرت عمر بده او را بابل یک خانه تا بهره مند شوند بان گفت اسلم پس گفتم وی یکی را پس
گفت حضرت عمر در نظار خواهند بهت ایزا همراه شتران پس گفتم چگونه بخرد از زبن پس فرمود حضرت عمر ایا از جانوران
جزیه بهت یا از جانوران صدقه پس گفتم بلکه از جانوران جزیه بهت پس گفت حضرت عمر میخواهید شما والله خوردن ایس
گفتم هر اینه بردی بهت داغ جانوران جزیه پس امر کرد عمر بن الخطاب پس بخر کرده شد او را و بود نه نزد یک حضرت
عمر نه بیاله پس نمی بود میوه تا تحفه نکرده می نهاد بعضان میوه را در ان پیاله ها پس میفرستاد ایزا بسوی ازواج النبی حضرت
صلی الله علیه وسلم وی بود انچه فرستند ایزا تحفه دختر خود او خر یمه پس اگر نقصانی باشند در حصه وی یا لیت که ان نقصان
در حصه حضرت حفصه باشد گفت اسلم پس نهاد در ان پیاله ها بعض گوشتان شتر پس فرستاد و ایزا بازواج النبی حضرت
صلی الله علیه وسلم و امر کرد و در حق انچه باقی مانده بود از گوشت ان شتر پس طعام مهیا کرده شد پس بخواند بر وی
مهاجرین و انصار را مالک عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال خرج عبد الله و عبید الله ابنا عمر بن الخطاب الی اسلم
گفت برامدند عبد الله و عبید الله پسران عمر بن الخطاب در لشکری بسوی عراق پس در فیکه بازگشتند بر ابو موسی
اشعری او امیر بصره بود پس مرحبا گفت ایشانرا و دعا بسهل کرد بعد ازان گفت اگر فادر می بودم بر انچی شما برا ی
گرانفع برسانم شمارا بان میکردم بعد ازان گفت آری انچه مالی بهت از بیت المال میخواهیم که بفرستم ایزا سوی
امیر المومنین و باشد برای شما نفع ان پس بردو گفتند دوست داشتیم یعنی این معامله را پس گفت ابو موسی
و نوشت بسوی عمر بن الخطاب انکه بگیرد ایزا ایشان ان مال را پس چون امدند هر دو بمدینه فرو خستند ان مال را و نفع
یافتند پس فیکه دادند ان مال را بحضرت عمر گفت ایا تمام جشر را قرض داد مثل انچه قرض داد بشما گفتند نی پس فرمود
عمر بن الخطاب پسران امیر المومنین یعنی شمارا پسران امیر المومنین دالت و برای همین قرض دادشما را ادا کنید مال
را و نفع ایزا تمام پس اما عبد الله پس خاموش ماند و اما عبید الله پس گفت مالی نبهت ترا یا امیر المومنین این معنی اگر نقصان
بر سید مال را یا هلاک شد البته ضامن شدیم ما ایزا پس گفت عمر بن الخطاب ادا کنید ایزا پس خاموش ماند عبد الله مراجعت نمود

عبید الله یعنی گفت صاحب او گفته بود پس گفت مردی از همنشینان حضرت عمر یا امیر المؤمنین دوست داریم که گردانی امرا قراض پس بود حضرت عمر همرا نه کرد انیدم امرا قراض پس گرفت حضرت عمر اصل مال و نصف نفع آن و گرفتند عبید الله و عبید الله نصف نفع مال را مالک عن زید بن اسلم قال کتب ابو عبیدة بن الجراح الی عمر بن الخطاب الخ نامه نوشت ابو عبیدة بن الجراح بسوی عمر بن الخطاب ذکر میکرد برای او اجتماع لشکرها از روم و ذکر کرد مر سیدن خود از ایشان پس نوشت بسوی او حضرت عمر اما بعد هر آینه حال اینست که هر گاه نازل شود بر بنده سلمانی شدتی میسازد خدا تعالی بعد از وی گشادگی و هر آینه حال اینست که غالب نمی آید یک شدت بر دو آسانی یعنی و این مدلول قول خدا تعالی است فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و هر آینه خدا تعالی میگوید در کتاب خود یا ایها الذین امنوا اصبروا الخ یعنی ای مسلمانان صبر کنید و مشقت کشید و جهاد و سپاه را مهیا دارید برای جهاد و بترسید از خدا باشد که شما رستگار شوید مالک عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب در دعا میگفت بار خدایا کدام فضل من بدتر مردی که گذارد برای تو یک سجده نماز تا خصومت کند با من بسبب آن یک سجده نزد تو روز قیامت مالک عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب میگفت بار خدایا هر آینه من سوال میکنم از تو شهادت در راه تو و موت در شهر پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب میخورد نان با روغن پس بخواند شخصی را از اهل بادیه پس شروع کرد آن مرد که میخورد و لقمه را میگردانید بر آنچه متعلق شده بود بدان صحفه از اثر روغن پس گفت او را حضرت عمر کو با تو کم خرجی نمی یابی روغن را پس گفت والله نه خورده ام روغن و ندیده ام خورنده طعام را همراه روغن از ابتدای مدت چندین و چندین پس گفت حضرت عمر نخوردم روغن را تا آنکه باران داده شود مردمان را در اول آنکه باران داده شود مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب یافت جابر بن عبید الله را و همراه او یک بار کوشت بود پس پرسید عمر بن الخطاب چیست این پس گفت جابر ای امیر المؤمنین مشتاق شدیم بسوی کوشت پس خریدم یک درم کوشت را پس نبود حضرت عمر چیزی را اراده میکند یکی از شما در آن که بچاند شکم خود را یعنی اعراض کند از همسایه خود و پسر عم خود کجا میرود از خاطر تو این آیه اذهبتم طیباتکم الخ یعنی خرج کردند نعمتهای خود را در زندگی

دنیا و بهره مند شده بدان مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب منفر بود بر رای او و بیرون
اوست و دین او فخر اوست و ابروی او خلق اوست و جرات او بزدلی طبیعتها است نمی نهد خدا تعالی ازار هر جا که
خواهد پس بزدل میگردد از بیدرو ما در خود و صاحب جرات قتال میکند تا دفع کند شر را اگر کسی که بازمیگرداند او را
بسوی خانه خود یعنی از طرف اجنبی و قتل مرگهای و شهید کسی است که طلب اجر کند در عمل الخ خود از خدا
تعالی مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب الخ در پیش عمر بن الخطاب خصومت کرد
مسلمانی و یهودی پس زد یهودی عمر بن الخطاب که خیزان یهودی است پس حکم کرد عمر برای او پس گفت او را یهودی
والله برانیه حکم کردی یحیی پس زد او را عمر بن الخطاب بدره بعد ازان گفت و چه چیز مطلع ساخت ترا پس
گفت یهودی برانیه مانی بنیم یعنی در کتاب که نیست پیچ قاضی که حکم کند بحق الا می باشد بجانب راست او فرشته
و بجانب چپ او فرشته بر راه راست میدارند و توفیق میدهند برای حق تا وقتیکه ان قاضی موافق حق
باشد پس وقتیکه خلاف کرد حق را بالای آسمان بروند فرشتگان و میگذارند او را مالک عن یحیی بن سعید
ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب پرسید شخصی را که چیست نام تو گفت جمره گفت پسر کیستی گفت پسر شهاب
گفت از کدام قبیله گفت از حرقه گفت کجاست مسکن تو گفت در حرة النار گفت در کدام محله از جرة النار گفت
در ذات لظی گفت حضرت عمر در باب اهل خود در پس برانیه الیشان سوختند پس شد چنانکه گفته بود عمر بن الخطاب
مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب سوار میکرد در یک سال بر چهل نر از شتر در جهاد
سوار میکرد یک مرد را بسوی شام بر یک شتر و سوار میکرد دو مرد را بسوی عراق بر یک شتر پس آمد پیش
او مردی از اهل عراق پس گفت سوار کن مرا و سهم را پس فرمود او را حضرت عمر سوال میکنم ترا بقسم داده بنام
خدا تعالی ایا سهم مشک است گفت آری مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب الخ سعید بن المسیب گفت
گفت وقتیکه بازگشت عمر بن الخطاب از منی خوانانید شتر را در ابطح بعد ازان بلند ساخت توده از سنگریزها
بعد ازان انداخت بران بلندی چادر خود را و دراز کشید بعد ازان بر درخت دو دست خود را بسوی آسمان
پس گفت بار خدایا دراز شد عمر من و ناتوان شد قوة من و پیر کنده شد رعیت من پس قبض کن روح مرا
بسوی خود در ان حال که ضایع کرده نشده باشم و نه تقصیر کننده در حق تو بعد ازان آمد بمدینه در اخر ذی الحجه

پس خطبه خواند برای مردمان بعد ازان گفت ای مردمان هر آینه مقرر کرده شد برای شما سنتها و فرض کرده شد برای
شما فرضها و گذاشته شد شما را بر جاده واضح لیکن خوف انست که گمراه کنید مردمان را از راه راست بجانب راست
یا بجانب چپ و نزدیک دست خود را بر دست دیگر بعد ازان گفت دور دارید خود را از انکه هلاک شوید از ابه رجم بسبب انکه
گوید گوینده هر آینه نمی یابیم دو حد را در کتاب خدا پس هر آینه رجم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رجم کردیم قسم
بذات باکی که نفس من در دست اوست اگر خوف ان نمی بود که گویند مردمان زیاده کرد عمر در کتاب خدا البته می
نوشتم آیه رجم را در صحف ابه ابیت الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البته یعنی مرد محصن و زن محصنه و هر که زنا
کنند پس سنگسار کنند ایشان را البته پس هر آینه ما خواندیم ان را گفت یحیی گفت سعید بن المسیب پس اخر نشد ذی حجه
تا انکه گفته شد عمر بن الخطاب رحمت کناد خدا ایشان را بروی مالک عن نافع انه سمع اسلم مولی عمر بن الخطاب یحدث
عبد الله بن عمران عمر بن الخطاب الخ عمر بن الخطاب دید بر طلحه بن عبید الله جامه رنگین و حال انکه او محرم بود
پس گفت حضرت عمر چیست این جامه رنگین ای طلحه پس گفت طلحه یا امیر المومنین جز این نیست که این خاک است پس فرمود
حضرت عمر هر آینه شما ای جماعه پیروایان پیشوا افتدا میکنند شما مردمان پس اگر مرد جاهلی دید این جامه را البته میگوید
هر آینه طلحه بن عبید الله می پوشید جامهای رنگین در احرام پس بپوشید ای جماعه خیری را از قبیل این جامها نهی
کرده شده تنبیه مترجم گوید مقام مقتضی ان بود که جمله از سیره حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما در انجا
مذکور شود لیکن شرط کتاب روایه یحیی بن یحیی است و هر روایه او در موطا خبری ازین باب منقول نشد و در مصنفات
فقیر که سوای شرح موطاست ذکر مناقب و سیر این بزرگان و سایر صحابه رضوان الله علیهم خصوصا در کتاب ازاله
الخفا عن خلافه الخلفا بشرح و بسط تمام مسطور و مذکور شده است باب سیره جمع من الصحابه رضی الله تعالی عنهم
اجمعین و ذکر سیره جمعی از صحابه رضی الله تعالی عنهم مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه انه سمع انس بن مالک
انس بن مالک میگفت که بود ابو طلحه بسیار ترین انصار در مدینه باغها مال که عبارت از خرمانیان باشد و بود
دوستترین اموال او نزد او هر حا و بود این بوستان روبروی مسجد الحضرت صلی الله علیه وسلم در می امد در انجا
و می اشامید آب انجا که خوش بود گفت انس پس چون فرو فرستاد این آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون ایستاد ابو طلحه بحضور الحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آینه خدا تعالی میفرماید

رای حاکم طلحه تنبیه قوله ای جامه رنگین ای مصبوغ و بوقوم فقهاء
ای مرد مقلد فقهاء اگر انکار این امر کند
فقهاء پس ایشان را بسوی فقهاء
پس انکار کند بعضی فقهاء
بعضی فقهاء

بقول کان ابو طلحه الخ ظاهر ازین عبارت
علی و کان جمیع اموال او نزدیک
بسجد و کان رسول الله صلعم یدخل
و لما نزلت هذه الآیة لن تنالوا البر حتی
بخ بخ ذلک مال رابح
بخ بخ ذلک مال رابح
صلعم فقد یا رسول الله ان الله تعالی

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و هرایینه دوستترین اموال من نزدیک من برحایت و هرایینه
صدقه نیت برای خدا بشما توقع سیدارم نفع انرا و ذخیره بودن ان نزدیک خدا بشما پس بنه انرا یا رسول الله هرکه
خواهی پس فرمود رسول صلی الله علیه وسلم زهی زهی این مالی است وقف نیست باز اینده این مالی است وقف نیست باز اینده
یعنی عوض ان زود بدست تو خواهد امد و هرایینه شنیدم انچه در حق ان کفتی و هرایینه من مصلحت می بینم که قسمت کنی انرا
در اهل قرابت خود پس کفت ابو طلحه چنین کنم یا رسول الله پس قسمت کرد انرا ابو طلحه در میان نزدیکان خود و اولاد عم
خود مالک عن عبد الله بن ابی بکر ان اباطلحة الانصاری الخ ابو طلحه انصاری نماز میکذارد در بوستانی خود پس بدید
مرغی و لعبی پس ایغار کرد که مبطلبیه راه هرا هان لعب هجوم شاخ و برک درختان پس خوش کرد او را این حال
پس شروع کرد ابو طلحه در پی او چشم خود را یکساعت بعد ازان باز رجوع کرد بسوی نماز خود پس ناکاه او نمی دریابد که
چه قدر نماز خوانده است پس کفت هرایینه رسید بمن بسبب این مال فتنه پس آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ذکر
کرد پیش انحضرت صلی الله علیه وسلم انچه رسید او را در باغ خود از فتنه و کفت یا رسول الله این باغ صدقه نیت
برای خدا پس بکذار انرا هر جا که خواهی مالک انه بلغه عن عائشة الخ بینوائی سوال کرد حضرت عائشه را حال انکه وی
رفوده دار بود و نبود در خانه اثبات یکی ازان پس فرمود یکی زنان او را که بده این سایل را
آن نان پس کفت ان زن از او کرده اش نیست برای تو انچه افطار کنی بر آنی پس فرمود حضرت عائشه بده او را
ان نان پس کرد موافق فرموده حضرت عائشه کفت ان زن پس فی الحقیقه در وقت شام داخل شدیم بدیه فرستاد و
برای ما اهل خانه یا شخصی که هدیه نمی فرستاد برای ما یک بزی و جانب آن قدری از نان پس بخوانده مرا حضرت
عائشه پس کفت بخور که این بهتر است از نان تو مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه کفت دوست نمیدارم
که دفن کرده شوم در بقیع این دفن کرده شود مرا در غیر بقیع بهتر است نزدیک من از انکه دفن کرده شود مرا
در بقیع حال خواه این نیت که ان شخص که سابقا در ان قبر بود یکی از دو مرد خواهد بود یا ظالم است پس بخواهم که دفن
کرده شود مرا با او یا صالح است پس دوست نمیدارم که اورده شود برای من بخواهنهای او را مالک عن
یحیی بن سعید الخ زور یکه عروه احد واقع شده بود فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست که بیارد بمن خبر
سعد بن الربیع انصاری را پس کفت مردی من می ارم یا رسول الله پس رفت ان مرد می کشت در میان کشتکان

پس گفت او را سعد بن الربیع چیست حال تو گفت او را آن مرد فرستاده است مرا بسوی تو رسول الله صلی الله علیه وسلم تا بیارم
پیش او خبر ترا گفت پس برو بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بخوان بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب من سلام را و خبر
ده او را که بتیر زده شده مرا و دارد زخم و هر آینه زخم گذرنده رسانیده شده بجای که زخم آنجا میکشد از بدن
من و خبر رسان بقوم خود که ایشان را عذری نیست نزد یک خدا پس اگر کشته شود رسول الله صلی الله علیه وسلم و یکی از
ایشان زنده باشد مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة انه بلغه ان عمرو بن الجموح و
عبد الله بن عمرو الانصاریین ثم عمرو بن الجموح و عبد الله بن عمرو هر دو الصاری و سلمی کنید بسبیل زمین متصل قبر
ایشان راه بود قبر ایشان نزدیک سیل بود پس هر دو در یک قبر و ایشان هر دو از ان جماعه بودند که شهید شده
بودند روز احد پس کافته مردمان زمین را از تالای ایشان تا نقل کرده شود ایشان را از جای ایشان پس یافته
شد این هر دو را که متغیر نشده اند گویا که ایشان مرده اند دیروز و یکی از ایشان زخمی شده بود پس نهاده بود دست
خود را بر جراحت خود پس دفن کرده شد او را حال انکه او بان صفت بود پس کنده شد دست او را از زخم او بعد
ازان که نهاده شد پس باز رجوع کرد چنانکه بود و بود در میان احد و در میان روزی که کافته شد زمین از تالای
ایشان چهل و شش سال مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار انه رسول الله صلی الله علیه وسلم بفرستاد
عبد الله بن رواحه را بسوی خیبر پس خرص میکرد در میان خود و در میان یهود پس جمع کردند یهود برای او زیوری
از جمله زیورهای زنان خود پس گفتند عبد الله بن رواحه را که این زیور ترا ست و سبک کن از ما و سامحت کن در قسمت
پس گفت عبد الله ای قوم یهود بخدا هر آینه شما نا محبوبترین خلق خدائید نزد یک من و نیست این نا خوشی باعث مر ا بر انکه
ظلم کنم بر شما اما انچه پیش او رید از رشوه پس این حرام است و هر آینه ما نمیخوریم از پس گفتند یهود بان عدل استاده است
آسمانها و زمین مالک عن محمد بن عمرو بن حلحلة عن حمید بن مالک بن خثعم انه حمید بن مالک گفت نشسته بودم با
ابو هریره در زمین او که در وادی عقیق واقع بود پس آمدند پیش او قومی از اهل مدینه سوار بر جانوران پس فرود آمدند
نزد یک ابو هریره گفت حمید پس گفت مرا ابو هریره برو بسوی مادر من پس بگو که پسر تو سلام میفرستد بر تو
و میگوید طعام بده ما را اخیری گفت پس نهاد سه قرص نان در صحفه و قدری از زیت و نمک بعد ازان نهاد
انرا بر سر من و برداشتم انرا بسوی ایشان پس وقتیکه نزدیک شدم انرا پیش ایشان الله اکبر گفت ابو هریره و گفت

سپاس خدائی را که سپاخت مارا از زنان بعد از انکه نبود طعام ما مگر دو اسود که عبارت از اب و خرما باشد پس سوال
نکردند قوم از طعام چیزی پس وقتیکه بازگشتند گفت ابو هریره مرا ای پسر ادرس معاملهٔ بنگ کن بار مرا خود و بدست
بمال و دور کن خاک و خاشاک را از ایشان و بنگ کن جای ماندن ایشان وقت نزدیک نماز بگذارد و گوشه از
مکان ایشان زیرا که گوسفندان از جانوران بهشت اند و بهشت پاکی که نفس من در دست اوست نزدیک است
که بیاید بر مردمان زمانی که باشد رتبه گوسفندان بهتر نزدیک صاحبان از خانه مروان مالک عن اسحق
بن عبد الله بن ابی طلحه ان الطفیل بن ابی بن کعب الخ طفیل بن ابی بن کعب می اید پیش عبد الله بن عمر
پس عبد الله وقت صبح بیرفت همراه او بسوی بازار گفت طفیل پس وقتیکه میرفتم بسوی بازار نمیگذشت عبد الله
بر سقطه فروشی و نه بر صاحب بیع و نه بر هیچ کسی مگر که سلام میکرد بر وی گفت طفیل پس امد پیش
عبد الله بن عمر روزی پس طلب کرد از من که از پی او روم بسوی بازار پس گفتم او را چه کار میکنی در بازار
و تو نمی ایستی بر بیع و سوال نمیکنی از کالای و نرخ مقرر نمیکنی کالا را و نمی نشینی در مجلسی در مجلس بازار گفت
من میگویم بنشین بیا ما اینجا تا با یکدیگر سخن گوییم پس گفت مر ا عبد الله ای صاحب شکم و بود طفیل بزرگ
شکم از این نسبت حال اگر وقت صبح میرویم برای سلام تا سلام گوییم ما هر که ملاقات میکنیم مالک انه بلغه ان
عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر در تنگ کرد هر سوره بقره تا هشت سال می اموخت انرا مالک انه بلغه
عبد الله بن عمر الخ عبد الله بن عمر دعا میکرد میگفت بار خدایا بیامرز مرا انانکه مرا دان مرا انانکه مرفقیان مالک انه بلغه ان
ابا الدرداء الخ ابو درداء هر جمعه در نصف شب پس میگفت بخواب از قفه خیزها و فروفت ستاره ها و تو زنده یا آرزو
مند میکننده باب فضل مدینه النبی صلی الله علیه وسلم باب در فضایل مدینه انحضرت صلی الله علیه وسلم مالک
عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری عن انس بن مالک الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا
برکت ده انرا در پیمانه انشان و برکت ده انرا در صاع انشان و مد انشان مراد مد ذات اهل مدینه
مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریره الخ گفت ابو هریره بودند مردمان بانین صفت وقتیکه میدیدند
اول میوه را اورد بحضور انحضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه میگرفت انرا رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفت
یعنی دعا میکرد بار خدایا برکت ده ما را در میوه ما و برکت ده ما را در شهر ما و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده

مارا و مدینه ما را خدایا همراه ابراهیم علیه السلام بنده نبوت و دوست نبوت و پیغمبر است و همراه من بنده تو ام
و پیغمبر تو ام و همراه ابراهیم دعا کرد و در حق تو برای مکه و همراه من دعا میکنم برای مدینه در حق تو مثل آنچه
دعا کرد ابراهیم یاران در حق تو برای مکه و مانندان همراه ان بعد ازان میخواند خورد ترین طفلی را که میدید
او را پس عطا میفرمود او را آن میوه مالک عن فطن بن وهب بن عویمر بن الاجدع الخ خبر داد مرا
عبد الله بن عمر در ایام فتنه پس ابد بیش او زن از او کرده شده او سلام میکرد بر وی پس گفت آن زن هر آینه
خواستم بیرون ابدان از مدینه ای ابا عبد الرحمن سخت شد بر ما زمانه پس گفت او را عبد الله بن عمر بنشین
ای بی عقل پس هر آینه من شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود صبر میکند بر شدت مدینه و سختی
او هیچ یکی که من می باشم برای او شفاعت کننده یا گواهی دهنده روز قیامت مالک عن محمد بن المنکدر
عن جابر بن عبد الله الخ جابر بن عبد الله گفت هر آینه اعرابی بیعت کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اسلام
پس رسید بآن اعرابی تب شدید در مدینه پس آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله باز ده بمن بیعت
من پس قبول نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازان دیگر بار آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله
باز ده بمن بیعت من پس قبول نفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بر آمدان اعرابی از مدینه پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم غیر ازین نیست که مدینه مانند اشش دان آنکه بیرون میکند خبث آهن را و خالص میسازد
پاک او را مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت ابا الحباب سعید بن یسار یقول سمعت ابا هریره الخ ابو هریره
گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حکم کرده شده مرا بدیهی که میخورد دیهها را میگویند اورا یثرب دان
مدینه است دفع میکند از خود مردمان را چنانکه دفع میکند اشش دان آنکه بیرون میکند خبث آهن را مالک عن هشام بن
عروه عن ابیه الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بر نمی آمد از مدینه هیچ یکی اعراض کرده از وی مگر که بدل او
می آرد خدا تعالی در مدینه بهتری را از وی مالک انه بلغه ان عمر بن عبد العزیز الخ عمر بن عبد العزیز وقتیکه برآمد
از مدینه التفات کرد بسوی او پس گریست بعد ازان گفتای مزاحم ایا میترسی که باشیم ازان جاعه که
دور کرد ایشان را از خود مدینه مالک عن هشام بن عروه عن ابیه الخ عروه گفت هر آینه رسول الله صلی الله
علیه وسلم نمود ارشد برای او کوه احد پس فرمود این کوهی است میدارد ما را و دوست داریم ما او را مالک عن

هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین الخ شعر کل امرء مصبح فی اهله والموت ادنی من شراک نعله وکان
بلال اذا اقلع عنه برفع عقیرته فیقول شعر الا لیت شعری هل ابیتن لیلة بواد وحولی اذخر وجلیل وهل
اردن یوما میاه مجنة وهل یبدون لی شامة وطفیل قالت عائشة فجئت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبرته فقال
اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد وصححها وبارک لنا فی صاعها ومدها وانقل حماها واجعلها بالجحفة قال مالک
حدثنی یحیی بن سعید ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت وکان عامر بن فهیرة یقول شعر قد رایت الموت قبل
ذوقه ان الجبان حتفه من فوقه حضرت عائشه فرمود وقتیکه نشنید الفاظ او در رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه زنده
شدند حضرت ابوبکر و بلال گفت حضرت عائشه پس داخل شدم بر ایشان پس گفتم ای پدر من چگونه می یابی خود را و ای بلال
چگونه می یابی خود را گفت پس بود ابوبکر وقتیکه بگرفت او را تب میگفت کل امرء الخ یعنی هر مردی که دعا حاضر کرده
می شود او را در وقت صبح در اهل خود و موت نزدیکتر است از شراک پاپوش او و بود بلال وقتیکه برود از وی تب
از وی بر میدارند آواز خود را پس میگفت الا لیت شعری الخ یعنی کاش میدانستم من حاصل میشد که
ایا شبی خواهم گذرانید شبی از شبها در وادی و گرد او گرد من اذخر و جلیل باشد و ان دو گیاهی میباشند بکه و ایا
وارد شوم روزی یا آبهای مجنه و ان جای ایست منصل بکه و ایا ظاهر خواهد شد و نظر من بشامه و طفیل و ان دو
کوه اند نزدیک بمکه گفت حضرت عائشه پس آمدم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خبر دادم او را پس فرمود بار خدایا
دوست گردان نزد ما مدینه را چنانکه دوست میداریم مکه را یا زیاده تر از ان و خوش بساز آنرا برای ما و برکت
ده ما را در صاع ما و مد ما و نقل کن تب او را پس در آر آنرا بجحفه که قریه یهود بود گفت مالک و بن حدیث و خبر داد مرا
یحیی بن سعید که حضرت عائشه بشنید و عامر بن فهیره میگفت قد رایت الخ یعنی و بدم موت را پیش از چشیدن او
هر اینه بزدل مرگ او از بالای اوست یعنی قریب بخوف هلاک میشود مالک عن لیث عن سعید المقبری عن ابی هریرة الخ
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر گروهای مدینه فرستند گمان میکنند که داخل خواهند شد الخ طاعون و جال مالک
عن یحیی بن سعید الخ رسول الله صلی الله علیه وسلم نشنید بود و گمان نمیکنند که در مدینه پس نگاه کرد مردی در قبر خود گفت
بدو خوابگاه مسلمان نیست قبر فرعون بود رسول الله صلی الله علیه وسلم بدبختی است که گفتی پس گفت ان مرد اراده نکردم
این معنی را یا رسول الله یعنی اراده نکرده ام که مسلمان را بعد مردن تعذیب خواهند شد غیر این نیست که اراده کرده ام

مرح کشته نشده در راه خدا تعالی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم لیت بیج چرا نشدند کشته نشدن در راه خدا تعالی نیست
بر روی زمین بقعه که دوست داشته شده باشد نزدیک من که باشد قبر من انجا زیاده از مدینه سه بار فرمود این کلمه را
مالک عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن بن القاسم ان اسلم مولی عمر بن الخطاب الخ اسلم مولی عمر بن الخطاب زیارت
کرد عبد الله بن عباس را پس نزدیک او دید بنید را حال انکه او در راه مکه بود پس کفت او را اسلم هرا نه این باشد نیست
که دوست میدارد او را عمر بن الخطاب پس بر دهشت عبد الله بن عباس قدحی بزرک پس او رد او را بسوی عمر بن الخطاب
پس بنهاد او را در دست حضرت عمر پس نزدیک بساخت او را حضرت عمر بدهان خود پس فرمود هرا نه این خوش شامیدنی است
پس بشامید از وی بعد ازان داد او را بمردی که بر دست راست او نشسته بود پس دنکه نیست این بکرده روان شد
عبد الله او را زداد او را عمر بن الخطاب پس کفت نوی انکه مسکو بد بکه بهتر نیست از مدینه پس کفت عبد الله کفتم مکه حرم
خدا نست و جای امن او نست و در مکه خانه خدا نست پس فرمود حضرت عمر نمیکویم در خانه خدا و نه در حرم او چیزی بعد

ازان باز کفت عمر بن الخطاب نوی انکه مسکو بد بکه بهتر نیست از مدینه کفت
پس کفتم مکه حرم خدا نست و جای امن او نست و در مکه خانه خدا نست پس
فرمود حضرت عمر نمیکویم در حرم خدا و نه در
خانه او چیزی بعد ازان باز
کشت عبد الله

تمام شد بعون الله تعالی هذا الکتاب المصفا ترجمه الموی بتاریخ پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶ هجری یوم جمعه بخط خام
ناقص الخط فقیر حقیر احقر العباد سید بهادر علی الکنوی عفی عنه تحریر یافت

غریق رحمت یزدان کسی بار
که کاتب را بالخیر کند یاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وعلى فضله المعول في جميع الحالات والصلوة والسلام على سيدنا محمد واله واصحابه السادات اما بعد فقد فرغنا عن درسنه هذا الكتاب المستطاب في كل ملوث وحمده اخرا يوم الثلثاء الخامس والعشرون من شهر الربيع الاول سنة خمس وثمانين بعد الالف والمائة من هجرة النبي صلى الله عليه وسلم والحمد لله رب العالمين وكان ذلك بقراءة الاخ العزيز رفيع الدين وفقه الله لما يحبه ويرضاه وسماع جماعة منهم الاخ العزيز عبد القادر لازال ملطوفا في الباطن والظاهر ومنهم الساعي في بعض هذا الكتاب المستطاب والمتحمل لاعباء هذه وزينه احض اصحابه بوافره ومن احق على كافة المستفيدين عن هذا الكتاب خواجه محمد امين اوصله الله الى مقاصده ومنهم الفاضل الصالح بابا فضل الله وجماعة غيرهم شملهم الله ببركات هذا الكتاب ووفقهم للاستقامة على العمل به وجعل سفلهم به بافعالهم في معاشهم ومعادهم امين امين امين كتبه هذه الاسطر الفقير الحقير عبد العزيز بن مولف الكتاب عفر الله عنه واليه بسلفه الصالحين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وعلى فضله المعول في البدايات والنهايات والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيدنا ونبينا محمد فاتح ابواب الشفاعات ومكرر ابوة الكمالات وعلى اله واصحابه ارباب المقامات العاليات وعلى ورثته علمه ورشده واحوال الساسيات اما بعد فقد قرئ على الفقير الحقير محمد عاشق عصمه الله من كل طارق بر ضمير صفا پذير طالبان صادق واضح سيكردانند كه چون اين كتاب مستطاب كه بيان صراط المستقيم وشرح طريق قويم وترجمه احاديث نبي كريم است كه امام همام مالك رضه در موطا جمع كرده از قلم اعجاز رقم امام المسلمين حجة الله في العالمين لسان الله في التحقيق الحق المتين قطب فقه وغوث زمانه شيخنا الاصل الاعظم الفرد بالله الشيخ قطب الدين احمد الشهير بولي الله رضه وارضاه

به تسوید رسید نیست بشغال افاده و افاضه طلاب که جمع اوقات شریفه ایشان بمهمات بود و چند ی ان سودات
محقق ماند و نیز تقریبی پیش اید که همدران اوقات کتاب سوی به شرح احادیث الموطا بروایه یحیی بن یحیی تصنیف
فرموده و با فراغ خاطر ان سعادتمند بدرس ان مشغول شدند و همچنان بعضی رسایل دیگر در علم حقایق زینت تحریر
تعلیق پذیرفتند پس بدین اسباب توجه بترتیب و تبییض ان سودات مبذول نشد و مدتی بدین منوال بگذشت
و مرت ماینه ندا ما کوشش خاطر مبارک بانطرف بمثبته مصروف بود لیکن صورت نمیگرفت تا که انجناب داعی وصال
حق را لبیک گفتند و برفیق اعلی پیوستند و چون باین واقعه هوش ربای عالم را دگرگون کرد کسی را از عقیدت گزینان یارای
و حوصله در غم این نماند که بتجسس و تفحص ان اوراق پردازد تا که بعد مدت پنج شش ماه ازین حادثه جانگداز
عزیزی صالحی حضرت ایشان را در رویا بدید که گویا مسافر باید که متبرجمه بوطا شوق بسیار دارم و اظهار
شفقت بان مسافر مایند پس ان مبشره را ان عزیز پیش این فقیر که کاتب حروف است بیان نمود پس از ان توفیق شفیق
تعلق به تبییض و ترتیب ان سودات بخاطر فاتر افتاد اما چون قصدی بان امر خطیر مقدور خود نیافت و نیز کسی را
از جمله تلامذه و مسترشدین جناب حضرت رضا ندید که از دست وی ان مهم سرانجام باید و بسوای ذات مجمع
کمالات عین انسان مردمیت انسان یعنی قابلیت معدن فضل و کمال مظهر فیض حضرت ذوالجلال محل و فیضان
مبدان اراده جامع وجوه خیر و سعادت مجمع جهات فضایل حاوی حیثیات شمایل حلایل کاشف انوار طریقت
واقف اسرار حقیقت حافظ کلام الله راوی احادیث رسول الله خازن امین گنجینه اسرار و علوم الهی مورد
فیوض لامتناهی خواجه محمد امین ولی الهی را بان نسبت نیافت که از اخص خواص و محرمان خاص جناب حضرت ان ارجمند
و از روی که سعادت ازلی و فایده توفیق ایشان را رهبری کرده باستانه کرامت آشیانه انجناب رسانید
خان و مان را ترک داده خود را بکلی بخدمت سراسر سعادت حضرت ایشان دادند و هیچ خیر التفات نکردند
و چشم از همه دوخته بمشاهده جمال باکمال مرشد حقیقی پرداختند تا که مرتبه فنا فی الشیخ بنصیب ایشان شد
و شاهد این مدعی است انچه ذکر کرده است دعاء و دعاء در حق خویش از انجناب بخواستند باین کرامت شریف یافتند
که حالا تو محتاج دعاء جد اکرامه نسبتی که محبت تو مرکوز باطن است انچه از حق سبحانه برای خود خواسته باشی
برای تو مثل سال مبرور و دعاء که برای نفس خود است شریک و از روی که بعضو قرابت این بنده کاتب الحروف

از خدمت فیض سودات الخناب رضی الله عنه محروم مانده ایشان باکتساب این سعادت کمر جرئت بستند و بسی سودان خاصه حضرت ایشان را میسر ساخته باین سبب مخصوص و ممتاز شدند و بسیاری از کتب و رسائل بر فضائل جناب ولایت مآب بحسن اهتمام ایشان صورت ترتیب گرفتند حتی که از جمله حضرت ایشان در حق شان فرمودند که شما را بمنزله جوارح خود میدانم و تولید این کتاب مستطاب هم باهتمام ایشان صورت گرفته و باقی شرح از کوتاه دستی ملک فیض سلک قوم پذیرفته چنانچه منشور عنایت که بدستخط خاص برای ایشان مرقوم فرمودند مشعر

بدان است و هو هذا ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل لنا طریقا متصلا بنبیه صلی الله علیه وسلم من جهة العدول الثقات و فتح لنا ورودا سعا من جهة الروحانیة نهب منه النفحات و جعلنا من ورثته و حاملی اعباء هدایته فی الشریعة و الطریقة و الهمنا معانی شرائعه و اسرار کلماته کما هی فی الحقیقة شعر ولو ان لی فی کل بنت شعره ۞ لبثا لما استوفیت واجب حمده ۞ و الصلوة و السلام علی المظهر الاتم و الفیض الاعم سیدنا و مولانا محمد شفیعنا الی الله و وسیلتنا الی قرب الله عز و جل و آله و اصحابه نجوم الهدی و ائمة التقی اما بعد فیقول الضعیف عبد الله الکریم احمد المعروف بولی الله بن عبد الرحیم العمری الدهلوی و احسن الله الیه و انعم نعمه علیه سابق القضاء الالهی اخانا فی الله عز و جل خواجه محمد امین الکشمیری کان الله له الی و وفقه لاخذ الطریقة منی و قراءة کتب الحدیث و سماعها علی فالهمنی او لا ان عمدة لطائف التی یفتح علیه من لقائها و یعود الیها بعد فناء اللطائف و لقائها هی الروح و وجه القلب الذی یلی الروح ثم الجزء و عمدة اذاقة حلاوة یفضی الیه عمدة ارجو من فضل الله و رحمته ان یفتح علیه اللطائف کلها انه رؤف رحیم و قرأ علی الاحادیث الموطا روایة یحیی بن یحیی بالمرتب الذی اخترعه فی مصنفی المسوی بین المواطا مع ما علقه علیها فی ذلک الکتاب من ترجیحها بالقارسیة و مباحث هینة و حدیثه بل کان المنوه بذکره هو الرب فی تنویه و الساعی فی تبیضه اعظم الله اجره و رفع فی علیین ذکره و اسناده فی کتاب الموطا متصل فی جمیعه من اوله و اخره الی الامام الهمام قدوة الانام حجة الاسلام مالک ابن انس کما ذکرت فی

الانبیاء و قرة العین ما الفته فی علم السلوک و الحقایق مثل قول الجمیل و الطاف القدس فی لطایف النفس و جواب
سوال اهل المدینة شرفها الله تعالی فی وحدة الوجود و وحدة الشهود و سمع علی کتاب تاویل الاحادیث و غیر ذلک مما
الفته و وقفت لتصنیفه و سمع علی الجزئین الاخرین من صحیح البخاری بالاستیعاب فی مواضع من وسطها و اولها و
اخرها علی حسب التیسیر و ظفر اصالحا من صحیح مسلم و هو الآن ملازم للتحصیل و اخذ الطریقة احسن الله مآله و انعم نعمته علیه انتهی
و بعد ازان همه کتب صحیحه من اولها الی اخرها فوازده مرا نجناب گذرانیدند الا مسلم را که تمام سماع نمودند و همچنین
دارمی و دار قطنی و شمایل تمام و مسند امام احمد اکثر و تسویده و تبییض عده مصنفات حضرت ایشان که قرة العینین
و ازالة الخفا باشد و دیگر رسایل که وسایل نجاة اند باهتمام ایشان اختتام پذیرفته و حضرت ایشان رضا از
ایشان بسیار خوش و راضی بودند چنانچه بسی کلمات بر بشارات انجناب در شان ایشان رانده صدور یافته
و بسیاری از تالیفات سر بلند ساخته در اجازه نامه روانه جمع مصنفات فاضله و جمع مرویات نفیسه
و ذکر شان از نوک قلم گهربار رقم بدین عنوان تراوش یافته که اخی فی الله عینه نفحی و معدن اسراری خواجه
محمد امین اکرم الله شهوده الدایم پس بدین جهات نجدت ان سلوه مهیج المشتاقین و سکینه قلوب العاشقین
شعف خود را اظهار نموده و التماس کرده که این امر خطیر خرد بدل همت علیا و جهد کبیر سامی سر انجام پذیر خواهد شد و
اکنون کویا بر به نسبت خادمان انجناب منحصر دران امر جلیل القدرت و نیز چون تسوید این کتاب مستطاب
باهتمام ایشان سر انجام یافته تبییض و ترتیب و تهذیب وی جز از غیر ذات شریف هر کز صورت نخواهد گرفت
که باین معنی از لسان ترجمان حضرت ایشان بهمین ایشان سبقت اند و غیری دران منصب سهیم و
شریکی نه و من الردیف و قد کتب عضفر اهل ایشان افتراح و الحاح این سایل قبول فرموده دران باب انی روح
بر فتوح انجناب رضا استمداد نمه بان امر عظیم القدر متوجه شدند و ان سوداد را برآورده و کتاب سوی را
پیش روی داشته تبییض و ترتیب و تهذیب انها پیش گرفتند و دران کار بتی جهدهای بلیغه بذل نمودند و در
التقاط ترجمه احادیث کتاب و فواید فقهیه و تعلیقات ابواب که در وقت تسوید باکه شتی علی غیر ترتیب
مرقوم شده بودند کوششها بجا اوردند و سعیها بکار بردند و دل و جان را دران باب حرف کردند تا
که باهتمام نامشان حسن انتظام یافت و ثامن عشر از شوال یوم الاحد عند رابعة النهار سنه تسع و سبعین

بعد الالف والمائة مرتب ومهذب ومحرر گردید ولبشارة جارحة الجناب از سر نو در حق ایشان منحقق شد وصورت
گرفت والحمد لله علی ذلک لیس سر انجام این مهم اسم حق خویش بر جمیع مستفیدین استانه فیض اشیانه الحضرت
رضی الدعنه ثابت نمودند وبمد رامرهون احسان خود فرمودند لاسما بنده کاتب الحروف را بمرتبه ممنون منتها
لانتهاد خود ساختند که ۷ گر بر تن من زبان شود هر موی ۷ یک شکر هم از هزار نتوانم کرد والله اکبر
نجد از این احسان نشان جل اوقات وکل ساعات خود را بدعا ایشان صرف نمائیم از عشر عشیر حق
آن بر نیائیم اللهم فاسالک ان نجازیه عنا وعن سایر مستفیدی هذا الکتاب احسن الجزاء وان تفیض
علیه واهل الرحمة والکرامة والفضل والعطاء فیض لا ینقطع اوارما وجب علینا من الشکر والثناء و
اجعله وابانا بکرمک العمیم وفضلک العظیم جلیس شیخنا الاجل الاعظم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
وازرقنا قرة عین بمشاهدة جماله آمین سرمدا وسیر ابن رب العالمین ۷ غزیری خوش طبعی دوسته تاریخ
اتمام تبیض این کتاب بنظم گفته ۷ تاریخ از فضل حق کتاب مصفی چو شد تمام ۷ گفتم بعقل خویش که
ای فیض سرمدی ۷ ارشاد کن زسال تمامیش کاین کتاب ۷ باغی است خوش ۷ گفته زالف تا یس
احمدی ۷ گفت این کتاب نیست تو گوئی که بسته اند ۷ کلدسته های گلشن علم محمدی
چون مصفا تمام شد مرقوم ۷ سال تاریخ جستمش زخرد ۷ بجوابم محبت شد فی الفور ۷ هان بگو شرح روشن
احمد ۷ تلاشی ساختند از بهر تاریخ ۷ جوابش امید تحریر مصفا ۷ ازین مصرع برآید سال تاریخ

۷ بانجامید تحریر المصفی ۷

۱۱۸۰

KAHUDA BAKHSH
BANKIPORE
1891
ORIENTAL PUBLIC LIBRARY

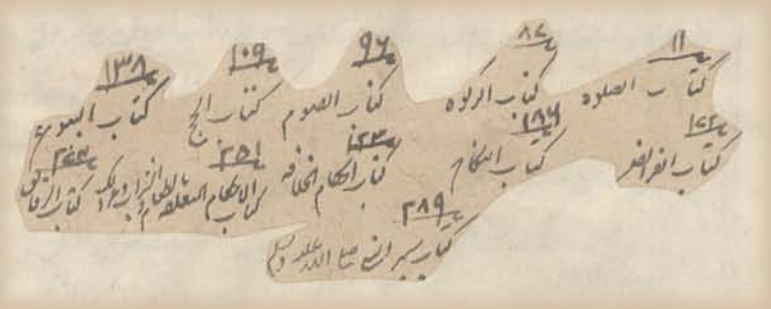
١١
كتاب الصلوة
٨٧
كتاب الزكوة
٩٦
كتاب الصوم
١٠٩
كتاب الحج
١٣٨
كتاب البيوع
١٧٤
كتاب الفرائض
١٩٦
كتاب الاحكام
٢٣٣
كتاب الاحكام الخافية
٢٥١
كتاب الاحكام المتعلقة بالطعام والشراب واللباس
٢٦٤
كتاب الرقائق
٢٨٩
كتاب سيرة النبي صلى الله عليه وسلم

KH'DA B KHS... LIBRARY
PATNA
Prog. No. 4978 (Old Series)
Date ....7-8-1955.....
Section ..Manuscript.